صحیح البخاری

مؤلف:

محمد بن اسماعیل بخاری

مترجم:

عبدالعلی نور احراری

جلد هفتم

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

صحیح البخاری

امام ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری

با ترجمهٔ فارسی

جلد هفتم

مترجم:

عبدالعلی نور احراری

سرشناسه	: بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۹۴-۲۵۶ ق.
عنوان و نام پدیدآور	: الجامع الصحیح. فارسی- عربی.
	: صحیح البخاری: شامل هزار حدیث پیامبر (ص) مولف ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری/ مترجم عبدالعلی نور احراری
مشخصات نشر	: تربت جام: شیخ الاسلام احمد جام، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ج ۷
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۴۷-۰۱۸-۱
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	:عربی- فارسی
یادداشت	: ج ۲ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
یادداشت	: ج ۳ چاپ اول ۱۳۸۶ (فیپا).
موضوع	: احادیث اهل سنت- قرن ۳ ق.
شناسه افزوده	: احراری، عبدالعلی نور، مترجم.
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۶ ۲۰۳۱ ج ۳ ب / ۱۱۹
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۲۱۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۳۱۰۱-۷۹ م

انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

صحیح البخاری (جلد هفتم)

مولف	:	امام ابوعبدا... محمدبن اسماعیل بخاری
مترجم	:	عبدالعلی نور احراری
صفحه آرایی و طرح جلد	:	وحید عباسی
ناشر	:	شیخ الاسلام احمد جام
نوبت چاپ	:	دوم - ۱۳۹۱
شمارگان	:	۲۰۰۰ نسخه
چاپخانه	:	چاپخانه دانشگاه فردوسی مشهد
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۲۴۷-۰۱۸-۱
شابک دوره	:	۹۷۸-۹۶۴-۸۶۸۸-۷۸-۸
قیمت	:	۱۳۰۰۰ تومان

تلفن: ۲۲۲۴۴۷۱ - ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

٨١- كِتَاب الرِّقَاقِ

١- باب : ما جاءَ في الصِّحَّةِ والفَرَاغِ ، وأَنْ لا عَيْش إلا عَيْشُ الآخرَةِ

٦٤١٢- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ سَعِيد ، هُوَ ابْنُ أَبِي هِنْد ، عَنْ أَبِيه ، عَنِ ابْنِ عَبَّاس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهما قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : «نِعْمَتَانِ مَغْبُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ : الصِّحَّةُ وَالْفَرَاغُ» .

قال عَبَّاسٌ الْعَنْبَرِيُّ : حَدَّثَنَا صَفْوَانُ بْنُ عِيسَى ، عَنْ عَبْدِاللَّه بْنِ سَعِيد بْنِ أَبِي هِنْد ، عَنْ أَبِيه : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاس ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : مِثْلَهُ .

٦٤١٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ ، عَنْ أَنَس ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «اللَّهُمَّ لا عَيْشَ إِلا عَيْشُ الآخِرَهْ . فَأَصْلِحِ الأَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَهْ» . [راجع : ٢٨٣٤ ، أخرجه مسلم : ١٨٠٥ ، بلفظ : فأكرم ، فاغفر ، فانصر] .

٦٤١٤- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْمِقْدَام : حَدَّثَنَا الْفُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا أَبُو حَازِم : حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ سَعْد السَّاعِدِيُّ : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْخَنْدَقِ ، وَهُوَ يَحْفِرُ وَنَحْنُ نَنْقُلُ التُّرَابَ ، وَيَصُرُّ بِنَا ، فَقَالَ : «اللَّهُمَّ لا عَيْشَ

بسم الله الرحمن الرحيم

٨١- کتاب رقاق، (دل‌نرمی و دلجویی)

باب-١

آنچه درباره سلامت و فراغت آمده است و اینکه زندگی [راستین] جز زندگی آخرت نیست.

٦٤١٢-از عبدالله بن سعید؛ که وی ابن ابی هند است- از پدرش روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت:

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «دو نعمتند که بیشتر مردم در (نادیده گرفتن) آن زیانکارند: سلامت و فراغت[١]»

عباس عَنبری گفته است: روایت است از صَفوان بن عیسی ، از عبدالله بن سعید بن ابی هند ، از ابن عباس که مثل این حدیث را (در لفظ و معنی) از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

٦٤١٣-از شُعبه ، از مُعاویه بن قُرّه ، از انس روایت است که گفته: پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «بارالها، زندگی بجز زندگی آخرت نیست، پس انصار و مهاجران را صالح و شایسته بگردان!»

٦٤١٤-از فُضَیل بن سُلیمان ، از ابوحازِم روایت است که سَهل بن سعد ساعدی گفت:

ما در جنگ خندق با پیامبر صلی الله علیه

---

١ - یعنی بسا از مردم از دو نعمت تندرستی و فراغت برخوردارند و از وقت خود برای انجام اعمال نیک استفاده نمی کنند.

إلا عَيْشُ الآخرَهْ . فَاغفِرْ للأنصارِ وَالمُهَاجِرَهْ» .

تَابَعَهُ سَهْلُ بْنُ سَعْد ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَهُ . [راجع : ٣٧٩٧ ، أخرجه مسلم : ١٨٠٤ ، باختلاف] .

و سلم بودیم، او زمین را می‌کند و ما خاک می‌بردیم. وی به سوی ما نگریست و گفت: «بارالها زندگی [راستین] بجز زندگی آخرت نیست پس انصار و مهاجران را بیامرز»

سَهل بن سعد مثل این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

٢- باب : مَثَل الدُّنْيَا فِي الآخِرَة

باب-۲ مثال دنیا در آخرت

وَقَوْلِه تَعَالَى : ﴿أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الأَمْوَالِ وَالأَوْلادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾ [الحديد: ٢٠].

و فرموده‌ی خدای تعالی :«بدانید که زندگی دنیا، درحقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون‌جویی در اموال و فرزندان است [مَثَل آنها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رستنی آن [باران] به شگفتی اندازد، سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی ، آنگاه خاشاک شود. و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مومنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست» [الحدید:٢٠]

٦٤١٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَهْلٍ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مَوْضِعُ سَوْطٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا ، وَلَغَدْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا » . [راجع : ٢٧٩٤ ، أخرجه مسلم : ١٨٨١ ، آخره] .

٦٤١٥-از عبدالعزیز بن ابی حازم ، از پدرش روایت است که سَهل گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت :«جای [کوچکی به اندازه‌ی گنجایش] یک تازیانه در بهشت، از دنیا و هر آنچه در آن است بهتر است و سفر اول روز یا اول شب در راه خدا، از دنیا و هر آنچه در آن است بهتر است»

٣- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ

باب-۳ فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه وسلم:

غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ» .

٦٤١٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَبُو الْمُنْذِرِ الطُّفَاوِيُّ ، عَنْ سُلَيْمَانَ الأَعْمَشِ قال : حَدَّثَنِي مُجَاهِدٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهما قال : أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِمَنْكِبِي فَقَالَ : « كُنْ فِي الدُّنْيَا كَأَنَّكَ غَرِيبٌ أَوْ عَابِرُ سَبِيلٍ » :

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ : إِذَا أَمْسَيْتَ فَلا تَنْتَظِرِ الصَّبَاحَ ، وَإِذَا أَصْبَحْتَ فَلا تَنْتَظِرِ الْمَسَاءَ ، وَخُذْ مِنْ صِحَّتِكَ لِمَرَضِكَ ، وَمِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ .

«در دنیا چنان باش که گویی مسافر یا رهگذر هستی»

٦٤١٦-از سلیمان اعمش، از مُجاهد، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم هر دو دوش مرا گرفت و فرمود: «در دنیا چنان باش که گویی مسافر یا رهگذر هستی»

و ابن عمر می‌گفت: آنگاه که شب می‌کنی، منتظر صبح مباش، و چون صبح نمودی و از تندرستی‌ات برای بیماریت و از زندگیت برای مرگت بهره گیر! و به هنگام زندگی خود مرگ را در نظر بگیر در انتظار روز مباش[١].

٤- باب : في الأمل وطوله

باب-۴ امید و آرزو، و درازی آن

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾ الآية [آل عمران: ١٨٥].

وَقَوْلِهِ : ﴿ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِهِمُ الأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾ [الحجر: ٣].

وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ : ارْتَحَلَتِ الدُّنْيَا مُدْبِرَةً ، وَارْتَحَلَتِ الآخِرَةُ مُقْبِلَةً ، وَلِكُلٍّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا بَنُونَ ، فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الآخِرَةِ ، وَلا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا ، فَإِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَلا حِسَابٌ ، وَغَدًا حِسَابٌ وَلا عَمَلٌ .

﴿بِمُزَحْزِحِهِ﴾ [البقرة: ٩٦] : بِمُبَاعِدِهِ .

و فرموده‌ی خدای تعالی: «پس هر که را از آتش [دوزخ] به دور دارند و در بهشت درآورند قطعاً کامیاب شده است و زندگی دنیا جز مایه‌ی فریب نیست» (آل عمران : ١٨٥)

و فرموده‌ی خدای تعالی :«بگذارشان تا بخورند و برخوردار شوند و آرزو[ها] سرگرمشان کند، پس به زودی خواهند دانست» (الحجر:٣)

و علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفت: دنیا پس رونده و آخرت پیش آینده است و هر یک از آنها را فرزندانی است، پس شما از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا مباشید، زیرا امروز عمل است و حسابی نیست و فردا [روز] حساب است و عملی نیست.«بِمُزَحزِحِه»

١- اشارت است به آنکه اعمالی که در هنگام سلامتی انجام می‌دهد، در ایام بیماری که قوت عمل ندارد، در نامه‌ی اعمال او ثبت می کنند «تیسیرالقاری»

٦٤١٧- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ مُنْذِرٍ ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ خُثَيْمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : خَطَّ النَّبِيُّ ﷺ خَطًّا مُرَبَّعًا ، وَخَطَّ خَطًّا فِي الْوَسَطِ خَارِجًا مِنْهُ ، وَخَطَّ خُطَطًا صِغَارًا إِلَى هَذَا الَّذِي فِي الْوَسَطِ مِنْ جَانِبِهِ الَّذِي فِي الْوَسَطِ ، وَقَالَ : « هَذَا الْإِنْسَانُ ، وَهَذَا أَجَلُهُ مُحِيطٌ بِهِ - أَوْ : قَدْ أَحَاطَ بِهِ - وَهَذَا الَّذِي هُوَ خَارِجٌ أَمَلُهُ ، وَهَذِهِ الْخُطَطُ الصِّغَارُ الْأَعْرَاضُ ، فَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا نَهَشَهُ هَذَا ، وَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا نَهَشَهُ هَذَا » .

٦٤١٨- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : خَطَّ النَّبِيُّ ﷺ خُطُوطًا ، فَقَالَ : « هَذَا الْأَمَلُ وَهَذَا أَجَلُهُ ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ جَاءَهُ الْخَطُّ الْأَقْرَبُ » .

٥- باب : مَنْ بَلَغَ سِتِّينَ سَنَةً ، فَقَدْ أَعْذَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ فِي الْعُمُرِ

لِقَوْلِهِ : ﴿أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ﴾ [فاطر: ٣٧]. يَعْنِي الشَّيْبَ .

[البقره:۹۶] یعنی دور کننده‌ی وی[1]

٦٤١٧-از مُنذِر، از رَبیع بن خُثَیم روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم شکل مربعی رسم کرد و در میان این مربع خطی کشید که امتداد آن از ساحه‌ی مربع خارج گردید و خطهای ریز و کوچکی بر آن خط داخل مربع در وسط آن از هر دو جانب وصل کرد و فرمود: «این(خط داخل مربع مثال) انسان است و این (مربع) اجل اوست که از هر سو اورا احاطه کرده است، و این خط که امتداد آن از مربع خارج شده است، امید و آرزوی اوست و این خطهای ریز و کوچک (که به خط وسطی داخل مربع وصل گردیده) آفات و امراضی است که بدان دچار می‌شود که اگر از این برهد، آن دیگری به سراغش می‌آید، و اگر از این برهد، آن دیگری به سراغش می‌آید.

٦٤١٨- از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم خطوطی رسم کرد و فرمود:« این آرزو است و این اجل اوست، در حالی که وی در این (اندیشه است که به آرزویش برسد) ناگاه [اجلش] فرا می‌رسد»

باب – ۵

کسی که به شصت سالگی برسد، همانا خداوند در عمر عذرش را در زندگی خواسته است

۱- «هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند با آنکه اگر چنین عمری هم به او داده شود، وی را از عذاب دور نتواند داشت و خدا بر آنچه می کنند بیناست» (البقره:۹۶)

فرموده‌ی خدای تعالی است که: «مگر شما را [آن قدر] عمر دراز ندادیم که هر کس باید در آن عبرت گیرد، عبرت می‌گرفت و برای شما هشدار دهنده نیز آمد» (فاطر : ۳۷) یعنی پیری.

٦٤١٩- حَدَّثَني عَبْدُالسَّلامِ بْنُ مُطَهَّرٍ : حَدَّثَنا عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ ، عَنْ مَعْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْغِفَارِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «أَعْذَرَ اللَّهُ إِلَى امْرِئٍ أَخَّرَ أَجَلَهُ حَتَّى بَلَّغَهُ سِتِّينَ سَنَةً» .

تَابَعَهُ أَبُو حَازِمٍ وَابْنُ عَجْلانَ ، عَنِ الْمَقْبُرِيِّ .

٦٤١٩- از مَعن بن محمد غِفاری ، از سعید بن ابی سعید مَقبُری روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند عذر کسی که او را به شصت سالگی رسانده است، نمی‌پذیرد»[۱]

متابعت کرده است (معن بن محمد را) ابوحازم و ابن عجلان از مَقبُری .

٦٤٢٠- حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنا أَبُو صَفْوَانَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «لا يَزَالُ قَلْبُ الْكَبِيرِ شَابًّا فِي اثْنَتَيْنِ : فِي حُبِّ الدُّنْيَا وَطُولِ الأَمَلِ» .

قَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ وَابْنُ وَهْبٍ : عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدٌ وَأَبُو سَلَمَةَ . [أخرجه مسلم : ١٠٤٦] .

٦٤٢٠- از ابن شهاب، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: « دل پیر، پیوسته در دو چیز جوان است: دوستی دنیا و آرزوی دراز» لَیث گفته است: روایت است از یونُس و ابن وَهب، از یُونُس، از ابن شهاب که گفت: سعید و ابوسلمه این حدیث را به من خبر داده‌اند.

٦٤٢١- حَدَّثَنا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنا هِشَامٌ : حَدَّثَنا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَكْبَرُ ابْنُ آدَمَ وَيَكْبَرُ مَعَهُ اثْنَانِ : حُبُّ الْمَالِ وَطُولُ الْعُمُرِ» .

رَوَاهُ شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ . [أخرجه مسلم : ١٠٤٧] .

٦٤٢١- از هِشام، از قَتادَه روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آدمی‌زاد پیر می‌شود و دو چیز با او پیر می‌گردد : دوستی مال و (آرزوی) درازی عمر.

شُعبه ، این حدیث را از قَتاده روایت کرده است.

۱- کسیکه به شصت سالگی رسیده ، حق آن را ندارد که بگوید: اگر خدا عمر بیشتری به من بدهد ، اعمال نیک انجام خواهم داد ، زیرا برای وی عمر کافی داده که در آن اعمال نیک انجام دهد.

٦- باب : الْعَمَلِ الَّذي يُبْتَغَى بِهِ وَجْهُ اللّٰه

فِيهِ سَعْدٌ. [راجع : ٥٦].

٦٤٢٢- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ أَسَدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّٰه : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ ، وَزَعَمَ مَحْمُودٌ أَنَّهُ عَقَلَ رَسُولَ اللّٰه ﷺ ، وَقَالَ : وَعَقَلَ مَجَّةً مَجَّهَا مِنْ دَلْوٍ كَانَتْ فِي دَارِهِمْ . [راجع : ٧٧].

٦٤٢٣- قال : سَمِعْتُ عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ الأَنْصَارِيَّ ، ثُمَّ أَحَدَ بَنِي سَالِمٍ ، قال : غَدَا عَلَيَّ رَسُولُ اللّٰه ﷺ ، فَقَالَ : «لَنْ يُوَافِيَ عَبْدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، يَقُولُ : لا إِلَهَ إِلا اللّٰهُ ، يَبْتَغِي بِهِ وَجْهَ اللّٰه ، إِلا حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ النَّارَ» .
[راجع: ٤٢٤ ، اخرجه مسلم: ٣٣، المساجد: ٢٦٣].

٦٤٢٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللّٰه ﷺ قال : «يَقُولُ اللّٰهُ تَعَالَى : مَا لِعَبْدِي الْمُؤْمِنِ عِنْدِي جَزَاءٌ ، إِذَا قَبَضْتُ صَفِيَّهُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا ثُمَّ احْتَسَبَهُ ، إِلا الْجَنَّةُ» .

٧- باب : مَا يُحْذَرُ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا وَالتَّنَافُسِ فِيهَا

٦٤٢٥- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللّٰه قال : حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ : قال

باب-۶

عملی که بدان خشنودی خدا خواسته می‌شود

در این‌باره حدیث سعد (بن ابی وقاص) است

٦٤٢٢-از زُهری روایت است که گفت: محمود بن ربیع مرا خبر داده و همزمان گفت که وی رسول الله صلی الله علیه و سلم را به خاطر می آورد و اظهار داشت که به خاطر می‌آورد که آنحضرت مشت آبی از سطلی که در خانه ایشان بود در دهان کرد و بر وی انداخت.[1]

٦٤٢٣-محمود گفت: از عِتبان بن مالک انصاری که یکی از بنی سالم است شنیدم که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم صبح هنگام نزد من آمد و گفت: «هرگز بنده‌ای در روز قیامت نیاید، که لااله الاالله گفته و با آن رضای خدا را خواسته است، مگر آنکه خداوند آتش دوزخ را بر وی حرام می‌گرداند»

٦٤٢٤-از عَمرو ، از سعید مَقبُری روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند تعالی می‌فرماید: برای بنده‌ی مومن پاداشی بجز بهشت نیست که چون یکی از عزیزان وی از اهل دنیا را بمیرانم و او به امید ثواب، شکیبایی ورزد».

باب-۷

آنچه از خوبی و خوشی دنیا پرهیز می‌شود و رغبت در آن.

٦٤٢٥- از ابن شهاب، از عُروه بن زبیر روایت

۱ – محمود در آن زمان پسر کوچکی بود و آنحضرت از روی شفقت چنان کرد.

ابْنُ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَمْرَو بْنَ عَوْفٍ ، وَهُوَ حَلِيفٌ لِبَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ ، كَانَ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، أَخْبَرَهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي بِجِزْيَتِهَا ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ صَالَحَ أَهْلَ الْبَحْرَيْنِ وَأَمَّرَ عَلَيْهِمُ الْعَلَاءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ ، فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ ، فَسَمِعَتِ الأَنْصَارُ بِقُدُومِهِ ، فَوَافَتْهُ صَلَاةَ الصُّبْحِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ تَعَرَّضُوا لَهُ ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَآهُمْ وَقَالَ : «أَظُنُّكُمْ سَمِعْتُمْ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ ، وَأَنَّهُ جَاءَ بِشَيْءٍ» . قَالُوا : أَجَلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «فَأَبْشِرُوا وَأَمِّلُوا مَا يَسُرُّكُمْ ، فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ ، وَلَكِنْ أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ عَلَيْكُمُ الدُّنْيَا ، كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا ، وَتُلْهِيَكُمْ كَمَا أَلْهَتْهُمْ» . [أخرجه مسلم : ۲۹۶۱] .

است که مِسوَر بن مَخرَمَه به او گفت که عَمرو بن عوف که هم‌پیمان بنی عامر بن لوئی است و در جنگ بدر همراه رسول الله صلی الله علیه و سلم بوده است، به وی خبر داده است:

رسول الله صلی الله علیه و سلم ابوعبیده بن جراح را به بَحرَین فرستاد تا جزیه‌ی آنجا را بیاورد. رسول الله صلی الله علیه و سلم با مردم بحرین صلح کرده بود و عَلاء بن حضرمی را بر ایشان امیر گمارده بود. ابوعبیده با مال بحرین آمد و انصار آمدن وی را شنیدند، و در نماز صبح با رسول الله صلی الله علیه وسلم شرکت کردند.[1]

آنگاه که آنحضرت نماز را تمام کرد نزد وی آمدند، رسول الله صلی الله علیه و سلم با دیدنشان تبسم کرد و فرمود: «گمان می‌کنم که از آمدن ابو عبیده و اینکه با خود چیزی آورده است، خبر شده اید» گفتند: آری ، یا رسول الله.

آنحضرت فرمود: «پس خوش باشید، و به آنچه شما را شادمان کند، امیدوار باشید، به خدا سوگند که از فقر و ناداری شما نمی‌ترسم، ولی از آن می‌ترسم که ثروت دنیا بر شما گسترش یابد، چنانکه بر کسانی که قبل از شما بودند گسترش یافت و در آن با هم رقابت کنید، چنانکه آنها رقابت کردند و شما را به خود مشغول دارد، چنانکه آنان را به خود مشغول داشت.»

٦٤٢٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ يَوْمًا ، فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلَاتَهُ

٦٤٢٦- از یزید ابن ابی حبیب، از ابوالخیر روایت است که عُقبَة بن عامِر گفت: رسول الله

1- حدیث ۶۴۲۵ کلمه ی اول سطر دهم «فوافته» آمده است . در سائر نسخ بخاری «فواقته» آمده است.

عَلَى الْمَيِّتِ ، ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمِنْبَرِ ، فَقَالَ : « إِنِّي فَرَطُكُمْ ، وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الآنَ ، وَإِنِّي قَدْ أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الأَرْضِ ، أَوْ مَفَاتِيحَ الأَرْضِ ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي ، وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا » .

[راجع : ١٣٤٤ ، أخرجه مسلم : ٢٢٩٦] .

صلی الله علیه وسلم روزی برآمد و بر شهدای اُحُد نماز جنازه گزارد، سپس به منبر رفت و گفت: «همانا من پیشرو شما هستم و من بر شما گواه می‌باشم و همانا به خدا سوگند که من همین اکنون به سوی حوض خود می‌نگرم و همانا کلیدهای گنجهای زمین یا کلیدهای زمین به من داده شده است، و همانا به خدا سوگند از آن نمی‌ترسم که پس از من به شرک روی آورید، ولی از آن می‌ترسم که در دلبستگی به دنیا رقابت کنید»

٦٤٢٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ أَكْثَرَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ مَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ بَرَكَاتِ الأَرْضِ » . قِيلَ : وَمَا بَرَكَاتُ الأَرْضِ ؟ قال : « زَهْرَةُ الدُّنْيَا » . فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ : هَلْ يَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ ؟ فَصَمَتَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ يُنْزَلُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ جَعَلَ يَمْسَحُ عَنْ جَبِينِهِ ، فَقَالَ : « أَيْنَ السَّائِلُ » . قال : أَنَا . قال أَبُو سَعِيدٍ : لَقَدْ حَمِدْنَاهُ حِينَ طَلَعَ ذَلِكَ . قال : « لا يَأْتِي الْخَيْرُ إِلا بِالْخَيْرِ ، إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ ، وَإِنَّ كُلَّ مَا أَنْبَتَ الرَّبِيعُ يَقْتُلُ حَبَطًا أَوْ يُلِمُّ ، إِلا آكِلَةَ الْخَضِرَةِ ، أَكَلَتْ حَتَّى إِذَا امْتَدَّتْ خَاصِرَتَاهَا ، اسْتَقْبَلَتِ الشَّمْسَ ، فَاجْتَرَّتْ وَثَلَطَتْ وَبَالَتْ ، ثُمَّ عَادَتْ فَأَكَلَتْ . وَإِنَّ هَذَا الْمَالَ حُلْوَةٌ ، مَنْ أَخَذَهُ بِحَقِّهِ وَوَضَعَهُ فِي حَقِّهِ فَنِعْمَ الْمَعُونَةُ هُوَ ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ كَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلا يَشْبَعُ » . [راجع : ٩٢١ ، أخرجه مسلم : ١٠٥٢] .

٦٤٢٧- از زیـد بن اسـلم، از عطاء بن یَسـار روایت است که ابو سعید خُدری گفت:

رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنچه بیشـتر از آن بر شما می‌ترسم، چیزی است که خداونـد از برکتهـای زمین برای شـما بیرون می‌آورد» گفته شـد: و برکتهای زمین چیست؟ فرمود: «زیب و زینت دنیا» مردی به آنحضرت گفت: آیا نیکی بـدی را می‌آورد؟ پیامبر صلی الله علیه و سـلم خاموش شـد تـا آنکه گمان کردیـم که بـر وی وحی فرود می‌آید. سـپس آنحضرت عرق پیشانی‌اش را پاک کرد وفرمود: «سـؤال‌کننده کجاسـت؟» آن مـرد گفت: منم اینجا.

ابوسـعید گفته: مـا آن مرد را کـه موجب این حالت شـد ستودیم، سـپس آنحضرت فرمود: «نیکـی بجز نیکی را نمـی‌آورد، همانا این مال (دنیا) سبز و شـیرین است، و همانا تمام آنچه را بهـار می‌رویاند حیوان چرنده را که بسـیار بخورد می‌میراند یا در آسـتانهٔ مرگ می‌رساند بجز حیوانی که سبزهٔ خَضِره (سبز) را می‌خورد

و از آن می‌خورد تا آنکه تهیگاهش پر می‌شود و به شعاع آفتاب می‌ایستد(تا هضم کند) و نشخوار می‌کند و سرگین می‌افکند و پیشاب می‌کند، و سپس برمی‌گردد و می‌خورد. و همانا این مال(دنیا) شیرین است، کسی‌که آن را به حق آن (از راه حلال) به دست آورد و آن را به حق آن (در راه مشروع) به مصرف برساند وی نیکو یاری‌دهنده‌ای است، و کسی‌که آن را به غیر حق آن به‌دست می‌آورد، مانند کسی است که می‌خورد و سیر نمی‌شود.»

٦٤٢٨- حدثني محمد بن بشار : حدثنا غندر محمد بن جعفر ، حدثنا شعبة قال : سمعت أبا جمرة قال : حدثني زهدم بن مضرب قال : سمعت عمران بن حصين رضي الله عنهما ، عن النبي ﷺ قال : «خيركم قرني ، ثم الذين يلونهم ، ثم الذين يلونهم - قال عمران : فما أدري : قال النبي ﷺ بعد قوله مرتين أو ثلاثا - ثم يكون بعدهم قوم يشهدون ولا يستشهدون ويخونون ولا يؤتمنون ، وينذرون ولا يفون ، ويظهر فيهم السمن» . [راجع : ٢٦٥١، أخرجه مسلم : ٢٥٣٥] .

٦٤٢٨- از ابو جمره، از زَهدَم بن مُضَرِّب روایت است که عِمران بن حُصَین رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهترین شما، مردم زمان من هستید (صحابه)، سپس کسانیکه متصل به ایشان آیند، (تابعین) سپس کسانیکه متصل به ایشان آیند (تبع تابعین) - عمران گفت-نمی‌دانم که پیامبر صلی الله علیه و سلم پس از گفتهٔ (نخست) خود دوبار تکرار کرد یا سه بار- سپس بعد از ایشان قومی می‌آیند که گواهی می‌دهند، در حالی‌که از ایشان گواهی خواسته نشده است و خیانت کنند و بدیشان اعتماد نشود و نذر به گردن گیرند و انجام ندهند و در میان ایشان فربهی و چاقی پدید آید»

٦٤٢٩- حدثنا عبدان ، عن أبي حمزة ، عن الأعمش ، عن إبراهيم ، عن عبيدة ، عن عبدالله رضي الله عنه ، عن النبي ﷺ قال : «خير الناس قرني ، ثم الذين يلونهم ، ثم الذين يلونهم ، ثم يجيء من بعدهم قوم : تسبق شهادتهم أيمانهم ، وأيمانهم شهادتهم» . [راجع : ٢٦٥٢ ، أخرجه مسلم: ٢٥٣٣] .

٦٤٢٩- از ابراهیم، از عبیده روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:«بهترین مردم، مردم زمان من‌اند سپس کسانی که متصل به ایشان‌اند، سپس کسانی که متصل به ایشان‌اند، سپس قومی بعداز ایشان می‌آیند که گواهی شان

بر سوگندشان و سوگندشان بر گواهی‌شان پیشی می‌گیرد» (بی‌مبالاتی و بی‌احتیاطی در امور دین پیشه کنند)

٦٤٣٠- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ خَبَّابًا ، وَقَدِ اكْتَوَى يَوْمَئِذٍ سَبْعًا فِي بَطْنِهِ ، وَقَالَ : لَوْلَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَانَا أَنْ نَدْعُوَ بِالْمَوْتِ ، لَدَعَوْتُ بِالْمَوْتِ إِنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ مَضَوْا ، وَلَمْ تَنْقُصْهُمُ الدُّنْيَا بِشَيْءٍ ، وَإِنَّا أَصَبْنَا مِنَ الدُّنْيَا مَا لَا نَجِدُ لَهُ مَوْضِعًا إِلَّا التُّرَابَ . [راجع : ٥٦٧٢ ، اخرجه مسلم: ٢٦٨١] .

٦٤٣٠- از اسماعیل روایت است که قَیس گفته: از خَبّاب شنیدم در حالی که در آن روز (به خاطر مریضی) هفت جای از شکم خود را داغ کرده بود، که گفت: اگر رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را منع نکرده بود که مرگ خویش بخواهیم، من مرگ خود را می‌خواستم. همانا اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم درگذشتند و مال دنیا از(پاداش اخروی) ایشان چیزی نکاست ولی ما به مال دنیا رسیدیم و جای مصرف آن نمی‌یابیم بجز در خاک (که منزل و عمارت بسازیم)

٦٤٣١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : حَدَّثَنِي قَيْسٌ قَالَ : أَتَيْتُ خَبَّابًا ، وَهُوَ يَبْنِي حَائِطًا لَهُ ، فَقَالَ : إِنَّ أَصْحَابَنَا الَّذِينَ مَضَوْا لَمْ تَنْقُصْهُمُ الدُّنْيَا شَيْئًا ، وَإِنَّا أَصَبْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ شَيْئًا ، لَا نَجِدُ لَهُ مَوْضِعًا إِلَّا التُّرَابَ . [راجع : ٥٦٧٢ ، اخرجه مسلم : ٢٦٨١].

٦٤٣١- از اسماعیل روایت است که قیس گفت:
نزد خَبّاب رفتم در حالی که برای خود دیواری می‌ساخت و گفت: همانا آن یاران ما که درگذشتند مال دنیا از ایشان چیزی نکاست و همانا پس از ایشان به چیزی (از مال دنیا) دست یافتیم، که جای مصرف آن بجز در خاک نمی‌یابیم. (ساختن خانه و بناها)

٦٤٣٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : عَنْ سُفْيَانَ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ خَبَّابٍ ﷺ قَالَ : هَاجَرْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، . . . قَصَّهُ . [راجع : ١٢٧٦ ، اخرجه مسلم: ٩٤٠] .

٦٤٣٢- از اَعمَش، از ابو وائل روایت است که خبّاب رضی‌الله‌عنه گفت: ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم هجرت کردیم، و قصهٔ هجرت را گفت.

٨- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ﴾

باب-٨

«ای مردم همانا وعدهٔ خدا حق است، زنهار تا

فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴾ [فاطر: ٥-٦]. جَمْعُهُ سُعُرٌ . قال مُجَاهِدٌ : الْغَرُورُ : الشَّيْطَانُ .

این زندگی دنیا شما را فریب ندهد و زنهار تا [شیطان] فریبنده شما را دربارۀ خدا فریب ندهد. درحقیقت شیطان دشمن شماست، شما [نیز] او را دشمن گیرید [او] فقط دار و دسته خود را می‌خواند تا آنها از یاران آتش باشند» (فاطر:۵-٦)

(امام بخاری می‌گوید) جمع «اَلسَّعِیر» (یعنی آتش) سُعُرٌ است. و مُجا هد گفته است: الغُرُورُ (که در آیه آمده است یعنی) شیطان.

٦٤٣٣- حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْقُرَشِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي مُعَاذُ ابْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ حُمْرَانَ بْنَ أَبَانَ أَخْبَرَهُ قَالَ : أَتَيْتُ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ بِطَهُورٍ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى الْمَقَاعِدِ ، فَتَوَضَّأَ فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ ، ثُمَّ قَالَ : رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ تَوَضَّأَ وَهُوَ فِي هَذَا الْمَجْلِسِ ، فَأَحْسَنَ الْوُضُوءَ ثُمَّ قَالَ : « مَنْ تَوَضَّأَ مِثْلَ هَذَا الْوُضُوءِ ، ثُمَّ أَتَى الْمَسْجِدَ ، فَرَكَعَ رَكْعَتَيْنِ ، ثُمَّ جَلَسَ ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ » . قَالَ : وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لا تَغْتَرُّوا » . [أخرجه مسلم : ٢٢٦ ، مطولاً ، أخرجه مسلم: ٢٣٢].

٦٤٣٣- از مُعاذ ابن عبدالرحمان روایت است که حُمران بن أبان گفت: برای عثمان بن عَفّان که بر محل جلوس خود نشسته بود، آب وضو آوردم. وی وضو کرد و وضو را کامل نمود. سپس گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم را در همین محل جلوس دیدم که وضو کرد و وضو را کامل نمود و سپس گفت: «کسی که مانند همین (وضوی من) وضو کند، سپس به مسجد بیاید و دو رکعت نماز بگزارد، سپس (در انتظار نماز) بنشیند، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود» عثمان گفت: و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:«و مغرور نشوید[1]»

٩- باب : ذَهَابِ الصَّالِحِينَ وَيُقَالُ : الذَّهَابُ الْمَطَرُ

باب-۹ رفتن(مرگ) اشخاص نیکوکار

و گفته می‌شود: الذِهابُ (رفتن) به معنای باران نیز هست

٦٤٣٤- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ بَيَانٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ مِرْدَاسٍ الأَسْلَمِيِّ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « يَذْهَبُ الصَّالِحُونَ ، الأَوَّلُ

٦٤٣٤-از بَیان، از قَیس بن ابی حازم روایت است که مِرداس اسلمی گفت: پیامبر صلی الله

۱-یعنی مغرور نشوید که گناه کبیره مرتکب شوید به امید آنکه نماز آن را می‌پوشاند، بلکه پوشیدن گناه صغیره مراد خواهد بود.

فَالأوَّلُ، وَيَبْقَى حُفَالَةٌ كَحُفَالَةِ الشَّعِيرِ، أوِ التَّمْرِ، لا يُبَالِيهِمُ اللَّهُ بَالَةً» .

قال أبو عَبْد اللَّه : يُقَالُ حُفَالَةٌ وَحُثَالَةٌ . [راجع:٤١٥٦].

علیه و سلم فرمود: «افراد نیکوکار، یکی پی دیگری می‌میرند و (مردم روی زمین چون سبوسه(تفاله) باقی می‌مانند مانند سبوسه جو یا خرمای بد که خداوند بدیشان ارزش و اعتباری نمی‌دهد»

١٠- باب : مَا يُتَّقَى مِنْ فِتْنَةِ الْمَالِ

باب-۱۰ دوری گزیدن از فتنهٔ مال

وَقَوْلِ اللَّه تَعَالَى : ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾ . [التغابن: ١٥] .

و فرمودهٔ خدای تعالی:«همانا اموال شما و فرزندانتان [وسیلهٔ] آزمایشی [برای شما]یند» (التَّغابن:۱۵)

٦٤٣٥- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ ، عَنْ أبِي حَصِينٍ ، عَنْ أبِي صَالِحٍ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «تَعِسَ عَبْدُ الدِّينَارِ ، وَالدِّرْهَمِ ، وَالْقَطِيفَةِ ، وَالْخَمِيصَةِ ، إِنْ أُعْطِيَ رَضِيَ ، وَإِنْ لَمْ يُعْطَ لَمْ يَرْضَ» . [راجع : ٢٨٨٦] .

٦٤٣٥- از ابو حَصین، از ابوصالح روایت است که ابوهریره رضی‌الله‌عنه گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «زیانکار باد بندهٔ دینار و درهم (و جامه‌های نفیس) قَطیفه و خَمیصَه که اگر به وی داده شود، راضی گردد و اگر داده نشود، ناراض باشد»

٦٤٣٦- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءٍ قال : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «لَوْ كَانَ لابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ مَالٍ لابْتَغَى ثَالِثًا ، وَلا يَمْلأُ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إِلا التُّرَابُ ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ» . [انظر : ٦٤٣٧ث، أخرجه مسلم : ١٠٤٩] .

٦٤٣٦- از ابو عاصم، از ابن جُرَیج، از عطاء روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما می‌گفت:
از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «اگر پسر آدم به مقدار دو وادی مال داشته باشد جویندهٔ وادی سوم آن است و شکم پسر آدم را بجز خاک پر نمی‌کند و خداوند توبهٔ هر که را به وی رجوع کند، می‌پذیرد»

٦٤٣٧- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا مَخْلَدٌ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ قال : سَمِعْتُ عَطَاءً يَقُولُ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «لَوْ أَنَّ لابْنِ آدَمَ مِثْلَ وَادٍ مَالاً لأَحَبَّ أَنَّ لَهُ إِلَيْهِ مِثْلَهُ ، وَلا يَمْلأُ عَيْنَ ابْنِ آدَمَ إِلا التُّرَابُ ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ» .

٦٤٣٧-از مَخلَد، از ابن جُرَیج از عطاء روایت است که ابن‌عباس می گفت:
از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «اگر پسر آدم مانند یک وادی مال داشته باشد، دوست می‌دارد که به مثل آن داشته

قال ابْنُ عَبَّاس : فَلا أدْري مِنَ الْقُرآن هُوَ أمْ لا .
قال : وَسَمِعْتُ ابْنَ الزُّبَيْرِ يَقُولُ ذَلِكَ عَلَى الْمِنْبَرِ . [راجع : ٦٤٣٦ ، أخرجه مسلم : ١٠٤٩ ، بلفظ " نفس" بدل " عين أو جوف"] .

باشد و چشم پسر آدم را بجز خاک پر نمی‌کند و خداوند توبهٔ هر که را به وی رجوع کند، می‌پذیرد.»

ابن عباس گفت: نمی‌دانم که این گفته از آیات (منسوخ التّلاوة) قرآن است یا نه؟

عطاء می‌گوید: از ابن زبیر شنیدم که همین مطلب را بر منبر می‌گفت.

٦٤٣٨- حَدَّثَنَا أبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ سُلَيْمَانَ ابْنِ الْغَسِيل ، عَنْ عَبَّاس بْنِ سَهْل بْنِ سَعْد قَال : سَمِعْتُ ابْنَ الزُّبَيْرِ عَلَى الْمِنْبَرِ بِمَكَّةَ فِي خُطْبَتِهِ يَقُولُ : يَا أيُّهَا النَّاسُ، إنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ : « لَوْ أنَّ ابْنَ آدَمَ أُعْطِيَ وَادِيًا مَلْئًا مِنْ ذَهَبٍ أحَبَّ إلَيْهِ ثَانِيًا ، وَلَوْ أُعْطِيَ ثَانِيًا أحَبَّ إلَيْهِ ثَالِثًا ، وَلَا يَسُدُّ جَوْفَ ابْنِ آدَمَ إلا التُّرَابُ ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ» .

٦٤٣٨-از عباس بن سَهل بن سعد روایت است که گفت: از ابن زُبیر در مکه شنیدم که در خطبهٔ خود بر منبر می‌گفت: ای مردم همانا پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرمود: «اگر برای پسر آدم وادیی پر از طلا داده شود، وادی دوم طلا را دوست می‌دارد و اگر وادی دوم به او داده شود وادی سوم را دوست می‌دارد، و شکم پسر آدم را بجز خاک پر نمی‌کند و خداوند توبه هر که را به سوی وی رجوع کند، می‌پذیرد»

٦٤٣٩- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا إبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْد ، عَنْ صَالِح ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَال : أخْبَرَنِي أنَسُ ابْنُ مَالِك : أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قَال : « لَوْ أنَّ لابْنِ آدَمَ وَادِيًا مِنْ ذَهَبٍ أحَبَّ أنْ يَكُونَ لَهُ وَادِيَان ، وَلَنْ يَمْلأ فَاهُ إلا التُّرَابُ ، وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ تَابَ» . [أخرجه مسلم : ١٠٤٨، بزيادة أخرى] .

٦٤٣٩- از ابن شهاب، از انس بن مالک روایت است که گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر پسر آدم یک وادی از طلا می‌داشت، دوست داشت که دو وادی داشته باشد و هرگز دهان او را بجز خاک پر نمی‌کند و خداوند توبهٔ هر که را به وی رجوع کند، می‌پذیرد»

٦٤٤٠- وَقَالَ لَنَا أبُو الْوَلِيد : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ ، عَنْ ثَابِت ، عَنْ أنَس ، عَنْ أُبَيٍّ قَال : كُنَّا نَرَى هَذَا مِنَ الْقُرْآنِ ، حَتَّى نَزَلَتْ : ﴿أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ﴾ . [التكاثر: ١] .

٦٤٤٠- و ابوالولید به ما گفت: از حَمّاد بن سَلَمَه از ثابت، از انس از پدرش (ابن کعب انصاری) روایت است که گفت: ما گمان می‌کردیم که (حدیث مذکور) از آیات قرآن است تا آنکه نازل شد: «تفاخر به بیشتر داشتن، شما را غافل کرد» (التّکاثُر:١)

١١- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « هَذَا الْمَالُ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ »

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ الآية [آل عمران: ١٤].

قال عُمَرُ : اللَّهُمَّ إِنَّا لا نَسْتَطِيعُ إِلا أَنْ نَفْرَحَ بِمَا زَيَّنْتَهُ لَنَا ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ أُنْفِقَهُ فِي حَقِّهِ .

٦٤٤١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يَقُولُ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ حَكِيمِ بْنِ حِزَامٍ قَالَ : سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَأَعْطَانِي ، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي ، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي ، ثُمَّ قَالَ : « هَذَا الْمَالُ » . وَرُبَّمَا قَالَ سُفْيَانُ : قَالَ لِي : « يَا حَكِيمُ ، إِنَّ هَذَا الْمَالَ خَضِرَةٌ حُلْوَةٌ ، فَمَنْ أَخَذَهُ بِطِيبِ نَفْسٍ بُورِكَ لَهُ فِيهِ ، وَمَنْ أَخَذَهُ بِإِشْرَافِ نَفْسٍ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهِ ، وَكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ ، وَالْيَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى » . [راجع : ١٤٧٢ ، أخرجه مسلم : ١٠٣٥] .

باب-۱۱

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «این مال (چون میوه) سبز شیرین است»

و خدای تعالی فرموده است: «دوستی خواستنیها[ی گوناگون] از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشاندار و دامها و کشتزارها برای مردم آراسته شده، [لیکن] این همه مایهٔ تمتع و بهره‌مندی زندگی دنیاست» (آل عمران:١٤)

عمر گفته: بارالها، همانا ما را توان آن نیست، بجز آنکه ما را بدان مالی که آراسته کردی خشنود باشیم، بارالها ، از تو می‌خواهم که (مرا یاری کنی) تا این مال را در راه درست آن مصرف کنم.

٦٤٤١– از سُفیان، از زُهری، ازعُروه و سعید بن مُسیَّب روایت است که حکیم بن حِزام گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم مالی طلبیدم و به من داد، سپس طلبیدم و به من داد، سپس طلبیدم و به من داد، سپس فرمود «این مال» و بسا اوقات سفیان می‌گفت که حکیم گفت: آن حضرت مرا فرمود: «ای حکیم، همانا این مال سبز شیرین است، کسی که آن را با خوشی خاطر بگیرد، در آن مال به وی برکت داده می‌شود و کسی که آن را از روی حرص بگیرد، در آن مال به وی برکت داده نمی‌شود و او بسان کسی است که می‌خورد و سیر نمی‌شود، و دست بالا (دهنده) بهتر است از دست پایین (گیرنده)»

١٢- باب : مَا قَدَّمَ مِنْ مَالِهِ فَهُوَ لَهُ

٦٤٤٢- حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنِي أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ التَّيْمِيُّ ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَيُّكُمْ مَالُ وَارِثِهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ مَالِهِ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلا مَالُهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ ، قَالَ : « فَإِنَّ مَالَهُ مَا قَدَّمَ ، وَمَالُ وَارِثِهِ مَا أَخَّرَ » .

باب-۱۲

آنچه از مال خود پیش فرستد همان است مال او

٦٤٤٢-از ابراهیم تَیمی، از حارث بن سُوَید روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:«کدام یک از شما مالی را که برای وارث خود می‌گذارد، از مال خود بیشتر دوست می‌دارد؟» گفتند: یا رسول الله، کسی از ما نیست بجز آنکه مال خودش را بیشتر دوست می‌دارد. آن حضرت فرمود: همانا مال او همان است که (با خرج کردن در راه خیر) پیش از خود بفرستد و مال وارث وی آن است که (پس از مرگ) به وارث خود می‌گذارد»

١٣- باب : الْمُكْثِرُونَ هُمُ الْمُقِلُّونَ

وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لا يُبْخَسُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ إِلا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [هود:١٥-١٦].

٦٤٤٣- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ رُفَيْعٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ ﷺ قَالَ : خَرَجْتُ لَيْلَةً مِنَ اللَّيَالِي ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمْشِي وَحْدَهُ ، وَلَيْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ ، قَالَ : فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يَكْرَهُ أَنْ يَمْشِيَ مَعَهُ أَحَدٌ ، قَالَ : فَجَعَلْتُ أَمْشِي فِي ظِلِّ الْقَمَرِ ،

باب-۱۳ ثروت‌اندوزان فقیراناند

«کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را بخواهند [جزای] کارهایشان را در آنجا به طور کامل به آنان می‌دهیم، و به آنان در آنجا کم داده نخواهد شد. اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش بر ایشان نخواهد بود، و آنچه در آنجا کرده‌اند به هدر رفته و آنچه انجام می‌داده‌اند باطل گردیده است» (هود:١٥-١٦)

٦٤٤٣- از جَریر، از عبدالعزیز بن رفیع، از زید بن وَهب روایت است که ابوذر رضی الله عنه گفت: در یکی از شبها برآمدم. ناگاه دیدم که رسول الله صلی الله علیه و سلم تنها می‌رود و کسی با وی نیست. پنداشتم که ناخوش

فَالْتَفَتَ فَرَآنِي ، فَقَالَ : « مَنْ هٰذَا » . قُلْتُ : أَبُو ذَرٍّ ، جَعَلَنِي اللّٰهُ فِدَاءَكَ ، قال : « يَا أَبَا ذَرٍّ تَعَالَ » . قال : فَمَشَيْتُ مَعَهُ سَاعَةً ، فَقَالَ : « إِنَّ الْمُكْثِرِينَ هُمُ الْمُقِلُّونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، إِلا مَنْ أَعْطَاهُ اللّٰهُ خَيْرًا ، فَنَفَحَ فِيهِ يَمِينَهُ وَشِمَالَهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ وَوَرَاءَهُ ، وَعَمِلَ فِيهِ خَيْرًا » . قال : فَمَشَيْتُ مَعَهُ سَاعَةً ، فَقَالَ : « لِي اجْلِسْ هَا هُنَا » . قال : فَأَجْلَسَنِي فِي قَاعٍ حَوْلَهُ حِجَارَةٌ ، فَقَالَ لِي : « اجْلِسْ هَا هُنَا حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ » . قال : فَانْطَلَقَ فِي الْحَرَّةِ حَتَّى لا أَرَاهُ ، فَلَبِثَ عَنِّي فَأَطَالَ اللُّبْثَ ، ثُمَّ إِنِّي سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُقْبِلٌ وَهُوَ يَقُولُ : « وَإِنْ سَرَقَ ، وَإِنْ زَنَى » . قال : فَلَمَّا جَاءَ لَمْ أَصْبِرْ حَتَّى قُلْتُ : يَا نَبِيَّ اللّٰهِ جَعَلَنِي اللّٰهُ فِدَاءَكَ ، مَنْ تُكَلِّمُ فِي جَانِبِ الْحَرَّةِ ، مَا سَمِعْتُ أَحَدًا يَرْجِعُ إِلَيْكَ شَيْئًا؟ قال : « ذٰلِكَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلام ، عَرَضَ لِي فِي جَانِبِ الْحَرَّةِ ، قال : بَشِّرْ أُمَّتَكَ أَنَّهُ مَنْ مَاتَ لا يُشْرِكُ بِاللّٰهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ ، قُلْتُ : يَا جِبْرِيلُ ، وَإِنْ سَرَقَ ، وَإِنْ زَنَى ؟ قال : نَعَمْ » . قال : قُلْتُ : وَإِنْ سَرَقَ ، وَإِنْ زَنَى ؟ قال : « نَعَمْ ، وَإِنْ شَرِبَ الْخَمْرَ » .

قال النَّضْرُ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَبِي ثَابِتٍ ، وَالأَعْمَشُ ، وَعَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ رُفَيْعٍ : حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ وَهْبٍ : بِهٰذَا .

قال أبو عَبْدِ اللّٰهِ : حَدِيثُ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ ، مُرْسَلٌ لا يَصِحُّ ، إِنَّمَا أَرَدْنَا لِلْمَعْرِفَةِ ، وَالصَّحِيحُ حَدِيثُ أَبِي ذَرٍّ .

قِيلَ لأَبِي عَبْدِاللّٰهِ : حَدِيثُ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ ؟ قال : مُرْسَلٌ أَيْضًا لا يَصِحُّ ، وَالصَّحِيحُ حَدِيثُ أَبِي ذَرٍّ .

وَقَالَ : اضْرِبُوا عَلَى حَدِيثِ أَبِي الدَّرْدَاءِ هٰذَا : إِذَا مَاتَ قال : لا إِلٰهَ إِلا اللّٰهُ ، عِنْدَ الْمَوْتِ . [راجع : ۱۲۳۷ ، أخرجه مسلم : ۹۴ ، مختصراً ، وكله في كتاب الزكاة : ۳۲] .

می‌رود کســی با وی همراه شــود. من در سایهٔ مهتــاب می‌رفتم، آن حضــرت روی گردانید و مرا دید و گفت:«کیستی؟» گفتم: ابوذر، خداوند مرا فدای تو کند. فرمـود:«ای ابوذر بیا» زمانی با وی همراه بــودم، فرمود:«ثروت‌اندوزان، در روز قیامت فقیرانند، بجز کســی که خدا به وی مالی ارزانی دارد و او آن را به راست و چپ و جلو و عقب خود ببخشــد و در آن به نیکویی عمل کنــد.» زمانی با آنحضرت همــراه بودم. فرمود:«همینجا بنشین». وی مرا در زمین نرم و همواری که پیرامون آن ســنگها بود نشاند و به من گفت:«اینجا بنشــین تا من نزد تو بازگردم. آن حضرت به ســوی حره (ســنگلاخ مدینه) رفت تا از نظر ناپدید شــد. وی در آنجا زمانی درنگ کرد و این تأخیر به درازا کشــید، سپس آواز وی را کــه در حال آمدن بود، شــنیدم که می‌گفــت: «و اگر چه دزدی و زنا کرده باشــد» چــون آن حضــرت آمد، بی‌صبرانــه گفتم: ای پیامبر خــدا، خداوند مرا فدای تو کند، در کنار الحرَّة باکدام کس ســخن می‌گفتی؟ من کســی راندیدم،که در پاسخ شما چیزی گفته باشد؟ آن حضرت فرمود:«این جبرئیل علیه الســلام بود کــه در کنار حــره بر من نمودار شــد و گفت: به اُمّت خود بشــارت ده که کســی که بمیرد و به خدا چیزی شــریک نیاورده باشد، به بهشت وارد می‌شــود. گفتم: ای جبرئیل: اگرچه دزدی و زنا کرده باشد؟» گفت: آری . گفتم: و اگرچه دزدی و زنا کرده باشــد، گفت: آری، و اگرچه شراب (هم) خورده باشد» نَصر گفت: شعبه ما را خبــر داد که حبیب بن ابی ثابت و اَعمَش و عبدالعزیز ، همیــن حدیث را از زید بن وَهب بــه ما روایت کرده‌اند. ابو عبدالله (امام بخاری) گفت: حدیثی کــه ابوصالح از ابودرداء روایت

کرده مُرسَل است (سند، آن به آن حضرت نرسیده) و حدیث صحیح نیست. ما آن را به خاطر شناخت آن یاد کردیم و حدیث صحیح، حدیث ابوذر است.
و امام بخاری گفت: حدیث ابودرداء را اعتبار ندهید (که آن حضرت فرمود): «کسی که لا اله الا الله بگوید» (که آن مرسل است)

١٤- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «مَا يَسُرُّنِي أَنَّ عِنْدِي مِثْلَ أُحُدٍ هذا ذَهَبًا»

٦٤٤٤- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ: حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ قال: قال أَبُو ذَرٍّ: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَرَّةِ الْمَدِينَةِ، فَاسْتَقْبَلَنَا أُحُدٌ، فَقَالَ: «يَا أَبَا ذَرٍّ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قال: «مَا يَسُرُّنِي أَنَّ عِنْدِي مِثْلَ أُحُدٍ هَذَا ذَهَبًا، تَمْضِي عَلَيَّ ثَالِثَةٌ وَعِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ، إِلا شَيْئًا أَرْصُدُهُ لِدَيْنٍ، إِلا أَنْ أَقُولَ بِهِ فِي عِبَادِ اللَّهِ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا». عَنْ يَمِينِهِ، وَعَنْ شِمَالِهِ، وَمِنْ خَلْفِهِ، ثُمَّ مَشَى ثم قَالَ: «إِنَّ الأَكْثَرِينَ هُمُ الأَقَلُّونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، إِلا مَنْ قال هَكَذَا وَهَكَذَا وهكذا - عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ خَلْفِهِ - وَقَلِيلٌ مَا هُمْ». ثُمَّ قال لِي: «مَكَانَكَ لا تَبْرَحْ حَتَّى آتِيَكَ». ثُمَّ انْطَلَقَ فِي سَوَادِ اللَّيْلِ حَتَّى تَوَارَى، فَسَمِعْتُ صَوْتًا قَدِ ارْتَفَعَ، فَتَخَوَّفْتُ أَنْ يَكُونَ قَدْ عَرَضَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَأَرَدْتُ أَنْ آتِيَهُ فَذَكَرْتُ قَوْلَهُ لِي: «لا تَبْرَحْ حَتَّى آتِيَكَ». فَلَمْ أَبْرَحْ حَتَّى أَتَانِي، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ صَوْتًا تَخَوَّفْتُ، فَذَكَرْتُ لَهُ، فَقَالَ: «وَهَلْ سَمِعْتَهُ». قُلْتُ: نَعَمْ، قال: «ذَاكَ جِبْرِيلُ أَتَانِي، فَقَالَ: مَنْ مَاتَ

باب-۱۴ فرمودهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه وسلم

«اگـر به اندازه این اُحُد نزد من طلا باشـد، مرا خوشحال نمی‌سازد»

٦٤٤٤-از اَعمَش، از زید بن وَهب روایت است که گفت: ابوذر گفت: من در حَرَّهٔ مدینه، پیامبر صلی الله علیه و سلم را همراهی می‌کردم، و کوه اُحُد بر ما نمودار شـد. آن حضرت فرمود: «ای ابوذر!» گفتم: لَبَّیک یا رسول الله. فرمود:«دوست نـدارم که به اندازهٔ این اُحُد نزد من طلا باشـد و سه روز بر من بگذرد واز آن دیناری نزد من باقی باشـد، مگر آنچـه از ان قرض خود را ادا کنم، مگر آنکه آن را به بندگان خدا، این چنین و این چنین و این چنین بپاشانم (تقسیم کنم)» آن حضرت به سـوی راسـت و چپ و پشت سر خود اشـاره کرد، سپس راهی شد و سپس گفت: «همانا ثروت اندوزانند که در روز قیامت فقیرانند، مگر کسـی که این چنین و این چنین و ایـن چنین خرج می‌کند–به راسـت و چپ و پشـت سر خود و ایشـان‌اند کند» سپس آن حضرت به من گفت:«سـر جـای خود باش و نرو تا نزد تو برگردم» سپس آن حضرت راهی

مِنْ أُمَّتِكَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ ، قُلْتُ : وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ ؟ قال : وَإِنْ زَنَى ، وَإِنْ سَرَقَ » . [راجع : ١٢٣٧ ، أخرجه مسلم : ٩٤ ، مختصراً ، وأخرجه بلفظه في كتاب الزكاة: ٣٢] .

شد تا آنکه از نظر ناپدید شد، سپس آوازی را که بلند شد، شنیدم، و ترسیدم که به آن حضرت چیزی رسیده باشد. خواستم به سوی آن حضرت بروم، ولی آنچه را به من گفته بود، به یاد آوردم که: «نرو تا نزد تو برگردم» من نرفتم تا آن حضرت نزد من آمد، آنگاه گفتم : یا رسول الله، همانا آوازی شنیدم که ترسیدم و ماجرا را یاد کردم. فرمود:« وآیا آن را شنیدی؟» گفتم: آری. فرمود:«وی جبرئیل بود که آمده بود و گفت: کسی که از امت تو بمیرد و به خداوند چیزی شرک نیاورده باشد، وارد بهشت می‌گردد. گفتم: اگرچه زنا کرده باشد و اگر دزدی کرده باشد؟ گفت: و اگرچه زنا کرده باشد و اگرچه دزدی کرده باشد.»

٦٤٤٥- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ شَبِيبٍ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ يُونُسَ .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ كَانَ لِي مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا ، لَسَرَّنِي أَنْ لا تَمُرَّ عَلَيَّ ثَلاثُ لَيَالٍ وَعِنْدِي مِنْهُ شَيْءٌ ، إلا شَيْئًا أَرْصُدُهُ لِدَيْنٍ» . [راجع : ٢٣٨٩ ، أخرجه مسلم : ٩٩١] .

٦٤٤٥-از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه روات است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر به اندازهٔ کوه اُحُد طلا داشته باشم، بر من خوش نمی‌گذرد که سه روز بگذرد و از آن چیزی نزدم باقی بماند بجز چیزی که با آن قرض خود را ادا کنم.»

١٥- باب :
الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ﴾ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿هُمْ لَهَا عَامِلُونَ﴾ [المؤمنون: ٥٥-٦٣]. قال ابْنُ عُيَيْنَةَ : لَمْ يَعْمَلُوهَا ، لا بُدَّ مِنْ أَنْ يَعْمَلُوهَا .

باب-۱۵توانگری، غنا و توانگری نفس است

و فرمودهٔ خدای تعالی: «آیا می‌پندارند که آنچه از مال و پسران که بدیشان مدد می‌دهیم.[از آن روی است که] می‌خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟ [نه] بلکه نمی‌فهمند. در حقیقت، کسانی که از بیم پروردگارشان هراسانند. و کسانی که به نشانه‌های پروردگارشان

ایمان می‌آورند. و آنان که به پروردگارشـان شرک نمی‌آورند. و کسانی که آنچه را دادند [در راه خدا] می‌دهند، در حالی که دلهایشـان ترسـان است [و می‌دانند] که به سـوی پروردگارشـان باز خواهند گشـت. آنانند که در کارهای نیک شتاب می‌ورزند و آنان‌اند که در انجام آنها سبقت می‌جویند. و هیچ کـس را جز به قدر توانش تکلیف نمی‌کنیم، و نزد ما کتابی اسـت که به حق سـخن می‌گوید و آنان مورد سـتم قرار نخواهند گرفت.[نــه] بلکه دلهای آنان ازا ین[حقیقت] در غفلت است، و آنان غیر از این [گناهان] کردارهایی [دیگر] دارند که به انجام آن مبادرت می‌ورزند» (المؤمنون:۵۵-۶۳)

ابـن عُیَیْنَه گفته اسـت:«هُم لَهَا عَمِلُـونَ» (که در آیه آمده اسـت) یعنـی: نکردنـد کاری را که باید می‌کردند.

٦٤٤٦- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لَيْسَ الْغِنَى عَنْ كَثْرَةِ الْعَرَضِ ، وَلَكِنَّ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ » . [أخرجه مسلم : ١٠٥١] .

٦٤٤٦- از اَبُو حَصِین، از ابو صالح روایت است که ابو هریـره رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «توانگری، با داشـتن مال و متاع بسـیار نیسـت ولی توانگری غنا و توانگری نفس است»

١٦- باب : فَضْلِ الْفَقْرِ

باب-۱۶ فضیلت فقر

٦٤٤٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ أَنَّهُ قال : مَرَّ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ لِرَجُلٍ عِنْدَهُ جَالِسٍ : « مَا رَأْيُكَ فِي هَذَا » . فَقَالَ : رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِ النَّاسِ ، هَذَا وَاللَّهِ حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ يُنْكَحَ ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ يُشَفَّعَ ، قال : فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ مَرَّ رَجُلٌ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا رَأْيُكَ فِي هَذَا » . فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ،

٦٤٤٧- از عبدالعزیز بـن ابی حازم، از پدرش روایت اسـت که سهل بن سعد ساعدی گفت: مـردی بر رسـول الله صلـی الله علیه و سـلم گذشت در حالی که مردی دیگر نزد رسول الله صلی الله علیه و سـلم نشسته بود. آن حضرت به همان مرد نشسته گفت: «دربارهٔ این مرد نظر تو چیسـت؟» گفت: یا رسول الله ، وی مردی

هَذَا رَجُلٌ مِنْ فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ ، هَذَا حَرِيٌّ إِنْ خَطَبَ أَنْ لا يُنْكَحَ ، وَإِنْ شَفَعَ أَنْ لا يُشَفَّعَ ، وَإِنْ قَالَ أَنْ لا يُسْمَعَ لِقَوْلِهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « هَذَا خَيْرٌ مِنْ مِلْءِ الأَرْضِ مِثْلَ هَذَا » . [راجع: ٥٠٩١].

است از مردمان بزرگ. به خدا سوگند اگر او زنی را خواستگاری کند، سزاوار است که به ازدواج وی درآید و اگر شفاعت کند، شفاعت وی پذیرفته شود.

رسول الله صلی الله علیه و سلم خاموش ماند، سپس مردی دیگر گذشت. رسول الله صلی الله علیه و سلم به (مردی که نزدش نشسته بود) گفت: «دربارهٔ این مرد نظر تو چیست؟» گفت: یا رسول الله ، وی مردی است از مسلمانان فقیر، که اگر زنی را خواستگاری کند، سزاوار است که به ازدواج وی درنیاید و اگر شفاعت کند، شفاعتش پذیرفته نشود. و اگر سخنی گوید، سخنش شنیده نشود. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «این مرد(فقیر) بهتر است از کسانی همچون آن مرد، [هر چند] که زمین را پر کرده‌اند»

٦٤٤٨- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ قَالَ : عُدْنَا خَبَّابًا فَقَالَ : هَاجَرْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ نُرِيدُ وَجْهَ اللَّهِ ، فَوَقَعَ أَجْرُنَا عَلَى اللَّهِ ، فَمِنَّا مَنْ مَضَى لَمْ يَأْخُذْ مِنْ أَجْرِهِ شَيْئًا ، مِنْهُمْ مُصْعَبُ بْنُ عُمَيْرٍ ، قُتِلَ يَوْمَ أُحُدٍ وَتَرَكَ نَمِرَةً ، فَإِذَا غَطَّيْنَا رَأْسَهُ بَدَتْ رِجْلاهُ ، وَإِذَا غَطَّيْنَا رِجْلَيْهِ بَدَا رَأْسُهُ ، فَأَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نُغَطِّيَ رَأْسَهُ وَنَجْعَلَ عَلَى رِجْلَيْهِ شَيْئًا مِنَ الإِذْخِرِ ، وَمِنَّا مَنْ أَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُهُ فَهُوَ يَهْدِبُهَا . [راجع: ١٢٧٦، أخرجه مسلم: ٩٤٠].

٦٤٤٨- از سُفیان، از اَعمَش روایت است که ابُووائل گفت: از خَبّاب عیادت کردیم. وی گفت: با پیامبر صلی الله علیه و سلم مهاجرت کردیم در حالی که رضای خدا را می‌خواستیم و مزد ما بر خدا لازم آمد. از میان ما کسی است که درگذشت و (در دنیا) از مزد خود چیزی نگرفت، در آن زمره است مُصعَب بن عُمَیر، که در روز جنگ اُحُد کشته شد و از خود چادری بجای گذاشت که چون (هنگام کفن کردن) با آن سر وی را می‌پوشیدیم، پاهایش نمودار می‌شد و چون پاهایش را می‌پوشیدیم، سرش نمودار می‌شد. پیامبر صلی الله علیه و سلم ما را فرمود که سر وی را بپوشانیم و پاهای وی را با چیزی از گیاه اِذخِر بپوشانیم. و از میان ما

کسی است که میوهٔ (مزد) خود را دریافته و آن را (در این دنیا) می‌چیند.

٦٤٤٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا سَلْمُ بْنُ زَرِيرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « اطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ ، وَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ » . [راجع : ٣٢٤١ ، أخرجه مسلم : ٢٧٣٨ ، مختصراً] .

تَابَعَهُ أَيُّوبُ وَعَوْفٌ .

وَقَالَ صَخْرٌ وَحَمَّادُ بْنُ نَجِيحٍ ، عَنْ أَبِي رَجَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ .

٦٤٤٩- از ابو رَجاء روایت است که عِمران بن حُصَین رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:« بر بهشت آگاه گردیدم و دیدم که بیشتر بهشتیان فقراالند و بر دوزخ آگاه گردیدم، و دیدم که بیشتر دوزخیان زنان‌اند»
متابعت کرده‌اند (راوی را) اَیّوب و عَوف.
همچنان آن را صَخر و حَمَّاد بن نَجیح، از ابو رجاء از ابن عباس روایت کرده‌اند.

٦٤٥٠- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي عَرُوبَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : لَمْ يَأْكُلِ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى خِوَانٍ حَتَّى مَاتَ ، وَمَا أَكَلَ خُبْزًا مُرَقَّقًا حَتَّى مَاتَ . [راجع : ٥٣٨٦] .

٦٤٥٠- از سعید بن ابی عَروبه، از قَتاده روایت است که انس رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم بر سر خوان، غذا نخورد تا وفات یافت و قرص نان نازک [بی سبوس] نخورد تا وفات کرد.

٦٤٥١- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : لَقَدْ تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ وَمَا فِي رَفِّي مِنْ شَيْءٍ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِدٍ ، إِلَّا شَطْرُ شَعِيرٍ فِي رَفٍّ لِي ، فَأَكَلْتُ مِنْهُ ، حَتَّى طَالَ عَلَيَّ ، فَكِلْتُهُ فَفَنِيَ . [راجع : ٣٠٩٧ ، أخرجه مسلم : ٢٩٧٣] .

٦٤٥١- از هِشام از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم وفات یافت در حالی که در طاقچهٔ خانهٔ من چیزی نبود که زنده جانی آن را بخورد بجز مقداری جو که در طاقچهٔ خانه‌ام بود که از آن خوردم، چون مدتی گذشت، خواستم آن راپیمانه کنم، تمام شده بود.

١٧- باب : كَيْفَ كَانَ عَيْشُ النَّبِيِّ ﷺ وَأَصْحَابِهِ وَتَخَلِّيهِمْ مِنَ الدُّنْيَا

باب-١٧

چگونگی معیشت پیامبر صلی الله علیه و سلم و اصحاب وی و بی‌اعتنایی‌شان به مال دنیا

٦٤٥٢- حَدَّثَنِي أَبُو نُعَيْمٍ بِنَحْوٍ مِنْ نِصْفِ هَذَا الْحَدِيثِ : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ : حَدَّثَنَا مُجَاهِدٌ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يَقُولُ : اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، إِنْ كُنْتُ لَأَعْتَمِدُ بِكَبِدِي

٦٤٥٢-ابو نُعَیم به مانند نصف این حدیث را از عُمَر بن ذَر، از مجاهد روایت کرده که ابوهریره می‌گفت: سوگند به خدایی که بجز او خدایی

عَلَى الأَرْضِ مِنَ الْجُوعِ ، وَإِنْ كُنْتُ لأَشُدُّ الْحَجَرَ عَلَى بَطْنِي مِنَ الْجُوعِ .

وَلَقَدْ قَعَدْتُ يَوْمًا عَلَى طَرِيقِهِمِ الَّذِي يَخْرُجُونَ مِنْهُ .

فَمَرَّ أَبُو بَكْرٍ ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ، مَا سَأَلْتُهُ إِلا لِيُشْبِعَنِي ، فَمَرَّ وَلَمْ يَفْعَلْ .

ثُمَّ مَرَّ بِي عُمَرُ ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ ، مَا سَأَلْتُهُ إِلا لِيُشْبِعَنِي ، فَمَرَّ فَلَمْ يَفْعَلْ .

ثُمَّ مَرَّ بِي أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ ، فَتَبَسَّمَ حِينَ رَآنِي ، وَعَرَفَ مَا فِي نَفْسِي وَمَا فِي وَجْهِي ، ثُمَّ قَالَ : « يَا أَبَا هِرٍّ » . قُلْتُ : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « الْحَقْ » . وَمَضَى فَتَبِعْتُهُ ، فَدَخَلَ ، فَاسْتَأْذَنَ ، فَأَذِنَ لِي ، فَدَخَلَ ، فَوَجَدَ لَبَنًا فِي قَدَحٍ ، فَقَالَ : « مِنْ أَيْنَ هَذَا اللَّبَنُ » . قَالُوا : أَهْدَاهُ لَكَ فُلانٌ أَوْ فُلانَةُ ، قَالَ : « أَبَا هِرٍّ » . قُلْتُ : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « الْحَقْ إِلَى أَهْلِ الصُّفَّةِ فَادْعُهُمْ لِي » .

قَالَ : وَأَهْلُ الصُّفَّةِ أَضْيَافُ الإِسْلامِ ، لا يَأْوُونَ إِلَى أَهْلٍ وَلا مَالٍ وَلا عَلَى أَحَدٍ ، إِذَا أَتَتْهُ صَدَقَةٌ بَعَثَ بِهَا إِلَيْهِمْ وَلَمْ يَتَنَاوَلْ مِنْهَا شَيْئًا ، وَإِذَا أَتَتْهُ هَدِيَّةٌ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ وَأَصَابَ مِنْهَا وَأَشْرَكَهُمْ فِيهَا ، فَسَاءَنِي ذَلِكَ ، فَقُلْتُ : وَمَا هَذَا اللَّبَنُ فِي أَهْلِ الصُّفَّةِ ، كُنْتُ أَحَقُّ أَنَا أَنْ أُصِيبَ مِنْ هَذَا اللَّبَنِ شَرْبَةً أَتَقَوَّى بِهَا ، فَإِذَا جَاءَ أَمَرَنِي ، فَكُنْتُ أَنَا أُعْطِيهِمْ ، وَمَا عَسَى أَنْ يَبْلُغَنِي مِنْ هَذَا اللَّبَنِ ، وَلَمْ يَكُنْ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ رَسُولِهِ ﷺ بُدٌّ .

فَأَتَيْتُهُمْ فَدَعَوْتُهُمْ فَأَقْبَلُوا ، فَاسْتَأْذَنُوا فَأَذِنَ لَهُمْ ، وَأَخَذُوا مَجَالِسَهُمْ مِنَ الْبَيْتِ ، قَالَ : « يَا أَبَا هِرٍّ » . قُلْتُ : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « خُذْ فَأَعْطِهِمْ » . قَالَ : فَأَخَذْتُ الْقَدَحَ ، فَجَعَلْتُ أُعْطِيهِ الرَّجُلَ فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى ، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ ، فَأُعْطِيهِ الرَّجُلَ فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى ، ثُمَّ يَرُدُّ عَلَيَّ الْقَدَحَ فَيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى ، ثُمَّ يَرُدُّ

دیگر نیست، که (گهگاه) از شدت گرسنگی بر شکم خود بر زمین دراز می‌کشیدم، و (گهگاه) از شدت گرسنگی بر شکم خود سنگ می‌بستم.

و همانا روزی بر سر راه عبور و مرور مردم نشستم. ابوبکر گذشت. دربارهٔ آیتی از کتاب خدا از وی سؤال کردم، و بدان سبب از وی سؤال کردم که مرا (به خانه‌اش برده) و شکم مرا سیر گرداند. وی گذشت و کاری نکرد. سپس عمر بر من گذشت. در مورد آیتی از کتاب خدا از وی سؤال کردم و به خاطری از وی سؤال کردم که مرا سیر کند، وی نیز گذشت و کاری نکرد. سپس ابوالقاسم صلی الله علیه و سلم بر من گذشت، و با دیدن من تبسم کرد و از وضع درون من و رخسار من حالت مرا درک کرد، سپس گفت : «ای ابوهر» گفتم: لَبَّیک یا رسول الله ، فرمود: « مرا همراهی کن». در پی آن حضرت رفتم. به خانه‌اش درآمد و من اجازه ورود خواستم. به من اجازه داد. (به درون خانه)درآمد و ظرفی شیر دید، فرمود:«این ظرف شیر از کجاست؟» گفتند: فُلان یا فلانه برایت اهدا کرده است. آن حضرت فرمود: «ای ابوهر» گفتم: لَبَّیک یا رسول الله، فرمود:« نزد اهل صُفَّه برو و ایشان را نزد من فراخوان!»

ابوهریره می‌گوید: اهل صُفَّه، مهمانان اسلام بودند، که نه زن و فرزند داشتند و نه مال و نه به کسی وابسته بودند. اگر برای پیامبر صلی الله علیه و سلم صدقه‌ای آورده می‌شد، به ایشان می‌فرستاد و خود از آن چیزی نمی‌گرفت و اگر برای آن حضرت هدیه‌ای آورده می‌شد از آن

حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ رَوِيَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ، فَأَخَذَ الْقَدَحَ فَوَضَعَهُ عَلَى يَدِهِ، فَنَظَرَ إِلَيَّ فَتَبَسَّمَ، فَقَالَ: «أَبَا هِرٍّ». قُلْتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «بَقِيتُ أَنَا وَأَنْتَ». قُلْتُ: صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «اقْعُدْ فَاشْرَبْ». فَقَعَدْتُ فَشَرِبْتُ، فَقَالَ: «اشْرَبْ». فَشَرِبْتُ، فَمَا زَالَ يَقُولُ: «اشْرَبْ». حَتَّى قُلْتُ: لَا وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ، مَا أَجِدُ لَهُ مَسْلَكًا، قَالَ: «فَأَرِنِي». فَأَعْطَيْتُهُ الْقَدَحَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَسَمَّى وَشَرِبَ الْفَضْلَةَ.

[راجع: ۵۳۷۵].

به ایشان می‌فرستاد و خود هم از آن می‌گرفت و آنها را در آن شریک می‌ساخت. این (شریک ساختن‌شان در ظرف شیر) مرا دلگیر ساخت. با خود گفتم: این مقدار شیر برای اهل صُفّه کفایت نمی‌کند، و من سزاوارترم که از این شیر بنوشم تا قوت بگیرم. چون اهل صفه بیایند، آن حضرت مرا امر می‌کند و من هم شیر را بدیشان می‌دهم و (در دل می‌گفتم) که از این شیر چیزی به من نخواهد رسید. ولی چاره‌ای بجز اطاعت خدا و رسول او نبود. نزد آنان رفتم و آنان را فراخواندم. پذیرفتند و آمدند و اجازهٔ ورود خواستند و به ایشان اجازه داده شد و هر یک در جایی از خانه نشستند. آن حضرت فرمود:«ای ابوهِر» گفتم: لَبَّیک یا رسول الله، فرمود: «شیر را بگیر و به ایشان ده!»

ظرف شیر را گرفتم و به هر یکشان می‌دادم. وی می‌نوشید تا سیر می‌شد سپس ظرف شیر را به من بر می‌گرداند. باز به یکی می‌دادم و می‌نوشید تا سیر می‌شد. سپس ظرف شیر را به من برمی‌گرداند. می‌نوشید تا کاملاً سیر می‌شد و سپس ظرف شیر را به من برمی‌گرداند. تا آنکه به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسیدم و همانا تمام آن گروه سیر شده بودند. آن حضرت ظرف را گرفت و بر دست خود نهاد. به سوی من نگریست و تبسم کرد و گفت: «ای ابوهِرا!» گفتم: لَبَّیک یا رسول الله ، فرمود: «من و تو باقی مانده‌ایم» گفتم: راست گفتی یا رسول الله. فرمود: «بنشین و بنوش!» نشستم و نوشیدم. فرمود: «بنوش!». نوشیدم. پیوسته می‌فرمود: «بنوش!» تا آنکه گفتم: نی، سوگند

به ذاتی که تو را به حق فرستاده ، جایی برای نوشیدن نمانده است. فرمود: «ظرف را به من بنمای!» ظرف را به او دادم خدای را حمد گفت و نام خدا را بر زبان آورد و بقیهٔ شیر را نوشید[1].

٦٤٥٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا قَيْسٌ قال : سَمِعْتُ سَعْدًا يَقُولُ : إِنِّي لأَوَّلُ الْعَرَبِ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، وَرَأَيْتُنَا نَغْزُو وَمَا لَنَا طَعَامٌ إِلا وَرَقُ الْحُبْلَةِ ، وَهَذَا السَّمُرُ ، وَإِنَّ أَحَدَنَا لَيَضَعُ كَمَا تَضَعُ الشَّاةُ ، مَا لَهُ خِلْطٌ ، ثُمَّ أَصْبَحَتْ بَنُو أَسَدٍ تُعَزِّرُنِي عَلَى الإِسْلامِ ، خِبْتُ إِذًا وَضَلَّ سَعْيِي . [أخرجه مسلم : ٢٩٦٦] .

٦٤٥٣- از اسماعیل روایت است که قیس گفت: از سعد شنیدم که می‌گفت: همانا من اولین مرد عربم که در راه خدا تیر انداخته و ما جهاد می‌کردیم و غذایی نداشتیم بجز برگ حُبلَه، و همین سُمُر(درخت خارادار صحرا) و هر یک از ما که فُضله می‌افکند مانند گوسفند فضله می‌افکند که آلودگی نداشت (خشک بود)، سپس (امروز) قبیلهٔ بنی اسد بر اسلام من ایراد می‌گیرند، (اگر چنان باشد) من زیانکار شدم و مساعی (گذشتهٔ) من به هدر رفته است.

٦٤٥٤- حَدَّثَنِي عُثْمَانُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ مُنْذُ قَدِمَ الْمَدِينَةَ ، مِنْ طَعَامِ بُرٍّ ثَلاثَ لَيَالٍ تِبَاعًا ، حَتَّى قُبِضَ . [راجع : ٥٤١٦ ، أخرجه مسلم : ٢٩٧٠] .

٦٤٥٤- از ابراهیم، از اسود روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: آل (خانوادهٔ) محمد صلی الله علیه و سلم از روزی که وارد مدینه شد، سه روز پیاپی از نان گندم سیر نشده است تا آنکه روح آن حضرت گرفته شد.

٦٤٥٥- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ ، هُوَ الأَزْرَقُ ، عَنْ مِسْعَرِ بْنِ كِدَامٍ ، عَنْ هِلالٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا أَكَلَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ أَكْلَتَيْنِ فِي يَوْمٍ إِلا إِحْدَاهُمَا تَمْرٌ . [أخرجه مسلم : ٢٩٧١] .

٦٤٥٥- از هلال، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: آل محمد (صلی الله علیه و سلم) در یک روز دو خوراک نخورده مگر آنکه یکی از آن دو، خرما بوده است.

٦٤٥٦- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ ابْنُ أَبِي رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا النَّضْرُ ، عَنْ هِشَامٍ قال : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : كَانَ فِرَاشُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَدَمٍ ، وَحَشْوُهُ مِنْ لِيفٍ . [أخرجه مسلم : ٢٠٨٢] .

٦٤٥٦ – از هشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: بستر پیامبر صلی الله علیه و سلم از چرم بود که میان آن با برگ و پوست خرما پر شده بود.

---

١ – آنها حدود هشتاد نفر یا بیش از آن بودند و این یکی از معجزات است که ظرفی که در آن یک کیلوگرم شیر است، همه را کفایت کند.

٦٤٥٧- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالد : حَدَّثَنَا هَمَّامُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قال : كُنَّا نَأْتِي أَنَسَ بْنَ مَالك وَخَبَّازُهُ قَائمٌ ، وَقَالَ : كُلُوا ، فَمَا أَعْلَمُ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَغِيفًا مُرَقَّقًا حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ ، وَلَا رَأَى شَاةً سَمِيطًا بِعَيْنِهِ قَطُّ . [راجع : ٥٣٨٥].

٦٤٥٧- از هَمَّام بن يَحيَى روايت است که قَتَاده گفت: ما نزد انس بن مالک می‌رفتیم در حالی که نانوای وی ایستاده بود. انس گفت: بخورید، نمی‌دانم که پیامبر صلی الله علیه و سلم لقمهٔ نان نازک خورده است تا آنکه به حق پیوست . و هرگز گوسفند بریان شده را به چشم ندیده است.

٦٤٥٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ يَأْتِي عَلَيْنَا الشَّهْرُ مَا نُوقِدُ فِيهِ نَارًا ، إِنَّمَا هُوَ التَّمْرُ وَالْمَاءُ ، إِلَّا أَنْ نُؤْتَى بِاللُّحَيْمِ . [راجع : ٢٥٦٧ ، اخرجه مسلم: ٢٩٧٢] .

٦٤٥٨- از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: یک ماه بر ما می‌گذشت و (در دیگدان) آتش نمی‌افروختیم، همانا غذای ما آب و خرما بود، مگر آنکه پاره‌ای گوشت به ما آورده می‌شد.

٦٤٥٩- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ رُومَانَ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّهَا قَالَتْ لِعُرْوَةَ : ابْنَ أُخْتِي ، إِنْ كُنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى الْهِلَالِ ثَلَاثَةَ أَهِلَّةٍ فِي شَهْرَيْنِ ، وَمَا أُوقِدَتْ فِي أَبْيَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَارٌ ، فَقُلْتُ : مَا كَانَ يُعِيشُكُمْ ؟ قَالَتْ : الأَسْوَدَانِ التَّمْرُ وَالْمَاءُ ، إِلَّا أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ جِيرَانٌ مِنَ الأَنْصَارِ ، كَانَ لَهُمْ مَنَائِحُ ، وَكَانُوا يَمْنَحُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْ أَبْيَاتِهِمْ فَيَسْقِينَاهُ . [راجع : ٢٥٦٧، اخرجه مسلم : ٢٩٧٢ ، مختصراً ، و اخرجه بطوله : ٢٩٧٢ في الزهد:٢٨] .

٦٤٥٩- از یزید بن رومان، از عروه ، از عایشه روایت است : عایشه رضی الله عنها به عُروه گفت: ای پسر خواهر من، ما به سوی هلال (ماه یکشبه) می‌نگریستیم، سه هلال در دو ماه دیده می‌شد، ولی در خانه‌های رسول الله صلی الله علیه و سلم آتشی افروخته نمی‌شد.
عروه گفت: با چه چیز زندگی می‌کردید؟ عایشه گفت: با دو چیز سیاه: خرما و آب، مگر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم همسایه‌های انصاری داشت که دارای گاو شیری بودند و آنها از شیر آن، از خانه‌های خویش به رسول الله صلی الل علیه و سلم می‌آوردند و ما را از آن می‌نوشانید.

٦٤٦٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « اللَّهُمَّ ارْزُقْ آلَ مُحَمَّدٍ قُوتًا » . [اخرجه مسلم : ١٠٥٥] .

٦٤٦٠- از عَمّاره، از ابو زُرعَه روایت است که ابو هریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت:«بارالها، به آل محمد روزی [به اندازهٔ کفاف] ارزانی کن».

١٨- باب : الْقَصْدِ وَالْمُدَاوَمَةِ عَلَى الْعَمَلِ

٦٤٦١- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَشْعَثَ قال : سَمِعْتُ أَبِي قال : سَمِعْتُ مَسْرُوقًا قال : سَأَلْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَيُّ الْعَمَلِ كَانَ أَحَبَّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ؟ قَالَتْ : الدَّائِمُ ، قال : قُلْتُ : فَأَيَّ حِينٍ كَانَ يَقُومُ ؟ قَالَتْ : كَانَ يَقُومُ إِذَا سَمِعَ الصَّارِخَ . [راجع : ١١٣٢، أخرجه مسلم : ٧٤١ و ٧٨٣].

٦٤٦٢- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ، عَنْ مَالِك ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا قَالَتْ : كَانَ أَحَبُّ الْعَمَلِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّذِي يَدُومُ عَلَيْهِ صَاحِبُهُ . [راجع : ١١٣٢ ، أخرجه مسلم : ٧٤١ و ٧٨٣].

٦٤٦٣- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَنْ يُنَجِّيَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ» . قَالُوا : وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قال : «وَلَا أَنَا ، إِلا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ، سَدِّدُوا وَقَارِبُوا ، وَاغْدُوا وَرُوحُوا ، وَشَيْءٌ مِنَ الدُّلْجَةِ ، وَالْقَصْدَ الْقَصْدَ تَبْلُغُوا» . [راجع : ٣٩ ، أخرجه مسلم : ٢٨١٦].

٦٤٦٤- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ

باب-۱۸

میانه روی، و پایداری و استقامت در عمل

٦٤٦١-از أَشعَث، از پدرش روایت است که مَسروق گفت: از عایشه رضی الله عنها پرسیدم: کدام کار نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم دوست داشتنی‌تر بود؟ گفت: عمل دائم (کاری که منظم و مرتب و بطور پیوسته انجام شود) و گفتم: چه زمانی آن حضرت (به نماز شب) می‌ایستاد؟ گفت: آنگاه که بانگ خروس را می‌شنید (به نماز شب) می‌ایستاد. (ثلث آخر شب)

٦٤٦٢-از مالک، از هشام بن عروه، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: دوست داشتنی‌ترین عمل به نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم همان بود که صاحب آن بصورت پیوسته و منظم، آن را انجام می‌داد.

٦٤٦٣-از سعید مَقبُری، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «عمل هیچ یک از شما، شما را (از آتش دوزخ) نجات نمی‌دهد»
گفتند: و نه هم عمل تو یا رسول الله ؟ فرمود: «و نه هم عمل من، مگر آنکه خداوند مرا با رحمت خود بپوشاند، پس عمل (صالحه) را به نیکویی انجام دهید و میانه روی کنید، و در اول روز و آخر روز و پاره‌ای از شب عبادت کنید. میانه روی کنید، میانه روی کنید که شما را (به هدف) می‌رساند.»

٦٤٦٤-از سُلیمان، از موسی بن عُقبَه، از ابو سَلَمَة بن عبدالرحمن از عایشه رضی الله عنه

عَائِشَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّـهِ ﷺ قَالَ : « سَدِّدُوا وَقَارِبُوا ، وَاعْلَمُوا أَنْ لَنْ يُدْخِلَ أَحَدَكُمْ عَمَلُهُ الْجَنَّةَ ، وَأَنَّ أَحَبَّ الأَعْمَالِ إِلَى اللَّـهِ أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ » . [انظر : ٦٤٦٧، راجع: ٧٣٠ . أخرجه مسلم : ٧٨٢ ، و في كتاب الصيام : ١٧٧ بنحوه وفيه زيادة ، و أخرجه بلفظه ٢٨١٨ ، بزيادة] .

كه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «عمل (صالحه) را به نیکویی انجام دهید و میانه روی کنید، و بدانید که عمل هیچ یک از شـما او را به بهشـت در نمی‌آورد و همانا دوست داشتنی ترین اعمال در نزد خداوند، عمل دایمی است، هر چند اندک باشد.

٦٤٦٥- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ : سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ : أَيُّ الأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ ؟ قَالَ : « أَدْوَمُهَا وَإِنْ قَلَّ » . وَقَالَ : « اكْلَفُوا مِنَ الأَعْمَالِ مَا تُطِيقُونَ » . [راجع : ٧٣٠ ، أخرجه مسلم : ٧٨٢ و ٧٨٣، وأخرجه في كتاب الصيام : ١٧٧ وفيه زيادة].

٦٤٦٥- از سعد بن ابراهیم، از ابوسلمه روایت اسـت که عایشه رضی الله عنها گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سـلم سـؤال شد: کدام یک از اعمال نزد خداوند دوسـت داشـتنی‌تر است؟ فرمود: «عمل دوامدار، هر چند اندک باشـد» و فرمود:«اعمالـی را بر عهده بگیرید، که توان آن را داشته باشید.»

٦٤٦٦- حَدَّثَنِي عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ : سَأَلْتُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ قُلْتُ : يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ ، كَيْفَ كَانَ عَمَلُ النَّبِيِّ ﷺ ، هَلْ كَانَ يَخُصُّ شَيْئًا مِنَ الأَيَّامِ ؟ قَالَتْ : لا ، كَانَ عَمَلُهُ دِيمَةً ، وَأَيُّكُمْ يَسْتَطِيعُ مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَسْتَطِيعُ . [راجع : ١٩٨٧ ، أخرجه مسلم : ٧٨٣] .

٦٤٦٦- از ابراهیم روایت است که عَلقَمه گفت: از أُمِّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها سؤال کردم و گفتـم: ای أُمِّ المؤمنین، عمل پیامبر صلی الله علیه و سـلم چگونه بود؟ آیا کـدام چیزی را به روزهای(معین) تخصیص می‌داد؟ گفت: نه، عمل آن حضرت حالت دایمی داشت، و کدام یک از شـما توانایی داریـد، توانائیی که پیامبر صلی الله علیه و سلم داشت.

٦٤٦٧- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّـهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الزِّبْرِقَانِ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « سَدِّدُوا وَقَارِبُوا وَأَبْشِرُوا ، فَإِنَّهُ لا يُدْخِلُ أَحَدًا الْجَنَّةَ عَمَلُهُ » . قَالُوا : وَلا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : « وَلا أَنَا ، إِلا أَنْ يَتَغَمَّدَنِي اللَّهُ بِمَغْفِرَةٍ وَرَحْمَةٍ » .

قَالَ : أَظُنُّهُ : عَنْ أَبِي النَّضْرِ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ .

٦٤٦٧- از محمد بن زِبَرقان، از موسی بن عُقبه از ابو سَلَمة بن عبدالرحمن، از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «عمل (صالح) را به نیکویی انجام دهید و میانـه روی کنید و بشـارت دهید، زیرا هیچ یک را عمل او به بهشـت در نمی‌آورد» گفتند: و نه [هم] شـما را، یا رسول الله؟ فرمود:« و نه مـرا، مگر آنکه خداوند بـه مغفرت و رحمت خـود مرا بپوشـاند» محمد بـن زبرقان گفت:

وَقَالَ عَفَّانُ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ قال: سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «سَدِّدُوا وَأَبْشِرُوا».

قال مُجَاهِدٌ: ﴿سَدِيدًا﴾ [النساء: ٩]. سَدَادًا: صِدْقًا.

[راجع: ٦٤٦٤، أخرجه مسلم: ٢٧٨٢ و ٢٨١٨].

گمان می‌کنم که موسی بن عَقبه، از ابوالنضر، از ابوسلمه، از عایشه روایت کرده است. و عَفّان گفته: از وُهَیب، از موسی بن عُقبه روایت است که گفت: از ابوسلمه شنیدم که از عایشه روایت می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «عمل (صالح) را به نیکویی انجام بدهید و بشارت پذیرید» مجاهد گفته است: «سَدِیداً» (النّساء:۹) یعنی: سَداداً که معنای آن: راست است.

٦٤٦٨- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ قال: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ هِلَالِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَلَّى لَنَا يَوْمًا الصَّلَاةَ، ثُمَّ رَقِيَ الْمِنْبَرَ، فَأَشَارَ بِيَدِهِ قِبَلَ قِبْلَةِ الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «قَدْ أُرِيتُ الْآنَ مُنْذُ صَلَّيْتُ لَكُمُ الصَّلَاةَ، الْجَنَّةَ وَالنَّارَ، مُمَثَّلَتَيْنِ فِي قُبُلِ هَذَا الْجِدَارِ، فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ، فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ». [راجع: ٩٧، أخرجه مسلم: ٢٣٥٩، مطولاً].

٦٤٦٨- از فُلَیح، از پدرش، از هلال بن علی روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی برای ما نماز گزارد، سپس به منبر برآمد و با دست خویش به سوی قبلهٔ مسجد اشارت کرد و گفت: «اکنون که برای شما نماز می‌گزاردم، در جلوی همین دیوار، بهشت و دوزخ بر من نموده شد؛ که هر دو در معرض دید بودند. من در نیکی و بدی (منظره‌ای) چون امروز ندیده بودم، من در نیکی و بدی (منظره ای) چون امروز ندیده بودم» (دوبار فرمود)

١٩- باب: الرَّجَاءِ مَعَ الْخَوْفِ

باب-۱۹امید توأم با ترس (از روز جزا)

وَقَالَ سُفْيَانُ: مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ أَشَدُّ عَلَيَّ مِنْ: ﴿لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ [المائدة: ٦٨].

و سُفیان گفته است: در قرآن آیتی سخت‌تر از این بر من نیست:« ای اهل کتاب تا آنکه به تورات و انجیل و آنچه از پروردگارتان به سوی شما نازل شده است، عمل نکرده‌اید، بر هیچ [آیین بر حقی] نیستید» (المائده:٦٨)

٦٤٦٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ

٦٤٦٩- از عَمرو بن ابی عَمرو، از سعید بن ابی

عَبْدالرَّحْمَن ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي عَمْرٍو ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الرَّحْمَةَ يَوْمَ خَلَقَهَا مِائَةَ رَحْمَةٍ ، فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعًا وَتِسْعِينَ رَحْمَةً ، وَأَرْسَلَ فِي خَلْقِهِ كُلِّهِمْ رَحْمَةً وَاحِدَةً ، فَلَوْ يَعْلَمُ الْكَافِرُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ لَمْ يَيْأَسْ مِنَ الْجَنَّةِ ، وَلَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ بِكُلِّ الَّذِي عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَذَابِ لَمْ يَأْمَنْ مِنَ النَّارِ». [راجع: ۶۰۰۰، أخرجه مسلم: ۲۷۵۲].

۲۰- باب : الصَّبْرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ

وَقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [الزمر: ۱۰].

وَقَالَ عُمَرُ : وَجَدْنَا خَيْرَ عَيْشِنَا بِالصَّبْرِ.

۶۴۷۰- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ اللَّيْثِيُّ : أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أُنَاسًا مِنَ الْأَنْصَارِ سَأَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَلَمْ يَسْأَلْهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَّا أَعْطَاهُ حَتَّى نَفِدَ مَا عِنْدَهُ ، فَقَالَ لَهُمْ حِينَ نَفِدَ كُلُّ شَيْءٍ أَنْفَقَ بِيَدَيْهِ : «مَا يَكُونُ عِنْدِي مِنْ خَيْرٍ لَا أَدَّخِرْهُ عَنْكُمْ ، وَإِنَّهُ مَنْ يَسْتَعِفَّ يُعِفَّهُ اللَّهُ ، وَمَنْ يَتَصَبَّرْ يُصَبِّرْهُ اللَّهُ ، وَمَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِهِ اللَّهُ ، وَلَنْ تُعْطَوْا عَطَاءً خَيْرًا وَأَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ». [راجع: ۱۴۶۹، أخرجه مسلم: ۱۰۵۳].

سعید مَقبُری روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «همانا خداوند، رحمت آفرید و آن را در روز آفرینش صد رحمت گردانید که از آن نود و نُه آن را در نزد خود نگه داشت و یک رحمت خود را به همهٔ آفریدگان خود فرستاد. پس اگر کافر از آن همه رحمتهایی که نزد خداست بداند، از ورود به بهشت ناامید نمی‌شود و اگر مؤمن از آن همه عذابهایی که نزد خداست بداند، از آتش (دوزخ) ایمن نمی‌شود»

باب-۲۰ صبر(خودداری) از حرامهای خدا

و فرمودهٔ خدای عزوجَلّ « بی‌تردید، شکیبایان پاداش خود را بی‌حساب [و] به تمام خواهند یافت» (الزُّمر:۱۰)

و عمر گفته است: بهترین زندگی‌مان را در شکیبایی یافتیم.

۶۴۷۰- از زُهری، از عطاء بن یزید لیثی روایت است که ابوسعید خُدری گفت: گروهی از انصار از رسول الله صلی الله علیه و سلم خواستند (چیزی برایشان بدهد) و هیچ کس از آن حضرت چیزی نخواسته بود مگر آنکه آن حضرت به وی داد تا آنچه نزدش بود تمام شد. آنگاه که همه چیز را با هر دو دست خود داده بود و تمام شده بود، به ایشان گفت: «اگر چیزی از مال نزد من باشد از شما دریغ نمی کنم و همانا کسی که از سؤال کردن از دیگران خودداری کند، خداوند به او عفت نفس می‌دهد

و کسی که شکیبایی ورزد خداوند به او شکیبایی ارزانی می‌دارد و کسی که استغنا نماید، خداوند او را بی‌نیاز می‌گرداند، و شما هرگز نعمتی بهتر و فراخ‌تر از شکیبایی داده نشده‌اید»

٦٤٧١- حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ : حَدَّثَنَا زِيَادُ بْنُ عِلَاقَةَ قال : سَمِعْتُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ يَقُولُ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُصَلِّي حَتَّى تَرِمَ ، أَوْ تَنْتَفِخَ ، قَدَمَاهُ ، فَيُقَالُ لَهُ : فَيَقُولُ : « أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا » . [راجع : ١١٣٠ ، اخرجه مسلم: ٢٨١٩] .

٦٤٧١- از مِسعَر از زِیاد بن عِلاقَه روایت است که گفت: از مغیره بن شُعبه شنیدم که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز می‌گزارد تا آنکه پاهایش ورم می‌کرد یا باد می‌کرد. به وی گفته می‌شد (چرا)؟ می‌فرمود: «آیا من بندهٔ شکرگزاری نباشم»

٢١- باب :
﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾
[الطلاق: ٣]

وقال الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ : مِنْ كُلِّ مَا ضَاقَ عَلَى النَّاسِ .

باب-۲۱

«و هر کس بر خدا اعتماد کند، او برایش بس است» (الطلاق:۳)

و رَبیع بن خُثَیم گفته: از هر آنچه مردم را در تنگنا قرار دهد.

٦٤٧٢- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : سَمِعْتُ حُصَيْنَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ قال : كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ فَقَالَ : عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ ، هُمُ الَّذِينَ لَا يَسْتَرْقُونَ ، وَلَا يَتَطَيَّرُونَ ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ » . [راجع : ٣٤١٠ ، اخرجه مسلم: ٢٢٠،مطولاً] .

٦٤٧٢- از شُعبه روایت است که گفت: از حُصَین بن عبدالرحمن شنیدم که گفت: من نزد سعید بن جُبَیر نشسته بودم که گفت: ابن‌عباس گفته، که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هفتاد هزار از امت من بدون حساب به بهشت وارد می‌شوند و آنها کسانی‌اند که رُقیه (افسون) نمی‌کنند و پرندگان را به فال شوم نمی‌گیرند و بر پروردگار خویش توکل می‌کنند».

٢٢- باب : مَا يُكْرَهُ
مِنْ قِيلَ وَقَالَ

٦٤٧٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ ، مِنْهُمْ مُغِيرَةُ وَفُلَانٌ وَرَجُلٌ ثَالِثٌ أَيْضًا ، عَنِ

باب-۲۲

آنچه ناپسند خوانده شده از قیل و قال (گفت و شنید، داد و فریاد)

٦٤٧٣- از شَعبی، از ورّاد کاتب مُغیره بن شُعبه روایت است که گفت: مُعاویه به مُغیره نوشت:

الشَّعْبِيِّ ، عَنْ وَرَّاد ، كَاتِبِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ : أَنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَى الْمُغِيرَةِ : أَنِ اكْتُبْ إِلَيَّ بِحَدِيثٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمُغِيرَةُ : إِنِّي سَمِعْتُهُ يَقُولُ عِنْدَ انْصِرَافِهِ مِنَ الصَّلاةِ : « لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » . ثَلاثَ مَرَّاتٍ ، قَالَ : وَكَانَ يَنْهَى عَنْ قِيلَ وَقَالَ ، وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ ، وَإِضَاعَةِ الْمَالِ ، وَمَنْعٍ وَهَاتِ ، وَعُقُوقِ الأُمَّهَاتِ ، وَوَأْدِ الْبَنَاتِ . [راجع : ٨٤٤ ، أخرج مسلم : ٥٩٣ ، أوله و أخرج آخره في الأقضية: ١٢].

وَعَنْ هُشَيْمٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ عُمَيْرٍ قَالَ : سَمِعْتُ وَرَّادًا يُحَدِّثُ هَذَا الْحَدِيثَ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

برایم حدیثی را که از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ای، بنویس.

مُغیره به وی نوشت: همانا از آن حضرت شنیده‌ام که پس از فراغت از نماز می‌گفت: «لا اله الا اللهُ وَحدَهُ لا شریکَ لَهُ لَهُ المُلکُ وَ لَهُ الحُمدُ وَ هُوَ عَلَی کُلِّ شیءٍ قَدیرٌ[1]» سه مرتبه، و آن حضرت از قیل و قال و پرسش و سؤال زیاد و از ضایع کردن مال و منع آنچه بر شما واجب است و طلب آنچه بر شما ممنوع است و آزار دادن مادران و زنده بگور کردن دختران، منع کرده است»

و از هُشَیم، از عبدالملک بن عُمَیر روایت است که گفت: از وَرّاد شنیدم که همین حدیث را از مغیره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کرد.

٢٣- باب : حِفْظِ اللِّسَانِ

باب-۲۳ نگهداشت زبان

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ » .

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴾ [ق: ١٨].

و فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد باید سخن نیکو بگوید یا خاموشی گزیند»

و فرمودهٔ خدای تعالی: «آدمی هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر اینکه نزد وی (فرشتهٔ) نگهبانی آماده است (که آن را ثبت می کند)» (ق: ۱۸)

٦٤٧٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ : حَدَّثَنَا عُمَرُ ابْنُ عَلِيٍّ : سَمِعَ أَبَا حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « مَنْ يَضْمَنْ لِي مَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ وَمَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ أَضْمَنْ لَهُ الْجَنَّةَ » . [انظر : ٦٨٠٧].

٦٤٧٤- از ابو حازم، از سَهل بن سعد، از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت است که گفت: «کسی که (پاکی و پاکدامنی) میان دو فک (زبان و دهان) و میان دو پای (شرمگاه)

۱- «نیست معبود بر حقی بجز الله، که یکتاست و او را شریکی نیست. او راست پادشاهی و اوست سزای ستایش و اوست بر هر چیز توانا»

٦٤٧٥- حَدَّثَنِي عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ابْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَصْمُتْ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِ جَارَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ» . [راجع : ٥١٨٥ ، أخرجه مسلم: ٤٧] .

٦٤٧٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا لَيْثٌ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ الْمَقْبُرِيُّ ، عَنْ أَبِي شُرَيْحٍ الْخُزَاعِيِّ قال : سَمِعَ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي : النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «الضِّيَافَةُ ثَلاثَةُ أَيَّامٍ ، جَائِزَتُهُ» . قِيلَ : مَا جَائِزَتُهُ؟ قال : «يَوْمٌ وَلَيْلَةٌ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلْيَقُلْ خَيْرًا أَوْ لِيَسْكُتْ» . [راجع: ٦٠١٩ ، أخرجه مسلم : ٤٨ ، مختصراً به زيادة ، وكله في اللقطة : ١٤] .

٦٤٧٧- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عِيسَى بْنِ طَلْحَةَ التَّيْمِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ ، مَا يَتَبَيَّنُ فِيهَا ، يَزِلُّ بِهَا فِي النَّارِ أَبْعَدَ مِمَّا بَيْنَ الْمَشْرِقِ» . [انظر : ٦٤٧٨ ، أخرجه مسلم: ٢٩٨٨] .

٦٤٧٨- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّه بْنُ مُنِيرٍ : سَمِعَ أَبَا النَّضْرِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّه ، يَعْنِي ابْنَ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال :

خود را ضمانت کند، بهشت را به وی ضمانت می‌کنم»

٦٤٧٥- از ابن شهاب، از ابو سَلَمَه روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید سخنی نیک بگوید یا خاموشی گزیند و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید به همسایه‌اش آزار نرساند و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید مهمان خود را عزیز بدارد».

٦٤٧٦- از سَعید مَقبُری از ابو شُرَیح خُزَاعِی روایت است که گفت:
گوشهای من شنیده و دل من به یاد دارد که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مهمان‌نوازی سه روز است، جایزهٔ آن» گفته شد: جایزه‌اش چیست؟ فرمود:«یک شبانه روز (تکلف و عزت داری بیشتر یا یکشبانه روز تهیهٔ توشهٔ راه) و کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، باید سخنی نیک بگوید یا خاموشی گزیند».

٦٤٧٧- از محمد بن ابراهیم، از عیسی بن طلحهٔ تَیمی روایت است که ابوهریره گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده است که می‌فرمود: «همانا بنده کلمه‌ای بر زبان می‌آورد که در آن نمی‌اندیشد و با گفتن آن در آتش (دوزخ) می‌افتد در فاصلهٔ که دورتر است از مشرق».

٦٤٧٨- از ابن دینار[1]، از ابو صالح روایت است

۱- مرحوم محمد ناصرالدین البانی در«سلسلة الاحادیث الضعیفة والموضوعة...» تحت حدیث شماره (۱۲۹۶) این حدیث را به دو علت که در اسناد آن موجود است ضعیف دانسته است. مراد از آن عبدالرحمن بن عبدالله یعنی ابن دینار است که علمای حدیث او را به سوء حافظه نسبت داده‌اند، نه اینکه به وی دروغ نسبت داده باشند. ولی مرحوم البانی بخشی

«إِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوَانِ اللَّهِ ، لا يُلْقِي لَهَا بَالاً ، يَرْفَعُهُ اللَّهُ بِهَا دَرَجَاتٍ ، وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ ، لا يُلْقِي لَهَا بَالاً ، يَهْوِي بِهَا فِي جَهَنَّمَ». [راجع : ٦٤٧٧ ، أخرجه مسلم : ٢٩٨٨ ، مختصراً] .

که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا بنده کلمه‌ای را برای خشنودی خدا بر زبان می‌آورد و به شأن و ارزش آن نظر نمی‌داشته باشد، و خداوند [در برابر آن] درجات او را بلند می‌گرداند و همانا بنده کلمه‌ای را برای خشم خدا بر زبان می‌آورد و شأن و ارزش آن را در نظر نمی‌داشته باشد، و خداوند او را [بدان] در دوزخ می‌افکند»

٢٤- باب :
الْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّه

٦٤٧٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي خُبَيْبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ : رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ» . [راجع : ٦٦٠ ، أخرجه مسلم : ١٠٣١ ، مطولاً] .

باب-۲۴ گریستن از ترس خدا

٦٤٧٩- از حَفص بن عاصِم ، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هفت گونه کسان‌اند که خداوند ایشان را (در روز قیامت) در سایهٔ خود پناه می‌دهد. (در آن زمره است) کسی که خدا را یاد می‌کند و از چشمانش اشک جاری می‌شود»

٢٥- باب :
الْخَوْفِ مِنَ اللَّه

٦٤٨٠- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ رِبْعِيٍّ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «كَانَ رَجُلٌ مِمَّنْ كَانَ قَبْلَكُمْ يُسِيءُ الظَّنَّ بِعَمَلِهِ ، فَقَالَ لأَهْلِهِ : إِذَا أَنَا مُتُّ فَخُذُونِي فَذَرُّونِي فِي الْبَحْرِ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ ، فَفَعَلُوا بِهِ ، فَجَمَعَهُ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ : مَا حَمَلَكَ عَلَى الَّذِي صَنَعْتَ ؟ قَالَ : مَا حَمَلَنِي إِلا مَخَافَتُكَ ، فَغَفَرَ لَهُ» . [راجع : ٣٤٥٢] .

باب-۲۵ ترس از خدا

٦٤٨٠- از منصور، از ربعی روایت است که حُذَیفه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردی از (امتهای) قبل از شما بود که در مورد اعمال خود گمان بد داشت. وی به خانوادهٔ خود گفت: آنگاه که بمیرم، مرا بگیرید و(بسوزانید) و ذره ذره کنید و در روز (گرم و طوفانی) تابستان در دریا بیفکنید. آنها چنان کردند. سپس خداوند [ذرات] او را جمع کرد و سپس گفت: تو را چه واداشت که چنین کاری

از متن حدیث را صحیح دانسته، که به شماره‌های (۵۴۰) و (۸۸۸) «سلسلة الاحادیث الصحیحة» آمده است.

٦٤٨١- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ : سَمِعْتُ أَبِي : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَبْدِالْغَافِرِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ذَكَرَ رَجُلاً : « فِيمَنْ كَانَ سَلَفَ ، أَوْ قَبْلَكُمْ ، آتَاهُ اللَّهُ مَالاً وَوَلَدًا - يَعْنِي أَعْطَاهُ - قال : فَلَمَّا حُضِرَ قال لِبَنِيهِ : أَيَّ أَبٍ كُنْتُ لَكُمْ ؟ قَالُوا : خَيْرَ أَبٍ ، قال : فَإِنَّهُ لَمْ يَبْتَئِرْ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرًا - فَسَّرَهَا قَتَادَةُ : لَمْ يَدَّخِرْ - وَإِنْ يَقْدَمْ عَلَى اللَّهِ يُعَذِّبْهُ ، فَانْظُرُوا فَإِذَا مُتُّ فَأَحْرِقُونِي ، حَتَّى إِذَا صِرْتُ فَحْمًا فَاسْحَقُونِي ، أَوْ قال : فَاسْهَكُونِي ، ثُمَّ إِذَا كَانَ رِيحٌ عَاصِفٌ فَأَذْرُونِي فِيهَا ، فَأَخَذَ مَوَاثِيقَهُمْ عَلَى ذَلِكَ - وَرَبِّي - فَفَعَلُوا ، فَقَالَ اللَّهُ : كُنْ ، فَإِذَا رَجُلٌ قَائِمٌ ، ثُمَّ قال : أَيْ عَبْدِي مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا فَعَلْتَ ؟ قال : مَخَافَتُكَ ، أَوْ فَرَقٌ مِنْكَ ، فَمَا تَلاَفَاهُ أَنْ رَحِمَهُ اللَّهُ » .

فَحَدَّثْتُ أَبَا عُثْمَانَ فَقَالَ : سَمِعْتُ سَلْمَانَ ، غَيْرَ أَنَّهُ زَادَ : « فَأَذْرُونِي فِي الْبَحْرِ » . أَوْ كَمَا حَدَّثَ .

وَقَالَ مُعَاذٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ : سَمِعْتُ عُقْبَةَ : سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٣٤٧٨ ، أخرجه مسلم : ٢٧٥٧] .

کردی؟ گفت: چیزی وانداشت بجز ترس از تو و خداوند [نیز] او را آمرزید.»

٦٤٨١- از قَتاده، از عُقبه بن عبدالغافر روایت است که ابوسعید خدری رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم از مردی یاد کرد و گفت: «از کسان گذشته، یا پیش از شما، کسی بود که خدا به وی مال و فرزند داده بود و چون مرگش فرارسید، به فرزندان خود گفت: برای شما چگونه پدری بودم؟ گفتند: پدری نیک بودی. گفت: ولی او (پدرتان) در پیشگاه خدا نیکویی ذخیره نکرده است-قتاده-لَم یَبتَئِر- را ذخیره نکرده، تفسیر کرده است- و چون پیش خدا برود عذابش می‌کند، پس بنگرید، آنگاه که بمیرم مرا بسوزانید تا ذغال گردم سپس ذغال مرا بسایید، سپس در روزی که باد تندی بوزد، (خاکسترم را) بپراکنید. وی از فرزندان خود بر ای(وصیت) عهد گرفت-و به خدا سوگند- آنها چنان کردند. خداوند گفت: شَو. وی ناگاه ایستاد. سپس گفت ای بندهٔ من، تو را چه واداشت که چنین کاری کردی. گفت: از ترس تو، یا از هراس تو. خداوند عذابش نکرد و او را مشمول رحمت خود گردانید».

(امام بخاری می‌گوید) این حدیث را به ابو عثمان گفتم: وی گفت: از سلمان شنیدم، بجز اینکه وی می‌افزود (که آن مرد گفته است) ذرات مرا در دریا بیفکنید.

و مُعاذ، از شُعبه، از قَتادَه ، از عُقبه، از ابوسعید خدری، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

باب-۲۶ بازماندن از گناهان

٢٦- باب :

الانْتِهَاءِ عَنِ الْمَعَاصِي

٦٤٨٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَثَلِي وَمَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ ، كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمًا فَقَالَ : رَأَيْتُ الْجَيْشَ بِعَيْنَيَّ ، وَإِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْعُرْيَانُ ، فَالنَّجَا النَّجَاءَ ، فَأَطَاعَتْهُ طَائِفَةٌ فَأَدْلَجُوا عَلَى مَهْلِهِمْ فَنَجَوْا ، وَكَذَّبَتْهُ طَائِفَةٌ فَصَبَّحَهُمُ الْجَيْشُ فَاجْتَاحَهُمْ» . [انظر : ٧٢٨٣، أخرجه مسلم : ٢٢٨٣] .

٦٤٨٢-از ابو بُرده روایت است که ابوموسی گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مثال من و مثال آنچه خدا مرا بدان فرستاده مانند مردی است که نزد قومی می‌آید و می‌گوید: لشکری را با چشمان خود دیدم که می‌آید. و همانا من هشداردهندهٔ برهنه‌ام[1]، پس خویشتن را نجات دهید. گروهی از وی اطاعت می‌کنند و تمام شب را به آرامی و آهستگی از آنجا می‌روند و نجات می‌یابند، و گروهی وی را تکذیب می‌کنند. پس صبحگاهان لشکر می‌رسد و ایشان را غارت می‌کند.»

٦٤٨٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَنَّهُ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ النَّاسِ كَمَثَلِ رَجُلٍ اسْتَوْقَدَ نَارًا ، فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ جَعَلَ الْفَرَاشُ وَهَذِهِ الدَّوَابُّ الَّتِي تَقَعُ فِي النَّارِ يَقَعْنَ فِيهَا ، فَجَعَلَ يَنْزِعُهُنَّ وَيَغْلِبْنَهُ فَيَقْتَحِمْنَ فِيهَا ، فَأَنَا آخُذُ بِحُجَزِكُمْ عَنِ النَّارِ ، وَهُمْ يَقْتَحِمُونَ فِيهَا» . [راجع : ٣٤٢٦ ، أخرجه مسلم : ٢٢٨٤ ، مختصراً] .

٦٤٨٣- از ابوالزناد، از عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده است که می‌فرمود: «مثال من و مثال مردم، مانند مردی است که آتشی افروخته است و چون آتش پیرامون خود را روشن کند، پروانه‌ها و همین حشرات خود را درآن می‌افکنند، آن مرد می‌کوشد که آنها را از آتش بازدارد ولی بر وی غلبه می‌کنند و در آتش می‌افتند. پس من از کمربند شما می‌گیرم تا در آتش نیفتید و آنها می‌کوشند در آتش بیفتند»[2]

٦٤٨٤- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا ، عَنْ عَامِرٍ قال : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرٍو يَقُولُ : قال النَّبِيُّ ﷺ : «الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ ، وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ» . [راجع : ١٠ ، أخرجه مسلم : ٤٠ ، مختصراً] .

٦٤٨٤- از عامر روایت است که عبدالله بن عمرو می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « مسلمان کسی است که مسلمانان از زبان و دست او به سلامت باشند، و مهاجر کسی است که از آنچه خداوند منع کرده، خود

۱- در عرف عرب چنان بود که اگر کسی لشکر دشمن را می‌دید، خودش را برهنه می‌کرد تا بدین وسیله مردم خود را از آن خبر کند و هشدار دهد.

۲- آتش، سمبول گناهان است، که آن حضرت مردم را از آن هشدار می‌داد «ترجمهٔ انگلیسی بخاری»

را باز دارد».

٢٧- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيراً»

٦٤٨٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ كَانَ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيراً» . [انظر : ٦٦٣٧]

٦٤٨٦- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيراً» . [راجع: ٩٣، أخرجه مسلم : ٢٣٥٩ ، مطولاً]

باب-۲۷

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «اگر آنچه من می‌دانم شما بدانید، کم خواهید خندید و بسیار خواهید گریست»

۶۴۸۵- از ابن شهاب، از سعید بن مُسَیِّب روایت است که ابوهریره رضی الله عنه می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر آنچه من می‌دانم شما بدانید، کم خواهید خندید و بسیار خواهید گریست».

۶۴۸۶- از شُعبه، از موسی بن انس روایت است که انس رضی الله عنه گفته: «اگر آنچه من می‌دانم شما بدانید، کم خواهید خندید و بسیار خواهید گریست».

٢٨- باب : حُجِبَتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ

٦٤٨٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «حُجِبَتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ ، وَحُجِبَتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ» . [أخرجه مسلم : ٢٨٢٣ بلفظ حُفَّت]

باب-۲۸

شهوات(خواهشهای نفسانی) آتش دوزخ را احاطه کرده است

۶۴۸۷- از مالک، از ابوالزناد روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «شهوات آتش دوزخ را احاطه کرده و بهشت را ناخوشایندیها و بی‌میلیها احاطه نموده است»[1].

باب-۲۹

۱- یعنی برآورده ساختن خواهشات نفسانی انسان را به سوی دوزخ می‌کشاند و پای گذاشتن بر هوای نفس، انسان را به بهشت رهنمون می‌شود

۲۹- باب: «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ، وَالنَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ»

«بهشت از بند کفش شما به شما نزدیکتر است و دوزخ نیز چنین است».

٦٤٨٨- حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ مَسْعُودٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ مَنْصُورٍ وَالأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ، وَالنَّارُ مِثْلُ ذَلِكَ».

٦٤٨٨-از منصور و اعمش، از ابو وائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهشت از بند کفش شما به شما نزدیکتر است و دوزخ نیز چنین است.»

٦٤٨٩- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَصْدَقُ بَيْتٍ قَالَهُ الشَّاعِرُ: أَلا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلا اللَّهَ بَاطِلُ». [راجع: ٣٨٤١، أخرجه مسلم: ٢٢٠٦].

٦٤٨٩- از عبدالملک بن عُمَیر، از ابو سلمه روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:«راست ترین بیتی که شاعر گفته است: این است که [لبید گفته است]: أَلَاَ كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَى الله بَاطِلُ آگاه باشید که هر آنچه ورای خداست باطل است»

۳۰- باب: لِيَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ، وَلَا يَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَهُ

باب-۳۰

باید به پایین‌تر از خود نگریست نه بلندتر از خود

٦٤٩٠- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى مَنْ فُضِّلَ عَلَيْهِ فِي الْمَالِ وَالْخَلْقِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْهُ [مِمَّنْ فُضِّلَ عَلَيْهِ]». [أخرجه مسلم: ٢٩٦٣].

٦٤٩٠-از ابو الزناد، از اَعرج، از ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر گاه یکی از شما به سوی کسی نگریست که از نظر مال و آفرینش (حسن صورت) بر وی برتری دارد، پس باید به کسی بنگرد که نسبت به وی در مرتبهٔ پایین تر قرار دارد [از کسانی که این شخص بر او برتری داده شده است]»

٣١- باب : مَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ أَوْ بِسَيِّئَةٍ

٦٤٩١- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : حَدَّثَنَا جَعْدٌ أَبُو عُثْمَانَ : حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ الْعُطَارِدِيُّ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، فِيمَا يَرْوِي عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ : قَالَ : «إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ ثُمَّ بَيَّنَ ذَلِكَ ، فَمَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً ، فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ إِلَى سَبْعِ مِائَةِ ضِعْفٍ إِلَى أَضْعَافٍ كَثِيرَةٍ ، وَمَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ عِنْدَهُ حَسَنَةً كَامِلَةً ، فَإِنْ هُوَ هَمَّ بِهَا فَعَمِلَهَا كَتَبَهَا اللَّهُ لَهُ سَيِّئَةً وَاحِدَةً» . [أخرجه مسلم : ١٣١].

باب-۳۱

کسی که قصد اجرای کار خوب یا کار بد می‌کند

٦٤٩١- از ابوعثمان، از ابورجاء عطاردی روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم از پروردگار خود عزّ و جلّ روایت می‌کند که فرمود: «همانا خداوند خوبیها و بدیها را نوشته و سپس آن را بیان کرده است، پس کسی که قصد کار نیکی می‌کند و آن را انجام نمی‌دهد، خداوند (در نامهٔ اعمالش) ثواب کامل او را می‌نویسد و اگر بدان قصد می‌کند و انجام می‌دهد، خداوند ثواب ده چند تا هفتصد چند آن و بیشتر از آن می‌نویسد و کسی که قصد کار بدی می‌کند و آن را انجام نمی‌دهد، خداوند ثواب کامل آن را برایش نیکی کاملی می‌نویسد و اگر قصد آن را می‌کند و آن را انجام می‌دهد، خداوند برایش یک گناه می‌نویسد.»

٣٢- باب : مَا يُتَّقَى مِنْ مُحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ

٦٤٩٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا مَهْدِيٌّ ، عَنْ غَيْلَانَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : إِنَّكُمْ لَتَعْمَلُونَ أَعْمَالاً ، هِيَ أَدَقُّ فِي أَعْيُنِكُمْ مِنَ الشَّعَرِ ، إِنْ كُنَّا لَنَعُدُّهَا عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ مِنَ الْمُوبِقَاتِ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : يَعْنِي بِذَلِكَ الْمُهْلِكَاتِ .

باب-۳۲ آنچه باید از گناهان کوچک پرهیز شود

٦٤٩٢- از مهدی از غیلان روایت است که انس رضی الله عنه گفت: شما کارهایی می‌کنید که (گناه) آن در نظر شما چون مویی می‌نماید، در حالی که ما آن را در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم در زمرهٔ مؤبقات می‌شمردیم.

ابوعبدالله (امام بخاری) می‌گوید: یعنی در زمرهٔ گناهان تباه کنند.

٣٣- باب : الأَعْمَالُ بِالْخَوَاتِيمِ وَمَا يُخَافُ مِنْهَا

٦٤٩٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَيَّاشٍ الأَلْهَانِيُّ الْحِمْصِيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ قَالَ : نَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى رَجُلٍ يُقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ ، وَكَانَ مِنْ أَعْظَمِ الْمُسْلِمِينَ غَنَاءً عَنْهُمْ ، فَقَالَ : «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا» . فَتَبِعَهُ رَجُلٌ ، فَلَمْ يَزَلْ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى جُرِحَ ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ ، فَقَالَ بِذُبَابَةِ سَيْفِهِ فَوَضَعَهُ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ ، فَتَحَامَلَ عَلَيْهِ حَتَّى خَرَجَ مِنْ بَيْنِ كَتِفَيْهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ ، فِيمَا يَرَى النَّاسُ ، عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ النَّارِ ، وَيَعْمَلُ ، فِيمَا يَرَى النَّاسُ ، عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَإِنَّمَا الأَعْمَالُ بِخَوَاتِيمِهَا» . [راجع : ٢٨٩٨ ، أخرجه مسلم : ١١٢ ، مطولاً ودون ذكر «وإنما الأعمال بخواتيمها»] .

باب-۳۳

اعمال به خاتمه (عمر) بستگی دارد و باید از خاتمه ترسید

٦٤٩٣- از ابوغَسّان، از ابوحازم روایت است که سهل بن سعد ساعدی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به سوی مردی نگریست که مشرکان را (در میدان جنگ) می‌کشت در حالی که خود از بزرگترین جنگاوران مسلمان بود که [در میدان جنگ] از (کمک) ایشان بی‌نیاز بود. آن حضرت درباره‌اش فرمود: « اگر کسی دوست می‌دارد که به سوی مردی از اهل دوزخ بنگرد، باید به سوی این مرد بنگرد». مردی در پی او رفت(و دید) که وی پیوسته با مشرکان می‌جنگید تا انکه زخم برداشت. وی به مرگ خود شتاب ورزید، تیزی نوک شمشیرش را میان سینه‌هایش نهاد و خودش را بر آن فشرد تا آنکه از میان شانه‌هایش برآمد. (خودکشی کرد)

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:« همانا بنده عملی می‌کند که مردم می‌پندارند که آن عمل اهل بهشت است در حالی که وی اهل دوزخ است، و عملی می‌کند که مردم می‌پندارند که عمل اهل دوزخ است در حالی که او اهل بهشت است و همانا اعمال به خاتمهٔ آن بستگی دارد»

٣٤- باب : الْعُزْلَةُ رَاحَةٌ مِنْ خُلاَّطِ السُّوءِ .

٦٤٩٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ

باب-۳۴

گوشه گیری، نسبت به آمیزش با اشخاص بد، آسایش است

٦٤٩٤- از شعیب، از زُهری، از عطاء بن یزید

قال : حَدَّثَني عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ : أنَّ أبَا سَعيد حَدَّثَهُ قال : قيلَ يَا رَسُولَ اللَّه .

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا الأوْزَاعيُّ : حَدَّثَنَا الزُّهْريُّ ، عَنْ عَطَاء بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثيِّ ، عَنْ أبي سَعيد الخُدْريِّ قال : جَاءَ أعْرَابيٌّ إلَى النَّبيِّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّه أيُّ النَّاسِ خَيْرٌ ؟ قال : « رَجُلٌ جَاهَدَ بنَفْسه وَمَاله ، وَرَجُلٌ في شعْبٍ منَ الشِّعَاب : يَعْبُدُ رَبَّهُ ، وَيَدَعُ النَّاسَ منْ شَرِّه » .

تَابَعَهُ الزُّبَيْديُّ وَسُلَيْمَانُ بْنُ كَثيرٍ ، وَالنُّعْمَانُ ، عَنِ الزُّهْريِّ .

وَقَالَ مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْريِّ ، عَنْ عَطَاء ، أوْ عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ أبي سَعيد ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ .

وَقَالَ يُونُسُ وَابْنُ مُسَافرٍ وَيَحْيَى بْنُ سَعيد ، عَنِ ابْنِ شهَاب ، عَنْ عَطَاء ، عَنْ بَعْضِ أصْحَابِ النَّبيِّ ﷺ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ . [راجع : ١٩ ، أخرجه مسلم : ١٨٨٨] .

روایت است که ابوسعید به او گفت: گفته شد: یا رسول الله.

از اوزاعی، از زُهری، از عطاء بن یزید لیثی روایت نموده که ابوسعید خُدری گفت:

بادیه‌نشینی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله، کدام یک از مردم بهتر است؟ آن حضرت فرمود: « مردی که با نفس و مال خود جهاد می‌کند و مردی که در دره‌ای از دره‌های کوه زندگی می‌کند، در حالی که پروردگار خود را پرستش می‌نماید و مردم را از شر خود دور نگه می‌دارد»

متابعت کرده است (اوزاعی) را زُبَیدی و سُلیمان بن کثیر، و نُعمان از زُهری.

و مَعمَر، از زُهری، از عطاء یا عبیدالله ، از ابوسعید، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

و یونس و ابن مسافر یحیی بن سعید، از ابن شهاب، از عطاء، از بعضی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

٦٤٩٥- حَدَّثَنَا أبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا الْمَاجِشُونُ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أبي صَعْصَعَةَ ، عَنْ أبيه ، عَنْ أبي سَعيد الْخُدْريِّ أنَّهُ سَمعَهُ يَقُولُ : سَمعْتُ النَّبيَّ ﷺ يَقُولُ : « يَأْتي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ ، خَيْرُ مَالِ الرَّجُلِ الْمُسْلمِ الْغَنَمُ يَتْبَعُ بهَا شَعَفَ الْجبَال وَمَوَاقعَ الْقَطْر ، يَفرُّ بدينه منَ الْفتَنِ » . [راجع: ١٩] .

٦٤٩٥- از عبدالرحمن بن ابی صَعصَعه، از پدرش، روایت است که ابوسعید خُدری شنیده است که می‌گفت:

از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که می‌فرمود:« بر مردم زمانی فرا می‌رسد که بهترین مال مرد مسلمان گوسفندانی است که آنها را به قله‌های کوه‌ها و جاهای ریزش باران می‌برد، و دین خود را از فتنه‌ها نگه می‌دارد»

٣٥- باب : رَفْعِ الأَمَانَةِ

٦٤٩٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا هِلَالُ بْنُ عَلِيٍّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِذَا ضُيِّعَتِ الأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ » . قَالَ : كَيْفَ إِضَاعَتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : « إِذَا أُسْنِدَ الأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ » . [راجع : ٥٩] .

٦٤٩٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ : حَدَّثَنَا حُذَيْفَةُ قَالَ : حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثَيْنِ ، رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا وَأَنَا أَنْتَظِرُ الآخَرَ : « أَنَّ الأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جَذْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ ، ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ القُرْآنِ ، ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ » . وَحَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِهَا قَالَ : « يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ ، فَتُقْبَضُ الأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ ، فَيَظَلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ أَثَرِ الوَكْتِ ، ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ فَيَبْقَى أَثَرُهَا مِثْلَ المَجْلِ ، كَجَمْرٍ دَحْرَجْتَهُ عَلَى رِجْلِكَ فَنَفِطَ ، فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ ، فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَبَايَعُونَ ، فَلَا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الأَمَانَةَ ، فَيُقَالُ : إِنَّ فِي بَنِي فُلَانٍ رَجُلًا أَمِينًا ، وَيُقَالُ لِلرَّجُلِ : مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ ، وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ » . وَلَقَدْ أَتَى عَلَيَّ زَمَانٌ وَمَا أُبَالِي أَيَّكُمْ بَايَعْتُ ، لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا رَدَّهُ عَلَيَّ الإِسْلَامُ ، وَإِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا رَدَّهُ عَلَيَّ سَاعِيهِ ، فَأَمَّا اليَوْمَ : فَمَا كُنْتُ أُبَايِعُ إِلَّا فُلَانًا وَفُلَانًا .

قَالَ الفَرَبْرِيُّ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ : حَدَّثْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ : سَمِعْتُ أَبَا أَحْمَدَ بْنَ عَاصِمٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ أَبَا عُبَيْدٍ يَقُولُ : قَالَ الأَصْمَعِيُّ وَأَبُو عَمْرٍو وَغَيْرُهُمَا : جَذْرُ قُلُوبِ الرِّجَالِ : الجَذْرُ الأَصْلُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ ، وَالوَكْتُ أَثَرُ الشَّيْءِ اليَسِيرُ مِنْهُ ، وَالمَجْلُ أَثَرُ العَمَلِ فِي الكَفِّ إِذَا غَلُظَ .

[انظر : ٧٠٨٦، ٧٢٧٦، أخرجه مسلم : ١٤٣] .

باب-۳۵ ناپدیدشدن امانت

٦٤٩٦- از هِلال بن علی، از عطاء بن یسار روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:«آنگاه که امانت ضایع شد، منتظر قیامت باش» گوینده گفت: ضایع شدن امانت چگونه است یا رسول الله؟ فرمود: «آنگاه که کار به نااهلان آن سپرده، منتظر قیامت باش»

٦٤٩٧- از اَعمش، از زید بن وَهب روایت است که حُذَیفه رضی الله عنه گفته: رسول الله صلی الله علیه و سلم برای ما دو حدیث گفت؛ یکی از آن را دیدم که رخ داد ولی من منتظر (تحقق) دیگر آن هستم.

آن حضرت فرمود: «امانت در ریشهٔ(ته) دلهای مردان فرود آمده است و سپس آن را از قرآن و بعد از سنّت دانستند»

سپس آن حضرت در مورد از میان رفتن امانت فرمود:« مرد خوابی سبک می‌کند، و امانت از دلش برکشیده می‌شود، و اثر آن مانند اثر نقطه (که نمودار نیست) الوکت بر دلش می‌ماند. سپس خوابی سبک می‌کند و امانت (از دلش) کشیده می‌شود و اثر آن مانند آبله (تاول) می‌ماند، همچون اخگری که آن را بر پایت غلطاندی و تاول زد و تو آن را برآمده می‌بینی، در حالیکه در میان آن چیزی نیست، روزی فرا می‌رسد که مردم معامله می‌کنند و کمتر کسی است که امانت را رعایت می‌کند و گفته می‌شود: همانا در قبیلهٔ بنی فلان مردی امین می‌باشد. و (در توصیف) مردی گفته می‌شود: چقدر باهوش و

چقدر زیرک و چقدر چابک است، در حالی که در دل او بـه قدر ذره‌ای از ایمان وجود ندارد».
حُذَیفـه می‌گویـد: بر من زمانی آمـده بود که باکی نداشتم با چه کسی معامله کنم، اگر طرف معامله مسلمان می‌بود، به نحوهٔ اسلامی (بدون خدعه و نیرنگ) با من معامله می‌کرد و اسـلام حقـم را به من برمی‌گرداند اگر نصرانی می‌بود بزرگـش آن را به من بر می‌گردانید ولی امروز جز با فلان و فلان معامله نمی‌کنم.
فربـری(راوی صحیـح البخاری) گفته اسـت: ابوجعفـر گفت: ایـن حدیث را بـه ابوعبدالله (امام بخـاری) گفتم: وی گفـت: از ابو احمد بن عاصِم شنیدم که می‌گفت: از ابوعبید شنیدم که می‌گفت: اَصمَعِی و ابوعَمرو غیر از ایشـان گفته‌اند: جَذر، دلهای مردان-(که در متن آمده) جَـذر، به معنای بیخ و ریشـهٔ هر چیز اسـت. ولفظ -اَلوَکـت- اثر چیزی کـه در آن اندکی باقی می‌ماند. و اَلمَجل-اثر کار بر کف دسـت است، آنگاه که ضخیم و درشت گردد.

٦٤٩٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُما قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّمَا النَّاسُ كَالإِبِلِ الْمِائَةِ ، لا تَكَادُ تَجِدُ فِيهَا رَاحِلَةً» . [أخرجه مسلم : ٢٥٤٧ . أخرجه مسلم : ٢٩٨٧] .

٦٤٩٨- از زُهـری، از سـالِم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: از رسـول الله صلی الله علیه و سـلم شنیدم که می‌فرمود: «مردم مانند شـتران‌اند که از صد آن، یکی را رهوار برای سواری (مناسب) به مشکل خواهی یافت»

٣٦- باب : الرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ

باب-۳۶ریاء (خودنمایی) و سُمعه(تظاهر به نیکوکاری در عبادات)

٦٤٩٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ :

٦٤٩٩- از سُـفیان، از سَـلَمَه روایت است که

حَدَّثَنِي سَلَمَةُ بْنُ كُهَيْلٍ . وحَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ سَلَمَةَ قَالَ : سَمِعْتُ جُنْدَبًا يَقُولُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ ، وَلَمْ أَسْمَعْ أَحَدًا يَقُولُ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ غَيْرَهُ ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ اللَّهُ بِهِ ، وَمَنْ يُرَائِي يُرَائِي اللَّهُ بِهِ » . [انظر : ۷۱۵۲ . أخرجه مسلم : ۲۹۸۷] .

گفت: از جُندَب شنیدم که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: (سَلَمَه می‌گوید) و از هیچیک بجز جُندَب نشنیده‌ام که فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم را گفته باشد. من خودم را به جُندَب نزدیک کردم و از وی شنیدم که می‌گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « کسی که از روی قصد می‌خواهد اعمال نیک خود را به گوش مردم برساند، خداوند (در روز قیامت) نیت او را فاش می‌کند و کسی که خودنمایی (در انجام اعمال نیک) می‌کند، خداوند (در روز قیامت نیت او را آشکار می‌کند»

۳۷- باب : مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ

باب-۳۷ کسی که در اطاعت از خدا، رنج و مشقت بکشد

۶۵۰۰- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ ﷺ قَالَ : بَيْنَمَا أَنَا رَدِيفُ النَّبِيِّ ﷺ ، لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ إِلَّا آخِرَةُ الرَّحْلِ ، فَقَالَ : « يَا مُعَاذُ » . قُلْتُ : لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ ، ثُمَّ سَارَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ : « يَا مُعَاذُ » . قُلْتُ : لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ ، ثُمَّ سَارَ سَاعَةً ، ثُمَّ قَالَ : « يَا مُعَاذُ بْنَ جَبَلٍ » . قُلْتُ : لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ ، قَالَ : « هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ » . قُلْتُ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : « حَقُّ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلَا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا » . ثُمَّ سَارَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ : « يَا مُعَاذُ بْنَ جَبَلٍ » . قُلْتُ : لَبَّيْكَ رَسُولَ اللَّهِ وَسَعْدَيْكَ ، قَالَ : « هَلْ تَدْرِي مَا حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ إِذَا فَعَلُوهُ » . قُلْتُ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : « حَقُّ الْعِبَادِ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَهُمْ » . [راجع: ۲۸۵۶ ، أخرجه مسلم : ۳۰] .

۶۵۰۰- از هَمَّام، از قَتَاده، از انس بن مالک روایت است که مُعاذ بن جَبَل رضی الله عنه گفت:

« در حالی که بر پشت سر پیامبر صلی الله علیه و سلم بر مرکب سوار بودم و میان من و آن حضرت جز دنبالهٔ پالان چیزی نبود، آن حضرت فرمود: «ای مُعاذ!» گفتم: «لَبَّیک (گوش بفرمانم) و سَعدَیک (درخدمتم) یا رسول الله ، سپس اندک زمانی راه پیمود. سپس فرمود: «ای مُعاذ!» گفتم: لَبَّیک یا رسول الله و سَعدَیک. سپس اندک زمانی راه پیمود، سپس گفت: «ای مُعاذ بن جَبَل!» گفتم: لبیک یا رسول الله و سَعدَیک. فرمود:«آیا می‌دانی که حق خدا بر بندگانش چیست؟» گفتم: خدا و رسول او

بهتر می‌دانند. فرمود: «حق خدا بر بندگانش آن است که او را بپرستند و به او چیزی شریک نیاورند». سپس اندک زمانی راه پیمود و فرمود: « ای مُعاذ بن جَبَل!» گفتم: لَبَّیک یا رسول الله و سَعدَیک. فرمود: «آیا می‌دانی که حق بندگان بر خدا چیست، اگر آن چنان کردند؟» گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «حق بندگان بر خدا آن است که ایشان را عذاب نکند».

٣٨- باب : التَّوَاضُعِ

باب-۳۸ تواضع (فروتنی)

٦٥٠١- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : كَانَ لِلنَّبِيِّ ﷺ نَاقَةٌ . قَالَ : وحَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا الْفَزَارِيُّ وَأَبُو خَالِدٍ الأَحْمَرُ ، عَنْ حُمَيْدٍ الطَّوِيلِ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : كَانَتْ نَاقَةٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ تُسَمَّى الْعَضْبَاءَ ، وَكَانَتْ لا تُسْبَقُ ، فَجَاءَ أَعْرَابِيٌّ عَلَى قَعُودٍ لَهُ فَسَبَقَهَا ، فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ ، وَقَالُوا : سُبِقَتِ الْعَضْبَاءُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ لا يَرْفَعَ شَيْئًا مِنَ الدُّنْيَا إِلا وَضَعَهُ » .

٦٥٠١- از زُهَیر، از حُمَید روایت است که اَنَس رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم شتری داشت.
و از ابو خالد اَحمر، از حُمَید طَویل روایت کرده که انس گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم شتری داشت (تُندرو) که عَضباء نامیده می‌شد و هیچ شتری از آن پیش شده نمی‌توانست. بادیه‌نشینی سوار بر شتری آمد و شترش از آن پیشی گرفت، این حالت بر مسلمانان گران آمد و گفتند: (شتر بادیه نشین) بر عَضباء پیشی گرفت. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا بر خداوند (به مقتضای قضا و قدر) حق است که هر آنچه را در دنیا بلند می‌کند، سپس فرودش آورد»

٦٥٠٢- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ كَرَامَةَ : حَدَّثَنَا خَالِدُ ابْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ : حَدَّثَنِي شَرِيكُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ اللَّهَ قَالَ : مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ ، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ

٦٥٠٢- از عبدالله بن ابی نَمِر، از عطاء روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « خداوند فرموده است: کسی که با دوست من دشمنی کند همانا با وی اعلان جنگ می‌کنم، و بنده‌ام به هیچ عملی به

إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ ، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ : كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا ، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا ، وَإِنْ سَأَلَنِي لَأُعْطِيَنَّهُ ، وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ ، وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ تَرَدُّدِي عَنْ نَفْسِ الْمُؤْمِنِ ، يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَأَنَا أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ» .

من نزدیکی نجسته که برایم دوست داشتنی‌تر باشد از آنچه بر وی فرض گردانیده‌ام و بنده‌ام پیوسته با انجام نوافل به من نزدیکی می‌جوید تا آنکه او را دوست می‌دارم، و چون او را دوست بدارم، من وسیلهٔ شنوایی او می‌شوم که به آن می‌شنود و وسیلهٔ بینایی او می‌شوم که به آن می‌بیند، و دست وی که بدان می‌گیرد و پای وی که با آن راه می‌رود و اگر از من بخواهد به وی می‌دهم و اگر به من پناه جوید، به وی پناه می‌دهم و در هیچ چیزی که من کنندهٔ آن هستم تردید نکرده‌ام چنانکه در گرفتن روح مؤمن تردید نموده‌ام، که وی مرگ را ناخوش می‌دارد و من ناخوشی او را ناخوش می‌دارم»

٣٩- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ»

﴿وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [النحل: ٧٧].

باب-۳۹

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «من برانگیخته شده‌ام و آمدن قیامت مانند این دو (فاصلهٔ میان دو انگشت یا درازی و کوتاهی دو انگشت»

«و کار قیامت جز مانند یک چشم برهم زدن یا نزدیکتر [از آن] نیست، زیرا خدا بر هر چیزی تواناست» (النحل: ۷۷)

٦٥٠٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ : حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ هَكَذَا» . وَيُشِيرُ بِإِصْبَعَيْهِ فَيَمُدُّ بِهِمَا . [راجع : ٤٩٣٦ ، أخرجه مسلم : ٢٩٥٠].

۶۵۰۳- از ابوغَسّان، از ابوحازم روایت است که سَهل گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « برانگیخته شدم من و قیامت همچنین.» در حالی که آن حضرت به دو انگشت خود اشارت کرده و آنها را پهن (یا دراز) نمود.

٦٥٠٤- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ هُوَ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ وَأَبِي التَّيَّاحِ ،

۶۵۰۴- از شُعبه، از قَتادَه و ابو تَیّاح روایت است که انس گفت: پیامبر صلی الله علیه و

عَنْ أَنسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ». [أخرجه مسلم : ٢٩٥١].

٦٥٠٥- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ » . يَعْنِي إِصْبَعَيْنِ.

تَابَعَهُ إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ .

سلم فرمود: « برانگیخته شدم من و قیامت مانند این دو.»

٦٥٠٥- از ابوحَصِین، از ابوصالح روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « برانگیخته شدم من و قیامت مانند این دو» یعنی دو انگشت.

متابعت کرده است راوی را اسرائیل از ابوحَصِین.

٤٠- باب : طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا

باب-۴۰

٦٥٠٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا ، فَإِذَا طَلَعَتْ فَرَآهَا النَّاسُ آمَنُوا أَجْمَعُونَ ، فَذَلِكَ حِينَ : ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ نَشَرَ الرَّجُلَانِ ثَوْبَهُمَا بَيْنَهُمَا فَلَا يَتَبَايَعَانِهِ ، وَلَا يَطْوِيَانِهِ ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدِ انْصَرَفَ الرَّجُلُ بِلَبَنِ لِقْحَتِهِ فَلَا يَطْعَمُهُ ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَهُوَ يَلِيطُ حَوْضَهُ فَلَا يَسْقِي فِيهِ ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ رَفَعَ أَحَدُكُمْ أُكْلَتَهُ إِلَى فِيهِ فَلَا يَطْعَمُهَا» . [راجع : ٨٥ ، أخرجه مسلم : ١٥٧ و ٢٩٥٤، مختصراً].

٦٥٠٦- از ابوزناد، از عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا آنکه آفتاب از سوی مغرب طلوع کند، و چون طلوع کند و مردم آن را ببینند، همگی ایمان می‌آورند و آن هنگامی است که «از کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود بدست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی‌بخشد»

و قیامت (چنان ناگهان) برپا می‌شود که دو مرد که جامه‌شان میان خویش را گسترانیده‌اند، نه فرصت آن دارند که آن را بفروشند و نه هم آن را بپیچانند، و قیامت برپا می‌شود در حالی که مردی را که شیر شترش را دوشیده است، فرصت نمی‌دهد که آن را بخورد، و قیامت برپا می‌شود در حالی که کسی که حوض خود را آماده کرده به وی فرصت نمی‌دهد که از آن بنوشد و قیامت برپا می‌شود در حالی که یکی هر یک از شما لقمهٔ خود را به دهان خود

بلنـد کرده ولی او را فرصت نمی‌دهد که آن را بخورد».

٤١- باب : مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ

٦٥٠٧- حَدَّثَنَا حَجَّاجٌ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ» . قالتْ عَائِشَةُ أَوْ بَعْضُ أَزْوَاجِهِ : إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ ، قال : «لَيْسَ ذَاكِ ، وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَامَتِهِ ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ ، فَأَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ وَأَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ ، وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا حُضِرَ بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَعُقُوبَتِهِ ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ ، كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ» . اخْتَصَرَهُ أَبُو دَاوُدَ وَعَمْرٌو عَنْ شُعْبَةَ .

وَقَالَ سَعِيدٌ : عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ زُرَارَةَ ، عَنْ سَعْدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [أخرجه مسلم : ٢٦٨٣ ، أوله وأخرجه بطوله : ٢٦٨٤] .

باب-۴۱

کسـی که دیدار خدا را دوسـت بـدارد، خدا، دیدار او را دوست می‌دارد

٦٥٠٧- از قَتـادَه، از انـس، از عُباده بن صامِت روایت اسـت که پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود:

«کسـی که دیدار خدا را دوسـت بـدارد، خدا دیدار او را دوسـت می‌دارد، و کسی که دیدار خدا را ناخوش بدارد، خدا دیدار او را ناخوش می‌دارد».

عایشـه یـا بعضـی از همسـران آن حضرت گفتند:ما مرگ را ناخوش می‌داریم. آن حضرت فرمود: «چنان نیسـت(که تـو فهمیده‌ای) ولی مؤمن چون مرگش فرارسـد، به خشـنودی و کرامت خدا بشـارت داده می‌شود، و هیچ چیز نزد وی دوسـت داشتنی‌تر نیسـت از آنچه در پیش دارد، او دیدار خدا را دوسـت می‌دارد و خدا دیدار او را دوسـت می‌دارد و همانا کافر، چون مرگش فرارسـد، به عذاب خدا و جزای او بشارت داده می‌شود، پس هیچ چیز نزد وی زشـت‌تر نیست از آنچه در پیش دارد. او دیدار خدا را ناپسـند می‌دارد و خدا [نیز] دیدار او را ناپسند می‌دارد».

ابوداود و عَمرو به روایت از شُعبه، این حدیث را کوتـاه آورده اسـت. و سـعید، از قَتاده، از زُراره، از سـعد، از عایشـه، از پیامبر صلی الله

٦٥٠٨- حَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ العَلاءِ : حَدَّثَنا أبو أُسامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أبي بُرْدَةَ ، عَنْ أبي موسَى ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قالَ : «مَنْ أَحَبَّ لِقاءَ اللّهِ أَحَبَّ اللّهُ لِقاءَهُ ، وَمَنْ كَرِهَ لِقاءَ اللّهِ كَرِهَ اللّهُ لِقاءَهُ» . [أخرجه مسلم : ٢٦٨٦] .

علیه و سلم روایت کرده است:

٦٥٠٨- از بَرید، از ابو بُرده، از ابو موسی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که دیدار خدا را دوست بدارد، خدا دیدار او را دوست می‌دارد و کسی که دیدار خدا را ناخوش بدارد، خدا دیدار او را ناخوش می‌دارد».

٦٥٠٩- حَدَّثَني يَحيَى بنُ بُكَيرٍ : حَدَّثَنا اللَّيثُ ، عَنْ عُقَيلٍ ، عَنِ ابنِ شِهابٍ : أخبَرَني سَعيدُ بنُ المُسَيَّبِ ، وَعُروَةُ بنُ الزُّبَيرِ في رِجالٍ مِنْ أهلِ العِلْمِ : أنَّ عائِشَةَ زَوجَ النَّبيِّ ﷺ قالَتْ : كانَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ يَقولُ وَهُوَ صَحيحٌ : «إنَّهُ لَمْ يُقبَضْ نَبيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقعَدَهُ مِنَ الجَنَّةِ ، ثُمَّ يُخَيَّرُ» . فَلَمَّا نَزَلَ بِهِ وَرَأسُهُ عَلَى فَخِذي غُشِيَ عَلَيهِ ساعَةً ، ثُمَّ أفاقَ فَأشخَصَ بَصَرَهُ إلَى السَّقْفِ ، ثُمَّ قالَ : «اللّهُمَّ الرَّفيقَ الأعلَى» . قُلتُ : إذًا لا يَختارُنا ، وَعَرَفتُ أنَّهُ الحَديثُ الَّذي كانَ يُحَدِّثُنا بِهِ ، قالَتْ : فَكانَتْ تِلكَ آخِرَ كَلِمَةٍ تَكَلَّمَ بِها النَّبيُّ ﷺ قَولُهُ : «اللّهُمَّ الرَّفيقَ الأعلَى» . [راجع : ٤٤٣٥ ، أخرجه مسلم : ٢٤٤٤] .

٦٥٠٩- از ابن شهاب روایت است که گفت: سعید بن مسیَّب و عُروه بن زُبیر در میان مردانی از اهل علم به من گفته‌اند که عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم گفته: رسول الله صلی الله علیه و سلم در حالی که صحتمند بود می‌گفت: «همانا هرگز روح پیامبری گرفته نمی‌شود تا جایگاه خود را در بهشت ببیند سپس وی (زندگی یا مرگ را) برمی‌گزیند» و چون مرگ آن حضرت فرارسید، سر آن حضرت بر ران من قرارداشت. زمانی بیهوشی بر وی عارض شد، سپس به هوش آمد و چشم به سوی سقف دوخت، سپس گفت: «بارالها، رفیق اعلی را (برگزیدم) »

من گفتم: آن حضرت ما را بر نمی‌گزیند. و همان سخنی را که (در حال صحت) به ما گفته بود، دانستم. و این واپسین سخنی بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم بر زبان می‌راند: «اللّهُمَّ الرَّفيقَ الأعلَى» «بارالها، رفیق اعلی»

٤٢- بابٌ : سَكَراتُ المَوتِ

باب-۴۲سختی مرگ

٦٥١٠- حَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ عُبَيدِ بنِ مَيمونٍ : حَدَّثَنا عيسَى بنُ يونُسَ ، عَنْ عُمَرَ بنِ سَعيدٍ قالَ : أخبَرَني ابنُ

٦٥١٠- از ابن ابی مُلَیکه، روایت است که ابوعَمرو، ذَکوان مَولَی عایشه او را خبر داده که

أبي مُلَيْكَةَ : أنَّ أبَا عَمْرو ، ذَكْوَانَ ، مَوْلَى عَائشَةَ أخبَرَهُ : أنَّ عَائشَةَ رَضِي اللَّه عَنْهَا كَانَتْ تَقُولُ : إنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ كَانَ بَيْنَ يَدَيْه رَكْوَةٌ ، أوْ : عُلْبَةٌ فيهَا مَاءٌ - يَشُكُّ عُمَرُ - فَجَعَلَ يُدْخلُ يَدَيْه في الْمَاء ، فَيَمْسَحُ بهمَا وَجْهَهُ ، وَيَقُولُ : « لا إلَهَ إلا اللَّهُ ، إنَّ للْمَوْت سَكَرَات » . ثُمَّ نَصَبَ يَدَهُ فَجَعَلَ يَقُولُ : « في الرَّفيق الأعْلَى » . حَتَّى قُبضَ وَمَالَتْ يَدُهُ . [راجع : ٨٩٠ ، أخرجه مسلم : ٢٤٤٣] .

قال أبو عَبْد اللَّه : الْعُلْبَةُ منَ الْخَشَب ، وَالرَّكْوَةُ منَ الأدَم .

عایشه رضی الله عنها می‌گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم (به هنگام فرارسیدن مرگ) رکوه یا عُلبه (ظرف آب) در جلوی وی قرار داشت- عُمَر (راوی در روایت نوع ظرف) شک کرده است. آن حضرت دستهای خویش را در آب در آورده و آنها را بر روی خود می‌کشید و می‌گفت: «لااله الاالله، همانا مرگ را سختی‌هایی است» سپس دست خود را بلند کرد در حالی که می‌گفت: «فِی الرَّفِیقِ الأعلَی» و تکرار می‌کرد تا روحش برداشته شد و دستش پایین آمد (فرو افتاد).
ابو عبدالله (امام بخاری) گفته است: عُلبَه، ظرف چوبی است و رکوَه ، ظرف چرمی است.

٦٥١١- حَدَّثَني صَدَقَةُ : أخْبَرَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هشَام ، عَنْ أبيه ، عَنْ عَائشَةَ قَالَتْ : كَانَ رجَالٌ منَ الأعْرَاب جُفَاةً ، يَأتُونَ النَّبيَّ ﷺ فَيَسْألُونَهُ : مَتَى السَّاعَةُ ، فَكَانَ يَنْظُرُ إلَى أصْغَرهمْ فَيَقُولُ : « إنْ يَعشْ هَذَا لا يُدْركْهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْكُمْ سَاعَتُكُمْ » .

قال هشَامٌ : يَعْني مَوْتَهُمْ . [أخرجه مسلم : ٢٩٥٢] .

٦٥١١- از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: گروهی از بادیه‌نشینان خشن نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند در حالی که از ان حضرت می‌پرسیدند: قیامت چه زمانی است. آن حضرت به سوی خوردسال‌ترین آنها می‌نگریست و می‌فرمود: «اگر وی زنده باشد سالخوردگی او را درنمی‌یابد، تا قیامت شما بر شما بر پا شود»
هشام گفته است: یعنی: مرگ ایشان قیامت ایشان است.

٦٥١٢- حَدَّثَنَا إسْمَاعيلُ قَالَ : حَدَّثَني مَالكٌ ، عَنْ مُحَمَّد بْن عَمْرو بْن حَلْحَلَةَ ، عَنْ مَعْبَد بْن كَعْب بْن مَالك ، عَنْ أبي قَتَادَةَ بْن رِبْعيٍّ الأنْصَاريِّ أنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ : أنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ مُرَّ عَلَيْه بجَنَازَة ، فَقَالَ : « مُسْتَريحٌ وَمُسْتَرَاحٌ منْهُ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّه ، مَا الْمُسْتَريحُ وَالْمُسْتَرَاحُ منْهُ ؟ قَالَ : « الْعَبْدُ الْمُؤْمنُ يَسْتَريحُ منْ نَصَب

٦٥١٢- از مالک، از محمد بن عَمرو بن حَلحَلَه، از مَعبَدبن کعب بن مالک، از ابوقتاده بن ربعی انصاری روایت است که وی می‌گفت: جنازه‌ای بر رسول الله صلی الله علیه و سلم گذشت، فرمود: «آسوده شد و از وی آسوده شدند» گفتند: یا رسول الله ، چه آسوده شد و چه از

الدُّنْيَا وَأَذَاهَا إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ ، وَالْعَبْدُ الْفَاجِرُ يَسْتَرِيحُ مِنْهُ الْعِبَادُ وَالْبِلَادُ ، وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ» . [انظر : ٦٥١٣، أخرجه مسلم : ٩٥٠]

وی آسوده شدند؟ فرمود: «بندهٔ مؤمن از رنج و آزار دنیا با پیوستن به رحمت خدا آسوده شد و بندهٔ نافرمان گناه کار، (با مرگ وی) مردم و شهرها و درختان وحیوانات، از وی آسوده شدند»

٦٥١٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عَبْدِرَبِّهِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَلْحَلَةَ : حَدَّثَنِي ابْنُ كَعْبٍ ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مُسْتَرِيحٌ وَمُسْتَرَاحٌ مِنْهُ ، الْمُؤْمِنُ يَسْتَرِيحُ» . [راجع : ٦٥١٢، أخرجه مسلم : ٩٥٠] .

٦٥١٣- از عَبدِ رَبّه بن سعید از محمد بن عَمرو بن حَلحَلهٔ از ابن‌کعب روایت است که ابوقتاده گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آسوده شد و از وی آسوده شدند، مؤمن آسوده می‌شود»

٦٥١٤- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ ابْنُ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ : سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَتْبَعُ الْمَيِّتَ ثَلَاثَةٌ ، فَيَرْجِعُ اثْنَانِ وَيَبْقَى مَعَهُ وَاحِدٌ : يَتْبَعُهُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَعَمَلُهُ ، فَيَرْجِعُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَيَبْقَى عَمَلُهُ» . [أخرجه مسلم : ٢٩٦٠] .

٦٥١٤- از سُفیان، از عبدالله ابن ابی‌بکر بن عَمرو بن حَزم روایت است که از انس بن مالک شنیده است که می‌گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مرده را سه چیز همراهی می‌کند؛ که دو چیز بر می‌گردد و یک چیز با وی ماندگار است : وابستگان او و مال او و عمل او ، وی را همراهی می‌کنند (تا دفن شود) سپس وابستگان و مال وی برمی‌گردند و عمل وی با او ماندگار است».

٦٥١٥- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِذَا مَاتَ أَحَدُكُمْ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ ، غُدْوَةً وَعَشِيَّةً ، إِمَّا النَّارُ وَإِمَّا الْجَنَّةُ ، فَيُقَالُ : هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى تُبْعَثَ إِلَيْهِ» . [راجع : ١٣٧٩، أخرجه مسلم: ٢٨٦٦] .

٦٥١٥- از حَمّاد بن زید، از ایُّوب، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنگاه که یکی از شما می‌میرد، جایگاهش صبح و شام (در قبر) به وی نموده می‌شود که یا بهشت است یا دوزخ، و گفته می‌شود: این است جایگاه تو، تا آنکه به سوی آن برانگیخته شوی (بدانجا فرستاده شوی).

٦٥١٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَا تَسُبُّوا الْأَمْوَاتَ ، فَإِنَّهُمْ قَدْ أَفْضَوْا إِلَى مَا قَدَّمُوا» . [راجع : ١٣٩٣]

٦٥١٦- از شُعبه، از اعمش، از مجاهد روایت است که عایشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « مرده‌ها را دشنام ندهید، زیرا آنها

بدانچه از پیش فرستاده‌اند، رسیده‌اند»[1]

٤٣- باب : نَفْخِ الصُّور

قَالَ مُجَاهِدٌ : الصُّورُ كَهَيْئَةِ البُوقِ . ﴿زَجْرَةٌ﴾ [الصافات: ١٩]: صَيْحَةٌ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿النَّاقُورِ﴾ [المدثر: ٨]: الصُّورِ ، ﴿الرَّاجِفَةُ﴾ [النازعات: ٦]: النَّفْخَةُ الأُولَى ، وَ ﴿الرَّادِفَةُ﴾ [النازعات: ٧]: النَّفْخَةُ الثَّانِيَةُ .

٦٥١٧- حَدَّثَنِي عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَعَبْدِالرَّحْمَنِ الأَعْرَجِ أَنَّهُمَا حَدَّثَاهُ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : اسْتَبَّ رَجُلانِ : رَجُلٌ مِنَ المُسْلِمِينَ وَرَجُلٌ مِنَ اليَهُودِ ، فَقَالَ المُسْلِمُ : وَالَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى العَالَمِينَ ، فَقَالَ اليَهُودِيُّ : وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى العَالَمِينَ ، قَالَ : فَغَضِبَ المُسْلِمُ عِنْدَ ذَلِكَ فَلَطَمَ وَجْهَ اليَهُودِيِّ ، فَذَهَبَ اليَهُودِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَأَمْرِ المُسْلِمِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى ، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ القِيَامَةِ ، فَأَكُونُ فِي أَوَّلِ مَنْ يُفِيقُ ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشٌ بِجَانِبِ العَرْشِ ، فَلا أَدْرِي أَكَانَ مُوسَى فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي ، أَوْ كَانَ مِمَّنِ اسْتَثْنَى اللَّهُ» . [راجع: ٢٤١١ ، أخرجه مسلم: ٢٣٧٣]

باب-۴۳ دمیدن صُور

مجاهد گفته است: صُور به شکل بوق است.

«زَجرة» (الصّافّات:۱۹) یعنی: صَیحَه (و آن فریاد است) ۲

و ابن عباس گفته است: «النّاقُور» (المُدَثّر : ۸) یعنی: صُور ۳

«الرّاجِفَة» (النازعات: ٦) دمیدن اول.۴

«الرّادِفَةُ» (النّازعات:۷) دمیدن دوم ۵

٦٥١٧- از ابن شهاب، از ابوسَلَمَه بن عبدالرحمن و عبدالرحمن اَعرَج روایت است که آنها به وی گفته‌اند:

ابوهریره گفت: دو مرد یکدیگر را دشنام دادند؛ مردی از مسلمانان و مردی از یهود. مسلمان گفت: سوگند به ذاتی که محمد را بر عالمیان برگزید. یهودی گفت: سوگند به ذاتی که مُوسی را بر عالمیان برگزید مسلمان با شنیدن آن خشمگین شد و بر ری یهودی سیلی زد. یهودی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفت و از آنچه میان او و مسلمان رفته بود، آن حضرت را آگاه کرد. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مرا بر موسی برتری ندهید، همانا در روز قیامت مردم بیهوش می‌شوند، و من در زمرهٔ نخستین کسانی هستم که به هوش می‌آیم،

---

۱ – باب بیست و ششم تیسیر القاری با حدیث ۶۵۱۶ پایان یافت.
۲ – «و آن تنها یک فریاد است و بس و ناگاه آنان بنگرند» (الصّافات:۱۹)
۳ – «پس چون در صور دمیده شود» (المدثّر: ۸)
۴ – «آن روز که لرزنده بلرزد» (النازعات: ۶)
۵ – «و از پی آن لرزهٔ دیگر افتد» (النازعات:۷)

ناگاه موسـی را می‌بینم که پهلوی عرش (خدا) را محکم گرفته اسـت. نمی‌دانم که موسی در میان کسانی بوده که پیش از من به هوش آمده یا خداوند او را مستثنی ساخته است.»

٦٥١٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَصْعَقُ النَّاسُ حِينَ يَصْعَقُونَ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ قَامَ، فَإِذَا مُوسَى آخِذٌ بِالْعَرْشِ، فَمَا أَدْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ». رَوَاهُ أَبُو سَعِيدٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٢٤١١، أخرجه مسلم: ٢٣٧٣].

٦٥١٨- از ابوزنـاد، از اَعرَج روایت اسـت که ابوهریـره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «مردم (در روز قیامت) بیهوش می‌شوند و من نخسـتین کسـی‌ام که برمی‌خیزم و ناگاه موسـی را می‌بینم که از پهلـوی عرش گرفته اسـت. من نمی‌دانم که آیـا وی در زمرهٔ آنانی بوده که بیهوش شده بودند».
همین حدیـث را ابوسـعید از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

٤٤- باب: يَقْبِضُ اللَّهُ الْأَرْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

رَوَاهُ نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٧٤١٢].

باب-۴۴

خداونـد در روز قیامـت زمیـن را در چنـگ می‌گیرد

این حدیث را نافع، از ابن عمر، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

٦٥١٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَقْبِضُ اللَّهُ الْأَرْضَ، وَيَطْوِي السَّمَاءَ بِيَمِينِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ مُلُوكُ الْأَرْضِ». [راجع: ٤٨١٢، أخرجه مسلم ٢٧٨٧].

٦٥١٩- از زُهـری، از سـعیدبن مسـیب، از ابوهریره رضی الله عنه روایت اسـت که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:
« خداوند زمین را نگه می‌دارد و آسـمان را در دسـت راست خود درهم می‌پیچاند، سپس می گوید: پادشاه منم، کجایند پادشاهان زمین؟!»

٦٥٢٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «تَكُونُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خُبْزَةً وَاحِدَةً، يَتَكَفَّؤُهَا

٦٥٢٠- از زیدبـن اسـلم، از عطاء بن اسـلم، از عطاء بن یسـار روایت اسـت که ابو سعید خـدری گفت: پیامبـر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «زمین در روز قیامت به صورت قرص

الْجَبَّارُ بِيَدِهِ كَمَا يَكْفَأُ أَحَدُكُمْ خُبْزَتَهُ فِي السَّفَرِ، نُزُلاً لأَهْلِ الْجَنَّةِ». فَأَتَى رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ فَقَالَ : بَارَكَ الرَّحْمَنُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ، أَلا أُخْبِرُكَ بِنُزُلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ : «بَلَى». قَالَ : تَكُونُ الأَرْضُ خُبْزَةً وَاحِدَةً، كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ، فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَيْنَا ثُمَّ ضَحِكَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ، ثُمَّ قَالَ : أَلا أُخْبِرُكَ بِإِدَامِهِمْ؟ قَالَ : إِدَامُهُمْ بَالامٌ وَنُونٌ، قَالُوا : وَمَا هَذَا؟ قَالَ : ثَوْرٌ وَنُونٌ، يَأْكُلُ مِنْ زَائِدَةِ كَبِدِهِمَا سَبْعُونَ أَلْفًا. [انظر في الرقاق باب ٥١ أخرجه مسلم : ٢٧٩٢].

نانی در می‌آید که خداوند جبّار آن را بر کف خود بر می‌گرداند مانند آنکه هر یک از شما قرص نانش را در سفر می‌گرداند، که آن نان پذیرایی برای بهشتیان است.»
ناگاه مردی یهودی آمد و گفت: خدای رحمان تو را برکت دهد ای ابوالقاسم، آیا تو را به توشهٔ بهشتیان در روز قیامت خبر دهم؟ آن حضرت فرمود: «آری» گفت: زمین به صورت قرص نانی در می‌آید، چنانکه پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده بود. پیامبر صلی الله علیه و سلم به سوی ما نگریست، سپس خندید تا آنکه دندانهایش نمودار شد سپس آن مرد گفت: آیا تو را به نان خورش بهشتیان خبر دهم؟ و گفت: نان خورش ایشان با لام[1] و نون، است گفتند: آن چیست؟ گفت: آن گاو و ماهی است که از گوشهٔ جگر آنها هفتاد هزار نفر می‌خورند.

٦٥٢١- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى أَرْضٍ بَيْضَاءَ عَفْرَاءَ، كَقُرْصَةِ نَقِيٍّ». قَالَ سَهْلٌ أَوْ غَيْرُهُ : «لَيْسَ فِيهَا مَعْلَمٌ لأَحَدٍ». [أخرجه مسلم : ٢٧٩٠].

٦٥٢١- از محمدبن جعفر از ابوحازم روایت است که گفت: از سهل بن سعد شنیدم که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «مردم در روز قیامت بر زمینی سفید مایل به سرخی مانند قرص نان جمع می‌گردند».
سهل یا غیر از او گفت که آن حضرت فرمود: « در آنجا برای هیچ کسی نشانه ای موجود نیست»

---
۱ – بالام، در زبان عبری باید معنی آن گاو باشد زیرا معنای آن را صحابه ندانستند که از یهودی سؤال کردند و نون، کلمه عربی است که ماهی معنی می‌دهد.«تسیرالقارن»

٤٥- باب : كَيْفَ الْحَشْرُ

٦٥٢٢- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى ثَلَاثِ طَرَائِقَ : رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ ، وَاثْنَانِ عَلَى بَعِيرٍ ، وَثَلَاثَةٌ عَلَى بَعِيرٍ ، وَأَرْبَعَةٌ عَلَى بَعِيرٍ ، وَعَشَرَةٌ عَلَى بَعِيرٍ ، وَيَحْشُرُ بَقِيَّتَهُمُ النَّارُ ، تَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا ، وَتَبِيتُ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاتُوا ، وَتُصْبِحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا ، وَتُمْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا» . [أخرجه مسلم : ٢٨٦١]

٦٥٢٣- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَغْدَادِيُّ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسُ ابْنُ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً قَالَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، كَيْفَ يُحْشَرُ الْكَافِرُ عَلَى وَجْهِهِ ؟ قَالَ : «أَلَيْسَ الَّذِي أَمْشَاهُ عَلَى الرِّجْلَيْنِ فِي الدُّنْيَا قَادِرًا عَلَى أَنْ يُمْشِيَهُ عَلَى وَجْهِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» .

قَالَ قَتَادَةُ : بَلَى وَعِزَّةِ رَبِّنَا . [راجع : ٤٧٦٠ ، أخرجه مسلم : ٢٨٠٦]

٦٥٢٤- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ عَمْرٌو : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّكُمْ مُلَاقُو اللَّهِ حُفَاةً عُرَاةً مُشَاةً غُرْلاً» .

قَالَ سُفْيَانُ : هَذَا مِمَّا نَعُدُّ أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ سَمِعَهُ مِنَ النَّبِيِّ . [راجع : ٣٣٤٩ ، أخرجه مسلم : ٢٨٦٠ ، مطولاً] .

باب-۴۵ چگونگی حشر

٦٥٢٢- از ابن طاووس، از پدرش روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردم (در روز قیامت) به سه طریق حشر (گردآوری) می شوند، (طریق اول) کسانی‌اند که با امید (بهشت) و ترس (دوزخ) حشر می‌شوند (گروه دوم) آنانی‌اند که دو دو و سه سه و چهار چهار و ده ده سوار بر شتر حشر می شوند(گروه سوم) بقیه مردم اند که آنها را آتش دوزخ حشر می‌کند، آتش با ایشان می‌باشد هر کجا که خواب نیمه‌روز کنند، و آتش با ایشان می‌باشد هر کجا که شب کنند، و آتش با ایشان می‌باشد هر کجا که شام کنند (آتش از ایشان جدایی ندارد)»

٦٥٢٣- از شَیبان، از قَتاده روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: مردی گفت: ای پیامبر خدا، کافر چگونه در روز قیامت بر روی خود حشر می‌گردد؟ آن حضرت فرمود: «آیا کسی که او را در دنیا بر دو پای راهی ساخته قادر نیست که او را در روز قیامت بر روی سازد؟»

قتاده گفت: آری به عزّت پروردگار ما.

٦٥٢٤- از علی، از سُفیان، از عمرو، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «همانا شما خداوند را در حالی ملاقات می‌کنید که پای برهنه و تن برهنه روانه‌اید در حالی که ختنه ناکرده می‌باشید.»

سفیان گفت: همانا ما می‌پنداریم که ابن عباس این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است.

٦٥٢٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ : « إِنَّكُمْ مُلاقُو اللَّهِ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً » . [راجع : ٣٣٤٩، أخرجه مسلم : ٢٨٦٠] .

٦٥٢٥- از قُتیبهٔ بن سعید، از سفیان، از عمرو، از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت:

از رسول الله صلی الله علیه و سلم در حالی که بر منبر بود که می‌فرمود: « همانا شما خدا را در حالی ملاقات می‌کنید که پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناکرده اید.»

٦٥٢٦- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ النُّعْمَانِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال : قَامَ فِينَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ فَقَالَ : « إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً : ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾ الآيَةَ ، وَإِنَّ أَوَّلَ الْخَلائِقِ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمُ ، وَإِنَّهُ سَيُجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ أُصَيْحَابِي ، فَيَقُولُ : إِنَّكَ لا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ ، فَأَقُولُ كَمَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ : ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿الْحَكِيمُ﴾ قال : فَيُقَالُ : إِنَّهُمْ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ » . [راجع : ٣٣٤٩ ، أخرجه مسلم : ٢٨٦٠] .

٦٥٢٦- از شُعبه، از مُغیرهٔ بن نعمان، از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در حالی که در میان ما خطبه می‌خواند فرمود: « همانا شما پای برهنه، تن برهنه و ختنه ناکرده حشر می‌شوید. (همان‌گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم) دوباره آن را باز می‌گردانیم (الانبیاء:١٠٤) » و نخستین کس از مخلوقات که در روز قیامت پوشانیده می‌شود، ابراهیم است و (سپس) مردانی از امت من آورده می‌شوند که به سوی چپ (آتش) برده می شوند. من می‌گویم: پروردگارا ایشان اصحاب منند. سپس گفته می‌شود: همانا تو نمی‌دانی که ایشان پس از تو چه پدید آوردند. آنگاه من همان می‌گویم که بندهٔ صالح (عیسی) گفت: «تا وقتی در میانشان بودم بر آنها گواه بودم، پس چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنها نگهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی. اگر عذابشان کنی، آنها بندگان تواند و اگر بر ایشان ببخشایی، تو خود توانا و حکیمی.» (المائده:١١٧-١١٨) پس گفته می‌شود: ایشان پیوسته بر پاشنه‌های خود

برگشته بودند»[1]

٦٥٢٧- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ أَبِي صَغِيرَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «تُحْشَرُونَ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلاً» . قَالَتْ عَائِشَةُ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ ؟ فَقَالَ : «الأَمْرُ أَشَدُّ مِنْ أَنْ يُهِمَّهُمْ ذَاكِ» . [أخرجه مسلم:٢٨٥٩].

٦٥٢٧- از عبدالله بن ابی مَلیکه، از قاسم بن محمد بن ابی بکر روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «حشر می‌شوید، برهنه پای و برهنه تن و ختنه ناکرده»

عایشه می‌گوید: گفتم: یا رسول الله آیا برخی از مردان و زنان به سوی یکدیگر می‌نگرند؟ فرمود: « این حالت، دشوارتر از آن است که بدان توجه شود»

٦٥٢٨- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ فِي قُبَّةٍ ، فَقَالَ : «أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» . قُلْنَا : نَعَمْ ، قَالَ : «أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» . قُلْنَا : نَعَمْ ، قَالَ : «أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا شَطْرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» . قُلْنَا : نَعَمْ ، قَالَ : « وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، إِنِّي لأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَذَلِكَ أَنَّ الْجَنَّةَ لا يَدْخُلُهَا إِلا نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ ، وَمَا أَنْتُمْ فِي أَهْلِ الشِّرْكِ إِلا كَالشَّعْرَةِ الْبَيْضَاءِ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الأَسْوَدِ ، أَوْ كَالشَّعْرَةِ السَّوْدَاءِ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الأَحْمَرِ» . [انظر : ٦٦٤٢، أخرجه مسلم: ٢٢١] .

٦٥٢٨- از ابو اسحاق، از عمرو بن میمون روایت است که عبدالله(بن مسعود) گفت: ما با پیامبر صلی الله علیه و سلم در خیمه‌ای بودیم، آن حضرت فرمود: « آیا خشنود خواهید شد که شما (مسلمانان) یک چهارم اهل بهشت باشید؟ گفتیم: آری فرمود: « آیا خشنود خواهید شد که شما یک سوم اهل بهشت باشید؟» گفتیم: آری. فرمود: «آیا خشنود خواهید شد که شما نیمهٔ اهل بهشت باشید؟» گفتیم: آری. فرمود: سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، همانا امید می‌دارم که شما نیمهٔ اهل بهشت باشید و ثابت است که در بهشت بجز مسلمان در نمی آید و شمار شما با مقایسه به شمار مشرکان مانند مویی سفید در پوست گاو سیاه است و یا مانند مویی سیاه در پوست گاوی سفید است»

۱- در ترجمهٔ انگلیسی بخاری در پاورقی گفته شده است: مراد از ایشان کسانی اند که در اسلام بدعت پدید آورده بودند. در تسیرالقاری گفته شده: مراد از مرتد شدن برگشتن از اسلام نخواهد بود زیرا احدی از اصحاب مرتد نشده است بلکه مراد از تخلف حقوق واجب است، و یا مراد جمعی از اعراب‌اند که هنوز تهذیب اخلاق نکرده بودند. بعضی گویند مراد جمعی از اصحاب مسیلمه کذاب اند که در دلهایشان اینان داخل شده بود[و سپس از آن برگشتند].

٦٥٢٩- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ ثَوْرٍ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال : «أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ آدَمُ ، فَتَرَاءَى ذُرِّيَّتُهُ ، فَيُقَالُ : هَذَا أَبُوكُمْ آدَمُ ، فَيَقُولُ : لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ ، فَيَقُولُ : أَخْرِجْ بَعْثَ جَهَنَّمَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ ، فَيَقُولُ : يَا رَبِّ كَمْ أُخْرِجُ ، فَيَقُولُ : أَخْرِجْ مِنْ كُلِّ مِائَةٍ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ» . فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِذَا أُخِذَ مِنَّا مِنْ كُلِّ مِائَةٍ تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ ، فَمَاذَا يَبْقَى مِنَّا ؟ قال : «إِنَّ أُمَّتِي فِي الأُمَمِ كَالشَّعَرَةِ الْبَيْضَاءِ فِي الثَّوْرِ الأَسْوَدِ» .

٦٥٢٩- از ثـور، از ابو الغَيث روایت اسـت که ابوهریـره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: « نخسـتین کسی که در روز قیامت فرا خوانده می‌شـود، آدم است که نسل وی به وی نمودار می شـود و به ایشان گفته می‌شود: این پدر شـما آدم است. آدم (به خداوند) می گوید: لَبَّیک و سَـعدَیک. (خداونـد) به آدم می گوید: گروه دوزخیان را از نسل خود بیرون بیاور. آدم می‌گویـد به چه تعداد بیرون بیـاورم. خداوند می‌گوید از هر صد نفـر نود و نُه نفر را بیرون بیاور»

اصحاب گفتند: یا رسول الله اگر از هر صد نفر ، نود و نه نفر از ما (برای دوزخ) گرفته شـود، چـه برای ما باقی می‌ماند؟ فرمود: « همانا امت من در میان امتها بسـان موی سفید در پوست سیاه است»

٤٦- باب : قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾

[الحج: ١]. ﴿أَزِفَتِ الآزِفَةُ﴾ [النجم: ٥٧]. ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ﴾ [القمر: ١].

باب-۴۶ فرموده خدای عز و جل

«همانـا زلزلهٔ رسـتاخیز امری هولناک اسـت» (الحج: ١)

« [وه چه] چه نزدیک گشـت قیامت» (النجم: ٥٧)

«نزدیک شد قیامت» (القمر: ١)

٦٥٣٠- حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَقُولُ اللَّهُ : يَا آدَمُ ، فَيَقُولُ : لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ ، قال : يَقُولُ : أَخْرِجْ بَعْثَ النَّارِ ، قال : وَمَا بَعْثُ النَّارِ ؟ قال : مِنْ كُلِّ أَلْفٍ تِسْعَ مِائَةٍ وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ ، فَذَاكَ حِينَ يَشِيبُ الصَّغِيرُ ، وَتَضَعُ

٦٥٣٠- از اَعمَش، از ابوصالح روایت است که ابوسعید گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته اسـت: «خداوند می گویـد: ای آدم . آدم می‌گویـد: لَبَّیک و سَـعدَیک وَالخَیر فِی یَدَیکَ (گوش بـه فرمانم و در خدمتـم و نیکویی در دست قدرت تو است). خداوند می گوید: گروه

كُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا ، وَتَرَى النَّاسَ سَكْرَى وَمَا هُمْ بِسَكْرَى ، وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» . فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فَقالوا : يا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّنَا ذَلِكَ الرَّجُلُ ؟ قال : «أَبْشِرُوا ، فَإِنَّ مِنْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ أَلْفًا وَمِنْكُمْ رَجُلًا ، ثُمَّ قال : وَالَّذي نَفْسي بِيَدِهِ ، إِنِّي لأَطْمَعُ أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» . قال : فَحَمِدْنَا اللَّهَ وَكَبَّرْنَا ، ثُمَّ قال : «وَالَّذي نَفْسي بِيَدِهِ ، إِنِّي لأَطْمَعُ أَنْ تَكُونُوا شَطْرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، إِنَّ مَثَلَكُمْ فِي الأُمَمِ كَمَثَلِ الشَّعْرَةِ الْبَيْضَاءِ فِي جِلْدِ الثَّوْرِ الأَسْوَدِ ، أَوِ الرَّقْمَةِ فِي ذِرَاعِ الْحِمَارِ» . [راجع : ٣٣٤٨ ، أخرجه مسلم : ٢٢٢] .

آتـش را بیرون بیـاور وی می‌گوید: چه تعداد اسـت گروه آتش؟ می‌گوید از هـر هزار نفر، نهصـد و نود ونُه نفر، این چنان حالتی اسـت که (از شـدت ترس) کودک، پیر می‌شود و زن باردار، بارش را می‌افکند و مردم را مسـت و مدهـوش می‌بینی ولی آنها مسـت و مدهوش نیسـتند، بلکه عذاب خدا سـخت است». این حالـت بر صحابـه بس گران آمـد و گفتند: یا رسـول الله، کدام یک از ما، آن مرد (بهشـتی) خواهد بود؟ فرمود: «شـما را بشارت باد که از قوم یأجوج و ماجوج هزار نفر اسـت و از شما یک نفر است» سـپس فرمود: «سوگند به ذاتی که جان من در دست [بلا کیف] قدرت اوست، که امیدوارم شـما یک سوم اهل بهشت باشید» ابوسـعید گفت: ما خدا را ستودیم و به بزرگی یاد کردیم. سـپس آن حضرت فرمود: «سوگند بـه ذاتی که نفس من در ید قدرت اوسـت که امیدوارم شـما نیمهٔ اهل بهشـت باشید، همانا مثال شـما در میان امتها مانند مثال موی سفید در پوست گاو سیاه است، یا مانند نقطهٔ یا داغی بر بازوی خر»

٤٧- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ . لِيَوْمٍ عَظِيمٍ . يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [المطففين:٤-٦].

وَقالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبَابُ﴾ [البقرة:١٦٦]. قال : الْوُصُلاتُ فِي الدُّنْيَا .

باب-۴۷ فرمودهٔ خدای تعالی:

«مگر آنان گمان نمی‌دارند که برانگیخته خواهند شـد؟ در روزی بزرگ روزی که مردم در برابر پروردگار جهانیان به پای ایسـتند» (المطففین: ٤-٦) و ابـن عباس گفته اسـت: « و میانشـان پیوندهـا بریـده گـردد» (البقـره: ١٦٦) یعنی: پیوندهای دنیایی.

٦٥٣١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ : حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ . قال : يَقُومُ أَحَدُهُمْ فِي رَشْحِهِ إِلَى أَنْصَافِ أُذُنَيْهِ » . [راجع : ٤٩٣٨]

٦٥٣١- از ابـن عَون، از نافع، از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«روزی کـه مردم در برابر پروردگار جهانیان به پای ایستند» هر یک از شما تا نیمهٔ گوشها در عرق خویش ایستاده می‌باشید»

٦٥٣٢- حَدَّثَنِي عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « يَعْرَقُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يَذْهَبَ عَرَقُهُمْ فِي الأَرْضِ سَبْعِينَ ذِرَاعًا ، وَيُلْجِمُهُمْ حَتَّى يَبْلُغَ آذَانَهُمْ » . [أخرجه مسلم : ٢٨٦٣]

٦٥٣٢- از ثور بن زید، از ابو غیث روایت است کـه ابو هریره رضی الله عنه گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

« در روز قیامـت مردم چنـان عرق می‌کنند که عرقشـان تا هفتاد گز در زمین فرومی‌رود و تا آن حد بالا می‌رود که به گوشهایشان می‌رسد»

٤٨- باب :
الْقِصَاصِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

وَهِيَ الْحَاقَّةُ ، لأَنَّ فِيهَا الثَّوَابَ وَحَوَاقَّ الأُمُورِ . الْحَقَّةُ وَالْحَاقَّةُ وَاحِدٌ ، وَالْقَارِعَةُ وَالْغَاشِيَةُ وَالصَّاخَّةُ ، وَالتَّغَابُنُ : غَبْنُ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَهْلَ النَّارِ .

باب-٤٨

قصاص(انتقام از قاتل گرفتن) در روز قیامت و (اَلحاقّـه): حق اسـت، زیـرا در آن پادش و کیفر اعمال است. الحَقَّةُ و اَلحَاقَّةُ، به یک معنی اسـت (یعنی قیامت) و اَلقارِعَةُ، و الغاشِـيَةُ، و الصَّاخَّةُ، و التَّغابُـن، یک معنی دارد؛ زیان زدن اهل بهشت، اهل دوزخ را.

٦٥٣٣- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنِي شَقِيقٌ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ ﷺ : قال النَّبِيُّ ﷺ : « أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ بِالدِّمَاءِ » . [انظر : ٦٨٦٤، أخرجه مسلم : ١٦٧٨]

٦٥٣٣- از اَعمَش، از شـقیق روایت اسـت که گفت: از عبـدالله (بن مسـعود) رضی الله عنه شـنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «نخسـتین قضیه‌ای که (در قیامت) میان مردم بدان حکم می‌شود، خون‌ها است»

٦٥٣٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ لأَخِيهِ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهَا ، فَإِنَّهُ لَيْسَ ثَمَّ دِينَارٌ وَلا دِرْهَمٌ ، مِنْ قَبْلِ أَنْ يُؤْخَذَ لأَخِيهِ مِنْ

٦٣٥٤- از مالک، از سعید مقبُری، از ابو هریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که از وی بر برادرش ستمی رفته اسـت، باید از وی بَحِلی (بخشایش) بخواهد،

حَسَنَاته ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ أُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَخِيه فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ». [راجع: ٢٤٤٩].

زیـرا در آنجا نـه دیناری اسـت و نه درهمی، پیـش از آنکه از ثواب اعمال نیکش برای برادر (مظلوم) او گرفته شـود و اگر او را اعمال نیک نباشد، از اعمال بد برادر (مظلوم) او گرفته شده و بر وی افکنده می‌شود»

٦٥٣٥- حَدَّثَنِي الصَّلْتُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ﴾ . قَالَ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْمُتَوَكِّلِ النَّاجِيِّ : أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَخْلُصُ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ ، فَيُحْبَسُونَ عَلَى قَنْطَرَةٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، فَيُقَصُّ لِبَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ مَظَالِمُ كَانَتْ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا ، حَتَّى إِذَا هُذِّبُوا وَنُقُّوا أُذِنَ لَهُمْ فِي دُخُولِ الْجَنَّةِ ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لَأَحَدُهُمْ أَهْدَى بِمَنْزِلِهِ فِي الْجَنَّةِ مِنْهُ بِمَنْزِلِهِ كَانَ فِي الدُّنْيَا» . [راجع: ٢٤٤٠].

٦٥٣٥- از صَلت بن محمد روایت اسـت که یَزید بن زُرَیـع (این آیه را) بر مـا خواند:« و آنچه کینه [و شـائبه‌های نفسانی] در سینه‌های آنان است، برکنیم» (الحجر: ٤٧)
سـعید از قَتاده، از ابو متوکل ناجی، از ابوسعید خُدری رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مسلمانان از آتش دوزخ نجـات می‌یابند و بـر پلی میان دوزخ و بهشت نگهداشـته می‌شوند و از ستمکاریهایی کـه در دنیا میانشـان از یکی بـر دیگری رفته است، انتقام گرفته می‌شود تا آنکه پاک و پاکیزه می‌گردند. آنگاه برایشان اجازهٔ ورود به بهشت داده می‌شـود. سـوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوسـت که هر یکی به منزل خود در بهشـت نسبت به منزل خود که در دنیا داشت، راه یابنده‌تر است.»

٤٩- باب : مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ عُذِّبَ

باب-۴۹ کسـی که در حسـابش مناقشه شد، در عذاب شد

٦٥٣٦- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الأَسْوَدِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ عُذِّبَ» . قَالَتْ : قُلْتُ : أَلَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ . قَالَ : «ذَلِكِ الْعَرْضُ» .

٦٥٣٦- از عثمـان بـن ابی اسـود، از ابن ابی مُلَیکه از عایشه رضی الله عنها روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «کسی که (در قیامت) در حسـابش مناقشه شد [مو به مو اعمال او مورد محاسـبه قرار گرفت] در عذاب

حَدَّثَني عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ الأَسْوَدِ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ قال : سَمِعْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا قالت : سَمِعْتُ النَّبِيَّ : مِثْلَهُ .

وَتَابَعَهُ ابْنُ جُرَيْجٍ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمٍ ، وَأَيُّوبُ ، وَصَالِحُ بْنُ رُسْتُمٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع :۱۰۳ . أخرجه مسلم : ۲۸۷٦] .

شد. عایشه رضی الله عنها می‌گوید: آیا خدای تعالی نمی‌گوید: «بزودی‌اش حسابی بس آسان کنند» (انشقاق: ۸)

آن حضرت فرمود: «این عرضه کردن حساب است»

از عَمروبن علی، از یحیی، از عثمان بن اسود روایت است که گفت: از ابن ابی مُلَیکه شنیدم که گفت: از عایشه رضی الله عنها شنیدم که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم به مثل این حدیث شنیده‌ام.

راوی را متابعت کرده است: ابن جُرَیح و محمد بن شُلَیم و اَیّوب و صالح بن رستم، از ابن ابی مُلَیکه، از عایشه، از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

٦٥٣٧- حَدَّثَني إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ أَبِي صَغِيرَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : حَدَّثَني الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَتْني عَائِشَةُ : أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قال : «لَيْسَ أَحَدٌ يُحَاسَبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

٦٥٣٧- حَدَّثَني إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ أَبِي صَغِيرَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : حَدَّثَني الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَتْني عَائِشَةُ : أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قال : «لَيْسَ أَحَدٌ يُحَاسَبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلا هَلَكَ» . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، أَلَيْسَ قَدْ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى : ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا﴾ . فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : «إِنَّمَا ذَلِكَ الْعَرْضُ ، وَلَيْسَ أَحَدٌ يُنَاقَشُ الْحِسَابَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلا عُذِّبَ» . [راجع :۱۰۳ ، أخرجه مسلم : ۲۸۷٦] .

٦٥٣٧- از عبدالله بن ابی مُلَیکه، از قاسم بن محمد روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:« هیچ کس نیست که در روز قیامت با وی حساب شود، مگر اینکه هلاک می‌شود». گفتیم: یا رسول الله، آیا خدای تعالی نمی‌گوید:« اما کسی که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود، بزودی‌اش حسابی بس آسان کنند» رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:« همانا این عرضه کردن حساب است و هیچیک نیست که در حسابش مناقشه شود، مگر آنکه عذاب شود».

٦٥٣٨- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ : حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ هِشَامٍ قال : حَدَّثَني أَبِي ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ (ح) .

٦٥٣٨- از هشام، از قتاده روایت است. و از سعید، از قَتاده از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم

وحَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رضي الله عنه : أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ : «يُجَاءُ بِالْكَافِرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُقَالُ لَهُ : أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ لَكَ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا ، أَكُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ؟ فَيَقُولُ : نَعَمْ ، فَيُقَالُ لَهُ : قَدْ كُنْتَ سُئِلْتَ مَا هُوَ أَيْسَرُ مِنْ ذَلِكَ» . [راجع : ٣٣٣٤ ، أخرجه مسلم : ٢٨٠٥] .

می‌فرمود: «کافر در روز قیامت آورده می‌شود و به او گفته می‌شود: اگر (در دنیا) تو را زمین پر از طلا می‌بود، آیا از آن فدیه می‌دادی؟ می‌گوید: آری. به وی گفته می‌شود: از تو چیزی خواسته شده بود که ازاین آسان تر بود (پرستش خدای تعالی، که تو نکردی) »

٦٥٣٩- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ : حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ قَالَ : حَدَّثَنِي خَيْثَمَةُ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَسَيُكَلِّمُهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَهُ تُرْجُمَانٌ ، ثُمَّ يَنْظُرُ فَلَا يَرَى شَيْئًا قُدَّامَهُ ، ثُمَّ يَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَتَسْتَقْبِلُهُ النَّارُ ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّقِيَ النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ» . [راجع : ١٤١٣ ، أخرجه مسلم : ١٠١٦] .

۶۵۳۹- از اَعمش، از خَیثَمَه، از عَدِی بن حاتِم روایت است که گفته: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « هیچیک از شما نخواهد بود که خداوند در روز قیامت با وی سخن نگوید در حالی که میان خداوند و میان او ترجمانی نیست، سپس وی می‌نگرد و چیزی را پیش روی خودنمی‌بیند. سپس پیش روی خود می‌نگرد، آتش دوزخ پیشاپیش وی می‌آید. پس کسی از شما که بتواند خود را از آتش دوزخ نگهدارد، (باید صدقه بدهد) هر چند با نیمی از خرما باشد.»

٦٥٤٠- قَالَ الْأَعْمَشُ : حَدَّثَنِي عَمْرٌو ، عَنْ خَيْثَمَةَ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «اتَّقُوا النَّارَ» . ثُمَّ أَعْرَضَ وَأَشَاحَ ، ثُمَّ قَالَ : «اتَّقُوا النَّارَ» . ثُمَّ أَعْرَضَ وَأَشَاحَ ثَلَاثًا ، حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا ، ثُمَّ قَالَ : «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ» . [راجع: ١٤١٣ ، أخرجه مسلم : ١٠١٦] .

۶۵۴۰- اَعمش گفته است: از عَمرو، از خیثَمه روایت است که عَدِی بن حاتِم گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «از آتش دوری جویید» سپس روی گردانید (گویی به آتش می‌نگرد) سپس گفت: «از آتش دوری جویید» «سپس روی گردانید برای سه بار، تا آنکه ما گمان کردیم که آن حضرت به آتش می‌نگرد. سپس فرمود: «از آتش دوری جویید، هر چند با (صدقه‌ای) نیمی از خرما باشد، پس اگر کسی آن را نیابد، سخنی نیک بگوید (تا از سائل دلجویی کند)»

٥٠- باب: يَدْخُلُ الْجَنَّةَ سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ

٦٥٤١- حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ: حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ: حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: حَدَّثَنِي أُسَيْدُ بْنُ زَيْدٍ: حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ، عَنْ حُصَيْنٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ فَقَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الأُمَمُ، فَأَجِدُ النَّبِيَّ يَمُرُّ مَعَهُ الأُمَّةُ، وَالنَّبِيَّ يَمُرُّ مَعَهُ النَّفَرُ، وَالنَّبِيَّ يَمُرُّ مَعَهُ الْعَشَرَةُ، وَالنَّبِيَّ يَمُرُّ مَعَهُ الْخَمْسَةُ، وَالنَّبِيَّ يَمُرُّ وَحْدَهُ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ كَثِيرٌ، قُلْتُ: يَا جِبْرِيلُ، هَؤُلاءِ أُمَّتِي؟ قَالَ: لا، وَلَكِنِ انْظُرْ إِلَى الأُفُقِ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ كَثِيرٌ، قَالَ: هَؤُلاءِ أُمَّتُكَ، وَهَؤُلاءِ سَبْعُونَ أَلْفًا قُدَّامَهُمْ لا حِسَابَ عَلَيْهِمْ وَلا عَذَابَ، قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: كَانُوا لا يَكْتَوُونَ، وَلا يَسْتَرْقُونَ، وَلا يَتَطَيَّرُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ». فَقَامَ إِلَيْهِ عُكَّاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ فَقَالَ: ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ». ثُمَّ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ قَالَ: ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، قَالَ: «سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ».

[راجع: ٣٤١٠، أخرجه مسلم: ٢٢٠]

بـاب-٥٠ هفتاد هزار کس بدون حسـابدهی، وارد بهشت می‌شوند

٦٥٤١- از هُشَـیم از حُصَین روایت اسـت که گفت: نزد سـعید بن جُبَیر بودیم که گفت: ابن عباس به من گفت کـه پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «امتها بر من نموده شد، پیامبری را دیـدم که امتش با وی می‌گـذرد، و پیامبری را دیـدم که با وی چند نفری می‌گذرد و پیامبری را دیدم که با وی ده نفر می‌گذرد و پیامبری را دیدم که بـا وی پنج نفر می‌گذرد و پیامبری را دیدم که تنها می‌گذرد. سپس نگریستم، سیاهی گروه بزرگـی از مردم نمودار شـد. گفتم: ای جبرئیل. آیا اینها امت من می‌باشند؟ گفت: نِی. ولی به سوی افق نظر کن. من نگریستم سیاهی زیادی از مـردم را دیدم. جبرئیـل گفت: اینها امت تواند و هفتاد هزار نفر پیشـاپیش ایشـان را نه حسـابی اسـت و نه عذابی. گفتم: چرا؟ گفت: زیرا ایشـان (به رسـم دوران جاهلیت) برای درمـان خویش، خـود را داغ نمی‌کردند و افسـون نمی‌کردند و پرندگان را به شَـگون بـد نمی‌گرفتند و بر پـروردگار خویش توکل می‌کردند» عُکّاشَـة بن مِحصَن نزد آن حضرت بپا خاسـت و گفت: از خداونـد بخواه که مرا از جملهٔ ایشـان بگردانـد. آن حضرت گفت: «بارالها او را از جملهٔ ایشان بگردان» سپس مرد دیگری نزد آن حضرت بپا خواست و گفت: از خداوند بخواه که مرا از جملهٔ ایشـان بگرداند. آن حضرت فرمود: « عُکّاشـة در این امر بر تو پیشی گرفت»

٦٥٤٢- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ أَسَدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ حَدَّثَهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي زُمْرَةٌ هُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا، تُضِيءُ وُجُوهُهُمْ إِضَاءَةَ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ». وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَقَامَ عُكَّاشَةُ بْنُ مِحْصَنٍ الأَسَدِيُّ يَرْفَعُ نَمِرَةً عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، قَالَ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْهُمْ». ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ، فَقَالَ: «سَبَقَكَ عُكَّاشَةُ». [راجع: ٥٨١١، أخرجه مسلم: ٢١٦].

٦٥٤٢- از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: گروهی از امت من به بهشت وارد می‌شوند که هفتاد هزار نفرند، و رخسارشان چنان می‌درخشد که ماه شب چهاردهم می‌درخشد».
ابوهریره گفت: عُکّاشه بن مِحْصن اسدی برخاست و عبای پشمی خط دار خود را بلند کرد و گفت: یا رسول الله، از خداوند بخواه که مرا در زمرهٔ ایشان بگرداند. آن حضرت فرمود: «بارالها، او را در زمرهٔ ایشان بگردان» سپس مردی از انصار گفت: یا رسول الله، از خداوند بخواه که مرا از زمرهٔ ایشان بگرداند. آن حضرت فرمود: «عُکّاشه بر تو پیشی گرفت»

٦٥٤٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَيَدْخُلَنَّ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا، أَوْ سَبْعُمِائَةِ أَلْفٍ - شَكَّ فِي أَحَدِهِمَا - مُتَمَاسِكِينَ، آخِذٌ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ، حَتَّى يَدْخُلَ أَوَّلُهُمْ وَآخِرُهُمُ الْجَنَّةَ، وَوُجُوهُهُمْ عَلَى ضَوْءِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ». [راجع: ٣٢٤٧، أخرجه مسلم: ٢١٩].

٦٥٤٣- از ابوغَسّان، از ابوحازِم روایت است که سهل بن سعد گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هفتاد هزار نفر یا هفتصد هزار نفر از امت من به بهشت وارد می‌شوند- راوی در شمار ایشان شک کرده است- در حالی که یکدیگر را (در یک صف) به‌گونه‌ای گرفته‌اند که نفر اول و آخرشان (همزمان) به بهشت وارد می‌شوند، در حالی که رخسارشان چون ماه شب پهاردهم می‌درخشد.»

٦٥٤٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا نَافِعٌ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَدْخُلُ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، ثُمَّ يَقُومُ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ: يَا أَهْلَ النَّارِ لا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ الْجَنَّةِ لا مَوْتَ، خُلُودٌ». [انظر: ٦٥٤٨، أخرجه مسلم: ٢٨٥٠].

٦٥٤٤- از صالح، از نافع، از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ وارد می‌شوند، سپس ندا دهنده‌ای در میان ایشان می‌ایستد و می‌گوید: ای اهل دوزخ مرگی نیست و ای اهل بهشت مرگی نیست، جاودانگی است»

٦٥٤٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «يُقَالُ لأَهْلِ الْجَنَّةِ : يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ لا مَوْتَ ، وَلأَهْلِ النَّارِ : يَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ لا مَوْتَ» .

٦٥٤٥- از ابوزناد، از اَعرَج، از ابوهریره روایت است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «به اهل بهشت گفته می‌شود: ای اهل بهشت، جاودانگی است، مرگی نیست. او به اهل دوزخ گفته می‌شود: ای اهل دوزخ. جاودانگی است، مرگی نیست»

٥١- باب : صِفَةِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ

باب-۵۱ صفت بهشت و دوزخ

وَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَوَّلُ طَعَامٍ يَأْكُلُهُ أَهْلُ الْجَنَّةِ زِيَادَةُ كَبِدِ حُوتٍ» . [راجع : ٦٥٢٠]

﴿عَدْنٍ﴾ [التوبة: ٧٢] خُلْدٌ ، عَدَنْتُ بِأَرْضٍ : أَقَمْتُ ، وَمِنْهُ الْمَعْدِنُ . ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ﴾ [القمر: ٥٥] فِي مَنْبِتِ صِدْقٍ .

و ابوسعید گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اهل بهشت نخستین غذایی که می‌خورند زیادتی جگرماهی است.» «عَدنٌ» [التوبه: ۲۷] یعنی: جاوید-عَدَنتُ بارض- یعنی: ماندگار شدم. و کلمهٔ : - مَعدِنٌ- نیز از همین لفظ گرفته شده است. «فی مَقعَدِ صِدقٍ» (القمر: ۵۵) یعنی: در رستنگاه راست.

٦٥٤٦- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ : حَدَّثَنَا عَوْفٌ ، عَنْ أَبِي رَجَاءٍ ، عَنْ عِمْرَانَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «اطَّلَعْتُ فِي الْجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ ، وَاطَّلَعْتُ فِي النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ» . [راجع : ٣٢٤١ ، أخرجه مسلم : ٢٧٣٨] .

٦٥٤٦- از عَوف، از ابو رَجاء، از عِمران روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: (از حال بهشت آگاه شدم) پس بیشتر اهل آن را دیدم که فقیران‌اند، از حال دوزخ آگاه شدم. پس بیشتر اهل آن را دیدم که زنان‌اند»

٦٥٤٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ التَّيْمِيُّ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ أُسَامَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «قُمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَكَانَ عَامَّةَ مَنْ دَخَلَهَا الْمَسَاكِينَ ، وَأَصْحَابُ الْجَدِّ مَحْبُوسُونَ ، غَيْرَ أَنَّ أَصْحَابَ النَّارِ قَدْ أُمِرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ . وَقُمْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ فَإِذَا عَامَّةُ مَنْ دَخَلَهَا النِّسَاءُ» . [راجع : ٥١٩٦ ، أخرجه مسلم: ٢٧٣٦] .

٦٥٤٧- از سُلَیمان تَیمی، از ابو عثمان، از اُسامه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بر دروازهٔ بهشت ایستادم [و دیدم] بیشتر کسانی که به آن وارد شده‌اند، مساکین بودند در حالی که ثروتمندان بازداشت‌شدگان (برای حساب) بودند، بجز دوزخیان که مأمور شده بودند به دوزخ درآیند. و بر دروازهٔ دوزخ ایستادم و دیدم که بیشتر کسانی که به آن وارد

شده‌اند، زنان‌اند».

٦٥٤٨- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ أَسَدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا عُمَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ حَدَّثَهُ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا صَارَ أَهْلُ الْجَنَّةِ إِلَى الْجَنَّةِ، وَأَهْلُ النَّارِ إِلَى النَّارِ، جِيءَ بِالْمَوْتِ حَتَّى يُجْعَلَ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، ثُمَّ يُذْبَحُ، ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ لَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ لَا مَوْتَ، فَيَزْدَادُ أَهْلُ الْجَنَّةِ فَرَحًا إِلَى فَرَحِهِمْ، وَيَزْدَادُ أَهْلُ النَّارِ حُزْنًا إِلَى حُزْنِهِمْ». [راجع: ٦٥٤٤، أخرجه مسلم: ٢٨٥٠].

٦٥٤٨- از عمر بن محمد بن زید، از پدرش روایت است که ابن عمر به وی گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنگاه که اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ درآیند، مرگ آورده می‌شود تا آنکه میان بهشت و دوزخ قرار می‌گیرد، سپس آن را می‌کشند، سپس ندا کننده‌ای ندا می‌دهد: ای اهل بهشت! (دیگر) مرگی نیست و ای اهل دوزخ (دیگر) مرگی نیست، پس از آن بر شادمانی اهل بهشت، شادمانیی افزوده می‌شود و بر اندوه اهل دوزخ، اندوهی افزوده می‌شود.

٦٥٤٩- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ أَسَدٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ؟ فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لَا نَرْضَى وَقَدْ أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَنَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَبِّ، وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: أُحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي، فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا». [انظر: ٧٥١٨، أخرجه مسلم: ٢٨٢٩].

٦٥٤٩- از مالک بن اَنس، از زید بن اسلم از عطاء بن یسار روایت است که ابوسعید خُدری گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا خدای تبارک و تعالی به اهل بهشت می‌گوید: ای اهل بهشت؟ آنها می‌گویند: لَبَّیک، ای پروردگار ما در خدمت حاضریم. خداوند می‌گوید: آیا (از درآمدن به بهشت) راضی شدید؟ می‌گویند: چگونه راضی نباشیم، همانا ما را چیزی ارزانی داشتی که به هیچیک از آفریدگان خود ارزانی نکردی. خداوند می‌گوید: من از این بیشتر به شما می‌دهم. آنها می‌گویند: پروردگارا، و کدام چیز از این بیشتر است؟ خداوند می‌گوید: من خشنودی خود را بر شما ارزانی می‌کنم و پس از این هرگز بر شما خشمگین نخواهم بود»

٦٥٥٠- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرٍو: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ، عَنْ حُمَيْدٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَنَسًا يَقُولُ: أُصِيبَ حَارِثَةُ يَوْمَ بَدْرٍ وَهُوَ غُلَامٌ، فَجَاءَتْ أُمُّهُ

٦٥٥٠- از ابواسحاق، از حُمَید روایت است که گفت: از انس شنیدم که می‌گفت: حارثه که پسری نابالغ بود در جنگ بَدر به شهادت

إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَدْ عَرَفْتَ مَنْزِلَةَ حَارِثَةَ مِنِّي ، فَإِنْ يَكُ فِي الْجَنَّةِ أَصْبِرْ وَأَحْتَسِبْ ، وَإِنْ تَكُنِ الأُخْرَى تَرَى مَا أَصْنَعُ ؟ فَقَالَ : « وَيْحَكِ ، أَوَهَبِلْتِ ، أَوَجَنَّةٌ وَاحِدَةٌ هِيَ ؟ إِنَّهَا جِنَانٌ كَثِيرَةٌ ، وَإِنَّهُ لَفِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ » . [راجع : ۲۸۰۹]

رسید. مادرش نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای رسول الله، همانا، مرتبه و مقام حارثه را با من می‌دانی، اگر وی در بهشت باشد، شکیبایی ورزم و به امید ثواب باشم و اگر در جایی دیگر باشد، خود می‌بینی که چه حالتی دارم، آن حضرت فرمود: «وای بر تو ، آیا عقل از سرت رفته؟ آیا بهشت یکی است؟ همانا بهشت‌ها زیاد است، و همانا او در بهشت فردوس است(که برترین بهشت است) »

٦٥٥١- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ أَسَدٍ : أَخْبَرَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا الْفُضَيْلُ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَا بَيْنَ مَنْكِبَيِ الْكَافِرِ مَسِيرَةُ ثَلاثَةِ أَيَّامٍ لِلرَّاكِبِ الْمُسْرِعِ » . [أخرجه مسلم : ۲۸۵۲] .

٦٥٥١- از فُضَیل، از ابوحازم، از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «میان دو شانهٔ کافر، فاصلهٔ سه روزه راه سوارکار سریع السیر است»

٦٥٥٢- وَقَالَ إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ سَلَمَةَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً ، يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ عَامٍ لا يَقْطَعُهَا » . [أخرجه مسلم:۲۸۲۷] .

٦٥٥٢- از وُهَیب، از ابو حازم، از سهل بن سعد روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «همانا در بهشت درختی است که سوارکار در زیر سایه‌اش صد سال می‌رود و آن را نپیماید»

٦٥٥٣- قَالَ أَبُو حَازِمٍ : فَحَدَّثْتُ بِهِ النُّعْمَانَ بْنَ أَبِي عَيَّاشٍ فَقَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو سَعِيدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِنَّ فِي الْجَنَّةِ لَشَجَرَةً ، يَسِيرُ الرَّاكِبُ الْجَوَادَ الْمُضَمَّرَ السَّرِيعَ مِائَةَ عَامٍ مَا يَقْطَعُهَا » . [أخرجه مسلم : ۲۸۲۸] .

٦٥٥٣- از عَیّاش، از ابوسعید روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا در بهشت درختی است که سوارکار اسپ تندرو صد سال (در سایهٔ آن) شتابان می‌رود، آن را نپیماید».

٦٥٥٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَيَدْخُلَنَّ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا ، أَوْ سَبْعُمِائَةِ أَلْفٍ - لا يَدْرِي أَبُو حَازِمٍ أَيُّهُمَا قَالَ - مُتَمَاسِكُونَ ، آخِذٌ بَعْضُهُمْ بَعْضًا ، لا يَدْخُلُ أَوَّلُهُمْ حَتَّى يَدْخُلَ آخِرُهُمْ ،

٦٥٥٤- از ابو حازم روایت است که سهل بن سعد گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «از امت من هفتاد هزار نفر یا هفتصد هزار نفر به بهشت وارد می‌شود- نمی‌دانم اَبوحازِم کدام عدد را گفته است) که هر یک از

وُجُوهُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ» . [راجع : ٣٢٤٧ ، اخرجه مسلم: ٢١٩]

ایشـان دست دیگری را در دست گرفته‌اند نفر اول ان وارد نمی‌شـود تا نفر آخر آن وارد شود (همزمان در یک صف وارد بهشت می‌شوند) و رخسارشان بسان ماه شب چهاردهم است»

٦٥٥٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ سَهْلٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَرَاءَوْنَ الْغُرَفَ فِي الْجَنَّةِ ، كَمَا تَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ فِي السَّمَاءِ» . [اخرجه مسلم : ٢٨٣٠]

٦٥٥٥- از عبدالعزیز، از پدرش، از سهل روایت اسـت که پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «همانا اهل بهشت غرفه‌ها (منازل، خوابگاه‌ها) را در بهشـت می‌بینند، چنانکه شما ستاره‌ها را در آسمان می‌بینید»

٦٥٥٦- قَالَ أَبِي : فَحَدَّثْتُ بِهِ النُّعْمَانَ بْنَ أَبِي عَيَّاشٍ فَقَالَ : أَشْهَدُ لَسَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ يُحَدِّثُ وَيَزِيدُ فِيهِ : «كَمَا تَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الْغَارِبَ فِي الْأُفُقِ : الشَّرْقِيِّ وَالْغَرْبِيِّ» . [راجع : ٣٢٥٦ ، اخرجه مسلم : ٢٨٣١ مطولاً]

٦٥٥٦- عبدالعزیز گفت: پدرم (ابو حازم) گفت: این را به نُعمان بن ابی عَیّاش گفتم، وی گفت: گواهی می‌دهم که از ابوسعید شنیدم که این را می‌گفـت و در آن می‌افـزود (که آن حضرت فرمود: شـما چنـان می‌بینید) «چنانکه سـتارهٔ درخشان را در افق شرق و غرب می‌بینید.»

٦٥٥٧- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لِأَهْوَنِ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ : لَوْ أَنَّ لَكَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ أَكُنْتَ تَفْتَدِي بِهِ ؟ فَيَقُولُ : نَعَمْ ، فَيَقُولُ : أَرَدْتُ مِنْكَ أَهْوَنَ مِنْ هَذَا ، وَأَنْتَ فِي صُلْبِ آدَمَ : أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا ، فَأَبَيْتَ إِلَّا أَنْ تُشْرِكَ بِي» . [راجع : ٣٣٣٤ ، اخرجه مسلم : ٢٨٠٥]

٦٥٥٧- از شُـعبه، از ابو عِمران روایت اسـت کـه گفـت: از انس بـن مالک رضـی الله عنه شـنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «خدای تعالی در روز قیامت به کسـی از اهل دوزخ که کمترین عذاب به وی رسـیده می‌گوید:- اگـر در روی زمین (ثروت) چیزی می‌داشتی، آیا (برای نجات خویش) از آن فدیه می‌کردی؟ وی می‌گویـد: آری. خدا می‌گوید: من چیزی کمتر از آن از تو خواسـتم، در حالی که تو در پشـت آدم بودی، اینکه: به من چیزی شریک نیاوری، و تو آن را نپذیرفتی، مگر آنکه به من شرک آوری».

٦٥٥٨- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ بِالشَّفَاعَةِ كَأَنَّهُمُ الثَّعَارِيرُ»

٦٥٥٨- از حَمّاد، از عَمرو روایت است که جابر رضی الله عنه گفت پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « به اثر شـفاعت من کسـانی از دوزخ

قُلْتُ: مَا الثَّعَارِيرُ؟ قَالَ: الضَّغَابِيسُ، وَكَانَ قَدْ سَقَطَ فَمُهُ.

فَقُلْتُ لِعَمْرِو بْنِ دِينَارٍ: أَبَا مُحَمَّدٍ، سَمِعْتَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «يَخْرُجُ بِالشَّفَاعَةِ مِنَ النَّارِ». قَالَ: نَعَمْ. [أخرجه مسلم: ١٩١].

بیرون آورده می‌شوند که همچون ثَعاریراند»
حَمّاد می‌گوید: به عمرو گفتم: ثعاریر، چیست؟ گفت: الضَّغابیس یعنی خیارها (بادرنگها) و همانا دندانهای عَمرو (از فرط پیری) افتاده بود (و حروف را درست ادا کرده نمی‌توانست)
حَمّاد می‌گوید: سپس به عَمروبن دینار گفتم: ای ابومحمد، تو شنیدی که جابر بن عبدالله می‌گوید: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «به اثر شفاعت من از آتش بیرون آورده می‌شوند» گفت: آری.

٦٥٥٩- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ، عَنْ قَتَادَةَ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنَ النَّارِ بَعْدَ مَا مَسَّهُمْ مِنْهَا سَفْعٌ، فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، فَيُسَمِّيهِمْ أَهْلُ الْجَنَّةِ: الْجَهَنَّمِيِّينَ». [انظر: ٧٤٥٠].

٦٥٥٩- از هَمّام، از قَتاده، از انس بن مالک روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «گروهی از مردم پس از آنکه ایشان را (اندکی) سوختگی رسیده است از آتش (دوزخ) بیرون آورده می‌شوند و به بهشت درآورده می‌شوند، که بهشتیان ایشان را دوزخیان می‌نامند»

٦٥٦٠- حَدَّثَنَا مُوسَى: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، يَقُولُ اللَّهُ: مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ: حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ فَأَخْرِجُوهُ، فَيَخْرُجُونَ قَدِ امْتُحِشُوا وَعَادُوا حُمَمًا، فَيُلْقَوْنَ فِي نَهَرِ الْحَيَاةِ، فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ، أَوْ قَالَ: حَمِيَّةِ السَّيْلِ - وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ- أَلَمْ تَرَوْا أَنَّهَا تَنْبُتُ صَفْرَاءَ مُلْتَوِيَةً». [راجع: ٢٢، أخرجه مسلم: ١٨٤ وأخرجه مسلم: ١٨٣، مطولاً].

٦٥٦٠- از عَمرو بن یحیی، از پدرش روایت است که ابوسعید خُدری رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنگاه که بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ درآورده شوند، خداوند می‌گوید: کسی که در دل وی به اندازهٔ دانهٔ خردل از ایمان باشد او را (از دوزخ) بیرون آورید و بیرون آورده می‌شوند، در حالی که چون ذغال، سوخته و سیاه شده‌اند، سپس در جوی حیات افکنده می‌شوند و می‌رویند چنانکه دانه در کنارهٔ جوی (زود) می‌روید- و پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: آیا نمی‌بینید که تخم گیاه، در حالی که زردگون و پیچان است، می‌روید.»

٦٥٦١- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قال : سَمِعْتُ أَبَا إِسْحَاقَ قال : سَمِعْتُ النُّعْمَانَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَرَجُلٌ ، تُوضَعُ فِي أَخْمَصِ قَدَمَيْهِ جَمْرَةٌ ، يَغْلِي مِنْهَا دِمَاغُهُ» . [انظر : ٦٥٦٢ ، اخرجه مسلم : ٢١٣]

٦٥٦١- از شُعبه، از ابواسحاق روایت است که نعمان گفته: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «آسان‌ترین عذاب دوزخیان درز روز قیامت، عذاب مردی است که در کف پاهایش پاره‌ای از آتش نهاده می‌شود که از اثر آن دماغش می‌جوشد».

٦٥٦٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قال : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَجُلٌ ، عَلَى أَخْمَصِ قَدَمَيْهِ جَمْرَتَانِ ، يَغْلِي مِنْهُمَا دِمَاغُهُ كَمَا يَغْلِي الْمِرْجَلُ وَالْقُمْقُمُ» . [راجع : ٦٥٦١ ، اخرجه مسلم : ٢١٣]

٦٥٦٢- از اسرائیل، از ابواسحاق روایت است که نعمان بن بشیر گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «آسان‌ترین عذاب دوزخیان در روز قیامت، عذاب مردی است که در کف پاهایش دو آتشپاره نهاده می‌شود که در اثر آن دماغش به جوش می‌آید، همچون دیگ یا ظرف مسی که (در آن آب) می‌جوشد.»

٦٥٦٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ خَيْثَمَةَ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ذَكَرَ النَّارَ فَأَشَاحَ بِوَجْهِهِ فَتَعَوَّذَ مِنْهَا ، ثُمَّ ذَكَرَ النَّارَ فَأَشَاحَ بِوَجْهِهِ فَتَعَوَّذَ مِنْهَا ، ثُمَّ قال : «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ» . [راجع : ١٤١٣ ، اخرجه مسلم: ١٠١٦]

٦٥٦٣- از عَمرو، از خَیثَمه روایت است که عَدی بن حاتم گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم از اتش (دوزخ) یاد کرد، و روی گردانید و از آن پناه جست، سپس فرمود: « از آتش دوری جویید، هر چند با (صدقهٔ) نیمی از خرما باشد، پس اگر کسی آن را نیابد، با سخنی خوش (سائل را) خشنود کند»

٦٥٦٤- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي حَازِمٍ ، وَالدَّرَاوَرْدِيُّ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَذُكِرَ عِنْدَهُ عَمُّهُ أَبُو طَالِبٍ ، فَقَالَ : «لَعَلَّهُ تَنْفَعُهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيُجْعَلُ فِي ضَحْضَاحٍ مِنَ النَّارِ يَبْلُغُ كَعْبَيْهِ ، يَغْلِي مِنْهُ أُمُّ دِمَاغِهِ» . [راجع : ٣٨٨٥ ، اخرجه مسلم : ٢١٠]

٦٥٦٤- از یزید، از عبدالله بن خَباب، از ابو سعید خُدری رضی الله عنه روایت است که وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده آنگاه که نزد وی از عموی او ابوطالب یاد شد، آن حضرت فرمود: «شاید شفاعتم در روز قیامت به حال وی مفید افتد که او را در ته ماندهٔ آتش قرار دهد که تا شتالنگ (فوزک) برسد که از آن پوست دماغش بجوش می‌آید»

٦٥٦٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَجْمَعُ اللَّهُ

٦٥٦٥- از ابوعوانه، از قتاده روایت است که انس رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله

النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيَقُولُونَ : لَوِ اسْتَشْفَعْنَا عَلَى رَبِّنَا حَتَّى يُرِيحَنَا مِنْ مَكَانِنَا ، فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ : أَنْتَ الَّذِي خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ ، وَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَسَجَدُوا لَكَ ، فَاشْفَعْ لَنَا عِنْدَ رَبِّنَا ، فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ ، وَيَقُولُ : ائْتُوا نُوحًا ، أَوَّلَ رَسُولٍ بَعَثَهُ اللَّهُ ، فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ ، ائْتُوا إِبْرَاهِيمَ الَّذِي اتَّخَذَهُ اللَّهُ خَلِيلًا ، فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ ، ائْتُوا مُوسَى الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ ، فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، فَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ ، ائْتُوا عِيسَى فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، ائْتُوا مُحَمَّدًا ﷺ ، فَقَدْ غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ ، فَيَأْتُونِي ، فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي ، فَإِذَا رَأَيْتُهُ وَقَعْتُ سَاجِدًا ، فَيَدَعُنِي مَا شَاءَ اللَّهُ ، ثُمَّ يُقَالُ لِي : ارْفَعْ رَأْسَكَ : سَلْ تُعْطَهْ ، وَقُلْ يُسْمَعْ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، فَأَرْفَعُ رَأْسِي ، فَأَحْمَدُ رَبِّي بِتَحْمِيدٍ يُعَلِّمُنِي ، ثُمَّ أَشْفَعُ فَيَحُدُّ لِي حَدًّا ، ثُمَّ أُخْرِجُهُمْ مِنَ النَّارِ ، وَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ ، ثُمَّ أَعُودُ فَأَقَعُ سَاجِدًا مِثْلَهُ فِي الثَّالِثَةِ ، أَوِ الرَّابِعَةِ ، حَتَّى مَا بَقِيَ فِي النَّارِ إِلَّا مَنْ حَبَسَهُ الْقُرْآنُ» . وَكَانَ قَتَادَةُ يَقُولُ عِنْدَ هَذَا : أَيْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْخُلُودُ . [راجع: ٤٤ ، أخرجه مسلم: ١٩٣] .

علیه و سلم فرمود: «خداوند در روز قیامت مردم را جمع می‌کند. مردم می‌گویند: کاش نزد پروردگار خویش شفیعی بیاوریم تا آنکه (از رنج) این جایگاه خود راحت شویم. نزد آدم می‌آیند و می‌گویند: تو همانی هستی که خداوند تو را به دست (قدرت) خود آفریده و از روح خود در تو دمیده است و فرشتگان را امر کرد و آنها به تو سجده کردند، پس نزد پروردگارمان، از ما شفاعت کن. آدم می‌گوید: من شفاعت‌کنندهٔ شما نیستم و از خطای خود (که از آن درخت خورده) یاد می‌کند و می‌گوید: نزد نوح بروید، نخستین رسولی که خدا او را فرستاده است. مردم نزد نوح می‌روند، نوح می‌گوید: من شفاعت کنندهٔ شما نیستم، و از خطای خود (که از اثر دعای وی اهل زمین غرق شدند) یاد می‌کند. و می‌گوید نزد ابراهیم بروید که خداوند او را به دوستی ویژه‌اش گرفته است. نزد ابراهیم می‌روند. وی می‌گوید: من شفاعت کنندهٔ شما نیستم و از خطای خود یاد می‌کند و می‌گوید: نزد موسی بروید، کسی که خداوند (بدون واسطه) با وی سخن گفته است. نزد موسی می‌روند. وی می‌گوید: من شفاعت کنندهٔ شما نیستم و از خطای خود (که قتل نفس بود) یاد می‌کند و می‌گوید نزد عیسی بروید، نزد عیسی می‌روند. وی می‌گوید: من شفاعت کنندهٔ شما نیستم. نزد محمد صلی الله علیه و سلم بروید که خداوند گناهان پیشین و پسین او را بخشیده است. پس نزد من می‌آیند و من از پروردگار خود اجازه می‌خواهم و چون او را می‌بینم به

سجده می‌افتم و تا آنگاه که خدا بخواهد مرا بدان حالت می‌گذارد. سپس به من می‌گوید: سر خود را بلند کن، بخواه که داده می‌شوی و بگوی که سخنت شنیده می‌شود، و شفاعت کن که پذیرفته می‌شود. من سرم را بلند می‌کنم و پروردگار خود را می‌ستایم، بدان‌گونه که خود شیوهٔ ستودن را به من می‌آموزد. سپس شفاعت می‌کنم و برای شفاعت برایم مرزی معین می‌شود، سپس آنها را از دوزخ بیرون آورده، در بهشت در می‌آورم، سپس باز می‌گردم و همان گونه به سجده می‌افتم برای بار سوم یا چهارم تا آنکه کسی در دوزخ نمی‌ماند، مگر کسانی را که قرآن در آنجا نگهداشته است.»

قتاده با شنیدن این سخن می‌گفت: همان کسانی که ماندگاری بر ایشان واجب گشته است.

٦٥٦٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ذَكْوَانَ : حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ حُصَيْنٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنَ النَّارِ بِشَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ - ﷺ - فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ، يُسَمَّوْنَ الْجَهَنَّمِيِّينَ».

٦٥٦٦- از ابورجاء، از عِمران بن حُصَین رضی الله عنهما روایت است که پیامبرصلی الله علیه و سلم فرمود: «گروهی به شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم از دوزخ بیرون آورده می‌شوند و وارد جنت می‌گردند که آنها را دوزخیان می‌نامند»

٦٥٦٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ أُمَّ حَارِثَةَ أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَقَدْ هَلَكَ حَارِثَةُ يَوْمَ بَدْرٍ ، أَصَابَهُ غَرْبُ سَهْمٍ ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَدْ عَلِمْتَ مَوْقِعَ حَارِثَةَ مِنْ قَلْبِي ، فَإِنْ كَانَ فِي الْجَنَّةِ لَمْ أَبْكِ عَلَيْهِ ، وَإِلَّا سَوْفَ تَرَى مَا أَصْنَعُ ؟ فَقَالَ لَهَا : «هَبِلْتِ ، أَجَنَّةٌ وَاحِدَةٌ هِيَ ؟ إِنَّهَا جِنَانٌ كَثِيرَةٌ ، وَإِنَّهُ فِي الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى». [راجع: ۲۸۰۹]

٦٥٦٧- از اسماعیل بن جعفر، از حُمَید روایت است که انس گفت: در حالی که اُمِّ حارِثَه نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد، و در حالی که (پسرش) حارِثه در روز جنگ بَدر کشته شده بود، که او را تیری رسیده بود که تیراندازش معلوم نبود. وی گفت: یا رسول الله، همانا تو جایگاه حارثه را در دل من می‌دانی (که تا چه اندازه دوستش داشتم) پس اگر وی در بهشت باشد، بر وی نگریم، ورنه خود می‌بینی که چها

می‌کنم. آن حضرت بـه وی گفت: آیا عقل از سـرت رفته، مگر آنجا تنها یک بهشت است؟ همانا بهشـتهای زیادی است و او در فردوس الاعلی (برترین بهشت) است.»

٦٥٦٨- وَقال: «غَدْوَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ رَوْحَةٌ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، وَلَقَابُ قَوْسِ أَحَدِكُمْ، أَوْ مَوْضِعُ قَدَمٍ مِنَ الْجَنَّةِ، خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، وَلَوْ أَنَّ امْرَأَةً مِنْ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ اطَّلَعَتْ إِلَى الأَرْضِ لأَضَاءَتْ مَا بَيْنَهُمَا، وَلَمَلأَتْ مَا بَيْنَهُمَا رِيحًا، وَلَنَصِيفُهَا - يَعْنِي الْخِمَارَ - خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا». [راجع: ٢٧٩٢، اخرجه مسلم: ١٨٨٠، أوله]

٦٥٦٨- آن حضرت فرمود: «یک سر صبح رفتن یا یک سـر شام رفتن در راه خدا، از دنیا و هر آنچه در آن اسـت بهتر است، و جایی به اندازه کمان هر یک از شـما یا جای گامی در بهشت، از دنیا و هر چه در آن اسـت بهتر است. و اگر زنی از زنان بهشـت به سوی زمین بنگرد، میان بهشت و زمین روشـن گردد، و میان آن دو را بوی خوش پر نماید و روسـری وی از دنیا و هرچه در آن است بهتر است.»

٦٥٦٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لا يَدْخُلُ أَحَدٌ الْجَنَّةَ إِلا أُرِيَ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ لَوْ أَسَاءَ، لِيَزْدَادَ شُكْرًا، وَلا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ إِلا أُرِيَ مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ لَوْ أَحْسَنَ، لِيَكُونَ عَلَيْهِ حَسْرَةً».

٦٥٦٩-از ابو زِناد، از اَعرَج، از ابوهریره روایت اسـت که پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «هیچ یکی به بهشـت وارد نمی‌شود مگر آنکه جایگاهـش در دوزخ در صورتـی کـه کار بد می‌کـرد (ایمان نمـی‌آورد) به وی نشـان داده می‌شـود تا بیشتر شکرگزاری کند. و هیچ یکی به دوزخ در نمی‌آید مگـر آنکه جایگاهش در بهشـت، در صورتی که کار نیک می‌کرد، نشان داده می‌شود تا مایهٔ حسرت وی گردد»

٦٥٧٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَقَالَ: «لَقَدْ ظَنَنْتُ، يَا أَبَا هُرَيْرَةَ، أَنْ لا يَسْأَلَنِي عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ أَحَدٌ أَوَّلُ مِنْكَ، لِمَا رَأَيْتُ مِنْ حِرْصِكَ عَلَى الْحَدِيثِ، أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، خَالِصًا مِنْ قِبَلِ نَفْسِهِ». [راجع: ٩٩]

٦٥٧٠- از عَمرو، از سعید بن ابی سعید مَقبُری روایت اسـت که ابوهریره رضی الله عنه گفت: گفتم: یا رسـول الله، سـعادتمندترین مردم به شـفاعت تو در روز قیامت کدام کس اسـت؟ آن حضرت فرمود: «همانا چنین می‌پنداشتم ای ابوهریره، که هیچ کس پیش از تو این مسأله را از من نخواهد پرسـید؛ به دلیل اشتیاق بسیاری که بـه حدیث داری. سـعادتمندترین مردم به

شفاعت من در روز قیامت کسی است که از تهِ دل گفته است: لا اِله الا اللهُ»

٦٥٧١- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَبِيدَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ: قال النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي لأَعْلَمُ آخِرَ أَهْلِ النَّارِ خُرُوجًا مِنْهَا، وَآخِرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولاً، رَجُلٌ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ حَبْوًا، فَيَقُولُ اللَّهُ: اذْهَبْ فَادْخُلِ الْجَنَّةَ، فَيَأْتِيهَا، فَيُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهَا مَلأَى، فَيَرْجِعُ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ وَجَدْتُهَا مَلأَى، فَيَقُولُ: اذْهَبْ فَادْخُلِ الْجَنَّةَ، فَيَأْتِيهَا فَيُخَيَّلُ إِلَيْهِ أَنَّهَا مَلأَى، فَيَرْجِعُ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ وَجَدْتُهَا مَلأَى، فَيَقُولُ: اذْهَبْ فَادْخُلِ الْجَنَّةَ، فَإِنَّ لَكَ مِثْلَ الدُّنْيَا وَعَشَرَةَ أَمْثَالِهَا، أَوْ: إِنَّ لَكَ مِثْلَ عَشَرَةِ أَمْثَالِ الدُّنْيَا، فَيَقُولُ: تَسْخَرُ مِنِّي، أَوْ: تَضْحَكُ مِنِّي وَأَنْتَ الْمَلِكُ». فَلَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ضَحِكَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ، وَكَانَ يَقُولُ: ذَاكَ أَدْنَى أَهْلِ الْجَنَّةِ مَنْزِلَةً. [انظر: ٧٥١١، أخرجه مسلم: ١٨٦].

٦٥٧١- از ابراهیم، از عُبَیده روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «من به حال آخرین دوزخی که از آنجا بیرون می‌آید و آخرین بهشتی که در آن وارد می‌شود. داناترم. مردی از دوزخ خزیده بیرون می‌آید، خدا به او می‌گوید: برو و به بهشت درآی. وی به بهشت می‌درآید، و بر این خیال بوده که بهشت پر (از مردم) است. وی باز می‌گردد و می‌گوید: پروردگارا، بهشت را پر یافتم. خدا می‌گوید: برو به بهشت درآی، همانا مانند جهان و ده چند آن از آنِ تواست-یا خداوند می‌گوید- مانند ده چند جهان از انِ تو است. آن مرد می‌گوید: مرا مسخره می‌کنی - یا- بر من می‌خندی در حالی که تو پادشاهی»
(عبدالله می‌گوید) به تحقیق رسول الله صلی الله صلی الله علیه و سلم را دیدم که (با گفتن آن) به اندازه‌ای خندید که چهار دندان آسیاب وی ظاهر شد.. و می‌فرمود که: این فرودترین درجهٔ جایگاه بهشتیان است:

٦٥٧٢- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ نَوْفَلٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ ﷺ: أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ: هَلْ نَفَعْتَ أَبَا طَالِبٍ بِشَيْءٍ. [راجع: ٣٨٨٣، أخرجه مسلم: ٢٠٩، مطولاً].

٦٥٧٢- از عبدالملـک، از عبدالله بن حارث بن نُوفـل روایت اســت که عَبّـاس رضی الله عنه گفت: وی به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: آیا با چیزی به ابوطالب فایده‌ای رساننده‌ای؟

٥٢- باب:
الصِّرَاطُ جِسْرُ جَهَنَّمَ

باب-٥٢ صِراط،پُل جهنم است

٦٥٧٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ

٦٥٧٣- از شُــعیب، از زُهری، از سعید و عَطَاء

الزُّهْرِيُّ: أَخْبَرَنِي سَعِيدٌ وَعَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُمَا: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

وحَدَّثَنِي مَحْمُودٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ أُنَاسٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ فَقَالَ: «هَلْ تُضَارُّونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ». قَالُوا: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «هَلْ تُضَارُّونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَيْسَ دُونَهُ سَحَابٌ». قَالُوا: لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: «فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ، يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ، فَيَقُولُ: مَنْ كَانَ يَعْبُدُ شَيْئًا فَلْيَتْبَعْهُ، فَيَتْبَعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الشَّمْسَ، وَيَتْبَعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الْقَمَرَ، وَيَتْبَعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الطَّوَاغِيتَ.

وَتَبْقَى هَذِهِ الْأُمَّةُ فِيهَا مُنَافِقُوهَا، فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فِي غَيْرِ الصُّورَةِ الَّتِي يَعْرِفُونَ، فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْكَ، هَذَا مَكَانُنَا حَتَّى يَأْتِيَنَا رَبُّنَا، فَإِذَا أَتَانَا رَبُّنَا عَرَفْنَاهُ.

فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فِي الصُّورَةِ الَّتِي يَعْرِفُونَ، فَيَقُولُ: أَنَا رَبُّكُمْ، فَيَقُولُونَ: أَنْتَ رَبُّنَا فَيَتْبَعُونَهُ، وَيُضْرَبُ جِسْرُ جَهَنَّمَ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُجِيزُ، وَدُعَاءُ الرُّسُلِ يَوْمَئِذٍ: اللَّهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ.

وَبِهِ كَلَالِيبُ مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ، أَمَا رَأَيْتُمْ شَوْكَ السَّعْدَانِ». قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ.

قَالَ: «فَإِنَّهَا مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ، غَيْرَ أَنَّهَا لَا يَعْلَمُ قَدْرَ عِظَمِهَا إِلَّا اللَّهُ، فَتَخْطَفُ النَّاسَ بِأَعْمَالِهِمْ، مِنْهُمُ الْمُوبَقُ بِعَمَلِهِ وَمِنْهُمُ الْمُخَرْدَلُ، ثُمَّ يَنْجُو.

حَتَّى إِذَا فَرَغَ اللَّهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ عِبَادِهِ، وَأَرَادَ أَنْ

بن یزید روایت است که آنها از ابوهریره روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:
و همچنان از معَمَر از زُهری، از عطاء بن یزید لیثی روایت است که ابوهریره گفت:
مردم گفتند: یا رسول الله، آیا ما پروردگار خود را در روز قیامت می‌بینیم آن حضرت فرمود:«آیا در دیدن خورشید که بر آن ابری نباشد، بر یکدیگر مزاحمت و فشار می‌آورید؟» گفتند: نی، یا رسول الله ، فرمود: «آیا در دیدن ماه شب چهاردهم که بر آن ابری نباشد، بر یکدیگر مزاحمت و فشار می‌آورید؟» گفتند: نِی یا رسول الله.

فرمود: «همانا شما در روز قیامت خدا را همچنین می‌بینید، خداوند مردم را گرد می‌آورد و می‌گوید: هر که هر چه را می‌پرستید در پی آن برود، پس کسی که خورشید را می‌پرستید، در پی خورشید می‌رود و کسی که ماه را می‌پرستید، در پی ماه می‌رود و کسی که بتها را می‌پرستید، در پی بتها می‌رود، و این امت در حالی که منافقان در میان آن است، باقی می‌ماند و خدا به صورتی که او را به غیر از آن صورت می‌شناختند نزدشان می‌آید و می‌گوید: منم پروردگار شما. آنها می‌گویند: از تو به خدا پناه می‌جوییم، و همین جای، جایگاه ماست تا آنکه خدای ما نزد ما بیایید، و چون پروردگار ما بیاید او را می‌شناسیم. سپس خداوند به صورتی می‌آید که آنها او را می‌شناسند و می‌گوید: منم پروردگار شما. می‌گویند: تویی پروردگار ما و از وی پیروی می‌کنند و پل دوزخ برپا می‌شود» رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: و من

يُخْرِجَ مِنَ النَّارِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يُخْرِجَ ، مِمَّنْ كَانَ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، أَمَرَ الْمَلائِكَةَ أَنْ يُخْرِجُوهُمْ ، فَيَعْرِفُونَهُمْ بِعَلامَةِ آثَارِ السُّجُودِ ، وَحَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ مِنَ ابْنِ آدَمَ أَثَرَ السُّجُودِ ، فَيُخْرِجُونَهُمْ قَدِ امْتُحِشُوا ، فَيُصَبُّ عَلَيْهِمْ مَاءٌ يُقَالُ لَهُ مَاءُ الْحَيَاةِ ، فَيَنْبُتُونَ نَبَاتَ الْحِبَّةِ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ .

وَيَبْقَى رَجُلٌ مِنْهُمْ مُقْبِلٌ بِوَجْهِهِ عَلَى النَّارِ ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ ، قَدْ قَشَبَنِي رِيحُهَا ، وَأَحْرَقَنِي ذَكَاؤُهَا ، فَاصْرِفْ وَجْهِي عَنِ النَّارِ ، فَلا يَزَالُ يَدْعُو اللَّهَ ، فَيَقُولُ : لَعَلَّكَ إِنْ أَعْطَيْتُكَ أَنْ تَسْأَلَنِي غَيْرَهُ ، فَيَقُولُ : لا وَعِزَّتِكَ لا أَسْأَلُكَ غَيْرَهُ ، فَيَصْرِفُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ .

ثُمَّ يَقُولُ بَعْدَ ذَلِكَ : يَا رَبِّ قَرِّبْنِي إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ ، فَيَقُولُ : أَلَيْسَ قَدْ زَعَمْتَ أَنْ لا تَسْأَلَنِي غَيْرَهُ ، وَيْلَكَ ابْنَ آدَمَ مَا أَغْدَرَكَ ، فَلا يَزَالُ يَدْعُو ، فَيَقُولُ : لَعَلِّي إِنْ أَعْطَيْتُكَ ذَلِكَ تَسْأَلُنِي غَيْرَهُ ، فَيَقُولُ : لا وَعِزَّتِكَ لا أَسْأَلُكَ غَيْرَهُ ، فَيُعْطِي اللَّهَ مِنْ عُهُودٍ وَمَوَاثِيقَ أَنْ لا يَسْأَلَهُ غَيْرَهُ ، فَيُقَرِّبُهُ إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ ، فَإِذَا رَأَى مَا فِيهَا سَكَتَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ .

ثُمَّ يَقُولُ : رَبِّ أَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ ، ثُمَّ يَقُولُ : أَوَلَيْسَ قَدْ زَعَمْتَ أَنْ لا تَسْأَلَنِي غَيْرَهُ ، وَيْلَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مَا أَغْدَرَكَ ، فَيَقُولُ : يَا رَبِّ لا تَجْعَلْنِي أَشْقَى خَلْقِكَ ، فَلا يَزَالُ يَدْعُو حَتَّى يَضْحَكَ ، فَإِذَا ضَحِكَ مِنْهُ أَذِنَ لَهُ بِالدُّخُولِ فِيهَا ، فَإِذَا دَخَلَ فِيهَا قِيلَ : تَمَنَّ مِنْ كَذَا ، فَيَتَمَنَّى ، ثُمَّ يُقَالُ لَهُ : تَمَنَّ مِنْ كَذَا ، فَيَتَمَنَّى ، حَتَّى تَنْقَطِعَ بِهِ الأَمَانِيُّ ، فَيَقُولُ لَهُ : هَذَا لَكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ» .

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : وَذَلِكَ الرَّجُلُ آخِرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولاً . [راجع:۸۰۶ ، وانظر في التوحيد ، باب ۷، أخرجه مسلم: ۱۸۲].

نخستين كسی‌ام كه از آن پل می‌گذرم و دعای رسولان در آن روز اين است: بارالها، سلامت بدار،سلامت بدار. و بر فراز آن پل چنگكهايی است بسانِ خار سعدان، آيا خار سعدان را نديده‌ايد؟» گفتند: ديده‌ايم يا رسول الله.

آن حضرت فرمود: «آن چنگكها مانند خار سعدان است، بجز آنكه اندازهٔ بزرگی آن را بجز خدا كسی نمی‌داند. آن چنگكها، مردم را نظر به اعمالشان می‌ربايند، كسانی از ايشان نظر به اعمال خويش هلاک می‌گردند و كسانی از ايشان پاره پاره می‌گردند (و به دوزخ می‌افتند) سپس نجات می‌يابند. تا آنكه خدا از داوری ميان بندگان خويش فارغ می‌شود و قصد می‌كند كه از اتش بيرون آورده شوند، آنانی را كه می‌خواهد از آتش بيرون آورده شوند، از ميان آنانی كه شهادتِ لااله الاالله، می‌دهند. و فرشتگان به آثار سجده ايشان را می‌شناسند و خداوند بر آتش (دوزخ) حرام گردانيده كه موضع اثر سجده از پسر آدم را بخورد(بسوزاند) پس آنها را بيرون می‌آورند در حالی كه (چون ذغال) سوخته‌اند، سپس بر ايشان آبی ريخته می‌شود كه آب حيات ناميده می‌شود و آنها می‌رويند چنانكه دانه در آب باران می‌رويد.

و از ميان آنان مردی باقی می‌ماند كه روی او به سوی آتش (دوزخ) است، وی می‌گويد: پروردگارا، بوی آن مرا می‌رنجاند و شعله‌اش مرا می‌سوزاند، پس روی مرا از آتش (دوزخ بگردان، وپيوسته از خدا می‌خواهد. خداوند می‌فرمايد: شايد اگر خواسته‌ات را برآورم، چيز ديگری از من طلبی! می‌گويد: نی و به عزّت

تو سوگند چیزی غیر از آن از تو نمی‌خواهم. خداوند نیز روی او را از آتش (دوزخ) می‌گرداند.
وی پس از آن می‌گوید: پروردگارا، مرا به دروازهٔ بهشت نزدیک گردان. خداوند می‌گوید: آیا تو نگفتی که غیر از این چیزی از من نمی‌خواهی، وای بر تو، ای پسر آدم، تا چه حد پیمان‌شکن هستی. وی پیوسته این را می‌خواهد. خدا می‌گوید: شاید، اگر این را به تو ارزانی کنم چیزی غیر از آن از من بخواهی. وی می‌گوید: نی، و به عزت تو سوگند که غیر از آن چیزی از تو نمی‌خواهم. و به خدا عهد و پیمان می‌کند که غیر از آن چیزی نخواهد. خداوند او را به دروازهٔ بهشت نزدیک می‌گرداند و چون آنچه را در بهشت است می‌بیند، خاموش می‌ماند تا آنگاه که خدا خواسته است که خاموش بماند.
سپس می‌گوید: پروردگارا، مرا به بهشت درآور. سپس خدا می‌گوید: آیا نگفته بودی که غیر از این چیزی از من نمی‌خواهی، وای بر تو ای پسر آدم، چقدر پیمان شکن هستی.
وی می‌گوید: پروردگارا، مرا بدترین آفریدگان خود نگردان، و او پیوسته تقاضا می‌کند تا آنکه خدا می‌خندد، و چون بر وی می‌خندد به او اجازهٔ ورود به بهشت داده می‌شود و آنگاه که به بهشت وارد می‌شود، گفته می‌شود: از این (نعمت) بخواه. و او می‌خواهد. سپس به او گفته می‌شود: از این بخواه و او می‌خواهد تا آنکه آرزوهایش پایان می‌یابد. سپس خدا به او می‌گوید: این برای تواست و مانند این (نعمتها) برای تو است.»

۶۵۷۴- قال عطاءٌ : وَأَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ جَالِسٌ مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ لا يُغَيِّرُ عَلَيْهِ شَيْئًا مِنْ حَدِيثِهِ ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَوْلِهِ : «هَذَا لَكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ» . قَالَ أَبُو سَعِيدٍ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «هَذَا لَكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ» . قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ حَفِظْتُ : «مِثْلُهُ مَعَهُ» . [راجع : ۲۲ ، أخرجه مسلم:۱۸۳، مطولاً].

ابوهریره گفت: و این مرد آخرین کسی است که وارد بهشت می‌گردد.

۶۵۷۴- عطاء گفته است: و ابوسعید خُدری با ابوهریره که (روایت حدیث مذکور را می‌کرد) نشسته بود، وی در حدیث ابوهریره تغییری نیاورد تا آنکه به آخر حدیث رسید که : «این برای تو است و مانند آن [نیز] برای تو است». آنگاه ابوسعید گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «این برای تو است و ده چند این برای تو است» ابوهریره گفت: من چنین به یاد دارم. «مانند این برای تو است»

۵۳- باب : فِي الْحَوْضِ

باب-۵۳ دربارهٔ حوض

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ [التكوير: ۱].

وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ زَيْدٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «اصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ» [راجع : ۴۳۳۰].

و فرمودهٔ خدای تعالی:«ما تو را [چشمهٔ] کوثر دادیم» (التکویر:۱)

و عبدالله بن زید گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «صبر کنید تا مرا بر سر حوض ملا قات کنید.»

۶۵۷۵- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ حَمَّادٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ» . [انظر : ۶۵۷۶، ۷۰۴۹، أخرجه مسلم : ۲۲۸۷، بزيادة].

۶۵۷۵- از سُلیمان، از شَقیق از عبدالله (بن مسعود) روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «من پیشروندهٔ شما بر حوض هستم»

۶۵۷۶- وحَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ ، وَلَيُرْفَعَنَّ مَعِي رِجَالٌ مِنْكُمْ ثُمَّ لَيُخْتَلَجُنَّ دُونِي ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ أَصْحَابِي ؟ فَيُقَالُ : إِنَّكَ لا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ» .

۶۵۷۶- از مُغیره، از ابووائل روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «من پیشروندهٔ شما بر سر حوض هستم و مردانی از شما در جلوی من آورده می‌شوند، سپس کشانیده شده از من دور می‌شوند، من می‌گویم:

تَابَعَهُ عَاصِمٌ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ .
وَقَالَ حُصَيْنٌ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٦٥٧٥ ، أخرجه مسلم : ٢٢٩٧] .

ای پروردگار من، آنها اصحاب منند؟ پس گفته می‌شود: «همانا تو نمی‌دانی که پس از تو چه پدید آورده‌اند»
متابعت کرده است مُغیره را عاصِم از ابو وائل.

٦٥٧٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَمَامَكُمْ حَوْضٌ كَمَا بَيْنَ جَرْبَاءَ وَأَذْرُحَ » . [أخرجه مسلم : ٢٢٩٩] .

٦٥٧٧- از عُبیدالله، از نافع، از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:
«به پیش روی شما حوض است(بزرگی آن به مسافت) میان (شهرهای) جَرباء و اَذرُح است.

٦٥٧٨- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ وَعَطَاءُ بْنُ السَّائِبِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ قَالَ : الْكَوْثَرُ : الْخَيْرُ الْكَثِيرُ الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيَّاهُ . قَالَ أَبُو بِشْرٍ : قُلْتُ لِسَعِيدٍ : إِنَّ أُنَاسًا يَزْعُمُونَ أَنَّهُ نَهَرٌ فِي الْجَنَّةِ ؟ فَقَالَ سَعِيدٌ : النَّهَرُ الَّذِي فِي الْجَنَّةِ مِنَ الْخَيْرِ الَّذِي أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيَّاهُ . [راجع : ٤٩٦٦] .

٦٥٧٨- از ابوبِشــر و عطاء بن سائب، از سعید بن جُبَیر روایت اســت که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: کوثر، یعنی نیکویی فراوان که خدا آن را به وی (آن حضرت) داده است.
ابــو بِشــر گفت: به ســعید گفتــم: همانا مردم می‌پندارنــد که کوثر نهری اســت در بهشــت. ســعید گفت: نهری که در بهشت است از خیر نیکوئیی است که خداوند آن را به آن حضرت عطا کرده است.

٦٥٧٩- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « حَوْضِي مَسِيرَةُ شَهْرٍ ، مَاؤُهُ أَبْيَضُ مِنَ اللَّبَنِ ، وَرِيحُهُ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ ، وَكِيزَانُهُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ ، مَنْ شَرِبَ مِنْهَا فَلَا يَظْمَأُ أَبَدًا » . [أخرجه مسلم:٢٢٩٢] .

٦٥٧٩- از نافــع بن عمــر، از ابن ابی مُلَیکه، از عبدالله بن عمر روایت اســت که گفت: پیامبر صلی الله علیــه و ســلم فرمود:«حوض من به مســافت یک ماه راه اســت، که آب آن از شیر سفیدتر و از مشک خوشبوی‌تر است و جامهای [گرداگرد] آن مانند ستارگان است، کسی که از آن بنوشد هرگز تشنه نشود»

٦٥٨٠- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قَالَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ : قَالَ ابْنُ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّ قَدْرَ حَوْضِي كَمَا بَيْنَ أَيْلَةَ وَصَنْعَاءَ مِنَ الْيَمَنِ ، وَإِنَّ فِيهِ مِنَ الْأَبَارِيقِ كَعَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ » . [أخرجه مسلم : ٢٣٠٣] .

٦٥٨٠- از ابن شــهاب، از انس بن مالک رضی الله عنه روایت اســت که رســول اله صلی الله علیــه و ســلم فرمــود: «اندازهٔ حــوض من به مسافت میان اِیله (شهری در فلسطین) و صنعاء در یَمَن اســت و جامهای آن به شمار ستارگان

٦٥٨١- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيد : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .
و حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالد : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالك ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «بَيْنَمَا أَنَا أَسِيرُ فِي الْجَنَّة ، إِذَا أَنَا بِنَهَرٍ ، حَافَتَاهُ قِبَابُ : الدُّرِّ الْمُجَوَّف ، قُلْتُ : مَا هَذَا يَا جِبْرِيلُ ؟ قال : هَذَا الْكَوْثَرُ ، الَّذِي أَعْطَاكَ رَبُّكَ ، فَإِذَا طِينُهُ ، أَوْ طِيبُهُ ، مِسْكٌ أَذْفَرُ» . شَكَّ هُدْبَةُ . [راجع : ٣٥٧٠ ، أخرجه مسلم : ١٦٢ ، بقطعة ليست في هذه الطريق] .

آسمان است.»
٦٥٨١- از ابوالولید، از هَمّام، از قَتاده، از انس، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است.
و همچنان از هُدبه بن خالد، از هَمَّام، از قَتاده، از انس بن مالک روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «درحالی که در (شب معراج) در بهشت سیر می‌کردم، ناگاه به نهری رسیدم که به هر دو سوی آن گنبدهایی از مروارید میان خالی بود، گفتم: این چیست ای جبرئیل؟ گفت: این همان کوثر است که پروردگار تو به تو ارزانی داشته است، و گِل آن یا بوی آن مشک اذفر بود» هدبه (راوی حدیث در لفظ گِل یا بوی) شک کرده است.

٦٥٨٢- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِي الْحَوْضَ ، حَتَّى عَرَفْتُهُمُ اخْتُلِجُوا دُونِي ، فَأَقُولُ : أَصْحَابِي ؟ فَيَقُولُ لا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ» . [أخرجه مسلم : ٢٣٠٤] .

٦٥٨٢- از وُهَیب، از عبدالعزیز، از انس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسانی از اصحاب من بر سر حوض نزد من می‌آیند تا آنکه آنان را می‌شناسم. آنگاه از من دور کرده می‌شوند. من می‌گویم: اصحاب منند؟ گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که پس از تو چه پدید آورده‌اند!»

٦٥٨٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُطَرِّف : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْد قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : «إِنِّي فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ ، مَنْ مَرَّ عَلَيَّ شَرِبَ ، وَمَنْ شَرِبَ لَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا ، لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونِي ، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ» . [انظر : ٧٠٥٠ ، أخرجه مسلم : ٢٢٩٠] .

٦٥٨٣- از محمد بن مُطَرِّف، از ابوحازم، از سهل بن سعد روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا من پیشروندهٔ شما بر سر حوض هستم. کسی که بر من بگذرد، از آن بنوشد و کسی که از آن بنوشد، هرگز تشنه نشود. گروههایی بر من وارد می‌شوند که آنها را می‌شناسم و آنها مرا می‌شناسند، سپس میان من و ایشان حایلی پدید می‌آید.
٦٥٨٤- ابوحازم گفت: نُعمان بن ابی عَیّاش از من شنید و گفت: آیا تو از سهل همچنین

أَشْهَدُ عَلَى أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ ، لَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يَزِيدُ فِيهَا : «فَأَقُولُ : إِنَّهُمْ مِنِّي ، فَيُقَالُ : إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ ، فَأَقُولُ : سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ غَيَّرَ بَعْدِي» .
وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿سُحْقًا﴾ [الملك: ١١]. بُعْدًا ، يُقَالُ : ﴿سَحِيقٍ﴾ [الحج: ٣١]. بَعِيدٌ ، سَحَقَهُ وَأَسْحَقَهُ : أَبْعَدَهُ . [انظر : ٧٠٥١].

شنیده‌ای؟ گفتم: آری. گفت: من بر ابوسعید خدری گواهی می‌دهم که از وی شنیده‌ام که او در آن می‌افزود: (که آن حضرت فرموده است:) «من می‌گویم: همانا ایشان اصحاب منند، سپس گفته می‌شود: همانا تو نمی‌دانی که پس از تو چه پدید آورده‌اند، من می‌گویم: سُحقاً سُحقاً، (دور کنید دورکنید) آنانی را که پس از من (در دین) تغییر آورده‌اند».
ابن عباس گفته است: «سُحقاً» (الملک:۱۱) یعنی: دورکردن
گفته می‌شود: «سَحِيقٌ» [الحج:۳۱] یعنی:دور.

٦٥٨٥- وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ شَبِيبِ بْنِ سَعِيدٍ الْحَبَطِيُّ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «يَرِدُ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي ، فَيُجْلَوْنَ عَنِ الْحَوْضِ ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ أَصْحَابِي ؟ فَيَقُولُ : إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ ، إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى» . [انظر : ٦٥٨٦].

۶۵۸۵- از یونُس، از ابن شهاب، از سعید بن مُسَیَّب، از ابوهریره روایت است که وی حدیث می‌کرد که همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «گروهی از اصحاب من در روز قیامت نزد من می‌آیند، «فَيُجلَونَ عَنِ الحوض» ایشان از حوض دور ساخته می‌شوند. من می‌گویم: ای پروردگار من: از اصحاب من‌اند گفته می‌شود: همانا تو بدانچه ایشان پس از تو پدید آورده‌اند معلومات نداری. همانا اینها (از دین خود) برگشتند، و به عقب‌شان برگشت نمودند»

٦٥٨٦- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ ، عَنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «يَرِدُ عَلَى الْحَوْضِ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِي ، فَيُحَلَّؤُونَ عَنْهُ ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ أَصْحَابِي ؟ فَيَقُولُ : إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ ، إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى» .
وَقَالَ شُعَيْبٌ : عَنِ الزُّهْرِيِّ : كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «فَيُجْلَوْنَ» . وَقَالَ عُقَيْلٌ : «فَيُحَلَّؤُونَ» .

۶۵۸۶- از یونُس، از ابن شهاب، از ابن مُسَیَّب روایت است که همانا وی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردانی از اصحاب من بر سر حوض وارد می‌شوند «فَيُحَلَّؤُنَ عَنهُ» از آنجا منع کرده می‌شوند. من می‌گویم: ای پروردگار من: اصحاب منند. گفته می‌شود: همانا تو بدانچه ایشان پس از تو پدید آورده‌اند

وَقال الزُّبَيْدِيُّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .
[راجع : ٦٥٨٥]

٦٥٨٧- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ الْحِزَامِيُّ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ : حَدَّثَنَا أَبِي قال : حَدَّثَنِي هِلالٌ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ ، فَقَالَ : هَلُمَّ ، فَقُلْتُ : أَيْنَ ؟ قَالَ : إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ ، قُلْتُ : وَمَا شَأْنُهُمْ ؟ قَالَ : إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى . ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ ، حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ ، فَقَالَ : هَلُمَّ ، قُلْتُ أَيْنَ ؟ قَالَ : إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ ، قُلْتُ : مَا شَأْنُهُمْ ؟ قَالَ : إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى ، فَلا أُرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ» .

٦٥٨٨- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ خُبَيْبٍ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ ، وَمِنْبَرِي عَلَى

آگهی نداری، همانا اینها برگشتند و برگشت قهقرایی نمودند»
و شُعیب از زُهری روایت کرده است: ابوهُرَیره از پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین روایت کرده «فَيُجلَونَ» و عُقَیل گفته است «فَیُحَلَّؤُنَ» و زُبَیـدی، از زهری، از محمدبن علی، از عبیدالله بن ابی رافع، از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است:

۶۵۸۷- از فُلَیح، از هِلال، از عطاء بن یسار از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که من ایستاده‌ام گروهی را می‌بینم، تا آنکه آنها را می شناسم. مردی از میان من و ایشان بیرون می‌آید و (به آنها) می‌گوید: بیایید. می‌گویم: به کجا؟ می‌گوید: به خدا سوگند به سوی آتش (دوزخ)[۱]. می‌گویم اینها چه کرده‌اند؟ می‌گوید: ایشان پس از تو مرتد شده‌اند و به صورت قهقری پشت گردانیدند. ناگاه گروه دیگری را می‌بینم، مردی از میان من و میان ایشان بیرون می‌آید و (به آنها) می‌گوید: بیایید. می‌گویم: کجا؟ می‌گوید: به خدا سوگند به سوی آتش (دوزخ) می‌گویم: اینها چه کرده‌اند؟ می‌گوید: ایشان پس از تو مرتد شده‌اند و به صورت قهقری پشت گردانیدند. من ندیدم که کسی از آنها نجات یابد مگر اندکی مانند شتران به حال خود گذاشته شده»

۶۵۸۸- از خُبَیب، از حَفص بن عاصِم، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «میان خانه‌ام

۱- حدیث ۶۵۸۷ سطر چهارم عبارت «أنا قائمٌ» «من ایستاده‌ام» در بعضی نسخ بخاری «أنا نائمٌ» «من خوابیده‌ام» ضبط گردیده است.

حَوْضِي». [راجع: ۱۱۹٦، اخرجه مسلم: ۱۳۹۱].

و منبرم بوستانی از بوستانهای بهشت است، و منبرم بر سر حوض من است».

٦٥٨٩- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ قَالَ: سَمِعْتُ جُنْدَبًا قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ». [اخرجه مسلم: ۲۲۸۹].

٦٥٨٩- از شُعبه، از عبدالملک روایت است که گفت: از جُندَب شنیدم که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «من پیشروندۀ شما بر حوض هستم».

٦٥٩٠- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يَزِيدَ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ، عَنْ عُقْبَةَ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ يَوْمًا، فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلَاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ، ثُمَّ انْصَرَفَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَقَالَ: «إِنِّي فَرَطُكُمْ، وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الْآنَ، وَإِنِّي أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ، أَوْ مَفَاتِيحَ الْأَرْضِ، وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا». [راجع: ۱۳٤٤، اخرجه مسلم: ۲۲۹٦].

٦٥٩٠- از یزید، از ابو الخیر روایت است که عُقبه رضی الله عنه گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم روزی برآمد و بر شهدای اُحُد نماز گزارد؛ نمازی که بر مرده می‌گزارند. سپس به سوی منبر روان شد و گفت: «همانا من پیشروندۀ شما هستم و من بر شما گواه هستم و به خدا سوگند که من همین اکنون به سوی حوض خود می‌نگرم و همانا کلیدهای گنجینه‌های زمین به من داده شده-یا کلیدهای زمین- و همانا به خدا سوگند، از آن نمی‌ترسم که شما پس از من به شرک روی آورید ولی از آن می‌ترسم که شما دربارۀ [تصرف] این گنجها با یکدیگر مسابقه کنید (با هم خصومت نمایید)»

٦٥٩١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا حَرَمِيُّ بْنُ عُمَارَةَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مَعْبَدِ بْنِ خَالِدٍ: أَنَّهُ سَمِعَ حَارِثَةَ بْنَ وَهْبٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَذَكَرَ الْحَوْضَ فَقَالَ: «كَمَا بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَصَنْعَاءَ». [اخرجه مسلم: ۲۲۹۸].

٦٥٩١- از شُعبه، از معبد بن خالد روایت است که وی از حارثه بن وَهب شنیده است که می‌گفت:
از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که از حوض یاد می‌کرد و گفت «مسافت آن میان مدینه و صنعاء است».

٦٥٩٢- وَزَادَ ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ مَعْبَدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ حَارِثَةَ: سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ قَوْلَهُ: «حَوْضُهُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَالْمَدِينَةِ». فَقَالَ لَهُ الْمُسْتَوْرِدُ: أَلَمْ تَسْمَعْهُ؟

٦٥٩٢- و ابن عَدی از شُعبه، از مَعبد بن خالد از حارثه در روایت خود افزوده است که از پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین شنیده است «

قال: الأَوَانِي؟ قال: لا، قال المُسْتَوْرِدُ: «تُرَى فِيهِ الآنِيَةُ مِثْلَ الكَوَاكِبِ». [أخرجه مسلم: ٢٢٩٨]

٦٥٩٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ، عَنْ نَافِعِ بْنِ عُمَرَ قال: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي عَلَى الحَوْضِ حَتَّى أَنْظُرَ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ مِنْكُمْ، وَسَيُؤْخَذُ نَاسٌ دُونِي، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ مِنِّي وَمِنْ أُمَّتِي، فَيُقَالُ: هَلْ شَعَرْتَ مَا عَمِلُوا بَعْدَكَ، وَاللهِ مَا بَرِحُوا يَرْجِعُونَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ». فَكَانَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَرْجِعَ عَلَى أَعْقَابِنَا، أَوْ نُفْتَنَ عَنْ دِينِنَا. ﴿أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ﴾ [المؤمنون: ٦٦]: تَرْجِعُونَ عَلَى العَقِبِ. [انظر: ٧٠٤٨، أخرجه مسلم: ٢٢٩٣].

حوض وی میان صنعاء و مدینه است».
مُستَورِد به حارثه گفت: آیا نشنیدی؟ از جامهای آن؟
حارثه گفت: نی، مُستورد گفت: «جامها بسان ستارگان در آن دیده می‌شود»

۶۵۹۳- از نافع بن عُمر، از ابن ابی مُلَیکه روایت است که اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما گفته: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا من بر سر حوض هستم تا آنکه کسی را از شما که نزد من می‌آید می‌بینم و بعضی مردم از من دور ساخته می‌شوند. من می‌گویم: ای پروردگار، آنها از منند و از امت منند. گفته می‌شود: آیا دانسته‌ای که آنها پس از تو چه کار کرده‌اند، به خدا سوگند که آنها آن راهی را که رفته‌اند پیوسته به پاشنه‌های خود برگشته‌اند»
و ابن ابی مُلَیکه می‌گفت: بارالها، همانا ما از برگشتن به پاشنه‌های خود، به تو پناه می‌جوییم، یا اینکه در دین خود به فتنه بیفتیم.
«اَعقابِکُم تَنکِصُونَ» [المؤمنون:۶۶] به عقب برمی‌گردید.

٨٢- كتابُ القَدَرِ

١- باب :

٦٥٩٤- حَدَّثَنَا أَبُو الوَلِيدِ هِشَامُ بْنُ عَبْدِالمَلِكِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَنْبَأَنِي سُلَيْمَانُ الأَعْمَشُ قَالَ : سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ وَهْبٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ الصَّادِقُ المَصْدُوقُ ، قَالَ : «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ، ثُمَّ عَلَقَةً مِثْلَ ذَلِكَ ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذَلِكَ ، ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مَلَكًا فَيُؤْمَرُ بِأَرْبَعٍ : بِرِزْقِهِ وَأَجَلِهِ ، وَشَقِيٌّ أَوْ سَعِيدٌ ، فَوَاللَّهِ إِنَّ أَحَدَكُمْ - أَوْ : الرَّجُلَ - يَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا غَيْرُ بَاعٍ أَوْ ذِرَاعٍ ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا . وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الجَنَّةِ ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا غَيْرُ ذِرَاعٍ أَوْ ذِرَاعَيْنِ ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الكِتَابُ ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا» .

قَالَ آدَمُ : «إِلا ذِرَاعٌ» . [راجع : ٣٢٠٨ ، اخرجه مسلم : ٢٦٤٣].

٨٢-کتاب قَدَر[1]

باب - ١

٦٥٩٤- از شُعبه روایت است که گفت: سُلیمان اَعمش به من گفت: از زید بن وهب شنیدم که عبدالله (بن مسعود) گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم که راستگوی و راستگو شمرده شده است، فرمود: «هر یک از شما به مدت چهل روز در شکم مادر خود جمع می‌شوید سپس به همین مدت (چهل روز دیگر) علقه[2] می‌گردید، سپس به همین مدت(چهل روز دیگر) گوشتپاره می‌گردید، سپس خداوند فرشته‌ای می‌فرستد و به وی امر می‌شود که به چهار چیز (سرنوشتش را که در ازل مقدَّر شده بود رقم زند): روزی او ، عمر او و بدبختی یا نیک بختی او. به خدا سوگند که هر یک از شما- یا: مردی، عمل اهل دوزخ را انجام می‌دهد تا آنکه میان او و میان دوزخ به غیر

١ - این کتاب دربارهٔ مسائل قضا و قدر و احادیثی است که در این رابطه آمده است.

٢ - در رسالهٔ «اعجاز قرآن» تالیف دوکتور محمد ناصر عمر کشاورز در ترجمهٔ کلمه «علقه» سه معنی آورده است: ١:خون بسته. یا لخته. ٢:آویزان. ٣:جوک(حیوان کِرم مانند که خون دیگر حیوانات به شمول انسان را می‌مکد). وی می‌نویسد: چون در سابق مایکرسکوپ و تکنیکهای پیشرفته وجود نداشت، و جَنین، در هشت هفتهٔ عمر خود به اندازهٔ دو سانتی متر بوده و به چشم انسان مانند یک لخته خون به نظر می‌رسید اکثر مترجمین و مفسرین قرآن، «علقه» را خون بسته ترجمه کرده‌اند، در حالی که اگر به دو معنای دیگر کلمه توجه می‌شد به حقیقت نزدیک‌تر بود.... انسان هیچگاه ازمرحلهٔ خون بسته نمی‌گذرد. ترجمهٔ بهتر کلمهٔ «علقه» این خواهد بود: چیزی که بند و آویزان می‌شود. این ترجمه با کلمه و آیات قرآن بهتر می‌خواند.

از مســافت یک یا دو گــز باقی نمی‌ماند، آنگاه آنچه بر وی رقم زده شــود پیشــی می‌گیرد و عمل اهل بهشــت را انجام می‌دهد و به بهشت وار می‌شود.

و همانا مردی اســت که عمل اهل بهشــت را انجــام می‌دهد تا آنکه میان او و میان بهشــت به غیر از مســافت یک یا دو گز باقی نمی‌ماند، آنگاه آنچه بر وی رقم زده شده پیشی می‌گیرد و عمل اهل دوزخ را انجام می‌دهد و به دوزخ وارد می‌شود.»

آدم (راوی دیگر) گفت (که آن حضرت چنین فرمود) «بجز مسافت یک گز» (عوض به غیر از مسافت یک گز، که در حدیث آمده است)

٦٥٩٥- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللهُ عَنْه ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « وَكَّلَ اللَّهُ بِالرَّحِمِ مَلَكًا ، فَيَقُولُ : أَيْ رَبِّ نُطْفَةٌ ، أَيْ رَبِّ عَلَقَةٌ ، أَيْ رَبِّ مُضْغَةٌ ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقْضِيَ خَلْقَهَا ، قَالَ : أَيْ رَبِّ ، أَذَكَرٌ أَمْ أُنْثَى ، أَشَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ ، فَمَا الرِّزْقُ ، فَمَا الأَجَلُ ، فَيُكْتَبُ كَذَلِكَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ » . [راجع : ٣١٨،

أخرجه مسلم : ٢٦٤٦] .

٦٥٩٥-از حَمّــاد، از عبیدالله، بــن ابی بکر بن اَنَس روایت اســت که اَنَس بن مالک رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:« خداوند، فرشــته‌ای را در رَحِم می‌گمارد و آن فرشــته می‌گوید: پروردگارا، این نطفه اســت، پــروردگارا بــه حالــت عَلَقَه درآمده اســت، پــروردگارا حالت مُضغَه (گوشــتپاره) به خود گرفته است، پس اگر خدا بخواهد که آفرینش او را کامل کند، فرشــته می‌پرســد: پروردگارا، نر، یا ماده اســت؟ بدبخت اســت یا نیکبخت روزی او چقدر است و عمر او چند است. همه اینها همچنانکه در شــکم مادر خود اســت(از سرنوشت وی) نوشته می‌شود.

٢- باب : جَفَّ الْقَلَمُ عَلَى عِلْمِ اللَّهِ

﴿ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ ﴾ [الجاثية:٢٣] .

باب-۲ خشکیدن قلم بر علم خدا

«و خــدا نظر بــه علم خود (دربــاره‌اش) او را

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: قَالَ لِي النَّبِيُّ ﷺ: «جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ». [راجع: ٥٠٧٦].

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ﴿لَهَا سَابِقُونَ﴾ [المؤمنون: ٦١]: سَبَقَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ.

گمراه گردانیده است» (الجاثیه:۲۳) و ابوهریره گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت:«قلم در آنچه تو بدان می‌رسی (با آن روبرو می‌شوی) خشکید» (تغییر در آن راه ندارد)

ابن عباس گفت: «و آنانند که در انجام آنها سبقت می جویند» (المؤمنون:۶۱) یعنی: سعادت بر ایشان سبقت جسته است.

٦٥٩٦- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ الرِّشْكُ قَالَ: سَمِعْتُ مُطَرِّفَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الشِّخِّيرِ يُحَدِّثُ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُعْرَفُ أَهْلُ الْجَنَّةِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: فَلِمَ يَعْمَلُ الْعَامِلُونَ؟ قَالَ: «كُلٌّ يَعْمَلُ لِمَا خُلِقَ لَهُ، أَوْ: لِمَا يُسِّرَ لَهُ». [انظر: ٧٥٥١، أخرجه مسلم: ٢٦٤٩].

٦٥٩٦- از یزید رِشک، از مُطَرِّف بن عبدالله بن شِخِّیر روایت است که عمران بن حُصین گفت: مردی گفت: یا رسول الله، آیا (در علم خدا) اهل بهشت از اهل دوزخ شناخته می‌شود؟ فرمود: «آری» آن مرد گفت: پس چرا عمل کنندگان عمل (نیک) کنند؟ فرمود: هر کس عملی می‌کند که او به انجام آن آفریده شده یا برای او آسان گردانیده شده است»

٣- باب: اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ

باب-۳ خدا به آنچه ایشان عمل می‌کردند، داناتر است

٦٥٩٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ أَوْلَادِ الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ». [راجع: ١٣٨٣، أخرجه مسلم: ٢٦٦٠].

٦٥٩٧- از شعبه، از ابو بِشر از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عبّاس رضی الله عنهما گفت: دربارهٔ فرزندان مشرکین (که به سن بلوغ نرسیده و مرده‌اند) پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال شد. فرمود: «خدا به آنچه ایشان (اگر زنده می‌ماندند) می‌کردند، داناتر است»

٦٥٩٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: وَأَخْبَرَنِي عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ ذَرَارِيِّ الْمُشْرِكِينَ، فَقَالَ: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ». [راجع: ١٣٨٤، أخرجه مسلم: ٢٦٥٩].

٦٥٩٨- از ابن شِهاب، از عطاء بن یزید روایت است که وی از ابوهریره شنیده است که می‌گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم درباره کودکان مشرکین سؤال شد. فرمود: «خدا

به آنچه ایشان می‌کردند، داناتر است»

٦٥٩٩- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ، وَيُنَصِّرَانِهِ، كَمَا تُنْتِجُونَ الْبَهِيمَةَ، هَلْ تَجِدُونَ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ، حَتَّى تَكُونُوا أَنْتُمْ تَجْدَعُونَهَا». [راجع: ١٣٥٨، أخرجه مسلم: ٢٦٥٨، مع الحديث الآتي].

٦٥٩٩- از مَعمَر، از هَمّام از ابوهریره روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ نوزادی بجز از فطرت اسلام زاده نمی‌شود، این پدر و مادر او هستند که او را یهودی و نصرانی می‌گردانند چنانکه حیوانات (صحیح و سالم) زاییده می‌شوند، آیا شما در میان آنها گوش بریده می‌یابید تا آنکه شما خود، گوش آنها را می‌برید.»

٦٦٠٠- قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ: أَفَرَأَيْتَ مَنْ يَمُوتُ وَهُوَ صَغِيرٌ؟ قَالَ: «اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ». [راجع: ١٣٨٤. أخرجه مسلم: ٢٦٥٨ و ٢٦٥٩].

٦٦٠٠- گفتند: یا رسول الله، در مورد کسی که در کودکی می‌میرد، چه می‌گویی؟ فرمود: «خدا به آنچه ایشان می‌کردند، داناتر است»

٤- باب:

﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا﴾

[الأحزاب: ٣٨]

باب-۴

«و کار خدا همواره به اندازهٔ مقرر و معیّن است» (الاحزاب: ٣٨)

٦٦٠١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَسْأَلِ الْمَرْأَةُ طَلَاقَ أُخْتِهَا لِتَسْتَفْرِغَ صَحْفَتَهَا، وَلْتَنْكِحْ، فَإِنَّ لَهَا مَا قُدِّرَ لَهَا». [راجع: ٢١٤٠، أخرجه مسلم: ١٤١٣ و ١٥١٥، مطولاً، وأخرجه: ١٥٢٠، بقطعة ليست في هذه الطريق].

٦٦٠١- از مالک، از ابوالزِّناد، از اَعرَج روایت است که ابو هُریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «زن (از مرد خواستگار خود) طلاق خواهر (مسلمان) خود را (که در عقد خواستگاری وی است) تقاضا نکند تا جای وی را بگیرد، پس باید ازدواج کند، زیرا آنچه به وی مقدر شده است، آمد نیست»

٦٦٠٢- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ، عَنْ أُسَامَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ جَاءَهُ رَسُولُ إِحْدَى بَنَاتِهِ، وَعِنْدَهُ سَعْدٌ وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ وَمُعَاذٌ، أَنَّ ابْنَهَا يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَبَعَثَ إِلَيْهَا: «لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَلِلَّهِ مَا أَعْطَى، كُلٌّ بِأَجَلٍ، فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ». [راجع: ١٢٨٤، أخرجه مسلم: ٩٢٣، مطولاً بدون أبي].

٦٦٠٢- از عاصِم، از ابو عُثمان روایت است که اُسامه گفت: نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودم که قاصد یکی از دختران آن حضرت آمد در حالی که سَعد و اُبَی بن کعب و مُعاذ، نزد آن حضرت نشسته بودند و قاصد گفت که پسر دختر آن حضرت در حالتی است که نفسش گرفته می‌شود (و چه بسا می‌میرد) آن حضرت

قاصد را به سوی وی فرستاد (که بگوید) «ار آنِ خداست آنچه می‌گیرد و از آنِ خداست آنچه می‌دهد، هر چیز مدتی (معین) دارد، باید شکیبایی ورزد و به امید ثواب باشد.)

٦٦٠٣- حَدَّثَنَا حَبَّانُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا يُونُسُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَيْرِيزٍ الْجُمَحِيُّ: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ بَيْنَمَا هُوَ جَالِسٌ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا نُصِيبُ سَبْيًا وَنُحِبُّ الْمَالَ، كَيْفَ تَرَى فِي الْعَزْلِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوَإِنَّكُمْ لَتَفْعَلُونَ ذَلِكَ، لَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَفْعَلُوا، فَإِنَّهُ لَيْسَتْ نَسَمَةٌ كَتَبَ اللَّهُ أَنْ تَخْرُجَ إِلَّا هِيَ كَائِنَةٌ». [راجع: ٢٢٢٩، أخرجه مسلم: ١٤٣٨، بلفظ مختلف].

٦٦٠٣- از زُهری، از عبدالله بن مُحَیریز جُمحی روایت است که ابوسعید خُدری گفت: در حالی که نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بود، مردی از انصار آمد و گفت: یا رسول الله، ما (از اسیران جنگ) کنیزی را نصیب می‌شویم و مال (حاصل فروش او را که حمل نگیرد) دوست می‌داریم، در مورد عَزل (افکندن منی در خارج فرج) چه حکم می‌کنی؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا شما این کار را می‌کنید، نی. بهتر است این کار را نکنید، زیرا هیچ نفسی نیست که خداوند پدید آمدن او را مُقَدَّر کرده باشد، مگر آنکه وی پدید می‌آید»

٦٦٠٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ مَسْعُودٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ ﷺ قَالَ: لَقَدْ خَطَبَنَا النَّبِيُّ ﷺ خُطْبَةً، مَا تَرَكَ فِيهَا شَيْئًا إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ إِلَّا ذَكَرَهُ، عَلِمَهُ مَنْ عَلِمَهُ وَجَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ، إِنْ كُنْتُ لَأَرَى الشَّيْءَ قَدْ نَسِيتُ، فَأَعْرِفُ مَا يَعْرِفُ الرَّجُلُ إِذَا غَابَ عَنْهُ فَرَآهُ فَعَرَفَهُ. [أخرجه مسلم: ٢٨٩١].

٦٦٠٤- از اَعمَش، از ابو وائل روایت است که حُذَیفه رضی الله عنه گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم برای ما خطبه خواند و در آن خطبه چیزی باقی نگذاشت که از آن یاد نکرده باشد تا بر پا شدن قیامت. کسی که آن را فراگرفت، فراگرفت و کسی که آن را فراموش کرد، فراموش کرد. من(موضوعاتی را که در رابطه بدان خطبه بود) می‌دیدم که واقع شد، ولی فراموش کردم، پس تشخیص می‌دهم، چنانکه کسی که از وی چیزی [و کسی] غایب می‌شود، چون او را ببیند تشخیص می‌دهد.

٦٦٠٥- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَمَعَهُ

٦٦٠٥- از سعد بن ابی عُبَیده، از ابو عبدالرحمن سُلَمی روایت است که علی رضی الله عنه گفت: ما با پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم در

عُودٌ يَنْكُتُ فِي الأَرْضِ ، وَقَالَ : « مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلا قَدْ كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ أَوْ مِنَ الْجَنَّةِ » . فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : أَلا نَتَّكِلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قال : « لا ، اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ . ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ﴾ » . الآيَةَ .

[راجع : ١٣٦٢ ، اخرجه مسلم : ٢٦٤٧] .

حالی که آن حضرت چوبی در دست داشت که با آن زمین را میکاوید، سپس فرمود:«هیچیک از شما نیست، مگر اینکه جایگاهش در دوزخ یا بهشت مقدّر شده است» مردی از میان گفت: آیا بر آنچه مقدر شده، اعتماد نکنیم یا رسول الله؟ فرمود: «نی، به آنچه برای شما میسر است عمل کنید» سپس خواند:« و اما هر که [حق خدا را داد] و پرهیزگاری کرد» (الّیل:۵)

٥- باب : الْعَمَلُ بِالْخَوَاتِيمِ

٦٦٠٦- حَدَّثَنَا حِبَّانُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ ، الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْه قَال : شَهِدْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ خَيْبَرَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِرَجُلٍ مِمَّنْ مَعَهُ يَدَّعِي الإِسْلامَ : « هَذَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ » ، فَلَمَّا حَضَرَ الْقِتَالُ قَاتَلَ الرَّجُلُ مِنْ أَشَدِّ الْقِتَالِ ، وَكَثُرَتْ بِهِ الْجِرَاحُ فَأَثْبَتَتْهُ ، فَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَرَأَيْتَ الرَّجُلَ الَّذِي تَحَدَّثْتَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، قَدْ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِنْ أَشَدِّ الْقِتَالِ ، فَكَثُرَتْ بِهِ الْجِرَاحُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَمَا إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ » . فَكَادَ بَعْضُ الْمُسْلِمِينَ يَرْتَابُ ، فَبَيْنَمَا هُوَ عَلَى ذَلِكَ إِذْ وَجَدَ الرَّجُلُ أَلَمَ الْجِرَاحِ ، فَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى كِنَانَتِهِ فَانْتَزَعَ مِنْهَا سَهْمًا فَانْتَحَرَ بِهَا ، فَاشْتَدَّ رِجَالٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ صَدَّقَ اللَّهُ حَدِيثَكَ ، قَدِ انْتَحَرَ فُلانٌ فَقَتَلَ نَفْسَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَا بِلالُ ، قُمْ فَأَذِّنْ : لا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلا مُؤْمِنٌ ، وَإِنَّ اللَّهَ لَيُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ » .

[راجع : ٣٠٦٢ ، اخرجه مسلم : ١١١] .

باب-۲۵ اعتبار عمل وابسته به خاتمهٔ اعمال است

٦٦٠٦- از زُهری، از سعید بن مُسیَّب روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: ما در غزوهٔ خیبر با رسول الله صلی الله علیه و سلم بودیم. رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارهٔ مردی که ادعای اسلام می‌کرد (به اصحاب خود) گفت: «وی از اهل دوزخ است» آنگاه که نبرد آغاز شد، آن مرد دلیرانه جنگید و زخمهای زیاد برداشت تا آنکه از پای افتاد. مردی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم نزد آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله، آیا دیدی همان مردی را که گفته بودی از اهل دوزخ است، وی در راه خدا به سختی پیکار کرد و زخمهای زیاد برداشت. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: « اما وی از اهل دوزخ است» برخی از مسلمانان نزدیک بود که (در این فرمودهٔ آن حضرت) شک بیاورند. در حالی که آن مرد در چنان وضعی قرار داشت، درد زخمها او را بر آن داشت که دست به سوی ترکش خود دراز کند و از آن تیری درآورد و گلوی خود را ببرّد.

مردانی از مسلمانان به سوی رسول الله صلی الله علیه و سلم شتافتند و گفتند: یا رسول الله ، خداوند سخن تو را راست گردانید، همانا فلان کس گلوی خود را برید و خودش را کشت. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «ای بِلال! برخیز و اعلام کن: به بهشت وارد نمی‌شود مگر مؤمن و همانا خداوند این دین را توسط مردی فاجر پشتیبانی می‌کند»

٦٦٠٧- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ : بْنِ سَعْدٍ ، أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَعْظَمِ الْمُسْلِمِينَ ، غَزْوَةً غَزَاهَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَنَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الرَّجُلِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا» . فَاتَّبَعَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ ، وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ ، حَتَّى جُرِحَ ، فَاسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ ، فَجَعَلَ ذُبَابَةَ سَيْفِهِ بَيْنَ ثَدْيَيْهِ حَتَّى خَرَجَ مِنْ بَيْنِ كَتِفَيْهِ ، فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مُسْرِعًا ، فَقَالَ : أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ، فَقَالَ : «وَمَا ذَاكَ» . قَالَ : قُلْتَ لِفُلَانٍ : «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَلْيَنْظُرْ إِلَيْهِ» . وَكَانَ مِنْ أَعْظَمِنَا غَنَاءً عَنِ الْمُسْلِمِينَ ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ لَا يَمُوتُ عَلَى ذَلِكَ ، فَلَمَّا جُرِحَ اسْتَعْجَلَ الْمَوْتَ فَقَتَلَ نَفْسَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَ ذَلِكَ : «إِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ وَإِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ ، وَإِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالْخَوَاتِيمِ» . [راجع : ٢٨٩٨ ، أخرجه مسلم : ١١٢ ، مطولاً ولم يذكر « إنما الأعمال بالخواتيم »] .

٦٦٠٧- از ابوغَسَّان، از ابوحازِم روایت است که سهل بن سعد گفت: مردی از مسلمانان شجاع در غزوه‌ای به همراهی پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌جنگید، پیامبر صلی الله علیه و سلم نگریست و گفت: «کسی که دوست می‌دارد بسوی مردی از اهل دوزخ بنگرد، به سوی این مرد بنگرد!» مردی از آن گروه به دنبال وی رفت و او به همین منوال به شدت با مشرکین می‌جنگید، تا آنکه زخم برداشت و آنگاه بر مرگ خود شتاب کرد، تیزی نوک شمشیر خود را میان سینهٔ خود فروبرد تا آنکه از میان شانه‌هایش بیرون آمد. مردی (که به دنبال وی رفته بود) شتابان نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: گواهی می‌دهم که تو رسول خدا هستی. آن حضرت فرمود:« و چه خبر است؟» وی گفت: تو (با اشاره) به فلان مرد، گفته بودی:«کسی که دوست می‌دارد به سوی مردی از اهل دوزخ بنگرد، به سوی این مرد بنگرد». وی در میان ما از بزرگترین جنگاوران مسلمان بود و من دانستم که وی در این جنگ نمی‌میرد و چون زخمی شد بر مرگ خویش شتاب کرد و خودش را کشت.

پیامبر صلی الله علیه و سلم با شنیدن آن گفت: « همانا بنده عمل اهل دوزخ را انجام می‌دهد در حالی که وی از اهل بهشت است، و عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد در حالی که از اهل دوزخ است و همانا اعتبار به خاتمهٔ آن [کارها و اعمال] بستگی دارد».

٦- باب : إِلْقَاءِ النَّذْرِ الْعَبْدَ إِلَى الْقَدَرِ

باب-۶ حواله کردن نذر بنده به تقدیر

٦٦٠٨- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُرَّةَ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهما قال : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ النَّذْرِ ، وَقَالَ : « إِنَّهُ لا يَرُدُّ شَيْئًا ، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ » . [انظر : ٦٦٩٢، ٦٦٩٣، اخرجه مسلم : ١٦٣٩].

۶۶۰۸- از منصور، از عبدالله بن مَرَّه روایت است که ابن عُمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم از نذر منع کرده و گفت: «همانا با نذر چیزی را رد نمی‌کند و همانا نذر از بخیل چیزی بیرون کشیده می‌شود.»

٦٦٠٩- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لا يَأْتِ ابْنَ آدَمَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قَدْ قَدَّرْتُهُ ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ الْقَدَرُ وَقَدْ قَدَّرْتُهُ لَهُ ، أَسْتَخْرِجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ» . [انظر : ٦٦٩٤، أخرجه مسلم : ١٦٤٠] .

۶۶۰۹- از مَعمَر، از هَمّام بن مُنَبِّه، از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « (خدا فرموده است:) نذر، برای پسر آدم از آنچه من مقرر نکرده‌ام چیزی را نمی‌آورد، ولی آنچه را برای او مقرر کرده‌ام درخواهد یافت، بدین گونه او را از بخالت بیرون می‌آورم»

٧- باب : لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّه

باب-۷

لا حَولَ وَ لا قُوَّةَ الا بالله (هیچ توان وقدرتی بجز از آنِ خدا نیست)

٦٦١٠- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا خَالِدٌ الْحَذَّاءُ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قال : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزَاةٍ ، فَجَعَلْنَا لا نَصْعَدُ شَرَفًا ، وَلا نَعْلُو شَرَفًا ، وَلا نَهْبِطُ فِي وَادٍ إِلا رَفَعْنَا أَصْوَاتَنَا بِالتَّكْبِيرِ ، قال : فَدَنَا مِنَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

۶۶۱۰- از خالد حَذّاء، از ابی عثمان نَهدی روایت است که ابوموسی (اشعری) گفت: ما که در غزوه‌ای با پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم، به تپه‌ای بالا نمی‌رفتیم و به قلهٔ آن نمی‌رسیدیم و در وادیی فرود نمی‌آمدیم، مگر

فَقَالَ : « يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، فَإِنَّكُمْ لا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلا غَائِبًا ، إِنَّمَا تَدْعُونَ سَمِيعًا بَصِيرًا » . ثُمَّ قال : « يَا عَبْدَاللَّهِ بْنَ قَيْسٍ ، أَلا أُعَلِّمُكَ كَلِمَةً هِيَ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ ، لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ » . [راجع : ٢٩٩٢ أخرجه مسلم : ٢٧٠٤] .

اینکه آواز خویش را با تکبیر (الله اکبر) بلند می‌کردیم، رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما نزدیک شد و فرمود: «ای مردم بر خود آسان گیرید، همانا شما کر و غایبی را فرا نمی‌خوانید، بلکه (ذات شنوا و بینایی را فرامی‌خوانید»

سپس آن حضرت فرمود: «ای عبدالله بن قیس (ابوموسی) آیا کلمه‌ای از گنجهای بهشت را به تو تعلیم ندهم: لا حَول و لا قُوَّةَ الا بالله»

٨- باب : الْمَعْصُومُ مَنْ عَصَمَ اللَّهُ

﴿عَاصِمَ﴾ [هود:٤٣] : مَانِعَ .

قال مُجَاهِدٌ : ﴿سَدًّا﴾ [يس:٩] . عَنِ الْحَقِّ ، يَتَرَدَّدُونَ فِي الضَّلالَةِ . ﴿دَسَّاهَا﴾ [الشمس:١٠] . أَغْوَاهَا .

٦٦١١- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَا اسْتُخْلِفَ خَلِيفَةٌ إِلا لَهُ بِطَانَتَانِ : بِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالْخَيْرِ وَتَحُضُّهُ عَلَيْهِ ، وَبِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالشَّرِّ وَتَحُضُّهُ عَلَيْهِ ، وَالْمَعْصُومُ مَنْ عَصَمَ اللَّهُ » . [انظر : ٧١٩٨] .

باب-٨ مَعصُوم، کسی است که خدا او را از گناه باز می‌دارد

«عَاصِم» (هود:٤٣) یعنی مانع.

مجاهد گفته است: «سَدًّا» (یس:٩) (مانع، دیوار) از حق. در گمراهی گذاشته می‌شوند.

«دَسَّاهَا»(الشمس:١٠) فریفت (نفس را)

٦٦١١- از زُهری، از ابوسُلَمه، از ابوسعید خدری روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ خلیفه‌ای خلافت داده نشده است مگر آنکه وی را دو مشاور (رازدار) است. مشاوری که او را به کار نیک می‌فرماید و بر آن اصرار می‌ورزد، و مشاوری که او را به کار بد می‌فرماید و بر آن اصرار می‌ورزد و معصوم، کسی است که خدا او را از گناه باز می‌دارد»

٩- باب : ﴿وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لا يَرْجِعُونَ﴾ [الأنبياء:٩٥]

﴿أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلا مَنْ قَدْ آمَنَ﴾ [هود:٣٦] .

﴿وَلا يَلِدُوا إِلا فَاجِرًا كَفَّارًا﴾ [نوح:٢٧] .

باب-٩

«بر [مردم] شهری که آن را هلاک کرده‌ایم بازگشتشان [به دنیا] حرام است» (الانبیاء:٩٥)

«همانا از قوم تو هرگز کسی ایمان نخواهد آورد، جز کسانی که [تا کنون] ایمان آورده‌اند»

وَقَالَ مَنْصُورُ بْنُ النُّعْمَانِ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : وَحِرْمٌ بِالْحَبَشِيَّةِ وَجَبَ .

(هود:۳۶)
«و نزایند جز بدکار ناسپاس» (نوح:۲۷)
و منصور بن نُعمان، از عِکرمه روایت کرده که ابن عباس گفت: حِرمٌ،[1] در لغت حبشی به معنای وَجَب است یعنی لازم و ثابت شد.

٦٦١٢- حَدَّثَنِي مَحْمُودُ بْنُ غَيْلانَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : مَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَشْبَهَ بِاللَّمَمِ ، مِمَّا قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزِّنَا ، أَدْرَكَ ذَلِكَ لا مَحَالَةَ ، فَزِنَا الْعَيْنِ النَّظَرُ ، وَزِنَا اللِّسَانِ الْمَنْطِقُ ، وَالنَّفْسُ تَمَنَّى وَتَشْتَهِي ، وَالْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ أَوْ يُكَذِّبُهُ » .

وَقَالَ شَبَابَةُ : حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٦٢٤٣ ، أخرجه مسلم : ٢٦٥٧] .

۶۶۱۲- از مَعمَر، از ابن طاوُس، از پدرش روایت است که ابن عباس گفت: چیزی را شبیه‌تر به گناه کوچک ندیدم، از آنچه ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «همانا خداوند سهم زنا را بر پسر آدم نوشته است که ناگزیر آن را در می‌یابد، زنای چشم، نگریستن (برآنچه حرام) است، و زنای زبان گفتگوی (ناشایست) و آرزو خواهش نفس (برای زنا) است، که شرمگاه آن را تصدیق (عملی) می‌کند یا تکذیب (خودداری) می‌کند» و شَبابه گفته است: از وَرقاء، از ابن طاوُس، از پدرش، از ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است.

١٠- باب : ﴿ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلا فِتْنَةً لِلنَّاسِ ﴾ [الإسراء: ٦٠]

٦٦١٣- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرٌو ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : ﴿ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلا فِتْنَةً لِلنَّاسِ ﴾ . قَالَ : هِيَ رُؤْيَا عَيْنٍ ، أُرِيَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِهِ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ ، قَالَ : ﴿ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ﴾ [الإسراء: ٦٠] قَالَ : هِيَ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ . [راجع : ٣٨٨٨] .

باب-۱۰

« و آن رؤیایی را که به تو نمایاندیم جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم» (الاسراء:۶۰)
۶۶۱۳- از عمرو، از عِکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «و آن رؤیایی را که به تو نمایاندیم جز برای آزمایش مردم

۱- وَ حَرامٌ، که در عنوان باب۹ آمده، در قرائت حمزه و کسائی و ابوبکر، حِرمٌ، به کسر حاء، به غیر الف می‌باشد. یعنی اعمال مؤمنان پذیرفته و سعی ایشان مشکور است و این بر کافران حرام است که نه سعی ایشان مشکور و نه عملشان مقبول است که ایشان هرگز توبه نکنند و از کفر بازنگردند. خداوند ایشان را شناخت که هلاکشان کرد. ابن عباس گفت: بر اهل قریه هلاکت واجب شد (تفسیر میبدی)

قرار ندادیم» آن دیدن با چشـــم است که در آن شب که رسول الله صلی الله علیه و سلم به بیت المقدس برده شده بود، اتفاق افتاد[1]. و گفت: «و آن درخت لعنت شـده در قرآن» (الاِسراء:۶۰) درخت زَقُّوم است.

١١- باب : تَحَاجَّ آدَمُ وَمُوسَى عِنْدَ اللَّهِ

باب-۱۱ استدلال آدم و موسی نزد خدا

٦٦١٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : حَفِظْنَاهُ مِنْ عَمْرٍو ، عَنْ طَاوُسٍ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى ، فَقَالَ لَهُ مُوسَى : يَا آدَمُ أَنْتَ أَبُونَا خَيَّبْتَنَا وَأَخْرَجْتَنَا مِنَ الْجَنَّةِ ، قَالَ لَهُ آدَمُ : يَا مُوسَى اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِكَلَامِهِ ، وَخَطَّ لَكَ بِيَدِهِ ، أَتَلُومُنِي عَلَى أَمْرٍ قَدَّرَهُ اللَّهُ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَنِي بِأَرْبَعِينَ سَنَةً ، فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى» . ثَلَاثًا .

قَالَ سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَهُ . [راجع : ٣٤٠٩ ، أخرجه مسلم:٢٦٥٢].

۶۶۱۴- از سُـفیان، از عَمرو، از طاوُس روایت اســت که گفت: از ابوهریره شــنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آدم و موسی استدلال کردند. موسی به وی گفت: ای آدم، تو پدر ما هستی که ما را ناامید کردی و از بهشت بیرون کردی. آدم به وی گفت: ای موسی، خدا تو را با ســخن گفتن (بی‌واسطهٔ) خود برگزید و (الواح تورات را) با دست قدرت خود برای تو نوشت، آیا تو مرا به کاری که خداوند چهل ســال پیش از آفرینش من بر مــن مقدر کرده، ملامت می‌کنی؟ آدم بر موسی حجت آورد، آدم بر موســی حجت آورد [بر وی چیره شد]» سه بار تکرار کرد.

سُـفیان، از ابوزنــاد، از اَعرَج، از ابــو هریره از پیامبــر صلی الله علیه و ســلم مثل این حدیث روایت کرده است.

١٢- باب : لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَى اللَّهُ

بــاب-۱۲ مانعـی نیســت در آنچه خـدا داده است.

۶۶۱۵- از وَرّاد مولـی مغیره بن شـعبه روایت

[1]- اینکه معراج پیامبر صلی الله علیه و سلم در خواب بوده یا در بیداری، اختلاف است، عایشه رضی الله عنها گفته است که این معراج در خواب بوده نه در بیداری، سائر صحابه عظام قایل‌اند که در بیداری با تن شریف خود آن حضرت به آسمانها عبور کرده است (تیسیرالقاری ج۶-ص۱۲۰)

٦٦١٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ بْنُ أَبِي لُبَابَةَ ، عَنْ وَرَّادٍ ، مَوْلَى الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ، قال : كَتَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَى الْمُغِيرَةِ : اكْتُبْ إِلَيَّ مَا سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ خَلْفَ الصَّلاةِ ، فَأَمْلَى عَلَيَّ الْمُغِيرَةُ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ خَلْفَ الصَّلاةِ : « لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ ، اللَّهُمَّ لا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ ، وَلا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ ، وَلا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ » .

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ : أَخْبَرَنِي عَبْدَةُ : أَنَّ وَرَّادًا أَخْبَرَهُ بِهَذَا . ثُمَّ وَفَدْتُ بَعْدُ إِلَى مُعَاوِيَةَ ، فَسَمِعْتُهُ يَأْمُرُ النَّاسَ بِذَلِكَ الْقَوْلِ . [راجع : ٨٤٤ ، أخرجه مسلم : ٥٩٣ ، وفي الأقضية : ١٢ بقطعة ليست في هذه الطريق] .

است که گفت: مُعاویه بن مُغیره نوشت: آنچه از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ای که از پس نماز می‌خواند، برایم بنویس. ورّاد می گوید: مغیره بر من املاء کرد و گفت که بنویسم: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که از پس نماز می‌گفت: (لااله الا الله وحده لاَ شریکَ لَهُ، اَللّهُمَّ لا مانعَ لِمَا اَعطَیتَ، وَ لا مُعطِیَ لما مَنَعتَ، و لا یَنفَعُ ذَالجَدِّ منکَ الجدُّ)

«هیچ معبودی بر حق نیست بجز الله، یکتاست که او را شریکی نیست، بارالها، نیست مانعی در آنچه تو داده‌ای و هیچ دهنده‌ای نیست برای آنچه تو منع کرده‌ای و نه بهره مند، بدون حکم تو بهره‌ای می‌برد.»

١٣- بَاب : مَنْ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنْ دَرَكِ الشَّقَاءِ ، وَسُوءِ الْقَضَاءِ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ . مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ﴾ [الفلق:١-٢] .

بــاب-۱۳ پناه جســتن از رســیدن بدبختی و بدسرنوشتی

و فرمودهٔ خــدای تعالی: «بگو: پنــاه می‌برم به پروردگار روشــنی صبح، از شــر آنچه آفریده» (الفلق:۲-۱)

٦٦١٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ سُمَيٍّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ جَهْدِ الْبَلاءِ ، وَدَرَكِ الشَّقَاءِ ، وَسُوءِ الْقَضَاءِ ، وَشَمَاتَةِ الأَعْدَاءِ » . [راجع : ٦٣٤٧ ، أخرجه مسلم : ٢٧٠٧] .

٦٦١٦- از سُــمَی، از ابــو صالــح، از ابوهریره روایت اســت که پیامبر صلی الله علیه و ســلم فرمود: «پناه بجویید به خداوند از دشواری ابتلاء و آزمون، و رســیدن بدبختی، و بدسرنوشتی و شادمانی شریرانهٔ دشمنان»

١٤- بَاب : ﴿ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ ﴾ [الأنفال:٢٤]

باب-۱۴

«و خــدا میــان آدمی و دلش حایــل می‌گردد» (انفال:٢٤)

٦٦١٧- از موســی بن عُقبه، از سالِم، از عبدالله

٦٦١٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: كَثِيراً مِمَّا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَحْلِفُ: «لا وَمُقَلِّبِ الْقُلُوبِ». [انظر: ٦٦٢٨، ٧٣٩١]

٦٦١٨- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَفْصٍ وَبِشْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالا: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لابْنِ صَيَّادٍ: «خَبَأْتُ لَكَ خَبِيئاً». قَالَ: الدُّخُّ، قَالَ: «اخْسَأْ، فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ». قَالَ عُمَرُ: ائْذَنْ لِي فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ، قَالَ: «دَعْهُ، إِنْ يَكُنْ هُوَ فَلا تُطِيقُهُ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ هُوَ فَلا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ». [راجع: ١٣٥٤، اخرجه مسلم: ٢٩٣٠]

(بـن عمر) رضـی الله عنهما روایت اسـت که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم چون سوگند یاد می‌کرد، این را بیشتر می‌گفت: «نی، سوگند به ذاتی که برگرداننده دلهاست»

٦٦١٨- از زُهری، از سالم روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم به ابن صیاد (پسری یهودی که ادعای نبوت می‌کرد) گفت: «در دل (برای آزمایش تو) چیزی پنهان کـرده‌ام» ابن صیاد گفت: آن دُخ[1] است. آن حضرت گفت: «دور شو که هرگز از اندازهٔ خود (یـا از مرتبه کهانت که بر تو مقدر شده) فراتر نمی‌روی» عمر گفت: اجازه بده که گردنش را بزنم. آن حضـرت فرمود: «او را به حالش بگذار، اگر وی همان (دجال) باشـد، تو توان آن را نداری و اگر نباشـد، از کشـتن وی خیری به تو عاید نیست».

١٥- باب:

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا﴾

[التوبة:٥١] قَضَى.

قَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿بِفَاتِنِينَ﴾ [الصافات:١٦٢]: بِمُضِلِّينَ إِلا مَنْ كَتَبَ اللَّهُ أَنَّهُ يَصْلَى الْجَحِيمَ.

﴿قَدَّرَ فَهَدَى﴾ [الأعلى:٣]. قَدَّرَ الشَّقَاءَ وَالسَّعَادَةَ، وَهَدَى الأَنْعَامَ لِمَرَاتِعِهَا.

باب-١٥

«بگو: جز آنچه که خدا برای ما نوشته هرگز به ما نمی‌رسد» (التوبه:٤٥) نوشته، یعنی: مقدر کرده. مجاهـد گفته اسـت:«بِفَاتِنِینَ» (الصافات:١٦٢) یعنی: گمـراه کنندگان، مگر کسـی را که خدا نوشـته (مقدر کرده) اسـت که رونـدهٔ دوزخ است.(١)

«قَـدَّرَ فَهَدَی» [الاعلی:٣] «انـدازه کرد پس راه نمود» یعنی سـعادت و شقاوت بر انسان مقدر شده است.

٦٦١٩- از عبـدالله بن بُرَیده، از یَحیَی بن یَعمَر

١- چنانکه در احادیث قبلی از آن جمله حدیث ١٣٥٤، گذشت، آن حضرت سورهٔ «الدخان» را در دل گرفته بود، که وی نتوانست آن را بگوید.

٦٦١٩- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ : أَخْبَرَنَا النَّضْرُ : حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ أَبِي الْفُرَاتِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ بُرَيْدَةَ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْمَرَ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهَا سَأَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الطَّاعُونِ ، فَقَالَ : «كَانَ عَذَابًا يَبْعَثُهُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ ، فَجَعَلَهُ اللَّهُ رَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ، مَا مِنْ عَبْدٍ يَكُونُ فِي بَلَدٍ يَكُونُ فِيهِ ، وَيَمْكُثُ فِيهِ لا يَخْرُجُ مِنَ الْبَلَدِ ، صَابِرًا مُحْتَسِبًا ، يَعْلَمُ أَنَّهُ لا يُصِيبُهُ إِلا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ، إِلا كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ شَهِيدٍ» . [راجع: ٣٤٧٤]

روایت است که عایشه رضی الله عنها او را خبر داده که وی از رسول الله صلی الله علیه وسلم دربارهٔ طاعون پرسید و آن حضرت فرمود: «آن عذابی بود که خدا بر هر کس که می‌خواست آن را می‌فرستاد، ولی آن را برای مؤمنان رحمت گردانید، بنده‌ای نیست که در شهری که در آن طاعون است می‌زید و در آنجا می‌ماند و از شهر بیرون نمی‌رود و شکیبایی می‌ورزد و به امید ثواب می‌باشد، و می‌داند که جز آنچه خدا بر وی مقدر کرده است به او نمی‌رسد، مگر آنکه ثوابی در می‌یابد که مانند ثواب شهید است.»

١٦- باب :
﴿وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾ [الأعراف:٤٣]

﴿لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ [الزمر:٥٧].

باب-۱۶

«و اگر خدا ما را رهبری نمی‌کرد، ما خود هدایت نمی‌یافتیم» (الاعراف:۴۳) «اگر خدا مرا هدایت می‌کرد مسلماً از پرهیزگاران بودم» (الزُّمَر:۵۷)

٦٦٢٠- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ ، هُوَ ابْنُ حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ : رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ الْخَنْدَقِ يَنْقُلُ مَعَنَا التُّرَابَ ، وَهُوَ يَقُولُ :

«وَاللَّهِ لَوْلا اللَّهُ مَا اهْتَدَيْنَا ... وَلا صُمْنَا وَلا صَلَّيْنَا

فَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا ... وَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاقَيْنَا

وَالْمُشْرِكُونَ قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا ... إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا»

۶۲۲۰- از ابن حازم، از ابو اسحاق روایت است که براء بن عازب گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم را در روز جنگ خندق دیدم که همراه ما خاک انتقال می‌داد و می‌گفت: «به خدا سوگند اگر هدایت خدا نمی‌بود، هدایت نمی‌یافتیم. و نه روزه می‌گرفتیم و نه نماز می‌گزاردیم. پس بر ما وقار و آرامش فرود آور و در مقابله با دشمن گامهای ما را ثابت بدار. مشرکان همانا بر ما ستم کردند و اگر چنانچه قصد فتنه انگیزی کنند، از آن ابا می‌ورزیم.

[راجع : ٢٨٣٦ ، أخرجه مسلم : ١٨٠٣ ، بلفظ مختلف في السرد والشعر] .

٨٣- كتاب الأيمان والنذور

٨٣- کتاب سوگندها و نذرها

١- باب قول الله تعالى :
﴿ لا يؤاخذكم الله باللغو

في أيمانكم ولكن يؤاخذكم بما عقدتم الأيمان فكفارته إطعام عشرة مساكين من أوسط ما تطعمون أهليكم أو كسوتهم أو تحرير رقبة فمن لم يجد فصيام ثلاثة أيام ذلك كفارة أيمانكم إذا حلفتم واحفظوا أيمانكم كذلك يبين الله لكم آياته لعلكم تشكرون ﴾ الآية [المائدة: ٨٩].

باب:۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

« خدا شما را به سوگندهای بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند ولی به سوگندهایی که [از روی اراده] می‌خورید [و می‌شکنید] شما را مؤاخذه می‌کند و کفاره‌اش خوراک دادن به ده بینواست– از غذاهای متوسطی که به کسان خود می‌خورانید– یا پوشانیدن آنان یا آزادکردن بنده‌ای. و کسی که [هیچ یک از اینها] نیابد، باید سه روز روزه بدارد. این است کفارهٔ سوگندهای شما وقتی که سوگند خوردید. و سوگندهای خود را پاس دارید. این گونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، باشد که سپاسگزاری کنید»

٦٦٢١- حدثنا محمد بن مقاتل أبو الحسن : أخبرنا عبد الله : أخبرنا هشام بن عروة ، عن أبيه ، عن عائشة : أن أبا بكر ﷺ لم يكن يحنث في يمين قط ، حتى أنزل الله كفارة اليمين ، وقال : لا أحلف على يمين ، فرأيت غيرها خيرا منها ، إلا أتيت الذي هو خير ، وكفرت عن يميني . [راجع: ٤٦١٤].

٦٦٢١- از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: همانا ابوبکر رضی الله عنه هرگز سوگند خود را نمی‌شکست تا آنکه خدا حکم کفارهٔ شکستن سوگند را نازل کرد. آنگاه گفت: بر چیزی سوگند نمی‌خورم (و اگر سوگند خوردم) و چیزی بهتر از آن دیدم، همان چیز بهتر را اختیار می‌کنم و کفّارهٔ سوگندم را می‌دهم.

٦٦٢٢- حدثنا أبو النعمان محمد بن الفضل : حدثنا جرير بن حازم : حدثنا الحسن : حدثنا عبد الرحمن بن سمرة قال : قال النبي ﷺ : «يا عبد الرحمن بن سمرة ، لا تسأل الإمارة ، فإنك إن أوتيتها عن مسألة وكلت

٦٦٢٢- از جریر بن حازم، از حَسن، از عبدالرحمن بن سَمُره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «ای عبدالرحمن بن سَمُره تقاضای امارت مکن، زیرا

إِلَيْهَا، وَإِنْ أُوتِيتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا، وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ، فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، فَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ وَأْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ». [انظر: ٦٧٢٢، ٧١٤٦، ٧١٤٧، أخرجه مسلم: ١٦٥٢، و أخرج أوله: في الإمارة: ١٣].

اگر نظر به تقاضا برایت داده شود، مسؤلیت آن را [خود به دوش] می‌گیری و اگر بدون تقاضا برایت داده شود، (در اجرای آن وظیفه) یاری داده می‌شوی، و اگر بر چیزی سوگند خوردی و چیزی را از آن بهتر یافتی، کفارۀ سوگند بده و همان را که بهتر است اختیار کن».

٦٦٢٣- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ غَيْلَانَ بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي رَهْطٍ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ أَسْتَحْمِلُهُ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ لَا أَحْمِلُكُمْ، وَمَا عِنْدِي مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ»، قَالَ: ثُمَّ لَبِثْنَا مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ نَلْبَثَ، ثُمَّ أُتِيَ بِثَلَاثِ ذَوْدٍ غُرِّ الذُّرَى، فَحَمَلَنَا عَلَيْهَا، فَلَمَّا انْطَلَقْنَا قُلْنَا، أَوْ قَالَ بَعْضُنَا: وَاللَّهِ لَا يُبَارَكُ لَنَا، أَتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ نَسْتَحْمِلُهُ فَحَلَفَ أَنْ لَا يَحْمِلَنَا، ثُمَّ حَمَلَنَا، فَارْجِعُوا بِنَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَنُذَكِّرُهُ، فَأَتَيْنَاهُ فَقَالَ: «مَا أَنَا حَمَلْتُكُمْ، بَلِ اللَّهُ حَمَلَكُمْ، وَإِنِّي وَاللَّهِ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - لَا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا، إِلَّا كَفَّرْتُ عَنْ يَمِينِي وَأَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ، أَوْ: أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَكَفَّرْتُ عَنْ يَمِينِي». [راجع: ٣١٣٣، أخرجه مسلم: ١٦٤٩].

٦٦٢٣- از حَمّاد بن زید از غَیلان بن جَریر از ابو برده، از پدرش (ابوموسی اشعری) روایت است که گفت: در جمعی از اشعریان نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدیم تا تقاضا کنیم برای ما حیوان سواری (در جنگ تبوک) بدهد. آن حضرت گفت: «به خدا سوگند که به شما حیوان سواری نمی‌دهم و نزد من حیوان سواری ای نیست که به شما بدهم»

ابوموسی گفت: پس از آن انتظار کشیدیم، آنچه خدا خواست انتظار بکشیم. سپس سه شتر مادۀ خوش‌پیکر، برای آن حضرت آورده شد و آنها را در اختیار ما گذاشت. چون از آنجا راهی شدیم، گفتیم، یا بعضی از ما گفتند: به خدا سوگند که به ما برکت داده نمی‌شود، ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفته بودیم که برای ما حیوان سواری بدهد و او سوگند یاد کرده بود که برای ما حیوان سواری ندهد، سپس برای ما حیوان سواری داده است. پس بهتر است نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم برویم و به او یادآور شویم. ما نزد آن حضرت آمدیم. فرمود: «من شما را سوار نگردانیدم، خدا شما را سوار گردانید و به خدا سوگند، اگر خدا بخواهد، بر چیزی سوگند نمی‌خورم مگر آنکه چیزی بهتر از آن ببینم، آنگاه کفارۀ سوگندم را

می‌دهم و همان کاری را می‌کنم که بهتر است یا (فرمود): همان کاری را می‌کنم که بهتر است و کفارهٔ سوگندم را می‌دهم.»

٦٦٢٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ قال : هَذَا مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . [راجع : ٢٣٨ ، أخرجه مسلم : ٨٥٥] .

٦٦٢٤- از مَعمَر، از هَمّام بن مُنَبِّه روایت است که گفت: این است آنچه ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم به ما گفته است: «ما (مسلمانان) در روز قیامت پسینیانیم که در (ورود به بهشت) پیشینیانیم»

٦٦٢٥- وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « وَاللَّهِ ، لأَنْ يَلَجَّ أَحَدُكُمْ بِيَمِينِهِ فِي أَهْلِهِ آثَمُ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَنْ يُعْطِيَ كَفَّارَتَهُ الَّتِي افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ » . [انظر : ٦٦٢٦ ، أخرجه مسلم : ١٦٥٥] .

٦٦٢٥- و رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «به خدا سوگند اگر یکی از شما به (زیان) خانوادهٔ خود سوگند بخورد و پافشاری کند (که از آن برنگردد) گناه آن نزد خدا بیشتر از آن است که (سوگندش را (بشکند) و کفاره‌ای را که خدا بر وی فرض کرده است، بدهد»

٦٦٢٦- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ ، يَعْنِي ابْنَ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنِ اسْتَلَجَّ فِي أَهْلِهِ بِيَمِينٍ فَهُوَ أَعْظَمُ إِثْمًا ، لِيَبَرَّ » . يَعْنِي الْكَفَّارَةَ . [راجع : ٦٦٢٥ ، أخرجه مسلم : ١٦٥٥] .

٦٦٢٦- از یحیی، از عِکرمه روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که در سوگند خویش به زیان به خانواده‌اش اصرار ورزد، آن گناهی بزرگتر است نسبت به اینکه از آن منصرف شود» یعنی: کفاره بدهد.

٢- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « وَايْمُ اللَّهِ »

باب-۲ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «وَ اَیمُ اللهِ» «و به خدا سوگند»

٦٦٢٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْثًا ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ ، فَطَعَنَ بَعْضُ النَّاسِ فِي إِمْرَتِهِ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « إِنْ كُنْتُمْ تَطْعَنُونَ فِي إِمْرَتِهِ ، فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعَنُونَ فِي إِمْرَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ ، وَايْمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَخَلِيقًا لِلإِمَارَةِ ، وَإِنْ

٦٦٢٧- از اسماعیل بن جَعفَر، از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم لشکری را اعزام کرد و اُسامه بن زید[1] را بر آن امیر گمارد، بعضی از مردم در شایستگی وی به

---

[1]- زید، غلام آزاد شده و پسر خواندهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم بود که در یکی از غزوات (غزوهٔ مؤته) به شهادت رسید.

كَانَ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ ، وَإِنَّ هَـذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ » . [راجع : ۳۷۳۰ ، اخرجه مسلم : ۲٤۲٦] .

امارت لشکر، طعنه زدند، رسول الله صلی الله علیه و سلم برخاست و گفت: اگر شما در امارت وی طعنه زدید، همانا شما بودید که قبل بر این در امارت پدرش طعنه زده بودید، وَ ایْمُ اللهِ (و به خدا سوگند) که وی (زید) سزاوار امارت بود و یکی از محبوب ترین مردم نزد من بود و همانا این (پسر او اُسامه) پس از وی محبوب ترین مردم نزد من است»

۳- باب : كَيْفَ كَانَتْ يَمِينُ النَّبِيِّ ﷺ

وَقَالَ سَعْدٌ قال : النَّبِيُّ ﷺ : « وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِه» . [راجع : ۳۲۹٤] .

وَقَالَ أَبُو قَتَادَةَ : قال أَبُو بَكْرٍ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ : لاهَا اللَّه إِذًا

يُقَالُ : وَاللَّه وَبِاللَّه وَتَاللَّه . [راجع : ۳۱٤۲]

باب-۳ سوگند پیامبر صلی الله علیه و سلم چگونه بوده است

و سعد گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «سوگند به کسی که جان من در دست اوست»

ابو قَتاده گفت: ابوبکر به نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: لا هَا اللهِ اِذاً دنِی، پس به خدا سوگند)

و گفته می‌شود: وَاللهِ وَ بِاللهِ وَ تَاللهِ

٦٦٢٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ : كَانَتْ يَمِينُ النَّبِيِّ ﷺ : « لا وَمُقَلِّبِ الْقُلُوبِ » . [راجع : ٦٦١٧] .

٦٦٢٨- از موسی بن عُقبه، از سالِم روایت است که ابن عُمَر گفت: سوگند پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین بوده است: « لا وَ مُقَلِّبَ القُلُوبِ» « نی و (سوگند به) برگردانندهٔ دلها»

٦٦٢٩- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « إِذَا هَلَكَ قَيْصَرُ فَلا قَيْصَرَ بَعْدَهُ ، وَإِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلا كِسْرَى بَعْدَهُ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِه ، لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّه» [راجع : ۳۱۲۱ ، اخرجه مسلم : ۲۹۱۹] .

٦٦٢٩- از عبدالمَلِک، از جابر بن سَمُره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«اگر قیصر (روم) هلاک شد، پس از وی قیصری نیست و اگر خسرو (فارس) هلاک شد، پس از وی خسروی نیست، سوگند به کسی که جان من در دست اوست که شما خزانه‌های آنان را

در راه خدا خرج می‌کنید»

٦٦٣٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرُ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». [راجع: ٣٠٢٧، أخرجه مسلم: ٢٩١٨].

٦٦٣٠- از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:« اگر خسرو هلاک شد، پس از او خسروی نیست ، و اگر قیصر هلاک شد، پس از او قیصری نیست. سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست که شما خزانه‌های آنان را در راه خدا خرج می‌کنید.»

٦٦٣١- حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ، وَاللَّهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا وَلَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا». [راجع: ١٠٤٤، أخرجه مسلم: ٩٠١، مطولاً].

٦٦٣١[1]- از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:« ای امت محمد، اگر آنچه من می‌دانم شما می‌دانستید، بسیار می‌گریستید و اندک می‌خندیدید»

٦٦٣٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي حَيْوَةُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَقِيلٍ، زُهْرَةُ بْنُ مَعْبَدٍ: أَنَّهُ سَمِعَ جَدَّهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ هِشَامٍ قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ». فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: فَإِنَّهُ الْآنَ، وَاللَّهِ لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْآنَ يَا عُمَرُ». [راجع: ٣٦٩٤].

٦٦٣٢- از ابوعَقیل، زُهرة بن مَعبَد روایت است که وی از پدر کلان خود عبدالله بن هِشام شنیده است که گفت: ما با پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم و آن حضرت دست عمر بن خطاب را گرفته بود. عمر به وی گفت: یا رسول الله، تو از هر چیز نزد من دوست داشتنی تر هستی بجز نفس من. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: « نی، سوگند به کسی که جان من در دست اوست (ایمانت کامل نمی‌شود) تا آنکه نزد تو، از نفس تو دوست داشتنی‌تر نباشم» عمر به آن حضرت گفت: همانا همین اکنون به خدا سوگند که تو از نفس من نزد من دوست داشتنی تر هستی. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اکنون (ایمانت کامل شد) ای عمر»

٦٦٣٣، ٦٦٣٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ أَنَّهُمَا أَخْبَرَاهُ: أَنَّ رَجُلَيْنِ

٦٦٣٣،٦٦٣٤- از مالک، از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابو هریره و

۱- در حدیث ۶۶۳۱ سطر اول آن حمد، آمده که اشتباه است. درست آن محمد، است

اخْتَصَمَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا: اقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ، وَقَالَ الآخَرُ، وَهُوَ أَفْقَهُهُمَا: أَجَلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَاقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ وَأْذَنْ لِي أَنْ أَتَكَلَّمَ، قَالَ: «تَكَلَّمْ». قَالَ: إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا - قَالَ مَالِكٌ: وَالْعَسِيفُ الأَجِيرُ - زَنَى بِامْرَأَتِهِ، فَأَخْبَرُونِي أَنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَجَارِيَةٍ لِي، ثُمَّ إِنِّي سَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ، فَأَخْبَرُونِي أَنَّ مَا عَلَى ابْنِي جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ، وَإِنَّمَا الرَّجْمُ عَلَى امْرَأَتِهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ، أَمَّا غَنَمُكَ وَجَارِيَتُكَ فَرَدٌّ عَلَيْكَ». وَجَلَدَ ابْنَهُ مِائَةً وَغَرَّبَهُ عَامًا، وَأُمِرَ أُنَيْسٌ الأَسْلَمِيُّ أَنْ يَأْتِيَ امْرَأَةَ الآخَرِ، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ رَجَمَهَا فَاعْتَرَفَتْ فَرَجَمَهَا. [راجع: ۲۳۱۴، ۲۳۱۵، أخرجه مسلم: ۱۶۹۷، ۱۶۹۸، باختلاف].

زید بن خالد به او گفته‌اند: دو مرد دعوی خود را نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آوردند؛ یکی از ایشان گفت: در میان ما به کتاب خدا حکم کن. و دیگری که از وی دانسته‌تر بود، گفت: آری یا رسول الله. میان ما به کتاب خدا حکم کن و اجازه بده که حرف بزنم. آن حضرت فرمود: «حرف بزن» گفت: همانا پسر من نزد این مرد عَسِیف بود. مالک (راوی) گفته است: یعنی مزدور بود و با زن وی زنا کرد، به من خبر دادند که بر پسرم جزای سنگسار است، من آن جزا را به صد گوسفند و کنیزی که داشتم بدل کردم (به این مرد دادم) سپس (حکم آن را) از اهل علم پرسیدم آنان به من گفتند، آنچه بر پسر من لازم می‌آید صد تازیانه و یک سال تبعید است، و جزای سنگسار بر زن وی است. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:« آگاه باش، به خدا سوند که میان شما به کتاب خدا حکم می‌کنم. اما گوسفندان و کنیز تو (که به این مرد دادی) به تو مسترد شود» سپس آن حضرت، پسر او را صد تازیانه زد و یک سال تبعید کرد و به اُنَیس اسلمی امر کرد که نزد زن آن مرد دیگر برود، در صورتیکه وی به زنا اعتراف کند، او را سنگسار نماید. آن زن اعتراف کرد و او را سنگسار کرد.

٦٦٣٥- حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا وَهْبٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ أَسْلَمُ وَغِفَارُ وَمُزَيْنَةُ وَجُهَيْنَةُ خَيْرًا مِنْ تَمِيمٍ، وَعَامِرِ بْنِ صَعْصَعَةَ، وَغَطَفَانَ، وَأَسَدٍ، خَابُوا وَخَسِرُوا». قَالُوا: نَعَمْ، فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ

٦٦٣٥- از عبدالرحمن بن ابی بکره، از پدرش روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا شما می‌پندارید که (قبایل) اسلم و غِفار و مُزَینه و جُهَینه، از تَمیم و عامِر بن صَعصَعه و غَطَفان و اَسد، که نومید و زیانکار شدند بهتراند» گفتند: آری. فرمود:

إِنَّهُمْ خَيْرٌ مِنْهُمْ ». [راجع : ٣٥١٥ ، أخرجه مسلم : ٢٥٢٢] .

٦٦٣٦- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ : أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ اسْتَعْمَلَ عَامِلاً ، فَجَاءَهُ الْعَامِلُ حِينَ فَرَغَ مِنْ عَمَلِهِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا لَكُمْ وَهَذَا أُهْدِيَ لِي . فَقَالَ لَهُ : « أَفَلا قَعَدْتَ فِي بَيْتِ أَبِيكَ وَأُمِّكَ ، فَنَظَرْتَ أَيُهْدَى لَكَ أَمْ لا » . ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشِيَّةً بَعْدَ الصَّلاةِ ، فَتَشَهَّدَ وَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَالَ : « أَمَّا بَعْدُ ، فَمَا بَالُ الْعَامِلِ نَسْتَعْمِلُهُ ، فَيَأْتِينَا فَيَقُولُ : هَذَا مِنْ عَمَلِكُمْ ، وَهَذَا أُهْدِيَ لِي ، أَفَلا قَعَدَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ فَنَظَرَ : هَلْ يُهْدَى لَهُ أَمْ لا ، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لا يَغُلُّ أَحَدُكُمْ مِنْهَا شَيْئًا إِلا جَاءَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَحْمِلُهُ عَلَى عُنُقِهِ ، إِنْ كَانَ بَعِيرًا جَاءَ بِهِ لَهُ رُغَاءٌ ، وَإِنْ كَانَتْ بَقَرَةً جَاءَ بِهَا لَهَا خُوَارٌ ، وَإِنْ كَانَتْ شَاةً جَاءَ بِهَا تَيْعَرُ ، فَقَدْ بَلَّغْتُ » . فَقَالَ أَبُو حُمَيْدٍ : ثُمَّ رَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدَهُ ، حَتَّى إِنَّا لَنَنْظُرُ إِلَى عُفْرَةِ إِبْطَيْهِ .

قَالَ أَبُو حُمَيْدٍ : وَقَدْ سَمِعَ ذَلِكَ مَعِي زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ ، مِنَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَسَلُوهُ . [راجع : ٩٢٥ ، أخرجه مسلم : ١٨٣٢] .

«سوگند به کسی که جانِ من در دست اوست که آنها (چهار قبیله اول) بهتر از ایشانند»

٦٦٣٦- از زُهری، از عُروه، از ابو حُمَید ساعدی روایت است که وی گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم، کسی را عامل (مأمور جمع آوری زکات) گمارد. آنگاه که وی وظیفه‌اش را به پایان رساند، نزد آن حضرت آمد و گفت: یا رسول الله، این مال برای شماست و این مال برایم هدیه داده شده است، آن حضرت به وی گفت: «چرا به خانهٔ پدر و مادرت ننشستی تا می‌دیدی برایت هدیه آورده می‌شود یا نه» سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم پس از نماز شام (به خطبه) ایستاد و کلمهٔ شهادت بر زبان آورد و خدای را به آنچه سزاوار اوست ستود و سپس گفت: «اما بَعدُ، چه حال است کسی را که عامل گماردیم، نزد ما می‌آید و می‌گوید: این (مقدار از زکات) برای شماست و این مقدار برایم هدیه داده شده است، پس چرا در خانهٔ پدر و مادر خود ننشست تا می‌دید که آیا برایش هدیه داده می‌شود یا نه، سوگند به ذاتی که نفس محمد در دست اوست، که هیچ یک از شما چیزی در این (مال زکات) خیانت نمی‌کند، مگر آنکه در روز قیامت آن را بر گردن سوار می‌کند، اگر آن شتری باشد آن را (بر گردن) می‌آورد که آواز می کشد، و اگر گاوی باشد، آن را می آورد که آواز می کشد و اگر گوسفندی باشد آنرا می آورد که آواز می کشد، همانا (این حکم را) به شما ابلاغ کردم »

ابوحُمَید گفت: سپس رسول الله صلی الله علیه

و سـلم دست خود را بلند کرد تا آنکه سفیدی بغلهای آن حضرت را دیدم.

ابوحُمید گفته اسـت: و همانـا این حدیث را زیدبـن ثابت با من از پیامبـر صلی الله علیه و سلم شنیده است، پس از وی بپرسید.

٦٦٣٧- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، هُوَ ابْنُ يُوسُفَ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ : « وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ ، لَبَكَيْتُمْ كَثِيرًا وَلَضَحِكْتُمْ قَلِيلًا » .
[راجع: ٦٤٨٥] .

٦٦٣٧- از مَعمَـر، از هَمَّـام روایت اسـت که ابوهریره گفت: ابوالقاسم صلی اله علیه و سلم فرمود: «سوگند به کسی که جان محمد در دست اوست، اگر آنچه من می دانم، شما می دانستید، بسیار می گریستید و اندک می‌خندیدید»

٦٦٣٨- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنِ الْمَعْرُورِ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ : انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ يَقُولُ : « هُمُ الأَخْسَرُونَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ ، هُمُ الأَخْسَرُونَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ » . قُلْتُ : مَا شَأْنِي أَيُرَى فِيَّ شَيْءٌ ، مَا شَأْنِي ؟ فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ ، فَمَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَسْكُتَ ، وَتَغَشَّانِي مَا شَاءَ اللَّهُ ، فَقُلْتُ : مَنْ هُمْ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : « الأَكْثَرُونَ أَمْوَالًا ، إِلَّا مَنْ قَالَ : هَكَذَا ، وَهَكَذَا ، وَهَكَذَا » . [راجع: ١٤٦٠ ، أخرجه مسلم : ٩٩٠ ، مطولاً وباختلاف]

٦٦٣٨- از اعمش، از مَعرُور روایت است که ابو ذر گفت: نزد آن حضرت رسیدم، وی در سایه کعبه بود و می‌گفت: «آنها زیانکارانند و سوگند به پروردگار کعبه، آنها زیانکارانند و سوگند به پروردگار کعبه»

مـن با خود گفتم: مرا چه حالت اسـت، آیا در من چیزی دیده شـده اسـت، چه حالت است مرا ؟ نزد آن حضرت نشسـتم و ایشان پیوسته این سـخنان را تکرار می‌نمودند. نتوانسـتم که خاموشـی گزینـم، و خداوند آنچه خواسـت (حالت) مرا پوشانید سپس گفتم: آنها کیستند، پدر و مادرم فدایت یا رسول الله ؟

فرمود:« آنانی که مال و ثروت بیشتر دارند، بجز کسـانی که (به اشارت) گفت: این چنین و این چنیـن و این چنین نماید». (مال خود را در راه خدا چنین صرف کنند)

٦٦٣٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « قَالَ سُلَيْمَانُ : لَأَطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى تِسْعِينَ امْرَأَةً ، كُلُّهُنَّ تَأْتِي بِفَارِسٍ يُجَاهِدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ،

٦٦٣٩- از ابوزناد، از عبدالرحمن اَعرج روایت اسـت که ابوهریره گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: « سلیمان گفت: امشب بر صد زن می گردم و هر کدامشـان سـوارکاری

فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ : قُلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، فَلَمْ يَقُلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، فَطَافَ عَلَيْهِنَّ جَمِيعًا فَلَمْ يَحْمِلْ مِنْهُنَّ إِلَّا امْرَأَةٌ وَاحِدَةٌ ، جَاءَتْ بِشِقِّ رَجُلٍ ، وَايْمُ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لَوْ قَالَ : إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، لَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فُرْسَانًا أَجْمَعُونَ». [راجع : ٣٤٢٤ ، اخرجه مسلم : ١٦٥٤].

بـه دنیا می آورد کـه در راه خدا جهاد می‌کند. دوست همراهش به وی گفت: ان شاء الله (اگر خدا بخواهد) بگوی. سلیمان ان شاء الله نگفت، و بر همه زنان خود گشت، و هیچ یکشان باردار نشـدند بجز یکی از آنها که پسری نیمه تن به دنیا آورد. و سـوگند به کسـی که نفس محمد در دسـت اوسـت، اگر ان شاء الله می گفت، (زنانش می زاییدند) و همه (پسـرانش) در راه خدا به گونه‌ی سوارکار جهاد می کردند»

٦٦٤٠ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الْأَحْوَصِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ : أُهْدِيَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سَرَقَةٌ مِنْ حَرِيرٍ ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَتَدَاوَلُونَهَا بَيْنَهُمْ وَيَعْجَبُونَ مِنْ حُسْنِهَا وَلِينِهَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَتَعْجَبُونَ مِنْهَا». قَالُوا : نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَمَنَادِيلُ سَعْدٍ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنْهَا».

لَمْ يَقُلْ شُعْبَةُ وَإِسْرَائِيلُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ : «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ». [راجع : ٣٢٤٩ ، اخرجه مسلم : ٢٤٦٨].

٦٦٤٠- از أَبوالأَحوص، از ابو اسـحاق روایت است که براء بن عازِب گفت: برای پیامبر صلی الله علیه و سلم پارچه‌ای ابریشمی هدیه آورده شـد، مردم آن را میان خود دسـت به دسـت می‌کردند و از نفاسـت و نرمی آن در شـگفت بودند. رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا از آن در شـگفت هستید؟» گفتند: آری، یا رسـول الله، فرمود: « سوگند به کسی که جان من در دسـت اوست که دسـتمالهای سعد در بهشت از این بهتر است»

شُعبه و اسرائیل که از ابو اسحاق روایت کرده‌اند (این را) نگفته‌اند: «سوگند به کسی که جان من در دست اوست»

٦٦٤١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : إِنَّ هِنْدَ بِنْتَ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا كَانَ مِمَّا عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَهْلُ أَخْبَاءٍ ، أَوْ خِبَاءٍ ، أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ يَذِلُّوا مِنْ أَهْلِ أَخْبَائِكَ ، أَوْ خِبَائِكَ - شَكَّ يَحْيَى - ثُمَّ مَا أَصْبَحَ الْيَوْمَ أَهْلُ أَخْبَاءٍ ، أَوْ خِبَاءٍ ، أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَعِزُّوا مِنْ أَهْلِ أَخْبَائِكَ ، أَوْ خِبَائِكَ . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «وَأَيْضًا ، وَالَّذِي نَفْسُ

٦٦٤١- از ابن شهاب، از عُروه بن زبیر روایت است که عایشه رضی الله عنهما گفت: همانا هند دختر عُتبه بن ربیعه گفت: یا رسول الله، (پیش از آنکه اسـلام بیاورم) دوست نداشتم که هیچ خانوده‌ای در روی زمین خوارتر از خانوادهٔ تو باشد، سپس (که اسلام آوردم) دوست ندارم که هیچ خانواده‌ای عزیزتر از خانوادهٔ تو باشد.

رسـول الله صلـی الله علیه و سـلم گفت: «و

مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ». قالت : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ مِسِّيكٌ ، فَهَلْ عَلَيَّ حَرَجٌ أَنْ أُطْعِمَ مِنَ الَّذِي لَهُ؟ قال : «لا ، إِلا بِالْمَعْرُوفِ» . [راجع : ٢٢١١ ، أخرجه مسلم : ١٧١٤].

همچنان است، سوگند به کسی که جانِ محمد در دست اوست.» آن زن گفت: یا رسول الله، همانا (شوهرم) ابوسُفیان مردی بخیل است، آیا بر من گناه است که از مالی که دارد (فرزندان او را) طعام بدهم؟ آن حضرت فرمود: «نی، مگر به اندازه‌ای که عرف بر آن رفته است.»

٦٦٤٢- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ : حَدَّثَنَا شُرَيْحُ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ : سَمِعْتُ عَمْرَو بْنَ مَيْمُونٍ قال : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ ﷺ قال : بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُضِيفٌ ظَهْرَهُ إِلَى قُبَّةٍ مِنْ أَدَمٍ يَمَانٍ ، إِذْ قَالَ لأَصْحَابِهِ : «أَتَرْضَوْنَ أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» . قَالُوا : بَلَى ، قال : «أَفَلَمْ تَرْضَوْا أَنْ تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» . قَالُوا : بَلَى ، قال : «فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، إِنِّي لأَرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ» [راجع : ٦٥٢٨ ، أخرجه مسلم : ٢٢١ ، مطولاً].

٦٦٤٢- از ابو اسحاق، از عَمرو بن مَیمُون روایت است که عبدالله بن مسعود گفت: در حالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم بر خیمه‌ای از چرم یمنی تکیه کرده بود، ناگاه به اصحاب خود گفت: «آیا خشنود می‌شوید که شما (مسلمانان) چهارم حصهٔ اهل بهشت باشید؟» گفتند: آری. فرمود: «آیا خشنود می‌شوید که سوم حصهٔ اهل بهشت باشید؟» گفتند: آری. فرمود: «سوگند به کسی که جانِ محمد در دست اوست که امیدوارم شما نیمهٔ اهل بهشت باشید.»

٦٦٤٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ : أَنَّ رَجُلاً سَمِعَ رَجُلاً يَقْرَأُ : ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ يُرَدِّدُهَا ، فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ ، وَكَأَنَّ الرَّجُلَ يَتَقَالُّهَا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ» . [راجع : ٥٠١٣].

٦٦٤٣- از مالک، از عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالرحمن روایت است که پدرش گفت: ابوسعید (خُدری) گفت: مردی شنید که مردی دیگر (قُل هُوَالله احد» می‌خواند و تکرار می‌کند. چون صبح فرارسید، وی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و این موضوع رابرایش یاد کرد و گویی آن مرد این مقدار خواندن را اندک می‌پنداشت. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « سوگند به کسی که نفس من در دست اوست، که آن (سوره) برابر با سوم حصهٔ قرآن است:

٦٦٤٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا حَبَّانُ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ

٦٦٤٤- از هَمّام، از قَتاده روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: وی از رسول الله

يَقُولُ: «أتِمُّوا الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ، فَوَالَّذي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنِّي لأَرَاكُمْ مِنْ بَعْدِ ظَهْرِي إِذَا مَا رَكَعْتُمْ، وَإِذَا مَا سَجَدْتُمْ» [راجع: ٤١٩، اخرجه مسلم: ٤٢٥]

صلی الله علیه و سلم شنیده است که می‌فرمود: «رکوع و سجود را تمام کنید، سوگند به کسی که نفس من در دست اوست، همانا شما را از پس پشت خود می‌بینم، آنگاه که رکوع می‌کنید و آنگاه که سجده می‌کنید»

٦٦٤٥- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: أَنَّ امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ مَعَهَا أَوْلادٌ لَهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّكُمْ لأَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ». قَالَهَا ثَلاثَ مِرَارٍ. [راجع: ٣٧٨٦، اخرجه مسلم: ٢٥٠٩]

٦٦٤٥- از شُعبه، از هِشام بن زید روایت است که اَنس بن مالک گفت: زنی همراه فرزندان خود نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی گفت: «سوگند به کسی که نفس من در دست اوست که شما از دوست داشتنی مردم نزد من هستید» سه بار تکرار کرد

٤- باب: لا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ

باب-۴ به پدران خویش سوگند نخورید

٦٦٤٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَدْرَكَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، وَهُوَ يَسِيرُ فِي رَكْبٍ، يَحْلِفُ بِأَبِيهِ، فَقَالَ: «أَلا إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ، مَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ أَوْ لِيَصْمُتْ». [راجع: ٢٦٧٩، اخرجه مسلم: ١٦٤٦]

٦٦٤٦- از یُونُس، از مالک، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم، عمر بن خطاب را دریافت که با گروهی از سواران راهی بود و به پدر خود سوگند یاد می‌کرد. آن حضرت فرمود: «آگاه باشید که خداوند شما را از سوگند خوردن به پدران شما منع کرده است کسی که سوگند می‌خورد، باید به خدا سوگند بخورد یا خاموش باشد».

٦٦٤٧- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ: قَالَ سَالِمٌ: قَالَ ابْنُ عُمَرَ: سَمِعْتُ عُمَرَ يَقُولُ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُمْ أَنْ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ». قَالَ عُمَرُ: فَوَاللَّهِ مَا حَلَفْتُ بِهَا مُنْذُ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ، ذَاكِرًا وَلا آثِرًا.

قَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ﴾ [الأحقاف: ٤]: يَأْثُرُ عِلْمًا.

٦٦٤٧- از ابن شهاب، از سالم روایت است که ابن عمر گفت: از عمر شنیدم که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به من گفت: «همانا خداوند شما را منع کرده است که به پدران خویش سوگند بخورید» عمر گفت: به خدا سوگند، از آنگاه که این را از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام، دیگر (به نام

تَابَعَهُ عُقَيْلٌ ، وَالزُّبَيْدِيُّ ، وَإِسْحَاقُ الْكَلْبِيُّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ .

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ ، وَمَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ عُمَرَ . [راجع : ٢٦٧٩ ، اخرجه مسلم : ١٦٤٦ مطولاً] .

پدر) سوگند نخورده‌ام؛ نه به صورت قصد و نه گزارش گونه.

مجاهد گفته است :«اَو أثارَةٍ مِن علم» (الاحقاف:٤) «یا بازمانده‌ای از علم»

متابعت کرده‌اند (یونس) را عُقَیل و زبیدی و اسحاق کلبی از زهری. و ابن عُیَینَه و مَعمَر، از زُهری، از سالم، از ابن عمر روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و سلم (این سوگند را) از عمر شنیده است.

٦٦٤٨- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ابْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ » . [راجع : ٢٦٧٩ ، اخرجه مسلم : ١٦٤٦ ، مطولاً] .

٦٦٤٨- از عبدالله بن دینار روایت است که گفت: از ابن عُمر رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:« به پدران خویش سوگند نخورید»

٦٦٤٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، وَالْقَاسِمِ التَّمِيمِيِّ ، عَنْ زَهْدَمٍ قَالَ : كَانَ بَيْنَ هَذَا الْحَيِّ مِنْ جَرْمٍ وَبَيْنَ الْأَشْعَرِيِّينَ وُدٌّ وَإِخَاءٌ ، فَكُنَّا عِنْدَ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ ، فَقُرِّبَ إِلَيْهِ طَعَامٌ فِيهِ لَحْمُ دَجَاجٍ ، وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَيْمِ اللَّهِ ، أَحْمَرُ كَأَنَّهُ مِنَ الْمَوَالِي ، فَدَعَاهُ إِلَى الطَّعَامِ ، فَقَالَ : إِنِّي رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ شَيْئًا فَقَذِرْتُهُ ، فَحَلَفْتُ أَنْ لَا آكُلَهُ ، فَقَالَ : قُمْ فَلَأُحَدِّثَنَّكَ عَنْ ذَاكَ ، إِنِّي أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ نَسْتَحْمِلُهُ ، فَقَالَ : « وَاللَّهِ لَا أَحْمِلُكُمْ ، وَمَا عِنْدِي مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ » . فَأُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِنَهْبِ إِبِلٍ فَسَأَلَ عَنَّا فَقَالَ : « أَيْنَ النَّفَرُ الْأَشْعَرِيُّونَ » . فَأَمَرَ لَنَا بِخَمْسِ ذَوْدٍ غُرِّ الذُّرَى ، فَلَمَّا انْطَلَقْنَا قُلْنَا : مَا صَنَعْنَا ؟ حَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يَحْمِلُنَا وَمَا عِنْدَهُ مَا يَحْمِلُنَا ، ثُمَّ حَمَلَنَا تَغَفَّلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمِينَهُ ، وَاللَّهِ لَا نُفْلِحُ أَبَدًا ، فَرَجَعْنَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا لَهُ : إِنَّا أَتَيْنَاكَ لِتَحْمِلَنَا فَحَلَفْتَ أَنْ لَا تَحْمِلَنَا وَمَا عِنْدَكَ مَا تَحْمِلُنَا ، فَقَالَ : « إِنِّي لَسْتُ أَنَا حَمَلْتُكُمْ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ

٦٦٤٩- از ابو قِلابه و قاسم تَمیمی روایت است که زهدَم گفت: میان این قبیله از جَرم، و میان اشعریها دوستی و برادری بود، ما نزد ابوموسی اشعری بودیم، به وی طعامی آورده شد که در آن گوشت مرغ بود. و نزد ابوموسی مردی از قبیلهٔ بَنی تَیم الله حاضر بود که سرخ گون بود و گویی در زمرهٔ غلامان بوده است. ابوموسی او را به غذا خوردن فراخواند. وی به ابوموسی گفت: من مرغ را دیدم که چیزی از پلیدی می‌خورد، پس سوگند خوردم که گوشت مرغ نخورم. ابوموسی گفت: برخیز، و من در این مورد به تو سخنی می‌گویم. همانا من با تنی چند از اشعریها نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتیم و حیوان سواری طلب کردیم. آن حضرت فرمود: «به خدا سوگند، شما را سواره نمی‌سازم و نزد من چیزی نیست که برای

حَمَلَكُمْ ، وَاللَّهِ لا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، إِلا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَتَحَلَّلْتُهَا » . [راجع : ٣١٣٣ ، أخرجه مسلم : ١٦٤٩] .

سواری به شما بدهم» سپس برای رسول الله صلی الله علیه و سلم از شتران غنیمت آورده شد و از ما پرسید «اشعریها چند نفراند؟» آن حضرت امر کرد تا پنج شتر بلند کوهان به ما بدهند. چون راهی شدیم با خود گفتیم ما چه کاری کردیم؟ رسول الله صلی اله علیه و سلم سوگند خورد که ما را سواره نمی‌سازد و نزد وی چیزی نیست که ما را سواره گرداند، سپس ما را سواره گردانید و ما از سوگند آن حضرت غفلت کردیم. به خدا سوگند که هرگز رستگار نخواهیم بود. سپس نزد آن حضرت برگشتیم و به وی گفتیم: ما نزد تو آمده بودیم که ما را سواره گردانی و تو سوگند خوردی که ما را سواره نگردانی و نزد تو چیزی نیست که ما را سواره گردانی. آن حضرت فرمود: « من نیستم که شما را سواره گردانیدم، ولی خداست که شما را سواره گردانید، به خدا سوگند بر چیزی سوگند نمی‌خورم و چون ببینم که غیر آن، از آن چیز بهتر است مگر آنکه همانی را بر می‌گزینم که بهتر است، و کفارهٔ سوگند را می‌دهم».

٥- باب : لا يُحْلَفُ بِاللَّاتِ وَالْعُزَّى وَلا بِالطَّوَاغِيتِ

٦٦٥٠- حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ حَلَفَ ، فَقَالَ فِي حَلِفِهِ : بِاللَّاتِ وَالْعُزَّى ، فَلْيَقُلْ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَمَنْ قَالَ لِصَاحِبِهِ : تَعَالَ أُقَامِرْكَ ، فَلْيَتَصَدَّقْ» . [راجع : ٤٨٦٠ ، أخرجه مسلم : ١٦٤٧] .

باب-۵ به لات و عُزّا و (سایر) بتان سوگند خورده نشود

٦٦٥٠- از زُهری، از حُمَید بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که سوگند خورده و در سوگند خود بگوید: به لات و عزّا ، باید بگوید: لا اله الا الله . و کسی

که به همصحبت خود بگوید: بیا با هم قمار زنیم، باید صدقه بدهد»

٦- باب : مَنْ حَلَفَ عَلَى الشَّيْءِ وَإِنْ لَمْ يُحَلَّفْ

٦٦٥١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ اصْطَنَعَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ وَكَانَ يَلْبَسُهُ ، فَيَجْعَلُ فَصَّهُ فِي بَاطِنِ كَفِّهِ ، فَصَنَعَ النَّاسُ خَوَاتِيمَ ، ثُمَّ إِنَّهُ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَنَزَعَهُ ، فَقَالَ : «إِنِّي كُنْتُ أَلْبَسُ هَذَا الْخَاتَمَ ، وَأَجْعَلُ فَصَّهُ مِنْ دَاخِلٍ» . فَرَمَى بِهِ ثُمَّ قَالَ : «وَاللهِ لَا أَلْبَسُهُ أَبَدًا» . فَنَبَذَ النَّاسُ خَوَاتِيمَهُمْ . [راجع : ٥٨٦٥ ، اخرجه مسلم : ٢٠٩١] .

باب-۶ کسی به چیزی سوگند خورد، هر چند سوگند داده نشده است

٦٦٥١- از لَیث، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم برای خود انگشتری طلایی که نگین داشت فرمایش داد و آن را می‌پوشید و نگین آن را به سوی کف دست خود می‌گردانید. مردم نیز برای خود انگشتر طلا آماده کردند، سپس آن حضرت بر منبر نشست و آن را از انگشت خود بیرون آورد و گفت: «همانا این انگشتر را می‌پوشیدم و نگین آن را به داخل می‌گردانیدم» سپس انگشتر را به دور افکند و بعد گفت: «به خدا سوگند که دیگر هرگز آن را نمی‌پوشم. مردم هم انگشترهای خود را به دور افکندند»

٧- باب : مَنْ حَلَفَ بِمِلَّةٍ سِوَى مِلَّةِ الْإِسْلَامِ

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ حَلَفَ بِاللَّاتِ وَالْعُزَّى فَلْيَقُلْ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ» . وَلَمْ يَنْسُبْهُ إِلَى الْكُفْرِ . [راجع : ٤٨٦٠] .

باب-۷ کسی که به دینی بجز دین اسلام، سوگند بخورد

و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که به لات و عُزّا، سوگند یاد کند باید بگوید: لااله الاالله». آن حضرت این سوگند را به کفر نسبت نداد.

٦٦٥٢- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ الضَّحَّاكِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ مِلَّةِ الْإِسْلَامِ فَهُوَ كَمَا قَالَ ،

٦٦٥٢- از ایُّوب، از ابو قِلابه روایت است که ثابت بن ضَحاک گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که به غیر از دین اسلام

قال : وَمَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ عُذِّبَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ، وَلَعْنُ الْمُؤْمِنِ كَقَتْلِه ، وَمَنْ رَمَى مُؤْمِنًا بِكُفْرٍ فَهُوَ كَقَتْلِه».

[راجع: ١٣٦٣ ، أخرجه مسلم : ١١٠].

سوگند بخورد، چنانست که گفته، و کسی که خود را با چیزی می‌کشد با همان چیز در آتش دوزخ عذاب می‌شود، و لعنت کردن مسلمان مانند کشتن اوست، و کسی که مسلمانی را به کفر نسبت دهد، چنان است که او را می‌کشد».

٨- باب : لا يَقُولُ مَا شَاءَ اللَّهُ وَشِئْتَ ، وَهَلْ يَقُولُ أنَا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ

باب-۸

نگوید: آنچه خدا می‌خواهد و تو می‌خواهی و آیا بگوید: من به خدا (التجا) می‌کنم و سپس به تو

٦٦٥٣- وَقَالَ عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي عَمْرَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «إِنَّ ثَلاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ ، فَبَعَثَ مَلَكًا ، فَأَتَى الأَبْرَصَ فَقَالَ : تَقَطَّعَتْ بِيَ الْحِبَالُ ، فَلا بَلاغَ لِي إِلا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ» . فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . [راجع : ٣٤٦٤، أخرجه مسلم : ٢٩٦٤ ، مطولاً].

٦٦٥٣- از عبدالرحمن بن ابی عمره روایت است که ابوهریره گفت که از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است که می‌گفت: «خداوند خواست که سه نفر را در بنی اسرائیل بیازماید، فرشته‌ای را فرستاد، وی نزد (یکی از آنان که) پیس بود رفت و گفت من همه وسائل زندگی خویش را از دست داده‌ام و به مقصد رسیده نمی‌توانم بجز کمک خدا، سپس کمک تو» حدیث را (تا آخر) گفت. (به حدیث ٣٤٦٤ جلد چهارم مراجعه شود)

٩- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ﴾ [الأنعام: ١٠٩].

باب-۹ فرمودۀ خدای تعالی:

«و با سخت ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند» (الأنعام:١٠٩)

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : قَالَ أَبُو بَكْرٍ : فَوَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَتُحَدِّثَنِّي بِالَّذِي أَخْطَأْتُ فِي الرُّؤْيَا ، قَالَ : «لا تُقْسِمْ» . [راجع : ٧٠٤٦] .

و ابن عباس گفت: ابوبکر گفت: به خدا سوگند یا رسول الله در آنچه به تعبیر خواب خطا کردم، مرا بگوی. فرمود: «سوگند مخور»

٦٦٥٤- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَشْعَثَ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .
وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَشْعَثَ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ سُوَيْدِ بْنِ مُقَرِّنٍ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قال : أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِإِبْرَارِ الْمُقْسِمِ . [راجع : ١٢٣٩ ، أخرجه مسلم : ٢٠٦٦ ، مطولاً] .

٦٦٥٤- از سُفیان، از اَشعَث، از مُعاویه بن سُوید بن مُقَرِّن، از براء، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است. و از شُعبه، از اَشعَث، از معاویه بن سُوَید بن مُقَرِّن روایت است که براء رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم ما را امر کرده تا در اجرای سوگند کسان کمک کنیم.

٦٦٥٥- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنَا عَاصِمٌ الْأَحْوَلُ : سَمِعْتُ أَبَا عُثْمَانَ يُحَدِّثُ ، عَنْ أُسَامَةَ : أَنَّ ابْنَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِ ، وَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ وَسَعْدٌ وَأُبَيٌّ ، أَنَّ ابْنِي قَدِ احْتُضِرَ فَاشْهَدْنَا ، فَأَرْسَلَ يَقْرَأُ السَّلَامَ وَيَقُولُ : « إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ وَمَا أَعْطَى ، وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ مُسَمًّى ، فَلْتَصْبِرْ وَتَحْتَسِبْ » . فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ تُقْسِمُ عَلَيْهِ ، فَقَامَ وَقُمْنَا مَعَهُ ، فَلَمَّا قَعَدَ رُفِعَ إِلَيْهِ ، فَأَقْعَدَهُ فِي حَجْرِهِ ، وَنَفْسُ الصَّبِيِّ تَقَعْقَعُ ، فَفَاضَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ سَعْدٌ : مَا هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : « هَذِهِ رَحْمَةٌ يَضَعُهَا اللَّهُ فِي قُلُوبِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ، وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ » . [راجع : ١٢٨٤ ، أخرجه مسلم : ٩٢٣ ، بدون "أبي"] .

٦٦٥٥- از عاصِم اَحوَل، از ابوعثمان روایت است که اسامه گفت: دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی را نزد آن حضرت فرستاد، در حالی که اُسامه بن زید، و سَعد، و اُبَی همراه رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند (تا پیغام او را بگوید که) کودک من در حال مرگ است، نزد ما بیا. آن حضرت قاصد را واپس فرستاد تا به وی سلام برساند و بگوید: «همانا از آن خداست آنچه می‌گیرد و آنچه می‌دهد، و هر چیز در نزد او عمری معین دارد، پس صبر کن و به امید ثواب باش!» دختر آن حضرت قاصد را نزد آن حضرت واپس فرستاد. در حالی که آن حضرت را سوگند می‌داد.
آن حضرت برخاست و ما نیز با او برخاستیم، چون آن حضرت (به خانه دخترش) نشست، کودک به وی داده شد، او را بر زانوی خود نشاند، نَفسش در اضطراب بود، اشک از چشمان آن حضرت جاری شد. سعد گفت: یا رسول الله این (اشک ریختن) برای چیست؟ فرمود: «این رحمتی است که خدا در دلهای آن بندگان خود که می‌خواهد می‌نهد و همانا خدا بر آن بندگان رحم می‌کند که بر دیگران رحم می‌کنند»

٦٦٥٦- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَا يَمُوتُ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْوَلَدِ تَمَسُّهُ النَّارُ إِلَّا تَحِلَّةَ الْقَسَمِ » . [راجع : ١٢٥١ ، أخرجه مسلم : ٢٦٣٢] .

٦٦٥٦- از ابن شهاب، از ابن مُسَیِّب روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مسلمانی که از وی سه فرزند می‌میرد، آتش دوزخ او را لمس نمی‌کند، بجز کسی که از اجرای سوگند خدا ممانعت کرده است»

٦٦٥٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنِي غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مَعْبَدِ بْنِ خَالِدٍ : سَمِعْتُ حَارِثَةَ بْنَ وَهْبٍ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « أَلَا أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ ؟ كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعَّفٍ ، لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَأَبَرَّهُ ، وَأَهْلِ النَّارِ : كُلُّ جَوَّاظٍ عُتُلٍّ مُسْتَكْبِرٍ » . [راجع : ٤٩١٨ ، أخرجه مسلم : ٢٨٥٣] .

٦٦٥٧- از شعبه، از مَعبَد بن خالد، از حارثه بن وَهب روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می فرمود: «آیا شما را از اهل بهشت خبر ندهم؟ هر ناتوانی که او را ضعیف می‌پندارند که اگر در اجرای چیزی به خدا سوگند خورد، خدا سوگندش را بجای کند. و اهل دوزخ، هر خرامان رفتار، سرکش بدخوی، و متکبر می‌باشد»

١٠- بابٌ : إِذَا قَالَ : أَشْهَدُ بِاللَّهِ ، أَوْ شَهِدْتُ بِاللَّهِ

باب-۱۰ اگر بگوید: من شهادت می‌دهم به خدا، یا شهادت دادم به خدا[1]

٦٦٥٨- حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ : أَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ ؟ قَالَ : « قَرْنِي ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ، ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ : تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ وَيَمِينُهُ شَهَادَتَهُ » . قَالَ إِبْرَاهِيمُ : وَكَانَ أَصْحَابُنَا يَنْهَوْنَا - وَنَحْنُ غِلْمَانٌ - أَنْ نَحْلِفَ بِالشَّهَادَةِ وَالْعَهْدِ . [راجع : ٢٦٥٢ ، أخرجه مسلم : ٢٥٣٣] .

٦٦٥٨- از ابراهیم از عُبیده روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال شد: کدام مردم بهتراند؟ فرمود: «مردم قرن من، سپس کسانیکه پیوسته به ایشانند (پس از ایشانند) سپس کسانی که پیوسته به ایشانند، سپس گروهی می‌آید که شهادت هر یکشان بر سوگندش و سوگندش بر شهادتش، پیشی می‌گیرد».
ابراهیم گفت: اصحاب ما، آنگاه که خوردسال بودیم ما را از اینکه به شهادت و عهد (خدا) سوگند یاد کنیم، منع می‌کردند.

۱- اشاره بدین آیت است:«و هیچ کس از شما نیست مگر گذرنده بر آن (آتش دوزخ) این امر همواره بر پروردگارت حکم قطعی است» (مریم:۷۱)

١١- باب : عَهْدِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

٦٦٥٩- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّار : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ وَمَنْصُور ، عَنْ أَبِي وَائِل ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَاذِبَة ، يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ رَجُلٍ مُسْلِم ، أَوْ قَالَ : أَخِيهِ ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَهُ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ ﴾ . [راجع : ٢٣٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٣٨ ، مع الحديث الآتي] .

٦٦٦٠- قال سُلَيْمَانُ فِي حَدِيثِه : فَمَرَّ الأَشْعَثُ بْنُ قَيْس فَقَالَ : مَا يُحَدِّثُكُمْ عَبْدُاللَّهِ ؟ قَالُوا لَهُ ، فَقَالَ الأَشْعَثُ : نَزَلَتْ فِيَّ وَفِي صَاحِبٍ لِي ، فِي بِئْرٍ كَانَتْ بَيْنَنَا . [راجع : ٢٣٥٧ ، أخرجه مسلم : ١٣٨ ، مع الحديث السابق] .

١٢- باب : الْحَلِفِ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَصِفَاتِهِ وَكَلِمَاتِهِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ» . [راجع : ٧٣٨٣] .

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : «يَبْقَى رَجُلٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، فَيَقُولُ : يَا رَبِّ اصْرِفْ وَجْهِي عَنِ النَّارِ ، لا وَعِزَّتِكَ لا أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا» . [راجع : ٨٠٦] .

باب-۱۱ خدای عز و جلّ

٦٦٥٩- از شُعبه، از سلیمان و منصور، از ابو وائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) رضی الله عنه گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که به دروغ سوگند می‌خورد تا مال مرد مسلمانی را از چنگش برباید- یا گفت: (مال) برادرش را. خداوند را در حالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است»
خداوند در تصدیق قول آن حضرت نازل کرد: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خویش را به بهای ناچیزی می‌فروشند. آنان را در آخرت بهره‌ای نیست» (آل عمران: ۷۱)
٦٦٦٠- سُلیمان در حدیث خود گفت: اشعث بن قیس گذشت و گفت: عبدالله (بن مسعود) شما را چه می‌گفت: به وی گفتند. اشعث گفت: این آیه دربارهٔ من و همکار من نازل شده است که درمورد چاهی دعوی داشتیم.

باب-۱۲

سوگند به عِزّت خدا و صفات و کلمات وی
و ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌گفت: «به عِزّت تو پناه می‌جویم».
و ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردی میان بهشت و دوزخ باقی می‌ماند و می‌گوید: روی مرا از آتش بگردان، نی، و سوگند به عِزّت تو که غیر از این چیزی از تو نمی‌خواهم»

وَقَالَ أَبُو سَعِيد : قال لنَّبيُّ ﷺ : « قال اللَّهُ : لَكَ ذَلِكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِه » . [راجع : ٨٠٦] .

وَقَالَ أَيُّوبُ : « وَعِزَّتِكَ لا غِنَى بِي عَنْ بَرَكَتِكَ » . [راجع : ٢٧٩] .

٦٦٦١- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لا تَزَالُ جَهَنَّمُ : تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ، حَتَّى يَضَعَ رَبُّ الْعِزَّةِ فِيهَا قَدَمَهُ ، فَتَقُولُ : قَطْ قَطْ وَعِزَّتِكَ ، وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ » .
رَوَاهُ شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ . [راجع : ٤٨٤٨ ، اخرجه مسلم : ٢٨٤٨] .

١٣- باب : قَوْلِ الرَّجُلِ : لَعَمْرُ اللَّهِ

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ لَعَمْرُكَ ﴾ [الحجر : ٧٢] : لَعَيْشُكَ .

٦٦٦٢- حَدَّثَنَا الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ (ح) وحَدَّثَنَا حَجَّاجٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ النُّمَيْرِيُّ : حَدَّثَنَا يُونُسُ قَالَ : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ عُرْوَةَ ابْنَ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةَ بْنَ وَقَّاصٍ ، وَعُبَيْدَاللَّهِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، حِينَ قَالَ : لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ مَا قَالُوا ، فَبَرَّأَهَا اللَّهُ ، وَكُلٌّ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنَ الْحَدِيثِ ، وَفِيهِ فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَاسْتَعْذَرَ مِنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ ، فَقَامَ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ ، فَقَالَ لِسَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ : لَعَمْرُ اللَّهِ لَنَقْتُلَنَّهُ . [راجع : ٢٥٩٣ ، اخرجه مسلم : ٢٧٧٠ ، مطولاً] .

و ابو سعيد گفته: پيامبر صلى الله عليه و سلم فرمود[1]: «خداوند گفت: اين براى تو است و مانند آن ده چند ديگر»
و اَيّوب گفت: «و به عِزّت تو سوگند، كه من از بركت تو بى‌نياز نيستم» (پاره‌اى از حديث)
٦٦٦١- از شَيبان، از قَتاده روايت است كه انس بن مالک گفت: پيامبر صلى الله عليه و سلم فرمود: «دوزخ پيوسته مى‌گويد: آيا (مردم) بيشتر از اين نيست، تا آنكه ربُّ العزّت بر آن پاى خود را مى‌نهد، آنگاه دوزخ مى‌گويد: بس است بس است و عِزّت تو. پس پاره‌هاى يكى به سوى ديگر جمع مى‌گردند» شُعبه از قتاده (نيز) همين را روايت كرده است.

باب-١٣ گفتهٔ مرد: لَعَمرُالله (به جاودانگى خدا)

ابن عباس گفته است: «لَعَمرُک» (الحجر:٧٢) يعنى: به زندگى تو.
٦٦٦٢- از صالح از ابن شهاب (زُهرى) روايت است .
از يونُس روايت است كه گفت: از زُهرى شنيدم كه گفت: از عُروة بن زبير و سعيد بن مُسيَّب و عَلقَمه بن وَقّاص و عبيدالله بن عبدالله، شنيدم كه حديث عايشه همسر پيامبر صلى الله عليه و سلم را بيان مى‌كردند: آنگاه كه تهمتگران به او گفتند، آنچه گفتند، و خداوند عايشه را از آن تهمتها پاک گرداند. (زهرى مى‌گويد) هر يک

[1] – باب١٢، سطر٦ قال ابوسعيد:قال النبى صلى الله عليه و سلم آمده كه ميان–قال و نبى– يک الف كمبود است. درست آن: قال النبى صلى الله عليه و سلم است.

(از آن چهار راوی) بخشــی از آن حدیث را به من گفته‌اند. و در آن آمده است: پیامبرصلی الله علیه و سلم (به خطبه) ایستاد تا عبدالله بن اُبَی را به ســزایش برسانند. ســپس اُسَید بن حُضَیر برخاست و به سعد بن عباده گفت: لَعَمرُالله، به جاودانگی خدا که تو را خواهیم کشت.[1]

١٤- باب : ﴿ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُم

وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ الآية [البقرة: ٢٢٥].

باب-۱۴

«خداوند شــما را بــه ســوگندهای بیهودهٔتان مؤاخذه نمی‌کند، ولی شــما را بدانچه [از روی قصد] فراهم آورده است مؤاخذه می‌کند و خدا آمرزندهٔ بردبار است.»

٦٦٦٣- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ هِشَامٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾ قَالَ: قَالَتْ: أُنْزِلَتْ فِي قَوْلِهِ: لَا وَاللَّهِ، بَلَى وَاللَّهِ. [راجع: ٤٦١٣].

٦٦٦٣- از هِشــام، از پدرش روایت اســت که عایشه رضی الله عنها گفت: «خداوند شما را به سوگندهای بیهودهٔتان مواخذه نمی‌کند» دربارهٔ گفته شــخص نازل شــده که می‌گوید: لا وَالله، بَلَی والله (نی به خدا، آری به خدا)

١٥- باب: إِذَا حَنِثَ نَاسِيًا فِي الأَيْمَانِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ﴾ [الأحزاب: ٦٥].

وَقَالَ: ﴿لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ﴾ [الكهف: ٧٣].

بـاب-۱۵ اگـر کســی از روی فراموشــی بـر خلاف سوگند خود عمل کند

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و در لفظی که به گفتن آن خطا کرده باشــید بر شــما گناهی نیســت» (الاحزاب: ۵)[2]

و گفــت: «به آنچه فراموش کــرده‌ام مرا مگیر» (الکهف:۷۳)

٦٦٦٤- حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا زُرَارَةُ بْنُ أَوْفَى، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ يَرْفَعُهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِأُمَّتِي عَمَّا وَسْوَسَتْ، أَوْ حَدَّثَتْ بِهِ أَنْفُسَهَا، مَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ أَوْ تَكَلَّمْ». [راجع: ٢٥٢٨، أخرجه مسلم: ١٢٧].

٦٦٦٤- از قَتاده، از زُراره بن اَوفی روایت است کــه ابوهریره این حدیث را رفع می‌کرد (به آن حضرت می‌رساند)

---

۱ - حدیث ۶۶۶۲ پس از: حین قال:-علامهٔ شارحه گذاشته شده که زاید است، درست آن حین قال لها: است.

۲ - در باب ۱۵، آیتی را که در متن آورده، آیه ۶۵ سورة الاحزاب ماخذ داده که اشتباه است. درست آن آیه ۵ سورة مذکور است.

«همانا خداوند از آنچه وسوسهٔ (شیطانی) امت من اســت یا آنچه در دل او گذشــته است، در می‌گذرد در صورتیکه بدان عمل نکرده باشد یا بر زبان نیاورده باشد».

٦٦٦٥- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ، أَوْ مُحَمَّدٌ عَنْهُ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قال: سَمِعْتُ ابْنَ شِهَابٍ يَقُولُ: حَدَّثَنِي عِيسَى ابْنُ طَلْحَةَ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ حَدَّثَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَيْنَمَا هُوَ يَخْطُبُ يَوْمَ النَّحْرِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: كُنْتُ أَحْسِبُ - يَا رَسُولَ اللَّهِ - كَذَا وَكَذَا قَبْلَ كَذَا وَكَذَا، ثُمَّ قَامَ آخَرُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كُنْتُ أَحْسِبُ كَذَا وَكَذَا، لِهَؤُلاءِ الثَّلاثِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «افْعَلْ وَلا حَرَجَ». لَهُنَّ كُلِّهِنَّ يَوْمَئِذٍ، فَمَا سُئِلَ يَوْمَئِذٍ عَنْ شَيْءٍ إِلا قال: «افْعَلْ وَلا حَرَجَ». [راجع: ٨٣، اخرجه مسلم: ١٣٠٦].

٦٦٦٥- از ابن شــهاب، از عیســی ابن طلحه، روایت اســت که عبدالله بن عَمرو بن عاص به او گفــت: «در حالی که پیامبــر صلی الله علیه و ســلم در روز نَحــر (دهم ذی‌حجــه) خطبه می‌خواند، ناگاه مردی ایستاد و گفت: یا رسول الله، می‌پنــدارم که چنین و چنــان کردم قبل از آنکه چنــان و چنین کنم. مردی دیگر گفت: یا رســول الله، می‌پندارم که چنین و چنان کردم، در این ســه (رکن حج که ذبح و تراشیدن سر، و طواف است)

پیامبــر صلی الله علیه و ســلم فرمــود: «بکن و (در پــس و پیش کردن آن ارکان) بر تو گناهی نیست»

٦٦٦٦- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ: حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ بْنِ رُفَيْعٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِلنَّبِيِّ ﷺ: زُرْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ؟ قَالَ: «لا حَرَجَ». قَالَ آخَرُ: حَلَقْتُ قَبْلَ أَنْ أَذْبَحَ؟ قَالَ: «لا حَرَجَ». قَالَ آخَرُ: ذَبَحْتُ قَبْلَ أَنْ أَرْمِيَ؟ قَالَ: «لا حَرَجَ». [راجع: ٨٤، اخرجه مسلم: ١٣٠٧، بلفظ مختلف].

٦٦٦٦- از عبدالعزیــز بن رفیع، از عطاء روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: مردی به رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: طواف زیارت کردم پیش از آنکه رَمی کنم(ســنگریزه افکنم) ؟ فرمود: «گناهی نیست» دیگری گفت: «سر تراشــیدم، پیش از آنکه ذبح کنم؟ فرمود: گناهی نیســت. دیگری گفت: «ذبح کردم پیش از آنکه رَمی کنم؟ فرمود: «گناهی نیست»

٦٦٦٧- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَجُلاً دَخَلَ الْمَسْجِدَ يُصَلِّي، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي نَاحِيَةِ الْمَسْجِدِ، فَجَاءَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ:

٦٦٦٧- از عبیــدالله بن عمر، از ســعید بن ابی سعید روایت اســت که ابوهریره گفت: مردی به مســجد درآمــد و نماز می‌گــزارد در حالی که رســول الله صلی اله علیه و سلم در گوشهٔ مســجد بود، آن مرد (پس از نماز) آمد و بر آن

«ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ» . فَرَجَعَ فَصَلَّى ثُمَّ سَلَّمَ ، فَقَالَ : «وَعَلَيْكَ ، ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ» . قَالَ فِي الثَّالِثَةِ : فَأَعْلِمْنِي ، قَالَ : «إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ ، فَأَسْبِغِ الْوُضُوءَ ، ثُمَّ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ ، فَكَبِّرْ وَاقْرَأْ بِمَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ ، ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ رَاكِعًا ، ثُمَّ ارْفَعْ رَأْسَكَ حَتَّى تَعْتَدِلَ قَائِمًا ، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا ، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَسْتَوِيَ وَتَطْمَئِنَّ جَالِسًا ، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا ، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَسْتَوِيَ قَائِمًا ، ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلَاتِكَ كُلِّهَا» . [راجع : ٧٥٧ ، أخرجه مسلم : ٣٩٧]

٦٦٦٨- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ بْنُ أَبِي الْمَغْرَاءِ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : هُزِمَ الْمُشْرِكُونَ يَوْمَ أُحُدٍ هَزِيمَةً تُعْرَفُ فِيهِمْ ، فَصَرَخَ إِبْلِيسُ : أَيْ عِبَادَ اللَّهِ أُخْرَاكُمْ ، فَرَجَعَتْ أُولَاهُمْ فَاجْتَلَدَتْ هِيَ وَأُخْرَاهُمْ ، فَنَظَرَ حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ فَإِذَا هُوَ بِأَبِيهِ ، فَقَالَ : أَبِي أَبِي ، قَالَتْ : فَوَاللَّهِ مَا انْحَجَزُوا حَتَّى قَتَلُوهُ ، فَقَالَ حُذَيْفَةُ : غَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ . قَالَ عُرْوَةُ : فَوَاللَّهِ مَا زَالَتْ فِي حُذَيْفَةَ مِنْهَا بَقِيَّةُ خَيْرٍ حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ . [راجع : ٣٢٩٠]

حضرت سلام کرد. آن حضرت به وی گفت: «بازگرد و نماز بگزار، زیرا تو نماز نگزارده‌ای.» وی بازگشت و نماز گزارد سپس (آمد) و بر آن حضرت سلام کرد. آن حضرت گفت: «وَعَلیک، بازگرد و نماز بگزار زیرا تو نماز نگزارده‌ای» با رسوم آن مرد به آن حضرت گفت: پس (نماز گزاردن را) به من تعلیم بده.

آن حضرت فرمود: «آنگاه که برای نماز می‌خیزی، وضو را کامل کن، سپس به قبله روی آور، و تکبیر بگوی و آنچه را از قرآن می‌دانی بخوان، سپس رکوع کن تا در رکوع آرام گیری، سپس سر خود را (از رکوع) بلند کن تا راست بایستی، سپس سجده کن تا آنکه در سجده آرام گیری، سپس (از سجده) بلند شو تا آنکه برابر و آرام بنشینی، سپس سجده کن تا آنکه در سجده آرام گیری، سپس (از سجده) بلند شو تا راست بایستی. سپس در هر نماز خود همین کار را بکن»

٦٦٦٨- از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: مشرکان در روز (جنگ اُحُد) شکست خوردند چنانکه این شکست در میان ایشان هویدا بود. شیطان فریاد برآورد که ای بندگانِ خدا به عقب خویش توجه کنید(که مشرکان در عقب اند) پس صفوف اول (مسلمانان) به عقب بازگشتند و با صفوف دیگر (مسلمانان) به جنگ پرداختند، حُذَیفه بن یَمان نگریست و پدر خود را دید (که از عقب می‌آید) وی گفت: پدر من است، پدر من است.

عایشه گفت: به خدا سوگند که از وی دست

برنداشــتند تا او را کشــتند. حُذیفه گفت: خدا شــما را بیامرزد (پدر مرا کشتید). عُروه گفت: به خدا ســوگند، حُذَیفه، پیوسته به آنها (قاتلین پدر خــود) طلب خیر می‌کرد تــا آنکه خدا را ملاقات کرد.

٦٦٦٩- حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ قَالَ: حَدَّثَنِي عَوْفٌ، عَنْ خِلَاسٍ وَمُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَكَلَ نَاسِيًا، وَهُوَ صَائِمٌ، فَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ، فَإِنَّمَا أَطْعَمَهُ اللَّهُ وَسَقَاهُ». [راجع: ١٩٣٣، اخرجه مسلم: ١١٥٥].

٦٦٦٩- از عَــوف، از خِــلاس و محمد روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که از روی فراموشی بخورد و روزه دار باشــد، باید روزهٔ خــود را به پایان برساند، زیرا خداوند است که او را خورانده و نوشانده است» (روزه‌اش نمی‌شکند)

٦٦٧٠- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ عَبْدِاللهِ ابْنِ بُحَيْنَةَ قَالَ: صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ ﷺ، فَقَامَ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الأُولَيَيْنِ قَبْلَ أَنْ يَجْلِسَ، فَمَضَى فِي صَلَاتِهِ فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ، انْتَظَرَ النَّاسُ تَسْلِيمَهُ، فَكَبَّرَ وَسَجَدَ قَبْلَ أَنْ يُسَلِّمَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، ثُمَّ كَبَّرَ وَسَجَدَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَسَلَّمَ. [راجع: ٨٢٩، اخرجه مسلم: ٥٧٠].

٦٦٧٠- از زُهــری، از اَعرَج روایت اســت که عبــدالله ابن بُحینه گفت: پیامبر صلی الله علیه و ســلم بر ما نماز گزارد و پس از دو رکعت اول قبل از آنکه بنشیند، ایستاد، و به نماز خود ادامه داد، آنگاه که نمازِ خود را به پایان رساند، مردم در انتظــار ســلام دادن وی بودند، آن حضرت تکبیر گفت و ســجده کرد، پیش از آنکه سلام بدهد، ســپس سر خود را (از سجده) بلند کرد، ســپس تکبیر گفت و ســجده کرد، سپس سر خود را (از سجده) بلند کرد و سلام داد.

٦٦٧١- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: سَمِعَ عَبْدَالْعَزِيزِ بْنَ عَبْدِالصَّمَدِ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ عَلْقَمَةَ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ صَلَّى بِهِمْ صَلَاةَ الظُّهْرِ، فَزَادَ أَوْ نَقَصَ مِنْهَا -قَالَ: مَنْصُورٌ: لَا أَدْرِي إِبْرَاهِيمُ وَهِمَ أَمْ عَلْقَمَةُ- قَالَ: قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَقَصُرَتِ الصَّلَاةُ أَمْ نَسِيتَ؟ قَالَ: «وَمَا ذَاكَ». قَالُوا: صَلَّيْتَ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: فَسَجَدَ بِهِمْ سَجْدَتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: «هَاتَانِ السَّجْدَتَانِ لِمَنْ لَا يَدْرِي: زَادَ فِي صَلَاتِهِ أَمْ

٦٦٧١- از منصور، از ابراهیم، از عَلقَمه روایت اســت کــه ابن مســعود رضی الله عنــه گفت: همانا پیامبــر خدا صلی الله علیه و ســلم نماز پیشــین (ظهر) را به آنها گزارد، زیادتر یا کمتر گــزارد- منصور (راوی) گفته اســت: نمی‌دانم (در زیادتی یا کمی) ابراهیم دچار شک شده، یا عَلقَمه- گفته شــد: یا رسول الله، آیا نماز کوتاه شــده یا فراموش کردی، آن حضرت فرمود:«و موضوع چیســت؟» گفتند: چنین و چنان نماز

نَقَصَ ، فَيَتَحَرَّى الصَّوَابَ ، فَيُتِمُّ مَا بَقِيَ ، ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ » . [راجع : ٤٠١ ، أخرجه مسلم : ٥٧٢]

گـزاردی. آن حضرت با آنها (نماز گزاران) دو سـجده کرد، سپس گفت: «این دو سجده برای کسی است که نمی‌داند در نماز خود زیاد کرده یا کم کرده اسـت، پس آنچه را صواب می‌داند بدان قصـد می‌کند (اگر صواب در کم گزاردن رکعـات بـود) بقیه را تمام می‌کند، سـپس دو سجده می‌کند»

٦٦٧٢- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرُو ابْنُ دِينَارٍ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ قال : قُلْتُ لابْنِ عَبَّاسٍ فَقَالَ : حَدَّثَنَا أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « ﴿ لا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا﴾ : قَالَ : كَانَتِ الأُولَى مِنْ مُوسَى نِسْيَانًا » . [راجع: ٧٤ ، أخرجه مسلم : ٢٣٨٠ ، مطولاً] .

٦٦٧٢- از عَمـرو بـن دینار روایت اسـت که سـعید بن جُبَیـر گفت: به ابن عبـاس (دربارهٔ خضر و موسی) گفتم. وی گفت: اُبَی بن کعب به ما گفت، که وی از رسول الله صلی الله علیه و سـلم شـنیده که (درباره این آیت) «به سبب آنچـه فرامـوش کردم،مرا مؤاخـذه مکن و در کارم بر من سـخت مگیر» (الکهف:۷۳) فرمود: این نخستین فراموشی موسی بود»

٦٦٧٣- قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : كَتَبَ إِلَيَّ مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ مُعَاذٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ قال : قال الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ ، وَكَانَ عِنْدَهُمْ ضَيْفٌ لَهُمْ ، فَأَمَرَ أَهْلَهُ أَنْ يَذْبَحُوا قَبْلَ أَنْ يَرْجِعَ لِيَأْكُلَ ضَيْفُهُمْ ، فَذَبَحُوا قَبْلَ الصَّلاةِ ، فَذَكَرُوا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَأَمَرَهُ أَنْ يُعِيدَ الذَّبْحَ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، عِنْدِي عَنَاقٌ جَذَعٌ ، عَنَاقُ لَبَنٍ ، هِيَ خَيْرٌ مِنْ شَاتَيْ لَحْمٍ .

فَكَانَ ابْنُ عَوْنٍ يَقِفُ فِي هَذَا الْمَكَانِ عَنْ حَدِيثِ الشَّعْبِيِّ ، وَيُحَدِّثُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ بِمِثْلِ هَذَا الْحَدِيثِ ، وَيَقِفُ فِي هَذَا الْمَكَانِ وَيَقُولُ : لا أَدْرِي أَبَلَغَتِ الرُّخْصَةُ غَيْرَهُ أَمْ لا . [راجع : ٩٥١ ، أخرجه مسلم : ١٩٦١ ، مطولاً] .

رَوَاهُ أَيُّوبُ ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

٦٦٧٣- ابوعبدالله (امـام بخاری) گفت: محمد بن بَشّـار به من نوشت: حدیث کرد ما را مَعاذ بن مَعاذ، از ابن عَون از شعبی که براء بن عازِب رضی الله عنهما گفته که وی مهمانی داشته و به اهل خانهٔ خود امر کرده که (گوسفند قربانی را) پیش از آنکه از نماز (عید اضحی) برگردد، ذبح کنند تا مهمانانشـان از آن بخورند. آنها پیش از نماز ذبح کردند. این موضوع را به پیامبر صلی الله علیه و سـلم یاد کردند، آن حضرت به براء امـر کرد که بار دیگر قربانی کند. براء گفت: یا رسـول الله ، من عَناق (بز شـیر خواره کمتر از یکسـاله) دارم که از دو گوسـفند گوشتی بهتر است.

ابـن عَـون (راوی) در همین جا بـه روایت از شـعبی توقف کرده و از محمد بن سـیرین به

مثل همین حدیث روایت کرده، و در همین جا توقف کرده و می‌گوید: نمی‌دانم که (اجازهٔ قربانی عَناق) بجز از براء، به کس دیگر داده شده یا نی.[1]

ایُّوب، از ابن سیرین از انس، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

٦٦٧٤- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ قال : سَمِعْتُ جُنْدَبًا قال : شَهِدْتُ النَّبِيَّ ﷺ صَلَّى يَوْمَ عِيدٍ ، ثُمَّ خَطَبَ ، ثُمَّ قال : «مَنْ ذَبَحَ فَلْيُبَدِّلْ مَكَانَهَا ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ ذَبَحَ ، فَلْيَذْبَحْ بِاسْمِ اللَّهِ».
[راجع : ٩٨٥ ، أخرجه مسلم : ١٩٦٠].

٦٦٧٤- از شُعبه، از اسود بن قیس روایت است که گفت: از جُندَب شنیدم که گفت: حاضر بوده‌ام که پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز عید را گزارد سپس خطبه خواند ، سپس گفت: «کسی که (پیش از نماز) قربانی را ذبح کرده است، باید به عوض آن قربانی کند، و کسی که ذبح نکرده است باید به نام خدا ذبح کند»

١٦- باب : الْيَمِينِ الْغَمُوسِ

﴿ وَلا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾ الآية [النحل : ٩٢] . دَخَلاً : مَكْرًا وَخِيَانَةً.

باب-۱۶ سوگند دروغ

«و زنهار، سوگندهای خود را دستاویز تقلب میان خود قرار مدهید تا گامی بعد از استواریش بلغزد، و شما به [سزای] آنکه [مردم را]از راه خدا باز داشته‌اید دچار شکنجه شوید و برای شما عذابی بزرگ باشد» [النحل:٩٤][2]

لفظ «دَخَلاً» که در متن آیه آمده: یعنی: مکر و خیانت است.

٦٦٧٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا النَّضْرُ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا فِرَاسٌ قال : سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عَمْرٍو ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «الْكَبَائِرُ : الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ ، وَقَتْلُ النَّفْسِ ، وَالْيَمِينُ الْغَمُوسُ». [انظر : ٦٨٧٠، ٦٩٢٠ ، وانظر في الأدب ، باب٦].

٦٦٧٥- از شَعبی، از عبدالله ابن عمر روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «گناهان کبیره عبارتند از: شریک آوردن به خدا و آزار پدر و مادر، و کشتن نفس، و سوگند دروغ».

۱- این حدیث در کتاب عیدین، مجلد اول، حدیث ۹۵۴ آمده است. که آن حضرت برایش اجازه داد که همان بز شیری را قربانی کند.

۲- درمتن، شماره آیه ۹۲ ضبط شده که اشتباه است. درست آن ، آیه ۹۴ سورة النحل، است.

١٧- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً أُولَئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ وَلا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ [آل عمران: ٧٧].

وَقَوْلِه جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ وَلا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾ [البقرة: ٢٢٤].

وَقَوْلِه جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ وَلا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلاً إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ [النحل: ٩٥].

﴿ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلا تَنْقُضُوا الأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً ﴾ [النحل: ٩١].

٦٦٧٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينِ صَبْرٍ ، يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ » . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَ ذَلِكَ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً ﴾ . إِلَى آخِرِ الآيَةِ ، [راجع : ٢٣٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٣٨ ، مع الحديث الآتي]

باب-١٧ فرمودهٔ خدای تعالی:

«کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنان را در آخرت بهره‌ای نیست؛ و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، و به ایشان نمی‌نگرد و پاکشان نمی‌گرداند و عذابی دردناک خواهند داشت» [آل عمران]

و فرمودهٔ خدای جَلَّ ذِکرَه: «و خدا را دستاویز سوگندهای خود قرار مدهید، تا[بدین بهانه] از نیکوکاری و پرهیزگاری و سازش دادن میان مردم [باز ایستید]، و خدا شنوای داناست» (البقره:٢٢٤)

و فرمودهٔ خداوند: «و پیمان خدا را به بهای ناچیزی مفروشید، زیرا آنچه نزد خداست- اگر بدانید- همان برای شما بهتر است» (النحل:٩٥)

و فرمودهٔ خداوند: «و چون با خدا پیمان بستید به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای [خود را] پس از استوار کردن آنها مشکنید، با اینکه خدا را بر خود ضامن [و گواه] قرار داده‌اید» (النّحل :٩١)

٦٦٧٦- از اَعمش، از ابو وائل روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که (به امر قاضی) سوگند یاد کند و با آن (سوگند دروغ) مال مسلمانی را از وی جدا کند، خداوند را (در روز قیامت) در حالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمناک است» خداوند در

تصدیق این فرمودهٔ آن حضرت آیت نازل کرد: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیز می‌فروشند» تا آخر آیه.

٦٦٧٧- فَدَخَلَ الأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ فَقَالَ : مَا حَدَّثَكُمْ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ ؟ فَقَالُوا : كَذَا وَكَذَا ، قَالَ : فِيَّ أُنْزِلَتْ ، كَانَتْ لِي بِئْرٌ فِي أَرْضِ ابْنِ عَمٍّ لِي ، فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « بَيِّنَتُكَ أَوْ يَمِينُهُ » . قُلْتُ : إِذًا يَحْلِفُ عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِينِ صَبْرٍ ، وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ، يَقْتَطِعُ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ ، لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ » . [راجع : ٢٣٥٧، أخرجه مسلم : ١٣٨ ، مع الحديث السابق].

٦٦٧٧- سپس اشعث بن قیس درآمد و گفت: «ابو عبدالرحمن (ابن مسعود) به شما چه حدیث می‌کرد؟ گفتند: چنین و چنان. وی گفت: این دربارهٔ من نازل شده است، من در زمین پسر عموی خود چاهی داشتم (وی از ملکیت من انکار کرد) نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدم. فرمود: «شاهد بیاور یا او سوگند یاد کند» گفتم: وی اکنون سوگند می‌خورد یا رسول الله، رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که (به امر قاضی) سوگند یاد کند و در آن سوگند دروغگوی باشد تا مال مسلمانی را از وی جدا کند، خداوند را در روز قیامت در حالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است»

١٨- باب : الْيَمِينِ فِيمَا لا يَمْلِكُ ، وَفِي الْمَعْصِيَةِ وَفِي الْغَضَبِ

باب-۱۸

سوگند در آنچه از توان کس خارج است و سوگند در آنچه گناه است و سوگند در حالت خشم

٦٦٧٨- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : أَرْسَلَنِي أَصْحَابِي إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَسْأَلُهُ الْحُمْلانَ ، فَقَالَ : « وَاللَّهِ لا أَحْمِلُكُمْ عَلَى شَيْءٍ » . وَوَافَقْتُهُ وَهُوَ غَضْبَانُ ، فَلَمَّا أَتَيْتُهُ قَالَ : « انْطَلِقْ إِلَى أَصْحَابِكَ فَقُلْ : إِنَّ اللَّهَ ، أَوْ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْمِلُكُمْ » . [راجع : ٣١٣٣ ، أخرجه مسلم : ١٦٤٩ ، مطولاً] .

٦٦٧٨- از بُرَید، از ابو بُرده روایت است که ابوموسی گفت: رفیقان من، مرا نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم فرستادند تا از وی حیوان سواری طلب کنم. فرمود:« به خدا سوگند، شما را بر (حیوان سواری) سوار نخواهم کرد» نزد آن حضرت رفته بودم خشمگین بود، و چون (بار دیگر) نزدش رفتم فرمود: «نزد رفیقان خود برو و بگوی: همانا خداوند یا : رسول الله صلی

٦٦٧٩- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ (ح)

وحَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ عُمَرَ النُّمَيْرِيُّ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ يَزِيدَ الأَيْلِيُّ قال: سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ قال: سَمِعْتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ، وَسَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ، وَعَلْقَمَةَ ابْنَ وَقَّاصٍ، وَعُبَيْدَاللَّهِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، حِينَ قال لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ مَا قَالُوا، فَبَرَّأَهَا اللَّهُ مِمَّا قَالُوا، كُلٌّ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنَ الْحَدِيثِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالإِفْكِ﴾ الْعَشْرَ الآيَاتِ كُلَّهَا فِي بَرَاءَتِي، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ، وَكَانَ يُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ لِقَرَابَتِهِ مِنْهُ: وَاللَّهِ لا أُنْفِقُ عَلَى مِسْطَحٍ شَيْئًا أَبَدًا، بَعْدَ الَّذِي قَالَ لِعَائِشَةَ. فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿وَلا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى﴾ الآيَةَ. قال أَبُو بَكْرٍ: بَلَى وَاللَّهِ إِنِّي لأُحِبُّ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لِي، فَرَجَعَ إِلَى مِسْطَحٍ النَّفَقَةَ الَّتِي كَانَ يُنْفِقُ عَلَيْهِ، وَقَالَ: وَاللَّهِ لا أَنْزِعُهَا عَنْهُ أَبَدًا. [راجع: ٢٥٩٣، اخرجه مسلم: ٢٧٧٠، مطولاً].

الله علیه و سلم شما را سواره می‌گرداند».

٦٦٧٩- از صالح، از ابن شهاب روایت است.

از یونُس بن یزید اَیلِی روایت است که گفت: شنیدم از (ابن شهاب) زُهری که گفت: شنیدم از عُروه بن زُبَیر و سعید بن مُسَیَّب و عَلقَمَه ابن وَقّاص و عُبیدالله بن عبدالله بن عُتبه، دربارهٔ حدیث عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم آنگاه که تهمتگران به او گفتند، آنچه گفتند. پس خداوند او (عایشه) را از آنچه درباره‌اش گفته بودند، پاک گردانید. هر یک از آنان (چهار راوی) پاره‌ای از حدیث را گفته‌اند. (عایشه رض الله عنها گفته:) سپس خداوند نازل کرد:«در حقیقت کسانی که آن بهتان [داستان افک] را آوردند» (النّور:۱۱) ده آیت (از سورهٔ النّور) همگی در پاکی من نازل شده است. آنگاه ابوبکر صدیق گفت- و او نظر به خویشاوندیی که با مِسطَح (یکی از تهمتگران) داشت و بر وی انفاق می‌کرد؛ به خدا سوگند که هرگز برای مِسطَح چیزی انفاق نخواهم کرد، پس از آنکه به عایشه تهمت زده است. سپس خداوند نازل کرد:«و سرمایه داران و فراخ دولتان شما نباید از دادنِ [مال] به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند و باید عفو کنند و گذشت نمایند» (النّور:۲۲) سپس ابوبکر گفت: آری، به خدا سوگند دوست می‌دارم که خدا بر من ببخشد و نفقه‌ای را که به مِسطَح می‌داد، از سرگرفت و گفت: به خدا سوگند که هرگز نفقه را از مسطح باز نمی‌دارم.[۱]

۱- از آیهٔ ۱۱ سورهٔ النّور تا آیهٔ ۲۱ سورهٔ مذکور در برائت و پاکی عایشه رضی الله عنها نازل شده و تفصیل ماجرا در کتاب المغازی، باب ۳۴، حدیث

٦٦٨٠- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ زَهْدَمٍ قال : كُنَّا عِنْدَ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ قال : أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ ، فَوَافَقْتُهُ وَهُوَ غَضْبَانُ ، فَاسْتَحْمَلْنَاهُ ، فَحَلَفَ أَنْ لا يَحْمِلَنَا ، ثُمَّ قال : « وَاللَّهِ ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، لا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، إِلا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ ، وَتَحَلَّلْتُهَا » . [راجع : ٣١٣٣ ، أخرجه مسلم : ١٦٤٩ ، مطولاً] .

٦٦٨٠- از ایُّوب، از قاسِم روایت است که زَهدَم گفت: ما نزد ابوموسی اشعری بودیم. گفت: با چند نفر از اشعریها نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتیم، آنگاه که ملاقاتش کردیم خشمگین بود. از وی تقاضای حیوان سواری کردیم ، سوگند یاد کرد که به ما حیوان سواری ندهد. سپس گفت:«به خدا سوگند، اگر خدا بخواهد که بر چیزی سوگند بخورم، سپس غیر آنچه را سوگند خورده‌ام بهتر ببینم، همان را اختیار می‌کنم که بهتر است و کفارهٔ سوگند را می‌دهم».

١٩- باب : إِذَا قال : وَاللَّهِ لا أَتَكَلَّمُ الْيَوْمَ ،

فَصَلَّى ، أَوْ قَرَأَ ، أَوْ سَبَّحَ ، أَوْ كَبَّرَ ، أَوْ حَمِدَ ، أَوْ هَلَّلَ، فَهُوَ عَلَى نِيَّتِهِ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَفْضَلُ الْكَلامِ أَرْبَعٌ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ ، وَلا إِلَهَ إِلا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ » .

قال أَبُو سُفْيَانَ : كَتَبَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى هِرَقْلَ : ﴿ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ﴾ . [آل عمران : ٦٤] . [راجع: ٧] .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ كَلِمَةَ التَّقْوَى ﴾ [الفتح : ٢٦] : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ .

باب-۱۹

اگر کسی بگوید: به خدا سوگند امروز سخن نمی زنم، پس نماز گزارد یا (قرآن) بخواند، یا تسبیح (سبحان الله) بگوید، یا تکبیر (الله اکبر) بگوید یا حَمد (الحمدلله) بگوید یا تهلیل (لا اله الا الله) بگوید، به نیت وی بستگی دارد (که اینها را استثنا قرار داده بوده یا نی) و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است:«بهترین کلام چهار است: سُبحانَ الله، والحمدلله، و لااله الا الله ، والله اکبرُ»

ابوسفیان گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به هِرَقل نوشت: «بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم» (آل عمران:٦٤) [۱]

و مجاهد گفته است: «کَلِمَةُ التَّقوَی» (الفتح:٢٦) «سخن پرهیزگاری» یعنی: لااله الاالله.

٦٦٨١- از زُهری، از سعید بن مُسَیِّب روایت است که پدرش گفت: آنگاه که مرگ ابوطالب

افک زیر شمارهٔ حدیث ۴۱۴۱ جلد چهارم آمده است.

۱ - جلد اول، کتاب وحی ، حدیث ۷.

٦٦٨١- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا طَالِبٍ الْوَفَاةُ ، جَاءَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «قُلْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، كَلِمَةً أُحَاجُّ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ» . [راجع : ١٣٦٠ ، أخرجه مسلم : ٢٤ ، مطولاً] .

٦٦٨٢- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ : حَدَّثَنَا عُمَارَةُ بْنُ الْقَعْقَاعِ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ : سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ» . [راجع : ٦٤٠٦ ، أخرجه مسلم : ٢٦٩٤] .

٦٦٨٣- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَلِمَةً وَقُلْتُ أُخْرَى : «مَنْ مَاتَ يَجْعَلُ لِلَّهِ نِدًّا أُدْخِلَ النَّارَ» . وَقُلْتُ أُخْرَى : مَنْ مَاتَ لا يَجْعَلُ لِلَّهِ نِدًّا أُدْخِلَ الْجَنَّةَ . [راجع : ١٢٣٨ ، أخرجه مسلم : ٩٢ ، بغير هذا اللفظ] .

٢٠- باب : مَنْ حَلَفَ أَنْ لا يَدْخُلَ عَلَى أَهْلِهِ شَهْرًا ، وَكَانَ الشَّهْرُ تِسْعًا وَعِشْرِينَ .

٦٦٨٤- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : آلَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ نِسَائِهِ ، وَكَانَتْ انْفَكَّتْ رِجْلُهُ ، فَأَقَامَ فِي مَشْرُبَةٍ تِسْعًا وَعِشْرِينَ لَيْلَةً ثُمَّ نَزَلَ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، آلَيْتَ شَهْرًا ؟ فَقَالَ : «إِنَّ الشَّهْرَ يَكُونُ تِسْعًا وَعِشْرِينَ» . [راجع : ٣٧٨ ، أخرجه مسلم : ٤١١ ، بقطعة ليست في هذه الطريق] .

فرا رسید، رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد وی رفت و گفت: «لا اله الا الله ، بگوی، کلمهٔ که با آن برای تو نزد خدا حجت آورم»[۱]

٦٦٨٢- از عُماره بن قعقاع، از ابو زُرعَه از ابو هریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «دو کلمه‌اند که بر زبان سبک‌اند و در میزان (اعمال) گرانند، و دوست داشتنی‌اند نزد خدای رحمن: سُبحان اللهِ و بِحَمدِه، سُبحان الله العظیم»

٦٦٨٣- از اَعمَش، از شَقیق روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم کلمه‌ای گفت و من چیز دیگر گفتم: فرمود: «کسی که بمیرد و به خدا شریک آورده است به دوزخ درآورده می‌شود» و من چیز دیگر گفتم: کسی که بمیرد و به خدا شریک نیاورده است، به بهشت درآورده می‌شود»

باب-۲۰

کسی که سوگند خورد که به مدت یک ماه بر زنان خویش وارد نشود، و آن ماه بیست و نه روز باشد.

٦٦٨٤ – از بلال، از حُمَید روایت است که اَنَس گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم سوگند خورد که از زنان خویش دوری گزیند در حالی که پای وی تاب خورده بود، به مدت بیست و نُه شب در مشربه (بالا خانه) خود (به تنهایی) بسر برد، سپس فرود آمد. گفتند: یا رسول الله

۱- گفته‌اند که در این روایت نقیض قول مقرر است مبنی بر اینکه امام بخاری حدیثی ذکر نکرده مگر آنکه دو راوی داشته است این حدیث را تنها سعید از پدر خود مسیّب روایت کرده است (تیسیر القاری ج۶ ص۱۴۰)

، تو به مدت یک ماه سوگند خورده بودی. فرمود: «همانا ماه بیست و نُه روز است».

٢١- باب : إِنْ حَلَفَ أَنْ لا يَشْرَبَ نَبِيذًا ،

فَشَرِبَ طِلاءً أَوْ سَكَرًا أَوْ عَصِيرًا ، لَمْ يَحْنَثْ فِي قَوْلِ بَعْضِ النَّاسِ ، وَلَيْسَتْ هَذِهِ بِأَنْبِذَةٍ عِنْدَهُ .

٦٦٨٥- حَدَّثَنِي عَلِيٌّ : سَمِعَ عَبْدَالعَزِيزِ بْنَ أَبِي حَازِمٍ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ : أَنَّ أَبَا أُسَيْدٍ صَاحِبَ النَّبِيِّ ﷺ أَعْرَسَ ، فَدَعَا النَّبِيَّ ﷺ لِعُرْسِهِ ، فَكَانَتِ الْعَرُوسُ خَادِمَهُمْ ، فَقَالَ سَهْلٌ لِلْقَوْمِ : هَلْ تَدْرُونَ مَا سَقَتْهُ ؟ قَالَ : أَنْقَعَتْ لَهُ تَمْرًا فِي تَوْرٍ ، مِنَ اللَّيْلِ حَتَّى أَصْبَحَ عَلَيْهِ ، فَسَقَتْهُ إِيَّاهُ . [راجع : ٥١٧٦ ، أخرجه مسلم : ٢٠٠٦] .

٦٦٨٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنْ سَوْدَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : مَاتَتْ لَنَا شَاةٌ ، فَدَبَغْنَا مَسْكَهَا ، ثُمَّ مَا زِلْنَا نَنْبِذُ فِيهِ حَتَّى صَارَ شَنًّا .

٢٢- باب : إِذَا حَلَفَ أَنْ لا يَأْتَدِمَ ،

فَأَكَلَ تَمْرًا بِخُبْزٍ ، وَمَا يَكُونُ مِنَ الأُدْمِ .

باب-۲۱

اگر سوگند بخورد که نبیذ(مشروب خویساندهٔ خرما) ننوشد و طلاء (مطبوخ عصارهٔ انگور) یا سَکَر یا عَصِر بنوشد به قول بعضی از مردم[1] در سوگند خود حانث نمی‌شود، زیرا این (نوشیدنیها) به نزد وی نبیذ نیست.

٦٦٨٥- از عبدالعزیز بن ابی حازم، از پدرش روایت است که سهل بن سعد گفت: ابو اُسَید، صحابهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم ازدواج کرد و پیامبر صلی الله علیه و سلم را به محفل عروسی خود دعوت نمود، در حالی که عروس مهمانان را خدمت می‌کرد. سهل(راوی) به مردم گفت: آیا می‌دانید که عروس به آن حضرت چه نوشانید؟ سهل گفت: وی شبانگاه خرما را در ظرفی با آب خویسانده بود تا آنکه صبح فرارسید و آن را به آن حضرت نوشاند.

٦٦٨٦- از عِکرمه، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که سَودَه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت:
گوسفندمان مُرد و پوست آن را دباغی کردیم، سپس همیشه در آن نبیذ می‌کردیم، تا آنکه به صورت مشکی پاره درآمد.

باب-۲۲

اگر سوگند یاد کند که نانخورش (نان مخلوط با گوشت) نخورد و نان با خرما بخورد و آنچه

۱- گویند که مراد امام بخاری از بعضی از مردم امام ابوحنیفه است(تیسرالقاری)

٦٦٨٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَابِسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ خُبْزِ بُرٍّ مَأْدُومٍ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ. [راجع: ٥٤٢٣، اخرجه مسلم: ٢٩٧٠]

وَقَالَ ابْنُ كَثِيرٍ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ قَالَ لِعَائِشَةَ: بِهَذَا.

٦٦٨٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ أَبُو طَلْحَةَ لِأُمِّ سُلَيْمٍ: لَقَدْ سَمِعْتُ صَوْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ضَعِيفًا، أَعْرِفُ فِيهِ الْجُوعَ، فَهَلْ عِنْدَكِ مِنْ شَيْءٍ؟ فَقَالَتْ: نَعَمْ، فَأَخْرَجَتْ أَقْرَاصًا مِنْ شَعِيرٍ، ثُمَّ أَخَذَتْ خِمَارًا لَهَا، فَلَفَّتِ الْخُبْزَ بِبَعْضِهِ، ثُمَّ أَرْسَلَتْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَذَهَبْتُ فَوَجَدْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ وَمَعَهُ النَّاسُ، فَقُمْتُ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَرْسَلَكَ أَبُو طَلْحَةَ». فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِمَنْ مَعَهُ: «قُومُوا». فَانْطَلَقُوا وَانْطَلَقْتُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ، حَتَّى جِئْتُ أَبَا طَلْحَةَ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ: يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، قَدْ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسُ، وَلَيْسَ عِنْدَنَا مِنَ الطَّعَامِ مَا نُطْعِمُهُمْ، فَقَالَتْ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، فَانْطَلَقَ أَبُو طَلْحَةَ حَتَّى لَقِيَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو طَلْحَةَ حَتَّى دَخَلَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلُمِّي يَا أُمَّ سُلَيْمٍ مَا عِنْدَكِ». فَأَتَتْ بِذَلِكَ الْخُبْزِ، قَالَ: فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِذَلِكَ الْخُبْزِ فَفُتَّ، وَعَصَرَتْ أُمُّ سُلَيْمٍ عُكَّةً لَهَا فَأَدَمَتْهُ، ثُمَّ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ». فَأَذِنَ لَهُمْ فَأَكَلُوا حَتَّى

از نانخورش باشد

٦٦٨٧- از عبدالرحمن بن عابس، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: خانوادهٔ محمد صلی الله علی و سلم سه روز پیاپی از نانخورش گندم سیر نشده است تا آنکه آن حضرت به خدا پیوست.

و ابن کثیر گفته است: روایت است از سُفیان، از عبدالرحمن از پدرش که او همین حدیث را به عایشه گفته است.

٦٦٨٨- از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که وی از اَنَس بن مالک شنیده است که گفت: ابوطلحه به (مادرم) اُم سُلَیم گفت: همانا آواز رسول الله صلی الله علیه و سلم را ضعیف شنیدم و در وی گرسنگی تشخیص دادم، آیا (غذای) چیزی داری؟ اُمّ سُلَیم گفت: آری، و چند قرص نان جوین بیرون آورد و بعد دستمالی گرفت و نان را در بخشی از دستمال پیچید،سپس مرا نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرستاد، من راهی شدم و رسول الله صلی الله وسلم را دیدم که با مردم در مسجد است، در برابر ایشان ایستادم. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «ابوطلحه، تو را فرستاده؟» گفتم: آری. رسول الله صلی الله علیه و سلم به کسانی که با وی بودند گفت: «برخیزید!» ایشان راهی شدند و من به جلوی ایشان می‌رفتم، تا آنکه به ابوطلحه رسیدم و او را خبر دادم. ابوطلحه گفت: ای اُمّ سُلَیم همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم و مردم آمدند و نزد ما غذایی نیست که برایشان بخورانیم. اُمّ سُلَیم گفت: خدا و رسول او داناترند. ابوطلحه

شَبِعُوا، ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ». فَأَذِنَ لَهُمْ، فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا، ثُمَّ خَرَجُوا، ثُمَّ قَالَ: «ائْذَنْ لِعَشَرَةٍ». فَأَذِنَ لَهُمْ، فَأَكَلَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ وَشَبِعُوا، وَالْقَوْمُ سَبْعُونَ أَوْ ثَمَانُونَ رَجُلاً. [راجع: ٤٢٢، اخرجه مسلم: ٢٠٤٠].

راهی شد تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم را ملاقات کرد، رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوطلحه جلو آمدند تا آنکه به خانه درآمدند. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «ای اُم سُلَیم، هر آنچه داری بیاور» وی همان قرصهای نان را آورد. رسول الله صلی الله علیه و سلم دستور داد که همان قرصهای نان ریزه ریزه شود، و اُمَّ سُلَیم مشک روغن را بر آن فشرد و نان خورش ساخت، سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن خواند، آنچه را خدا خواسته بود که بخواند. سپس فرمود: «برای ده نفر اجازه بده (که درآیند)» برایشان اجازه دادم. خوردند تا آنکه سیر کردند. سپس برآمدند. سپس فرمود: «برای ده نفر اجازه بده» برایشان اجازه دادم. خوردند تا آنکه سیر شدند، و همگی آنها هفتاد یا هشتاد نفر بودند.

٢٣- باب: النِّيَّةِ فِي الأَيْمَانِ

باب-۲۳ نیت در سوگند

٦٦٨٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ قَالَ: سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ سَعِيدٍ يَقُولُ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: أَنَّهُ سَمِعَ عَلْقَمَةَ بْنَ وَقَّاصٍ اللَّيْثِيَّ يَقُولُ: سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضي الله عنه يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ، وَإِنَّمَا لامْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا، أَوِ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ». [راجع: ١، اخرجه مسلم: ١٩٠٧].

٦٦٨٩- از محمد بن ابراهیم روایت است که وی از عَلقَمَه بن وقّاص لیثی شنیده است که می‌گفت: از عمر بن خَطّاب رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «اعمال به نیتها بستگی دارد و هر کس را همان حاصل است که نیت کرده است. پس کسی که هجرت وی برای خدا و رسول او باشد،هجرت او برای خدا و رسول اوست و کسی که هجرتش برای حصول متاع دنیا، یا ازدواج با زنی باشد، [پاداش] هجرتش همان است که بخاطر آن هجرت کرده است»

٢٤- باب: إِذَا أَهْدَى مَالَهُ عَلَى وَجْهِ النَّذْرِ وَالتَّوْبَةِ

٦٦٩٠- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَخْبَرَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ، وَكَانَ قَائِدَ كَعْبٍ مِنْ بَنِيهِ حِينَ عَمِيَ، قَالَ: سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ فِي حَدِيثِهِ: ﴿وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا﴾ فَقَالَ فِي آخِرِ حَدِيثِهِ: إِنَّ مِنْ تَوْبَتِي أَنِّي أَنْخَلِعُ مِنْ مَالِي صَدَقَةً إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أَمْسِكْ عَلَيْكَ بَعْضَ مَالِكَ، فَهُوَ خَيْرٌ لَكَ». [راجع: ٢٧٥٧، أخرجه مسلم: ٧١٦، بقطعة ليست في هذه الطريق، وأخرجه: ١٧٦٩، مطولاً].

باب-۲۴ کسی که مال خود را برای نذر و قبول توبه اهدا کرد

٦٦٩٠- از ابن شهاب، از عبدالرحمن بن عبدالله از عبدالله بن کعب بن مالک - که وی عصاکش کعب به هنگام پیری او بود روایت است که گفت: از کعب بن مالک شنیدم که این را در حدیث خود می‌گفت: «و نیز سه تن که بر جای مانده بودند [و قبول توبهٔ آنان به تعویق افتاد]» (التّوبه:۱۱۸) کعب در آخر سخن خود گفت: همانا در زمرهٔ سپاس قبول توبهٔ من (که در جنگ تبوک شرکت نکرده بودم) این است که مال خود را از خود دور کنم و در راه خدا و رسول او صدقه کنم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بخشی از مال خود را برای خود نگهدار، این برای تو بهتر است»

٢٥- باب: إِذَا حَرَّمَ طَعَامًا

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاةَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ﴾ [التحريم: ١-٢]

وَقَوْلِهِ: ﴿لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ [المائدة: ٨٧]

باب-۲۵ اگر کسی غذایی را بر خود حرام کند

و فرمودهٔ خدای تعالی :«ای پیامبر، چرا برای خشنودی همسرانت، آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده، حرام می‌کنی؟ خداست که آمرزندهٔ مهربان است. قطعاً خدا برای شما[راه] گشودن سوگندهایتان را مقرر داشته است» (التحریم:۲-۱)

و فرمودهٔ خدا تعالی: «چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای [استفادهٔ] شما حلال گردانیده، حرام مشمارید» (المائده:۸۷)

٦٦٩١- از ابن جُرَیج، از عطاء روایت است که

٦٦٩١- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ : زَعَمَ عَطَاءٌ : أَنَّهُ سَمِعَ عُبَيْدَ بْنَ عُمَيْرٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ عَائِشَةَ : تَزْعُمُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَمْكُثُ عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، وَيَشْرَبُ عِنْدَهَا عَسَلاً ، فَتَوَاصَيْتُ أَنَا وَحَفْصَةُ : أَنَّ أَيَّتَنَا دَخَلَ عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ فَلْتَقُلْ : إِنِّي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ مَغَافِيرَ ، أَكَلْتَ مَغَافِيرَ ، فَدَخَلَ عَلَى إِحْدَاهُمَا فَقَالَتْ ذَلِكَ لَهُ ، فَقَالَ : «لا ، بَلْ شَرِبْتُ عَسَلاً عِنْدَ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، وَلَنْ أَعُودَ لَهُ» . فَنَزَلَتْ : ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ . ﴿إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ﴾ . لِعَائِشَةَ وَحَفْصَةَ . ﴿وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا﴾ . لِقَوْلِهِ : «بَلْ شَرِبْتُ عَسَلاً» .

وقال لي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى ، عَنْ هِشَامٍ : «وَلَنْ أَعُودَ لَهُ ، وَقَدْ حَلَفْتُ ، فَلا تُخْبِرِي بِذَلِكِ أَحَدًا» . [راجع : ٤٩١٢ ، أخرجه مسلم : ١٤٧٤] .

از عُبَید بن عُمَیر شنیده است که می‌گفت: از عایشه رضی الله عنها شنیده‌ام که می‌گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم نزد (همسر خود) زَینب بنت جَحش، بیشتر می‌ایستاد و نزد او عسل می‌خورد، من و حَفصَه، همدست شدیم که آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم بر هر یک از ما که درآید، به وی بگوید: همانا بوی مغافیر از تو به مشام می‌رسد، آیا مغافیر خورده‌ای؟ آن حضرت به خانهٔ یکی از ایشان درآمد و او همین را به وی گفت. آن حضرت گفت: «نه، مغافیر نخورده‌ام. بلکه نزد زینب بنت جحش عسل خورده‌ام، و دیگر هرگز نخواهم خورد» سپس این آیت نازل شد:«ای پیامبر، چرا برای خشنودی همسرانت، آنچه را خدا برای تو حلال گردانیده، حرام می‌کنی؟ خداست که آمرزندهٔ مهربان است. قطعاً خدا برای شما [راه] گشودن سوگندهایتان را مقرر داشته و خدا سرپرست شماست و اوست دانای حکیم. و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت، و همین که وی آن را (به زن دیگر) گزارش داد و خدا [پیامبر] را بر آن مطلع گردانید [پیامبر] بخشی از آن را اظهار کرد و از بخشی [دیگر] اعراض نمود. پس چون [مطلب] را به آن [زن] خبر داد، وی گفت: چه کسی این را به تو خبر داده؟ گفت: مرا آن دانای آگاه خبر داده است. اگر [شما دو زن] به درگاه خدا توبه کنید [بهتر است]» (التحریم:۱-٤) مراد از (دو زن) عایشه و حفصه رضی الله عنهما است.

« و چون پیامبر با یکی از همسرانش سخنی نهانی گفت» (التحریم:۳)

اشارهٔ آیه به این فرمودهٔ آن حضرت است: «بلکه عسل خورده‌ام» و ابراهیم بن موسی به من گفته است که هِشام گفت، این آیت اشاره بدین فرمودهٔ آن حضرت است: «و دیگر هرگز نخواهم خورد و همانا سوگند خورده‌ام و از این موضوع هیچ یک را خبر مده»

٢٦- باب: الْوَفَاءِ بِالنَّذْرِ

وَقَوْلِه : ﴿ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ ﴾ [الإنسان: ٧] .

٦٦٩٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الْحَارِثِ : أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهما يَقُولُ : أَوَلَمْ يُنْهَوْا عَنِ النَّذْرِ ، إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال : « إِنَّ النَّذْرَ لا يُقَدِّمُ شَيْئًا وَلا يُؤَخِّرُ ، وَإِنَّمَا يُسْتَخْرَجُ بِالنَّذْرِ مِنَ الْبَخِيلِ » . [راجع : ٦٦٠٨ ، اخرجه مسلم : ١٦٣٩] .

٦٦٩٣- حَدَّثَنَا خَلادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُرَّةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ النَّذْرِ وَقَالَ : « إِنَّهُ لا يَرُدُّ شَيْئًا ، وَلَكِنَّهُ يُسْتَخْرَجُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ » . [راجع : ٦٦٠٨ ، اخرجه مسلم : ١٦٣٩] .

٦٦٩٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « لا يَأْتِي ابْنَ آدَمَ النَّذْرُ بِشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ قُدِّرَ لَهُ ، وَلَكِنْ يُلْقِيهِ النَّذْرُ إِلَى الْقَدَرِ قَدْ قُدِّرَ لَهُ ، فَيَسْتَخْرِجُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْبَخِيلِ ، فَيُؤْتِي عَلَيْهِ مَا لَمْ يَكُنْ يُؤْتِي عَلَيْهِ مِنْ قَبْلُ » . [راجع : ٦٦٠٩، اخرجه مسلم : ١٦٤٠] .

باب-۲۶ وفا به نذر

و فرمودهٔ خدای تعالی:«وفا می‌کنند به نذر» (الانسان:۷)

٦٦٩٢- از فلیح بن سُلیمان، از سعید بن حارث روایت است که وی از ابن عمر رضی الله عنهما شنیده است که می‌گفت:
آیا از نذر منع نشده‌اند، همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «نذر نه چیزی را پیش می‌آورد و نه پس می‌اندازد و همانا با نذر چیزی از بخیل برآورده می‌شود»

٦٦٩٣- از منصور، از عبدالله بن مُرّه روایت است که عبدالله بن عُمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم از نذر منع کرده و فرمود: «همانا نذر (آنچه را در تقدیر رفته) بر نمی‌گرداند ولی با آن چیزی از بخیل بیرون آورده می‌شود»

٦٦٩٤- از ابوزناد، از اَعرَج روایت است که ابو هریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «نذر برای پسر آدم آنچه را که به وی مقدر نشده باشد نمی‌آورد، ولی نذر همان اندازه موافق می‌افتد که به وی مقدر شده است، و با آن از بخیل چیزی بیرون می‌آورد و (به سبب نذر) چیزی می‌دهد، که پیش از آن نمی‌داد»

٢٧- باب : إِثْمِ مَنْ لا يَفِي بِالنَّذْرِ

٦٦٩٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، عَنْ يَحْيَى [بْنِ سَعِيدٍ]، عَنْ شُعْبَةَ قال: حَدَّثَنِي أَبُو جَمْرَةَ: حَدَّثَنَا زَهْدَمُ بْنُ مُضَرِّبٍ قال: سَمِعْتُ عِمْرَانَ بْنَ حُصَيْنٍ يُحَدِّثُ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «خَيْرُكُمْ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ - قال عِمْرَانُ: لا أَدْرِي ذَكَرَ ثِنْتَيْنِ أَوْ ثَلاثًا بَعْدَ قَرْنِهِ - ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ، يَنْذِرُونَ وَلا يَفُونَ، وَيَخُونُونَ وَلا يُؤْتَمَنُونَ، وَيَشْهَدُونَ وَلا يُسْتَشْهَدُونَ، وَيَظْهَرُ فِيهِمُ السِّمَنُ». [راجع: ٢٦٥١، اخرجه مسلم: ٢٥٣٥].

باب-٢٧ گناه کسی که به نذر وفا نمی کند

٦٦٩٥- از زهدَم بن مُضَرِّب، از عَمران بن حُصَین روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهترین شما، مردم قرن من هستید، سپس کسانی که پیوسته به ایشانند، سپس کسانی که پیوسته به ایشانند».
عمران گفت: نمی‌دانم که آن حضرت دو بار یا سه بار پس از قرن خود را گفت. آن حضرت فرمود: «سپس گروهی می‌آیند که نذر می‌کنند و وفا نمی‌کنند، و خیانت می‌ورزند و امانت نگه نمی‌دارند، و شهادت می‌دهند و از ایشان شهادت خواسته نمی‌شود و فربهی در ایشان پدید می‌آید.»

٢٨- باب : النَّذْرِ فِي الطَّاعَةِ

﴿ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴾ [البقرة: ٢٧٠].

٦٦٩٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا مَالِكٌ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِالْمَلِكِ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلا يَعْصِهِ». [انظر: ٦٧٠٠].

باب-٢٨ نذر در طاعت

«و هر نفقه‌ای را که انفاق، یا هر نذری را که عهد کرده‌اید، قطعاً خداوند آن را می‌داند و برای ستمکاران هیچ یاوری نیست» (البقره:٢٧٠)
٦٦٩٦- از مالک، از طلحه بن عبدالملک، از قاسم روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که نذر کند که اطاعت خدا کند، باید اطاعت کند، و کسی که نذر کند که معصیت کند، آن معصیت را نباید انجام دهد»

٢٩- باب : إِذَا نَذَرَ ، أَوْ حَلَفَ :

أَنْ لا يُكَلِّمَ إِنْسَانًا ، فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، ثُمَّ أَسْلَمَ .

٦٦٩٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ عُمَرَ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي نَذَرْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَنْ أَعْتَكِفَ لَيْلَةً فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ، قَالَ : «أَوْفِ بِنَذْرِكَ» . [راجع : ٢٠٣٢ ، أخرجه مسلم : ١٦٥٦] .

باب-٢٩

کسی که در دوران جاهلیت نذر کرده یا سوگند خورده که با شخصی سخن نگوید و سپس اسلام آورده است

٦٦٩٧-از عبیدالله بن عمر از نافع، از ابن عمر روایت است که عمر گفت: یا رسول الله، همانا در دوران جاهلیت نذر کرده‌ام که شبی در مسجدالحرام اعتکاف کنم؟ فرمود: «به نذر خود وفا کن!»

٣٠- باب : مَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ نَذْرٌ

وَأَمَرَ ابْنُ عُمَرَ امْرَأَةً ، جَعَلَتْ أُمُّهَا عَلَى نَفْسِهَا صَلاةً بِقُبَاءٍ ، فَقَالَ : صَلِّي عَنْهَا .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ نَحْوَهُ .

٦٦٩٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ الأَنْصَارِيَّ اسْتَفْتَى النَّبِيَّ ﷺ فِي نَذْرٍ كَانَ عَلَى أُمِّهِ ، فَتُوُفِّيَتْ قَبْلَ أَنْ تَقْضِيَهُ ، فَأَفْتَاهُ أَنْ يَقْضِيَهُ عَنْهَا ، فَكَانَتْ سُنَّةً بَعْدُ . [راجع : ٢٧٦١ ، أخرجه مسلم: ١٦٣٨] .

باب-٣٠ کسی که بمیرد و بر وی نذری باشد

و ابن عمر به زنی که مادرش نذر کرده بود که در مسجد قباء نماز بگزارد (و مرده بود) امر کرد که از جانب وی نماز بگزارد. و ابن عباس نحو (مانند) این حدیث را گفته است.

٦٦٩٨- از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عباس به او خبر داده است که:

سعد بن عُبادهٔ انصاری دربارهٔ نذری که بر مادرش بود و قبل از ایفای نذرش مرده بود، از پیامبر صلی الله علیه و سلم فتوی خواست. آن حضرت فتوی داد که آن نذر را از جانب وی بجا کند که این حکم پس از آن سنت گردید.

٦٦٩٩- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ لَهُ : إِنَّ أُخْتِي قَدْ نَذَرَتْ أَنْ تَحُجَّ ، وَإِنَّهَا مَاتَتْ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْ كَانَ عَلَيْهَا دَيْنٌ أَكُنْتَ قَاضِيَهُ» . قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَاقْضِ اللَّهَ ، فَهُوَ

٦٦٩٩- از ابو بشر، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و به وی گفت: همانا خواهرم نذر کرده بود که حج کند ولی مُرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم

أَحَقُّ بِالْقَضَاءِ». [راجع: ۱۸۵۲].

فرمود: «اگر بروی قرض می‌ماند، آیا قرض او را ادا می‌کردی؟» گفت: آری. فرمود: «(قرض) خدا را ادا کن و او سزاوار تر است که (قرض او را) ادا کنی.»

٣١- باب: النَّذْرِ فِيمَا لا يَمْلِكُ وَفِي مَعْصِيَةٍ

باب-۳۱ نذر در چیزی که دارندهٔ فاقد آن نیست و در معصیت

٦٧٠٠- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عَبْدِالْمَلِكِ، عَنِ الْقَاسِمِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ فَلْيُطِعْهُ، وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعْصِيَهُ فَلا يَعْصِهِ». [راجع: ٦٦٩٦].

۶۷۰۰- از مالک، از طلحه بن عبدالملک، از قاسم روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که نذر کند که از خدا اطاعت کند، باید اطاعت کند و کسی که نذر کند که معصیت کند، باید معصیت نکند»

٦٧٠١- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنْ تَعْذِيبِ هَذَا نَفْسَهُ». وَرَآهُ يَمْشِي بَيْنَ ابْنَيْهِ.

وَقَالَ الْفَزَارِيُّ، عَنْ حُمَيْدٍ: حَدَّثَنِي ثَابِتٌ، عَنْ أَنَسٍ. [راجع: ١٨٦٥، أخرجه مسلم: ١٦٤٢].

۶۷۰۱- از حُمَید، از ثابت، از انس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا خدا بی‌نیاز از آن است که این مرد نفس خود را عذاب کند» آنگاه که او را دید میان دو پسر خود پیاده روان است.[1]

فزاری گفت: حُمَید، از ثابت از انس این حدیث را روایت کرده است.

٦٧٠٢- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ الأَحْوَلِ، عَنْ طَاوُسٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَجُلاً يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ بِزِمَامٍ أَوْ غَيْرِهِ فَقَطَعَهُ. [راجع: ١٦٢٠].

۶۷۰۲- از سُلیمان اَحوَل، از طاوس روایت است که ابن عباس گفت: «پیامبر صلی الله علیه و سلم مردی را دید که در بینی خود مهار یا چیز دیگری کرده بود و کسی آن را می‌کشید و او به اطراف کعبه طواف می‌کرد. آن حضرت آن مهار را قطع کرد.

٦٧٠٣- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ: أَنَّ ابْنَ جُرَيْجٍ أَخْبَرَهُمْ قَالَ: أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ الأَحْوَلُ: أَنَّ طَاوُسًا أَخْبَرَهُ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ

۶۷۰۳[2]- از سُلیمان اَحوَل، از طاوُس روایت

---

۱ - وی نذر کرده بود که پیاده به حج رود در حالی که پیر و ناتوان بود (تیسیر القاری)»

۲ - شماره‌های حدیث ۶۷۰۳ و ۶۷۰۴ اشتباهاً در متن عربی شماره گذاری شده است. در ترجمه اصلاح گردید.

النَّبِيَّ ﷺ مَرَّ وَهُوَ يَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ بِإِنْسَانٍ يَقُودُ إِنْسَانًا بِخِزَامَةٍ فِي أَنْفِهِ، فَقَطَعَهَا النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ، ثُمَّ أَمَرَهُ أَنْ يَقُودَهُ بِيَدِهِ.

[راجع: ١٦٢٠].

است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم کعبه را طواف می‌کرد، بر مردی گذشت که مردی دیگر مهار بینی او را می‌کشید، پیامبر صلی الله علیه و سلم مهار را با دست خود قطع کرد و سپس به وی امر کرد که دست او را بگیرد (و به دور کعبه بگرداند)

٦٧٠٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ، إِذَا هُوَ بِرَجُلٍ قَائِمٍ، فَسَأَلَ عَنْهُ فَقَالُوا: أَبُو إِسْرَائِيلَ، نَذَرَ أَنْ يَقُومَ وَلَا يَقْعُدَ، وَلَا يَسْتَظِلَّ، وَلَا يَتَكَلَّمَ، وَيَصُومَ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مُرْهُ فَلْيَتَكَلَّمْ وَلْيَسْتَظِلَّ وَلْيَقْعُدْ، وَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ».

قَالَ عَبْدُالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

٦٧٠٤- از ایّـوب، از عِکرمه روایت است که ابن‌عباس رضی الله عنهما گفت: در حالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم خطبه می‌داد، ناگاه مـردی را دید که ایستاده است. آن حضرت در مورد او سئوال کرد. مـردم گفتند: وی ابو اسرائیل است، نذر کرده که بایستد و ننشیند، و از سایه دوری گزیند، و سخن نگوید و روزه داشته باشد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «او را بگویید، که سخن زند و در سایه باشد، و بنشیند و روزهٔ خود را تمام کند»

عبدالوهاب گفته اسـت: از ایّوب، از عِکرمه، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است (بدون واسطهٔ ابن عباس)

٣٢- باب: مَنْ نَذَرَ أَنْ يَصُومَ أَيَّامًا، فَوَافَقَ النَّحْرَ أَوِ الْفِطْرَ

باب-۳۲

کسـی که نذر کرده روزهایی روزه بگیرد و آن روزهـا با روز عید قربـان و عید فطر مصادف افتد

٦٧٠٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ: حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ: حَدَّثَنَا حَكِيمُ ابْنُ أَبِي حُرَّةَ الْأَسْلَمِيُّ: أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ نَذَرَ أَنْ لَا يَأْتِيَ عَلَيْهِ يَوْمٌ إِلَّا صَامَ، فَوَافَقَ يَوْمَ أَضْحًى أَوْ فِطْرٍ، فَقَالَ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ

٦٧٠٥- از موسـی بن عُقبـه، از حکیم ابن ابی حرّهٔ اسـلمی روایت است که وی (در محضر عبدالله بن عمر رضی الله عنهما بوده) و شـنیده است که: از ابن عمر دربارهٔ مردی سؤال شد که نذر کـرده چند روز روزه بگیرد و آن روزها با

فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ » . لَمْ يَكُنْ يَصُومُ يَوْمَ الأَضْحَى وَالْفِطْرِ ، وَلا يَرَى صِيَامَهُمَا . [راجع : ١٩٩٤ ، أخرجه مسلم : ١١٣٩ ، باختلاف]

روز عید قربان و عید فطر مصادف افتاده.
ابن عمر گفت: «همانا شما را در رسول الله صلی الله علیه و سلم اقتدای نیک است» (الاحزاب:۲۱) آن حضرت به روز عید قربان و عید فطر روزه نمی‌گرفت و روزهٔ این دو روز را جایز نمی‌دانست»

٦٧٠٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنْ زِيَادِ بْنِ جُبَيْرٍ قال : كُنْتُ مَعَ ابْنِ عُمَرَ ، فَسَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ : نَذَرْتُ أَنْ أَصُومَ كُلَّ يَوْمِ ثَلاثَاءَ أَوْ أَرْبِعَاءَ مَا عِشْتُ ، فَوَافَقْتُ هَذَا الْيَوْمَ يَوْمَ النَّحْرِ ، فَقَالَ : أَمَرَ اللَّهُ بِوَفَاءِ النَّذْرِ ، وَنُهِينَا أَنْ نَصُومَ يَوْمَ النَّحْرِ ، فَأَعَادَ عَلَيْهِ ، فَقَالَ مِثْلَهُ ، لا يَزِيدُ عَلَيْهِ . [راجع : ١٩٩٤ ، أخرجه مسلم : ١١٣٩ ، باختلاف]

۶۷۰۶- از یونس، از زیاد بن جُبَیر روایت است که گفت: من با ابن عمر بودم که کسی از وی پرسید و گفت: نذر کردم که هر روز سه شنبه یا چهارشنبه را تا آنگاه که زنده‌ام روزه بگیرم و امروز (سه شنبه یا چهارشنبه) با روز عید قربان مصادف شده است. ابن عمر گفت: خداوند به وفای نذر امر کرده است . و ما از گرفتن روزه در روز اول عید قربان منع شدیم. آن مرد بار دیگر از ابن عمر سؤال کرد، ابن عمر همان سخن خود را گفت و بر آن چیزی نیفزود.

٣٣- باب : هَلْ يَدْخُلُ فِي الأَيْمَانِ وَالنُّذُورِ الأَرْضُ وَالْغَنَمُ وَالزُّرُوعُ وَالأَمْتِعَةُ

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : قال عُمَرُ لِلنَّبِيِّ ﷺ : أَصَبْتُ أَرْضًا لَمْ أُصِبْ مَالاً قَطُّ أَنْفَسَ مِنْهُ ؟ قال : « إِنْ شِئْتَ حَبَّسْتَ أَصْلَهَا وَتَصَدَّقْتَ بِهَا » .

وَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : أَحَبُّ أَمْوَالِي إِلَيَّ بَيْرُحَاءُ . لِحَائِطٍ لَهُ ، مُسْتَقْبِلَةَ الْمَسْجِدِ .

باب-۳۳ آیا زمین و گوسفند و کشاورزی و امتعه در سوگند و نذر شامل می‌شود

و ابن عمر گفت: عمر رضی الله عنه به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: قطعه زمینی دریافتم که هرگز مالی نفیس تر از آن در نیافته بودم. آن حضرت فرمود: «اگر می‌خواهی اصل زمین را نگهدار و محصول آن را صدقه کن» و ابوطلحه به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: دوست داشتنی ترین مال در نزد من بَیرُحاء است. آن باغ وی بود در مقابل مسجد (نبوی)

٦٧٠٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قال : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ ثَوْرِ ابْنِ زَيْدٍ الدِّيلِيِّ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ مَوْلَى ابْنِ مُطِيعٍ ، عَنْ أَبِي

۶۷۰۷- از مالک، از ثور ابن یزید دیلی، از ابو غَیث مولی ابن مُطیع روایت است که ابوهریره

هُرَيْرَةَ قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ خَيْبَرَ ، فَلَمْ نَغْنَمْ ذَهَبًا وَلا فِضَّةً ، إِلا الأَمْوَالَ وَالثِّيَابَ وَالْمَتَاعَ ، فَأَهْدَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي الضُّبَيْبِ ، يُقَالُ لَهُ رِفَاعَةُ بْنُ زَيْدٍ ، لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ غُلامًا ، يُقَالُ لَهُ مِدْعَمٌ ، فَوَجَّهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى وَادِي الْقُرَى ، حَتَّى إِذَا كَانَ بِوَادِي الْقُرَى ، بَيْنَمَا مِدْعَمٌ يَحُطُّ رَحْلاً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذَا سَهْمٌ عَائِرٌ فَقَتَلَهُ ، فَقَالَ النَّاسُ : هَنِيئًا لَهُ الْجَنَّةُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «كَلا ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، إِنَّ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا يَوْمَ خَيْبَرَ مِنَ الْمَغَانِمِ ، لَمْ تُصِبْهَا الْمَقَاسِمُ ، لَتَشْتَعِلُ عَلَيْهِ نَارًا» . فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ النَّاسُ جَاءَ رَجُلٌ بِشِرَاكٍ أَوْ شِرَاكَيْنِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : «شِرَاكٌ مِنْ نَارٍ ، أَوْ : شِرَاكَانِ مِنْ نَارٍ» . [راجع : ۴۲۳۴ ، أخرجه مسلم : ۱۱۵ . بدون ذکر اسم العبد] .

گفت: در روز (جنگ) خیبر با رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمدیم و غنیمت طلا و نقره حاصل نکردیم، بجز از اموال و جامه و متاع. و مردی از قبیلهٔ بنی ضُبَیب که رُفَاعَه بن زید نامیده می‌شد، غلام خود مِرعَم را به رسول الله صلی الله علیه و سلم اهدا کرد. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم به سوی وادی القُرَی راهی شد تا آنکه به وادی القُری (نزدیک مدینه) رسید، در حالیکه مِدعَم، شتر رسول الله صلی الله علیه وسلم را فرو می‌خواباند تیری نامعلوم به وی اصابت کرد و او را کشت. مردم گفتند: بهشت او را گوارا باد. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «چنان نیست، سوگند به کسی که جان من در دست اوست، همان چادری را که در روز خیبر (پیش از تقسیم) غنایم گرفته است و در سهم غنیمت به وی نرسیده بود، او را در آتش شعله ور می‌سازد.» چون مردم این را شنیدند، مردی یک یا دو پایبند شتر را نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آورد. آن حضرت فرمود:« یک پایبند شتر آتشین، یا دو پایبند شتر آتشین»

٨٤- كتابُ كفَّاراتِ الأيْمانِ

١- [باب] وقولِ اللّه تعالَى: ﴿ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ ﴾ [المائدة :٨٩] .

وَمَا أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ حِينَ نَزَلَتْ : ﴿ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ ﴾ [البقرة :١٩٦] .

وَيُذْكَرُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَطَاءٍ وَعِكْرِمَةَ : مَا كَانَ فِي القُرْآنِ أَوْ أَوْ ، فَصَاحِبُهُ بِالْخِيَارِ ، وَقَدْ خَيَّرَ النَّبِيُّ ﷺ كَعْبًا فِي الفِدْيَةِ .

٦٧٠٨- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا أَبُو شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى ، عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ قَالَ : أَتَيْتُهُ - يَعْنِي النَّبِيَّ ﷺ - فَقَالَ : «ادْنُ» . فَدَنَوْتُ ، فَقَالَ : «أَيُؤْذِيكَ هَوَامُّكَ» . قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : «فِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ ، أَوْ صَدَقَةٍ ، أَوْ نُسُكٍ» .

وَأَخْبَرَنِي ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ أَيُّوبَ قَالَ : صِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ، وَالنُّسُكُ شَاةٌ ، وَالْمَسَاكِينُ سِتَّةٌ . [راجع : ١٨١٤ ، أخرجه مسلم : ١٢٠١] .

۸۴- کتاب کفاره سوگند

[باب] ۱ و فرمودهٔ خدای تعالی:

«و کفّاره‌اش خوراک دادن به ده بینواست» (المائده:۸۹)

و آنچه پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود، آنگاه که این آیه نازل شد: «به کفارهٔ [آن باید] روزه‌ای بدارد یا صدقه‌ای دهد یا قربانی کند» (البقره:۱۹٦)

و از ابن عباس وعطاء و عِکرمه یاد آوری شده که هر آنچه در قرآن به لفظ:« أو أو» «یا یا» آمده، صاحب آن مختار است (که این یا آن را اختیار کند) و پیامبر صلی الله علیه و سلم، کعب (بن عجره) را در دادن فدیه (تراشیدن سر در حال احرام) مخیر گردانیده (که روزه بگیرد یا صدقه بدهد یا قربانی کند)

٦٧٠٨- از مُجاهد، از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت است که کعب بن عُجره گفت: آمدم- یعنی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم- فرمود: « نزدیک بیا» من نزدیک شدم. فرمود: «آیا اشپشهای تو، تو را اذیت می‌کند؟» گفتم: آری. فرمود: «در فدیهٔ آن روزه بگیر، یا صدقه بده یا قربانی کن.»

و ابن عَون به روایت از ایوب مرا خبر داده که گفت: روزه به مدت سه روز است، و قربانی، گوسفند است، و صدقه، غذا دادن به شش

مسکین است.

٢- باب: مَتَى تَجِبُ الكَفَّارَةُ عَلَى الغَنِيِّ وَالفَقِيرِ

وقول الله: ﴿ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴾ [التحريم: ٢]

٦٧٠٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُهُ مِنْ فِيهِ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: هَلَكْتُ. قَالَ: «وَمَا شَأْنُكَ». قَالَ: وَقَعْتُ عَلَى امْرَأَتِي فِي رَمَضَانَ، قَالَ: «تَسْتَطِيعُ تُعْتِقُ رَقَبَةً». قَالَ: لَا، قَالَ: «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ». قَالَ: لَا، قَالَ: «فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُطْعِمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا». قَالَ: لَا، قَالَ: «اجْلِسْ». فَجَلَسَ، فَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِعَرَقٍ فِيهِ تَمْرٌ - وَالعَرَقُ المِكْتَلُ الضَّخْمُ - قَالَ: «خُذْ هَذَا فَتَصَدَّقْ بِهِ». قَالَ: أَعَلَى أَفْقَرَ مِنَّا؟ فَضَحِكَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ، قَالَ: «أَطْعِمْهُ عِيَالَكَ». [راجع: ١٩٣٦، أخرجه مسلم: ١١١١].

بـاب-۲ کفاره بـر توانگر و فقیـر چه زمانی واجب می‌گردد؟

و فرمودهٔ خدای تعالی:« قطعاً خدا برای شـما [راه] گشودن سوگندهای شما را مقرر داشته و خدا سرپرست شماست و اوست دانای حکیم» (التحریم:۲)

٦٧٠٩- از علی بن عبدالله، از سُـفیان از زُهری روایت اسـت که گفت: شـنیدم از دهن حُمَید بن عبدالرحمن که گفت: ابوهریره گفت: مردی نـزد پیامبر صلی الله علیه و سـلم آمد و گفت: هلاک شدم. آن حضرت فرمود: «تو را چه واقع شـده؟» گفت:«روز رمضان بـا زن خود جماع کـردم. فرمود: «بنده‌ای را آزاد کرده می‌توانی؟» گفـت: نی. فرمود: «آیا می‌توانـی دو ماه پیاپی روزه بگیری» گفت: نـی. فرمود: «آیا می‌توانی شـصت مسـکین را طعام بدهی؟» گفت: نی. فرمود: «بنشـین» وی نشسـت. و یک عَرَق به پیامبر صلی الله علیه و سـلم آورده شـد که در آن خرما بود. و عَرَق، یک سبد بزرگ است. آن حضـرت فرمود: « این را بگیـر و صدقه کن.» گفت: آیا بر کسـی فقیرتر از مـا؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم خندید تا آنکه دندانهای اطراف دهانشان نمودار شـد، و فرمود: «خانوادهٔ خود را بخوران»

باب-۳ کسـی که شـخص تنگدسـت را برای کفاره دادن کمک کند

٦٧١٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْبُوبٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : هَلَكْتُ ، فَقَالَ : « وَمَا ذَاكَ » . قَالَ : وَقَعْتُ بِأَهْلِي فِي رَمَضَانَ ، قَالَ : « تَجِدُ رَقَبَةً » . قَالَ : لا ، قَالَ : « فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ » . قَالَ : لا ، قَالَ : « فَتَسْتَطِيعُ أَنْ تُطْعِمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا » . قَالَ : لا ، قَالَ : فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ بِعَرَقٍ - وَالْعَرَقُ الْمِكْتَلُ - فِيهِ تَمْرٌ ، فَقَالَ : « اذْهَبْ بِهَذَا فَتَصَدَّقْ بِهِ » . قَالَ : أَعَلَى أَحْوَجَ مِنَّا يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ ، مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا أَهْلُ بَيْتٍ أَحْوَجُ مِنَّا ، ثُمَّ قَالَ : « اذْهَبْ فَأَطْعِمْهُ أَهْلَكَ » . [راجع : ١٩٣٦ ، اخرجه مسلم : ١١١١]

۶۷۱۰- از مَعمَر، از زُهری از حُمَید بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: هلاک شدم. آن حضرت فرمود: «و تو را چه واقع شده؟» گفت: در رمضان با زن خود جماع کردم. فرمود: «بنده‌ای داری؟ (که آزاد کنی)» گفت: نی فرمود: «آیا می‌توانی دو ماه پیاپی روزه بگیری؟» گفت: نِی. فرمود: « می‌توانی شصت مسکین را طعام بدهی؟» گفت: نِی.

مردی از انصار با عَرَق آمد – و عَرَق، زنبیل است– در آن خرما بود. آن حضرت فرمود: «این را بگیر و صدقه‌اش کن» گفت: آیا بر کسی محتاج تر از ما یا رسول الله؟ سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده که میان دو سنگستان (مدینه) از ما محتاج تری نیست. سپس آن حضرت فرمود: «برو و این را بر خانوادهٔ خود بخوران!»

٤- باب : يُعْطِي فِي الْكَفَّارَةِ عَشَرَةَ مَسَاكِينَ ، قَرِيبًا كَانَ أَوْ بَعِيدًا .

باب-۴ در کفارهٔ (سوگند) ده مسکین طعام داده می‌شود از نزدیکان او باشد یا دور

٦٧١١- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : هَلَكْتُ ، قَالَ : « وَمَا شَأْنُكَ » . قَالَ : وَقَعْتُ عَلَى امْرَأَتِي فِي رَمَضَانَ ، قَالَ : « هَلْ تَجِدُ مَا تُعْتِقُ رَقَبَةً » . قَالَ : لا ، قَالَ : « فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَصُومَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ » . قَالَ : لا ، قَالَ : « فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تُطْعِمَ سِتِّينَ مِسْكِينًا » . قَالَ : لا أَجِدُ ، فَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ

۶۷۱۱- از عبدالله بن مَسلَمه، از سُفیان، از زُهری از حُمَید روایت است که ابوهریره گفت: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: هلاک شدم. آن حضرت فرمود: « و تو را چه واقع شده؟» گفت: در رمضان با زن خود جماع کردم. فرمود: «بنده‌ای یافته می‌توانی که آزاد کنی؟» گفت: نی. فرمود: «توان آن داری دو ماه

بِعَرَقٍ فِيهِ تَمْرٌ ، فَقَالَ : « خُذْ هَذَا فَتَصَدَّقْ بِهِ » . فَقَالَ : أَعَلَى أَفْقَرَ مِنَّا ؟ مَا بَيْنَ لابَتَيْهَا أَفْقَرُ مِنَّا ، ثُمَّ قَالَ : « خُذْهُ فَأَطْعِمْهُ أَهْلَكَ » . [راجع : ۱۹۳۶ ، أخرجه مسلم : ۱۱۱۱] .

پیاپی روزه بگیری؟» گفت: نی. فرمود: : توان آن داری که شصت مسکین را طعام بدهی؟» گفت: یافته نمی‌توانم. به پیامبر صلی الله علیه و سلم زنبیلی آورده شد که در آن خرما بود. آن حضرت فرمود: « این را بگیر و صدقه‌اش کن» گفت: بر کسی فقیرتر از ما؟ میان دو سنگستان مدینه از ما فقیر تری نیست. سپس آن حضرت فرمود: «آن را بگیر و بر خانواده‌ات بخوران»

٥- باب : صَاعِ الْمَدِينَةِ وَمُدِّ النَّبِيِّ ﷺ وَبَرَكَتِهِ

وَمَا تَوَارَثَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مِنْ ذَلِكَ قَرْنًا بَعْدَ قَرْنٍ .

باب-۵ صَاع (واحد پیمانه) مدینه و مُد پیامبر صلی الله و علیه و سلم و برکت آن

و آنچه به مردم مدینه قرن بعد قرن به میراث مانده است.

٦٧١٢- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مَالِكٍ الْمُزَنِيُّ : حَدَّثَنَا الْجُعَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ : كَانَ الصَّاعُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ مُدًّا وَثُلُثًا بِمُدِّكُمُ الْيَوْمَ ، فَزِيدَ فِيهِ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ عَبْدِالْعَزِيزِ . [راجع : ۱۸۵۹] .

٦٧١٢- از قاسم بن مالک مُزَنی، از جُعَید بن عبدالرحمن روایت است که سائب بن یزید گفت: صاع، در رزگار پیامبر صلی الله علیه و سلم معادل یک مُد و ثلث آن به مُد امروز شماست. در زمان عمر بن عبدالعزیز بدان افزوده شد.

٦٧١٣- حَدَّثَنَا مُنْذِرُ بْنُ الْوَلِيدِ الْجَارُودِيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو قُتَيْبَةَ وَهُوَ سَلْمٌ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ : كَانَ ابْنُ عُمَرَ يُعْطِي زَكَاةَ رَمَضَانَ بِمُدِّ النَّبِيِّ ﷺ الْمُدِّ الأَوَّلِ ، وَفِي كَفَّارَةِ الْيَمِينِ بِمُدِّ النَّبِيِّ ﷺ .

قَالَ أَبُو قُتَيْبَةَ : قَالَ لَنَا مَالِكٌ : مُدُّنَا أَعْظَمُ مِنْ مُدِّكُمْ ، وَلَا نَرَى الْفَضْلَ إِلا فِي مُدِّ النَّبِيِّ ﷺ .

وَقَالَ لِي مَالِكٌ : لَوْ جَاءَكُمْ أَمِيرٌ فَضَرَبَ مُدًّا أَصْغَرَ مِنْ مُدِّ النَّبِيِّ ﷺ ، بِأَيِّ شَيْءٍ كُنْتُمْ تُعْطُونَ ؟ قُلْتُ : كُنَّا نُعْطِي بِمُدِّ النَّبِيِّ ﷺ ، قَالَ : أَفَلَا تَرَى أَنَّ الأَمْرَ إِنَّمَا يَعُودُ إِلَى مُدِّ النَّبِيِّ ﷺ .

٦٧١٣- از مالک روایت است که نافع گفت: ابن عمر، زکات رمضان (صدقه فطر) را به مُد (پیمانهٔ زمان) پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌داد، یعنی مُد اولین. و کفارهٔ سوگند را نیز به مُد پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌داد.
ابو قُتَیبه گفت: مالک به ما گفت: مُد ما (در مدینه) بهتر است از مُد شما (که هِشام بر آن افزوده است) و فضیلتی نمی‌بینم بجز در مُد پیامبر صلی الله علیه و سلم. ابو قُتَیبَه می گوید: مالک به من گفت: اگر بر شما امیری می‌آمد که برای شما مُدی کمتر از مُد پیامبر صلی الله

علیه و سلم تعیین می‌کرد، شما به کدام چیز (صدقهٔ فطر را) می‌دادید؟ گفتم: ما به مُد پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌دادیم. مالک گفت: آیا نمی‌بینی که همانا این امر به مُد پیامبر صلی الله علیه و سلم بر می‌گردد.

٦٧١٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مِكْيَالِهِمْ ، وَصَاعِهِمْ وَمُدِّهِمْ» . [راجع : ٢١٣٠ ، أخرجه مسلم : ١٣٦٨].

٦٧١٤- از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس بن مالک گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «بارالها،ایشان را در پیمانه هایشان و صاع شان و مُدشان برکت ارزانی کن!»

٦- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ﴾ [المائدة : ٨٩]

وَأَيُّ الرِّقَابِ أَزْكَى .

باب-۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«یا آزاد کردن بنده‌ای» (المائده:۸۹) و آزاد کردن کدام نوع بنده بهتر است.

٦٧١٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ رُشَيْدٍ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي غَسَّانَ مُحَمَّدِ بْنِ مُطَرِّفٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَرْجَانَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً مُسْلِمَةً أَعْتَقَ اللَّهُ بِكُلِّ عُضْوٍ مِنْهُ عُضْوًا مِنَ النَّارِ ، حَتَّى فَرْجَهُ بِفَرْجِهِ» . [راجع : ٢٥١٧ ، أخرجه مسلم : ١٥٠٩].

٦٧١٥- از علی بن حسین (زین العابدین) از سعید بن مَرجانه روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که بندهٔ مسلمانی را آزاد کند، خداوند در برابر هر عضوش، عضوی از او را از آتش (دوزخ) آزاد می‌کند، تا آنکه شرمگاهش را در برابر شرمگاه وی.»

٧- باب : عِتْقِ الْمُدَبَّرِ وَأُمِّ الْوَلَدِ

وَالْمُكَاتَبِ فِي الْكَفَّارَةِ ، وَعِتْقِ وَلَدِ الزِّنَا .

وَقَالَ طَاوُسٌ : يُجْزِئُ الْمُدَبَّرُ وَأُمُّ الْوَلَدِ .

باب-۷

آزادی بندهٔ مُدَبَّر[1] و اُمّ ولد[2] و مُکاتَب[3] در کفارت سوگند، و آزادی فرزند زاییدهٔ زنا

۱- بنده مُدَبَّر، همان است که مالک آن بگوید که پس از مرگ وی آزاد است.

۲- اُمّ ولد، کنیزی است که از مالک خود باردار شده و به او فرزندی زاییده است.

۳- بنده مُکاتَب، آن است که مالک وی برای آزادی او مبلغی تعیین کرده باشد، زمانی که آن مبلغ را پوره کرد و به مالک داد آزاد می‌شود

و طاوس گفته است: آزادی بندهٔ مُدَبَّر و اُمّ ولد (در کفارهٔ سوگند) بسنده است.

٦٧١٦- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: أَخْبَرَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ عَمْرٍو، عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ دَبَّرَ مَمْلُوكًا لَهُ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَالَ: «مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي».

فَاشْتَرَاهُ نُعَيْمُ بْنُ النَّحَّامِ بِثَمَانِ مِائَةِ دِرْهَمٍ.

فَسَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ: عَبْدًا قِبْطِيًّا، مَاتَ عَامَ أَوَّلَ. [راجع: ٢١٤١، أخرجه مسلم: ٩٩٧، مطولا، وفي الأيمان: ٥٨].

٦٧١٦- از حَمّاد بن زید، از عَمرو، روایت است که جابر گفت: مردی از انصار غلام خود را مُدَبَّر ساخت و بجز از آن غلام، مالی دیگر نداشت. چون این خبر به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید (به یاران خود) گفت: «کیست که آن غلام را از من بخرد؟»

نُعَیم بن نَحام او را به هشتصد درهم خرید.

از جابر بن عبدالله شنیدم که می‌گفت: وی بنده‌ای قبطی بود که در همان سال اول مرد.

باب: إذا أعتق عبداً بينه وبين آخر

باب اگر کسی بنده‌ای را آزاد کند که دیگری در ملکیت وی شریک است[1]

٨- باب: إِذَا أَعْتَقَ فِي الْكَفَّارَةِ، لِمَنْ يَكُونُ وَلاؤُهُ

باب-٨ اگر کسی بنده‌ای را در کفّارهٔ سوگند آزاد کند که ولاء[2] آن بنده از آن اوست

٦٧١٧- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ: أَنَّهَا أَرَادَتْ أَنْ تَشْتَرِيَ بَرِيرَةَ، فَاشْتَرَطُوا عَلَيْهَا الْوَلاءَ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «اشْتَرِيهَا، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ». [راجع: ٤٥٦، أخرجه مسلم: ١٠٧٥، بقطعة لم ترد في هذه الطريق، وأخرجه: ١٥٠٤ بلفظه وزيادة].

٦٧١٧- از ابراهیم از اسود روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: وی خواست که بریره را (که کنیز بود) بخرد، مالکان وی، وَلاء (حق میراث) او را برای خود شرط گذاشتند. عایشه این موضوع را به پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کرد. آن حضرت فرمود: «او را بخر، همانا وَلاء از آن کسی است که او را آزاد کرده است»

٩- باب: الاسْتِثْنَاءِ فِي الأَيْمَانِ

باب-٩ استثنا (گفتن اِن شاءالله) در سوگند

٦٧١٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ غَيْلانَ ابْنِ جَرِيرٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ قَالَ: أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي رَهْطٍ مِنَ

٦٧١٨- از قُتَیبه بن سعید، از حَمّاد، از غیلان

١ - در این باب حدیثی نیاورده است.
٢ - ولاء، حق میراثی است که از برده می‌ماند و از آنِ کسی است که او را آزاد کرده است.

الأَشْعَرِيِّينَ أَسْتَحْمِلُهُ ، فَقَالَ : « وَاللّٰهِ لا أَحْمِلُكُمْ ، مَا عِنْدِي مَا أَحْمِلُكُمْ » . ثُمَّ لَبِثْنَا مَا شَاءَ اللّٰهُ ، فَأُتِيَ بِإِبِلٍ ، فَأَمَرَ لَنَا بِثَلاثَةِ ذَوْدٍ ، فَلَمَّا انْطَلَقْنَا قَالَ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ ، لا يُبَارِكُ اللّٰهُ لَنَا ، أَتَيْنَا رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ نَسْتَحْمِلُهُ فَحَلَفَ أَنْ لا يَحْمِلَنَا فَحَمَلَنَا ، فَقَالَ أَبُو مُوسَى : فَأَتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ فَذَكَرْنَا ذٰلِكَ لَهُ ، فَقَالَ : « مَا أَنَا حَمَلْتُكُمْ ، بَلِ اللّٰهُ حَمَلَكُمْ ، إِنِّي وَاللّٰهِ - إِنْ شَاءَ اللّٰهُ - لا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، إِلا كَفَّرْتُ عَنْ يَمِينِي ، وَأَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَكَفَّرْتُ » . [راجع : ۳۱۳۳ ، أخرجه مسلم : ۱٦٤۹] .

ابن جریر، از ابو بُرده بن ابوموسی، روایت است که ابوموسی اشعری گفت: با گروهی از اشعریها نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتم که از آن حضرت بخواهیم بما حیوان سواری بدهد. فرمود: «به خدا سوگند شما را سواره نمی‌گردانم و (حیوان) چیزی نزد من نیست که شما را سواره گردانم» سپس ما تا آنگاه که خدا خواست انتظار کشیدیم، سپس شترانی برای آن حضرت آورده شد و دستور داد که، سه شتر برای ما داده شود (و داده شد). آنگاه که راهی شدیم، بعضی از ما به بعضی گفتند که خداوند ما را برکت نمی‌دهد؛ نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفته بودیم که به ما حیوان سواری بدهد و او سوگند یاد کرد که ما را سواره نمی‌گرداند.

ابوموسی گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتیم و این موضوع را به وی یادآور شدیم. فرمود: «من شما را سواره نگردانیدم، بلکه خدا شما را سواره گردانید. همانا من به خدا سوگند- ان شاءالله (اگر خدا بخواهد) به چیزی سوگند می‌خورم و چون غیر آن را بهتر ببینیم، کفّارهٔ سوگند می‌دهم و همان را بر می‌گزینم که بهتر است و کفاره می‌دهم»

٦۷۱۹- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ وَقَالَ : « إِلا كَفَّرْتُ عَنْ يَمِينِي ، وَأَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ ، أَوْ : أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَكَفَّرْتُ » . [راجع : ۳۱۳۳ ، أخرجه مسلم : ۱٦٤۹ ، مطولاً] .

٦۷۱۹- از ابونُعمان، از حَمّاد روایت است که گفت (آن حضرت به این عبارت فرموده است): «مگر اینکه کفارهٔ سوگند می‌دهم و همان چیزی را بر می‌گزینم که بهتر است» یا (به این عبارت) «همان چیزی را بر می‌گزینم که بهتر است»

٦۷۲۰- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ

٦۷۲۰- از سُفیان، از هِشام بن حُجَیر، از طاوس

هِشَامُ بْنُ حُجَيْرٍ ، عَنْ طَاوُسٍ : سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ قال : «قال سُلَيْمَانُ : لَأَطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى تِسْعِينَ امْرَأَةً ، كُلٌّ تَلِدُ غُلَامًا يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَقَالَ لَهُ صَاحِبُهُ - قَالَ سُفْيَانُ : يَعْنِي الْمَلَكَ - قُلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، فَنَسِيَ ، فَطَافَ بِهِنَّ فَلَمْ تَأْتِ امْرَأَةٌ مِنْهُنَّ بِوَلَدٍ إِلا وَاحِدَةٌ بِشِقِّ غُلَامٍ» .

فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ يَرْوِيهِ قال : «لَوْ قال : إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمْ يَحْنَثْ ، وَكَانَ دَرَكًا لَهُ فِي حَاجَتِهِ» .

وَقَالَ مَرَّةً قال : رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوِ اسْتَثْنَى» .

وَحَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ : مِثْلَ حَدِيثِ أَبِي هُرَيْرَةَ . [راجع : ٣٤٢٤ ، أخرجه مسلم : ١٦٥٤]

روایت است که از ابوهریره شنیده است که گفت: (آن حضرت فرمود):

« سُلیمان گفت: «امشب به نود زن دور می‌زنم، هر یک پسری می‌زاید که در راه خدا می‌جنگد. مصاحبش به او گفت- سُفیان (راوی) گفت- یعنی فرشته (به سلیمان گفت) : اِن شاءَ الله بگوی. وی فراموش کرد، و بر زنان خود دور زد و هیچ یک از زنانش برای او پسری نیاورد مگر یکی که نیمه پیکری زایید»

ابوهریره در حالی که از آن حضرت روایت می‌کرد گفت: «اگر اِن شاء الله می‌گفت: حانث نمی‌شد، و حاجتش برآورده می‌شد»

باری ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر استثناء می‌کرد (عوض ان شاءالله) حانث نمی‌شد.»

١٠- باب : الْكَفَّارَةِ قَبْلَ الْحِنْثِ وَبَعْدَهُ

باب-١٠

کفاره قبل از حِنث (عهد شکنی) و پس از آن.

٦٧٢١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَيُّوبَ عَنِ الْقَاسِمِ التَّمِيمِيِّ ، عَنْ زَهْدَمٍ الْجَرْمِيِّ قال : كُنَّا عِنْدَ أَبِي مُوسَى ، وَكَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ هَذَا الْحَيِّ مِنْ جَرْمٍ إِخَاءٌ وَمَعْرُوفٌ ، قال : فَقُدِّمَ طَعَامٌ ، قال : وَقُدِّمَ فِي طَعَامِهِ لَحْمُ دَجَاجٍ ، قال : وَفِي الْقَوْمِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَيْمِ اللَّهِ ، أَحْمَرُ كَأَنَّهُ مَوْلًى ، قال : فَلَمْ يَدْنُ ، فقال لَهُ أَبُو مُوسَى : ادْنُ ، فَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْكُلُ مِنْهُ ، قال : إِنِّي رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ شَيْئًا قَذِرْتُهُ ، فَحَلَفْتُ أَنْ لا أَطْعَمَهُ أَبَدًا ، فقال : ادْنُ أُخْبِرْكَ عَنْ ذَلِكَ ، أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي رَهْطٍ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ أَسْتَحْمِلُهُ ، وَهُوَ يَقْسِمُ نَعَمًا مِنْ نَعَمِ الصَّدَقَةِ ، قال أَيُّوبُ : أَحْسِبُهُ قال : وَهُوَ

٦٧٢١- از اَیُّوب، از قاسم تَیمی روایت است که زَهدَم جَرمی گفت: نزد ابوموسی بودیم و میان ما و میان این قبیلهٔ جَرم، روابط برادری و احترام بود. غذا آورده شد، و در غذای ابوموسی گوشت مرغ بود. در میان حاضرین مردی از قبیلهٔ بنی تَیم الله بود، که سرخ گونه بود، گویی که غلام می‌باشد. وی نزدیک نیامد (که غذا بخورد) ابوموسی گفت: نزدیک شو، همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم را دیده‌ام که از این (نوع غذا) می‌خورد. وی گفت: من مرغ را دیده‌ام که چیز پلیدی می‌خورد، پس سوگند یاد کردم که هرگز گوشت مرغ نخورم.

غَضْبَانُ ، قال : « وَاللَّهِ لا أَحْمِلُكُمْ ، وَمَا عِنْدِي مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ » . قال : فَانْطَلَقْنَا ، فَأُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِنَهْبِ إِبِلٍ ، فَقِيلَ : « أَيْنَ هَؤُلاءِ الأَشْعَرِيُّونَ » . فَأَتَيْنَا ، فَأَمَرَ لَنَا بِخَمْسِ ذَوْدٍ غُرِّ الذُّرَى ، قال : فَانْدَفَعْنَا ، فَقُلْتُ لأَصْحَابِي : أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَسْتَحْمِلُهُ ، فَحَلَفَ أَنْ لا يَحْمِلَنَا ، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْنَا فَحَمَلَنَا ، نَسِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمِينَهُ ، وَاللَّهِ لَئِنْ تَغَفَّلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمِينَهُ لا نُفْلِحُ أَبَدًا ، ارْجِعُوا بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلْنُذَكِّرْهُ يَمِينَهُ ، فَرَجَعْنَا فَقُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَيْنَاكَ نَسْتَحْمِلُكَ فَحَلَفْتَ أَنْ لا تَحْمِلَنَا ، ثُمَّ حَمَلْتَنَا ، فَظَنَنَّا ، أَوْ : فَعَرَفْنَا أَنَّكَ نَسِيتَ يَمِينَكَ ، قال : « انْطَلِقُوا ، فَإِنَّمَا حَمَلَكُمُ اللَّهُ ، إِنِّي وَاللَّهِ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - لا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، إِلا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَتَحَلَّلْتُهَا » . [راجع : ۳۱۳۳ ، أخرجه مسلم : ۱۶۴۹] .

تَابَعَهُ حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، وَالْقَاسِمِ بْنِ عَاصِمٍ الْكُلَيْبِيِّ .

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، وَالْقَاسِمِ التَّمِيمِيِّ ، عَنْ زَهْدَمٍ بِهَذَا .

حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ زَهْدَمٍ بِهَذَا .

ابوموسی گفت: نزدیک شو که از این موضوع (سوگند) به تو چیزی بگویم. با شماری از اشعریها نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتیم تا به ما حیوان سواری بدهد و آن حضرت حیواناتی را که صدقه داده شده بود، تقسیم می‌کرد. ایّوب (راوی) می‌گوید: می‌پندارم که (ابوموسی) گفت: آن حضرت خشمگین بود. آن حضرت فرمود: «به خدا سوگند به شما حیوان سواری نمی‌دهم و نزد من چیزی نیست که شما را سواره گردانم»ابوموسی گفت: ما (از نزد آن حضرت) راهی شدیم، سپس برای رسول الله صلی الله علیه و سلم از شتران غنیمت آورده شد. آن حضرت فرمود: «آن اشعریها کجا هستند[1]» ما رفتیم و آن حضرت امر کرد که پنج شترِ سفید کوهان به ما بدهند. شتران را سوار شدیم و راهی شدیم، سپس به همراهان خود گفتم: ما نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفته بودیم که به ما حیوان سواری بدهد و آن حضرت سوگند یاد کرد که ما را سواره نگرداند سپس به سوی ما فرستاد، و ما را سواره گردانید. رسول الله صلی الله علیه و سلم سوگند خود را فراموش کرده است.

به خدا سوگند اگر سوگند رسول الله صلی الله علیه و سلم را نادیده بگیریم هرگز رستگار نخواهیم شد، پس با ما نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم برگردید تا سوگند او را به یاد آوریم. ما بازگشتیم و گفتیم: یارسول الله ما نزد تو آمده بودیم که به ما حیوان سواری بدهی و تو سوگند خوردی که ما را سواره

۱- حدیث ۶۷۲۱، سطر۱۴، عبارت «أينَ هَؤُلاء الاشعريّين» «آن اشعریها کجا هستند» در بسا نسخ بخاری، تکرار آمده است.

نگردانی، سپس ما را سواره گردانیدی. پس گمان کردیم یا دانستیم که تو سوگند خود را فراموش کرده‌ای. آن حضرت فرمود: «راهی شوید، همانا خدا شما را سواره گردانید، همانا به خدا سوگند- اِن شاءالله- بر چیزی سوگند نمی‌خورم و اگر چیزی غیر از آن را بهتر دیدم، مگر آنکه همان چیز بهتر را بر می‌گزینم و کفارهٔ سوگندم را می‌دهم.» متابعت کرده است (راوی را) حَمَّـاد بن زید، از اَیُّوب، از ابو قِلابه و قاسم بن عاصم تمیمی، در همین حدیث.
قتیبه، از عبدالوهاب از ایوب، از ابی قلابه، و قاسم تمیمی، از زهدم روایت کرده است.
همچنان روایت است از ابو مَعمَر، از عبدالوارِث، از ایّوب از قاسِم از زَهدَم همین حدیث را.

٦٧٢٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ ابْنِ فَارِسٍ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تَسْأَلِ الإِمَارَةَ ، فَإِنَّكَ إِنْ أُعْطِيتَهَا مِنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا ، وَإِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا ، وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ ، فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْراً مِنْهَا ، فَأْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ ، وَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ » . [راجع : ٦٦٢٢ ، اخرجه مسلم : ١٦٥٢ ، وأخرجَ أوله في الإمارة : ١٣] .

تَابَعَهُ أَشْهَلُ ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ .

وَتَابَعَهُ يُونُسُ ، وَسِمَاكُ بْنُ عَطِيَّةَ ، وَسِمَاكُ بْنُ حَرْبٍ ، وَحُمَيْدٌ ، وَقَتَادَةُ ، وَمَنْصُورٌ ، وَهِشَامٌ ، وَالرَّبِيعُ .

٦٧٢٢- از ابن عَون، از حَسَن، از عبدالرحمن بن سَمُرَه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «امیری را تقاضا مکن، زیرا اگر بدون تقاضا به تو داده شود (خدا) به تو کمک می‌کند و اگر نظر به تقاضا به تو داده شود، به آن (شغل) واگذاشته می‌شوی (خدا به تو کمک نمی‌کند) و اگر به چیزی سوگند خوردی و چیزی غیر از آن را بهتر دیدی، همان چیز بهتر را برگزین و کفّارهٔ سوگند را بده».
متابعت کرده است (عثمان را) اَشهَل، از ابن عَون.

متابعت کرده است (ابن عَون را) یُونُس، و سِماک بن عَطِیّه و سِماک بن حَرب، و حُمَید، و قَتَاده، و مَنصُور، و هِشام، و رَبیع.

٨٥- كِتابُ الفَرائِضِ

١- [باب] :

قَوْلِ اللهِ تَعَالَى : ﴿ يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ

مِثْلُ حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا . وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَى بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾ [النساء: ١١، ١٢] .

٨٥- کتاب فرائض (میراث)

باب-۱ فرمودۀ خدای تعالی: «خداوند به شما دربارۀ فرزندانتان سفارش می‌کند:

سهم پسر، چون سهم دو دختر است. و اگر [همۀ ورثه] دختر [و] از دو تن بیشتر باشند. سهم آنان دو سوم ما ترک است. و اگر [دختری که ارث می‌برد] یکی باشد، نیمی از میراث از آنِ اوست؛ و برای هر یک از پدر و مادر وی [متوفی] یک ششم از ما ترک [مقرر شده] است، این درصورتی است که [متوفی] فرزندی داشته باشد. ولی اگر فرزندی نداشته باشد و [تنها] پدر و مادرش از او ارث برند، برای مادرش یک سوم است [و بقیه را پدر می‌برد] و اگر برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد. [البته همه اینها] پس از انجام وصیتی است که او بدان سفارش کرده است یا دینی [که باید استثنا شود] شما نمی‌دانید پدران و فرزندانتان کدام یک برای شما سودمندترند. [این] فرضی است از جانب خدا، زیرا خداوند دانای حکیم است. و نیمی از میراث همسرانتان از آنِ شما [شوهران] است. اگر آنان فرزندی نداشته باشند؛ و اگر فرزندی داشته باشند یک چهارم ما ترک آنان از آن شماست [البته] پس از انجام وصیتی که بدان سفارش کرده‌اند یا دینی

[که باید استثنا شـود]، و یک چهارم از میراث شما برای آنان اسـت اگر شما فرزندی نداشته باشـید و اگر فرزندی داشته باشید، یک هشتم از میراث شـما برای ایشـان خواهد بود [البته] پس از انجام وصیتی که بدان سفارش کرده‌اید یا دَینی [که باید اسـتثنا شود] و اگر مرد یا زنی که از او ارث می‌برند کَلالَه [بی‌فرزند و بی‌پدر و مادر باشد] و برای او برادر یا خواهری باشد، پس برای هر یک از آن دو یک ششم [ما ترک] است و اگر آنان بیش از این باشند در یک سوم [ما ترک] مشـارکت دارند، [البته] پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده یا دینی که [باید استثنا شود] به شـرط آنکه از این طریق زیانی [به ورثه] نرسـاند. این است سـفارش خدا و خداست که دانای بردبارست» (النّساء:۱۱-۱۲)

٦٧٢٣- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ : قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : مَرِضْتُ فَعَادَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ ، وَهُمَا مَاشِيَانِ فَأَتَانِي وَقَدْ أُغْمِيَ عَلَيَّ ، فَتَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَصَبَّ عَلَيَّ وَضُوءَهُ فَأَفَقْتُ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، كَيْفَ أَصْنَعُ فِي مَالِي ، كَيْفَ أَقْضِي فِي مَالِي ، فَلَمْ يُجِبْنِي بِشَيْءٍ حَتَّى نَزَلَتْ آيَةُ الْمَوَارِيثِ . [راجع: ١٩٤ ، أخرجه مسلم: ١٦١٦] .

۶۷۲۳- از سُـفیان، از محمد بن مُنکَدِر روایت اسـت که گفت: از جابر بـن عبدالله رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت: من بیمار شدم، رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر از من عیادت کردند. آنان پیاده آمده بودند و من بیهوش شده بودم. رسـول الله صلی الله علیه و سـلم وضو کرد و از آب وضوی خود بر من ریخت. من به هوش آمدم و گفتم: یا رسـول الله. با مال خود چگونه عمل کنم، مال خود را چگونه تقسـیم کنم تا آنکه آیت میراث نازل شد.

٢- باب : تَعْلِيمِ الْفَرَائِضِ

باب -۲ تعلیم (احکام) میراث

وَقَالَ عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ : تَعَلَّمُوا قَبْلَ الظَّانِّينَ . يَعْنِي : الَّذِينَ يَتَكَلَّمُونَ بِالظَّنِّ .

و عُقبَـه بن عامِر گفته اسـت: بیاموزید پیش از آنکه گمان زنید. یعنی: کسانی که از روی گمان

٦٧٢٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ ، فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ ، وَلَا تَحَسَّسُوا ، وَلَا تَجَسَّسُوا ، وَلَا تَبَاغَضُوا ، وَلَا تَدَابَرُوا ، وَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانًا » . [راجع: ٥١٤٣ ، أخرجه مسلم : ٢٥٦٣] .

حکم می کنند.

٦٧٢٤- از طاوُس، از پدرش روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «از گمان بپرهیزید، همانا گمان، دروغ ترین سخن است، و خبرآوری مکنید و جاسوسی مکنید و دشمنی مکنید و قطع رابطه مکنید و ای بندگان خدا! برادر یکدیگر باشید.»

٣- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ »

بـاب - ٣ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم:

« ما (پیامبران) به میراث برده نمی‌شویم (و میراث نمی‌گذاریم) [بلکه] آنچه می‌گذاریم صدقه است».

٦٧٢٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ فَاطِمَةَ وَالْعَبَّاسَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، أَتَيَا أَبَا بَكْرٍ يَلْتَمِسَانِ مِيرَاثَهُمَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَهُمَا حِينَئِذٍ يَطْلُبَانِ أَرْضَيْهِمَا مِنْ فَدَكَ ، وَسَهْمَهُمَا مِنْ خَيْبَرَ . [راجع : ٣٠٩٢ ، أخرجه مسلم : ١٧٥٩ ، مع الحديث الآتي بدون ذكر العباس] .

٦٧٢٥- از زُهری، از عُروه از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: فاطمه و عباس علیهما السّلام نزد ابوبکر آمدند و میراث خویش را از (مال) رسول الله صلی الله علیه و سلم خواستار شدند و در آن روز آنان سهم زمین خود را از زمین فَدَک و خیبر طلب می‌کردند.

٦٧٢٦- فَقَالَ لَهُمَا أَبُو بَكْرٍ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « لَا نُورَثُ ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ ، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ » . قَالَ أَبُو بَكْرٍ : وَاللَّهِ لَا أَدَعُ أَمْرًا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَصْنَعُهُ فِيهِ إِلَّا صَنَعْتُهُ ، قَالَ : فَهَجَرَتْهُ فَاطِمَةُ ، فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى مَاتَتْ . [راجع : ٣٠٩٢ ، أخرجه مسلم: ١٧٥٩ ، مع الحديث السابق] .

٦٧٢٦- ابوبکر بدیشان گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «ما به میراث برده نمی‌شویم [بلکه] آنچه می‌گذاریم صدقه است همانا آل (خانواده) محمد از این مال می‌خوردند»

ابوبکر گفت: به خدا سوگند کاری را نمی گذارم (کاری که) دیده‌ام رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌کرد مگر آنکه همان کار را می‌کنم. راوی گفت: فاطمه از نزدش رفت و تا

٦٧٢٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبَانَ : أَخْبَرَنَا ابْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « لا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ » . [راجع : ٤٠٣٤، أخرجه مسلم : ١٧٥٨ ، مطولاً] .

٦٧٢٨- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي مَالِكُ بْنُ أَوْسِ بْنِ الحَدَثَانِ ، وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ذَكَرَ لِي مِنْ حَدِيثِهِ ذَلِكَ ، فَانْطَلَقْتُ حَتَّى دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ : انْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى عُمَرَ ، فَأَتَاهُ حَاجِبُهُ يَرْفَأُ فَقَالَ : هَلْ لَكَ فِي عُثْمَانَ وَعَبْدِالرَّحْمَنِ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدٍ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، فَأَذِنَ لَهُمْ ، ثُمَّ قَالَ : هَلْ لَكَ فِي عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ عَبَّاسٌ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ هَذَا ، قَالَ : أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ » . يُرِيدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ نَفْسَهُ ، فَقَالَ الرَّهْطُ : قَدْ قَالَ ذَلِكَ ، فَأَقْبَلَ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ، فَقَالَ : هَلْ تَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَلِكَ ؟ قَالا : قَدْ قَالَ ذَلِكَ . قَالَ عُمَرُ : فَإِنِّي أُحَدِّثُكُمْ عَنْ هَذَا الأَمْرِ ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَانَ خَصَّ رَسُولَهُ ﷺ فِي هَذَا الْفَيْءِ بِشَيْءٍ لَمْ يُعْطِهِ أَحَدًا غَيْرَهُ ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ - إِلَى قَوْلِهِ - قَدِيرٌ ﴾ . فَكَانَتْ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَاللَّهِ مَا احْتَازَهَا دُونَكُمْ وَلا اسْتَأْثَرَ بِهَا عَلَيْكُمْ ، لَقَدْ أَعْطَاكُمُوهَا وَبَثَّهَا فِيكُمْ حَتَّى بَقِيَ مِنْهَا هَذَا الْمَالُ ، فَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ مِنْ هَذَا الْمَالِ نَفَقَةَ سَنَتِهِ ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلَ مَالِ اللَّهِ ، فَعَمِلَ بِذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيَاتَهُ ، أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ ذَلِكَ ؟ قَالُوا : نَعَمْ ، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ : أَنْشُدُكُمَا بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمَانِ ذَلِكَ ؟ قَالا : نَعَمْ ، فَتَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَنَا وَلِيُّ

زمانی که مُرد با ابوبکر سخن نگفت.

٦٧٢٧- از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « ما به میراث برده نمی‌شویم [بلکه]، آنچه می‌گذاریم صدقه است»

٦٧٢٨- از عُقَیل روایت است که ابن شهاب گفت: مالک بن اَوس بن حَدَثان مرا خبر داده، و محمد بن جُبَیر بن مُطعِم از این حدیثِ او به من یاد کرده بود. من راهی شدم تا بر مالک بن اَوس درآمدم(تا بدون واسطهٔ محمد بن جبیر از وی بشنوم) و از وی پرسیدم. مالک بن اوس گفت:

راهی شدم تاآنکه بر عمر (بن خطاب) درآمدم، یَرفاء دربان وی درآمد و به عمر گفت: آیا برای عثمان و عبدالرحمن و زُبَیر و سعد، اجازهٔ ورود هست؟ عمر گفت: بلی. به آنان اجازه داد (و درآمدند) سپس یَرفَاء گفت: آیا برای علی و عباس اجازهٔ ورود هست؟ گفت: آری.

عباس گفت: ای امیرالمؤمنین، میان من و میان این مرد (علی) داوری کن. عمر گفت: شما را به خدایی که به حکم او آسمان و زمین برپاست سوگند می‌دهم که آیا می‌دانید که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است: «ما میراث برده نمی‌شویم [بلکه]، آنچه می‌گذاریم صدقه است» رسول الله صلی الله علیه و سلم (با این گفته) خودش را مراد می‌کند. حاضرین گفتند: به تحقیق که این را گفته است. سپس عمر به علی و عباس روی کرد و گفت: آیا شما دو نفر می‌دانید که همانا رسول الله صلی الله

رَسُول اللَّه ﷺ ، فَقَبَضَهَا فَعَمِلَ بِمَا عَمِلَ به رَسُولُ اللَّهﷺ ، ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ أبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ : أنَا وَلِيُّ وَلِيِّ رَسُول اللَّه ﷺ ، فَقَبَضْتُهَا سَنَتَيْنِ أعْمَلُ فِيهَا مَا عَمِلَ رَسُولُ اللَّه ﷺ وَأبُو بَكْرٍ، ثُمَّ جِئْتُمَانِي وكَلِمَتُكُمَا وَاحِدَةٌ وَأمْرُكُمَا جَمِيعٌ ، جِئْتَنِي تَسْألُنِي نَصِيبَكَ مِنِ ابْنِ أخِيكَ ، وَآتَانِي هَذَا يَسْألُنِي نَصِيبَ امْرَأتِه مِنْ أبِيهَا ، فَقُلْتُ : إنْ شِئْتُمَا دَفَعْتُهَا إلَيْكُمَا بِذَلِكَ ، فَتَلْتَمِسَانِ مِنِّي قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ ؟ فَوَاللَّه الَّذِي بِإذْنِه تَقُومُ السَّمَاءُ وَالأرْضُ ، لا أقْضِي فِيهَا قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ ، فَإنْ عَجَزْتُمَا فَادْفَعَاهَا إلَيَّ فَأنَا أكْفِيكُمَاهَا . [راجع : ۲۹۰٤ ، اخرجه مسلم : ۱۷۵۷] .

علیه و سلم همین را گفته است؟ علی و عباس گفتند: همانا که این را گفته است.عمر گفت: من این قضیه را به شما می‌گویم. همانا خداوند در این فیء (غنیمت حاصله بدون جنگ) رسول خود صلی الله علیه و سلم را به چیزی خاص گردانیده که بجز از آن حضرت به کسی نداده است. خدای عزّ و جل گفته است: «و آنچه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید، [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید، ولی خدا فرستادگانش را بر هر که بخواهد چیره می‌گرداند و خدا بر هر کاری تواناست» (الحشر:٦) پس آن (غنیمت) فقط برای رسول الله صلی الله علیه و سلم بود. به خدا سوگند که نه پیامبر صلی الله علیه و سلم آن را برای خود جمع کرده بود و نه برای شما نگهداشته بود، همانا از آن به شما داده بود و در میان شما بخش کرده بود، تا آنکه همین مقدار از آن مال باقی مانده است، و پیامبر صلی الله علیه و سلم از محصول آن مال بر خانوادهٔ خود خرج می‌کرد و نفقهٔ سالانه آن را می‌داد، سپس بقیهٔ آن را می‌گرفت و آن را مال خدا می‌گردانید (در راه خدا مصرف می‌کرد) پس رسول الله صلی الله علیه و سلم در زمان حیات خود با این مال چنین معامله می‌کرد. شما را بخدا سوگند می‌دهم که آیا شما این را خبر دارید؟ گفتند: آری. سپس به علی و عباس گفت: شما دو نفر را به خدا سوگند می‌دهم، آیا این را می‌دانید؟ آنان گفتند: آری. سپس خداوند، پیامبر خود صلی الله علیه و سلم را بمیراند، آنگاه ابوبکر گفت: من متولی

امور رسول الله صلی الله علیه و سلم هستم و او آن (زمینها را) گرفت و با آن چنان معامله کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم معامله می‌کرد، سپس خداوند ابوبکر را بمیراند. من گفتم: من متولی، متولی امور رسول الله صلی الله علیه و سلم هستم و آن مال را گرفتم و برای دو سال با آن چنان معامله کردم که رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر کرده بودند. سپس شما دو نفر نزد من آمدید سخن (ادعای) شما یکی بود و قضیهٔ شما یکی بود. تو (ای عباس) نزد من آمدی و سهم خود را از مال برادرزادهٔ خود خواستار شدی و این مرد (علی) نزد من آمد و سهم زن خود را از مال پدرش خواستار شد. من به شما گفتم اگر می‌خواهید این مال را تحت همان شرایط به شما می‌سپارم (و شما پذیرفتید). اکنون از من داوری‌ای بجز از این می‌خواهید؟ به خدایی که آسمان و زمین به حکم او برپاست سوگند، که در این مورد بجز از آن حکم، حکمی نمی‌کنم تا آنکه قیامت برپا شود. پس اگر از ادارهٔ آن عاجز آمدید آن (زمینها) را به من مسترد کنید، من خود عوض شما آن را بسنده‌ام.

٦٧٢٩- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا يَقْتَسِمُ وَرَثَتِي دِينَاراً ، مَا تَرَكْتُ بَعْدَ نَفَقَةِ نِسَائِي وَمَؤُونَةِ عَامِلِي فَهُوَ صَدَقَةٌ » . [راجع : ٢٧٧٦ ، أخرجه مسلم : ١٧٦٠] .

٦٧٢٩- از ابوزناد از اَعرَج روایت است که ابوهریره گفت: رسول‌الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «وارثان من دیناری را تقسیم نمی‌کنند، آنچه پس از نفقهٔ زنان من و خرج عاملان من می‌ماند، صدقه است».

٦٧٣٠- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، أَرَدْنَ أَنْ يَبْعَثْنَ

٦٧٣٠- از مالک، از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: «آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم وفات کرد،

عُثْمَانَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ يَسْأَلْنَهُ مِيرَاثَهُنَّ ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ : أَلَيْسَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَا نُورَثُ ، مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ » . [راجع : ٤٠٣٤ ، اخرجه مسلم : ١٧٥٨] .

همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم خواستند عثمان را نزد ابوبکر بفرستند تا میراث ایشان را بخواهد. عایشه گفت: آیا رسول الله صلی الله علیه و سلم نگفته است: «ما به میراث برده نمی‌شویم [بلکه] آنچه می‌گذاریم صدقه است»[1]

٤- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « مَنْ تَرَكَ مَالاً فَلأَهْلِهِ »

٦٧٣١- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، فَمَنْ مَاتَ وَعَلَيْهِ دَيْنٌ وَلَمْ يَتْرُكْ وَفَاءً فَعَلَيْنَا قَضَاؤُهُ ، وَمَنْ تَرَكَ مَالاً فَلِوَرَثَتِهِ » . [راجع : ٢٢٩٨، اخرجه مسلم : ١٦١٩] .

باب-۴

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم «کسی که مالی از خود (به میراث) بگذارد برای اهل (خانوادهٔ) اوست»

۶۷۳۱- از ابن شهاب، از ابوسَلَمه روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « من به مسلمانان از خودشان نزدیکترم، پس اگر کسی بمیرد و بر او قرضی باشد و برای پرداخت قرض چیزی نگذاشته باشد، پرداخت آن با ماست و اگر کسی مالی بگذارد برای وارثان اوست»

٥- باب : مِيرَاثِ الْوَلَدِ مِنْ أَبِيهِ وَأُمِّهِ

وَقَالَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ : إِذَا تَرَكَ رَجُلٌ أَوِ امْرَأَةٌ بِنْتًا فَلَهَا النِّصْفُ ، وَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ فَلَهُنَّ الثُّلُثَانِ ، وَإِنْ كَانَ مَعَهُنَّ ذَكَرٌ بُدِئَ بِمَنْ شَرِكَهُمْ فَيُؤْتَى فَرِيضَتَهُ ، فَمَا بَقِيَ فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ .

باب-۵ وارث شدن فرزند از پدر و مادرش

و زید بن ثابت گفت: اگر مرد یا زنی (که می‌میرد) از خود دختری بجای گذارد، نیمهٔ مال (متوفی) سهم آن دختر است و اگر دو دختر

۱- در تیسیرالقاری گفته شده، تمام این حدیث این است: نَحنُ مَعاشِرَ الانبیاءِ لا نَرِثُ وَ لا نُورَثُ مَا تَرَكنَا صَدَقَةٌ» یعنی «متروکه پیامبران در ارث داخل نمی‌باشد که از راه ارث به وارثین برسد یا آنکه پیامبران از راه ارث یافته باشند. لفظ «لا نُورَثُ» به فتح راء است و لفظ «صَدَقَةٌ» مرفوع است، خبر «ما» موصوله. شیعه دعوی کرده‌اند که «صَدَقَةً» منسوب است یعنی: در چیزی که آن را صدقه گذاشته‌ایم حق وراثت نمی‌رسد. این معنی، خصوصیتی به پیامبران ندارد، آنچه در حیات کس صدقه یا وقف شده باشد، حق ورثه از آن ساقط می‌شود و چهار حدیث در این باره به رفع آمده که صراحت دارد «ج۶ ص۱۵۶»

یا بیش از آن از خود بجا گذارد، دو سوم (مال متوفی) سهم آن دختران است و اگر با دختران، پسری همراه باشد، اول سهم آنانی (که به نظر آیت میراث) فرض است داده می‌شود و از بقیهٔ مال دو حصه برای پسر و یک حصه برای دختر می‌رسد.

٦٧٣٢- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا ، فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ » . [انظر : ٦٧٣٥، ٦٧٣٧، ٦٧٤٦، أخرجه مسلم : ١٦١٥] .

٦٧٣٢- از طاوس، از پدرش روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «فرائض را (سهم میراث‌بران مطابق آنچه در قرآن مقرر شده) به اهل آن بدهید، آنچه باقی می‌ماند به مردی که نزدیکترین (به متوفی است) بدهید.»[1]

٦- باب : مِيرَاثُ الْبَنَاتِ

باب-۶ وارث شدن دختران

٦٧٣٣- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قال : أَخْبَرَنِي عَامِرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، عَنْ أَبِيهِ قال : مَرِضْتُ بِمَكَّةَ مَرَضًا ، فَأَشْفَيْتُ مِنْهُ عَلَى الْمَوْتِ ، فَأَتَانِي النَّبِيُّ ﷺ يَعُودُنِي ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ لِي مَالاً كَثِيرًا ، وَلَيْسَ يَرِثُنِي إِلا ابْنَتِي ، أَفَأَتَصَدَّقُ بِثُلُثَيْ مَالِي؟ قال : « لا » . قال : قُلْتُ : فَالشَّطْرُ؟ قال : « لا » . قُلْتُ : الثُّلُثُ؟ قال : « الثُّلُثُ كَبِيرٌ ، إِنَّكَ إِنْ تَرَكْتَ وَلَدَكَ أَغْنِيَاءَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَتْرُكَهُمْ عَالَةً يَتَكَفَّفُونَ النَّاسَ ، وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً إِلا أُجِرْتَ عَلَيْهَا ، حَتَّى اللُّقْمَةَ تَرْفَعُهَا إِلَى فِي امْرَأَتِكَ» . فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَأُخَلَّفُ عَنْ هِجْرَتِي؟ فقال : « لَنْ تُخَلَّفَ بَعْدِي ، فَتَعْمَلَ عَمَلا تُرِيدُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ ، إِلا ازْدَدْتَ بِهِ رِفْعَةً وَدَرَجَةً ، وَلَعَلَّكَ أَنْ تُخَلَّفَ بَعْدِي حَتَّى يَنْتَفِعَ بِكَ أَقْوَامٌ وَيُضَرَّ بِكَ آخَرُونَ ، لَكِنِ الْبَائِسُ سَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ» . يَرْثِي لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ مَاتَ بِمَكَّةَ .

٦٧٣٣- از زُهری، از عامر بن سعد بن ابی وقّاص از پدر وی روایت است که گفت: در مکه بیمار شدم چنانکه مرا به آستانهٔ مرگ رساند، پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و از من عیادت کرد. گفتم: یا رسول الله ، من مال زیادی دارم و بجز یک دختر از من میراث نمی‌برد، آیا دو سوم حصه از مال خود را صدقه نکنم؟ فرمود: «نی» گفتم نیم حصه؟ فرمود «نی» گفتم: یک سوم آن را؟ فرمود: «یک سوم هم زیاد است، همانا اگر فرزندانت را ثروتمند بگذاری بهتر از آن است که نیازمند بگذاری تا دست (گدایی) به سوی مردم دراز کنند، و تو هرگز چیزی را نفقه نمی‌کنی مگر آنکه بدان پاداش

[1] - مرد نزدیکترین مانند عمو یا پسرعمو که عصبه می‌باشد، اگر وی خواهری داشته باشد، میراث متوفی به فرد ذکور می‌رسد یعنی به خواهر وی نمی‌رسد.«تیسیرالقاری»

قال سُفْيَانُ : وَسَعْدُ بْنُ خَوْلَةَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ . [راجع : ٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٦٢٨] .

داده می‌شوی حتی همان لقمه‌ای را که به دهن زن خود می‌کنی» گفتم: یا رسول الله، آیا (با ماندن در مکه) از هجرت خود عقب خواهم ماند؟ فرمود: «تو هرگز پس از رفتن من (به مدینه) عقب نمی‌مانی، و کاری نخواهی کرد که بدان رضای خدا را می‌جویی، مگر آنکه با آن کار منزلت و مرتبهٔ تو زیاد می‌شود و شاید تو پس از من (تا آنگاه) بمانی که گروهی از تو بهره‌مند گردند و گروهی (از دشمنان) از تو زیانمند شوند[1]، ولی نیازمند، سعد بن خَوله» رسول الله صلی الله علیه و سلم به وی ترحم می‌کرد (که خلاف آرزوی خود) در مکه مرده بود. سفیان گفت: و سعد بن خوله، مردی از قبیله بنی عامِر بن لُؤَی بود[2].

٦٧٣٤- حَدَّثَنَا مَحْمُودُ بْنُ غَيْلَانَ : حَدَّثَنَا أَبُو النَّضْرِ : حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ شَيْبَانُ ، عَنْ أَشْعَثَ ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ : أَتَانَا مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ بِالْيَمَنِ مُعَلِّمًا وَأَمِيرًا ، فَسَأَلْنَاهُ عَنْ رَجُلٍ : تُوُفِّيَ وَتَرَكَ ابْنَتَهُ وَأُخْتَهُ ، فَأَعْطَى الابْنَةَ النِّصْفَ وَالأُخْتَ النِّصْفَ . [انظر : ٦٧٤١] .

٦٧٣٤- از اَشْعَث روایت است که اَسوَدبن یزید گفت: مُعاذ بن جبل نزد ما به یمن آمد و او معلم و امیر گمارده شده بود. از وی در مورد مردی پرسیدیم که وفات کرده و یک دختر و یک خواهر از خود بجای گذاشته. وی مناصفهٔ مال متوفی را به دختر و مناصفهٔ دیگر را به خواهر متوفی داد.

٧- باب : مِيرَاثِ ابْنِ الابْنِ إِذَا لَمْ يَكُنِ ابْنٌ

وَقَالَ زَيْدٌ : وَلَدُ الأَبْنَاءِ بِمَنْزِلَةِ الْوَلَدِ ، إِذَا لَمْ يَكُنْ دُونَهُمْ وَلَدٌ ذَكَرٌ ، ذَكَرُهُمْ كَذَكَرِهِمْ ، وَأُنْثَاهُمْ كَأُنْثَاهُمْ ، يَرِثُونَ كَمَا يَرِثُونَ ، وَيَحْجُبُونَ كَمَا يَحْجُبُونَ ، وَلَا يَرِثُ وَلَدُ الابْنِ مَعَ الابْنِ .

باب ۷ وارث شدن فرزندِ فرزند (نوه) اگر فرزند نباشد

و زید گفته است: فرزند فرزندان به منزلت فرزند است، اگر بدون ایشان (فرزند فرزندان یا نوه‌ها) پسر نمانده باشد، نوه‌های مُذَکَّر مانند

۱ – سعد بن ابی وقاص پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و سلم حدود چهل سال زیست و او همان قهرمان جنگ قادسیه است.
۲ – سعد بن خَله که آن حضرت در مرگش متأثر بود، در مکه وفات یافته بود.

پسـراناند و نوه‌های مؤنث ماننـد دختران به شمار می‌روند، این نوه‌ها (از پدربزرگ خویش) میراث می‌برند، چنانکه پسران از پدران میراث می‌برند و این نوه‌ها (کسان دیگر را) از میراث مانع می‌شوند چنانکه پسران (کسان دیگر را از میراث پدر) مانع می‌شوند، و پسر پسر (نوه) با پسر میراث نمی‌برد.

٦٧٣٥- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا، فَمَا بَقِيَ فَهُوَ لأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ». [راجع: ٦٧٣٢، أخرجه مسلم: ١٦١٥].

٦٧٣٥- از مسـلم بن ابراهیم، از وُهَیب، از ابن طاوُس، از پدرش، روایت اسـت که ابن عباس گفـت: پیامبر صلـی الله علیه و سـلم فرمود: «فرایض (سـهم میراث) را بـه اهل آن بدهید، آنچـه باقی می‌ماند، به نزدیکترین فرد مذکر که به متوفی نزدیک است بدهید.»

٨- باب: مِيرَاثِ ابْنَةِ ابْنٍ مَعَ ابْنَةٍ

بـاب-٨ وارث شـدن دختـر پسـر بـا دختـر متوفی

٦٧٣٦- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا أَبُو قَيْسٍ: سَمِعْتُ هُزَيْلَ بْنَ شُرَحْبِيلَ قَالَ: سُئِلَ أَبُو مُوسَى عَنْ بِنْتٍ وَابْنَةِ ابْنٍ وَأُخْتٍ، فَقَالَ: لِلابْنَةِ النِّصْفُ، وَلِلأُخْتِ النِّصْفُ، وَأْتِ ابْنَ مَسْعُودٍ فَسَيُتَابِعُنِي، فَسُئِلَ ابْنُ مَسْعُودٍ، وَأُخْبِرَ بِقَوْلِ أَبِي مُوسَى فَقَالَ: لَقَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ، أَقْضِي فِيهَا بِمَا قَضَى النَّبِيُّ ﷺ: لِلابْنَةِ النِّصْفُ، وَلابْنَةِ الابْنِ السُّدُسُ، تَكْمِلَةَ الثُّلُثَيْنِ، وَمَا بَقِيَ فَلِلأُخْتِ، فَأَتَيْنَا أَبَا مُوسَى فَأَخْبَرْنَاهُ بِقَوْلِ ابْنِ مَسْعُودٍ، فَقَالَ: لا تَسْأَلُونِي مَا دَامَ هَذَا الْحَبْرُ فِيكُمْ. [انظر: ٦٧٤٢].

٦٧٣٦- از ابوقَیس، از هُزَیل بن شُرَحبیل روایت اسـت کـه گفت: دربارهٔ سـهم میراث دختر و دختر پسر و خواهر متوفی از ابوموسی سؤال شـد. وی گفت: برای دختر نصف است و برای خواهر نصف اسـت. و نزد ابن مسعود برو که او هم سـخن مـرا خواهد گفت: از ابن مسعود سؤال شد و سخن ابوموسی به وی یاد شد. گفت: اگر با این حکم موافقت کنم گمراه می‌شـوم و از اهل هدایت نخواهم بود، در این قضیـه چنان حکم می‌کنم کـه پیامبر صلی الله علیه و سـلم در آن حکم کرده اسـت: میراث دختر نصف (مال میت) اسـت و میراث دختر پسر، ششم حصه است که جمعاً دو سوم حصه

مال می‌شـود و آنچه باقی می‌ماند برای خواهر متوفی است. ما نزد ابوموسی آمدیم و از سخن ابن مسعود او را آگاه ساختیم. وی گفت:
تا آنکه این مرد دانشـمند در میان شماست، از من مپرسید.

٩- باب : ميراث الجد مع الأب والإخوة

بـاب-۹ وارث شـدن پدربـزرگ بـا پـدر و برادران (متوفی)

وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ وَابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ الزُّبَيْرِ : الْجَدُّ أَبٌ . وَقَرَأَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ يَا بَنِي آدَمَ ﴾ . ﴿ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ﴾ [يوسف : ٣٨] .

و ابوبکـر و ابن عباس و ابن زبیر گفته‌اند: پدر بزرگ به منزلت پدر است. و ابن عباس تلاوت کـرد: «ای فرزنـدان آدم» (الاعـراف:۲۶،۲۷-۳۱-۳۵)(یعنـی اطـلاق پدربزرگ اسـت) «و آیین پدرانـم، ابراهیم و اسـحاق و یعقوب را پیروی نموده‌ام» (یوسف:۳۸) (آنها همه اجداد یا پدربزرگ‌اند که خدا آنـان را پدران خوانده است)

وَلَمْ يُذْكَرْ أَنَّ أَحَدًا خَالَفَ أَبَا بَكْرٍ فِي زَمَانِهِ ، وَأَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ مُتَوَافِرُونَ .

و کسـی اظهار نکرده که در زمـان (خلافت) ابوبکر، هیچ یک با حکم وی (که پدربزرگ را، به منزلت پدر دانسته) مخالفت نکرده است در حالی کـه در آن زمان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم فراوان بوده‌اند.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : يَرِثُنِي ابْنُ ابْنِي دُونَ إِخْوَتِي وَلَا أَرِثُ أَنَا ابْنَ ابْنِي ؟

و ابن عباس گفته اسـت: پسر پسر (نوه) من از من میراث می‌برد و برادرم از من میراث نمی‌برد و من از پسر پسرم (نوه‌ام)میراث نمی‌برم؟

وَيُذْكَرُ عَنْ عُمَرَ وَعَلِيٍّ وَابْنِ مَسْعُودٍ وَزَيْدٍ أَقَاوِيلُ مُخْتَلِفَةٌ .

و از عمر و علی و ابن مسعود و زید (در مورد میراث، دیدگاههای مختلف آمده است.

٦٧٣٧- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنِ ابْنِ طَاوُسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا ، فَمَا بَقِيَ

٦٧٣٧- از سـلیمان بن حرب، از وُهَیب، از ابن طـاوُس از پدرش روایت اسـت که ابن عباس رضی الله عنهما گفت:

فَلأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ». [راجع: ٦٧٣٢، أخرجه مسلم: ١٦١٥].

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «فرایض (سهم میراث) را به اهل آن بدهید، آنچه باقی می‌ماند به نزدیکترین فرد مذکر متوفی بدهید»

٦٧٣٨- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال: أَمَّا الَّذِي قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ خَلِيلاً لاتَّخَذْتُهُ، وَلَكِنْ خُلَّةُ الإِسْلامِ أَفْضَلُ، أَوْ قال: خَيْرٌ». فَإِنَّهُ أَنْزَلَهُ أَبًا، أَوْ قال: قَضَاهُ أَبًا. [راجع: ٤٦٧].

٦٧٣٨- از ایُّوب، از عِکرمه روایت است که ابن عباس گفت: اما دربارهٔ کسی که رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است «اگر از این اُمّت خلیل (دوست صمیمی) می‌گرفتم همانا او (ابوبکر) را می‌گرفتم ولی دوستی اسلامی افضل است- یا فرمود بهتر است»
همانا وی (میراث پدربزرگ را) بسان پدر تعیین کرده است»

١٠- باب: مِيرَاثِ الزَّوْجِ مَعَ الْوَلَدِ وَغَيْرِهِ

باب-١٠ وارث شدن شوهر با فرزند و غیره (از زن)

٦٧٣٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ، عَنْ وَرْقَاءَ، عَنِ ابْنِ أَبِي نَجِيحٍ، عَنْ عَطَاءٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال: كَانَ الْمَالُ لِلْوَلَدِ، وَكَانَتِ الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ، فَنَسَخَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ مَا أَحَبَّ، فَجَعَلَ لِلذَّكَرِ مِثْلَ حَظِّ الأُنْثَيَيْنِ، وَجَعَلَ لِلأَبَوَيْنِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ، وَجَعَلَ لِلْمَرْأَةِ الثُّمُنَ وَالرُّبُعَ، وَلِلزَّوْجِ الشَّطْرَ وَالرُّبُعَ. [راجع: ٢٧٤٧].

٦٧٣٩- از ابن نَجیح، از عطاء، روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: میراث (متوفی در اوایل اسلام) برای فرزند می‌رسید و برای پدر و مادر وصیت می‌شد، ولی خدا از آن (نحوهٔ تقسیم میراث) آنچه خواست نسخ کرد و برای مرد، دوچند زن، و یک ششم میراث برای هر یک از پدر و مادر، و برای زن، یک هشتم (اگر از شوهر فرزند بجا مانده باشد) و یک چهارم (اگر فرزند بجا نمانده باشد) و برای شوهر مناصفه (اگر از زن فرزند نمانده باشد) و یک چهارم (اگر فرزندی مانده باشد) تعیین کرده است.

١١- باب: مِيرَاثِ الْمَرْأَةِ وَالزَّوْجِ مَعَ الْوَلَدِ وَغَيْرِهِ

باب-١١ وارث شدن زن و شوهر با فرزند و غیره

٦٧٤٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ قَالَ : قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي جَنِينِ امْرَأَةٍ مِنْ بَنِي لَحْيَانَ سَقَطَ مَيِّتًا بِغُرَّةٍ ، عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ ، ثُمَّ إِنَّ الْمَرْأَةَ الَّتِي قَضَى لَهَا بِالْغُرَّةِ تُوُفِّيَتْ ، فَقَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِأَنَّ مِيرَاثَهَا لِبَنِيهَا وَزَوْجِهَا ، وَأَنَّ الْعَقْلَ عَلَى عَصَبَتِهَا . [راجع : ٥٧٥٨ ، أخرجه مسلم : ١٦٨١] .

٦٧٤٠- از ابن شهاب، از ابن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم برای خونبهای سقط جنین مرده‌ای، از زنی از قبیلهٔ بنی لحیان، غلام یا کنیزی را تعیین کرد، سپس زنی که خونبها را باید می‌داد مُرد. رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم کرد که میراث آن زن به فرزندان و شوهرش می‌رسد و خونبهایی که بر وی حکم شده توسط عصبهٔ (اقوام پدری مردینه) وی پرداخته شود

١٢- باب : مِيرَاثُ الأَخَوَاتِ مَعَ الْبَنَاتِ عَصَبَةٌ

باب-۱۲ وارث شدن خواهران با دختران نظر به عَصَبه

٦٧٤١- حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ قَالَ : قَضَى فِينَا مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : النِّصْفُ لِلابْنَةِ وَالنِّصْفُ لِلأُخْتِ . ثُمَّ قَالَ سُلَيْمَانُ : قَضَى فِينَا ، وَلَمْ يَذْكُرْ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ٦٧٣٤] .

٦٧٤١- از سُلیمان از ابراهیم روایت است که گفت: مُعاذ بن جَبَل، در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم در میان ما حکم کرد که مناصفهٔ مال متوفی برای دخترش و مناصفهٔ آن برای خواهرش داده شود. سپس سُلیمان گفت: مُعاذ بن جبل در میان ما حکم کرد. و نگفت: در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم.

٦٧٤٢- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي قَيْسٍ ، عَنْ هُزَيْلٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : لأَقْضِيَنَّ فِيهَا بِقَضَاءِ النَّبِيِّ ﷺ : لِلابْنَةِ النِّصْفُ ، وَلابْنَةِ الابْنِ السُّدُسُ ، وَمَا بَقِيَ فَلِلأُخْتِ . [راجع : ٦٧٣٦]

٦٧٤٢- از سُفیان، از ابوقیس روایت است که هُزَیل گفت: عبدالله بن مسعود گفت: حکم می‌کنم موافق به حکم پیامبر صلی الله علیه و سلم که: برای دختر نصف و برای دختر پسر (نوه) یک ششم و بقیه برای خواهر است.

١٣- باب : مِيرَاثُ الأَخَوَاتِ وَالإِخْوَةِ

باب-۱۳ وارث شدن خواهران و برادران.

٦٧٤٣- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ : أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرًا

٦٧٤٣- از شُعبه، از محمد بن مُنکدِر روایت است که گفت: از جابِر رضی الله عنه شنیدم

ﷺ قال : دَخَلَ عَلَيَّ النَّبِيُّ ﷺ وَأَنَا مَرِيضٌ ، فَدَعَا بِوَضُوءٍ فَتَوَضَّأَ ، ثُمَّ نَضَحَ عَلَيَّ مِنْ وَضُوئِهِ فَأَفَقْتُ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّمَا لِي أَخَوَاتٌ ، فَنَزَلَتْ آيَةُ الفَرَائِضِ .
[راجع: ١٩٤ ، أخرجه مسلم: ١٦١٦] .

که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم بر من درآمد در حالی که بیمار بودم. آن حضرت آب وضوء طلبید و وضو کرد، سپس از آب وضوی خود بر من پاشید، من به هوش آمدم و گفتم: یا رسول الله، من خواهرانی دارم، سپس آیهٔ فرایض (میراث) نازل شد.

١٤- باب : ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ

فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [النساء: ١٧٦] .

باب-۱۴

« از تــو [دربارهٔ کلاله] فتوا می‌طلبند، بگو: خدا دربارهٔ کلاله به شــما فتوا می‌دهــد: اگر مردی بمیرد و فرزندی نداشته باشد و خواهری داشته باشد نصف میراث از آن اوست، و آن [مرد نیز] از او ارث می‌بــرد اگــر او را [خواهر] فرزندی نباشــد. پس اگر [ورثه فقط] دو خواهر باشند، دو ســوم میراث برای آن دو است و اگر [چند] خواهــر و برادرند پس نصیب مرد مانند نصیب دو زن اســت. خدا برای شــما توضیح می‌دهد تا مبادا گمراه شــوید و خداونــد به هر چیزی داناست.» (النّساء:۱۷٦)

٦٧٤٤- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ ﷺ قال : آخِرُ آيَةٍ نَزَلَتْ خَاتِمَةُ سُورَةِ النِّسَاءِ : ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ﴾ . [راجع : ٤٣٦٤ ، أخرجه مسلم : ١٦١٨ ، بزيادة] .

٦٧٤٤- از اسرائیل، از ابو اسحاق، از براء رضی الله عنه روایت است که گفت: آخرین آیتی که نازل شــد، آیهٔ آخر سورهٔ النســاء است: «از تو [دربارهٔ کلالــه] فتوا می‌طلبند. بگو: خدا دربارهٔ کلاله به شما فتوا می‌دهد»

١٥- باب : ابْنَيْ عَمٍّ : أَحَدُهُمَا أَخٌ لِلأُمِّ ، وَالآخَرُ زَوْجٌ

وَقَالَ عَلِيٌّ : لِلزَّوْجِ النِّصْفُ ، وَلِلأَخِ مِنَ الأُمِّ السُّدُسُ ، وَمَا بَقِيَ بَيْنَهُمَا نِصْفَانِ .

باب-۱۵ وارث شــدن دو پســر عمو (از دختر عمو)

یکــی از آنان برادر مــادری (متوفی) و دیگری شــوهر وی اســت[1] و علی گفته اســت: برای

١ – رابطه میان آن زن متوفی و دو پسر عموی او بدین گونه است: مردی با زنی ازدواج می‌کند و آن زن پسری [به نام احمد] می‌زاید، سپس

شوهر نصف میراث است و برای برادر مادری یک ششم است و بقیهٔ میراث میان آن دو مساویانه تقسیم می‌شود.

٦٧٤٥- حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، فَمَنْ مَاتَ وَتَرَكَ مَالاً فَمَالُهُ لِمَوَالِي الْعَصَبَةِ، وَمَنْ تَرَكَ كَلًّا أَوْ ضَيَاعًا فَأَنَا وَلِيُّهُ، فَلأُدْعَى لَهُ». الكَلُّ: العيال. [راجع: ٢٢٩٨، أخرجه مسلم: ١٦١٩].

٦٧٤٥- از ابو حَصین، از ابو صالح روایت است که ابو هریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «من نسبت به مسلمانان از نفسهایشان سزاوارترم، پس کسی که می‌میرد و از خود مالی بجای می‌گذارد، مال او برای عَصَبَة[1] اوست. و اگر از خود قرض و زن و فرزند تهی‌دست و درمانده بجای می‌گذارد، من متولی امور او هستم و از من خواسته شود»

٦٧٤٦- حَدَّثَنَا أُمَيَّةُ بْنُ بِسْطَامٍ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، عَنْ رَوْحٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «أَلْحِقُوا الْفَرَائِضَ بِأَهْلِهَا، فَمَا تَرَكَتِ الْفَرَائِضُ فَلأَوْلَى رَجُلٍ ذَكَرٍ». [راجع: ٦٧٣٢، أخرجه مسلم: ١٦١٥].

٦٧٤٦- از طاوُس، از ابن عباس روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «فرایض (سهم میراث تعیین شده در قرآن) را به اهل آنان بسپارید و آنچه از میراث باقی می‌ماند به نزدیکترین وابستهٔ مذکر او داده شود»

١٦- باب: ذَوِي الأَرْحَامِ

باب-۱۶ ذوی الارحام (وابستگان خونی)

٦٧٤٧- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ قال: قُلْتُ لأَبِي أُسَامَةَ: حَدَّثَكُمْ إِدْرِيسُ: حَدَّثَنَا طَلْحَةُ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: ﴿وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ﴾. ﴿وَالَّذِينَ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾. قال: كَانَ الْمُهَاجِرُونَ حِينَ قَدِمُوا الْمَدِينَةَ يَرِثُ الأَنْصَارِيُّ الْمُهَاجِرِيَّ دُونَ ذَوِي رَحِمِهِ، لِلأُخُوَّةِ الَّتِي آخَى النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُمْ، فَلَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ﴾ قال نَسَخَتْهَا: ﴿وَالَّذِينَ عَاقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾. [راجع: ٢٢٩٢].

٦٧٤٧- از طلحه، از سعید بن جُبَیر روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «و برای هر یک [از مردان و زنان] وارثانی قرارداده‌ایم»

آن مرد با زنی دیگر ازدواج می‌کند و آن زن پسری [به نام محمود] می‌زاید، بعد آن مرد، زن دوم [مادر محمود] را طلاق می‌دهد و آن زن با برادر شوهرش ازدواج می‌کند، و از وی دختری [به نام سیمین] به دنیا می‌آورد. سیمین با پسر عموی خود [احمد] ازدواج می‌کند و سپس می‌میرد و از خود دو پسر عمو بجای می‌گذارد که یکی از ایشان [احمد] شوهرش است و دیگری [محمد] برادر مادری اوست.

«اقتباس از ترجمهٔ انگلیسی بخاری»

۱ – عَصَبه، بر پسران و اقارب پدری اطلاق می‌شود و این کلمه در موضوع فرایض یا میراث به کسی بکار می‌رود که سهم وی در آیهٔ میراث تعیین نشده و از آنچه از سهم میراث کسانی که سهم آنان تعیین شده، باقی می‌ماند، از آن می‌گیرند.

(النساء:۳۳)

«و کسانی که شما [با آنان] پیمان بسته‌اید»[۱]

ابن عباس گفت: هنگامی که مهاجرین به مدینه آمدند، انصار، مهاجرین را وارث خود گردانیدند، نه ذوی الارحام خویش را. و این نظر به رابطهٔ برادری‌ای بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم میان ایشان بسته بود. و آنگاه که این آیه نازل شد: «و برای هر یک از مردان و زنان وارثانی قرار داده‌ایم» حکم آن، حُکم: «و کسانی که شما [با آنان] پیمان بسته‌اید» را منسوخ کرد.[۲]

۱۷- باب : مِيرَاثِ الْمُلاعَنَةِ

باب-۱۷ میراث ملاعنه[۳]

۱ – در حدیث ۶۷۴۷ سطر چهارم «والذینَ عاقدت اَیمانُکم» آمده که «عَقَدَت» قرائت کوفی است و «عاقَدَت» قرائت دیگران است.

۲ – در حدیث ۶۷۴۷ دو بخش از یک آیه را آورده است و در اخیر گفته است که بخش اول آن بخش دوم را منسوخ کرده است. نظر به اینکه موضوع پیچیدگی پیدا کرده، ترجمهٔ کامل آیت آورده می‌شود: «و از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان، و کسانی که شما [با آنان] پیمان بسته‌اید، بر جای گذاشته‌اند، برای هر یک [از مردان و زنان] وارثانی قراردادیم، پس نصیب‌شان را به ایشان بدهید زیرا خدا همواره بر هر چیزی گواه است» (النساء: ۳۳)

مترجم قرآن کریم چاپ سعودی در رابطه بدین آیت نوشته است: یعنی حلیف (هم پیمان) را وصیت کردن می‌تواند ولی ایشان را در میراث دخلی نیست و میراث برای اقرباء مقرر کرده شده است.

در تفسیر کشف الاسرار میبدی در مورد این بخش از آیت که می‌گوید «و کسانی که شما [با آنان] پیمان بسته‌اید» آمده است: در جاهلیت چنان بود که دو کس با هم عهد می‌بستند و ایشان را حلیف یکدیگر می‌گفتند. و چون اسلام پدید آمد نظر به حکم «فاتوهم نصیبهم» «پس نصیب‌شان را به ایشان بدهید» از یکدیگر میراث می‌بردند و سهم آنان، سدس (یک ششم) بود. روزگاری در بدو اسلام چنین بود پس این [بخش] آیه منسوخ گشت و ناسخ آن این آیت است: « وَ أُولُواالأرحامِ بَعضُهُم أَولَی بِبَعضٍ فِی کتاب الله» (الانفال:۷۵) «و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند».

اینکه امام بخاری گفته است که این بخش آیه « و برای هر یک [از مردان و زنان] وارثانی قرار داده‌ایم» بخش دیگر آیه یعنی « و کسانی که شما با [آنان] پیمان بسته‌اید» را نسخ کرده است، شاید مراد از آن احکام آیات ۱۱ و ۱۲ سورهٔ النساء باشد که میراث هر یک را تعیین کرده است و قبلاً تذکار یافت.

۳ – لعان، آنست که چون مردی به زن خود نسبت زنا می‌کند و شاهدانی

٦٧٤٨- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَجُلاً لاَعَنَ امْرَأَتَهُ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ ﷺ وَانْتَفَى مِنْ وَلَدِهَا ، فَفَرَّقَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُمَا ، وَأَلْحَقَ الْوَلَدَ بِالْمَرْأَةِ . [راجع : ٤٧٤٨ ، أخرجه مسلم : ١٤٩٤]

٦٧٤٨- از مالک، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: مردی در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم زن خود را لعان کرد و فرزند آن زن را از خود رد نمود. پیامبر صلی الله علیه و سلم میان آن زن و شوهر جدایی آورد، و فرزند را به زن داد.

١٨- باب : الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ ، حُرَّةً كَانَتْ أَوْ أَمَةً

باب-۱۸ فرزند از آن بِستر است، چه زن آزاد باشد چه کنیز

٦٧٤٩- حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ عُتْبَةُ عَهِدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدٍ : أَنَّ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ مِنِّي ، فَاقْبِضْهُ إِلَيْكَ ، فَلَمَّا كَانَ عَامَ الْفَتْحِ أَخَذَهُ سَعْدٌ ، فقال : ابْنُ أَخِي عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ ، فَقَامَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ ، فقال : أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ ، فَتَسَاوَقَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فقال : سَعْدٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ابْنُ أَخِي ، قَدْ كَانَ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ ، فقال عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ : أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ ، فقال النَّبِيُّ ﷺ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنَ زَمْعَةَ ، الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ » . ثُمَّ قال لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ : « احْتَجِبِي مِنْهُ » . لِمَا رَأَى مِنْ شَبَهِهِ بِعُتْبَةَ ، فَمَا رَآهَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ . [راجع : ٢٠٥٣ ، أخرجه مسلم : ١٤٥٧ ، مختصراً] .

٦٧٤٩- از مالک، از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: عُتبه به برادر خود سعد (بن ابی وقّاص) وصیت کرده بود که پسر کنیز زَمعَه از (نطفه) من است، او را نزد خود بگیر، آنگاه که سال فتح مکه فرارسید، سعد آن پسر را گرفت و گفت: این پسر برادر من است که برایم وصیت او را کرده است. عبد بن زَمعَه گفت: وی برادر من و پسر کنیز پدر من است که در بستر او زاده شده است. پس هر دو نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتند. سعد گفت: یا رسول الله، (این پسر) پسر برادر من است که برادرم درمورد وی به من وصیت کرده است. عبد بن زَمعه گفت: وی برادر من

ندارد که ادعای خود را به اثبات برساند، باید چهار بار بگوید: گواهی می‌دهم به خدا که من در نسبت دادن زنا به این زن راستگو هستم» و در نوبت پنجم بگوید: «لعنت خدا بر من اگر در این امر دروغ بگویم» و در هر نوبت بدان زن اشارت کند.

سپس زن چهار بار بگوید: «این مرد درآنچه مرا به زنا نسبت داده از دروغگویان است» و بار پنجم بگوید« خشم خدا بر من باد اگر وی در این امر راستگوی باشد» و در هر بار اشاره بدان مرد کند. حکم لعان، آنست که حد قَذَف از مرد ساقط می‌شود و میان مرد و زن به قول ابوحنیفه به فرقت طلاق و به قول شافعی به فرقت فسخ تفریق کنند. و اگر زن از گفتن لعان خودداری کند به قول شافعی حد زنا بر وی ثابت می‌گردد و به قول ابوحنیفه او را حبس کنند.

و پسر کنیز پدر من است که در بستر وی زاده شده است. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «این (پسر) از آنِ تو است ای عبد بن زَمعه، فرزند از آن بستر است و برای زناکار سنگ است». سپس آن حضرت به (همسر خود) سَوده بنت زَمعه گفت: «از این پسر روی بگیر» (هر چند پسر پدر تو باشد) زیرا آن حضرت دید که آن پسر به عُتبه شباهت دارد. و سَوده آن پسر را ندید تا وفات کرد.

٦٧٥٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْوَلَدُ لِصَاحِبِ الْفِرَاشِ». [انظر: ٦٨١٨، أخرجه مسلم: ١٤٥٨، بزيادة].

٦٧٥٠- از شُعبه، از محمد بن زیاد روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «فرزند از آنِ صاحب بستر است».

١٩- باب: الْوَلاَءُ لِمَنْ أَعْتَقَ، وَمِيرَاثُ اللَّقِيطِ

وَقَالَ عُمَرُ: اللَّقِيطُ حُرٌّ.

باب-۱۹ ولاء برای کسی است که آزادش کرده است و میراث لَقیط (نوزاد سر راهی)

و عمر گفته است: لَقیط، آزاد است (نه بنده)

٦٧٥١- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الأَسْوَدِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: اشْتَرَيْتُ بَرِيرَةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اشْتَرِيهَا، فَإِنَّ الْوَلاَءَ لِمَنْ أَعْتَقَ». وَأُهْدِيَ لَهَا شَاةٌ، فَقَالَ: «هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ وَلَنَا هَدِيَّةٌ».

قَالَ الْحَكَمُ: وَكَانَ زَوْجُهَا حُرّاً. وَقَوْلُ الْحَكَمِ مُرْسَلٌ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: رَأَيْتُهُ عَبْداً. [راجع: ٤٥٦، أخرجه مسلم: ١٠٧٥، مختصراً، أخرجه مسلم: ١٥٠٤، بلفظه وزيادة].

٦٧٥١- از حَکَم، از ابراهیم، از أسود روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: بریره (کنیز) را خریدم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «او را بخر و وَلاء (حق میراث) برای کسی است که او را آزاد کرده است» و برای بریره گوسفندی اهدا شد (که از گوشت آن به ما آورد) آن حضرت فرمود: «این گوشت برای او صدقه است و برای ما هدیه» حَکَم گفته است: شوهر بریره، آزاد بود. اما گفتهٔ حَکَم مُرسل است و ابن عباس گفته است: شوهرش را دیدم که بنده بود.

٦٧٥٢- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا

٦٧٥٢- از مالک، از نافع روایت است که ابن عمر گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» . [راجع : ٢١٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٥٠٤ ، مطولاً برقم :٥] .

«همانا ولاء برای کسی است که او را آزاد کرده است»

٢٠- باب ميراث السَّائِبَة

باب -۲۰ میراث سائِبَه (بنده‌ای آزاد شده که کسی حق گرفتن میراث او را ندارد)

٦٧٥٣- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِي قَيْسٍ ، عَنْ هُزَيْلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : إِنَّ أَهْلَ الإِسْلَامِ لا يُسَيِّبُونَ ، وَإِنَّ أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ كَانُوا يُسَيِّبُونَ .

٦٧٥٣- از ابوقَیس، از هُزَیل روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: اهل اسلام، بنده را سائبه نمی‌ساختند و اهل جاهلیت بنده را سائبه می‌ساختند.

٦٧٥٤- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا اشْتَرَتْ بَرِيرَةَ لِتُعْتِقَهَا ، وَاشْتَرَطَ أَهْلُهَا وَلَاءَهَا ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي اشْتَرَيْتُ بَرِيرَةَ لأُعْتِقَهَا ، وَإِنَّ أَهْلَهَا يَشْتَرِطُونَ وَلَاءَهَا ، فَقَالَ : « أَعْتِقِيهَا ، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» . أَوْ قَالَ : « أَعْطَى الثَّمَنَ» . قَالَ : فَاشْتَرَتْهَا فَأَعْتَقَتْهَا ، قَالَ : وَخُيِّرَتْ فَاخْتَارَتْ نَفْسَهَا ، وَقَالَتْ : لَوْ أُعْطِيتُ كَذَا وَكَذَا مَا كُنْتُ مَعَهُ . قَالَ الأَسْوَدُ : وَكَانَ زَوْجُهَا حُرّاً .

قَوْلُ الأَسْوَدِ مُنْقَطِعٌ .

وَقَوْلُ ابْنِ عَبَّاسٍ : رَأَيْتُهُ عَبْداً ، أَصَحُّ . [راجع : ٤٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٠٧٥ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق وأخرجه : ١٥٠٤ ، بنحوه] .

٦٧٥٤- از منصور، از ابراهیم، از اَسوَد روایت است که گفت: عایشه رضی الله عنها بریره را (که کنیز بود) خرید تا آزادش کند، ولی صاحبان وی حق ولاء او را (برای خود) شرط گذاشتند. عایشه گفت: یا رسول الله، همانا من بَریره را می‌خرم که آزادش کنم، ولی صاحبان وی وَلاء او را شرط گذاشته‌اند. آن حضرت فرمود: «آزادش کن، همانا ولاء برای کسی است که آزادش کرده است» یا چنین فرمود: «بهای او را بده» راوی گفت: عایشه او را خرید و آزادش کرد و اختیار نفسس را به خودش واگذاشت (که شوهرش را می‌پذیرد یا نه) بریره گفت: اگر به من چنین و چنان بدهد با وی بسر نخواهم برد. اسود (راوی) گفته است: شوهر وی آزاد بود. گفتهٔ اسود (از نظر اِسناد روایت) منقطع است. و گفتهٔ ابن عباس که گفت: او را بنده یافتم، صحیح‌تر است.

٢١- باب : إِثْمِ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْ مَوَالِيهِ

باب-۲۱ گناه کسی که از صاحب خود بیزاری جوید

٦٧٥٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَش ، عَنْ إبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ ، عَنْ أبيه قَالَ : قَالَ عَلِيٌّ ﷺ : مَا عِنْدَنَا كِتَابٌ نَقْرَؤُهُ إلا كِتَابَ اللَّهِ غَيْرَ هَذِهِ الصَّحِيفَة ، قَالَ : فَأَخْرَجَهَا ، فَإِذَا فِيهَا أَشْيَاءُ مِنَ الْجِرَاحَاتِ وَأَسْنَانِ الإِبِلِ ، قَالَ : وَفِيهَا : « الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مَا بَيْنَ عَيْرٍ إِلَى ثَوْرٍ ، فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا ، أَوْ آوَى مُحْدِثًا ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ . وَمَنْ وَالَى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ ، وَذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ ، يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ، لا يُقْبَلُ مِنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَرْفٌ وَلا عَدْلٌ » . [راجع : ١١١ ، أخرجه مسلم : ١٣٧٠ ، وأخرجه مختصراً في العتق : ٢٠] .

٦٧٥٥- از اَعمش، از ابراهیم تیمی روایت است که پدرش گفت:

علی رضی الله عنه گفت[1]: نزد ما کتابی نیست که آن را بخوانیم، بجز کتاب خدا و همین کاغذ. وی کاغذ را بیرون آورد و در آن چیزهایی از (احکام جبران) جراحات و سنین شتران نوشته شده بود (که به زکات داده شوند یا به خونبها) و همچنان در آن نوشته شده بود: ساحهٔ مدینه میان (کوه) عَیر تا (کوه) ثَور حرم است، پس کسی که در (امور دین) در آن بدعتی پدید آورد و یا بدعت آورنده‌ای را جای دهد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همه بر اوست، و هیچ عبادت فرضی و نفلی وی در روز قیامت پذیرفته نمی‌شود. و کسی که (بنده‌ای که) بدون اجازهٔ صاحبان خود با قومی دوستی می‌کند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر اوست، و هیچ عبادات فرضی و نفلی وی در روز قیامت پذیرفته نمی‌شود. و ذمت (پناه دادن) مسلمان به کسی یکسان است (باید از جانب همگان رعایت شود) هر چند اندکترین کس ایشان این عهد را داده باشد پس کسی که این عهد مسلمانی را می‌شکند، لعنت خدا و فرشتگان و همهٔ مردم بر اوست، و عبادات فرضی و نفلی وی در روز قیامت پذیرفته نمی‌شود»

٦٧٥٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ بَيْعِ الْوَلاءِ وَعَنْ هِبَتِهِ . [راجع : ٢٥٣٥ ، أخرجه مسلم : ١٥٠٦] .

٦٧٥٦- از سُفیان، از عبدالله بن دِینار روایت است که ابن عُمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم از فروش ولاء (غلام یا کنیز) و از بخشیدن آن (به کس دیگر) منع

[1]- چون علی رضی الله عنه در بیعت با ابوبکر رضی الله عنه درنگ کرد و شهرت یافته بود که وی به جمع آوری قرآن مشغول است، از وی پرسیده شد که نزد او کتابی هست؟ «تیسیرالقاری»

کرده است.

٢٢- باب : إِذَا أَسْلَمَ عَلَى يَدَيْهِ

وَكَانَ الْحَسَنُ لا يَرَى لَهُ وِلايَةً . وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» .

وَيُذْكَرُ عَنْ تَمِيمٍ الدَّارِيِّ رَفَعَهُ قَالَ : هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِمَحْيَاهُ وَمَمَاتِهِ .

وَاخْتَلَفُوا فِي صِحَّةِ هَذَا الْخَبَرِ .

باب-۲۲ اگر یکی بر دست دیگری مسلمان شود

و حسن بصری برای کسی که توسط وی مسلمان شده است، ولاء را لازم نمی‌داند. و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «ولاء برای کسی است که او را آزاد کرده است»

و از تَمِیم داری، یاد شده که این حدیث را رفع کرده (آن حضرت فرموده) که: او (کسی که او را به اسلام درآورده) نزدیکترین مردم در زندگی و مرگ اوست. ولی در صحت این حدیث اختلاف کرده‌اند:

٦٧٥٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ : أَرَادَتْ أَنْ تَشْتَرِيَ جَارِيَةً تُعْتِقُهَا ، فَقَالَ أَهْلُهَا : نَبِيعُكِهَا عَلَى أَنَّ وَلاءَهَا لَنَا ، فَذَكَرَتْ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : « لا يَمْنَعُكِ ذَلِكَ ، فَإِنَّمَا الْوَلاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ » . [راجع : ٢١٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٥٠٤ ، برقم : ٥ ، بلفظه وذكر روايات مطولة] .

٦٧٥٧- از مالک از نافع روایت است که ابن عمر گفت: همانا عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها، خواست تا کنیزی را بخرد و آزادش کند. صاحبان آن گفتند: او را بدین شرط بر تو می‌فروشم که ولاء آن از آنِ ما باشد. عایشه این را به رسول الله صلی الله علیه و سلم یاد کرد. آن حضرت فرمود: «این (شرط) تو را باز ندارد، زیرا ولاء برای کسی است که آزادش کرده است»

٦٧٥٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اشْتَرَيْتُ بَرِيرَةَ ، فَاشْتَرَطَ أَهْلُهَا وَلاءَهَا ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : « أَعْتِقِيهَا ، فَإِنَّ الْوَلاءَ لِمَنْ أَعْطَى الْوَرِقَ » . قَالَتْ : فَأَعْتَقْتُهَا . قَالَتْ : فَدَعَاهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخَيَّرَهَا مِنْ زَوْجِهَا ، فَقَالَتْ : لَوْ أَعْطَانِي كَذَا وَكَذَا مَا بِتُّ عِنْدَهُ ، فَاخْتَارَتْ نَفْسَهَا . [راجع : ٤٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٠٧٥ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق ، أخرجه مسلم : ١٥٠٤ برقم : ٦ ، بنحوه و زيادة] .

٦٧٥٨- از جَرِیر، از منصور، از ابراهیم، از اسود روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: بریره را خریدم و صاحبانش ولاء او را شرط گذاشتند. این موضوع را به پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کردم. فرمود: «آزادش کن، زیرا ولاء برای کسی است که (بهای وی را) نقره می‌دهد» عایشه گفت: او را آزاد کردم. رسول الله صلی الله علیه و سلم، بریره را خواست

و برایش (در قبول شوهرش) اختیار داد. وی گفت: اگر برایم چنین و چنان بدهد، یک شب با وی نمی‌گذرانم و نفس خود را در اختیار خود گرفت.

٢٣- باب : مَا يَرِثُ النِّسَاءُ مِنَ الْوَلَاءِ

٦٧٥٩- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : أَرَادَتْ عَائِشَةُ أَنْ تَشْتَرِيَ بَرِيرَةَ ، فَقَالَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ : إِنَّهُمْ يَشْتَرِطُونَ الْوَلَاءَ، فقال النَّبِيُّ ﷺ : «اشْتَرِيهَا ، فَإِنَّمَا الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْتَقَ» . [راجع : ٢١٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٥٠٤ ، برقم : ٥ بلفظه، وذكر رواياتٍ مطولة] .

٦٧٦٠- حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَامٍ : أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الأَسْوَدِ ، عَنْ عَائِشَةَ قالت : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « الْوَلَاءُ لِمَنْ أَعْطَى الْوَرِقَ ، وَوَلِيَ النِّعْمَةَ » . [راجع : ٤٥٦ ، أخرجه مسلم : ١٠٧٥ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق ، أخرجه مسلم : ١٥٠٤ ، مطولا دون الجملة الأولى] .

٢٤- باب : مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ، وَابْنُ الأُخْتِ مِنْهُمْ

٦٧٦١- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ قُرَّةَ وَقَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» . أَوْ كَمَا قال . [راجع : ٣١٤٦ ، أخرجه مسلم : ١٠٥٩ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

باب-۲۳ آنچه زنان از ولاء[1] وارث می‌گردند

۶۷۵۹- از هَمّام، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: عایشه خواست تا بریره را بخرد. به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: آنها حق ولاء او را شرط گذاشته‌اند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «او را بخر، همانا ولاء برای کسی است که او را آزاد کرده است»

۶۷۶۰- از سُفیان، از منصور، از ابراهیم، از اسود روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «ولاء برای کسی است که (بهای او را) نقره می‌دهد و ولی نعمت اوست»

باب-۲۴ غلام آزاد شده قوم از سر (جنس) خودشان است

و پسر خواهر از خودشان است

۶۷۶۱- از شُعبه، از مُعاویه بن قُرّه و قَتادَه روایت است که اَنَس بن مالک رضی الله عنه گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «غلام آزاد شده قوم از سر خودشان است» یا همچو چیزی

[1] – هر چند وَلاء، حق میراث بردهٔ آزاد شده است، در اینجا مراد از آن است که آنچه از متروکهٔ متوفی به زنان می‌رسد.

۶۷۶۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « ابْنُ أُخْتِ الْقَوْمِ مِنْهُمْ ، أَوْ : مِنْ أَنْفُسِهِمْ » . [راجع : ۳۱۴۶ ، أخرجه مسلم : ۱۰۵۹ ، مطولاً] .

فرمود[1].

۶۷۶۲- از شُعبه، از قَتادَه روایت است که انس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «پسر خواهر قوم، از خودشان است، یا: از سر (جنس) خودشان است»

۲۵- باب : مِيرَاثِ الأَسِيرِ

قَالَ : وَكَانَ شُرَيْحٌ يُوَرِّثُ الأَسِيرَ فِي أَيْدِي الْعَدُوِّ ، وَيَقُولُ : هُوَ أَحْوَجُ إِلَيْهِ .

وَقَالَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ : أَجِزْ وَصِيَّةَ الأَسِيرِ وَعَتَاقَهُ ، وَمَا صَنَعَ فِي مَالِهِ ، مَا لَمْ يَتَغَيَّرْ عَنْ دِينِهِ ، فَإِنَّمَا هُوَ مَالُهُ يَصْنَعُ فِيهِ مَا يَشَاءُ .

باب-۲۵ وارث شدن اسیر

و (قاضی) شُـرَیح، اسیری را که در بند دشمن بود، وارث می‌ساخت و می‌گفت: وی از کس دیگـر محتاج‌تر است. و عمر بـن عبدالعزیز گفت: وصیت اسیر و آزاد کردن بندهٔ او و آنچه را در مـال خود می‌خواهد، اجـرا کنید تا آنکه دین خود را تغییر ندهد. زیرا آن، مال اوست و هر چه در آن می‌خواهد، بکند.

۶۷۶۳- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَدِيٍّ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ تَرَكَ مَالاً فَلِوَرَثَتِهِ ، وَمَنْ تَرَكَ كَلاًّ فَإِلَيْنَا » . [راجع : ۲۲۹۸ . أخرجه مسلم : ۱۶۱۹] .

۶۷۶۳- از عَدِی، از ابوحازِم روایت است که ابوهریـره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «کسی که مالی از خود بجای می‌گذارد، برای وارثان اوسـت و کسی که قرض و عائلهٔ محتاج بجای می‌گذارد، بر ماست» (پرداخت و سرپرستی آن)

۲۶- باب : لا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ وَلا الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ

وَإِذَا أَسْلَمَ قَبْلَ أَنْ يُقْسَمَ الْمِيرَاثُ فَلا مِيرَاثَ لَهُ .

باب-۲۶ مسـلمان از کافر و کافر از مسـلمان میراث نمی‌برد

و اگر کسـی (بعد از مـرگ میراث‌گذار) پیش از تقسـیم میراث مسلمان می‌شود، برایش حق

---

۱ - در صحیح البخاری، شرح و تحقیق شیخ قاسم شماعی الرفاعی، دربارهٔ احادیث ۶۷۶۱،۶۷۶۲ آمده است: غلام آزاد شدهٔ قوم در نسبت دادن خود بدیشان و وارث شدن ایشان از وی مراد است. و پسر خواهر در کمک کردن و احسان کردن و شفقت به وی مراد است، نه در میراث. و آنانی که گفته‌اند ذوی الارحام مانند عصبات وارث می‌شوند به همین حدیث تمسک کرده‌اند و این قول ابوحنیفه و غیره است.

٦٧٦٤- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «لَا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ وَلَا الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ» . [راجع : ١٥٨٨، ٤٢٨٣ ، أخرجه مسلم : ١٣٥١ ، بقطعة ليست في هذه الطريق. وأخرجه مسلم : ١٦١٤، بلفظه] .

میراث نیست»[1]

٦٧٦٤- از ابن شهاب، از علی بن حسین (زین العابدین) از عمرو بن عثمان[2] روایت است که اُسامه بن زید رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مسلمان از کافر و کافر از مسلمان میراث نمی‌برد»

٢٧- باب : مِيرَاثِ الْعَبْدِ النَّصْرَانِيِّ ، وَالْمُكَاتَبِ النَّصْرَانِيِّ

باب إِثْمِ مَنِ انْتَفَى مِنْ وَلَدِه .

باب-٢٧ میراث بندهٔ نصرانی و بندهٔ مکاتب نصرانی

باب: گناه کسی که نفی ولد کند (فرزندش را به خود نسبت ندهد)

٢٨- باب : مَنِ ادَّعَى أَخًا أَوِ ابْنَ أَخٍ

٦٧٦٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ : اخْتَصَمَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَعَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ فِي غُلَامٍ ، فَقَالَ سَعْدٌ : هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْنُ أَخِي عُتْبَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّهُ ابْنُهُ ، انْظُرْ إِلَى شَبَهِهِ ، وَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ : هَذَا أَخِي يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِ أَبِي مِنْ وَلِيدَتِهِ ، فَنَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى شَبَهِهِ فَرَأَى شَبَهًا بَيِّنًا بِعُتْبَةَ ، فَقَالَ : «هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنَ زَمْعَةَ ، الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ ، وَاحْتَجِبِي مِنْهُ يَا سَوْدَةُ بِنْتَ زَمْعَةَ» . قَالَتْ : فَلَمْ يَرَ سَوْدَةَ قَطُّ . [راجع : ٢٠٥٣ ، أخرجه مسلم : ١٤٥٧] .

باب-٢٨ کسی که ادعای برادری یا برادرزادگی کند

٦٧٦٥- از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: سعد بن ابی وقّاص و عبد بن زَمعَه در مورد پسری دعوی کردند. سعد گفت: یا رسول الله، (این پسر) پسر برادر من عُتبه بن ابی وقاص است که در نگهداری وی به من وصیت کرده است؛ شباهت وی را (به عتبه) ببین. عَبد بن زَمعَه گفت: وی برادر من است یا رسول الله، بر بستر پدرم از کنیز وی زاده شده است. رسول الله صلی الله علیه و سلم به شباهت وی نگریست و دید که شباهت آشکار به عُتبه دارد. سپس فرمود: « این پسر از آن توست، ای عبد بن زمعه، پسر از آن

[1] – این کلام رد است بر کسانی که از قول امام احمد روایت کرده‌اند که پیش از تقسیم میراث، مستحق میراث می‌شود. درحالی که زمان مرگ اعتبار دارد نه زمان تقسیم میراث.

[2] – عَمرو، و عُمر هر دو پسران عثمان بن عفان‌اند. در بعضی روایات عَمرو و در بعضی روایات عمر آمده است. «تیسیرالقاری»

بستر است و برای زناکار سنگ است، و تو ای سَـودَه بنت زَمعه از این پسر (هر چند برادر تو شـناخته شـد) در حجاب باش» عایشه گفت: سَـودَه (همسـر آن حضرت) هرگز آن پسر را ندید.

٢٩- باب : مَن ادَّعَى إلَى غَيْرِ أبِيهِ

باب-۲۹ کسی که خود را به غیر از پدر خود نسبت دهد

٦٧٦٦- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، هُوَ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ أبِي عُثْمَانَ ، عَنْ سَعْدٍ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مَنِ ادَّعَى إلَى غَيْرِ أبِيهِ ، وَهُوَ يَعْلَمُ أنَّهُ غَيْرُ أبِيهِ ، فَالْجَنَّةُ عَلَيْهِ حَرَامٌ » . [راجع : ٤٣٢٦، أخرجه مسلم : ٦٣ ، مع الحديث الآتي] .

۶۷۶۶- از خالد، از ابوعثمان روایت اسـت که سـعد رضی الله عنه گفـت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «کسی که خود را به غیر از پدر خود نسـبت دهد و می‌داند که آن کس غیر پدر وی است، بهشت بر وی حرام می‌باشد.»

٦٧٦٧- فَذَكَرْتُهُ لأبِي بَكْرَةَ فَقَالَ : وَأنَا سَمِعَتْهُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ٤٣٢٧ ، أخرجه مسلم : ٦٣ ، مع الحديث السابق] .

۶۷۶۷- (ابوعثمـان) گفت: ایـن موضوع را به ابوبکـره یاد کردم، گفت: این را گوشـهای من شنیده و دل من به یاد دارد که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است.

٦٧٦٨- حَدَّثَنَا أصْبَغُ بْنُ الْفَرَجِ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : أخْبَرَنِي عَمْرٌو ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ رَبِيعَةَ ، عَنْ عِرَاكٍ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ ، فَمَنْ رَغِبَ عَنْ أبِيهِ فَهُوَ كُفْرٌ » . [أخرجه مسلم : ٦٢] .

۶۷۶۸- از جَعفـر بن ربیعـه، از عِراک روایت اسـت که ابوهریره رضی الله عنه گفت: پیامبر صلـی الله علیه و سـلم فرمـود: «از پدران خویـش روی مگردانیـد (که خـود را به غیر نسبت دهید) پس کسـی که از پدر خود روی بگرداند، این کفر است.»

٣٠- باب : إذَا ادَّعَتِ الْمَرْأةُ ابْنًا

بـاب-۳۰ اگـر زنی بر پسـری ادعـا کند (که پسر وی است)

٦٧٦٩- حَدَّثَنَا أبُو الْيَمَانِ : أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ قَالَ : حَدَّثَنَا

۶۷۶۹- از ابوزناد، از عبدالرحمن اَعرَج روایت

أبو الزِّنَاد ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَن الأعرج ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ: أنَّ رَسُولَ اللَّـه ﷺ قال : « كَانَتِ امْرَأتَان مَعَهُمَا ابْنَاهُمَا ، جَاءَ الذِّئْبُ فَذَهَبَ بِابْنِ إحْدَاهُمَا ، فَقَالَتْ لِصَاحِبَتِهَا : إنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِك ، وَقَالَتِ الأُخرَى : إنَّمَا ذَهَبَ بِابْنِك ، فَتَحَاكَمَتَا إلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلام فَقَضَى بِهِ لِلْكُبْرَى ، فَخَرَجَتَا عَلَى سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلام فَأَخْبَرَتَاهُ ، فقال : ائْتُونِي بِالسِّكِّين أشُقُّهُ بَيْنَهُمَا ، فَقَالَتِ الصُّغْرَى : لا تَفْعَلْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ هُوَ ابْنُهَا ، فَقَضَى بِهِ لِلصُّغْرَى » .

قال أبو هُرَيْرَةَ : وَاللَّه إنْ سَمِعْتُ بِالسِّكِّين قَطُّ إلا يَوْمَئِذ ، وَمَا كُنَّا نَقُولُ إلا الْمُدْيَةَ . [راجع : ٣٤٢٧ ، اخرجه مسلم : ١٧٢٠] .

است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:«دو زن بودند که پسرانشان همراه‌شان بود، گرگ آمد و یکی از پسران را ربود. زنی به زن همراه خود گفت: همانا گرگ پسر تو را ربود و آن زن دیگر گفت: همانا گرگ پسر تو را ربود. هر دویشان برای حکمیت نزد داود علیه‌السلام رفتند و او حکم کرد که پسر باید به زن بزرگتر داده شود. سپس نزد سلیمان بن داود علیه‌السلام رفتند و او را از ماجرا آگاه ساختند، وی گفت: برایم سِکّین (کارد) بیاورید که این پسر را دو نیم کنم و هر نیمی را به یکی از شما بدهم. زن کوچکتر گفت: این کار را نکن، خدایت رحمت کند، وی پسر وی است و سلیمان به نفع آن زن کوچکتر فیصله کرد»

ابو هریره گفت: به خدا سوگند که اگر لفظ «سِکّین» را هرگز شنیده بودم مگر در آن روز، و ما آن را «مُدیَه» می‌گفتیم.

٣١- باب : الْقَائِف

٦٧٧٠- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ : إنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ دَخَلَ عَلَيَّ مَسْرُورًا ، تَبْرُقُ أسَارِيرُ وَجْهِه ، فقال : « ألَمْ تَرَيْ أنَّ مُجَزِّزًا نَظَرَ آنِفًا إلَى زَيْد بْن حَارِثَةَ وَأسَامَةَ بْنِ زَيْد ، فقال : إنَّ هَذه الأقْدَامَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْض » . [راجع : ٣٥٥٥ ، أخرجه مسلم : ١٤٥٩] .

باب-٣١ قیافه‌شناس

٦٧٧٠- از لَیث، از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم بر من درآمد در حالی که خوشحال بود و شادی از سیمایش می‌درخشید، سپس گفت: «آیا نمی‌بینی که مُجَزِّز (قیافه‌شناس) همین اکنون به سوی زید بن حارثه و اُسامه بن زید نگریست و گفت: «همانا این گامها یکی از دیگری است»

٦٧٧١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ وَهُوَ مَسْرُورٌ، فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ، أَلَمْ تَرَيْ أَنَّ مُجَزِّزًا الْمُدْلِجِيَّ دَخَلَ عَلَيَّ فَرَأَى أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ وَزَيْدًا، وَعَلَيْهِمَا قَطِيفَةٌ، قَدْ غَطَّيَا رُؤُوسَهُمَا وَبَدَتْ أَقْدَامُهُمَا، فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ الأَقْدَامَ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ». [راجع: ٣٥٥٥، أخرجه مسلم: ١٤٥٩].

٦٧٧١- از سُـفیان، از (ابن شـهاب) زُهری از عُروه روایت اسـت که عایشـه رضی الله عنها گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سلم روزی بـر من درآمـد، در حالی که خوشـحال بود و فرمـود:«ای عایشـه، آیـا نمی‌بینی کـه مُجَزِّز مُدلِجی بر من درآمد و اُسـامه بن زید و زید را دید که برایشان چادری است که سرهایشان را پوشانیده و پاهایشان را نمودار کرده است. وی گفت: همانا این گامها یکی از دیگری است[1]»

۱ - حارثه بن زید پدر اُسامه بن زید است که کافران در نسبت پدری و پسری آنان طعن می‌کردند و آن حضرت را آزرده خاطر می‌ساختند، قیافه‌شناس با دیدن پاهایشان تشخیص داد که آن دو پدر و پسرند «اقتباس از تیسیرالقاری»

٨٦- كِتَابُ الْحُدُودِ

باب : مَا يُحْذَرُ مِنَ الْحُدُودِ

١-[باب] : الزِّنَى وَشُرْبِ الْخَمْرِ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : يُنْزَعُ مِنْهُ نُورُ الإِيمَانِ فِي الزِّنَى .

٦٧٧٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَنْتَهِبُ نُهْبَةً ، يَرْفَعُ النَّاسُ إِلَيْهِ فِيهَا أَبْصَارَهُمْ ، وَهُوَ مُؤْمِنٌ » .

وَعَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِمِثْلِهِ ، إِلا النُّهْبَةَ .

[راجع : ٢٤٧٥ ، اخرجه مسلم : ٥٧] .

٢- باب : مَا جَاءَ فِي ضَرْبِ شَارِبِ الْخَمْرِ

٨٦- کتاب حُدود[1]

باب: آنچه از حدود باید دوری جست

١-[باب] زناکاری و شرابخواری

و ابن عباس گفت: از زناکار نور ایمان برکشیده می‌شود.

٦٧٧٢- از ابن شهاب، از ابوبکر بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « کسی که زنا می‌کند، به هنگام زناکاری وی مؤمن نیست، و کسی که شراب می‌نوشد، به هنگام شرابخواری وی مؤمن نیست و کسی که دزدی می‌کند، به هنگام دزدی وی مؤمن نیست و کسی که غارت می‌کند، و مردم به سوی وی نگه بلند می‌کنند و می‌نگرند، به هنگام غارتگری وی مؤمن نیست» و از ابن شهاب، از سعید بن مُسیَّب و ابو سَلَمه، از ابو هریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم به مثل این حدیث روایت شده است، بجز، از غارت کردن.

باب-٢ آنچه درباره زدن شرابخوار آمده است

١ - حُدود، جمع حَد است و به اصطلاح شرع، مجازاتی است معین که بر جنایتکار واجب شده است. «معجم الوسیط»

٦٧٧٣- حَدَّثَنا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنا هِشامٌ ، عَنْ قَتادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ (ح) .
حَدَّثَنا آدَمُ : حَدَّثَنا شُعْبَةُ : حَدَّثَنا قَتادَةُ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مالِكٍ ﷺ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ضَرَبَ في الْخَمْرِ بِالْجَرِيدِ وَالنِّعالِ ، وَجَلَدَ أَبُو بَكْرٍ أَرْبَعِينَ . [انظر: ٦٧٧٦، اخرجه مسلم: ١٧٠٦] .

٦٧٧٣- از هِشـام، از قَتـادَه، از انس، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است.
از شعبه، از قَتاده روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم (فرمود تا) شرابخوار را با شاخهٔ خرما و کفش بزنند، و ابوبکر چهل تازیانه زده است[1].

٣- باب : مَنْ أَمَرَ بِضَرْبِ الْحَدِّ فِي الْبَيْتِ

باب-۳ کســی که امر کرد که حد در خانه زده شود.

٦٧٧٤- حَدَّثَنا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنا عَبْدُالْوَهَّابِ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ الْحارِثِ قالَ : جِيءَ بِالنُّعَيْمانِ ، أَوْ بِابْنِ النُّعَيْمانِ ، شارِبًا ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ مَنْ كانَ بِالْبَيْتِ أَنْ يَضْرِبُوهُ ، قالَ : فَضَرَبُوهُ ، فَكُنْتُ أَنا فِيمَنْ ضَرَبَهُ بِالنِّعالِ . [راجع: ٢٣١٦] .

٦٧٧٤-از عبدالوهاب، از ایوب، از ابن ابی مُلیکه روایت اســـت که عُقبه بن حارث گفت: نُعَیمان یا ابن نُعَیمان که شراب خورده بود، آورده شد، پیامبر صلی الله علیه و ســـلم به کســـانی که در خانه بودند فرمود که او را بزنند، و من در زمرهٔ کسانی بودم که او را با کفش می‌زدند.

٤- باب : الضَّرْبِ بِالْجَرِيدِ وَالنِّعالِ

باب-۴ زدن با شاخهٔ خرما و کفش

٦٧٧٥- حَدَّثَنا سُلَيْمانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنا وُهَيْبُ بْنُ خالِدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ عُقْبَةَ ابْنِ الْحارِثِ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أُتِيَ بِنُعَيْمانَ ، أَوْ بِابْنِ نُعَيْمانَ ، وَهُوَ سَكْرانُ ، فَشَقَّ عَلَيْهِ ، وَأَمَرَ مَنْ فِي الْبَيْتِ أَنْ يَضْرِبُوهُ ، فَضَرَبُوهُ بِالْجَرِيدِ وَالنِّعالِ ، وَكُنْتُ فِيمَنْ ضَرَبَهُ . [راجع: ٢٣١٦] .

٦٧٧٥- از وُهَیب بن خالد، از ایوب، از عبدالله بن ابی مُلَیکه روایت است که عُقبه ابن حارث گفت: نُعَیمان یا ابن نُعَیمان نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده شد، در حالی که مست بود. این حالت بر ان حضرت گران آمد و به کسانی کـه در خانه بودند امر کرد که او را بزنند. او را با شاخهٔ خرما و کفش زدند و من در زمرهٔ آنانی بودم که او را می‌زدند.

٦٧٧٦- حَدَّثَنا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنا هِشامٌ : حَدَّثَنا قَتادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ قالَ : جَلَدَ النَّبِيُّ ﷺ فِي الْخَمْرِ بِالْجَرِيدِ وَالنِّعالِ ، وَجَلَدَ أَبُو بَكْرٍ أَرْبَعِينَ . [راجع: ٦٧٧٣، اخرجه مسلم: ١٧٠٦] .

٦٧٧٦- از هِشام، از قَتاده روایت است که انس گفت: پیامبر صلی الله علیه و ســلم (فرمود که

---
[1] – ابوبکر رضی الله عنه پنج مورد مجازات شرابخواری را اجرا کرده است. «تیسیرالقاری»

شرابخوار را) با شـاخهٔ خرما و کفش بزنند. و ابوبکر چهل تازیانه زد.

٦٧٧٧- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ أَنَسٌ ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ الْهَادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِرَجُلٍ قَدْ شَرِبَ ، قَالَ : «اضْرِبُوهُ» . قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : فَمِنَّا الضَّارِبُ بِيَدِهِ ، وَالضَّارِبُ بِنَعْلِهِ ، وَالضَّارِبُ بِثَوْبِهِ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ ، قَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ : أَخْزَاكَ اللَّهُ ، قَالَ : « لَا تَقُولُوا هَكَذَا ، لَا تُعِينُوا عَلَيْهِ الشَّيْطَانَ » . [انظر : ٦٧٨١] .

٦٧٧٧- از محمد بن ابراهیم، از ابوسُلَمَه روایت اسـت که ابوهریره رضی الله عنه گفت: مردی نـزد پیامبر صلی الله علیه و سـلم آورده شـد که شـراب نوشـیده بود. فرمـود: «او را بزنید» ابوهریره گفت: کسـی از ما او را با دست خود می‌زد و کسـی با کفش و کسی با جامهٔ خود. و چون زدن وی انجام شد، یکی از ما گفت: خدا تو را خوار کند. آن حضرت فرمود: «این چنین مگویید، شیطان را بر او یاری ندهید!!»

٦٧٧٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِثِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو حَصِينٍ : سَمِعْتُ عُمَيْرَ بْنَ سَعِيدٍ النَّخَعِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ قَالَ : مَا كُنْتُ لِأُقِيمَ حَدًّا عَلَى أَحَدٍ فَيَمُوتَ ، فَأَجِدَ فِي نَفْسِي ، إِلَّا صَاحِبَ الْخَمْرِ ، فَإِنَّهُ لَوْ مَاتَ وَدَيْتُهُ ، وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَسُنَّهُ . [أخرجه مسلم: ١٧٠٧، الحدود: ٣٩] .

٦٧٧٨- از ابوحَصِین، از عُمَیر بن سـعید نَخعی روایت اسـت که گفـت: از علی بن ابی طالب رضـی الله عنه شـنیدم که گفت: هـرگاه اقامهٔ حد بر کسـی می‌کردم که (به اثر آن مجازات) می‌مـرد، در خود احسـاس ناراحتی می‌کردم، بجز درمورد شـرابخوار که اگـر می‌مرد، دَیت (خونبهـای آن) لازم می‌آمد و این بدان سـبب بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم مجازاتی معین برای شرابخوار تعیین نکرده بود.

٦٧٧٩- حَدَّثَنَا مَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنِ الْجُعَيْدِ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ خُصَيْفَةَ ، عَنِ السَّائِبِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ : كُنَّا نُؤْتَى بِالشَّارِبِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِمْرَةِ أَبِي بَكْرٍ وَصَدْرًا مِنْ خِلَافَةِ عُمَرَ ، فَنَقُومُ إِلَيْهِ بِأَيْدِينَا وَنِعَالِنَا وَأَرْدِيَتِنَا ، حَتَّى كَانَ آخِرُ إِمْرَةِ عُمَرَ ، فَجَلَدَ أَرْبَعِينَ ، حَتَّى إِذَا عَتَوْا وَفَسَقُوا جَلَدَ ثَمَانِينَ .

٦٧٧٩- از جُعَیـد، از یَزید بـن خُصَیفه روایت است که سائب بن یزید گفت: در زمان رسول الله صلی الله علیه و سـلم و خلافت ابو بکر و اوایـل خلافت عمر، چون شـرابخواری نزد ما آورده می‌شـد، به سـوی او بر می‌خاستیم و با دسـتها و کفشها و رداهای (پیچیده شدهٔ) خود او را می‌زدیم تا آنکه آخر امارت عمر فرارسید و او چهل تازیانه زد، و زمانی که شـرابخواران نافرمانی و تجاوز کردند، هشتاد تازیانه زد.

٥- باب : مَا يُكْرَهُ مِنْ لَعْنِ شَارِبِ الْخَمْرِ ، وَإِنَّهُ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنَ الْمِلَّة .

٦٧٨٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلالٍ ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ : أَنَّ رَجُلاً عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ كَانَ اسْمُهُ عَبْدَاللَّهِ ، وَكَانَ يُلَقَّبُ حِمَارًا ، وَكَانَ يُضْحِكُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ قَدْ جَلَدَهُ فِي الشَّرَابِ ، فَأُتِيَ بِهِ يَوْمًا فَأَمَرَ بِهِ فَجُلِدَ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : اللَّهُمَّ الْعَنْهُ ، مَا أَكْثَرَ مَا يُؤْتَى بِهِ ؟! فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لا تَلْعَنُوهُ ، فَوَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ إِنَّهُ يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ » .

٦٧٨١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا أَنَسُ ابْنُ عِيَاضٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْهَادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِسَكْرَانَ ، فَأَمَرَ بِضَرْبِهِ ، فَمِنَّا مَنْ يَضْرِبُهُ بِيَدِهِ وَمِنَّا مَنْ يَضْرِبُهُ بِنَعْلِهِ وَمِنَّا مَنْ يَضْرِبُهُ بِثَوْبِهِ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ رَجُلٌ : مَا لَهُ أَخْزَاهُ اللَّهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تَكُونُوا عَوْنَ الشَّيْطَانِ عَلَى أَخِيكُمْ » . [راجع : ٦٧٧٧] .

باب-۵

آنچه ناپسند است از لعنت کردن بر شرابخوار و همانا او از چارچوب ملت (اسلام) خارج نمی‌شود[1]

٦٧٨٠- از زید بن اسلم، از پدرش روایت است که عمر بن خَطّاب گفت: در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم مردی بود که عبدالله نام داشت و به حِمار (خر) ملقب شده بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم را به خنده در می‌آورد، و پیامبر صلی الله علیه و سلم به خاطر شرابخواری وی او را تازیانه زده بود، روزی وی (به همین جرم) آورده شد و تازیانه زده شد. مردی از میان مردم گفت: بارالها، لعنتش کن که چندین بار به جرم شرابخواری آورده می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:«لعنتش مکن، به خدا سوگند، آنچه من می‌دانم، وی خدا و رسول او را دوست می‌دارد»

٦٧٨١- از محمد بن ابراهیم، از ابوسَلَمَه روایت است که ابوهریره گفت: مردی مست نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آورده شد و آن حضرت به زدن وی امر کرد. از ما کسی بود که با دست خود او را می‌زد و کسی بود که با کفش خود او را می‌زد و کسی بود که با جامهٔ (پیچیدهٔ) خود او را می‌زد. چون آن مرد مست رفت، مردی گفت: او را چه حالت است خدا خوارش کند. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:« بر برادر (مسلمان) خود یاری‌دهندهٔ شیطان نباشید».

---

۱ - در حدیث گذشته که نفی ایمان برای شرابخوار گفته شده بود، نفی کمال ایمان است نه نفی اصل ایمان «تیسیر القاری»

٦- باب : السَّارِقِ حِينَ يَسْرِقُ

٦٧٨٢- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دَاوُدَ : حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ غَزْوَانَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لاَ يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلاَ يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ » . [انظر : ٦٨٠٩]

باب-۶ دزد به هنگام دزدی.

٦٧٨٢- از فُضَیل بن غَزوان، از عکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:« کسی که زنا می‌کند، به هنگام زنا، ایمان ندارد، و کسی که دزدی می‌کند به هنگام دزدی ایمان ندارد»

٧- باب : لَعْنِ السَّارِقِ إِذَا لَمْ يُسَمَّ

٦٧٨٣- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنِي أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ ، يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ ، وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ » .

قَالَ الأَعْمَشُ : كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّهُ بَيْضُ الْحَدِيدِ ، وَالْحَبْلُ كَانُوا يَرَوْنَ أَنَّهُ مِنْهَا مَا يَسْوَى دَرَاهِمَ . [انظر : ٦٧٩٩ ، أخرجه مسلم: ١٦٨٧]

باب-۷ لعنت کردن دزد اگر نام نگیرد

٦٧٨٣- از اعمش، از ابوصالح روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « خداوند دزد را لعنت کرده است که بَیضه (تخم مرغ) ای را می‌دزدد، پس دستش بریده می‌شود، و حَبلی (ریسمانی) را می‌دزدد و دستش بریده می‌شود».

أَعمَش گفته است: (علماء) کلمهٔ بَیضَه را کلاه خود (آهنی) و ریسمان را، ریسمانی که چند درهم ارزش داشته باشد، تعبیر کرده‌اند[1]

٨- باب : الْحُدُودُ كَفَّارَةٌ

٦٧٨٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ الْخَوْلاَنِيِّ ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ؓ قَالَ : كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فِي مَجْلِسٍ ، فَقَالَ : «بَايِعُونِي عَلَى أَنْ لاَ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَلاَ تَسْرِقُوا ، وَلاَ تَزْنُوا - وَقَرَأَ هَذِهِ الآيَةَ كُلَّهَا - فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَتُهُ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَسَتَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ ، إِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ ، وَإِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ » . [راجع : ٨١ ، أخرجه مسلم : ١٧٠٩] .

باب-۸ حُدُود، کَفّاره است

٦٧٨٤- از زُهری، از ابو ادریس خَولانی روایت است که عُباده بن صامِت گفت: ما در مجلسی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم که فرمود: «به من بیعت کنید بر اینکه به خدا

---

۱ – نصاب دست بریدن را در دزدی به ارزش سه درهم گفته‌اند، ظاهریّه، گفته‌اند که نصاب ندارد و آنها بر ظاهر این حدیث تمسک کرده‌اند،بیضه را تخم مرغ و حَبل، را ریسمان به معنی حقیقی آن حمل کرده‌اند و حدیث ربع دینار بدیشان نرسیده است. نصاب دست بریدن در دزدی نزد امام ابوحنیفه ده درهم و نزد امام شافعی ربع دینار طلا است، ظاهراً در آن زمان ربع دینار معادل ده درهم بوده باشد البته اجرای این حکم شروط دیگری نیز دارد «تیسیرالقاری»

چیزی شـریک میاوریـد و دزدی نکنید و زنا نکنید- و همهٔ آیه را خواند- پس کسی از شما که آن را بجای کرد، پاداش وی با خداسـت و کسی که مرتکب چیزی از اینها شد و مجازات گردیـد، همان مجازات کفارهٔ گناه اوسـت، و کسـی که مرتکب چیزی از اینها شد و خدا او را پوشـانید، اگر بخواهد او را می‌آمرزد و اگر بخواهد عذابش می‌کند.»

٩- باب : ظَهْرُ الْمُؤْمِنِ حِمًى إلا في حَدٍّ أوْ حَقٍّ

٦٧٨٥- حَدَّثَني مُحَمَّدُ بنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّد ، عَنْ وَاقِدِ بْنِ مُحَمَّد : سَمِعْتُ أبي قال : عَبْدُاللَّه : قال رَسُولُ اللَّه ﷺ في حَجَّةِ الْوَدَاعِ : « ألا ، أيُّ شَهْرٍ تَعْلَمُونَهُ أعْظَمُ حُرْمَةً» . قَالُوا : ألا شَهْرُنَا هَذَا ، قال : « ألا ، أيُّ بَلَدٍ تَعْلَمُونَهُ أعْظَمُ حُرْمَةً» . قَالُوا : ألا بَلَدُنَا هَذَا ، قال : « ألا ، أيُّ يَوْمٍ تَعْلَمُونَهُ أعْظَمُ حُرْمَةً» . قَالُوا : ألا يَوْمُنَا هَذَا ، قال : «فَإنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ حَرَّمَ عَلَيْكُمْ دِمَاءَكُمْ وَأمْوَالَكُمْ وَأعْرَاضَكُمْ إلا بِحَقِّهَا ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا ، في بَلَدِكُمْ هَذَا ، في شَهْرِكُمْ هَذَا ، ألا هَلْ بَلَّغْتُ» . ثَلاثًا ، كُلُّ ذَلِكَ يُجِيبُونَهُ : ألا ، نَعَمْ . قَالَ : « وَيْحَكُمْ ، أوْ وَيْلَكُمْ ، لا تَرْجِعُنَّ بَعْدِي كُفَّارًا ، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ » . [راجع : ١٧٤٢ ، أخرجه مسلم : ٦٦ ، مختصراً] .

بـاب-۹ مؤمـن بـه ذات خـود مصون اسـت مگـر در اجـرای حد بـر وی یا حق (کسـی را گرفتن)

۶۷۸۵- از واقد بن محمد روایت است که گفت: از پدرم شـنیدم که عبدالله (بن مسعود) گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در حَجَّةِ الوداع گفـت: «آیا می‌دانید که کدام ماه از نظر حرمت عظیم‌تر اسـت؟ » گفتنـد: همین مـاه (کنونی ذوالحجهٔ) ما. فرمود:«آیا می‌دانید که کدام شهر از نظر حرمت بزرگترین اسـت؟» گفتند: همین شـهر (مکهٔ) ما. فرمود: «آیـا می‌دانید که کدام روز از نظـر حرمت بزرگترین اسـت؟» گفتند: همین روز (دهم ذی‌حجهٔ) ما.

آن حضرت فرمود: «همانا خداوند تبارک تعالی، به تحقیق بر شـما خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شـما را حرام گردانیده مگر به حق آن[1] ماننـد حرمت همین روز شـما، در همین شهر شـما، در همین ماه شما، آیا (این پیام را) به شما رساندم» و سه بار فرمود که مردم در هر بار پاسخ می‌دادند که : آری.

۱- یعنی اگر کسی مرتکب جرمی می‌شود، باید مجازات شود، ورنه هیچ‌کس یا قدرتی نمی‌تواند متعرض او شود.

آن حضرت فرمود: «رحمت بر شما-یا وای بر شما- پس از من به کفر بازنگردید که یکی از شما گردن دیگری را بزند»

١٠- باب : إقامة الحُدُود وَالانْتِقَام لِحُرُمَاتِ اللَّه

٦٧٨٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا خُيِّرَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَمْرَيْنِ إِلا اخْتَارَ أَيْسَرَهُمَا مَا لَمْ يَأْثَمْ ، فَإِذَا كَانَ الإِثْمُ كَانَ أَبْعَدَهُمَا مِنْهُ ، وَاللَّهِ مَا انْتَقَمَ لِنَفْسِهِ فِي شَيْءٍ يُؤْتَى إِلَيْهِ قَطُّ ، حَتَّى تُنْتَهَكَ حُرُمَاتُ اللَّهِ ، فَيَنْتَقِمُ لِلَّهِ . [راجع: ٣٥٦٠ ، اخرجه مسلم: ٢٣٢٧]

باب-١٠ اجرای حدود و انتقام از آنانی که از حرمتهای (محرمات) خدا تجاوز می‌کنند

٦٧٨٦- از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم میان دو کار مخیَّر گردانیده نشده است مگر آنکه همان کار آسان‌تر را اختیار می‌کرد، اگر آن کار گناه نمی‌بود، و اگر گناه می‌بود، از آن حضرت بسیار بدور می‌بود، و به خدا سوگند آن حضرت در چیزی که برایش رخ داده هرگز به خاطر خود انتقام نگرفته است تا آنکه حرمتهای (حدود) خدا شکسته می‌شد، آنگاه به خاطر خدا انتقام می‌گرفت.

١١- باب : إقامة الحُدُود عَلَى الشَّرِيفِ وَالْوَضِيعِ

٦٧٨٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ أُسَامَةَ كَلَّمَ النَّبِيَّ ﷺ فِي امْرَأَةٍ ، فَقَالَ : « إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، أَنَّهُمْ كَانُوا يُقِيمُونَ الْحَدَّ عَلَى الْوَضِيعِ وَيَتْرُكُونَ الشَّرِيفَ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ فَعَلَتْ ذَلِكَ لَقَطَعْتُ يَدَهَا » . [راجع: ٢٦٤٨ ، اخرجه مسلم: ١٦٨٨ ، مطولاً] .

باب-١١ اجرای حدود (مجازات) بر مهینه و کمینه

٦٧٨٧- از ابوالولید، از لَیث، از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: اسامه دربارهٔ زنی (که دزدی کرده بود) با پیامبر صلی الله علیه و سلم سخن گفت (تا از وی شفاعت کند). آن حضرت فرمود: «همانا کسانی که قبل از شما بودند هلاک شدند؛ زیرا حد (مجازات) را بر کمینه اجرا می‌کردند و شریف را وامی‌گذاشتند، سوگند به کسی که نفس من درید قدرت اوست که اگر فاطمه این

کار را می‌کرد، دستش را می‌بریدم»

١٢- باب : كَرَاهِيَةِ الشَّفَاعَةِ فِي الْحَدِّ إِذَا رُفِعَ إِلَى السُّلْطَانِ

٦٧٨٨- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ قُرَيْشًا أَهَمَّتْهُمُ الْمَرْأَةُ الْمَخْزُومِيَّةُ الَّتِي سَرَقَتْ ، فَقَالُوا : مَنْ يُكَلِّمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، وَمَنْ يَجْتَرِئُ عَلَيْهِ إِلَّا أُسَامَةُ ، حِبُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَكَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : «أَتَشْفَعُ فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ» . ثُمَّ قَامَ فَخَطَبَ ، قَالَ : «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّمَا ضَلَّ مَنْ قَبْلَكُمْ ، أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا سَرَقَ الشَّرِيفُ تَرَكُوهُ ، وَإِذَا سَرَقَ الضَّعِيفُ فِيهِمْ أَقَامُوا عَلَيْهِ الْحَدَّ ، وَايْمُ اللَّهِ ، لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعَ مُحَمَّدٌ يَدَهَا» . [راجع : ٢٦٤٨ ، أخرجه مسلم : ١٦٨٨] .

باب-۱۲ کراهیت شفاعت در اجرای حد، آنگاه که قضیه به فرمانروا راجع شود

٦٧٨٨- از سعید بن سُلیمان، از لَیث، از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت:
قریش بر آن شدند تا از زنی مخزومی که دزدی کرده بود، (نزد آن حضرت) شفاعت کنند، و گفتند: کیست که در این باره با رسول الله صلی الله علیه و سلم سخن بگوید، و کسی جز اُسامه که رسول الله صلی الله علیه و سلم او را دوست می‌دارد، این جُرأت را ندارد. اُسامه با رسول الله صلی الله علیه و سلم سخن زد. آن حضرت فرمود: «آیا تو در مورد حدّی از حدود خدا شفاعت می‌کنی؟» سپس آن حضرت به خطبه ایستاد و گفت: « ای مردم، کسانی که قبل از شما بودند بدان سبب گمراه شدند که اگر شخصی شریف دزدی می‌کرد، او را وامی‌گذاشتند و اگر شخصی ضعیف در میانشان دزدی می‌کرد، بر او حَد را اجرا می‌کردند، به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد دزدی می‌کرد، محمد دستش را می‌برید»

١٣- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا ﴾ [المائدة :٣٨] .

وَفِي كَمْ يُقْطَعُ .

وَقَطَعَ عَلِيٌّ مِنَ الْكَفِّ .

باب-۱۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«دست مرد دزد و زن دزد را ببُرید» (المائده:۳۸)

و به چه مقدار (ارزش متاع) بریده می‌شود

و علی دست را از کف (بند) برید.

وَقَالَ قَتَادَةُ ، فِي امْرَأَةٍ سَرَقَتْ فَقُطِعَتْ شِمَالُهَا : لَيْسَ إِلا ذَلِكَ .

٦٧٨٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَمْرَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « تُقْطَعُ الْيَدُ فِي رُبْعِ دِينَارٍ فَصَاعِدًا » .

وَتَابَعَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ ، وَابْنُ أَخِي الزُّهْرِيِّ ، وَمَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . [انظر : ٦٧٩٠، ٦٧٩١ ، أخرجه مسلم : ١٦٨٤] .

٦٧٩٠- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، وَعَمْرَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « تُقْطَعُ يَدُ السَّارِقِ فِي رُبُعِ دِينَارٍ » . [راجع : ٦٧٨٩ ، أخرجه مسلم : ١٦٨٤] .

٦٧٩١- حَدَّثَنَا عِمْرَانُ بْنُ مَيْسَرَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ : حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ : عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ الأَنْصَارِيِّ ، عَنْ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ حَدَّثَتْهُ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا حَدَّثَتْهُمْ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « تُقْطَعُ الْيَدُ فِي رُبْعِ دِينَارٍ » . [راجع : ٦٧٨٩ ، أخرجه مسلم : ١٦٨٤] .

٦٧٩٢- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَخْبَرَتْنِي عَائِشَةُ : أَنَّ يَدَ السَّارِقِ لَمْ تُقْطَعْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ إِلا فِي ثَمَنِ مِجَنٍّ ، حَجَفَةٍ أَوْ تُرْسٍ .

حَدَّثَنَا عُثْمَانُ : حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ مِثْلَهُ . [انظر : ٦٧٩٣، ٦٧٩٤ ، أخرجه مسلم : ١٦٨٥ ، بزيادة] .

و قتاده دربارهٔ زنی که دزدی کرده بود، گفت: دست چپش بریده شد، در حالی که همین دست چپ را داشت[1]

۶۷۸۹- از ابراهیم بن سعد، از ابن شهاب (زُهری) از عُمره، از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «دست در (دزدی) یک چهارم دینار و بیشتر از آن بریده می‌شود» متابعت کرده است ابراهیم بن سعد را، عبدالرحمن بن خالد و پسر برادر زُهری و مَعمَر، از زُهری.

۶۷۹۰- از ابن شهاب، از عُروه بن زبیر، و عَمره، از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:« در دزدی ربع دینار، دست دزد بریده می‌شود»

۶۷۹۱- از محمد بن عبدالرحمن انصاری، روایت است که عَمره بنت عبدالرحمن به او گفت: عایشه رضی الله عنها به آنان گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در رُبع دینار، دست بریده می‌شود».

۶۷۹۲- از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که گفت: عایشه رضی الله عنها مرا خبر داده: همانا در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم دست دزد بریده نمی‌شد مگر (در دزدی متاعی که) بهای آن به بهای مِجَن، حَجَفَه یا تُرس (انواع سپر) می‌رسید. عثمان، از حُمَید بن عبدالرحمن، از هِشام، از پدرش از عایشه مثل

---

۱ – باید دست راست دزد قطع شود، و اگر اشتباهاً دست چپ دزد قطع شود، قتاده می‌گوید که نباید دست راست قطع شود. «پاورقی ترجمه انگلیسی بخاری»

این حدیث را روایت کرده است.

٦٧٩٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أخبرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ عَائِشَةَ قالت : لَمْ تَكُنْ تُقْطَعُ يَدُ السَّارِقِ فِي أَدْنَى مِنْ حَجَفَةٍ أَوْ تُرْسٍ ، كُلُّ وَاحِدٍ منهُمَا ذُو ثَمَنٍ . [راجع : ٦٧٩٢ ، أخرجه مسلم : ١٦٨٥].

رَوَاهُ وَكِيعٌ ، وَابْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ مُرْسَلاً .

٦٧٩٣- از عبدالله، از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: دست دزد در متاعی که بهای آن کمتر از بهای حَجَفه یا تُرس بود بریده نمی‌شد، هر یک از آن (سپرها) ارزشمند بود.

وکیع و ابن ادریس، از هشام، از پدرش این حدیث را به گونۀ مُرسَل روایت کرده‌اند (اسناد آن را به آن حضرت نرسانده‌اند)

٦٧٩٤- حَدَّثَنِي يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : قال هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ : أَخْبَرَنَا عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت : لَمْ تُقْطَعْ يَدُ سَارِقٍ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ فِي أَدْنَى مِنْ ثَمَنِ الْمِجَنِّ ، تُرْسٍ أَوْ حَجَفَةٍ ، وَكَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ذَا ثَمَنٍ . [راجع : ٦٧٩٢ ، أخرجه مسلم : ١٦٨٥] .

٦٧٩٤- از هِشام بن عروه، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم به کمتر از بهای مِجَن، تُرس، یا حَجَفَه (انواع سپر) دست دزد بریده نمی‌شد و هر یک از آنها ارزشمند بود.

٦٧٩٥- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ ، عَنْ نَافِعٍ مَوْلَى عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَطَعَ فِي مِجَنٍّ ثَمَنُهُ ثَلَاثَةُ دَرَاهِمَ .

تَابَعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ .

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ : قِيمَتُهُ . [انظر : ٦٧٩٦، ٦٧٩٧، ٦٧٩٨، أخرجه مسلم : ١٦٨٦] .

٦٧٩٥- از مالک بن اَنَس، از نافع، مولی عبدالله بن عمر روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت:

همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم در دزدی مِجَن که بهای آن سه درهم بود، دست قطع کرده است.

متابعت کرده است (اسماعیل را) محمد بن اسحاق.

و لیث گفته است: نافع مرا چنین حدیث کرد: قِیمَتُهُ (عوض ثَمَنَهُ، یعنی بهای آن)

٦٧٩٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ : قَطَعَ النَّبِيُّ ﷺ فِي مِجَنٍّ ، ثَمَنُهُ ثَلَاثَةُ دَرَاهِمَ . [راجع : ٦٧٩٥ ، أخرجه مسلم : ١٦٨٦] .

٦٧٩٦- از جُویریَه، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در مِجَن که بهای آن سه درهم بود، دست قطع کرده است.

٦٧٩٧– حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قال : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال : قَطَعَ النَّبِيُّ ﷺ في مِجَنٍّ ، ثَمَنُهُ ثَلاثَةُ دَرَاهِمَ . [راجع : ٦٧٩٥ ، اخرجه مسلم : ١٦٨٦] .

٦٧٩٧– از عُبَیدالله، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در مِجَن که بهای آن سه درهم بود دست قطع کرده است.

٦٧٩٨– حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قال : قَطَعَ النَّبِيُّ ﷺ يَدَ سَارِقٍ ، في مِجَنٍّ ثَمَنُهُ ثَلاثَةُ دَرَاهِمَ . [راجع : ٦٧٩٥ ، اخرجه مسلم : ١٦٨٦] .

٦٧٩٨– از موسی بن عُقبه، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در مِجَن به بهای سه درهم، دست دزد را قطع کرد.

٦٧٩٩– حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال : سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ قال : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَعَنَ اللَّهُ السَّارِقَ ، يَسْرِقُ الْبَيْضَةَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ ، وَيَسْرِقُ الْحَبْلَ فَتُقْطَعُ يَدُهُ » . [راجع : ٦٧٨٣ ، اخرجه مسلم : ١٦٨٧] .

٦٧٩٩– از اعمش، از ابوصالح روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند دزد را لعنت کند که تخم مرغ (یا سپر) را می‌دزدد و دستش قطع می‌شود، و ریسمان را می‌دزدد و دستش قطع می‌شود»

١٤– باب : تَوْبَةِ السَّارِقِ

باب–۱۴ توبهٔ دزد.

٦٨٠٠– حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قال : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَطَعَ يَدَ امْرَأَةٍ ، قالت عَائِشَةُ : وَكَانَتْ تَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ فَأَرْفَعُ حَاجَتَهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَتَابَتْ وَحَسُنَتْ تَوْبَتُهَا . [راجع: ٢٦٤٨، اخرجه مسلم: ١٦٨٨ ، مطولاً].

٦٨٠٠– از ابن شهاب از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم (به جرم دزدی) دست زنی را قطع کرد. عایشه گفت: آن زن پس از آن می‌آمد و من نیاز او را به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌رساندم. وی توبه کرد و توبه‌اش نیکو گردید.

٦٨٠١– حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا هِشَامُ ابْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رضي الله عنه قال : بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ في رَهْطٍ ، فقال : « أُبَايِعُكُمْ عَلَى أَنْ لا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَلَا تَسْرِقُوا ، وَلَا تَزْنُوا ، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ ، وَلَا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ

٦٨٠١– از زُهری، از ابو ادریس روایت است که عُبادَه بن صامِت رضی الله عنه گفت: با گروهی به پیامبر صلی الله علیه و سلم بیعت کردم. آن حضرت فرمود: «با شما بیعت می‌کنم بر اینکه به خدا چیزی شریک میاورید، و دزدی نکنید

تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلا تَعْصُونِي فِي مَعْرُوفٍ، فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَأُخِذَ بِهِ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَطَهُورٌ، وَمَنْ سَتَرَهُ اللَّهُ، فَذَلِكَ إِلَى اللَّهِ: إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ، وَإِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ».

قال أبو عبد الله: إذا تابَ السَّارِقُ بَعْدَ مَا قُطِعَ يَدُهُ قُبِلَتْ شَهَادَتُهُ، وَكُلُّ مَحْدُودٍ كَذَلِكَ إِذَا تَابَ قُبِلَتْ شَهَادَتُهُ. [راجع: ۱۸، أخرجه مسلم: ۱۷۰۹].

و زنا نکنید و فرزندانتان را نکشید و بهتانی که شما خود آن را افترا کرده‌اید میاورید و از حکم من در امر شرع سرکشی نکنید. پس کسی از شما که (مفاد این بیعت را) بجای آورد، پاداش وی با خداست و کسی که (بجز شرک) مرتکب چیزی از این (گناهان) شود، و در دنیا به مجازات آن برسد، همان کفّاره و پاکی او (ازگناه) است. و کسی که خدا (گناه) او را پوشانید، سروکارش با خداست، اگر بخواهد عذابش می‌کند و اگر بخواهد او را می‌بخشد».
ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: اگر دزد پس از آنکه دستش قطع شد توبه کند، شهادتش پذیرفته می‌شود، و هر مَحدُود، (به مجازات رسیده) را همین حالت است، که اگر توبه کند، شهادت دادنش پذیرفته می‌شود[1].

۱۵- باب الْمُحَارِبِينَ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالرِّدَّةِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾ [المائدة: ۳۳].

باب-۱۵ مُحاربین (جنگجویان) از اهل کفر و مرتدان (از دین برگشتگان)[2].

و فرمودهٔ خدای تعالی: «سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و رسول او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند» (المائده:۳۳)

۶۸۰۲- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: حَدَّثَنِي الْأَوْزَاعِيُّ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي كَثِيرٍ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو قِلَابَةَ الْجَرْمِيُّ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ نَفَرٌ مِنْ عُكْلٍ، فَأَسْلَمُوا، فَاجْتَوَوُا الْمَدِينَةَ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَأْتُوا إِبِلَ الصَّدَقَةِ، فَيَشْرَبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانِهَا،

۶۸۰۲- از یَحیَی بن کثیر، از ابوقِلَابه جَرمی، از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: کسانی از قبیلهٔ عُکل نزد پیامبر صلی الله علیه

۱ – با ختم حدیث ۶۸۰۱ جزء بیت و هفتم «تیسیرالقاری» به پایان می‌رسد.
۲ – در اکثر نسخه‌های صحیح البخاری باب، ۱۵ «المُحارِبِين مِن أَهلِ الکُفرِ وَالرِّدَّة» به صورت کتاب مستقل آمده است، نه تحت عنوان «باب»

فَفَعَلُوا فَصَحُّوا ، فَارْتَدُّوا وَقَتَلُوا رُعَاتَهَا ، وَاسْتَاقُوا الإِبِلَ، فَبَعَثَ فِي آثَارِهِمْ ، فَأُتِيَ بِهِمْ ، فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ، وَسَمَلَ أَعْيُنَهُمْ ، ثُمَّ لَمْ يَحْسِمْهُمْ حَتَّى مَاتُوا . [راجع : ۲۳۳ ، أخرجه مسلم : ۱٦۷۱] .

و سلم آمدند و اسلام آوردند، هوای مدینه را ناسازگار یافتند، آن حضرت به آنان فرمود که به (گله‌گاه) شتران صدقه داده شده، بروند و از شیر و پیشاب‌شان (داروگونه) بنوشند. آنها چنان کردند و صحت یافتند. سپس مرتد شدند (از دین برگشتند) و شتربان را کشتند و شتران را ربودند. آن حضرت در پس ایشان فرستاد و ایشان آورده شدند، پس دست و پایشان را بریدند و به چشمان‌شان میل کشیدند، سپس آنان را زخم داغ نکردند تا خون‌بند شود تا مردند.

١٦- باب : لَمْ يَحْسِمِ النَّبِيُّ ﷺ الْمُحَارِبِينَ مِنْ أَهْلِ الرِّدَّةِ حَتَّى هَلَكُوا

باب-۱۶ پیامبر صلی الله علیه و سلم محاربین مرتد را زخم داغ نکرد تا هلاک شدند

٦٨٠٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّلْتِ أَبُو يَعْلَى : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ: حَدَّثَنِي الأَوْزَاعِيُّ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَطَعَ الْعُرَنِيِّينَ وَلَمْ يَحْسِمْهُمْ حَتَّى مَاتُوا . [راجع : ۲۳۳ ، أخرجه مسلم : ۱٦۷۱ ، مطولاً] .

۶۸۰۳- از اوزاعی از یحیی، از ابو قلابه روایت است که انس رضی الله عنه گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم (دست و پای) کسانی را که از قبیله عُرَینه بودند قطع کرد ولی زخم داغ نکرد تا آنکه مردند.

١٧- باب : لَمْ يُسْقَ الْمُرْتَدُّونَ الْمُحَارِبُونَ حَتَّى مَاتُوا

باب-۱۷ جنگجویان از دین برگشته، آب داده نشدند تا مردند

٦٨٠٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ وُهَيْبٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلابَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَدِمَ رَهْطٌ مِنْ عُكْلٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، كَانُوا فِي الصُّفَّةِ ، فَاجْتَوَوُا الْمَدِينَةَ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَبْغِنَا رِسْلاً ، فَقَالَ : « مَا أَجِدُ لَكُمْ إِلا أَنْ تَلْحَقُوا بِإِبِلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . فَأَتَوْهَا ، فَشَرِبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا ، حَتَّى صَحُّوا وَسَمِنُوا وَقَتَلُوا الرَّاعِيَ

۶۸۰۴- از وُهَیب، از ایُّوب، از ابوقلابه روایت است که اَنس رضی الله عنه گفت: گروهی از قبیلهٔ عُکل نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند. آنها در صُفّه (مسجد که مسکن فقرای بی‌خانمان بود) بسر می‌بردند و هوای مدینه را سازگار نیافتند و گفتند: یا رسول

وَاسْتَاقُوا الذَّوْدَ ، فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ الصَّرِيخُ ، فَبَعَثَ الطَّلَبَ فِي آثَارِهِمْ ، فَمَا تَرَجَّلَ النَّهَارُ حَتَّى أُتِيَ بِهِمْ ، فَأَمَرَ بِمَسَامِيرَ فَأُحْمِيَتْ ، فَكَحَلَهُمْ ، وَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ وَمَا حَسَمَهُمْ ، ثُمَّ أُلْقُوا فِي الْحَرَّةِ ، يَسْتَسْقُونَ فَمَا سُقُوا حَتَّى مَاتُوا .

قال أبو قلابة : سَرَقُوا وَقَتَلُوا وَحَارَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ .

[راجع : ۲۳۳ ، أخرجه مسلم : ۱۶۷۱] .

الله، برای ما شیر بفرست. آن حضرت فرمود: « برای شما شیر یافته نمی‌توانم، مگر آنکه به (گله‌گاه) شتران رسول الله صلی الله علیه و سلم بروید». به آنجا رفتند و از شیر و پیشاب شتران نوشیدند تا آنکه صحت یافتند و فربه شدند. آنگاه شترچران را کشتند و شتران را ربودند. فریاد خواه، نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد. آن حضرت به دنبالشان فرستاد، و هنوز روز بلند نشده بود که آورده شدند. آن حضرت امر کرد که میلهٔ آهنین داغ شود. و به چشمانشان کشیده شد و دست و پایشان را قطع کرد و ایشان را زخم داغ نکرد، سپس در (محلی به نام) الحرَّه، افکنده شدند در حالی که آب می‌طلبیدند و به ایشان آب ندادند تا مردند.

ابوقلابه گفت: آنها دزدی کرده بودند و مرتکب قتل شده بودند و با خدا و رسول او جنگیده بودند (مرتکب چندین جنایت شده بودند)

١٨- باب : سَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ أَعْيُنَ الْمُحَارِبِينَ

٦٨٠٥- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ رَهْطًا مِنْ عُكْلٍ ، أَوْ قَالَ : عُرَيْنَةَ ، وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا قَالَ : مِنْ عُكْلٍ ، قَدِمُوا الْمَدِينَةَ ، فَأَمَرَ لَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ بِلِقَاحٍ ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَخْرُجُوا فَيَشْرَبُوا مِنْ أَبْوَالِهَا وَأَلْبَانِهَا ، فَشَرِبُوا حَتَّى إِذَا بَرِئُوا قَتَلُوا الرَّاعِيَ وَاسْتَاقُوا النَّعَمَ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ غُدْوَةً ، فَبَعَثَ الطَّلَبَ فِي إِثْرِهِمْ ، فَمَا ارْتَفَعَ النَّهَارُ حَتَّى جِيءَ بِهِمْ ، فَأَمَرَ بِهِمْ فَقَطَعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ ، وَسَمَرَ

باب-۱۸ میل کشیدن پیامبر صلی الله علیه و سلم چشمان محاربین را

٦٨٠٥- از حَمَّاد، از ایُّوب، از ابو قِلابه روایت است که اَنَس بن مالک گفت: گروهی از قبیلهٔ عُکل یا (انس) گفت: از قبیلهٔ عُرَینه، نمی‌دانم مگر آنکه گفته است: عُکل. به مدینه آمدند (و مریض شدند). پیامبر صلی الله علیه و سلم ایشان را فرمود که (به گله‌گاه) شتران شیردار، بروند و بیرون برآیند و از شیر و پیشاب شتران بنوشند. آنها (رفتند) و نوشیدند تا آنکه صحت

أعيُنَهُمْ ، فَأُلْقُوا بِالْحَرَّةِ يَسْتَسْقُونَ فَلا يُسْقَوْنَ .

قال أبو قلابَةَ : هَؤُلاءِ قَوْمٌ سَرَقُوا وَقَتَلُوا وكَفَرُوا بَعْدَ إيمَانِهِمْ ، وَحَارَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ . [راجع : ٢٣٣ ، اخرجه مسلم: ١٦٧١]

یافتند. آنگاه شترچران را کشتند و شتران را راندند، صبح زود، این خبر به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید و آن حضرت گروهی را در پی ایشان فرستاد. هنوز روز بلند نشده بود که آنها را آوردند. آن حضرت به (مجازاتشان) امر کرد، دست و پایشان را بریدند و به چشمانشان میل کشیدند و ایشان را در (موضع) حَرّه افکندند در حالی که آب می‌طلبیدند و آب داده نشدند. ابوقِلابه گفت: آنها گروهی بودند که دزدی کردند و قتل کردند و پس از ایمان آوردن خویش کافر گشتند و با خدا و رسول او جنگیدند[1].

١٩- باب : فَضْلِ مَنْ تَرَكَ الْفَوَاحِشَ

٦٨٠٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلام : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه بْنِ عُمَرَ ، عَنْ خُبَيْبِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللَّهُ يَوْمَ القِيَامَةِ فِي ظِلِّهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إلا ظِلُّهُ : إمَامٌ عادلٌ ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ ، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ فِي خَلاءٍ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ فِي الْمَسْجِدِ ، وَرَجُلانِ تَحَابَّا فِي اللَّهِ ، وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَالٍ إلَى نَفْسِهَا قال : إنِّي أَخَافُ اللَّهَ ، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لا تَعْلَمَ شِمَالُهُ مَا صَنَعَتْ يَمِينُهُ» . [راجع : ٦٦٠ ، اخرجه مسلم : ١٠٣١ ، باختلاف و بزيادة " اجتمعا.. وافترقا.."] .

باب-١٩ فضیلت کسی که ترک اعمال زشت می‌کند

٦٨٠٦- از خُبَیب بن عبدالرحمن، از حَفص بن عاصم از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هفت کس‌اند، آنانی را که خداوند در روز قیامت در سایهٔ (رحمت) خود قرار می‌دهد، روزی که جز سایهٔ او سایه‌ای نیست: پیشوای عادل، و جوانی که در عبادت خدا پرورده شده، و مردی که در خلوت خدا را یاد می‌کند و چشمانش اشک می‌ریزد، و مردی که دلش (در عبادت) در مسجد آویخته است، و دو نفری که یکدیگر را فقط به خاطر خدا دوست می‌دارند، و مردی که زنی نجیب و زیبا او را به سوی

---

۱ - در تیسیر القاری آمده است: قصهٔ آنها پیش از نزول (حکم) حد و نهی از مثله بوده است. آنچه را آن حضرت کرد، از روی قصاص بوده و پیش از نهی از مثله.

خـود فرامی‌خواند و او می‌گویـد: من از خدا می‌ترسـم، و مردی که به کسی صدقه می‌دهد و آن را چنـان پنهان می‌دارد که دسـت چپش نمی‌داند که دست راستش چه داده است»

٦٨٠٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ.

وحَدَّثَنِي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَنْ تَوَكَّلَ لِي مَا بَيْنَ رِجْلَيْهِ وَمَا بَيْنَ لَحْيَيْهِ تَوَكَّلْتُ لَهُ بِالْجَنَّةِ» . [راجع: ٦٤٧٤] .

٦٨٠٧- از عمـر بن علـی، از ابوحازم روایت اسـت که سهل بن سـعد سـاعدی رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «کسـی که از آنچه میان دو پای (شـرمگاه) و میان دو فک (زبان) اوست به من تضمین کند، من بهشت را به او ضمانت می‌کنم».

٢٠- باب : إِثْمِ الزُّنَاةِ

باب-۲۰ گناه زناکاری

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَلَا يَزْنُونَ ﴾ [الفرقان : ٦٨] . ﴿ وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ﴾ [الإسراء: ٣٢]

و فرمـودهٔ خـدای تعالـی: «و زنـا نمی‌کنند» [الفرقان:٦٨]

«و به زنا نزدیک نشـوید، چرا کـه آن همواره زشت و بد راهی است» (الاسراء:٣٢)

٦٨٠٨- أَخْبَرَنَا دَاوُدُ بْنُ شَبِيبٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ : أَخْبَرَنَا أَنَسٌ قَالَ : لَأُحَدِّثَنَّكُمْ حَدِيثًا لَا يُحَدِّثُكُمُوهُ أَحَدٌ بَعْدِي ، سَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ ، سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « لَا تَقُومُ السَّاعَةُ - » . وَإِمَّا قَالَ: مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ - أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ ، وَيَظْهَرَ الْجَهْلُ ، وَيُشْرَبَ الْخَمْرُ ، وَيَظْهَرَ الزِّنَا ، وَيَقِلَّ الرِّجَالُ ، وَيَكْثُرَ النِّسَاءُ حَتَّى يَكُونَ لِلْخَمْسِينَ امْرَأَةً الْقَيِّمُ الْوَاحِدُ » . [راجع : ٨٠، اخرجه مسلم : ٢٦٧١] .

٦٨٠٨- از هَمّام، از قتاده روایت است که انس گفت: به شـما حدیثی می‌گویم که پس از من هیچیک آن را به شـما حدیـث نکند. از پیامبر صلـی الله علیه و سـلم آن را شـنیده‌ام، پیامبر صلی الله علیه و سلم را شنیده‌ام که می‌گفت: «قیامت برپا نمی‌شود-» یا گفت: «از نشانه‌های قیامت اسـت که علم برداشته می‌شود و جهل آشـکار می‌گردد و شراب نوشـیده می‌شود و زنا رواج می‌یابد و مردان کم می‌شـوند و زنان زیاد می‌گردنـد تا آنکه پنجـاه زن را یک مرد سرپرستی می‌کند»

٦٨٠٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : أَخْبَرَنَا إِسْحَاقُ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا الْفُضَيْلُ بْنُ غَزْوَانَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ

٦٨٠٩- از فُضَیـل بن غزوان، از عِکرمه روایت اسـت که ابن عبـاس رضـی الله عنهما گفت:

ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُما قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا يَزْنِي الْعَبْدُ حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَسْرِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَشْرَبُ حِينَ يَشْرَبُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَقْتُلُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ » . قال عِكْرِمَةُ : قُلْتُ لابْنِ عَبَّاسٍ : كَيْفَ يُنْزَعُ الإِيمانُ مِنْهُ ؟ قال : هَكَذا ، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصابِعِهِ ، ثُمَّ أَخْرَجَها ، فَإِنْ تابَ عادَ إِلَيْهِ هَكَذا ، وَشَبَّكَ بَيْنَ أَصابِعِهِ . [راجع : ٦٧٨٢] .

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «بنده‌ای که زنا می‌کند به هنگام زنا کردن مؤمن نیست و کسی که دزدی می‌کند به هنگام دزدی مؤمن نیست و کسی که شراب می‌نوشد به هنگام شراب نوشیدن مؤمن نیست و کسی که قتل می‌کند در هنگام کشتن مؤمن نیست»
عِکرمه می‌گوید: به ابن عباس گفتم: چگونه ایمان از وی برکشیده می‌شود؟ گفت: این چنین، و انگشتان هر دو دست را در هم آورد، سپس آنها را بیرون آورد. پس اگر توبه کند، ایمان همچنین باز می‌گردد، و انگشتان را در هم آورد.

٦٨١٠- حَدَّثَنا آدَمُ : حَدَّثَنا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ ذَكْوانَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « لا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَسْرِقُ حِينَ يَسْرِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَلا يَشْرَبُ حِينَ يَشْرَبُها وَهُوَ مُؤْمِنٌ ، وَالتَّوْبَةُ مَعْرُوضَةٌ بَعْدُ » . [راجع : ٢٤٧٥ ، أخرجه مسلم : ٥٧] .

٦٨١٠- از اعمش، از ذکوان روایت است که ابو هریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «زناکاری که زنا می‌کند به هنگام زنا، مؤمن نیست و کسی که دزدی می‌کند به هنگام دزدی مؤمن نیست، و کسی که شراب می‌نوشد به هنگام شرابخواری مؤمن نیست، و بعد از آن (در) توبه گشاده است.»

٦٨١١- حَدَّثَنا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنا يَحْيَى : حَدَّثَنا سُفْيانُ قال : حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ وَسُلَيْمانُ ، عَنْ أَبِي وائِلٍ ، عَنْ أَبِي مَيْسَرَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال : قُلْتُ يا رَسُولَ اللَّهِ ، أَيُّ الذَّنْبِ أَعْظَمُ ؟ قال : « أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ » . قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قال : « أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ مِنْ أَجْلِ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ » . قُلْتُ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قال : « أَنْ تُزانِيَ حَلِيلَةَ جارِكَ » . [راجع : ٤٤٧٧ ، أخرجه مسلم : ٨٦] .

قال يَحْيَى : وَحَدَّثَنا سُفْيانُ : حَدَّثَنِي واصِلٌ ، عَنْ أَبِي وائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ : قُلْتُ : يا رَسُولَ اللَّهِ : مِثْلَهُ .

قال عَمْرٌو : فَذَكَرْتُهُ لِعَبْدِالرَّحْمَنِ ، وَكانَ حَدَّثَنا ،

٦٨١١- از مسعود و سُلَیمان، از ابو وائل، از ابو مَیسره، از عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه روایت است که گفت:
گفتم: یا رسول الله، کدام گناه بزرگتر است؟ فرمود:«اینکه به خدا شریک بیاوری و (حال آنکه) او تو را آفریده است» گفتم: سپس کدام است؟ فرمود: «اینکه فرزندت را به خاطر آنکه در غذایت سهیم می‌شود، به قتل رسانی» گفتم: سپس کدام است؟ فرمود: «اینکه با زن همسایه‌ات زنا کنی».
یحیی گفت: از سُفیان، از واصل، از ابو وائل

روایت اســت که عبدالله (ابن مســعود) گفت: گفتم: یا رسول الله، مثل آنچه مذکور شد.
عمرو گفت: این حدیث را به عبدالرحمن (بن مهدی) یاد کردم و او حدیث می‌کرد از سفیان، از اعمش و منصور و واصِل، از ابو وائل، از ابو میســره. وی گفت: این اسناد را ترک کن! ترک کن (که ابو میسره در آن نیامده است)[1]

٢١- باب : رَجْمِ الْمُحْصَنِ

وَقَالَ الْحَسَنُ : مَنْ زَنَى بِأُخْتِهِ حَدُّهُ حَدُّ الزَّانِي .

بـاب-۲۱ رَجم مُحصِن (سنگسـار مرد یا زن زناکار که به همسر رسیده باشند)

و حســن گفته است: کســی که با خواهر خود زنا کند، حد (مجازات) او همان مجازات زانی است.

٦٨١٢- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ كُهَيْلٍ قَالَ : سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ يُحَدِّثُ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ ، حِينَ رَجَمَ الْمَرْأَةَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، وَقَالَ : قَدْ رَجَمْتُهَا بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

٦٨١٢- از سَلَمَه بن كُهَيل روایت است که گفت: از شَعبی شنیدم که حدیث می‌کرد اینکه: علی رضـی الله عنه به هنگام سنگسـار کردن زنـی در روز جمعه گفت: همانا وی را نظر به سنّت رسول الله صلی الله علیه و سلم سنگسار کردم.

٦٨١٣- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ : سَأَلْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى : هَلْ رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قُلْتُ : قَبْلَ سُورَةِ النُّورِ أَمْ بَعْدُ ؟ قَالَ : لَا أَدْرِي . [انظر : ٦٨٤٠ ، أخرجه مسلم : ١٧٠٢] .

٦٨١٣- از خالد، از شـیبانی روایت اسـت که گفت: از عبدالله بن اَوفی پرسـیدم: آیا رسـول الله صلی الله علیه و سـلم سنگسار کرده است؟ گفت: آری. گفتم: قبل از نزول سـورهٔ النُّور یا پس از آن؟ گفت: نمی‌دانم.

٦٨١٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ : أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَسْلَمَ ، أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَحَدَّثَهُ أَنَّهُ قَدْ زَنَى ، فَشَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ ، فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرُجِمَ ، وَكَانَ قَدْ أُحْصِنَ . [راجع : ٥٢٧٠ ، أخرجه مسلم : ١٦٩١] .

٦٨١٤- از ابن شهاب، از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت است که جابر بن عبدالله انصاری گفت: مردی از قبیلهٔ بنی اَسـلَم نزد رسـول الله صلی

---

۱ - حاصل این حدیث آنست که ابووائل، هر چند از عبدالله بن مسعود بسیار روایت حدیث دارد، ولی این حدیث را از عبدالله ابن مسعود روایت نکرده است. اگر گفته شود این طعن تلقی می‌شود، پاسخ آنست که طعن نکرده است بلکه طریق واسطه را که به اکثریت موافق است، ترجیح داده است «تیسیرالقاری»

الله علیه و سلم آمد و به آن حضرت گفت که همانا وی زنا کرده است، و چهار بار بر خود گواهی داد. رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارهٔ وی امر کرد، و او سنگسار شد و همانا وی مُحصِن بود (ازدواج کرده بود)

٢٢- باب: لا يُرْجَمُ الْمَجْنُونُ وَالْمَجْنُونَةُ

باب-۲۲ مرد زناکارِ دیوانه و زن زناکارِ دیوانه سنگسار نمی‌شود

وَقَالَ عَلِيٌّ لِعُمَرَ: أَمَا عَلِمْتَ: أَنَّ الْقَلَمَ رُفِعَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ، وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يُدْرِكَ، وَعَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ.

و علی به عمر گفت: آیا نمی‌دانی که از دیوانه قلم برداشته شده تا هوشیار گردد و از کودک تا بالغ شود و از خوابیده تا بیدار شود.

٦٨١٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال: أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ، فَنَادَاهُ فقال: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي زَنَيْتُ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ حَتَّى رَدَّدَ عَلَيْهِ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ، فَلَمَّا شَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ، دَعَاهُ النَّبِيُّ ﷺ فقال: «أَبِكَ جُنُونٌ». قال: لا، قال: «فَهَلْ أَحْصَنْتَ». قال: نَعَمْ، فقال النَّبِيُّ ﷺ: «اذْهَبُوا بِهِ فَارْجُمُوهُ».

[راجع: ٥٢٧١، أخرجه مسلم: ١٦٩١، مع الحديث الآتي].

۶۸۱۵- از ابن شهاب، از ابو سُلَمَه و سعید بن مُسیَّب، روایت است که ابو هریره گفت: مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم که در مسجد بود آمد و با آواز بلند به آن حضرت گفت: یا رسول الله، من زنا کردم. آن حضرت از وی روی گردانید، تا آنکه آن مرد چهار بار سخنش را به آن حضرت تکرار کرد، چون چهار بار بر خود شهادت داد، پیامبر صلی الله علیه و سلم او را فراخواند و گفت: «آیا دیوانه شدی؟» گفت: نی. فرمود: «آیا ازدواج کرده‌ای؟» گفت: آری. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «او را ببرید و سنگسار کنید»

٦٨١٦- قال ابْنُ شِهَابٍ: فَأَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ قال: فَكُنْتُ فِيمَنْ رَجَمَهُ، فَرَجَمْنَاهُ بِالْمُصَلَّى، فَلَمَّا أَذْلَقَتْهُ الْحِجَارَةُ هَرَبَ، فَأَدْرَكْنَاهُ بِالْحَرَّةِ فَرَجَمْنَاهُ.

[راجع: ٥٢٧٠، أخرجه مسلم: ١٦٩١، مع الحديث السابق].

۶۸۱۶- ابن شهاب گفت: مرا کسی خبر داده که جابر بن عبدالله شنیده که گفته است: من در میان کسانی بودم که او را سنگسار می‌کردند، او را در مُصَلّی سنگسار کردیم، چون سنگ بر وی اصابت کرد، گریخت، ما (دنبالش کردیم) و در حَرَّه به وی رسیدیم و در آنجا سنگسارش

کردیم.

٢٣- باب : لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ

٦٨١٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اخْتَصَمَ سَعْدٌ وَابْنُ زَمْعَةَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنَ زَمْعَةَ ، الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ ، وَاحْتَجِبِي مِنْهُ يَا سَوْدَةُ » . زَادَ لَنَا قُتَيْبَةُ عَنِ اللَّيْثِ : « وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ » . [راجع : ٢٠٥٣، أخرجه مسلم : ١٤٥٧ ، مطولاً] .

٦٨١٨- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ ، وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ » . [راجع : ٦٧٥٠ ، أخرجه مسلم : ١٤٥٨] .

٢٤- باب : الرَّجْمِ فِي الْبَلَاطِ

٦٨١٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ كَرَامَةَ : حَدَّثَنَا خَالِدُ ابْنُ مَخْلَدٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِيَهُودِيٍّ وَيَهُودِيَّةٍ قَدْ أَحْدَثَا جَمِيعًا ، فَقَالَ لَهُمْ : « مَا تَجِدُونَ فِي كِتَابِكُمْ » . قَالُوا : إِنَّ أَحْبَارَنَا أَحْدَثُوا تَحْمِيمَ الْوَجْهِ وَالتَّجْبِيَةَ ، قَالَ : عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلَامٍ : ادْعُهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِالتَّوْرَاةِ ، فَأُتِيَ بِهَا ، فَوَضَعَ أَحَدُهُمْ يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ ، وَجَعَلَ يَقْرَأُ مَا قَبْلَهَا وَمَا بَعْدَهَا ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ سَلَامٍ : ارْفَعْ يَدَكَ ، فَإِذَا آيَةُ الرَّجْمِ تَحْتَ يَدِهِ ، فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرُجِمَا .

باب-٢٣ زناکار را سنگ است

٦٨١٧- از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشــه رضی الله عنها گفت: سعد و ابن زَمعه دعوا کردند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «این (پسر) از آنِ تو است، ای عبدالله بن زَمعه، پســر از آنِ بستر اســت، و تو ای سَوده از این پســر در حجاب باش» قُتَیبه در روایت خود از لَیث افــزوده که آن حضرت فرمــود: «و برای زناکار سنگ است»

٦٨١٨- از شُعبه، از محمد بن زیاد، از ابوهریره روایت اســت که گفت: پیامبر صلی الله علیه و ســلم فرمود: «پسر از آنِ بستر است و زناکار را سنگ است».

بــاب-١٤ سنگســار در بَــلاط (زمیــن هموار مقابل مسجد نبوی)

٦٨١٩- از سُــلیمان، از عبدالله بن دینار روایت اســت که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: مرد و زنی یهودی را که زنا کرده بودند، نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آوردند. آن حضرت به مردم یهود گفت: «در کتاب خود (مجازاتشــان را) چه می‌یابیــد؟» گفتند: علمای ما (حکم آن را) چنین یافته‌اند که رویهایشــان را سیاه کنند و هر دویشــان را پشــت به پشت بر خر سوار کنند.» عبدالله بن ســلام (عالم یهود که مسلمان شــده بود) گفت: یا رسول الله، از ایشان بخواه که تورات را بیاورند. تورات آورده شد و یکی

قال ابْنُ عُمَرَ : فَرُجِمَا عِنْدَ الْبَلاط ، فَرَأَيْتُ الْيَهُودِيَّ أَجْنَأَ عَلَيْهَا . [راجع : ۱۳۲۹ ، اخرجه مسلم : ۱۶۹۹ ، باختلاف] .

از آنان دست خود را بر آیهٔ رجم (سنگسار) گذاشت در حالی که آیهٔ ماقبل و مابعد آن را می‌خواند. ابن سلام به او گفت: دستت را بردار، ناگاه دیدند که آیهٔ رجم، زیر دستش است. رسول الله صلی الله علیه و سلم، امر کرد، و آن دو نفر سنگسار شدند.

ابن عمر گفت: آن دو تن در نزدیک بَلاط سنگسار شدند و من مردیهودی را دیدم (که به دلیل عشقی که با آن زن داشت) خودش را بر وی افکنده بود (تا مانع رسیدن سنگ به وی شود)

٢٥- باب : الرَّجْمِ بِالْمُصَلَّى

٦٨٢٠- حَدَّثَنِي مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاق : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرٍ : أَنَّ رَجُلًا مِنْ أَسْلَمَ ، جَاءَ النَّبِيَّ ﷺ فَاعْتَرَفَ بِالزِّنَا ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى شَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ ، قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « أَبِكَ جُنُونٌ » . قَالَ : لا ، قَالَ : «آحْصَنْتَ» . قال : نَعَمْ ، فَأَمَرَ بِهِ فَرُجِمَ بِالْمُصَلَّى ، فَلَمَّا أَذْلَقَتْهُ الْحِجَارَةُ فَرَّ ، فَأُدْرِكَ فَرُجِمَ حَتَّى مَاتَ . فقال لَهُ النَّبِيُّ ﷺ خَيْرًا ، وَصَلَّى عَلَيْهِ .

لَمْ يَقُلْ يُونُسُ وَابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : فَصَلَّى عَلَيْهِ . [راجع : ۵۲۷۰ ، اخرجه مسلم : ۱۶۹۱] .

سُئِلَ أَبُو عَبْدِاللَّه : هَلْ قَوْلُهُ : فَصَلَّى عَلَيْهِ ، يَصِحُّ أم لا ؟ قال : رَوَاهُ مَعْمَرٌ ، قِيلَ لَهُ : رَوَاهُ غَيْرُ مَعْمَرٍ ؟ قَالَ : لا .

باب-۲۵ سنگسار در مُصَلّی (عیدگاه، خارج شهر)

۶۸۲۰- از مَعمَر، از زُهری از ابوسلمه روایت است که جابر گفت: مردی از قبیلهٔ اَسلَم نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و به ارتکاب زنا اعتراف کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم از وی روی گردانید تا آنکه وی چهار بار بر خود شهادت داد: پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی گفت: «آیا دیوانه شدی؟» گفت: نی. فرمود: «آیا ازدواج کرده‌ای؟» گفت: آری. آن حضرت دستور داد، و او در مُصَلّی سنگسار شد. چون سنگ بر وی اصابت کرد فرار نمود، سپس گرفتار شد و سنگسار شد تا مُرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم از وی به نیکویی یاد کرد و بر وی نماز (جنازه) گزارد.

یونُس و ابن جُرَیج که از زُهری روایت کرده‌اند، نگفتند که: بر وی نماز (جنازه) گزارد.

از ابوعبدالله (امام بخاری) سؤال شد: آیا قول

وی: بر وی نماز (جنازه) گزارد، صحیح است یا نه؟ امام بخاری گفت: این را مَعمَر روایت کرده است. به وی گفته شد: آیا بجز معمر، کسی روایت کرده است؟ گفت: نی.

٢٦- باب : مَنْ أصَابَ ذَنْبًا دُونَ الْحَدِّ ، فَأخْبَرَ الإمَامَ ،

فَلا عُقُوبَةَ عَلَيْهِ بَعْدَ التَّوْبَةِ ، إذَا جَاءَ مُسْتَفْتِيًا .

قال عَطَاءٌ : لَمْ يُعَاقِبْهُ النَّبِيُّ ﷺ .

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ : وَلَمْ يُعَاقِبِ الَّذِي جَامَعَ فِي رَمَضَانَ.

وَلَمْ يُعَاقِبْ عُمَرُ صَاحِبَ الظَّبْيِ .

وَفِيهِ : عَنْ أبِي عُثْمَانَ ، عَنْ أبِي مَسْعُودٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٥٢٦] .

باب-۲۶ کسی که مرتکب گناهی شود که حَد (مجازات آن) تثبیت نشده، و امام را از آن آگاه کند؛

پس از توبه کردن بر وی مجازاتی نیست، اگر بیاید و فتوا بخواهد. عطاء گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم (در همچو موردی) مجازات نکرده است.

و ابن جُرَیج گفت: آن حضرت، کسی را که در (روز) رمضان جماع کرد مجازات نمود، و عُمر، کسی را که در حال اِحرام آهویی شکار کرده بود، مجازات نکرد. در این مورد، ابو عثمان، از ابو مسعود، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است[1]

٦٨٢١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أنَّ رَجُلاً وَقَعَ بِامْرَأتِهِ فِي رَمَضَانَ ، فَاسْتَفْتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «هَلْ تَجِدُ رَقَبَةً» . قَالَ : لا ، قَالَ : « هَلْ تَسْتَطِيعُ صِيَامَ شَهْرَيْنِ» . قَالَ : لا ، قَالَ : « فَأطْعِمْ سِتِّينَ مِسْكِينًا» . [راجع : ١٩٣٦ ، أخرجه مسلم : ١١١١] .

۶۸۲۱- از ابن شهاب، از حُمَید بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: مردی با زن خود در روز رمضان جماع کرد. وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم فتوی طلبید. آن حضرت فرمود: «بنده‌ای را می‌توانی آزاد کنی؟» گفت: نی. فرمود: «دو ماه روزه گرفته می‌توانی؟» گفت: نی. فرمود: «پس شصت مسکین را طعام بده!»

٦٨٢٢- وَقَالَ اللَّيْثُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَارِثِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ : أتَى رَجُلٌ النَّبِيَّ ﷺ فِي الْمَسْجِدِ ، قَالَ : احْتَرَقْتُ ، قَالَ : « مِمَّ

۶۸۲۲- لیث گفت: از عبدالرحمن بن قاسم، از محمد بن جعفر بن زُبَیر، از عَبّاد بن عبدالله بن زُبَیر روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت:

۱ - حدیث ۵۲۶، جلد او، دربارهٔ بوسیدن زن بیگانه، که آن حضرت مجازات نکرد.

ذَاكَ». قال: وَقَعْتُ بِامْرَأَتِي فِي رَمَضَانَ، قال: «تَصَدَّقْ». قال: مَا عِنْدِي شَيْءٌ، فَجَلَسَ وَأَتَاهُ إِنْسَانٌ يَسُوقُ حِمَاراً وَمَعَهُ طَعَامٌ - قال عَبْدُالرَّحْمَنِ: مَا أَدْرِي مَا هُوَ - إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، فقال: «أَيْنَ الْمُحْتَرِقُ». فقال: هَا أَنَا ذَا، قال: «خُذْ هَذَا فَتَصَدَّقْ بِهِ». قال: عَلَى أَحْوَجَ مِنِّي، مَا لِأَهْلِي طَعَامٌ؟ قال: «فَكُلُوهُ». [راجع: ۱۹۳۵، اخرجه مسلم: ۱۱۱۲].

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ: الْحَدِيثُ الْأَوَّلُ أَبْيَنُ، قَوْلُهُ: «أَطْعِمْ أَهْلَكَ».

مردی در مسجد نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: سوختم. آن حضرت فرمود: «چه کار کردی؟» گفت: در روز رمضان با زن خود جماع کردم. فرمود: «صدقه بده!» گفت: چیزی با خود ندارم. وی در آنجا نشست، سپس کسی که خری را میراند، نزد آن حضرت آمد در حالی که با وی مواد غذایی بود. عبدالرحمن (راوی) گفت: نمی‌دانم به پیامبر صلی الله علیه و سلم چه آورده بود، آن حضرت فرمود: «آن سوخته کجاست؟» وی گفت: منم اینجا. آن حضرت فرمود: «این را بگیر و صدقه کن» آن مرد گفت: به محتاج‌تر از خود صدقه کنم، زن و فرزند من غذا ندارند.

آن حضرت فرمود: «آن را بخورید!»

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: در حدیث اول، این گفتهٔ آن حضرت روشن‌تر است: «بر اهل خود بخوران»

۲۷- باب: إِذَا أَقَرَّ بِالْحَدِّ وَلَمْ يُبَيِّنْ هَلْ لِلْإِمَامِ أَنْ يَسْتُرَ عَلَيْهِ

۶۸۲۳- حَدَّثَنَا عَبْدُالْقُدُّوسِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنِي عَمْرُو ابْنُ عَاصِمٍ الْكِلَابِيُّ: حَدَّثَنَا هَمَّامُ بْنُ يَحْيَى: حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قال: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَجَاءَهُ رَجُلٌ فقال: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَصَبْتُ حَدّاً، فَأَقِمْهُ عَلَيَّ، قال: وَلَمْ يَسْأَلْهُ عَنْهُ، قال: وَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ، فَصَلَّى مَعَ النَّبِيِّ ﷺ، فَلَمَّا قَضَى النَّبِيُّ ﷺ الصَّلَاةَ، قَامَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ فقال: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَصَبْتُ حَدّاً، فَأَقِمْ فِيَّ كِتَابَ اللَّهِ، قال:

باب-۲۷

اگر بر حَدّ (مجازات) که مستحق آن است اقرار کند و نوع (جرم را بیان نکند، آیا امام آن را بپوشاند

۶۸۲۳- از هَمّام بن یَحیَی، از اسحاق بن عبدالله، بن ابی طلحه روایت است که اَنَس بن مالک رضی الله عنه گفت:

نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودم که مردی آمد و گفت: یا رسول الله، همانا مرتکب گناهی شده‌ام که مستوجب حَدّ است، مجازات آن را بر من تطبیق کن. آن حضرت از وی نپرسید (که چه عملی مرتکب شده است). وقت نماز

«أَلَيْسَ قَدْ صَلَّيْتَ مَعَنَا» . قال : نَعَمْ ، قال : « فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ ذَنْبَكَ ، أَوْ قال : حَدَّكَ » . [أخرجه مسلم : ٢٧٦٤] .

فرا رسید، وی با پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز گزارد. چون پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز را تمام کرد، آن مرد برخاست و گفت: یا رسول الله، من مرتکب گناهی شده‌ام که مستوجب حَدّ است. پس حکم کتاب خدا را بر من اجرا کن. آن حضرت فرمود: «آیا با ما نماز نگزاردی؟» گفت: آری. فرمود: «همانا خداوند گناه تو را بخشید» یا فرمود: «حَدّ تو را بخشید».

٢٨- باب : هَلْ يَقُولُ الإِمَامُ لِلْمُقِرِّ : لَعَلَّكَ لَمَسْتَ أَوْ غَمَزْتَ

٦٨٢٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا وَهْبُ ابْنُ جَرِيرٍ : حَدَّثَنَا أَبِي قال : سَمِعْتُ يَعْلَى بْنَ حَكِيمٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : لَمَّا أَتَى مَاعِزُ بْنُ مَالِكٍ النَّبِيَّ ﷺ قال لَهُ : « لَعَلَّكَ قَبَّلْتَ ، أَوْ غَمَزْتَ ، أَوْ نَظَرْتَ » . قال : لا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قال : «أَنِكْتَهَا» . لا يَكْنِي ، قال : فَعِنْدَ ذَلِكَ أَمَرَ بِرَجْمِهِ . [أخرجه مسلم : ١٦٩٣ ، باختلاف] .

باب-۲۸ آیا امام به اقرارکنندهٔ (زنا) بگوید: که شاید او را لمس کرده‌ای یا در آغوش گرفته‌ای.

٦٨٢٤- از یَعلی بن حکیم، از عکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: آنگاه که ماعز بن مالک (برای اقرار زنا) نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد. آن حضرت به او گفت: «شاید آن زن را بوسیده‌ای، یا در آغوش گرفته‌ای یا به وی نگریسته‌ای؟» ماعز گفت: نی، یا رسول الله، فرمود: «آیا با وی جماع کردی؟» آن حضرت به کنایه نگفت (بی‌پرده گفت) آنگاه به سنگسار وی امر کرد[1].

٢٩- باب : سُؤَالِ الإِمَامِ الْمُقِرَّ : هَلْ أَحْصَنْتَ

٦٨٢٥- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ قال : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قال : أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَجُلٌ مِنَ النَّاسِ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ ، فَنَادَاهُ : يَا رَسُولَ

باب-۲۹ سؤال امام از اقرارکننده: آیا ازدواج کرده‌ای؟

٦٨٢٥- از عبدالرحمن بن خالد، از ابن شهاب، از ابن مسیَّب و ابوسَلَمَه روایت است که ابوهریره گفت:

۱- باید اقرارکننده به طور صریح اقرار کند نه به کنایت، زیرا به کنایت حد ثابت نمی‌شود. «تیسیر القاری»

اللَّه ، إنِّي زَنَيْتُ ، يُرِيدُ نَفْسَهُ ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ فَتَنَحَّى لِشِقِّ وَجْهِه الَّذِي أَعْرَضَ قِبَلَهُ ، فقال : يَا رَسُولَ اللَّه ، إنِّي زَنَيْتُ ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ ، فَجَاءَ لِشِقِّ وَجْهِ النَّبِيِّ ﷺ الَّذِي أَعْرَضَ عَنْهُ ، فَلَمَّا شَهِدَ عَلَى نَفْسِه أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ ، دَعَاهُ النَّبِيُّ ﷺ فقال : « أَبِكَ جُنُونٌ » . قال : لا يَا رَسُولَ اللَّه ، فقال : « أَحْصَنْتَ » . قال : نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّه ، قال : « اذْهَبُوا بِه فَارْجُمُوهُ » . [راجع : ٥٢٧١ ، أخرجه مسلم : ١٦٩١ ، مع الحديث الآتي] .

مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد در حالی که آن حضرت در مسجد بود. وی بر آن حضرت بانگ زد که: یا رسول الله، همانا من زنا کرده‌ام. وی نفس خود را مراد می‌داشت. رسول الله صلی الله علیه و سلم از وی روی گردانید. آن مرد به آن سو آمد که آن حضرت بدان سو روی کرده بود و گفت: یا رسول الله، همانا من زنا کرده‌ام. آن حضرت از وی روی گردانید، وی بدان سو آمد که آن حضرت بدان روی کرده بود، و چون چهار بار بر خود شهادت داد، پیامبر صلی الله علیه و سلم او را فراخواند و فرمود: «آیا دیوانه هستی؟» گفت:نی، یا رسول الله فرمود:«آیا ازدواج کرده‌ای؟» گفت: آری یا رسول الله، فرمود:«او را ببرید و سنگسار کنید!»

٦٨٢٦- قال ابْنُ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ جَابِرًا قال : فَكُنْتُ فِيمَنْ رَجَمَهُ ، فَرَجَمْنَاهُ بِالْمُصَلَّى ، فَلَمَّا أَذْلَقَتْهُ الحِجَارَةُ جَمَزَ ، حَتَّى أَدْرَكْنَاهُ بِالْحَرَّةِ فَرَجَمْنَاهُ . [راجع : ٥٢٧٠ ، أخرجه مسلم : ١٦٩١ ، مع الحديث السابق] .

٦٨٢٦- ابن شهاب گفت: کسی که از جابر شنیده بود به من خبر داد که جابر گفت: من در زمرهٔ کسانی بودم که او را سنگسار کردیم. او را در مُصَلّی (عیدگاه) سنگسار کردیم و چون سنگ بر وی اصابت کرد، خیز زد و دوید، تا آنکه او را در حَرَّه گیر آوردیم و سنگسار کردیم.

٣٠- باب : الاعْتِرَافِ بِالزِّنَى

باب-۳۰ اعتراف به زنا

٦٨٢٧، ٦٨٢٨- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال : حَفِظْنَاهُ مِنْ فِي الزُّهْرِيِّ قال : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّه : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ وَزَيْدَ بْنَ خَالِدٍ قَالا : كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَامَ رَجُلٌ فقال : أَنْشُدُكَ اللَّهَ إلا قَضَيْتَ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّه ، فَقَامَ خَصْمُهُ ، وكَانَ أَفْقَهَ مِنْهُ ، فقال : اقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّه

٦٨٢٧،٦٢٧٨- از علی بن عبدالله، از سُفیان روایت است که گفت: از زُهری به یاد دارم که گفت: عبیدالله مرا خبر داده که ابوهریره و زید بن خالد گفته‌اند:

نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم که مردی

وَأْذَنْ لِي ؟ قال : « قُلْ » . قال : إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَخَادِمٍ ، ثُمَّ سَأَلْتُ رِجَالاً مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ ، فَأَخْبَرُونِي : أَنَّ عَلَى ابْنِي جَلْدَ مِائَةٍ وَتَغْرِيبَ عَامٍ ، وَعَلَى امْرَأَتِهِ الرَّجْمَ . فقال النَّبِيُّ ﷺ : « وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ ، الْمِائَةُ شَاةٍ وَالْخَادِمُ رَدٌّ ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، وَاغْدُ يَا أُنَيْسُ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا ، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا » . فَغَدَا عَلَيْهَا فَاعْتَرَفَتْ فَرَجَمَهَا .

قُلْتُ لِسُفْيَانَ : لَمْ يَقُلْ : فَأَخْبَرُونِي أَنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ ؟ فقال : أَشُكُّ فِيهَا مِنَ الزُّهْرِيِّ ، فَرُبَّمَا قُلْتُهَا ، وَرُبَّمَا سَكَتُّ . [راجع : ۲۳۱٤، ۲۳۱٥ ، أخرجه مسلم : ۱٦۹۷، ۱٦۹۸] .

برخاست و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که میان ما مطابق کتاب خدا قضاوت کن. سپس طرف دیگر دعوی او، که از وی فهمیده‌تر بود، ایستاد و گفت: میان ما به کتاب خدا قضاوت کن و به من اجازه بده (که بگویم).

آن حضرت فرمود:«بگوی» وی گفت: پسر من نزد این مرد مزدور (اجیر) بود و با زن وی زنا کرده است و من (به جبران گناه) وی صد گوسفند و غلام را فدیه کرده‌ام، سپس از مردانی سؤال کردم که از اهل علم بودند، آنها به من گفتند که بر پسر من صد تازیانه و یک سال تبعید لازم می‌آید و بر زن وی سنگسار است.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که در میان شما مطابق به کتاب خدا جَلّ ذِکره قضاوت می‌کنم، صد گوسفند و غلام به تو برگردانیده شود، و بر پسر تو صد تازیانه و یک سال تبعید است، و تو ای اُنَیس فردا نزد زن این مرد برو. اگر اعتراف کرد، سنگسارش کن». وی فردای آن روز نزد زن آن رفت و او اعتراف کرد و وی او را سنگسار کرد.

علی بن عبدالله می‌گوید: به سُفیان گفتم: آیا آن مرد نگفت: به من خبر دهید که آیا بر پسر من سنگسار لازم می‌آید؟ سفیان گفت: در آن شک دارم که زهری گفته باشد. بسا گفته‌ام و بسا سکوت کرده‌ام.

٦٨٢٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قال : قال عُمَرُ : لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ يَطُولَ بِالنَّاسِ زَمَانٌ ،

٦٨٢٩- از زُهری، از عبیدالله روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: عمر گفت: از آن می‌ترسم که زمان بر مردم بگذرد و کسی

حَتَّى يَقُولَ قَائِلٌ: لا نَجِدُ الرَّجْمَ فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَيَضِلُّوا بِتَرْكِ فَرِيضَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ، أَلا وَإِنَّ الرَّجْمَ حَقٌّ عَلَى مَنْ زَنَى وَقَدْ أَحْصَنَ، إِذَا قَامَتِ الْبَيِّنَةُ، أَوْ كَانَ الْحَبَلُ أَوِ الاعْتِرَافُ- قال سُفْيَانُ: كَذَا حَفِظْتُ- أَلا وَقَدْ رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَجَمْنَا بَعْدَهُ. [راجع: ٢٤٦٢، أخرجه مسلم: ١٦٩١].

بگويد: حكم رَجم (سنگسار) را در كتاب خدا نمى‌يابيم و با ترك كردن فريضهٔ كه خدا آن را نازل كرده است، گمراه گردند. پس آگاه باشيد كه همانا رجم بر كسى كه زنا كند و ازدواج كرده باشد حق است، آنگاه كه شاهدان آورده شود، يا حمل گرفته باشد[1]، يا اعتراف كند- سفيان راوى گفت: چنين به ياد دارم كه (عمر گفت:) آگاه باشيد كه همانا رسول الله صلى الله عليه و سلم سنگسار كرده است و ما پس (از وفات وى) سنگسار كرده‌ايم.

٣١- باب: رَجْمِ الْحُبْلَى مِنَ الزِّنَى إِذَا أَحْصَنَتْ

باب-٣١ سنگسار زنى كه از زنا حمل گرفته، اگر شوهر ديده باشد

٦٨٣٠- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ ابْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال: كُنْتُ أُقْرِئُ رِجَالاً مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، مِنْهُمْ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، فَبَيْنَمَا أَنَا فِي مَنْزِلِهِ بِمِنًى، وَهُوَ عِنْدَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي آخِرِ حَجَّةٍ حَجَّهَا، إِذْ رَجَعَ إِلَيَّ عَبْدُالرَّحْمَنِ فقال: لَوْ رَأَيْتَ رَجُلاً أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ الْيَوْمَ.

فقال: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَلْ لَكَ فِي فُلانٍ؟ يَقُولُ: لَوْ قَدْ مَاتَ عُمَرُ لَقَدْ بَايَعْتُ فُلانًا، فَوَاللَّهِ مَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ إِلا فَلْتَةً فَتَمَّتْ.

فَغَضِبَ عُمَرُ، ثُمَّ قال: إِنِّي إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَقَائِمٌ الْعَشِيَّةَ فِي النَّاسِ، فَمُحَذِّرُهُمْ هَؤُلاءِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَغْصِبُوهُمْ أُمُورَهُمْ.

قال عَبْدُالرَّحْمَنِ: فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لا تَفْعَلْ، فَإِنَّ الْمَوْسِمَ يَجْمَعُ رَعَاعَ النَّاسِ وَغَوْغَاءَهُمْ، فَإِنَّهُمْ هُمُ الَّذِينَ يَغْلِبُونَ عَلَى قُرْبِكَ حِينَ تَقُومُ فِي النَّاسِ، وَأَنَا أَخْشَى أَنْ تَقُومَ فَتَقُولَ مَقَالَةً يُطَيِّرُهَا عَنْكَ كُلُّ مُطَيِّرٍ، وَأَنْ

٦٨٣٠- از ابن شهاب، از عبيدالله بن عبدالله بن عُتبَه بن مسعود روايت است كه گفت: ابن عباس رضى الله عنهما گفت: من بر بعضى از مهاجرين قرآن را درس مى‌دادم كه از آن جمله است، عبدالرحمن بن عوف. من در منزل وى در منى بودم و او نزد عمر بن خطاب كه آخرين حج خود را مى‌گزارد، حاضر بود، آنگاه كه عبدالرحمن (از نزد عمر) برگشت (به من) گفت: كاش مردى را كه امروز نزد اميرالمؤمنين (عمر) آمده بود، مى‌ديدى. آن مرد گفت: اى اميرالمؤمنين، دربارهٔ فلان كس نظر تو چيست؟ كه مى‌گويد: اگر عمر بميرد، من به فلان كس بيعت مى‌كنم، به خدا سوگند بيعت به ابوبكر

---

١ - در حمل گرفتن زن نزد امام ابوحنيفه حد نيست، زيرا شبهه پيدا مى‌شود، و شبهه حد را ساقط مى‌كند. در قرآن آمده كه: الشيخ و الشَّيخَةُ اذا زنيا فارجموهما- يعنى مرد و زنى كه ازدواج كرده‌اند اگر زنا كنند، آنها را سنگسار كنيد. اين آيت منسوخ التلاوه است، يعنى آنچه به حديث ثابت شده ماخوذ از قرآن است «تيسيرالقارى، ج۶ ص١٨٧»

لا يَعُوهَا وَأَنْ لا يَضَعُوهَا عَلَى مَوَاضِعِهَا ، فَأَمْهِلْ حَتَّى تَقْدَمَ الْمَدِينَةَ فَإِنَّهَا دَارُ الْهِجْرَةِ وَالسُّنَّةِ ، فَتَخْلُصَ بِأَهْلِ الْفِقْهِ وَأَشْرَافِ النَّاسِ ، فَتَقُولَ مَا قُلْتَ مُتَمَكِّنًا ، فَيَعِي أَهْلُ الْعِلْمِ مَقَالَتَكَ ، وَيَضَعُونَهَا عَلَى مَوَاضِعِهَا .

فَقَالَ عُمَرُ : أَمَا وَاللَّهِ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - لأَقُومَنَّ بِذَلِكَ أَوَّلَ مَقَامٍ أَقُومُهُ بِالْمَدِينَةِ .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فِي عُقْبِ ذِي الْحَجَّةِ ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ عَجَّلْتُ الرَّوَاحَ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ ، حَتَّى أَجِدَ سَعِيدَ بْنَ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ جَالِسًا إِلَى رُكْنِ الْمِنْبَرِ ، فَجَلَسْتُ حَوْلَهُ تَمَسُّ رُكْبَتِي رُكْبَتَهُ ، فَلَمْ أَنْشَبْ أَنْ خَرَجَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ مُقْبِلاً ، قُلْتُ لِسَعِيدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ : لَيَقُولَنَّ الْعَشِيَّةَ مَقَالَةً لَمْ يَقُلْهَا عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَالَ : أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنِّي قَائِلٌ لَكُمْ مَقَالَةً قَدْ قُدِّرَ لِي أَنْ أَقُولَهَا مُنْذُ اسْتُخْلِفَ ، فَأَنْكَرَ عَلَيَّ وَقَالَ : مَا عَسَيْتَ أَنْ يَقُولَ مَا لَمْ يَقُلْ قَبْلَهُ .

فَجَلَسَ عُمَرُ عَلَى الْمِنْبَرِ ، فَلَمَّا سَكَتَ الْمُؤَذِّنُونَ قَامَ ، فَأَثْنَى ، لا أَدْرِي لَعَلَّهَا بَيْنَ يَدَيْ أَجَلِي ، فَمَنْ عَقَلَهَا وَوَعَاهَا فَلْيُحَدِّثْ بِهَا حَيْثُ انْتَهَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ ، وَمَنْ خَشِيَ أَنْ لا يَعْقِلَهَا فَلا أُحِلُّ لأَحَدٍ أَنْ يَكْذِبَ عَلَيَّ :

إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ ، فَكَانَ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةُ الرَّجْمِ ، فَقَرَأْنَاهَا وَعَقَلْنَاهَا وَوَعَيْنَاهَا ، رَجَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَجَمْنَا بَعْدَهُ ، فَأَخْشَى إِنْ طَالَ بِالنَّاسِ زَمَانٌ أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ : وَاللَّهِ مَا نَجِدُ آيَةَ الرَّجْمِ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، فَيَضِلُّوا بِتَرْكِ فَرِيضَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ ، وَالرَّجْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ حَقٌّ عَلَى مَنْ زَنَى إِذَا أُحْصِنَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ ، إِذَا قَامَتِ الْبَيِّنَةُ ، أَوْ كَانَ الْحَبَلُ أَوِ الاعْتِرَافُ .

ثُمَّ إِنَّا كُنَّا نَقْرَأُ فِيمَا نَقْرَأُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ : أَنْ لا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ ، فَإِنَّهُ كُفْرٌ بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ

بجز از روی شتابزدگی نبوده که سپس استقرار یافت.

عمر خشمگین شد، سپس گفت: همانا من امشب در میان مردم، (به خطبه) می‌ایستم و آنها را از قصد کسانی که می‌خواهند امور (زعامت) مردم را غصب نمایند، بر حذر خواهم ساخت.

عبدالرحمن گفت: گفتم: ای امیرالمؤمنین، این کار را مکن، همانا حالا موسم (حج) است که مردم فرومایه و آشوب‌طلب را (نیز) در خود جمع می‌کند، و آنگاه که در میان مردم به خطبه بایستی ایشان غلبه‌کنان به نزدیک تو گرد می‌آیند و من از آن می‌ترسم که زمانی که (به خطبه) بایستی و سخنی بگویی، هر پراننده، سخن تو را (نظر به خواهش خود) بپراند و آن را (چنانکه گفتی) نگاه ندارند و آن را در موضع آن ننهند. (در آن تغییر آوردند) پس انتظار بکش تا به مدینه برسی و آنجا دار هجرت و سنت است وبا علماء و بزرگان مردم صحبت می‌داری و در حالیکه در آنجا پا بر جا هستی هر آنچه می‌خواهی می‌گویی و علماء سخن تو را درک می‌کنند و آن را در موضع آن به کار می‌گیرند.

عمر گفت: آگاه باش، به خدا سوگند، اگر خدا بخواهد، در نخستین سخنرانی که به مدینه خواهم کرد، این موضوع را مطرح می‌کنم. ابن عباس گفت: سپس ما در آخر ذی حجه به مدینه رسیدیم، چون روز جمعه فرارسید، به هنگام میلان آفتاب، شتابان(به مسجد) رفتم و دیدم که سعید بن زید بن عمرو، بن نُفَیل به

آبَائِكُمْ ، أَوْ إِنَّ كُفْرًا بِكُمْ أَنْ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ .

أَلا ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : ((لا تُطْرُونِي كَمَا أُطْرِيَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ، وَقُولُوا : عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ)).

ثُمَّ إِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ قَائِلاً مِنْكُمْ يَقُولُ : وَاللَّهِ لَوْ قَدْ مَاتَ عُمَرُ بَايَعْتُ فُلانًا ، فَلا يَغْتَرَّنَّ امْرُؤٌ أَنْ يَقُولَ : إِنَّمَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةً وَتَمَّتْ ، أَلا وَإِنَّهَا قَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ وَقَى شَرَّهَا ، وَلَيْسَ مِنْكُمْ مَنْ تُقْطَعُ الأَعْنَاقُ إِلَيْهِ مِثْلُ أَبِي بَكْرٍ ، مَنْ بَايَعَ رَجُلاً عَنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلا يُبَايَعُ هُوَ وَلا الَّذِي تَابَعَهُ ، تَغِرَّةً أَنْ يُقْتَلا .

وَإِنَّهُ قَدْ كَانَ مِنْ خَبَرِنَا حِينَ تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ أَنَّ الأَنْصَارَ خَالَفُونَا ، وَاجْتَمَعُوا بِأَسْرِهِمْ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ ، وَخَالَفَ عَنَّا عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ وَمَنْ مَعَهُمَا ، وَاجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ .

فَقُلْتُ لأَبِي بَكْرٍ : يَا أَبَا بَكْرٍ انْطَلِقْ بِنَا إِلَى إِخْوَانِنَا هَؤُلاءِ مِنَ الأَنْصَارِ، فَانْطَلَقْنَا نُرِيدُهُمْ ، فَلَمَّا دَنَوْنَا مِنْهُمْ ، لَقِيَنَا مِنْهُمْ رَجُلانِ صَالِحَانِ ، فَذَكَرَا مَا تَمَالأَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ ، فَقَالا : أَيْنَ تُرِيدُونَ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ ؟ فَقُلْنَا : نُرِيدُ إِخْوَانَنَا هَؤُلاءِ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَقَالا : لا عَلَيْكُمْ أَنْ لا تَقْرَبُوهُمْ ، اقْضُوا أَمْرَكُمْ ، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَنَأْتِيَنَّهُمْ .

فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَاهُمْ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ ، فَإِذَا رَجُلٌ مُزَمَّلٌ بَيْنَ ظَهْرَانَيْهِمْ ، فَقُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ فَقَالُوا : هَذَا سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ ، فَقُلْتُ : مَا لَهُ ؟ قَالُوا : يُوعَكُ .

فَلَمَّا جَلَسْنَا قَلِيلاً تَشَهَّدَ خَطِيبُهُمْ ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَالَ : أَمَّا بَعْدُ ، فَنَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ وَكَتِيبَةُ الإِسْلامِ ، وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ رَهْطٌ ، وَقَدْ دَفَّتْ دَافَّةٌ مِنْ قَوْمِكُمْ ، فَإِذَا هُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يَخْتَزِلُونَا مِنْ أَصْلِنَا ، وَأَنْ يَحْضُنُونَا مِنَ الأَمْرِ .

پای منبر نشسته است. من به کنار وی نشستم و زانوی من با زانوی او تماس کرد، دیری نگذشت که عمر بن خطاب برآمد، چون او را دیدم که می‌آید، به سعید بن زید بن عمرو بن نُفَیل گفتم: امروز عمر سخنی خواهد گفت که از آنگاه که خلیفه شده، نگفته است[1]. وی سخنم را نپذیرفت و گفت: چنین نخواهد بود که چیزی بگوید که قبل بر این نگفته است.

عمر بر منبر نشست و چون مؤذنان (پس از اذان) خاموش شدند، ایستاد و خدا را بدانچه سزاواراوست ستود سپس گفت: امّا بعدُ: همانا به شما سخنی می‌گویم که به تحقیق بر من مقدَّر شده که به شما بگویم، نمی‌دانم شاید اجل من فرارسیده است، پس کسی که آن را دریابد و بتواند در حافظه بسپارد باید تا همانجایی که مرکبش می‌رود آن را برساند، و کسی که می‌ترسد که آن سخن را درنمی‌یابد، بر وی روا نیست (که با نقل قول من) بر من دروغ ببندد.

همانا خداوند، محمد صلی الله علیه و سلم را به حق فرستاد و بر وی کتاب نازل کرد و از آن جمله است آیت رجم (سنگسار) که خداوند بر وی نازل کرد، ما این آیت را خواندیم و دریافتیم و به حافظه سپردیم، رسول الله صلی الله علیه و سلم (مرد و زن زناکار را) سنگسار

---

۱ - در حدیث ۶۸۳۰، پاراگراف ششم، پس از عبارت : لَيَقُولَنَّ العَشِيَّةَ مَقَالَةً لَم يَقُلهَا– عبارت: عَلَى اللهِ بما هُوَ اَهلَه .. – آمده که اشنباه است و نوشتن عبارات، پس و پیش شده است: صورت درست چنین است: «لَيَقُولَنَّ العَشِيَّةَ مَقَالَةً لَم يَقُلها مُنذُ استُخلِفَ فَأنكَرَ عَلَيَّ وَ قالَ: ما عَسَيتَ اَن يَقُولَ ما لَم يَقُل قَبلَهُ، فَجَلَسَ عُمَرَ على المَنبر، فَلَمَّا سَكَتَ المؤذِّنُونَ قامَ فَاثنَى عَلَى اللهِ بما هُوَ اَهلَهُ، ثُمَّ قالَ: اما بَعدُ، فَانِّي قائلٌ لَكُم مَقَالةً قَد قُدِّرَ لِي اَن اَقُولَهَا، لا اَدرى لَعَلَّهَا بَينَ يَدَى أجَلَى .... » البته ترجمهٔ آن مطابق متن صحیح صورت گرفته است.

فَلَمَّا سَكَتَ أَرَدْتُ أَنْ أَتَكَلَّمَ ، وَكُنْتُ قَدْ زَوَّرْتُ مَقَالَةً أَعْجَبَتْنِي أُرِيدُ أَنْ أُقَدِّمَهَا بَيْنَ يَدَيْ أَبِي بَكْرٍ ، وَكُنْتُ أُدَارِي مِنْهُ بَعْضَ الْحَدِّ .

فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَتَكَلَّمَ ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ : عَلَى رِسْلِكَ ، فَكَرِهْتُ أَنْ أُغْضِبَهُ ، فَتَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَكَانَ هُوَ أَحْلَمَ مِنِّي وَأَوْقَرَ ، وَاللَّهِ مَا تَرَكَ مِنْ كَلِمَةٍ أَعْجَبَتْنِي فِي تَزْوِيرِي ، إِلا قَالَ : فِي بَدِيهَتِهِ مِثْلَهَا أَوْ أَفْضَلَ مِنْهَا حَتَّى سَكَتَ .

فَقَالَ : مَا ذَكَرْتُمْ فِيكُمْ مِنْ خَيْرٍ فَأَنْتُمْ لَهُ أَهْلٌ ، وَلَنْ يُعْرَفَ هَذَا الأَمْرُ إِلا لِهَذَا الْحَيِّ مِنْ قُرَيْشٍ ، هُمْ أَوْسَطُ الْعَرَبِ نَسَبًا وَدَارًا ، وَقَدْ رَضِيتُ لَكُمْ أَحَدَ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ ، فَبَايِعُوا أَيَّهُمَا شِئْتُمْ ، فَأَخَذَ بِيَدِي وَبِيَدِ أَبِي عُبَيْدَةَ ابْنِ الْجَرَّاحِ ، وَهُوَ جَالِسٌ بَيْنَنَا .

فَلَمْ أَكْرَهْ مِمَّا قَالَ غَيْرَهَا ، كَانَ وَاللَّهِ أَنْ أُقَدَّمَ فَتُضْرَبَ عُنُقِي ، لا يُقَرِّبُنِي ذَلِكَ مِنْ إِثْمٍ ، أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَأَمَّرَ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ ، اللَّهُمَّ إِلا أَنْ تُسَوِّلَ إِلَيَّ نَفْسِي عِنْدَ الْمَوْتِ شَيْئًا لا أَجِدُهُ الآنَ .

فَقَالَ قَائِلٌ مِنَ الأَنْصَارِ : أَنَا جُذَيْلُهَا الْمُحَكَّكُ ، وَعُذَيْقُهَا الْمُرَجَّبُ ، مِنَّا أَمِيرٌ ، وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ ، يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ .

فَكَثُرَ اللَّغَطُ ، وَارْتَفَعَتِ الأَصْوَاتُ ، حَتَّى فَرِقْتُ مِنَ الاخْتِلافِ ، فَقُلْتُ : ابْسُطْ يَدَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ ، فَبَسَطَ يَدَهُ فَبَايَعْتُهُ ، وَبَايَعَهُ الْمُهَاجِرُونَ ثُمَّ بَايَعَتْهُ الأَنْصَارُ .

وَنَزَوْنَا عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ ، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ : قَتَلْتُمْ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ .

فَقُلْتُ : قَتَلَ اللَّهُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ .

قَالَ عُمَرُ : وَإِنَّا وَاللَّهِ مَا وَجَدْنَا فِيمَا حَضَرْنَا مِنْ أَمْرٍ أَقْوَى مِنْ مُبَايَعَةِ أَبِي بَكْرٍ ، خَشِينَا إِنْ فَارَقْنَا الْقَوْمَ وَلَمْ تَكُنْ بَيْعَةٌ : أَنْ يُبَايِعُوا رَجُلاً مِنْهُمْ بَعْدَنَا ، فَإِمَّا بَايَعْنَاهُمْ عَلَى مَا لا نَرْضَى ، وَإِمَّا نُخَالِفُهُمْ فَيَكُونُ فَسَادٌ ، فَمَنْ بَايَعَ رَجُلاً

کرد و ما پس از وی سنگسار کردیم، از آن می‌ترسم که بر مردم زمان بگذرد و کسی که بگوید: به خدا سوگند که ما آیت رجم را در کتاب خدا نمی‌یابیم و با ترک فریضه‌ای که خدا آن را نازل کرده است گمراه گردند. و در کتاب خدا رجم حق است بر کسی از زن و مرد که زنا کرده، در حالی که همسر دیده باشد، بدان شرط که شاهدان شهادت دهند، یا زن حمل گرفته باشد و یا بدین عمل اعتراف کنند.

سپس ما می‌خواندیم آنچه در کتاب خدا می‌خواندیم اینکه: از پدران خویش روی مگردانید (که ادعا کنید پسر کس دیگر می‌باشید) زیرا این (نسبت دادن به غیر پدر) کفر شماست که از پدران خویش روی بگردانید[۱].

آگاه باشید که سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در ستودن من اغراق نکنید چنانکه در ستایش عیسی ابن مریم اغراق شده است و بگویید که وی بندهٔ خدا و فرستادهٔ اوست»

سپس همانا به من خبر رسیده که یکی از شما گفته است: به خدا سوگند اگر عمر بمیرد، من با فلان کس بیعت می‌کنم، کسی نباید خود را بفریبد و بگوید: همانا بیعت با ابوبکر با شتابزدگی بوده و سرانجام شده است. آگاه‌باشید و این ماجرا چنین بوده ولی خدا (مردم را) از شرّ آن حفظ کرد، و در میان شما کسی نیست که چون ابوبکر گردنها به سوی وی برکشیده شود، پس کسی که بدون مشورت مسلمانان با کسی بیعت کند، نه بیعت او اعتبار دارد و نه کسی که به وی بیعت کرده است که شتابزدگی،

۱ - این آیت در قرآن بوده و سپس منسوخ التلاوه شده، ولی حکم آن باقی است «تیسیرالقاری»

عَلَى غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَلا يُتَابَعُ هُوَ وَلا الَّذِي بَايَعَهُ ، تَغِرَّةً أَنْ يُقْتَلا . [راجع : ٢٤٦٢ ، أخرجه مسلم : ١٦٩١، مختصراً] .

آن دو را بفریبد. و همانا، آنگاه که خداوند پیامبر خود را بمیراند، به ما خبر رسید که انصار با ما مخالفت کردند، و همگان در سقیفهٔ بنی ساعده جمع آمدند علی و زبیر و کسانی که با ایشان بودند با ما مخالفت کردند و مهاجرین پیرامون ابوبکر جمع گشتند. من به ابوبکر گفتم: ای ابوبکر، بیا که نزد همان برادران انصاری خود برویم و به همین قصد برآمدیم. چون بدیشان نزدیک گشتیم، دو مردی صالح از آنان با ما ملاقات کردند و از هدفی که قوم بر آن جمع شده بودند ما را خبر دادند و گفتند: به کجا قصد رفتن دارید ای گروه مهاجرین؟ گفتیم: قصد همین برادران انصاری خود را داریم. آنان گفتند: بر شما لازم نیست که بدیشان نزدیک شوید، پس کار خود بروید. به خدا سوگند من گفتم: تا نزد ایشان نرویم. ما راهی شدیم تا اینکه نزد ایشان به سَقیفهٔ بنی ساعده رسیدیم، ناگاه در میانشان مردی در جامه پیچیده شده را دیدیم. گفتم: این کیست؟ گفتند: سعد بن عُباده است. گفتم: او را چه کار شده؟ گفتند: تب کرده است.

چون اندکی در آنجا نشستیم، خطیب آنان کلمهٔ شهادت بر زبان راند و خدا را بدانچه سزاوار اوست ستود. سپس گفت: اما بعدُ، ما انصار خدا و لشکر اسلام هستیم و شما گروه مهاجرین اندکید، و کسانی از شما شتابان آمدند و بر آنند که ما را از ریشه برکنند و از این امر (خلافت) ما را باز دارند. آنگاه که وی خاموش شد، من بر آن شدم که سخن بزنم، سخنی که آماده کرده بودم و مرا خوش آمده بود، تا در حضور

ابوبکر آن را ایراد کنم، تا از خشم ابوبکر اندکی بکاهم. چون خواستم که سخن بگویم، ابوبکر گفت: سرِ جای خود باش. و من ناخوش داشتم که او را به خشم آورم، سپس ابوبکر به سخن آغاز کرد و او نظر به من متواضع‌تر و بردبارتر بود، به خدا سوگند از آن سخنی که من آماده کرده بودم و مرا خوش آمده بود، کلمه‌ای را ناگفته نگذاشت مگر آنکه مانند آن و یا بهتر از آن را به طور بدیهه گفت تا آنکه سخنش را به پایان رساند.

ابوبکر گفت: شما آنچه را در نیکویی خود یاد کردید سزاوار آنید، ولی این کار(خلافت) بجز بر این قبیلهٔ قریش که از نظر نسب و شهر بهترین عربند معرفی نشده است و من راضی هستم که شما به یکی از این دو نفر به هر یک که می‌خواهید بیعت کنید.

سپس ابوبکر دست من و دست ابوعبیدهٔ جراح را که میان ما نشسته بود، بلند کرد. از آنچه ابوبکر گفت، مرا ناخوش نیامد بجز از نامزدی خلافت من. به خدا سوگند، اقدام من به این امر، چنان بود که گردن من زده شود، و این گناهی را به من نزدیک نمیگرداند. که بر من دوست داشتنی‌تر باشد از اینکه بر قومی فرمانروایی کنم که ابوبکر در میان آنها باشد، بارالها بجز آنکه به هنگام مرگ، نفس من مرا بفریبد که چیزی بجز از اینکه آکنون می‌گویم دریابم. سپس یکی از انصار گفت: منم جُذَیل (تنهٔ درخت استوار)، که شتران گرگین بدن خود را بر من میخارند تا خارش‌شان را چاره کنم و منم عُذَیق (درخت خرمای بلند)، پس

ای گروه قریش، امیری از ما باشد و امیری از شما باشد.

گفت و گوی زیاد شد و سر و صدا بلند گشت تا آنکه از این اختلاف به هراس افتادم. پس گفتم: ای ابوبکر، دست خود را دراز کن. وی دستش را دراز کرد و من به او بیعت کردم و مهاجرین نیز به او بیعت کردند، سپس انصار به او بیعت نمودند.

ما بر سعد بن عُباده (که خودش را نامزد خلافت کرده بود) چیره شدیم. گوینده‌ای از میان انصار گفت: شما (با این کار) سعد بن عُباده را کشتید.

من گفتم: خداوند سعد بن عُباده را بکشد.

عمر گفت: به خدا سوگند به ما کاری مهم‌تر از بیعت با ابوبکر پیش نیامده بود، و می‌ترسیدیم که اگر از این مردم جدا شویم و (اکنون) بیعت نشود، پس از ما به مردی از میان خود بیعت کنند، یا ما باید خلاف میل به ایشان بیعت کنیم و یا با ایشان مخالفت کنیم که در این حالت فسادی پدید می‌آمد. پس اگر کسی بدون مشورهٔ مسلمانان با مردی بیعت کند، به کسی که بیعت شده، از وی متابعت نمی‌شود، و نه کسی که به وی بیعت کرده (بیعتش اعتبار دارد) و هر دویشان باید کشته شوند.

۳۲- باب : الْبِكْرَانِ يُجْلَدَانِ وَيُنْفَيَانِ

باب-۳۲ زن و مرد بِکر (همسر نرسیده) اگر زنا کنند، تازیانه زده می‌شوند و جلای وطن می‌گردند

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ

«به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید، و اگر به خدا و روز باز پسین ایمان دارید،

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ . الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴾ [النور :۲-۳] .
قال ابْنُ عُيَيْنَةَ : رَأْفَةٌ فِي إِقَامَةِ الْحَدِّ .

در [کار] دین خدا، نسبت به آن دو دلسوزی نکنید و باید گروهی از مؤمنان در کیفر آن دو حضور یابند. مرد زناکار، جز زن زناکار یا مشرک را به همسری نگیرد و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به زنی نگیرد، و بر مؤمنان این [امر] حرام گردیده است» (النُّور:۲-۳)

٦٨٣١- حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَأْمُرُ فِيمَنْ زَنَى وَلَمْ يُحْصَنْ : جَلْدَ مِائَةٍ وَتَغْرِيبَ عَامٍ . [راجع : ٢٣١٤، أخرجه مسلم : ١٦٩٨] .

٦٨٣١- از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه از زید بن خالد جُهَنی روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که دربارۀ کسی که زنا کرده و همسر نگرفته بود، صد تازیانه و یک سال جلای (دوری) وطن حکم کرد

٦٨٣٢- قال ابْنُ شِهَابٍ : وَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ غَرَّبَ ، ثُمَّ لَمْ تَزَلْ تِلْكَ السُّنَّةَ .

٦٨٣٢-ابن شهاب گفت: عُروه بن زبیر مرا خبر داده که: همانا عمر بن خطّاب (زناکار را) تبعید کرد، سپس برای همیشه این سنّت شد.

٦٨٣٣- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى فِيمَنْ زَنَى وَلَمْ يُحْصَنْ : بِنَفْيِ عَامٍ ، بِإِقَامَةِ الْحَدِّ عَلَيْهِ . [راجع : ٢٣١٥ ، أخرجه مسلم : ١٦٩٧] .

٦٨٣٣- از ابن شهاب، از سعید بن مسیَّب، از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارۀ کسی که زنا کرده و هنوز همسر نگرفته بود، به یک سال تبعید و اجرای حد (صد تازیانه) بر وی حکم کرد.

٣٣- باب : نَفْيِ أَهْلِ الْمَعَاصِي وَالْمُخَنَّثِينَ

باب-۳۳ گناهکاران و مُخَنّثان

٦٨٣٤- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : لَعَنَ النَّبِيُّ ﷺ الْمُخَنَّثِينَ مِنَ الرِّجَالِ ، وَالْمُتَرَجِّلَاتِ مِنَ النِّسَاءِ ، وَقَالَ : « أَخْرِجُوهُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ » . وَأَخْرَجَ فُلَانًا ، وَأَخْرَجَ عُمَرُ فُلَانًا .

٦٨٣٤- از یَحیی، از عِکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم بر مردان زن‌نما[1] و زنان مردنما لعنت کرده و گفته است: «آنان را از خانه‌های

۱ - کلمۀ «مُخَنَّث» که به مردان زن‌نما ترجمه شد، در تیسیرالقاری بدین گونه شرح گردیده است: مُخَنَّث، کسی را گویند که در حرکات و سکنات و کلام، خود را به زنان تشبیه کند.

خویش بیرون رانید» و آن حضرت فلان کس را بیرون راند، و عمر فلان کس را بیرون راند.

٣٤- باب : مَنْ أمَرَ غَيْرَ الإمَامِ بِإِقَامَةِ الحَدِّ غَائِبًا عَنْهُ

٦٨٣٥ ، ٦٨٣٦- حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ ابْنِ خَالِدٍ : أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَعْرَابِ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ جَالِسٌ ، فقال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، اقْضِ بِكِتَابِ اللَّهِ ، فَقَامَ خَصْمُهُ فقال : صَدَقَ ، اقْضِ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِكِتَابِ اللَّهِ ، إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ ، فَأَخْبَرُونِي أَنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ ، فَافْتَدَيْتُ بِمِائَةٍ مِنَ الْغَنَمِ وَوَلِيدَةٍ ، ثُمَّ سَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ ، فَزَعَمُوا أَنَّ مَا عَلَى ابْنِي جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، فقال : « وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، أَمَّا الْغَنَمُ وَالْوَلِيدَةُ فَرَدٌّ عَلَيْكَ ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، وَأَمَّا أَنْتَ يَا أُنَيْسُ ، فَاغْدُ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا فَارْجُمْهَا » . فَغَدَا أُنَيْسٌ فَرَجَمَهَا .

[راجع : ٢٣١٤ ، ٢٣١٥ ، أخرجه مسلم : ١٦٩٧ ، ١٦٩٨ ، باختلاف] .

باب-۳۴ کسی بجز از امام در غیاب امام، به اجرای حد امر کند

٦٨٣٥ و ٦٨٣٦- از زهری، از عبیدالله، از ابوهریره و زید ابن خالد روایت است که گفتند: مردی بادیه نشین نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم در حالی آمد که آن حضرت نشسته بود. وی گفت: یا رسول الله، به کتاب خدا حکم کن. طرف دعوای او گفت: راست می‌گوید، برای او یا رسول الله به کتاب خدا حکم کن. همانا پسر من نزد این مرد مزدور بود و با زن وی زنا کرده است. برای من خبر دادند که بر پسرم حکم رجم (سنگسار) است و من صد گوسفند و کنیزی فدیه کردم، سپس (حکم آن را) از اهل علم سئوال کردم.

آنان گفتند که آنچه بر پسرم حکم می‌شود، صد تازیانه و یک سال دور راندن از این شهر است.

آن حضرت فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست، که میان شما به کتاب خدا حکم می‌کنم. آن گوسفندان و کنیز (که فدیه داده‌ای) به تو مسترد شود و بر پسر تو صد تازیانه و یک سال دوری از شهر است، ولی تو ای اُنَیس، فردا نزد زن وی برو، و او را سنگسار کن.»

انیس، فردای آن روز رفت و آن زن را سنگسار کرد.

٣٥- باب : قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى :

﴿ وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ [النساء: ٢٥]

[غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ : زَوَانِي . وَلا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ : أَخِلاَّءَ .]

باب-۳۵ گفتهٔ خدای تعالی:

« و هر کس از شما از نظر مالی نمی‌تواند زنان [آزاد] پاکدامـن باایمان را به همسـری [خود] درآورد، پس با دختران جوانسـال باایمان شما که مالک آنان هسـتید [ازدواج کند]، و خدا به ایمان شما داناتر است. [همه] از یکدیگرید. پس آنان را با اجازهٔ خانواده‌شان به همسری [خود] درآورید و مهرشـان را به طور پسندیده به آنان بدهید [به شرط آنکه] پاکدامن باشند نه زناکار، و دوسـت گیران پنهانی نباشـند. پس چون به ازدواج شما درآمدند، اگر مرتکب فحشا شدند. پس بر آنان نیمی از عذاب [مجازات] زنان آزاد است. این [پیشنهاد زناشـویی با کنیزان] برای کسی از شماسـت که از آلایش گناه بیم دارد، و صبر کردن برای شـما بهتر است، و خداوند آمرزندهٔ مهربان است» (النساء:۲۵)

[غَیـرَ مُسـافِحات، یعنـی [غیـر] زنـاکاران. وَلَا مُتَّخِـذاتِ أَخـدانٍ، یعنـی: و رابطـهٔ پنهانی‌دارنگان.]

باب : إِذَا زَنَتِ الأَمَةُ

٦٨٣٧، ٦٨٣٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ سُئِلَ عَنِ الأَمَةِ إِذَا زَنَتْ وَلَمْ تُحْصَنْ ؟ قَالَ : « إِذَا زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا ، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا ، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَاجْلِدُوهَا ثُمَّ بِيعُوهَا وَلَوْ بِضَفِيرٍ » . قَالَ ابْنُ شِهَابٍ : لا أَدْرِي بَعْدَ الثَّالِثَةِ أَوِ الرَّابِعَةِ . [راجع: ٢١٥٣، ٢١٥٤ ، أخرجه مسلم : ١٧٠٤]

باب اگر کنیز زنا کند

۶۸۳۷-۶۸۳۸- از مالـک، از ابـن شـهاب، از عبیدالله بـن عبدالله بن عُتبه روایت اسـت که ابوهریره و زید بن خالد رضی الله عنهما گفتند: از رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارهٔ کنیزی که زنا کند در حالی که به همسر نرسیده باشد، سؤال شـد. آن حضرت فرمود: اگر زنا کند، او را تازیانه بزنید سـپس اگر زنا کند او را تازیانه

بزنید، سپس اگر زنا کند او را تازیانه بزنید، سپس او را بفروشید هر چند به بهای ریسمان مویی باشد» ابن شهاب گفته است: نمی‌دانم بعد از بار سوم یا بار چهارم (فرمود که او را بفروشید»

٣٦- باب : لا يُثَرَّبُ عَلَى الأَمَةِ إِذَا زَنَتْ وَلا تُنْفَى

٦٨٣٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِذَا زَنَتِ الأَمَةُ فَتَبَيَّنَ زِنَاهَا ، فَلْيَجْلِدْهَا وَلا يُثَرِّبْ ، ثُمَّ إِنْ زَنَتْ فَلْيَجْلِدْهَا وَلا يُثَرِّبْ ، ثُمَّ إِنْ زَنَتِ الثَّالِثَةَ فَلْيَبِعْهَا وَلَوْ بِحَبْلٍ مِنْ شَعَرٍ » .

تَابَعَهُ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أُمَيَّةَ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٢١٥٢ ، اخرجه مسلم : ١٧٠٣] .

باب-۳۶ کنیز اگر زنا کند او را سرزنش نکنید و تبعید نکنید

۶۸۳۹- از لَیث، از سعید مُقبری، از پدرش، از ابوهریره، روایت است که از وی شنیده است که می گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « اگر کنیز زنا کرد و زنای وی آشکار شد، او را تازیانه بزنید و سرزنش نکنید، سپس اگر زنا کرد او را تازیانه بزنید و سرزنش نکنید. سپس اگر برای بار سوم زنا کرد. او را بفروشید هر چند به بهای ریسمان مویی باشد»

متابعت کرده است (لیث را اسماعیل بن اُمَیَّه، از سعید، از ابو هریره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

٣٧- باب : أَحْكَامِ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَإِحْصَانِهِمْ ، إِذَا زَنَوْا وَرُفِعُوا إِلَى الإِمَامِ .

٦٨٤٠- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ سَأَلْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ أَبِي أَوْفَى عَنِ الرَّجْمِ فَقَالَ : رَجَمَ النَّبِيُّ ﷺ ، فَقُلْتُ : أَقَبْلَ النُّورِ أَمْ بَعْدَهُ ؟ قَالَ : لا أَدْرِي . [راجع : ٦٨١٣ ، اخرجه مسلم : ١٧٠٢] .

باب-۳۷ احکام اهل ذمّه[1] و محصن بودن آنها؛ اگر زنا کنند و موضوعشان به امام رسانیده شود.

۶۸۴۰- از عبدالواحد، از شیبانی روایت است که گفت: از عبدالله بن ابی اَوفَی دربارهٔ رَجم (سنگسار) سؤال کردم. وی گفت: پیامبر صلی

۱ - اهل ذمه، نامسلمانانی‌اند که در پناه دولت اسلامی بسر می‌برند، محصن بودن آنها، یعنی ازدواج کرده باشند

تَابَعَهُ عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ، وَخَالِدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ، وَالْمُحَارِبِيُّ، وَعَبِيدَةُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ.

الله علیه و سلم رجم کرده است. گفتم قبل از نزول سورهٔ النّور، یا بعد از آن؟ گفت: نمی‌دانم.

متابعت کرده است (عبدالواحد را) علی بن مُسهِر و خالد بن عبدالله و مُحارِبی عبیده بن حُمید، از شیبانی.

و بعضی گفته‌اند: سورهٔ المائده (عوض سورهٔ النُّور) و اول (سورهٔ النّور) صحیح‌تر است.

٦٨٤١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْيَهُودَ جَاؤُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَذَكَرُوا لَهُ أَنَّ رَجُلاً مِنْهُمْ وَامْرَأَةً زَنَيَا، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَا تَجِدُونَ فِي التَّوْرَاةِ فِي شَأْنِ الرَّجْمِ». فَقَالُوا: نَفْضَحُهُمْ وَيُجْلَدُونَ، قَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلَامٍ: كَذَبْتُمْ إِنَّ فِيهَا الرَّجْمَ، فَأَتَوْا بِالتَّوْرَاةِ فَنَشَرُوهَا، فَوَضَعَ أَحَدُهُمْ يَدَهُ عَلَى آيَةِ الرَّجْمِ، فَقَرَأَ مَا قَبْلَهَا وَمَا بَعْدَهَا، فَقَالَ لَهُ عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلَامٍ: ارْفَعْ يَدَكَ، فَرَفَعَ يَدَهُ فَإِذَا فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، قَالُوا: صَدَقَ يَا مُحَمَّدُ فِيهَا آيَةُ الرَّجْمِ، فَأَمَرَ بِهِمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرُجِمَا، فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ يَحْنِي عَلَى الْمَرْأَةِ، يَقِيهَا الْحِجَارَةَ. [راجع: ١٣٢٩، أخرجه مسلم: ١٦٩٩، باختلاف].

٦٨٤١- از مالک، از نافع، روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: همانا یهود نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند که مرد و زنی از ایشان زنا کرده است. رسول الله صلی الله علیه و سلم به ایشان گفت: «در تورات در مورد ایشان چه می‌یابید؟» گفتند: ایشان را رسوا می‌کنیم و تازیانه می‌زنیم. عبدالله بن سلام (عالم یهودی که مسلمان شده بود) گفت: دروغ می‌گویید، همانا رجم (سنگسار) در تورات آمده است. تورات را آوردند و گشودند. یکی از ایشان دست خود را بر روی آیت رجم گذاشت و (آیات) ماقبل و مابعد آن را خواند. عبدالله بن سلام به وی گفت: دست خود را بردار! چون دست خود را برداشت، آیت رجم در آن نمودار شد. گفتند عبدالله بن سلام راست می‌گوید. یا محمد! در آن آیت رجم می‌باشد. رسول الله صلی الله علیه و سلم درمورد آن دو (مرد و زن زناکار) دستور داد و سنگسار شدند. من مرد را دیدم که خودش را (از روی مهربانی) بر آن زن خم می‌کرد. تا خود را از رسیدن سنگ بر او، سپر گرداند».

٣٨-باب : إذَا رَمَى امْرَأَتَهُ أوِ امْرَأَةَ غَيْرِهِ بِالزِّنَا ،

عِنْدَ الْحَاكِمِ وَالنَّاسِ ، هَلْ عَلَى الْحَاكِمِ أنْ يَبْعَثَ إلَيْهَا فَيَسْألَهَا عَمَّا رُمِيَتْ بِهِ .

٦٨٤٢ ، ٦٨٤٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ يُوسُفَ : أخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللّٰهِ بْنِ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عُتْبَةَ ابْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ أنَّهُمَا أخْبَرَاهُ : أنَّ رَجُلَيْنِ اخْتَصَمَا إلَى رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ ، فَقَالَ أحَدُهُمَا : اقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللّٰهِ ، وَقَالَ الآخَرُ ، وَهُوَ أفْقَهُهُمَا : أجَلْ يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، فَاقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللّٰهِ ، وَأْذَنْ لِي أنْ أتَكَلَّمَ ، قَالَ : «تَكَلَّمْ» . قَالَ : إنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَٰذَا - قَالَ مَالِكٌ : وَالْعَسِيفُ الأجِيرُ - فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ ، فَأخْبَرُونِي أنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَبِجَارِيَةٍ لِي ، ثُمَّ إنِّي سَألْتُ أهْلَ الْعِلْمِ ، فَأخْبَرُونِي أنَّ مَا عَلَى ابْنِي جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، وَإنَّمَا الرَّجْمُ عَلَى امْرَأتِهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : «أمَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لأقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللّٰهِ ، أمَّا غَنَمُكَ وَجَارِيَتُكَ فَرَدٌّ عَلَيْكَ» . وَجَلَدَ ابْنَهُ مِائَةً وَغَرَّبَهُ عَامًا ، وَأمَرَ أنَيْسًا الأسْلَمِيَّ أنْ يَأتِيَ امْرَأةَ الآخَرِ : «فَإنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا» . فَاعْتَرَفَتْ فَرَجَمَهَا . [راجع : ٢٣١٤ ، ٢٣١٥ ، ١٦٩٧ ، أخرجه مسلم ١٦٩٨ ، باختلاف] .

باب-۳۸

اگر کســی در نزد حاکم و مردم، زن خود و یا زن کس دیگری را به زنا متهم کند، آیا بر حاکم اســت که نزد آن زن بفرســتد و از آنچه به وی تهمت زده شده، سؤال کند.

۶۸۴۲،۶۸۴۳- از مالک، از ابن شهاب از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه ابن مسعود روایت است که ابوهریره و زید بن خالد رضی الله عنهما به وی خبــر داده‌اند که: دو نفــر دعوی خویش را نزد رســول الله صلی الله علیه و سلم آوردند. یکی از آنان گفت: دربارهٔ ما به کتاب خدا حکم کن، و برایم اجازه بده که سخن بگویم. آن حضرت فرمود: «ســخن بگوی» ، آن مــرد گفت: همانا پســر من نزد این مرد عَسیف بوده است. مالک (راوی حدیث) گفت: عســیف، یعنی: مزدور (اجیر)، و پســرم با زن وی زنا کرده است. مرا خبــر دادند که بر پســرم رجــم لازم می آید و من (به جبران آن)، صد گوســفند و کنیزی که داشتم فدیه نمودم. سپس (حکم آن را) از اهل علم سؤال کردم، آنها مرا خبر دادند که آنچه بر پســرم لازم می‌آید، صد تازیانه و یکسال تبعید از شــهر اســت. و همانا رجم بر زن وی لازم می آید.

رســول الله صلی الله علیه و ســلم فرمود: «آگاه باشــید، ســوگند به ذاتی که نفس مــن در ید قدرت اوســت، مطابق به کتاب خدا میان شما قضاوت می کنم. اما، گوســفند تــو و کنیز تو به تو مسترد میشــود» و آن حضرت فرمود که پســر او را صد تازیانه بزنند و یک سال از شهر

تبعید کنند، و به اُنیس اسلمی دستور داد که نزد زن آن مرد دیگـر برود «که اگر اعتراف به (زنا کرد) سنگسـارش کند.» آن زن اعتراف کرد و سنگسارش نمود.

۳۹- باب : مَنْ أدَّبَ أهْلَهُ أوْ غَيْرَهُ دُونَ السُّلْطَانِ

وَقَالَ أَبُو سَعِيد ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « إِذَا صَلَّى ، فَأَرَادَ أَحَدٌ أَنْ يَمُرَّ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلْيَدْفَعْهُ ، فَإِنْ أَبَى فَلْيُقَاتِلْهُ » . وَفَعَلَهُ أَبُو سَعِيد .

باب-۳۹

کسـی که اهل خود و یا غیر او را بدون اجازه سـلطان تأدیب کند و ابوسـعید گفته که پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرموده است: «اگر کسی نمـاز می گزارد و کس دیگـری می خواهد از جلو او بگذرد، باید او را مانع شـود، و اگر وی نپذیرد، با او بجنگد (به شـدت او را از جلوی نمازخود براند) و ابوسعید همچنان کرد.

٦٨٤٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قالت : جَاءَ أَبُو بَكْرٍ ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاضِعٌ رَأْسَهُ عَلَى فَخِذِي ، فقال : حَبَسْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَالنَّاسَ ، وَلَيْسُوا عَلَى مَاء ، فَعَاتَبَنِي وَجَعَلَ يَطْعُنُ بِيَدِهِ فِي خَاصِرَتِي ، وَلا يَمْنَعُنِي مِنَ التَّحَرُّكِ إِلا مَكَانُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ آيَةَ التَّيَمُّمِ . [راجع : ٣٣٤ ، أخرجه مسلم : ٣٦٧ ، مطولاً] .

٦٨٤٤- از مالک، از عبدالرحمن بن قاسـم، از پدرش روایت اسـت که عایشه رضی الله عنها گفـت: ابوبکر رضی الله عنـه آمد در حالی که رسـول الله صلی الله علیه و سـلم سر خود را بر ران من نهاده بود و گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم و مردم را ماندگار سـاختی و مردم بر سر آب نیستند. وی مرا سرزنش کرد و دسـت خود را بر پهلویم می فشرد و آنچه مرا از حرکت باز می داشـت جز جایگاه و حالت رسول الله صلی الله علیه و سلم نبود. همان بود که آیهٔ تیمم نازل شد.[1]

٦٨٤٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي عَمْرٌو : أَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْقَاسِمِ حَدَّثَهُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قالت : أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ ، فَلَكَزَنِي لَكْزَةً شَدِيدَةً ، وَقَالَ : حَبَسْتِ النَّاسَ فِي قِلادَة ، فَبِي الْمَوْتُ ، لِمَكَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَقَدْ أَوْجَعَنِي . نَحْوَهُ . لَكَزَ وَوَكَزَ

٦٨٤٥- از عمـرو، از عبدالرحمن بن قاسـم، روایت است که وی از پدرش حدیث می کرد که عایشه رضی الله عنها گفت:

ابوبکر پیش آمد و با دسـت خود ضربهٔ سختی

[1] – مراجعه شود: به جلد اول، کتاب تیمم، حدیث ۳۳۴، ص۱۷۲

وَاحِدٌ . [راجع : ٣٣٤ ، أخرجه مسلم : ٣٦٧ ، مطولاً] .

بر مـن وارد کـرد و گفت: مـردم را به خاطر گردنبند خود (که گم شـده) ماندگار ساختی، من (گویی از بی حرکتی) مرده بودم؛ زیرا جای (سـر) رسول الله صلی الله علیه و سلم (بر ران من بـود) و همانا مرا دردناک سـاخت. (امام بخاری می گوید: لَکَزَ و وَکَزَ (که در متن آمده) به یک معنی است (ضربهٔ سخت وارد کردن)

٤٠- باب : مَنْ رَأَى مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً فَقَتَلَهُ

باب-۴۰ کسـی که مـردی را (در حال زنا) با زن خود دید و او را کشت.

٦٨٤٦- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ ، عَنْ وَرَّادٍ كَاتِبِ الْمُغِيرَةِ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ : قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ : لَوْ رَأَيْتُ رَجُلاً مَعَ امْرَأَتِي لَضَرَبْتُهُ بِالسَّيْفِ غَيْرَ مُصْفَحٍ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : «أَتَعْجَبُونَ مِنْ غَيْرَةِ سَعْدٍ ، لَأَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ ، وَاللَّهُ أَغْيَرُ مِنِّي». [انظر : ٧٤١٦ ، أخرجه مسلم : ١٤٩٩ ، مطولاً] .

٦٨٤٦- از عبدالملـک، از وَرّاد کاتـب مغیـره روایت است که مغیره رضی الله عنه گفت: اگر مـن مردی را (در حال زنا) با زن خود ببینم، او را با دم تیز شمشـیر خود می زنم. این خبر که به پیامبر صلی الله علیه و سـلم رسید، فرمود: « آیا از غیرت سعد عجب می دانید؟! من از وی غیرتمندترم و خدا از من غیرتمندتر است.»

٤١- باب : مَا جَاءَ فِي التَّعْرِيضِ

بـاب-۴۱ آنچـه در مورد تعریـض (به کنایه گفتن) آمده است

٦٨٤٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَاءَهُ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ امْرَأَتِي وَلَدَتْ غُلَامًا أَسْوَدَ ، فَقَالَ : «هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ» . قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : «مَا أَلْوَانُهَا» . قَالَ : حُمْرٌ ، قَالَ : «هَلْ فِيهَا مِنْ أَوْرَقَ» . قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : «فَأَنَّى كَانَ ذَلِكَ» . قَالَ : أُرَاهُ عِرْقٌ نَزَعَهُ ، قَالَ : «فَلَعَلَّ ابْنَكَ هَذَا نَزَعَهُ عِرْقٌ» . [راجع : ٥٣٠٥ ، أخرجه مسلم : ١٥٠٠] .

٦٨٤٧- از مالک، از ابن شـهاب، از سـعید بن مُسَـیب روایت اسـت که ابوهریـره رضی الله عنه گفت: بادیه نشـینی نزد رسـول الله علیه و سلم آمده و گفت: یا رسول الله، زن من پسری سیاه زاییده است[1]. آن حضرت فرمود: «آیا شتر داری؟» گفت: آری، فرمود « رنگ آن چیست؟»

[1] - اینکه وی گفت: زن من پسری سیاه زاییده است، کنایه از زناکاری است و این را به صراحت نگفت و ظاهر است که سخن به تعریض یا کنایه، حکم صریح ندارد ورنه موضوع قذف در میان می‌آمد «اقتباس از تیسیرالقاری»

گفت: سرخ گونند. فرمود: « در میان آنها خاکستری رنگ نیست؟» گفت: آری هست. فرمود: پس این (رنگ خاکستری) از کجا پدید آمده؟» گفت: می پندارم این شباهت را از نژاد خود گرفته است. آن حضرت فرمود: « شاید پسر تو نیز این شباهت را از نژاد خود گرفته است»

٤٢- باب: كَمِ التَّعْزِيرُ وَالأَدَبُ

٦٨٤٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ أَبِي حَبِيبٍ، عَنْ بُكَيْرِ بْنِ عَبْدِاللَّه، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ﷺ قال: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ: « لا يُجْلَدُ فَوْقَ عَشْرِ جَلَدَاتٍ إلا في حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّه ». [انظر: ٦٨٤٩ل، ٦٨٥٠ذ، أخرجه مسلم: ١٧٠٨، بلفظ "أسواط"].

باب-۴۲ تعزیر[1] (کیفری سبکتر از حد) و تأدیب، چند است.

٦٨٤٨- از سلیمان بن یسار، از عبدالرحمن بن جابر بن عبدالله روایت است که ابو بُرده رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرمود: « بیش از ده تازیانه زده نشود، بجز در حَدٌّ از حدود خدا[2]»

---

۱ – تَعزیر، به اصطلاح شرع، همان تأدیب است که مجازات آن به حَدّ که شرع آن را تعیین کرده است نمی‌رسد مانند دشنام دادن، به غیر از قَذف (که دشنام زناکاری دهد) «معجم الوسیط»

۲ – حدیث مذکور در صحیح البخاری، شرح و تحقیق شیخ قاسم شماعی رفاعی چنین بیان شده است: در «فتح» گفته شده: مراد از «حَد» شمار تازیانه یا ضربه‌ای است که برای مجازات خاص توسط شارع تعیین گردیده است. آنچه بر آن متفق علیه است عبارت است از مجازات: اصل زنا، و دزدی، و نوشیدن مشروبات نشه‌آور، و (الحرابه) رهزنی و قَذف در زنا، و قتل، و قصاص نفس و اعضاء و قتل مرتد. ولی در دو مورد اخیر اختلاف است که «حَد» باشد در مدلول این حدیث اختلاف است. روایت مشهور از امام احمد و بعضی شافعیه، آن است که به ظاهر این حدیث رفته‌اند. مالک و شافعی و صاحبان ابوحنیفه، به زدن بیش از ده تازیانه جواز داده‌اند، سپس در این مورد اختلاف کردند. شافعی گفته است: (مجازات تعزیر) باید به کمترین حدود نرسد و اینکه حَدّ آزاد یا غلام اعتبار داده شود، دو قول آمده است. و دیگران گفته‌اند: (اندازهٔ تعزیر) به رأی امام بستگی دارد به هر اندازه که می‌رسد برسد، و پاسخ داده‌اند که ظاهر حدیث به وجهی مورد طعن است. ابن مُنذِر گفته است که در اسناد این حدیث سخن است. بعضی گفته‌اند: اسناد این حدیث مضطرب است، پس ترک آن واجب است، سپس شیخین (بخاری و مسلم) که آن را تعقیب کرده‌اند در صحت آن اتفاق نظر دارند و اتفاق آن دو نفر در صحت این حدیث اعتبار می‌بخشد. اینکه عمل صحابه رضی الله عنهم به خلاف آن واقع شده، نسخ حدیث مذکور را ایجاب می‌کند. چنانکه عمر به ابوموسی نوشت که مجازات آن به بیش از بیست تازیانه نرسد و از عثمان سی تازیانه روایت شده و عمر بیش از اندازه حد، زده است یا بیشتر از حد تازیانه زده است و صحابه آن را پذیرفته‌اند و

٦٨٤٩- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ جَابِرٍ ، عَمَّنْ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ قال : « لا عُقُوبَةَ فَوْقَ عَشْرِ ضَرَبَاتٍ إلا فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ » . [راجع : ٦٨٤٨ ، أخرجه مسلم : ١٧٠٨ ، بلفظ " أسواط"].

٦٨٤٩- از مسلم بن ابی مریم، از عبدالرحمن ابن جابر، از آنچه از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده روایت است که فرمود: مجازاتی بیش از ده ضربه نیست، مگر در حَدّی از حدود خدا.»

٦٨٥٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي عَمْرٌو : أَنَّ بُكَيْرًا حَدَّثَهُ قال : بَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ عِنْدَ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ ، إِذْ جَاءَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ جَابِرٍ ، فَحَدَّثَ سُلَيْمَانَ بْنَ يَسَارٍ ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا سُلَيْمَانُ بْنُ يَسَارٍ فقال : حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ جَابِرٍ : أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا بُرْدَةَ الأَنْصَارِيَّ قال : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « لا تَجْلِدُوا فَوْقَ عَشْرَةِ أَسْوَاطٍ إِلا فِي حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ » . [راجع : ٦٨٤٨ ، أخرجه مسلم : ١٧٠٨].

٦٨٥٠- از بُکیر روایت است که گفت: در حالی که نزد سُلیمان بن یسار نشسته بودم، ناگاه عبدالرحمن بن جابر آمد، در حالی که سلیمان بن یسار به ما حدیث می کرد. سپس سلیمان بن یسار، روی به ما کرد و گفت: عبدالرحمن بن جابر به من گفته است که پدرش به او گفته که از ابو بُردۀ انصاری شنیده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می گفت: « بیش از ده تازیانه نزنید، مگر در حَدّی از حدود خدا»

٦٨٥١- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قال : نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْوِصَالِ ، فقال لَهُ رَجَالٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ : فَإِنَّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ تُوَاصِلُ ، فقال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَيُّكُمْ مِثْلِي ، إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ» . فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا عَنِ الْوِصَالِ وَاصَلَ بِهِمْ يَوْمًا ، ثُمَّ رَأَوُا الْهِلالَ ، فقال : « لَوْ تَأَخَّرَ لَزِدْتُكُمْ » . كَالْمُنَكِّلِ بِهِمْ حِينَ أَبَوْا .

تَابَعَهُ شُعَيْبٌ ، وَيَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، وَيُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ .

وَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ١٩٦٥ ، أخرجه مسلم : ١١٠٣].

٦٨٥١- از عُقَیل، از ابن شهاب، از ابوسلمه روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله علیه و سلم از روزۀ وصال منع کرد. مردی از مسلمانان به او گفت: همانا یا رسول الله، تو خود روزۀ وصال[1] می‌گیری. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « کدام یک از شما مانند من هستید. همانا من شب می کنم در حالی که پروردگارم مرا می خوراند و می نوشاند.»

چون آنها نپذیرفتند که روزه وصال نگیرند، آن حضرت یک روز با ایشان روزۀ وصال گرفت

جواب داده‌اند که: نسخ حدیث در این مورد لازم نمی‌آید و آن را بر واقعه معین و گناه معین و شخص معین حمل کرده‌اند و این قول الماوردی است و در آن نظر است.

۱ – روزۀ وصال آن است که کسی برای یک یا دو شب و روز یا بیشتر از آن در شب و روز نخورد و ننوشد و روزه بگیرد

و سپس روز دیگر[1] هلال دیده شد(و روزه را پایان دادند). آن حضرت فرمود: «اگر دیدن هلال عقب می افتاد (روزهٔ وصال را) بیشتر می کردم» مانند مجازات کننده؛ به دلیل اینکه از امر آن حضرت ابا ورزیده بودند. متابعت کرده است (عُقَیل را) شعیب و یحیی بن سعید و یونُس از (ابن شهاب) زُهری.

و عبدالرحمن بن خالد گفت: از ابن شهاب، از سعید از ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

٦٨٥٢– حَدَّثَنِي عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ : أَنَّهُمْ كَانُوا يُضْرَبُونَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذَا اشْتَرَوْا طَعَامًا جِزَافًا ، أَنْ يَبِيعُوهُ فِي مَكَانِهِمْ ، حَتَّى يُؤْوُوهُ إِلَى رِحَالِهِمْ . [راجع : ٢١٢٣ ، أخرجه مسلم : ١٥٢٧ ، وفي البيوع : ٣٤ ، ٣٧] .

٦٨٥٢– از زُهری، از سالم، از عبدالله بن عمر روایت است که گفت: در روزگار پیامبر صلی الله علیه و سلم، کسانی که غله را بدون وزن یا پیمانه می خریدند و در همان جا می‌فروختند، و قبل از آنکه آن را به غله خانهٔ خود برسانند، زده میشدند (جزای تعزیری).

٦٨٥٣– حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت : مَا انْتَقَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِنَفْسِهِ فِي شَيْءٍ يُؤْتَى إِلَيْهِ حَتَّى يُنْتَهَكَ مِنْ حُرُمَاتِ اللَّهِ ، فَيَنْتَقِمَ لِلَّهِ . [راجع : ٣٥٦٠ ، أخرجه مسلم : ٢٣٢٧ ، بزيادة] .

٦٨٥٣– از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم در هر چیزی که برایش پیش می آمد، برای نفس خود از کسی انتقام نمی گرفت تا آنکه از آنچه خدا حرام کرده است تجاوز صورت می گرفت. آنگاه بود که به خاطر خدا انتقام می گرفت.

٤٣– باب : مَنْ أَظْهَرَ الْفَاحِشَةَ وَاللَّطْخَ وَالتُّهْمَةَ بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ

باب–۴۳ کسی که فحشی را بیان کرد و کسی را بیالود و تهمت بست بدون آوردن شاهد

٦٨٥٤– حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قال

٦٨٥٤ – از سُفیان، از زُهری روایت است که

۱ – حدیث ۶۸۵۱ سطرششم، پس از: وَاصَلَ بِهِم یَوماً، عبارت: ثُمّ یَوماً از چاپ افتاده است. ترجمهٔ آن آورده شد.

الزُّهْرِيُّ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قال : شَهِدْتُ الْمُتَلاعِنَيْنِ وَأَنَا ابْنُ خَمْسَ عَشْرَةَ ، فَرَّقَ بَيْنَهُمَا ، فقال زَوْجُهَا : كَذَبْتُ عَلَيْهَا إنْ أَمْسَكْتُهَا .

قال : فَحَفِظْتُ ذَاكَ مِنَ الزُّهْرِيِّ : إنْ جَاءَتْ بِهِ كَذَا وكَذَا فَهُوَ ، وَإنْ جَاءَتْ بِهِ كَذَا وكَذَا ، كَأَنَّهُ وَحَرَةٌ ، فَهُوَ .

وَسَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يَقُولُ : جَاءَتْ بِهِ لِلَّذِي يَكْرَهُ . [راجع : ٤٢٣ ، أخرجه مسلم : ١٤٩٢ ، مطولاً بدون ذكر " ١٥ سنة"] .

سهل بن سعد گفت: در موضوع لعان[1] (که مردی زن خود را به زنا متهم کرده بود) حاضر بودم در حالی که در آن زمان، پسری پانزده ساله بودم. آن حضرت میانشان جدایی آورد. و شوهرش گفت: اگر او را (به عنوان زن خود) نگاه دارم، پس بر وی دروغ بسته ام. (خود، زنش را سه طلاقه کرد).

سُفیان گفت: من این را از زُهری به یاد دارم که او گفت: (گفته شد: اگر فرزندی چنین و چنان به دنیا آورد، او (شوهرش) در ادعای خود صادق است، و اگر فرزندی (با مشخصاتی) چنین و چنان به دنیا آورد و چون جانور کربسه (سرخ گون) بود، وی (شوهرش) دروغگوی است.

و از زُهری شنیدم که می‌گفت: وی فرزندی به دنیا آورد که مخالف خواستهٔ شوهرش بود.

٦٨٥٥- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ قال : ذَكَرَ ابْنُ عَبَّاسٍ الْمُتَلاعِنَيْنِ ، فقال عَبْدُاللَّهِ بْنُ شَدَّادٍ : هِيَ الَّتِي قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ كُنْتُ رَاجِمًا امْرَأَةً عَنْ غَيْرِ بَيِّنَةٍ» . قال : لا ، تِلْكَ امْرَأَةٌ أَعْلَنَتْ . [راجع : ٥٣١٠ ، أخرجه مسلم : ١٤٩٧] .

٦٨٥٥- از سفیان، از ابو زناد، از قاسم بن محمد روایت است که گفت: ابن عباس از مرد و زنی که سوگند لِعان می خوردند، یاد کرد. عبدالله بن شدّاد گفت: آیا این همان زنی بود که رسول الله صلی الله علیه و سلم درباره اش گفته بود: « اگر زنی را بدون اقامهٔ شاهدان سنگسار می کردم»، (او را سنگسار می کردم). ابن عباس گفت: نی، وی زنی بود که آشکارا (زنا) می کرد (و باک نداشت).

٦٨٥٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : ذُكِرَ التَّلاعُنُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فقال عَاصِمُ بْنُ عَدِيٍّ في ذَلِكَ قَوْلاً ثُمَّ انْصَرَفَ ، وَأَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ يَشْكُو أَنَّهُ وَجَدَ مَعَ

٦٨٥٦- از عبدالرحمن بن قاسم، از قاسم بن محمد روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت:

لِعان به نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد شد.

[1] – موضوع لِعان و چگونگی اجرای آن، در جلد ششم، کتاب طلاق، باب-۲۵، در ذیل حدیث ۵۳۰۶ و احادیث مابعد آن به تفصیل آمده است.

أهْلِه رَجُلاً ، فقال عَاصمٌ : مَا ابْتُلِيتُ بِهَذَا إلا لقَوْلِي ، فَذَهَبَ بِه إلَى النَّبِيِّ ﷺ فَأخْبَرَهُ بالَّذِي وَجَدَ عَلَيْه امْرَأتَهُ ، وكَانَ ذَلِكَ الرَّجُلُ مُصْفَرّاً ، قَلِيلَ اللَّحْمِ ، سَبِطَ الشَّعَرِ وكَانَ الَّذِي ادَّعَى عَلَيْه أنَّهُ وَجَدَهُ عِنْدَ أهْلِه آدَمَ خَدلاً ، كَثِيرَ اللَّحْمِ ، فقال النَّبِيُّ ﷺ : « اللَّهُمَّ بَيِّنْ » . فَوَضَعَتْ شَبِيهًا بالرَّجُلِ الَّذِي ذَكَرَ زَوْجُهَا أنَّهُ وَجَدَهُ عِنْدَهَا ، فَلاعَنَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَهُمَا . فقال رَجُلٌ لابْنِ عَبَّاسٍ فِي الْمَجْلِسِ : هِيَ الَّتِي قال النَّبِيُّ ﷺ : « لَوْ رَجَمْتُ أحَدًا بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ رَجَمْتُ هَذِه » . فقال : لا ، تِلْكَ امْرَأةٌ كَانَتْ تُظْهِرُ فِي الإسْلامِ السُّوءَ . [راجع : ۵۳۱۰ ، أخرجه مسلم : ۱۴۹۷] .

عاصم بن عَدِی در این مورد چیزی گفت و سپس برگشت. سپس مردی از قوم او نزدش آمد و شکایت کرد که با زن خود مردی را دیده است. عاصم گفت: من به این مبتلا نشده ام مگر برای اینکه در این مورد چیزی گفته ام. عاصم آن مرد را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم برد و از آنچه بر زن وی رفته بود، ایشان را آگاه نمود. وی خود مردی زردگون و لاغراندام و فروهشته موی بود. و آن مردی که در مورد وی ادعا کرده بود که او را با زن خود دیده است، مردی ضخیم ساق، گندم گون و فربه بود. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « بار الها، حقیقت را بنمای!»

آن زن کودکی زایید که شبیه به همان مردی بود که شوهرش ادعا کرده بود که وی را با زن خود دیده است. پیامبر صلی الله علیه و سلم میان آن زن و شوهر به لِعان حکم کرد. در همان مجلس مردی به ابن عباس (که این حدیث را روایت می کرد) گفت: این همان زنی است که پیامبر صلی الله علیه و سلم درباره اش فرموده بود: « اگر کسی را بدون اقامه شهادت، سنگسار می کردم، همین زن را سنگسار می کردم.» ابن عباس گفت: نی، وی زنی (دیگر) بود که در میان مسلمانان به بدکارگی شهرت داشت.

٤٤- باب : رَمْيِ الْمُحْصَنَاتِ

﴿ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ . إلا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ [النور: ٤-٥] .

باب-۴۴ نسبت دادن زنا به زنان شوهردار

« کسانی که نسبت زنا به زنان شوهردار می دهند، سپس چهار گواه نمی آورند، هشتاد تازیانه به آنها بزنید، و هیچگاه شهادتی از آنها را نپذیرید و اینانند که خود فاسقند. مگر

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾ [النور:٢٣].

وَقَول الله : ﴿ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ ﴾ [النور :٦].

﴿ ثُمَّ لَم يَأْتُوا ﴾ الآيَة [النور:٤].

کسانی که بعد از آن [بهتان] توبه کرده و به صلاح آمده باشند که خدا البته آمرزندۀ مهربان است» (النور:٤-٥)

« بی گمان، کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر [از همه جا] و با ایمان نسبت زنا می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند، و برای آنها عذابی سخت خواهد بود» (النور:٢٣)

و فرمودۀ خدای تعالی: « و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می دهند، و جز خودشان گواهانی [دیگر] ندارند، هر یک از آنان [باید] چهار بار به خدا سوگند یاد کند که او قطعاً از راستگویان است» (النور:٦٠)

و فرمودۀ خداوند: « سپس چهار گواه نمی آورند» (النور:٤)

٦٨٥٧- حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللهِ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ ، عَنْ ثَوْرِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَبِي الغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُوبِقَاتِ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَمَا هُنَّ؟ قال : « الشِّرْكُ بِاللَّهِ ، وَالسِّحْرُ ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ ، وَأَكْلُ الرِّبَا ، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ، وَالتَّوَلِّي يَوْمَ الزَّحْفِ ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلاتِ » . [راجع : ٢٧٦٦ ، أخرجه مسلم : ٨٩].

٦٨٥٧- از ثور بن زَید، از ابوغَیث، از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « از هفت چیز تباه کننده بپرهیزید» گفتند: یا رسول الله آنها کدامند؟ فرمود: « شریک‌آوردن به خدا، جادو، کشتن نفسی که خدا خون وی را حرام کرده است مگر به حق آن (به طریق قصاص) و سود خواری، و خوردن مال یتیم، و پشت به دشمن کردن در روز جنگ و نسبت زنا دادن به زنان پاکدامنِ بی‌خبر»

٤٥- باب : قَذْفِ الْعَبِيدِ

باب-۴۵ دشنام دادن بندگان

٦٨٥٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ فُضَيْلِ بْنِ غَزْوَانَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نُعْمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ ﷺ يَقُولُ : « مَنْ قَذَفَ مَمْلُوكَهُ ،

٦٨٥٨- از فُضَیل بن غَزوَان، از ابو نُعَیم روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: از ابوالقاسم صلی الله علیه و سلم شنیدم که می

وَهُوَ بَرِيءٌ مِمَّا قال ، جُلِدَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، إلا أنْ يَكُونَ كَمَا قال » . [أخرجه مسلم : ١٦٦٠] .

٤٦- باب : هَلْ يَأمُرُ الإمَامُ رَجُلاً فَيَضْرِبُ الحَدَّ غَائِبًا عَنْهُ

وَقَدْ فَعَلَهُ عُمَرُ .

٦٨٥٩ ، ٦٨٦٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ أبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ الْجُهَنِيِّ قَالا : جَاءَ رَجُلٌ إلَى النَّبِيِّ ﷺ فقال : أنْشُدُكَ اللَّهَ إلا قَضَيْتَ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، فَقَامَ خَصْمُهُ ، وكَانَ أفْقَهَ مِنْهُ ، فقال : صَدَقَ ، اقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، وأْذَنْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فقال النَّبِيُّ ﷺ : «قُلْ» . فقال : إنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا فِي أهْلِ هَذَا ، فَزَنَى بِامْرَأتِهِ ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةِ شَاةٍ وَخَادِمٍ ، وَإنِّي سَألْتُ رِجَالاً مِنْ أهْلِ العِلْمِ ، فَأخْبَرُونِي أنَّ عَلَى ابْنِي جَلْدَ مِائَةٍ وَتَغْرِيبَ عَامٍ ، وَأنَّ عَلَى امْرَأةِ هَذَا الرَّجْمَ ، فقال : «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لأقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، المِائَةُ وَالخَادِمُ رَدٌّ عَلَيْكَ ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، وَيَا أُنَيْسُ اغْدُ عَلَى امْرَأةِ هَذَا فَسَلْهَا ، فَإنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا» . فَاعْتَرَفَتْ فَرَجَمَهَا . [راجع : ٢٣١٤ ، ٢٣١٥ ، أخرجه مسلم : ١٦٩٧ ، ١٦٩٨] .

گفت: « کسی که غلام خود را دشنام میدهد، در حالی که غلامش از آنچه به وی نسبت داده شده پاک باشد، در روز قیامت تازیانه زده می شود، مگر آنکه غلامش چنان باشد که به وی نسبت داده است.»

باب-۴۶

آیا امام مردی را امر کند که کسی را که از وی غایب است حد بزند و عُمر (در دوران خلافت خود) چنان کرد.

٦٨٥٩، ٦٨٦٠- از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه روایت است که ابوهریره و زید بن خالِد جُهَنی گفته اند: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم که در میان ما به حکم کتابِ خدا قضاوت کن. و طرف دعوی او که از او داناتر بود گفت: راست می گوید، در میان ما به کتاب خدا حکم کن و به من اجازه بده که (سخن بگویم) یا رسول الله.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بگوی. وی گفت: پسر من نزد خانوادهٔ این مرد مزدور بوده و با زن وی زنا کرده است. و من به کفارهٔ کار پسرم صد گوسفند و خدمتگاری را فدیه دادم. و همانا از کسانی از اهل علم مسأله را پرسیدم، آنان به من خبر دادند که بر پسر من صد تازیانه و یک سال تبعید لازم می آید و بر زن این مرد سنگسار لازم می شود.

آن حضرت فرمود: « سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که میان شما به کتاب خدا حکم می کنم، صد (گوسفند) و خدمتگار

به تو برگردانیده می شــود، و بر پســر تو صد تازیانه و یک ســال تبعید است و تو ای اَنَیس، فردا نزد زن این مرد برو و از وی ســؤال کن و اگر به (زنا) اعتراف کند، او را سنگسار کن.»
آن زن اعتراف کرد و او را سنگسار نمود.

۸۷- کتاب الدِّيَاتِ

١-[باب :] قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى :
﴿ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ ﴾ [النساء : ٩٣]

٦٨٦١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُرَحْبِيلَ قال : قال عَبْدُاللّٰه : قال رَجُلٌ : يَا رَسُولَ اللّٰه ، أَيُّ الذَّنْبِ أَكْبَرُ عِنْدَ اللّٰه ؟ قال : «أَنْ تَدْعُوَ لِلّٰهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ» . قال : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قال : « ثُمَّ أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ خَشْيَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ» . قال : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قال : « ثُمَّ أَنْ تُزَانِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ» . فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ تَصْدِيقَهَا : ﴿ وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللّٰه إِلَهًا آخَرَ وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ إِلا بِالْحَقِّ وَلا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴾ الآيَةَ [الفرقان : ٦٨] [راجع : ٤٤٧٧ ، أخرجه مسلم : ٨٦] .

٦٨٦٢- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عَمْرِو ابْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰه عَنْهُمَا قال : قال رَسُولُ اللّٰه ﷺ : « لَنْ يَزَالَ الْمُؤْمِنُ فِي فُسْحَةٍ مِنْ دِينِهِ ، مَا لَمْ يُصِبْ دَمًا حَرَامًا » [انظر : ٦٨٦٣]

۸۷- کتاب دِیات

باب-۱
فرمودهٔ خدای تعالی: « و هر کسی عمداً مؤمنی را بکشد کیفرش دوزخ است» (النساء-۹۳)

٦٨٦١- از اَعمَش، از ابی وائل، از عَمرو بن شُرَحبیل، از عبدالله (بن مسعود) روایت است که گفت: مردی گفت: یا رسول الله، کدام گناه در نزد خدا بزرگتر است؟ آن حضرت فرمود: «اینکه به خدا شریک آوردی در حالی که او تو را آفریده است» گفت: « پس از آن کدام است؟ فرمود: «پس از آن اینکه فرزند خود را بکشی از ترس اینکه در غذایت شریک خواهد شد» گفت پس از آن کدام است؟ فرمود: « پس از آن اینکه با زن همسایهٔ خود زنا کنی»
سپس خدای عز و جل در تصدیق فرمودهٔ آن حضرت وحی نازل کرد: « و کسانی که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند، و کسی را که خدا [خونش را] حرام کرده است جز به حق نمی کشند، و زنا نمی کنند، و هر کس اینها را انجام دهد سزایش را در می یابد« (الفرقان-٦٨)

٦٨٦٢- از سعید بن عاص، از پدرش روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « مسلمان پیوسته در گشایشی از دِین خود است مادامی که خون حرامی را نریخته است»

٦٨٦٣- حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدٍ : سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : إِنَّ مِنْ وَرَطَاتِ الأُمُورِ، الَّتِي لا مَخْرَجَ لِمَنْ أَوْقَعَ نَفْسَهُ فِيهَا ، سَفْكَ الدَّمِ الْحَرَامِ بِغَيْرِ حِلِّهِ . [راجع : ٦٨٦٢] .

٦٨٦٣- از اسحاق بن سعید که گفت: از پدر خود شنیدم روایت است که از عبدالله بن عمر حدیث می‌کرد که گفت: از ورطه‌های هلاکت در کارها، که کسی که نفس خود را در آن می‌افکند، از آن راه برون رفتنی ندارد، همانا ریختن خون حرام به ناحق است.

٦٨٦٤- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَوَّلُ مَا يُقْضَى بَيْنَ النَّاسِ فِي الدِّمَاءِ » . [راجع : ٦٥٣٣ ، اخرجه مسلم: ١٦٧٨] .

٦٨٦٤- از اعمش، از ابو وائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « نخستین چیزی که (در قیامت) میان مردم حکم می شود » در مورد [ریختن] خونهاست»

٦٨٦٥- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنَا عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ : أَنَّ عُبَيْدَاللَّهِ بْنَ عَدِيٍّ حَدَّثَهُ : أَنَّ الْمِقْدَادَ بْنَ عَمْرٍو الْكِنْدِيَّ ، حَلِيفَ بَنِي زُهْرَةَ ، حَدَّثَهُ ، وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، أَنَّهُ قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي لَقِيتُ كَافِرًا فَاقْتَتَلْنَا ، فَضَرَبَ يَدِي بِالسَّيْفِ فَقَطَعَهَا ، ثُمَّ لاذَ مِنِّي بِشَجَرَةٍ وَقَالَ : أَسْلَمْتُ لِلَّهِ ، آقْتُلُهُ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تَقْتُلْهُ » . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَإِنَّهُ طَرَحَ إِحْدَى يَدَيَّ ، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا قَطَعَهَا ، آقْتُلُهُ ؟ قَالَ : « لا تَقْتُلْهُ ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ ، وَأَنْتَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ » . [راجع : ٤٠١٩ ، اخرجه مسلم : ٩٥] .

٦٨٦٥- از عطاء بن یزید روایت است که عبیدالله بن عَدِی به او گفت: مقداد بن عَمرو کِندِی حلیف (هم پیمان) بنی زُهره به او گفته است که او یکی از کسانی بوده که در جنگ بدر با پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده است وی گفته بود: یا رسول الله، من با کافری جنگیدم، وی دست مرا به شمشیر زد و آن را برید، سپس از من به درختی پناه گرفت و گفت: به خدا اسلام آوردم، آیا پس از این که این کلمه را گفت او را بکشم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « او را مکش» وی گفت: یا رسول الله، وی یکی از دو دست مرا به زمین افکند و سپس این کلمه را گفت، پس از آن که دست مرا بریده بود، آیا او را بکشم؟ فرمود: « او را مکش! اگر او را بکشی، وی همان منزلتی را که تو قبل از کشتن وی داشتی، دارد و تو همان منزلت او را که قبل از گفتن کلمه ای که گفت، داری»

٦٨٦٦- وَقَالَ حَبِيبُ بْنُ أَبِي عَمْرَةَ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِلْمِقْدَادِ: «إِذَا كَانَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ يُخْفِي إِيمَانَهُ مَعَ قَوْمٍ كُفَّارٍ، فَأَظْهَرَ إِيمَانَهُ فَقَتَلْتَهُ؟ فَكَذَلِكَ كُنْتَ أَنْتَ تُخْفِي إِيمَانَكَ بِمَكَّةَ مِنْ قَبْلُ».

٦٨٦٦- حبیب بن ابی عَمره گفت: از سعید از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به مقداد گفت: « اگر مردی مؤمن در میان کافران بوده و ایمان خود را پنهان کرده است، سپس ایمان خود را ظاهر می‌کند، پس او را می‌کشی؟ [فرجام خود را چگونه می‌بینی؟!] و چنین بوده حالت تو که ایمان خود را پیش از این در مکه ،پنهان می‌کردی.»

٢- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا﴾ [المائدة: ٣٢].

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَنْ حَرَّمَ قَتْلَهَا إِلَّا بِحَقٍّ ﴿فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ [المائدة: ٣٢].

باب-۲

فرمودهٔ خدای تعالی: « و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمام مردم را زنده داشته است.» (المائده-۳۲)

ابن عباس گفت: کسی که حرام گردانید کشتن نفس را بجز به حق، « گویی چنان است که همهٔ مردم را زنده داشته است» (المائده-۳۲)

٦٨٦٧- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُرَّةَ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا تُقْتَلُ نَفْسٌ إِلَّا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الْأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْهَا». [راجع: ٣٣٣٥، أخرجه مسلم: ١٦٧٧، بزيادة].

٦٨٦٧- از عبدالله بن مُرَّه، از مَسرُوق روایت است که عبدالله بن مسعود) رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « نفسی (به ناحق) کشته نمی شود مگر آنکه سهمی از (سزای) آن به نخستین پسر آدم (که برادرش را کشت) می رسد»

٦٨٦٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: قَالَ وَاقِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: أَخْبَرَنِي عَنْ أَبِيهِ: سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». [راجع: ١٧٤٢، أخرجه مسلم: ٦٦].

٦٨٦٨- از واقد بن عبدالله، از پدرش روایت است که از عبدالله بن عمر شنیده که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « پس از من به کفربازنگردید که یکی از شما گردن دیگری را بزنند»

٦٨٦٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُدْرِكٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا زُرْعَةَ بْنَ

٦٨٦٩- از ابو زُرعه بن عَمرو بن جَریر روایت است که جریر گفت: پیامبر صلی الله علیه و

عَمْرو بن جَرِيرٍ ، عَنْ جَرِيرٍ قال : قال لِيَ النَّبِيُّ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ : «اسْتَنْصِتِ النَّاسَ ، لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». [راجع: ۱۲۱، اخرجه مسلم : ۶۵]

رَوَاهُ أَبُو بَكْرَةَ وَابْنُ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

سلم در حجة الوداع به من گفت: « مردم را خاموش گردان، پس از من به کفر بازنگردید که یکی از شما گردن دیگریرا بزنند»

این را ابوبکر و ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده.

۶۸۷۰- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ فِرَاسٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «الْكَبَائِرُ : الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ ، أَوْ قَالَ : الْيَمِينُ الْغَمُوسُ» . شَكَّ شُعْبَةُ .

وَقَالَ مُعَاذٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : «الْكَبَائِرُ : الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ ، وَالْيَمِينُ الْغَمُوسُ ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ ، أَوْ قَالَ : وَقَتْلُ النَّفْسِ» . [راجع : ۶۶۷۵]

۶۸۷۰- از فراس، از شعبی، از عبدالله بن عمرو روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « گناهان بزرگ (کبائر) شریک آوردن به خداست، و رنجانیدن پدر و مادر یا فرمود: - سوگند دروغ خوردن»

شعبه شک کرده است.

و معاذ گفته است که شُعبه به ما حدیث کرد که آن حضرت فرمود: «کبائر، شریک آوردن به خداست، و سوگند دروغ، و رنجانیدن پدر و مادر و یا قتل نفس (کشتن به نا حق)»

۶۸۷۱- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ : سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «الْكَبَائِرُ» .

وَحَدَّثَنَا عَمْرٌو : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «أَكْبَرُ الْكَبَائِرِ : الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ ، وَقَتْلُ النَّفْسِ ، وَعُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ ، وَقَوْلُ الزُّورِ ، أَوْ قَالَ : وَشَهَادَةُ الزُّورِ» . [اخرجه مسلم : ۸۸ ، بدون قوله «اکبر الکبائر»]

۶۸۷۱- از شعبه، از عبیدالله بن ابوبکر، از انس بن مالک روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « بزرگترین کبائر: شریک آوردن به خدا، و قتل نفس، و رنجانیدن پدر و مادر و سخن دروغ یا شهادت دروغ است»

۶۸۷۲- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : حَدَّثَنَا حُصَيْنٌ : حَدَّثَنَا أَبُو ظَبْيَانَ قَالَ : سَمِعْتُ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يُحَدِّثُ قَالَ : بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْحُرَقَةِ مِنْ جُهَيْنَةَ ، قَالَ : فَصَبَّحْنَا الْقَوْمَ فَهَزَمْنَاهُمْ ، قَالَ : وَلَحِقْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ رَجُلاً مِنْهُمْ ، قَالَ : فَلَمَّا غَشِينَاهُ قَالَ : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، قَالَ : فَكَفَّ عَنْهُ الأَنْصَارِيُّ ، فَطَعَنْتُهُ بِرُمْحِي حَتَّى قَتَلْتُهُ ، قَالَ : فَلَمَّا قَدِمْنَا

۶۸۷۲- از حُصین، از ابوظَبیان روایت است که گفت: از اُسامه بن زید بن حارثه رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را به سوی قبیلۀ حُرقَه که شاخه ای از جُهَینه است فرستاد. بامدادان به ایشان رسیدیم و آنها را شکست دادیم. من و مردی از انصار به هم پیوستیم

بَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ ، قال : فقال لي : «يَا أُسَامَةُ ، أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قال لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ» . قال : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّمَا كَانَ مُتَعَوِّذًا ، قال : «أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قال لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ». قال : فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا عَلَيَّ ، حَتَّى تَمَنَّيْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ ذَلِكَ الْيَوْمِ . [راجع : ٤٢٦٩ ، أخرجه مسلم : ٩٦].

و با یکی از ایشـان درگیر شـدیم. چون او را فروگرفتیم (که بکشیم) گفت: لااله الا الله. مرد انصاری از وی دست برداشت، ولی من او را با نیزه ام زدم تا کشتم. چون به مدینه رسیدیم، این خبر به پیامبر صلی الله علیه و سـلم رسید. آن حضرت به من گفت: « ای أُسـامه، آیا پس از آنکـه، لا الـه الاالله گفـت، او را کشـتی؟» گفتم: یا رسـول الله همانا وی (بـه این بهانه) پناه می‌جسـت. فرمود: « آیـا پس از آنکه لااله الاالله گفت او را کشتی؟» و آن حضرت پیوسته این سـخن را خطاب به من تکرار می کرد، تا آنکه آرزو کردم، کاش پیش از آن روز مسلمان نمی شدم (تا کسی را که لااله الاالله گفته است، نمی‌کشتم)

٦٨٧٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ : عَنْ أَبِي الْخَيْرِ ، عَنِ الصُّنَابِحِيِّ ، عَنْ عُبَادَةَ ابْنِ الصَّامِتِ ﷺ قال : إِنِّي مِنَ النُّقَبَاءِ الَّذِينَ بَايَعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، بَايَعْنَاهُ عَلَى أَنْ لا نُشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَلا نَسْرِقَ ، وَلا نَزْنِيَ ، وَلا نَقْتُلَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ ، وَلا نَنْتَهِبَ ، وَلا نَعْصِيَ ، بِالْجَنَّةِ إِنْ فَعَلْنَا ذَلِكَ ، فَإِنْ غَشِينَا مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا ، كَانَ قَضَاءُ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ . [راجع : ١٨ ، أخرجه مسلم : ١٧٠٩ ، باختلاف] .

٦٨٧٣ از ابوالخیر، از صُنابِحی روایت است که عُبـاده ابن صامت رضی الله عنـه گفت: همانا من در زمرهٔ کسـانی بودم که با رسول الله صلی الله علیه و سـلم بیعت کردیـم و بر این بیعت کردیـم که به خـدا چیزی شـریک نیاوریم و دزدی نکنیم و زنا نکنیم و نفسی را که خداوند (خونـش را) حرام گردانیده، نکشـیم و غارت نکنیـم و معصیت نورزیم، که اگر این بیعت را بجا کردیم مسـتحق بهشت خواهیم بود و اگر از چیزی از اینها سـرپیچی کردیم، حکم آن با خداسـت (اگر بخواهد عـذاب می کند و اگر بخواهد می بخشد»

٦٨٧٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلاحَ فَلَيْسَ مِنَّا» . [انظر : ٧٠٧٠ ، أخرجه مسلم : ٩٨] .

٦٨٧٤- از جُوَیریـه، از نافع روایت اسـت که عبـدالله بن عمر رضی الله عنهمـا گفت: « اگر کسی بر ضد ما سلاح بردارد، از ما نیست»

این را ابوموسی (نیز) از پیامبر صلی الله علیه و

رَوَاهُ أَبُو مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

٦٨٧٥- حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْمُبَارَكِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ وَيُونُسُ ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنِ الأَحْنَفِ ابْنِ قَيْسٍ قال : ذَهَبْتُ لأَنْصُرَ هَذَا الرَّجُلَ ، فَلَقِيَنِي أَبُو بَكْرَةَ ، فقال : أَيْنَ تُرِيدُ ؟ قُلْتُ : أَنْصُرُ هَذَا الرَّجُلَ ، قال : ارْجِعْ ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « إِذَا الْتَقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَالْقَاتِلُ وَالْمَقْتُولُ فِي النَّارِ » . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذَا الْقَاتِلُ ، فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ ؟ قال : « إِنَّهُ كَانَ حَرِيصًا عَلَى قَتْلِ صَاحِبِهِ » . [راجع : ٣١ ، اخرجه مسلم : ٢٨٨٨] .

سلم روایت کرده است.

۶۸۷۵- از حَسَن روایت است که اَحنف ابن قیس گفت: به یاری این مرد (علی رضی الله عنه) راهی شدم و با ابوبکره روبرو گردیدم. وی گفت: کجا می خواهی بروی؟ گفتم: این مرد را یاری می‌رسانم. گفت: بازگرد، همانا از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود:

« اگر دو مسلمان با شمشیرهای خویش در برابر هم قرار گیرند، قاتل و مقتول در دوزخ اند.» گفتم: یا رسول الله این قاتل است (که مستحق دوزخ است) پس مقتول چرا؟ فرمود: « همانا وی به کشتن رفیق خود حریص بوده است.»

٣- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالأُنْثَى بِالأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ [البقرة : ١٧٨] .

باب-۳

فرمودهٔ خدای تعالی: « ای کسانی که ایمان آورده اید، دربارهٔ کشتگان، بر شما [حق] قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد، و بنده عوض بنده و زن عوض زن، و هر کس که از جانب برادر [دینی]اش [یعنی ولی مقتول] چیزی از [حق قصاص] به او گذشت شود [باید از گذشت ولی مقتول] به طور پسندیده پیروی کند و [با رعایت] احسان، [خونبها را] به او بپردازد. این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست؛ پس هر کس، بعد از آن از اندازه درگذرد، وی را عذابی دردناک است» (البقره-۱۷۸)

٤- باب : سُؤَالِ الْقَاتِلِ حَتَّى يُقِرَّ، وَالإِقْرَارِ فِي الْحُدُودِ

٦٨٧٦- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ : أَنَّ يَهُودِيًّا رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجَرَيْنِ ، فَقِيلَ لَهَا : مَنْ فَعَلَ بِكِ هَذَا ؟ أَفُلانٌ أَوْ فُلانٌ ، حَتَّى سُمِّيَ الْيَهُودِيُّ ، فَأُتِيَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ ، فَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى أَقَرَّ بِهِ ، فَرُضَّ رَأْسُهُ بِالْحِجَارَةِ . [راجع : ۲٤۱۳، أخرجه مسلم : ۱٦۷۲] .

باب-۴ سؤال کردن از قاتل تا اقرار کند و اِقرار در حدود

٦٨٧٦- از هَمّام، از قَتادَه روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: مردی یهودی سر دختری را میان دو سنگ کوبید. از آن دختر سؤال شد: این کار را چه کسی کرده است؟ آیا فلان کس؟ آیا فلان کس؟ تا آنکه نام یهودی برده شد. وی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده شد و پیوسته از وی سؤال می‌کردند تا بدان اقرار کرد، سپس سر او را با سنگ کوبیدند.

٥-باب : إِذَا قَتَلَ بِحَجَرٍ أَوْ بِعَصًا

٦٨٧٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ جَدِّهِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : خَرَجَتْ جَارِيَةٌ عَلَيْهَا أَوْضَاحٌ بِالْمَدِينَةِ ، قَالَ : فَرَمَاهَا يَهُودِيٌّ بِحَجَرٍ ، قَالَ : فَجِيءَ بِهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَبِهَا رَمَقٌ ، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « فُلانٌ قَتَلَكِ » . فَرَفَعَتْ رَأْسَهَا ، فَأَعَادَ عَلَيْهَا ، قَالَ : « فُلانٌ قَتَلَكِ » . فَرَفَعَتْ رَأْسَهَا ، فَقَالَ لَهَا فِي الثَّالِثَةِ : « فُلانٌ قَتَلَكِ » . فَخَفَضَتْ رَأْسَهَا ، فَدَعَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَتَلَهُ بَيْنَ الْحَجَرَيْنِ .
[راجع: ۲٤۱۳ ، أخرجه مسلم : ۱٦۷۲] .

باب-۵ اگر به سنگ یا عصا بکشد

٦٨٧٧- از شُعبه، از هِشام بن زید بن اَنس از پدر کلان وی انس بن مالک روایت است که گفت: دختری که زیورات پوشیده بود در مدینه بر آمد و مردی یهودی او را با سنگ زد. آن دختر در حالی که رمق حیات در وی بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آورده شد. رسول الله صلی الله علیه و سلم به او گفت: « آیا فلان کس تو را کشته است؟» وی سر خود را (به علامت نفی) بلند کرد. آن حضرت بار دیگر از وی پرسید: « فلان کس تو را کشته است؟» وی سر خود را بلند کرد، آن حضرت بار سوم از وی پرسید: « فلان کس تو را کشته است؟» وی سر خود را به (علامت تأیید پایین) کرد. رسول الله صلی الله علیه و سلم آن مرد یهودی را فراخواهند و به کشتن وی میان دو سنگ

امر کرد.

٦- باب : قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى :

﴿أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالأَنْفَ بِالأَنْفِ وَالأُذُنَ بِالأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [المائدة: ٤٥].

باب-۶

فرمودهٔ خدای تعالی: و در [تورات] بر آنان مقرر کردیم که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در برابر گوش، و دندان در برابر دندان می‌باشد؛ و زخمها [نیز به همان ترتیب] قصاصی دارند، و هر که از آن [قصاص] درگذرد، پس آن کفارهٔ [گناهان] خواهد بود و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند، آنان خود ستمگرانند» (المائده-٤٥)

٦٨٧٨- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : « لا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ ، يَشْهَدُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللّٰهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللّٰهِ ، إِلا بِإِحْدَى ثَلاثٍ : النَّفْسُ بِالنَّفْسِ ، وَالثَّيِّبُ الزَّانِي ، وَالْمَفَارِقُ مِنَ الدِّينِ التَّارِكُ لِلْجَمَاعَةِ » . [أخرجه مسلم : ١٦٧٦] .

٦٨٧٨- از عبدالله بن مُرَّه، از مَسرُوق روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «ریختن خون مسلمانی که شهادت بدهد که نیست هیچ معبود بر حقی بجز خدا و اینکه من رسول خدا هستم، روا نیست، مگر در یکی از این سه مورد: کشتن نفس، عوض نفس، و زناکار همسر دیده، و جدا شونده از دین خود که جماعت مسلمانان را ترک نماید (مرتد).»

٧- باب : مَنْ أَقَادَ بِالْحَجَرِ

باب-٧ کسی که کشنده را با سنگ کشت (قصاص)

٦٨٧٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ يَهُودِيًّا قَتَلَ جَارِيَةً عَلَى أَوْضَاحٍ لَهَا ، فَقَتَلَهَا بِحَجَرٍ ، فَجِيءَ بِهَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَبِهَا رَمَقٌ ، فَقَالَ : « أَقَتَلَكِ فُلانٌ » . فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا : أَنْ لا ، ثُمَّ قَالَ الثَّانِيَةَ ،

٦٨٧٩- از شُعبَه. از هشام بن زید روایت است که انس رضی الله عنه گفت: همانا مردی یهودی، دختری را که زیورات پوشیده بود. کشت، که او را با سنگ کشته بود. چون آن دختر را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آوردند، رمقی از

فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا: أَنْ لا، ثُمَّ سَأَلَهَا الثَّالِثَةَ، فَأَشَارَتْ بِرَأْسِهَا: أَنْ نَعَمْ، فَقَتَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ بِحَجَرَيْنِ. [راجع: ٢٤١٣، أخرجه مسلم: ١٦٧٢].

حیات داشت. آن حضرت به وی گفت: «آیا تو را فلان کس کشته است؟» وی با سر خود اشاره کرد که نی، آن حضرت برای بار دوم از وی سؤال کرد و او با سر خود اشارت کرد که نی، سپس برای بار سوم از وی پرسید، وی با سر خود اشارت کرد آری. پیامبر صلی الله علیه و سلم (همان یهودی) را با دو سنگ (به قصاص) وی کشت.

٨- باب: مَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ

باب-۸ کسی که از وی کسی کشته شده، او را دو گزینش است

٦٨٨٠- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، عَنْ يَحْيَى، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ خُزَاعَةَ قَتَلُوا رَجُلاً.

وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ رَجَاءٍ: حَدَّثَنَا حَرْبٌ، وعَنْ يَحْيَى: حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ: حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ: أَنَّهُ عَامَ فَتْحِ مَكَّةَ، قَتَلَتْ خُزَاعَةُ رَجُلاً مِنْ بَنِي لَيْثٍ، بِقَتِيلٍ لَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فقال: «إِنَّ اللَّهَ حَبَسَ عَنْ مَكَّةَ الْفِيلَ، وَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ رَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ، أَلا وَإِنَّهَا لَمْ تَحِلَّ لأَحَدٍ قَبْلِي، وَلا تَحِلُّ لأَحَدٍ بَعْدِي، أَلا وَإِنَّمَا أُحِلَّتْ لِي سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، أَلا وَإِنَّهَا سَاعَتِي هَذِهِ حَرَامٌ، لا يُخْتَلَى شَوْكُهَا، وَلا يُعْضَدُ شَجَرُهَا، وَلا يَلْتَقِطُ سَاقِطَتَهَا إِلا مُنْشِدٌ. وَمَنْ قُتِلَ لَهُ قَتِيلٌ فَهُوَ بِخَيْرِ النَّظَرَيْنِ: إِمَّا يُودَى وَإِمَّا يُقَادُ». فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ، يُقَالُ لَهُ أَبُو شَاهٍ، فقال: اكْتُبْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. فقال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «اكْتُبُوا لأَبِي شَاهٍ». ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ، فقال: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِلا الإِذْخِرَ، فَإِنَّمَا نَجْعَلُهُ فِي بُيُوتِنَا وَقُبُورِنَا. فقال: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِلا الإِذْخِرَ». وَتَابَعَهُ عُبَيْدُاللَّهِ، عَنْ شَيْبَانَ فِي الْفِيلِ.

۶۸۸۰- از شَیبان، از یَحیی، از ابو سَلَمه روایت است که ابو هریره گفت: بنی خزاعه مردی را کشتند.

از حَرب، از یحیی، از ابو سَلَمه روایت است که ابوهریره گفت: در سال فتح مکه قبیلهٔ خَزاعه، مردی از بنی لَیث را به قصاصی که در دوران جاهلیت بر بنی لیث داشتند، به قتل رساندند. رسول الله صلی الله علیه و سلم به خطبه ایستاد و فرمود: «همانا خداوند مکه را از (هجوم) فیل[۱] بازداشت و رسول خود و مسلمانان را بر مردم آن مسلط گردانید. آگاه باشید که همانا (خون ریختن در مکه) برای هیچ کسی قبل از من حلال نبوده و بعد از من برای هیچ کسی حلال نیست، و همانا برای من زمانی از روز حلال شده بود و آگاه باشید که همین ساعت (خون ریختن در آن) حرام است، پس خار آن

---

۱ - مراد از فیل، هجوم لشکر اَبرهه بر مکه است تا آن را منهدم بسازد، خداوند او و لشکرش را تار و مار کرد چنانکه سوره «الفیل» مشعر بر این امر است.

وَقَالَ عُبَيْدُاللَّهِ : « إِمَّا أَنْ يُقَادَ أَهْلُ الْقَتِيلِ » . [راجع : ۱۱۲ ، أخرجه مسلم : ۱۳٤٥] .

برکنده نشــود و درخت آن بریده نشود و مال افتادهٔ کســی بر زمین آن، برداشــته نشود، مگر کســی که آن را برای نشــانی دادن بر می دارد و کســی که از ی کســی کشته شــده او را دو گزینش اســت؛ یا دِیَت(خونبها) می گیرد یا او را به قصاص می رساند.»

مردی از اهل یمن که ابوشــاه نامیده می شد بپا خاســت و گفت: این را برایم بنویس یا رسول الله. رســول الله صلی الله علیه و ســلم فرمود: « برای ابوشاه بنویسید» سپس مردی از قریش بپا خاست و گفت: یا رســول الله، مگر گیاه اِذخِر کــه ما آن را در خانه های خود و قبرهای خود بــه کار میبریــم (اجازه بده که برکنده شــود) رســول الله صلی الله علیه و ســلم فرمود: « مگر گیاه اِذخِر»

متابعــت کرده اســت (ابونُعیــم را) عبیدالله از شیبان در لفظ – فیل- بعضی کسان از ابونُعیم، لفــظ قتــل- را روایــت کــرده انــد (یعنی آن حضرت فرمــود: «همانا خداوند مکه را از قتل بازداشت»

و عبیدالله در روایت خود گفته که آن حضرت (بدین لفظ) فرمود: « یا وابستگان مقتول، او را به قصاص می رسانند»

٦٨٨١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ مُجَاهِدٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : كَانَتْ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ قِصَاصٌ وَلَمْ تَكُنْ فِيهِمُ الدِّيَةُ ، فَقَالَ اللَّهُ لِهَذِهِ الأُمَّةِ : ﴿ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى - إِلَى هَذِهِ الآيَةِ - فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ ﴾ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَالْعَفْوُ أَنْ يَقْبَلَ الدِّيَةَ فِي الْعَمْدِ ، قَالَ : ﴿ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ ﴾ أَنْ يَطْلُبَ بِمَعْرُوفٍ وَيُؤَدِّيَ

٦٨٨١- از عَمــرو، از مُجاهد روایت اســت که ابن عبــاس رضی الله عنهما گفت: در میان بنی اســرائیل قصاص بود ولی دِیَــت (خونبها) در میانشان نبود، پس خداوند به این امت فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دربارهٔ کشتگان، بر شــما [حق] قصاص مقرر شده؛ آزاد عوض آزاد و بنــده عــوض بنــده و زن عوض زن. و

بِإِحْسَانٍ . [راجع : ٤٤٩٨] .

هـر کس که از جانب بـرادر (دینی)اش [یعنی ولـی مقتول] چیـزی [از حق قصـاص] به او عفو شـود» ابن عباس گفت: لفظ عَفو [در آیهٔ مذکور] آنسـت که دِیَت (خونبهـا) را در قتل عمـد قبول کند. (ادامهٔ آیه (از عفو ولی مقتول) مطابق عرف پیروی کنـد» (البقره: ۱۷۸) یعنی ولی مقتول مطابق عرف خونبها را مطالبه نماید و قاتل آن را به روش پسندیده تأدیه کند[1]

٩- باب : مَنْ طَلَبَ دَمَ امْرِئٍ بِغَيْرِ حَقٍّ

بـاب-۹ کسـی که خـون کسـی را بـه ناحق می‌طلبد

٦٨٨٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّه ابْنِ أَبِي حُسَيْنٍ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « أَبْغَضُ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ ثَلاثَةٌ : مُلْحِدٌ فِي الْحَرَمِ ، وَمُبْتَغٍ فِي الإِسْلامِ سُنَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ ، وَمُطَّلِبُ دَمِ امْرِئٍ بِغَيْرِ حَقٍّ لِيُهَرِيقَ دَمَهُ » .

٦٨٨٢- از عبـدالله ابن ابی حُسَـین، از نافع بن جُبَیر روایت اسـت که ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خوارترین کسان به نزد خدا سه (نوع)اند: از حد گذرندهٔ گناه در (سرزمین حرم، جویندهٔ روش روزگار جاهلیت در اسـلام، و خواستار خون کسی به نا حق، تا خون او را بریزاند»

١٠- باب : الْعَفْوِ فِي الْخَطَإِ بَعْدَ الْمَوْتِ

بـاب-۱۰ عفو کردن ولی مقتول، قاتل را پس از مرگ

٦٨٨٣- حَدَّثَنَا فَرْوَةُ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ : هُزِمَ الْمُشْرِكُونَ يَوْمَ أُحُدٍ .
وحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا أَبُو مَرْوَانَ يَحْيَى بْنُ أَبِي زَكَرِيَّا ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : صَرَخَ إِبْلِيسُ يَوْمَ أُحُدٍ فِي النَّاسِ : يَا عِبَادَ اللَّهِ أُخْرَاكُمْ ، فَرَجَعَتْ أُولاهُمْ عَلَى أُخْرَاهُمْ ، حَتَّى قَتَلُوا الْيَمَانَ ، فَقَالَ : حُذَيْفَةُ : أَبِي أَبِي ، فَقَتَلُوهُ . فَقَال

٦٨٨٣- از مُسـهِر از هشـام، از پدرش روایت اسـت که عایشه رضی الله عنها گفت: مشرکین در روز اُحُد شکست خوردند.
از ابومروان یحیی بن زَکَرِیّا، از هِشـام، از عُروه

[1] - در تفسیر «فَاتِّبَاعٌ بِالمَعرُوف» در تفسیر ابن عباس گفته شده: ورثه مقتول خونبها را به وجه پسندیده از قاتل می‌طلبد. اگر خونبها کامل باشد، در مدت سه سال باید بدهد، و اگر دو سوم یا نیمهٔ خونبها پذیرفته شده باشد، در دو سال بدهد و اگر یک سوم دیت یا خونبها باشد، باید به همان سال بدهد.

حُذَيْفَةُ : غَفَرَ اللّٰهُ لَكُمْ . وَقَدْ كَانَ انْهَزَمَ مِنْهُمْ قَوْمٌ حَتَّى لَحِقُوا بِالطَّائِفِ . [راجع : ۳۲۹۰] .

روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: شـیطان در روز جنگ اُحُد در میان مردم فریاد برآورد که: ای بندگان خدا به عقب بنگرید (که دشمن در عقب شماست) صف اول مسلمانان بـا صف عقب خویش درافتادنـد تا آنکه یَمان (پـدر حُذَیفه) را کشـتند (در آن حال) حُذَیفه گفت: وی پدر من است، پدر من است، ولی او را کشتند. حُذَیفه گفت: خداوند شما را بیامرزد (هر چند قاتلان پدر منید) در حالی که گروهی از ایشان از مشـرکان شکست خوردند تا آنکه به طائف پیوستند.

۱۱- باب : قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى : ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً

وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللّٰهِ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾ [النساء : ۹۲].

باب-۱۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

« و هیچ مؤمنی را نَسَـزد که مؤمنی را – جز به اشـتباه – بکشـد و هر کس مؤمنی را به اشتباه کشـت، باید بندهٔ مؤمنی را آزاد و به خانوادهٔ او خونبها پرداخت کند؛ مگر اینکه آنان گذشـت کننـد. و اگـر [مقتـول] از گروهی اسـت که دشـمنان شـمایند، و [خود] وی مؤمن است، قاتل باید بندهٔ مؤمنـی را آزاد کند [و پرداخت خونبها لازم نیست]. و اگر [مقتول] از گروهی اسـت که میان شـما و میان آنها پیمانی است، بایـد به خانوادهٔ وی خونبهـا پرداخت نماید و بنـدهٔ مؤمنی را آزاد کند. و هـر کس [بنده‌ای] نیافـت، باید دو ماه پیاپی – به عنوان توبه‌ای از جانـب خدا– روزه بدارد، و خدا همواره دانای سنجیده کار است» [النساء: ۹۲]

١٢- باب: إِذَا أَقَرَّ بِالْقَتْلِ مَرَّةً قُتِلَ بِهِ

٦٨٨٤- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا حَبَّانُ: حَدَّثَنَا هَمَّامٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ: أَنَّ يَهُودِيًّا رَضَّ رَأْسَ جَارِيَةٍ بَيْنَ حَجَرَيْنِ، فَقِيلَ لَهَا: مَنْ فَعَلَ بِكِ هَذَا، أَفُلَانٌ، أَفُلَانٌ؟ حَتَّى سُمِّيَ الْيَهُودِيُّ، فَأَوْمَأَتْ بِرَأْسِهَا، فَجِيءَ بِالْيَهُودِيِّ فَاعْتَرَفَ، فَأَمَرَ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ فَرُضَّ رَأْسُهُ بِالْحِجَارَةِ.

وَقَدْ قَالَ هَمَّامٌ: بِحَجَرَيْنِ. [راجع: ٢٤١٣، أخرجه مسلم: ١٦٧٢]

باب-۱۲ اگر (فقط) یک بار به کشتن اقرار کند، کشته می‌شود

٦٨٨٤- از هَمّام، از قَتاده روایت است که انس بن مالک گفت: مردی یهودی سر دختری را میان دو سنگ کوبید. سپس به آن دختر (که رمقی حیات داشت) گفته شد: چه کسی با تو چنین کرد، آیا فلان کس، آیا فلان کس؟ تا آنکه نام آن مرد یهودی گرفته شد. وی با سر خود اشارت کرد (که آری).
یهودی آورده شد و اعتراف کرد، سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم امر کرد و سر وی با سنگ کوبیده شد.
و هَمّام (راوی) چنین روایت کرده است: سر وی میان دو سنگ کوبیده شد.

١٣-باب: قَتْلِ الرَّجُلِ بِالْمَرْأَةِ

٦٨٨٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَتَلَ يَهُودِيًّا بِجَارِيَةٍ قَتَلَهَا عَلَى أَوْضَاحٍ لَهَا. [راجع: ٢٤١٣، أخرجه مسلم: ١٦٧٢].

باب-۱۳ کشتن مرد به قصاص زن

٦٨٨٥- از سعید، از قَتاده روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم یهودی‌ای را به قصاص دختری که او را به خاطر زیورات کشته بود، به قتل رسانید.

١٤- باب: الْقِصَاصِ بَيْنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ فِي الْجِرَاحَاتِ

وَقَالَ أَهْلُ الْعِلْمِ: يُقْتَلُ الرَّجُلُ بِالْمَرْأَةِ.

وَيُذْكَرُ عَنْ عُمَرَ: تُقَادُ الْمَرْأَةُ مِنَ الرَّجُلِ، فِي كُلِّ

باب-۱۴ قصاص میان زنان و مردان در زخم زدنها

و اهل علم گفته‌اند: مرد به قصاص زن کشته می‌شود.

عَمْدٍ يَبْلُغُ نَفْسَهُ فَمَا دُونَهَا مِنَ الْجِرَاحِ .

وَبِهِ قال عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ ، وَإِبْرَاهِيمُ ، وَأَبُو الزِّنَادِ عَنْ أَصْحَابِهِ . وَجَرَحَتْ أُخْتُ الرُّبَيِّعِ إِنْسَانًا ، فقال النَّبِيُّ ﷺ : « الْقِصَاصُ » . [راجع : ۲۷۰۳] .

و از عُمر یاد شده است که گفت: مرد به قصاص زن کشته می‌شود، در هر عمل قصدی (که در برابر زن انجام داده) به کشتن یا جراحتی که وارد کرده، قصاص می‌شود. و در این مورد عُمر بن عبدالعزیز و ابراهیم و ابوزناد و یاران وی گفته‌اند. و خواهر ربیع کسی را مجروح ساخت و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «قصاص»

٦٨٨٦- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ أَبِي عَائِشَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قالت : لَدَدْنَا النَّبِيَّ ﷺ فِي مَرَضِهِ ، فقال : « لا تُلِدُّونِي » . فَقُلْنَا : كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ لِلدَّوَاءِ ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ : « لا يَبْقَى أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلا لُدَّ ، غَيْرَ الْعَبَّاسِ ، فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ » . [راجع : ٤٤٥٨ ، أخرجه مسلم : ٢٢١٣] .

٦٨٨٦- از موسی بن ابی عایشه، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت:

ما به هنگام مریضی پیامبر صلی الله علیه و سلم در گوشهٔ دهان آن حضرت دارو ریختیم. آن حضرت فرمود: «به من دارو ندهید!» ما با خود گفتیم: این کار به خاطر ناخوش آمدن مریض از داروست. آنگاه که آن حضرت به هوش آمد، فرمود: «هیچ یک از شما باقی نماند تا آنکه به دهان وی دارو بریزید، بجز عباس، زیرا وی نزد شما حاضر نبوده است.»

١٥- باب : مَنْ أَخَذَ حَقَّهُ ، أَوِ اقْتَصَّ دُونَ السُّلْطَانِ

باب-۱۵ کسی که حقش را گرفت و یا قصاص گرفت بدون حکم سلطان

٦٨٨٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ : أَنَّ الأَعْرَجَ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ يَقُولُ : إِنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . [راجع : ٢٣٨ ، أخرجه مسلم : ٨٥٥] .

٦٨٨٧- از ابوزناد، از اَعرَج، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که می‌گفت: وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده که می‌فرمود: «ما (مسلمانان) در روز قیامت واپسینان پیشروانیم»

٦٨٨٨- وَبِإِسْنَادِهِ : « لَوِ اطَّلَعَ فِي بَيْتِكَ أَحَدٌ ، وَلَمْ تَأْذَنْ لَهُ ، خَذَفْتَهُ بِحَصَاةٍ ، فَفَقَأْتَ عَيْنَهُ مَا كَانَ عَلَيْكَ مِنْ

٦٨٨٨- و آن حضرت به اسناد حدیث مذکور فرموده است: «و اگر کسی بدون اجازهٔ تو

جُنَاح». [انظر : ٦٩٠٢ ، اخرجه مسلم : ٢١٥٨].

به (درون) خانه‌ات نگریست و تو او را با سنگریزه زدی و چشمش را کور کردی، بر تو گناهی نیست»

٦٨٨٩- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ حُمَيْدٍ : أَنَّ رَجُلاً اطَّلَعَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ ﷺ فَسَدَّدَ إِلَيْهِ مِشْقَصًا . فَقُلْتُ : مَنْ حَدَّثَكَ ؟ قال : أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ . [راجع : ٦٢٤٢ ، اخرجه مسلم : ٢١٥٧ ، مطولاً].

٦٨٨٩- از یحیی، از حُمَید روایت است که گفت: مردی[1] به (درون) خانهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم نگریست و آن حضرت به سوی او تیری نشانه گرفت. (به حُمید) گفتم: این را کِی به تو گفت؟ گفت: انَس بن مالک.

١٦- باب : إِذَا مَاتَ فِي الزِّحَامِ أَوْ قُتِلَ

باب-۱۶ اگر کسی در ازدحام مردم بمیرد یا کشته شود

٦٨٩٠- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : أَخْبَرَنَا أَبُو أُسَامَةَ قال : هِشَامٌ أَخْبَرَنَا عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قالت : لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ هُزِمَ الْمُشْرِكُونَ ، فَصَاحَ إِبْلِيسُ : أَيْ عِبَادَ اللَّهِ أُخْرَاكُمْ ، فَرَجَعَتْ أُولَاهُمْ فَاجْتَلَدَتْ هِيَ وَأُخْرَاهُمْ ، فَنَظَرَ حُذَيْفَةُ فَإِذَا هُوَ بِأَبِيهِ الْيَمَانِ ، فَقَالَ : أَيْ عِبَادَ اللَّهِ أَبِي أَبِي ، قالت : فَوَاللَّهِ مَا احْتَجَزُوا حَتَّى قَتَلُوهُ ، قال حُذَيْفَةُ : غَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ .

قال عُرْوَةُ : فَمَا زَالَتْ فِي حُذَيْفَةَ مِنْهُ بَقِيَّةُ خَيْرٍ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ . [راجع : ٣٢٩٠].

٦٨٩٠- از هِشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: در روز جنگ احد مشرکین شکست خوردند و شیطان فریاد برآورد: ای بندگان خدا به عقب خویش بنگرید (که دشمن است) پس صف او (مسلمانان) پشت گردانیدند و با صف دیگر (مسلمانان) درگیر شدند. حُذَیفه نگریست، ناگاه یَمان، پدر خود را دید (که در معرض حمله است) گفت: ای بندگان خدا، وی پدر من است پدر من است.

عایشه گفت: به خدا سوگند، از وی دست برنداشتند تا او را کشتند. عروه گفت: حُذیفه، همواره بدیشان طلب آمرزش می‌کرد تا آنکه به خدا پیوست.

١٧- باب : إِذَا قَتَلَ نَفْسَهُ خَطَأً فَلَا دِيَةَ لَهُ

باب-۱۷ کسی که به خطا خود را بکشد دَیَتی ندارد

[1] – در اسماء الرجال، گفته شده که نام آن مرد حکم ابن ابی العاص بود.

٦٨٩١- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ قال : خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ ، فقال رَجُلٌ مِنْهُمْ : أَسْمِعْنَا يَا عَامِرُ مِنْ هُنَيَّاتِكَ ، فَحَدَا بِهِمْ ، فقال النَّبِيُّ ﷺ : «مَنِ السَّائِقُ» . قَالُوا : عَامِرٌ ، فقال : «رَحِمَهُ اللَّهُ» . فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَلا أَمْتَعْتَنَا بِهِ ، فَأُصِيبَ صَبِيحَةَ لَيْلَتِهِ ، فقال القَوْمُ : حَبِطَ عَمَلُهُ ، قَتَلَ نَفْسَهُ ، فَلَمَّا رَجَعْتُ وَهُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ عَامِرًا حَبِطَ عَمَلُهُ ، فَجِئْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، فَدَاكَ أَبِي وَأُمِّي ، زَعَمُوا أَنَّ عَامِرًا حَبِطَ عَمَلُهُ ، فقال : «كَذَبَ مَنْ قَالَهَا ، إِنَّ لَهُ لأَجْرَيْنِ اثْنَيْنِ ، إِنَّهُ لَجَاهِدٌ مُجَاهِدٌ ، وَأَيُّ قَتْلٍ يَزِيدُهُ عَلَيْهِ» . [راجع : ٢٤٧٧ ، أخرجه مسلم : ١٨٠٢ ، بزيادة] .

۶۸۹۱[۱]- از مَکّی بن ابراهیم، از یزید بن ابی عُبَید روایت است که سَلَمه گفت: به همراهی پیامبر صلی الله علیه و سلم به سوی خیبر برآمدیم. مردی از حاضران گفت: ای عامر، ما را از سروده‌های خود بشنوان، وی بر ایشان حُدا خواند (تا شتران را به تندی براند)، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «شتر ران کیست؟» گفتند: عامر.

فرمود: «خداوند بر وی رحمت کند» گفتند: یا رسول الله، چرا ما را از وی بهره‌مند نساختی (زیرا این دعای شهادت وی است) صبح آن شب (در جنگ) زخمی شد و مردم گفتند: عملش به هدر رفت، خودش را (با اصابت شمشیر کشت، زمانی که برگشتم و مردم می‌گفتند که همانا عامر عملش را به هدر داد. نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتم و گفتم: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدایت باد، می‌گویند که عامر عملش را به هدر داد. آن حضرت فرمود: «کسی که این را گفته دروغ گفته است، همانا او را دو ثواب است، او جهادکنندهٔ مجاهد است و کدام نوع کشتن بر ثواب او می‌افزاید»

١٨-باب : إِذَا عَضَّ رَجُلاً فَوَقَعَتْ ثَنَايَاهُ

باب-۱۸ اگر مردی کسی را دندان بگیرد و دندانش کنده شود

٦٨٩٢- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ قال : سَمِعْتُ زُرَارَةَ بْنَ أَوْفَى ، عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ : أَنَّ رَجُلاً عَضَّ يَدَ رَجُلٍ ، فَنَزَعَ يَدَهُ مِنْ فِيهِ ، فَوَقَعَتْ ثَنِيَّتَاهُ ، فَاخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فقال : «يَعَضُّ أَحَدُكُمْ أَخَاهُ كَمَا يَعَضُّ الْفَحْلُ ؟ لا دِيَةَ لَكَ» . [أخرجه مسلم : ١٦٧٣ ، وفي القسامة : ٢١ ، بزيادة] .

۶۸۹۲- از قتاده، از زُراره بن اَوفی، از عِمران بن حُصَین روایت است که گفت: مردی، دست مردی دیگری را دندان گرفت، آن مرد

[۱] - این حدیث (۶۸۹۱) حدیث نوزدهم از ثلاثیات امام بخاری است و حدیث ثلاثی، همان است که میان راوی و آن حضرت سه راوی در اِسناد باشد.

(به شـدت) دست خود را از دهن وی بیرون آورد و دنـدان پیشـین او فرو افتـاد. آنان نزد پیامبر صلی الله علیه و سـلم دعوی کردند. آن حضرت فرمود: «یکی از شـما بـرادر خود را همچون حیوان دنـدان می‌گیرد؟ برای او دِیَت (خونبها) نیست»

٦٨٩٣- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَعْلَى ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : خَرَجْتُ فِي غَزْوَةٍ ، فَعَضَّ رَجُلٌ فَانْتَزَعَ ثَنِيَّتَهُ ، فَأَبْطَلَهَا النَّبِيُّ ﷺ . [راجع : ١٨٤٨ ، أخرجه مسلم : ١٦٧٤ ، باختلاف وزيادة ، وأخرجه في القسامة: ٢٢ ، نحوه بزيادة] .

٦٨٩٣- از عطـاء، از صفوان بـن یَعلی روایت اسـت که پدرش گفت: در غـزوه‌ای برآمدیم. مردی (دست کسی را) دندان گرفت و دندانش برآمد. پیامبر صلی الله علیه و سلم (ادعای دیت دندان او را) باطل کرد.

١٩- باب :
﴿ السِّنَّ بِالسِّنِّ ﴾ [المائدة : ٤٥]

بـاب-١٩ «و دنـدان در برابـر دنـدان» (المائده:۴۵)

٦٨٩٤- حَدَّثَنَا الأَنْصَارِيُّ : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ ابْنَةَ النَّضْرِ لَطَمَتْ جَارِيَةً فَكَسَرَتْ ثَنِيَّتَهَا ، فَأَتَوُا النَّبِيَّ ﷺ فَأَمَرَ بِالْقِصَاصِ . [راجع : ٢٧٠٣ ، أخرجه مسلم : ١٦٧٥ ، مطولاً ، باختلاف] .

٦٨٩٤- از انصاری (محمد بن عبدالله بن المثنَی بصری) از حُمَید روایت اسـت که انس رضی الله عنه گفت:
همانا دختر نَضر، دختری را سیلی زد و دندانش را شکسـت و پیامبر صلی الله علیه و سـلم به قصاص امر کرد

٢٠- باب : دِيَةِ الأَصَابِعِ

باب-۲۰ دِیَت انگشتان

٦٨٩٥- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « هَذِهِ وَهَذِهِ سَوَاءٌ » . يَعْنِي الْخِنْصَرَ وَالإِبْهَامَ .

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ نَحْوَهُ .

٦٨٩٥- از قِتاده، از عِکرمه، از ابن عباس رضی الله عنـه روایت اسـت که گفـت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «ایـن و این(در دیت برابرند».
یعنی انگشـت خُنصَر (کلک) و انگشـت اِبهَام (شَست) (به روایت دیگر) از قِتاده، از عِکرمه،

از ابـن عباس رضی الله عنه روایت اسـت که گفـت: مانند این حدیـث را از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام.

۲۱-باب : إِذَا أَصَابَ قَوْمٌ مِنْ رَجُلٍ، هَلْ يُعَاقَبُ أَوْ يَقْتَصُّ مِنْهُمْ كُلِّهِمْ

وَقَالَ مُطَرِّفٌ، عَنِ الشَّعْبِيِّ: فِي رَجُلَيْنِ شَهِدَا عَلَى رَجُلٍ أَنَّهُ سَرَقَ، فَقَطَعَهُ عَلِيٌّ، ثُمَّ جَاءَا بِآخَرَ وَقَالَا: أَخْطَأْنَا، فَأَبْطَلَ شَهَادَتَهُمَا، وَأُخِذَا بِدِيَةِ الأَوَّلِ، وَقَالَ: لَوْ عَلِمْتُ أَنَّكُمَا تَعَمَّدْتُمَا لَقَطَعْتُكُمَا.

باب-۲۱

اگر گروهی، از مردی که منسوب به گروه دیگر است، صدمه ببینند، آیا رواست که همهٔ آن گروه مجازات شوند یا به قصاص رسانده شوند

و مُطَرِّف به روایت از شـعبی گفت: دو مرد بر کسـی شهادت دادند که وی دزدی کرده است. علـی (رض) دسـت وی را قطع کرد، سـپس آنان کسی دیگر را آوردند و گفتند (وی دزدی کرده) و ما خطا کرده‌ایم. وی (علی) شـهادت آنان را باطل کرد و از آنها برای متهم اول دیت گرفته شـد و گفت: اگر می‌دانسـتم که شما از روی عمد (شهادت دروغ داده‌اید) دستان شما را قطع می‌کردم.

۶۸۹۶- وَقَالَ لِي ابْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا: أَنَّ غُلَامًا قُتِلَ غِيلَةً، فَقَالَ عُمَرُ: لَوِ اشْتَرَكَ فِيهَا أَهْلُ صَنْعَاءَ لَقَتَلْتُهُمْ.

وَقَالَ مُغِيرَةُ بْنُ حَكِيمٍ، عَنْ أَبِيهِ: إِنَّ أَرْبَعَةً قَتَلُوا صَبِيًّا فَقَالَ عُمَرُ مِثْلَهُ.

وَأَقَادَ أَبُو بَكْرٍ وَابْنُ الزُّبَيْرِ وَعَلِيٌّ وَسُوَيْدُ بْنُ مُقَرِّنٍ مِنْ لَطْمَةٍ.

وَأَقَادَ عُمَرُ مِنْ ضَرْبَةٍ بِالدِّرَّةِ.

وَأَقَادَ عَلِيٌّ مِنْ ثَلَاثَةِ أَسْوَاطٍ.

وَاقْتَصَّ شُرَيْحٌ مِنْ سَوْطٍ وَخُمُوشٍ.

۶۸۹۶- و ابن بشـار به من گفت: از یحیی، از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت:

غلامی به طور پنهانی (یا از روی خطا) کشـته شـد. عمر گفت: اگر در ایـن قتل (همهٔ) مردم صنعـاء، شـرکت می‌داشـتند، آنـان را به قتل می‌رساندم.

و مُغیـره بن حکیم از پدر خـود روایت کرده کـه گفت: چهار نفر کودکی را کشـتند و عمر مثل آنچه گفته بود، گفت: (همه آنانی را که در این قتل شـرکت کرده‌اند، به قتل می‌رسانم) و ابوبکر، و ابن زُبَیر و علی و سُوَید بن مُقرِن، از

یک سیلی زدن حکم قصاص کرده‌اند. و عمر از یک ضربهٔ چوب به قصاص حکم کرد. وعلی از سه ضربهٔ تازیانه، به قصاص حکم کرد و شُرَیح، از زدن تازیانه، و خراشیدگی جلد، به قصاص حکم کرد

٦٨٩٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ أَبِي عَائِشَةَ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَتْ عَائِشَةُ : لَدَدْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ ، وَجَعَلَ يُشِيرُ إِلَيْنَا : « لَا تَلُدُّونِي » . قَالَ : فَقُلْنَا : كَرَاهِيَةُ الْمَرِيضِ بِالدَّوَاءِ ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ : « أَلَمْ أَنْهَكُمْ أَنْ تَلُدُّونِي » . قَالَ : قُلْنَا : كَرَاهِيَةٌ لِلدَّوَاءِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَا يَبْقَى مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا لُدَّ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَّا الْعَبَّاسَ ، فَإِنَّهُ لَمْ يَشْهَدْكُمْ » . [راجع : ٤٤٥٨ ، أخرجه مسلم : ٢٢١٣] .

۶۸۹۷- از موسی بن ابی عایشه، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: «به هنگام مریضی رسول الله صلی الله علیه و سلم، دارو در گوشه دهن وی ریختیم، و آن حضرت پیوسته به ما اشاره می‌کرد که «دارو برایم ندهید!» ما با خود گفتیم که این (ممانعت وی) نظر به ناخوش داشتن مریض از دارو است. آنگاه که آن حضرت به هوش آمد، فرمود: «آیا شما را منع نکردم که به من دارو ندهید؟» ما گفتیم: آن را ناخوشی مریض از دارو پنداشتیم. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ یک از شما باقی نماند مگر اینکه به وی دارو خورانده شود و من می‌نگرم، بجز عباس که وی نزد شما حاضر نبوده است»

٢٢- بَاب : الْقَسَامَةِ

وَقَالَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « شَاهِدَاكَ أَوْ يَمِينُهُ » . [راجع : ٢٥١٥ ، ٢٥١٦] .

وَقَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : لَمْ يُقِدْ بِهَا مُعَاوِيَةُ .

وَكَتَبَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ إِلَى عَدِيِّ بْنِ أَرْطَاةَ ، وَكَانَ أَمَّرَهُ عَلَى الْبَصْرَةِ ، فِي قَتِيلٍ وُجِدَ عِنْدَ بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ السَّمَّانِينَ : إِنْ وَجَدَ أَصْحَابُهُ بَيِّنَةً ، وَإِلَّا فَلَا تَظْلِمِ النَّاسَ ، فَإِنَّ هَذَا لَا يُقْضَى فِيهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ .

باب-۲۲ قسامه (سوگند ارتکاب قتل[1])

و اَشعَث بن قیس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم (به مدعی) فرمود: «دو شاهد خود را بیاور و یا او (مدعی علیه) سوگند بخورد» و ابن ابی مُلَیکه گفت: معاویه در قَسامه به قصاص حکم نکرد. و عمر بن عبدالعزیز به عَدِی بن اَرطاة، امیرش در بصره دربارهٔ مقتولی که نزدیک

۱ – قسامه، در حالتی است که قتل رخ داده و قاتل معلوم نباشد، در آن صورت پنجاه نفر از مردم آن محل که قتل در آن جای رخ داده، سوگند داده می‌شوند

خانه‌ای از خانه‌های روغن‌فروشان یافت شده بود، نوشت: اگر یاران مقتول شهادت قایم کردند (قاتل را قصاص کن) ورنه بر مردم ستم نکن؛ زیرا این حالتی است که بدان تا روز قیامت حکم کرده نمی‌شود[1]

٦٨٩٨- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُبَيْدٍ ، عَنْ بُشَيْرِ بْنِ يَسَارٍ : زَعَمَ أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ يُقَالُ لَهُ سَهْلُ ابْنُ أَبِي حَثْمَةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ نَفَرًا مِنْ قَوْمِهِ انْطَلَقُوا إِلَى خَيْبَرَ ، فَتَفَرَّقُوا فِيهَا ، وَوَجَدُوا أَحَدَهُمْ قَتِيلًا ، وَقَالُوا لِلَّذِي وُجِدَ فِيهِمْ : قَدْ قَتَلْتُمْ صَاحِبَنَا ، قَالُوا : مَا قَتَلْنَا وَلَا عَلِمْنَا قَاتِلاً ، فَانْطَلَقُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، انْطَلَقْنَا إِلَى خَيْبَرَ ، فَوَجَدْنَا أَحَدَنَا قَتِيلاً ، فقال : «الْكُبْرَ الْكُبْرَ» . فقال لَهُمْ : «تَأْتُونَ بِالْبَيِّنَةِ عَلَى مَنْ قَتَلَهُ» . قَالُوا : مَا لَنَا بَيِّنَةٌ ، قال : «فَيَحْلِفُونَ» . قَالُوا : لَا نَرْضَى بِأَيْمَانِ الْيَهُودِ ، فَكَرِهَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يُبْطِلَ دَمَهُ ، فَوَدَاهُ مِائَةً مِنْ إِبِلِ الصَّدَقَةِ . [راجع : ٢٧٠٢ ، أخرجه مسلم : ١٦٦٩].

٦٨٩٨- از سعید بن ابی عُبید روایت است که بُشَیر بن یَسار گفت: مردی از انصار که سَهل ابن ابی حَثمَه نامیده می‌شد به وی خبر داده که تنی چند از قوم او به سوی خَیبَر رفتند و در آنجا از یکدیگر دور شدند. سپس یکی از کسان خود را کشته یافتند و به کسانی که در آن موضع دیدند، گفتند: همانا شما رفیق ما را کشتید. آنان گفتند: ما نکشتیم و نه قاتل او را می‌شناسیم. آنها نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند: یا رسول الله، ما به خیبر رفته بودیم و یکی از همراهان خود را کشته یافتیم. آن حضرت فرمود: «بزرگسالتر شما، بزرگسالتر شما (سخن بگوید) » آن حضرت بدیشان فرمود: «برکسی که او را به قتل رسانیده، شاهد بیاورید» گفتند: ما شاهد نداریم. فرمود: «پس آنها سوگند بخورند» گفتند. ما به سوگندهای یهود راضی نمی‌شویم. رسول الله صلی الله علیه و سلم را ناخوش آمد که خون او را باطل بگرداند، پس صد شتر از شتران صدقه را دیَت (خونبها) داد.

---

[1] - دربارهٔ قصاص گرفتن یا دیت گرفتن در قضیه قَسامه اختلاف نظر است. امام ابوحنیفه و امام شافعی، نظر به اینکه شرایط قصاص معلوم شده نمی‌تواند، دیت را واجب دانسته‌اند، نزد امام مالک و امام احمد قصاص واجب می‌شود و امام بخاری بطور کلی حکم آن را انکار کرده است و همچنان گروهی دیگر مانند ابوقلابه و امثال وی بر این نظراند که حکمی ندارد و بر آن عمل نکرده‌اند «تیسیرالقاری»

۶۸۹۹- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا أَبُو بِشْرٍ إِسْمَاعِيلُ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ الأَسَدِيُّ : حَدَّثَنَا الْحَجَّاجُ بْنُ أَبِي عُثْمَانَ : حَدَّثَنِي أَبُو رَجَاءٍ مِنْ آلِ أَبِي قِلابَةَ : حَدَّثَنِي أَبُو قِلابَةَ : أَنَّ عُمَرَ بْنَ عَبْدِالْعَزِيزِ أَبْرَزَ سَرِيرَهُ يَوْمًا لِلنَّاسِ ، ثُمَّ أَذِنَ لَهُمْ فَدَخَلُوا ، فَقَالَ : مَا تَقُولُونَ فِي الْقَسَامَةِ ؟ قَالَ : نَقُولُ : الْقَسَامَةُ الْقَوَدُ بِهَا حَقٌّ ، وَقَدْ أَقَادَتْ بِهَا الْخُلَفَاءُ .

قَالَ لِي : مَا تَقُولُ يَا أَبَا قِلابَةَ ؟ وَنَصَبَنِي لِلنَّاسِ ، فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، عِنْدَكَ رُؤُوسُ الأَجْنَادِ وَأَشْرَافُ الْعَرَبِ ، أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ خَمْسِينَ مِنْهُمْ شَهِدُوا عَلَى رَجُلٍ مُحْصَنٍ بِدِمَشْقَ أَنَّهُ قَدْ زَنَى ، لَمْ يَرَوْهُ ، أَكُنْتَ تَرْجُمُهُ ؟ قَالَ : لا ، قُلْتُ : أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ خَمْسِينَ مِنْهُمْ شَهِدُوا عَلَى رَجُلٍ بِحِمْصَ أَنَّهُ سَرَقَ ، أَكُنْتَ تَقْطَعُهُ وَلَمْ يَرَوْهُ ؟ قَالَ : لا ، قُلْتُ : فَوَاللَّهِ مَا قَتَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحَدًا قَطُّ إِلاَّ فِي إِحْدَى ثَلاثِ خِصَالٍ : رَجُلٌ قَتَلَ بِجَرِيرَةِ نَفْسِهِ فَقُتِلَ ، أَوْ رَجُلٌ زَنَى بَعْدَ إِحْصَانٍ ، أَوْ رَجُلٌ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، وَارْتَدَّ عَنِ الإِسْلامِ .

فَقَالَ الْقَوْمُ : أَوَلَيْسَ قَدْ حَدَّثَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَطَعَ فِي السَّرَقِ ، وَسَمَرَ الأَعْيُنَ ، ثُمَّ نَبَذَهُمْ فِي الشَّمْسِ ؟

فَقُلْتُ : أَنَا أُحَدِّثُكُمْ حَدِيثَ أَنَسٍ ، حَدَّثَنِي أَنَسٌ : أَنَّ نَفَرًا مِنْ عُكْلٍ ثَمَانِيَةً ، قَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَبَايَعُوهُ عَلَى الإِسْلامِ ، فَاسْتَوْخَمُوا الأَرْضَ فَسَقِمَتْ أَجْسَامُهُمْ ، فَشَكَوْا ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، قَالَ : « أَفَلا تَخْرُجُونَ مَعَ رَاعِينَا فِي إِبِلِهِ ، فَتُصِيبُونَ مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا » . قَالُوا : بَلَى ، فَخَرَجُوا فَشَرِبُوا مِنْ أَلْبَانِهَا وَأَبْوَالِهَا ، فَصَحُّوا ، فَقَتَلُوا رَاعِيَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَطْرَدُوا النَّعَمَ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَرْسَلَ فِي آثَارِهِمْ ، فَأُدْرِكُوا فَجِيءَ بِهِمْ ، فَأَمَرَ بِهِمْ فَقُطِّعَتْ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ ، وَسَمَرَ أَعْيُنَهُمْ ، ثُمَّ نَبَذَهُمْ فِي الشَّمْسِ حَتَّى مَاتُوا .

۶۸۹۹- از ابورَجـاء، از آل ابـی قِلابه، روایت اسـت که ابوقِلابـه گفت: عمر بـن عبدالعزیز روزی بـه صحن خانهٔ خـود بر تخت خلافت نشسـت و به مردم اجازهٔ ورود داد و درآمدند. سپس گفت: دربارهٔ قسامه چه می‌گویید؟ گفتند: می‌گوییم: قصاص گرفتن در قسـامَه حق است و همانـا خلفاء قصاص گرفته‌اند. سـپس عمر بن عبدالعزیز به من گفت: تو چه می‌گویی ای ابوقِلابه؟ وی مرا برای مردم نشـانمند ساخت. گفتم: ای امیرالمؤمنین، سـران لشکر و اشراف عرب نزد تو حضور دارند، اگر پنجاه نفر ایشان دربارهٔ مردی مُحصِن (همسـر دیده) شـهادت دهند که در دِمشـق زنا کرده اسـت، ولی او را ندیده باشند، آیا تو آن مرد را سنگسار می‌کنی؟ گفت: نی.
گفتم: اگر پنجاه نفر ایشان دربارهٔ مردی شهادت بدهند که در حِمص دزدی کرده است، در حالی که او را ندیده‌اند، چه حکم می‌کنی؟ آیا دستش را قطع می‌کنی؟ گفت: نِی. گفتم: به خدا سوگند که هرگز رسول الله صلی الله علیه و سلم کسی را نکشته اسـت بجز در این سه حالت: مردی که جنایتکارانه مردی را کشته است، پس کشته شده اسـت، یا مردی که ازدواج کرده و سپس زنا کرده اسـت، یا مردی که با خدا و رسـول او جنگیده و از اسـلام برگشـته است. سپس مردم گفتند: آیا چنان نیسـت که اَنَس بن مالک حدیث کرده اسـت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم در مورد دزدی، دست قطع کرده و در چشـم میل کشیده و سـپس آنان را در گرمای آفتاب افکنده اسـت؟ گفتم: من به شما حدیث

قُلْتُ : وَأَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِمَّا صَنَعَ هَؤُلاَءِ ، ارْتَدُّوا عَنِ الإِسْلاَمِ ، وَقَتَلُوا وَسَرَقُوا .

فقال عَنْبَسَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَاللَّهِ : إِنْ سَمِعْتُ كَالْيَوْمِ قَطُّ .

فَقُلْتُ : أَتَرُدُّ عَلَيَّ حَدِيثِي يَا عَنْبَسَةُ ؟ قَالَ : لاَ ، وَلَكِنْ جِئْتَ بِالْحَدِيثِ عَلَى وَجْهِهِ ، وَاللَّهِ لاَ يَزَالُ هَذَا الْجُنْدُ بِخَيْرٍ مَا عَاشَ هَذَا الشَّيْخُ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ .

قُلْتُ : وَقَدْ كَانَ فِي هَذَا سُنَّةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، دَخَلَ عَلَيْهِ نَفَرٌ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَتَحَدَّثُوا عِنْدَهُ ، فَخَرَجَ رَجُلٌ مِنْهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ فَقُتِلَ ، فَخَرَجُوا بَعْدَهُ ، فَإِذَا هُمْ بِصَاحِبِهِمْ يَتَشَحَّطُ فِي الدَّمِ ، فَرَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، صَاحِبُنَا كَانَ تَحَدَّثَ مَعَنَا ، فَخَرَجَ بَيْنَ أَيْدِينَا ، فَإِذَا نَحْنُ بِهِ يَتَشَحَّطُ فِي الدَّمِ ، فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فقال : «بِمَنْ تَظُنُّونَ ، أَوْ تَرَوْنَ ، قَتَلَهُ» . قَالُوا : نَرَى أَنَّ الْيَهُودَ قَتَلَتْهُ ، فَأَرْسَلَ إِلَى الْيَهُودِ ، فَدَعَاهُمْ فقال : «آنْتُمْ قَتَلْتُمْ هَذَا» . قَالُوا : لاَ ، قَالَ : «أَتَرْضَوْنَ نَفَلَ خَمْسِينَ مِنَ الْيَهُودِ مَا قَتَلُوهُ» . فَقَالُوا : مَا يُبَالُونَ أَنْ يَقْتُلُونَا أَجْمَعِينَ ، ثُمَّ يَنْتَفِلُونَ ، قَالَ : «أَفَتَسْتَحِقُّونَ الدِّيَةَ بِأَيْمَانِ خَمْسِينَ مِنْكُمْ» . قَالُوا : مَا كُنَّا لِنَحْلِفَ ، فَوَدَاهُ مِنْ عِنْدِهِ .

قُلْتُ : وَقَدْ كَانَتْ هُذَيْلٌ خَلَعُوا خَلِيعًا لَهُمْ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَطَرَقَ أَهْلَ بَيْتٍ مِنَ الْيَمَنِ بِالْبَطْحَاءِ ، فَانْتَبَهَ لَهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ ، فَحَذَفَهُ بِالسَّيْفِ فَقَتَلَهُ ، فَجَاءَتْ هُذَيْلٌ ، فَأَخَذُوا الْيَمَانِيَّ فَرَفَعُوهُ إِلَى عُمَرَ بِالْمَوْسِمِ ، وَقَالُوا : قَتَلَ صَاحِبَنَا ، فقال : إِنَّهُمْ قَدْ خَلَعُوهُ ، فقال : يُقْسِمُ خَمْسُونَ مِنْ هُذَيْلٍ مَا خَلَعُوهُ ، قَالَ : فَأَقْسَمَ مِنْهُمْ تِسْعَةٌ وَأَرْبَعُونَ رَجُلاً ، وَقَدِمَ رَجُلٌ مِنْهُمْ مِنَ الشَّأْمِ ، فَسَأَلُوهُ أَنْ يُقْسِمَ ، فَافْتَدَى يَمِينَهُ مِنْهُمْ بِأَلْفِ دِرْهَمٍ ، فَأَدْخَلُوا مَكَانَهُ رَجُلاً آخَرَ ، فَدَفَعَهُ إِلَى أَخِي الْمَقْتُولِ ، فَقُرِنَتْ يَدُهُ بِيَدِهِ ، قَالُوا : فَانْطَلَقَا وَالْخَمْسُونَ الَّذِينَ أَقْسَمُوا ، حَتَّى إِذَا كَانُوا بِنَخْلَةَ ،

انس را می‌گویم، انس به من حدیث کرد: همانا هشت نفر از قبیلهٔ عُکل نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدند و با آن حضرت به قبول اسلام بیعت کردند. سرزمین (مدینه) به ایشان سازگار نیفتاد و بدنشان بیمار شد. از این کار به رسول الله صلی الله علیه و سلم شکایت بردند. آن حضرت فرمود: «چرا با شترچرانان ما بیرون نمی‌روید و از شیر و پیشاب آن نمی‌خورید؟»
گفتند: آری چنین می‌کنیم.
آنها بیرون رفتند و از شیر و پیشاب شتران خوردند و بهبود یافتند. سپس شترچران (ساربان) رسول الله صلی الله علیه و سلم را کشتند و شتران را ربودند. چون خبر به رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید، در پی آنان فرستاد. آنان را دریافتند و آوردند. آن حضرت ایشان را مجازات فرمود؛ دستها و پاهای آنان بریده شد و به چشمانشان میل کشیده شد و سپس در گرمای آفتاب افکنده شدند تا مردند.
گفتم: پس کدام چیز سخت‌تر است از آنچه آنان کردند؛ از اسلام برگشتند و کشتند و دزدی کردند. عَنبَسه بن سعید گفت: به خدا سوگند که این ماجرا را تا همین امروز نشنیده بودم.
گفتم: آیا این حدیث مرا بر من رد می‌کنی (نمی‌پذیری) ای عَنبَسه؟ گفت: نی، ولی حدیث را به وجه (درست) آن آوردی. به خدا سوگند همواره این مردم در نیکویی‌اند تا آنگاه که بزرگی (چون ابوقِلابه) در میانشان بسر برد.
گفتم: همانا در این واقعه سنّت رسول الله صلی الله علیه و سلم رفته است. (در موردی دیگر) تنی چند از انصار نزد رسول الله صلی الله علیه

أَخَذَتْهُمُ السَّمَاءُ ، فَدَخَلُوا فِي غَارٍ فِي الْجَبَلِ ، فَانْهَجَمَ الْغَارُ عَلَى الْخَمْسِينَ الَّذِينَ أَقْسَمُوا فَمَاتُوا جَمِيعًا ، وَأَفْلَتَ الْقَرِينَانِ ، وَاتَّبَعَهُمَا حَجَرٌ فَكَسَرَ رِجْلَ أَخِي الْمَقْتُولِ ، فَعَاشَ حَوْلاً ثُمَّ مَاتَ .

قُلْتُ : وَقَدْ كَانَ عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ أَقَادَ رَجُلاً بِالْقَسَامَةِ ، ثُمَّ نَدِمَ بَعْدَ مَا صَنَعَ ، فَأَمَرَ بِالْخَمْسِينَ الَّذِينَ أَقْسَمُوا ، فَمُحُوا مِنَ الدِّيوَانِ ، وَسَيَّرَهُمْ إِلَى الشَّامِ . [راجع: ۲۳۳ ، أخرجه مسلم: ۱٦٦٩ ،وفيه اختصار]

و سلم آمدند و در حضور وی صحبت کردند. مردی از میانشان در پیشرویشان برآمد و کشته شد. آنان که پس از وی برآمدند، ناگاه رفیق خود را دیدند که در خون می‌غلطد. آنان واپس نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بازگشتند و گفتند: یا رسول الله، همین رفیق ما که همراه ما بود و صحبت می‌کرد و از پیشرویمان برآمد، ناگاه او را دیدیم که در خون می‌تپد. رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمد و فرمود: «به کدام کس گمان می‌برید، یا می‌پندارید چه کسی او را کشته است؟» گفتند: می‌پنداریم که یهود او را کشته باشند. آن حضرت کسی را به عقب یهود فرستاد و آنان را فراخواند و به ایشان گفت: «آیا شما او را کشتید؟» گفتند: نی. آن حضرت به انصار گفت: «آیا راضی می‌شوید که پنجاه نفر از یهود سوگند یاد کنند که ما او را نکشته‌ایم» گفتند: آنان پروا ندارند که ما را همگی بکشند و سپس سوگند بخورند (که ما نکشته‌ایم). آن حضرت فرمود: «آیا می‌خواهید که پنجاه نفر از شما سوگند یاد کنید (که یهود او را کشته‌اند) تا انگاه سزاوار دریافت دِیَت (خونبها) شوید؟» گفتند: ما سوگند نخواهیم خورد. سپس آن حضرت، خود دِیَت مقتول را داد. (ابوقِلابه می‌گوید:) گفتم: همانا قبیلهٔ هُذَیل در روزگار جاهلیت یکی از کسان خود را (نظر به جنایت وی) از وابستگی قومی و قبیلوی خود خلع کرده بودند. وی (در مسیر راه) خانواده‌ای را که از یمن به بطحاء (نزدیک مکه) می‌آمدند، مورد حمله قرار داد. مردی از این خانواده او را با شمشیر زد و کشت. آنگاه

مـردم هُذَیل آمدند و آن مرد یمانی را (که او را کشـته بود) گرفتند و در موسـم حج نزد عمر آوردند و گفتند: وی همراه ما را کشـته است. یمانیها گفتند: همانا ایشان آن مرد هُذَیلی را از وابستگی خود خلع کرده بودند.
عمر گفت: پنجاه نفر از مردم هُذَیل سوگند یاد کنند کـه او را خلع نکرده‌اند. چهل و نه نفر از آنان سـوگند یاد کردند، و یک نفر دیگرشان از شـام آمد و از وی خواستند که وی نیز سوگند یاد کند، ولی وی با دادن یک هزار درهم فدیه، سـوگند خود را عـوض کرد و مـردی دیگر بجـای او (در سـوگند) درآوردنـد. عمر او را به برادر مقتول سـپرده و دسـت او به دستش داده شـد. آن هر دو با پنجاه نفری که سـوگند (ناحـق) خورده بودند راهی شـدند تا آنکه به موضع نَخلَه رسـیدند، انگاه آنان را آسمان (ابر و باران) درگرفت، به غار کوه درآمدند، غار بر پنجاه نفری که سوگند خورده بودند فروریخت و همه مردند و دو نفری که دسـت در دسـت یکدیگر داشتند (برادر مقتول و آن مرد) نجات یافتند، ناگاه سنگی بسویشان به راه افتاد و پای برادر مقتول را شکسـت. وی یکسـال زندگی کرد و سپس مرد.
(ابوقلابه می‌گوید:) گفتم: عبدالملک بن مروان (خلیفهٔ اموی) مردی را که به شیوهٔ قسامه قاتل شـناخته شـده بود، به قصاص رساند و سپس که این کار را کرد، پشـیمان شـد و امر کرد که نامهای پنجاه نفری را که سوگند خورده بودند، از دیـوان (خلافت) بزدایند و آنها را به شـام تبعید کرد.

٢٣-باب : مَنِ اطَّلَعَ فِي بَيْتِ قَوْمٍ فَفَقَؤُوا عَيْنَهُ ، فَلا دِيَةَ لَهُ

٦٩٠٠- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً اطَّلَعَ مِنْ جُحْرٍ فِي بَعْضِ حُجَرِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَامَ إِلَيْهِ بِمِشْقَصٍ ، أَوْ بِمَشَاقِصَ ، وَجَعَلَ يَخْتِلُهُ لِيَطْعُنَهُ . [راجع : ٦٢٤٢ ، أخرجه مسلم : ٢١٥٧] . [قوله: «أبو النعمان» كذا جاء في نسخة، واعتمده المزي في « التحفة » وفي نسخ أخرى للبخاري: أبو اليمان]

٦٩٠١- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ السَّاعِدِيَّ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَجُلاً اطَّلَعَ فِي جُحْرٍ فِي بَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَمَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِدْرًى يَحُكُّ بِهِ رَأْسَهُ ، فَلَمَّا رَآهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «لَوْ أَعْلَمُ أَنَّكَ تَنْتَظِرُنِي ، لَطَعَنْتُ بِهِ فِي عَيْنَيْكَ» . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّمَا جُعِلَ الإِذْنُ مِنْ قِبَلِ الْبَصَرِ » . [راجع: ٥٩٢٤ ، أخرجه مسلم : ٢١٥٦ ، بلفظ « أجل »] .

٦٩٠٢- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ : « لَوْ أَنَّ امْرَءًا اطَّلَعَ عَلَيْكَ بِغَيْرِ إِذْنٍ فَخَذَفْتَهُ بِعَصَاةٍ فَفَقَأْتَ عَيْنَهُ ، لَمْ يَكُنْ عَلَيْكَ جُنَاحٌ » . [راجع : ٦٨٨٨ ، أخرجه مسلم : ٢١٥٨] .

باب-۲۳

کسی که به درون خانهٔ مردم بنگرد و چشم او را کور کنند، مستحق (دِیَت (خونبها) نیست

٦٩٠٠- از حَمّاد بن زید، از عبیدالله بن ابی بکر بن انس، روایت است که انس رضی الله عنه گفت: همانا مردی از سوراخی (به درون) یکی از خانه‌های پیامبر صلی الله علیه و سلم نگریست. آن حضرت با پیکان یا پیکانها به سوی وی به پا خاست و او را می‌طلبید تا وی را بزند.

٦٩٠١- از لَیث روایت است که ابن شهاب گفت: سَهل بن سعد ساعدی او را خبر داده که: مردی از شکاف دروازهٔ خانهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم (به درون) نگریست و در دست رسول الله صلی الله علیه و سلم آهن پارهٔ (شانه مانند) بود که با آن سر خود را شانه می‌کرد. آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم او را دید، به وی گفت: «اگر می‌دانستم که همانا به سوی من نگری با این به چشمت می‌زدم!»
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « همانا اجازه گرفتن پیش از نگریستن، لازم گردانیده شده است»

٦٩٠٢- از ابوزناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: ابوالقاسم صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگاه کسی بدون اجازه به سوی تو نگریست و تو با سنگریزه به سوی وی افکندی و چشمش را کور کردی، بر تو گناهی نیست.»

٢٤- باب : الْعَاقِلَة

٦٩٠٣- حَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنَا مُطَرِّفٌ قَالَ : سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جُحَيْفَةَ قَالَ : سَأَلْتُ عَلِيّاً رضي الله عنه : هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِمَّا لَيْسَ فِي الْقُرْآنِ ؟ وَقَالَ مَرَّةً : مَا لَيْسَ عِنْدَ النَّاسِ ؟ فَقَالَ : وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ، مَا عِنْدَنَا إِلا مَا فِي الْقُرْآنِ ، إِلا فَهْمًا يُعْطَى رَجُلٌ فِي كِتَابِهِ ، وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ . قُلْتُ : وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ ؟ قَالَ : الْعَقْلُ ، وَفِكَاكُ الأَسِيرِ ، وَأَنْ لا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ . [راجع : ١١١ ، أخرجه مسلم : ١٣٧٠ ، مطولاً باختلاف وكذلك في العتق : ٢٠ باختصار وزيادة] .

باب-۲۴ عاقله (وابستگان پدری که باید دیت بدهند)

٦٩٠٣- از ابن عُیَینَه، از مُطَرِّف روایت است که گفت: از شَعبی شنیدم که گفت: از ابوجُحیفه شنیدم که گفت:

از علی رضی الله عنه سئوال کردم: آیا نزد شما چیزی هست که در قرآن نیست؟ و بار دیگر (ابن عُیَینه) چنین گفت: آیا نزد شما چیزی هست که نزد مردم نیست؟ (علی) گفت: سوگند به ذاتی که دانه را شکافت و بچه را در شکم آفرید، نزد ما چیزی بجز آنچه در قرآن است نیست، مگر فهم و دانشی که خداوند از کتاب خود به مردی داده است، و آنچه در این صحیفه است. گفتم: در این صحیفه چیست؟ گفت: (حکم) عَقل (دیت) است، و رهایی اسیران، و. اینکه مسلمان به کشتن کافر کشته نشود[1].

٢٥- باب : جَنِينِ الْمَرْأَةِ

٦٩٠٤- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ . وَحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه : أَنَّ امْرَأَتَيْنِ مِنْ هُذَيْلٍ ، رَمَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى فَطَرَحَتْ جَنِينَهَا ، فَقَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِيهَا بِغُرَّةٍ ، عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ . [راجع : ٥٧٥٨ ، أخرجه مسلم : ١٦٨١] .

باب-۲۵ جَنین (بچهٔ شکم) زن

٦٩٠٤- از عبدالله بن یوسف از مالک روایت است و از اسماعیل، از مالک، از ابن شهاب، از ابو سَلَمَة بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: همانا دو زن از قبیلهٔ هُذَیل (درگیر شدند) و یکی به سوی دیگری سنگ افکند و بچهٔ شکمش را برآورد. رسول الله صلی الله علیه و سلم به بهای غلام یا کنیز به دیَت حکم کرد.

---

۱ – مالک و شافعی و احمد به همین نظر قایل‌اند. ابوحنیفه و هر دو صاحب آن بدین نظراند که مسلمان به قتل کافر کشته می‌شود «تیسیرالقاری»

٦٩٠٥- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ، عَنْ عُمَرَ رضي الله عنه : أَنَّهُ اسْتَشَارَهُمْ فِي إِمْلَاصِ الْمَرْأَةِ ، فَقَالَ الْمُغِيرَةُ : قَضَى النَّبِيُّ ﷺ بِالْغُرَّةِ ، عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ . [انظر : ٦٩٠٧ل ، ٦٩٠٨م ، ٧٣١٧ل ، اخرجه مسلم : ١٦٨٣ ، مع الحديث الآتي] .

٦٩٠٥- از هشام، از پدرش، از مُغیره بن شُعبه ، از عمر رضی الله عنه روایت است که: وی دربارهٔ حکم زنی که بچهٔ شکم او توسط کسی سقط شود، با صحابه مشورت کرد. مغیره بن شعبه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به دادن بهای غلام یا کنیزی حکم کرده است.

٦٩٠٦- قَالَ : ائْتِ مَنْ يَشْهَدُ مَعَكَ ، فَشَهِدَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ : أَنَّهُ شَهِدَ النَّبِيَّ ﷺ قَضَى بِهِ . [انظر : ٦٩٠٨ل ، ٧٣١٨ل ، اخرجه مسلم : ١٦٨٣ ، مع الحديث السابق] .

٦٩٠٦- (عمر) گفت: کسی را که با تو حاضر بوده (که ان حضرت چنین فرموده) بیاور. محمد بن مَسلَمه شهادت داد که همانا وی حاضر بوده که پیامبر صلی الله علیه و سلم چنین حکم کرده است.

٦٩٠٧- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ عُمَرَ نَشَدَ النَّاسَ : مَنْ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ قَضَى فِي السِّقْطِ ؟ فَقَالَ الْمُغِيرَةُ : أَنَا سَمِعْتُهُ قَضَى فِيهِ بِغُرَّةٍ ، عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ . [راجع : ٦٩٠٥ ، اخرجه مسلم : ١٦٨٣ ، مع الحديث الآتي] .

٦٩٠٧- از هشام، از پدرش روایت است که گفت: همانا عمر از مردم سئوال کرد: کدام کسی در مورد سَقَط جنین، از رسول الله صلی الله علیه و سلم (حکمی) شنیده است؟ مغیره گفت: من شنیده‌ام که در این مورد به دِیت، غلام یا کنیز حکم کرده است.

٦٩٠٨م - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَابِقٍ : حَدَّثَنَا زَائِدَةُ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّهُ سَمِعَ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ يُحَدِّثُ عَنْ عُمَرَ : أَنَّهُ اسْتَشَارَهُمْ فِي إِمْلَاصِ الْمَرْأَةِ ، مِثْلَهُ . [راجع : ٦٩٠٥ ، اخرجه مسلم : ١٦٨٣] .

٦٩٠٨م- از هِشام بن عُروه، از پدرش روایت است که گفت: همانا وی از مُغیره بن شُعبه شنیده که از عمر حدیث می‌کرد که : وی در مورد سقط جنین زن از مردم مشوره می‌خواست، مانند آنچه گفته شد.

٦٩٠٨- قَالَ : ائْتِ مَنْ يَشْهَدُ مَعَكَ عَلَى هَذَا ؟ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ : أَنَا أَشْهَدُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِمِثْلِ هَذَا . [راجع : ٦٩٠٦ ، اخرجه مسلم : ١٦٨٣ ، مع الحديث السابق] .

٦٩٠٨- (عمر) گفت: می‌توانی کسی را که با تو در این قضیه حاضر بوده بیاوری؟ (تا سخن تو را تصدیق کند)

محمد بن مَسلَمَه گفت: من به مانند این، بر سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم گواهی می‌دهم.

٢٦- باب : جَنِينِ الْمَرْأَةِ ،

وَأَنَّ الْعَقْلَ عَلَى الْوَالِدِ وَعَصَبَةِ الْوَالِدِ ، لا عَلَى الْوَلَدِ .

باب-۲۶ [سقط] جنین زن

و همانـا دیت آن بـر پدر و عصبـه (نزدیکان پدری کسی اسـت که سبب سقط جنین شده) است، نه بر فرزندان (مرتکب که خودش وفات کرده است)

٦٩٠٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَضَى فِي جَنِينِ امْرَأَةٍ مِنْ بَنِي لَحْيَانَ بِغُرَّةٍ ، عَبْدٍ أَوْ أَمَةٍ ، ثُمَّ إِنَّ الْمَرْأَةَ الَّتِي قَضَى عَلَيْهَا بِالْغُرَّةِ تُوُفِّيَتْ ، فَقَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ مِيرَاثَهَا لِبَنِيهَا وَزَوْجِهَا ، وَأَنَّ الْعَقْلَ عَلَى عَصَبَتِهَا . [راجع : ٥٧٥٨ ، أخرجه مسلم : ١٦٨١] .

۶۹۰۹- از لیـث از ابن شـهاب، از سـعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سـلم در مورد سقط جنین زنی از بنی لَحیان به دِیَت غلام یا کنیزی حکم کرد. سـپس همان زنی که بـر وی حکم دِیَت شـده بود، مُرد. رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم کـرد که میراث آن زن بـرای فرزندان و شـوهرش اسـت. و دِیَت بر عصبـهٔ (نزدیکان پدری) اوست.

٦٩١٠- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : اقْتَتَلَتِ امْرَأَتَانِ مِنْ هُذَيْلٍ ، فَرَمَتْ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى بِحَجَرٍ فَقَتَلَتْهَا وَمَا فِي بَطْنِهَا ، فَاخْتَصَمُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَضَى أَنَّ دِيَةَ جَنِينِهَا غُرَّةٌ ، عَبْدٌ أَوْ وَلِيدَةٌ ، وَقَضَى أَنَّ دِيَةَ الْمَرْأَةِ عَلَى عَاقِلَتِهَا . [راجع : ٥٧٥٨ ، أخرجه مسلم : ١٦٨١] .

۶۹۱۰- از یُونُس، از ابن شــهاب، از ابن مُسَیَّب و ابوسَـلَمَهٔ بن عبدالرحمن روایت اسـت که ابوهریره رضی الله عنه گفت:
دو زن از قبیلهٔ هُذَیل با هم جنگیدند و یکی به سـوی دیگری سـنگ افکند و او و آنچه را در شکمش بود به قتل رساند. آنها نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمده دعوی کردند. آن حضرت حکم کرد که دِیَت جنین آن، غلام یا کنیز است و حکم کرد که دیت زن کشـته شده، بر عصبهٔ زنی است که او را کشته است.

٢٧- باب : مَنِ اسْتَعَانَ عَبْدًا أَوْ صَبِيًّا

وَيُذْكَرُ : أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ بَعَثَتْ إِلَى مُعَلِّمِ الْكُتَّابِ : ابْعَثْ إِلَيَّ غِلْمَانًا يَنْفُشُونَ صُوفًا ، وَلا تَبْعَثْ إِلَيَّ حُرًّا .

بـاب-۲۷ کسـی که از غـلام یا پسـر بچه‌ای کمک بگیرد

و یاد شـده است که: أم سَـلَمه رضی الله عنها بـه مُعَلِّم کتاب (پیغام) فرسـتاد کـه: برای من

کودکان خورد سالی بفرست تا پشم را تیر بزنند (حلاجی کنند) و آزادی را نفرست.

٦٩١١- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ : أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ ، أَخَذَ أَبُو طَلْحَةَ بِيَدِي ، فَانْطَلَقَ بِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ أَنَسًا غُلَامٌ كَيِّسٌ فَلْيَخْدُمْكَ ، قَالَ : فَخَدَمْتُهُ فِي الْحَضَرِ وَالسَّفَرِ ، فَوَاللَّهِ مَا قَالَ لِي لِشَيْءٍ صَنَعْتُهُ لِمَ صَنَعْتَ هَذَا هَكَذَا ، وَلَا لِشَيْءٍ لَمْ أَصْنَعْهُ لِمَ لَمْ تَصْنَعْ هَذَا هَكَذَا . [راجع : ٢٧٦٨ ، اخرجه مسلم: ٢٣٠٩]

٦٩١١- از اسماعیل بن ابراهیم، از عبدالعزیز روایت است که اَنَس رضی الله عنه گفت: آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم به مدینه رسید، ابوطلحه (شوهر مادرم) دست مرا گرفت و مرا با خود نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم برد و گفت: یا رسول الله، همانا اَنس پسری زیرک است و باید خدمت تو را بکند. انس گفت: من در حَضَر و سفر آن حضرت را خدمت کردم، به خدا سوگند که هر کاری که کردم، آن حضرت به من نگفت که چرا این کار را چنین کردی و کاری را که نکردم به من نگفت که چرا این کار را چنین نکردی.

٢٨- باب : الْمَعْدِنُ جُبَارٌ وَالْبِئْرُ جُبَارٌ

باب-۲۸ [مردن] در معدن هدر است و در چاه هدر است (دِیَت ندارد)

٦٩١٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «الْعَجْمَاءُ جَرْحُهَا جُبَارٌ ، وَالْبِئْرُ جُبَارٌ ، وَالْمَعْدِنُ جُبَارٌ ، وَفِي الرِّكَازِ الْخُمُسُ» . [راجع : ١٤٩٩ ، اخرجه مسلم : ١٧١٠]

٦٩١٢- از ابن شهاب، از سعید بن مُسَیَّب و ابوسَلَمة بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت:
همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « در کشته شدن توسط حیوانات دِیَت نیست، در افتادن در چاه دِیَت نیست، در کشته شدن در معدن دِیَت نیست و در گنج یافت شده، یک پنجم است» (که باید به بیت المال داده شود)

٢٩- باب : الْعَجْمَاءُ جُبَارٌ

باب-۲۹ حیوانات هدر است

وَقَالَ ابْنُ سِيرِينَ : كَانُوا لَا يُضَمِّنُونَ مِنَ النَّفْحَةِ ، وَيُضَمِّنُونَ مِنْ رَدِّ الْعِنَانِ .

(اگر حیوانی که صاحبش با آن نیست به کسی

وَقَالَ حَمَّادٌ : لا تُضْمَنُ النَّفْحَةُ إلا أَنْ يَنْخُسَ إِنْسَانٌ الدَّابَّةَ .

وَقَالَ شُرَيْحٌ : لا تُضْمَنُ مَا عَاقَبَتْ ، أَنْ يَضْرِبَهَا فَتَضْرِبَ بِرِجْلِهَا .

وَقَالَ الْحَكَمُ وَحَمَّادٌ : إِذَا سَاقَ الْمُكَارِي حِمَارًا عَلَيْهِ امْرَأَةٌ فَتَخِرُّ ، لا شَيْءَ عَلَيْهِ .

وَقَالَ الشَّعْبِيُّ : إِذَا سَاقَ دَابَّةً فَأَتْعَبَهَا ، فَهُوَ ضَامِنٌ لِمَا أَصَابَتْ ، وَإِنْ كَانَ خَلْفَهَا مُتَرَسِّلا لَمْ يَضْمَنْ .

زیان رساند، دیت ندارد)
ابن سیرین گفته است: صحابه از لکد زدن حیوان تضمین نمی‌کردند که کسی مستحق دیت شود
ولی از کشیدن جلو حیوان (توسط سواره که از مسیر خود منحرف شود و خساره رساند) تضمین می‌کردند (که مستحق جبران خساره شود) و حَماد گفته است: لکد زدن حیوان تضمین نمی‌شود مگر اینکه کسی حیوان را بزند و خله کند.
و شُرَیح گفته است: کسی که از عقب حیوانی را می‌زند و حیوان او را لکد می‌زند، تضمین نمی‌شود
و حَکَم و حَمَّاد گفته‌اند: اگر کرایه گیرندهٔ خر، خری را که بر آن زنی سوار است می‌راند و زن از خر فرومی‌افتد، چیزی (جبران خساره) بر او نیست. و شعبی گفته است: اگر کسی حیوانی را به تندی می‌راند، هر زیانی که به حیوان برسد، باید جبران کند واگر حیوان را به آهستگی براند (اگر به حیوان زیانی برسد) جبران آن بر وی نیست.

٦٩١٣- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الْعَجْمَاءُ عَقْلُهَا جُبَارٌ ، وَالْبِئْرُ جُبَارٌ ، وَالْمَعْدِنُ جُبَارٌ ، وَفِي الرِّكَازِ الْخُمُسُ » . [راجع : ١٤٩٩ ، أخرجه مسلم : ١٧١٠] .

٦٩١٣- از شُعبه، از محمد بن زیاد روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «دیت کسی که او را حیوان مجروح می‌کند یا می‌کشد، هدر است و دیت کسی که در چاه می‌افتد، هدر است و دیت کسی که در معدن می‌میرد، هدر است و در گنج مدفون یک پنجم است»

٣٠- باب : إِثْمِ مَنْ قَتَلَ ذِمِّيًّا بِغَيْرِ جُرْمٍ

٦٩١٤- حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الْحَسَنُ : حَدَّثَنَا مُجَاهِدٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ قَتَلَ نَفْسًا مُعَاهَدًا لَمْ يَرِحْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ ، وَإِنَّ رِيحَهَا لَيُوجَدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَرْبَعِينَ عَامًا » . [راجع : ٣١٦٦] .

باب-۳۰ کسی که کافر ذمی را بدون گناهی بکشد

٦٩١٤- از حَسَن، از مُجاهد روایت است که عبدالله بن عَمرو گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که ذمّی را (نامسلمانی که در امان مسلمانان است) بکشد بوی بهشت را در نمی‌یابد، هر چند بوی بهشت از فاصلهٔ چهل ساله راه، دریافتنی است»

الْمُسْلِمُ بِالْكَافِرِ

٦٩١٥- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا مُطَرِّفٌ : أَنَّ عَامِرًا حَدَّثَهُمْ ، عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ : قُلْتُ لِعَلِيٍّ .

وحَدَّثَنَا صَدَقَةُ بْنُ الْفَضْلِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : حَدَّثَنَا مُطَرِّفٌ : سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ يُحَدِّثُ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا جُحَيْفَةَ قَالَ : سَأَلْتُ عَلِيًّا رضي الله عنه : هَلْ عِنْدَكُمْ شَيْءٌ مِمَّا لَيْسَ فِي الْقُرْآنِ ؟ وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ مَرَّةً : مَا لَيْسَ عِنْدَ النَّاسِ ؟ فَقَالَ : وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ ، مَا عِنْدَنَا إِلا مَا فِي الْقُرْآنِ ، إِلا فَهْمًا يُعْطَى رَجُلٌ فِي كِتَابِهِ ، وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ . قُلْتُ : وَمَا فِي الصَّحِيفَةِ ؟ قَالَ : الْعَقْلُ ، وَفِكَاكُ الأَسِيرِ ، وَأَنْ لا يُقْتَلَ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ . [راجع : ١١١ ، أخرجه مسلم : ١٣٧٠ ، مطولاً باختلاف وأخرجه في العتق : ٢٠ بزيادة ونقصان] .

باب-۳۱ مسلمان با کشتن کافر کشته نمی‌شود

٦٩١٥- از زُهَیر، از مُطَرِّف روایت است که عامر به ایشان حدیث کرد که ابوجُحَیفه گفت: به علی گفتم. همچنان روایت است از ابن عُیَینَه، از مُطَرِّف که گفت: از شعبی شنیدم که حدیث می‌کرد و گفت: از ابو جُحَیفَه شنیدم که گفت: از علی رضی الله عنه پرسیدم : آیا نزد شما چیزی از آنچه در قرآن نباشد، هست؟ و ابن عُیَینَه بار دیگر چنین گفت: آنچه در نزد مردم نباشد؟ علی (رض) گفت: سوگند به ذاتی که دانه را شکافت و آدمی را آفرید نزد ما بجز آنچه در قرآن است چیزی نیست، مگر فهمی که خدا برای مردی در (دانستن) کتاب خود ارزانی کرده است، و آنچه در این صحیفه است. گفتم: در این صحیفه چیست؟ گفت: حکم دِیَت، و رهایی اسیر و اینکه مسلمان به کشتن کافر کشته نمی‌شود.

٣٢- باب : إِذَا لَطَمَ الْمُسْلِمُ يَهُودِياً عِنْدَ الْغَضَبِ

رَوَاهُ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .[راجع : ٢٤١١] .

٦٩١٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيد ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لا تُخَيِّرُوا بَيْنَ الأَنْبِيَاءِ » . [راجع : ٢٤١٢، أخرجه مسلم : ٢٣٧٤، مطولاً] .

٦٩١٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى الْمَازِنِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ قال : جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ قَدْ لُطِمَ وَجْهُهُ ، فقال : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِكَ مِنَ الأَنْصَارِ قَدْ لَطَمَ فِي وَجْهِي ، قال : « ادْعُوهُ » . فَدَعَوْهُ ، قال : « أَلَطَمْتَ وَجْهَهُ » . قال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي مَرَرْتُ بِالْيَهُودِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ : وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْبَشَرِ ، قال : قُلْتُ : وَعَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ ؟ قال : فَأَخَذَتْنِي غَضْبَةٌ فَلَطَمْتُهُ ، قال : « لا تُخَيِّرُونِي مِنْ بَيْنِ الأَنْبِيَاءِ ، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ ، فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى آخِذٌ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ ، فَلا أَدْرِي أَفَاقَ قَبْلِي ، أَمْ جُوزِيَ بِصَعْقَةِ الطُّورِ » . [راجع : ٢٤١٢ ، أخرجه مسلم : ٢٣٧٤] .

باب-۳۲ اگر مسلمان به هنگام خشم، یهودی را سیلی بزند

این را ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

۶۹۱۶- از عمروبن یحیی، از پدرش روایت است که ابوسعید گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «میان پیامبران برتری قایل نشوید»

۶۹۱۷- ز عَمرو بن یحیی مازنی، از پدرش روایت است که ابوسعید خُدری گفت: مردی از یهود نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد که بر روی خود سیلی خورده بود. وی گفت: ای محمد، همانا مردی انصار از اصحاب تو بر روی من سیلی زده است. آن حضرت فرمود: «او را فرا خوانید» او را فرا خواندند. آن حضرت به وی گفت: «آیا بر روی وی سیلی زده‌ای؟» گفت: یا رسول الله، من بر یهود گذشتم و شنیدم که می‌گفت: سوگند به ذاتی که موسی را بر بشر برگزید. من گفتم: و بر محمد صلی الله علیه و سلم؟ خشم مرا فراگرفت و او را سیلی زدم.

آن حضرت فرمود: «مرا در میان پیامبران برتری ندهید، همانا مردم در روز قیامت بیهوش می‌گردند و من نخستین کسی‌ام که به هوش می‌آیم و ناگاه موسی را می‌بینم که یکی از پایه‌های عرش را گرفته، نمی‌دانم که وی قبل از من به هوش آمده یا اینکه به بیهوشی وی در (کوه) طور بسنده شده است»

بسم الله الرحمن الرحيم

٨٨- كتابُ استِتابَةِ المُرتَدّينَ والمُعانِدينَ وقِتالِهِم

١- باب : إِثْمِ مَنْ أشرَكَ باللهِ ، وعُقُوبَتِهِ في الدُّنيا والآخِرَةِ

قال اللهُ تعالى : ﴿ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴾ [لقمان:١٣] . ﴿ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾ [الزمر:٦٥] .

٦٩١٨- حَدَّثَنا قُتَيبَةُ بنُ سَعيدٍ : حَدَّثَنا جَريرٌ ، عَنِ الأعمَشِ ، عَنْ إبراهيمَ ، عَنْ عَلقَمَةَ ، عَنْ عَبدِاللهِ ﷺ قال : لَمّا نَزَلَتْ هذِهِ الآيَةُ : ﴿ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ﴾ . شَقَّ ذلِكَ عَلى أصحابِ النَّبيِّ ﷺ ، وقالوا : أيُّنا لَمْ يَلْبِسْ إيمانَهُ بِظُلْمٍ ؟ فقال رَسولُ اللهِ ﷺ : « إنَّهُ لَيسَ بِذاكَ ، ألا تَسمَعونَ إلى قَولِ لُقمانَ : ﴿ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴾ » . [راجع : ٣٢ ، أخرجه مسلم : ١٢٤] .

٦٩١٩- حَدَّثَنا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنا بِشرُ بنُ المُفَضَّلِ : حَدَّثَنا الجُرَيرِيُّ . وحَدَّثَني قَيسُ بنُ حَفصٍ : حَدَّثَنا إسماعيلُ بنُ إبراهيمَ : أخبَرَنا سَعيدٌ الجُرَيرِيُّ : حَدَّثَنا عَبدُالرَّحمنِ بنُ أبي بَكرَةَ ، عَنْ أبيهِ ﷺ قال : قال النَّبيُّ ﷺ : « أكبَرُ الكَبائِرِ : الإشراكُ باللهِ ، وعُقوقُ الوالِدَينِ ، وشَهادَةُ الزّورِ ، وشَهادَةُ الزّورِ - ثَلاثًا - أو : قَولُ الزّورِ » . فَما زالَ يُكَرِّرُها حَتّى قُلنا : لَيتَهُ سَكَتَ . [راجع : ٢٦٥٤ ، أخرجه مسلم : ٨٧] .

بسم الله الرحمن الرحيم

٨٨- کتاب توبه دادن مرتدان سرکشان و جنگ با ایشان

باب-۱ گناه کسی که با خدا شریک آورد و مجازاتش در دنیا و آخرت

خدای تعالی گفته است: «همانا شرک ظلمی بزرگ است» (لقمان: ۱۳)

«اگر شرک‌ورزی، حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد» (الزُّمَر: ٦٥)

٦٩١٨- از ابراهیم از عَلقَمه روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: آنگاه که این آیه نازل شد: «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به ظلم نیالوده‌اند» (انعام:۸۲) این حالت بر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم دشوار آمد و گفتند: کدام یک از ما ایمان خود را به ظلم نیالوده است (از گناه معصوم باشد)؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: همانا چنین نیست که شما (معنای ان را دانسته‌اید[1]) آیا به قول لُقمان (در قرآن) گوش نمی‌دهید» «همانا شرک ظلمی بزرگ است»

٦٩١٩- از سعید جُرَیری، ازعبدالرحمن بن ابی‌بکره روایت است که پدرش رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بزرگترین گناهان، شرک آوردن به خدا و آزار رسانیدن پدر و مادر و شهادت دادن دروغ است، و شهادت دروغ را - سه بار فرمود- یا فرمود: گفتن دروغ»

۱ - ظلم در اینجا، مطلق گناه معنا می‌دهد.

٦٩٢٠- حَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّه بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ فِراسٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَمْرٍو رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا الْكَبَائِرُ؟ قال : « الإِشْرَاكُ بِاللَّهِ » . قَالَ : ثُمَّ مَاذَا؟ قال : « ثُمَّ عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ » . قَالَ : ثُمَّ مَاذَا ؟ قَالَ : « الْيَمِينُ الْغَمُوسُ » . قُلْتُ : وَمَا الْيَمِينُ الْغَمُوسُ ؟ قال : « الَّذِي يَقْتَطِعُ مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ ، هُوَ فِيهَا كَاذِبٌ » . [راجع : ٦٦٧٥]

آن حضرت پیوسته آن را تکرار می‌کرد تا آنکه گفتیم: کاش خاموش شود.

٦٩٢٠- از فِراس، از شَعبی روایت است که عبدالله بن عَمرو رضی الله عنهما گفت: بادیه نشینی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله، بزرگترین گناهان کدام‌اند؟ فرمود:« شرک آوردن به خدا» گفت: سپس کدام است؟ فرمود: «سپس آزار رسانیدن به پدر و مادر» گفت:سپس کدام است؟ فرمود: «سوگند غموس» گفت: و سوگند غموس چیست؟ »آنکه (با سوگند) مال مرد مسلمانی را به خود بگیری، و در آن سوگند دروغ گفته باشی«

٦٩٢١- حدَّثنا خَلاَّدُ بْنُ يَحْيَى : حدَّثنا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنصورٍ وَالأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قال : قَالَ رَجُلٌ : يا رَسُولَ الله ، أَنُؤَاخَذُ بِمَا عَمِلْنَا فِي الجَاهِلِيَّةِ ؟ قالَ : « مَنْ أَحْسَنَ فِي الإِسْلامِ لَمْ يُؤَاخَذْ بِمَا عَمِلَ فِي الجَاهِلِيَّةِ ، وَمَنْ أَسَاءَ فِي الإِسْلامِ أُخِذَ بِالأَوَّلِ وَالآخِرِ » . [أخرجه مسلم : ١٢٠] .

٦٩٢١- از سُفیان، از منصور و اَعمش، از ابووائل روایت است که ابن مسعود گفت: مردی گفت: یا رسول الله، آیا ما از آن گناهانی که در روزگار جاهلیت کرده‌ایم، مورد بازپرس قرار خواهیم گرفت؟ آن حضرت فرمود: «کسی که در اسلام کار نیک کند، از آنچه در جاهلیت کرده، مورد بازپرس قرار نمی‌گیرد و کسی که در اسلام کار بد کند از (کار بد) اول و آخر خود مورد بازپرس قرار می‌گیرد»

٢- باب :

حُكْمِ الْمُرْتَدِّ وَالْمُرْتَدَّةِ وَاسْتِتَابَتِهِمْ

وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ وَالزُّهْرِيُّ وَإِبْرَاهِيمُ : تُقْتَلُ الْمُرْتَدَّةُ .

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ . أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ . خَالِدِينَ فِيهَا لا يُخَفَّفُ

باب-۲

حکم مُرتَد و مُرتَده (از دین برگشتگان مرد و زن) و توبه دادن آنان

و ابن عمر و زُهری و ابراهیم گفته‌اند: زنی که از دین برگردد، کشته می‌شود و فرمودۀ خدای تعالی: «چگونه خداوند، قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می‌کند؟ با آنکه

عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلا هُمْ يُنْظَرُونَ . إلا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ . إنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ﴾ [آل عمران: ٨٦-٩٠].

وَقَالَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ﴾ [آل عمران: ١٠٠].

وَقَالَ: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا﴾ [النساء: ١٣٧].

وَقَالَ: ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ٥٤].

﴿وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ . أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ . لا جَرَمَ - يَقُولُ: حَقًّا - أَنَّهُمْ فِي الآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ - إِلَى قوله - لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النحل: ١٠٦-١١٠].

﴿وَلا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [البقرة: ٢١٧].

شهادت دادند که این رسول بر حق است و بر ایشان دلایل روشن آمد، و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند. آنان سزاشان این است که لعنت خدا و فرشتگان و مردم، همگی بر ایشان است. در آن [لعنت] جاودانه بمانند؛ نه عذاب از ایشان کاسته شود و نه مهلت یابند. مگر کسانی که پس از آن توبه کردند و درستکاری [پیشه] نمودند که خداوند آمرزندهٔ مهربان است. کسانی که پس از ایمان خود کافر شدند، سپس بر کفر [خود] افزودند، هرگز توبهٔ آنان پذیرفته نخواهد شد و آنان خود گمراهانند» (آل عمران:٨٦-٩٠)

و خداوند فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از فرقه‌ای از اهل کتاب فرمان برید، شما را پس از ایمانتان به حال کفر بر می‌گردانند» (آل عمران:١٠٠)

و خداوند فرموده است: «کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند؛ و باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند؛ آنگاه به کفر خود افزودند، قطعاً خدا آنان را نخواهد بخشید و راهی به ایشان نخواهد نمود» (النساء: ١٣٧)

و خداوند فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد. به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست می‌دارند. [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران درشتخویند» (المائده:٥٤) [و فرمودهٔ خدای تعالی] : «لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد، خشم خدا بر آنان است و بر ایشان عذابی بزرگ خواهد بود. زیرا آنان زندگی دنیا

را بـر آخرت برتری دادنـد و [هم] اینکه خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند. آنان کسانی‌اند که خدا بر دلها و گوش و دیدگانشان مُهر نهاده و آنان خود غافلانند. شـک نیسـت که در در آخرت همان زیانکارانند. با این حال، پروردگار تو نسـبت به کسانی که پس از [آن همه] زجر کشـیدن هجرت کرده و سـپس جهاد نمودند و صبر پیشه سـاختند، پروردگارت [نسبت به آنان] بعد از آن [همه مصائب] قطعاً آمرزنده و مهربان است» (النّحل:۱۰۶-۱۱۰)

و فرمـودهٔ خـدای تعالـی: «و آنـان پیوسـته بـا شـما می‌جنگند تا اگـر بتوانند شـما را از دینتان برگردانند. و کسـانی از شما که از دین خـود برگردند و در حـال کفر بمیرنـد، آنان کردارهایشـان در دنیا و آخرت تباه می‌شود، و ایشان اهل آتشند، در آن ماندگار خواهند بود» (البقره: ۲۱۷)

٦٩٢٢- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ عِكْرِمَةَ قَالَ: أُتِيَ عَلِيٌّ ﷺ بِزَنَادِقَةٍ فَأَحْرَقَهُمْ، فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ عَبَّاسٍ فَقَالَ: لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أُحْرِقْهُمْ، لِنَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «لَا تُعَذِّبُوا بِعَذَابِ اللَّهِ». وَلَقَتَلْتُهُمْ، لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ». [راجع: ٣٠١٧].

٦٩٢٢- از حَمّاد بن زید، از اَیُّوب روایت است کـه عکرمه گفت: زَنادِقَـه[1] را نزد علی آوردند و آنان را سـوختاند، این خبر که به ابن عباس رسـید گفت: اگر من به جای وی بودم، ایشان را نمی‌سـوختاندم، زیرا پیامبر صلی الله علیه و سلم (از سوختاندن انسان) منع کرده و فرموده است: «به عذاب خدا، عذاب نکنید» و با عنایت به این فرمودهٔ رسـول الله صلی الله علیه و سلم آنان را می‌کشـتم: «و هـر کس که دین خود را بدل کرد، او را بکشید»[2]

۱ - زنادقه جمع زندیق است و به فرقه‌هایی گمراه و ملحد و بی‌دین و زردشتیه و مانویه و شنویه اطلاق می‌شود «المعجم الوسیط»

۲ - ابوحنیفه این حکم را برای مردان خاص ساخته است و از کشتن زنان مرتده منع کرده است، سائر مذاهب، زنان را نیز شامل این حکم کرده‌اند.

٦٩٢٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ قُرَّةَ بْنِ خَالِدٍ: حَدَّثَنِي حُمَيْدُ بْنُ هِلَالٍ: حَدَّثَنَا أَبُو بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ: أَقْبَلْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَمَعِي رَجُلَانِ مِنَ الأَشْعَرِيِّينَ، أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِي وَالآخَرُ عَنْ يَسَارِي، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَسْتَاكُ، فَكِلَاهُمَا سَأَلَ، فَقَالَ: «يَا أَبَا مُوسَى، أَوْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ». قَالَ: قُلْتُ: وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا أَطْلَعَانِي عَلَى مَا فِي أَنْفُسِهِمَا، وَمَا شَعَرْتُ أَنَّهُمَا يَطْلُبَانِ الْعَمَلَ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى سِوَاكِهِ تَحْتَ شَفَتِهِ قَلَصَتْ، فَقَالَ: «لَنْ، أَوْ: لَا نَسْتَعْمِلُ عَلَى عَمَلِنَا مَنْ أَرَادَهُ، وَلَكِنِ اذْهَبْ أَنْتَ يَا أَبَا مُوسَى، أَوْ يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ، إِلَى الْيَمَنِ». ثُمَّ اتَّبَعَهُ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ أَلْقَى لَهُ وِسَادَةً، قَالَ: انْزِلْ، وَإِذَا رَجُلٌ عِنْدَهُ مُوثَقٌ، قَالَ: مَا هَذَا؟ قَالَ: كَانَ يَهُودِيًّا فَأَسْلَمَ ثُمَّ تَهَوَّدَ، قَالَ: اجْلِسْ، قَالَ: لَا أَجْلِسُ حَتَّى يُقْتَلَ، قَضَاءُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ، ثُمَّ تَذَاكَرَا قِيَامَ اللَّيْلِ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا: أَمَّا أَنَا فَأَقُومُ وَأَنَامُ، وَأَرْجُو فِي نَوْمَتِي مَا أَرْجُو فِي قَوْمَتِي. [راجع: ٢٢٦١، أخرجه مسلم: ١٧٣٣، مختصراً بقطعة معاذ وأبي موسى. وأخرجه بطوله في الإمارة: ١٥ وأخرجه مختصراً بزيادة «كل مسكر حرام..» في الأشربة: ٧٠].

۶۹۲۳- از حُمَید بن هِلال، از ابوبُرده روایت است که ابوموسی گفت: من با دو نفر از قوم اشعری نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتم، یکی از آنان به سوی راست من و دیگری به جانب چپ من بودند و رسول الله صلی الله علیه و سلم مسواک می‌کرد. هر دوی آنان از آن حضرت خواستار شغل شدند. آن حضرت فرمود: «ای ابو موسی، یا : ای عبدالله بن قیس» گفتم: سوگند به ذاتی که تو را به حق فرستاده که این دو نفر از آنچه در دل داشتند مرا آگاه نکرده بودند و من هم نمی‌دانستم که آنان خواستار (شغل) و مأموریت هستند، گویی همین اکنون به سوی مسواک آن حضرت می‌نگرم که در زیر لب خود می‌کشد، سپس فرمود: «هرگز، یا ما بر کارهای خود (عامل) نمی‌گماریم، کسی را که خود خواستار گماردن شود، ولی تو ای ابوموسی، یا ای عبدالله بن قیس، به یمن برو.» سپس آن حضرت مُعاذ بن جَبَل را نیز از پی وی فرستاد. آنگاه که معاذ نزد ابوموسی آمد، ابوموسی بالشی به سوی وی افکند (تا بر آن بنشیند) و گفت: فرود آی! معاذ ناگاه مردی را دید که در آنجا در بند است. گفت: این مرد کیست؟ گفت وی یهودی است که اسلام آورده، سپس به یهودیت برگشته است. ابوموسی به معاذ گفت: بنشین. گفت: نمی‌نشینم تا وی کشته نشود، حکم خدا و رسول خدا است و سه بار تکرار کرد. سپس ابوموسی امر کرد و وی کشته شد. پس از آن دربارهٔ نماز شب (تهجد) گفت و گو کردند، یکی از آنان گفت: اما من (به نماز

شب) می‌خیزم و (پس از نماز) می‌خوابم و در خوابیـدن خود امید ثـواب می‌کنم، چنانکه در برخاستن خود به نماز (امید پاداش دارم).

٣- باب: قَتْلِ مَنْ أَبَى قَبُولَ الْفَرَائِضِ، وَمَا نُسِبُوا إِلَى الرِّدَّةِ

٦٩٢٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: لَمَّا تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ وَاسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ، وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ، قَالَ عُمَرُ: يَا أَبَا بَكْرٍ، كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، فَمَنْ قَالَ: لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلا بِحَقِّهِ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ». [راجع: ١٣٩٩، أخرجه مسلم: ٢٠، مع الحديث الآتي].

بـاب-٣ کشـتن کسـی کـه از قبـول فرایض سـر باز زنـد، و آنچه به ارتداد نسـبت داده می‌شود

٦٩٢٤- از ابن شـهاب، از عبیـدالله بن عبدالله بن عُتبَه روایت اسـت کـه ابوهریره رضی الله عنـه گفت: آنگاه کـه پیامبر صلـی الله علیه و سـلم وفات کـرد و ابوبکر به خلافت رسـید، از قوم عرب هر کس که کافر شـد، کافر شـد. عمر گفت: ای ابوبکر، چگونه با مردمی مقاتله می‌کنی، در حالی که رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرموده اسـت: «مأمور شدم تا زمانی با مردم بجنگم که بگویند: لا اله الا الله. پس کسی که گفـت: لا اله الا الله، همانا نفس خود و مال خـود را از من معصوم (در امان) گردانید، مگر به حق آن (که مرتکب عمل خلافی شود)

٦٩٢٥- قَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَاللَّهِ لأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلاةِ وَالزَّكَاةِ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ، وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِي عَنَاقًا كَانُوا يُؤَدُّونَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنْعِهَا، قَالَ عُمَرُ: فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلا أَنْ رَأَيْتُ أَنْ قَدْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ لِلْقِتَالِ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ.

[راجع: ١٤٠٠، أخرجه مسلم: ٢٠، مع الحديث السابق].

٦٩٢٥- ابوبکـر رضـی الله عنه گفـت: به خدا سـوگند با کسـی که میان نمـاز و زکات فرق بگذارد جنگ می‌کنم، زیرا زکات حقی است که بر مال است، و به خدا سوگند، اگر بزغاله‌ای را که به رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌دادند، از دادن آن به من سرباز زنند، بر سر آن با ایشان خواهم جنگید. عمر رضی الله عنه گفت: به خدا سـوگند، جز آن نبود که دانستم همانا خداوند سـینهٔ ابوبکر را برای جنگ (با مانعین زکات) گشوده و دانستم که همانا حق با اوست.

٤- باب : إِذَا عَرَّضَ الذِّمِّيُّ وَغَيْرُهُ بِسَبِّ النَّبِيِّ ﷺ

وَلَمْ يُصَرِّحْ ، نَحْوَ قَوْلِهِ : السَّامُ عَلَيْكُمْ .

٦٩٢٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ أَبُو الْحَسَنِ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ : مَرَّ يَهُودِيٌّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : السَّامُ عَلَيْكَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « وَعَلَيْكَ » . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَتَدْرُونَ مَا يَقُولُ ؟ قَالَ : السَّامُ عَلَيْكَ » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلَا نَقْتُلُهُ ؟ قَالَ : « لَا ، إِذَا سَلَّمَ عَلَيْكُمْ أَهْلُ الْكِتَابِ ، فَقُولُوا : وَعَلَيْكُمْ » . [راجع : ٦٢٥٨ ، أخرجه مسلم : ٢١٦٣] .

٦٩٢٧- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ ، عَنِ ابْنِ عُيَيْنَةَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : اسْتَأْذَنَ رَهْطٌ مِنَ الْيَهُودِ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا : السَّامُ عَلَيْكَ ، فَقُلْتُ : بَلْ عَلَيْكُمُ السَّامُ وَاللَّعْنَةُ ، فَقَالَ : « يَا عَائِشَةُ ، إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ » . قُلْتُ : أَوَلَمْ تَسْمَعْ مَا قَالُوا ؟ قَالَ : « قُلْتُ : وَعَلَيْكُمْ » . [راجع : ٢٩٣٥ ، أخرجه مسلم : ٢١٦٥] .

٦٩٢٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ سُفْيَانَ وَمَالِكِ بْنِ أَنَسٍ قَالَا : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ الْيَهُودَ إِذَا سَلَّمُوا عَلَى أَحَدِكُمْ إِنَّمَا يَقُولُونَ : سَامٌ عَلَيْكَ ، فَقُلْ : عَلَيْكَ » .

باب-۴ اگر ذمی و غیر او، به کنایه و اشاره به پیامبر صلی الله علیه و سلم دشنام دهند

و بصراحت نگوید، مانند این گفته: السَّامُ عَلَیکم. (مرگ بر شما)

٦٩٢٦- از شُعبه، از هِشام بن زَید بن انس بن مالک روایت است که گفت: از اَنَس بن مالک رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: مردی یهودی بر رسول الله صلی الله علیه و سلم گذشت و گفت: السَّام عَلَیک، رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت : «وَ عَلَیک» (و بر تو). سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا می‌دانید که وی چه می‌گوید؟ گفت: السَّامُ عَلَیکَ» گفتند: یا رسول الله، آیا او را نکشیم. فرمود: «نِی، اگر اهل کتاب بر شما سلام کنند، بگویید: وَعَلَیکُم» (بر شما باد)[1]

٦٩٢٧- از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: گروهی از یهود از پیامبر صلی الله علیه و سلم اجازهٔ ورود خواستند و گفتند: السَّامُ عَلَیکَ. من گفتم: مرگ و لعنت بر شما باد. آن حضرت فرمود: «ای عایشه، همانا خداوند مهربان است و مهربانی را در همه کارها دوست می‌دارد» گفتم: آیا نشنیدی که ایشان چه گفتند؟ فرمود: «من گفتم: و علیکم» (و بر شما)

٦٩٢٨- از سُفیان و مالک بن انس روایت است که گفته‌اند: از عبدالله بن دینار روایت است که گفت: از ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم

---

١ – السلام علیک، یعنی، سلامتی بر تو. و السام علیک، یعنی مرگ بر تو. چون تلفظ هر دو کلمه بسیار مشابهت دارد، یهودیها با کنایه می‌گفتند. به دلیل اجماع، اهانت به آن حضرت کفر است و موجب قتل.

[راجع : ٦٢٥٧ ، أخرجه مسلم : ٢١٦٤ ، بلفظ " السام عليكم"] .

٥- باب :

٦٩٢٩- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ قال : حَدَّثَنِي شَقِيقٌ قال : قال عَبْدُاللّهِ : كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ يَحْكِي نَبِيّاً مِنَ الأَنْبِيَاءِ ، ضَرَبَهُ قَوْمُهُ فَأَدْمَوْهُ ، فَهُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ ، وَيَقُولُ : « رَبِّ اغْفِرْ لِقَوْمِي فَإِنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ » . [راجع : ٣٤٧٧ ، أخرجه مسلم: ١٧٩٢] .

٦- باب : قَتْل الْخَوَارِجِ وَالْمُلْحِدِينَ بَعْدَ إِقَامَةِ الْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ

وَقَوْلِ اللّهِ تَعَالَى : ﴿ وَمَا كَانَ اللّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ ﴾ [التوبة : ١١٥] .

وَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَرَاهُمْ شِرَارَ خَلْقِ اللّهِ ، وَقَالَ : إِنَّهُمُ انْطَلَقُوا إِلَى آيَاتٍ نَزَلَتْ فِي الْكُفَّارِ ، فَجَعَلُوهَا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ .

که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا اگر یهود بر یکی از شما سلام بدهند، می‌گویند: سامُ عَلَیکَ. (مرگ بر شما) بگویید: عَلَیکَ (بر شما) »

باب-۵

۶۹۲۹- از اَعمَش، از شَقیق روایت است که عبدالله (ابن مسعود رضی الله عنه) گفت: گویی اکنون به سوی پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌نگرم که از یکی از پیامبران حکایت می‌کرد که قومش او را زده و زخمی کرده بودند و او خون را از روی خود پاک می‌کرد و می‌گفت: «بارالها بر قوم من ببخشای که اینان نمی‌دانند»[1]

باب-۶ کشتن خوارج[2] و ملحدان پس از اقامت حجّت برایشان

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آنکه هدایتشان نمود بی‌راه بگذارد، مگر آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کرده باشد» (التوبه:۱۱۵)

و ابن عمر ایشان را بدترین آفریدگان خدا می‌خواند و می‌گفت: اینها آیاتی را که دربارهٔ کافران نازل شده، آن را بر مسلمانان تعبیر کرده‌اند.

---

۱ – قرطبی یکی از شارحان صحیح البخاری گفته که آن حضرت حکایت خود را کرده که در غزوهٔ اُحُد رخ داده بود

۲ – خوارج کسانی بودند که در میان جنگ حضرت علی و معاویه از هر دو لشکر خارج شده و بر ضد هر دویشان قیام کردند و تعبیرات مختلفی از قرآن می‌کردند.

۶۹۳۰- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا خَيْثَمَةُ : حَدَّثَنَا سُوَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ قال : عَلِيٌّ ﷺ : إِذَا حَدَّثْتُكُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَدِيثًا ، فَوَاللَّهِ لأَنْ أَخِرَّ مِنَ السَّمَاءِ ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكْذِبَ عَلَيْهِ ، وَإِذَا حَدَّثْتُكُمْ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ، فَإِنَّ الْحَرْبَ خَدْعَةٌ ، وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ :« سَيَخْرُجُ قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ ، أَحْدَاثُ الأَسْنَانِ ، سُفَهَاءُ الأَحْلامِ ، يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ ، لا يُجَاوِزُ إِيمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ ، فَأَيْنَمَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ ، فَإِنَّ فِي قَتْلِهِمْ أَجْرًا لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . [راجع : ۳۶۱۱ ، أخرجه مسلم : ۱۰۶۶]

۶۹۳۰- از اَعمَش، از خَیثَمه، از سُوَید بن غَفَلَهَ روایت است که علی رضی الله عنه گفت: اگر از رسول الله صلی الله علیه و سلم به شما حدیثی بگویم، به خدا سوگند اگر از آسمان بیفتم نزد من دوست داشتنی تر است، از اینکه بر رسول الله صلی الله علیه و سلم دروغ ببندم. اگر سخنی بگویم میان ما و شماست (حدیث نیست) همانا جنگ نیرنگ است. و همانا از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «در آخرالزمان گروهی ظهور خواهد کرد که نوجوان و بالغانی بیخردند که بهترین سخنان را بر زبان می‌آورند، ولی ایمانشان از حنجره‌هایشان فراتر نمی‌رود. از دین چنان به سرعت می‌گذرد که تیر از شکار می‌گذرد، پس به هر کجا که با آنان برخوردید، آنها را بکشید، زیرا در کشتن ایشان ثواب است در روز قیامت، برای کسانی که آنها را بکشند»

۶۹۳۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ قال : سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ سَعِيدٍ قال : أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، وَعَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ : أَنَّهُمَا أَتَيَا أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ، فَسَأَلاهُ عَنِ الْحَرُورِيَّةِ : أَسَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ؟ قال : لا أَدْرِي مَا الْحَرُورِيَّةُ ؟ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « يَخْرُجُ فِي هَذِهِ الأُمَّةِ - وَلَمْ يَقُلْ مِنْهَا - قَوْمٌ تَحْقِرُونَ صَلاتَكُمْ مَعَ صَلاتِهِمْ ، يَقْرَؤُونَ الْقُرْآنَ لا يُجَاوِزُ حُلُوقَهُمْ ، أَوْ حَنَاجِرَهُمْ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ ، فَيَنْظُرُ الرَّامِي إِلَى سَهْمِهِ ، إِلَى نَصْلِهِ ، إِلَى رِصَافِهِ ، فَيَتَمَارَى فِي الْفُوقَةِ ، هَلْ عَلِقَ بِهَا مِنَ الدَّمِ شَيْءٌ» . [راجع : ۳۳۴۴ ، أخرجه مسلم : ۱۰۶۴] .

۶۹۳۱- از محمد بن ابراهیم، از ابوسَلَمَه و عَطاء بن یَسار روایت است که آنان نزد ابوسعید خُدری رفتند و دربارهٔ حُرُوریَه[۱]، از وی سئوال کردند و گفتند: آیا در این مورد از پیامبر صلی الله علیه و سلم چیزی شنیده‌ای؟ ابوسعید گفت: نمی‌دانم حُرُوریَه چیست؟ ولی از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود:« در این امّت قومی پدید می‌آیند - آن حضرت نگفت: از این امّت[۲]- که نماز خود را با مقایسه به نماز ایشان اندک می‌پندارید، قرآن می‌خوانند ولی از گلویشان یا حنجره‌هایشان فراتر نمی‌رود، از

۱ - حُرُوریه، قریه‌ای است در کوفه که مرکز خوارج بوده است.

۲ - آن حضرت نگفت: از این امت، تا لازم آید که آن گروه داخل اسلام‌اند.

دین چنان می‌برآید که تیر از شکار بر می‌آید، که اگر تیرانداز به سوی تیر خود ببیند و به سوی پیکان آن ببیند، و به سوی پی تیر که به روی پیکان است ببیند، که در آن اثری از خون می‌باشد (در این قوم نیز اثری از اسلام نیست)»

٦٩٣٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ قال : حَدَّثَنِي عُمَرُ : أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، وَذَكَرَ الْحَرُورِيَّةَ ، فقال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « يَمْرُقُونَ مِنَ الإِسْلامِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ » .

٦٩٣٢- از عمر، از پدرش روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما دربارهٔ حُرُوریه (خوارج) گفت که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «آنها از اسلام چنان می‌برآیند که تیر از شکار می‌برآید».

٧- باب : مَنْ تَرَكَ قِتَالَ الْخَوَارِجِ لِلتَّأَلُّفِ ، وَلِئَلاَّ يَنْفِرَ النَّاسُ عَنْهُ

باب-٧

کسی که از کشتن خوارج دست بردارد تا در دلها الفت پدید آورد و مردم از وی فرار نکنند.

٦٩٣٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قال : بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَقْسِمُ ، جَاءَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ ذِي الْخُوَيْصِرَةِ التَّمِيمِيُّ فقال : اعْدِلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فقال : « وَيحَكَ ، وَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ أَعْدِلْ » . قال عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ : دَعْنِي أَضْرِبْ عُنُقَهُ ، قال : « دَعْهُ ، فَإِنَّ لَهُ أَصْحَابًا ، يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلاتَهُ مَعَ صَلاتِهِ ، وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ ، يُنْظَرُ فِي قُذَذِهِ فَلا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ ، ثُمَّ يُنْظَرُ فِي نَصْلِهِ فَلا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ ، ثُمَّ يُنْظَرُ فِي رِصَافِهِ فَلا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ ، ثُمَّ يُنْظَرُ فِي نَضِيِّهِ فَلا يُوجَدُ فِيهِ شَيْءٌ ، قَدْ سَبَقَ الْفَرْثَ وَالدَّمَ ، آيَتُهُمْ رَجُلٌ إِحْدَى يَدَيْهِ ، أَوْ قال : ثَدْيَيْهِ ، مِثْلُ ثَدْيِ الْمَرْأَةِ ، أَوْ قال : مِثْلُ الْبَضْعَةِ تَدَرْدَرُ ، يَخْرُجُونَ عَلَى حِينِ فُرْقَةٍ مِنَ النَّاسِ » . قال أَبُو سَعِيدٍ : أَشْهَدُ سَمِعْتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا قَتَلَهُمْ ، وَأَنَا مَعَهُ جِيءَ

٦٩٣٣- از مَعمَر، از زُهری، از ابوسَلَمه، از ابوسعید رضی الله عنه روایت است که گفت: در حالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم مالی را تقسیم می‌کرد، عبدالله بن ذی الخُوَیصِرَهٔ تمیمی آمد و گفت: عدالت کن یا رسول الله. آن حضرت فرمود: «وای بر تو، و اگر من عدالت نکنم، کِی عدالت می‌کند؟» عمر بن خطّاب گفت: مرا بگذار که گردنش را بزنم. آن حضرت فرمود: «او را به حالش بگذار، او یارانی دارد، که هر یک از شما نماز خود را با مقایسه به نماز او و روزهٔ خود را با مقایسه به روزهٔ او اندک می‌پندارد. از دین چنان می‌گذرند که تیر از شکار می‌گذرد، به سوی پرهای تیر نگریسته می‌شود و در آن چیزی (از خون) نمی‌یابد، همانا تیر چنان سرعت داشته که با

بالرَّجُلِ عَلَى النَّعْتِ الَّذِي نَعَتَهُ النَّبِيُّ ﷺ ، قال : فَنَزَلَتْ فِيه : ﴿ وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ ﴾ .[التوبة : ٥٨] .
[راجع : ٣٣٤٤ ، أخرجه مسلم : ١٠٦٤] .

سرگین (درون شکم شکار) و خون آن نیالوده است. نشانهٔ یکی از مردان این گروه آن است که یک دستش یا گفت پستانهایش مانند پستان زن است یا چنین گفت: بسان پاره گوشتی که می‌جنبد. آنگاه که تفرقه میان مردم پدید آید این گروه برون می‌آیند.»

ابوسعید گفت: شهادت می‌دهم که این را از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام و شهادت می‌دهم که همانا علی آنان را به قتل رساند، و من همراه وی بودم که مردی از ایشان آورده شد به همان صفتی که پیامبر صلی الله علیه و سلم او را وصف کرده بود. (یعنی همان عبدالله بن ذی الخُویصره) و دربارهٔ او (این آیه) نازل شد: «و برخی از آنان در تقسیم صدقات بر تو خُرده می‌گیرند» (التوبه:۵۸)

٦٩٣٤- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ : حَدَّثَنَا يُسَيْرُ بْنُ عَمْرٍو قال : قُلْتُ لِسَهْلِ ابْنِ حُنَيْفٍ : هَلْ سَمِعْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ فِي الْخَوَارِجِ شَيْئًا؟ قال : سَمِعْتُهُ يَقُولُ ، وَأَهْوَى بِيَدِهِ قِبَلَ الْعِرَاقِ : «يَخْرُجُ مِنْهُ قَوْمٌ يَقْرَؤُونَ الْقُرْآنَ ، لا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الإِسْلامِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ » . [أخرجه مسلم : ١٠٦٨] .

٦٩٣٤- از شیبانی، از یُسَیر بن عمرو روایت است که گفت: به سَهل ابن حُنَیف گفتم: آیا از پیامبر صلی الله علیه و سلم دربارهٔ خوارج چیزی شنیده‌ای؟ گفت: شنیده‌ام که می‌گفت: و دست خود را به سوی عراق نشانه گرفت «از آن سو قومی بیرون می‌آیند که قرآن را می‌خوانند ولی از گلوهایشان نمی‌گذرد. از اسلام چنان (به سرعت) می‌گذرند که تیر از شکار می‌گذرد.»

٨- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِئَتَانِ ، دَعْوَاهُمَا وَاحِدَةٌ »

باب-۸

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «قیامت بر پا نمی‌شود تا آنکه دو گروه با هم بجنگند که ادعایشان یکی است»

٦٩٣٥- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِئَتَانِ ، دَعْوَاهُمَا وَاحِدَةٌ» . [راجع : ٨٥ ، أخرجه مسلم : ١٥٧ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق] .

٦٩٣٥- از ابوزناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «قیامت برپا نمی‌شود تا آنکه دو گروه با هم بجنگند که ادعایشان یکی است»[1]

٩- باب : مَا جَاءَ فِي الْمُتَأَوِّلِينَ

باب-۹ آنچه دربارهٔ متأولین(تاویل کنندگان آیات قرآن) آمده است

٦٩٣٦- قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدٍالْقَارِيَّ أَخْبَرَاهُ : أَنَّهُمَا سَمِعَا عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ : سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَاسْتَمَعْتُ لِقِرَاءَتِهِ ، فَإِذَا هُوَ يَقْرَؤُهَا عَلَى حُرُوفٍ كَثِيرَةٍ لَمْ يُقْرِئْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَذَلِكَ ، فَكِدْتُ أُسَاوِرُهُ فِي الصَّلاةِ ، فَانْتَظَرْتُهُ حَتَّى سَلَّمَ ، ثُمَّ لَبَّبْتُهُ بِرِدَائِهِ أَوْ بِرِدَائِي ، فَقُلْتُ : مَنْ أَقْرَأَكَ هَذِهِ السُّورَةَ ؟ قَالَ : أَقْرَأَنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، قُلْتُ لَهُ : كَذَبْتَ ، فَوَاللَّهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَقْرَأَنِي هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي سَمِعْتُكَ تَقْرَؤُهَا ، فَانْطَلَقْتُ أَقُودُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ بِسُورَةِ الْفُرْقَانِ عَلَى حُرُوفٍ لَمْ تُقْرِئْنِيهَا ، وَأَنْتَ أَقْرَأْتَنِي سُورَةَ الْفُرْقَانِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَرْسِلْهُ يَا عُمَرُ ، اقْرَأْ يَا هِشَامُ» . فَقَرَأَ عَلَيْهِ الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ يَقْرَؤُهَا ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هَكَذَا أُنْزِلَتْ» . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اقْرَأْ يَا عُمَرُ» . فَقَرَأْتُ ، فَقَالَ : «هَكَذَا أُنْزِلَتْ» . ثُمَّ قَالَ : «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ ، فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ» . [راجع : ٢٤١٩ ، أخرجه مسلم:٨١٨] .

٦٩٣٦- از یُونُس، از ابن شهاب روایت است که عُروه بن زُبَیر گفت: مِسوَر بن مَخرَمَه و عبدالرحمن بن عبدالقاری او را خبر داده‌اند که آنان از عمر بن خطّاب شنیده‌اند که می‌گفت: از هِشام بن حَکیم شنیده‌ام که در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم سورهٔ الفرقان، را می‌خواند. من به قرائت وی گوش فرادادم، دیدم که وی به حروف بسیار (قرائتهای متعدده) می‌خواند که رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا بدان گونه تعلیم نداده بود. نزدیک بود که در حال نماز بر وی حمله کنم، ولی انتظار کشیدم تا نماز را سلام داد، سپس او را با ردای او، یا ردای خود کشانیدم و گفتم: این سوره را بر تو کِی خوانده است؟ گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم بر من خوانده است. به او گفتم: دروغ گفتی. به خدا سوگند، همین سوره‌ای که از تو شنیدم که خواندی، رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را بر من خوانده است، او را کشانیده نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بردم، سپس گفتم: یا رسول الله، از وی شنیدم که سورهٔ الفرقان را با حروفی می‌خواند که تو

۱ - هر یک از این دو گروه خود را بر حق و جانب مقابل را باطل می‌خوانند.

بر من نخوانده بودی. و تو سورهٔ الفرقان را بر من خوانده بودی. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «رهایش کن ای عمر. ای هِشام بخوان» هشام به همان قرائتی که از وی شنیده بودم که می‌خواند بر آن حضرت خواند. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «این چنین نازل شده است» سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «ای عمر، تو بخوان» من خواندم. فرمود: «این چنین نازل شده است» سپس فرمود: «همانا این قرآن بر هفت حرف[1] (وجه) نازل شده، پس به هر حرف (وجه) که بر شما آسان است، آن را بخوانید»

٦٩٣٧- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ (ح) . وحَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال : لَمَّا نَزَلَتْ هَذه الآيَةُ : ﴿ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ ﴾ . شَقَّ ذَلِكَ عَلَى أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَقَالُوا : أَيُّنَا لَمْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ؟ فقال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَيْسَ كَمَا تَظُنُّونَ ، إِنَّمَا هُوَ كَمَا قال لُقْمَانُ لابْنِهِ : ﴿ يَا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴾ » . [راجع : ٣٢ ، أخرجه مسلم : ١٢٤].

٦٩٣٧- از اعمش، از ابراهیم،از عَلقَمَه روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت: آنگاه که این آیه نازل شد: «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به ظلم نیالوده‌اند» (الانعام:۸۲) این (حکم) بر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم دشوار آمد و گفتند: کدام یک از ما بر نفس خود ظلم نکرده است؟

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آن گونه (که معنی ظلم را) گمان کرده‌اید، نیست، همانا چنان است که لُقمان به پسر خود گفت: «ای پسرک من، به خدا شرک میاور که به راستی شرک ظلمی بزرگ است» (لُقمان:۱۳) (یکی از معانی ظلم شرک است)

۱- بعضی، «حرف» را به اِعراب تفسیر کرده‌اند، چنانکه می‌گویند: فلان کس به حرف «عاصِم» می‌خواند، یعنی همان وجهی را که عاصم از اِعراب برگزیده است. بعضی گفته‌اند، مراد توسعه و تسهیل است و مراد حصر نیست. بعضی گفته‌اند مراد هفت لغت است، قرآن نخست بر لغت اهل حجاز نازل شده بود،چون لغات اهل حجاز، بر اهل لغات دیگر آسان نبود، توسعه آمد و حکم شد هر کس بر لغات فصیحهٔ عرب بر زبان خود بخواند به حسب اتفاق هفت لغت مختار بود «تیسیرالقاری»

۶۹۳۸- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ قَالَ : سَمِعْتُ عِتْبَانَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ : غَدَا عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ رَجُلٌ : أَيْنَ مَالِكُ بْنُ الدُّخْشُنِ ؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَّا : ذَلِكَ مُنَافِقٌ ، لا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَلا تَقُولُونَهُ : يَقُولُ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ» . قَالَ : بَلَى ، قَالَ : «فَإِنَّهُ لا يُوَافَى عَبْدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِهِ ، إِلا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ» . [راجع : ۴۲۴ ، أخرجه مسلم : ۳۳، المساجد : ۲۶۳]

۶۹۳۸- از زُهری روایت است که گفت: محمود بن ربیع مرا خبر داده و گفت: از عتبان بن مالک شنیدم که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی به هنگام صبح نزد من آمده بود. مردی گفت: مالک بن دُخشُن (در میان ما نیست) پس کجاست؟ مردی از میان ما گفت: او منافق است، خدا و رسول او را دوست ندارد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا گمان نمی‌کنید که وی می‌گوید: لا اله الا الله، و با (گفتن آن) رضایت خدا را می‌جوید» گفتند: آری. فرمود: «در روز قیامت بنده‌ای نیست که این (کلمه) را بیاورد، مگر آنکه خداوند آتش دوزخ را بر وی حرام گرداند»

۶۹۳۹- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ فُلانٍ قَالَ : تَنَازَعَ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ وَحِبَّانُ بْنُ عَطِيَّةَ ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِالرَّحْمَنِ لِحِبَّانَ : لَقَدْ عَلِمْتُ مَا الَّذِي جَرَّأَ صَاحِبَكَ عَلَى الدِّمَاءِ ، يَعْنِي عَلِيًّا ، قَالَ : مَا هُوَ لا أَبَا لَكَ ؟ قَالَ : شَيْءٌ سَمِعْتُهُ يَقُولُهُ ، قَالَ : مَا هُوَ . قَالَ : بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالزُّبَيْرَ وَأَبَا مَرْثَدٍ ، وَكُلُّنَا فَارِسٌ ، قَالَ : «انْطَلِقُوا حَتَّى تَأْتُوا رَوْضَةَ حَاجٍ - قَالَ أَبُو سَلَمَةَ : هَكَذَا قَالَ أَبُو عَوَانَةَ : حَاجٍ - فَإِنَّ فِيهَا امْرَأَةً مَعَهَا صَحِيفَةٌ مِنْ حَاطِبِ ابْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى الْمُشْرِكِينَ ، فَأْتُونِي بِهَا» . فَانْطَلَقْنَا عَلَى أَفْرَاسِنَا حَتَّى أَدْرَكْنَاهَا حَيْثُ قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، تَسِيرُ عَلَى بَعِيرٍ لَهَا ، وَقَدْ كَانَ كَتَبَ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ بِمَسِيرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهِمْ ، فَقُلْنَا : أَيْنَ الْكِتَابُ الَّذِي مَعَكِ ؟ قَالَتْ : مَا مَعِي كِتَابٌ ، فَأَنَخْنَا بِهَا بَعِيرَهَا ، فَابْتَغَيْنَا فِي رَحْلِهَا فَمَا وَجَدْنَا شَيْئًا ، فَقَالَ صَاحِبَايَ : مَا نَرَى مَعَهَا كِتَابًا ، قَالَ : فَقُلْتُ : لَقَدْ عَلِمْنَا مَا كَذَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ حَلَفَ عَلِيٌّ : وَالَّذِي يُحْلَفُ بِهِ ، لَتُخْرِجِنَّ الْكِتَابَ أَوْ لأُجَرِّدَنَّكِ ،

۶۹۳۹- از بُوعَوانه، از حُصَین، از فلان روایت است که گفت: ابوعبدالرحمن و حِبّان بن عطیّه با هم مناقشه کردند. ابوعبدالرحمن به حِبّان گفت: همانا دانستم آنچه رفیق تو را بر خونریزی جرأت داده است، یعنی علی را. حِبّان گفت: چه چیز است، چرا نمی‌گویی؟ ابوعبدالرحمن گفت: از وی شنیده‌ام که چیزی می‌گفت:

حبان گفت: آن چیست؟ ابوعبدالرحمن گفت: علی گفته است: رسول الله صلی الله علیه و سلم، من و زبیر و ابو مرثد را اعزام کرد و همگی ما سواره بودیم، به ما فرمود: بروید تا به روضهٔ حَاج برسید- (لفظ حَاج را) ابوسَلَمه گفته و ابوعوانه نیز همین (لفظ) را گفته است، یعنی حاج- در آن موضع زنی است که با وی نامه‌ای از حاطِب بن ابی بَلتَعه است که به سوی مشرکان (مکه) می‌برد، آن را نزد من بیاورید.

فَأَهْوَتْ إِلَى حُجْزَتِهَا، وَهِيَ مُحْتَجِزَةٌ بِكِسَاءٍ، فَأَخْرَجَتِ الصَّحِيفَةَ، فَأَتَوْا بِهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ، دَعْنِي فَأَضْرِبَ عُنُقَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا حَاطِبُ، مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ». قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لِي أَنْ لَا أَكُونَ مُؤْمِنًا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ؟ وَلَكِنِّي أَرَدْتُ أَنْ يَكُونَ لِي عِنْدَ الْقَوْمِ يَدٌ يُدْفَعُ بِهَا عَنْ أَهْلِي وَمَالِي، وَلَيْسَ مِنْ أَصْحَابِكَ أَحَدٌ إِلَّا لَهُ هُنَالِكَ مِنْ قَوْمِهِ مَنْ يَدْفَعُ اللَّهُ بِهِ عَنْ أَهْلِهِ وَمَالِهِ، قَالَ: «صَدَقَ، لَا تَقُولُوا لَهُ إِلَّا خَيْرًا». قَالَ: فَعَادَ عُمَرُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَدْ خَانَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ، دَعْنِي فَلِأَضْرِبْ عُنُقَهُ، قَالَ: «أَوَلَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ، وَمَا يُدْرِيكَ، لَعَلَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ: اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ، فَقَدْ أَوْجَبْتُ لَكُمُ الْجَنَّةَ». فَاغْرَوْرَقَتْ عَيْنَاهُ، فَقَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ.

[راجع: ۳۰۰۷، اخرجه مسلم: ۲۴۹٤].

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: خَاخٍ أَصَحُّ، وَلَكِنْ كَذَا قَالَ أَبُو عَوَانَةَ: حَاجٍ، وَحَاجٍ تَصْحِيفٌ، وَهُوَ مَوْضِعٌ، وَهُشَيْمٌ يَقُولُ: خَاخٍ.

ما سـوار بر اسبان خود راهی شدیم تا آنکه آن زن را در همـان جایی که رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرموده بود، دریافتیم که سوار بر شـتر خود روانه بود، و او از مسـیر رسول الله صلی الله علیه و سـلم به اهل مکه نوشـته بود. مـا به آن زن گفتیم: نامـه‌ای که با خود آوردی به کجاسـت؟ وی گفت: با من نامه‌ای نیسـت. شتری را که بر آن سوار بود فروخواباندیم و بار و بنه وی را جستجو کردیم ولی چیزی نیافتیم. دو نفـر از همراهان مـن گفتند: بـا او نامه‌ای ندیدیم. من گفتم: همانا می‌دانیم که رسـول الله صلی الله علیه و سلم دروغ نگفته است. سپس علی سـوگند یاد کرد و گفت: سوگند به ذاتی که به وی سـوگند می‌خورند که نامه را بیرون می‌آوری و یا تو را برهنه می‌کنیم. وی دست به سـوی بند ازار خود برد، درحالی که با چادری پوشانیده شده بود، سـپس نامه را بیرون آورد. آنان نامه را نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آوردند.

عمر گفت: یا رسول الله، همانا وی (حاطب) با خدا و رسـول او و مؤمنان خیانت کرده است، پـس بگذار مرا تا گردنش را بزنم. رسـول الله صلی الله علیه و سـلم گفت: «ای حاطب، چه چیـز تو را واداشـت که چنیـن کاری بکنی؟» حاطِب گفت: یا رسـول الله، چنین نیسـت که من به خدا و رسول او ایمان نداشته باشم، ولی قصد آن کردم که نزد مردم (مکه) اعتباری پیدا کنم تا توسط آن (خطری که) متوجه خانوادهٔ و مال من است دفع شود، و هیچ یک از اصحاب تو نیست که در آنجا از قوم وی کسی نباشد، و

خداوند (توسط آن) از مال و خانواده‌اش دفاع می‌کند.
آن حضرت فرمود: راست می‌گوید، به وی جز سخن نیکو نگویید. عمر باز سخنش را تکرار کرد و گفت: یا رسول الله، همانا وی با خدا و رسول او و مسلمانان خیانت کرده است، مرا بگذار تاگردنش را بزنم. آن حضرت فرمود: «آیا وی (حاطِب) از اهل بَدر، نیست؟ و تو نمی‌دانی که خداوند بر حال ایشان آگاه شده که فرموده است: هر آنچه می‌خواهید بکنید، خداوند بهشت را بر شما واجب گردانیده است» چشمان عمر از فرط گریه غرق اشک شد و گفت خدا و رسول او بهتر می‌دانند.
ابوعبدالله (امام بخاری) گفته است: لفظ-خَاخ، صحیح‌تر است. و لفظ حَاج، تصحیف شدهٔ خاخ است (نقطه‌های آن تغییر کرده) و آن نام جایی است (میان مکه و مدینه)

۸۹- كتابُ الإكْرَاهِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِلا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌ بِالإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [النحل : ١٠٦].

وَقَالَ : ﴿ إِلا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً ﴾ [آل عمران: ٢٨]: وَهِيَ تَقِيَّةٌ.

وَقَالَ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الأَرْضِ - إِلَى قَوْلِه- عَفُوّاً غَفُوراً ﴾ [النساء : ٩٧-٩٩].

وَقَالَ : ﴿ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيّاً وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيراً﴾ [النساء : ٧٥].

فَعَذَرَ اللَّهُ الْمُسْتَضْعَفِينَ الَّذِينَ لا يَمْتَنِعُونَ مِنْ تَرْكِ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ ، وَالْمُكْرَهُ لا يَكُونُ إِلا مُسْتَضْعَفًا ، غَيْرَ مُمْتَنِعٍ مِنْ فِعْلِ مَا أُمِرَ بِهِ .

وَقَالَ الْحَسَنُ : التَّقِيَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فِيمَنْ يُكْرِهُهُ اللُّصُوصُ فَيُطَلِّقُ : لَيْسَ بِشَيْءٍ.

وَبِهِ قَالَ ابْنُ عُمَرَ وَابْنُ الزُّبَيْرِ وَالشَّعْبِيُّ وَالْحَسَنُ.

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «الأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ» . [راجع: ١]

۸۹- کتاب اِکراه (اجبار)

و فرمودهٔ خدای تعالی: « هر کس پس از ایمان آوردن خود به خدا کفر ورزد [عذابی سخت خواهد داشت] مگر آن کس که مجبور شده [ولی] قلبش به ایمان اطمینان دارد، لیکن هر که سینه‌اش به کفر گشاده گردد، خشم خدا بر آنان است و بر ایشان عذابی بزرگ خواهد بود» (النحل:١٠٦)

و فرمودهٔ خداوند: «مؤمنان نباید کافران را – به جای مؤمنان – به دوستی بگیرند؛ و هر که چنین کند، در هیچ چیز [او را] از [دوستی] خدا [بهره‌ای] نیست، مگر آنکه ازایشان بترسید» (آل عمران:٢٨)

(تُقَاةً) همان تَقیّه، است (و آن ترس از اظهار عقیده و مانند آن است که در دل می‌باشد)

و فرمودهٔ خداوند: «کسانی که بر خویشتن ستمگار بوده‌اند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می‌گیرند، می‌گویند: در چه [حال] بودید؟ پیاسخ می‌دهند: ما در زمین مستضعفان بودیم. می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاه شان دوزخ است و [دوزخ] بدسرانجامی است. مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره‌جویی نتوانند و راهی نیابند. پس آنان [که فی‌الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان درگذرد، که خدا همواره خطا بخش و آمرزنده

است.» (النساء:۷۹-۹۹)و فرمودهٔ خدا: «و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ همانان که می‌گویند: پروردگارا ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه‌اند، بیرون ببر. و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار بده، و از نزد خویش یاوری برای ما تعیین فرما» (النّساء:۷۵)

(امام بخاری می‌گوید:) پس خداوند مستضعفین را معذور داشته است؛ همان کسانی که نمی‌توانند خویشتن را از آنچه خداوند به ترک آن امر کرده است باز دارند و مُکَره (مجبور شده) بجز مستضعف نیست، خودش را از آنچه بدان امر شده (که نکند) بازداشته نمی‌تواند. و حسن (بصری) گفته است: حکم تَقِیّه[1] تا روز قیامت باقی است. و ابن عباس گفته است: اگر ستمگران کسی را به زور وادارند که زنش را طلاق دهد، آن طلاق چیزی نیست (اعتبار ندارد) و ابن عمر و ابن زُبَیر و شعبی و حسن (نیز) به همین نظرانـد. و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «اعمال به نیت بستگی دارد»

٦٩٤٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ خَالِدِ ابْنِ يَزِيدَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ ، عَنْ هِلَالِ بْنِ أُسَامَةَ : أَنَّ أَبَا سَلَمَةَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ أَخْبَرَهُ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَدْعُو فِي الصَّلَاةِ : «اللَّهُمَّ أَنْجِ عَيَّاشَ بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ ، وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ ، وَالْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ ، اللَّهُمَّ أَنْجِ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَى مُضَرَ ، وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَسِنِي يُوسُفَ». [راجع:٨٠٤، أخرجه مسلم : ٦٧٥].

٦٩٤٠- از هِلال بن اُسامَه، روایت است که ابوسَلَمه بن عبدالرحمن او را خبر داده که ابوهریره رضی الله عنه گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم در نماز (چنین) دعا می‌کرد: «بارالها، عَیّاش بن ابی ربیعه، و سَلَمهٔ بن هِشام و ولید بن ولید را (از بند کافران) نجات ده. بارالها، مؤمنین مستضعف را نجات

---

۱ - تَقِیّه، مخالف میل و عقیدهٔ خود اظهار کردن است تا خودش را از خطر دشمن نجات دهد.

ده[1]. بارالها عقوبت خود را بر قبیلهٔ مُضَر سخت گردان و بر آنها سالهای (قحطی) چون سالهای زمان یوسف بفرست!»

١ - باب: مَنِ اخْتَارَ الضَّرْبَ وَالْقَتْلَ وَالْهَوَانَ عَلَى الْكُفْرِ

باب-۱ کسی که زدن و کشتن و اهانت کردن خود را نسبت به بازگشت به کفر ترجیح می‌دهد

٦٩٤١- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَوْشَبٍ الطَّائِفِيُّ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلَاوَةَ الإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا، وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لا يُحِبُّهُ إِلا لِلَّهِ، وَأَنْ يَكْرَهَ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْذَفَ فِي النَّارِ». [راجع: ١٦، أخرجه مسلم: ٤٣].

٦٩٤١- از ایُّوب، از ابوقِلابه روایت است که انس رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی را که این سه صفت باشد، شیرینی ایمان را دریابد: خدا و رسول او نزد وی دوستداشتنی از غیر آنان باشد، و اینکه کسی را که دوست می‌دارد، او را بجز به خاطرخدا دوست نمی‌دارد و اینکه از بازگشت به کفر بیزاری می‌جوید، چنانکه از افتادن به آتش بیزاری می‌جوید.»

٦٩٤٢- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَنَا عَبَّادٌ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ: سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ يَقُولُ: لَقَدْ رَأَيْتُنِي، وَإِنَّ عُمَرَ مُوثِقِي عَلَى الإِسْلَامِ، وَلَوِ انْقَضَّ أُحُدٌ مِمَّا فَعَلْتُمْ بِعُثْمَانَ، كَانَ مَحْقُوقًا أَنْ يَنْقَضَّ. [راجع: ٣٨٦٢].

٦٩٤٢- از عبّاد، از اسماعیل روایت است که قیس[2] گفت: از سعید بن زید شنیدم که می‌گفت: همانا خودم را دیدم که عمر (قبل از مسلمان شدن خود) مرا به خاطر قبول اسلام در بند کشید و اگر کوه به خاطر آنچه شما نسبت به عثمان کردید، بشکافد و فروریزد، حق آن را دارد که بشکافد و فروریزد.

٦٩٤٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا قَيْسٌ، عَنْ خَبَّابِ بْنِ الأَرَتِّ قال: شَكَوْنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً لَهُ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ، فَقُلْنَا: أَلا تَسْتَنْصِرُ لَنَا، أَلا تَدْعُو لَنَا؟ فقال: «قَدْ كَانَ مَنْ قَبْلَكُمْ، يُؤْخَذُ الرَّجُلُ فَيُحْفَرُ لَهُ فِي الأَرْضِ، فَيُجْعَلُ فِيهَا، فَيُجَاءُ بِالْمِنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُجْعَلُ نِصْفَيْنِ، وَيُمْشَطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ

٦٩٤٣- از یحیی، از اسماعیل، از قیس روایت است که خَبّاب بن اَرَت گفت: به رسول الله صلی الله علیه و سلم که در سایهٔ کعبه بر بُرده (ردای) خود تکیه کرده بود (از شر مشرکان)

---

۱ - غرض مولف (امام بخاری) این است که اکراه بر کفر اگر کفر بودی، آن حضرت بر آنها دعای نجات نمی‌کرد و ایشان را مسلمان نمی‌خواند «تیسیرالقاری»

۲ - حدیث ۶۹۴۰ سطر دوم نام قیس از سلسلهٔ راویان افتاده است، که در ترجمه آورده شد.

وَعَظْمِه، فَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِه ، وَاللَّهِ لَيَتِمَّنَّ هَذَا الأَمْرُ ، حَتَّى يَسِيرَ الرَّاكِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ ، لا يَخَافُ إِلا اللَّهَ ، وَالذِّئْبَ عَلَى غَنَمِه ، وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ » . [راجع : ٣٦١٢] .

شکایت کردیم و گفتیم: آیا برای ما نصرت نمی‌خواهی، آیا برای ما دعا نمی‌کنی؟ آن حضرت فرمود: «همانا (در امتهای) قبل از شما، مردی (مؤمن) گرفته می‌شد و برایش در زمین حُفره‌ای کنده می‌شد و او در آن افکنده می‌شد سپس اَرّه‌ای آورده می‌شد و بر سرش نهاده می‌شد و به دو نیم گردانیده می‌شد و با شانه‌های آهنین آنچه ورای گوشت و استخوان او بود شانه زده می‌شد و این (همه عذاب) او را از دین وی باز نمی‌داشت، به خدا سوگند که این امر (اسلام) به کمال می‌رسد تا آنکه سواری از صنعاء تا حَضَرمَوت سیر می‌کند و بجز از خدا و (جز خطر) گرگ بر گوسفندان خود از کسی نمی‌هراسد، ولیکن شما شتاب می‌کنید»

٢- باب : فِي بَيْعِ الْمُكْرَه وَنَحْوِهِ فِي الْحَقِّ وَغَيْرِه

٦٩٤٤- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِيه ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : بَيْنَمَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ إِذْ خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « انْطَلِقُوا إِلَى يَهُودَ » . فَخَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى جِئْنَا بَيْتَ الْمِدْرَاسِ ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَنَادَاهُمْ : « يَا مَعْشَرَ يَهُودَ ، أَسْلِمُوا تَسْلَمُوا » . فَقَالُوا : قَدْ بَلَّغْتَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، فَقَالَ : « ذَلِكَ أُرِيدُ » . ثُمَّ قَالَهَا الثَّانِيَةَ ، فَقَالُوا : قَدْ بَلَّغْتَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، ثُمَّ قَالَ الثَّالِثَةَ ، فَقَالَ : « اعْلَمُوا أَنَّ الأَرْضَ لِلَّهِ وَرَسُولِه ، وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُجْلِيَكُمْ ، فَمَنْ وَجَدَ مِنْكُمْ بِمَالِه شَيْئًا فَلْيَبِعْهُ ، وَإِلا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا الأَرْضُ لِلَّهِ وَرَسُولِه» . [راجع : ٣١٦٧ ، أخرجه مسلم : ١٧٦٥] .

باب-۲ در مورد فروش اجباری و مانند آن در امری که حق و ثابت است

٦٩٤٤- از لَیث، از سعید مَقبُری، از پدرش روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: در حالی که ما در مسجد بودیم، ناگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد ما برآمد و گفت: «بیایید که به سوی یهود برویم.» ما به همراهی وی برآمدیم تا آنکه به «بَیت المِدراس» (جایگاه تورات خوانی یهود) رسیدیم. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم به پا ایستاد و برایشان بانگ زد: «ای گروه یهود، اسلام بیاورید تا سلامت بمانید!» آنان گفتند: همانا (پیامت را) به ما رساندی، ای ابوالقاسم آن حضرت

فرمود: «همین را (از شما) می‌خواهم» سپس آن حضرت برای بار دوم گفت. آنان گفتند: همانا ای ابوالقاسم. به ما رساندی. آن حضرت برای بار سوم گفت: «بدانید که زمین از آنِ خدا و رسول اوست و من می‌خواهم که شما را جلای وطن کنم، پس هر یک از شما که خواستار مال خود است، باید آن را بفروشد و در غیر آن باید بدانید که زمین از آنِ خدا و رسول اوست.»

٣- باب : لا يَجُوزُ نِكَاحُ الْمُكْرَهِ

باب-۳ نکاح اجباری روانمی‌باشد

﴿وَلا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [النور : ٣٣].

«و کنیزان خود را- در صورتی که تمایل به پاکدامنی دارند- برای آنکه متاع زندگی دنیا را بجویید، به زنا وادار مکنید و هر کس آنان را به زور وادار کند، در حقیقت، خدا پس از اجبار نمودن ایشان [نسبت به آنها] آمرزندهٔ مهربان است.» (النّور:۳۳)

٦٩٤٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَمُجَمِّعٍ ابْنَيْ يَزِيدَ بْنِ جَارِيَةَ الأَنْصَارِيِّ ، عَنْ خَنْسَاءَ بِنْتِ خِذَامٍ الأَنْصَارِيَّةِ : أَنَّ أَبَاهَا زَوَّجَهَا وَهِيَ ثَيِّبٌ فَكَرِهَتْ ذَلِكَ ، فَأَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ فَرَدَّ نِكَاحَهَا . [راجع : ٥١٣٨].

٦٩٤٥- از مالک، از عبدالرحمن بن قاسم، از پدرش، از عبدالرحمن و مُجَمِّع، پسران یزید بن جاریه الانصاری روایت است که خَنساء دختر خِذام انصاری گفت: همانا وی بیوه بوده و پدرش او را به ازدواج کسی درآورده که بدین ازدواج خوش نبوده است، وی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفته و آن حضرت نکاح او را فسخ کرده است.

٦٩٤٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ أَبِي عَمْرٍو ، هُوَ ذَكْوَانُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، يُسْتَأْمَرُ النِّسَاءُ فِي أَبْضَاعِهِنَّ؟ قَالَ : «نَعَمْ». قُلْتُ : فَإِنَّ الْبِكْرَ تُسْتَأْمَرُ فَتَسْتَحْيِي فَتَسْكُتُ؟ قَالَ :

٦٩٤٦- از ابن ابی مُلَیکه، از ابو عَمرو روایت است که وی ذَکوان است، که عایشه رضی الله عنها گفت:

گفتم: یا رسول الله، آیا در نکاح کردن زنان از ایشان اجازه گرفته شود؟ فرمود: «آری» گفتم:

قُلْتُ : فَإِنَّ الْبِكْرَ تُسْتَأْمَرُ فَتَسْتَحْيِي فَتَسْكُتُ ؟ قال : «سُكَاتُهَا إِذْنُهَا». [راجع : ٥١٣٧ ، اخرجه مسلم : ١٤٢٠ ، بنحوه].

دختر بکر (دوشیزه» چون از وی اجازه بخواهند می‌شرمد و خاموش می‌ماند؟ فرمود: «خاموشی وی اجازهٔ وی است.»

٤- باب : إِذَا أُكْرِهَ حَتَّى وَهَبَ عَبْدًا أَوْ بَاعَهُ لَمْ يَجُزْ

وبه قَالَ بَعْضُ النَّاسِ ، وقال : فَإِنْ نَذَرَ الْمُشْتَرِي فيه نَذْرًا ، فَهُوَ جَائِزٌ بِزَعْمِه ، وكَذَلِكَ إِنْ دَبَّرَهُ .

باب-۴ اگر مجبور ساخته شود تا آنکه غلامی را ببخشد یا بفروشد، روا نیست

ولی بعضی[1] مردم بدان قایل‌اند و گفته‌اند: اگر خریدار (غلامی را که صاحبش مجبور به فروش آن گردیده) نذر کند، این عمل به زعم ایشان جواز دارد و همچنان است اگر همان غلام را مُدَبَر سازد
(که پس از مرگش آزاد گردد)[2]

٦٩٤٧- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ جَابِرٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلًا مِنَ الأَنْصَارِ دَبَّرَ مَمْلُوكًا ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فقال : «مَنْ يَشْتَرِيهِ مِنِّي» . فَاشْتَرَاهُ نُعَيْمُ بْنُ النَّحَّامِ بِثَمَانِ مِائَةِ دِرْهَمٍ . قَالَ : فَسَمِعْتُ جَابِرًا يَقُولُ : عَبْدًا قِبْطِيًّا ، مَاتَ عَامَ أَوَّلَ . [راجع : ٢١٤١ ، اخرجه مسلم : ٩٩٧ ، مطولاً وفي الأيمان: ٥٨].

٦٩٤٧- از حَمَّاد بن زید، از عَمرو بن دینار، روایت است که جابر رضی الله عنه گفت: مردی از انصار غلام خود را که بجز وی مالی دیگر نداشت، مُدَبَّر ساخت (تا پس از مرگش آزاد گردد) این خبر به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید، فرمود: «کیست که وی را (به نمایندگی از مالکش) از من می‌خرد؟ نُعیم بن نَحام آن را به هشتصد درهم خرید.
(عمروبن دینار) گفت: از جابر شنیدم که می‌گفت: وی، غلامی قبطی (مصری) بود که در همان سال اول مُرد.

---

۱ - و بعضی مشایخ گفته‌اند: وقتی امام بخاری به لفظ بعضی مردم (بعض الناس) یاد می‌کند، مراد علمای حنفیه‌اند.

۲ - یعنی به زعم مردم، این گونه معامله رواست و موجب ملکیت می‌شود، پس نذرکردن او رواست و همچنان است مدبر ساختن او. کرمانی می‌گوید غرض بخاری رحمهٔ الله علیه، آنست که در این کلام که بیع اجباری را در نذر کردن و مُدَبّر ساختن غلام جایز دانسته‌اند، تناقض پیدا می‌شود، زیرا بیع اِکراه (اجباری) زیر سئوال قرار می‌گیرد، اگر این بیع ملکیت را به مشتری انتقال دهد، همه تصرفات مشتری در آن صحیح است و آن را نمی‌توان به نذر کردن و مُدَبّر ساختن منحصر ساخت و اگر ملکیت را به مشتری انتقال ندهد، پس نذر کردن و مدبر کردن نیز جایز نیست. «تیسیرالقاری»

٥- باب : مِنَ الإِكْرَاهِ

﴿ كُرْهًا ﴾ [الأحقاف: ١٥] وَ ﴿ كَرْهًا ﴾ [آل عمران: ٨٣]: وَاحِدٌ.

٦٩٤٨- حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ مَنْصُورٍ: حَدَّثَنَا أَسْبَاطُ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا الشَّيْبَانِيُّ سُلَيْمَانُ بْنُ فَيْرُوزٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ.

قَالَ الشَّيْبَانِيُّ: وَحَدَّثَنِي عَطَاءٌ أَبُو الحَسَنِ السُّوَائِيُّ، وَلَا أَظُنُّهُ إِلَّا ذَكَرَهُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا ﴾ الآيَةَ [النساء: ١٩]. قَالَ: كَانُوا إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ كَانَ أَوْلِيَاؤُهُ أَحَقَّ بِامْرَأَتِهِ: إِنْ شَاءَ بَعْضُهُمْ تَزَوَّجَهَا، وَإِنْ شَاؤُوا زَوَّجُوهَا، وَإِنْ شَاؤُوا لَمْ يُزَوِّجُوهَا، فَهُمْ أَحَقُّ بِهَا مِنْ أَهْلِهَا، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي ذَلِكَ. [راجع: ٤٥٧٩].

باب-۵ از کلمهٔ اِکراه (اجبار) مشتق است:

«کُرهاً» (الاحقاف:۱۵) یعنی: با دشواری و تحمل رنج.

و «کَرهاً» (آل عمران:۸۳) یعنی: نارضایی و ناخوشی، که هر دو کلمه به یک معنی است.

۶۹۴۸- از حُسین بن مَنصور، از اَسباط بن محمد از شیبانی، سُلَیمان بن فیروز، از عِکرَمَه، از ابن عباس روایت است: شیبانی گفته است: و عَطاء ابوالحسن سُوّائی به من حدیث کرد و گمان نمی‌کنم که وی بجز از ابن عباس رضی الله عنهما (در شأن) این آیه) یاد کرده باشد:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای شما حلال نیست که زنان خود را به اکراه (خلاف رضایت آنان) به ارث ببرید» (النّساء:۱۹)

(در روزگار جاهلیت) چون مردی می‌مرد، اقارب آن مرد، به آن زن شوهر مرده مستحق‌تر بودند. یعنی اگر کسی از ایشان می‌خواست با آن زن ازدواج می‌کرد، و اگر بعضی می‌خواستند او را به ازدواج کسی دیگر در می‌آوردند، و اگر نمی‌خواستند از ازدواج وی مانع می‌شدند و اینان نظر به اقارب زن مستحق‌تر بودند سپس این آیه در همین مورد نازل شد.

٦- باب : إِذَا اسْتُكْرِهَتِ المَرْأَةُ عَلَى الزِّنَا فَلَا حَدَّ عَلَيْهَا

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿ وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ [النور: ٣٣].

باب-۶ اگر زنی به زنا مجبور ساخته شود، بر وی حد نیست.

دلیل به فرمودهٔ خدای تعالی: «و هر کس آنان (کنیزان) را به زنا وادار کند، در حقیقت، خدا پس از اجبار نمودن ایشان [نسبت به آنها] آمرزندهٔ مهربان است» (النور:۳۳)

٦٩٤٩- وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ : أَنَّ صَفِيَّةَ بِنْتَ أَبِي عُبَيْدٍ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ عَبْدًا مِنْ رَقِيقِ الإِمَارَةِ وَقَعَ عَلَى وَلِيدَةٍ مِنَ الْخُمُسِ ، فَاسْتَكْرَهَهَا حَتَّى اقْتَضَّهَا ، فَجَلَدَهُ عُمَرُ الْحَدَّ وَنَفَاهُ ، وَلَمْ يَجْلِدِ الْوَلِيدَةَ مِنْ أَجْلِ أَنَّهُ اسْتَكْرَهَهَا .

قَالَ الزُّهْرِيُّ : فِي الأَمَةِ الْبِكْرِ يَفْتَرِعُهَا الْحُرُّ : يُقِيمُ ذَلِكَ الْحَكَمُ مِنَ الأَمَةِ الْعَذْرَاءِ بِقَدْرِ قِيمَتِهَا وَيُجْلَدُ ، وَلَيْسَ فِي الأَمَةِ الثَّيِّبِ فِي قَضَاءِ الأَئِمَّةِ غُرْمٌ ، وَلَكِنْ عَلَيْهِ الْحَدُّ .

٦٩٤٩- و لیث گفته است: نافع به من حدیث کرد که: صَفیَّه بنت ابی عُبید، او را خبر داده که: غلامی از غلامان دارالاماره با کنیزی که به سهم خمس (یک پنجم مال غنیمت) اختصاص یافته بود، آمیزش نمود کنیز از عمل جنسی نارضایتی نشان داد، ولی وی بکارتش را زایل کرد. عُمَر آن غلام را حد زد و تبعید کرد ولی کنیز را به سبب اینکه ناراض بوده است حد نزد.

زُهری گفت: در مورد کنیزی که دوشیزه (بکر) باشد و مردی آزاد، بکارت او را برباید، از سوی آن کنیز دوشیزه، حَکَمی تعیین می‌شود و کنیز را قیمت می‌کند و مرد زناکار باید قیمت آن را بدهد[1] و تازیانه زده شود، ولی در مورد کنیزی که بیوه باشد، نظر به حکم امامان بر مرد زناکار پرداخت قیمت نیست، لیکن حد زنا بر وی تطبیق می‌شود.

٦٩٥٠- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « هَاجَرَ إِبْرَاهِيمُ بِسَارَةَ ، دَخَلَ بِهَا قَرْيَةً فِيهَا مَلِكٌ مِنَ الْمُلُوكِ ، أَوْ جَبَّارٌ مِنَ الْجَبَابِرَةِ ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ : أَنْ أَرْسِلْ إِلَيَّ بِهَا ، فَقَامَ إِلَيْهَا ، فَقَامَتْ تَوَضَّأُ وَتُصَلِّي ، فَقَالَتْ : اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ آمَنْتُ بِكَ وَبِرَسُولِكَ ، فَلَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ الْكَافِرَ ، فَغُطَّ حَتَّى رَكَضَ بِرِجْلِهِ » . [راجع : ٢٢١٧ ، أخرجه مسلم : ٢٣٧١ ، مطولاً]

٦٩٥٠- از ابوزناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «ابراهیم با (زن خود) ساره مهاجرت کرد، و به شهری رسید که در آن پادشاهی از پادشاهان یا ستمگری از ستمگران حکم می‌راند. وی قاصدی نزد ابراهیم فرستاد که زن همراهت را نزد من بفرست. ابراهیم، ساره را نزد وی فرستاد[2]. آن پادشاه به سوی ساره به پا خاست. ساره ایستاد و وضو کرد و نماز گزارد و سپس گفت: بارالها، اگر من به تو و به رسول تو ایمان آورده‌ام، پس این کافر را بر من چیره مگردان. همان بود که وی گرفتار

۱ – یعنی کنیز بکر را قیمت می‌کنند و کنیز شوهر رسیده را قیمت می‌کنند تفاوت قیمت را باید بدهد.

۲ – حدیث ۶۹۵۰ سطر پنجم پس از : «أن أرسَلَ إلیَّ بِهَا» در سائر نسخ بخاری این عبارت آمده است «فَأرسَلَ بِهَا» که ترجمه‌اش آورده شد.

تشنج شد تا آنکه پایش می‌لرزید»

٧- باب : يَمِينِ الرَّجُلِ لِصَاحِبِهِ : إِنَّهُ أَخُوهُ ، إِذَا خَافَ عَلَيْهِ الْقَتْلَ أَوْ نَحْوَهُ

وَكَذَلِكَ كُلُّ مُكْرَهٍ يَخَافُ ، فَإِنَّهُ يَذُبُّ عَنْهُ الْمَظَالِمَ ، وَيُقَاتِلُ دُونَهُ وَلا يَخْذُلُهُ ، فَإِنْ قَاتَلَ دُونَ الْمَظْلُومِ فَلا قَوَدَ عَلَيْهِ وَلا قِصَاصَ .

وَإِنْ قِيلَ لَهُ : لَتَشْرَبَنَّ الْخَمْرَ ، أَوْ لَتَأْكُلَنَّ الْمَيْتَةَ ، أَوْ لَتَبِيعَنَّ عَبْدَكَ ، أَوْ تُقِرُّ بِدَيْنٍ ، أَوْ تَهَبُ هِبَةً ، وَتَحُلُّ عُقْدَةً، أَوْ لَنَقْتُلَنَّ أَبَاكَ أَوْ أَخَاكَ فِي الإِسْلامِ ، وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ ، وَسِعَهُ ذَلِكَ ، لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ » .
وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : لَوْ قِيلَ لَهُ : لَتَشْرَبَنَّ الْخَمْرَ ، أَوْ لَتَأْكُلَنَّ الْمَيْتَةَ ، أَوْ لَنَقْتُلَنَّ ابْنَكَ أَوْ أَبَاكَ ، أَوْ ذَا رَحِمٍ مُحَرَّمٍ ، لَمْ يَسَعْهُ ، لأَنَّ هَذَا لَيْسَ بِمُضْطَرٍّ ، ثُمَّ نَاقَضَ فَقَالَ : إِنْ قِيلَ لَهُ : لَنَقْتُلَنَّ أَبَاكَ أَوِ ابْنَكَ ، أَوْ لَتَبِيعَنَّ هَذَا الْعَبْدَ ، أَوْ تُقِرُّ بِدَيْنٍ أَوْ تَهَبُ ، يَلْزَمُهُ فِي الْقِيَاسِ ، وَلَكِنَّا نَسْتَحْسِنُ وَنَقُولُ : الْبَيْعُ وَالْهِبَةُ ، وَكُلُّ عُقْدَةٍ فِي ذَلِكَ بَاطِلٌ ، فَرَّقُوا بَيْنَ كُلِّ ذِي رَحِمٍ مُحَرَّمٍ ، وَغَيْرِهِ ، بِغَيْرِ كِتَابٍ وَلا سُنَّةٍ . وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « قَالَ إِبْرَاهِيمُ لامْرَأَتِهِ : هَذِهِ أُخْتِي ، وَذَلِكَ فِي اللَّهِ » .

وَقَالَ النَّخَعِيُّ : إِذَا كَانَ الْمُسْتَحْلِفُ ظَالِمًا فَنِيَّةُ الْحَالِفِ ، وَإِنْ كَانَ مَظْلُومًا فَنِيَّةُ الْمُسْتَحْلِفِ .

باب-٧ سوگند خوردن (نادرست) برای نجات رفیق خود:

همانا وی برادر اوست، اگر بترسد که رفیقش کشته می‌شود یا آزار می‌بیند و همچنان است که هر مُکرَه (شخص زیر اجبار) می‌ترسد و با سوگند خوردن، ظلم را از وی باز می‌دارد (تا کشته نشود یا آزار نبیند) و شخص (مسلمان) باید به جانبداری از رفیق خود بجنگد و او را از کمک ویاری خود فرونگذارد و اگر کسی به طرفداری از مظلومی می‌جنگد (و کسی را مجروح می‌کند یا به قتل می‌رساند) بر وی دیَت و قصاص نیست.
و اگر به شخص زیر اجبار گفته شود: حتماً شراب بنوش، یا گوشت حیوان مرده بخور، یا غلام خود را بفروش یا به قرضی اقرار کن. یا چیزی ببخش و عقد (نکاح) را بکسلان، در غیر آن پدر و برادر اسلامی تو را خواهیم کشت و یا همچو تهدیداتی صورت گیرد، برای او مجاز است که این کارها را بکند، به دلیل فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم : «هر مسلمان برادر مسلمان دیگر است»
و بعضی مردم (حنفیه) گفته است: اگر به شخص زیر اجبار گفته شود: حتماً شراب بنوش، یا گوشت حیوان مرده بخور، در غیر آن پسر یا پدر یا اقارب نزدیک تو را خواهیم کشت، باید این کارها را نکند؛ زیرا این حالت اضطرار نیست. بعضی مردم، سپس قول خود را

می‌شکند و می‌گوید: اگر به شخص زیر اجبار گفته شود: پدر یا پسر تو را خواهیم کشت، یا این غلام را بفروش، یا به قرضی اقرار کن یا چیزی ببخش (و او یکی از این اعمال را انجام دهد). از قیاس (ظاهر) اجرای این امور لازم است و لیکن ما استحسان می‌کنیم و می‌گوییم: فروش غلام، و بخشیدن چیزی و هر نوع معامله (در حالت اجبار) باطل است. (امام بخاری می‌گوید) بعضی مردم میان قرابت محرمیت نسبی و غیر آن (یعنی قرابت اسلامی) فرق گذاشته‌اند در حالی که به کتاب (خدا) و سنّت استنادی ندارند.[1]

و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «ابراهیم (ع) در معرفی زن خود گفت: این خواهر من است. و این را به خاطر خدا گفته است» و ابراهیم نخعی گفته است: اگر سوگند دهنده ظالم باشد، نیّت سوگند خورنده اعتبار دارد و اگر مظلوم باشد، نیت سوگند دهنده اعتبار دارد.»

٦٩٥١- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ سَالِمًا أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ ، لا يَظْلِمُهُ وَلا يُسْلِمُهُ ، وَمَنْ كَانَ فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ » . [راجع : ٢٤٤٢ ، أخرجه مسلم : ٢٥٨٠ ، زيادة] .

٦٩٥١- از ابن شهاب، از سالم روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مسلمان، برادر مسلمان است پس نباید بر وی ظلم کند، یا او را به ظالم بسپارد و کسی که حاجتروای برادر

---

۱ - امام بخاری، این فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم را «هر مسلمان برادر مسلمان دیگر است» زیر بنای نظرات فقهی خود قرار می‌دهد، و همان اعمالی را که در متن از آن یاد کرده، اگر زیر اجبار صورت می‌گیرد، شخص زیر اجبار را مجاز می‌شمارد که آن اعمال را انجام دهد ولی اعمال مذکور مدار اعتبار نیست و باطل است. اعتراض وی بر امام ابوحنیفه آن است، که وی در جواز حالت اجبار میان اقوام نسبی و برادر دینی خود فرق گذاشته، یعنی اگر حالت اجبار برای اقوام نزدیک شخص زیر اجبار چون پدر و پسر تهدید جانی باشد رواست که آن عمل را انجام دهد، تا انان را نجات دهد، و اگر تهدید متوجه برادر دینی باشد، روا نیست که آن عمل را انجام دهد و با نظر امام ابوحنیفه در کتاب خدا و سنّت ، استنادی نمی‌یابد.

خود باشد، خدا حاجتروای او می‌باشد.»

٦٩٥٢- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي بَكْرِ بْنِ أَنَسٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا » . فَقَالَ رَجُلٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنْصُرُهُ إِذَا كَانَ مَظْلُومًا ، أَفَرَأَيْتَ إِذَا كَانَ ظَالِمًا كَيْفَ أَنْصُرُهُ؟ قَالَ : « تَحْجُزُهُ ، أَوْ تَمْنَعُهُ ، مِنَ الظُّلْمِ فَإِنَّ ذَلِكَ نَصْرُهُ » . [راجع : ٢٤٤٣] .

٦٩٥٢- از هُشَیم، از عبیدالله بن ابی بکر بن اَنَس روایت است که انس رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « برادر خود را یاری رسان؛ ظالم باشد یا مظلوم.»

مردی گفت: یا رسول الله، اگر وی مظلوم باشد او را یاری می‌دهم، و اگر ظالم باشد، چه می‌گویی که او را چگونه می‌توان یاری داد؟ فرمود: «او را از ظلم باز دار یا منع کن و همین یاری دادن اوست.»

٩٠ – كتابُ الْحِيَلِ

١– باب : فِي تَرْكِ الْحِيَلِ ، وَأَنَّ لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى فِي الأَيْمَانِ وَغَيْرِهَا

٦٩٥٣ – حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ وَقَّاصٍ قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَخْطُبُ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «يَا أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّةِ ، وَإِنَّمَا لامْرِئٍ مَا نَوَى ، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَمَنْ هَاجَرَ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا ، أَوِ امْرَأَةٍ يَتَزَوَّجُهَا ، فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ» . [راجع : ١ . اخرجه مسلم : ١٩٠٧] .

٢– باب : فِي الصَّلاةِ

٦٩٥٤ – حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لا يَقْبَلُ اللَّهُ صَلاةَ أَحَدِكُمْ إِذَا أَحْدَثَ حَتَّى يَتَوَضَّأَ» . [راجع : ١٣٥ . اخرجه مسلم : ٢٥٥] .

٩٠– کتاب–حیله‌ها

باب–١ ترک حیله‌ها

و همانا هر مردی را همان حاصل است که نیت کرده است، در ایمان و غیر آن.

٦٩٥٣– از یحیی بن سعید، از محمد بن ابراهیم روایت است که علقمه بن وقّاص گفت: از عمر بن خَطّاب رضی الله عنه شنیدم که در خطبه گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود:

«ای مردم، همانا اعمال به نیت بستگی دارد و همانا مرد را همان حاصل است که نیت کرده است. پس کسی که هجرت او به خاطر خدا و رسول او باشد، هجرت او برای خدا و رسول اوست، و کسی که به خاطر رسیدن به دنیا یا ازدواج با زنی، هجرت کرده است، (بهرهٔ) هجرتش همان است که به خاطر آن هجرت کرده است.»

باب–٢ در مورد (حیله) در نماز

٦٩٥٤–از مَعمَر، از هَمّام روایت است که ابی هریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «نماز هیچ یک از شما را خدا قبول نمی‌کند اگر وضویش بشکند، تا وضو بگیرد»[1]

[1] – در تیسیرالقاری گفته شده: مقصود مؤلف از آوردن این حدیث رداست بر ابوحنیفه رحمه الله تعالی که گفته است اگر نمازگزار در جلسهٔ اخیر وضویش

٣- باب: في الزَّكَاة، وَأَنْ لا يُفَرَّقَ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ، وَلا يُجْمَعَ بَيْنَ مُتَفَرِّقٍ، خَشْيَةَ الصَّدَقَة.

٦٩٥٥ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللّٰه الأَنْصَارِيُّ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا ثُمَامَةُ بْنُ عَبْدِاللّٰه بْنِ أَنَسٍ: أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَتَبَ لَهُ فَرِيضَةَ الصَّدَقَةِ الَّتِي فَرَضَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «وَلا يُجْمَعُ بَيْنَ مُتَفَرِّقٍ، وَلا يُفَرَّقُ بَيْنَ مُجْتَمِعٍ خَشْيَةَ الصَّدَقَةِ». [راجع: ١٤٤٨].

٦٩٥٦ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِي سُهَيْلٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِاللّٰه: أَنَّ أَعْرَابِيًّا جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ ثَائِرَ الرَّأْسِ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ، أَخْبِرْنِي مَاذَا فَرَضَ اللّٰهُ عَلَيَّ مِنَ الصَّلاةِ؟ فَقَالَ: «الصَّلَوَاتِ الْخَمْسَ إِلا أَنْ تَطَوَّعَ شَيْئًا». فَقَالَ: أَخْبِرْنِي بِمَا فَرَضَ اللّٰهُ عَلَيَّ مِنَ الصِّيَامِ؟ قال: «شَهْرَ رَمَضَانَ إِلا أَنْ تَطَوَّعَ شَيْئًا». قال: أَخْبِرْنِي بِمَا فَرَضَ اللّٰهُ عَلَيَّ مِنَ الزَّكَاةِ؟ قال: فَأَخْبَرَهُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ شَرَائِعَ الإِسْلامِ. قال: وَالَّذِي أَكْرَمَكَ، لا أَتَطَوَّعُ شَيْئًا، وَلا أَنْقُصُ مِمَّا فَرَضَ اللّٰهُ عَلَيَّ شَيْئًا. فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ: «أَفْلَحَ إِنْ صَدَقَ، أَوْ: دَخَلَ الْجَنَّةَ إِنْ صَدَقَ». وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ: فِي عِشْرِينَ وَمِائَةِ بَعِيرٍ حِقَّتَانِ، فَإِنْ أَهْلَكَهَا مُتَعَمِّدًا، أَوْ وَهَبَهَا، أَوِ احْتَالَ فِيهَا فِرَارًا مِنَ الزَّكَاةِ، فَلا شَيْءَ عَلَيْهِ. [راجع: ٤٦، اخرجه مسلم: ١١، باختلاف في سرد الحوار].

باب-۳

(حیله) دربارهٔ زکات، و اینکه زکات دهنده مجموع مال را چند بخش نسازد و چند بخش را یک مجموعه نسازد، از بیم آنکه صدقه بدهد

۶۹۵۵- از عبدالله انصاری، از ثُمامه بن عبدالله بن اَنَس روایت است که انس به وی گفت: ابوبکر فریضهٔ زکات را که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرض گردانیده بود، به وی نوشت که: «و میان متفرِّق (بخشهای جداگانه مال) جمع نشود و میان مُجتمع (مجموعهٔ مال) تفریق نشود، از بیم دادن زکات.»

۶۹۵۶- از ابوسُهَیل، از پدرش روایت است که طلحه بن عبیدالله گفت: بادیه‌نشینی ژولیده‌موی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله به من خبر بده که خداوند چه چیز از نماز بر من فرض کرده است؟ فرمود: «نماز پنج وقت، مگر آنکه چیزی نفل بگزاری» گفت: به من خبر بده که خداوند از روزه چه چیز بر من فرض کرده است؟ فرمود: «ماه رمضان، مگر آنکه چیزی روزهٔ نفل بگیری» گفت: به من خبر بده که خداوند از زکات چه چیز بر من فرض کرده است؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم او را از شریعت اسلام آگاه گردانید.

بادیه‌نشین گفت: سوگند به ذاتی که تو را گرامی داشته است که نه چیزی اضافه می‌گزارم و نه از آنچه خداوند بر من فرض گردانیده کم می‌کنم. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «رستگار شد اگر راست گفته باشد یا: به بهشت درآمد،

بشکند، نمازش تمام می‌شود (درست است) زیرا برای برآمدن از نماز باید نماز گزار عملی کند که ضد نماز باشد، آنگاه تحلیل حاصل می‌شود

اگر راست گفته باشد» و بعضی مردم[۱] گفته‌اند: در یکصد و بیست شتر، دو حِقّه[۲] زکات است پس اگر زکات دهنده یک شتر را قصداً بکشد یا ببخشد یا حیله‌ای بکار برد تا از دادن زکات فرار نماید، بر وی چیزی نیست.

٦٩٥٧ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاق : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضيَ اللهُ عَنْهُ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَكُونُ كَنْزُ أَحَدِكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ شُجَاعًا أَقْرَعَ ، يَفِرُّ مِنْهُ صَاحِبُهُ ، فَيَطْلُبُهُ وَيَقُولُ : أَنَا كَنْزُكَ ، قال : وَاللَّهِ لَنْ يَزَالَ يَطْلُبُهُ ، حَتَّى يَبْسُطَ يَدَهُ فَيُلْقِمَهَا فَاهُ » . [راجع: ٢٣٧١ . اخرجه مسلم : ٩٨٧ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق « الأقرع »] .

٦٩٥٧- از مَعمَر، از هَمّام ، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «گنج شما (که زکات آن داده نشده باشد) در روز قیامت به صورت اژدهایی نر که سرش موی ندارد در می‌آید که صاحب آن از آن می‌گریزد و آن در پیش روان است و می‌گوید: منم گنج تو! به خدا سوگند پیوسته او را می‌جوید تا آنکه دستش را دراز می‌کند تا آنکه دهانش دست وی را می‌بلعد»

٦٩٥٨ - وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِذَا مَا رَبُّ النَّعَمِ لَمْ يُعْطِ حَقَّهَا تُسَلَّطُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَتَخْبِطُ وَجْهَهُ بِأَخْفَافِهَا » . وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : فِي رَجُلٍ لَهُ ، إِبِلٌ فَخَافَ أَنْ تَجِبَ عَلَيْهِ الصَّدَقَةُ ، فَبَاعَهَا بِإِبِلٍ مِثْلِهَا أَوْ بِغَنَمٍ أَوْ بِبَقَرٍ أَوْ بِدَرَاهِمَ ، فِرَارًا مِنَ الصَّدَقَةِ بِيَوْمٍ احْتِيَالاً ، فَلا بَأْسَ عَلَيْهِ . وَهُوَ يَقُولُ : إِنْ زَكَّى إِبِلَهُ قَبْلَ أَنْ يَحُولَ الْحَوْلُ بِيَوْمٍ أَوْ بِسِتَّةٍ جَازَتْ عَنْهُ . [راجع : ٢٣٧١ . اخرجه مسلم : ٩٨٧ ، مطولاً به نحو هذه القطعة] .

٦٩٥٨- و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر صاحب شتران، حق زکات آن را ندهد، شتران در روز قیامت بر وی دست می‌یابند و با کف پاهای خویش بر روی وی می‌زنند» و بعضی مردم گفته‌اند: در مورد مردی که شتر دارد و از واجب شدن زکات بر خود می‌ترسد، و آن را یک روز پیش از واجب شدن زکات، به شترانی مثل شتران خود می‌فروشد یا در بدل گوسفند یا گاو، یا به پول می‌فروشد تا با حیله از دادن زکات بگریزد، بر وی باکی نیست و می‌گوید: اگر کسی زکات شتران خود را یک روز یا یک سال[۳] قبل از آنکه میعاد وجوب

۱ - مراد از بعضی مردم حنفیه است، شافعیه هر چند قایل‌اند که بر این شخص که حیله به کار برده چیزی نیست ولی او را ملامت می‌دانند و نزد حنیفه نیز مورد ملامت است.
۲ - حِقّه، شتر ماده‌ای است که سال سوم خود را پوره کرده باشد.
۳ - حدیث ۶۹۵۸ لفظ «بِسُتّةٍ» اشتباه است، درست آن «بِسَنَةٍ» است.

زکات فرارسد بدهد، این امر جواز دارد.[1]

٦٩٥٩ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ : اسْتَفْتَى سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ الأَنْصَارِيُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي نَذْرٍ كَانَ عَلَى أُمِّهِ ، تُوُفِّيَتْ قَبْلَ أَنْ تَقْضِيَهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « اقْضِهِ عَنْهَا » . [أخرجه مسلم : ١٦٣٨]

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِذَا بَلَغَتِ الإِبِلُ عِشْرِينَ فَفِيهَا أَرْبَعُ شِيَاهٍ ، فَإِنْ وَهَبَهَا قَبْلَ الْحَوْلِ أَوْ بَاعَهَا فِرَارًا وَاحْتِيَالاً لإِسْقَاطِ الزَّكَاةِ ، فَلا شَيْءَ عَلَيْهِ ، وَكَذَلِكَ إِنْ أَتْلَفَهَا فَمَاتَ ، فَلا شَيْءَ فِي مَالِهِ . [راجع : ٢٧٦١] .

٦٩٥٩- از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبَه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: سعد بن عباده انصاری، در مورد نذری که مادرش به گردن گرفته بود و قبل از انجام آن مرده بود، از رسول الله صلی الله علیه و سلم فتوی خواست. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «از جانب وی ادا کن» و بعضی مردم گفته است: اگر شمار شتران به بیست برسد و زکات آن چهار گوسفند شود، و آن را قبل از بسر رسیدن سال، به خاطر گریز و حیلهٔ پایمال کردن زکات ببخشد یا بفروشد، بر وی چیزی (زکات) نیست و همچنان اگر آن را به هلاکت رساند و بمیرد، در مال وی چیزی (زکات) نیست.

٤- باب : الْحِيلَةِ فِي النِّكَاحِ

باب-۴ حیله در نکاح

٦٩٦٠ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ الشِّغَارِ . قُلْتُ لِنَافِعٍ : مَا الشِّغَارُ ؟ قَالَ : يَنْكِحُ ابْنَةَ الرَّجُلِ وَيُنْكِحُهُ ابْنَتَهُ بِغَيْرِ صَدَاقٍ ، وَيَنْكِحُ أُخْتَ الرَّجُلِ وَيُنْكِحُهُ أُخْتَهُ بِغَيْرِ صَدَاقٍ .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِنِ احْتَالَ حَتَّى تَزَوَّجَ عَلَى الشِّغَارِ فَهُوَ جَائِزٌ ، وَالشَّرْطُ بَاطِلٌ .

وَقَالَ فِي الْمُتْعَةِ : النِّكَاحُ فَاسِدٌ ، وَالشَّرْطُ بَاطِلٌ .

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : الْمُتْعَةُ وَالشِّغَارُ جَائِزٌ ، وَالشَّرْطُ بَاطِلٌ . [راجع : ٥١١٢ . أخرجه مسلم : ١٤١٥]

٦٩٦٠- از عبیدالله، از نافع، از عبدالله (بن عمر) رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم از شَغار منع کرده است. به نافع گفتم: شَغار چیست؟ گفت: اینکه دختر کسی را نکاح کنی و دختر خود را بدان کس به نکاح بدهی، بدون اینکه مهر آنان داده شود.

و بعضی مردم گفته است: اگر حیله کند که زنی را به نکاح شغار بگیرد، جایز است ولی شرط آن باطل است.[2]

[1] – تیسیرالقاری، در توجیه قول امام ابوحنیفه گفته شده که: هر چند زکات تا تکمیل سال واجب نمی‌شود، اگر کسی قبل از آن ادا کند مانند ادای قرض مؤجل پیش از میعاد است

[2] – مقصود مؤلف این است که این مذهب مخالف حدیث مذکور است.

و در مـورد (نکاح) مُتعه گفته اسـت: نکاح آن فاسد و شرط آن باطل است. و بعضی از ایشان گفته‌اند: نکاح مُتعَه و شَغَار جایز است و شرط آن باطل است

٦٩٦١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنِ الْحَسَنِ وَعَبْدِاللَّهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ ابْنِ عَلِيٍّ ، عَنْ أَبِيهِمَا : أَنَّ عَلِيّاً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قِيلَ لَهُ : إِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ لا يَرَى بِمُتْعَةِ النِّسَاءِ بَأْساً ، فَقَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنْهَا يَوْمَ خَيْبَرَ ، وَعَنْ لُحُومِ الْحُمُرِ الإِنْسِيَّةِ .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِنِ احْتَالَ حَتَّى تَمَتَّعَ فَالنِّكَاحُ فَاسِدٌ .

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : النِّكَاحُ جَائِزٌ وَالشَّرْطُ بَاطِلٌ . [راجع : ٤٢١٦ . أخرجه مسلم : ١٤٠٧ ، والصيد ((٢٢))] .

٦٩٦١- از عبیدالله بن عمر، از زُهری، از حسن و عبدالله پسران محمد بن علی، از پدر خویش روایت اسـت که: همانا بـه علی رضی الله عنه گفته شـد: ابن عباس در مُتعه کردن زنان باکی نمی‌بیند. وی گفت: همانا رسـول الله صلی الله علیـه و سـلم در روز جنگ خیبـر از آن و از خوردن گوشـت خر اهلی منع کرده اسـت. و بعضی مردم گفته است: اگر حیله‌ای بکار برد و مُتعه کند، نکاح آن فاسد است.[1]

و بعضی از ایشـان گفته‌اند: نـکاح آن جایز و شرط آن باطل است.[2]

٥- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ الاحْتِيَالِ فِي الْبُيُوعِ ، وَلا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ لِيُمْنَعَ بِهِ فَضْلُ الْكَلإِ

باب-٥

آنچه از حیله کردن در معاملات خرید و فروش ناپسند است

و منع کرده نمی‌شـود زیادتی آب (در نوشاندن حیوانـات) تا بدان وسـیله از زیادتـی کاه آن سرزمین منع شود.

٦٩٦٢ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : ((لا يُمْنَعُ فَضْلُ الْمَاءِ لِيُمْنَعَ بِهِ فَضْلُ الْكَلإِ)) . [راجع: ٢٣٥٣ . أخرجه مسلم : ١٥٦٦] .

٦٩٦٢- از مالک، از ابـو زناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آب زیادتی کسی

می‌توان گفت که نهی راجع به این شرط، نهی تنزیهی می‌باشد «تیسیر القاری»

۱ - اگر گفته شود که هرگاه نکاح فاسد باشد، حیله کردن چه معنی دارد. باید گفت که فساد موجب فسخ (نکاح) نیست زیرا با حذف شرط از ناکح، احتمال اصلاح می‌رود.

۲ - مقصود مؤلف (امام بخاری) اثبات تناقض در این دو گفته است.

(برای نوشــاند حیوانات) منع کرده نمی‌شود تا بدان وسیله از زیادتی کاه آن سرزمین منع کرده شود.»

٦- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّنَاجُشِ

باب-۶

آنچه از تَناجُش[1] (قیمت افزایی بدون قصد خرید) منع شده است.

٦٩٦٣ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَى عَنِ النَّجْشِ . [راجع: ٢١٤٢].

٦٩٦٣- از مالک، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم از بیع نَجش، منع کرده است.

٧- باب : مَا يُنْهَى مِنَ الْخِدَاعِ فِي الْبُيُوعِ

باب-۷

آنچه از فریبکاری در خرید و فروش منع شده است

وَقَالَ أَيُّوبُ : يُخَادِعُونَ اللَّهَ كَأَنَّمَا يُخَادِعُونَ آدَمِيًّا ، لَوْ أَتَوُا الأَمْرَ عِيَانًا ، كَانَ أَهْوَنَ عَلَيَّ .

و اَیّوب گفت: خدا را فریب می‌دهند، چنانکه آدمی را فریب می‌دهند! اگر این مردم امر (ممنوعی) را به طور آشکار بیاورند، بر من آسان‌تر است که آن را فریبکارانه انجام دهند.

٦٩٦٤ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَجُلاً ذَكَرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ يُخْدَعُ فِي الْبُيُوعِ ، فَقَالَ : « إِذَا بَايَعْتَ فَقُلْ لاَ خِلاَبَةَ » . [راجع : ٢١١٧ . اخرجه مسلم:١٥٣٣].

٦٩٦٤- از مالک، از عبدالله بن دینار روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: مردی برای پیامبر صلی الله علیه و سلم اظهار کرد که وی در معاملات خرید و فروش فریب داده می‌شود. آن حضرت فرمود: « وقتی که معامله می‌کنی، بگوی که فریب نباشد» (این بیع به منزلهٔ شرط خیار است)

٨- باب : مَا يُنْهَى مِنَ الاحْتِيَالِ لِلْوَلِيِّ فِي الْيَتِيمَةِ الْمَرْغُوبَةِ ، وَأَنْ لاَ يُكَمِّلَ لَهَا صَدَاقَهَا

باب-۸

آنچه در ازدواج با دختر یتیم صاحب جمال از

---

۱ - تناجش یا نجش، نیرنگی است که کسی برای فریب مشتری، خودش را خریدار وانمود می‌کند و مال را بیش از بهای واقعی آن قیمت می‌نماید، در حالی که ارادهٔ خرید ندارد.

۶۹۶۵ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : كَانَ عُرْوَةُ يُحَدِّثُ : أَنَّهُ سَأَلَ عَائِشَةَ : ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَى فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ . [النساء : ۳] . قَالَتْ : هِيَ الْيَتِيمَةُ فِي حَجْرِ وَلِيِّهَا ، فَيَرْغَبُ فِي مَالِهَا وَجَمَالِهَا ، فَيُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا بِأَدْنَى مِنْ سُنَّةِ نِسَائِهَا ، فَنُهُوا عَنْ نِكَاحِهِنَّ إِلا أَنْ يُقْسِطُوا لَهُنَّ فِي إِكْمَالِ الصَّدَاقِ ، ثُمَّ اسْتَفْتَى النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ﴾ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ . [النساء : ۱۲۷] . [راجع : ۲٤۹٤ . أخرجه مسلم : ۳۰۱۸ مطولاً] .

حیله منع شده و اینکه مهر او را کامل ندهد.

۶۹۶۵- از زُهری روایت است که گفت: عروه اظهار می‌داشت که دربارهٔ این آیت از عایشه رضی الله عنها سؤال شد: «و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید. هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد بگیرید» (النّساء:۳)

عایشه گفت: مراد همان یتیمه‌ای است که در کنار ولیّ خود است و ولی او به مال و جمال وی چشم دوخته و می‌خواهد با او به مهری کمتر از مهر زنان خود ازدواج کند. پس از نکاح با همچو دختران منع شده مگر آنکه مهر کاملشان را بدهد. سپس مردم از رسول الله صلی الله علیه و سلم فتوی خواستند و خداوند این آیت را نازل کرد: «و دربارهٔ زنان رأی تو را می‌پرسند» [النساء:۱۲۷) و حدیثی را (که متضمن این آیت است) یاد کرد.

۹- باب : إِذَا غَصَبَ جَارِيَةً فَزَعَمَ أَنَّهَا مَاتَتْ ،

فَقُضِيَ بِقِيمَةِ الْجَارِيَةِ الْمَيِّتَةِ ، ثُمَّ وَجَدَهَا صَاحِبُهَا فَهِيَ لَهُ ، وَيَرُدُّ الْقِيمَةَ وَلا تَكُونُ الْقِيمَةُ ثَمَنًا .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : الْجَارِيَةُ لِلْغَاصِبِ ، لأَخْذِهِ الْقِيمَةَ . وَفِي هَذَا احْتِيَالٌ لِمَنِ اشْتَهَى جَارِيَةَ رَجُلٍ لا يَبِيعُهَا ، فَغَصَبَهَا ، وَاعْتَلَّ بِأَنَّهَا مَاتَتْ ، حَتَّى يَأْخُذَ رَبُّهَا قِيمَتَهَا ، فَيَطِيبُ لِلْغَاصِبِ جَارِيَةَ غَيْرِهِ .

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَمْوَالُكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ» .

« وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » .

باب-۹

اگر کسی کنیزی را به ناحق گرفت و (به دروغ) گفت که وی مرده است.

و در مورد وی حکم شد که بهای کنیز مرده را بدهد. سپس صاحب وی، کنیز را (زنده) پیدا کرد، کنیز به صاحب خود تعلق می‌گیرد و بهای آن را به کسی که کنیز را به ناحق گرفته بود، مسترد می‌کند و این بها بهای ارزش واقعی وی نمی‌باشد. بعضی مردم گفته است: کنیز متعلق به کسی است که او را به ناحق گرفته بود، زیرا صاحب آن بهای آن را گرفته است. در این قضیه برای کسی که به کنیز کسی دیگر میل

دارد و صاحب وی او را نمی‌فروشد و او کنیز را به ناحق می‌گیرد، حیله‌ای است برای ربودن او ومرده وانمود کردن او، تا آنکه صاحبش بهای او را بگیرد. پس برای کسی که کنیز دیگری را به ناحق گرفته، آن کنیز بر وی حلال می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مالهای شما بر یکدیگر شما حرام است» و آن حضرت فرموده است: « برای هر خیانتکار پرچمی است در روز قیامت»

٦٩٦٦ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُعْرَفُ بِهِ » . [راجع : ٣١٨٨ . أخرجه مسلم : ١٧٣٥ ، بزيادة]

٦٩٦٦- از سُفیان، از عبدالله بن دینار روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «برای هر خیانتکار پرچمی است در روز قیامت»

١٠ - باب :

باب - ۱۰

٦٩٦٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ ، عَنْ سُفْيَانَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أُمِّ سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ ، وَإِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ ، وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ ، وَأَقْضِيَ لَهُ عَلَى نَحْوِ مَا أَسْمَعُ ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذْ ، فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ » . [راجع : ٢٤٥٨ . أخرجه مسلم : ١٧١٣]

٦٩٦٧- از هشام، از عُروه، از زینب بنت اُم سَلَمه، از اُمّ سَلَمه رضی الله عنها روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا من مانند شما انسان هستم، و شما دعوی خود را به من می‌آورید، و شاید بعضی از شما در استدلال خویش نظر به بعضی دیگر شیواتر باشید. و من بر آنچه می‌شنوم حکم می‌کنم. پس اگر من از حق برادر (مسلمانش) چیزی به نفع او حکم می‌کنم باید آن را نگیرد، زیرا من برای او قطعه‌ای از آتش را جدا می‌کنم»

١١ - باب : فِي النِّكَاحِ

باب-۱۱ در نکاح

٦٩٦٨ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا

٦٩٦٨- از یَحیی بن ابی کثیر، از ابوسلمه،

يَحيَى بنُ أبي كَثِيرٍ ، عَنْ أبي سَلَمَةَ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قال : «لا تُنْكَحُ البِكْرُ حَتَّى تُسْتَأذَنَ ، وَلا الثَّيِّبُ حَتَّى تُسْتَأمَرَ» . فَقِيلَ : يَا رَسُولَ اللهِ ، كَيْفَ إِذْنُهَا ؟ قال : «إِذَا سَكَتَتْ» . وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِنْ لَمْ تُسْتَأذَنِ البِكْرُ وَلَمْ تَزَوَّجْ ، فَاحْتَالَ رَجُلٌ ، فَأقَامَ شَاهِدَيْ زُوراً : أنَّهُ تَزَوَّجَهَا بِرِضَاهَا ، فَأثْبَتَ القَاضِي نِكَاحَهَا ، وَالزَّوْجُ يَعْلَمُ أنَّ الشَّهَادَةَ بَاطِلَةٌ ، فَلا بَأسَ أنْ يَطَأهَا ، وَهُوَ تَزْوِيجٌ صَحِيحٌ . [راجع : ٥١٣٦ . أخرجه مسلم : ١٤١٩] .

از ابوهريره رضی الله عنه روايت است كه پيامبر صلی‌الله عليه و سلم فرموده است: «بكر (دوشيزه) نكاح نشود تا آنكه از وی اجازه گرفته شود و زن شوهر رسيده نكاح نشود تا موافقتش گرفته شود» گفته شد: يا رسول الله، اجازهٔ بكر چگونه است؟ فرمود: «اگر خاموشی اختيار كند.»

و بعضی مردم گفته است: اگر از دوشيزه اجازه گرفته نشده باشد و ازدواج نكرده باشد، سپس مردی حيله كند و دو شاهد دروغ بياورد كه بگويند: وی به رضايت خود با اين مرد ازدواج كرده است و قاضی (نظر به شهادت شاهدان) ازدواج وی را تثبيت كند، در حالی كه آن مرد می‌داند كه آن شهادت باطل می‌باشد، پس باكی نيست كه با آن زن جماع كند و آن ازدواج صحيح است.

٦٩٦٩ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بنُ عَبْدِاللهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا يَحيَى بنُ سَعِيدٍ ، عَنِ القَاسِمِ : أنَّ امْرَأةً مِنْ وَلَدِ جَعْفَرٍ ، تَخَوَّفَتْ أنْ يُزَوِّجَهَا وَلِيُّهَا وَهِيَ كَارِهَةٌ ، فَأرْسَلَتْ إِلَى شَيْخَيْنِ مِنَ الأنْصَارِ : عَبْدِالرَّحْمَنِ وَمُجَمِّعٍ ابْنَيْ جَارِيَةَ ، قَالا : فَلا تَخْشَيْنَ ، فَإِنَّ خَنْسَاءَ بِنْتَ خِذَامٍ أنْكَحَهَا أبُوهَا وَهِيَ كَارِهَةٌ ، فَرَدَّ النَّبِيُّ ﷺ ذَلِكَ .

قال سُفْيَانُ : وَأمَّا عَبْدُالرَّحْمَنِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ عَنْ أبِيهِ : إِنَّ خَنْسَاءَ . . [راجع : ٥١٣٨] .

٦٩٦٩- از سفيان، از يحيی بن سعيد روايت است كه قاسم گفت: زنی از اولادهٔ جعفر (صادق) از آن می‌ترسيد كه ولیّ او، وی را خلاف رضايتش به ازدواج كسی درآورد. او قاصدی را نزد دو تن از بزرگان انصار به نام عبدالرحمن و مُجَمِّع پسران يزيد بن جاريه، فرستاد. آنان گفتند: مترس، زيرا خنساء دختر خِذام را پدرش به نكاح كسی درآو.رد و او (بدين ازدواج) راضی نبود. پيامبر صلی الله عليه و سلم آن نكاح را لغو كرد.

سُفيان گفت: (از يحيی) شنيدم كه عبدالرحمن قضيهٔ خَنساء را از پدر خود روايت كرده است.

٦٩٧٠ - حَدَّثَنَا أبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحيَى ،

٦٩٧٠- از شيبان از يحيی، از ابوسلمه رضی

عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تُنْكَحُ الأَيِّمُ حَتَّى تُسْتَأْمَرَ ، وَلا تُنْكَحُ الْبِكْرُ حَتَّى تُسْتَأْذَنَ » . قالُوا : كَيْفَ إِذْنُهَا ؟ قال : « أَنْ تَسْكُتَ » .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِنِ احْتَالَ إِنْسَانٌ بِشَاهِدَيْ زُورٍ عَلَى تَزْوِيجِ امْرَأَةٍ ثَيِّبٍ بِأَمْرِهَا ، فَأَثْبَتَ الْقَاضِي نِكَاحَهَا إِيَّاهُ ، وَالزَّوْجُ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَتَزَوَّجْهَا قَطُّ ، فَإِنَّهُ يَسَعُهُ هَذَا النِّكَاحُ ، وَلا بَأْسَ بِالْمُقَامِ لَهُ مَعَهَا . [راجع : ٥١٣٦ . اخرجه مسلم : ١٤١٩] .

الله عنـه روایت اسـت که ابوهریـره رضی الله عنـه گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: « زن بیوه نکاح نمی‌شود تا موافقت وی گرفته شـود و بکر (دوشیزه) نکاح نمی‌شود تا اجازه‌اش گرفته شود»

گفتند: اجازه‌اش چگونه اسـت؟ فرمود: «اینکه خاموش بماند» و بعضی مردم گفته اسـت: اگر مردی حیله کند و دو شـاهد دروغ بیاورد (که نزد قاضی شـهادت دهند) که وی با زنی بیوه با موافقـت وی ازدواج کرده و قاضی نکاح او را تثبیت کند و آن مرد می‌داند که هرگز (قبلا) بـا آن زن ازدواج نکرده اسـت، همین نکاح او درست است و در یکجا بودن آن مرد با آن زن باکی نیست.[1]

٦٩٧١ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ ، عَنْ ذَكْوَانَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « الْبِكْرُ تُسْتَأْذَنُ » . قُلْتُ : إِنَّ الْبِكْرَ تَسْتَحْيِي ؟ قال : « إِذْنُهَا صُمَاتُهَا » .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِنْ هَوِيَ رَجُلٌ جَارِيَةً يَتِيمَةً أَوْ بِكْرًا ، فَأَبَتْ ، فَاحْتَالَ فَجَاءَ بِشَاهِدَيْ زُورٍ عَلَى أَنَّهُ تَزَوَّجَهَا ، فَأَدْرَكَتْ ، فَرَضِيَتِ الْيَتِيمَةُ ، فَقَبِلَ الْقَاضِي شَهَادَةَ الزُّورِ ، وَالزَّوْجُ يَعْلَمُ بِبُطْلانِ ذَلِكَ ، حَلَّ لَهُ الْوَطْءُ . [راجع : ٥١٣٧ . أخرجه مسلم : ١٤٢٠ ، بلفظ مطول مختلف] .

٦٩٧١- از ابن جُرَیج، از ابن ابی ملیکه از ذَکوان روایت اسـت که عایشـه رضی الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «از بکر (دوشـیزه) اجازه گرفته شـود» گفتم: دوشیزه می‌شـرمد؟ فرمود: «اجازهٔ او، خموشی اوست» و بعضی مردم گفته اسـت: اگر مردی خواستار دختر (نابالغ یتیم یا دوشـیزه شـد و آن دختر او را قبول نکرد، و مرد حیله کرد و دو شـاهد دروغ آورد که همانا با وی ازدواج کرده است. سپس آن دختر به سن بلوغ برسد و دختر یتیم به این ازدواج راضی گردد، و قاضی شـهادت دروغ را قبول کند. و شوهر بطلان این شهادت را بداند، حلال است که با وی جماع کند.

۱- در تیسیرالقاری، در توجیه نظر بعضی مردم که مراد ابوحنیفه است گفته شده: گفته‌اند که همین دعوی او و قبول ناکردن زن و حکم قاضی به جای ایجاب و قبول است.؟

١٢ - باب : مَا يُكْرَهُ مِنِ احْتِيَالِ الْمَرْأَةِ مَعَ الزَّوْجِ وَالضَّرَائِرِ ، وَمَا نَزَلَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي ذَلِكَ

٦٩٧٢ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحِبُّ الْحَلْوَاءَ ، وَيُحِبُّ الْعَسَلَ ، وَكَانَ إِذَا صَلَّى الْعَصْرَ أَجَازَ عَلَى نِسَائِهِ فَيَدْنُو مِنْهُنَّ ، فَدَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ ، فَاحْتَبَسَ عِنْدَهَا أَكْثَرَ مِمَّا كَانَ يَحْتَبِسُ ، فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ لِي : أَهْدَتْ لَهَا امْرَأَةٌ مِنْ قَوْمِهَا عُكَّةَ عَسَلٍ ، فَسَقَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مِنْهُ شَرْبَةً ، فَقُلْتُ : أَمَا وَاللَّهِ لَنَحْتَالَنَّ لَهُ ، فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِسَوْدَةَ ، وَقُلْتُ لَهَا : إِذَا دَخَلَ عَلَيْكِ فَإِنَّهُ سَيَدْنُو مِنْكِ ، فَقُولِي لَهُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَكَلْتَ مَغَافِيرَ ، فَإِنَّهُ سَيَقُولُ : لَا ، فَقُولِي لَهُ : مَا هَذِهِ الرِّيحُ ، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَشْتَدُّ عَلَيْهِ أَنْ يُوجَدَ مِنْهُ الرِّيحُ ، فَإِنَّهُ سَيَقُولُ : سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ ، فَقُولِي لَهُ : جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ ، وَسَأَقُولُ ذَلِكِ ، وَقُولِيهِ أَنْتِ يَا صَفِيَّةُ ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى سَوْدَةَ ، قُلْتُ : تَقُولُ سَوْدَةُ ، وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، لَقَدْ كِدْتُ أَنْ أُبَادِرَهُ بِالَّذِي قُلْتِ لِي وَإِنَّهُ لَعَلَى الْبَابِ ، فَرَقًا مِنْكِ ، فَلَمَّا دَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَكَلْتَ مَغَافِيرَ ؟ قال : «لا» . قُلْتُ : فَمَا هَذِهِ الرِّيحُ ؟ قَالَ : «سَقَتْنِي حَفْصَةُ شَرْبَةَ عَسَلٍ» . قُلْتُ : جَرَسَتْ نَحْلُهُ الْعُرْفُطَ ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيَّ قُلْتُ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ ، وَدَخَلَ عَلَى صَفِيَّةَ فَقَالَتْ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى حَفْصَةَ قَالَتْ لَهُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَلَا أَسْقِيكَ مِنْهُ ؟ قال : «لا حَاجَةَ لِي بِهِ» . قَالَتْ : تَقُولُ سَوْدَةُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، لَقَدْ حَرَمْنَاهُ ، قَالَتْ : قُلْتُ لَهَا : اسْكُتِي . [راجع : ٤٩١٢ . أخرجه مسلم : ١٤٧٤] .

باب-۱۲

آنچه مکروه است از حیلهٔ زن با شوهر و انباغها و آنچــه در این باره بــر پیامبر صلی الله علیه و سلم نازل شده

۶۹۷۲- از ابوأسامه، از هشام، از پدرش روایت اســت که عایشــه رضی الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه و سـلم شـیرینی را دوست می‌داشــت و عسل را دوست می‌داشت و چون نماز عصر را می‌گزارد، بر زنان خود سر می‌زد و بــا آنان صحبت می‌کرد. باری آن حضرت بر حَفصَه درآمد و نزد وی بیش از آنچه می‌بایست توقف نمود. از آن حضرت در این باره ســئوال کردم، بــه من گفت: زنی از اقــوام وی برایش ظرفی عســل آورده بود و حفصه از آن عســل به رســول الله صلی الله علیه و سـلم نوشانیده بود. (عایشــه می‌گوید) من (با خود) گفتم، به خدا ســوگند که با آن حضــرت حیله می‌کنم. ســپس از این موضوع به سُــودَه یاد کردم و به او گفتــم: اگر آن حضرت نــزد تو آمد و چون به تو نزدیک شــد، به وی بگوی: یا رسول الله ، آیــا مَغافیــر (مادهٔ چســبناک بدبوی درخت) خورده‌ای، و او به تو می‌گوید: نی. سپس به او بگوی: پس این بوی از چیســت؟ و بر رســول الله صلی الله علیه و ســلم گــران می‌آمد که از وی بوی (نامطبوع) استشــمام شود، و همانا آن حضرت به تو می‌گوید: حَفصه مقداری عسل بر من نوشــانیده است. آنگاه تو به آن حضرت بگوی: پس زنبور عسل، عُرفُط (گل بدبوی) را خورده است. من هم همین را خواهم گفت: و تــو ای صَفیّه نیز همیــن را بگوی. آنگاه که آن

حضرت نزد سَـودَه آمد -عایشه گفت- سوده می‌گوید: سـوگند به ذاتی که جز وی معبودی بر حق نیسـت که زمانی آن حضرت بر آستانه در بـود، از ترس تو، نزدیک بود آنچه را به من گفته بودی به وی بگویم، وقتی رسول الله صلی الله علیه و سـلم نزدیک شـد، گفتم: یا رسول الله، آیا مَغافیر خوردی؟ گفت: «نی» گفتم: پس این بوی از چیسـت؟ گفـت: «حَفصه مقداری عسل بر من نوشـانیده است» گفتم: پس زنبور آن عرفط خورده است. (عایشه می‌گوید) چون آن حضـرت نزد من آمد، من هـم مانند آن را بـه وی گفتم. آن حضرت نزد صَفیّه رفت، وی نیز به آن حضرت همین را گفت. سپس که آن حضرت نزد حفصه رفت، حفصه به وی گفت: آیا از آن (عسـل) تو را بنوشـانم؟ آن حضرت فرمود: «مرا بدان نیازی نیست»

عایشـه گفت: سَوده (به من) گفت: سبحان الله همانا او را از خوردن عسل محروم گردانیدیم. عایشه می‌گوید: به وی گفتم: خاموش باش.

۱۳ - باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ الاحْتِيَالِ فِي الْفِرَارِ مِنَ الطَّاعُونِ

٦٩٧٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ﷺ خَرَجَ إِلَى الشَّامِ، فَلَمَّا جَاءَ بِسَرْغَ، بَلَغَهُ أَنَّ الْوَبَاءَ وَقَعَ بِالشَّامِ، فَأَخْبَرَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ بِأَرْضٍ فَلَا تَقْدَمُوا عَلَيْهِ، وَإِذَا وَقَعَ بِأَرْضٍ وَأَنْتُمْ بِهَا فَلَا تَخْرُجُوا فِرَاراً مِنْهُ». فَرَجَعَ عُمَرُ مِنْ سَرْغَ. [راجع: ٥٧٢٩. أخرجه مسلم: ٢٢١٩].

باب-۱۳

آنچـه از حیلـه در گریختن از مـرض طاعون مکروه است

۶۹۷۳- از مالک، از ابن شهاب روایت است که عبدالله بن عامر بن ربیعه گفت: عمر بن خطّاب رضی الله عنه به سـوی شام راهی شد، چون به موضع سَرغ رسید، برایش خبر رسید که مرض وَبا در شام شـیوع یافته است، عبدالرحمن بن عـوف او را آگاه کرد که رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «اگر بشنوید که (وبا)

وَعَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عُمَرَ إِنَّمَا انْصَرَفَ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِالرَّحْمَنِ .

در سرزمینی شیوع یافته، بدانجا نروید و اگر (این مرض) در سرزمینی شیوع یافت که شما در آن بودید، از آنجا نگریزید»

سپس عمر از سَرغ بازگشت. و از ابن شهاب، از سالم بن عبدالله روایت است که گفت: عمر به (یک) حدیث که از عبدالرحمن شنید بازگشت.

٦٩٧٤ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : حَدَّثَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنَا عَامِرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ يُحَدِّثُ سَعْدًا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ذَكَرَ الْوَجَعَ فَقَالَ : « رِجْزٌ ، أَوْ عَذَابٌ ، عُذِّبَ بِهِ بَعْضُ الْأُمَمِ ، ثُمَّ بَقِيَ مِنْهُ بَقِيَّةٌ ، فَيَذْهَبُ الْمَرَّةَ وَيَأْتِي الْأُخْرَى ، فَمَنْ سَمِعَ بِهِ بِأَرْضٍ فَلَا يُقْدِمَنَّ عَلَيْهِ ، وَمَنْ كَانَ بِأَرْضٍ وَقَعَ بِهَا فَلَا يَخْرُجْ فِرَارًا مِنْهُ » . [راجع : ٣٤٧٣ . اخرجه مسلم : ٢٢١٨] .

٦٩٧٤- از زهری، از عامر بن سعد بن ابی وقّاص روایت است که وی شنیده است از اسامه بن زید که به سعد می‌گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم از طاعون یاد کرد و فرمود: «این عذابی است که بعضی از امتها بدان عذاب شده‌اند، سپس بعضی از آنها باقی مانده‌اند. باری می‌رود و باری دیگر می‌آید، اگر کسی بشنود که این مرض در سرزمینی شیوع یافته، کسی نباید بدانجا برود و اگر کسی در سرزمینی باشد که طاعون در آن شیوع یافته، از آنجا گریزان بیرون نرود.»

١٤ - باب :
فِي الْهِبَةِ وَالشُّفْعَةِ

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِنْ وَهَبَ هِبَةً ، أَلْفَ دِرْهَمٍ أَوْ أَكْثَرَ ، حَتَّى مَكَثَ عِنْدَهُ سِنِينَ ، وَاحْتَالَ فِي ذَلِكَ ، ثُمَّ رَجَعَ الْوَاهِبُ فِيهَا فَلَا زَكَاةَ عَلَى وَاحِدٍ مِنْهُمَا . فَخَالَفَ الرَّسُولَ ﷺ فِي الْهِبَةِ ، وَأَسْقَطَ الزَّكَاةَ .

باب-۱۴

در مورد حیلهٔ بخشش و شُفعَه

و بعضی مردم گفته‌اند: اگر کسی یک هزار درهم یا بیش از آن را به کسی ببخشد که این پول نزد وی سالها بماند و در این بخشیدن حیله کرده باشد و سپس واهب (بخشنده) بدان رجوع کند (پول خود را پس بگیرد) آنگاه بر هیچ یک از این دو نفر زکاتی لازم نمی‌آید.[1]

در این حالت واهب در بخشیدن و رجوع، با

[1]- در تیسیرالقاری در توجیه آن که چرا زکات واجب نمی‌شود گفته شده: اما بر واهب (بخشنده) از انکه در این مدت از ملک وی (پول) برآمده است، اما بر موهوب له (بخشیده شده) چون محل رجوع است پس در ملک او، شبهه بوده است.

فرمودهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم مخالفت کرده است. (که بخشیدهٔ خود را پس نگیرید) و زکات را ساقط کرده است.

٦٩٧٥ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَيُّوبَ السَّخْتِيَانِيِّ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « الْعَائِدُ فِي هِبَتِهِ كَالْكَلْبِ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ ، لَيْسَ لَنَا مَثَلُ السَّوْءِ » . [راجع : ٢٥٨٩ . أخرجه مسلم: ١٦٢٢] .

٦٩٧٥- از ایّوب سختیانی، از عکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «رجوع کننده، به هِبَه (بخشش) مانند سگی است که به قی خود رجوع می‌کند. برای ما مثالی بدتر از این نیست»

٦٩٧٦ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : إِنَّمَا جَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ الشُّفْعَةَ فِي كُلِّ مَا لَمْ يُقْسَمْ ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ ، وَصُرِّفَتِ الطُّرُقُ ، فَلَا شُفْعَةَ .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : الشُّفْعَةُ لِلْجِوَارِ ، ثُمَّ عَمَدَ إِلَى مَا شَدَّدَهُ فَأَبْطَلَهُ ، وَقَالَ : إِنِ اشْتَرَى دَارًا ، فَخَافَ أَنْ يَأْخُذَ الْجَارُ بِالشُّفْعَةِ ، فَاشْتَرَى سَهْمًا مِنْ مِائَةِ سَهْمٍ ، ثُمَّ اشْتَرَى الْبَاقِيَ ، وَكَانَ لِلْجَارِ الشُّفْعَةُ فِي السَّهْمِ الْأَوَّلِ ، وَلَا شُفْعَةَ لَهُ فِي بَاقِي الدَّارِ ، وَلَهُ أَنْ يَحْتَالَ فِي ذَلِكَ [راجع : ٢٢١٣ . أخرجه مسلم : ١٦٠٨ بالقطعة الأولى من المرفوع] .

٦٩٧٦- از معمر، از زهری، از ابوسلمه روایت است که جابر بن عبدالله رضی الله عنه گفت: «همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم شُفعَه[1] را در هر مالی که تقسیم نگردیده باشد، لازم گردانیده، پس آنگاه که حدود تعیین شد و راهها تشخیص گردید، شفعه‌ای باقی نمی‌ماند.

و بعضی مردم گفته‌اند: حق شفعه، برای همسایه است، سپس آنچه را راست کرده بود، باطل می‌کند و گفته است: وقتی کسی قصد خرید خانه را بکند و از آن بترسد که همسایه آن را به ادعای شفعه می‌گیرد، در وهلهٔ اول از صد سهم خانه یکی را می‌خرد و سپس بقیهٔ آن را می‌خرد و آنگاه برای همسایه حق شفعه در همان سهم اول می‌ماند و در باقی اسهام خانه حق شفع ندارد و خریدار بدین وسیله حیله می‌کند

٦٩٧٧ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْسَرَةَ : سَمِعْتُ عَمْرَو بْنَ الشَّرِيدِ قَالَ : جَاءَ الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى مَنْكِبِي ، فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ إِلَى سَعْدٍ ، فَقَالَ أَبُو رَافِعٍ لِلْمِسْوَرِ : أَلَا تَأْمُرُ هَذَا أَنْ يَشْتَرِيَ مِنِّي بَيْتِي الَّذِي فِي دَارِي ؟ فَقَالَ : لَا أَزِيدُهُ عَلَى أَرْبَعِمِائَةٍ ، إِمَّا مُقَطَّعَةٍ وَإِمَّا مُنَجَّمَةٍ ، قَالَ : أُعْطِيتُ

٦٩٧٧- از علی بن عبدالله، از سفیان، از ابراهیم بن مَیسَرَه روایت است که گفت: از عَمروبن شَرید شنیدم که گفت:

مَسوَر بن مَخرَمه آمد و دست خود را بر شانه‌ام نهاد و با وی به سوی سعد راهی شدیم. ابو

۱- شفعه، حق تقدمی که همسایه و شریک ملک در خرید ملک همسایه یا سهم شریک دارد.

خَمْسَمائَة نَقْدًا فَمَنَعْتُهُ ، وَلَوْلا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: « الْجَارُ أَحَقُّ بِصَقَبِهِ » . مَا بِعْتُكَهُ ، أَوْ قَالَ : مَا أَعْطَيْتُكَهُ .

قُلْتُ لِسُفْيَانَ : إِنَّ مَعْمَرًا لَمْ يَقُلْ هَكَذَا ، قَالَ : لَكِنَّهُ قَالَ لِي هَكَذَا .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِذَا أَرَادَ أَنْ يَبِيعَ الشُّفْعَةَ فَلَهُ أَنْ يَحْتَالَ حَتَّى يُبْطِلَ الشُّفْعَةَ ، فَيَهَبَ الْبَائِعُ لِلْمُشْتَرِي الدَّارَ وَيَحُدُّهَا ، وَيَدْفَعُهَا إِلَيْهِ ، وَيُعَوِّضُهُ الْمُشْتَرِي أَلْفَ دِرْهَمٍ ، فَلا يَكُونُ لِلشَّفِيعِ فِيهَا شُفْعَةٌ . [راجع : ۲۲۵۸] .

رافع به مِســوَر گفت: آیا به ســعد امر نمی‌کنی که خانــه‌ام را که در ســرای من می‌باشــد، از من بخرد. ســعد گفت: از چهــار صد (درهم) بیشــتر نمی‌خرم چه به طور نقد، چه اقســاط. ابورافع گفت: برایم پانصد درهم نقد پیشــنهاد شده و من نپذیرفتم و اگر نمی‌شنیدم که پیامبر صلی الله علیه وســلم فرمود: « همسایه نظر به همسایگی خود سزاوارتر است» این خانه را به تو نمی‌فروختم یا این خانه را به تو نمی‌دادم. (علی بــن عبدالله مدینی) می‌گوید: به ســفیان گفتم: مَعمَر (که این حدیث را از زُهری روایت نموده) چنین نگفته است. سُفیان گفت: ولیکن او (زُهری) به من همین را گفته است. و بعضی مردم گفته است: اگر کسی بخواهد که ملکی را بفروشد، او را می‌رسد که حیله کند تا آنکه حق شُفعه (همسایه) را باطل کند. فروشنده، سرایی را به مشــتری هِبه می‌کند (می‌بخشد) و حدود آن را معین می‌نماید و آن را به وی می‌ســپارد و مشتری به عوض آن هزار درهم به فروشنده می‌دهد، پس برای کســی که حق شُــفعه دارد، شفعه‌ای باقی نمی‌ماند.

٦٩٧٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْسَرَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الشَّرِيدِ ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ : أَنَّ سَعْدًا سَاوَمَهُ بَيْتًا بِأَرْبَعِمِائَةِ مِثْقَالٍ ، فَقَالَ : لَوْلا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « الْجَارُ أَحَقُّ بِصَقَبِهِ » . لَمَا أَعْطَيْتُكَ .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِنِ اشْتَرَى نَصِيبَ دَارٍ ، فَأَرَادَ أَنْ يُبْطِلَ الشُّفْعَةَ ، وَهَبَ لابْنِهِ الصَّغِيرِ ، وَلا يَكُونُ عَلَيْهِ يَمِينٌ . [راجع : ۲۲۵۸] .

۶۹۷۸- از سفیان، از ابرهیم بن مَیسَرَه از عَمرو بن شــرید روایت است که ابورافع گفت: همانا سَعد، خانهٔ ابو رافع را به چهارصد مثقال (طلا) خواستار شد و گفت: اگر نمی‌شنیدم که رسول الله صلی الله علیه و ســلم می‌فرمود: «همســایه نظر به همسایگی خود سزاوار تر است» خانه‌ام را به تو نمی‌دادم.

و بعضی مردم گفته اســت: اگر کسی بخشی از سرایی را بخرد و بخواهد که حق شفعه را باطل

١٥ - باب : احْتِيَالِ الْعَامِلِ لِيُهْدَى لَهُ

٦٩٧٩ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ قَالَ : اسْتَعْمَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلاً عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ ، يُدْعَى ابْنَ اللُّتْبِيَّةِ ، فَلَمَّا جَاءَ حَاسَبَهُ ، قَالَ : هَذَا مَالُكُمْ وَهَذَا هَدِيَّةٌ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « فَهَلاَّ جَلَسْتَ فِي بَيْتِ أَبِيكَ وَأُمِّكَ ، حَتَّى تَأْتِيَكَ هَدِيَّتُكَ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا » . ثُمَّ خَطَبَنَا ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : « أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنِّي أَسْتَعْمِلُ الرَّجُلَ مِنْكُمْ عَلَى الْعَمَلِ مِمَّا وَلاَّنِي اللَّهُ ، فَيَأْتِي فَيَقُولُ : هَذَا مَالُكُمْ وَهَذَا هَدِيَّةٌ أُهْدِيَتْ لِي ، أَفَلاَ جَلَسَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ حَتَّى تَأْتِيَهُ هَدِيَّتُهُ ، وَاللَّهِ لاَ يَأْخُذُ أَحَدٌ مِنْكُمْ شَيْئًا بِغَيْرِ حَقِّهِ إِلاَّ لَقِيَ اللَّهَ يَحْمِلُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَلأَعْرِفَنَّ أَحَدًا مِنْكُمْ لَقِيَ اللَّهَ يَحْمِلُ بَعِيرًا لَهُ رُغَاءٌ ، أَوْ بَقَرَةً لَهَا خُوَارٌ ، أَوْ شَاةً تَيْعَرُ » . ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ حَتَّى رُئِيَ بَيَاضُ إِبْطِهِ ، يَقُولُ : « اللَّهُمَّ هَلْ بَلَّغْتُ » . بَصُرَ عَيْنِي وَسَمِعَ أُذُنِي . [راجع : ٩٢٥ . أخرجه مسلم : ١٨٣٢] .

کند، آن را به پسر خوردسال خود می‌بخشد و بر وی (نسبت خوردسالی) سوگند لازم نمی‌آید.

باب-۱۵

حیلهٔ عامل (مأمور اخذ زکات) تا هدیه‌ای را از آن خود سازد

٦٩٧٩- از هشام، از پدرش روایت است که ابو حمید ساعدی گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم، مردی را که ابولُتبیَه نامیده می‌شد به جمع آوری زکات قبیلهٔ بنی سُلَیم گمارد. آنگاه که وی (پس از جمع آوری زکات) بازگشت، به حساب دادن فراخوانده شد و گفت: این مال متعلق به شماست و این را به من هدیه داده‌اند. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «پس چرا به خانهٔ پدر و مادر خود ننشستی، تا به تو هدیه می‌آمد، اگر راست می‌گویی» سپس آن حضرت خطبه خواند و سپاس و ستایش خدا را کرد و بعد گفت: «امّا بَعدُ، همانا من مردی را از میان شما در کاری که خداوند به عهدهٔ من گذاشته است، عامل می‌گمارم. وی میآید و می‌گوید: این مال شماست و این هدیه‌ای است که به من داده شده است. پس وی چرا در خانهٔ پدر و مارد خود ننشسته تا آنکه به وی هدیه می‌آمد؟ به خدا سوگند، هیچ یک از شما حقی را که غیر حق اوست نمی‌گیرد، مگر آنکه روز قیامت که خدا را ملاقات می‌نماید، آن حق را بر دوش خود حمل می‌کند. من نمی‌خواهم که هیچ یک از شما را ببینم که خدا را ملاقات کند، در حالی که شتری را که آواز می‌کشد

حمل می‌کند، یا گاوی را که آواز می‌کشـد، یا گوسفندی را که آواز می‌کشد.»

سپس آن حضرت دستش را بلند کرد تا آنکه سفیدی زیر بغل وی دیده شد، و گفت: «بارالها، آیا (پیام تو را) رساندم» چشم من آن را دیده و گوش من شنیده است.

٦٩٨٠ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْم : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْسَرَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الشَّرِيدِ ، عَنْ أَبِي رَافِعٍ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «الْجَارُ أَحَقُّ بِصَقَبِهِ» .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : إِنِ اشْتَرَى دَارًا بِعِشْرِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ، فَلا بَأْسَ أَنْ يَحْتَالَ حَتَّى يَشْتَرِيَ الدَّارَ بِعِشْرِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ، وَيَنْقُدَهُ تِسْعَةَ آلافِ دِرْهَمٍ ، وَتِسْعَمِائَةِ دِرْهَمٍ ، وَتِسْعَةً وَتِسْعِينَ ، وَيَنْقُدَهُ دِينَارًا بِمَا بَقِيَ مِنَ الْعِشْرِينَ الْفًا . فَإِنْ طَلَبَ الشَّفِيعُ أَخَذَهَا بِعِشْرِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ ، وَإِلاَّ فَلا سَبِيلَ لَهُ عَلَى الدَّارِ ، فَإِنِ اسْتُحِقَّتِ الدَّارُ رَجَعَ الْمُشْتَرِي عَلَى الْبَائِعِ بِمَا دَفَعَ إِلَيْهِ ، وَهُوَ تِسْعَةُ آلافِ دِرْهَمٍ وَتِسْعُمِائَةٍ وَتِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ دِرْهَمًا وَدِينَارٌ ، لأَنَّ الْبَيْعَ حِينَ اسْتُحِقَّ انْتَقَضَ الصَّرْفُ فِي الدِّينَارِ ، فَإِنْ وَجَدَ بِهَذِهِ الدَّارِ عَيْبًا ، وَلَمْ تُسْتَحَقَّ ، فَإِنَّهُ يَرُدُّهَا عَلَيْهِ بِعِشْرِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ .

قَالَ : فَأَجَازَ هَذَا الْخِدَاعَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ .

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «بَيْعُ الْمُسْلِمِ ، لا دَاءَ وَلا خِبْثَةَ وَلا غَائِلَةَ» . [راجع : ٢٢٥٨] .

٦٩٨٠- از ابو نُعَیم، از سفیان، از ابراهیم بن مَیسره از عَمرو بن شرید، از ابو رافع رضی الله عنه روایت است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همسایه نظر به همسایگی خود سزاوارتر است» و بعضی مردم گفته است: اگر کسی بخواهد سرایی را به بیست هزار درهم بخرد، بر وی باکی نیست که حیله کند (تا کسی را که شفعه است محروم کند) آن را به بیست هزار درهم (بر روی کاغذ) می‌خرد و نه هزار و نهصد و نود ونه درهم را به صاحب آن می‌دهد و (با وی موافقه می‌کند) که یک دینار (زر سرخ) نقد عوض بقیه قیمت سرا (که ده هزار و یک درهم می‌شود) مورد قبول اوست. پس اگر کسی که شفعه است بخواهد که سرای را بگیرد، باید بیست هزار درهم بدهد، ورنه او را بدین معامله راهی نیست. اگر معلوم شد که سرای از کسی دیگر است (نه از فروشنده). خریدار، به فروشنده، مراجعه می‌کند و همان پولی را که به وی داده بود، باز می‌گیرد، و آن نه هزار و نهصد و نود و نه درهم، و یک دینار است، زیرا وقتی معلوم شد که سرای متعلق به کسی دیگر است، بیع صرف (بیع نقد به نقد) و بیع درهمهای باقی مانده در برابر یک دینار،

بشکســت (اصل معامله باطل شد) اگر خریدار در خانه عیبی بیابد و خانه ملکیت کســی دیگر نباشــد، خانه را به صاحبش بر می‌گرداند و از وی بیست هزار درهم می‌گیرد. (عوض نُه هزار نهصد و نود ونه درهم و یک دینار)

امام بخاری می‌گوید: (بعضی مردم) این نیرنگها را در میان مسلمانان جایز دانسته است، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و ســلم فرموده است: «در معاملهٔ مسلمان، فروش (حیوان) مریض، یا مال بد یا مال دزدی روا نیست.»

٦٩٨١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ قَالَ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مَيْسَرَةَ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الشَّرِيدِ : أَنَّ أَبَا رَافِعٍ سَاوَمَ سَعْدَ بْنَ مَالِكٍ بَيْتًا بِأَرْبَعِمِائَةِ مِثْقَالٍ ، وَقَالَ : لَوْلَا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « الْجَارُ أَحَقُّ بِصَقَبِهِ » . مَا أَعْطَيْتُكَ . [راجع : ٢٢٥٨] .

٦٩٨١- از یحیی، از سُفیان، از ابراهیم بم میسرهٔ روایت است که عمرو بن سرید گفت: ابو رافع رضــی الله عنه خانه‌ای را به ســعد بن مالک به بهــای چهارصد مثقال طــلا فروخت و گفت : «اگر از پیامبر صلی الله علیه وســلم نمی‌شنیدم که می فرمود: «همســایه نظر به حق همسایگی خود (نظر به کسی دیگر) سزاوارتر است» خانه را به تو نمی‌دادم.

بسم الله الرحمن الرحيم

۹۱ - كِتَابُ التَّعْبِيرِ

١- باب : أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ

٦٩٨٢ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ .

وحَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ : قال الزُّهْرِيُّ : فَأَخْبَرَنِي عُرْوَةُ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ :

أَوَّلُ مَا بُدِئَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْوَحْيِ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ فِي النَّوْمِ ، فَكَانَ لَا يَرَى رُؤْيَا إِلَّا جَاءَتْ مِثْلَ فَلَقِ الصُّبْحِ .

فَكَانَ يَأْتِي حِرَاءَ فَيَتَحَنَّثُ فِيهِ ، وَهُوَ التَّعَبُّدُ ، اللَّيَالِيَ ذَوَاتِ الْعَدَدِ ، وَيَتَزَوَّدُ لِذَلِكَ ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى خَدِيجَةَ فَتُزَوِّدُهُ لِمِثْلِهَا .

حَتَّى فَجِئَهُ الْحَقُّ وَهُوَ فِي غَارِ حِرَاءٍ ، فَجَاءَهُ الْمَلَكُ فِيهِ ، فَقَالَ : اقْرَأْ ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : « فَقُلْتُ : مَا » أَنَا بِقَارِئٍ ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدُ ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ : اقْرَأْ ، فَقُلْتُ : مَا أَنَا بِقَارِئٍ ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّانِيَةَ حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدُ ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ : اقْرَأْ ، فَقُلْتُ : مَا أَنَا بِقَارِئٍ ، فَأَخَذَنِي فَغَطَّنِي الثَّالِثَةَ حَتَّى بَلَغَ مِنِّي الْجَهْدُ ، ثُمَّ أَرْسَلَنِي فَقَالَ : ﴿ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - حَتَّى بَلَغَ - عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴾ .

فَرَجَعَ بِهَا تَرْجُفُ بَوَادِرُهُ ، حَتَّى دَخَلَ عَلَى خَدِيجَةَ ،

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب تعبير

آنچه نخست از وحی بر رسول الله صلی الله علیه و سلم آغاز شد (به صورت) رؤیای صالحه (خوابهای راست) بود.

۶۹۸۲- از یحیی بن بکیر، از لیث، از ابن شهاب روایت است و روایت است از عبدالله ابن محمد، از عبدالرزاق، از مَعمَر که (ابن شهاب) زُهری گفت: عروه مرا خبر داده است که عایشه رضی الله عنها گفت:

آنچه نخست از وحی بر رسول الله صلی الله علیه و سلم آغاز شد، رؤیای راستین در خواب بود و آن حضرت رؤیایی در خواب نمی دید مگر آنکه همچون سپیدی صبح راست می آمد.

آن حضرت به (غار) حرا می رفت و در آنجا (خدای یکتا) را عبادت می کرد، و چندین شبانه روز را در آن میگذراند و با خود توشه (غذای سفر) می گرفت. سپس نزد خدیجه بر می گشت و باز همچنان (برای مدتی) توشه می گرفت.

تا آنکه در غار حرا بود که امر حق بر وی آمد. فرشته ای بدانجا آمد و گفت: بخوان. پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی گفت: « به وی گفتم: من خواننده نیستم» فرشته مرا گرفت و به شدت فشرد تا آنکه طاقت من به پایان رسید، (به مشقت افتادم) سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: « من خواننده نیستم» وی مرا برای بار دوم محکم گرفت و سخت فشرد تا آنکه طاقت من به پایان

فَقَالَ : « زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي » . فَزَمَّلُوهُ حَتَّى ذَهَبَ عَنْهُ الرَّوْعُ.

فَقَالَ : « يَا خَدِيجَةُ ، مَا لِي » . وَأَخْبَرَهَا الْخَبَرَ، وَقَالَ: « قَدْ خَشِيتُ عَلَى نَفْسِي » .

فَقَالَتْ لَهُ : كَلا ، أَبْشِرْ ، فَوَاللَّهِ لا يُخْزِيكَ اللَّهُ أَبَدًا ، إِنَّكَ لَتَصِلُ الرَّحِمَ ، وَتَصْدُقُ الْحَدِيثَ ، وَتَحْمِلُ الْكَلَّ ، وَتَقْرِي الضَّيْفَ ، وَتُعِينُ عَلَى نَوَائِبِ الْحَقِّ.

ثُمَّ انْطَلَقَتْ بِهِ خَدِيجَةُ حَتَّى أَتَتْ بِهِ وَرَقَةَ بْنَ نَوْفَلِ بْنِ أَسَدِ بْنِ عَبْدِالْعُزَّى بْنِ قُصَيٍّ ، وَهُوَ ابْنُ عَمِّ خَدِيجَةَ أَخُو أَبِيهَا ، وَكَانَ امْرَءًا تَنَصَّرَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، وَكَانَ يَكْتُبُ الْكِتَابَ الْعَرَبِيَّ ، فَيَكْتُبُ بِالْعَرَبِيَّةِ مِنَ الإِنْجِيلِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكْتُبَ، وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ عَمِيَ .

فَقَالَتْ لَهُ خَدِيجَةُ : أَيِ ابْنَ عَمٍّ ، اسْمَعْ مِنَ ابْنِ أَخِيكَ.

فَقَالَ وَرَقَةُ : ابْنَ أَخِي مَاذَا تَرَى ؟ فَأَخْبَرَهُ النَّبِيُّ ﷺ مَا رَأَى .

فَقَالَ وَرَقَةُ : هَذَا النَّامُوسُ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَى مُوسَى ، يَا لَيْتَنِي فِيهَا جَذَعًا ، أَكُونُ حَيًّا حِينَ يُخْرِجُكَ قَوْمُكَ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَوَمُخْرِجِيَّ هُمْ » .

فَقَالَ وَرَقَةُ : نَعَمْ ، لَمْ يَأْتِ رَجُلٌ قَطُّ بِمِثْلِ مَا جِئْتَ بِهِ إِلا عُودِيَ ، وَإِنْ يُدْرِكْنِي يَوْمُكَ أَنْصُرْكَ نَصْرًا مُؤَزَّرًا .

ثُمَّ لَمْ يَنْشَبْ وَرَقَةُ أَنْ تُوُفِّيَ ، وَفَتَرَ الْوَحْيُ فَتْرَةً حَتَّى حَزِنَ النَّبِيُّ ﷺ ، فِيمَا بَلَغَنَا ، حُزْنًا غَدَا مِنْهُ مِرَارًا كَيْ يَتَرَدَّى مِنْ رُؤُوسِ شَوَاهِقِ الْجِبَالِ ، فَكُلَّمَا أَوْفَى بِذِرْوَةِ جَبَلٍ لِكَيْ يُلْقِيَ مِنْهُ نَفْسَهُ تَبَدَّى لَهُ جِبْرِيلُ ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا . فَيَسْكُنُ لِذَلِكَ جَأْشُهُ ، وَتَقِرُّ نَفْسُهُ ، فَيَرْجِعُ ، فَإِذَا طَالَتْ عَلَيْهِ فَتْرَةُ الْوَحْيِ غَدَا لِمِثْلِ ذَلِكَ ، فَإِذَا أَوْفَى بِذِرْوَةِ جَبَلٍ تَبَدَّى لَهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ .

رسید، سپس مرا رها کرد و گفت: «بخوان، گفتم: من خواننده نیستم. وی مرا برای بار سوم سخت محکم گرفت و سخت فشرد تا آنکه طاقت من به پایان رسید، سپس رهایم کرد و گفت: «بخوان بـه نام پروردگارت کـه آفرید. انسان را از عَلَق آفرید. بخوان و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است. همان کس که به وسیله قلم آموخت. آنچه انسان نمی دانست [به تدریج] بـه او آموخت» (القلم:۱-۵)

آن حضرت در حالی که گوشت گردنش از شدت ترس می لرزید با آنچه به وی وحی شده بود، نزد خدیجه بازگشت و گفت: «مرا فرو پیچید، مرا فروپیچید» او را پوشانیدند تا آنکه ترسش از بین رفت.سپس گفت: « خدیجه مرا چه حالت است؟» و از ماجرا او را آگاه کرد و گفت: « همانا ترسیدم که چیزی بر من رخ خواهد داد»

خدیجه به وی گفت: نه چنین است، بشارت بر تو، به خدا سوگند که خدا هرگز تو را خوار نمی‌کند، همانا تو صله رحم بجا می کنی و سخن راست می گویی و فروماندگان را یاری میرسانی و مهمان را گرامی می داری و مصیبت زدگان را دستگیری می کنی.

سپس خدیجه، آن حضرت را همراهی کرد تا آنکه نزد وَرَقه بن نَوفَل بن اَسَد بن عبدالعُزّی بن قُصَی، پسر عم خدیجه، -برادر پدر وی- آمدند. ورقه بن نوفل، مردی بود که در جاهلیت به مسیحیت در آمده بود و به زبان عربی می نوشت، و از انجیل به زبان عربی می نوشت، آنچه خدا خواسته بود که بنویسد، و او مردی

[أخرجه مسلم : ١٦٠ ، بدون ذكر محاولة الانتحار] .

قال ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ فَالِقُ الإِصْبَاحِ ﴾ [الأنعام :٩٦] : ضَوْءُ الشَّمْسِ بِالنَّهَارِ ، وَضَوْءُ الْقَمَرِ بِاللَّيْلِ .

کهنسال بود که نابینا شده بود.

خدیجه به وی گفت: ای پسر عمو! از برادرزاده‌ات بشنو. ورقه گفت: ای برادرزاده، چه دیده‌ای؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم از آنچه دیده بود او را آگاه نمود. ورقه گفت: این همان ناموس (فرشته خاص) است که بر موسی نازل شده بود، کاش جوان می بودم و تا آنگاه زنده می ماندم که قومت تو را بیرون کنند. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: « آیا آنان مرا بیرون می کنند؟»

وَرَقه گفت: آری. هرگز مردی مانند آنچه تو آوردی، نیاورده مگر آنکه با خصومت مواجه شده است، و اگر آن روز (رسالت) تو را دریابم.

تو را یاری خواهم رساند، یاریی بس مؤثر.

سپس وَرقه، دیری نپایید و درگذشت، و در نزول وحی (برای مدتی) وقفه پدید آمد، تا آنکه پیامبر صلی الله علیه و سلم اندوهگین شد. وما را خبر رسیده که، این اندوه، وی را بر آن داشته بود که چند بار بامداد‌ان خودش را ازقله کوه فرو افکند، و هر بار که وی به قلهٔ کوه رفت تا خودش را از آنجا فروافکند، جبرئیل بر وی نمودار می‌شد و می‌گفت: ای محمد، همانا تو به حق فرستادهٔ خدا هستی، آنگاه اضطراب وی فرو می نشست و دلش آرام می‌گرفت و از آنجا باز می گشت. چون وقفهٔ وحی بر وی به درازا می کشید، وی همچنان می کرد، و آنگاه که به قله کوه می رسید، جبرئیل بر وی پدید می آمد و همان را می‌گفت. ابن عباس گفته است: « فالِقُ الاصبَاحِ» (الانعام:۹٦)

«شکافنده صبح است» یعنی روشنایی خورشید در روز و روشنایی ماه در شب.

٢- باب : رُؤْيَا الصَّالِحِينَ

وَقَوْله تَعَالَى : ﴿ لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ﴾ [الفتح : ٢٧] .

باب-٢ رویای افراد صالح (نیکوکار)

و فرمودهٔ خدای تعالی: « حقاً خدا رویای پیامبر خود را تحقق بخشید [که دیده بود] شما بدون شک، به خواست خدا در حالی که سر تراشیده و موی [و ناخن] کوتاه کرده اید، با خاطری آسوده در مسجد الحرام در خواهید آمد، خدا آنچه را که نمی دانستید دانست، و غیر از این، پیروزی نزدیکی [برای شما] قرار داد.» (الفتح:٢٧)

٦٩٨٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِك ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِك : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « الرُّؤْيَا الْحَسَنَةُ ، مِنَ الرَّجُلِ الصَّالِحِ ، جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ » . [انظر: ٦٩٩٤ . أخرجه مسلم : ٢٢٦٤] .

٦٩٨٣- از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس بن مالک گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: رؤیای نیک که از مردی نیک تحقق می یابد، جزئی از چهل و ششمین اجزاء نبوت است»

٣- باب : الرُّؤْيَا مِنَ اللَّهِ

باب-۴ رؤیا از جانب خداست

٦٩٨٤ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، هُوَ ابْنُ سَعِيد ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا قَتَادَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « الرُّؤْيَا الصَّادِقَةُ مِنَ اللَّهِ ، وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ » . [راجع : ٣٢٩٢ . أخرجه مسلم: ٢٢٦١] .

٦٩٨٤- از یحیی ابن سعید روایت است که گفت: از ابوسَلَمه رضی الله عنه شنیدم که گفت: از ابوقَتاده رضی الله عنه شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «رؤیای صالحه از جانب خداست و رؤیای ناپسندیده، از سوی شیطان».

٦٩٨٥ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي ابْنُ الْهَادِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « إِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ رُؤْيَا يُحِبُّهَا ، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ اللَّهِ ، فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَيْهَا وَلْيُحَدِّثْ بِهَا ، وَإِذَا رَأَى غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَكْرَهُ ، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ شَرِّهَا ، وَلَا يَذْكُرْهَا لِأَحَدٍ ،

٦٩٨٥- از ابن هاد، از عبدالله بن خَبّاب روایت است که ابو سعید خُدری گفت: وی از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده که می فرمود: « اگر کسی از شما خوابی می‌بیند که آن را دوست می دارد، همانا آن خواب از جانب خداست، باید خدا را بستاید و خواب خود را بگوید. و

فَإِنَّهَا لا تَضُرُّهُ».

اگر غیر از این بیند که او را ناخوش آید، همانا آن از جانب شیطان است. از شر آن به خدا پناه جوید و آن را به کسی نگوید، آن خواب به وی زیان نمی‌رساند.»

٤- باب: الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ

٦٩٨٦ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ: وَأَثْنَى عَلَيْهِ خَيْرًا، لَقِيتُهُ بِالْيَمَامَةِ، عَنْ أَبِيهِ: حَدَّثَنَا أَبُو سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللَّهِ، وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِذَا حَلَمَ فَلْيَتَعَوَّذْ مِنْهُ، وَلْيَبْصُقْ عَنْ شِمَالِهِ، فَإِنَّهَا لا تَضُرُّهُ». [راجع: ٣٢٩٢. أخرجه مسلم: ٢٢٦١].

وَعَنْ أَبِيهِ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَهُ.

باب-۴

رؤیـای صالحه (خواب خوش) جزئی از چهل و ششمین جزء نَبوت است

٦٩٨٦- از مُسَدَّد روایت است که از عبدالله بن یحیی بن ابی کثیر روایت کرده و او را به نیکی ستوده و گفت: در یُمامُـه او را ملاقات کردم که از پدرش از ابوسـلمه از ابوقتـاده از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کرد که فرمود: «رؤیای صالحه، از جانب خداسـت، و خواب ناخوش از جانب شـیطان است، پس اگر کسی خـواب ناخوش ببیند، بایـد از آن به خدا پناه بجوید و به سـوی چپ خود آب دهن بیفکند، همانا آن خواب او را زیان نمی‌رساند»

و عبـدالله از پـدرش (یحیی بن ابـی کثیر) از عبدالله بن ابی قُتـاده از پدرش، از پیامبر صلی الله علیه و سـلم مانند این حدیث روایت کرده است.

٦٩٨٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ». [أخرجه مسلم: ٢٢٦٤].

٦٩٨٧- از قُتـاده، از انس بن مالک، از عُباده بن صامـت رضی الله عنه روایت اسـت که پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمـود: « رؤیای مؤمن جزئی از چهل و ششمین اجزاء نبوت است».

٦٩٨٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «رُؤْيَا

٦٩٨٨- از زُهری، ازسعید بن مُسَیّب، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «رؤیای مؤمن، جزئی

الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءاً مِنَ النُّبُوَّةِ» . [انظر: ۷۰۱۷ . أخرجه مسلم: ۲۲۶۳، «الرؤيا» (۸)].

وَرَوَاهُ ثَابِتٌ ، وَحُمَيْدٌ ، وَإِسْحَاقُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، وَشُعَيْبٌ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

از چهل و ششمین جزء نبوت است» و این حدیث را ثابت و حُمَید و اسحاق بن عبدالله و شُعیب، ازانس، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده‌اند.

۶۹۸۹ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ وَالدَّرَاوَرْدِيُّ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءاً مِنَ النُّبُوَّةِ» .

۶۹۸۹- از یزید، از عبدالله بن خَبّاب، از ابوسعید خُدری رضی الله عنه روایت است که وی از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده که می‌فرمود: « رؤیای صالحه، جزئی از چهل و ششمین اجزاء نبوت است»

۵- باب : الْمُبَشِّرَاتِ

باب-۵ مُبَشِّرات

۶۹۹۰ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «لَمْ يَبْقَ مِنَ النُّبُوَّةِ إِلاَّ الْمُبَشِّرَاتُ» . قَالُوا : وَمَا الْمُبَشِّرَاتُ ؟ قَالَ : «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ» .

۶۹۹۰- از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: چیزی از نَبُوت باقی نمانده است بجز مبشرات» گفتند: مُبَشِّرات چیست؟ فرمود: «رؤیای صالحه»

۶- باب : رُؤْيَا يُوسُفَ

باب-۶ رؤیای یُوسف

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ . قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْداً إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ . وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾ . [يوسف: ۴-۶].

و فرمودهٔ خدای تعالی: « [یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم [آنها] برای من سجده می‌کنند [یعقوب] گفت: ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند، زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است. و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند، و از

وَقَوْله تَعَالَى : ﴿ يَا أَبَتِ هَـٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ . رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴾ [يوسف : ۱۰۰-۱۰۱].

قال أبو عَبْد اللَّه : فَاطِرٌ وَالْبَدِيعُ وَالْمُبْدِعُ وَالْبَارِئُ وَالْخَالِقُ وَاحِدٌ .

قَالَ ابوعبد الله : مِنَ الْبَدْوِ : بَادِئة .

تعبیر خوابها به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند، همان‌گونه که قبلاً بر پدران تو، ابراهیم و اسحاق تمام کرد. در حقیقت پروردگار تو دانای حکیم است» (یوسف:٦)

و فرمودهٔ خدای تعالی: « و [یوسف] گفت: «ای پدر، این است تعبیر خواب پیشین من، به یقین، پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد، آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان (کنعان به مصر) باز آورد- پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد. بی گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد صاحب لطف است، زیرا که او دانای حکیم است. پروردگارا تو به من دولت دادی و از تعبیر خوابها به من آموختی، ای پدید آورندهٔ آسمانها و زمین، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی؛ مرا مسلمان بمیران و با شایستگان ملحق فرما» (یوسف:۱۰۰-۱۰۱)

ابو عبدالله گفته است: کلمات: فاطِرٌ، والَبدیعُ، و المُبدعُ و اَلباری، و الخالِقُ، یک معنی دارد.

ابو عبدالله گفت: مِنَ البَدو، که در آیه آمده، یعنی: بادیه (بیابان)

٧- باب : رُؤْيَا إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَام

باب-٧ رؤیای ابراهیم علیه السلام

وَقَوْلُهُ تَعَالَى : ﴿ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ : يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ . فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ . وَنَادَيْنَاهُ أَن يَا إِبْرَاهِيمُ . قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴾ [الصافات :

و فرمودهٔ خدای تعالی: « و وقتی با او به جایگاه «سُعی» رسید، گفت: « ای پسرک من، من در خواب [چنین] می بینم که تو را سر می برم، پس ببین چه به نظرت می آید؟ گفت: ای پدر من، آنچه را مأموری بکن، اِن شاءالله مرا از

۱۰۲-۱۰۵] .

قال مُجاهِدٌ : أَسْلَمَا : سَلَّمَا مَا أُمِرَا بِه . وَتَلَّهُ : وَضَعَ وَجْهَهُ بالأرْضِ .

شکیبایان خواهی یافت. پس وقتی هر دو، تن در دادند [همدیگر را بدرود گفتند] و [پسر] را به پیشانی به خاک افکند. او را ندا دادیم که ای ابراهیم، رؤیای [خود] را حقیقت بخشیدی، ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم» (الصافات:۱۰۲-۱۰۵)

مجاهد گفته است: کلمه: اَسلَما (که در آیه آمده است) یعنی: هر دو تسلیم شدند که بدانچه امر شده بودند، انجام دهند. و تَلَّه (که در آیه آمده) یعنی: روی او را بر خاک نهاد.

۸- باب : التَّوَاطُؤِ عَلَى الرُّؤْيَا

۶۹۹۱ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ أُنَاسًا أُرُوا لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ ، وَأَنَّ أُنَاسًا أُرُوا أَنَّهَا فِي الْعَشْرِ الأَوَاخِرِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «الْتَمِسُوهَا فِي السَّبْعِ الأَوَاخِرِ». [راجع : ۱۱۵۸. أخرجه مسلم : ۱۱۶۵] .

باب-۸ متفق شدن افراد بر دیدن خواب

۶۹۹۱- از ابن شهاب، از سالم بن عبدالله روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: تنی چند [از اصحاب] شب قدر را در هفته آخر (رمضان) نموده شدند و تنی چند در دهه آخر نموده شدند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « آن را در هفته آخر جویا شوید».

۹- باب : رُؤْيَا أَهْلِ السُّجُونِ وَالْفَسَادِ وَالشِّرْكِ

لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْزًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ . قَالَ لا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ . وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا

باب-۹ خواب دیدن زندانیان و فساد پیشگان و مشرکان

به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی «و دو جوان با او به زندان در آمدند [روزی] یکی از آن دو گفت: من خویشتن را [به خواب] دیدم که [انگور برای] شراب می‌فشارم. و دیگری گفت: من خود را [به خواب] دیدم که بر روی سرم نان می برم و پرندگان از آن می‌خورند، به ما از تعبیرش خبر بده، که ما تو را از نیکوکاران

كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ . يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ – وَقَالَ الْفُضَيْلُ لِبَعْضِ الأتباع : يا عبد الله : أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ – خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ . مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ . يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ . وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ . وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ . قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ . وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ . يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ . قال تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ . ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ . ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ . وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ﴾ [يوسف :٣٦-٥٠] .

وَادَّكَرَ : افْتَعَلَ مِنْ ذَكَرَ ، أُمَّةٍ : قَرْنٍ ، وَتُقْرَأُ : أَمَهٍ : نِسْيَانٍ .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : يَعْصِرُونَ : الأَعْنَابَ وَالدُّهْنَ . تُحْصِنُونَ : تَحْرُسُونَ .

می بینیم. گفت: غذایی که روزی شما است برای شما نمی‌آورند، مگر آنکه من از تعبیر آن به شما خبر می دهم پیش از آنکه (تعبیر آن) به شما برسد، این از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته. من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرتند، رها کرده ام. و آیین پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی نمودم. برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا کنیم، این از عنایت خدا بر ما و مردم است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند. ای دو رفیق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند (و فُضیل به بعضی از اتباع گفته است: ای عبدالله، آیا خدایان پراکنده بهترند[۱]) یا خدای یگانهٔ مقتدر؟ شما به جای او جز نامهایی [چند] را نمی پرستید که شما و پدرانتان، آنها را نامگذاری کرده اید، و خدا دلیلی بر حقانیت آنها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید، این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. ای دو رفیق زندانیم، اما یکی از شما به آقای خود باده می‌نوشاند، و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرندگان از مغز سرش می‌خورند. امری که شما دو تن از من جویا شدید تحقق یافت. و [یوسف] به آن کس از آن دو که گمان می‌کرد رها می‌شود، گفت: مرا نزد آقای خود به یاد آور. ولی شیطان، یادآوری به آقایش را از یاد او برد؛ در نتیجه چند سالی در زندان ماند. و پادشاه [مصر] گفت: من [در خواب] دیدم هفت گاو فربه است که هفت

۱– عبارت میان دو قوس، داخل آیت قرآن نیست.

[گاو] لاغر آنها را می‌خورند، و هفت خوشه سبز و [هفت خوشه] خشکیدهٔ دیگر. ای سران قوم، اگر خواب تعبیر می‌کنید، دربارهٔ خواب من، به من نظر دهید، گفتند: خوابهایی پریشان است و ما به تعبیر خوابهای آشفته دانا نیستیم. و آن کس از آن دو [زندانی] که نجات یافته و پس از چندی [یوسف را] به خاطر آورده بود، گفت: مرا به [زندان] بفرستید تا شما را از تعبیر آن خبر دهم. ای یوسف، ای مرد راستگوی، دربارهٔ [این خواب که] هفت گاو فربه، هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند، و هفت خوشهٔ سبز و[هفت خوشهٔ] خشکیدهٔ دیگر، به ما نظرده، تا به سوی مردم برگردم، شاید آنان [تعبیرش را] بدانند. گفت: هفت سال پی در پی می‌کارید، و آنچه را درویدید–جز اندکی را که می‌خورید– در خوشه‌اش واگذارید. آنگاه پس از آن هفت سال سخت می‌آید که آنچه را برای آن [سالها] از پیش نهاده‌اید – جز اندکی را که ذخیره می‌کنید– همه را خواهید خورد. آنگاه پس از آن، سالی فرا می‌رسد که به مردم در آن [سال] باران می‌رسد و در آن آب میوه می‌گیرند. و پادشاه گفت: او را نزد من آورید، پس هنگامی که آن فرستاده نزد وی آمد، [یوسف] گفت: نزد آقای خویش برگرد و از او بپرس که حال آن زنانی که دستهای خود را بریده‌اند، چگونه است؟ زیرا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است. (سورهٔ یوسف:۳۶–۵۰)

کلمهٔ، و ادَّکَرَ، از باب افتعل، از ذَکَرَ، مشتق است، یعنی یاد آوردن. کلمهٔ اُمّهٍ، به معنای قرن است. و اَمَه خوانده می‌شود: یعنی: فراموشی.

و ابن عبـاس گفت: کلمهٔ: یَعصِرونَ: فشـردن انگور، و روغن اسـت کلمـهٔ: تُحصِنُونَ: نگاه داشتن است.

٦٩٩٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ: حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ، عَنْ مَالِكٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَنَّ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ وَأَبَا عُبَيْدٍ أَخْبَرَاهُ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ لَبِثْتُ فِي السِّجْنِ مَا لَبِثَ يُوسُفُ، ثُمَّ أَتَانِي الدَّاعِي لَأَجَبْتُهُ». [راجع: ٣٣٧٢. أخرجه مسلم: ١٥١، مطولاً].

٦٩٩٢- از مالـک، از زُهری روایت اسـت که سعید بن مُسیَّب و ابوعبید او را خبر داده‌اند که ابوهریره رضی الله عنه گفته اسـت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر من در زندان بسـر می‌بردم همان گونه که یوسف بسر برده بود و سـپس قاصد پادشـاه نزد من می‌آمد (و فرمان آزادی مرا می‌آورد)، آن ار می‌پذیرفتم»[1]

١٠- باب: مَنْ رَأَى النَّبِيَّ ﷺ فِي الْمَنَامِ

بـاب-١٠ کسـی کـه پیامبـر صلـی الله علیه وسلم را در خواب ببیند

٦٩٩٣ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَسَيَرَانِي فِي الْيَقَظَةِ، وَلَا يَتَمَثَّلُ الشَّيْطَانُ بِي». [راجع: ١١٠. أخرجه مسلم: ٣، بقطعة ليست في هذه الطريق. أخرجه بلفظه: ٢٢٦٦].

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: قَالَ ابْنُ سِيرِينَ: إِذَا رَآهُ فِي صُورَتِهِ.

٦٩٩٣- از زُهری، از ابوسَـلَمَه روایت است که ابوهریره گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سـلم شـنیدم که می‌فرمود: «کسـی که مرا در خواب ببیند، مرا در بیـداری (در قیامت) خواهد دید، و شـیطان خودش را به صـورت من درآورده نمی‌تواند»

ابوعبدالله (امام بخاری) می‌گوید: ابن سـیرین گفـت: اگر کسـی آن حضـرت را در صورت (واقعی) وی ببیند.

٦٩٩٤ - حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ مُخْتَارٍ: حَدَّثَنَا ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَقَدْ رَآنِي، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَخَيَّلُ بِي، وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ». [راجع: ٦٩٨٣. أخرجه مسلم: ٢٢٦٤، دون قوله «من رآني»].

٦٩٩٤- از عبدالعزیـز بن مُختار، از ثابت بُنانی روایت است که انس رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «کسی که مرا در خواب ببیند، همانا مرا دیده است، زیرا شیطان خـود را به صورت مـن درآورده نمی‌تواند، و

[1] ١- قاصد پادشاه مصر، پیامی را به زندان آورد که حضرت یوسف را آزاد کند. حضرت یوسف نپذیرفت و خواستار آن شد تا زن عزیز مصر به بی‌گناهی او اعتراف کند و گفت تا آنگاه که از آن تهمت تبرئه نشود، در زندان می‌ماند، و در زندان ماند.

رؤیای مؤمن جزئی از چهل و ششمین اجزاء نُبوّت است»

٦٩٩٥ – حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ: أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي قَتَادَةَ قال: قال النَّبِيُّ ﷺ: «الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ مِنَ اللَّهِ، وَالْحُلُمُ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَمَنْ رَأَى شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَنْفِثْ عَنْ شِمَالِهِ ثَلاثًا وَلْيَتَعَوَّذْ مِنَ الشَّيْطَانِ، فَإِنَّهَا لا تَضُرُّهُ، وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لا يَتَرَاءَى بِي». [راجع: ٣٢٩٢. أخرجه مسلم: ٢٢٦١].

٦٩٩٥– از عُبیدالله، بن ابی جَعفر، از ابوسَلَمه روایت است که ابو قَتاده رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «رؤیای صالحه از جانب خداست و رؤیای ناخوشایند از سوی شیطان است، پس کسی که در خواب چیزی ببیند که او را ناخوش آید، سه بار به جانب چپ خود، آب دهن بیفکند و از شیطان به خدا پناه ببرد، و همانا آن خواب ناخوش به او زیان نمی‌رساند، و همانا شیطان به صورت من نمودار نمی‌شود»

٦٩٩٦ – حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ خَلِيٍّ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنِي الزُّبَيْدِيُّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: قال أَبُو سَلَمَةَ: قال أَبُو قَتَادَةَ ﷺ قال النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ رَآنِي فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ».

تَابَعَهُ يُونُسُ وَابْنُ أَخِي الزُّهْرِيِّ. [راجع: ٣٢٩٢. أخرجه مسلم: ٢٢٦١، بقطعة ليست في هذه الطريق. أخرجه مسلم: ٢٢٦٧].

٦٩٩٦– از زُهری، از ابوسلمه از ابوقتاده رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که مرا (در خواب) ببیند، همانا به راستی مرا دیده است (حق و راستی را دیده است)»

٦٩٩٧ – حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي ابْنُ الْهَادِ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ: سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «مَنْ رَآنِي فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لا يَتَكَوَّنُنِي».

٦٩٩٧– از ابن هاد، از عبدالله بن خَبّاب، از ابوسعید خُدری رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است که می‌فرمود: «کسی که مرا (در خواب) ببیند، همانا به راستی مرا دیده است، زیرا شیطان به شکل من ظاهر شده نمی‌تواند.»

١١ – باب: رُؤْيَا اللَّيْلِ

رَوَاهُ سَمُرَةُ. [راجع: ٧٠٤٧]

باب-١١ خواب شب

سَمُره، آن را روایت کرده است:

٦٩٩٨ – حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْمِقْدَامِ الْعِجْلِيُّ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ الطُّفَاوِيُّ: حَدَّثَنَا أَيُّوبُ، عَنْ مُحَمَّدٍ،

٦٩٩٨– از اَیّوب، از محمد روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَبَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ الْبَارِحَةَ إِذْ أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الْأَرْضِ حَتَّى وُضِعَتْ فِي يَدِي».

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ: فَذَهَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنْتُمْ تَنْتَقِلُونَهَا. [راجع: ۲۹۷۷. اخرجه مسلم: ۵۲۳]

فرمود: «برای من کلیدهای کلمات (فصیح و بلیغ) داده شده و با ترس (در دل دشمن) نصرت یافته‌ام، و در حالی که دیشب خوابیده بودم، ناگاه کلیدهای گنجهای زمین به من داده شد تا آن که (آن کلیدها) در دست من نهاده شد»

ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم (از دنیا) رفت و شما آن گنجها را (از زمین) بیرون می‌آورید.

۶۹۹۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ نَافِعٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَرَانِي اللَّيْلَةَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ، فَرَأَيْتُ رَجُلًا آدَمَ، كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَاءٍ مِنْ أُدْمِ الرِّجَالِ، لَهُ لِمَّةٌ كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَاءٍ مِنَ اللِّمَمِ، قَدْ رَجَّلَهَا، تَقْطُرُ مَاءً، مُتَّكِئًا عَلَى رَجُلَيْنِ أَوْ عَلَى عَوَاتِقِ رَجُلَيْنِ، يَطُوفُ بِالْبَيْتِ، فَسَأَلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ، ثُمَّ إِذَا أَنَا بِرَجُلٍ جَعْدٍ قَطَطٍ، أَعْوَرِ الْعَيْنِ الْيُمْنَى، كَأَنَّهَا عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ. فَسَأَلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ: الْمَسِيحُ الدَّجَّالُ». [راجع: ۳۴۴۰. اخرجه مسلم: ۱۶۹]

۶۹۹۹- از مالک، از نافع از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «دیشب در نزدیک کعبه در خواب نموده شدم و مردی سرخ و سفید چهره‌ای دیدم که نیکوترین کسی ر از این گونه مردان دیده باشی که موی سر او تا بناگوش او آویخته بود، نیکوترین مویی را که از این گونه دیده باشی، موی را شانه کرده بود و آب از آن می‌چکید، وی بر دو مرد یا بر شانه‌های دو مرد تکیه کرده بود و خانهٔ (کعبه) را طواف می‌کرد.

من پرسیدم: این مرد کیست؟ گفته شد: مسیح پسر مریم است. سپس مردی پیچیده موی (مجعد) را دیدم که چشم راستش کور است که گویی دانه انگور از چشمش برآمده باشد، من پرسیدم که این کیست؟ گفتند: مسیح دَجّال است[1]»

۷۰۰۰ - حَدَّثَنَا يَحْيَى: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، عَنْ يُونُسَ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ كَانَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَجُلًا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي أُرِيتُ اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ، وَسَاقَ الْحَدِيثَ.

۷۰۰۰- از یونُس، از ابن شهاب، از عبیدالله بن

۱- دجّال را به خاطری مسیح گفته‌اند که مساحت بلاد خواهد کرد، یا آنکه چشم راستش هموار است. در احادیث قبلی گفته شده بود که دجال وارد مکه و مدینه نمی‌شود و این چگونه باشد، در جواب گفته شده که این حالت که بر آن حضرت کشف شده، پیش از خروج آن بوده است «تیسیرالقاری»

وَتَابَعَهُ سُلَيْمَانُ بْنُ كَثِيرٍ ، وَابْنُ أَخِي الزُّهْرِيِّ ، وَسُفْيَانُ بْنُ حُسَيْنٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَقَالَ الزُّبَيْدِيُّ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ ، أَوْ أَبَا هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَقَالَ شُعَيْبٌ ، وَإِسْحَاقُ بْنُ يَحْيَى ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَكَانَ مَعْمَرٌ لا يُسْنِدُهُ حَتَّى كَانَ بَعْدُ . [انظر : ۷۰۴۶ . أخرجه مسلم : ۲۲۶۹] .

عبدالله، روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما حدیث می‌کرد:

مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: همانا دیشب در خواب نموده شدم، و حدیث را بیان کرد.

و متابعت کرده است (یحیی را) سلیمان بن کثیر، و پسر برادر زهری، و سفیان بن حسین، از زهری، از عبیدالله از ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و سلم. و زُبَیدی گفته است: روایت است از زهری، از عبیدالله از ابن عباس و ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم. و شُعیب و اسحاق بن یحیی از زُهری روایت کرده که گفته است: ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کرد. و مَعمَر (در اول) این حدیث را مسند نمی‌آورد تا آنکه بعد از آن مسند می‌آورد.

۱۲- باب : الرُّؤْيَا بِالنَّهَارِ

وَقَالَ ابْنُ عَوْنٍ ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ : رُؤْيَا النَّهَارِ مِثْلُ رُؤْيَا اللَّيْلِ .

۷۰۰۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ : كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْخُلُ عَلَى أُمِّ حَرَامٍ بِنْتِ مِلْحَانَ ، وَكَانَتْ تَحْتَ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمًا فَأَطْعَمَتْهُ ، وَجَعَلَتْ تَفْلِي رَأْسَهُ ، فَنَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ . [راجع : ۲۷۸۸ . أخرجه مسلم : ۱۹۱۲، مع الحديث الآتي] .

باب-۱۲ خوابیدن در روز

و ابن عَون گفته ایت : ابن سیرین گفت: خوابِ روز مانند خواب شب است.

۷۰۰۱- از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که وی از انس بن مالک شنیده است که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم بر امّ حَرام بنت مِلحان می‌درآمد و او زن عُبَاده بن صامِت بود، روزی بر وی درآمد و او آن حضرت را غذا خوراند و موی سر آن حضرت را تمیز کرد[1]. رسول الله صلی

۱ - پیامبر صلی الله علیه و سلم بسیار پاک و پاکیزه بود و روزانه یک بار و گاه دو بار غسل می‌کرد، این منطقی به نظر نمی‌رسد که موی سر آن حضرت شپش داشته باشد که به چیدن آن ضرورت افتد. هر چند پالیدن موی سر، بدین مفهوم نیست که در آن شپش باشد «پاورقی ترجمه

٧٠٠٢ - قَالَتْ : فَقُلْتُ : مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قال : « نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، يَرْكَبُونَ ثَبَجَ هَذَا الْبَحْرِ ، مُلُوكًا عَلَى الأَسِرَّةِ ، أَوْ : مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الأَسِرَّةِ » . شَكَّ إِسْحَاقُ ، قَالَتْ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، فَدَعَا لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَضْحَكُ ، فَقُلْتُ : مَا يُضْحِكُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قال : « نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عُرِضُوا عَلَيَّ غُزَاةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . كَمَا قَالَ فِي الأُولَى ، قَالَتْ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَنِي مِنْهُمْ ، قال : « أَنْتِ مِنَ الأَوَّلِينَ » . فَرَكِبَتِ الْبَحْرَ فِي زَمَانِ مُعَاوِيَةَ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ ، فَصُرِعَتْ عَنْ دَابَّتِهَا حِينَ خَرَجَتْ مِنَ الْبَحْرِ ، فَهَلَكَتْ . [راجع : ٢٧٨٩ . أخرجه مسلم : ١٩١٢ ، مع الحديث السابق] .

الله علیه و سلم در آنجا خوابید، سپس بیدار شد در حالی که می‌خندید.

٧٠٠٢- اُمّ حَرام گفت: گفتم: تو را چه می‌خنداند یا رسول الله؟ فرمود: مردانی از امّت من در خواب بر من نموده شدند که در راه خدا جهاد می‌کنند و در میان دریاها کشتی می‌رانند و پادشاهانند که بر تختها نشسته‌اند – یا گفت– همچون پادشاهان بر تختها نشسته‌اند. اسحاق (راوی) شک کرده است. وی گوید: گفتم: یا رسول الله، از خداوند بخواه که مرا در زمرهٔ آنها بگرداند. رسول الله صلی الله علیه و سلم برای وی دعا کرد. آن حضرت سپس سر (به خواب) نهاد، سپس بیدار شد در حالی که می‌خندید. گفتم: تو را چه می‌خنداند یا رسول الله؟ فرمود: «مردمی از امّت من بر من نموده شدند که در راه خدا جهاد می‌کردند» چنانکه بار اول فرموده بود. گفتم: یا رسول الله، خداوند را دعا کن که مرا در زمرهٔ آنان بگرداند. فرمود: «تو در زمرهٔ گروه نخستین هستی» امّ حرام بنت مِلحان در زمان معاویه ابن ابی سفیان (همراه با شوهرش که قصد جهاد داشت) سفر دریایی کرد، آنگاه که از این سفر بازگشت و از دریا بیرون آمد (سوار مرکب شد) وی از مرکب فروافتاد و مرد.

١٣- باب : رُؤْيَا النِّسَاءِ

باب-۱۳ خواب زنان

٧٠٠٣ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي خَارِجَةُ بْنُ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ : أَنَّ أُمَّ الْعَلَاءِ ، امْرَأَةً مِنَ الأَنْصَارِ بَايَعَتْ رَسُولَ

٧٠٠٣- از عُقَیل، از ابن شهاب، از خارجَه بن زید بن ثابت روایت است که گفت: اُمّ العلاء،

اللَّهِ ﷺ ، أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهُمُ اقْتَسَمُوا الْمُهَاجِرِينَ قُرْعَةً ، قَالَتْ : فَطَارَ لَنَا عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ وَأَنْزَلْنَاهُ فِي أَبْيَاتِنَا ، فَوَجِعَ وَجَعَهُ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ ، فَلَمَّا تُوُفِّيَ غُسِّلَ وَكُفِّنَ فِي أَثْوَابِهِ ، دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَبَا السَّائِبِ ، فَشَهَادَتِي عَلَيْكَ لَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّ اللَّهَ أَكْرَمَهُ» . فَقُلْتُ : بِأَبِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَمَنْ يُكْرِمُهُ اللَّهُ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَمَّا هُوَ فَوَاللَّهِ لَقَدْ جَاءَهُ الْيَقِينُ ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَرْجُو لَهُ الْخَيْرَ ، وَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ مَاذَا يُفْعَلُ بِي» . فَقَالَتْ : وَاللَّهِ لا أُزَكِّي بَعْدَهُ أَحَدًا أَبَدًا .

[راجع: ۱۲٤۳] .

زنی از انصار که با رسول الله صلی الله علیه و سلم بیعت کرده بود، او را خبر داده است: انصار مهاجرین را نظر به قُرعه (میان خود) تقسیم کردند. عثمان بن مظعون به سهم ما رسید و او را در خانهٔ خود مسکن دادیم. وی مریض شد، مریضیی که به مرگ وی انجامید. آنگاه که مُرد، غسل داده شد و در جامه‌های خود کفن گردید، رسول الله صلی الله علیه و سلم درآمد، من گفتم: رحمت خدا بر تو باد ای ابوسائب، من بر تو شهادت می‌دهم که خداوند تو را گرامی داشته است. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «چگونه می‌دانی که خدا او را گرامی داشته است؟» گفتم: پدرم فدایت یا رسول الله پس خداوند چه کسی را گرامی می‌دارد؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «امّا وی، به خدا سوگند، او را مرگ دریافت و به خدا سوگند که من به وی آرزوی نیکی می‌کنم، و به خدا سوگند که من نمی‌دانم در حالی که من فرستادهٔ خدا هستم که با من چگونه عمل می‌شود[1]» اُم العلاء گفت: به خدا سوگند، پس از آن هرگز کسی را تزکیه نمی‌کنم.

۷۰۰٤ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ بِهَذَا ، وَقَالَ : «مَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِهِ» . قَالَتْ : وَأَحْزَنَنِي فَنِمْتُ ، فَرَأَيْتُ لِعُثْمَانَ عَيْنًا تَجْرِي ، فَأَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «ذَلِكَ عَمَلُهُ» . [راجع: ۱۲٤۳] .

۷۰۰٤- از شعیب، از (ابن شهاب) زهری روایت است که حدیث را روایت کرده که آن حضرت فرمود: «من می‌دانم که با وی چگونه عمل می‌شود»

اُمّ العلاء می‌گوید: (سخن آن حضرت) مرا اندوهگین ساخت و خوابیدم و (در خواب) دیدم که (عثمان (بن مظعون) چشمهٔ آب روان

۱- پیامبر صلی الله علیه و سلم بدون شک می‌دانست که عثمان بن مظعون به بهشت می‌رود، ولی در انتقال کلمات این حدیث اشتباه صورت گرفته که حدیث بعدی، صورت درست آن است «پاورقی ترجمهٔ انگلیسی بخاری»

دارد. به رسول الله صلی الله علیه و سلم از خواب خود خبر دادم. فرمود: «آن عمل اوست»

١٤- باب : الْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ ، وَإِذَا حَلَمَ فَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ وَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

٧٠٠٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ : أَنَّ أَبَا قَتَادَةَ الأَنْصَارِيَّ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ وَفُرْسَانِهِ ، قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « الرُّؤْيَا مِنَ اللَّهِ ، وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَإِذَا حَلَمَ أَحَدُكُمُ الْحُلُمَ يَكْرَهُهُ فَلْيَبْصُقْ عَنْ يَسَارِهِ ، وَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ ، فَلَنْ يَضُرَّهُ » . [راجع : ٣٢٩٢. أخرجه مسلم : ٢٢٦١] .

باب-۱۴ خواب ناخوش، از سوی شیطان است.

و اگر کسی خواب ناخوش ببیند، به سوی چپ خود آب دهن بیفکند و به خدای عزّ و جَلّ پناه جوید.

۷۰۰۵- از ابن شهاب، از ابوسلمه روایت است که ابوقتادهٔ انصاری که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم و از سواران آن حضرت بوده گفته است:

از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «خواب خوش از جانب خداست و خواب ناخوش از سوی شیطان است. پس اگر کسی از شما خواب ناخوش ببیند که او را ناراحت سازد، باید به سوی چپ خود آب دهن بیفکند و به خدا پناه جوید، آنگاه هرگز به وی زیان نمی‌رساند»

١٥ - باب : اللَّبَنِ

٧٠٠٦ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ ، حَتَّى إِنِّي لأَرَى الرِّيَّ يَخْرُجُ مِنْ أَظْفَارِي ، ثُمَّ أَعْطَيْتُ فَضْلِي - يَعْنِي - عُمَرَ » . قَالُوا : فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قال : « الْعِلْمَ » . [راجع : ٨٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٩١] .

باب-۱۵ شیر (در خواب)

۷۰۰۶- از زهری، از حمزه بن عبدالله روایت است که ابن عمر گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که می‌گفت: «در حالی که در خواب بودم قدحی شیر به من آورده شد، از آن نوشیدم تا آنکه دیدم که سیرابی آن از ناخنهای من بیرون می‌آید. سپس بقیهٔ آن را دادم - یعنی- به عمر.» گفتند: آن را چه تعبیر کردی؟ فرمود: «علم»

١٥- باب : إِذَا جَرَى اللَّبَنُ فِي أَطْرَافِهِ أَوْ أَظَافِرِهِ

٧٠٠٧ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ : أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَاللَّه بْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ ، حَتَّى إِنِّي لأَرَى الرِّيَّ يَخْرُجُ مِنْ أَطْرَافِي ، فَأَعْطَيْتُ فَضْلِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ» . فَقَالَ مَنْ حَوْلَهُ : فَمَا أَوَّلْتَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قال : «الْعِلْمَ» . [راجع : ٨٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٩١] .

باب-١٦[1]

اگر کسی (در خواب ببیند که) شیراز اندام و ناخنهای او بیرون می‌آید

۷۰۰۷- از ابن شهاب، از حمزه بن عبدالله بن عمر روایت است که وی از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما شنیده است که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که در خواب بودم به من ظرفی شیر آورده شد، از آن نوشیدم تا آنکه تری آن را دیدم که از اندام من بیرون میآید ، بقیهٔ آن را به عمر بن خَطّاب دادم» کسی که در کنار آن حضرت بود، پرسید؛ این را چه تعبیر کردی یا رسول الله؟ فرمود : «علم»

١٦- باب : الْقَمِيصِ فِي الْمَنَامِ

٧٠٠٨ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبُو أُمَامَةَ بْنُ سَهْلٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّه ﷺ : «بَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ ، رَأَيْتُ النَّاسَ يُعْرَضُونَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قُمُصٌ ، مِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدِيَّ ، وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ دُونَ ذَلِكَ ، وَمَرَّ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجُرُّهُ» . قَالُوا : مَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «الدِّينَ» . [راجع : ٢٣ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٠] .

باب-۱۷ دیدن پیراهن در خواب

۷۰۰۸- از صالح، از ابن شهاب، از ابو اُمامه بن سَهل روایت است که وی از ابوسعید خُدری شنیده است که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که در خواب بودم مردمی را دیدم که بر من نموده شدند که پیراهنهایی پوشیده بودند، بعضی از این پیراهنها تا سینه‌هایشان رسیده بود و بعضی از آنها اندکی درازتر بود و عمر بن خَطّاب بر من گذشت و او پیراهنی پوشیده بود که (از فرط درازی) به زمین کشیده می‌شد»
اصحاب گفتند: آن را چه تعبیر کردی یا رسول الله؟ فرمود: «دین»

۱- سلسلهٔ شماره ابواب ۱۶ و ۱۷ در متن عربی، اشتباه است، دو باب تحت شمارهٔ ۱۵ آمده که در ترجمه اصلاح شد.

۱۸- باب : جَرِّ الْقَمِيصِ فِي الْمَنَامِ

۷۰۰۹ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي أَبُو أُمَامَةَ بْنُ سَهْلٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ ، رَأَيْتُ النَّاسَ عُرِضُوا عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قُمُصٌ ، فَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثُّدِيَّ ، وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ دُونَ ذَلِكَ ، وَعُرِضَ عَلَيَّ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ، وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ يَجْتَرُّهُ» . قَالُوا : فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «الدِّينَ» . [راجع : ۲۳ . اخرجه مسلم : ۲۳۹۰] .

باب-۱۸ کشیده شدن پیراهن بر زمین (در خواب)

۷۰۰۹- از عقیل، از ابن شهاب از ابوامامه بن سهل از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت:
از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «در حالی که در خواب بودم، مردمی بر من نموده شدند که پیراهن پوشیده بودند که بعضی از این پیراهنها تا سینه می‌رسید و بعضی از آنها اندکی درازتر بود. عمر بن خطّاب بر من نموده شد، بر وی پیراهنی بود (که از درازی) زیادتر بر زمین کشیده می‌شد»
اصحاب گفتند: آن را چه تعبیر کردی یا رسول الله؟ فرمود: «دین»

۱۹- باب : الْخُضَرِ فِي الْمَنَامِ ، وَالرَّوْضَةِ الْخَضْرَاءِ

۷۰۱۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجُعْفِيُّ : حَدَّثَنَا حَرَمِيُّ بْنُ عُمَارَةَ : حَدَّثَنَا قُرَّةُ بْنُ خَالِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ : قَالَ قَيْسُ بْنُ عُبَادٍ : كُنْتُ فِي حَلْقَةٍ فِيهَا سَعْدُ ابْنُ مَالِكٍ وَابْنُ عُمَرَ ، فَمَرَّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ ، فَقَالُوا : هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّهُمْ قَالُوا كَذَا وَكَذَا ، قَالَ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، مَا كَانَ يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يَقُولُوا مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ ، إِنَّمَا رَأَيْتُ كَأَنَّمَا عَمُودٌ وُضِعَ فِي رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ ، فَنُصِبَ فِيهَا ، وَفِي رَأْسِهَا عُرْوَةٌ ، وَفِي أَسْفَلِهَا مِنْصَفٌ ، وَالْمِنْصَفُ الْوَصِيفُ ، فَقِيلَ : ارْقَهْ ، فَرَقِيتُهُ حَتَّى أَخَذْتُ بِالْعُرْوَةِ ، فَقَصَصْتُهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَمُوتُ عَبْدُ اللَّهِ وَهُوَ آخِذٌ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» . [راجع : ۳۸۱۳ . اخرجه مسلم : ۲۴۸۴] .

باب-۱۹ دیدن رنگ سبز و باغ سرسبز در خواب

۷۰۱۰- از قُرّه بن خالد، از محمد بن سیرین روایت است که گفت: قیس بن عُبّاد گفت: من در حلقه‌ای بودم که سعد بن مالک و ابن عمر در آن بودند. عبدالله بن سلام (عالم یهودی که مسلمان شده بود) گذشت. آنان گفتند: این مردی بهشتی است. من به عبدالله بن سلام گفتم: همانا اینان چنین و چنان گفتند. وی گفت: سبحان الله، برای ایشان شایسته نیست که چیزی بگویند که بدان علم ندارند. همانا من در خواب دیدم که ستونی در باغ سبز نهاده شد که بر بالای آن دستگیره و در پایین آن مِنصَف، یعنی خدمتگاری است، و به من گفته شد، به

این ستون بالا برو، بالا رفتم تا آنکه آن دستگیره را گرفتم. سپس خواب خود را به رسول الله صلی الله علیه و سلم قصه کردم. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « عبدالله می‌میرد در حالیکه گیرندهٔ (عُروَةِ الوُثقَی) دستگیرهٔ محکمی است»

٢٠- باب : كَشْفِ الْمَرْأَةِ فِي الْمَنَامِ

۷۰۱۱ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أُرِيتُكِ فِي الْمَنَامِ مَرَّتَيْنِ ، إِذَا رَجُلٌ يَحْمِلُكِ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ ، فَيَقُولُ : هَذِهِ امْرَأَتُكَ ، فَأَكْشِفُهَا فَإِذَا هِيَ أَنْتِ ، فَأَقُولُ : إِنْ يَكُنْ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمْضِهِ » . [راجع : ۳۸۹۵ . اخرجه مسلم : ۲۴۳۸] .

باب-۲۰ برداشتن روپوش زن در خواب

۷۰۱۱- از ابو اسامه، از هشام، از پدرش روایت است که عایشه رضی اله عنها گفته است: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « دو بار در خواب بر من نموده شدی که تو را مردی در جامهٔ حریر حمل می‌کند و می‌گوید: این زنِ تو است، جامه را که برداشتم، ناگاه دیدم که تو هستی. من می‌گویم: اگر از جانب خدا باشد، شدنی است»

٢١- باب : ثِيَابِ الْحَرِيرِ فِي الْمَنَامِ

۷۰۱۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أُرِيتُكِ قَبْلَ أَنْ أَتَزَوَّجَكِ مَرَّتَيْنِ ، رَأَيْتُ الْمَلَكَ يَحْمِلُكِ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ ، فَقُلْتُ لَهُ : اكْشِفْ ، فَكَشَفَ فَإِذَا هِيَ أَنْتِ ، فَقُلْتُ : إِنْ يَكُنْ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمْضِهِ ، ثُمَّ أُرِيتُكِ يَحْمِلُكِ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ ، فَقُلْتُ : اكْشِفْ ، فَكَشَفَ ، فَإِذَا هِيَ أَنْتِ ، فَقُلْتُ : إِنْ يَكُ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ يُمْضِهِ » . [راجع : ۳۸۹۵ . اخرجه مسلم : ۲۴۳۸] .

باب-۲۱ جامهٔ حریر در خواب

۷۰۱۲- از ابو معاویه، از هشام، از پدرش روایت است که عایشه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «پیش از آنکه با تو ازدواج کنم، دو بار (در خواب) بر من نموده شدی، تو را دیدم که فرشته‌ای در جامهٔ حریر می‌آورد به او گفتم: جامه را از وی بردار، وی جامه را برداشت، ناگاه تو را دیدم. پس گفتم: اگر این از جانب خدا باشد، عملی شدنی است. سپس تو را در خواب دیدم که در جامهٔ حریر می‌آورد گفتم: جامه را بردار. جامه را برداشت،

ناگاه تو را دیدم گفتم: اگر این از جانب خدا باشد، عملی شدنی است.»

٢٢- باب : الْمَفَاتِيحِ فِي الْيَدِ

٧٠١٣ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ ، وَبَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الْأَرْضِ فَوُضِعَتْ فِي يَدِي » . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : وَبَلَغَنِي أَنَّ جَوَامِعَ الْكَلِمِ : أَنَّ اللَّهَ يَجْمَعُ الْأُمُورَ الْكَثِيرَةَ ، الَّتِي كَانَتْ تُكْتَبُ فِي الْكُتُبِ قَبْلَهُ ، فِي الْأَمْرِ الْوَاحِدِ ، وَالْأَمْرَيْنِ ، أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ . [راجع : ٢٩٧٧ . أخرجه مسلم : ٥٢٣] .

باب-۲۲ (خواب دیدن) کلیدها در دست.

۷۰۱۳- از ابن شـهاب، از سـعید بن مُسَیَّب از ابوهریره رضی الله عنه روایت اسـت که گفت: از رسـول الله صلی الله علیه و سـلم شنیدم که می‌فرمود: «با جَوامِعَ الکَلِم (کلمات کوتاه و پر معنی) مبعوث شدم، و به ترس (در دل دشمنان) نصرت داده شدم و در حالی که در خواب بودم کلیدهای گنجهای زمین آورده شد و در دست من نهاده شد»

ابـو عبدالله (امام بخاری) گفته اسـت: و به من چنین رسـیده کـه جوامعَ الکَلِم، آن اسـت که خداوند امور زیادی را جمع می‌کند همان امور کـه در یک مورد یـا دو مورد یـا مانند آن در کتابهای (آسـمانی) پیس از آن حضرت نوشته شده است.

٢٣- باب : التَّعْلِيقِ بِالْعُرْوَةِ وَالْحَلْقَةِ

٧٠١٤ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا أَزْهَرُ ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ (ح) .

وحَدَّثَنِي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا مُعَاذٌ : حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ ، عَنْ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ عُبَادٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَامٍ قَالَ : رَأَيْتُ كَأَنِّي فِي رَوْضَةٍ ، وَوَسَطَ الرَّوْضَةِ عَمُودٌ ، فِي أَعْلَى الْعَمُودِ عُرْوَةٌ ، فَقِيلَ لِي : ارْقَهْ ، قُلْتُ : لَا أَسْتَطِيعُ ، فَأَتَانِي وَصِيفٌ فَرَفَعَ ثِيَابِي فَرَقِيتُ ، فَاسْتَمْسَكْتُ بِالْعُرْوَةِ فَانْتَبَهْتُ وَأَنَا مُسْتَمْسِكٌ بِهَا ، فَقَصَصْتُهَا عَلَى النَّبِيِّ ﷺ

باب-۲۳ گرفتن دستگیره و حلقه

۷۰۱٤- از عبـدالله بن محمـد، از اَزهَر، از ابن عَون و روایت اسـت از خلیفه، از مُعاذ، از ابن عَون، از محمد، از قَیس بن عُبّاد، روایت اسـت که عبدالله بن سلام گفت: خودم را (در خواب) دیدم که در باغی هسـتم و در میان باغ ستونی است و بر بالای ستون دستگیره‌ای است. به من گفته شد: به این ستون بالا برو، گفتم: نمی‌توانم، خادمـی آمد و جامه‌ام را بـرزد ، من بالا رفتم،

فَقَالَ: «تِلْكَ الرَّوْضَةُ رَوْضَةُ الإِسْلامِ، وَذَلِكَ العَمُودُ عَمُودُ الإِسْلامِ، وَتِلْكَ العُرْوَةُ عُرْوَةُ الوُثْقَى، لا تَزَالُ مُسْتَمْسِكًا بِالإِسْلامِ حَتَّى تَمُوتَ». [راجع: ۳۸۱۳]. أخرجه مسلم: ۲٤۸٤]

سپس از دستگیرهٔ آن گرفتم، سپس بیدار شدم و آن دستگیره را (همچنان) در دست داشتم. خوابم را به پیامبر صلی الله علیه و سلم قصه کردم. فرمود: آن باغ، باغ اسلام است و آن ستون، ستون اسلام است و آن دستگیره (عُروَةُ الوُثقَی[1]) دستاویز استوار است، پس تو پیوسته دربرگیرندهٔ اسلام هستی تا انکه بمیری.

٢٤- باب: عَمُودِ الفُسْطَاطِ تَحْتَ وِسَادَتِهِ

بـاب-۲۴ دیرک (عمود) خیمه (چادُر)، در زیر بالش او (در خواب)

٢٥- باب: الإِسْتَبْرَقِ وَدُخُولِ الجَنَّةِ فِي المَنَامِ

باب-۲۵

اسـتَبرَق (ابریشم درشت) و در آمدن به بهشت (در خواب)

٧٠١٥- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ نَافِعٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما قَالَ: رَأَيْتُ فِي المَنَامِ كَأَنَّ فِي يَدِي سَرَقَةً مِنْ حَرِيرٍ، لا أَهْوِي بِهَا إِلَى مَكَانٍ فِي الجَنَّةِ إِلا طَارَتْ بِي إِلَيْهِ. فَقَصَصْتُهَا عَلَى حَفْصَةَ. [راجع: ٤٤٠. أخرجه مسلم: ٢٤٧٨].

۷۰۱۵- از ایوب، از نافع روایت اسـت که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: در خواب دیدم که گویی در دست من پارچه‌ای از حریراست، که به هر سوی بهشـت که آن را حرکت می‌دهم، مـرا با خود بدانجا می‌بـرد، از خواب خود (به خواهـرم) حَفصه (همسـر آن حضرت) قصه کردم.

٧٠١٦- فَقَصَّتْهَا حَفْصَةُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ، فَقَالَ: «إِنَّ أَخَاكَ رَجُلٌ صَالِحٌ، أَوْ قَالَ: إِنَّ عَبْدَاللهِ رَجُلٌ صَالِحٌ». [راجع: ١١٢٢. أخرجه مسلم: ٢٤٧٨].

۷۰۱٦- حَفصَه، آن را به پیامبر صلی الله علیه و سلم قصه کرد، آن حضرت فرمود: «همانا برادر تو مردی نیک اسـت -یا چنین فرمود- عبدالله مردی نیک است»

٢٦- باب: القَيْدِ فِي المَنَامِ

بـاب-۲۶ خـود را در خواب در قیـد (زنجیر) دیدن

٧٠١٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ صَبَّاحٍ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ: سَمِعْتُ عَوْفًا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِيرِينَ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا

۷۰۱۷- از عَوف، از محمد بن سـیرین روایت

١- مراد از آن «فَقَدِ استَمسَکَ بِالعروَةِ الوُثقی» (البقره:۲۵۶) است. یعنی: به دستاویزی استوار چنگ زده است.

هُرَيْرَةَ يَقُولُ : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إذا اقْتَرَبَ الزَّمَانُ لَمْ تَكَدْ تَكْذِبُ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ ، وَرُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ » . وَمَا كَانَ مِنَ النُّبُوَّةِ فَإِنَّهُ لا يَكْذِبُ .

قال مُحَمَّدٌ : وَأَنَا أَقُولُ هَذِهِ .

قال : وكَانَ يُقَالُ : الرُّؤْيَا ثَلاثٌ : حَدِيثُ النَّفْسِ ، وَتَخْوِيفُ الشَّيْطَانِ ، وَبُشْرَى مِنَ اللَّهِ ، فَمَنْ رَأَى شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلا يَقُصَّهُ عَلَى أَحَدٍ وَلْيَقُمْ فَلْيُصَلِّ ، قال : وكَانَ يُكْرَهُ الْغُلُّ فِي النَّوْمِ ، وكَانَ يُعْجِبُهُمُ الْقَيْدُ ، وَيُقَالُ : الْقَيْدُ ثَبَاتٌ فِي الدِّينِ .

وَرَوَى قَتَادَةُ ، وَيُونُسُ ، وَهِشَامٌ ، وَأَبُو هِلالٍ ، عَنِ ابْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَأَدْرَجَهُ بَعْضُهُمْ كُلَّهُ فِي الْحَدِيثِ .

وَحَدِيثُ عَوْفٍ أَبْيَنُ .

وَقَالَ يُونُسُ : لا أَحْسِبُهُ إِلا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْقَيْدِ .

قال أبو عَبْدِ اللَّهِ : لا تَكُونُ الأَغْلالُ إِلا فِي الأَعْنَاقِ

[أخرجه مسلم : ٢٢٦٣] .

است که گفت: از ابوهریره شنیده‌ام که می گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنگاه که زمان (قیامت) نزدیک شـود، نزدیک است که رؤیای مؤمن دروغ گـردد، و رؤیای مؤمن جزئی از چهل و ششمین اجزاء نبوّت است» و دروغ هرگز با نبوّت بستگی ندارد.

محمد بن سیرین گفت: و من این را می گویم.

و او می‌گفت: رؤیا سـه گونه است: تصورات و تخیلات شخص در زمان بیداری، ترسانیدن شـیطان خواب بیننده را، و بشـارت از جانب خدا. پس کسـی که چیزی (در خواب) می‌بیند کـه او را ناخوش می‌دارد، خـواب خود را به کـس قصه نکند، باید برخیـزد و نماز بگزارد.

و ابن سـیرین می گویـد: و ابوهریره را در غُل (در حالت زنجیر در گردن) در خواب ناخوش می‌آمـد. و مردم را قید (زنجیر در پای) خوش می‌آمـد و گفته می‌شـود کـه : آن پایداری در دین تعبیر می‌شـود. و قتاده و یُونُس و هِشـام و ابوهِلال، از ابن سـیرین از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده است.

و بعضی از راویان تمام آن را (از لفظ: رؤیا سه گونه اسـت تا آخر را) در حدیث آن حضرت درج کرده‌اند.

و حدیـث عَوف، واضح‌تر اسـت (که مردم را قید خوش می‌آمد در آن درج نیست) و یونس گفته اسـت: نمی‌پندارم مگر آنکه لفظ «قید» از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت شده است.

ابوعبـدالله (امـام بخـاری) گفته اسـت: لفظ اَغـلال (جمع غُل) بجز زنجیر در گردن چیزی نمی‌باشد.

۲۷- باب : الْعَيْنِ الْجَارِيَةِ فِي الْمَنَامِ

۷۰۱۸ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّه : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ خَارِجَةَ بْنِ زَيْدِ بْنِ ثَـابِتٍ ، عَنْ أُمِّ الْعَلاءِ ، وَهِيَ امْرَأَةٌ مِنْ نِسَائِهِمْ ، بَـايَعَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، قَـالَتْ : طَارَ لَنَا عُثْمَانُ بْنُ مَظْعُونٍ فِي السُّكْنَى ، حِـينَ اقْتَرَعَتِ الأَنْصَـارُ عَلَـى سُكْنَى الْمُهَـاجِرِينَ ، فَاشْتَكَى فَمَرَّضْنَاهُ حَتَّى تُوُفِّيَ ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ فِي أَثْوَابِهِ ، فَدَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَبَا السَّائِبِ ، فَشَهَادَتِي عَلَيْكَ لَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ ، قَالَ : « وَمَا يُدْرِيكِ » . قُلْتُ : لا أَدْرِي وَاللَّهِ ، قَالَ : « أَمَّا هُوَ فَقَدْ جَاءَهُ الْيَقِينُ إِنِّي لأَرْجُو لَهُ الْخَيْرَ مِنَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ مَا أَدْرِي - وَأَنَـا رَسُولُ اللَّهِ - مَا يُفْعَلُ بِي وَلا بِكُمْ » . قَـالَتْ أُمُّ الْعَلاءِ : فَوَاللَّهِ لا أُزَكِّي أَحَدًا بَعْدَهُ ، قَـالَتْ : وَرَأَيْتُ لِعُثْمَانَ فِي النَّوْمِ عَيْنًا تَجْرِي ، فَجِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ ، فَقَالَ : « ذَاكِ عَمَلُهُ يَجْرِي لَهُ » . [راجع : ۱۲۴۳] .

باب-۲۷ چشمهٔ جاری در خواب

۷۰۱۸- از مَعمَـر، از زُهـری، از خارجـه بن زید بن ثابـت، از اُمّ العلاء، یکی از زنان انصار روایت اسـت که با رسول الله صلی الله علیه و سلم بیعت کرده، که گفته است:
عثمـان بـن مظعـون (یکـی از مهاجرین) در سُـکنادادن به وی به سهم ما رسـید، آنگاه که انصار در سُـکنا دادن مهاجرین قرعه افکندند. وی بیمـار شـد و از وی پرسـتاری کردیم تا آنکه مُرد. سپس او را در جامه‌های وی (کفن) کردیم. رسـول الله صلی الله علیه و سـلم بر ما درآمـد. من گفتـم: رحمت خدا بـر تو باد ای ابوسـائب. من شـهادت می‌دهم که خدا تو را بزرگ داشـته اسـت. آن حضرت گفت: « وتو چه می‌دانی؟» گفتم: نمی‌دانم به خدا سـوگند. فرمـود: «اما او همانا مرگ او را دریافت. و من بـرای وی از خدا نیکـی آرزو می‌کنم، به خدا سوگند من نمی‌دانم – در حالی که من فرستادهٔ خدا هسـتم– که به من و به شما چگونه عمل می‌شود»
اُمّ العـلاء گفت: به خدا سـوگند، پس از وی، کسـی را تزکیه نمی‌کنـم. وی گفت: من برای عثمان چشـمهٔ جاری در خـواب دیدم و نزد رسـول الله صلی الله علیه و سـلم آمدم و این موضوع را به وی اظهار کردم. فرمود: «این عمل اوست که (ثواب آن) برایش جاری است»

٢٨- باب : نَزْعِ الْمَاءِ مِنَ الْبِئْرِ حَتَّى يَرْوَى النَّاسُ

رَوَاهُ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٣٦٦٤] .

٧٠١٩ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا شُعَيْبُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا صَخْرُ بْنُ جُوَيْرِيَةَ : حَدَّثَنَا نَافِعٌ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما حَدَّثَهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « بَيْنَا أَنَا عَلَى بِئْرٍ أَنْزِعُ مِنْهَا إِذْ جَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، فَأَخَذَ أَبُو بَكْرٍ الدَّلْوَ ، فَنَزَعَ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ ، وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ ، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ ، ثُمَّ أَخَذَهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مِنْ يَدِ أَبِي بَكْرٍ ، فَاسْتَحَالَتْ فِي يَدِهِ غَرْبًا ، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَفْرِي فَرِيَّهُ ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ » . [راجع : ٣٦٣٤ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٣] .

باب-۲۸ کشیدن آب از چاه، تا مردم سیراب شوند

ابوهریره آن را از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است:

۷۰۱۹- از صَخـر بن جُوَیرِیـه، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که خواب بودم دیدم که بر سر چاهی آب می‌کشم، ناگاه ابوبکر و عمر آمدند، ابوبکر سطل چاه را گرفت، یک یا دو سطل آب کشید ولی در آب کشیدن وی سستی نمودار بود، خدا او را آمرزید، سپس عمر بن خطاب سطل را از دست ابوبکر گرفت، و آن سطل در دست او به سطل بزرگی درآمد، من کسی را در میان مردم به نیرومندی عمر ندیدم (که از عهدهٔ چنین کاری برآید) و مردم را سیراب گرداند تا آنکه مردم سیراب شدند و شتران را سیراب ساختند»

٢٩- باب : نَزْعِ الذَّنُوبِ وَالذَّنُوبَيْنِ مِنَ الْبِئْرِ بِضَعْفٍ

٧٠٢٠ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا مُوسَى ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ رُؤْيَا النَّبِيِّ ﷺ فِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ قَالَ : « رَأَيْتُ النَّاسَ اجْتَمَعُوا ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ فَنَزَعَ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ ، وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ ، ثُمَّ قَامَ ابْنُ الْخَطَّابِ ، فَاسْتَحَالَتْ غَرْبًا ، فَمَا رَأَيْتُ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَفْرِي فَرِيَّهُ ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ » . [راجع: ٣٦٣٤ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٣] .

باب-۲۹ کشیدن یک یا دو سطل آب با سستی

۷۰۲۰- از موسی، از سالم، از پدرش روایت است که آن حضرت از خوابی که دربارهٔ ابوبکر و عمر دیده بود، فرمود: «مردم را دیدم که گرد آمده‌اند،ابوبکر برخاست و یک یا دو سطل آب کشید و در آب کشیدنش سستی پدیدار بود. خدا او را می‌آمرزد، سپس پسر خَطّاب برخاست، و آن سطل به سطل بزرگی تبدیل شد و مردم را دیدم که از فوران آب سیراب شدند تا آنکه شتران را سیراب ساختند»

٧٠٢١ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ قَالَ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي سَعِيدٌ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ ، رَأَيْتُنِي عَلَى قَلِيبٍ ، وَعَلَيْهَا دَلْوٌ ، فَنَزَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ ، فَنَزَعَ مِنْهَا ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ ، وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ ، ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرْبًا ، فَأَخَذَهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ » . [راجع : ٣٦٦٤ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٢] .

۷۰۲۱- از عقیل، از ابن شهاب، از سعید روایت است کـه ابوهریره او ار خبر داده که رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، خودم را بر سـر چاهی دیدم که بر آن سـطلی بود، آنچه خدا خواسـت از چاه آب کشیدم، سـپس پسـر ابی قحافه (ابوبکر) سـطل را گرفت و از آن یک یا دو سطل کشید و در کشـیدن آب از وی سستی پدیدار بود و خداوند او را می‌آمرزد. سـپس سطل به سطلی کلان بدل شد و عمر آن را گرفت. من از مردان نیرومند و توانا، کسـی چـون عمر بن خطاب را در آب کشـیدن ندیده‌ام تـا آنکه مردم خود سیراب شدند و شتران را سیراب ساختند»

٣٠- باب : الاسْتِرَاحَةِ فِي الْمَنَامِ

باب-۳۰

٧٠٢٢ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ ، رَأَيْتُ أَنِّي عَلَى حَوْضٍ أَسْقِي النَّاسَ ، فَأَتَانِي أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ الدَّلْوَ مِنْ يَدِي لِيُرِيحَنِي ، فَنَزَعَ ذَنُوبَيْنِ وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ ، فَأَتَى ابْنُ الْخَطَّابِ فَأَخَذَ مِنْهُ ، فَلَمْ يَزَلْ يَنْزِعُ حَتَّى تَوَلَّى النَّاسُ ، وَالْحَوْضُ يَتَفَجَّرُ » . [راجع : ٣٦٦٤ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٢] .

۷۰۲۲- از مَعمَـر، از هَمّام روایت اسـت که از ابوهریـره رضی الله عنه شـنیده کـه می‌گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «در حالـی کـه در خواب بـودم خودم را بر سـر حوضی دیدم که مردم را آب می‌نوشانم، ابوبکر نزدم آمد و سـطل را از دسـت مـن گرفت تا آنکه مـرا راحت گرداند، آنگاه دو سـطل آب کشید و در آب کشیدنش سستی بود، خدا او را می‌آمرزد، سپس پسر خطاب آمد و سطل را از وی گرفت، پیوسـته آب می‌کشید تا آنکه مردم (سیراب شدند) و بازگشت در حالی که آب از حوض می‌جوشید»

٣١- باب : القَصْرِ فِي الْمَنَامِ

٧٠٢٣ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قال : بَيْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قال : « بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ ، رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرٍ ، قُلْتُ : لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ ؟ قَالُوا : لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا » . قال أَبُو هُرَيْرَةَ : فَبَكَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ثُمَّ قال : أَعَلَيْكَ ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَغَارُ ؟ [راجع : ٣٢٤٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٥] .

باب-۳۱ دیدن قصر در خواب

۷۰۲۳- از عقیل، از ابن شهاب روایت است که گفت: سعید بن مسیّب مرا خبر داده که ابوهریره گفت: در حالی که ما نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم، آن حضرت فرمود: «در حالی که در خواب بودم، خودم را در بهشت دیدم، ناگاه زنی را دیدم که در کنار قصر وضو می‌کند، گفتم : این قصر از کیست؟ گفتند: از عمر بن خطّاب است. غیرت عمر را به یاد آوردم، از آنجا پشت گردانیده و بازگشتم» ابوهریره گفت: عمر بن خطّاب گریست و سپس گفت: آیا بر تو غیرت می‌کنم، پدر و مادرم فدایت، یا رسول الله؟

٧٠٢٤ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « دَخَلْتُ الْجَنَّةَ ، فَإِذَا أَنَا بِقَصْرٍ مِنْ ذَهَبٍ ، فَقُلْتُ : لِمَنْ هَذَا ؟ فَقَالُوا : لِرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ ، فَمَا مَنَعَنِي أَنْ أَدْخُلَهُ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ ، إِلَّا مَا أَعْلَمُ مِنْ غَيْرَتِكَ » . قال : وَعَلَيْكَ أَغَارُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ [راجع : ٣٦٧٩ . أخرجه مسلم : ٢٣٩٤] .

۷۰۲۴-از عبیدالله بن عمر، از محمد بن مُنکدِر روایت است که جابر بن عبدالله رضی الله عنهما گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «به بهشت درآمدم، ناگاه به قصری از طلا رسیدم. گفتم: این قصر از کیست. گفتند: از مردی از قُریش است و آنچه مرا مانع شد که به آن قصر درآیم. ای پسر خطاب جز آن نبود که غیرت تو را می‌دانستم» عمر گفت: و آیا من به تو غیرت می‌کنم یا رسول الله؟

٣٢ - باب : الْوُضُوءِ فِي الْمَنَامِ

٧٠٢٥ - حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قال : بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

باب-۳۲ وضو در خواب

۷۰۲۵- از عقیل، از ابن شهاب از سعید بن مسیّب روایت است که ابوهریره گفت: در حالی که ما نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم

قال: «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي فِي الْجَنَّةِ ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرٍ ، فَقُلْتُ : لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ ؟ فَقَالُوا : لِعُمَرَ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا» . فَبَكَى عُمَرُ وَقَالَ : عَلَيْكَ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَغَارُ ؟ . [راجع : ٣٢٤٢. اخرجه مسلم : ٢٣٩٥] .

نشسته بودیم، آن حضرت فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، خودم را در بهشـت دیدم، ناگاه زنی را دیدم، که به کنار قصر وضو می‌کند.
گفتم: این قصر از کیست؟ گفتند: از عُمر است. غیـرت عمر را به یاد آوردم، و از آنجا پشـت گردانیده، بازگشـتم» سـپس عمر گریسـت و گفت: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله، آیا بر تو غیرت می‌کنم.

۲۳- باب: الطَّوَافِ بِالْكَعْبَةِ فِي الْمَنَامِ

باب-۲۳ طواف کعبه در خواب

٧٠٢٦ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما قال : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي أَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ ، فَإِذَا رَجُلٌ آدَمُ ، سَبْطُ الشَّعَرِ ، بَيْنَ رَجُلَيْنِ ، يَنْطِفُ رَأْسُهُ مَاءً ، فَقُلْتُ : مَنْ هَذَا؟ قَالُوا : ابْنُ مَرْيَمَ ، فَذَهَبْتُ أَلْتَفِتُ فَإِذَا رَجُلٌ أَحْمَرُ جَسِيمٌ ، جَعْدُ الرَّأْسِ ، أَعْوَرُ الْعَيْنِ الْيُمْنَى ، كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ ، قُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ قَالُوا : هَذَا الدَّجَّالُ ، أَقْرَبُ النَّاسِ بِهِ شَبَهًا ابْنُ قَطَنٍ» .
وَابْنُ قَطَنٍ رَجُلٌ مِنْ بَنِي الْمُصْطَلِقِ مِنْ خُزَاعَةَ .
[راجع: ٣٤٤٠ . أخرجه مسلم : ١٦٩] .

٧٠٢٦- از شـعیب، از زُهری روایت اسـت که گفت: سـالم بن عبدالله مرا خبر داده که عبدالله بـن عمر رضی الله عنهما گفته اسـت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، خودم را دیدم که کعبه را طواف می‌کنم، ناگاه مردی گندم گون را دیدم که دارای موی صاف و هموار بود و او را دو مرد در میان گرفته بودند و از سرش آب می‌چکید. گفتم: او کیست؟ گفتند (عیسی) پسر مریم است. سپس روی گردانیدم. ناگاه مردی فربه سرخ گونی را دیدم که دارای موی مجعد بود و چشم راستش کور بود، گویی از چشـمش دانهٔ انگور برآمده است. گفتم: او کیست. گفتند: وی دَجّال است که اِبن قَطَن به وی بسیار شباهت داشت.»
و ابن قَطَن مردی از شاخهٔ بنی مصطلق از قبیل خُزاعه بود.

٣٤- باب : إِذَا أَعْطَى فَضْلَهُ غَيْرَهُ فِي النَّوْمِ

٧٠٢٧ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ حَتَّى إِنِّي لأَرَى الرِّيَّ يَجْرِي ، ثُمَّ أَعْطَيْتُ فَضْلَهُ عُمَرَ » . قَالُوا : فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : « الْعِلْمُ » . [راجع : ٨٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٩١] .

باب-۳۶ اگر کسی زیادتی (شیر) خود را به دیگری داد

۷۰۲۷- از عقیل، از ابن شهاب روایت است که گفت: حمزه بن عبدالله بن عمر مرا خبر داده که ابن عمر گفته است: از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «در حالی که در خواب بودم، ظرفی شیر به من آورده شد. از آن نوشیدم تا آنکه دیدم که سیرابی آن در بدنم جاری می‌باشد، سپس زیادتی آن را به عمر دادم» گفتند: آن را چه تعبیر کردی یا رسول الله؟ فرمود: «علم»

٣٥- باب : الأَمْنِ وَذَهَابِ الرَّوْعِ فِي الْمَنَامِ

٧٠٢٨ - حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا صَخْرُ بْنُ جُوَيْرِيَةَ : حَدَّثَنَا نَافِعٌ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ قَالَ : إِنَّ رِجَالاً مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانُوا يَرَوْنَ الرُّؤْيَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَيَقُصُّونَهَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَيَقُولُ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا شَاءَ اللَّهُ ، وَأَنَا غُلامٌ حَدِيثُ السِّنِّ ، وَبَيْتِي الْمَسْجِدُ قَبْلَ أَنْ أَنْكِحَ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : لَوْ كَانَ فِيكَ خَيْرٌ لَرَأَيْتَ مِثْلَ مَا يَرَى هَؤُلاءِ ، فَلَمَّا اضْطَجَعْتُ لَيْلَةً قُلْتُ : اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ فِيَّ خَيْرًا فَأَرِنِي رُؤْيَا ، فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ جَاءَنِي مَلَكَانِ ، فِي يَدِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِقْمَعَةٌ مِنْ حَدِيدٍ ، يُقْبِلانِ بِي إِلَى جَهَنَّمَ ، وَأَنَا بَيْنَهُمَا أَدْعُو اللَّهَ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ جَهَنَّمَ ، ثُمَّ أُرَانِي لَقِيَنِي مَلَكٌ فِي يَدِهِ مِقْمَعَةٌ مِنْ حَدِيدٍ ، فَقَالَ : لَنْ تُرَاعَ ، نِعْمَ الرَّجُلُ أَنْتَ ، لَوْ كُنْتَ تُكْثِرُ الصَّلاةَ . فَانْطَلَقُوا بِي حَتَّى وَقَفُوا بِي عَلَى شَفِيرِ جَهَنَّمَ ،

باب-۳۵ احساس آرامش و ناپدید شدن ترس در خواب

۷۰۲۸- از صَخر بن جُوَیریه، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: مردانی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم خواب می‌دیدند و آن را به رسول الله صلی الله علیه و سلم قصه می‌کردند و رسول الله صلی الله علیه و سلم، آنچه خدا خواسته بود، خوابشان را تعبیر می‌کرد. و من در آن زمان پسری نوجوان بودم و پیش از انکه ازدواج کنم، مسجد، خانهٔ من بود. با خود گفتم: اگر درخودت نیکویی می‌بود، تو هم مانند اینها خواب می‌دیدی،شبی چون به (بستر) خواب رفتم، گفتم: بارالها، اگر در من نیکویی می‌بینی، خواب خوبی به من بنمای. در همین حالت که به خواب رفته بودم،

فَإِذَا هِيَ مَطْوِيَّةٌ كَطَيِّ الْبِئْرِ ، لَهُ قُرُونٌ كَقَرْنِ الْبِئْرِ ، بَيْنَ كُلِّ قَرْنَيْنِ مَلَكٌ بِيَدِهِ مِقْمَعَةٌ مِنْ حَدِيدٍ ، وَأَرَى فِيهَا رِجَالاً مُعَلَّقِينَ بِالسَّلاسِلِ ، رُؤُوسُهُمْ أَسْفَلَهُمْ ، عَرَفْتُ فِيهَا رِجَالاً مِنْ قُرَيْشٍ ، فَانْصَرَفُوا بِي عَنْ ذَاتِ الْيَمِينِ .
[راجع: ٤٤٠ . أخرجه مسلم ٢٤٧٨].

ناگاه دیدم که دو فرشته نزد من آمدند در حالی که در دست هر یک از انها عمودهای آهنین است، و آنها مرا به سوی دوزخ پیش می‌برند و من در میان آنها خدا را دعا می‌کنم و می‌گویم: بارالهـا، از دوزخ بـه تو پناه می‌جویم، سپس خودم را دیدم که با فرشته‌ای مواجه شدم که چنگک آهنین در دست دارد. وی گفت: هرگز بخود ترس راه مده، تو مردی نیک هستی، اگر بیشتر نماز بخوانی. آنها مرا پیش بردند تا آنکه به کنار دوزخ ایستادند، که ساختمان درونی آن به مانند چاه بود و به هر دو جانب آن ستونهایی بود که به ستونهای چاه شباهت داشت و میان هر یک از ستونها فرشته‌ای بود که عمود آهنین در دست داشت و در آن مردانی را دیدم که با زنجیر آویخته بودند و سرهایشان به سوی پایین بود، مردانی از قریش را در میان آنها شناختم، سپس (فرشتگان) مرا به جانب راست بردند.

٧٠٢٩ - فَقَصَصْتُهَا عَلَى حَفْصَةَ فَقَصَّتْهَا حَفْصَةُ ، عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ عَبْدَاللَّهِ رَجُلٌ صَالِحٌ » .

فَقَالَ نَافِعٌ : فَلَمْ يَزَلْ بَعْدَ ذَلِكَ يُكْثِرُ الصَّلاةَ . [راجع : ١١٢٢ . أخرجه مسلم : ٢٤٧٩].

۷۰۲۹- (ابن عمر می‌گوید) خواب خود را (به خواهرم) حَفصه (همسر آن حضرت) قصه کردم. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا عبدالله مردی نیک است»

نافع گفته است: پس از آن ابن عمر پیوسته بسیار نماز می‌گزارد.

٣٦- باب : الأَخْذِ عَلَى الْيَمِينِ فِي النَّوْمِ

بـاب-۳۶ در خـواب، به جانب راسـت گرفته شود

٧٠٣٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ

۷۰۳۰- از مَعمَر، از زهری، از سالم روایت است که ابن عمر گفت: من در زمان پیامبر صلی الله

ابن عُمَرَ قال : كُنْتُ غُلامًا شابًّا عَزَبًا في عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ ، وكُنْتُ أبيتُ في المَسْجِدِ ، وكانَ مَنْ رَأى مَنامًا قَصَّهُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقُلْتُ : اللَّهُمَّ إنْ كانَ لي عِنْدَكَ خَيْرٌ فَأرِني مَنامًا يُعَبِّرُهُ لي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَنِمْتُ ، فَرَأيْتُ مَلَكَيْنِ أتَيانِي ، فانْطَلَقا بي ، فَلَقِيَهُما مَلَكٌ آخَرُ ، فَقالَ لي : لَنْ تُراعَ ، إنَّكَ رَجُلٌ صالِحٌ . فانْطَلَقا بي إلَى النّارِ ، فَإذا هِيَ مَطْوِيَّةٌ كَطَيِّ البِئْرِ ، وإذا فيها ناسٌ قَدْ عَرَفْتُ بَعْضَهُمْ ، فَأخَذا بي ذاتَ اليَمينِ . فَلَمّا أصْبَحْتُ ذَكَرْتُ ذَلِكَ لِحَفْصَةَ . [راجع : ٤٤٠ . أخرجه مسلم : ٢٤٧٩]

علیه و سلم، نوجوانی مجرد بودم و در مسجد می‌خوابیدم و کسی که خواب دیده بود آن را به پیامبر صلی الله علیه و سلم قصه می‌کرد. من گفتم: بارالها، اگر مرا در نزد تو نیکویی هست، مرا خوابی بنمای که رسول الله صلی الله علیه و سلم برایم تعبیر کند. سپس خوابیدم، دو فرشته را (در خواب) دیدم که نزد من آمدند و مرا با خود بردند. فرشتهٔ دیگر با آنان مواجه شد، به من گفت: مترس همانا تو مردی نیک هستی، مرا به سوی دوزخ بردند، ناگاه دیدم که ساختمان درونی آن مانند چاه است، و در آن مردمی بودند که بعضی از آنان را می‌شناختم. سپس مرا به جانب راست گرفتند، چون صبح فرارسید، آن را به (خواهرم) حَفصه یاد کردم.

٧٠٣١ - فَزَعَمَتْ حَفْصَةُ أنَّها قَصَّتْها عَلَى النَّبِيِّ ﷺ ، فَقالَ : « إنَّ عَبْدَاللَّهِ رَجُلٌ صالِحٌ ، لَوْ كانَ يُكْثِرُ الصَّلاةَ مِنَ اللَّيْلِ » .

قالَ الزُّهْرِيُّ : وكانَ عَبْدُاللَّهِ بَعْدَ ذَلِكَ يُكْثِرُ الصَّلاةَ مِنَ اللَّيْلِ . [راجع : ١١٢٢ . أخرجه مسلم : ٢٤٧٩] .

۷۰۳۱- حَفصه گفت که وی (خواب او را) به پیامبر صلی الله علیه و سلم قصه کرده و آن حضرت فرموده است: «عبدالله مردی نیک است، اگر در شب نماز بسیار می‌گزارد»

زُهری گفته است: پس از آن عبدالله، در شب بسیار نماز می‌گزارد.

٣٧- باب : القَدَحِ في النَّوْمِ

باب-۳۷ دیدن قدح (ظرف، کاسه) در خواب

٧٠٣٢ - حَدَّثَنا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعيدٍ : حَدَّثَنا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهابٍ ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما قالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « بَيْنا أنا نائِمٌ أُتيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ ، ثُمَّ أعْطَيْتُ فَضْلي عُمَرَ بْنَ الخَطّابِ » . قالُوا : فَما أوَّلْتَهُ يا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قالَ : « العِلْمَ » . [راجع : ٨٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٩١] .

۷۰۳۲- از عقیل، از ابن شهاب، از حَمزه بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت:

از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: « در حالی که من در خواب بودم قدح شیر به من آورده شد، از آن نوشیدم. سپس زیادتی (شیر قدح) خود را به عمر بن

خطّـاب دادم» گفتند: این خــواب را چه تعبیر کردی یا رسول الله؟ فرمود: «علم»

٣٨- باب: إِذَا طَارَ الشَّيْءُ فِي الْمَنَامِ

باب-۳۸ اگر چیزی در خواب بپرد

٧٠٣٣ - حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ أَبُو عَبْدِاللَّهِ الْجَرْمِيُّ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ عُبَيْدَةَ بْنِ نَشِيطٍ قَالَ : قَالَ عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : سَأَلْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما ، عَنْ رُؤْيَا رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الَّتِي ذَكَرَ . [راجع: ٣٦٢٠ . أخرجه مسلم ٢٢٧٣، مطولاً.]

۷۰۳۳- از ابن عبیدهٔ بن نشـیط، از عبیدالله بن عبدالله روایت اسـت که گفـت: از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما دربارهٔ خواب رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسیدم، همان خوابی که از آن یاد کرده است.

٧٠٣٤ - فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ذُكِرَ لِي : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ ، رَأَيْتُ أَنَّهُ وُضِعَ فِي يَدَيَّ سِوَارَانِ مِنْ ذَهَبٍ ، فَفُظِعْتُهُمَا وَكَرِهْتُهُمَا ، فَأُذِنَ لِي فَنَفَخْتُهُمَا فَطَارَا ، فَأَوَّلْتُهُمَا كَذَّابَيْنِ يَخْرُجَانِ» .

فَقَالَ عُبَيْدُاللَّهِ : أَحَدُهُمَا الْعَنْسِيُّ الَّذِي قَتَلَهُ فَيْرُوزُ بِالْيَمَنِ ، وَالْآخَرُ مُسَيْلِمَةُ . [راجع: ٣٦٢١ . أخرجه مسلم: ٢٢٧٤.]

۷۰۳٤- ابـن عبـاس گفت: به من گفته شـده: همانا رســول الله صلی الله علیه و سلم فرموده اسـت: «در حالی که من در خواب بودم، دیدم که دو حلقهٔ طلایی در دو دسـت من نهاده‌اند. من به حیرت و هـراس افتادم و آن حلقه‌ها را ناخوش پنداشـتم، به من اجازه داده شد آنها را پف کردم و پریدند و آن دو حلقهٔ طلایی را دو دروغگوی تعبیر کردم که خروج می‌کنند»
عبیدالله گفته اسـت: یکی از آن دو دروغگوی عَنسِی بود، همان کسی که فیروز او را در یمن کشت،و دیگری مَسَیلَمَه بود.

٣٩- باب: إِذَا رَأَى بَقَرًا تُنْحَرُ

بـاب-۳۹ اگر در خواب بیند که گاوی را ذبح می‌کند

٧٠٣٥ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ جَدِّهِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى - أُرَاهُ - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أُهَاجِرُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى أَرْضٍ بِهَا نَخْلٌ ، فَذَهَبَ وَهَلِي إِلَى أَنَّهَا الْيَمَامَةُ أَوْ

۷۰۳۵- از ابو اُسامَه، از بُرَید، از جَد وی ابو بُرده از ابو موسـی (اشـعری) روایت است -گمان می‌کنم- ابوموسـی از پیامبر صلـی الله علیه و سلم روایت کرده که فرموده است: «در خواب

الْهَجَرُ ، فَإِذَا هِيَ الْمَدِينَةُ يَثْرِبُ ، وَرَأَيْتُ فِيهَا بَقَرًا ، وَاللّٰهُ خَيْرٌ فَإِذَا هُمُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ أُحُدٍ ، وَإِذَا الْخَيْرُ مَا جَاءَ اللّٰهُ مِنَ الْخَيْرِ ، وَثَوَابِ الصِّدْقِ الَّذِي آتَانَا اللّٰهُ بِهِ بَعْدَ يَوْمِ بَدْرٍ». [راجع : ٣٦٢٢ . أخرجه مسلم : ٢٢٧٢].

دیدم که از مکه به سرزمینی هجرت می‌کنم که دارای درختان خرما می‌باشد، گمان من بر آن رفت که آن سرزمین یَمَامَه خواهد بود یا هَجَر، ناگاه دیدم که آن مدینهٔ یثرب است و در آنجا دیدم که گاوها را (که ذبح می‌شود) ثواب از جانب خدا بهتر (از منفعت دنیوی) است. آن (ذبح گاوها نشانهٔ شهادت) مسلمانان در روز (جنگ) اُحُد بودند، و نیکویی (که در خواب دیدم) همان نیکویی بود که خدا آن را ارزانی داشت. و ثواب صدق همان است که خدا پس از جنگ بدر به ما ارزانی کرده است.»

٤٠- باب : النَّفْخِ فِي الْمَنَامِ

باب-۴۰ پُف کردن در خواب

٧٠٣٦ - حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْحَنْظَلِيُّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ قَالَ : هَذَا مَا حَدَّثَنَا بِهِ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ قَالَ : «نَحْنُ الآخِرُونَ السَّابِقُونَ» . [راجع : ٢٣٨ . أخرجه مسلم : ٨٥٥].

۷۰۳۶- از: مَعمَر، ز همام، از مُنَبِّه روایت است که گفت: این است آنچه ابوهریره به ما حدیث کرده است: «ما واپسینان پیشینیانیم»

٧٠٣٧ - وَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ إِذْ أُوتِيتُ خَزَائِنَ الأَرْضِ ، فَوُضِعَ فِي يَدَيَّ سِوَارَانِ مِنْ ذَهَبٍ ، فَكَبُرَا عَلَيَّ وَأَهَمَّانِي ، فَأُوحِيَ إِلَيَّ أَنِ انْفُخْهُمَا فَنَفَخْتُهُمَا ، فَطَارَا ، فَأَوَّلْتُهُمَا الْكَذَّابَيْنِ اللَّذَيْنِ أَنَا بَيْنَهُمَا : صَاحِبَ صَنْعَاءَ ، وَصَاحِبَ الْيَمَامَةِ» . [راجع : ٣٦٢١].

۷۰۳۷- و رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که من خوابیده بودم، گنجهای زمین به من داده شد و در هر دو دست من دو حلقه طلا نهاده شد، این دو حلقهٔ طلا بر من گران آمد و مرا به اندوه انداخت، بر من وحی آمد که آنها را پف کنم. آنها را پف کردم و آنها پریدند، آن دو حلقه را دو دروغگو تعبیر کردم که من در میان‌شان بودم: صاحب صَنعاء، و صاحب یَمامَه

٤١ - باب : إِذَا رَأَى أَنَّهُ أَخْرَجَ الشَّيْءَ مِنْ كُورَةٍ ، فَأَسْكَنَهُ مَوْضِعًا آخَرَ

باب-۴۱

اگر کسی در خواب ببیند که چیزی را از جایی بیرون می‌آورد و در جای دیگر می‌گذارد

٧٠٣٨ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنِي أَخِي عَبْدُالحَمِيدِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلالٍ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «رَأَيْتُ كَأَنَّ امْرَأَةً سَوْدَاءَ ثَائِرَةَ الرَّأْسِ ، خَرَجَتْ مِنَ الْمَدِينَةِ ، حَتَّى قَامَتْ بِمَهْيَعَةَ - وَهِيَ الْجُحْفَةُ - فَأَوَّلْتُ أَنَّ وَبَاءَ الْمَدِينَةِ نُقِلَ إِلَيْهَا » . [انظر : ٧٠٣٩، ٧٠٤٠]

٧٠٣٨- از سلیمان بن بلال از موسی بن عُقبه، از سالم بن عبدالله ز پدرش (عبدالله بن عمر) روایت است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «زنی سیاه، ژولیده موی را (در خواب) دیدم که از مدینه برآمد تا آنکه به مَهیَعَه که همان جُحفَه است سکونت گزید. من آن را (مرض) وباء مدینه تعبیر کردم که بدانجا انتقال یافت.»

٤٢- باب : الْمَرْأَةِ السَّوْدَاءِ

باب-۴۲ زن سیاه

٧٠٣٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ : حَدَّثَنَا فُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : فِي رُؤْيَا النَّبِيِّ ﷺ فِي الْمَدِينَةِ : « رَأَيْتُ امْرَأَةً سَوْدَاءَ ثَائِرَةَ الرَّأْسِ ، خَرَجَتْ مِنَ الْمَدِينَةِ حَتَّى نَزَلَتْ بِمَهْيَعَةَ ، فَتَأَوَّلْتُهَا أَنَّ وَبَاءَ الْمَدِينَةِ نُقِلَ إِلَى مَهْيَعَةَ » . وَهِيَ الْجُحْفَةُ . [راجع : ٧٠٣٨]

٧٠٣٩- از فُضَیل بن سُلَیمان از موسی، از سالم بن عبدالله، روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما دربارهٔ خواب پیامبر صلی الله علیه و سلم در مدینه گفته که آن حضرت فرمود: «زنی سیاه ژولیده موی را (در خواب) دیدم که از مدینه برآمد تا انکه به مَهیعه فرود آمد، من تعبیر کردم که وَباء مدینه به مَهَیعَه انتقال یافت»

٤٣- باب : الْمَرْأَةِ الثَّائِرَةِ الرَّأْسِ

باب-۴۳ زن ژولیده موی

٧٠٤٠ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ : حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « رَأَيْتُ امْرَأَةً سَوْدَاءَ ثَائِرَةَ الرَّأْسِ ، خَرَجَتْ مِنَ الْمَدِينَةِ ، حَتَّى قَامَتْ بِمَهْيَعَةَ ، فَأَوَّلْتُ أَنَّ وَبَاءَ الْمَدِينَةِ نُقِلَ إِلَى مَهْيَعَةَ » . وَهِيَ الْجُحْفَةُ . [راجع : ٧٠٣٨]

٧٠٤٠- از ابوبکر بن ابی اُوَیس، از سُلَیمان، از موسی بن عُقبه، از سالم، از پدرش روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: زنی سیاه ژولیده موی را (در خواب دیدم) که از مدینه برآمد تا آنکه به مَهیعه ایستاد. من تعبیر کردم که وباء مدینه به مهیعه انتقال یافت» و مَهیَعَه، همان جُحفَه است.

٤٤- باب : إِذَا هَزَّ سَيْفًا فِي الْمَنَامِ

٧٠٤١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ جَدِّهِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى - أُرَاهُ - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «رَأَيْتُ فِي رُؤْيَايَ أَنِّي هَزَزْتُ سَيْفًا فَانْقَطَعَ صَدْرُهُ ، فَإِذَا هُوَ مَا أُصِيبَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ أُحُدٍ ، ثُمَّ هَزَزْتُهُ أُخْرَى ، فَعَادَ أَحْسَنَ مَا كَانَ ، فَإِذَا هُوَ مَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْفَتْحِ ، وَاجْتِمَاعِ الْمُؤْمِنِينَ». [راجع: ٣٦٢٢، أخرجه مسلم: ٢٢٧٢]

باب-۴۴ اگر کسی در خواب شمشیر خود را تکان دهد

۷۰٤۱- از بُرَید بن عبدالله بن ابی بُرده، از جدش ابو بُرده روایت است که ابوموسی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «در خواب خود دیدم که شمشیری را تکان می‌دهم و شمشیر از میان شکست، (تعبیر آن) همان است که مسلمانان را در روز اُحُد (شکست) رسید. سپس بار دیگر شمشیر را تکان دادم، شمشیر به حالتی بهتر از قبل درآمد، (تعبیر آن) همان است که خداوند فتح (مکه) را آورد و مسلمانان را جمع گردانید».

٤٥- باب : مَنْ كَذَبَ فِي حُلُمِهِ

٧٠٤٢ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَنْ تَحَلَّمَ بِحُلُمٍ لَمْ يَرَهُ كُلِّفَ أَنْ يَعْقِدَ بَيْنَ شَعِيرَتَيْنِ ، وَلَنْ يَفْعَلَ ، وَمَنِ اسْتَمَعَ إِلَى حَدِيثِ قَوْمٍ ، وَهُمْ لَهُ كَارِهُونَ ، أَوْ يَفِرُّونَ مِنْهُ ، صُبَّ فِي أُذُنِهِ الْآنُكُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَمَنْ صَوَّرَ صُورَةً عُذِّبَ ، وَكُلِّفَ أَنْ يَنْفُخَ فِيهَا ، وَلَيْسَ بِنَافِخٍ».

قَالَ سُفْيَانُ : وَصَلَهُ لَنَا أَيُّوبُ .

وَقَالَ قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : قَوْلَهُ : «مَنْ كَذَبَ فِي رُؤْيَاهُ».

وَقَالَ شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الرُّمَّانِيِّ : سَمِعْتُ عِكْرِمَةَ : قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ قَوْلَهُ : «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً ، وَمَنْ تَحَلَّمَ ، وَمَنِ اسْتَمَعَ» .

باب-۴۵ کسی که خواب خود را دروغ بیان کند

۷۰٤۲- از سُفیان، از اَیُّوب، از عِکرمه، از ابن عباس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که ادعای خوابی کند، که ندیده است، مکلف ساخته می‌شود که میان دو دانه جو گِره بزند، و هر گز نمی‌تواند، و کسی که به سخن گروهی گوش فرادهد و آنها این کار را خوش ندارند یا از نزد وی می‌گریزند، در روز قیامت در گوشهای وی، شیشهٔ ذوب شده ریخته می‌شود و کسی که صورتی را رسم می‌کند، عذاب کرده می‌شود و مکلف ساخته می‌شود که در آن روح بدمد در حالی که او روح دمنده نیست.»

سُفیان گفت: اَیُّوب (سختیانی) این حدیث را به ما موصول آورده است.

حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : «مَنِ اسْتَمَعَ ، وَمَنْ تَحَلَّمَ ، وَمَنْ صَوَّرَ» . نَحْوَهُ .

تَابَعَهُ هِشَامٌ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، قَوْلَهُ .

[راجع : ۲۲۲۵ . أخرجه مسلم : ۲۱۱۰ ، آخره] .

و قُتَیبَه گفت: از ابو عَوَانه، از قتاده، از عِکرمه، از ابـو هریره روایت نموده که آن حضرت (بدین عبارت) گفته اسـت: «کسی که در خواب خود دروغ بگوید»

و شعبه از ابو هاشم رُمّانی روایت کرده است: از عِکرَمه شنیدم که ابوهریره از آن حضرت بدین عبارت روایت کرده است: «کسی که صورتی را رسم کند و کسی که ادعای خوابی کند، و کسی که گوش فرا دهد»، مانند آن.

از اسـحاق، از خالد (بن عبـدالله) از خالد (بن حَـذاء) از عکرمه روایت اسـت که ابن عباس گفـت: (آن حضرت چنین فرمود): «کسـی که گوش فرادهد، و کسی که ادعای خوابی کند، و کسی که صورتی رسم کند.»

متابعت کرده است (خالد بن حَذاء را) از هِشام، از عِکرمـه، از ابن عباس، سـخن آن حضرت صلی الله علیه و سلم را.

۷۰۴۳ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، مَوْلَى ابْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «إِنَّ مِنْ أَفْرَى الْفِرَى أَنْ يُرِيَ عَيْنَيْهِ مَا لَمْ تَرَ» .

۷۰۴۳- از عبدالرحمـن بن عبـدالله بن دینار، مولـی ابن عمر از پـدرش، از ابن عمر روایت اسـت که رسـول الله صلـی الله علیه و سـلم فرمود: «از بدترین دروغها این است که بگوید دو چشـمانش (در خواب) دیـده، آنچه را که ندیده است»

٤٦- باب : إِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلَا يُخْبِرْ بِهَا وَلَا يَذْكُرْهَا

باب-۴۶

اگر کسی، خوابی ناخوش ببیند که او را خوش نیاید، کسی را خبر نکند و آن را اظهار ننماید.

۷۰٤٤ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِرَبِّهِ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ يَقُولُ : لَقَدْ كُنْتُ أَرَى الرُّؤْيَا فَتُمْرِضُنِي ، حَتَّى سَمِعْتُ أَبَا قَتَادَةَ يَقُولُ : وَأَنَا

۷۰٤٤- از عبـد ربّه بن سـعید روایت اسـت که گفت: از ابوسـلمه رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت:

كُنْتُ لأَرَى الرُّؤْيَا تُمْرِضُنِي ، حَتَّى سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « الرُّؤْيَا الحَسَنَةُ مِنَ اللَّهِ ، فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ مَا يُحِبُّ فَلا يُحَدِّثْ بِهِ إِلا مَنْ يُحِبُّ ، وَإِذَا رَأَى مَا يَكْرَهُ فَلْيَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهَا ، وَمِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ ، وَلْيَتْفِلْ ثَلاثًا ، وَلا يُحَدِّثْ بِهَا أَحَدًا ، فَإِنَّهَا لَنْ تَضُرَّهُ » . [راجع : ۳۲۹۲ . أخرجه مسلم : ۲۲۶۱] .

همانا، من خوابی می دیدم که مرا مریض می ساخت، تا آنکه از ابوقتاده شنیدم که می‌گفت: و من خوابی می‌دیدم که مرا مریض می ساخت، تا آنکه از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود:

«خواب خوش از سوی خداست، اگر یکی از شما خوابی ببیند که آن را دوست دارد، آن را به کسی نگوید، مگر به کسی که او را دوست می دارد. و اگر خوابی ببیند که او را نا خوشایند است، باید از شر آن به خدا پناه بجوید و از شر شیطان، و سه بار آب دهن بیفکند و از آن به هیچ یک اظهار نکند، همانا آن خواب به وی زیان نمی‌رساند.

۷۰۴۵ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ وَالدَّرَاوَرْدِيُّ ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « إِذَا رَأَى أَحَدُكُمُ الرُّؤْيَا يُحِبُّهَا ، فَإِنَّهَا مِنَ اللَّهِ ، فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَيْهَا وَلْيُحَدِّثْ بِهَا ، وَإِذَا رَأَى غَيْرَ ذَلِكَ مِمَّا يَكْرَهُ ، فَإِنَّمَا هِيَ مِنَ الشَّيْطَانِ ، فَلْيَسْتَعِذْ مِنْ شَرِّهَا ، وَلا يَذْكُرْهَا لأَحَدٍ ، فَإِنَّهَا لَنْ تَضُرَّهُ » .

۷۰۴۵- از یزید، از عبدالله بن خَبّاب، از ابو سعید خُدری روایت است که گفت:

از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: اگر کسی از شما خوابی ببیند که آن را دوست می‌دارد، آن خواب از سوی خداست، باید خدا را بستاید و خواب خود را بگوید، و اگر به جز از این می بیند که او را ناخوش می آید، همانا آن خواب از جانب شیطان است. که باید از شر آن پناه جوید، و آن را به هیچ کس نگوید، در آن صورت به او زیان نمی‌زند»

٤٧- باب : مَنْ لَمْ يَرَ الرُّؤْيَا لأَوَّلِ عَابِرٍ إِذَا لَمْ يُصِبْ

باب-۴۷

کسی که تعبیر کننده اول خواب را در صورتی که درست تعبیر نکند، اعتبار نمی دهد.

۷۰٤٦ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما كَانَ يُحَدِّثُ : أَنَّ

۷۰٤٦- از لیث، از یونس، از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبَه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما حدیث می کرد،

رَجُلاً أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ ظُلَّةً تَنْطُفُ السَّمْنَ وَالْعَسَلَ ، فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ مِنْهَا ، فَالْمُسْتَكْثِرُ وَالْمُسْتَقِلُّ ، وَإِذَا سَبَبٌ وَاصِلٌ مِنَ الأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ ، فَأَرَاكَ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلَا بِهِ ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلَا بِهِ ، ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَانْقَطَعَ ثُمَّ وُصِلَ . فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، بِأَبِي أَنْتَ ، وَاللَّهِ لَتَدَعَنِّي فَأَعْبُرَهَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «اعْبُرْهَا» . قال : أَمَّا الظُّلَّةُ فَالإِسْلامُ ، وَأَمَّا الَّذِي يَنْطُفُ مِنَ الْعَسَلِ وَالسَّمْنِ فَالْقُرْآنُ ، حَلاوَتُهُ تَنْطُفُ ، فَالْمُسْتَكْثِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِلُّ ، وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ فَالْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ ، تَأْخُذُ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَيَعْلُو بِهِ ، ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيَعْلُو بِهِ ، ثُمَّ يَأْخُذُهُ رَجُلٌ آخَرُ فَيَنْقَطِعُ بِهِ ، ثُمَّ يُوَصَّلُ لَهُ فَيَعْلُو بِهِ ، فَأَخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ ، بِأَبِي أَنْتَ ، أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ ؟ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَصَبْتَ بَعْضًا وَأَخْطَأْتَ بَعْضًا» . قال : فَوَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَتُحَدِّثَنِّي بِالَّذِي أَخْطَأْتُ ، قال : «لا تُقْسِمْ» . [انظر في الأيمان والنذور، باب: ۹ . أخرجه مسلم : ۲۲٦۹].

مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: همانا من دیشب خوابی دیدم که ابر سایه‌دار است که از آن روغن و عسل می تراود و مردم را دیدم که با کفهای دست خویش آن را می گیرند، بعضی زیاد و بعضی کم می گیرند، ناگاه ریسمانی را دیدم که از زمین به سوی آسمان کشیده شده و تو را دیدم که از آن گرفتی و بالا رفتی، سپس آن را مردی دیگر گرفت و بالا رفت، سپس آن را مردی دیگر گرفت و بالا رفت، سپس آن را مرد دیگری گرفت و آن ریسمان قطع شد، سپس وصل گردید.

آنگاه ابوبکر گفت: یا رسول الله، پدرم فدایت، تو را به خدا سوگند به من اجازه بده که تعبیرش کنم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: تعبیرش کن»

ابوبکر گفت: آن ابر سایه دار اسلام است و آنچه عسل و روغن از آن می‌تراود قرآن است. شیرینی آن تراویدن آن است که بعضی از آن بسیار فرامی‌گیرند و بعضی اندک، اما این ریسمان پیوسته شده از آسمان تا زمین، حقی است که تو بر آن هستی. تو آن را می‌گیری و خدا تو را بلند می‌گرداند، سپس مرد دیگری پس از تو آن را می گیرد و او را بلند می‌گرداند، سپس مرد دیگری آن را می گیرد و آن را بلند می‌گرداند، سپس مرد دیگری آن را می‌گیرد، ولی آن ریسمان می‌گسلد سپس برای او وصل می‌شود و او را بلند می‌گرداند. پس یا رسول الله پدرم فدایت، مرا خبر ده که آیا صواب گفته ام یا خطا؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «

بعضی را صواب گفتی و بعضی را خطا»
ابوبکر گفت: به خدا سوگند یا رسول الله، باید بگویی کدام یک را خطا گفته‌ام. آن حضرت فرمود:
«سوگند مخور»

٤٨- باب : تَعْبِيرِ الرُّؤْيَا بَعْدَ صَلاةِ الصُّبْحِ

باب-۴۸ تعبیر خواب پس از نماز صبح

٧٠٤٧ - حَدَّثَنِي مُؤَمَّلُ بْنُ هِشَامٍ ، أَبُو هِشَامٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا عَوْفٌ : حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ : حَدَّثَنَا سَمُرَةُ بْنُ جُنْدُبٍ ﷺ قال :

كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - يعني - مِمَّا يُكْثِرُ أَنْ يَقُولَ لأَصْحَابِهِ : « هَلْ رَأَى أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنْ رُؤْيَا » . قَالَ : فَيَقُصُّ عَلَيْهِ مَنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَقُصَّ ، وَإِنَّهُ قَالَ : ذَاتَ غَدَاةٍ : « إِنَّهُ أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتِيَانِ ، وَإِنَّهُمَا ابْتَعَثَانِي ، وَإِنَّهُمَا قَالَا لِي : انْطَلِقْ ، وَإِنِّي انْطَلَقْتُ مَعَهُمَا ، وَإِنَّا أَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُضْطَجِعٍ ، وَإِذَا آخَرُ قَائِمٌ عَلَيْهِ بِصَخْرَةٍ ، وَإِذَا هُوَ يَهْوِي بِالصَّخْرَةِ لِرَأْسِهِ فَيَثْلَغُ رَأْسَهُ ، فَيَتَهَدْهَدُ الْحَجَرُ هَا هُنَا ، فَيَتْبَعُ الْحَجَرَ فَيَأْخُذُهُ ، فَلا يَرْجِعُ إِلَيْهِ حَتَّى يَصِحَّ رَأْسُهُ كَمَا كَانَ ، ثُمَّ يَعُودُ عَلَيْهِ فَيَفْعَلُ بِهِ مِثْلَ مَا فَعَلَ الْمَرَّةَ الأُولَى .

قال : قُلْتُ لَهُمَا : سُبْحَانَ اللَّهِ مَا هَذَانِ ؟ قال : قَالَا لِي : انْطَلِقِ انْطَلِقْ .

قال : فَانْطَلَقْنَا ، فَأَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُسْتَلْقٍ لِقَفَاهُ ، وَإِذَا آخَرُ قَائِمٌ عَلَيْهِ بِكَلُّوبٍ مِنْ حَدِيدٍ ، وَإِذَا هُوَ يَأْتِي أَحَدَ شِقَّيْ وَجْهِهِ فَيُشَرْشِرُ شِدْقَهُ إِلَى قَفَاهُ ، وَمَنْخِرَهُ إِلَى قَفَاهُ ، وَعَيْنَهُ إِلَى قَفَاهُ - قال : وَرُبَّمَا قال أَبُو رَجَاءٍ - فَيَشُقُّ قال : ثُمَّ يَتَحَوَّلُ إِلَى الْجَانِبِ الآخَرِ فَيَفْعَلُ بِهِ مِثْلَ

٧٠٤٧- از عَوف، از ابورَجاء روایت است که سمره بن جندب رضی الله عنه گفت:
رسول الله علیه و سلم بیشتر اوقات به اصحاب خود می‌گفت: «آیا کسی از شما خوابی دیده است؟ و کسی که خدا خواسته بود که خواب خود را به وی قصه کند، قصه می‌کرد.
آن حضرت، صبح روزی گفت: دیشب دو کس (در حالت خواب) نزد من آمدند، و مرا از خواب بیدار کردند و به من گفتند: راهی شو. من با آنان به راه افتادم و همانا به مردی به پهلو افتاده رسیدیم و کسی دیگر با سنگی به کنار وی ایستاده بود و او سنگ را بر سر وی می‌افکند و سر او را می شکست، سنگ غلت می زد و دور می‌رفت. وی از پس سنگ می‌رفت و آن را می‌گرفت و تا آنگاه که باز می گشت، سر آن مرد همچنانکه بود بهبود می‌یافت، سپس بر آن مرد عمل مذکور را تکرار می کند، همچنانکه بار اول کرده بود.
به آن دو کس (همراه خود) گفتم: سبحان الله، این دو نفر کیانند؟ به من گفتند: راهی شو. راهی شو.
ما راهی شدیم و به مردی رسیدیم که به پشت

مَا فَعَلَ بِالْجَانِبِ الأَوَّلِ ، فَمَا يَفْرُغُ مِنْ ذَلِكَ الْجَانِبِ حَتَّى يَصِحَّ ذَلِكَ الْجَانِبُ كَمَا كَانَ ، ثُمَّ يَعُودُ عَلَيْهِ فَيَفْعَلُ مِثْلَ مَا فَعَلَ الْمَرَّةَ الأُولَى .

قال : قُلْتُ : سُبْحَانَ اللَّهِ مَا هَذَانِ ؟ قال : قَالا لِي : انْطَلِقِ انْطَلِقْ .

فَانْطَلَقْنَا ، فَأَتَيْنَا عَلَى مِثْلِ التَّنُّورِ - قال : وَأَحْسِبُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ - فَإِذَا فِيهِ لَغَطٌ وَأَصْوَاتٌ ، قال : فَاطَّلَعْنَا فِيهِ ، فَإِذَا فِيهِ رِجَالٌ وَنِسَاءٌ عُرَاةٌ ، وَإِذَا هُمْ يَأْتِيهِمْ لَهَبٌ مِنْ أَسْفَلَ مِنْهُمْ ، فَإِذَا أَتَاهُمْ ذَلِكَ اللَّهَبُ ضَوْضَوْا .

قال : قُلْتُ لَهُمَا : مَا هَؤُلاءِ ؟ قال : قَالا لِي : انْطَلِقِ انْطَلِقْ.

قال : فَانْطَلَقْنَا ، فَأَتَيْنَا عَلَى نَهَرٍ - حَسِبْتُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ - أَحْمَرَ مِثْلِ الدَّمِ ، وَإِذَا فِي النَّهَرِ رَجُلٌ سَابِحٌ يَسْبَحُ ، وَإِذَا عَلَى شَطِّ النَّهَرِ رَجُلٌ قَدْ جَمَعَ عِنْدَهُ حِجَارَةً كَثِيرَةً ، وَإِذَا ذَلِكَ السَّابِحُ يَسْبَحُ مَا يَسْبَحُ ، ثُمَّ يَأْتِي ذَلِكَ الَّذِي قَدْ جَمَعَ عِنْدَهُ الْحِجَارَةَ ، فَيَفْغَرُ لَهُ فَاهُ فَيُلْقِمُهُ حَجَرًا فَيَنْطَلِقُ يَسْبَحُ ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِ كُلَّمَا رَجَعَ إِلَيْهِ فَغَرَ لَهُ فَاهُ فَأَلْقَمَهُ حَجَرًا .

قال : قُلْتُ لَهُمَا : مَا هَذَانِ ؟ قال : قَالا لِي : انْطَلِقِ انْطَلِقْ .

قال : فَانْطَلَقْنَا ، فَأَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ كَرِيهِ الْمَرْآةِ ، كَأَكْرَهِ مَا أَنْتَ رَاءٍ رَجُلاً مَرْآةً ، وَإِذَا عِنْدَهُ نَارٌ يَحُشُّهَا وَيَسْعَى حَوْلَهَا .

قال : قُلْتُ لَهُمَا : مَا هَذَا ؟ قال : قَالا لِي : انْطَلِقِ انْطَلِقْ .

افتاده بود و مردی دیگر را دیدیم که با چنگک آهنین به کنار وی ایستاده است و او چنگک را به یک طرف دهن وی در می آورد و دهن او را تا بناگوش پاره می کرد و همچنان بینی او را تا به عقب و چشم او را تا به عقب پاره می‌کند، و شاید تا ابو رجاء (راوی) گفته است – دو پاره می‌کند– سپس چنگک را به جانب دیگر دهنش در می آورد و با آن، چنان عمل می‌کند که به همان جانب اول کرده بود، تا آنکه از پاره کردن، این طرف دهن فارغ می‌گردد، جانب دیگر به همان حالتی که بوده، بهبودی می‌یابد. سپس همین عمل را تکرار می‌کند مانند بار اول که کرده بود. من گفتم: سبحان الله، این دو نفر کیانند؟ به من گفتند: راهی شو، راهی شو.

ما راهی شدیم و به چیزی مانند تنور (آتش) رسیدیم – و من می پندارم که آن حضرت می گفت– از آن تنور، سر و صدا و آواز شنیده می‌شد. در آن نگریستیم، مردان و زنانی برهنه را در آن دیدیم که شعله های آتشین از پایین به سویشان زبانه می‌کشید و چون بدیشان می‌رسید، فریاد و فغان سر می دادند.به دو نفر (همراه خود) گفتم: اینها کیانند؟ به من گفتند: راهی شو، راهی شو.

ما راهی شدیم تا به جویی رسیدیم، می‌پندارم که (راوی) می‌گفت: جویی سرخ مانند خون، و در میان جوی مردی شناور، شنا می کرد، و به کنار جوی مردی بود که نزد خود سنگهای زیادی را جمع کرده بود و چون آن مرد شناور که شنا می کرد، می‌خواست نزد همان کسی که سنگها را جمع کرده بود بیاید، تا دهن خود را

فَانْطَلَقْنَا فَأَتَيْنَا عَلَى رَوْضَةٍ مُعْتَمَّةٍ ، فِيهَا مِنْ كُلِّ لَوْنِ الرَّبِيعِ ، وَإِذَا بَيْنَ ظَهْرَيِ الرَّوْضَةِ رَجُلٌ طَوِيلٌ ، لا أَكَادُ أَرَى رَأْسَهُ طُولاً فِي السَّمَاءِ ، وَإِذَا حَوْلَ الرَّجُلِ مِنْ أَكْثَرِ وِلْدَانٍ رَأَيْتُهُمْ قَطُّ .

قال : قُلْتُ لَهُمَا : مَا هَذَا مَا هَؤُلاءِ ؟ قال : قَالا لِي : انْطَلِقِ انْطَلِقْ .

قال : فَانْطَلَقْنَا فَانْتَهَيْنَا إِلَى رَوْضَةٍ عَظِيمَةٍ ، لَمْ أَرَ رَوْضَةً قَطُّ أَعْظَمَ مِنْهَا وَلا أَحْسَنَ .

قال : قَالا لِي : ارْقَ فِيهَا قال : فَارْتَقَيْنَا فِيهَا ، فَانْتَهَيْنَا إِلَى مَدِينَةٍ مَبْنِيَّةٍ بِلَبِنِ ذَهَبٍ وَلَبِنِ فِضَّةٍ ، فَأَتَيْنَا بَابَ الْمَدِينَةِ فَاسْتَفْتَحْنَا فَفُتِحَ لَنَا فَدَخَلْنَاهَا ، فَتَلَقَّانَا فِيهَا رِجَالٌ شَطْرٌ مِنْ خَلْقِهِمْ كَأَحْسَنِ مَا أَنْتَ رَاءٍ ، وَشَطْرٌ كَأَقْبَحِ مَا أَنْتَ رَاءٍ .

قال : قَالا لَهُمْ : اذْهَبُوا فَقَعُوا فِي ذَلِكَ النَّهَرِ ، قال : وَإِذَا نَهَرٌ مُعْتَرِضٌ يَجْرِي كَأَنَّ مَاءَهُ الْمَحْضُ فِي الْبَيَاضِ ، فَذَهَبُوا فَوَقَعُوا فِيهِ ، ثُمَّ رَجَعُوا إِلَيْنَا قَدْ ذَهَبَ ذَلِكَ السُّوءُ عَنْهُمْ ، فَصَارُوا فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ .

قال : قَالا لِي : هَذِهِ جَنَّةُ عَدْنٍ وَهَذَاكَ مَنْزِلُكَ ، قال : فَسَمَا بَصَرِي صُعُدًا ، فَإِذَا قَصْرٌ مِثْلُ الرَّبَابَةِ الْبَيْضَاءِ .

قال : قَالا لِي : هَذَاكَ مَنْزِلُكَ ، قال : قُلْتُ لَهُمَا : بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمَا ذَرَانِي فَأَدْخُلَهُ .

قَالا : أَمَّا الآنَ فَلا ، وَأَنْتَ دَاخِلُهُ .

قال : قُلْتُ لَهُمَا : فَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ مُنْذُ اللَّيْلَةِ عَجَبًا ، فَمَا هَذَا الَّذِي رَأَيْتُ ؟

می‌گشود، بر دهن وی سنگی می‌افکند که وی واپس به جایی می‌رفت که در آن شنا می‌کرد، و سپس باز می‌گشت. هر بار که باز می‌گشت تا دهن خود را می‌گشود بر دهن وی سنگی حواله می‌کرد.

به آن دو نفر (همراه خود) گفتم: اینها کیانند؟ به من گفتند: راهی شو، راهی شو.

ما راهی شدیم، تا آنکه به مرد زشت صورتی رسیدیم؛ مردی که از وی زشت صورت تر ندیده ای، و نزد وی آتشی بود که آن را می افروخت و به دور آن می‌گردید.

به آن دو نفر (همراه خود) گفتم: اینها کیانند؟ به من گفتند: راهی شو، راهی شو.

راهی شدیم تا اینکه به باغ سرسبز و خرم و پر میوه رسیدیم که در آن هرگونه شکوفه‌های بهاری به چشم می‌خورد و در میان باغی مرد بلند قامتی بود که نزدیک بود سر او را به دلیل اینکه به سوی آسمان دراز بود دیده نتوانم و گرداگرد آن مرد به شمار زیادی از بچه ها بود که من هرگز ندیده بودم.

به آن دو نفر (همراه خود) گفتم: این مرد کیست؟ به من گفتند: راهی شو راهی شو.

ما راهی شدیم و به باغ بس بزرگی رسیدیم؛ باغی که هرگز به بزرگی و زیبایی آن ندیده بودم.

آن دو نفر (به من) گفتند: به این باغ برآی و من به باغ برآمدم و روانه شدیم تا آنکه به شهری رسیدیم که خشتهای آن از طلا و نقره ساخته شده بود و به دروازهٔ آن شهر رسیدیم و خواستیم که آن را برای ما بگشایند. دروازه به

قال : قَالا لِي : أَمَا إِنَّا سَنُخْبِرُكَ ، أَمَّا الرَّجُلُ الأَوَّلُ الَّذِي أَتَيْتَ عَلَيْهِ يُثْلَغُ رَأْسُهُ بِالْحَجَرِ ، فَإِنَّهُ الرَّجُلُ يَأْخُذُ الْقُرْآنَ فَيَرْفُضُهُ وَيَنَامُ عَنِ الصَّلاةِ الْمَكْتُوبَةِ .

وَأَمَّا الرَّجُلُ الَّذِي أَتَيْتَ عَلَيْهِ ، يُشَرْشَرُ شِدْقُهُ إِلَى قَفَاهُ، وَمَنْخِرُهُ إِلَى قَفَاهُ ، وَعَيْنُهُ إِلَى قَفَاهُ ، فَإِنَّهُ الرَّجُلُ يَغْدُو مِنْ بَيْتِهِ ، فَيَكْذِبُ الْكَذْبَةَ تَبْلُغُ الآفَاقَ .

وَأَمَّا الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ الْعُرَاةُ الَّذِينَ فِي مِثْلِ بِنَاءِ التَّنُّورِ، فَإِنَّهُمُ الزُّنَاةُ وَالزَّوَانِي .

وَأَمَّا الرَّجُلُ الَّذِي أَتَيْتَ عَلَيْهِ يَسْبَحُ فِي النَّهَرِ وَيُلْقَمُ الْحِجَارَةَ ، فَإِنَّهُ آكِلُ الرِّبَا .

وَأَمَّا الرَّجُلُ الْكَرِيهُ الْمَرْآةِ ، الَّذِي عِنْدَ النَّارِ يَحُشُّهَا وَيَسْعَى حَوْلَهَا ، فَإِنَّهُ مَالِكٌ خَازِنُ جَهَنَّمَ .

وَأَمَّا الرَّجُلُ الطَّوِيلُ الَّذِي فِي الرَّوْضَةِ فَإِنَّهُ إِبْرَاهِيمُ ﷺ .

وَأَمَّا الْوِلْدَانُ الَّذِينَ حَوْلَهُ فَكُلُّ مَوْلُودٍ مَاتَ عَلَى الْفِطْرَةِ» . قال : فَقَالَ بَعْضُ الْمُسْلِمِينَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَأَوْلادُ الْمُشْرِكِينَ ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « وَأَوْلادُ الْمُشْرِكِينَ .

وَأَمَّا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَانُوا شَطْرٌ مِنْهُمْ حَسَنًا وَشَطْراً مِنْهُم قَبِيحٌ ، فَإِنَّهُمْ قَوْمٌ خَلَطُوا عَمَلاً صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا ، تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُمْ» . [انظر في التعبير ، باب : ١١ . أخرجه مسلم : ٢٢٧٥ ، القطعة الأولى] .

روی ما گشوده شد و در آن در آمدیم. در آنجا مردانــی را دیدیم که نیمهٔ بدنشــان به اندازه‌ای زیبا بود که تو هرگز ندیده‌ای و نیمه دیگر آنها به اندازه‌ای زشت بود که تو هرگز ندیده‌ای.

آن دو نفر بدیشــان گفتند: بروید و خود را در ایــن جوی بیفکنید، و آن جوی که (در شــهر) روان بود، آب آن در ســفیدی چون شــیر می نمود. آنها رفتند و خود را در آن جوی افکندند، سپس نزد ما برگشتند، آنگاه همان زشتی (نیمهٔ بدن) از ایشــان زدوده شده بود و به زیبا ترین شکل ظاهر گشتند.

آن دو نفــر (همراه مــن) به من گفتنــد: اینجا بهشــت عَدن است و منزل تو می باشد، به بالا نگریستم، قصری دیدم به سان ابر سفید.

آن دو نفر (همراه من) به من گفتند: اینجا منزل توست. من بدیشــان گفتم: خدا شما را برکت دهد، بگذارید که در آن در آیم، گفتند: اما حالا نی و در آینده (آخرت)، به آن وارد می‌شوی.

ســپس بدیشــان گفتم: من امشــب چیزهایی عجیب و شــگفت آور دیدم، پــس آنچه دیدم چیست؟

آن دو نفــر گفتنــد: اما تــو را آگاه می‌کنیم؛ آن مــرد اول که نزدش آمدی و دیدی که ســرش با ســنگ شکســته می‌شــود، آن مردی بود که قرآن فرامی‌گیرد و ترک می‌کند، (و بدان عمل نمــی کند) و می خوابد و از نماز فرض غفلت می‌کند.

اما مــردی که تو نــزدش آمــدی، و دهنش تا بناگوش پاره می شــد و بینــی اش تا به عقب پاره می‌شد و چشــمانش تا عقب پاره می‌شد،

مردی بود که صبح از خانهٔ خود بیرون می‌شد و دروغی می گفت که آن دروغ در همه جا پراکنده می‌شد.

اما آن زنان و مردان برهنه که در ساختمانی تنور مانند بودند، آنها زنان و مردان زنا کاراند.

اما آن مردی که نزدش آمدی و در جوی (خون) شنا می کرد و سنگ در دهانش افکنده می‌شد، وی همانا سودخوار (رباخوار، نزول‌خوار) بوده است.

و اما آن مرد زشت صورت که نزدیک آتش بود و آتش می‌افروخت و گرداگرد آن می‌گشت، وی مالِک، دروازه‌بان دوزخ است. اما آن مرد بلند قامت در آن باغ، وی ابراهیم علیه السلام است.

اما بچه های پیرامون وی، هر مولودی است که به فطرت (اسلام) مرده است. بعضی از مسلمانان گفتند: یا رسول الله، (یعنی) آنها فرزندان مشرکین اند؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «(آری) فرزندان مشرکین‌اند.»

«اما گروهی که نیمهٔ بدنشان زیبا و نیمهٔ دیگر زشت بود، آنها گروهی‌اند که عمل صالح و عمل بد را با هم آمیخته‌اند، و خدا آنان را بخشید[1] »

۱- جزء بیست و هشتم تیسیرالقاری، در اینجا به پایان می‌رسد و سپس جزء بیست و نهم آغاز می‌گردد.

۹۲ - كِتَابُ الْفِتَنِ

١- باب : مَا جَاءَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ خَاصَّةً ﴾ [الأنفال: ٢٥] وَمَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحَذِّرُ مِنَ الْفِتَنِ .

٧٠٤٨ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ السَّرِيِّ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ : قَالَتْ أَسْمَاءُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « أَنَا عَلَى حَوْضِي أَنْتَظِرُ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ ، فَيُؤْخَذُ بِنَاسٍ مِنْ دُونِي ، فَأَقُولُ : أُمَّتِي ، فَيُقَالُ : لا تَدْرِي ، مَشَوْا عَلَى الْقَهْقَرَى».

قَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَرْجِعَ عَلَى أَعْقَابِنَا ، أَوْ نُفْتَنَ . [راجع : ٦٥٩٣ . أخرجه مسلم : ٢٢٩٣].

٧٠٤٩ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ مُغِيرَةَ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ ، لَيُرْفَعَنَّ إِلَيَّ رِجَالٌ مِنْكُمْ ، حَتَّى إِذَا أَهْوَيْتُ لأُنَاوِلَهُمُ اخْتُلِجُوا دُونِي ،

۹۲-کتاب فتنه‌ها

باب-۱

آنچه دربارهٔ فرمودهٔ خدای تعالی آمده است: « و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد، بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است»(انفال:۲۵)

و آنچه پیامبر صلی الله علیه و سلم مردم را از فتنه ها بر حذر می‌داشت.

۷۰۴۸- از بشر بن سَری، از نافع بن عمر، از ابن ابی مُلَیکه روایت است که گفت:

اَسماء گفت که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «من بر حوض خود (در قیامت) منتظر که هر که بر من می‌آید، و مردمانی از نزدیک من گرفته می‌شوند (که به سوی دوزخ برده می‌شوند)

من می گویم: اینان امت من‌اند. گفته می شود: تو نمی دانی، که اینها به عقب برگشتند» (از دین خود برگشتند).

ابن ابی ملیکه گفت: بار الها، ما به تو پناه می جوییم که به پسِ پشت خود برگردیم، یا به فتنه بیفتیم.

۷۰۴۹- از ابو عَوانَه، از مغیره روایت است که ابو وائل گفت، عبدالله (بن مسعود) گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « من پیشروندهٔ شما بر حوض (کوثر) هستم و

فَأَقُولُ: أَيْ رَبِّ أَصْحَابِي، يَقُولُ: لا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ». [راجع: ٦٥٧٥. أخرجه مسلم: ٢٢٩٧].

مردانی از شـما را نزد من آورده می‌شوند و تا می‌خواهم آنها را بگیرم و (آب) بدهم. آنها را از نزد من به زور می‌کشانند. من می‌گویم: ای پروردگارا، اینها اصحاب من‌اند. می‌گوید: تو نمی دانی که اینها پس از تو چه پدید آورده اند.[1]»

٧٠٥٠، ٧٠٥١ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، فَمَنْ وَرَدَهُ شَرِبَ مِنْهُ، وَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ، لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهُ أَبَدًا، لَيَرِدُ عَلَيَّ أَقْوَامٌ أَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونَنِي، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ».

قَالَ أَبُو حَازِمٍ: فَسَمِعَنِي النُّعْمَانُ بْنُ أَبِي عَيَّاشٍ وَأَنَا أُحَدِّثُهُمْ هَذَا، فَقَالَ: هَكَذَا سَمِعْتَ سَهْلًا؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: وَأَنَا أَشْهَدُ عَلَى أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ لَسَمِعْتُهُ يَزِيدُ فِيهِ قَالَ: «إِنَّهُمْ مِنِّي، فَيُقَالُ: إِنَّكَ لا تَدْرِي مَا بَدَّلُوا بَعْدَكَ، فَأَقُولُ: سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي». [راجع: ٦٥٨٣، ٦٥٨٤. أخرجه مسلم: ٢٢٩٠، دون «إنهم مني...»].

٧٠٥٠،٧٠٥١- از یعقوب بن عبدالرحمن، از ابو حازم روایت اسـت که گفت: از سهل بن سعد شـنیدم که می‌گفت: از رسول الله صلی علیه و سلم شـنیدم که می‌فرمود: «من پیشروندهٔ شما بر حوض هسـتم و هر کسی که (آنجا) بیاید، از آن می‌نوشد، و کسی که از آن بنوشد، پس از آن هرگز تشنه نمی‌شود.

نزد من گروه‌هایی وارد می‌شـوند که ایشان را می‌شناسـم و ایشان مرا می‌شناسند، سپس میان من و میان ایشان حایلی پدید می‌آید. ابو حازم گفت: نُعمان بن ابـی عَیّاش که این حدیث را بر ایشـان بیان می‌کردم، شـنید و به من گفت: از سَهل همچنین شنیده‌ای؟ گفتم: آری. گفت: و من بر ابوسـعید خُـدری گواهی می‌دهم که ایـن را (در قول آن حضرت) می‌افزود: «همانا ایشان از من‌اند»

و گفته می شودک همانا تو نمی‌دانی که پس از تو چه تغییـری آورده اند، من می‌گویم: «دور باد! دور باد (از رحمت خدا) کسـی که پس از من (در دین) تغیر آورده است!»

٢ - باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «سَتَرَوْنَ بَعْدِي أُمُورًا تُنْكِرُونَهَا»

وَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ زَيْدٍ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «اصْبِرُوا حَتَّى

باب-٢

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سـلم: سرانجام

١- مراد از آنها پیروان مُسَیلَمه کذّاب‌اند که مرتد شدند و از دادن زکات ابا ورزیدند و با خلافت ابوبکر صدیق به مخالفت برخاستند.

تَلْقَوْنِي عَلَى الْحَوْضِ » . [راجع : ٤٣٣٠] .

پس از من اموری را خواهید دید که شما را ناخوش آید.
و عبدالله بن زید گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « صبر کنید تا مرا بر سرِ حوض ملاقات کنید»

٧٠٥٢ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ الْقَطَّانُ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ وَهْبٍ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّه قال : قال لَنَا رَسُولُ اللَّه ﷺ : « إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً وَأُمُوراً تُنْكِرُونَهَا » . قَالُوا : فَمَا تَأْمُرُنَا يَا رَسُولَ اللَّه ؟ قال : « أَدُّوا إِلَيْهِمْ حَقَّهُمْ ، وَسَلُوا اللَّهَ حَقَّكُمْ » . [راجع : ٣٦٠٣ . أخرجه مسلم : ١٨٤٣ ، بلفظ مختلف] .

٧٠٥٢- از اعمش، از زید بن وَهب روایت است که گفت: از عبدالله (بن مسعود) شنیدم که گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما گفت: همانا شما پس از من خودگزینی دیگران و اموری را خواهید دید که شما را ناخوش آید» گفتند: پس (در آن حالت) به ما چه امر می‌کنی یا رسول الله؟ فرمود: حقوق آنان را بدیشان بدهید، و حق خود را از خدا بخواهید»

٧٠٥٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِث ، عَنِ الْجَعْدِ ، عَنْ أَبِي رَجَاءٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَنْ كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا فَلْيَصْبِرْ ، فَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ السُّلْطَانِ شِبْرًا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً » . [انظر : ٧٠٥٤ ، ٧١٤٣ . أخرجه مسلم : ١٨٤٩] .

٧٠٥٣- از عبدالوارث، از جَعد، از ابو رَجاء، از ابن عباس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « کسی که از امیر خود (که به اتفاق مسلمانان برگزیده شده باشد) چیزی ناخوشایند ببیند، باید شکیبایی ورزد، زیرا آنکه یک وجب از فرمان سلطهٔ حکومتی خارج شود، چنان است که به مرگ جاهلیت مرده است»

٧٠٥٤ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنِ الْجَعْدِ أَبِي عُثْمَانَ : حَدَّثَنِي أَبُو رَجَاءٍ الْعُطَارِدِيُّ قال : سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا فَمَاتَ ، إِلا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً » . [راجع : ٧٠٥٣ . أخرجه مسلم : ١٨٤٩] .

٧٠٥٤- از حَمّاد بن زید، از جَعد بن ابی عثمان روایت است که ابو رجاء عطاردی گفت: از ابن عباس رضی الله عنهما شنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:
«کسی که از امیر خود چیزی ببیند که او را ناخوش آید، باید بر آن شکیبایی کند، زیرا کسی که یک وجب از جماعت (مسلمانان) جدایی گزیند و بمیرد، چنان است که در مرگ

٧٠٥٥ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ بُكَيْرٍ ، عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ جُنَادَةَ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ قَالَ : دَخَلْنَا عَلَى عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ وَهُوَ مَرِيضٌ ، قُلْنَا . أَصْلَحَكَ اللَّهُ ، حَدِّثْ بِحَدِيثٍ يَنْفَعُكَ اللَّهُ بِهِ ، سَمِعْتَهُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ ، قَالَ : « دَعَانَا النَّبِيُّ ﷺ فَبَايَعْنَاهُ . [راجع : ١٨ . أخرجه مسلم : ١٧٠٩ ، وفي الإمارة (٤١) مطولا] .

٧٠٥٦ - فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا : أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا ، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةً عَلَيْنَا ، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ : « إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا ، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ » . [انظر : ٧٢٠٠ . أخرجه مسلم : ١٧٠٩ ، في الإمارة (٤٢)] .

٧٠٥٧ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَرْعَرَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أُسَيْدِ بْنِ حُضَيْرٍ : أَنَّ رَجُلًا أَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، اسْتَعْمَلْتَ فُلَانًا وَلَمْ تَسْتَعْمِلْنِي ؟ قَالَ : « إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً ، فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي » . [راجع : ٣٧٩٢ . أخرجه مسلم : ١٨٤٥]

٣- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « هَلَاكُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيْ أُغَيْلِمَةٍ سُفَهَاءَ »

٧٠٥٨ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى بْنِ سَعِيدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي جَدِّي قَالَ : كُنْتُ جَالِسًا مَعَ أَبِي هُرَيْرَةَ فِي مَسْجِدِ النَّبِيِّ ﷺ

جاهلیت مرده است».

٧٠٥٥- از جناده بن ابی اُمَیه روایت است که گفت: بر عُباده بن صامت در آمدیم. وی مریض بود. گفتیم: خداوند به تو سلامتی ارزانی دارد، حدیثی به ما بگوی که خداوند تو را به آن بهره‌مند ساخته و تو از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده ای؟

وی گفت: « پیامبر صلی الله علیه و سلم ما را فرا خواند و ما به وی بیعت کردیم»

٧٠٥٦- و در آنچه از ما بیعت گرفته شد: بیعت کردیم که، بشنویم و اطاعت کنیم. در حالت نشاط ما و نا خوشی ما و دشواری ما و آسانی ما (تهیدستی و توانگری ما) و برتری جویی بر ما و اینکه با امیر به جنگ دست نیازیم و مطیع باشیم، مگر آنکه از وی کفری آشکار ببینیم که در آن از سوی خدا برهانی داشته باشیم.

٧٠٥٧- از شُعبه، از قُتاده، از اَنس بن مالک روایت است که اُسید بن حُضیر گفت:

مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: فلان کس را به کاری گماردی و مرا به کاری نگماردی؟ فرمود: « همانا شما پس از من برتری جویی مردم را خواهید دید، پس شکیبا باشید تا مرا ملاقات کنید.»

باب-٣

فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه و سلم: « هلاکت امت من به دست جوانانی نادان خواهد بود».

٧٠٥٨- از عُمرو بن یحیی بن سعید بن عمرو بن سعید روایت است که گفت: جد (پدربزرگ) من گفت: در مسجد پیامبر صلی الله علیه و

بِالْمَدِينَةِ ، وَمَعَنَا مَرْوَانُ ، قال أبو هُرَيْرَةَ : سَمِعْتُ الصَّادِقَ الْمَصْدُوقَ يَقُولُ : « هَلَكَةُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيْ غِلْمَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ» . فَقَالَ مَرْوَانُ : لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ غِلْمَةً . فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : لَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ : بَنِي فُلانٍ وَبَنِي فُلانٍ لَفَعَلْتُ . فَكُنْتُ أَخْرُجُ مَعَ جَدِّي إِلَى بَنِي مَرْوَانَ حِينَ مُلِّكُوا بِالشَّامِ ، فَإِذَا رَآهُمْ غِلْمَانًا أَحْدَاثًا قال لَنَا : عَسَى هَؤُلاءِ أَنْ يَكُونُوا مِنْهُمْ ؟ قُلْنَا : أَنْتَ أَعْلَمُ . [راجع : ٣٦٠٤ . أخرجه مسلم : ٢٩١٧] .

سلم در مدینه با ابوهریره نشسته بودیم و مروان (بـن حکم) نیز با ما بـود. ابو هریره گفت: من از راستگوی و راستگو شمرده شده شنیدم که می‌فرمود: « هلاک امت من به دسـت جوانانی چند از قریش اسـت.» مروان گفت: لعنت خدا باد بر این جوانان .

ابوهریره گفت: اگر بخواهم که بگویم: آنها بنو فلان و بنو فلان اند، این کار را می کنم.

(عمرو بن یحیی می گوید:) آنگاه که بنو مروان در شام به حکومت رسیدند، من و جد من نزد ایشان رفتیم و آنها را دیدیم که جوانانی کم سن و سـالی بودند. ابوهریره به ما گفت: شاید آنان در آن زمره باشـند (آن حضرت فرموده است) گفتیم: تو داناتری.

٤- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ » .

باب-۴

فرمـودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سـلم: «وای بر مردم عرب، از شـری که بدیشان نزدیک شده است.»

٧٠٥٩ - حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ الزُّهْرِيَّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أُمِّ سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُنَّ أَنَّهَا قَالَتْ : اسْتَيْقَظَ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ النَّوْمِ مُحْمَرًّا وَجْهُهُ يَقُولُ : «لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ ، فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ » - وَعَقَدَ سُفْيَانُ تِسْعِينَ أَوْ مِائَةً - قِيلَ : أَنَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ ؟ قال : «نَعَمْ ، إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ» . [راجع : ٣٣٤٦ . أخرجه مسلم: ٢٨٨٠] .

۷۰۵۹- از ابـن عُیَینـه، از زهـری، از عروه، از زَینب بنت اُمّ سَـلَمه، از اُمّ حُبیبه روایت است کـه زینب بنت جَحش رضـی الله عنهنّ گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در حالی از خواب بیدار شد که رویش سرخ بود و می‌گفت: «وای بـر مردم عرب، از شـرّی که بدیشـان نزدیک شده است، امروز از سـدّ یأجوج و مأجوج به مانند این گشوده شده است» سُفیان (ابن عُیَینه) انگشـت خود را گشـود که عدد نود یا صد را نشان بدهد.

(زینب) گفـت: آیا هلاک می‌شـویم در حالی

که میان ما مردم صالح می باشند؟ آن حضرت فرمود:
« آری، آنگاه که بدی و شرارت زیاد شود.»

٧٠٦٠ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. وحَدَّثَنِي مَحْمُودٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رضي الله عنهما قال: أَشْرَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى أُطُمٍ مِنْ آطَامِ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: « هَلْ تَرَوْنَ مَا أَرَى » . قَالُوا: لَا، قال: « فَإِنِّي لَأَرَى الْفِتَنَ تَقَعُ خِلَالَ بُيُوتِكُمْ كَوَقْعِ الْقَطْرِ » .
[راجع: ١٨٧٨]

٧٠٦٠- از ابن عُیَینه، از زهری روایت است. و حدیث کرد مرا محمود، از عبدالرزاق، از مَعمَر، از زُهری، از عُروه که اسامه بن زید رضی‌الله عنهما گفت: پیامبر صلی‌الله علیه وسلم بر یکی از قلعه های بلند مدینه برآمد رفت و گفت: « آیا شما می‌بینید، آنچه را من می‌بینم؟» گفتند: نی، فرمود: « همانا من فتنه‌ها را می بینم که همچون قطره‌های باران میان خانه‌های شما می‌افتد.»

٥- باب: ظُهُورِ الْفِتَنِ

باب-٥ ظهور فتنه‌ها

٧٠٦١ - حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ: أَخْبَرَنَا عَبْدُالأَعْلَى: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: « يَتَقَارَبُ الزَّمَانُ، وَيَنْقُصُ الْعَمَلُ، وَيُلْقَى الشُّحُّ، وَتَظْهَرُ الْفِتَنُ، وَيَكْثُرُ الْهَرْجُ » . قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيُّمَا هُوَ؟ قال: « الْقَتْلُ الْقَتْلُ » . [راجع: ٨٥. أخرجه مسلم: ١٥٧، بقطعة ليست في هذه الطريق. وأخرجه: ١٥٧، في كتاب العلم: ١٢].

وَقَالَ شُعَيْبٌ، وَيُونُسُ، وَاللَّيْثُ، وَابْنُ أَخِي الزُّهْرِيِّ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

٧٠٦١- از مَعمَر، از زُهری، از سعید، از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی‌الله علیه وسلم فرمود:
«زمان(نظر به مشغولیت مردم به خواهشات نفسانی) زود می‌گذرد و عمل (نیک) کم می‌شود، و بخیلی (در دل مردم) افکنده می‌شود و هَرَج زیاد می‌گردد» گفتند: یا رسول الله، هَرَج چیست؟ فرمود: « کشتن، کشتن.»
همچنان روایت است از شعیب و یونس و لَیث و پسر برادر زهری، از حُمَید از ابوهریره، از پیامبر صلی‌الله علیه وسلم.

٧٠٦٢، ٧٠٦٣ - حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ شَقِيقٍ قال: كُنْتُ مَعَ عَبْدِاللَّهِ وَأَبِي مُوسَى فَقَالَا: قال النَّبِيُّ ﷺ: « إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ لَأَيَّامًا، يَنْزِلُ فِيهَا الْجَهْلُ، وَيُرْفَعُ فِيهَا الْعِلْمُ، وَيَكْثُرُ فِيهَا الْهَرْجُ » .

٧٠٦٢،٧٠٦٣- از اَعمَش، از شَقیق روایت است که گفت: من با عبدالله (بن مسعود) و ابو موسی (اشعری) بودم. آنان گفتند: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « با نزدیک شدن ساعت

وَالْهَرْجُ الْقَتْلُ . [انظر : ٧٠٦٤ ، ٧٠٦٥ ، ٧٠٦٦ . أخرجه مسلم : ٢٦٧٢] .

(قیامت)، روزهایی فراخواهد رسید که نادانی (در علم دین) بروز می کند، و علم برداشته می‌شود و هَرَج در آن زیاد می‌شود» و هَرَج، یعنی: کشتن است.

٧٠٦٤ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا شَقِيقٌ قال : جَلَسَ عَبْدُاللَّهِ وَأَبُو مُوسَى فَتَحَدَّثَا : فَقَالَ أَبُو مُوسَى : قال النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ لأَيَّامًا ، يُرْفَعُ فِيهَا الْعِلْمُ ، وَيَنْزِلُ فِيهَا الْجَهْلُ ، وَيَكْثُرُ فِيهَا الْهَرْجُ» . وَالْهَرْجُ الْقَتْلُ . [راجع : ٧٠٦٣ . أخرجه مسلم : ٢٦٧٢]

۷۰٦٤- از اَعمش روایت است که شقیق گفت: عبدالله و ابوموسی نشستند و حدیث کردند. ابوموسی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « با نزدیک شدن قیامت، روزهایی فرا می‌رسد که نادانی (در علم دین) ظهور می‌کند و علم برداشته می‌شود و هَرَج در آن زیاد می‌شود.» و هَرَج، یعنی: کشتن است.

٧٠٦٥ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قال : إِنِّي لَجَالِسٌ مَعَ عَبْدِاللَّهِ وَأَبِي مُوسَى رضي الله عنهما ، فَقَالَ أَبُو مُوسَى : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ ، مِثْلَهُ ، وَالْهَرْجُ بِلِسَانِ الْحَبَشَةِ الْقَتْلُ . [راجع : ٧٠٦٣ . أخرجه مسلم : ٢٦٧٢] .

۷۰٦٥- از جَرِیر، از اعمش روایت است که ابو وائل گفت: من با عبدالله و ابوموسی رضی الله عنهما نشسته بودم، ابوموسی گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم به مثل (حدیث مذکور) شنیده ام. و هَرَج به زبان حبشی به معنی کشتن است.

٧٠٦٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ وَاصِلٍ عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ، وَأَحْسِبُهُ رَفَعَهُ ، قال : «بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ أَيَّامُ الْهَرْجِ ، يَزُولُ فِيهَا الْعِلْمُ وَيَظْهَرُ فِيهَا الْجَهْلُ » .

قال أَبُو مُوسَى : وَالْهَرْجُ : الْقَتْلُ بِلِسَانِ الْحَبَشَةِ .
[راجع : ٧٠٦٢ . أخرجه مسلم : ٢٦٧٢] .

۷۰٦٦- از شُعبه، از واصِل، از ابو وائل روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت و می پندارم که از آن حضرت روایت کرده است: « پیش از فرا رسیدن قیامت، روزهای هَرَج است که علم در آن از میان می‌رود و نادانی (در علوم دینی) ظاهر می‌شود.»

ابوموسی گفت: و هَرَج به زبان حبشی به معنای کشتن است.

٧٠٦٧ - وَقَالَ أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنِ الأَشْعَرِيِّ أَنَّهُ قال لِعَبْدِاللَّهِ : تَعْلَمُ الأَيَّامَ الَّتِي ذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَيَّامَ الْهَرْجِ ؟ نَحْوَهُ .

قال ابْنُ مَسْعُودٍ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ » .

۷۰٦۷- و ابوعَوانه، از عاصِم، از ابو وائل از اشعری روایت است که او به عبدالله (بن مسعود) گفت: آیا همان روزهایی را که پیامبر صلی الله علیه و سلم روزهای هَرَج یاد کرده است، می دانی؟ ابن مسعود گفت: از پیامبر

صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: « از بدترین مردم کسانی هستند که قیامت را دریابند در حالی که زنده باشند»

٦- باب : لا يأتي زمانٌ إلا الذي بعدَهُ شرٌّ منهُ

باب-۶

زمانی فرا نمی رسد مگر آنکه زمان بعد از آن از آن، بدتر می‌باشد.

٧٠٦٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ عَدِيٍّ قال : أَتَيْنَا أَنَسَ بْنَ مَالِك ، فَشَكَوْنَا إِلَيْهِ مَا نَلْقَى مِنَ الْحَجَّاجِ ، فَقَالَ : اصْبِرُوا ، فَإِنَّهُ لا يَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ إلا الَّذِي بَعْدَهُ شَرٌّ مِنْهُ ، حَتَّى تَلْقَوْا رَبَّكُمْ ، سَمِعْتُهُ مِنْ نَبِيِّكُمْ ﷺ .

٧٠٦٨- از سُفیان، از زُبَیر بن عَدِی روایت است که گفت: نزد انس بن مالک رفتیم و از (ظلمی) که حَجّاج بر ما می‌کند، شکایت کردیم. انس گفت: شکیبایی ورزید، زیرا بر شما زمانی نمی آید مگر آنکه زمان پس از آن، از آن هم بدتر خواهد بود، تا آنکه پروردگار خود را ملاقات کنید. من این را از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده ام.

٧٠٦٩ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح) .

وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي أَخِي ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ هِنْدٍ بِنْتِ الْحَارِثِ الْفِرَاسِيَّةِ : أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَتْ : اسْتَيْقَظَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةً فَزِعًا ، يَقُولُ : « سُبْحَانَ اللَّهِ ، مَاذَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْخَزَائِنِ ، وَمَاذَا أُنْزِلَ مِنَ الْفِتَنِ ، مَنْ يُوقِظُ صَوَاحِبَ الْحُجُرَاتِ - يُرِيدُ أَزْوَاجَهُ لِكَيْ يُصَلِّينَ - رُبَّ كَاسِيَةٍ فِي الدُّنْيَا عَارِيَةٌ فِي الآخِرَةِ » . [راجع:١١٥].

٧٠٦٩- از شُعیب، از زهری روایت است. همچنان از از محمد بن ابی عتیق از ابن شهاب (زهری) از هندبنت حارث فراسیه روایت است که اُمّ سَلَمه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: رسول الله علیه و سلم شبی هراسان از خواب بیدار شد در حالی که می‌گفت: « سبحان الله، خداوند چه گنجهایی را فرود آورده و چه فتنه‌هایی پدید آمده، کیست که صاحبان حجره ها را از خواب بیدار کند- آن حضرت همسران خود را مراد می‌داشت تا برخیزند و نماز بگزارند- بسا جامه‌پوشانی‌اند در دنیا که در آخرت برهنه‌اند»

٧- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلاحَ فَلَيْسَ مِنَّا»

باب-۷ فرمودهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه وسلم: «کسی که علیه ما سلاح‌بردارد،ازما نیست»

٧٠٧٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا». [راجع: ٦٨٧٤ . أخرجه مسلم : ٩٨].

۷۰۷۰- از مالک، از نافع روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: کسی که در برابر ما سلاح بردارد، از ما نیست»

٧٠٧١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا» . [أخرجه مسلم : ١٠٠].

۷۰۷۱- از برید، از ابی برده، از ابی موسی روایت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: «کسی که علیه ما سلاح بردارد از ما نیست.»

٧٠٧٢ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «لا يُشِيرُ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ بِالسِّلَاحِ ، فَإِنَّهُ لا يَدْرِي ، لَعَلَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ فِي يَدِهِ ، فَيَقَعُ فِي حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ» . [أخرجه مسلم : ٢٦١٧].

۷۰۷۲- از مَعمَر، از هَمام روایت است که گفت: از ابوهریره شنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: هیچ یک از شما سلاح را به سوی برادر خود اشاره نکند، زیرا وی نمی داند، شیطان شاید از دست وی بکشد (تحریکش کند و او کسی را بکشد) آنگاه در گودالی از آتش افکنده شود.»

٧٠٧٣ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال : قُلْتُ لِعَمْرٍو : يَا أَبَا مُحَمَّدٍ سَمِعْتَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ : مَرَّ رَجُلٌ بِسِهَامٍ فِي الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أَمْسِكْ بِنِصَالِهَا» . قال : نَعَمْ . [راجع : ٤٥١ . أخرجه مسلم: ٢٦١٤].

۷۰۷۳- از سُفیان روایت است که گفت: به عَمرو (بن دینار) گفتم: ای ابومحمد، آیا از جابربن عبدالله شنیدی که می گفت: مردی با تیرهایی که با خود داشت، از میان مسجد می گذشت. رسول اله صلی الله علیه و سلم به وی گفت: «سَر تیرها را محکم کن» گفت: «آری»

٧٠٧٤ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ جَابِرٍ : أَنَّ رَجُلًا مَرَّ فِي الْمَسْجِدِ بِأَسْهُمٍ قَدْ أَبْدَى نُصُولَهَا ، فَأُمِرَ أَنْ يَأْخُذَ بِنُصُولِهَا ، لا يَخْدِشُ مُسْلِمًا . [راجع : ٤٥١ . أخرجه مسلم : ٢٦١٤].

۷۰۷٤- از حَماد بن زید، از عَمرو بن دینار روایت است که جابر گفت:
مردی از مسجد با تیرها گذشت در حالی که سر تیرها را نمودار ساخته بود. به وی امر شد که سر تیرها را بگیرد تا مسلمانی را آزار نرساند.

۷۰۷۵ – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِذَا مَرَّ أَحَدُكُمْ فِي مَسْجِدِنَا ، أَوْ فِي سُوقِنَا ، وَمَعَهُ نَبْلٌ ، فَلْيُمْسِكْ عَلَى نِصَالِهَا ، أَوْ قَالَ : فَلْيَقْبِضْ بِكَفِّهِ ، أَنْ يُصِيبَ أَحَدًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْهَا شَيْءٌ » .
[راجع : ٤٥٢ . أخرجه مسلم : ٢٦١٥] .

۷۰۷۵– از بُرید، از ابو بُرده، از ابوموسی روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگاه یکی از شما از مسجد ما یا از بازار ما بگذرد و با خود تیرهایی داشته باشد، باید سرِ تیرها را محکم بگیرد – یا فرمود– دست خود را بر آن بگیرد، تا از آن به یکی از مسلمانان چیزی (آزاری) نرسد.»

٨– باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا ، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ »

باب–۸

فرمودۀ پیامبر صلی اله علیه و سلم: « پس از من به کفر بازنگردید که بعضی از شما گردن برخی دیگر را بزنند.»

۷۰۷٦ – حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنِي أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا شَقِيقٌ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ » .
[راجع: ٤٨ . أخرجه مسلم : ٦٤] .

۷۰۷٦– از اَعمش، از شـقیق روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « دشنام دادن مسلمان فسق است و کشتن وی کفر است»

۷۰۷۷ – حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنِي وَاقِدُ بْنُ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا ، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ » . [راجع : ١٧٤٢ . أخرجه مسلم : ٦٦ ، بزيادة « ويلكم »] .

۷۰۷۷– از واقـد بن محمـد، از پدرش روایت است که ابن عمر گفت: وی از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است که می فرمود: « پس از من به کفر بازنگردید که بعضی از شـما گردن بعضی دیگر را بزنند»

۷۰۷۸ – حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا قُرَّةُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ سِيرِينَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ، وَعَنْ رَجُلٍ آخَرَ ، هُوَ أَفْضَلُ فِي نَفْسِي مِنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَطَبَ النَّاسَ فَقَالَ : « أَلا تَدْرُونَ أَيُّ يَوْمٍ هَذَا » . قَالُوا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قَالَ : حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِهِ ، فَقَالَ : « أَلَيْسَ بِيَوْمِ النَّحْرِ » . قُلْنَا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « أَيُّ بَلَدٍ هَذَا ، أَلَيْسَتْ بِالْبَلْدَةِ » . قُلْنَا : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَالَ : « فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ ،

۷۰۷۸– روایت کرده قُرَّة بن خالد، از عبدالرحمن بن ابی بکره از ابوبکره، و همچنان روایت است از مردی دیگر، که از دیدگاه من از عبدالرحمن بن ابی بکره بهتر است، از ابوبکره.
همانا رسـول الله صلی الله علیه و سلم به مردم خطبه خوانـد و گفت: « آیا مـی دانید که این کدام روز اسـت؟» گفتند: خدا و رسول او بهتر می دانند. تا آنکه مـا گمان کردیم که این روز را به غیر از نـام آن، خواهد نامید. فرمود: « آیا

وَأَمْوَالَكُمْ، وَأَعْرَاضَكُمْ ، وَأَبْشَارَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا ، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا ، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا ، أَلا هَلْ بَلَّغْتُ» . قُلْنَا : نَعَمْ ، قال : «اللَّهُمَّ اشْهَدْ ، فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ ، فَإِنَّهُ رُبَّ مُبَلِّغٍ يُبَلِّغُهُ لِمَنْ هُوَ أَوْعَى لَهُ» . فَكَانَ كَذَلِكَ ، قال : «لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا ، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ» .

فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ حُرِّقَ ابْنُ الْحَضْرَمِيِّ ، حِينَ حَرَّقَهُ جَارِيَةُ ابْنُ قُدَامَةَ ، قال : أَشْرِفُوا عَلَى أَبِي بَكْرَةَ ، فَقَالُوا : هَذَا أَبُو بَكْرَةَ يَرَاكَ ، قال عَبْدُ الرَّحْمَنِ : فَحَدَّثَتْنِي أُمِّي ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ أَنَّهُ قال : لَوْ دَخَلُوا عَلَيَّ مَا بَهَشْتُ بِقَصَبَةٍ . [راجع: ٦٧ . أخرجه مسلم : ١٦٧٩] .

روز نَحر (دهم ذیحجه) نیست؟» گفتیم: آری یا رسول الله. فرمود: «این کدام شهر است، آیا شهر (حرام) نیست؟» گفتیم: آری، یا رسول الله. فرمود: « همانا خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما و رویهای شما مانند حرمت همین روز شما، در همین ماه شما، در همین شهر شما حرام است، آیا من (پیام خدا را) رساندم»

گفتیم: آری. فرمود: « بارالهـا، (براین) گواه باش، پس هر کسی که حاضر است، (این پیام را) به کسی که غایب است برساند، شاید کسی که این (پیام) به وی می‌رسد، از کسی که به او می رساند فراگیرنده‌تر باشد» و چنان بود که آن حضرت گفت: « پس از من به کفر باز نگردید که بعضی از شما گردن دیگری را بزنند»

آنگاه که روز سوختن ابن حَضرَمی (کسی که از اطاعت حضرت علی برآمده بود) فرا رسید و هنگامی که جاریه ابن قدامَه (فرستادهٔ حضرت علی) او را سوختاند، جاریه ابن قدامه گفت: اکنون نزد ابی بکره (که در جنگ میان علی و معاویه بی طرفی اختیار کرده بود) بروید. به وی گفتند: همین ابوبکره است، که تو را می‌بیند.

عبدالرحمن (بن ابی بکره) گفت: مادرم از ابوبکره حدیث کرد که وی گفته است: اگر (افراد جاریه ابن قدامه) بر من وارد می شدند، من به سویشان تیری نمی‌انداختم (زیرا وی می‌دانست که کدام یک بر حق است[1])

۱- این واقعه در دوران خلافت حضرت علی که درگیر جنگ با معاویه بود رخ داد. ابن عباس و الی بصره از جانب حضرت علی، به کوفه رفته بود و زیاد را در کوفه جانشین خود ساخته بود. معاویه، ابن حضرمی را به قصد آشوب‌طلبی بر ضد حضرت علی به بصره فرستاد. وی ظاهراً با زیاد بیعت

٧٠٧٩ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِشْكَابٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « لا تَرْتَدُّوا بَعْدِي كُفَّارًا ، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ » . [راجع : ١٧٣٩] .

۷۰۷۹- از فُضیل، از عِکرمه روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «پس از من به کفر باز نگردید که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزند.»

٧٠٨٠ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُدْرِكٍ : سَمِعْتُ أَبَا زُرْعَةَ بْنَ عَمْرِو بْنِ جَرِيرٍ ، عَنْ جَدِّهِ جَرِيرٍ قال : قال لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ : « اسْتَنْصِتِ النَّاسَ » . ثُمَّ قال : « لا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا ، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ » . [راجع : ١٢١ . أخرجه مسلم : ٦٥] .

۷۰۸۰- از شُعبه، از علی بن مُدرک روایت است که گفت: از ابو زُرعه بن عمرو بن جریر شنیدم که گفت: جَدّ وی گفته است: رسول الله علیه وسلم در حَجَّةُ الوداع به من گفت: «مردم را خاموش کن!» سپس فرمود: «پس از من به کفر باز نگردید که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنند»

٩- باب : تَكُونُ فِتْنَةٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ

باب-۹ به هنگام فتنه، آنکه نشسته است، بهتر است از آنکه ایستاده است.

٧٠٨١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ .

قال إِبْرَاهِيمُ : وَحَدَّثَنِي صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « سَتَكُونُ فِتَنٌ ، الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ ، وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي ، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي ، مَنْ تَشَرَّفَ لَهَا تَسْتَشْرِفْهُ ، فَمَنْ وَجَدَ مِنْهَا مَلْجَأً ، أَوْ مَعَاذًا ، فَلْيَعُذْ بِهِ » . [راجع : ٣٦٠١ . أخرجه مسلم: ٢٨٨٦] .

۷۰۸۱- از ابراهیم بن سعد، از پدرش، از ابوسَلَمة بن عبدالرحمن، از ابوهریره.

روایت است. همچنان‌اند از صالح بن کیسان، از ابن شهاب، از سَعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت:

رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلم فرمود: «فتنه‌هایی رخ خواهد داد که در آن نشسته، از ایستاده بهتر است و ایستاده در آن بهتر است از دونده، و کسی که خود را در آن فتنه در آورد، خودش را

کرد و سپس در میان قبایل مُضَر و اَزد و بنی‌تمیم به تفرقه‌افکنی پرداخت و علیه زیاد قیام کرد و او را واداشت تا به قبیل اَزد پناه ببرد. زیاد از حضرت علی خواست تا جاریهٔ ابن قُدامه را که از قبیلهٔ بنی تمیم بود به کمک وی بفرستد. با ورود جاریهٔ به بصره جنگ میان طرفین درگرفت و ابن حَضرمی شکست خورد و در قلعه‌ای پناهنده شد، جاریه، قلعه را به آتش کشید و ابن حضرمی با هفتاد تن از یارانش در آتش سوخت. این واقعه اندکی قبل از کشته شدن محمد بن ابوبکر، پسرخوانده والی حضرت علی در مصر بود که توسط عمال معاویه جسدش در آتش سوخته شد. محمد بن ابوبکر صدیق نیز یکی از متهمین قتل عثمان بوده است.

هلاک می‌کند، و کسی که از آن فتنه پناهگاهی بیابد یا بتواند از آن دوری گزیند، باید از آن دوری گزیند.»

٧٠٨٢ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمٰنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « سَتَكُونُ فِتَنٌ ، الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ ، وَالْقَائِمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي ، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي ، مَنْ تَشَرَّفَ لَهَا تَسْتَشْرِفْهُ ، فَمَنْ وَجَدَ مَلْجأً ، أَوْ مَعَاذًا ، فَلْيَعُذْ بِهِ » . [راجع : ٣٦٠١ . أخرجه مسلم: ٢٨٨٦] .

۷۰۸۲- از شعیب، از زُهری، از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: فتنه‌هایی رخ خواهد داد که نشسته در آن بهتر است از ایستاده، و ایستاده در آن بهتر است از رونده، و رونده در آن بهتر است از دونده و کسی که خود در آن داخل شود، خودش را هلاک می‌کند و کسی که از آن پناهگاهی بیابد و یا بتواند از آن دوری گزیند، باید این کار را بکند.»

١٠- باب : إِذَا الْتَقَى الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا

باب-۱۰ اگر دو مسلمان با شمشیرهای خویش رویاروی شوند.

٧٠٨٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ رَجُلٍ لَمْ يُسَمِّهِ ، عَنِ الْحَسَنِ قال : خَرَجْتُ بِسِلَاحِي لَيَالِيَ الْفِتْنَةِ ، فَاسْتَقْبَلَنِي أَبُو بَكْرَةَ فَقَالَ : أَيْنَ تُرِيدُ ؟ قُلْتُ : أُرِيدُ نُصْرَةَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . قال : قال رَسُولُ اللَّهِ : « إِذَا تَوَاجَهَ الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَكِلَاهُمَا مِنْ أَهْلِ النَّارِ » . قِيلَ : فَهَذَا الْقَاتِلُ ، فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ ؟ قال : « إِنَّهُ أَرَادَ قَتْلَ صَاحِبِهِ » .

قال حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ : فَذَكَرْتُ هَذَا الْحَدِيثَ لِأَيُّوبَ وَيُونُسَ ابْنِ عُبَيْدٍ ، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ يُحَدِّثَانِي بِهِ ، فَقَالَا : إِنَّمَا رَوَى هَذَا الْحَدِيثَ : الْحَسَنُ ، عَنِ الْأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ .

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ بِهَذَا .

وَقَالَ مُؤَمَّلٌ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ،

۷۰۸۳ از حَمّاد، از مردی که از وی نام نبرده است، از حسن (بَصری) روایت است که گفت:

در شبهای فتنه (جنگ میان علی و معاویه) با سلاح خود برآمدم. ابوبکره پیش رویم آمد و گفت: کجا می‌خواهی بروی؟ گفتم:پسر عموی رسول الله صلی الله علیه و سلم را یاری رسانم. وی گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «اگر دو مسلمان با شمشیرهای خویش روبرو شوند، هر دویشان از اهل دوزخند»

گفته شد: این (حکم) برای قاتل است. پس بر مقتول چرا چنین (حکمی) باشد؟ فرمود: «همانا وی نیز قصد کشتن رفیق خود را کرده

وَيُونُسُ ، وَهِشَامٌ ، وَمُعَلَّى بْنُ زِيَادٍ ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنِ الأَحْنَفِ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَرَوَاهُ مَعْمَرٌ ، عَنْ أَيُّوبَ .

وَرَوَاهُ بَكَّارُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ .

وَقَالَ غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ رِبْعِيِّ ابْنِ حِرَاشٍ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَلَمْ يَرْفَعْهُ سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ . [راجع : ۳۱ . أخرجه مسلم : ۲۸۸۸] .

است.»

حَمّـاد بن زید گفت: این حدیث را به ایوب و یونس ابن عبید یاد کردم و قصد داشتم که هر دویشـان به من حدیث کنند. آن دو نفر گفتند: همانا این حدیث را، حسن، از اَحنَف بن قیس از ابوبکره روایت کرده است.

سلیمان (بن حرب) گفت: حَمّاد همین حدیث را به ما گفت. و مُؤَمَّل گفته است: حدیث کرد ما را حَمّاد بن زید، از ایوب و یونس و هِشام و مُعَلّی بن زِیاد، از حسن، از احنف، از ابی بکره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

همچنان بَـکّار بن عبدالعزیـز، از پدر خود از ابوبکره روایت کرده است. و غُندَر گفته است: حدیث کرد ما را شُـعبه، از منصـور، از ربعی ابن حَـراش، از ابوبکره از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

و سُـفیان از منصور روایت کرده اسـت و این روایـت را مرفوع ذکر نکرده اسـت (سلسـله روایت را به آن حضرت نرسانده است)

۱۱- باب : كَيْفَ الأَمْرُ إِذَا لَمْ تَكُنْ جَمَاعَةٌ

بـاب-۱۱ اگر جماعـت (مسـلمانان را امامی) نباشد، چگونه عمل کند

۷۰۸٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ جَابِرٍ : حَدَّثَنِي بُسْرُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ الْحَضْرَمِيُّ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا إِدْرِيسَ الْخَوْلاَنِيَّ : أَنَّهُ سَمِعَ حُذَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانِ يَقُولُ : كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْخَيْرِ ، وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ ، مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ ؟ قَالَ :

۷۰۸٤- از بُسـر بن عبیدالله حَضرَ روایت است کـه وی از ابو ادریس خَولانی شـنیده، که وی از حُذَیفه بن یمان شـنیده کـه می‌گفت: مردم از رسـول الله صلـی الله علیـه و سـلم دربارهٔ (نیکی) می‌پرسـیدند و من از وی در مورد شر می‌پرسـیدم، از بیم آنکه مرا دریابـد. گفتم: یا رسـول الله، همانا ما در روزگار جاهلیت بسـر

وَفِيهِ دَخَنٌ» . قُلْتُ : وَمَا دَخَنُهُ ؟ قال : «قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي ، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ» . قُلْتُ : فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قال : «نَعَمْ ، دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا» . قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا ، قال : «هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا» . قُلْتُ : فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ ؟ قال : «تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ» . قُلْتُ : فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ ؟ قال : «فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا ، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ» . [راجع : ٣٦٠٦ . اخرجه مسلم : ١٨٤٧] .

می‌بردیم، که آن شـر است. سپس خداوند این خیر (اسلام) را به ما آورد، آیا پس از این خیر، چیزی از شـر است؟ فرمود: «آری» گفتم: و آیا بعد از آن شـر، خیری است. فرمود: «آری و در آن کدورتی است»

گفتـم: کدورت آن چیسـت؟ فرمود: «گروهی هسـتند که مردم را به غیر از روش من هدایت می‌کنند، بعضی اعمالشان را می‌پسندی و بعضی را نمی‌پسندی.» گفتم: آیا بعد از این خیر چیزی از شـر اسـت؟ فرمود: «آری، ندا کنندگانی در دروازه هـای دوزخ‌انـد، کـه هر کسـی که به ندایشان پاسخ داد، او را به دوزخ می‌اندازند.» گفتـم: یا رسـول الله، آن را برای مـا بیان کن. فرمود: «آنها از مردم خود ما می‌باشند و به زبان خود ما صحبت می‌کننـد.» گفتم: اگر آن زمان مرا دریابد، به مـن چه امر می‌کنی؟ فرمود: «به جماعت مسلمانان و امام آنها بپیوند» گفتم : اگر مسـلمانان را جماعت و امامی نباشـد؟ فرمود: «از تمام آن دسته بندیها کناره بگیر، هر چند که ریشهٔ درخت بخوری تا آنکه تو را مرگ دریابد و تو به همین حالت باشی.»

١٢- باب : مَنْ كَرِهَ أَنْ يُكَثِّرَ سَوَادَ الْفِتَنِ وَالظُّلْمِ

باب-۱۲ کسی که ناخوش می‌دارد که فتنه‌ها و ظلم را زیاد گرداند

٧٠٨٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ : حَدَّثَنَا حَيْوَةُ وَغَيْرُهُ قال : حَدَّثَنَا أَبُو الأَسْوَدِ . وَقَالَ اللَّيْثُ : عَنْ أَبِي الأَسْوَدِ قال : قُطِعَ عَلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ بَعْثٌ ، فَاكْتُتِبْتُ فِيهِ ، فَلَقِيتُ عِكْرِمَةَ فَأَخْبَرْتُهُ ، فَنَهَانِي أَشَدَّ النَّهْيِ ثُمَّ قال : أَخْبَرَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ : أَنَّ أُنَاسًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَانُوا مَعَ الْمُشْرِكِينَ ،

۷۰۸۵- از حَیوَة و غیر از وی، از ابوالاسـود و لیث از ابوالاسود روایت کرده است که گفت: تجهیز لشکری بر مردم مدینه امر شد، و نام من هم در شمار لشکریان نوشته شد. سپس عِکرمه را دیدم و به وی خبر دادند. او مرا به شدت از

يُكَثِّرُونَ سَوَادَ الْمُشْرِكِينَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَيَأْتِي السَّهْمُ فَيُرْمَى فَيُصِيبُ أَحَدَهُمْ فَيَقْتُلُهُ ، أَوْ يَضْرِبُهُ فَيَقْتُلُهُ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ ﴾ . [النساء : ٩٧] . [راجع : ٤٥٩٦] .

این کار منع کرد، سپس گفت: ابن عباس گفته است: مردمی از مسلمانان با مشرکین (مکه) یکجا بودند، و اینها سیاهی لشکر مشرکین را بر رسول الله صلی الله علیه و سلم زیاد گردانیدند. تیری (از جانب مسلمانان) می‌آید و به یکی از ایشان (مسلمانی که در لشکر مشرکین است) اصابت می‌کند و او را می‌کشد، یا (مسلمانی) با ضربهٔ شمشیر (مسلمانی را که در لشکر مشرکین است) می‌زند و او را می‌کشد. سپس خداوند این آیت را فرود آورد:

«کسانی که بر خویشتن ستمگار بوده‌اند [وقتی] فرشتگان جانشان را می‌گیرند، می‌گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت می‌کردید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و [دوزخ] بد سرانجامی است» (النساء:۹۷)

١٣- باب : إِذَا بَقِيَ فِي حُثَالَةٍ مِنَ النَّاسِ

باب-۱۳ اگر کسی در میان مردمان فرومایه می‌ماند

٧٠٨٦ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ : حَدَّثَنَا حُذَيْفَةُ قَالَ : حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثَيْنِ ، رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا وَأَنَا أَنْتَظِرُ الآخَرَ حَدَّثَنَا : « أَنَّ الأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جَذْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ ، ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ الْقُرْآنِ ، ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ » .

وَحَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِهَا قَالَ : « يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ الأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ ، فَيَظَلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ أَثَرِ الْوَكْتِ ، ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ فَيَبْقَى فِيهَا أَثَرُهَا مِثْلَ أَثَرِ الْمَجْلِ ، كَجَمْرٍ دَحْرَجْتَهُ عَلَى رِجْلِكَ فَنَفِطَ ، فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ

۷۰۸٦- از اعمش، از زید بن وَهب روایت است که حُذَیفَه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما دو حدیث گفت که (عملی شدن) یکی از آن را دیدم و دیگرش را انتظار می‌برم. آن حضرت فرمود: «همانا امانت (کیفتی است که) در ریشهٔ دلهای مردم فرود آمده است (امر فطری است) سپس (فضیلت) آن را از قرآن فراگرفتند و پس از آن از سنّت دانستند.»

و آن حضرت، از برداشته شدن امانت به ما

شَيْءٌ، وَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَبَايَعُونَ، فَلا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الأَمَانَةَ، فَيُقَالُ: إِنَّ فِي بَنِي فُلانٍ رَجُلاً أَمِينًا، وَيُقَالُ لِلرَّجُلِ: مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ، وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ».

وَلَقَدْ أَتَى عَلَيَّ زَمَانٌ، وَلا أُبَالِي أَيَّكُمْ بَايَعْتُ، لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا رَدَّهُ عَلَيَّ الإِسْلامُ، وَإِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا رَدَّهُ عَلَيَّ سَاعِيهِ، وَأَمَّا الْيَوْمَ: فَمَا كُنْتُ أُبَايِعُ إِلا فُلانًا وَفُلانًا.

[راجع: ٦٤٩٧. أخرجه مسلم: ١٤٣].

گفت: «مردی می‌خوابد و در این حالت امانت از دلش برکشیده می‌شود، و اثر آن مانند نقطهٔ سیاه در دلش می‌ماند، سپس می‌خوابد و امانت از دلش برکشیده می‌شود و اثر آن مانند اثر آبله در دلش می‌ماند، همچون آتشپاره‌ای که بر پای تو می‌افتد و آن را آبله می‌کند و تو آن را ورم کرده می‌بینی و در آن چیزی (از ایمان) نیست و مردم، صبحگاه خرید و فروش می‌کنند و شخص امین (امانت نگهدارنده) را در آن نزدیکیها نمی‌بینند، گفته می‌شود: همانا در قبیلهٔ بنی فلان مردی است که امانت نگهدارنده است و سپس در مورد کسی گفته می‌شود: چه مرد هوشیار و ظریف و توانمندی است، ولی در دل وی به اندازهٔ دانهٔ خردلی از ایمان (امانت) موجود نیست.»

و همانا بر من زمانی گذشته است که پروا نکرده‌ام، اگر طرف معامله‌ام مسلمان می‌بود، اسلامیتش او را وامی‌داشت که (طلب مرا) مسترد کند و اگر مسیحی می‌بود عامل دولت اسلامی او را ناگزیر به پرداخت طلب من می‌کرد و اما امروز بجز با فلان و فلان معامله نمی‌کنم.

١٤- باب: التَّعَرُّبِ فِي الْفِتْنَةِ

باب-۱۴ بادیه‌نشینی به هنگام فتنه

٧٠٨٧ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، عَنْ يَزِيدَ ابْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْحَجَّاجِ فَقَالَ: يَا ابْنَ الأَكْوَعِ، ارْتَدَدْتَ عَلَى عَقِبَيْكَ، تَعَرَّبْتَ؟ قال: لا، وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ لِي فِي الْبَدْوِ.

۷۰۸۷- از حاتم، از یزید ابن ابی عُبَید روایت است که سَلَمه بن اَکوَع گفت: وی بر حَجّاج (بن یوسف) امیر ظالم عبدالملک خلیفهٔ اموی درآمد. حجاج به وی گفت: ای پسر اَکوَع، به عقب خود برگشته‌ای و بادیه نشین شده‌ای (از

وَعَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْد قال: لَمَّا قُتِلَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، خَرَجَ سَلَمَةُ بْنُ الأَكْوَعِ إِلَى الرَّبَذَةِ، وَتَزَوَّجَ هُنَاكَ امْرَأَةً، وَوَلَدَتْ لَهُ أَوْلَادًا، فَلَمْ يَزَلْ بِهَا، حَتَّى قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ بِلَيَالٍ، فَنَزَلَ الْمَدِينَةَ. [أخرجه مسلم: ۱۸٦۲، دون قول يزيد]

اسلام خارج شده‌ای).

سَلمه بن اکوع گفت: ولی رسول الله صلی الله علیه و سلم بادیه نشینی را به من اجازه داده است. (که در بادیه بسر بُرم) و روایت است از یزید بن ابی عبید که گفت: آنگاه که عثمان بن عَفّان به شهادت رسید، سلمه بن اکوع برآمد و به رَبذه رفت و آنجا، زنی را به ازدواج درآورد که برایش فرزندانی زاد و پیوسته در آنجا می‌بود تا آنکه چند شب قبل از مرگ خود، به مدینه آمد.

۷۰۸۸ – حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ أَبِي صَعْصَعَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ أَنَّهُ قال: قال رَسُولُ اللهِ ﷺ: «يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الْمُسْلِمِ غَنَمٌ يَتْبَعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ، يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ». [راجع: ۱۹]

۷۰۸۸– از مالک، از عبدالرحمن بن عبدالله بن ابی صَعصَعَه، از پدرش روایت است که ابوسعید خُدری رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «نزدیک است زمانی فرارسد که بهترین مال مسلمان گوسفندانی باشد که آن را به سر کوهها و جای ریزش باران می‌برد تا دین خود از فتنه‌ها فرار کند»

١٥– باب: التَّعَوُّذِ مِنَ الْفِتَنِ

باب–۱۵ پناه جستن از فتنه

۷۰۸۹ – حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قال: سَأَلُوا النَّبِيَّ ﷺ حَتَّى أَحْفَوْهُ بِالْمَسْأَلَةِ، فَصَعِدَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ الْمِنْبَرَ فَقَالَ: «لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا بَيَّنْتُ لَكُمْ». فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ يَمِينًا وَشِمَالًا، فَإِذَا كُلُّ رَجُلٍ لَافٌّ رَأْسَهُ فِي ثَوْبِهِ يَبْكِي، فَأَنْشَأَ رَجُلٌ، كَانَ إِذَا لَاحَى يُدْعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللهِ مَنْ أَبِي؟ فَقَالَ: «أَبُوكَ حُذَافَةُ». ثُمَّ أَنْشَأَ عُمَرُ فَقَالَ: رَضِينَا بِاللهِ رَبًّا، وَبِالإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولًا، نَعُوذُ بِاللهِ مِنْ سُوءِ الْفِتَنِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَا رَأَيْتُ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ كَالْيَوْمِ قَطُّ، إِنَّهُ صُوِّرَتْ لِي الْجَنَّةُ

۷۰۸۹– از هِشام، از قتاده روایت است که انس رضی الله عنه گفت: مردم از پیامبر صلی الله علیه و سلم به سؤال کردن آغاز کردند تا آنکه در سؤال کردن افراط نمودند.

پیامبر صلی الله علیه و سلم روزی بر منبر بالا شد و گفت: «هر آنچه از من بپرسید برای شما می‌گویم» من به نگریستن به سوی راست و چپ آغاز کردم و دیدم که هر کس سرش را در جامه‌اش پوشانیده و می‌گرید، سپس مردی که هرگاه با کسی جنگ و جدل می‌کرد، او را به

وَالنَّارُ، حَتَّى رَأَيْتُهُمَا دُونَ الْحَائِطِ».

قَالَ: فَكَانَ قَتَادَةُ يَذْكُرُ هَذَا الْحَدِيثَ عِنْدَ هَذِهِ الْآيَةِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾. [المائدة:۱۰۱]. [راجع: ۹۳. أخرجه مسلم: ۲۳۵۹، مطولاً]

غیر پدرش نسبت می‌دادند برخاست و گفت: «یا پیامبر خدا، پدرم کیست؟ فرمود: «پدر تو حُذافه است» سپس عمر برخاست و گفت: راضی شدیم که خدا پروردگارماست و اسلام دین ماست و محمد فرستادهٔ (خدا) است. از بدی فتنه‌ها به خدا پناه می‌جوییم. سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگز خوبی و بدی را چون امروز ندیده بودم. همانا بهشت و دوزخ بر من نموده شد تا آنکه آنها را در جلوی این دیوار دیدم»

و قَتاده گفت: این حدیث برای توضیح این آیه یاد می‌شود «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد. شما را اندوهناک می‌کند، مپرسید» (المائده:۱۰۱)

۷۰۹۰ – وَقَالَ عَبَّاسٌ النَّرْسِيُّ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ: أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ، بِهَذَا، وَقَالَ: كُلُّ رَجُلٍ لَافًّا رَأْسَهُ فِي ثَوْبِهِ يَبْكِي. وَقَالَ عَائِذًا بِاللَّهِ مِنْ سُوءِ الْفِتَنِ، أَوْ قَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَوْأَى الْفِتَنِ. [راجع: ۹۳. أخرجه مسلم: ۲۳۵۹، مطولاً]

۷۰۹۰– عباس نَرسی گفت: از یزید بن زُرَیع روایت است که سعید گفت: قَتاده به ما گفت: همانا انس بدیشان حدیث کرده بود؛ همین حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را (که مذکور شد) (از انس چنین روایت شده) هر کسی سرِ خود را در جامهٔ خود پیچیده بود و می‌گریست. (و عمر چنین) گفته بود: از بدی فتنه‌ها به خدا پناه جوینده هستیم، یا چنین گفته بود: از بدی فتنه‌ها به خدا پناه می‌جویم.

۷۰۹۱ – وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ وَمُعْتَمِرٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ قَتَادَةَ: أَنَّ أَنَسًا حَدَّثَهُمْ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذَا. وَقَالَ: عَائِذًا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ الْفِتَنِ. [راجع: ۹۳. أخرجه مسلم: ۲۳۵۹، مطولاً]

۷۰۹۱– و خلیفه به من گفته است: از یزید بن زُرَیع، از سعید و مُعتمِر، از پدرش، از قَتاده روایت است که انس همین حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده و این عبارت را گفته: از شرّ فتنه‌ها به خدا پناه جوینده هستیم.

١٦- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ :
« الْفِتْنَةُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ »

٧٠٩٢ - حَدَّثَنِي عَبْدُاللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَامَ إِلَى جَنْبِ الْمِنْبَرِ فَقَالَ : « الْفِتْنَةُ هَا هُنَا ، الْفِتْنَةُ هَا هُنَا ، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ ، أَوْقَالَ : قَرْنُ الشَّمْسِ » . [راجع : ٣١٠٤ . أخرجه مسلم : ٢٩٠٥] .

٧٠٩٣ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ وَهُوَ مُسْتَقْبِلٌ الْمَشْرِقَ يَقُولُ : « أَلَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَا هُنَا ، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ » . [راجع : ٣١٠٤ . أخرجه مسلم : ٢٩٠٥] .

٧٠٩٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ : حَدَّثَنَا أَزْهَرُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ : ذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ : « اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي يَمَنِنَا » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، وَفِي نَجْدِنَا ؟ قَالَ : « اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا ، اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي يَمَنِنَا » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، وَفِي نَجْدِنَا ؟ فَأَظُنُّهُ قَالَ فِي الثَّالِثَةِ : « هُنَاكَ الزَّلَازِلُ وَالْفِتَنُ ، وَبِهَا يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ » . [راجع : ١٠٣٧] .

٧٠٩٥ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ الْوَاسِطِيُّ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ بَيَانٍ ، عَنْ وَبَرَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ : خَرَجَ عَلَيْنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ عُمَرَ ، فَرَجَوْنَا أَنْ يُحَدِّثَنَا حَدِيثًا

باب-۱۶ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «فتنه‌ها از سوی مشرق است»

۷۰۹۲- از مَعمَر از زُهری، از سالِم. از پدرش (ابن عمر) از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که آن حضرت به کنار منبر ایستاد و فرمود: «فتنه‌ها از اینجا می‌آید، فتنه‌ها از اینجا می‌آید، فتنه‌ها از اینجا می‌آید. از آنجا که شاخ شیطان ظاهر می‌شود – یا فرمود– کنار خورشید طلوع می‌کند»

۷۰۹۳- از لیث، از نافع روایت است که عمر رضی الله عنه گفت: وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده که روی آن حضرت به سوی شرق بود و می‌گفت: « آگاه باشید که همانا فتنه‌ها از این جاست، از جایی که شاخ شیطان نمودار می‌شود»

۷۰۹٤- از ابن عَون، از نافع روایت است که ابن عمر گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «بارالها، بر شام ما برکت ارزانی کن، بارالها، بر یمن ما برکت ارزانی کن.» صحابه گفتند: یا رسول الله و در نَجدما. آن حضرت فرمود: «بارالها بر شام ما برکت ارزانی کن بارالها، بر یمن ما برکت ارزانی کن» گفتند: یا رسول الله، و در نجدما و گمان می‌کنم که برای بارسوم فرمود: «آنجا (نجد) سرزمین زلزله‌ها و فتنه‌هاست و از آنجا سر شیطان نمودار می‌شود»

۷۰۹۵- از وَبَرَة بن عبدالرحمن روایت است که سعید بن جُبَیر گفت: ابن عمر به سوی ما برآمد و امیدوار بودیم که حدیث خوبی برای

حَسَنًا ، قال : فَبَادَرَنَا إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِالرَّحْمَنِ ، حَدِّثْنَا عَنِ الْقِتَالِ فِي الْفِتْنَةِ ، وَاللَّهُ يَقُولُ : ﴿ وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ ﴾ [البقرة : ۱۹۳] . فَقَالَ : هَلْ تَدْرِي مَا الْفِتْنَةُ ، ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ ؟ إِنَّمَا كَانَ مُحَمَّدٌ ﷺ يُقَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ ، وَكَانَ الدُّخُولُ فِي دِينِهِمْ فِتْنَةً ، وَلَيْسَ كَقِتَالِكُمْ عَلَى الْمُلْكِ . [راجع : ۳۱۳۰]

ما بگوید. مردی به ما فرصت نداد و به او گفت: ای ابو عبدالرحمن، دربارهٔ جنگ در حالت فتنه به ما بگوی، خداوند می‌گوید: «با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد» (البقره:۱۹۳)

ابن عمر گفت: آیا می‌دانی که فتنه چیست؟ مادرِ تو به حالِ تو بگرید. همانا محمد صلی الله علیه و سلم با مشرکین می‌جنگید و در آمدن در دین ایشان فتنه بود (آن حضرت برای دفع فتنه می‌جنگید) و جنگیدن آن حضرت مانند جنگیدن شما بر سر (رسیدن) به حکومت نبود.

۱۷- باب : الْفِتْنَةِ الَّتِي تَمُوجُ كَمَوْجِ الْبَحْرِ

باب-۱۷ فتنه‌ای که چون موجِ دریا موج می‌زند

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ خَلَفِ بْنِ حَوْشَبٍ : كَانُوا يَسْتَحِبُّونَ أَنْ يَتَمَثَّلُوا بِهَذِهِ الأَبْيَاتِ عِنْدَ الْفِتَنِ .

قال : امْرُؤُ الْقَيْسِ :

الْحَرْبُ أَوَّلُ مَا تَكُونُ فَتِيَّةً
تَسْعَى بِزِينَتِهَا لِكُلِّ جَهُولِ
حَتَّى إِذَا اشْتَعَلَتْ وَشَبَّ ضِرَامُهَا
وَلَّتْ عَجُوزًا غَيْرَ ذَاتِ حَلِيلِ
شَمْطَاءَ يُنْكَرُ لَوْنُهَا وَتَغَيَّرَتْ
مَكْرُوهَةً لِلشَّمِّ وَالتَّقْبِيلِ

و ابن عُیَینه، از خَلَف بن حَوشَب روایت کرده است که گفت: بعضی علما دوست می‌داشتند که به هنگام فتنه این اشعار را که اَمرُؤُالقیس سروده است بخوانند:

جنگ در آغاز بسیار جالب و فریبنده است
با زینت و آرایش خود هر نادانی را به خود می‌کشاند
تا آنکه مشتعل شود و آتش آن به شدت برافروزد
آنگاه شکل پیر زالی بخود می‌گیرد که شوهرپذیر نیست.
دارای موی سیاه و سفید نامطبوع و تغییر یافته/ که بوییدن و بوسیدنش ناخوشایند است.

۷۰۹۶ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا شَقِيقٌ : سَمِعْتُ حُذَيْفَةَ يَقُولُ :

۷۰۹۶- از اَعمش روایت است که شقیق گفت: از حُذَیفه شنیدم که می‌گفت: در حالی که ما

بَيْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ عُمَرَ، إِذْ قال: أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْفِتْنَةِ؟ قال: «فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ، تُكَفِّرُهَا الصَّلاةُ وَالصَّدَقَةُ، وَالأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ». قال: لَيْسَ عَنْ هَذَا أَسْأَلُكَ، وَلَكِنِ الَّتِي تَمُوجُ كَمَوْجِ الْبَحْرِ، قال: لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا مُغْلَقًا، قال عُمَرُ: أَيُكْسَرُ الْبَابُ أَمْ يُفْتَحُ؟ قال: لا، بَلْ يُكْسَرُ، قال عُمَرُ: إِذًا لا يُغْلَقَ أَبَدًا، قُلْتُ: أَجَلْ. قُلْنَا لِحُذَيْفَةَ: أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ الْبَابَ؟ قال: نَعَمْ، كَمَا يَعْلَمُ أَنَّ دُونَ غَدٍ لَيْلَةً، وَذَلِكَ أَنِّي حَدَّثْتُهُ حَدِيثًا لَيْسَ بِالأَغَالِيطِ. فَهِبْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ: مَنِ الْبَابُ، فَأَمَرْنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ، فَقَالَ: مَنِ الْبَابُ؟ قال: عُمَرُ. [راجع: ۵۲۵. أخرجه مسلم: ۱۴۴، مطولاً باختلاف].

نزد عُمر نشسته بودیم. ناگاه گفت: کدام یک از شما فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم را دربارهٔ فتنه به یاد دارد؟ (حذیفه می‌گوید: گفتم که آن حضرت) فرمود: «فتنهٔ مرد در زن او و مال او و فرزند او و همسایهٔ اوست، که آن را نماز و صدقه و امر به معروف و نهی از مُنکَر می‌پوشاند.»

عمر گفت: من دربارهٔ این فتنه از تو نپرسیدم، ولی مراد همان فتنه‌ای است که بسان موج دریا موج می‌زند.

حُذَیفه گفت: گفتم: ای امیرالمؤمنین، تو را از آن فتنه باکی نیست، زیرا میان تو و آن فتنه دروازه‌ای است بسته شده. عمر گفت: آیا دروازه شکسته می‌شود یا گشاده می‌شود؟ حذیفه گفت: نی، بلکه شکسته می‌شود، عمر گفت: آنگاه هرگز بسته نمی‌شود. گفتم: آری چنین است.

ما به حذیفه گفتیم: آیا عمر می‌دانست که مراد از دروازه چیست؟ گفت: آری، چنانکه می‌دانست که پس از روز شب می‌آید، و به همین سبب است که به وی حدیثی گفتم که در آن هیچ گونه اشتباهی نیست.

شقیق می‌گوید: ما ترسیدیم که از حُذَیفه سؤال کنیم که مراد از دروازه چیست؟ و به مَسروق گفتیم که او از وی بپرسد و او پرسید که مراد از دروازه چیست؟ حُذَیفه گفت: مراد عمر است.

۷۰۹۷- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ شَرِيكِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ قال: خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمًا إِلَى حَائِطٍ مِنْ حَوَائِطِ الْمَدِينَةِ لِحَاجَتِهِ، وَخَرَجْتُ فِي إِثْرِهِ،

۷۰۹۷- از شریک بن عبدالله، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوموسی اشعری گفته است: پیامبر صلی الله علیه و سلم روزی برای حاجتی که داشت به سوی یکی از باغهای مدینه برآمد،

فَلَمَّا دَخَلَ الْحَائِطَ جَلَسْتُ عَلَى بَابِهِ ، وَقُلْتُ : لأَكُونَنَّ الْيَوْمَ بَوَّابَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَلَمْ يَأْمُرْنِي ، فَذَهَبَ النَّبِيُّ ﷺ وَقَضَى حَاجَتَهُ ، وَجَلَسَ عَلَى قُفِّ الْبِئْرِ ، فَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ وَدَلاَّهُمَا فِي الْبِئْرِ ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ لِيَدْخُلَ ، فَقُلْتُ : كَمَا أَنْتَ حَتَّى أَسْتَأْذِنَ لَكَ ، فَوَقَفَ فَجِئْتُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقُلْتُ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ عَلَيْكَ ، قَالَ : «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» . فَدَخَلَ ، فَجَاءَ عَنْ يَمِينِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ وَدَلاَّهُمَا فِي الْبِئْرِ ، فَجَاءَ عُمَرُ فَقُلْتُ : كَمَا أَنْتَ حَتَّى أَسْتَأْذِنَ لَكَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ» . فَجَاءَ عَنْ يَسَارِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ فَدَلاَّهُمَا فِي الْبِئْرِ ، فَامْتَلأَ الْقُفُّ ، فَلَمْ يَكُنْ فِيهِ مَجْلِسٌ ، ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَقُلْتُ : كَمَا أَنْتَ حَتَّى أَسْتَأْذِنَ لَكَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ ، مَعَهَا بَلاَءٌ يُصِيبُهُ» . فَدَخَلَ فَلَمْ يَجِدْ مَعَهُمْ مَجْلِسًا ، فَتَحَوَّلَ حَتَّى جَاءَ مُقَابِلَهُمْ عَلَى شَفَةِ الْبِئْرِ ، فَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ ثُمَّ دَلاَّهُمَا فِي الْبِئْرِ ، فَجَعَلْتُ أَتَمَنَّى أَخًا لِي ، وَأَدْعُو اللَّهَ أَنْ يَأْتِيَ .

قَالَ ابْنُ الْمُسَيَّبِ : فَتَأَوَّلْتُ ذَلِكَ قُبُورَهُمْ ، اجْتَمَعَتْ هَا هُنَا ، وَانْفَرَدَ عُثْمَانُ . [راجع : ۳۶۷۴ . أخرجه مسلم: ۲۴۰۳].

و من هم از عقب وی راهی شدم، آنگاه که به باغ درآمد، من به دروازهٔ باغ نشستم و گفتم: من امروز دربان پیامبر صلی الله علیه و سلم هستم. در حالی که آن حضرت مرا به این کار نگمارده بود. پیامبر صلی الله علیه و سلم رفت و حاجت خود را تمام کرد و بر کنارهٔ محوطهٔ چاه نشست و ساقهای پای را برهنه کرد و به درون چاه آویزان کرد. سپس ابوبکر آمد تا از وی اجازهٔ ورود بخواهد. به وی گفتم: همینجا باش تا برای تو اجازه بگیرم. وی در آنجا ایستاد. من نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتم و گفتم: ای پیامبر خدا، ابوبکر از تو اجازه می‌خواهد. فرمود: «به وی اجازه بده و او را به بهشت بشارت ده» وی آمد و به سوی راست پیامبر صلی الله علیه و سلم نشست و ساقهای پای را برهنه کرد و در چاه فروکرد.

سپس عمر آمد. به وی گفتم: همینجا باش تا برای تو اجازه بگیرم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «به وی اجازه ده و او را به بهشت بشارت ده» وی آمد و به جانب چپ پیامبر صلی الله علیه و سلم نشست، و ساقهای پای را برهنه کرد و در چاه فرو کرد. کنارهٔ چاه (با نشستن آن حضرت و ابوبکر و عمر) پرُ شد. و در آن جای نشستن نماند.

سپس عثمان آمد، به وی گفتم: همینجا باش تا آنکه برای تو اجازه بگیرم. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «به وی اجازه بده و او را به بهشت بشارت ده با مصیبتی که به وی می‌رسد.»

وی درآمد و به سوی دیگر کنارهٔ چاه دور خورد تا مقابل ایشان قرار گرفت. وی ساقهای

٧٠٩٨ - حَدَّثَنِي بِشْرُ بْنُ خَالِدٍ : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سُلَيْمَانَ : سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ قال : قِيلَ لأُسَامَةَ : أَلا تُكَلِّمُ هَذَا ؟ قال : قَدْ كَلَّمْتُهُ مَا دُونَ أَنْ أَفْتَحَ بَابًا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَفْتَحُهُ ، وَمَا أَنَا بِالَّذِي أَقُولُ لِرَجُلٍ ، بَعْدَ أَنْ يَكُونَ أَمِيرًا عَلَى رَجُلَيْنِ : أَنْتَ خَيْرٌ ، بَعْدَ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « يُجَاءُ بِرَجُلٍ فَيُطْرَحُ فِي النَّارِ ، فَيَطْحَنُ فِيهَا كَطَحْنِ الْحِمَارِ بِرَحَاهُ ، فَيُطِيفُ بِهِ أَهْلُ النَّارِ فَيَقُولُونَ : أَيْ فُلانُ ، أَلَسْتَ كُنْتَ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ ؟ فَيَقُولُ : إِنِّي كُنْتُ آمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلا أَفْعَلُهُ ، وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَفْعَلُهُ » . [راجع : ٣٢٦٧ . أخرجه مسلم: ٢٩٨٩] .

پـای را برهنه کـرد و به درون چـاه فرو کرد. ابوموسـی می‌گوید: مـن آرزوی برادر خود را می‌کردم و از خدا می‌خواسـتم تا وی نیز بیاید (تا شـاید به بهشت بشـارت یابد) ابن مُسیَّب گفت: مـن اجتماع ایشـان را (در کنار هم) به قبرهایشان تعبیر کردم که (قبرهای سه نفر اول) یکجااند و قبر عثمان، از ایشان جداست.

٧٠٩٨- از شُـعبه، از سُـلَیمان روایت است که گفت: از ابووائل شنیدم که گفت:

به اُسامه گفته شد: آیا تو با این (عثمان) صحبت نمی‌کنی (تا این فتنه فرو نشیند)؟ اُسامه گفت: من (پنهانی) بـا وی صحبت کردم، بدون آنکه نخستین کسی باشم که دروازهٔ (فتنه) را بگشایم. و من کسـی نیسـتم که به مردی که بر دو مرد امیر باشد، بگویم: تو مردی خوب هستی، پس از آنکـه از رسـول الله صلی الله علیه و سـلم شـنیدم که می‌فرمود: «مردی آورده می‌شـود و وی سوده و پایمال می‌شـود مانند خر که دانهٔ آسیا را می‌ساید و پایمال می‌کند. اهل دوزخ بر وی گرد می‌آیند و می‌گویند: ای فلان، تو همان کس نیستی که امر به معروف می‌کرد ولی خود بـدان عمل نمی‌کردم و از مُنکر منع می‌کردم و خود آن را می‌کردم»

١٨ - باب

٧٠٩٩ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ الْهَيْثَمِ : حَدَّثَنَا عَوْفٌ ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قال : لَقَدْ نَفَعَنِي اللَّهُ بِكَلِمَةٍ أَيَّامَ الْجَمَلِ ، لَمَّا بَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ أَنَّ فَارِسًا مَلَّكُوا ابْنَةَ كِسْرَى قال : « لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمُ امْرَأَةً » . [راجع : ٤٤٢٥]

باب-١٨

٧٠٩٩- از عَوف، از حَسَـن، از ابوبکره روایت اسـت که گفت: همانا به هنـگام جنگ جمل[١] بـا یک کلمه (که از آن حضرت شـنیده بودم) خداوند مرا بهره‌مند گردانید، آنگاه که به پیامبر

١- جنگ جمل میان حضرت علی و حضرت عایشه رخ داد و چون حضرت عایشه در میدان جنگ بر شتر سوار بود، آن را جنگ جمل نامیده‌اند.

صلی الله علیه و سلم خبر رسید که مردم فارس دختر خسرو[1] را به پادشاهی گرفتند، فرمود: «هرگز قومی که زنی را ولی امر خود خود بسازند، رستگار نخواهند شد.»

٧١٠٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاش : حَدَّثَنَا أَبُو حَصِين : حَدَّثَنَا أَبُو مَرْيَمَ ، عَبْدُاللَّهِ بْنُ زِيَادٍ الأَسَدِيُّ ، قال : لَمَّا سَارَ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَعَائِشَةُ إِلَى الْبَصْرَةِ ، بَعَثَ عَلِيٌّ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ وَحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ، فَقَدِمَا عَلَيْنَا الْكُوفَةَ ، فَصَعِدَا الْمِنْبَرَ ، فَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَوْقَ الْمِنْبَرِ فِي أَعْلاهُ ، وَقَامَ عَمَّارٌ أَسْفَلَ مِنَ الْحَسَنِ ، فَاجْتَمَعْنَا إِلَيْهِ ، فَسَمِعْتُ عَمَّارًا يَقُولُ : إِنَّ عَائِشَةَ قَدْ سَارَتْ إِلَى الْبَصْرَةِ ، وَوَاللَّهِ إِنَّهَا لَزَوْجَةُ نَبِيِّكُمْ ﷺ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ابْتَلاكُمْ ، لِيَعْلَمَ إِيَّاهُ تُطِيعُونَ أَمْ هِيَ .

٧١٠٠- از ابوحَصِین، از ابومریم، از عبدالله بن زیاد اسدی روایت است که گفت: آنگاه که طلحه و زُبیر و عایشه به سوی بصره سفر کردند،[2] علی عَمَّار بن یاسر و حسن بن علی را فرستاد و آنان نزد ما به کوفه آمدند. حسن بن علی بر فراز منبر و عمار پایین تر از حسن ایستاد. ما پیرامون عَمار جمع شدیم. از عَمَّار شنیدم که می گفت: همانا عایشه به سوی بصره سیر کرده است و به خدا سوگند که همانا وی در دنیا و آخرت همسر پیامبر شماست ولی خداوند تبارک و تعالی شما را می آزماید تا بنگرد که از او (خدا) اطاعت می کنید یا از عایشه.

٧١٠١ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي غَنِيَّةَ ، عَنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ : قَامَ عَمَّارٌ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ ، فَذَكَرَ عَائِشَةَ ، وَذَكَرَ مَسِيرَهَا ، وَقَالَ : إِنَّهَا زَوْجَةُ نَبِيِّكُمْ ﷺ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ ، وَلَكِنَّهَا مِمَّا ابْتُلِيتُمْ . [راجع : ٣٧٧٢]

٧١٠١- از حَکَم روایت استکه ابو وائل گفت: عَمّار بر منبر کوفه ایستاد و از عایشه یاد کرد و از مسیر آمدنش (به بصره) سخن زد و سپس گفت: همانا وی همسر پیامبر شما در دنیا و در آخرت است ولی این چیزی است که شما

[1]- دختر خسرو که به پادشاهی رسید، پوران بوده و مدت سلطنتش یک و نیم سال بوده است «تیسیر القاری»

[2]- جنگ جمل در سال ۳۶ هجری، پس از چند ماه که از خلافت حضرت علی گذشته بود، میان حضرت علی و حضرت عایشه که طلحه و زبیر و عبدالله بن زبیر او را همراهی می‌کردند، در بصره به وقوع پیوست. در این جنگ که به خونخواهی عثمان رضی الله عنه صورت گرفته بود مسلمانان دو گروه شده بودند. عایشه ام المؤمنین بر شتری سرخ سوار و در میدان کارزار پیرامون شترش طرفداران وی «مادر، مادر» می‌گفتند، و در برابر لشکر حضرت علی تا پای جان می‌جنگیدند، تا آنکه شکست خوردند و محمد بن ابی بکر برادر اُم المؤمنین، او را از شتر به زیر آورد. نظر به گفتهٔ طبری بین ده تا پانزده هزار نفر در این جنگ از هر دو طرف، به شمول طلحه و زبیر کشته شدند و سپس ام المؤمنین عایشه واپس به مدینه آمد.

۷۱۰۲، ۷۱۰۳، ۷۱۰٤ - حَدَّثَنَا بَدَلُ بْنُ الْمُحَبَّرِ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: أَخْبَرَنِي عَمْرٌو: سَمِعْتُ أَبَا وَائِلٍ يَقُولُ: دَخَلَ أَبُو مُوسَى وَأَبُو مَسْعُودٍ عَلَى عَمَّارٍ، حَيْثُ بَعَثَهُ عَلِيٌّ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ يَسْتَنْفِرُهُمْ، فَقَالا: مَا رَأَيْنَاكَ أَتَيْتَ أَمْرًا أَكْرَهَ عِنْدَنَا مِنْ إِسْرَاعِكَ فِي هَذَا الأَمْرِ مُنْذُ أَسْلَمْتَ؟ فَقَالَ عَمَّارٌ: مَا رَأَيْتُ مِنْكُمَا مُنْذُ أَسْلَمْتُمَا أَمْرًا أَكْرَهَ عِنْدِي مِنْ إِبْطَائِكُمَا عَنْ هَذَا الأَمْرِ، وَكَسَاهُمَا حُلَّةً حُلَّةً، ثُمَّ رَاحُوا إِلَى الْمَسْجِدِ. [انظر: ۷۱۰۵، ۷۱۰٦، ۷۱۰۷].

مورد آزمون قرار گرفتید.

۷۱۰۲،۷۱۰۳،۷۱۰٤- از شُعبه، از عمرو روایت است که گفت: از ابو وائل شنیدم که می گفت:

ابوموسی و ابو مسعود بر عَمّار در آمدند: آنگاه که علی او را نزد مردم کوفه فرستاد بود که آنها را به مقابله (با عایشه) وادارد. آن دو نفر به عمار گفتند: از آن روزی که تو اسلام آوردی، تو را ندیده ایم که در کاری نا خوشایندتر، از شتاب ورزیدن به این کار اقدام کرده باشی.

عمار گفت: از آن روزی که شما دو نفر اسلام آوردید، من شما را ندیده ام که در نزد من کاری ناخوشایند تر از سستی در این کار (که اطاعت علی است) کرده باشید. سپس ابو مسعود، به هر یک از ایشان (ابوموسی و عمار را) حله ای داد و سپسس راهی مسجد شدند.

۷۱۰۵، ۷۱۰٦، ۷۱۰۷ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ شَقِيقِ بْنِ سَلَمَةَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ أَبِي مَسْعُودٍ وَأَبِي مُوسَى وَعَمَّارٍ، فَقَالَ أَبُو مَسْعُودٍ: مَا مِنْ أَصْحَابِكَ أَحَدٌ إِلا لَوْ شِئْتُ لَقُلْتُ فِيهِ غَيْرَكَ، وَمَا رَأَيْتُ مِنْكَ شَيْئًا مُنْذُ صَحِبْتَ النَّبِيَّ ﷺ أَعْيَبَ عِنْدِي مِنِ اسْتِسْرَاعِكَ فِي هَذَا الأَمْرِ، قَالَ عَمَّارٌ: يَا أَبَا مَسْعُودٍ، وَمَا رَأَيْتُ مِنْكَ وَلا مِنْ صَاحِبِكَ هَذَا شَيْئًا مُنْذُ صَحِبْتُمَا النَّبِيَّ ﷺ أَعْيَبَ عِنْدِي مِنْ إِبْطَائِكُمَا فِي هَذَا الأَمْرِ. فَقَالَ أَبُو مَسْعُودٍ، وَكَانَ مُوسِرًا: يَا غُلامُ هَاتِ حُلَّتَيْنِ، فَأَعْطَى إِحْدَاهُمَا أَبَا مُوسَى وَالأُخْرَى عَمَّارًا، وَقَالَ: رُوحَا فِيهِ إِلَى الْجُمُعَةِ. [راجع: ۷۱۰۲، ۷۱۰۳، ۷۱۰٤].

۷۱۰۵،۷۱۰٦،۷۱۰۷- از اعمش، از شقیق بن سَلَمه روایت است که گفت:

با ابو مسعود و ابو موسی و عَمّار نشسته بودیم. ابو مسعود (به عَمّار) گفت: هیچ یک از یاران تو را سراغ ندارم که اگر بخواهم درباره اش (سخنی سرزنش گونه) بگویم، بجز تو کسی را یافته نمی توانم، و از انگاه که تو صحبت پیامبر صلی الله علیه و سلم را در یافته ای، به نزد من کاری نادرست از تو ندیده ام، جز شتاب ورزیدن در این کار. عَمّار گفت: ای ابو مسعود، از آنگاه که شما دو نفر ، صحبت پیامبر صلی الله علیه و سلم را دریافته اید، کاری نادرست از شما ندیده‌ام جز درنگ کردن در این کار.

ابو مسعود که مردی توانگر بود گفت: ای غلام

دو حُلّه بیاور. یکی از آن حُلّه ها را به ابوموسی و دیگری را به عَمّار داد، و گفت: (این جامه را عوض جامهٔ سفر بپوشید) و به نماز جمعه بروید.

۱۹- باب : إِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا

باب-۱۹ آنگاه که خدا به گروهی عذابی نازل کند

۷۱۰۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُثْمَانَ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما يَقُولُ : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِقَوْمٍ عَذَابًا ، أَصَابَ الْعَذَابُ مَنْ كَانَ فِيهِمْ ، ثُمَّ بُعِثُوا عَلَى أَعْمَالِهِمْ » .

[أخرجه مسلم : ۲۸۷۹].

۷۱۰۸- از زُهری، از حَمزهٔ بن عبدالله ابن عمر روایت است که وی از ابن عمر رضی الله عنهما شنیده است که می گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « آنگاه که به قومی عذابی نازل گردد، این عذاب همگی (خوب و بد) را که در آن قوم است فرا می گیرد، سپس (در آخرت) نظر به اعمال خویش برانگیخته می شوند (مورد بازپرس قرار می گیرند)

۲۰- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ :

« إِنَّ ابْنِي هَذَا لَسَيِّدٌ ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ »

باب-۲۰

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم برای حسن بن علی: « همانا این پسر من، سالار است و شاید که خدا توسط وی میان دو گروه از مسلمانان صلح بیاورد.»

۷۱۰۹- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ أَبُو مُوسَى ، وَلَقِيتُهُ بِالْكُوفَةِ وَجَاءَ إِلَى ابْنِ شُبْرُمَةَ ، فَقَالَ : أَدْخِلْنِي عَلَى عِيسَى فَأَعِظَهُ ، فَكَأَنَّ ابْنَ شُبْرُمَةَ خَافَ عَلَيْهِ فَلَمْ يَفْعَلْ ، قال :

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ قال : لَمَّا سَارَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ رضي الله عنهما إِلَى مُعَاوِيَةَ بِالْكَتَائِبِ .

۷۱۰۹- از سفیان روایت است که گفت: اسرائیل ابوموسی به من گفت: و او را به کوفه ملاقات کردم. وی نزد ابن شبرُمه، آمد و گفت: مرا نزد عیسی (بن موسی، بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس) ببر تا با او صحبت کنم، زیرا ابن شبرُمه در موردش نگران بود. وی این کا را نکرد. گفت:

قال عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لِمُعَاوِيَةَ : أَرَى كَتِيبَةً لا تُوَلِّي حَتَّى تُدْبِرَ أُخْرَاهَا .

قال مُعَاوِيَةُ : مَنْ لِذَرَارِيِّ الْمُسْلِمِينَ ؟ فَقَالَ : أَنَا .

فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَامِرٍ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ سَمُرَةَ : نَلْقَاهُ فَنَقُولُ لَهُ الصُّلْحَ .

قال الْحَسَنُ : وَلَقَدْ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرَةَ قال : بَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ يَخْطُبُ ، جَاءَ الْحَسَنُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ ، وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» . [راجع : ۲۷۰٤]

حسن (بصری) به ما حدیث کرد: آنگاه که حسن بن علی رضی الله عنهما با افواج خود به سوی معاویه حرکت کرد، عَمرو بن عاص به معاویه گفت: من لشکری را می بینم که پشت (به دشمن) نمی دهد تا آنکه لشکر دیگر پشت ندهد.

مُعاویه گفت: از فرزندان مسلمانان (در صورت جنگ) چه کسی سرپرستی خواهد کرد؟ عمرو بن عاص گفت: من (متعهد می شوم) عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن سَمُره گفتند: ما با معاویه ملاقات می کنیم و به وی می گوییم که صلح کند.

حسن (بصری) گفت: همانا از ابوبکره شنیدم که گفت: در حالیکه پیامبر صلی الله علیه و سلم خطبه می خواند، حسن آمد و پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: « این پسر من سالار است و شاید که خدا توسط او میان دو گروه از مسلمانان صلح بیاورد»

۷۱۱۰ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، قال : قال عَمْرٌو : أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ : أَنَّ حَرْمَلَةَ مَوْلَى أُسَامَةَ أَخْبَرَهُ - قال عَمْرٌو : قَدْ رَأَيْتُ حَرْمَلَةَ - قال : أَرْسَلَنِي أُسَامَةُ إِلَى عَلِيٍّ وَقَالَ : إِنَّهُ سَيَسْأَلُكَ الآنَ فَيَقُولُ : مَا خَلَّفَ صَاحِبَكَ ؟ فَقُلْ لَهُ : يَقُولُ لَكَ : لَوْ كُنْتَ فِي شِدْقِ الأَسَدِ لأَحْبَبْتُ أَنْ أَكُونَ مَعَكَ فِيهِ ، وَلَكِنَّ هَذَا أَمْرٌ لَمْ أَرَهُ . فَلَمْ يُعْطِنِي شَيْئًا ، فَذَهَبْتُ إِلَى حَسَنٍ وَحُسَيْنٍ وَابْنِ جَعْفَرٍ ، فَأَوْقَرُوا لِي رَاحِلَتِي .

۷۱۱۰- از سُفیان روایت است که گفت: عمرو گفت: محمد بن علی (امام باقر) مرا خبر داده که حَرمَلَه مولی اسامه او را خبر داده است. عمرو گفته است: همانا حرمله را دیدم که گفت: اُسامه مرا نزد علی (به کوفه) فرستاد و گفت: همانا (وقتی بدانجا رسیدی) علی از تو خواهد پرسید و می گوید: چه چیز رفیق تو (اسامه) را واداشت که عقب بماند؟ (و به ما نپسوندد) به وی بگوی: به تو پیغام داده است: اگر تو در دهن شیری می بودی، اُسامه دوست می داشت که با تو همراه می بود، ولی این کاری است که آن را (صواب) نمی بینم، (آنگاه

که رفتم و پیام را رساندم) علی به من چیزی نداد. سپس نزد حسن و حسین و ابن جعفر رفتم و آنان شتر مرا (از مال) بار کردند.

٢١- باب : إِذَا قَالَ عِنْدَ قَوْمٍ شَيْئًا ، ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ بِخِلَافِهِ

٧١١١ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ : لَمَّا خَلَعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ ، جَمَعَ ابْنُ عُمَرَ حَشَمَهُ وَوَلَدَهُ ، فَقَالَ : إِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « يُنْصَبُ لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . وَإِنَّا قَدْ بَايَعْنَا هَذَا الرَّجُلَ عَلَى بَيْعِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ غَدْرًا أَعْظَمَ مِنْ أَنْ يُبَايَعَ رَجُلٌ عَلَى بَيْعِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُنْصَبُ لَهُ الْقِتَالُ ، وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنْكُمْ خَلَعَهُ ، وَلَا بَايَعَ فِي هَذَا الْأَمْرِ ، إِلَّا كَانَتِ الْفَيْصَلَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ . [راجع : ٣١٨٨ . أخرجه مسلم : ١٧٣٥ ، مختصراً]

باب-۲۱ کسی که نزد مردم چیزی بگوید و چون بیرون آید به خلاف آن بگوید

۷۱۱۱- از حَمّاد بن زید از اَیّوب روایت است که نافع گفت: آنگاه که مردم مدینه یزید بن معاویه را (از خلافت) خلع کردند، ابن عمر فرزندان و خویشاوندان و آشنایان خود را فراخواند و بدیشان گفت: همانا از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که می‌فرمود: «برای هر پیمان شکن خیانتکار در روز قیامت پرچمی برافراشته می‌شود.»
ابن عمر گفت: همانا ما با این مرد (یزید) به بیعت خدا و رسول او بیعت کردیم و همانا من خیانتی از این برتر نمی‌دانم که مردی به بیعت خدا و رسول او بیعت کند، سپس در برابر وی پرچم جنگ برافرازد، و همانا اگر بدانم که یکی از شما او را خلع کرده و در این امر از وی بیعت نکرده است، میان من و او جدایی خواهد بود»

٧١١٢ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا أَبُو شِهَابٍ ، عَنْ عَوْفٍ ، عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ قَالَ : لَمَّا كَانَ ابْنُ زِيَادٍ وَمَرْوَانُ بِالشَّامِ ، وَوَثَبَ ابْنُ الزُّبَيْرِ بِمَكَّةَ ، وَوَثَبَ الْقُرَّاءُ بِالْبَصْرَةِ ، فَانْطَلَقْتُ مَعَ أَبِي إِلَى أَبِي بَرْزَةَ الْأَسْلَمِيِّ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَيْهِ فِي دَارِهِ ، وَهُوَ جَالِسٌ فِي ظِلِّ عُلِّيَّةٍ لَهُ مِنْ قَصَبٍ ، فَجَلَسْنَا إِلَيْهِ ، فَأَنْشَأَ أَبِي يَسْتَطْعِمُهُ الْحَدِيثَ فَقَالَ : يَا أَبَا بَرْزَةَ ، أَلَا تَرَى مَا وَقَعَ فِيهِ النَّاسُ ؟ فَأَوَّلُ شَيْءٍ سَمِعْتُهُ تَكَلَّمَ بِهِ : إِنِّي احْتَسَبْتُ عِنْدَ اللَّهِ أَنِّي أَصْبَحْتُ

۷۱۱۲- از عَوف، از ابو منهال روایت است که گفت: آنگاه که ابن زیاد و مروان (حکمرانان اموی) در شام بودند و (عبدالله) ابن زبیر در مکه (بر ضد خلافت اموی) قیام کرد و قُرّاء (خوارج) در بصره قیام کردند، من و پدرم نزد ابو برزهٔ اسلمی رفتیم تا آنکه در سرایش درآمدیم. وی در بالاخانهٔ خود که از نَی ساخته شده بود نشسته بود و ما هم نزدش نشستیم.

سَاخِطًا عَلَى أَحْيَاءِ قُرَيْشٍ ، إِنَّكُمْ يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ ، كُنْتُمْ عَلَى الْحَالِ الَّذِي عَلِمْتُمْ مِنَ الذِّلَّةِ وَالْقِلَّةِ وَالضَّلَالَةِ ، وَإِنَّ اللَّهَ أَنْقَذَكُمْ بِالإِسْلَامِ وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ ، حَتَّى بَلَغَ بِكُمْ مَا تَرَوْنَ ، وَهَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي أَفْسَدَتْ بَيْنَكُمْ ، إِنَّ ذَاكَ الَّذِي بِالشَّامِ ، وَاللَّهِ إِنْ يُقَاتِلُ إِلا عَلَى الدُّنْيَا ، وَإِنَّ هَؤُلاءِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ ، وَاللَّهِ إِنْ يُقَاتِلُونَ إِلا عَلَى الدُّنْيَا ، وَإِنْ ذَاكَ الَّذِي بِمَكَّةَ وَاللَّهِ إِنْ يُقَاتِلُ إِلا عَلَى الدُّنْيَا . [راجع : ۷۲۷۱]

پدرم به صحبت آغاز کرد و گفت: ای ابو برزه، آیا نمی‌بینی که مردم در چه (حالت دشــواری) افتاده‌انــد؟ (که هر کس دعوی امارت می‌کند). اولیــن چیزی که از وی شــنیدم که گفت: این است: همانا من از خدا ثواب می‌خواهم. همانا من از قریش رنجیده و خشــمگینم، شــما ای گــروه عــرب در حالتی قرار داشــتید که خود می‌دانید در چه ذلت و ناچیزی و گمراهی بسر می‌بردید. و خداوند شــما را به خاطر اسلام و محمد صلی الله علیه و سلم از آن حالت نجات داد تا آنکه به جایی رســیدید که خود می‌بینید، و همین دنیاست که میان شما فساد آورد، همانا (مروان) این مردی که در شام حکومت می‌کند به خدا ســوگند جز به خاطر دنیا نمی‌جنگد، و آنهایی که در میان شما می‌باشند به خدا سوگند جز به خاطر دنیا نمی‌جنگند و آن کســی که در مکه اســت، به خدا ســوگند جز به خاطر دنیا نمی‌جنگد.

۷۱۱۳ - حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاسٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ وَاصِلٍ الأَحْدَبِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ قَالَ : إِنَّ الْمُنَافِقِينَ الْيَوْمَ شَرٌّ مِنْهُمْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ ، كَانُوا يَوْمَئِذٍ يُسِرُّونَ وَالْيَوْمَ يَجْهَرُونَ .

۷۱۱۳- از شعبه، از واصل احدب از ابو وائل از حذیفه بن یمان روایت است که گفت: منافقین امروزی از منافقین روزگار پیامبر صلی الله علیه و ســلم بدترند. زیرا در آن روزها نفاق خویش را پنهان می‌کردند، ولی امروز آشکار می‌کنند.

۷۱۱٤ - حَدَّثَنَا خَلادٌ : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ ، عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ ، عَنْ أَبِي الشَّعْثَاءِ ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ : إِنَّمَا كَانَ النِّفَاقُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ ، فَأَمَّا الْيَوْمَ : فَإِنَّمَا هُوَ الْكُفْرُ بَعْدَ الإِيمَانِ .

۷۱۱٤- از ابوشَــعثاء روایت اســت که حذیفه گفــت: همانا در زمان پیامبــر صلی الله علیه و ســلم نفاق بــود و اما امروز کفــر بعد از ایمان است.

۲۱- باب : لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُغْبَطَ أَهْلُ الْقُبُورِ

بــاب-۲۱ قیامــت برپــا نمی‌شــود تا بــه حال مرده رشک برده نشود

٧١١٥ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ الرَّجُلِ فَيَقُولُ : يَا لَيْتَنِي مَكَانَهُ » . [راجع : ٨٥ . أخرجه مسلم : ١٥٧ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق . وأخرجه بلفظه : ١٥٧ ، في الفتن (٥٣) به] .

۷۱۱۵- از مالک از ابو الزناد از اَعرَج از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «قیامت بر پا نمی‌شود تا مرد از قبر مردی بگذرد و بگوید: کاش من به جای او بودم»

٢٣- باب : تَغْيِيرِ الزَّمَانِ حَتَّى تُعْبَدَ الأَوْثَانُ

باب-۲۳ زمانه تغییر می‌یابد تا آنکه بُتان پرستش شود

٧١١٦ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ : قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَضْطَرِبَ أَلْيَاتُ نِسَاءِ دَوْسٍ عَلَى ذِي الْخَلَصَةِ » .

وَذُو الْخَلَصَةِ : طَاغِيَةُ دَوْسٍ الَّتِي كَانُوا يَعْبُدُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ . [أخرجه مسلم : ٢٩٠٦] .

۷۱۱۶- از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « قیامت بر پا نمی‌شود تا آنکه سرینهای زنان دَوس در اطراف ذی الخَلَصه بجنبد.»

و ذو الخَلَصه نام بُت مردم دَوس بود که در دوران جاهلیت آن را می‌پرستیدند.

٧١١٧ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ ، عَنْ ثَوْرٍ ، عَنْ أَبِي الْغَيْثِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ ، يَسُوقُ النَّاسَ بِعَصَاهُ » . [راجع : ٣٥١٧ . أخرجه مسلم: ٢٩١٠] .

۷۱۱۷- از ثَور، از ابو الغَیث روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «قیامت بر پا نمی‌شود تا آنکه مردی از موضع قَحطان خروج کند که مردم را با چوب خود می‌راند (به زور و ظلم بر ایشان حکومت می‌کند).

٢٤- باب : خُرُوجِ النَّارِ

باب-۲۴ برآمدن آتش

وَقَالَ أَنَسٌ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَوَّلُ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ نَارٌ تَحْشُرُ النَّاسَ مِنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ » . [راجع : ٣٣٢٩] .

و اَنَس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «نخستین نشانهٔ قیامت آتشی است که مردم را زا مشرق به سوی مغرب جمع می‌کند.»

٧١١٨ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ : أَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ : أَنَّ

۷۱۱۸- از زُهری روایت است که سعید بن مسیَّب گفت: ابوهریره مرا خبر داده که پیامبر

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ ، تُضِيءُ أَعْنَاقَ الإِبِلِ بِبُصْرَى » . [أخرجه مسلم : ۲۹۰۲] .

صلی الله علیه و سلم فرمود: «قیامت بر پا نمی‌شود تا آنکه آتشی از سرزمین حجاز بیرون آید که از اثر آن، گردنهای شتران در موضع بُصرا (در شام) دیده شود.»[1]

۷۱۱۹ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ الْكِنْدِيُّ : حَدَّثَنَا عُقْبَةُ ابْنُ خَالِد : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ ، عَنْ خُبَيْبِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ جَدِّهِ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يُوشِكُ الْفُرَاتُ أَنْ يَحْسِرَ عَنْ كَنْزٍ مِنْ ذَهَبٍ ، فَمَنْ حَضَرَهُ فَلا يَأْخُذْ مِنْهُ شَيْئًا » .

قال عُقْبَةُ : وَحَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَهُ ، إِلا أَنَّهُ قَالَ : « يَحْسِرُ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ » . [أخرجه مسلم : ۲۸۹٤] .

۷۱۱۹- از عبیدالله، از خُبَیب بن عبدالرحمن، از جَدّ وی حَفص بن عاصم روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « نزدیک است که رود فرات به صورت گنجی از طلا پدید آید، پس کسی که آن زمان را دریابد (از فرط وفور ثروت) چیزی از آن را نمی‌گیرد.»

عُقبَه گفته است: و روایت است از عبیدالله، از ابوالزناد از اعرج از ابی هریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم به مثل این حدیث بجز اینکه آن حضرت فرموده است: «به صورت کوهی از طلا پدید می‌آید»

۲۵- باب :

۷۱۲۰ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ شُعْبَةَ : حَدَّثَنَا مَعْبَدٌ : سَمِعْتُ حَارِثَةَ بْنَ وَهْبٍ قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « تَصَدَّقُوا ، فَسَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ ، يَمْشِي الرَّجُلُ بِصَدَقَتِهِ فَلا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا » .

قال مُسَدَّدٌ : حَارِثَةُ أَخُو عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ لأُمِّهِ . [أخرجه مسلم : ۱۰۱۱] .

باب-۲۵

از شُعبَه، از مَعبَد روایت است که گفت: از حارثه بن وهب شنیدم که گفت:

از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «صدقه بدهید که بر مردم زمانی فراخواهد رسید که مردی با صدقهٔ خود راهی می‌شود و کسی را نمی‌یابد که صدقه‌اش را بپذیرد. مُسدَّد گفته است: حارثه، برادر عبیدالله بن عمر، از جانب مادر است.

۷۱۲۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِئَتَانِ عَظِيمَتَانِ ، يَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ ، دَعْوَتُهُمَا

۷۱۲۱- از شُعَیب، از ابو الزناد از عبدالرحمن روایت است که ابوهریره گفت:

۱- بُصرا، ناحیه‌ای در شام است، به تاریخ سوم ماه ششم (جمادی الاخر) سال ۶۵۴ هجری آتشی عظیم از سوی شرقی مدینته ظاهر شد که آنچه در حدیث ۷۱۱۸ آمده است تحقق یافت. «ترجمهٔ انگلیسی بخاری»

وَاحِدَةٌ. وَحَتَّى يُبْعَثَ دَجَّالُونَ كَذَّابُونَ، قَرِيبٌ مِنْ ثَلاثِينَ، كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللهِ، وَحَتَّى يُقْبَضَ الْعِلْمُ وَتَكْثُرَ الزَّلازِلُ، وَيَتَقَارَبَ الزَّمَانُ، وَتَظْهَرَ الْفِتَنُ، وَيَكْثُرَ الْهَرْجُ، وَهُوَ الْقَتْلُ وَحَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمُ الْمَالُ، فَيَفِيضَ حَتَّى يُهِمَّ رَبَّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُ صَدَقَتَهُ، وَحَتَّى يَعْرِضَهُ، فَيَقُولَ الَّذِي يَعْرِضُهُ عَلَيْهِ: لا أَرَبَ لِي بِهِ. وَحَتَّى يَتَطَاوَلَ النَّاسُ فِي الْبُنْيَانِ وَحَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ الرَّجُلِ فَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي مَكَانَهُ. وَحَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا، فَإِذَا طَلَعَتْ وَرَآهَا النَّاسُ - يَعْنِي - آمَنُوا أَجْمَعُونَ، فَذَلِكَ حِينَ: ﴿لا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ [الأنعام: ١٥٨]. وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ نَشَرَ الرَّجُلانِ ثَوْبَهُمَا بَيْنَهُمَا، فَلا يَتَبَايَعَانِهِ وَلا يَطْوِيَانِهِ. وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدِ انْصَرَفَ الرَّجُلُ بِلَبَنِ لِقْحَتِهِ فَلا يَطْعَمُهُ. وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَهُوَ يُلِيطُ حَوْضَهُ فَلا يَسْقِي فِيهِ، وَلَتَقُومَنَّ السَّاعَةُ وَقَدْ رَفَعَ أُكْلَتَهُ إِلَى فِيهِ فَلا يَطْعَمُهَا». [راجع: ٨٥. أخرجه مسلم: ١٥٧، وفي العلم (١٢)، وفي الفتن (٥٣) و(٨٤)، وأخرجه: ٢٩٥٤ مختصراً بقطع من الحديث].

همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «قیامت بر پا نمی‌شود تا آنکه دو گروه بزرگ با یکدیگر بجنگند و از هر دو گروه شمار زیادی کشته شوند، در حالی که دعوتشان یکی است (هر یک خود را بر حق می‌شمارد)، و تا آنکه حدود سی دَجّال دروغگوی پدید آیند که هر یک ادعا می‌کند که فرستادهٔ خداست. و تا آنکه علم (دین با مرگ علمای دینی) برگرفته می‌شود و زلزله‌ها فزونی می‌گیرد و زمان به شتاب می‌گذرد، و فتنه‌ها پدید می‌آید، و هَرَج زیاد می‌شود و آن (به معنای) کشتن است، و تا آنکه مال میان شما زیاد می‌شود، و صاحب مال نگران آن است که کسی صدقه‌اش را نپذیرد، تا آنکه چون: صدقه (زکات، خود را به کسی عرضه می‌کند، کسی که به وی عرضه کرده است می‌گوید: مرا بدان نیازی نیست، و تا آنکه مردم در ساختن بناهای بلند به رقابت می‌پردازند، و تا آنکه مردی از قبر کسی می‌گذرد و می‌گوید: کاش، من به جای تو بودم، و آنکه آفتاب از مغرب طلوع می‌کند و چون طلوع کند و مردم آن را ببینند –یعنی– همگی ایمان می‌آورند ولی این وقتی است که: «کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمان آوردن خود بدست نیاورده، ایمان آوردنش سود نمی بخشد» (الانعام:۱۵۸)

و قیامت بر پا می‌شود در حالی که دو مرد جامه‌های خود را در جلوی خود گسترده‌اند و به آنان فرصت نمی‌دهد که آن را بفروشند یا آن را بردارند و بپیچند، و قیامت بر پا می‌شود و همانا مردی که شیر شتر خود را دوشیده و

برگشــته است، فرصت خوردن آن را نمی‌یابد، و قیامت بر پا می‌شــود و کســی را که آبخوره حیوانات خود را تعمیر کرده فرصت نمی دهد که در میان آن آب بریزد، و قیامت بر پا می‌شود و کسی لقمه‌اش را به سوی دهان می‌برد ولی او را فرصت نمی‌دهد که آن را بخور.د»

٢٦ - باب : ذِكْرِ الدَّجَّالِ

٧١٢٢ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ حَدَّثَنِي قَيْسٌ قال : قال لِيَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ : مَا سَأَلَ أَحَدٌ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الدَّجَّالِ أَكْثَرَ مَا سَأَلْتُهُ ، وَإِنَّهُ قال لِي : «مَا يَضُرُّكَ مِنْهُ» . قُلْتُ : لأَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ مَعَهُ جَبَلَ خُبْزٍ وَنَهَرَ مَاءٍ ، قال : «هُوَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ» . [أخرجه مسلم: ٢١٥٢ ، بجمع لفظي«جبل و نهر»] .

٧١٢٣ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ - أُرَاهُ - عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «أَعْوَرُ عَيْنِ الْيُمْنَى ، كَأَنَّهَا عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ» . [راجع : ٣٠٥٧ . أخرجه مسلم : ١٦٩ ، في الفتن (١٠٠)] .

٧١٢٤ - حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : «يَجِيءُ الدَّجَّالُ ، حَتَّى يَنْزِلَ فِي نَاحِيَةِ الْمَدِينَةِ ، ثُمَّ تَرْجُفُ الْمَدِينَةُ ثَلاثَ رَجَفَاتٍ ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ كُلُّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ» [راجع : ١٨٨١ . أخرجه مسلم: ٢٩٤٣] .

باب-۲۶ ذکر دَجّال

۷۱۲۲- از اســماعیل، از قیس روایت است که گفت: مُغیره بن شُعبه به من گفت: هیچ کس از پیامبر صلی الله علیه و ســلم دربارهٔ دجال بیش از آنچه من سؤال کرده‌ام، سؤال نکرده است. و همانا آن حضرت بــه من گفت: «از او به تو زیانی نمی‌رســد.» گفتم: می‌گوینــد: که با وی کوهــی از نان و جویی از آب خواهد بود (آب و نان فراوان دارد) فرمود: «این بر خدا آسان تر است که او این چنین باشد.»

۷۱۲۳- از ایّوب، از نافع روایت است که گفت - می‌پندارم- ابن عمر گفته که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « چشم راست (دجّال) کور است که گویی دانهٔ انگور برآمده است»

۷۱۲۴- از یحیی، از اســحاق بن عبدالله بن ابی طلحه، روایت است که انس بن مالک گفت: پیامبــر صلی الله علیه و ســلم فرمــود: «دجال می‌آید تــا آنکــه در گوشــه‌ای از مدینه فرود می‌آید، ســپس مدینه سه تکان شدید می‌خورد کــه در نتیجه هر کافــر و منافق از مدینه بیرون می‌رود»

۷۱۲۵– حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لَا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ رُعْبُ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ ، وَلَهَا يَوْمَئِذٍ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ ، عَلَى كُلِّ بَابٍ مَلَكَانِ».[راجع:۱۸۷۹]

۷۱۲۵– از ابراهیم بن سعد، از پدرش، از جدّش روایت است که ابوبکره گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «ترس و واهمهٔ مسیح دَجّال به مدینه نمی‌رسد، و مدینه در آن روز هفت دروازه دارد که بر هر دروازهٔ آن، دو فرشته است.»

۷۱۲۶ – حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «لَا يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ رُعْبُ الْمَسِيحِ ، لَهَا يَوْمَئِذٍ سَبْعَةُ أَبْوَابٍ ، عَلَى كُلِّ بَابٍ مَلَكَانِ».

وَقَالَ ابْنُ إِسْحَاقَ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : قَدِمْتُ الْبَصْرَةَ ، فَقَالَ لِي أَبُو بَكْرَةَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ بِهَذَا.[راجع : ۱۸۷۹].

۷۱۲٦– از مِسعَر، از سعد بن ابراهیم، از پدرش روایت است که ابوبکره گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «ترس و واهمهٔ مسیح (دجال) وارد مدینه نمی‌شود، و در آن روز مدینه هفت دروازه داردکه بر هر دروازهٔ آن، دو فرشته است.»
و اسحاق گفته است: صالح بن ابراهیم از پدر خود روایت کرده که گفت: به بصره رفتم، و ابوبکره به من گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم همین حدیث را شنیده‌ام.

۷۱۲۷ – حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ : قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّاسِ ، فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ ذَكَرَ الدَّجَّالَ ، فَقَالَ : «إِنِّي لَأُنْذِرُكُمُوهُ ، وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَقَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ ، وَلَكِنِّي سَأَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ : إِنَّهُ أَعْوَرُ ، وَإِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ».
[راجع:۳۰۵۷. أخرجه مسلم : ۱۶۹ في الفتن (۹۵)].

۷۱۲۷– از صالح، از ابن شهاب، از سالم بن عبدالله روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در میان مردم ایستاد و خدا را به آنچه سزاوار اوست ستود، سپس از دَجّال یاد کرد و فرمود: «همانا من شما را از او می‌ترسانم و هیچ پیامبری نبوده مگر آنکه قوم خود را از وی ترسانده است، ولی به شما سخنی دربارهٔ وی می‌گویم که هیچ پیامبری به قوم خود نگفته است: همانا وی کور یک چشم است و خداوند کور یک چشم نیست»

۷۱۲۸ – حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ أَطُوفُ

۷۱۲۸– از عُقَیل، از ابن شهاب، از سالم روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت:

بِالْكَعْبَةِ ، فَإِذَا رَجُلٌ آدَمُ سَبْطُ الشَّعَرِ ، يَنْطِفُ أَوْ يُهَرَاقُ رَأْسُهُ مَاءً ، قُلْتُ : مَنْ هَذَا ؟ قَالُوا : ابْنُ مَرْيَمَ ، ثُمَّ ذَهَبْتُ أَلْتَفِتُ فَإِذَا رَجُلٌ جَسِيمٌ أَحْمَرُ جَعْدُ الرَّأْسِ ، أَعْوَرُ الْعَيْنِ ، كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ ، قَالُوا : هَذَا الدَّجَّالُ ، أَقْرَبُ النَّاسِ بِهِ شَبَهًا ابْنُ قَطَنٍ» ، رَجُلٌ مِنْ خُزَاعَةَ .
[راجع : ٣٤٤٠ . أخرجه مسلم:١٦٩] .

همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که من در خواب بودم، دیدم که کعبه را طواف می‌کنم، ناگاه مردی گندم‌گون را دیدم که موی سرش فروهشته است و قطرات آب از سرش می‌چکد. گفتم: او کیست؟ گفتند: پسر مریم است. راهی شدم و نگریستم، ناگاه مردی تنومند سرخ گون را دیدم که موی مجعد داشت، چشمش کور بود، گویی چشمش دانهٔ انگوری برآمده است گفتند: وی دجّال است، که نزدیکترین کس از روی شباهت به وی، ابن قَطَن است.»

٧١٢٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَسْتَعِيذُ فِي صَلَاتِهِ مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ . [راجع : ٨٣٢ . أخرجه مسلم : ٥٨٧ . أخرجه مسلم : ٥٨٩ ، مطولاً] .

۷۱۲۹- از صالح، از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت:
از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که در نماز خود از فتنهٔ دجال پناه می‌جست.

٧١٣٠ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ ، عَنْ رِبْعِيٍّ ، عَنْ حُذَيْفَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «فِي الدَّجَّالِ إِنَّ مَعَهُ مَاءً وَنَارًا ، فَنَارُهُ مَاءٌ بَارِدٌ ، وَمَاؤُهُ نَارٌ» .

قَالَ أَبُو مَسْعُودٍ : أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع: ٣٤٥٠ . أخرجه مسلم : ٢٩٣٤ ، بزيادة] .

۷۱۳۰- از عبدالملک، از ربعی از حُذَیفَه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:
« دَجّال آب و آتش به همراه دارد، آتش آن آب سرد است و آب آن آتش است» (خرق عادت می‌کند)
ابو مسعود گفته است: من از رسول الله صلی الله علیه و سلم همین را شنیده‌ام.

٧١٣١ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «مَا بُعِثَ نَبِيٌّ إِلَّا أَنْذَرَ أُمَّتَهُ الْأَعْوَرَ الْكَذَّابَ ، أَلَا إِنَّهُ أَعْوَرُ ، وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ ، وَإِنَّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ» . فِيهِ أَبُو هُرَيْرَةَ وَابْنُ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ [انظر : ٧٤٠٨ . أخرجه مسلم : ٢٩٣٣] .

۷۱۳۱- از شُعبه، از قَتاده روایت است که انس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:
هیچ پیامبری مبعوث نشده مگر اینکه اُمّت خود را از این کور یکچشم دروغگوی (دجّال) بر حذر داشته است. آگاه باشید که وی کور یکچشم است، و همانا پروردگار شما کور یکچشم نیست و همانا در میان دو چشم او

نوشته است «کافر».

٢٧- باب: لا يَدْخُلُ الدَّجَّالُ المَدِينَةَ

٧١٣٢- حَدَّثَنَا أَبُو اليَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا حَدِيثًا طَوِيلاً عَنِ الدَّجَّالِ، فَكَانَ فِيمَا يُحَدِّثُنَا بِهِ أَنَّهُ قَالَ: «يَأْتِي الدَّجَّالُ، وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نِقَابَ المَدِينَةِ، فَيَنْزِلُ بَعْضَ السِّبَاخِ الَّتِي تَلِي المَدِينَةَ، فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمَئِذٍ رَجُلٌ، وَهُوَ خَيْرُ النَّاسِ، أَوْ مِنْ خِيَارِ النَّاسِ، فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَّالُ الَّذِي حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثَهُ، فَيَقُولُ الدَّجَّالُ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ، هَلْ تَشُكُّونَ فِي الأَمْرِ؟ فَيَقُولُونَ: لَا، فَيَقْتُلُهُ، ثُمَّ يُحْيِيهِ، فَيَقُولُ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ فِيكَ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي اليَوْمَ، فَيُرِيدُ الدَّجَّالُ أَنْ يَقْتُلَهُ فَلَا يُسَلَّطُ عَلَيْهِ». [راجع: ١٨٨٢، أخرجه مسلم: ٢٩٣٨]

باب-۲۸ دَجّال به مدینه وارد نمی‌شود

۷۱۳۲- از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه بن مسعود روایت است که ابوسعید گفت:
رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد دجال حدیثی طولانی به ما گفت و از آنچه در این مورد به ما گفته، این است: «دجّال می‌آید و بر وی حرام گردیده که به گذرگاههای مدینه درآید. وی در یکی شوره زارهای نزدیک مدینه فرود می‌آید، و در آن روز مردی به سوی وی بیرون می‌آید و او بهترین مردمان است، یا از بهترین مردمان، و به او می‌گوید: همانا گواهی می‌دهم که تو دجال هستی، کسی که رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارهٔ تو به ما صحبت کرده است.
دجال (به حاضران) می‌گوید: اگر این مرد را بکشم و سپس زنده گردانم، چه می‌گویید؟ آیا در کار من شک می‌کنید؟ می‌گویند: نی. دَجّال آن مرد را می‌کشد و سپس زنده می‌کند. آن مرد می‌گوید: به خدا سوگند در مورد تو (که تو همان دجال هستی) بیش از امروز مطمئن نبوده‌ام. دجال می‌خواهد که او را بکشد، ولی بر وی تسلط یافته نمی‌تواند.»

٧١٣٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ نُعَيْمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ المُجْمِرِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «عَلَى أَنْقَابِ المَدِينَةِ مَلَائِكَةٌ، لَا يَدْخُلُهَا الطَّاعُونُ، وَلَا الدَّجَّالُ». [راجع: ١٨٨٢. أخرجه مسلم: ٢٩٣٨]

۷۱۳۳- از مالک، از نُعَیم بن عبدالله المُجمِر روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «بر گذرگاههای مدینه فرشتگانند که نمی‌گذارند طاعون و دَجّال در آن درآید.»

٧١٣٤ – حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ مُوسَى: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْمَدِينَةُ يَأْتِيهَا الدَّجَّالُ، فَيَجِدُ الْمَلَائِكَةَ يَحْرُسُونَهَا، فَلَا يَقْرَبُهَا الدَّجَّالُ، قَالَ: وَلَا الطَّاعُونُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». [راجع: ١٨٨١. أخرجه مسلم: ٢٩٤٣].

٧١٣٤– از شُعبه، از قَتاده روایت است که انس بن مالـک گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود:

«دجّـال بسـوی مدینـه می‌آیـد و می‌بینند که فرشـتگان از آن پاسداری می‌کنند، دجّال به آن نزدیک نمی‌شـود – و طاعون نیز به آن نزدیک نمی‌شود، اِن شاء الله»

٢٨– باب: يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ

باب–۲۸ یأجوج و مأجوج

٧١٣٥ – حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. (ح)

وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ: أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ حَدَّثَتْهُ، عَنْ أُمِّ حَبِيبَةَ بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَلَيْهَا يَوْمًا فَزِعًا يَقُولُ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرٍّ قَدِ اقْتَرَبَ، فُتِحَ الْيَوْمَ مِنْ رَدْمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ». وَحَلَّقَ بِإِصْبَعَيْهِ الْإِبْهَامِ وَالَّتِي تَلِيهَا: قَالَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَفَنَهْلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ؟ قَالَ: «نَعَمْ، إِذَا كَثُرَ الْخَبَثُ». [راجع: ٣٣٤٦. أخرجه مسلم: ٢٨٨٠].

٧١٣٥– از ابو الیمان، از شعیب، از زهری روایت است و هم از محمد ابن ابی عتیق از ابن شهاب (زُهـری)، از عُروه بن زبیـر، از زینب بنت ابی سلمه، از اُمّ حبیبه بنت ابی سُفیان روایت است که زینب بنت جَحش گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سلم روزی بر وی هراسان درآمد در حالی که می‌فرمود: «وای بر عرب از شـرّی که بدیشان نزدیک خواهد بود. امروز از سدّ یأجوج و ماجوج به مانند این گشـوده شده است.» آن حضرت انگشت شست و انگشت متصل بدان را حلقـه کرد. زینب بنت جحش گفته اسـت: گفتـم: یا رسـول الله ، آیا هلاک می‌شـویم در حالیکه میان ما اشخاص نیکوکار باشند؟ فرمود: «آری، اگر بدی زیاد شود»

٧١٣٦ – حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا ابْنُ طَاوُسٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «يُفْتَحُ الرَّدْمُ رَدْمُ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلَ هَذِهِ».

وَعَقَدَ وُهَيْبٌ تِسْعِينَ. [راجع: ٣٣٤٧. أخرجه مسلم: ٢٨٨١].

٧١٣٦– از وُهَیـب، از ابن طاووس، از پدرش، روایت اسـت که ابوهریره گفـت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «گشاده می‌شود (رخنهٔ) سـدّ یأجوج و مأجـوج، مانند ایـن» و وُهَیب (با شسـت و انگشـت ابهام خود) عدد نود را نمایش داد.

۹۳ – كِتَابُ الأَحْكَامِ

١- باب : قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى :

﴿ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ ﴾ [النساء : ٥٩] .

٧١٣٧ – حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللّٰهِ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قال : « مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللّٰهَ ، وَمَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَنِي ، وَمَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي » . [راجع : ٢٩٥٧ . أخرجه مسلم : ١٨٣٥] .

٧١٣٨ – حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قال : « أَلا كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، فَالإِمَامُ الَّذِي عَلَى النَّاسِ رَاعٍ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَالرَّجُلُ رَاعٍ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ ، وَالْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ زَوْجِهَا وَوَلَدِهِ وَهِيَ مَسْئُولَةٌ عَنْهُمْ ، وَعَبْدُ الرَّجُلِ رَاعٍ عَلَى مَالِ سَيِّدِهِ وَهُوَ مَسْئُولٌ عَنْهُ ، أَلا فَكُلُّكُمْ رَاعٍ ، وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ » . [راجع : ٨٩٣ . أخرجه مسلم : ١٨٢٩] .

۹۳- کتاب اَحکام

باب-۱

فرمودهٔ خدای تعالی: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید.» (النساء:۵۹)

۷۱۳۷- از زُهری، از ابوسلمة بن عبدالرحمن که وی از ابوهریره رضی الله عنه شنیده است که می‌گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که از من اطاعت کند، به تحقیق که از خدا اطاعت می‌کند، و کسی که از من نافرمانی کند، به تحقیق از خدا نافرمانی می‌کند، و کسی که از امیری که من گمارده‌ام اطاعت کند، به تحقیق که از من اطاعت می‌کند، و کسی که از امیری که من گمارده‌ام نافرمانی کند، به تحقیق که از من نافرمانی می‌کند»

۷۱۳۸- از مالک، از عبدالله بن دینار، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آگاه باشید که هر یک از شما نگهبانید و هر یک از شما مسئول رعایای خود هستید، امام (زعیم) همان است که بر مردم نگهبان است و او از رعایای خود مسئول است، و مرد نگهبان خانوادهٔ خود است، و از رعایای خود مسئول است، و زن نگهبان خانواده شوهر و فرزندان وی است، و او از ایشان مسئول است، و غلام مرد، نگهبان مال صاحب خود است و از آن مسئول است،

آگاه باشـید که هر یک از شـما نگهبانید و هر یک از شما مسئول رعایای خود هستید»

٢- باب : الأُمَرَاءُ مِنْ قُرَيْشٍ

٧١٣٩ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قال : كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ يُحَدِّثُ : أَنَّهُ بَلَغَ مُعَاوِيَةَ ، وَهُوَ عِنْدَهُ فِي وَفْدٍ مِنْ قُرَيْشٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرٍو يُحَدِّثُ : أَنَّهُ سَيَكُونُ مَلِكٌ مِنْ قَحْطَانَ ، فَغَضِبَ ، فَقَامَ فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، ثُمَّ قَالَ : أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ رِجَالاً مِنْكُمْ يُحَدِّثُونَ أَحَادِيثَ لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، وَلا تُؤْثَرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَأُولَئِكَ جُهَّالُكُمْ ، فَإِيَّاكُمْ وَالأَمَانِيَّ الَّتِي تُضِلُّ أَهْلَهَا ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « إِنَّ هَذَا الأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ ، لا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلا كَبَّهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَى وَجْهِهِ ، مَا أَقَامُوا الدِّينَ » .
[راجع: ٣٥٠٠] .

تَابَعَهُ نُعَيْمٌ ، عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرٍ .

باب-۲ امیران از قریش‌اند

۷۱۳۹- از شـعیب، از زُهری روایت اسـت که گفت: محمد بن جُبَیر بن مُطعِم حدیث می‌کرد: همانـا به مُعاویه خبر رسـیده بود و محمد بن جُبَیـر در زمرهٔ هیأت اعزامی قریش نزد معاویه بود، اینکه: عبدالله بن عمرو می‌گفت: به زودی (نظر به ظلم و سـتمی که پدید آمده) پادشاهی از قحطـان خواهد آمـد (و قدرت را از معاویه خواهد گرفت). مُعاویه (از شنیدن سخن عبدالله بن عمر و بن عاص) خشمگین شد و به خطبه ایسـتاد و خدا را به آنچه سزاوار اوست ستود، سپس گفت: اما بعد، همانا به من خبر رسیده که کسانی از شـما سخنانی می‌گویند که در کتاب خدا نیسـت، و نه هم از رسـول الله صلی الله علیه و سلم رسیده است و این کسان اشخاص نادان شـما هسـتند پس خود را از ایشان دور دارید و آن آرزوهایی اسـت که صاحب آن را به گمراهی می‌کشـاند. همانا من از رسـول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «این امر (خلافت) در قریش است، و هر کس که در این امر با ایشـان به مخالفت برخیزد خدا او را بر روی به دوزخ می‌افکند، تا آنکه (خلیفه) امر دین را بر پا دارد.» متابعت کرده اسـت (شعیب را) ابن مبارک، از مَعمَر، از زُهری از محمد بن جُبَیر

٧١٤٠ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ : سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ : قَالَ ابْنُ عُمَرَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا يَزَالُ هَذَا الأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمُ اثْنَانِ » . [راجع : ٣٥٠١ . أخرجه مسلم : ١٨٢٠] .

۷۱۴۰- از عاصم بن محمد روایت است که گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: ابن عمر گفت که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «پیوسته این امر (خلافت) در قریش می‌باشد، هر چند که از ایشان دو نفر باقی باشد.»

٣- باب : أَجْرِ مَنْ قَضَى بِالْحِكْمَةِ

لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾ [المائدة : ٤٧] .

باب-۳ ثواب کسی که نظر به حکمت (کتاب خدا) حکم کند

به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، آنان، خود نافرمانند» (المائده:٤٧)

٧١٤١ - حَدَّثَنَا شِهَابُ بْنُ عَبَّادٍ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حُمَيْدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا حَسَدَ إِلا فِي اثْنَتَيْنِ : رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً ، فَسَلَّطَهُ عَلَى هَلَكَتِهِ فِي الْحَقِّ ، وَآخَرُ آتَاهُ اللَّهُ حِكْمَةً ، فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا » . [راجع : ٧٣ . أخرجه مسلم : ٨١٦] .

٧١٤١- از اسماعیل، از قیس روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « حسدی (غبطه) نیست بجز در دو کس: مردی که خدا به او مالی داده است. و او را مسلط می‌گرداند که آن را در راه حق مصرف کند، و دیگری که خدا به او حکمتی داده و او بر اساس آن حکم می‌کند و آن را تعلیم می‌دهد.»

٤- باب : السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ لِلإِمَامِ مَا لَمْ تَكُنْ مَعْصِيَةً

باب-۴ شنیدن و اطاعت کردن از امام تا آنکه معصیتی نباشد

٧١٤٢ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ أَبِي التَّيَّاحِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا ، وَإِنِ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَبَشِيٌّ ، كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ » . [راجع : ٦٩٣] .

٧١٤٢- از شُعبه از ابوالتّیاح روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «بشنوید و اطاعت کنید هر چند بر شما غلامی حبشی گمارده شود که سرش به اندازهٔ کشمشی باشد»

٧١٤٣ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنِ الْجَعْدِ ، عَنْ أَبِي رَجَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ يَرْوِيهِ قَالَ : قَالَ

٧١٤٣- از حَمّاد، از جَعد، از ابو رجاء، از ابن عباس روایت است که: پیامبر صلی الله علیه و

النَّبِيُّ ﷺ : « مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا فَكَرِهَهُ فَلْيَصْبِرْ ، فَإِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ يُفَارِقُ الْجَمَاعَةَ شِبْرًا فَيَمُوتُ ، إِلا مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً » . [راجع : ۷۰۵۳ . اخرجه مسلم : ۱۸۴۹] .

سلم فرمود: «کسی که از امیر خود چیزی ببیند که او را ناخوش آید، باید شکیبایی ورزد، زیرا کسی که از جماعت (مسلمانان) به اندازه یک وجب دوری گزیند و سپس بمیرد، جز این نیست که به مرگ جاهلیت مرده است»

۷۱۴۴ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه : حَدَّثَنِي نَافِعٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ ، مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ ، فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلا سَمْعَ وَلا طَاعَةَ » . [راجع : ۲۹۵۵ . اخرجه مسلم : ۱۸۳۹] .

۷۱۴۴- از عبیدالله ، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «شنیدن و اطاعت کردن (از امام) بر مرد مسلمان لازم است، چه او را خوش آید و چه ناخوش آید، تا آنکه به (ارتکاب) گناهی امر نمی‌شود، پس هر گاه به (ارتکاب) گناهی امر شود، شنیدن و اطاعت کردن لازم نمی‌آید.»

۷۱۴۵ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاث : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَن ، عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ سَرِيَّةً ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ ، فَغَضِبَ عَلَيْهِمْ ، وَقَالَ : أَلَيْسَ قَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تُطِيعُونِي ؟ قَالُوا : بَلَى ، قَالَ : قَدْ عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ لَمَا جَمَعْتُمْ حَطَبًا وَأَوْقَدْتُمْ نَارًا ، ثُمَّ دَخَلْتُمْ فِيهَا . فَجَمَعُوا حَطَبًا ، فَأَوْقَدُوا ، فَلَمَّا هَمُّوا بِالدُّخُولِ ، فَقَامَ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ ، قَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّمَا تَبِعْنَا النَّبِيَّ ﷺ فِرَارًا مِنَ النَّارِ ، أَفَنَدْخُلُهَا ؟ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ خَمَدَتِ النَّارُ ، وَسَكَنَ غَضَبُهُ ، فَذُكِرَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : « لَوْ دَخَلُوهَا مَا خَرَجُوا مِنْهَا أَبَدًا ، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ » . [راجع : ۴۳۴۰ . اخرجه مسلم : ۱۸۴۰] .

۷۱۴۵- از اَعمش، از سعد بن عُبَیده، از ابو عبدالرحمن روایت است که علی رضی الله عنه گفت:

رسول الله صلی الله علیه وسلم سَرِیّة (لشکری کوچک) فرستاد و مردی از انصار را بر این لشکر امیر گمارد، و به ایشان امر کرد که از وی اطاعت کنند. وی بر افراد خود خشمگین شد و گفت: آیا چنان نیست که پیامبر صلی الله علیه و سلم امر کرده است که از من اطاعت کنید؟ گفتند: آری. وی گفت: به شما امر می‌کنم که هیزم جمع کنید و آتش بیفروزید، سپس در آتش درآیید . افراد وی هیزم جمع کردند و آتش افروختند، و چون قصد درآمدن به آتش کردند، ایستادند و به سوی یکدیگر نگریستند. بعضی از ایشان گفتند: همانا ما برای فرار از آتش، از پیامبر صلی الله علیه و سلم پیروی کردیم، آیا حالا ما به آتش درآییم؟ به همین

وقت ناگاه آتش خاموش شد و خشم امیر نیز فرو نشست. این ماجرا که به پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد گردید، فرمود: «اگر به آتش می‌درآمدند، هرگز از آتش بیرون نمی‌آمدند. همانا اطاعت (از امیر) در امری پسندیده (موافق شریعت) است.»

٥- باب : مَنْ لَمْ يَسْأَلِ الإِمَارَةَ أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَيْهَا

٧١٤٦ - حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ ، عَنِ الْحَسَنِ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ : قَالَ لِيَ النَّبِيُّ ﷺ : «يَا عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ ، لا تَسْأَلِ الإِمَارَةَ ، فَإِنَّكَ إِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا ، وَإِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا ، وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ ، فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، فَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ وَائْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ» . [راجع : ٦٦٢٢ . أخرجه مسلم : ١٦٥٢ ، وأخرجه أوله في الإمارة : «١٣»] .

باب-۵

کسی که امارت (فرمانروایی) را خواستار نشود، خداوند او را (اگر به امارت برسد) کمک می کند

٧١٤٦- از جَریر بن حازم، از حَسن روایت است که عبدالرحمن بن سَمُرَه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به من گفت: «ای عبدالرحمن بن سَمُره، امارت را خواستار نشو، زیرا اگر نظر به تقاضای تو، به تو داده شود، در آن در می‌مانی، و اگر در کاری سوگند خوردی (که باید آن را انجام دهی) و کاری دیگر را بهتر از آن دیدی، کفّارهٔ سوگند بده و همان را که بهتر است انجام ده»

٦- باب : مَنْ سَأَلَ الإِمَارَةَ وُكِلَ إِلَيْهَا

٧١٤٧ - حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الوَارِثِ : حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ الحَسَنِ قَالَ : حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَمُرَةَ قَالَ : قَالَ لِي رَسُولُ اللهِ ﷺ : «يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ سَمُرَةَ ، لا تَسْأَلِ الإِمَارَةَ ، فَإِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ مَسْأَلَةٍ وُكِلْتَ إِلَيْهَا ، وَإِنْ أُعْطِيتَهَا عَنْ غَيْرِ مَسْأَلَةٍ أُعِنْتَ عَلَيْهَا ، وَإِذَا حَلَفْتَ عَلَى يَمِينٍ ، فَرَأَيْتَ غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، فَأْتِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ ، وَكَفِّرْ عَنْ يَمِينِكَ» . [راجع : ٦٦٢٢ . أخرجه مسلم : ١٦٥٢ وهو في الإمارة مختصراً أوله «(١٣)»] .

باب-۶ کسی که امارت را خواستار شود، در اجرای آن در می‌ماند

٧١٤٧- از یُونُس، از حسن روایت است که عبدالرحمن بن سَمُره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به من گفت: «ای عبدالرحمن بن سَمُره، امارت را تقاضا مکن، زیرا اگر نظر به تقاضا، به تو داده شود، در آن درمانی، و اگر بدون تقاضا به تو داده شود، در آن کمک می‌شوی و اگر به کاری سوگند خوردی، و

سپس کاری بهتر از آن دیدی، همان کاری را که بهتر است بکن و کفّاره سوگند بده.»

٧- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ الْحِرْصِ عَلَى الإِمَارَةِ

باب-۷ آنچه از اشتیاق برای رسیدن به امارت ناپسند دانسته می‌شود

٧١٤٨ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «إِنَّكُمْ سَتَحْرِصُونَ عَلَى الإِمَارَةِ ، وَسَتَكُونُ نَدَامَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَنِعْمَ الْمُرْضِعَةُ وَبِئْسَتِ الْفَاطِمَةُ» .

وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ حُمْرَانَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْحَمِيدِ بْنُ جَعْفَرٍ ، عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْحَكَمِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَوْلَهُ .

۷۱۴۸- از ابن ابی ذِئب، از سعید مَقبُری روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا شما در رسیدن به امارت حریص خواهید بود و این موجب پشیمانی شما در روز قیامت خواهد شد، چه نیکوست شیر دهندهٔ کودک و چه بد است از شیر بازدارندهٔ کودک»

و محمد بن بَشّار گفت: روایت است از عبدالله بن حُمران، از عبدالحمید بن جعفر، از سعید مَقبُری از عُمَر بن حکم از ابوهریره، فرمودهٔ آن حضرت.

٧١٤٩ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلاَءِ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنَا وَرَجُلاَنِ مِنْ قَوْمِي ، فَقَالَ أَحَدُ الرَّجُلَيْنِ : أَمِّرْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَقَالَ الآخَرُ مِثْلَهُ ، فَقَالَ : «إِنَّا لاَ نُوَلِّي هَذَا مَنْ سَأَلَهُ ، وَلاَ مَنْ حَرَصَ عَلَيْهِ» . [راجع : ٢٢٦١ . أخرجه مسلم : ١٧٣٣ ، بقطعة لم ترد في هذه الطريق وأخرجه بلفظه في الإمارة (١٤)] .

۷۱۴۹- از بُرَید، از ابو برده روایت است که ابوموسی رضی الله عنه گفت: من و دو نفر از اقوام من نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتیم. یکی از این دو نفر گفت: مرا امیر گردان یا رسول الله، و دیگری نیز همین را گفت.

آن حضرت فرمود: «ما کسی را که خواستار ولایت شود و کسی را که در رسیدن بدان اشتیاق داشته باشد، والی نمی‌گماریم.»

٨- باب : مَنِ اسْتُرْعِيَ رَعِيَّةً فَلَمْ يَنْصَحْ

باب-۸ کسی که بر دیگران گمارده شود و در اصلاح حالشان توجه نکند

٧١٥٠ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَشْهَبِ ، عَنِ

۷۱۵۰- از حسن روایت که گفت: عبیدالله بن

الْحَسَن : أَنَّ عُبَيْدَاللَّه بْنَ زِيَاد ، عَادَ مَعْقِلَ بْنَ يَسَارٍ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ ، فَقَالَ لَهُ مَعْقِلٌ : إِنِّي مُحَدِّثُكَ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مَا مِنْ عَبْدٍ اسْتَرْعَاهُ اللَّهُ رَعِيَّةً ، فَلَمْ يَحُطْهَا بِنَصِيحَةٍ ، إِلا لَمْ يَجِدْ رَائِحَةَ الْجَنَّةِ » . [انظر : ۷۱۵۱ . أخرجه مسلم : ۱۴۲ ، وفي الإمارة « ۲۱ » ، بنحوه] .

زیـاد[1]، از مَعقِل بن یَسـار در همان مرضی که مُرد، عیادت کرد. مَعقِل بـه وی گفت: همانا بـه تو حدیثی می‌گویم که از رسـول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که می‌فرمود: «بنده‌ای که خدا کسانی را رعیـت وی می‌گرداند ، و او دربارهٔ ایشان خیر خواهی نمی‌کند (تا کار ایشان را به صلاح آورد)، بویی از بهشت را در نمی‌یابد.»

۷۱۵۱ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : أَخْبَرَنَا حُسَيْنٌ الْجُعْفِيُّ قَالَ : زَائِدَةُ ذَكَرَهُ عَنْ هِشَامٍ ، عَنِ الْحَسَنِ قَالَ : أَتَيْنَا مَعْقِلَ بْنَ يَسَارٍ نَعُودُهُ ، فَدَخَلَ عَلَيْنَا عُبَيْدُاللَّه ، فَقَالَ لَهُ مَعْقِلٌ : أُحَدِّثُكَ حَدِيثًا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ : « مَا مِنْ وَالٍ يَلِي رَعِيَّةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، فَيَمُوتُ وَهُوَ غَاشٌّ لَهُمْ ، إِلا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ » . [راجع: ۷۱۵۰ . أخرجه مسلم : ۱۴۲ ، وفي الإمارة « ۲۱ »] .

۷۱۵۱- از حسین جُعفی روایت است که گفت: زائده از هشام یاد کرده که وی گفته که حسن (بصری) گفت: نزد معقل بن یسار رفتیم و از وی عیادت کردیم. عبیدالله (بن زیاد) بر ما درآمد. معقل به وی گفت: حدیثی به تو می‌گویم که آن را از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام، آن حضرت فرمود: «والیی که ولایت رعایای مسلمان را به عهده دارد و آنها را بفریبد، چون بمیرد خداوند بهشت را بر وی حرام گردانیده است»

۹- باب : مَنْ شَاقَّ شَقَّ اللَّهُ عَلَيْهِ

۷۱۵۲ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ الْوَاسِطِيُّ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنِ الْجُرَيْرِيِّ ، عَنْ طَرِيفٍ أَبِي تَمِيمَةَ قَالَ : شَهِدْتُ صَفْوَانَ وَجُنْدَبًا وَأَصْحَابَهُ وَهُوَ يُوصِيهِمْ ، فَقَالُوا : هَلْ سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئًا ؟ قَالَ : سَمِعْتُهُ يَقُولُ : « مَنْ سَمَّعَ سَمَّعَ اللَّهُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، قَالَ : وَمَنْ يُشَاقِقْ يَشْقُقِ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . فَقَالُوا : أَوْصِنَا . فَقَالَ : إِنَّ أَوَّلَ مَا يُنْتِنُ مِنَ الإِنْسَانِ بَطْنُهُ ، فَمَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ لا يَأْكُلَ إِلا طَيِّبًا فَلْيَفْعَلْ ، وَمَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ لا يُحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ بِمِلْءِ كَفِّهِ مِنْ دَمٍ أَهْرَاقَهُ فَلْيَفْعَلْ .

باب-۹ کسی که دیگران را به مشقت اندازد خدا او را به مشقت می‌اندازد

۷۱۵۲- از جریری، از طریف ابوتمیمه روایت است که گفت: نزد صفوان و جُندَب و اصحاب وی حاضر بودم که جُندَب اصحاب خود را وصیت می‌کرد، و آنها به وی گفتند: آیا از رسول الله صلی الله علیه و سلم چیزی شنیده‌ای؟ جُندَب گفت: از آن حضرت شنیده‌ام

۱- عبیدالله بن زیاد (۲۸-۶۸ هـ ق) از جانب یزید حکومت عراق عجم و کوفه را داشت. واقعهٔ کربلا و شهادت امام حسین و همراهانش به سال ۶۱ هـ ق نظر به توطئه وی انجام گرفته. عبیدالله عاقبت به دست ابراهیم بن اشتر کشته شد و پس از آنکه بدنش را سوزاندند، سرش را به کوفه فرستادند و در دارالامارهٔ خود وی نزد مختار گذاشتند.

قُلْتُ لأبي عَبْدِاللَّهِ : مَنْ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، جُنْدَبٌ ؟ قال : نَعَمْ جُنْدَبٌ . [راجع : ٦٤٩٩ . أخرجه مسلم : ٢٩٨٧ مختصراً] .

که می‌فرمود: «کسی که (نیکویی را به مردم) بشنواند، خداوند همان (نیت او) را در روز قیامت آشکار می‌کند و کسی که مردم را در مشقت اندازد، خداوند در روز قیامت او را به مشقت می‌اندازد»

به جُندَب گفتند: ما را وصیت کن. وی گفت: اولین بخشی که از بدن انسان فاسد می‌شود شکم اوست، پس کسی که توانایی آن را دارد که بجز چیز پاک و حلال نخورد، باید این کار را بکند و کسی که توانایی آن دارد که از ریختن یک مشت خون کسی که میان او و میان بهشت حایل نگردد، باید این کار را بکند.»

(فربری می‌گوید:) به ابو عبدالله (امام بخاری) گفتم: کسی که می‌گوید از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام، آیا جُندب است؟ گفت: آری، جُندب است.

١٠- باب : الْقَضَاءِ وَالْفُتْيَا فِي الطَّرِيقِ

وَقَضَى يَحْيَى بْنُ يَعْمَرَ فِي الطَّرِيقِ .

وَقَضَى الشَّعْبِيُّ عَلَى بابِ دَارِهِ .

٧١٥٣ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ ، حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ قال : بَيْنَمَا أَنَا وَالنَّبِيُّ ﷺ خَارِجَانِ مِنَ الْمَسْجِدِ ، فَلَقِيَنَا رَجُلٌ عِنْدَ سُدَّةِ الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَتَى السَّاعَةُ ؟ قال النَّبِيُّ ﷺ : « مَا أَعْدَدْتَ لَهَا » . فَكَأَنَّ الرَّجُلَ اسْتَكَانَ ، ثُمَّ قال : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا أَعْدَدْتُ لَهَا كَبِيرَ صِيَامٍ وَلا صَلاةٍ وَلا صَدَقَةٍ ، وَلَكِنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، قَالَ : « أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ » . [راجع : ٣٦٨٨ . أخرجه مسلم: ٢٦٣٩] .

باب-۱۰ حُکم کردن و فتوی دادن در راه

یحیی بن یَعمَر در راه حکم کرد. و شَعبی در دروازهٔ سرایی خود حکم کرد.

۷۱۵۳- از منصور، از سالم بن ابی الجَعد روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: در حالی که من و پیامبر صلی الله علیه و سلم از مسجد بیرون می‌شدیم، در آستانهٔ در مسجد مردی با ما مواجه شد و گفت: یا رسول الله، قیامت چه زمانی است؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «برای آن چه آماده کرده‌ای؟» مرد هراسان شد و سپس گفت: یا رسول الله برای

آن روزه و نماز و صدقهٔ زیاد اماده نکرده‌ام ولی خدا و رسول او را دوست می‌دارم. آن حضرت فرمود: «تو با کسی هستی [و با کسی حشر می‌شوی] که او را دوست می‌داری.»

١١- باب : مَا ذُكِرَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ لَهُ بَوَّابٌ

باب-۱۱ آنچه گفته شده که پیامبر صلی الله علیه و سلم دربانی نداشته است.

٧١٥٤ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالصَّمَدِ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ ، قال : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ : يَقُولُ لامْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِهِ : تَعْرِفِينَ فُلانَةَ ؟ قَالَتْ : نَعَمْ ، قال : فَإِنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَرَّ بِهَا وَهِيَ تَبْكِي عِنْدَ قَبْرٍ ، فَقَالَ : « اتَّقِي اللَّهَ وَاصْبِرِي » . فَقَالَتْ : إِلَيْكَ عَنِّي ، فَإِنَّكَ خِلْوٌ مِنْ مُصِيبَتِي . قال : فَجَاوَزَهَا وَمَضَى ، فَمَرَّ بِهَا رَجُلٌ فَقَالَ : مَا قَالَ لَكِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَتْ : مَا عَرَفْتُهُ ، قال : إِنَّهُ لَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، قال : فَجَاءَتْ إِلَى بَابِهِ فَلَمْ تَجِدْ عَلَيْهِ بَوَّابًا ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ مَا عَرَفْتُكَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ الصَّبْرَ عِنْدَ أَوَّلِ صَدْمَةٍ » .

[راجع : ١٢٥٢ . أخرجه مسلم : ٩٢٦] .

۷۱۵٤- از شُعبه، از ثابت البُنَانی روایت است که گفت: از انس بن مالک شنیدم که به زنی از خانوادهٔ خود می‌گفت: آیا فلان زن را می‌شناسی؟ گفت: آری.

انس گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم بر وی گذشت در حالی که او بر سر قبری می‌گریست. آن حضرت فرمود: « از خدا بترس و صبر کن!» وی گفت: از من دور شو، زیرا تو مصیبت مرا درنیافته‌ای. انس گفت: آن حضرت از وی دور شد و راهی گشت. مردی از کنار آن زن گذشت و به وی گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به تو چه گفت: وی گفت: من او را نشناختم. گفت: همانا وی رسول الله صلی الله علیه و سلم بود.

انس گفت: آن زن به دروازهٔ خانهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و در انجا دربانی ندید، سپس گفت: یا رسول الله، به خدا سوگند که تو را نشناختم. آن حضرت فرمود: «صبر [واقعی] در برابر نخستین صدمه‌ای است که شخص آن را درمی‌یابد»

۱۲- باب : الْحَاكِمِ يَحْكُمُ بِالْقَتْلِ عَلَى مَنْ وَجَبَ عَلَيْهِ ،

دُونَ الإِمَامِ الَّذِي فَوْقَهُ .

۷۱۵۵ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الذُّهْلِيُّ : حَدَّثَنَا الأَنْصَارِيُّ مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنِي أَبِي ، عَنْ ثُمَامَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : إِنَّ قَيْسَ بْنَ سَعْدٍ : كَانَ يَكُونُ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ ﷺ ، بِمَنْزِلَةِ صَاحِبِ الشُّرَطِ مِنَ الأَمِيرِ .

۷۱۵۶ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ قُرَّةَ بْنِ خَالِدٍ : حَدَّثَنِي حُمَيْدُ بْنُ هِلَالٍ : حَدَّثَنَا أَبُو بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَهُ وَأَتْبَعَهُ بِمُعَاذٍ . [راجع : ۲۲۶۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۳۳ ، وفي الإمارة (۱٤) وفي الأشربة (۷۰) باطول] .

۷۱۵۷ - حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الصَّبَّاحِ : حَدَّثَنَا مَحْبُوبُ بْنُ الْحَسَنِ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلَالٍ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى : أَنَّ رَجُلًا أَسْلَمَ ثُمَّ تَهَوَّدَ ، فَأَتَى مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَهُوَ عِنْدَ أَبِي مُوسَى ، فَقَالَ : مَا لِهَذَا ؟ قَالَ : أَسْلَمَ ثُمَّ تَهَوَّدَ ، قَالَ : لَا أَجْلِسُ حَتَّى أَقْتُلَهُ ، قَضَاءُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ﷺ . [راجع : ۲۲۶۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۳۳ ، بقطعة ليست في هذه الطريق ، و أخرجه مطولاً في الإمارة : ۱۵] .

باب-۱۲

حاکم بدون استیذان امام (زعیم) که مافوق اوست، حکم قتل بر کسی که بر وی قتل واجب گشته، صادر می‌کند

۷۱۵۵- از انصاری محمد، از پدرش، از ثُمامَه روایت است که انس گفت:

همانا قیس بن سعد در پیشگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم به منزلت شحنه (رئیس پولیس) به نزد امیر بود.

۷۱۵۶- از حُمَید بن هلال، از ابوبُردَه، از ابوموسی روایت است که گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم او را (به حیث قاضی به یمن) فرستاد و در پی او مُعاذ را فرستاد.

۷۱۵۷- از ابو بُردَه، از ابوموسی روایت است که گفت: مردی مسلمان شد و سپس یهود گردید مُعاذ بن جَبَل آمد در حالی که آن مرد نزد ابوموسی بود، مُعاذ گفت: این مرد را چه شده است؟ ابوموسی گفت: مسلمان شد و سپس یهودی شد. مُعاذ گفت: نمی‌نشینم تا او را بکشم؛ این حکم خدا و رسول اوست.

۱۳- باب : هَلْ يَقْضِي الْقَاضِي أَوْ يُفْتِي وَهُوَ غَضْبَانُ

۷۱۵۸ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ عُمَيْرٍ : سَمِعْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ : كَتَبَ أَبُو بَكْرَةَ إِلَى ابْنِهِ ، وَكَانَ بِسِجِسْتَانَ ، بِأَنْ لَا تَقْضِيَ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَأَنْتَ غَضْبَانُ ، فَإِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « لَا يَقْضِيَنَّ حَكَمٌ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَهُوَ غَضْبَانُ » . [أخرجه مسلم : ۱۷۱۷] .

باب-۱۳ آیا قاضی حکم کند یا فتوی دهد در حالی که خشمگین است

۷۱۵۸- از عبدالملک بن عمیر روایت است که گفت: از عبدالرحمن بن ابی بکره شنیدم که گفت:

ابوبکره به پسر خود که در سجستان بود نوشت که اگر در حالت خشم باشی میان دو نفر حکم مکن زیرا من از پیامبر صلی الله علیه و سلم

شنیده‌ام که فرمود: « (قاضی) میان دو نفر حکم نکند، اگر وی خشمگین باشد»

٧١٥٩ – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ أَبِي مَسْعُودٍ الأَنْصَارِيِّ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي وَاللَّهِ لَأَتَأَخَّرُ عَنْ صَلَاةِ الْغَدَاةِ، مِنْ أَجْلِ فُلَانٍ مِمَّا يُطِيلُ بِنَا فِيهَا، قَالَ: فَمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ قَطُّ أَشَدَّ غَضَبًا فِي مَوْعِظَةٍ مِنْهُ يَوْمَئِذٍ، ثُمَّ قَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ مِنْكُمْ مُنَفِّرِينَ، فَأَيُّكُمْ مَا صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيُوجِزْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْكَبِيرَ وَالضَّعِيفَ وَذَا الْحَاجَةِ». [راجع: ٩٠. أخرجه مسلم: ٤٦٦].

٧١٥٩– از اسماعیل بن ابی خالِد، از قیس بن ابی حازم از ابو مسعود انصاری روایت است که گفت:

مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله، همانا به خدا سوگند که نماز صبح را تاخیر می‌کنم (به جماعت حاضر نمی‌شوم)؛ زیرا فلان (معاذ بن جبل) نماز را بر ما دراز می‌کند. (راوی) می‌گوید: من هرگز پیامبر صلی الله علیه و سلم را به هنگام وعظ از آن روز خشمگین‌تر ندیده بودم. سپس فرمود: «ای مردم، همانا کسانی از شما بیزار کنندهٔ مردم (از اعمال نیک) هستید، پس هر یک از شما که به مردم نماز می‌گزارد باید کوتاه کند، زیرا در میان ایشان، افراد کهنسال و ناتوان و نیازمند می‌باشد.»

٧١٦٠ – حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي يَعْقُوبَ الْكَرْمَانِيُّ: حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ: قَالَ مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنِي سَالِمٌ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ حَائِضٌ، فَذَكَرَ عُمَرُ لِلنَّبِيِّ ﷺ، فَتَغَيَّظَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ قَالَ: «لِيُرَاجِعْهَا، ثُمَّ لِيُمْسِكْهَا حَتَّى تَطْهُرَ، ثُمَّ تَحِيضَ فَتَطْهُرَ، فَإِنْ بَدَا لَهُ أَنْ يُطَلِّقَهَا فَلْيُطَلِّقْهَا». [راجع: ٤٩٠٨. أخرجه مسلم: ١٤٧١].

٧١٦٠– از محمد، از سالم روایت است که عبدالله بن عمر، او را خبر داده است که: وی زن خود را که حایض بوده طلاق داده بود. عمر از آن به پیامبر صلی الله علیه و سلم خبر داد و رسول الله صلی الله علیه و سلم خشمگین شد و سپس فرمود: «وی باید به زن خود رجوع کند سپس او را نزد خود نگهدارد تا آنکه (از حیض) پاک شود، سپس حایض گردد و پاک شود، پس اگر خواست که وی را طلاق دهد، آنگاه طلاق دهد.»

١٤– باب: مَنْ رَأَى لِلْقَاضِي أَنْ يَحْكُمَ بِعِلْمِهِ فِي أَمْرِ النَّاسِ،

باب–۱۴

کسی که می‌پندارد که قاضی در کار مردم نظر

إذَا لَمْ يَخَفِ الظُّنُونَ وَالتُّهَمَةَ .

كَمَا قال النَّبِيُّ ﷺ لِهِنْـد : « خُذِي مَا يَكْفِيكِ وَوَلَدَكِ بِـالْمَعْرُوفِ » . وَذَلِـكَ إذَا كَـانَ أمْـرًا مَشْهُورًا . [راجع : ۲۲۱۱].

به معلومات خود حکم می‌کند، هر گاه از گمان و تهمت نترسد.
چنانکه پیامبر صلی الله علیه و سلم به هِند (زن ابوسفیان) گفت: «آنچه برای تو و فرزندانت از دیدگاه عرف کفایت می‌کند (از مال ابوسفیان بدون اجازه‌اش) بگیرد» و این حکم زمانی اعتبار دارد که امری مشهور باشد[۱].

۷۱۶۱ - حَدَّثَنَا أبُو الْيَمَان : أخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ : أنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : جَاءَتْ هِنْدُ بِنْتُ عُتْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ مَا كَانَ عَلَى ظَهْرِ الأرْضِ أهْلُ خِبَاءٍ أحَبَّ إلَيَّ أنْ يَذِلُّوا مِنْ أهْلِ خِبَائِكَ ، وَمَا أصْبَحَ الْيَوْمَ عَلَى ظَهْرِ الأرْضِ أهْلُ خِبَاءٍ أحَبَّ إلَيَّ أنْ يَعِزُّوا مِنْ أهْلِ خِبَائِكَ ، ثُمَّ قَالَتْ : إنَّ أبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ مِسِّيكٌ ، فَهَلْ عَلَيَّ مِنْ حَرَجٍ أنْ أُطْعِمَ مِنَ الَّذِي لَهُ عِيَالَنَا ؟ قال لَهَا : « لا حَرَجَ عَلَيْكِ أنْ تُطْعِمِيهِمْ مِنْ مَعْرُوفٍ » . [راجع : ۲۲۱۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۱۴].

۷۱۶۱- از زُهری، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: هند بن عُتبه بن ربیعه آمد و گفت: یا رسول الله ، به خدا سوگند که دوست نداشتم در روی زمین خانوادهٔ باشد که خوارتر از خانوادهٔ تو باشد و امروز دوست ندارم که در روی زمین خانواده‌ای باشد که عزیزتر از خانوادهٔ تو باشد. سپس (هند) گفت: همانا ابوسفیان مردی ممسک است، آیا بر من گناه است که فرزندان مان را از مال او غذا بدهم؟ آن حضرت به وی گفت: «بر تو گناهی نیست اگر بر حسب عرف بدیشان غذا بدهی.»

۱۵- باب : الشَّهَادَةِ عَلَى الْخَطِّ الْمَخْتُومِ ،

وَمَا يَجُوزُ مِنْ ذَلِكَ وَمَا يَضِيقُ عَلَيْهِ ، وَكِتَابِ الْحَاكِمِ إلَى عَامِلِهِ وَالْقَاضِي إلَى الْقَاضِي .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : كِتَابُ الْحَاكِمِ جَائِزٌ إلا فِي الْحُدُودِ ، ثُمَّ قال : إنْ كَانَ الْقَتْلُ خَطَأً فَهُوَ جَائِزٌ ، لأنَّ هَذَا مَالٌ بِزَعْمِهِ ، وَإنَّمَا صَارَ مَالاً بَعْدَ أنْ ثَبَتَ الْقَتْلُ ، فَالْخَطَأُ وَالْعَمْدُ وَاحِدٌ .

باب-۱۵ گواهی دادن برنامهٔ سربسته

و آنچه از این گواهی دادن رواست و آنچه از آن روا نیست، و نوشتن حاکم (دولت) به سوی عامل خود، و نوشتن قاضی به قاضی. و بعضی مردم گفته است: نوشتهٔ حاکم (به سوی عامل) دارای اعتبار است بجز در مورد حدود[۲]

۱- امام مالک و امام احمد می‌گویند که حاکم شرع نباید دربارهٔ قضایای حق الله و حق العبد، نظر به علم خود حکم کند.
۲- زیرا در حدود لازم است که بسیار محتاط باشد. چنانکه به کوچکترین شبهه‌ای حد ساقط می‌شود.

وَقَدْ كَتَبَ عُمَرُ إِلَى عَامِلِهِ فِي الحُدُودِ .

وَكَتَبَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالعَزِيزِ فِي سِنٍّ كُسِرَتْ .

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ : كِتَابُ القَاضِي إِلَى القَاضِي جَائِزٌ إِذَا عَرَفَ الكِتَابَ وَالخَاتَمَ .

وَكَانَ الشَّعْبِيُّ يُجِيزُ الكِتَابَ المَخْتُومَ بِمَا فِيهِ مِنَ القَاضِي .

وَيُرْوَى عَنِ ابْنِ عُمَرَ نَحْوُهُ .

وَقَالَ مُعَاوِيَةُ بْنُ عَبْدِالكَرِيمِ الثَّقَفِيُّ : شَهِدْتُ عَبْدَالمَلِكِ ابْنَ يَعْلَى قَاضِيَ البَصْرَةِ ، وَإِيَاسَ بْنَ مُعَاوِيَةَ ، وَالحَسَنَ ، وَثُمَامَةَ بْنَ عَبْدِاللهِ بْنِ أَنَسٍ ، وَبِلَالَ بْنَ أَبِي بُرْدَةَ ، وَعَبْدَاللهِ بْنَ بُرَيْدَةَ الأَسْلَمِيَّ ، وَعَامِرَ بْنَ عَبِيدَةَ ، وَعَبَّادَ بْنَ مَنْصُورٍ ، يُجِيزُونَ كُتُبَ القُضَاةِ بِغَيْرِ مَحْضَرٍ مِنَ الشُّهُودِ . فَإِنْ قَالَ الَّذِي جِيءَ عَلَيْهِ بِالكِتَابِ : إِنَّهُ زُورٌ ، قِيلَ لَهُ : اذْهَبْ فَالْتَمِسِ المَخْرَجَ مِنْ ذَلِكَ .

وَأَوَّلُ مَنْ سَأَلَ عَلَى كِتَابِ القَاضِي البَيِّنَةَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى وَسَوَّارُ بْنُ عَبْدِاللهِ .

وَقَالَ لَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللهِ بْنُ مُحْرِزٍ : جِئْتُ بِكِتَابٍ مِنْ مُوسَى بْنِ أَنَسٍ قَاضِي البَصْرَةِ ، وَأَقَمْتُ عِنْدَهُ البَيِّنَةَ : أَنَّ لِي عِنْدَ فُلَانٍ كَذَا وَكَذَا ، وَهُوَ بِالكُوفَةِ ، وَجِئْتُ بِهِ القَاسِمَ بْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ فَأَجَازَهُ .

وَكَرِهَ الحَسَنُ وَأَبُو قِلَابَةَ : أَنْ يَشْهَدَ عَلَى وَصِيَّةٍ حَتَّى يَعْلَمَ مَا فِيهَا ، لِأَنَّهُ لَا يَدْرِي لَعَلَّ فِيهَا جَوْرًا .

وَقَدْ كَتَبَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى أَهْلِ خَيْبَرَ : «إِمَّا أَنْ تَدُوا صَاحِبَكُمْ ، وَإِمَّا أَنْ تُؤْذِنُوا بِحَرْبٍ» .

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ ، فِي الشَّهَادَةِ عَلَى المَرْأَةِ مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ : إِنْ عَرَفْتَهَا فَاشْهَدْ ، وَإِلَّا تَعْرِفْهَا فَلَا تَشْهَدْ .

(مجازاتی که در قرآن آمده است) سپس گفت: اگر (این نوشته) دربارهٔ قتل خطا باشد اعتبار دارد، زیرا به گمان وی (بعضی مردم) این امر مستوجب مال (دیت، خونبها) است. و همانا قتل خطا، مال (خونبها) ایجاب نمی‌کند مگر پس از آنکه (نزد قاضی، خطا بودن آن) ثابت شود. بنابراین قتل خطا و عمد یکی است.

و همانا عُمر (بن خطاب) دربارهٔ حدود به عامل خود نوشت[1] و عمَر بن عبدالعزیز در مورد دندان کسی که شکسته شده بود، به عامل خود نوشت. و ابراهیم گفت: نوشتن قاضی به قاضی در صورتیکه نامه سربسته باشد و قاضی، خط قاضی را بشناسد رواست.

و از ابن عمر به مانند این روایت شده است. معاویه بن عبدالکریم ثَقفی گفته است: شهادت دادم عبدالملک بن یَعلی قاضی بصره را، و ایاس بن معاویه، و حسن و ثُمامه بن عبدالله بن اَنَس، و بلال بن ابی برده، و عبدالله بن بریده اسلمی، و عامر بن عَبیدهٔ، و عَبّاد بن منصور؛ این اشخاص، نوشته‌های قاضیها را بدون حضور شاهدان روا می‌دانستند. پس اگر کسی که نوشته قاضی در مجرمیت او باشد. بگوید که این دروغ است، به او گفته می‌شود: برو و راه برون رفتی از این قضیه را جستجو کن و اولین کسانی که (به نوشتهٔ قاضی اعتبار ندادند) و خواستار شاهد شدند (تا نوشتهٔ قاضی را) تصدیق کنند، ابن ابی لیلی و سَوّار بن عبدالله بوده‌اند.

۱– در بعضی نسخ بخاری (کتب عمر فی الجارود آمده یعنی در شهادت جارود که بر شرابخواری قُدامه بن مظعون گواهی داد. عمر به عامل خود در بحرین نوشت که از زن قدامه در مورد شرابخواری شوهرش سؤال کند.

و ابونُعَیم به ما گفت: عبیدالله بن مُحرز به ما گفت: من از موسی بن اَنَس قاضی بصره، نوشته‌ای آوردم و نزد وی گواهان گذراندم که: همانا بر فلان کس، چنین و چنان پولی طلب دارم و آن کس در کوفه است. و نوشته‌ای نزد قاسم بن عبدالرحمن (قاضی کوفه) آوردم و وی آن را (به حیث سند موثق) جایز شمرد.

حسن و ابوقِلابه مکروه دانسته‌اند اینکه: بر وصیتی که شخص کرده است گواهی داده شود تا آنکه بداند. که محتوای وصیت چیست؛ زیرا نمی‌داند، شاید در آن ستمی رفته باشد.[1]

همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم به مردم خیبر (که کسی در آنجا کشته شده بود) نوشت: «یا خونبهای رفیق (مقتول خود) را بدهید یا آمادهٔ جنگ باشید» و زُهری درباره شهادت دادن از پس پرده گفت: اگر آن زن را (به یقین) شناختی شهادت بده و اگر نشناختی شهادت مده.

٧١٦٢ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ : سَمِعْتُ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ : لَمَّا أَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى الرُّومِ ، قَالُوا : إِنَّهُمْ لا يَقْرَؤُونَ كِتَابًا إِلا مَخْتُومًا ، فَاتَّخَذَ النَّبِيُّ ﷺ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى وَبِيصِهِ ، وَنَقْشُهُ : مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ . [راجع: ٦٥. أخرجه مسلم: ٢٠٩٢] .

٧١٦٢- از شُعبه، از قتاده روایت است که انس بن مالک گفت: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم خواست تا نامه‌ای به (قیصر) روم بنویسد، گفتند: آنها نامه‌ای را که سربسته و مُهر زده نباشد نمی‌خوانند. پیامبر صلی الله علیه و سلم خاتم (انگشتر) نقره‌ای را گرفت، گویی اکنون به درخشندگی آن می‌نگرم که نقش آن چنین بود: مُحَمَّدٌ رَسولُ الله.

١٦- بَابٌ : مَتَى يَسْتَوْجِبُ الرَّجُلُ الْقَضَاءَ

باب-۱۶ چه زمانی مرد اهلیت آن می‌یابد که قاضی شود

[1] «۳- اینکه وصیت از ثلث مال زیادتر باشد «تیسیرالقاری»

وَقَالَ الْحَسَنُ : أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْحُكَّامِ أَنْ لا يَتَّبِعُوا الْهَوَى ، وَلا يَخْشَوُا النَّاسَ ، وَلا يَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلا ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴾ [ص : ٢٦] .

وَقَرَأَ : ﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا - اسْتُودِعُوا - مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلاً وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة : ٤٤] .

وَقَرَأَ : ﴿ وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ . فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلاًّ آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا ﴾ [الأنبياء: ٧٨-٧٩] .

فَحَمِدَ سُلَيْمَانَ وَلَمْ يَلُمْ دَاوُدَ ، وَلَوْلا مَا ذَكَرَ اللَّهُ مِنْ أَمْرِ هَذَيْنِ لَرَأَيْتُ أَنَّ الْقُضَاةَ هَلَكُوا ، فَإِنَّهُ أَثْنَى عَلَى هَذَا بِعِلْمِهِ وَعَذَرَ هَذَا بِاجْتِهَادِهِ .

وَقَالَ مُزَاحِمُ بْنُ زُفَرَ : قَالَ لَنَا عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيزِ : خَمْسٌ إِذَا أَخْطَأَ الْقَاضِي مِنْهُنَّ خُطَّةً ، كَانَتْ فِيهِ وَصْمَةٌ : أَنْ يَكُونَ فَهِمًا ، حَلِيمًا ، عَفِيفًا صَلِيبًا ، عَالِمًا سَؤُولاً عَنِ الْعِلْمِ .

و حَسَن گفت: خدا بر حاکمان واجب کرده است که از هوای نفس پیر وی نکنند، و از مردم نترسند و آیات مرا به بهای اندک نفروشند. (حسن بصری) سپس خواند: «ای داود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن، و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند، در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند به [سزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت خواهند داشت.» (ص:۲٦)

و سپس خواند: «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم، پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند به موجب آن برای یهود داوری می‌کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده بود و بر آن گواه بودند. پس از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیزی مفروشید، و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند، آنان خود کافرانند» (المائده: ٤٤)

و سپس خواند : «و داود و سلیمان را [یاد کن] هنگامی که دربارهٔ آن کشتزار – که گوسفندان مردم شب هنگام در آن چریده بودند– داوری می‌کردند و [ما] شاهد داوری آنان بودیم پس آن [داوری] را به سلیمان فهماندیم، و به هر یک [از آن دو] حکمت و دانش عطا کردیم.» [الانبیاء:۷۹-۷۸) حسن گفت: خداوند داود را ستود و سلیمان را (به خاطر اشتباهش) ملامت نکرد، و اگر خدا قضیهٔ این دو تن (داود و سلیمان) را یاد نمی‌کرد، در آن صورت تو

می‌دیدی که همه قاضیها هلاک می‌شدند. همانا خداوند یکی را به خاطر قضاوت بر مبنای علمش ستود و دیگری را نظر به اجتهادش معذور داشت.

و مزاحم بن زُفر گفته است: عمر بن عبدالعزیز به ما گفت: پنج صفت است (که قاضی باید آن را دارا باشد) اگر از این صفات را یکی را فاقد باشد، در وی عیب و نقص است: زیرک و باهوش باشد، بردبار و صبور باشد، پارسا و پرهیزگار باشد، قاطع و سختگیر باشد، عالم دین که جویندهٔ علم باشد.

١٧- باب: رِزْقِ الْحُكَّامِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا

وَكَانَ شُرَيْحٌ الْقَاضِي يَأْخُذُ عَلَى الْقَضَاءِ أَجْرًا . وَقَالَتْ عَائِشَةُ : يَأْكُلُ الْوَصِيُّ بِقَدْرِ عُمَالَتِهِ . وَأَكَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ .

٧١٦٣ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي السَّائِبُ بْنُ يَزِيدَ ، ابْنُ أُخْتِ نَمِرٍ : أَنَّ حُوَيْطِبَ بْنَ عَبْدِالْعُزَّى أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ السَّعْدِيِّ أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ قَدِمَ عَلَى عُمَرَ فِي خِلَافَتِهِ ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ : أَلَمْ أُحَدَّثْ أَنَّكَ تَلِي مِنْ أَعْمَالِ النَّاسِ أَعْمَالاً ، فَإِذَا أُعْطِيتَ الْعُمَالَةَ كَرِهْتَهَا ؟ فَقُلْتُ : بَلَى ، فَقَالَ عُمَرُ : فَمَا تُرِيدُ إِلَى ذَلِكَ ؟ قُلْتُ : إِنَّ لِي أَفْرَاسًا وَأَعْبُدًا ، وَأَنَا بِخَيْرٍ ، وَأُرِيدُ أَنْ تَكُونَ عُمَالَتِي صَدَقَةً عَلَى الْمُسْلِمِينَ . قَالَ عُمَرُ : لَا تَفْعَلْ ، فَإِنِّي كُنْتُ أَرَدْتُ الَّذِي أَرَدْتَ ، فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْطِينِي الْعَطَاءَ ، فَأَقُولُ : أَعْطِهِ أَفْقَرَ إِلَيْهِ مِنِّي ، حَتَّى أَعْطَانِي مَرَّةً مَالاً ، فَقُلْتُ : أَعْطِهِ أَفْقَرَ إِلَيْهِ مِنِّي ، فَقَالَ

باب-١٧

حقوق و معاش حکمرانان و کارمندان ایشان و قاضی شُرَیح از وظیفهٔ قضاوت حقوق می‌گرفت و عایشه گفت: وصی (یتیم) به اندازهٔ کاری که (در سر پرستی مال وی) می‌کند، مزد خود را می‌گیرد. و ابوبکر و عمر (از وظیفهٔ خلافت) مزد می‌گرفتند.

٧١٦٣- از شعیب، از زُهری، روایت است که گفت: سائب بن یزید، پسر خواهر نَمِر، مرا خبر داده که حُوَیطِب بن عبدالعُزّی گفته که عبدالله بن سَعدی او را خبر داده است که:

وی در زمان خلافت عمر، نزد او رفت. عمر به او گفت: آیا به من گفته نشده که تو کارهای مردم را انجام می‌دهی و چون مزد آن به تو داده می‌شود، آن را ناخوش می‌داری (نمی‌پذیری)؟ گفتم: آری، چنین است. عمر گفت: از این چه قصد داری؟ گفتم: همانا من دارای اسپان و غلامان می‌باشم و آسوده‌ام، و می‌خواهم که

النَّبِيُّ ﷺ : «خُذْهُ ، فَتَمَوَّلْهُ ، وَتَصَدَّقْ بِهِ ، فَمَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلَا سَائِلٍ فَخُذْهُ ، وَإِلَّا فَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ» . [راجع : ۱۴۷۳ . اخرجه مسلم : ۱۰۴۵] .

مزد من صدقه‌ای برای مسلمانان باشد. عمر گفت: این کار را مکن، همانا من آنچه را تو می‌خواستی، می‌خواستم انجام دهم. رسول الله صلی الله علیه و سلم به من چیزی می‌داد، من می‌گفتم: به کسی بده که از من محتاج تر است تا آنکه آن حضرت باری به من مالی داد. من گفتم: به کسی بده که از من محتاج تر است. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «این مال را بگیر، تا صاحب مال شوی و (سپس) صدقه کن و هر آنچه از این گونه مال بدون چشمداشت و بدون آنکه سؤال کنی به تو می‌آید آن را بگیر، ورنه، خودت برای آن تلاش نکن.»

۷۱٦٤ - وَعَنِ الزُّهْرِيِّ قال : حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ قال : سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعْطِينِي الْعَطَاءَ ، فَأَقُولُ : أَعْطِهِ أَفْقَرَ إِلَيْهِ مِنِّي ، حَتَّى أَعْطَانِي مَرَّةً مَالاً ، فَقُلْتُ : أَعْطِهِ مَنْ هُوَ أَفْقَرُ إِلَيْهِ مِنِّي ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «خُذْهُ ، فَتَمَوَّلْهُ ، وَتَصَدَّقْ بِهِ ، فَمَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلَا سَائِلٍ فَخُذْهُ ، وَمَا لَا فَلَا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ» . [راجع : ۱۴۷۳ . اخرجه مسلم : ۱۰۴۵] .

۷۱٦٤ - و از زُهری روایت شده که سالم بن عبدالله گفت: عبدالله بن عمر گفت:
از عُمر بن خطاب شنیدم که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم مرا بخشش می‌داد. من می‌گفتم: به کسی که از من محتاج‌تر است بده، تا آنکه باری به من مالی داد، من گفتم: به کسی که از من محتاج تر است بده. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «این مال را بگیر و صاحب مال شو و آن را صدقه کن، پس هر چه از این گونه مال به تو بیاید که بدان چشمداشتی نداشته باشی و آن را سؤال نکرده باشی، آن را بگیر و این مالی است که تو برای آن تلاش نکرده‌ای.

۱۸ - باب : مَنْ قَضَى وَلَاعَنَ فِي الْمَسْجِدِ

وَلَاعَنَ عُمَرُ عِنْدَ مِنْبَرِ النَّبِيِّ ﷺ .

باب-۱۸

کسی که در مسجد قضاوت نمود و ملاعنه[1]

---

۱ - ملاعنه، نسبت دادن زنا توسط شوهر به زن است، در حالی که شاهد ندارد، شوهر و زن سوگند یاد می‌کنند (آیات ۶ تا ۹ سورة النور) در این رابطه است.

وَقَضَى شُرَيْحٌ وَالشَّعْبِيُّ وَيَحْيَى بْنُ يَعْمَرَ فِي الْمَسْجِدِ .

وَقَضَى مَرْوَانُ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ بِالْيَمِينِ عِنْدَ الْمِنْبَرِ .

وَكَانَ الْحَسَنُ وَزُرَارَةُ بْنُ أَوْفَى يَقْضِيَانِ فِي الرَّحَبَةِ خَارِجًا مِنَ الْمَسْجِدِ .

کرد و عمر به نزدیک منبر پیامبر صلی الله علیه و سلم ملاعنه را حکم کرد و شُرَیح و شَعبی و یحیی بن یَعمَر در مسجد به قضاوت پرداختند و مَروان (حاکم مدینه) حکم کرد که زید بن ثابت به نزدیک منبر سوگند یاد کند. و حَسَن و زراره بن اَوفی در هوای آزاد در بیرون مسجد قضاوت می‌کردند.

۷۱۶۵ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ الزُّهْرِيُّ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ : شَهِدْتُ الْمُتَلاعِنَيْنِ ، وَأَنَا ابْنُ خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً ، وَفُرِّقَ بَيْنَهُمَا . [راجع : ۴۲۳ . أخرجه مسلم : ۱۴۹۲ ، مطولاً بدون ذكر « ۱۵ سنة »] .

۷۱۶۵- اززُهری روایت است که سَهل بن سعد گفت: آنگاه که زن و شوهری ملاعنه می‌کردند، در انجا حاضر بودم و در آن زمان پسری پانزده ساله بودم. و میان زن و شوهر به جدایی حکم شد.

۷۱۶٦ - حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ : أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ سَهْلٍ أَخِي بَنِي سَاعِدَةَ : أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : « أَرَأَيْتَ رَجُلاً وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً ، أَيَقْتُلُهُ ؟ فَتَلاعَنَا فِي الْمَسْجِدِ وَأَنَا شَاهِدٌ » . [راجع : ۴۲۳ . أخرجه مسلم : ۱۴۹۲، مطولاً] .

۷۱۶٦- از ابن شهاب، از سَهل بن سعد برادر بنی ساعِده روایت است که گفت: مردی از انصار نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: «چه می‌گویی در مورد مردی که با زن خود مردی را (در حال زنا) می‌بینند، آیا او را بکشد؟ آن دو زن و شوهر در مسجد ملاعنه کردند و من در آنجا حاضر بودم.

۱۹- باب : مَنْ حَكَمَ فِي الْمَسْجِدِ ، حَتَّى إِذَا أَتَى عَلَى حَدٍّ أَمَرَ أَنْ يُخْرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَيُقَامَ

وَقَالَ عُمَرُ : أَخْرِجَاهُ مِنَ الْمَسْجِدِ ، وَضَرَبَهُ وَيُذْكَرُ عَنْ عَلِيٍّ نَحْوُهُ .

باب-۱۹

کسیکه در مسجد حکم مجازات کرد، آنگاه که حـد به اجرا در می‌آمد، امـر کرد که مجرم از مسجد بیرون برده شود و حد اجرا گردد.

و عمـر گفت: او را از مسـجد بیرون ببرید، و سپس او را زد. و از علی نیز مانند این یاد شده است.

۷۱٦۷ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : أَتَى رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

۷۱٦۷- از عُقَیل، از ابن شـهاب، از ابوسَـلَمه و سـعید بن مُسـیَّب روایت است که ابوهریره گفت:

وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ ، فَنَادَاهُ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنِّي زَنَيْتُ ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ ، فَلَمَّا شَهِدَ عَلَى نَفْسِهِ أَرْبَعًا قَالَ : «أَبِكَ جُنُونٌ» . قَالَ : لَا ، قَالَ : «اذْهَبُوا بِهِ فَارْجُمُوهُ» .
[راجع : ٥٢٧١ . أخرجه مسلم : ١٦٩١ ، مع الحديث الآتي] .

مردی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم به مسجد آمد و بانگ برآورد: یا رسول الله همانا من زنا کردم، آن حضرت از وی روی گردانید و چون چهار بار بر نفس خود شهادت داد. آن حضرت فرمود: «آیا دیوانه هستی؟» گفت: نی. فرمود: «او را ببرید و سنگسار کنید!»

٧١٦٨ - قَالَ ابْنُ شِهَابٍ : فَأَخْبَرَنِي مَنْ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : كُنْتُ فِيمَنْ رَجَمَهُ بِالْمُصَلَّى .

رَوَاهُ يُونُسُ وَمَعْمَرٌ وَابْنُ جُرَيْجٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ جَابِرٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، فِي الرَّجْمِ .
[راجع: ٥٢٧٠ . أخرجه مسلم : ١٦٩١ ، مع الحديث السابق] .

٧١٦٨- ابن شهاب گفت: کسی که از جابر بن عبدالله شنیده به من گفته است: من در میان کسانی بودم که او را در مُصلّی سنگسار کردیم.
روایت کرده‌اند یونُس و مَعمَر و ابن جُرَیج از زهری از ابوسَلَمَه از جابر، از پیامبر صلی الله علیه و سلم، در مورد سنگسار شدن او.

٢٠- باب : مَوْعِظَةِ الْإِمَامِ لِلْخُصُومِ

باب-۲۰ پند و اندرز امام برای دو طرف دعوی

٧١٦٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ زَيْنَبَ بِنْتِ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ ، وَإِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ ، وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ ، فَأَقْضِي عَلَى نَحْوِ مَا أَسْمَعُ ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذْهُ ، فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ» . [راجع : ٢٤٥٨ . أخرجه مسلم : ١٧١٣] .

٧١٦٩- از مالک، از هِشام، از پدرش، از زینب بنت ابی سلمه روایت است که امّ سلمه رضی الله عنها گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا من بَشَرَم و شما دعوی خود را نزد من می‌آورید و شاید که بعضی از شما در دلیل آوردن نظر به بعضی دیگر خوش بیان‌تر باشید و من بر مبنای آنچه می‌شنوم حکم می‌کنم. پس اگر از حق برادرش چیزی به مفاد وی حکم کردم باید که آن را نگیرد، زیرا برای وی پاره‌ای از آتش را جدا کرده‌ام»

٢١- باب : الشَّهَادَةِ تَكُونُ عِنْدَ الْحَاكِمِ ،

باب-۲۱

شهادت دادن حاکم که متصدی قضاء است که یا قبل بر این متصدی قضا بوده به مفاد

فِي وِلايَتِه الْقَضَاءَ أَوْ قَبْلَ ذٰلِكَ ، لِلْخَصْمِ .

وَقَالَ شُرَيْحٌ الْقَاضِي ، وَسَأَلَهُ إِنْسَانٌ الشَّهَادَةَ ، فَقَالَ : ائْتِ الأَمِيرَ حَتَّى أَشْهَدَ لَكَ .

وَقَالَ عِكْرِمَةُ : قَالَ عُمَرُ لِعَبْدِالرَّحْمٰنِ بْنِ عَوْفٍ : لَوْ رَأَيْتَ رَجُلاً عَلَى حَدٍّ ، زِنًى أَوْ سَرِقَةٍ ، وَأَنْتَ أَمِيرٌ ؟ فَقَالَ : شَهَادَتُكَ شَهَادَةُ رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، قَالَ : صَدَقْتَ . قَالَ عُمَرُ : لَوْلا أَنْ يَقُولَ النَّاسُ زَادَ عُمَرُ فِي كِتَابِ اللّٰهِ ، لَكَتَبْتُ آيَةَ الرَّجْمِ بِيَدِي . وَأَقَرَّ مَاعِزٌ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ بِالزِّنَى أَرْبَعًا فَأَمَرَ بِرَجْمِهِ ، وَلَمْ يُذْكَرْ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَشْهَدَ مَنْ حَضَرَهُ .

وَقَالَ حَمَّادٌ : إِذَا أَقَرَّ مَرَّةً عِنْدَ الْحَاكِمِ رُجِمَ .

وَقَالَ الْحَكَمُ : أَرْبَعًا .

طرف دعوی و قاضی شُرَیح به کسی که از وی خواستار شهادت شد، گفت: نزد امیر بیا تا من برای تو شهادت دهم.

و عِکرَمه گفت: عُمَر به عبدالرحمن بن عَوف گفت: اگر مردی را به حدّ زنا یا دزدی ببینی و تو امیر باشی؟ عبدالرحمن گفت: در آن حالت شهادت تو (که خلیفه هستی) مانند شهادت یکی از مسلمانان است. عمر گفت: راست گفتی.

عمر گفت: اگر مسلمانان نمی‌گفتند که عمر در کتاب خدا زیادت کرد، من آیهٔ سنگسار را به دست خود (در قرآن) می‌نوشتم. و ماعِز نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم به ارتکاب زنا چهار بار اقرار کرد، آن حضرت به سنگسار کردن وی امر کرد. و این موضوع یاد نشده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم از آن کسانی که حاضر بوده‌اند شهادت خواسته است. و حَمّاد گفته است: اگر زناکار نزد حاکم یک بار به زنا اقرار کند، سنگسار می‌شود. و حَکَم گفته است: چهار بار (اقرار شرط است)

۷۱۷۰ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عُمَرَ بْنِ كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ مَوْلَى أَبِي قَتَادَةَ : أَنَّ أَبَا قَتَادَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يَوْمَ حُنَيْنٍ : «مَنْ لَهُ بَيِّنَةٌ عَلَى قَتِيلٍ قَتَلَهُ فَلَهُ سَلَبُهُ» . فَقُمْتُ لأَلْتَمِسَ بَيِّنَةً عَلَى قَتِيلٍ ، فَلَمْ أَرَ أَحَدًا يَشْهَدُ لِي ، فَجَلَسْتُ ، ثُمَّ بَدَا لِي فَذَكَرْتُ أَمْرَهُ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ جُلَسَائِهِ : سِلاحُ هٰذَا الْقَتِيلِ الَّذِي يَذْكُرُ عِنْدِي ، قَالَ : فَأَرْضِهِ مِنْهُ ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : كَلاَّ ، لا يُعْطِهِ أُصَيْبِغَ مِنْ قُرَيْشٍ وَيَدَعَ أَسَدًا مِنْ أُسْدِ اللّٰهِ ، يُقَاتِلُ عَنِ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ ، قَالَ : فَأَمَرَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ فَأَدَّاهُ إِلَيَّ ، فَاشْتَرَيْتُ مِنْهُ خِرَافًا ،

۷۱۷۰- از یحیی، از عُمر بن کثیر، از ابو محمد مولی ابو قَتادَه روایت است که ابو قتاده گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در روز جنگ حُنَین گفت: «کسی که بر کشتن کسی (از کافران) شاهد بیاورد که او را کشته است، همه اسباب و لوازم مرد کشته شده از آن اوست»
ابو قتاده می‌گوید: من برخاستم تا بر کسی که کشته بودم شاهد آورم و کسی را ندیدم که برایم شهادت بدهد. واپس به جای خود نشستم. سپس بر آن شدم که بگویم، و ماجرای

فَكَانَ أَوَّلَ مَالٍ تَأَثَّلْتُهُ .

قال لِي عَبْدُاللَّهِ ، عَنِ اللَّيْثِ : فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَأَدَّاهُ إِلَيَّ.

وَقَالَ أَهْلُ الْحِجَازِ : الْحَاكِمُ لا يَقْضِي بِعِلْمِهِ ، شَهِدَ بِذَلِكَ فِي وِلَايَتِهِ أَوْ قَبْلَهَا ، وَلَوْ أَقَرَّ خَصْمٌ عِنْدَهُ لآخَرَ بِحَقٍّ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ، فَإِنَّهُ لا يَقْضِي عَلَيْهِ فِي قَوْلِ بَعْضِهِمْ حَتَّى يَدْعُوَ بِشَاهِدَيْنِ فَيُحْضِرَهُمَا إِقْرَارَهُ .

وَقَالَ بَعْضُ أَهْلِ الْعِرَاقِ : مَا سَمِعَ أَوْ رَآهُ فِي مَجْلِسِ الْقَضَاءِ قَضَى بِهِ ، وَمَا كَانَ فِي غَيْرِهِ لَمْ يَقْضِ إِلا بِشَاهِدَيْنِ.

وَقَالَ آخَرُونَ مِنْهُمْ : بَلْ يَقْضِي بِهِ ، لأَنَّهُ مُؤْتَمَنٌ ، وَإِنَّمَا يُرَادُ مِنَ الشَّهَادَةِ مَعْرِفَةُ الْحَقِّ ، فَعِلْمُهُ أَكْثَرُ مِنَ الشَّهَادَةِ .

وَقَالَ بَعْضُهُمْ : يَقْضِي بِعِلْمِهِ فِي الأَمْوَالِ ، وَلا يَقْضِي فِي غَيْرِهَا .

وَقَالَ الْقَاسِمُ : لا يَنْبَغِي لِلْحَاكِمِ أَنْ يُمْضِيَ قَضَاءً بِعِلْمِهِ دُونَ عِلْمِ غَيْرِهِ ، مَعَ أَنَّ عِلْمَهُ أَكْثَرُ مِنْ شَهَادَةِ غَيْرِهِ ، وَلَكِنَّ فِيهِ تَعَرُّضًا لِتُهَمَةِ نَفْسِهِ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ ، وَإِيقَاعًا لَهُمْ فِي الظُّنُونِ ، وَقَدْ كَرِهَ النَّبِيُّ ﷺ الظَّنَّ فَقَالَ : « إِنَّمَا هَذِهِ صَفِيَّةُ » . [راجع : ۲۱۰۰ . أخرجه مسلم : ۱۷۵۱ ، مطولاً] .

او را بـه رسـول الله صلی الله علیه و سـلم یاد کـردم. یکی از کسـانی که آنجا نشسـته بود، گفت: سـلاح آن کشته شده‌ای که او از وی یاد کرده اسـت، نزد من است، او را راضی کن (که سلاح را از من نگیرد). ابوبکر گفت: هرگز نی، سـلاح وی را به کفتـاری از قریش نمی‌دهد و شیری از شـیران خدا را وانمی‌گذارد که برای خدا و رسول او می‌جنگد.

ابوقتاده می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و سـلم امـر کـرد و وی اسـباب و لـوازم او را به من بازگردانیـد، و از فروش آن باغی خریدم و این اولین مالی بود (که از بهای غنایم جنگی) مالک شدم.

(امـام بخاری می‌گوید) عبـدالله از لیث (بدین عبارت) به من گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سـلم برخاسـت و وی اسباب و لوزام او را به من بازگردانید. (عوض پیامبـر صلی الله علیه وسـلم امر کـرد) و اهل حجاز گفتـه اند: حاکم (قاضـی) نباید نظر به معلومـات خود (در قضیـه) حکم کند، چه در زمان قضاوت خود وی شـاهد بوده باشـد چه قبـل از آن و اگـر خصم (یک طـرف دعوی) به نفـع طرف مقابل خود در نـزد قاضی اقرار می‌کند، نظـر به قول بعضی (فقها) قاضی نباید علیـه خصم حکم کند، تا آنکه وی دو شـاهد فراخواند و اقرار آنان را حاضر آورد.

بعضـی از اهل عراق گفته‌انـد: آنچه قاضی در مجلـس قضا می‌شـنود یا می‌بینـد (که خصم اقرار می‌کنـد) مبنی بر آن حکم کند، و اگر در غیر مجلس قضا می‌شـنود یا می‌بیند (که اقرار

صورت گرفته) حکم نکند مگر آنکه دو شاهد (به اقرار خصم) شهادت دهند. بعضی از ایشان گفته اند: قاضی نظر به علم خود حکم کند، زیرا وی مورد اعتماد است

و همانا مراد از شهادت، آشکار شدن حقیقت است، و علم قاضی، بیشتر از شهادت است.

و بعضی از ایشان گفته اند: قاضی در قضایای مالی به علم خود حکم کند و در غیر آن حکم نکند.

و قاسم گفته است: برای حاکم (قاضی) سزاوار نیست که بر مبنای علم خود حکم کند، بدون علم غیر خود، هر چند علم او از شهادت غیر او بیشتر باشد، ولی وی خودش را نزد مسلمانان در معرض تهمت قرار می‌دهد و این حالت، مسلمانان را در گمان انداختن است، و همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم، گمان را ناخوش دانسته است چنانکه فرموده بود: «همانا آن زن، صفیّه (همسر من) است»

۷۱۷۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ الأُوَيْسِيُّ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَتَتْهُ صَفِيَّةُ بِنْتُ حُيَيٍّ ، فَلَمَّا رَجَعَتِ انْطَلَقَ مَعَهَا فَمَرَّ بِهِ رَجُلَانِ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَدَعَاهُمَا فَقَالَ : « إِنَّمَا هِيَ صَفِيَّةُ » . قَالَا : سُبْحَانَ اللَّهِ ، قَالَ : « إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنِ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ » .

رَوَاهُ شُعَيْبٌ ، وَابْنُ مُسَافِرٍ ، وَابْنُ أَبِي عَتِيقٍ ، وَإِسْحَاقُ بْنُ يَحْيَى ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عَلِيٍّ ، يَعْنِي ابْنَ حُسَيْنٍ ، عَنْ صَفِيَّةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۲۰۳۵ . أخرجه مسلم : ۲۱۷۵ ، بزيادة] .

۷۱۷۱- از ابراهیم بن سَعد، از ابن شهاب روایت است که علی بن حسین (زین العابدین) گفت:

صفیه بنت حُیَی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد (که در مسجد معتکف بود) آنگاه که صفیّه برگشت، آن حضرت او را همراهی کرد و همزمان دو مرد انصاری از کنار آن حضرت گذشتند. آن حضرت آنان را فراخواند و فرمود: «همانا این زن صَفِیّه (همسر) من است» آن دو نفر گفتند: سُبحان الله، آن حضرت فرمود: «همانا شیطان در مجرای خون پسر آدم جریان

داردِ»[1]

این حدیث را : شُـعَیب و ابن مسافر و ابن ابی عتیق و اسـحاق بن یَحیَـی، از زُهری، از علی، یعنی پسـر حسـین (زین العابدیـن) از صَفِیّه، از پیامبـر صلی الله علیه و سـلم روایت کرده است.

٢٢- باب : أمرِ الوَالي إذَا وجَّهَ أمِيرَيْنِ إلَى مَوْضِعٍ : أنْ يَتَطَاوَعَا وَلا يَتَعَاصَيَا

٧١٧٢- حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا العَقَدِيُّ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبِي قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ أبِي وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ إِلَى اليَمَنِ ، فَقَالَ : «يَسِّرَا وَلا تُعَسِّرَا ، وَبَشِّرَا وَلا تُنَفِّرَا ، وَتَطَاوَعَا» . فَقَالَ لَهُ أَبُو مُوسَى : إِنَّهُ يُصْنَعُ بِأَرْضِنَا البِتْعُ ؟ فَقَالَ : «كُلُّ مُسْكِرٍ حَرَامٌ» .

وَقَالَ النَّضْرُ ، وَأَبُو دَاوُدَ ، وَيَزِيدُ بْنُ هَارُونَ ، وَوَكِيعٌ ، عَنْ شُعْبَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٢٢٦١ . أخرجه مسلم : ١٧٣٣ ، في الإمارة «١٤» الأشربة «٧٠» مختصراً قطع] .

باب-٢٢

امر والی، اگر دو امیر را به یک محل اعزام کند اینکـه: از یکدیگر اطاعت کننـد و از یکدیگر نافرمانی نکنند

٧١٧٢- از شُـعبه، از سعید بن ابی بُرده روایت است که گفت: از پدرم شنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم، پدرم (ابوموسـی اشـعری) و مُعاذ بن جبـل را (به حیث امیران) به یمن فرستاد و بدیشان گفت: «بر مردم آسان گیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و متنفر نسازید و از یکدیگر اطاعت کنید.»

ابوموسـی به آن حضرت گفت: در سرزمین ما (یمن) نَبِیذ (شراب) عسل ساخته می‌شود؟ آن حضرت فرمود: «هر آنچه مسـتی بیاورد حرام است»

و نَضـر، و ابوداود، و یزید بن هارون، و وکِیع، از شُـعبه از سـعید بن ابی بُـرده، از پدرش از جدّش (ابوموسـی) از پیامبـر صلی الله علیه و سلم، روایت کرده است.

٢٣- باب : إجَابَةِ الحَاكِمِ الدَّعْوَةَ

وَقَدْ أَجَابَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ عَبْداً لِلْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ .

باب-٢٣ پذیرفتن حاکم، مهمانی را

و همانا عثمان بن عَفّان، مهمانی غلام مغیره بن

١- این حدیث مُرسل است زیرا امام زین العابدین تابعی است و آن حضرت را ندیده است. اما روایت بعدی حدیث را مرفوع کرده است.

شعبه را پذیرفت.

٧١٧٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيد ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « فُكُّوا العَانِيَ ، وَأَجِيبُوا الدَّاعِيَ » . [راجع : ٣٠٤٦] .

۷۱۷۳- از منصـور، از ابو وائل روایت اسـت که ابوموسـی گفـت: پیامبر صلـی الله علیه و سلم فرمود: «اسـیران را رها کنید و مهمانی را بپذیرید»

٢٤ - باب : هَدَايَا العُمَّالِ

باب-۲۴ هدیه گرفتـن کارمندان (جمع آوری زکات)

٧١٧٤ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَنَّهُ سَمِعَ عُرْوَةَ : أَخْبَرَنَا أَبُو حُمَيْدٍ السَّاعِدِيُّ قال : اسْتَعْمَلَ النَّبِيُّ ﷺ رَجُلاً مِنْ بَنِي أَسَدٍ ، يُقَالُ لَهُ ابْنُ الأُتْبِيَّةِ ، عَلَى صَدَقَةٍ ، فَلَمَّا قَدِمَ قال : هَذَا لَكُمْ وَهَذَا أُهْدِيَ لِي ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى المِنْبَرِ - قال سُفْيَانُ أَيْضاً : فَصَعِدَ المِنْبَرَ - فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قال : « مَا بَالُ العَامِلِ نَبْعَثُهُ ، فَيَأْتِي يَقُولُ : هَذَا لَكَ وَهَذَا لِي ، فَهَلَّا جَلَسَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ فَيَنْظُرُ أَيُهْدَى لَهُ أَمْ لَا ؟ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَا يَأْتِي بِشَيْءٍ إِلَّا جَاءَ بِهِ يَوْمَ القِيَامَةِ يَحْمِلُهُ عَلَى رَقَبَتِهِ : إِنْ كَانَ بَعِيراً لَهُ رُغَاءٌ ، أَوْ بَقَرَةً لَهَا خُوَارٌ ، أَوْ شَاةً تَيْعَرُ » . ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى رَأَيْنَا عُفْرَتَيْ إِبْطَيْهِ : « أَلَا هَلْ بَلَّغْتُ » . ثَلَاثاً .

قال سُفْيَانُ : قَصَّهُ عَلَيْنَا الزُّهْرِيُّ .

وَزَادَ هِشَامٌ : عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ قال : سَمِعَ أُذُنَايَ ، وَأَبْصَرَتْهُ عَيْنِي ، وَسَلُوا زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ ، فَإِنَّهُ سَمِعَهُ مَعِي .

وَلَمْ يَقُلِ الزُّهْرِيُّ : سَمِعَ أُذُنِي . [راجع : ٩٢٥ . أخرجه مسلم : ١٨٣٢] .

﴿ خُوَارٌ ﴾ [الأعراف : ١٤٨] و [طه : ٨٨] : صَوْتٌ ، وَالجُؤَارُ مِنْ ﴿ تَجْأَرُونَ ﴾ [النحل : ٥٣] : كَصَوْتِ البَقَرَةِ .

۷۱۷٤- از سُفیان، از زُهری روایت است که از عُروه شـنیده است که گفت: ابو حُمَید ساعِدی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم مردی از قبیلهٔ بنی اسد را که ابن عُتبیَّه نامیده می‌شد، به عنوان کارمند جمع آوری زکات گمارد. انگاه که وی بازگشـت (و مال را با خـود آورد) گفت: این بخش از مال متعلق به شماست و این بخش به من هدیه داده شـده است. پیامبر صلی الله علیه و سـلم بر منبر ایستاد - سُفیان همچنان گفت: به منبر بالا رفت- و خدا را حمد گفت و ستود و سـپس گفت: «این عاملی را که فرستادیم در چه حال است، وی آمده و می‌گوید: این (مال) از آنِ شماست، و این از آنِ من است، پس چرا در خانـهٔ پـدر و مادر خود ننشسـته تا می‌دید برای او هدیه داده می‌شـود یا نه؟ سـوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوسـت، کسی کـه (به ناحق) چیزی را می‌گیرد، همان چیز را در روز قیامت به گردن خود حمل می‌کند: اگر آن چیز، شـتری باشـد، آواز می‌کشد، یا گاوی باشـد، آواز می‌کشد، یا گوسـفندی باشد آواز می‌کشد»

آن حضرت سپس دستهای خود را بلند کرد تا

آنکه سفیدیهای زیر بغل وی را دیدیم و سه بار فرمود: «آیا به شما ابلاغ کردم؟»
سُفیان گفت: زُهری این را به ما قصه کرده است. و هِشام، از پدر خود، از ابوحُمَید روایت کرده است: این را گوشهای من شنیده و چشمان من دیده است و از زید بن ثابت بپرسید، همانا وی همراه من این را شنیده است. و زُهری (در روایت خود) نگفته است: گوش من شنیده است.
«خُوارٌ» (الاعراف:۱٤۸) و (طـه:۸۸) به معنای آواز است. و اَلجؤارُ (هم مصدر) از «تَجأَرُون» (النّحل: ۵۳) یعنی: مانند آواز گاو. (کلمات خُوارٌ و جُؤَارُ در متن حدیث آمده است)

٢٥- باب : اسْتِقْضَاءِ الْمَوَالِي وَاسْتِعْمَالِهِمْ

٧١٧٥ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي ابْنُ جُرَيْجٍ : أَنَّ نَافِعًا أَخْبَرَهُ : أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما أَخْبَرَهُ قال : كَانَ سَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ يَؤُمُّ الْمُهَاجِرِينَ الأَوَّلِينَ وَأَصْحَابَ النَّبِيِّ ﷺ في مَسْجِدِ قُبَاءٍ، فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَبُو سَلَمَةَ وَزَيْدٌ وَعَامِرُ بْنُ رَبِيعَةَ . [راجع : ٦٩٢] .

بـاب-۲۵ گماردن موالی (غلامان آزاد شـده) به عنوان قاضی و عامل

۷۱۷۵- از ابـن جُریـج، از نافع روایت اسـت کـه ابن عمـر رضی الله عنهمـا او را خبر داده اسـت: سالِم مولی (غلام آزاد شدهٔ) ابو حُذَیفَهٔ، مهاجریـن اولین[1] و اصحـاب پیامبر صلی الله علیه و سلم را در مسجد قباء امامت می‌داد، که در میان ایشان ابوبکر و عمر و ابو سَلَمه و زید (بن خطاب) و عامر بن ربیعه حاضر بوده‌اند.

٢٦- باب : الْعُرَفَاءِ لِلنَّاسِ

٧١٧٦ ، ٧١٧٧ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ : حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَمِّهِ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ : قال ابْنُ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ مَرْوَانَ بْنَ

باب-۲۶ گمـاردن عُرَفاء (دانایان، کارگزاران، سرشناسان) مردم

۷۱۷٦،۷۱۷۷- از ابن شـهاب، از عُروه بن زُبیر روایت اسـت که مروان بن حَکَم و مِسـوَر بن

---
[1] ١- مهاجرین اولین، کسانی‌اند که به دو قبله، بیت المقدس و کعبه نماز گزارده‌اند «تیسیرالقاری»

الْحَكَمِ وَالْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَاهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ، حِينَ أَذِنَ لَهُمُ الْمُسْلِمُونَ فِي عِتْقِ سَبْيِ هَوَازِنَ : « إِنِّي لا أَدْرِي مَنْ أَذِنَ مِنْكُمْ مِمَّنْ لَمْ يَأْذَنْ ، فَارْجِعُوا حَتَّى يَرْفَعَ إِلَيْنَا عُرَفَاؤُكُمْ أَمْرَكُمْ » . فَرَجَعَ النَّاسُ فَكَلَّمَهُمْ عُرَفَاؤُهُمْ ، فَرَجَعُوا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ : أَنَّ النَّاسَ قَدْ طَيَّبُوا وَأَذِنُوا . [راجع : ۲۳۰۷ ، ۲۳۰۸]

مَخرَمــه به او خبر داده‌اند که همانا رســول الله صلی الله علیه و ســلم، آنگاه که مســلمانان در آزادی اسـیران قبیلهٔ هوازن به وی اجازه دادند، فرمـود: «همانا من نمی‌دانم که کدام کســان از شـما اجازه داده‌اند که اسـیران آزاد شـوند) و کدام کســان اجازه نداده‌اند، پــس برگردید تا عرفاء (سرشناسان) شـما تصمیم شما را به ما برسانند.»

مـردم بازگشــتند و با عُرَفـاء خویش صحبت کردند، سـپس نزد رسـول الله صلـی الله علیه و سـلم برگشــتند و به آن حضرت خبر دادند کـه همانا مردم از این کار خشــنودند و اجازه داده‌اند»[1]

۲۷- باب : مَا يُكْرَهُ مِنْ ثَنَاءِ السُّلْطَانِ ، وَإِذَا خَرَجَ قَالَ غَيْرَ ذَلِكَ

باب-۲۷

آنچه ناخوشایند اسـت از ستایش سلطان (در حضـور وی) و چون از نزدش بیرون آید، غیر آنچه گفته بود، بگوید.

۷۱۷۸ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِيهِ : قَالَ أُنَاسٌ لابْنِ عُمَرَ : إِنَّا نَدْخُلُ عَلَى سُلْطَانِنَا ، فَنَقُولُ لَهُمْ خِلافَ مَا نَتَكَلَّمُ إِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِمْ ، قَالَ : كُنَّا نَعُدُّهَا نِفَاقًا .

۷۱۷۸- از عاصـم بن محمد بن زید بن عبدالله بن عمر، از پدرش روایت است که گفت: مردم به ابن عمر گفتند: ما نزد امراء خود وارد شده و بدیشان سخنان (ستایش آمیز) می‌گوییم، خلاف آنچه از نزد ایشان بیرون می‌آییم می‌گوییم، ابن عمر گفت: ما این را نفاق می‌شمردیم.

۷۱۷۹ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ ، عَنْ عِرَاكٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « إِنَّ شَرَّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهَيْنِ ، الَّذِي يَأْتِي هَؤُلاءِ بِوَجْهٍ وَهَؤُلاءِ بِوَجْهٍ » . [راجع : ۳۴۹۴ ، أخرجه مسلم: ۲۵۲۶ في البر والصلة : ۹۹] .

۷۱۷۹- از یزیـد بن ابی حبیـب، از عِراک، از ابوهُریره روایت اسـت که گفت: همانا وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده است که می‌فرمود: «همانا بدترین مردم کسانی‌اند که دو روی‌اند، نزد گروهی به یک روی می‌آیند و نزد

۱- تفصیل آن در احادیث ۲۳۰۸،۲۳۰۷، جلد سوم، آمده است.

گروهی به رویی دیگر»

۲۸- باب : الْقَضَاءِ عَلَى الْغَائِبِ

۷۱۸۰ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ هِنْدًا قَالَتْ لِلنَّبِيِّ ﷺ : إِنَّ أَبَا سُفْيَانَ رَجُلٌ شَحِيحٌ ، فَأَحْتَاجُ أَنْ آخُذَ مِنْ مَالِهِ ؟ قَالَ : «خُذِي مَا يَكْفِيكِ وَوَلَدَكِ بِالْمَعْرُوفِ» . [راجع : ۲۲۱۱ . أخرجه مسلم : ۱۷۱۴]

باب-۲۸ قضاوت دربارهٔ غایب

۷۱۸۰- از سُفیان، از هِشام، از پدرش، روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت:

«هِند (زن ابوسفیان) به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: همانا ابوسفیان مردی بخیل است، و من ضرورت دارم که از مال او (بدون اجازه‌اش) بگیرم؟ آن حضرت فرمود: «به همان مقدار که به تو و فرزندانت کفایت کند و مطابق عرف باشد، بگیر»

۲۹- باب : مَنْ قُضِيَ لَهُ بِحَقِّ أَخِيهِ فَلَا يَأْخُذْهُ ، فَإِنَّ قَضَاءَ الْحَاكِمِ لَا يُحِلُّ حَرَامًا وَلَا يُحَرِّمُ حَلَالًا

۷۱۸۱ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ صَالِحٍ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ أَخْبَرَتْهَا ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ : أَنَّهُ سَمِعَ خُصُومَةً بِبَابِ حُجْرَتِهِ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ : «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ ، وَإِنَّهُ يَأْتِينِي الْخَصْمُ ، فَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَبْلَغَ مِنْ بَعْضٍ ، فَأَحْسِبُ أَنَّهُ صَادِقٌ فَأَقْضِي لَهُ بِذَلِكَ ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ ، فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ ، فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ لِيَتْرُكْهَا» . [راجع : ۲۴۵۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۱۳].

باب-۲۹

کسی که از حق برادر (مسلمانش) به نفع وی حکم شده باشد، باید آن را نگیرد، زیرا قضاوت حاکم، حرام را حلال و حلال را حرام نمی‌سازد.

۷۱۸۱- از صالح، از ابن شهاب، از عُروه بن زُبیر از زینب بنت ابی سَلَمَه، روایت است که ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم از رسول الله صلی الله علیه و سلم خبر داده است:

آن حضرت آواز کسانی را از دروازهٔ خانه خود شنید که با یکدیگر دعوی داشتند. به سوی آنان برآمد و گفت: «همانا من هم بشرم و (هر دو جانب) دعوی نزد من می‌آیند و شاید بعضی از شما، از بعضی دیگر زبان آورتر باشید و من می‌پندارم که راستگوی است و به مفاد وی حکم می‌کنم، پس اگر من از حق مسلمانی به نفع وی حکم کردم، همانا آن پاره‌ای از آتش

است، پس با اوست که آن را می‌گیرد یا وا می‌گذارد.»

۷۱۸۲ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ قَالَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ ، عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهَا قَالَتْ : كَانَ عُتْبَةُ ابْنُ أَبِي وَقَّاصٍ ، عَهِدَ إِلَى أَخِيهِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ : أَنَّ ابْنَ وَلِيدَةِ زَمْعَةَ مِنِّي ، فَاقْبِضْهُ إِلَيْكَ ، فَلَمَّا كَانَ عَامُ الْفَتْحِ أَخَذَهُ سَعْدٌ فَقَالَ : ابْنُ أَخِي ، قَدْ كَانَ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ ، فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ ابْنُ زَمْعَةَ فَقَالَ : أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ ، فَتَسَاوَقَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ سَعْدٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، ابْنُ أَخِي كَانَ عَهِدَ إِلَيَّ فِيهِ ، وَقَالَ عَبْدُ بْنُ زَمْعَةَ : أَخِي وَابْنُ وَلِيدَةِ أَبِي ، وُلِدَ عَلَى فِرَاشِهِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ « هُوَ لَكَ يَا عَبْدُ بْنَ زَمْعَةَ » . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ ، وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ » . ثُمَّ قَالَ لِسَوْدَةَ بِنْتِ زَمْعَةَ : « احْتَجِبِي مِنْهُ » . لِمَا رَأَى مِنْ شَبَهِهِ بِعُتْبَةَ ، فَمَا رَآهَا حَتَّى لَقِيَ اللَّهَ تَعَالَى . [راجع : ۲۰۵۳ . أخرجه مسلم : ۱٤٥٧ مختصراً] .

۷۱۸۲- از مالک، از ابن شهاب از عُروه بن زبیر روایت است که عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: عُتبَة ابن ابی وَقّاص، به برادر خود سعد بن ابی وقّاص وصیت کرد که پسر کنیز زَمعَه از (نطفهٔ) من است، وی را نزد خود بگیر. آنگاه که سال فتح مکه فرارسید، سعد آن پسر را گرفت و گفت: وی پسر برادر من است که همانا وصیت او را به من کرده است. عبد بن زَمعَه به جانبداری از آن پسر ایستاد و گفت: وی برادر من است و پسر کنیز پدر من است که بر بستر وی زاده شده است.

هر دویشان نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفتند. سعد گفت: یا رسول الله، وی پسر برادر من است که وصیت او را به من کرده است. و عَبد بن زَمعَه گفت: وی برادر من، و پسر کنیز پدر من است که بر بستر وی زاده شده است. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «این پسر از آنِ تو است، ای عبد بن زَمعه». سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «پسر از آن بستر است و برای زناکار سنگ است» آن حضرت سپس به (همسر خود) سَوده بنت زَمعه گفت: «از این پسر (هر چند برادر تو خوانده می‌شود) روی بگیر» زیرا آن حضرت شباهت آن پسر را به عُتبه دید و آن پسر سَوده را ندید تا آنکه خدای تعالی را ملاقات کرد.

۳۰- باب : الْحُكْمِ فِي الْبِئْرِ وَنَحْوِهَا

باب-۳۰ حکم دربارهٔ آنچه به چاه و مانند آن ارتباط می‌گیرد

٧١٨٣ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ وَالأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لا يَحْلِفُ عَلَى يَمِينِ صَبْرٍ ، يَقْتَطِعُ مَالاً وَهُوَ فِيهَا فَاجِرٌ ، إِلا لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ » . فَأَنْزَلَ اللَّهُ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلاً ﴾ . الآيَةَ . [راجع : ٢٣٥٦ . أخرجه مسلم : ١٣٨ ، مع الحديث الآتي]

٧١٨٣- از سُـفیان، از منصـور و اَعمَش، از ابو وائـل روایت اسـت که عبدالله (ابن مسـعود) گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «کسی که سوگند صبر[1] می‌خورد تا مالی را از کسی جدا کند و در آن سـوگند دروغگوی باشد، خدا را در حالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است.»

سپس خداوند این آیت را فرود آورد: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خویش را به بهای ناچیز می‌فروشند» (آل عمران:٧٧)

٧١٨٤ - فَجَاءَ الأَشْعَثُ وَعَبْدُاللَّهِ يُحَدِّثُهُمْ ، فَقَالَ : فِيَّ نَزَلَتْ وَفِي رَجُلٍ خَاصَمْتُهُ فِي بِئْرٍ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَلَكَ بَيِّنَةٌ » . قُلْتُ : لا ، قَالَ : « فَلْيَحْلِفْ » . قُلْتُ : إِذًا يَحْلِفُ ، فَنَزَلَتْ : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ ﴾ . الآيَةَ . [آل عمران : ٧٧] . [راجع : ٢٣٥٧ . أخرجه مسلم : ١٣٨ ، مع الحديث السابق]

٧١٨٤- اَشعَث آمد، در حالی که عبدالله حدیث مذکور را به مردم می‌گفت. اشـعث گفت: این (آیهٔ) دربارهٔ من نازل شده و دربارهٔ مردی که با وی دربارهٔ دعوی داشـتم. پیامبر صلی الله علیه و سلم (به من) گفت: «آیا شاهد داری؟» گفتم: نـی. فرمود: «باید وی (طرف دعوی) سـوگند یـاد کند» گفتم: همین اکنون سـوگند (ناحق) می‌خورد. سـپس این آیه نازل شد: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خویشرا به بهای ناچیز می‌فروشند.»

٣١- باب : الْقَضَاءِ فِي كَثِيرِ الْمَالِ وَقَلِيلِهِ

باب-٣١ حکم کردن در مال زیاد و اندک

وَقَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنِ ابْنِ شُبْرُمَةَ : الْقَضَاءُ فِي قَلِيلِ الْمَالِ وَكَثِيرِهِ سَوَاءٌ .

و ابن عُیَینَه گفت: ابن شَبرُمَه گفت: حکم کردن در مالی که اندک باشـد و زیاد باشـد یکسان است.

٧١٨٥ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ : أَنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ أَبِي سَلَمَةَ أَخْبَرَتْهُ ، عَنْ أُمِّهَا أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ : سَمِعَ النَّبِيُّ ﷺ

٧١٨٥- از شُـعیب، از زهری روایت اسـت که گفـت: عُروه بن زبیر از زینب بنت ابی سَـلَمَه

[1] - یمین صبر آن است که کسی را نزد خود حبس کند تا سوگند بخورد «تیسیرالقاری»

جَلَبَةَ خِصَامٍ عِنْدَ بَابِهِ ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ : « إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ ، وَإِنَّهُ يَأْتِينِي الْخَصْمُ ، فَلَعَلَّ بَعْضًا أَنْ يَكُونَ أَبْلَغَ مِنْ بَعْضٍ ، أَقْضِي لَهُ بِذَلِكَ ، وَأَحْسِبُ أَنَّهُ صَادِقٌ ، فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ فَإِنَّمَا هِيَ قِطْعَةٌ مِنَ النَّارِ ، فَلْيَأْخُذْهَا أَوْ لِيَدَعْهَا ». [راجع : ۲۴۵۸ . اخرجه مسلم : ۱۷۱۳].

خبـر داده که مادرش أمّ سَـلَمه گفـت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم صدای دعوی کنندگانی را نزدیک دروازهٔ خانهٔ خود شنید، به سوی آنان برآمـد و گفت: «همانا من هم بشـرم و همانا دعوی کننده نزد من میآید، و شـاید هم بعضی نسـبت به بعضی دیگر خوش‌بیان تر باشـد و مـن به مفـاد او حکم می‌کنـم و می‌پندارم که وی راسـتگو اسـت. پس اگر من از حق برادر (مسلمانی) به نفع او حکم کنم، همانا آن (مال) پاره‌ای از آتش اسـت کـه آن را می‌گیرد یا وا میگذارد»

۳۲- باب : بَيْعِ الإِمَامِ عَلَى النَّاسِ أَمْوَالَهُمْ وَضِيَاعَهُمْ

وَقَدْ بَاعَ النَّبِيُّ ﷺ مُدَبَّرًا مِنْ نُعَيْمِ بْنِ النَّحَّامِ .

باب-۳۲ فروش امام، اموال و زمینهای مردم را (به نمایندگی) از ایشان

و پیامبر صلی الله علیه و سلم، غلام مُدَبَّر[۱] نُعَیم بن نَحّام را فروخت

۷۱۸۶ - حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرٍ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ كُهَيْلٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ جَابِرِ ابْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : بَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَصْحَابِهِ أَعْتَقَ غُلامًا لَهُ عَنْ دُبُرٍ ، لَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ غَيْرُهُ ، فَبَاعَهُ بِثَمَانِ مِائَةِ دِرْهَمٍ ، ثُمَّ أَرْسَلَ بِثَمَنِهِ إِلَيْهِ . [راجع : ۲۱۴۱ . اخرجه مسلم : ۹۹۷ ، مطولاً ، وفي الأيمان « ۵۸ » بزيادة].

۷۱۸۶- از سَـلَمه بـن کُهَیـل، از عطاء روایت است که جابر بن عبدالله گفت:
به پیامبر صلی الله علیه و سـلم خبر رسـید که مـردی از اصحـاب وی غلام خـود را پس از مرگ خود آزاد گذاشـته اسـت و او بجز از آن غلام مالی نداشـت. آن حضرت غلام او را به هشـتصد درهم فروخت و پـول آن را به وی فرستاد.

۳۳- باب : مَنْ لَمْ يَكْتَرِثْ بِطَعْنِ مَنْ لا يَعْلَمُ فِي الأُمَرَاءِ حَدِيثًا

باب - ۳۳ کسـی که از طعنه زدن افراد نادان به اُمراء باکی ندارد

---
۱ - غلام مُدبَّر آن است که صاحب آن وعده دهد که پس از مرگ وی، آزاد باشد.

٧١٨٧ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ ابْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما : يَقُولُ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْثًا ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ ، فَطُعِنَ فِي إِمَارَتِهِ ، وَقَالَ : « إِنْ تَطْعَنُوا فِي إِمَارَتِهِ فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعَنُونَ فِي إِمَارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ ، وَايْمُ اللَّهِ إِنْ كَانَ لَخَلِيقًا لِلإِمْرَةِ ، وَإِنْ كَانَ لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ ، وَإِنَّ هَذَا لَمِنْ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيَّ بَعْدَهُ » . [راجع : ٣٧٣٠ . أخرجه مسلم : ٢٤٢٦] .

۷۱۸۷- از عبدالعزیز ابن مُسلم، از عبدالله بن دینار روایت است که گفت: از ابن عمر رضی الله عنهما شنیدم که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم لشکری فرستاد و اسامه بن زید را بر آن امیر گردانید. در امیر گماردن وی طعنه زده شد[1] و آن حضرت فرمود: «اگر در امیری وی طعنه می‌زنید، همانا شما بودید که قبل از وی در امیری پدر وی طعنه می‌زدید، و به خدا سوگند که (پدر) وی سزاوار امارت بود و او در زمرهٔ دوست داشتنی مردم به نزد من بود و این (اُسامه) پس از وی در زمرهٔ دوست داشتنی مردم نزد من است.»

٣٤- باب : الأَلَدِّ الْخَصِمِ

وَهُوَ الدَّائِمُ فِي الْخُصُومَةِ . ﴿ لُدًّا ﴾ [مريم : ٩٧] : عُوجًا . ﴿ أَلَدُّ ﴾ [البقرة : ٢٠٤] : أَعْوَجُ .

باب-۳۴

اَلَدَّ الخَصِم، یعنی: کسی که پیوسته در خصومت و دشمنی است. «لُدًّا»[2] [مریم:۹۷] یعنی: کج، منحرف. «اَلَـدُّ»[3] [البقـره:۲۰٤] یعنی منحرف، کجرو.

٧١٨٨ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ : سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي مُلَيْكَةَ يُحَدِّثُ : عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَبْغَضُ الرِّجَالِ إِلَى اللَّهِ الأَلَدُّ الْخَصِمُ » . [راجع : ٢٤٥٧ . أخرجه مسلم : ٢٦٦٨] .

۷۱۸۸- از ابـن جُرَیج روایت اسـت که گفت: از ابن ابی مُلَیکه شـنیدم که از عایشه رضی الله عنها روایت می‌کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «دشمن ترین [و منفورترین] مردمان به نزد خدا، کسی است که ستیزه جوست.»

۱- در بعضی روایات آمده که سبب طعن مردم بر اسامه آن بود که آن حضرت او را بر لشکری امیر گردانید که در آن بزرگان صحابه حضور داشتند. «تیسیرالقاری»

۲ - «فَإِنّما يَسّرناهُ بِلِسانِكَ لِتُبَشّرَ بِهِ المُتّقِينَ وَ تُنذِرُ بِهِ قَوماً لُدّاً» «در حقیقت ما این قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزگاران را بدان نوید و مردم ستیزه جو را بدان بیم دهی»

۳ - «و مِنَ النّاسِ مَن يُعجِبُكَ قولُهُ فى الحَيوةِ الدُّنيا وَ يُشهِدُ الله عَلَى ما فِى قَلبِهِ وَ هُوَ اَلَدُّ الخِصَامِ» و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وا می‌دارد، و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد، حال آنکه او سخت ترین دشمنان است.» (البقره:۹۴)

٣٥- باب : إِذَا قَضَى الْحَاكِمُ بِجَوْرٍ، أَوْ خِلَافِ أَهْلِ الْعِلْمِ فَهُوَ رَدٌّ

٧١٨٩ - حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَالِدًا (ح).

وَحَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِاللَّهِ نُعَيْمُ بْنُ حَمَّادٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى بَنِي جَذِيمَةَ ، فَلَمْ يُحْسِنُوا أَنْ يَقُولُوا : أَسْلَمْنَا ، فَقَالُوا : صَبَأْنَا صَبَأْنَا ، فَجَعَلَ خَالِدٌ يَقْتُلُ وَيَأْسِرُ ، وَدَفَعَ إِلَى كُلِّ رَجُلٍ مِنَّا أَسِيرَهُ ، فَأَمَرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنَّا أَنْ يَقْتُلَ أَسِيرَهُ ، فَقُلْتُ : وَاللَّهِ لَا أَقْتُلُ أَسِيرِي ، وَلَا يَقْتُلُ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِي أَسِيرَهُ ، فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ» . مَرَّتَيْنِ . [راجع : ٤٣٣٩].

٣٦- باب : الْإِمَامِ يَأْتِي قَوْمًا فَيُصْلِحُ بَيْنَهُمْ

٧١٩٠ - حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ : حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ الْمَدَنِيُّ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ قَالَ : كَانَ

باب-۳۵

اگر حاکم ستمگرانه قضاوت کند، یا حکمش خلاف نظر اهل علم باشد، نظرش مردود است

۷۱۸۹- از عبدالرزاق از معمر از زهری از سالم از ابن عمر روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم خالد را فرستاد. همچنان از عبدالرزاق، از مَعمَر، از زهری از سالم از پدرش (ابن عمر) روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم، خالد بن ولید را (به قیادت لشکری) به سوی قبیلهٔ بنی جَذِیمه فرستاد و آنها به بیان روشن نتوانستند چنین بگویند: اَسلَمنا (اسلام آوردیم) بلکه می‌گفتند: صَبَأنَا صَبَأنَا (از دین خود برگشتیم) ولی خالد آنان را کشته می‌رفت و به اسارت در می آورد سپس به هر یک از ما، اسیری را سپرد و به هر یک از ما امر کرد که اسیر خود را بکشد.

(ابن عمر می‌گوید): من گفتم به خدا سوگند که اسیر خود را نمی‌کشم و نه کسی از یاران من اسیر خود را می‌کشد. آنگاه که از این ماجرا به پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کردیم. فرمود: «بارالها، من از آنچه خالد بن ولید انجام داده، به سوی تو اظهار بی‌گناهی می‌کنم» و آن حضرت آن را دو بار تکرار کرد.

باب-۳۶ امام نزد قومی می‌آید تا در میانشان صلح بیاورد

۷۱۹۰- از حَمّاد از ابوحازم مدنی روایت است که سَهل بن سعد ساعدی گفت: در میان قبیلهٔ

قِتَالٌ بَيْنَ بَنِي عَمْرٍو ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ ، فَصَلَّى الظُّهْرَ ثُمَّ أَتَاهُمْ يُصْلِحُ بَيْنَهُمْ ، فَلَمَّا حَضَرَتْ صَلَاةُ الْعَصْرِ ، فَأَذَّنَ بِلَالٌ وَأَقَامَ ، وَأَمَرَ أَبَا بَكْرٍ فَتَقَدَّمَ ، وَجَاءَ النَّبِيُّ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ فِي الصَّلَاةِ ، فَشَقَّ النَّاسَ حَتَّى قَامَ خَلْفَ أَبِي بَكْرٍ ، فَتَقَدَّمَ فِي الصَّفِّ الَّذِي يَلِيهِ ، قال : وَصَفَّحَ الْقَوْمُ ، وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا دَخَلَ فِي الصَّلَاةِ لَمْ يَلْتَفِتْ حَتَّى يَفْرُغَ ، فَلَمَّا رَأَى التَّصْفِيحَ لَا يُمْسَكُ عَلَيْهِ الْتَفَتَ ، فَرَأَى النَّبِيَّ ﷺ خَلْفَهُ ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ : « أَنِ امْضِهْ » . وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ هَكَذَا ، وَلَبِثَ أَبُو بَكْرٍ هُنَيَّةً يَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ ، ثُمَّ مَشَى الْقَهْقَرَى ، فَلَمَّا رَأَى النَّبِيُّ ﷺ ذَلِكَ تَقَدَّمَ ، فَصَلَّى النَّبِيُّ ﷺ بِالنَّاسِ ، فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ قَالَ : « يَا أَبَا بَكْرٍ ، مَا مَنَعَكَ إِذْ أَوْمَأْتُ إِلَيْكَ أَنْ لَا تَكُونَ مَضَيْتَ » . قال : لَمْ يَكُنْ لِابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يَؤُمَّ النَّبِيَّ ﷺ ، وَقَالَ لِلْقَوْمِ : « إِذَا رَابَكُمْ أَمْرٌ فَلْيُسَبِّحِ الرِّجَالُ وَلْيُصَفِّحِ النِّسَاءُ » . [راجع : ۶۸۴ . أخرجه مسلم: ۴۲۱] .

بنی عَمرو جنگ و جدالی رخ داد و این خبر به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید، آن حضرت نماز ظُهر (پیشین) را گزارد و سپس نزد ایشان رفت تا میانشان صلح بیاورد. چون وقت نماز عصر فرارسید. بلال اذان داد و اقامت گفت، و از ابوبکر خواست که امامت دهد، سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد در حالی که ابوبکر در نماز بود. آن حضرت صفوف مردم را شکافت تا در عقب ابوبکر ایستاد و در صفی که متصل ابوبکر بود، پیش رفت.

سعد می‌گوید: مردم به کف زدن آغاز کردند و ابوبکر چون به نماز وارد می‌شد هرگز به چپ و راست خود نمی‌نگریست تا آنکه (از نماز) فارغ می‌شد. چون دید که آواز کف زدن تمام نمی‌شود، نگریست و پیامبر صلی الله علیه و سلم را بر پشت سر خود دید. پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی اشارت کرد که: «نماز را تمام کن» و آن حضرت همچنین با دست خود اشارت کرد. ابوبکر اندکی درنگ کرد، در حالی که به مناسبت فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم (نسبت به خود) خدای را سپاس می‌گفت، خودش را عقب کشید. چون پیامبر صلی الله علیه و سلم این حالت را دید، خود به (امامت) جلو رفت و به مردم نماز گزارد و آنگاه که نماز را گزارد، فرمود: ای ابوبکر، تو را چه چیز از آن بازداشت، آنگاه که به تو اشارت کردم (که به نماز ادامه دهی) و تو نماز را تمام نکردی». ابوبکر گفت: نشاید پسر ابی قحافه را که پیامبر صلی الله علیه و سلم را امامت نماز بدهد.

٣٧- باب : يُسْتَحَبُّ لِلْكَاتِبِ أَنْ يَكُونَ أَمِينًا عَاقِلاً

٧١٩١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ أَبُو ثَابِت : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْد ، عَنِ ابْنِ شِهَاب ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ السَّبَّاقِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِت قَالَ : بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو بَكْر لِمَقْتَلِ أَهْلِ الْيَمَامَةِ وَعِنْدَهُ عُمَرُ ، فَقَالَ أَبُو بَكْر : إِنَّ عُمَرَ أَتَانِي فَقَالَ : إِنَّ الْقَتْلَ قَدِ اسْتَحَرَّ يَوْمَ الْيَمَامَةِ بِقُرَّاءِ الْقُرْآنِ ، وَإِنِّي أَخْشَى أَنْ يَسْتَحِرَّ الْقَتْلُ بِقُرَّاءِ الْقُرْآنِ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا ، فَيَذْهَبَ قُرْآنٌ كَثِيرٌ ، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَأْمُرَ بِجَمْعِ الْقُرْآنِ ، قُلْتُ : كَيْفَ أَفْعَلُ شَيْئًا لَمْ يَفْعَلْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ فَقَالَ عُمَرُ : هُوَ وَاللَّهِ خَيْرٌ ، فَلَمْ يَزَلْ عُمَرُ يُرَاجِعُنِي فِي ذَلِكَ حَتَّى شَرَحَ اللَّهُ صَدْرِي لِلَّذِي شَرَحَ لَهُ صَدْرَ عُمَرَ ، وَرَأَيْتُ فِي ذَلِكَ الَّذِي رَأَى عُمَرُ . قَالَ زَيْدٌ : قَالَ أَبُو بَكْر : وَإِنَّكَ رَجُلٌ شَابٌّ عَاقِلٌ لَا نَتَّهِمُكَ ، قَدْ كُنْتَ تَكْتُبُ الْوَحْيَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَتَتَبَّعِ الْقُرْآنَ فَاجْمَعْهُ . قَالَ زَيْدٌ : فَوَاللَّهِ لَوْ كَلَّفَنِي نَقْلَ جَبَلٍ مِنَ الْجِبَالِ مَا كَانَ بِأَثْقَلَ عَلَيَّ مِمَّا كَلَّفَنِي مِنْ جَمْعِ الْقُرْآنِ . قُلْتُ : كَيْفَ تَفْعَلَانِ شَيْئًا لَمْ يَفْعَلْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ قَالَ أَبُو بَكْر : هُوَ وَاللَّهِ خَيْرٌ ، فَلَمْ يَزَلْ يَحُثُّ مُرَاجَعَتِي حَتَّى شَرَحَ اللَّهُ صَدْرِي لِلَّذِي شَرَحَ اللَّهُ لَهُ صَدْرَ أَبِي بَكْر وَعُمَرَ ، وَرَأَيْتُ فِي ذَلِكَ الَّذِي رَأَيَا ، فَتَتَبَّعْتُ الْقُرْآنَ أَجْمَعُهُ مِنَ الْعُسُبِ وَالرِّقَاعِ وَاللِّخَافِ وَصُدُورِ الرِّجَالِ ، فَوَجَدْتُ فِي آخِرِ سُورَةِ التَّوْبَةِ : ﴿ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ﴾ . إِلَى آخِرِهَا مَعَ خُزَيْمَةَ ، أَوْ أَبِي خُزَيْمَةَ ، فَأَلْحَقْتُهَا فِي سُورَتِهَا ، وَكَانَتِ الصُّحُفُ عِنْدَ أَبِي بَكْر حَيَاتَهُ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ، ثُمَّ عِنْدَ عُمَرَ حَيَاتَهُ

سپس آن حضرت به مردم گفت: «اگر شما را حالتی رخ می‌دهد باید مردان تسبیح (سبحان الله) بگویند و زنان کف بزنند.»

باب-۳۷ برای نویسندهٔ (که به او املاء می‌شود) مستحب است که امین هوشیار باشد

۷۱۹۱- از محمد بن عبیدالله، از ابراهیم بن سعد از عبید بن سَبَّاق روایت است که زید بن ثابت گفت: ابوبکر نسبت به واقعهٔ اهل یَمَامه که در آن (شمار زیادی از حافظان قرآن) کشته شده بودند به عقب من فرستاد در حالی که عمر نیز نزد وی بود. ابوبکر گفت: همانا عمر نزد من آمد و گفت: همانا کشتار قاریان قرآن در روز یمامه بسیار زیاد بوده و من از آن می‌ترسم که کشتار قاریان قرآن در جاهای دیگر نیز زیاد شود و بخش زیادی از قرآن از میان برود، و همانا من صلاح در آن می‌بینم که امر کنی تا قرآن جمع شود. من (به عمر) گفتم: چگونه من به کاری اقدام کنم که رسول الله صلی الله علیه و سلم نکرده است؟ عمر (به من) گفت: این کار به خدا سوگند که کاری نیک است، و عمر پیوسته بر این امر اصرار می‌کرد تا آنکه خداوند سینه‌ام را گشود، همان گونه که سینهٔ عمر را گشوده بود و نظر عمر را به صلاح دیدم. زید می‌گوید که ابوبکر (به من) گفت: همانا تو جوان دانسته‌ای هستی که تو را به چیزی متهم نمی‌کنیم و همانا تو بودی که برای رسول الله صلی الله علیه و سلم وحی می‌نوشتی، پس حالا قرآن را جمع کن.

حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ عِنْدَ حَفْصَةَ بِنْتِ عُمَرَ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِاللَّهِ: اللِّخَافُ يَعْنِي الْخَزَفَ.

[راجع: ۲۸۰۷].

زید گفت: به خدا سوگند اگر مرا امر می‌کردند که یکی از کوهها را انتقال دهم، دشوارتر بر من نبود از اینکه مرا مأمور ساختند که قرآن را جمع کنم. سپس (به ابوبکر و عمر) گفتم: شما چگونه کاری را می‌کنید که رسول الله صلی الله علیه و سلم نکرده است؟ ابوبکر گفت: این کار به خدا سوگند که کاری نیک است. و پیوسته بر من اصرار می‌کرد تا آنکه خدا سینه‌ام را گشود چنانکه خدا سینهٔ ابوبکر و عمر را گشوده بود.و همان مصلحتی را در آن دیدم که ابوبکر و عمر دیده بودند.

سپس از روی (نوشته‌های آیات بر) پوست درختان خرما، پاره‌های سنگ و چرم سینه‌های مردان، به جمع آوری قرآن آغاز کردم، و آخر سورهٔ التوبه: «لَقَد جَاءكُم رَسولٌ مِن أنفُسِكُم» را نزد خَزیمه یا ابو خزیمه یافتم و آن را به سوره‌اش پیوستم[1] و این نسخهٔ (جمع آوری شده) نزد ابوبکر بود تا زمانی که زنده بود و تا آنگاه که خدای عَزّ و جَلّ او را بمیراند. سپس نزد عمر بود تا زمانی که زنده بود و تا آنگاه که خدا او را بمیراند. سپس نزد حفصه دختر عمر

۱ – نقل آیات به تواتر ثبوت شرط قرآنیت قرآن است. در روایت دیگری از این حدیث شرط گذاشته بودند که تا دو گواه نباشد آیات را نپذیرد. مراد از این دو گواه، حفظ و کتابت آیات بوده است که هر یک از این دو گواه به وجه تواتر به اثبات رسیده باشد. مقصود از این تتبع و جستجو آن بوده است که مبادا خطایی صورت گرفته باشد، و این بر آن تاکید است که آنچه به حضورآن حضرت مقرر شده بود به همان نهج یکجا جمع شود. نظر به اینکه قرآن به لغات مختلف آمده بود، هر کس به همان لغت قبیله‌اش، بر زید بن ثابت می‌خواند، و او به همان لغت می‌نوشت. در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه اختلاف در قرائت قرآن نظر به اختلاف لغت شدت اختیار کرد، و هر گروه مطابق لغت خود می‌خواند. عثمان رضی الله عنه با آنکه لغات مختلف را لفظ قرآن می‌دانست، برای رفع این اختلاف که هر گروه قرائت خود را صحیح می‌دانست، قرآن را از سائر لغات تجرید کرد و به لغت قریش که در آغاز به همین لغت، نازل شده بود درآورد و نسخه‌های قرآن را ترتیب و تکثیر کرد «اقتباس از تیسیرالقاری»

و همسر آن حضرت می‌بود.
محمد بن عبیدالله، گفت: اللِّخَاف (که آیات بر آن نوشته شده بود) مراد خَزَف است (سنگ سفید نازک)

٣٨- باب : كتاب الحاكم إلى عُمَّاله ، والقاضي إلى أمنائه

٧١٩٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي لَيْلَى (ح) .

حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي لَيْلَى بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ سَهْلٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ أَبِي حَثْمَةَ : أَنَّهُ أَخْبَرَهُ هُوَ وَرِجَالٌ مِنْ كُبَرَاءِ قَوْمِهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ ابْنَ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةَ خَرَجَا إِلَى خَيْبَرَ مِنْ جَهْدٍ أَصَابَهُمْ ، فَأُخْبِرَ مُحَيِّصَةُ أَنَّ عَبْدَاللَّهِ قُتِلَ وَطُرِحَ فِي فَقِيرٍ أَوْ عَيْنٍ ، فَأَتَى يَهُودَ فَقَالَ : أَنْتُمْ وَاللَّهِ قَتَلْتُمُوهُ ، قَالُوا : مَا قَتَلْنَاهُ وَاللَّهِ ، ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى قَدِمَ عَلَى قَوْمِهِ فَذَكَرَ لَهُمْ ، وَأَقْبَلَ هُوَ وَأَخُوهُ حُوَيِّصَةُ ، وَهُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ ، وَعَبْدُالرَّحْمَنِ ابْنُ سَهْلٍ ، فَذَهَبَ لِيَتَكَلَّمَ ، وَهُوَ الَّذِي كَانَ بِخَيْبَرَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِمُحَيِّصَةَ : « كَبِّرْ كَبِّرْ » . يُرِيدُ السِّنَّ ، فَتَكَلَّمَ حُوَيِّصَةُ ثُمَّ تَكَلَّمَ مُحَيِّصَةُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِمَّا أَنْ يَدُوا صَاحِبَكُمْ ، وَإِمَّا أَنْ يُؤْذِنُوا بِحَرْبٍ » . فَكَتَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَيْهِمْ بِهِ ، فَكُتِبَ : مَا قَتَلْنَاهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِحُوَيِّصَةَ وَمُحَيِّصَةَ وَعَبْدِالرَّحْمَنِ : « أَتَحْلِفُونَ وَتَسْتَحِقُّونَ دَمَ صَاحِبِكُمْ » . قَالُوا : لا ، قَالَ : « أَفَتَحْلِفُ لَكُمْ يَهُودُ » . قَالُوا : لَيْسُوا بِمُسْلِمِينَ ، فَوَدَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عِنْدِهِ مِائَةَ نَاقَةٍ حَتَّى أُدْخِلَتِ الدَّارَ ، قَالَ سَهْلٌ : فَرَكَضَتْنِي مِنْهَا نَاقَةٌ . [راجع : ٢٧٠٢ . أخرجه مسلم : ١٦٦٩] .

باب-۳۸ نوشتهٔ حاکم به گماشتگان وی (در ولایات) و نوشتهٔ قاضی به امنای وی

۷۱۹۲- از عبدالله بن یوسف، از مالک، از ابو لیلی روایت است همچنان از اسماعیل، از ابو لیلی بن عبدالله بن عبدالرحمن بن سَهل، از سَهل بن ابی حَثمَه روایت است که وی و مردانی از بزرگان قوم او خبر داده اند که: عبدالله ابن سَهل و مَحَیّصَه: نظر به تنگدستی و گرسنگی که بدیشان رسیده بود، به سوی خیبر رفتند. سپس به محیصه خبر داده شد که عبدالله کشته شده و جسدش در کاریز یا چشمه‌ای افکنده شده است. محیصه نزد یهود آمد و گفت: به خدا سوگند که شما او را کشته‌اید، آنان گفتند: به خدا سوگند که ما او را نکشته‌ایم. سپس محیصه راهی شد تا آنکه نزد قوم خود رسید و ماجرا را برایشان بیان کرد. او و برادرش حَوَیّصه که از وی بزرگتر بود، و عبدالرحمن ابن سهل (نزد آن حضرت آمدند) و مَحَیصه خواست که سخن بگوید و او به خیبر رفته بود. پیامبر صلی الله علیه و سلم به محیصه گفت: «بزرگتر، بزرگتر». آن حضرت بزرگسالی را مراد داشت. پس حَوَیصه سخن گفت و سپس مَحَیصَه سخن گفت. پس از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «یا

دیت (خونبهای) رفیق (مقتول) شما را (یهود) باید بدهد و یا برای آمادگی جنگ آگاه ساخته شوند.» رسول الله صلی الله علیه و سلم این حکم را برای یهود نوشت. یهود نوشتند که ما او را نکشته‌ایم. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم به حویصه و محیصه و عبدالرحمن گفت: «آیا سوگند می‌خورید که خون (بهای) رفیق خود را مستحق گردید» گفتند: نی. آن حضرت فرمود « آیا یهود برای شما سوگند خورند» (که او را نکشته‌اند؟) گفتند: آنها مسلمان نیستند. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم از خود به تعداد صد شتر خونبهای او را داد تا آنکه شتران را به سرای در آوردم. سهل گفت: یکی از آن شتران مرا لگد زد.

٣٩- باب : هَلْ يَجُوزُ لِلْحَاكِمِ أنْ يَبْعَثَ رَجُلاً وَحْدَهُ لِلنَّظَرِ فِي الأُمورِ

٧١٩٣ ، ٧١٩٤ - حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْب : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه بْنِ عَبْدِاللَّه : عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْد بْنِ خَالد الْجُهَنِيِّ قَالا : جَاءَ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّه ، اقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَاب اللَّه ، فَقَامَ خَصْمُهُ فَقَالَ : صَدَقَ ، فَاقْضِ بَيْنَنَا بِكِتَاب اللَّه ، فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ : إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا فَزَنَى بِامْرَأَتِه ، فَقَالُوا لِي : عَلَى ابْنِكَ الرَّجْمُ ، فَفَدَيْتُ ابْنِي مِنْهُ بِمِائَة مِنَ الْغَنَمِ وَوَلِيدَة ، ثُمَّ سَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ فَقَالُوا : إِنَّمَا عَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَة وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَاب اللَّه ، أَمَّا الْوَلِيدَةُ وَالْغَنَمُ فَرَدٌّ عَلَيْكَ ، وَعَلَى ابْنِكَ جَلْدُ مِائَة وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، وَأَمَّا أَنْتَ يَا أُنَيْسُ - لِرَجُلٍ - فَاغْدُ عَلَى امْرَأَة هَذَا فَارْجُمْهَا » . فَغَدَا عَلَيْهَا أُنَيْسٌ فَرَجَمَهَا .

باب-۳۹ آیا برای حاکم جواز دارد که یک کس را به تنهایی برای نظارت امور بفرستد

۷۱۹۳،۷۱۹۴- از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله روایت است که ابوهریره و زید بن خالد جَهنی گفته‌اند:

بادیه نشینی آمد و گفت: یا رسول الله، مطابق کتاب خدا میان ما حکم کن. جانب مقابل وی ایستاد و گفت: راست می‌گوید، مطابق کتاب خدا میان ما حکم کن. بادیه نشین گفت: همانا پسر من نزد این مرد مزدور بود و با زن وی زنا کرده است. به من گفته‌اند: بر پسر تو مجازات سنگسار است و من از جانب پسر خود صد گوسفند و کنیزی را فدیه داده‌ام. سپس حکم آن را از علماء سئوال کردم. آنان گفتند: همانا بر پسر من صد تازیانه و یک سال جلای وطن لازم است. پیامبر صلی‌الله علیه

[راجع : ٢٣١٤ ، ٢٣١٥ . أخرجه مسلم : ١٦٩٧ و ١٦٩٨ ، باختلاف] .

وسلم فرمود: «مطابق کتاب خدا میان شما قضاوت می‌کنم، و اما گوسفندان و کنیز بر تو مسترد می‌شود و بر پسر او صد تازیانه و یک سال جلای وطن است.و اما تو ای اُنَیس – که مردی بود– فردا صبح نزد زن این مرد برو(و اگر به زنا اقرار کرد) او را سنگسار کن»

فردا صبح اُنَیس رفت و آن زن را سنگسار کرد.

٤٠- باب : تَرْجَمَةِ الْحُكَّامِ ، وَهَلْ يَجُوزُ تَرْجُمَانٌ وَاحِدٌ

٧١٩٥ - وَقَالَ خَارِجَةُ بْنُ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَهُ أَنْ يَتَعَلَّمَ كِتَابَ الْيَهُودِ حَتَّى كَتَبْتُ لِلنَّبِيِّ ﷺ كُتُبَهُ ، وَأَقْرَأْتُهُ كُتُبَهُمْ إِذَا كَتَبُوا إِلَيْهِ .

وَقَالَ عُمَرُ ، وَعِنْدَهُ عَلِيٌّ وَعَبْدُالرَّحْمَنِ وَعُثْمَانُ : مَاذَا تَقُولُ هَذِهِ ؟ قَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ حَاطِبٍ : فَقُلْتُ : تُخْبِرُكَ بِصَاحِبِهَا الَّذِي صَنَعَ بِهَا .

وَقَالَ أَبُو جَمْرَةَ : كُنْتُ أُتَرْجِمُ بَيْنَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَبَيْنَ النَّاسِ .

وَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ : لَا بُدَّ لِلْحَاكِمِ مِنْ مُتَرْجِمَيْنِ .

بـاب-۴۰ ترجمه بـرای حاکمان و آیـا یگانه ترجمان رواست

٧١٩٥- و خارجـه بن زید بن ثابت گفت: زَید بن ثابت گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم به وی امـر کرد که خط نوشـتن یهود را بیاموزد، تـا آنکه نامه‌های پیامبر صلی الله علیه و سـلم را (برای یهود) نوشـتم و نوشـته‌های ایشان را که به آن حضرت نوشته بودند، بر آن حضرت خواندم.

و عمر در حالی که علی و عبدالرحمن و عثمان نـزد وی حاضر بودنـد، گفت: ایـن زن (غیر عرب) چه می‌گویـد؟ عبدالرحمن بن حاطِب گفت: گفتم: تـو را از رفیق خود خبر می‌دهد، کسی که با وی کاری کرده است (زنا کاری)

و ابـو جَمـرَه گفت: مـن میان ابـن عباس و میان مـردم ترجمانی می‌کـردم و بعضی مردم گفته‌انـد:[1] برای ترجمانـی حاکم، دو ترجمان

۱ - بعضی گفته اند که امام بخاری در هر جا که «بعض الناس» «بعضی مردم» گفته است مراد حنفیه‌اند ولی اینکه می‌گوید: «برای ترجمانی حاکم جز دو ترجمان گریزی نیست» این قول از شافعی است و این امر رد است بر کسانی که «بعض الناس» را مطلق حنفیه پنداشته‌اند ، مگر اینکه گفته شود که مراد از «بعض الناس» اغلباً حنفیه است. یا اینکه گفته شود که در هر جا که تشنیع می‌کند مراد حنفیهاست. امام محمد، که از یاران امام ابوحنیفه است نیز به ضرورت دو مترجم قایل است. مؤلف تیسیرالقاری در مورد روایات امام بخاری در رابطه به ائمه اربعه صفحات ۲۳۴-۲۳۷،ج۶

ضرور است.

۷۱۹۶ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ هِرَقْلَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ فِي رَكْبٍ مِنْ قُرَيْشٍ، ثُمَّ قَالَ لِتَرْجُمَانِهِ: قُلْ لَهُمْ: إِنِّي سَائِلٌ هَذَا، فَإِنْ كَذَبَنِي فَكَذِّبُوهُ، فَذَكَرَ الْحَدِيثَ، فَقَالَ لِلتُّرْجُمَانِ قُلْ لَهُ: إِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقًّا، فَسَيَمْلِكُ مَوْضِعَ قَدَمَيَّ هَاتَيْنِ. [راجع: ۷. اخرجه مسلم: ۱۷۷۳، مطولاً].

۷۱۹۶- از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله، روایت است که عبدالله بن عباس او را خبر داده است: همانا ابوسفیان بن حرب او را خبر داده است: هِرَقل به عقب وی فرستاد که در میان گروهی از قریش (در شام) بسر می‌برد. سپس به ترجمان خود گفت: به ایشان بگوی: همانا من از این مرد سئوال می‌کنم. اگر به من دروغ بگوید، دروغش را آشکار کنید، و حدیث را بیان کرد. هِرَقل به ترجمان گفت: به وی بگوی: اگر آنچه را که تو گفتی حقیقت باشد پس (آن حضرت) جای هر دو قدم مرا به زودی مالک خواهد شد.[۱]

٤١- باب: مُحَاسَبَةِ الإِمَامِ عُمَّالَهُ

باب-۴۱ حسابگیری امام از گماردن خود

۷۱۹۷ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا عَبْدَةُ: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اسْتَعْمَلَ ابْنَ الأُتَبِيَّةِ عَلَى صَدَقَاتِ بَنِي سُلَيْمٍ، فَلَمَّا جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَحَاسَبَهُ قَالَ: هَذَا الَّذِي لَكُمْ، وَهَذِهِ هَدِيَّةٌ أُهْدِيَتْ لِي، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَهَلا جَلَسْتَ فِي بَيْتِ أَبِيكَ وَبَيْتِ أُمِّكَ حَتَّى تَأْتِيَكَ هَدِيَّتُكَ إِنْ كُنْتَ صَادِقًا». ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخَطَبَ النَّاسَ، وَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَسْتَعْمِلُ رِجَالاً مِنْكُمْ عَلَى أُمُورٍ مِمَّا وَلاَّنِي اللَّهُ، فَيَأْتِي أَحَدُكُمْ فَيَقُولُ: هَذَا لَكُمْ وَهَذِهِ هَدِيَّةٌ أُهْدِيَتْ لِي، فَهَلا جَلَسَ فِي بَيْتِ أَبِيهِ وَبَيْتِ أُمِّهِ حَتَّى تَأْتِيَهُ هَدِيَّتُهُ إِنْ كَانَ صَادِقًا، فَوَاللَّهِ، لا يَأْخُذُ أَحَدُكُمْ مِنْهَا شَيْئًا - قَالَ هِشَامٌ - بِغَيْرِ حَقِّهِ إِلا جَاءَ اللَّهَ يَحْمِلُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، أَلا فَلأَعْرِفَنَّ مَا جَاءَ اللَّهَ رَجُلٌ بِبَعِيرٍ لَهُ رُغَاءٌ، أَوْ بِبَقَرَةٍ لَهَا خُوَارٌ، أَوْ

۷۱۹۷- از هشام بن عروه، از پدرش روایت است که ابو حُمَید ساعدی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم، ابن اتبیّه را مامور جمع آوری زکات قبیلهٔ بنی سُلَیم گمارد، و آنگاه که (پس از جمع آوری زکات) نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بازگشت و آن حضرت از وی حساب گرفت، گفت: این همان مقدار است که از برای شماست و این مقداری است که برایم هدیه داده شده است.

رسول الله صلی الله علیه و سلم به وی گفت: «پس چرا به خانهٔ پدر و خانهٔ مادر خود ننشستی

را تخصیص داده است. دربارهٔ ترجمه کردن نیز اختلاف است. زیرا ترجمه ارباب خبر است یا از باب شهادت، اگر از باب خبر است یک نفر کافی است و اگر از باب شهادت باشد، دو نفر لازم میآید. «اقتباس از تیسیرالقاری»

۱ - این حدیث به تفصیل در مجلد اول تحت حدیث شماره (۷) آمده است

شَاةً تَيْعَرُ» . ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ حَتَّى رَأَيْتُ بَيَاضَ إِبْطَيْهِ : «أَلا هَلْ بَلَّغْتُ» . [راجع : ۹۲۵ . اخرجه مسلم : ۱۸۳۲] .

تا آنکه هدیه ات برایت می‌آمد، اگر تو راست می گویی!»
رسول الله صلی الله علیه و سلم برخاست و به مردم خطبه خواند و خدای را حمد گفت و ستود و سپس فرمود: «اما بَعد، همانا من کسانی را از شما به کاری که خدا به من واگذاشته است، مأمور می‌کنم، سپس یکی از شما می‌آید و می‌گوید: این مقدار از برای شماست و این مقدار هدیه‌ای است که برایم اهداء شده است، پس چرا وی به خانهٔ پدر و مادر خود نمی‌نشیند تا انکه هدیه به وی می‌آمد، اگر راست می گوید، به خدا سوگند، هیچ یک از شما از آن صدقات چیزی را نمی‌گیرد- هشام راوی گفته است- به ناحق، مگر آنکه در روز قیامت، آن را حمل کرده، نزد خدا می‌آید و شتری بر گردن دارد که آواز می‌کشد، یا گاوی که آواز می‌کشد، یا گوسفندی که آواز می‌کشد»
سپس آن حضرت دستهای خود را بلند کرد تا آنکه سفیدی زیر بغلهای وی را دیدم (و گفت): «آگاه باشید، آیا برای شما رساندم!»

٤٢- باب : بِطَانَةِ الإِمَامِ وَأَهْلِ مَشُورَتِهِ

الْبِطَانَةُ : الدُّخَلاءُ .

٧١٩٨ - حَدَّثَنَا أَصْبَغُ : أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَا بَعَثَ اللَّهُ مِنْ نَبِيٍّ ، وَلا اسْتَخْلَفَ مِنْ خَلِيفَةٍ ، إِلا كَانَتْ لَهُ بِطَانَتَانِ : بِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَحُضُّهُ عَلَيْهِ ، وَبِطَانَةٌ تَأْمُرُهُ بِالشَّرِّ

باب-۴۲ البطانهٔ، امام و مشاورین او

البطانهٔ[1]، یعنی: وارد شونده (مصاحب)

۷۱۹۸- از یُونُس، از ابن شهاب (زهری) از ابوسَلَمَه از ابوسعید خُدری روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا هیچ پیامبری را نفرستاده و جانشین نساخته هیچ

۱ - ظاهراً مراد از البطانه، فرشته و شیطانی است، چنانکه انسان را دو ملهمه است، ملهمهٔ مَلَک و ملهمهٔ شیطان «تیسیر القاری»

وَتَحُضُّهُ عَلَيْهِ ، فَالْمَعْصُومُ مَنْ عَصَمَ اللَّهُ تَعَالَى » .

وَقَالَ سُلَيْمَانُ ، عَنْ يَحْيَى : أَخْبَرَنِي ابْنُ شِهَابٍ بِهَذَا .

وَعَنِ ابْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، وَمُوسَى ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ مِثْلَهُ .

وَقَالَ شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَوْلَهُ .

وَقَالَ الْأَوْزَاعِيُّ وَمُعَاوِيَةُ بْنُ سَلَّامٍ : حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَقَالَ ابْنُ أَبِي حُسَيْنٍ وَسَعِيدُ بْنُ زِيَادٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَوْلَهُ .

وَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي جَعْفَرٍ : حَدَّثَنِي صَفْوَانُ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ .

[راجع: ٦٦١١].

جانشینی را مگر آنکه او را دو مصاحب است، : مصاحبی که او را به کار نیک می‌فرماید و او را بدان کار تشویق می‌کند و مصاحبی که او را بـه کار بد می‌فرماید و بدان تشـویق می‌نماید. و معصوم کسـی است که خدا او را (از بدیها) نگاه دارد.»

و سـلیمان گفت: از یحیی روایت است که ابن شهاب (زهری) همین (حدیث) را گفته است. و از ابوعتیق و موسی روایت است که ابن شهاب مثل همین حدیث را گفته اسـت. و شعیب از زُهری روایت کرده که گفت: ابوسـلمه به من گفت که ابوسـعید آن را گفته است. اوزاعی و معاویه بن سلام گفته‌اند: روایت است از زهری، از ابوسلمه، از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سـلم. و ابن ابی حسین و سـعید بن زیاد از ابوسلمه از ابوسـعید روایت کرده و قول او را گفته اسـت. و عبیدالله بن ابی جعفر از صفوان از ابوسـلمه از ابو ایّوب روایت کرده که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام.

٤٣- باب : كَيْفَ يُبَايِعُ الْإِمَامُ النَّاسَ

باب-۱۳ مردم چگونه به امام بیعت کنند

٧١٩٩ - حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَادَةُ بْنُ الْوَلِيدِ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ : بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي الْمَنْشَطِ وَالْمَكْرَهِ . [راجع: ١٨ أخرجه مسلم ١٧٠٩، وفي الإمارة:(٤١) مطولاً باختلاف].

۷۱۹۹- از یحیـی بن سـعید، از عُباده بن ولید روایت اسـت که گفت: پدرم مرا خبر داده که عباده بن صامت گفت: با رسـول الله صلی الله علیه و سـلم بر این بیعـت کردیم که گوش به فرمان باشیم و اطاعت کنیم در آنچه ما را خوش آید و ناخوش آید.

٧٢٠٠ - وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ ، وَأَنْ نَقُومَ ، أَوْ نَقُولَ بِالْحَقِّ حَيْثُمَا كُنَّا ، لَا نَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ

۷۲۰۰- (و بیعـت کردیم) کـه با امیر، جنگ و مقابله نکنیم و ایسـتادگی کنیـم، یا هر جا که

[راجع ٧٠٥٦ . أخرجه مسلم : ١٧٠٩ ، في الإمارة (٤٢)]

٧٢٠١ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ الْحَارِث : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ أَنَسٍ رضي الله عنه : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ فِي غَدَاةٍ بَارِدَةٍ ، وَالْمُهَاجِرُونَ وَالأَنْصَارُ يَحْفِرُونَ الْخَنْدَقَ ، فَقَالَ :

« اللَّهُمَّ إِنَّ الْخَيْرَ خَيْرُ الآخِرَهْ فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَهْ »

فَأَجَابُوا :

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدَا

[راجع : ٢٨٣٤ . أخرجه مسلم : ١٨٠٥ ، باختلاف] .

٧٢٠٢ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قال : كُنَّا إِذَا بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ يَقُولُ لَنَا : « فِيمَا اسْتَطَعْتُمْ » . [أخرجه مسلم ١٨٦٧] .

٧٢٠٣ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قال : شَهِدْتُ ابْنَ عُمَرَ حَيْثُ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى عَبْدِالْمَلِكِ قَالَ : كَتَبَ : إِنِّي أُقِرُّ بِالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ لِعَبْدِاللَّهِ عَبْدِالْمَلِكِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، عَلَى سُنَّةِ اللَّهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ مَا اسْتَطَعْتُ ، وَإِنَّ بَنِيَّ قَدْ أَقَرُّوا بِمِثْلِ ذَلِكَ . [انظر : ٧٢٠٥ ، ٧٢٧٢] .

٧٢٠٤ - حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ : أَخْبَرَنَا سَيَّارٌ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : بَايَعْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ ، فَلَقَّنَنِي : « فِيمَا اسْتَطَعْتُ ، وَالنُّصْحِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ » . [راجع : ٥٧ . أخرجه مسلم ٥٦] .

می‌باشیم سخن حق بگوییم و در راه خدا از ملامتی ملامت کنندگان ترس نداشته باشیم.

۷۰۲۱- از خالد بن حارث، از حُمَید روایت است که انس رضی الله عنه گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم در صبح سردی بیرون آمد، و مهاجرین و انصار (در برابر حملهٔ مشرکان) خندق می‌کندند.[1] آن حضرت فرمود: بارالها، همانا نیکویی، نیکویی آخرت است. پس انصار و مهاجرین را بیامرز!

آنها پاسخ دادند: ما کسانی هستیم که با محمد بیعت کرده‌ایم بر جهاد تا آنگاه که زنده بمانیم

۷۲۰۲- از مالک، از عبدالله بن دینار روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت:

آنگاه که ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم بر گوش بفرمان بودن و اطاعت بیعت کردیم به ما گفت: «در آنچه که در توان دارید!»

۷۲۰۳- از سفیان روایت است که عبدالله بن دینار گفت: من گواهی می‌دهم بر ابن عمر، آنگاه که مردم بر عبدالملک[2] جمع آمدند که وی نوشت: همانا من در گوش بفرمانی و اطاعت امیرالمؤمنین عبدالملک، بر سنّت خدا و سنّت رسول او اقرار می‌کنم، آنچه در توان دارم، و همانا پسران من همانند این اقرار می‌کنند.

۷۲۰۴- از سَیّار، از شَعبی روایت است که جَریر بن عبدالله گفت:

با پیامبر صلی الله علیه و سلم در گوش بفرمان

---

۱ - مراد جنگ خندق یا جنگ احزاب است که در سال ششم هجرت در پیرامون مدینه رخ داد

۲ - مراد عبدالملک بن مروان بن حکم اموی است که از سال ۶۵ هجری تا سال ۸۶ هجری حکومت کرد. وی پس از معاویه مشهورترین خلیفه اموی است.

بـودن و اطاعت، بیعت کردم و آن حضرت مرا تلقین کرد کـه: «در آنچه در توان دارم، و خیر اندیشی کردن برای هر مسلمانی»

۷۲۰۵ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا يَحْيَى، عَنْ سُفْيَانَ قال: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ قال: لَمَّا بَايَعَ النَّاسُ عَبْدَالمَلِكِ، كَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ: إِلَى عَبْدِاللَّهِ عَبْدِالمَلِكِ أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ، إِنِّي أُقِرُّ بِالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ لِعَبْدِاللَّهِ عَبْدِالمَلِكِ أَمِيرِ المُؤْمِنِينَ، عَلَى سُنَّةِ اللَّهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ فِيمَا اسْتَطَعْتُ، وَإِنَّ بَنِيَّ قَدْ أَقَرُّوا بِذَلِكَ. [راجع ۷۲۰۳].

۷۲۰۵- از سُفیان روایت اسـت که عبدالله بن دینـار گفت: آنگاه که مردم به عبدالملک بیعت کردند، عبدالله بن عمر به وی نوشت: همانا من در گـوش بفرمان بـودن و اطاعت ز بندهٔ خدا امیرالمؤمنین عبدالملک اقرار می‌کنم، بر سـنت خدا و سنّت رسول او در آنچه در توان دارم، و همانا پسران من به همین اقرار می‌کنند.

۷۲۰۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ، عَنْ يَزِيدَ قال: قُلْتُ لِسَلَمَةَ: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ بَايَعْتُمُ النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ الحُدَيْبِيَةِ؟ قال: عَلَى المَوْتِ. [راجع ۲۹۶۰ اخرجه مسلم: ۱۸۶۰].

۷۲۰۶- از حاتِم روایت اسـت که یزید گفت: به سَـلَمه گفتم: در روز حُدَیبیه[1] بر چه چیزی بـا پیامبر صلی الله علیه و سـلم بیعت کردید؟ گفت: بر مرگ.

عَبْدَالرَّحْمَنِ أَخْبَرَهُ: أَنَّ المِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَهُ: أَنَّ الرَّهْطَ الَّذِينَ وَلَّاهُمْ عُمَرُ اجْتَمَعُوا فَتَشَاوَرُوا، فَقَالَ لَهُمْ عَبْدُالرَّحْمَنِ: لَسْتُ بِالَّذِي أُنَافِسُكُمْ عَلَى هَذَا الأَمْرِ، وَلَكِنَّكُمْ إِنْ شِئْتُمُ اخْتَرْتُ لَكُمْ مِنْكُمْ.

فَجَعَلُوا ذَلِكَ إِلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ، فَلَمَّا وَلَّوْا عَبْدَالرَّحْمَنِ أَمْرَهُمْ، فَمَالَ النَّاسُ عَلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ، حَتَّى مَا أَرَى أَحَدًا مِنَ النَّاسِ يَتْبَعُ أُولَئِكَ الرَّهْطَ وَلَا يَطَأُ عَقِبَهُ، وَمَالَ النَّاسُ عَلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ يُشَاوِرُونَهُ تِلْكَ اللَّيَالِي، حَتَّى إِذَا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي أَصْبَحْنَا مِنْهَا فَبَايَعْنَا عُثْمَانَ.

قال المِسْوَرُ: طَرَقَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بَعْدَ هَجْعٍ مِنَ اللَّيْلِ، فَضَرَبَ البَابَ حَتَّى اسْتَيْقَظْتُ، فَقَالَ: أَرَاكَ نَائِمًا، فَوَاللَّهِ مَا اكْتَحَلْتُ هَذِهِ اللَّيْلَةَ بِكَبِيرِ نَوْمٍ، انْطَلِقْ فَادْعُ الزُّبَيْرَ وَسَعْدًا، فَدَعَوْتُهُمَا لَهُ فَشَاوَرَهُمَا، ثُمَّ دَعَانِي

۷۲۰۷- از مالـک، از زُهـری، از حُمَیـد بـن عبدالرحمن روایت اسـت که مِسوَر بن مخرمه او را خبر داده اسـت: همان گروهی را که عمر (برای انتخاب خلیفه) صلاحیت داده بود، جمع آمدند و با یکدیگر مشورت کردند. عبدالرحمن (بن عوف) بدیشـان گفت: من کسـی نیستم کـه در این امـر (خلافت) با شـما رقابت کنم و لیکـن اگر شـما بخواهید، کسـی را از میان شـما برمی‌گزینم. آنگاه (پنج تـن از کاندیدان خلافـت) این امر را به عبدالرحمن (بن عوف) واگذاشتند. چون عبدالرحمن را در کار خویش صلاحیت دادند، مـردم به عبدالرحمن مراجعه کردنـد و من یکی از مـردم را ندیدم که از آن

---

۱ - پیمان صلح حدیبیه در سال ششم هجرت به امضاء رسید و قبل از آن مسلمانان با آن حضرت بیعت کرده بودند که تا دم مرگ با مشرکین مکه بجنگند و این بیعت بنام بیعت رضوان نیز یاد شده است.

فَقَالَ : ادْعُ لِي عَلِيّاً ، فَدَعَوْتُهُ فَنَاجَاهُ حَتَّى ابْهَارَّ اللَّيْلُ ، ثُمَّ قَامَ عَلِيٌّ مِنْ عِنْدِهِ وَهُوَ عَلَى طَمَعٍ ، وَقَدْ كَانَ عَبْدُالرَّحْمَنِ يَخْشَى مِنْ عَلِيٍّ شَيْئًا ، ثُمَّ قَالَ : ادْعُ لِي عُثْمَانَ ، فَدَعَوْتُهُ ، فَنَاجَاهُ حَتَّى فَرَّقَ بَيْنَهُمَا الْمُؤَذِّنُ بِالصُّبْحِ ، فَلَمَّا صَلَّى لِلنَّاسِ الصُّبْحَ ، وَاجْتَمَعَ أُولَئِكَ الرَّهْطُ عِنْدَ الْمِنْبَرِ ، فَأَرْسَلَ إِلَى مَنْ كَانَ حَاضِراً مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ ، وَأَرْسَلَ إِلَى أُمَرَاءِ الأَجْنَادِ ، وَكَانُوا وَافَوْا تِلْكَ الْحَجَّةَ مَعَ عُمَرَ ، فَلَمَّا اجْتَمَعُوا تَشَهَّدَ عَبْدُالرَّحْمَنِ ثُمَّ قَالَ : أَمَّا بَعْدُ يَا عَلِيُّ ، إِنِّي قَدْ نَظَرْتُ فِي أَمْرِ النَّاسِ ، فَلَمْ أَرَهُمْ يَعْدِلُونَ بِعُثْمَانَ ، فَلا تَجْعَلَنَّ عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلاً . فَقَالَ : أُبَايِعُكَ عَلَى سُنَّةِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْخَلِيفَتَيْنِ مِنْ بَعْدِهِ ، فَبَايَعَهُ عَبْدُالرَّحْمَنِ ، وَبَايَعَهُ النَّاسُ : الْمُهَاجِرُونَ ، وَالأَنْصَارُ ، وَأُمَرَاءُ الأَجْنَادِ ، وَالْمُسْلِمُونَ .

[راجع ۱۳۹۲] .

گروه (پنج نفری که کاندید بودند) پیروی کنند، و کسی نبود که از وی پیروی نکند، و مردم در آن شبها بر عبدالرحمن جمع می‌آمدند و به او مشوره می‌دادند تا آنکه شبی فرا رسید که آن را به صبح رساندیم و به عثمان بیعت کردیم.

مِسوَر می‌گوید: عبدالرحمن (در آن شبها) پس از آنکه اندکی خوابیده بودم، ناگاه دروازه‌ام را کوبید تا آنکه بیدار شدم و به من گفت: می‌بینم که خوابیده بودی، به خدا سوگند که من در این شب خواب چندانی نشدم[۱]، تو برو سعد، و زبیر را فراخوان. من آن دو نفر را برایش فراخواندم و او با ایشان به مشورت پرداخت. سپس مرا فراخواند و گفت: علی را برایم فرا خوان. من علی را فرا خواندم. وی با علی محرمانه سخن گفت تا آنکه نیمه های شب گذشت، سپس علی از نزد وی برخاست و امیدوار بود (که به حیث خلیفه برگزیده شود). و همانا عبدالرحمن از چیزی (از مخالفت) علی می ترسید[۲]. سپس عبدالرحمن به من گفت: عثمان را برایم فرا خوان. من عثمان را برایش فرا خواندم، وی با عثمان محرمانه سخن گفت تا آنکه مؤذن با اذان نماز صبح میان‌شان جدایی آورد. چون نماز صبح را بر مردم گزارد، آن گروه (کاندیدان خلافت) به نزدیک منبر جمع آمدند. عبدالرحمن به سوی مهاجرین و انصار (که در مدینه) حاضر بودند کسی را فرستاد، و

۱ - در بسا از نسخ بخاری عوض «فَوَاللهِ ما اَکتَحَلتُ هذه اللَّیلَةِ بِکَبِیرِ نَوم» «به خدا سوگند که من در این شب خواب چندانی نشدم» این عبارت آمده است «فَوَاللهِ ما اَکتَحَلتُ هذه الثلاثَ بِکَبِیرِ نَوم» یعنی «به خدا سوگند که من در این سه شب خواب زیادی نکردم»

۲ - در تیسرالقاری گفته شده: عبدالرحمن که از علی می‌ترسید به خاطر مخالفت وی بود که موجب فتنه می‌شد، زیرا جمع کثیری از اهل بیت و غیر از ایشان به علی اتفاق داشتند.

همچنین به سوی امرای لشکرها که در همان سال با عمر حج کرده بودند، کسی را فرستاد، آنگاه که آنها جمع آمدند، عبدالرحمن کلمهٔ تشهد خواند سپس گفت: اما بعد، ای علی، همانا من به امر (تمایل) نگریستم و ندیده ام که آنها کسی را به عثمان برابر کنند، پس (این گزینش) بر نفس تو (نسبت به من ملامتی را) موجب نشود. سپس (به عثمان) گفت: من با تو به سنت خدا و رسول او و دو خلیفهٔ پس از وی بیعت کردم. بنابراین عبدالرحمن به عثمان بیعت کرد و مردم و مهاجرین و انصار و سران لشکر مسلمانان به عثمان بیعت کردند[1].

٤٤- باب : مَنْ بَايَعَ مَرَّتَيْنِ

٧٢٠٨ - حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ ، عَنْ سَلَمَةَ قال : بَايَعْنَا النَّبِيَّ ﷺ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ، فَقَالَ لِي : « يَا سَلَمَةُ أَلا تُبَايِعُ ». قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، قَدْ بَايَعْتُ فِي الأَوَّلِ ، قال : « وَفِي الثَّانِي » . [راجع : ٢٩٦٠ . أخرجه مسلم ١٨٦٠ ، باختلاف كبير] .

باب-۴۴ کسی که دوبار بیعت کرد

۷۲۰۸- از یزید بن ابی عُبید روایت است که سَلَمه گفت: ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم در زیر درخت (در حُدیبیه) بیعت کردیم. آن حضرت به من گفت: «ای سَلَمه، آیا تو بیعت نمی کنی؟» گفتم: یا رسول الله، همانا من بار اول بیعت کردم. فرمود« و بار دوم» (بیعت کن).

٤٥- باب : بَيْعَةِ الأَعْرَابِ

٧٢٠٩ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنهما : أَنَّ أَعْرَابِيًّا بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى الإِسْلامِ ، فَأَصَابَهُ وَعْكٌ ، فَقَالَ : أَقِلْنِي بَيْعَتِي ، فَأَبَى ، ثُمَّ جَاءَهُ فَقَالَ : أَقِلْنِي بَيْعَتِي ، فَأَبَى ، فَخَرَجَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ

باب-۴۵ بیعت بادیه نشینان

۷۲۰۹- از مالک،، از محمد بن مُنکدِر روایت است که جابر بن عبدالله رضی الله عنهما گفت:

---

[1] – عمر رضی الله عنه پس از آنکه زخمی شد. شش تن از صحابه بزرگ را که عبارت بودند از حضرات علی و عثمان و عبدالرحمن بن عَوف و زُبَیر و سعد بن وقاص و طلحه را به عضویت در شورای تعیین خلیفه انتصاب کرد. تا ایشان یک نفر را به حیث خلیفه تعیین نمایند.

[راجع . ۱۸۸۳ . أخرجه مسلم : ۱۳۸۳] .

بادیه نشینی با رسول الله صلی الله علیه و سلم بر قبول اسلام بیعت کرد، سپس وی را تب گرفت و گفت: بیعت مرا باطل کن. آن حضرت نپذیرفت. سپس وی (از مدینه) بیرون رفت. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مدینه مانند کورهٔ آهنگر است که ناپاکی آهن را دور می کند و پاک آن را خالص می کند»

٤٦- باب : بَيْعَةِ الصَّغِيرِ

٧٢١٠ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يَزِيدَ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، هُوَ ابْنُ أَبِي أَيُّوبَ ، قال : حَدَّثَنِي أَبُو عَقِيلٍ زُهْرَةُ بْنُ مَعْبَدٍ ، عَنْ جَدِّهِ عَبْدِاللَّه بْنِ هِشَامٍ ، وَكَانَ قَدْ أَدْرَكَ النَّبِيَّ ﷺ ، وَذَهَبَتْ بِهِ أُمُّهُ زَيْنَبُ بِنْتُ حُمَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ ، فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّه بَايِعْهُ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « هُوَ صَغِيرٌ » . فَمَسَحَ رَأْسَهُ وَدَعَا لَهُ ، وَكَانَ يُضَحِّي بِالشَّاةِ الْوَاحِدَةِ عَنْ جَمِيعِ أَهْلِهِ . [راجع : ۲۵۰۱] .

باب-۴۶ بیعت خوردسال

۷۲۱۰- روایت است از سعید، پسر ابی ایوب، از ابو عقیل زُهره بن معبد، از پدر بزرگ وی عبدالله بن هِشام که وی زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم را دریافته است و مادرش زینب بنت حُمَید او را نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم برده بود.
مادرش گفت: یا رسول الله، از وی بیعت بگیر. آن حضرت فرمود: «وی خوردسال است» دست خود را بر سرش کشید و برای او دعا کرد. و عبدالله از جانب همهٔ خانواده اش یک گوسفند قربانی می کرد.

٤٧- باب : مَنْ بَايَعَ ثُمَّ اسْتَقَالَ الْبَيْعَةَ

٧٢١١ - حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّه : أَنَّ أَعْرَابِيًّا بَايَعَ رَسُولَ اللَّه ﷺ عَلَى الإِسْلَامِ ، فَأَصَابَ الأَعْرَابِيَّ وَعْكٌ بِالْمَدِينَةِ ، فَأَتَى الأَعْرَابِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّه ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّه ، أَقِلْنِي بَيْعَتِي ، فَأَبَى رَسُولُ اللَّه ﷺ ، ثُمَّ جَاءَهُ

باب-۴۷ کسی که بیعت کرد و سپس بیعتش را فسخ نمود

۷۲۱۱- از مالک، از محمد بن مُنکدر روایت است که جابر بن عبدالله گفت:
بادیه‌نشینی با رسول الله صلی الله علیه و سلم در قبول اسلام بیعت کرد و سپس بادیه‌نشین را در مدینه تب گرفت. بادیه‌نشین نزد رسول

فَقَالَ : أَقِلْنِي بَيْعَتِي ، فَأَبَى ، ثُمَّ جَاءَهُ فَقَالَ : أَقِلْنِي بَيْعَتِي ، فَأَبَى ، فَخَرَجَ الأَعْرَابِيُّ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّمَا الْمَدِينَةُ كَالْكِيرِ ، تَنْفِي خَبَثَهَا ، وَيَنْصَعُ طِيبُهَا» .
[راجع : ١٨٨٣ . أخرجه مسلم : ١٣٨٣]

٤٨- باب : مَنْ بَايَعَ رَجُلاً لا يُبَايِعُهُ إِلا لِلدُّنْيَا

الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله، بیعتم را فسخ کن. رسول الله صلی الله علیه و سلم نپذیرفت. سپس نزد آن حضرت آمد و گفت: بیعتم را فسخ کن. آن حضرت نپذیرفت. بادیه‌نشین (از مدینه) بر آمد. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «همانا مدینه مانند کورهٔ آهنگر است که ناپاکی آهن را دور می کند، و پاک آن را خالص می سازد.»

٤٨- باب : مَنْ بَايَعَ رَجُلاً لا يُبَايِعُهُ إِلا لِلدُّنْيَا

باب-۴۸ کسی که با مردی بیعت می کند، و بیعت نمی کند مگر به خاطر مال دنیا

٧٢١٢ - حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «ثَلاثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ : رَجُلٌ عَلَى فَضْلِ مَاءٍ بِالطَّرِيقِ يَمْنَعُ مِنْهُ ابْنَ السَّبِيلِ ، وَرَجُلٌ بَايَعَ إِمَامًا لا يُبَايِعُهُ إِلا لِدُنْيَاهُ ، إِنْ أَعْطَاهُ مَا يُرِيدُ وَفَى لَهُ وَإِلا لَمْ يَفِ لَهُ ، وَرَجُلٌ يُبَايِعُ رَجُلاً بِسِلْعَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ ، فَحَلَفَ بِاللَّهِ لَقَدْ أُعْطِيَ بِهَا كَذَا وَكَذَا فَصَدَّقَهُ ، فَأَخَذَهَا وَلَمْ يُعْطَ بِهَا» .
[راجع : ٢٣٥٨ . أخرجه مسلم : ١٠٨]

۷۲۱۲- از اَعمش، از ابوصالح روایت است که ابوهریره گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:« سه گونه مردم اند که در روز قیامت خدا با آنان سخن نمی گوید و ایشان را پاک نمی کند و ایشان را عذابی دردناک است: مردی که آب زیادتی در راه دارد و مسافر را از (استفاده از آن) مانع می شود، و مردی که با امام بیعت می کند و بجز به خاطر مال دنیا با او بیعت نمی کند که اگر آنچه خواست به وی داد، به بیعت خود وفا می کند ورنه بدان وفا نمی کند و مردی که پس از نماز عصر متاعی را به مردی می فروشد، و به خدا سوگند یاد می‌کند که به بهای این مال چنین و چنان مبلغی داده است و آن مرد، سخنش را راست می پندارد و آن مال را می خرد، در حالی که وی به بهای آن، مبلغ مذکور را نداده است.

٤٩- باب : بَيْعَةِ النِّسَاءِ

رَوَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٩٧٩] .

٧٢١٣ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي أَبُو إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيُّ : أَنَّهُ سَمِعَ عُبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ يَقُولُ : قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَنَحْنُ فِي مَجْلِسٍ : «تُبَايِعُونِي عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا ، وَلَا تَسْرِقُوا ، وَلَا تَزْنُوا ، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ ، وَلَا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ ، وَلَا تَعْصُوا فِي مَعْرُوفٍ ، فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَعُوقِبَ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَسَتَرَهُ اللَّهُ ، فَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ : إِنْ شَاءَ عَاقَبَهُ وَإِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ» . فَبَايَعْنَاهُ عَلَى ذَلِكَ .
[راجع : ١٨ . أخرجه مسلم : ١٧٠٩] .

٧٢١٤ - حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُبَايِعُ النِّسَاءَ بِالْكَلَامِ بِهَذِهِ الْآيَةِ : ﴿ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا ﴾ . قَالَتْ : وَمَا مَسَّتْ يَدُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَدَ امْرَأَةٍ إِلَّا امْرَأَةً يَمْلِكُهَا . [راجع : ٢٧١٣ . أخرجه مسلم : ١٨٦٦ ، بزيادة] .

باب-۴۹ بیعت زنان

ابن عباس، این را از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

۷۲۱۳- روایت است از ابو الیَمان، از شعیب، از زُهری. و لَیث گفته است: روایت است از یونُس که ابن شهاب (زهری) گفت: ابو سعید خُولانی مرا خبر داده که از عُباده بن صامت شنیده است که می گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما که در مجلسی بودیم، گفت: « با من بیعت کنید که به خدا چیزی را شریک نیاورید و دزدی مکنید و زنا مکنید، و فرزندان خود را نکشید و بهتان نکنید که بر کسی از پیش خود افترا کنید، و در امر معروف نافرمانی مکنید، پس کسی که اینها را بجا کرد، پاداش وی با خداست، و کسی که چیزی از اینها را مرتکب شد و خدا آن (گناه) را پوشانید، سر و کارش با خداست، اگر بخواهد عذابش می کند و اگر بخواهد عفوش می نماید.»

و ما بر اینها با آن حضرت بیعت کردیم.

۷۲۱٤- از مَعمَر از زُهری روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم با زنان، با سخن بیعت می کرد (نه با دست) با خواندن این آیه: که چیزی را به خدا شریک مسازید[1]»

---

۱ -«ای پیامبر چون زنان با ایمان نزد تو آیند که [با این شرط] به تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بهتانی که در میان دستها و پاهای خویش (نسیب دادن فرزندان نامشروع به شوهران خویش) بربسته‌اند نیاورند، و در (کار) نیک از تو نافرمانی نکنند، با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه. زیرا خداوند آمرزندهٔ مهربان است» «الممتحنه:۱۲»

عایشه گفت: و دست رسول الله صلی الله علیه و سلم با دست زنی تماس نکرده، مگر زنی که در ملکیت (نکاح) وی بوده است.

٧٢١٥ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ حَفْصَةَ ، عَنْ أُمِّ عَطِيَّةَ قَالَتْ : بَايَعْنَا النَّبِيَّ ﷺ فَقَرَأَ عَلَيْنَا : ﴿ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا ﴾ ، وَنَهَانَا عَنِ النِّيَاحَةِ ، فَقَبَضَتِ امْرَأَةٌ مِنَّا يَدَهَا ، فَقَالَتْ : فُلَانَةُ أَسْعَدَتْنِي ، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَجْزِيَهَا ، فَلَمْ يَقُلْ شَيْئًا ، فَذَهَبَتْ ثُمَّ رَجَعَتْ ، فَمَا وَفَتِ امْرَأَةٌ إِلَّا أُمُّ سُلَيْمٍ ، وَأُمُّ الْعَلَاءِ ، وَابْنَةُ أَبِي سَبْرَةَ امْرَأَةُ مُعَاذٍ ، أَوِ ابْنَةُ أَبِي سَبْرَةَ ، وَامْرَأَةُ مُعَاذٍ . [راجع : ١٣٠٦ . أخرجه مسلم : ٩٣٦ ، بدون ذكر « فقبضت امرأة ... »] .

٧٢١٥ - از اَیّوب، از حَفصه روایت است که ام عَطِیه گفت: ما (زنان) با پیامبر صلی الله علیه و سلم بیعت کردیم و آن حضرت بر ما خواند « اینکه به خدا چیزی را شریک میاورید(١)» و آن حضرت ما را از نوحه کردن بر مرده منع کرد، زنی از میان ما دست خود را کشید و گفت: فلانه زن در (نوحه خوانی اقارب من) مرا کمک کرده است، می خواهم که آن را جبران کنم. آن حضرت به وی چیزی نگفت. آن زن رفت و بازگشت، از این زنان به بیعت خود وفا نکردند به جز از اُمّ سُلَیم و اُمَّ علاء، و دختر ابو سَبرَه همسر معاذ. یا دختر ابو سبره و همسر معاذ

٥٠ - باب : مَنْ نَكَثَ بَيْعَةً

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴾ الآية [الفتح: ١٠] .

باب - ٥٠ کسی که بیعت خود را شکست

و فرمودهٔ خدای تعالی: «در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند؛ دست خدا بالای دست آنها است، پس هرکه پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند، و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداش بزرگی به او می بخشد» (الفتح:١٠)

٧٢١٦ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ : سَمِعْتُ جَابِرًا قَالَ : جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : بَايِعْنِي عَلَى الْإِسْلَامِ ، فَبَايَعَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ ، ثُمَّ جَاءَ الْغَدَ مَحْمُومًا ، فَقَالَ : أَقِلْنِي ، فَأَبَى ، فَلَمَّا وَلَّى ، قَالَ : « الْمَدِينَةُ كَالْكِيرِ ، تَنْفِي خَبَثَهَا ، وَيَنْصَعُ طِيبُهَا » . [راجع : ١٨٨٣ . أخرجه مسلم : ١٣٨٣] .

٧٢١٦ - از سفیان، از محمد بن مُنکدر روایت است که گفت: از جابر شنیده ام که گفت: بادیه نشینی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: با من بر اسلام بیعت کن. آن حضرت با وی بر اسلام بیعت کرد، وی، فردای آن که

تب کرده بود، آمد و گفت: بیعت مرا فسخ کن. آن حضرت نپذیرفت، و پشت گردانید، آن حضرت فرمود: مدینه مانند کورۀ آهنگر است که ناپاکی آن را دور می کند و پاک آن را خالص می نماید»

۵۱- باب : الاستخلاف

۷۲۱۷ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى : أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ : سَمِعْتُ الْقَاسِمَ بْنَ مُحَمَّدٍ قَالَ : قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : وَارَأْسَاهْ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « ذَاكِ لَوْ كَانَ وَأَنَا حَيٌّ فَأَسْتَغْفِرُ لَكِ وَأَدْعُو لَكِ » . فَقَالَتْ عَائِشَةُ : وَا ثُكْلِيَاهْ ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّكَ تُحِبُّ مَوْتِي ، وَلَوْ كَانَ ذَاكَ ، لَظَلِلْتَ آخِرَ يَوْمِكَ مُعَرِّسًا بِبَعْضِ أَزْوَاجِكَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « بَلْ أَنَا وَارَأْسَاهْ ، لَقَدْ هَمَمْتُ ، أَوْ أَرَدْتُ ، أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَابْنِهِ فَأَعْهَدَ ، أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ أَوْ يَتَمَنَّى الْمُتَمَنُّونَ ، ثُمَّ قُلْتُ : يَأْبَى اللَّهُ وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ ، أَوْ : يَدْفَعُ اللَّهُ وَيَأْبَى الْمُؤْمِنُونَ » . [راجع : ۵۶۶۶ . اخرجه مسلم . ۲۳۸۷ ، مختصراً] .

باب-۵۱ جانشین کردن

۷۲۱۷- روایت است از سلیمان بن بلال، از یحیی بن سعید که گفت: از قاسم بن محمد شنیدم که گفت: عایشه رضی الله عنها گفت: (وی در حال مریضی گفت): وای سر من. رسول الله صلی الله علیه و سلم به وی گفت: « این اگر (مرگ تو) باشد و من زنده باشم، برایت آمرزش می خواهم و برایت دعا می کنم»

عایشه گفت: وای، هلاک خواهد شد، به خدا سوگند، چنین می پندارم که تو مرگ مرا دوست می داری، و اگر چنین شود، تو آخر همان روز را با یکی از زنان خود به خوشی می گذرانی. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «من می گویم وای سر من (مرگ من) همانا قصد کرده و خواسته‌ام که به سوی ابی بکر و پسر او بفرستم و (جانشینی را) به وی وصیت کنم، تا اگر گویندگان چیزی بگویند یا آرزو کنندگان چیزی آرزو کنند (که ما مستحق هستیم) سپس با خود گفتم: خدا نمی پذیرد (که خلاف این واقع شود) و مسلمانان آن را دفع می کنند یا خدا آن را دفع می کند و مسلمانان نمی پذیرند»

٧٢١٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: قِيلَ لِعُمَرَ: أَلَا تَسْتَخْلِفُ؟ قَالَ: إِنْ أَسْتَخْلِفْ فَقَدِ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي أَبُو بَكْرٍ، وَإِنْ أَتْرُكْ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي رَسُولُ اللهِ ﷺ، فَأَثْنَوْا عَلَيْهِ، فَقَالَ: رَاغِبٌ رَاهِبٌ، وَدِدْتُ أَنِّي نَجَوْتُ مِنْهَا كَفَافًا، لَا لِي وَلَا عَلَيَّ، لَا أَتَحَمَّلُهَا حَيًّا وَلَا مَيِّتًا. [أخرجه مسلم: ١٨٢٣]

٧٢١٨- از سُفیان، از هِشام بن عروه، از پدرش روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت:

به عمر گفته شد: آیا جانشین (خود را) تعیین نمی کنی؟ عمر گفت: اگر جانشین تعیین کنم، همانا ابوبکر، کسی که از من بهتر است جانشین تعیین کرده است. و اگر این امر را وا گذارم، همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم که از من بهتر است آن را واگذارده است.

مردم عمر را ستودند. سپس عمر گفت: (مردم) آرزومند (خلافت) ترسندهٔ (مسئولیت) آن اند، همانا دوست می دارم که از کفاف مسئولیت) برایم که نه مرا اجری باشد و نه زجری. بار (مسئولیت تعیین خلیفه را) نه در زندگی و نه در مرگ برده نمی توانم.

٧٢١٩ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى: أَخْبَرَنَا هِشَامٌ، عَنْ مَعْمَرٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: أَنَّهُ سَمِعَ خُطْبَةَ عُمَرَ الآخِرَةَ حِينَ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ، وَذَلِكَ الْغَدَ مِنْ يَوْمٍ تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ﷺ، فَتَشَهَّدَ وَأَبُو بَكْرٍ صَامِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ، قَالَ: كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَعِيشَ رَسُولُ اللهِ ﷺ حَتَّى يَدْبُرَنَا، يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَكُونَ آخِرَهُمْ، فَإِنْ يَكُ مُحَمَّدٌ ﷺ قَدْ مَاتَ، فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نُورًا تَهْتَدُونَ بِهِ هَدَى اللهُ مُحَمَّدًا ﷺ، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ صَاحِبُ رَسُولِ اللهِ ﷺ ثَانِيَ اثْنَيْنِ، فَإِنَّهُ أَوْلَى الْمُسْلِمِينَ بِأُمُورِكُمْ، فَقُومُوا فَبَايِعُوهُ، وَكَانَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ قَدْ بَايَعُوهُ قَبْلَ ذَلِكَ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ، وَكَانَتْ بَيْعَةُ الْعَامَّةِ عَلَى الْمِنْبَرِ. قَالَ الزُّهْرِيُّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ: سَمِعْتُ عُمَرَ يَقُولُ لِأَبِي بَكْرٍ يَوْمَئِذٍ: اصْعَدِ الْمِنْبَرَ، فَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَبَايَعَهُ النَّاسُ عَامَّةً. [انظر: ٧٢٦٩]

٧٢١٩- از هِشام، از مَعمر روایت است که زهری گفت: انس بن مالک رضی الله عنه مرا خبر داده است که همانا وی خطبهٔ دیگر عمر را آنگاه که بر منبر نشست شنیده و آن فردای همان روز بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم وفات کرده بود. عمر تشهد گفت و ابوبکر خاموش بود و سخن نمی گفت. عمر گفت: من بدان امیدوار بودم که رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را پس پشت می افکند- مراد وی آن بود که آن حضرت آخرین کس از ایشان می بود که می مرد- پس اگر محمد صلی الله علیه و سلم به تحقیق مرده است، همانا خدای تعالی میان شما نوری نهاده است که بدان هدایت می شوید، هدایتی که خدا، محمد صلی الله علیه و سلم را هدایت کرده است (یعنی قرآن) و همانا ابوبکر

مصاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم و ثانِی اثنَین[1] (دوم نفر از دو در غار) است و اوست که شایسته ترین مسلمان در امور شماست. پس برخیزید و به وی بیعت کنید، البته گروهی از مردم قبل از این در سقیفه بنی ساعده با وی بیعت کرده بودند، ولی بیعت همگانی بر منبر بود.

زُهری گفت: انس بن مالک گفت: در آن روز از عمر شنیدم که به ابوبکر می گفت: به منبر بالا رو، و پیوسته این سخن را می گفت تا آنکه ابوبکر به منبر بالا رفت و همه مردم به وی بیعت کردند.

٧٢٢٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللّه : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْد ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ : أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ امْرَأَةٌ فَكَلَّمَتْهُ فِي شَيْءٍ ، فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ ، قَالَتْ : يَا رَسُولَ اللّه ، أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ ؟ كَأَنَّهَا تُرِيدُ الْمَوْتَ ، قَالَ :

« إِنْ لَمْ تَجِدِينِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ » . [راجع ٣٦٥٩ أخرجه مسلم . ٢٣٨٦]

٧٢٢٠- روایت است از ابراهیم بن سعد از پدرش، از محمد بن جُبیر بن مَطعم که پدرش گفت: زنی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و در موردی با آن حضرت سخن گفت. آن حضرت به او فرمود که بار دیگر نزدش بیاید. آن زن گفت: یا رسول الله، چه می گویی، که اگر من بیایم و تو را نیابم؟ گویی وی مرگ آن حضرت را مراد می داشت. آن حضرت فرمود: «اگر مرا نیابی، نزد ابوبکر برو»

٧٢٢١ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَنِي قَيْسُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللّهُ عَنْهُ قَالَ : لِوَفْدِ بُزَاخَةَ تَتْبَعُونَ أَذْنَابَ الْإِبِلِ ، حَتَّى يُرِيَ اللّهُ خَلِيفَةَ نَبِيِّهِ ﷺ وَالْمُهَاجِرِينَ أَمْرًا يَعْذِرُونَكُمْ بِهِ .

٧٢٢١- از سفیان، از قیس بن مسلم، از طارق بن شهاب روایت است که گفت:

ابوبکر به نمایندگان قبیلۀ بُزاخَه (که از مرتد شدن خود پشیمان بودند) گفت: در پی دُمهای شتران خود بروید تا آنکه خدا به خلیفۀ پیامبر

١ - پوشیده نماند که به حسب منطوق قرآن، ثانی (اثنین) کنایه از آن حضرت است، لیکن می‌توان گفت که ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم دوم است و این فضیلت او را بسنده است. (تیسیرالقاری) مراد آیت ۴۰ سوره توبه است: «اِلاّ تَنصُرُوهُ فقد نَصَرَهُ اللهُ اِذ اَخرَجَهُ الّذینَ کَفَروا ثانی اثنَین اِذهُما فی الغارِ اِذ یَقُولُ لِصاحِبِه» «اگر او را یاری نکنید همانا خدا او را یاری مرد آنگاه که کافران او را برون کردند دوم دو کس و این دو کس در غار بودند وقتی به همراه خود می‌گفت»

صلی الله علیه و سلم و مهاجرین امری را بنماید تا شما را بدان معذور دارد.

باب :

٧٢٢٢ ، ٧٢٢٣ - حَدَّثَني مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالمَلِكِ : سَمِعْتُ جابِرَ بْنَ سَمُرَةَ قال : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « يَكُونُ اثْنا عَشَرَ أميرًا » . فَقالَ : كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْها ، فَقالَ أبي : إنَّهُ قال : « كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ » . [أخرجه مسلم : ١٨٢١] .

باب

٧٢٢٢، ٧٢٢٣- از غُندر، از شُعبَه، از عبدالملک روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می فرمود: « دوازده امیر می باشند» پیوسته بدان کلمه ای گفت که من نشنیدم. پدرم گفت: همانا آن حضرت فرمود: ؟« همگی آنها از قریش اند[1]»

٥٢- باب : إخْراجِ الْخُصُومِ وَأَهْلِ الرِّيَبِ مِنَ الْبُيُوتِ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ

وَقَدْ أَخْرَجَ عُمَرُ أُخْتَ أبي بَكْرٍ حِينَ نَاحَتْ .

٧٢٢٤ - حَدَّثَنا إِسْماعِيلُ : حَدَّثَني مالِكٌ ، عَنْ أبي الزِّنادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ ﷺ : أنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « وَالَّذي نَفْسي بِيَدِهِ ، لَقَدْ هَمَمْتُ أنْ آمُرَ بِحَطَبٍ يُحْتَطَبُ ، ثُمَّ آمُرَ بِالصَّلاةِ فَيُؤَذَّنَ لَها ، ثُمَّ آمُرَ رَجُلاً فَيَؤُمَّ النَّاسَ ، ثُمَّ أُخالِفَ إِلى رِجالٍ فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ ، وَالَّذي نَفْسي بِيَدِهِ ، لَوْ يَعْلَمُ أَحَدُكُمْ أَنَّهُ يَجِدُ عَرْقًا سَمِينًا ، أَوْ مِرْماتَيْنِ حَسَنَتَيْنِ لَشَهِدَ الْعِشاءَ » [راجع: ٦٤٤. أخرجه مسلم : ٦٥١] .

[قالَ محمدُ بنُ يوسف : قال يونُسُ : قالَ مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمانَ : قالَ أبو عَبْدِ الله : مِرْماة : بَيْنَ ظِلْفِ الشَّاةِ مِنَ اللَّحْمِ ، مِثْلُ مِنْساة وَمِيضَاة ، المِيمُ مَخْفُوضَةٌ] .

باب-۵۲ برون کردن مردم کینه توز و تهمتگر پس از تشخیص ایشان، از خانه ها

و همانا عمر، خواهر ابوبکر را آنگاه که نوحه می‌کرد، بیرون کرد.

٧٢٢٤- از مالک، از ابو الزِناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست، بر آن شده بودم که امر کنم که هیزم جمع کرده شود، و اذان نماز گفته شود، سپس مردی را امر کنم که به مردم امامت دهد، سپس از عقب به سراغ مردانی بروم (که به نماز جماعت نیامده اند) و خانه هایشان را بر ایشان بسوزانم. سوگند بـه ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که اگر یکی از شما (که در نماز جماعت حاضر نمی شود) بداند که استخوان پر گوشت یا دو پاچه گوسفند در می یابد، به نماز خفتن حاضر

[1] – در توجیه این فرمودهٔ آن حضرت نظرات مختلفی ذکر شده که صاحب «تیسیرالقاری» در جلد ششم صفحهٔ ۳۴۷ آورده است.

می شود»

۵۳- باب : هَلْ لِلإِمَامِ أَنْ يَمْنَعَ الْمُجْرِمِينَ وَأَهْلَ الْمَعْصِيَةِ مِنَ الْكَلَامِ مَعَهُ وَالزِّيَارَةِ وَنَحْوِهِ

۷۲۲۵ - حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ ، وَكَانَ قَائِدَ كَعْبٍ مِنْ بَنِيهِ حِينَ عَمِيَ ، قَالَ : سَمِعْتُ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ : لَمَّا تَخَلَّفَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ ، فَذَكَرَ حَدِيثَهُ ، وَنَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمُسْلِمِينَ عَنْ كَلَامِنَا ، فَلَبِثْنَا عَلَى ذَلِكَ خَمْسِينَ لَيْلَةً ، وَآذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِتَوْبَةِ اللَّهِ عَلَيْنَا . [راجع : ۲۷۵۷ . أخرجه مسلم ۷۱۶ ، بقطعة ليست في هذه الطريق . وأخرجه : ۲۷۶۹ ، مطولاً]

باب-۵۳

آیـا بـرای امـام جایز اسـت کـه مجرمین و گناهکاران را از سخن زدن با خود و ملاقات و مانند آن منع کند.

۷۲۲۵- از ابن شهاب، از عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک روایت اسـت که عبدالله بن کعب بن مالک که از میان پسـران کعب، عصا کش کعب به هنگام کوری وی بود، گفت:

از کعب بن مالک شـنیدم که گفـت: آنگاه که کعـب از همراهی رسـول الله صلی الله علیه و سلم در غزوهٔ تبوک تخلف کرد - و آن حدیث را ذکر کرد- و رسول الله صلی الله علیه و سلم مسـلمانان را از سـخن زدن با ما منع کرد و ما پنجاه شب به همین حالت به سر بردیم و سپس رسول الله صلی الله علیه ما را آگاه کرد که خدا توبهٔ ما را قبول کرده است.

٩٤- كتاب التَّمَنِّي

١- باب: ما جاءَ في التَّمَنِّي، وَمَنْ تَمَنَّى الشَّهَادَةَ

٧٢٢٦- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُفَيْرٍ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ: حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِد، عَنِ ابْنِ شِهَاب، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللّه ﷺ يَقُولُ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِه، لَوْلا أَنَّ رِجَالاً يَكْرَهُونَ أَنْ يَتَخَلَّفُوا بَعْدِي، وَلا أَجِدُ مَا أَحْمِلُهُمْ، مَا تَخَلَّفْتُ، لَوَدِدْتُ أَنِّي أُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللّه، ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَا، ثُمَّ أُقْتَلُ». [راجع: ٣٦. اخرجه مسلم: ١٨٧٦ مطولاً]

٧٢٢٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّه بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللّه ﷺ قالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِه، وَدِدْتُ أَنِّي أُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللّه فَأُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا ثُمَّ أُقْتَلُ، ثُمَّ أُحْيَا». فَكَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يَقُولُهُنَّ ثَلاثًا، أَشْهَدُ بِاللّه. [راجع: ٣٦. اخرجه مسلم: ١٨٧٦ مطولاً]

۹۴- کتاب تَمَنّا (آرزو)

باب-۱

آنچـه در مـورد تمنّا آمده و کسـی که آرزوی شهادت می کند

۷۲۲٦- از ابن شـهاب، از ابوسَلَمه و سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت:

از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیدم که می گفت: سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوسـت اگر مردانی بودند که ناپسـند می‌دارند از من عقـب بمانند (مرا همراهی نکنند) و من هم وسـیلهٔ سواری برای آنان نمی یابم، من (از شـرکت در هیچ جنگی) عقب نمـی ماندم و دوست می داشـتم که در راه خدا کشته شوم، سپس زنده گردم سپس کشته شوم، سپس زنده گردم سپس کشته شوم، سپس زنده شوم سپس کشته شوم.

۷۲۲۷- از مالـک، از ابو الزِناد، از اعرَج روایت است که ابوهریره گفت:

همانا رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «سـوگند به ذاتـی که نفس مـن در ید قدرت اوست، دوست می دارم که در راه خدا بجنگم و کشته شوم، سـپس زنده شوم و سپس کشته شوم، سـپس زنده شوم و سـپس کشته شوم، سپس زنده شوم سپس کشته شوم» و ابوهریره این کلمات را سـه بار گفت، به خدا شـهادت می دهم.

٢- باب : تَمَنِّي الْخَيْرِ

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « لَوْ كَانَ لِي أُحُدٌ ذَهَبًا »

٧٢٢٨- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ هَمَّامٍ : سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لَوْ كَانَ عِنْدِي أُحُدٌ ذَهَبًا ، لَأَحْبَبْتُ أَنْ لا يَأْتِيَ عَلَيَّ ثَلاثٌ وَعِنْدِي مِنْهُ دِينَارٌ - لَيْسَ شَيْءٌ أَرْصُدُهُ فِي دَيْنٍ عَلَيَّ - أَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهُ » . [راجع : ٢٣٨٩ . اخرجه مسلم : ٩٩١]

باب-٢ آرزوی نیکی

و فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه و سلم: « اگر به اندازۀ کوه اُحُد طلا می داشتم»

٧٢٢٨- از مَعمَر روایت است که همام گفت: ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است که فرمود: «اگر به اندازۀ کوه اُحُد طلا می داشتم، دوست داشتم که بر من سه روز نگذرد که از آن دیناری نزد من باقی بماند - بدون آنکه چیزی را از آن برای ادای قرض خود نگهدارم- اگر کسی را بیابم که آن را بپذیرد.

٣- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ :

« لَوِ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ »

٧٢٢٩- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَوِ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا سُقْتُ الْهَدْيَ ، وَلَحَلَلْتُ مَعَ النَّاسِ حِينَ حَلُّوا » . [راجع: ٢٩٤ . اخرجه مسلم : ١٢١١ ، مطولا]

باب-٣

فرمودۀ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «اگر از کار خود پیشتر می دانستم آنچه را بعد تر دانستم»

٧٢٢٩- از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر از کار خود پیشتر می‌دانستم آنچه را بعدتر دانستم هدی (گوسفند قربانی) را با خود سوق نمی‌کردم و با مردم از اِحرام بیرون می‌آمدم. انگاه که آنها بیرون می‌آمدند.

٧٢٣٠- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ ، عَنْ حَبِيبٍ ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قال : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَبَّيْنَا بِالْحَجِّ ، وَقَدِمْنَا مَكَّةَ لِأَرْبَعٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ ، فَأَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نَطُوفَ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، وَأَنْ نَجْعَلَهَا عُمْرَةً وَنَحِلَّ ، إِلا مَنْ كَانَ مَعَهُ هَدْيٌ . قَالَ : وَلَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِنَّا هَدْيٌ غَيْرَ النَّبِيِّ ﷺ وَطَلْحَةَ ، وَجَاءَ عَلِيٌّ مِنَ الْيَمَنِ مَعَهُ الْهَدْيُ ، فَقَالَ : أَهْلَلْتُ بِمَا أَهَلَّ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالُوا : أَنْطَلِقُ إِلَى مِنًى وَذَكَرُ أَحَدِنَا يَقْطُرُ ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنِّي لَوْ

٧٢٣٠- از عطاء روایت است که جابر بن عبدالله گفت: ما با رسول الله صلی الله علیه و سلم بودیم و برای حج تلبیه (لَبّیک) می‌گفتیم (احرام حج گرفته بودیم) و به چهارم ذی حجه به مکه رسیدیم. پیامبر صلی الله علیه و سلم به ما امر کرد که خانۀ کعبه و صفا و مروه را طواف کنیم، و آن (حج) را عمره بگردانیم و حلال شویم (از احرام بیرون آییم مگر کسی که با وی هَدی (قربانی) است. جابر می‌گوید: با

اَسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ ، وَلَوْلا أَنَّ مَعِيَ الْهَدْيَ لَحَلَلْتُ» . قال : وَلَقِيَهُ سُرَاقَةُ وَهُوَ يَرْمِي جَمْرَةَ الْعَقَبَةِ ، فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّه ، أَلَنَا هَذِه خَاصَّةً ؟ قال : «لا ، بَلْ لأَبَدٍ» . قال : وَكَانَتْ عَائِشَةُ قَدِمَتْ مَعَهُ مَكَّةَ وَهِيَ حَائِضٌ ، فَأَمَرَهَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ تَنْسُكَ الْمَنَاسِكَ كُلَّهَا ، غَيْرَ أَنَّهَا لا تَطُوفُ وَلا تُصَلِّي حَتَّى تَطْهُرَ ، فَلَمَّا نَزَلُوا الْبَطْحَاءَ ، قَالَتْ عَائِشَةُ : يَا رَسُولَ اللَّه ، أَتَنْطَلِقُونَ بِحَجَّةٍ وَعُمْرَةٍ ، وَأَنْطَلِقُ بِحَجَّةٍ ؟ قَالَ : ثُمَّ أَمَرَ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ أَنْ يَنْطَلِقَ مَعَهَا إِلَى التَّنْعِيمِ ، فَاعْتَمَرَتْ عُمْرَةً فِي ذِي الْحَجَّةِ بَعْدَ أَيَّامِ الْحَجِّ .

[راجع : ۱۵۵۷ . اخرجه مسلم : ۱۲۱٦]

هیچ یکی از ما هَدی نبود، بجز پیامبر صلی الله علیه و سلم و طلحه (که با خود حیوان قربانی آورده بودند) و علی از یمن آمد و با خود هَدی آورده بود و گفت: من احرام به آنچه بسته‌ام که رسول الله صلی الله علیه و سلم بدان اِحرام بسته است.

مردم (که از احرام برآمده بودند، ناخشنودانه) گفتند: آیا راهی مِنی شویم در حالی که از آلات تناسلی ما منی بچکد[۱]؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر از کار خود پیشتر می‌دانستم، آنچه بعدتر دانستم با خود هَدی (قربانی) نمی‌آوردم و اگر با من هَدی نمی‌بود، من هم حلال می‌شدم (از احرام بیرون می‌آمدم»

جابر گفت: سُراقه، آن حضرت را ملاقات کرد، در حالی که جمرهٔ عَقَبه را رمی می‌کرد. وی گفت: یا رسول الله، آیا این (عمره در ماه حج و از احرام عمره برآمدن و احرام حج گرفتن) خاص برای ماست؟ آن حضرت فرمود: «نی، بلکه برای همیشه است[۲]»

عایشه که همراه آن حضرت آمده بود، حایض بود. پیامبر صلی الله علیه و سلم به وی امر کرد که تمام مناسک حج را انجام دهد، بجز آنکه طواف نکند و نماز نگزارد تا انکه پاک شود. آنگاه که به بَطحاء، فرود آمدند عایشه گفت: یا رسول الله، آیا شما همه با گزاردن حج و عمره (به مدینه) بروید و من تنها با گزاردن حج

۱ – یعنی چگونه ما اول تنها عمره کنیم و سپس از اِحرام عمره بیرون آییم و با زنان خود نزدیکی کنیم، سپس احرام حج بگیریم و به سوی مِنی راهی شویم در حالی که اندکی قبل عمل جنسی کرده‌ایم.

۲ – در جاهلیت، عمره گزاردن در ماه‌های حج از گناهان بزرگ به شمار می‌رفت «تیسیرالقاری»

بروم؟ آن حضرت بـه عبدالرحمن بن ابی‌بکر صدیق امر کرد که همراه عایشه به «تَنعیم» برود [و از آنجا] احرام عمره بگیرد). و عایشه بعد از روزهای حج، عمره گزارد.

٤- باب : قَوْلِهِ ﷺ : «لَيْتَ كَذَا وَكَذَا»

٧٢٣١- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَامِرِ بْنِ رَبِيعَةَ قَالَ : قَالَتْ عَائِشَةُ : أَرِقَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ لَيْلَةٍ ، فَقَالَ : «لَيْتَ رَجُلاً صَالِحًا مِنْ أَصْحَابِي يَحْرُسُنِي اللَّيْلَةَ» ، إِذْ سَمِعْنَا صَوْتَ السِّلاحِ ، قَالَ : «مَنْ هَذَا» . قَالَ سَعْدٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، جِئْتُ أَحْرُسُكَ ، فَنَامَ النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى سَمِعْنَا غَطِيطَهُ .

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : وَقَالَتْ عَائِشَةُ : قَالَ بِلالٌ :

أَلا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَبِيتَنَّ لَيْلَةً ... بِوَادٍ وَحَوْلِي إِذْخِرٌ وَجَلِيلُ

فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ . [راجع : ٢٨٨٥ . أخرجه مسلم : ٢٤١٠ ، دون بيت بلال].

باب-۴ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم: کاش چنین و چنان می‌بود

۷۲۳۱- از یحیـی بن سـعید روایت اسـت که گفـت: از عبدالله بن عامر بن ربیعه شـنیدم که گفت:

عایشـه رضی الله عنها گفـت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم شـبی بیدار شـد و گفت: «کاش مـردی صالـح از اصحاب من، امشـب از من پاسداری می‌کرد» ناگاه آواز سلاحی را شنیدیم. آن حضرت فرمود: «کیسـتی؟» گفت: سَـعد یا رسول الله، آمده‌ام که از تو پاسداری کنم. سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم خوابید تا آنکه آواز خُرخُر آن حضرت را شنیدم.

ابوعبـدالله (امام بخاری) گفت: عایشـه رضی الله عنها گفت: بـلال (آنگاه که به مدینه آمد و مریض شـد) این را می‌خواند: کاش می‌دانستم که آیا شبی را بسر خواهم رساند

در وادیی (مکه) کـه پیرامون من گیاهان اِذخِر و جلیل‌اند. عایشه می‌گوید: من از این (آرزوی وی) به پیامبر صلی الله علیه و سلم خبر دادم.

٥- باب : تَمَنِّي الْقُرْآنِ وَالْعِلْمِ

٧٢٣٢- حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لا تَحَاسُدَ إِلاَّ فِي اثْنَتَيْنِ : رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ

باب-۵ آرزوی فراگیری قرآن و علم

۷۲۳۲- از جریر، از اَعمَش، از ابوصالح روایت اسـت که ابوهریره گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «رشکی نیست، مگر بر دو

الْقُرْآنَ ، فَهُوَ يَتْلُوهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ، يَقُولُ : لَوْ أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ هَذَا لَفَعَلْتُ كَمَا يَفْعَلُ ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً يُنْفِقُهُ فِي حَقِّهِ فَيَقُولُ : لَوْ أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ لَفَعَلْتُ كَمَا يَفْعَلُ» .

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ بِهَذَا [راجع : ٥٠٢٦]

کس: مردی که خدا به او قرآن را داده است و آن را در ساعاتی از شب و روز تلاوت می‌کند. کسی می‌گوید: کاش به من هم داده می‌شد مانند آنچه به این مرد داده شده، تا همان می‌کردم که وی می‌کند، و مردی که خدا به وی مالی داده است و آن را در راه درست آن خرج می‌کند، کسی می‌گوید: کاش به من هم داده می‌شد مانند آنچه به وی داده شده تا همان می‌کردم که وی می‌کند.

از قُتَیبَه روایت است که گفت: جَریر، همین حدیث را گفته است.

٦- باب : مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّمَنِّي

﴿ وَلا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴾ [النساء : ٣٢].

باب-۶ آنچه آرزومندی آن ناخوشایند است

« و زنهار، آنچه را خداوند به [سبب] آن بعضی از شما را به بعضی دیگر برتری داده، آروز مکنید. برای مردان از انچه [به اختیار] کسب کرده‌اند، بهره‌ای است، و برای زنان نیز از آنچه [به اختیار] کسب کرده‌اند بهره‌ای است، و از فضل خدا درخواست کنید که خدا به هر چیزی داناست» [النساء:۳۲]

٧٢٣٣- حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ ، عَنْ عَاصِمٍ ، عَنِ النَّضْرِ بْنِ أَنَسٍ قَالَ : قَالَ أَنَسٌ ﷺ : لَوْلا أَنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «لا تَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ» . لَتَمَنَّيْتُ . [راجع : ٥٦٧١ . اخرجه مسلم : ٢٦٨٠]

٧٢٣٣- از عاصم، از نَضر بن اَنَس، روایت است که اَنَس رضی الله عنه گفت: اگر از پیامبر صلی الله علیه و سلم نمی‌شنیدم که می‌گفت: «مرگ را آرزو مکنید!» همانا آرزو می‌کردم.

٧٢٣٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبْدَةُ ، عَنِ ابْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ قَيْسٍ قَالَ : أَتَيْنَا خَبَّابَ بْنَ الأَرَتِّ نَعُودُهُ وَقَدِ اكْتَوَى سَبْعًا ، فَقَالَ : لَوْلا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَهَانَا أَنْ نَدْعُوَ بِالْمَوْتِ لَدَعَوْتُ بِهِ . [راجع : ٥٦٧٢ . اخرجه مسلم : ٢٦٨١]

٧٢٣٤- از ابن ابی‌خالد روایت است که قیس گفت: نزد خبّاب بن اَرَت رفتیم تا از وی عیادت کنیم. وی هفت جای بدن خود را داغ کرده بود و گفت: اگر رسول الله صلی الله علیه و سلم ما

را منـع نمی‌کرد که مرگ خود را نخواهید. من مرگ خود را می‌خواستم

٧٢٣٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي عُبَيْد - اسْمُهُ سَعْدُ بْنُ عُبَيْد - مَوْلَى عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَزْهَرَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « لا يَتَمَنَّى أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ ، إِمَّا مُحْسِنًا فَلَعَلَّهُ يَزْدَادُ ، وَإِمَّا مُسِيئًا فَلَعَلَّهُ يَسْتَعْتِبُ » . [راجع: ٣٩]

٧٢٣٥- از مَعمَـر از زُهری، از ابیو عُبَید روایت اسـت که نام وی سـعد بن عَبید است، مولی عبدالرحمن بن اَزهَر که رسول الله علیه و سلم فرمود: «هیچ یک از شما مرگ را آرزو نکند، یا یکی از شـما نیکوکار است، شاید نیکویی وی زیاد می‌شود، و یا بدکار است، شاید بدکاری را بس کند (و توبه نماید).

٧- باب : قَوْلِ الرَّجُلِ : لَوْلا اللَّهُ مَا اهْتَدَيْنَا

بـاب-۷ گفتهٔ مـرد: اگر هدایت خـدا نمی‌بود، هدایت نمی‌یافتیم.

٧٢٣٦- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنِي أَبِي ، عَنْ شُعْبَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَنْقُلُ مَعَنَا التُّرَابَ يَوْمَ الأَحْزَابِ ، وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ وَارَى التُّرَابُ بَيَاضَ بَطْنِهِ ، يَقُولُ : « لَوْلا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا نَحْنُ ، وَلا تَصَدَّقْنَا وَلا صَلَّيْنَا ، فَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا ، إِنَّ الأُلَى - وَرُبَّمَا قال الْمَلأ - قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا ، إِذَا أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا أَبَيْنَا» . يَرْفَعُ بِهَا صَوْتَهُ . [راجع : ٢٨٣٦ أخرجه مسلم ١٨٠٣]

٧٢٣٦- از شُعبه، از ابواسحاق روایت است که بـراء بن عازب گفت: پیامبـر صلی الله علیه و سـلم در روز اَحزاب (جنگ خندق) همراه ما خـاک حمل می‌کرد و همانا دیدم که سـفیدی شـکم او را خاک پوشیده بود و می‌گفت: «اگر هدایت تو نمی‌بـود، ما هدایت نمی‌یافتیم و نه صدقه می‌دادیـم و نه نماز می‌گزاردیم. پس بر مـا آرامش نازل کـن، و گروهی که در برابر ما طغیـان کردند، اگر فتنه را بخواهنـد، از آن ابا می‌کنیم، ابا می‌کنیم»

و آن حضرت بـا خواندن آن آواز خود را بلند می‌کرد.

٨- باب : كَرَاهِيَةِ تَمَنِّي لِقَاءِ الْعَدُوِّ

باب-۸ ناخوش داشـتن آرزوی ملاقی شـدن با دشمن

وَرَوَاهُ الأَعْرَجُ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع: ٣٠٢٦]

و ایـن را اَعرَج، از ابوهریره، از پیامبر صلی الله

۷۲۳۷- حَدَّثَنِي عَبْدُاللّه بْنُ مُحَمَّد : حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ عَمْرو : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمِ أَبِي النَّضْرِ ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عُبَيْدِاللّه ، وَكَانَ كَاتِبًا لَهُ ، قَالَ : كَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُاللّه بْنُ أَبِي أَوْفَى فَقَرَأْتُهُ ، فَإِذَا فِيهِ : أَنَّ رَسُولَ اللّه ﷺ قَالَ : « لا تَتَمَنَّوْا لِقَاءَ الْعَدُوِّ ، وَسَلُوا اللّهَ الْعَافِيَةَ » . [راجع : ۲۸۱۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۴۱ ، وأخرجه: ۱۷۴۲ مطولاً].

علیه و سلم روایت کرده است.

۷۲۳۷- از مُوسی بن عُقبَه، از سالِم ابی نضر مولی بن عبیدالله، که کاتب وی نیز بود، روایت است که گفت:

عبدالله بن ابی اَوفَی به عمر بن عبیدالله نوشت و من آن را برایش خواندم، که در آن نوشته شده بود: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «ملاقی شدن با دشمن را آرزو مکنید و از خدا عافیت و سلامتی بخواهید»

۹- باب : مَا يَجُوزُ مِنَ اللَّوْ

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً ﴾ .[هود : ۸۰] .

باب-۹ آنچه از (گفتن کلمه) لَو (اگر) رواست.

و فرمودهٔ خدای تعالی: «[لوط] گفت: کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم» (هود:۸۰)

۷۲۳۸- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَاد ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّد قَالَ : ذَكَرَ ابْنُ عَبَّاسٍ الْمُتَلاعِنَيْنِ ، فَقَالَ عَبْدُاللّه بْنُ شَدَّاد : أَهِيَ الَّتِي قَالَ رَسُولُ اللّه ﷺ : « لَوْ كُنْتُ رَاجِمًا امْرَأَةً بِغَيْرِ بَيِّنَةٍ » . قَالَ : لا ، تِلْكَ امْرَأَةٌ أَعْلَنَتْ . [راجع : ۵۳۱۰ . أخرجه مسلم : ۱۴۹۷].

۷۲۳۸- از سُفیان، از ابوزِناد، از قاسم بن محمد روایت است که گفت: ابن عباس ماجرای شوهر و زنی را که لِعان[1] می‌کردند یاد کرد. عبدالله بن شداد گفت: آیا وی همان زنی است که رسول الله صلی الله علیه و سلم (درباره‌اش) گفته است: «اگر زنی را بدون اقامهٔ شاهدان سنگسار می‌کردم.» ابن عباس گفت: نی، بلکه وی زنی بود که (زناکاری را) علنی کرده بود.

۷۲۳۹- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ عَمْرٌو : حَدَّثَنَا عَطَاءٌ قَالَ : أَعْتَمَ النَّبِيُّ ﷺ بِالْعِشَاءِ ، فَخَرَجَ عُمَرُ فَقَالَ : الصَّلاةَ يَا رَسُولَ اللّه ، رَقَدَ النِّسَاءُ وَالصِّبْيَانُ ، فَخَرَجَ وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ يَقُولُ : « لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي - أَوْ عَلَى النَّاسِ ، وَقَالَ سُفْيَانُ أَيْضًا : عَلَى أُمَّتِي - لأَمَرْتُهُمْ بِالصَّلاةِ هَذِهِ السَّاعَةَ » .

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ : عَنْ عَطَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَخَّرَ

۷۲۳۹- از سُفیان، از عَمرو روایت است که عطاء[2] گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم، نماز خفتن را، شبی تأخیر کرد. عمر برآمد در حالی که گفت: نماز است یا رسول الله، زنان و

۱ – ملاعنه، یا لعان آن است که مردی، زن خود را در حال زنا می‌بیند و شاهدی ندارد، نظر به ملاعنه میان آنها جدایی صورت می‌گیرد. به احادیث ۴۷۴۵ و ۴۷۴۶ مراجعه شود.

۲ – این حدیث مرسل است، زیرا عطاء، صحابی نیست، بلکه تابعی است «تیسیرالقاری»

النَّبِيُّ ﷺ هَذِهِ الصَّلاَةَ ، فَجَاءَ عُمَرُ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، رَقَدَ النِّسَاءُ وَالْوِلْدَانُ ، فَخَرَجَ وَهُوَ يَمْسَحُ الْمَاءَ عَنْ شِقِّهِ يَقُولُ : « إِنَّهُ لَلْوَقْتُ ، لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي » .

وَقَالَ عَمْرٌو : حَدَّثَنَا عَطَاءٌ ، لَيْسَ فِيهِ ابْنُ عَبَّاسٍ ، أَمَّا عَمْرٌو فَقَالَ : رَأْسُهُ يَقْطُرُ .

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ : يَمْسَحُ الْمَاءَ عَنْ شِقِّهِ .

وَقَالَ عَمْرٌو : « لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي » .

وَقَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ : « إِنَّهُ لَلْوَقْتُ ، لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي » .

وَقَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مَعْنٌ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عَطَاءٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٥٧١ . اخرجه مسلم : ٦٤٢]

کودکان به خواب رفته‌اند، آن حضرت برآمد و از سرش آب می‌چکید و می‌گفت: «اگر بر امت خود دشوار نمی‌کردم – یا بر مردم – و سُفیان همچنـان، بر امت خود گفت «شـما را به نماز (خفتن) در همین ساعت امر می‌کردم»

و ابـن جُرَیج گفت: از عطاء روایت اسـت که ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم همین نمـاز را تأخیر کرد، عمر آمد و گفت: یا رسـول الله، زنان و کودکان به خواب رفتند، آن حضرت برآمد، در حالی که آب را از یک سوی (سر) خود می‌کشـید و می‌گفت: «همانا همین وقت (وقـت نماز خفتن) اسـت، اگر بر امّت خود دشـوار نمی‌کردم» و عمرو گفت: عطاء به ما حدیـث کرد که ابن عباس در (روایت) وی نیست. اما عمرو گفت: از سر آن حضرت (آب می‌چکیـد) و ابن جُرَیج گفـت: آب را از یک سـوی خود می‌کشـید. و عمرو گفته است: که آن حضـرت فرمود: «اگر بر امت خود دشـوار نمی‌کردم» و ابن جُرَیج گفته است: آن حضرت گفت: «همانـا این زمان را وقت نماز می‌کردم، اگـر بر امت خود دشـوار نمی‌کردم» و ابراهیم بن مُنذِر گفت: از مَعن، از محمد بن مُسـلِم، از عمرو، از عطاء، از ابن عباس روایت اسـت از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

٧٢٤٠- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ جَعْفَرِ ابْنِ رَبِيعَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « لَوْلا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاكِ » . [راجع : ٨٨٧ ، اخرجه مسلم : ٢٥٢] .

٧٢٤٠- از جَعفـر ابـن ربیعـه، از عبدالرحمن روایت اسـت که گفـت: از ابوهریره رضی الله عنه شنیدم که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر بر امت خود دشوار نمی‌کردم، شما را به مسـواک امر می‌کردم» (آن را فرض می‌کردم)

٧٢٤١- حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى : حَدَّثَنَا حُمَيْدٌ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ قَالَ : وَاصَلَ النَّبِيُّ ﷺ آخِرَ الشَّهْرِ ، وَوَاصَلَ أُنَاسٌ مِنَ النَّاسِ ، فَبَلَغَ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ : «لَوْ مُدَّ بِيَ الشَّهْرُ ، لَوَاصَلْتُ وِصَالاً يَدَعُ الْمُتَعَمِّقُونَ تَعَمُّقَهُمْ ، إِنِّي لَسْتُ مِثْلَكُمْ ، إِنِّي أَظَلُّ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِي» .

تَابَعَهُ سُلَيْمَانُ بْنُ مُغِيرَةَ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۱۹۶۱ أخرجه مسلم : ۱۱۰۴] .

٧٢٤١- از حُمَید، از ثابت روایت است که انس رضی الله عنه گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم آخر ماه را روزهٔ وصال[1] گرفت و کسانی از مردم نیز روزهٔ وصال گرفتند. این خبر که به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید، فرمود: «اگر ماه دراز می‌شد، روزهٔ وصال را تا زمانی دوام می‌دادم که افراط کنندگان (روزه وصال) روزهٔ وصال را ترک می‌کردند. همانا من مانند شما نیستم، همانا من روز می‌کنم در حالی که پروردگار من مرا می‌خوراند و می‌نوشاند.» متابعت کرده است (حمید را) سلیمان بن مغیره، از ثابت، از انس، از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

٧٢٤٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ خَالِدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْوِصَالِ ، قَالُوا : فَإِنَّكَ تُوَاصِلُ ، قَالَ : «أَيُّكُمْ مِثْلِي ، إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِ» . فَلَمَّا أَبَوْا أَنْ يَنْتَهُوا ، وَاصَلَ بِهِمْ يَوْمًا ، ثُمَّ يَوْمًا ، ثُمَّ رَأَوُا الْهِلَالَ ، فَقَالَ : «لَوْ تَأَخَّرَ لَزِدْتُكُمْ» . كَالْمُنَكِّلِ لَهُمْ . [راجع : ۱۹۶۵ . أخرجه مسلم : ۱۱۰۳] .

٧٢٤٢- از شُعیب، از زُهری، و لیث گفته است: از عبدالرحمن بن خالد، از ابن شهاب (زهری) از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم از روزهٔ وصال منع کرد. مردم گفتند: تو خود روزهٔ وصال می‌گیری. آن حضرت فرمود: «کدام یک از شما مانند من می‌باشید؛ همانا من شب می‌کنم در حالی که پروردگار من مرا می‌خوراند و می‌نوشاند»

چون مردم نپذیرفتند که روزهٔ خویش را پایان دهند، با ایشان یک روز روزهٔ وصال گرفت، سپس روز دیگر را. سپس هلال ماه دیده شد. آن حضرت فرمود: «اگر ماه تأخیر می‌کرد بر این زیادت می‌کردم» مانند مجازات برای ایشان.

٧٢٤٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الْأَحْوَصِ : حَدَّثَنَا أَشْعَثُ ، عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْجَدْرِ أَمِنَ الْبَيْتِ هُوَ ؟ قَالَ : «نَعَمْ» .

٧٢٤٣- از اشعث، از اسود بن یزید روایت

---

[1] - روزهٔ وصال، یعنی روزه‌ای پیوسته، همان است که شخص روزه‌دار، شامگاه افطار نمی‌کند (روزهٔ خود را برای روز بعد یا روزهای بعد ادامه می‌دهد).

قُلْتُ: فَمَا لَهُمْ لَمْ يُدْخِلُوهُ فِي الْبَيْتِ ؟ قَالَ : « إِنَّ قَوْمَكِ قَصَّرَتْ بِهِمُ النَّفَقَةُ » . قُلْتُ : فَمَا شَأْنُ بَابِهِ مُرْتَفِعًا ؟ قَالَ : « فَعَلَ ذَاكِ قَوْمُكِ لِيُدْخِلُوا مَنْ شَاؤُوا ، وَيَمْنَعُوا مَنْ شَاؤُوا ، وَلَوْلا أَنَّ قَوْمَكِ حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ بِالْجَاهِلِيَّةِ ، فَأَخَافُ أَنْ تُنْكِرَ قُلُوبُهُمْ ، أَنْ أُدْخِلَ الْجَدْرَ فِي الْبَيْتِ ، وَأَنْ أُلْصِقَ بَابَهُ فِي الأَرْضِ » . [راجع : ١٢٦ . اخرجه مسلم : ١٣٣٣]

است که عایشه رضی الله عنها گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم پرسیدم که دیوار (حجر یا حطیم که خارج کعبه است) آیا در زمرۀ خانه (کعبه) است؟ فرمود: «آری» گفتم: پس آنان را (که کعبه را ساختند) چه موجب شد که آن (ساحه) را داخل خانه نکردند؟ فرمود: «همانا پول قوم تو کاهش یافت.» گفتم: پس چرا دروازۀ آن را (از زمین) بلند کرده‌اند؟ فرمود: «قوم تو این کار را برای آن کردند تا کسی را که بخواهند وارد آن کنند، و کسی را که بخواهند از در آمدن باز دارند، و اگر قوم تو به روزگار جاهلیت نزدیک نمی‌بود و می‌ترسم که دلهایشان این را ناخوش بدارد، دیوار را در ساحۀ خانه داخل می‌کردم و دروازۀ آن را همروی زمین می‌نمودم.

٧٧٤٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَوْلا الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَءًا مِنَ الأَنْصَارِ ، وَلَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَسَلَكَتِ الأَنْصَارُ وَادِيًا أَوْ شِعْبًا ، لَسَلَكْتُ وَادِيَ الأَنْصَارِ ، أَوْ شِعْبَ الأَنْصَارِ » . [راجع : ٣٧٧٩]

٧٧٤٤- از ابوزناد، از اَعرَج روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر هجرت (مرتبۀ بلند) نبود، من مردی از انصار می‌بودم، اگر مردم راهِ وادی (یا معبری) در پیش گیرند و انصار راه وادی یا معبری دیگر در پیش گیرند، من وادی انصار یا معبر انصار را در پیش می‌گیرم.»

٧٧٤٥- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى ، عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ زَيْدٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَوْلا الْهِجْرَةُ لَكُنْتُ امْرَأً مِنَ الأَنْصَارِ ، وَلَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا ، أَوْ شِعْبًا ، لَسَلَكْتُ وَادِيَ الأَنْصَارِ ، وَشِعْبَهَا » .

تَابَعَهُ أَبُو التَّيَّاحِ ، عَنْ أَنَسٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي الشِّعْبِ . [راجع : ٤٣٣٠ . اخرجه مسلم : ١٠٦١ مطولاً]

٧٧٤٥- از عَبّاد بن تمیم، از عبدالله بن زید روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر هجرت نبود، من مردی از انصار بودم و اگر مردم راه وادی یا معبری را در پیش گیرند، من راه وادی یا معبر انصار را در پیش می‌گیرم. متابعت کرده است (راوی را) ابوتَیّاح، از اَنَس از پیامبر صلی الله علیه و سلم، در لفظ شعب (معبر).

۹- کتاب [أخبار الآحاد]

۱- باب : ما جاءَ في إجازَةِ خَبَرِ الواحدِ الصَّدُوقِ

في الأذانِ والصَّلاةِ والصَّوْمِ والفَرائضِ والأحْكامِ .

وقَوْلُ اللهِ تعالَى : ﴿ فَلَوْلا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا في الدِّينِ ولِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إذا رَجَعُوا إلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴾ [التوبة: ۱۲۲] .

ويُسَمَّى الرَّجُلُ طائِفَةً لِقَوْلِهِ تعالَى : ﴿ وإنْ طائِفَتانِ مِنَ المُؤْمِنينَ اقْتَتَلُوا ﴾ [الحجرات : ۹] . فَلَو اقْتَتَلَ رَجُلانِ دَخَلا في مَعْنَى الآيَةِ .

وقَوْلُه تعالَى : ﴿ إنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا ﴾ [الحجرات : ٦] .

وكَيْفَ بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ أُمَراءَهُ واحِداً بَعْدَ واحِدٍ ، فإنْ سَهَا أحَدٌ مِنْهُمْ رُدَّ إلَى السُّنَّةِ .

۷۲٤٦- حَدَّثَنا مُحَمَّدُ بْنُ المُثَنَّى : حَدَّثَنا عَبْدُالوَهَّابِ : حَدَّثَنا أيُّوبُ ، عَنْ أبي قِلابَةَ : حَدَّثَنا مالِكُ بْنُ الحُوَيْرِثِ قال : أتَيْنا النَّبِيَّ ﷺ ونَحْنُ شَبَبَةٌ مُتَقارِبُونَ ، فَأقَمْنا عِنْدَهُ

۹- کتاب خبرهای واحد[1]

باب-۱

آنچه دربارهٔ جواز قبول خبر واحد توسط شخصی راستگوی آمده: در مورد و نماز و روزه و فرایض و احکام.

و فرمودهٔ خدای تعالی: « و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند، پس چرا از هر فرقه ای از آنان دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند] و در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهنده باشند، باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند» (التوبه:۱۲۲)

و یک مرد، طائفه نامیده می شود، نظر به فرمودهٔ خدای تعالی: « و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگد» (الحجرات:۹)

پس اگر دو مرد با هم بجنگد، در معنای آیه داخل می گردند و فرمودهٔ خدای تعالی: «اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک وارسی کنید» (الحجرات:٦)

و پیامبر صلی الله علیه و سلم چگونه امیران خود را یکی بعد دیگر فرستاد که اگر یکی از آنان سهو کند دیگری او را به سوی سنّت بیاورد.

۷۲٤٦- از ایّوب، از ابو قِلابه روایت است که مالک بن حَوَیرث گفت:

ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدیم و ما

[1] - مراد از خبر واحد، گفتهٔ یک نفر است.

عِشْرِينَ لَيْلَةً ، وكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَفِيقًا ، فَلَمَّا ظَنَّ أَنَّا قَدِ اشْتَهَيْنَا أَهْلَنَا ، أوْ قَدِ اشْتَقْنَا ، سَأَلَنَا عَمَّنْ تَرَكْنَا بَعْدَنَا فَأَخْبَرْنَاهُ ، قال : «ارْجِعُوا إلَى أهْلِيكُمْ ، فَأقِيمُوا فِيهِمْ ، وَعَلِّمُوهُمْ وَمُرُوهُمْ» . وَذَكَرَ أشْيَاءَ أَحْفَظُهَا أوْ لا أَحْفَظُهَا : «وَصَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي ، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَلْيُؤَذِّنْ لَكُمْ أحَدُكُمْ ، وَلْيَؤُمَّكُمْ أكْبَرُكُمْ» .

[راجع: ٦٢٨ . أخرجه مسلم : ٦٧٤]

جوانانی تقریباً هم سن و سال بودیم . به مدت بیست روز نزد آن حضرت ایستادیم و رسول الله صلی الله علیه و سلم مهربان بود، و چون گمان کرد که ما خواستار پیوستن به خانواده های خویش می باشیم یا اشتیاق (زنان) خود را داریم، دربارهٔ کسانی که ما به عقب گذاشته بودیم سؤال کرد، او را آگاه ساختیم. فرمود: «به سوی خانواده های خویشتن برگردید و در میان آنها اقامت کنید و به آنها تعلیم دهید و (به کار نیک) امر کنید» و آن حضرت از چیزهایی یاد کرد که بعضی را به خاطر دارم و بعضی را به خاطر ندارم و فرمود: «نماز بگزارید چنانکه مرا دیده اید که نماز می گزارم، آنگاه که وقت نماز فرا رسد، یکی از شما اذان بگوید و بزرگتر شما به شما امامت بدهد»

٧٢٤٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنِ التَّيْمِيِّ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لا يَمْنَعَنَّ أَحَدَكُمْ أذَانُ بِلالٍ مِنْ سَحُورِه ، فَإِنَّهُ يُؤَذِّنُ -أوْ قال يُنَادِي - لِيَرْجِعَ قَائِمَكُمْ ، وَيُنَبِّهَ نَائِمَكُمْ . وَلَيْسَ الفَجْرُ أنْ يَقُولَ هَكَذَا - وَجَمَعَ يَحْيَى كَفَّيْهِ - حَتَّى يَقُولَ هَكَذَا» . وَمَدَّ يَحْيَى إِصْبَعَيْهِ السَّبَّابَتَيْنِ . [راجع ٦٢١ أخرجه مسلم : ١٠٩٣].

٧٢٤٧- از یحیی از تیمی، از ابو عثمان روایت است که ابن مسعود گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اذان گفتن بلال، هیچ یک از شما را از سحری کردن وی باز ندارد، همانا وی اذان می گوید- یا گفت: ندا می کند- (این اذان) کسی از شما را که (به نماز) ایستاده است (به خوردن غذای سحری) بر می گرداند، و کسی از شما را که خوابیده است بیدار می کند. و این چنین اگر باشد، این حالت صبح نیست- یحیی (راوی) هر دو دست خود را جمع کرد تا آنکه چنین باشد» و هر دو انگشت شهادت خود را به دو سو امتدادا داد (روشنایی که به پهنا در افق پدید آید، صبح صادق است)

٧٢٤٨- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ ابْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ

٧٢٤٨- از عبدالعزیز ابن مسلم، از عبدالله بن دینار روایت است که گفت: از عبدالله بن عمر

عُمَرَ رضيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنِ النَّبيِّ ﷺ قال : « إنَّ بِلالا يُنَادي بِلَيْلٍ ، فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يُنَادِيَ ابْنُ أمِّ مَكْتُومٍ » . [راجع :٦١٧- اخرجه مسلم : ١٩٠٢].

رضی الله عنهما شنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « همانا بلال در شب ندا می کند، و شما بخورید و بنوشید تا آنکه ابن اُمّ مکتوم ندا کند (اذان گوید) »

٧٢٤٩- حَدَّثَنا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنا شُعْبَةُ ، عَنِ الحَكَمِ ، عَنْ إبْراهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللهِ قال : صَلَّى بِنَا النَّبِيُّ ﷺ الظُّهْرَ خَمْسًا ، فَقِيلَ : أزِيدَ فِي الصَّلاةِ ؟ قال : « وَمَا ذاكَ » . قالوا : صَلَّيْتَ خَمْسًا ، فَسَجَدَ سَجْدَتَيْنِ بَعْدَ مَا سَلَّمَ . [راجع : ٤٠١ . اخرجه مسلم : ٥٧٢].

٧٢٤٩- از شُعبه، از حَکَم، از ابراهیم، از عَلقَمه روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز پیشین را برای ما پنج رکعت گزارد. به وی گفته شد: آیا در نماز زیادت آمده است؟ آن حضرت فرمود: « و آن چیست؟» گفتند: پنج رکعت گزاردی. آن حضرت دو سجده کرد و سپس سلام داد.

٧٢٥٠- حَدَّثَنا إسْمَاعِيلُ : حَدَّثَني مَالِكٌ ، عَنْ أيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أبي هُرَيْرَةَ : أنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ انْصَرَفَ مِنَ اثْنَتَيْنِ ، فَقَالَ لَهُ ذُو اليَدَيْنِ : أقُصِرَتِ الصَّلاةُ يَا رَسُولَ اللهِ أمْ نَسِيتَ ؟ فَقَالَ : « أصَدَقَ ذُو اليَدَيْنِ » . فَقَالَ النَّاسُ : نَعَمْ ، فَقَامَ رَسُولُ اللهِ ﷺ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ أخْرَيَيْنِ ثُمَّ سَلَّمَ ، ثُمَّ كَبَّرَ ، ثُمَّ سَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أوْ أطْوَلَ ، ثُمَّ رَفَعَ ، ثُمَّ كَبَّرَ ، فَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ ثُمَّ رَفَعَ . [راجع : ٤٨٢ . اخرجه مسلم : ٥٧٣]

٧٢٥٠- از مالک، از ایّوب، از محمد (بن سیرین) روایت است که ابوهریره گفت:
همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم پس از گزاردن دو رکعت (نماز چهار رکعتی) نماز را تمام کرد. ذُوالیَدَین به وی گفت: آیا نماز کوتاه شده است یا فراموش کردی؟ آن حضرت گفت: « آیا ذوالیَدَین راست می گوید؟» مردم گفتند: آری. رسول الله صلی الله علیه و سلم ایستاد و دو رکعت دیگر گزارد، سپس سلام داد، سپس تکبیر گفت، سپس سجده کرد مانند سجود خود یا درازتر، سپس سر از سجده بلند کرد، سپس تکبیر گفت و سپس سجده کرد مانند سجده های خود، سپس سر از سجده بلند کرد.

٧٢٥١- حَدَّثَنا إسْمَاعِيلُ : حَدَّثَني مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللهِ ابْنِ دِينَارٍ ، عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عُمَرَ قال : بَيْنَا النَّاسُ بِقُبَاءٍ فِي صَلاةِ الصُّبْحِ ، إذْ جَاءَهُمْ آتٍ فَقَالَ : إنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَدْ أُنْزِلَ عَلَيْهِ اللَّيْلَةَ قُرْآنٌ ، وَقَدْ أُمِرَ أنْ يَسْتَقْبِلَ الكَعْبَةَ فَاسْتَقْبِلُوهَا ، وَكَانَتْ وُجُوهُهُمْ إلَى الشَّأمِ ، فَاسْتَدَارُوا إلَى

٧٢٥١- روایت است از مالک، از عبدالله بن دینار که عبدالله بن عمر گفت:
در حالی که مردم در مسجد قباء نماز صبح می گزاردند، آینده‌ای آمد و گفت: همانا امشب بر رسول الله صلی الله علیه و سلم (آیتی از) قرآن

الْكَعْبَةِ . [راجع: ٤٠٣، أخرجه مسلم: ٥٢٦]

نازل شد و به وی امر شد که (در نماز) به کعبه روی آورد. پس شما هم (به کعبه) روی آورید. آنها که روی های‌شان به سوی شام بود، (در حالت نماز) به سوی کعبه روی گردانیدند.

٧٢٥٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : لَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ ، صَلَّى نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ سِتَّةَ عَشَرَ ، أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْرًا ، وَكَانَ يُحِبُّ أَنْ يُوَجَّهَ إِلَى الْكَعْبَةِ ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا ﴾ [البقرة: ١٤٤]. فَوُجِّهَ نَحْوَ الْكَعْبَةِ ، وَصَلَّى مَعَهُ رَجُلٌ الْعَصْرَ ، ثُمَّ خَرَجَ ، فَمَرَّ عَلَى قَوْمٍ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَقَالَ : هُوَ يَشْهَدُ أَنَّهُ صَلَّى مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَأَنَّهُ قَدْ وُجِّهَ إِلَى الْكَعْبَةِ ، فَانْحَرَفُوا وَهُمْ رُكُوعٌ فِي صَلَاةِ الْعَصْرِ . [راجع: ٤٠، أخرجه مسلم: ٥٢٥، مختصراً باختلاف]

٧٢٥٢- از اسرائیل، از ابو اسحاق روایت است که بَراء گفت: آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم به مدینه آمد به مدت شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز گزارد، ولی دوست می داشت که قبله اش کعبه گردانیده شود، خداوند (این آیت را) نازل کرد:

«ما [به هر سو] گردانیدن رویت را در آسمان نیک می بینیم پس [باش تا] تو را به قبله ای که خشنود شوی برگردانیم» (البقره:١٤٤)

پس آن حضرت روی به کعبه آورد، و مردی که با آن حضرت نماز عصر گزارده بود، بر آمد و بر گروهی از انصار گذشت و گفت: وی گواهی می دهد که با پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز را گزارده و آن حضرت به سوی کعبه روی کرده است. و آنها که در نماز عصر در حال رکوع بودند (به سوی کعبه) روی گردانیدند.

٧٢٥٣- حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : كُنْتُ أَسْقِي أَبَا طَلْحَةَ الأَنْصَارِيَّ وَأَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ وَأُبَيَّ بْنَ كَعْبٍ شَرَابًا مِنْ فَضِيخٍ ، وَهُوَ تَمْرٌ ، فَجَاءَهُمْ آتٍ فَقَالَ : إِنَّ الْخَمْرَ قَدْ حُرِّمَتْ ، فَقَالَ أَبُو طَلْحَةَ : يَا أَنَسُ ، قُمْ إِلَى هَذِهِ الْجِرَارِ فَاكْسِرْهَا ، قَالَ أَنَسٌ : فَقُمْتُ إِلَى مِهْرَاسٍ لَنَا فَضَرَبْتُهَا بِأَسْفَلِهِ حَتَّى انْكَسَرَتْ . [راجع: ٢٤٦٤ أخرجه مسلم: ١٩٨٠، باختلاف وأخرجه بلفظ في الأشربة ٩]

٧٢٥٣- از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت:

من بر ابوطلحهٔ انصاری، و ابو عبیده بن جراح و اُبی بن کعب شرابی می نوشانیدم که از فَضیح بود و آن خرماست. سپس آینده ای نزدشان آمد و گفت: همانا شراب حرام شده است. ابوطلحه (به من) گفت: ای اَنَس، برو و این کوزه های (شراب) را بشکن. انس می گوید: من برخاستم

و سنگی را که با آن می‌کوبیدیم برداشتم و با آن به پایین کوزه ها زدم تا آنها را شکستم.

٧٢٥٤- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ، عَنْ صِلَةَ ، عَنْ حُذَيْفَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لأَهْلِ نَجْرَانَ : «لأَبْعَثَنَّ إِلَيْكُمْ رَجُلاً أَمِينًا حَقَّ أَمِينٍ». فَاسْتَشْرَفَ لَهَا أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ فَبَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ . [راجع: ٣٧٤٥ أخرجه مسلم: ٢٤٢٠].

٧٢٥٤- از شعبه، از ابو اسحاق، از صله روایت است که حُذَیفه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به مردم نَجران گفت: « همانا مرد امینی را نزد شما می فرستم که واقعاً امین است»

اصحاب پیامبر صلی الله علیه و سلم هر یک آرزوی آن می کردند که یکی از آنان را بفرستد. آن حضرت ابو عبیده را فرستاد.

٧٢٥٥- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ خَالِدٍ ، عَنْ أَبِي قِلاَبَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ ، وَأَمِينُ هَذِهِ الأُمَّةِ أَبُو عُبَيْدَةَ». [راجع: ٣٧٤٤. أخرجه مسلم: ٢٤١٩].

٧٢٥٥- از شُـعبه، از خالد، از ابو قِلابه روایت است که اَنَس رضی الله عنه گفت:

رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: « هر اُمتی را امینی اسـت و امیـن این امت اَبوعُبَیده است.»

٧٢٥٦- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ قَالَ : وَكَانَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ ، إِذَا غَابَ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَشَهِدْتُهُ أَتَيْتُهُ بِمَا يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ ، وَإِذَا غِبْتُ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ وَشَهِدَهُ أَتَانِي بِمَا يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ . [راجع: ٨٩ أخرجه مسلم: ١٤٧٩ مطولاً].

٧٢٥٦- از حَمّاد بن زید، از یحیی بن سعید، از عُبیـد بن حُنین از ابن عباس روایت اسـت که عمـر رضی الله عنهم گفـت: و مردی از انصار بود (کـه رفیق من بود). چـون وی از محضر رسول الله صلی الله علیه و سلم غایب می بود، و من (در محضرآن حضرت) حاضر می بودم، با آنچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده بودم نزد وی می‌آمـدم (و او را خبر می دادم) و اگر من از محضر رسول الله صلی الله علیه و سلم غایب می بودم و او حاضر می بود با آنچه از رسـول الله صلی الله علیه و سلم شنیده بود نزد من می آمد.

٧٢٥٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ زُبَيْدٍ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عُبَيْدَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ : «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ جَيْشًا ، وَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ رَجُلاً ، فَأَوْقَدَ نَارًا ، وَقَالَ : ادْخُلُوهَا ،

٧٢٥٧- از شُـعبه، از زُبید، از سَعد بن عبَیده از ابو عبدالرحمن روایت است که علی رضی الله عنه گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سـلم لشکری فرستاد و

فَأَرَادُوا أَنْ يَدْخُلُوهَا ، وَقَالَ آخَرُونَ : إِنَّمَا فَرَرْنَا مِنْهَا ، فَذَكَرُوا لِلنَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ لِلَّذِينَ أَرَادُوا أَنْ يَدْخُلُوهَا لَوْ دَخَلُوهَا : «لَمْ يَزَالُوا فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» . وَقَالَ لِلآخَرِينَ : «لا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةٍ ، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ» . [راجع : ٤٣٤٠ . أخرجه مسلم ١٨٤٠]

مـردی را بر آن امیر گمارد. وی آتش افروخت و (به افراد خود) گفت: در آتش درآیید. عده‌ای خواستند که در آیند، دیگران گفتند: ما (با قبول اسلام) از آتش فرار کرده ایم و این ماجرا را به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفتند. آن حضرت دربارهٔ کسانی می خواستند به آتش درآیند، گفت: «اگر در می‌آمدند تا روز قیامت پیوسته در آن مـی بودند» و سـپس فرمود: اطاعت در امری که گناه باشـد نیست، و همانا اطاعت در امر معروف (مشروع) است»

٧٢٥٨ ، ٧٢٥٩- حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَنَّ عُبَيْدَاللَّهِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ وَزَيْدَ بْنَ خَالِدٍ أَخْبَرَاهُ : أَنَّ رَجُلَيْنِ اخْتَصَمَا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ . [راجع ٢٣١٤، ٢٣١٥ . أخرجه مسلم : ١٦٩٧ - ١٦٩٨ مطولاً]

۷۲۵۹،۷۲۵۸- از ابـن شـهاب، از عبیدالله بن عبـدالله روایت اسـت که ابوهریـره و زید بن خالـد او را خبر داده اند کـه:دو مرد نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم دعوی کردند.

٧٢٦٠- وحَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ قَامَ رَجُلٌ مِنَ الأَعْرَابِ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، اقْضِ لِي بِكِتَابِ اللَّهِ ، فَقَامَ خَصْمُهُ فَقَالَ : صَدَقَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، اقْضِ لَهُ بِكِتَابِ اللَّهِ وَأْذَنْ لِي ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ : «قُلْ» . فَقَالَ : إِنَّ ابْنِي كَانَ عَسِيفًا عَلَى هَذَا - وَالْعَسِيفُ الأَجِيرُ - فَزَنَى بِامْرَأَتِهِ ، فَأَخْبَرُونِي أَنَّ عَلَى ابْنِي الرَّجْمَ ، فَافْتَدَيْتُ مِنْهُ بِمِائَةٍ مِنَ الْغَنَمِ وَوَلِيدَةٍ ، ثُمَّ سَأَلْتُ أَهْلَ الْعِلْمِ ، فَأَخْبَرُونِي أَنَّ عَلَى امْرَأَتِهِ الرَّجْمَ ، وَأَنَّمَا عَلَى ابْنِي جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، فَقَالَ : «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ ، أَمَّا الْوَلِيدَةُ وَالْغَنَمُ فَرُدُّوهَا ، وَأَمَّا ابْنُكَ فَعَلَيْهِ جَلْدُ مِائَةٍ وَتَغْرِيبُ عَامٍ ، وَأَمَّا أَنْتَ يَا أُنَيْسُ - لِرَجُلٍ مِنْ أَسْلَمَ - فَاغْدُ عَلَى امْرَأَةِ هَذَا ، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَارْجُمْهَا» . فَغَدَا عَلَيْهَا أُنَيْسٌ فَاعْتَرَفَتْ فَرَجَمَهَا . [راجع : ٢٣١٥ . أخرجه مسلم ١٦٩٧ باختلاف]

٧٢٦٠- از زُهری از عبیدالله بن عبدالله، بن عُتبه بن مسعود روایت است که ابوهریره گفت: در حالی که ما نزد رسـول الله صلی الله علیه و سـلم بودیم، مردی از بادیه نشینان برخاست و گفت: یا رسـول الله مطابق کتـاب خدا درباره ام حکـم کن. مرد طرف دعوی وی گفت: وی راسـت می گوید یا رسـول الله، درباره اش به کتـاب خدا حکم کن و به مـن اجازه بده (که سـخن بگویـم). پیامبر صلی الله علیه و سـلم گفت: «بگوی» وی گفت: همانا پسـر من نزد این مردعَسِیف بوده – و عسیف، یعنی مزدور- و با زن وی زنا کرده اسـت. به من خبر داده‌اند که بر پسرم حکم سنگسار می آید. من به فدیهٔ آن صد گوسـفند و یک کنیز دادم. سپس حکم آن را از علما پرسیدم. آنان به من خبر دادند که

بر زن وی حکم سنگسار است، و بر پسر من صد تازیانه و یک سال دوری از شهر است. آن حضرت فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که میان شما مطابق به کتاب خدا حکم کنم، اما صد گوسفند و کنیز مسترد می‌شود، و اما در مورد پسر تو، بر وی صد تازیانه و یک سال دوری از شهر است – و اما تو ای اُنیس – مردی از قبیله بنی اسلم – فردا صبح نزد زن این مرد برو و اگر (به زنا) اعتراف کرد، او را سنگسار کن.» اُنیس فردا صبح نزد آن زن رفت و وی اعتراف کرد، و او را سنگسار نمود.

٢- باب : بَعْثِ النَّبِيِّ ﷺ الزُّبَيْرَ طَلِيعَةً وَحْدَهُ

٧٢٦١- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ الْمَدِينِيِّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا ابْنُ الْمُنْكَدِرِ قَالَ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللهِ قَالَ : نَدَبَ النَّبِيُّ ﷺ النَّاسَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ، ثُمَّ نَدَبَهُمْ فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ ، ثُمَّ نَدَبَهُمْ فَانْتَدَبَ الزُّبَيْرُ، فَقَالَ : «لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيٌّ ، وَحَوَارِيَّ الزُّبَيْرُ».

قَالَ سُفْيَانُ : حَفِظْتُهُ مِنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ ، وَقَالَ لَهُ أَيُّوبُ : يَا أَبَا بَكْرٍ حَدِّثْهُمْ عَنْ جَابِرٍ ، فَإِنَّ الْقَوْمَ يُعْجِبُهُمْ أَنْ تُحَدِّثَهُمْ عَنْ جَابِرٍ ، فَقَالَ فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ : سَمِعْتُ جَابِرًا - فَتَابَعَ بَيْنَ أَحَادِيثَ سَمِعْتُ جَابِرًا - قُلْتُ لِسُفْيَانَ : فَإِنَّ الثَّوْرِيَّ يَقُولُ : يَوْمَ قُرَيْظَةَ ، فَقَالَ : كَذَا حَفِظْتُهُ مِنْهُ كَمَا أَنَّكَ جَالِسٌ ، يَوْمَ الْخَنْدَقِ . قَالَ سُفْيَانُ : هُوَ يَوْمٌ وَاحِدٌ ، وَتَبَسَّمَ سُفْيَانُ . [راجع: ٢٨٤٦ . أخرجه مسلم: ٢٤١٥ دون سياق الإسناد في آخره].

باب-۲ فرستادن پیامبر صلی الله علیه و سلم زبیر را به تنهایی تا خبر دشمن بیاورد.

۷۲۶۱- از سُفیان، از ابن مُنکَدِر روایت است که گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در روز جنگ خندق مردم را به پذیرش مأموریتی بر انگیخت (تا کسی را جلو بفرستد که احوال دشمن بیاورد) زبیر اظهار آمادگی کرد. سپس مردم را به پذیرش مأموریتی بر انگیخت، زُبیر اظهار آمادگی کرد سپس مردم را به پذیرش مأموریتی برانگیخت و زبیر اظهار آمادگی کرد. آن حضرت فرمود: هر پیامبری را حواریی (یاری رسان) است و حواری من زبیر است. سفیان گفت: من این را از ابن منکدر به خاطر سپردم و اَیّوب به ابن مُنکَدر گفت: ای ابوبکر، به این مردم از جابر حدیث بگو زیرا این گروه

را خـوش می‌آید که از جابر بدیشـان حدیث بگویی. ابن منکـدر در همان مجلس گفت: از جابر شـنیده‌ام. و احادیثی که گفته بود از جابر شنیدم، آنها را پی هم بیان کرد.

(علـی بن عبدالله مدینی) می گوید: به سُـفیان (ابـن عُیَینه) گفتـم: همانا (سُـفیان) ثَوری می گوید که: این واقعه در روز (جنگ بنی) قُرَیظه بوده اسـت. وی گفت: من از ابن منکدر چنین به خاطر سپرده ام (همین گونه به یاد دارم) که تو را می بینم که نشسـته ای. و او روز (جنگ) خندق گفت. سـپس سفیان گفت: هر دو (روز خندق و روز قریظه) یکی است. و سپس سفیان تبسم کرد.

٣- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ ﴾ [الأحزاب : ٥٣] فَإِذَا أَذِنَ لَهُ وَاحِدٌ جَازَ.

باب-۳

فرمـودهٔ خدای تعالـی: «ای کسـانی که ایمان آورده‌اید، داخل اتاقهای پیامبر مشوید، مگر آنکه برای شما اجازه داده شود» (الاحزاب:۵۳)

٧٢٦٢- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَـنْ أَبِي مُوسَى : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَخَلَ حَائِطًا وَأَمَرَنِي بِحِفْظِ الْبَابِ ، فَجَاءَ رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ : « ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ » . فَإِذَا أَبُو بَكْرٍ ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَقَالَ : « ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ » . ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَقَالَ : « ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ » . [راجع . ٣٦٧٤
أخرجه مسلم : ٢٤٠٣ مطولاً].

۷۲۶۲- از حَمّاد بن زَید، از ایُّوب، از ابو عثمان روایت است که ابوموسی (اشعری) گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سـلم به باغی در آمد و مرا به نگهبانی دروازهٔ آن امر کرد. مردی آمد که اجازه بگیرد، آن حضـرت فرمود: «به او اجازه ده و برایش بهشت را بشـارت ده» ناگاه دیدم که وی ابوبکر است. سپس عمر آمد،فرمود: «به او اجازه ده و برایش بهشت بشارت ده» سپس عثمان آمد. فرمود: « به او اجازه ده و بهشت را برایش بشارت ده»

٧٢٦٣- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ : سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ ، عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهم قَالَ : جِئْتُ فَإِذَا رَسُولُ

۷۲۶۳- از یحیـی، از عُبیـد بن حُنَیـن، از ابن عباس روایت اسـت که عمـر رضی الله عنهم گفت:

اللَّهِ ﷺ فِي مَشْرُبَةٍ لَهُ ، وَغُلامٌ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَسْوَدُ عَلَى رَأْسِ الدَّرَجَةِ ، فَقُلْتُ : قُلْ هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَأَذِنَ لِي . [راجع : ۸۹ . أخرجه مسلم : ۱۴۷۹ مطولاً]

نزد (آن حضرت) رفتم، ناگاه دیدم که رسول الله صلی الله علیه و سلم در بالاخانهٔ خود می باشد و غلام سیاه رسول الله صلی الله علیه و سلم بر سر زینهٔ چوبی می باشد. به او گفتم: بگو که عمر بن خطاب است (اجازه می‌خواهد) و آن حضرت برایم اجازه داد.

٤- باب : مَا كَانَ يَبْعَثُ النَّبِيُّ ﷺ مِنَ الأُمَرَاءِ وَالرُّسُلِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ دِحْيَةَ الْكَلْبِيَّ بِكِتَابِهِ إِلَى عَظِيمِ بُصْرَى : أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى قَيْصَرَ . [راجع : ۷] .

٧٢٦٤- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنِي اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ أَنَّهُ قَالَ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ بِكِتَابِهِ إِلَى كِسْرَى ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى عَظِيمِ الْبَحْرَيْنِ ، يَدْفَعُهُ عَظِيمُ الْبَحْرَيْنِ إِلَى كِسْرَى ، فَلَمَّا قَرَأَهُ كِسْرَى مَزَّقَهُ ، فَحَسِبْتُ أَنَّ ابْنَ الْمُسَيَّبِ قَالَ : فَدَعَا عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : أَنْ يُمَزَّقُوا كُلَّ مُمَزَّقٍ . [راجع: ٦٤].

باب-۴

آنچه پیامبر صلی الله علیه و سلم از امیران و قاصدان یکی بعد دیگری می فرستاد

و ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم دِحیَه کلبی را با نامهٔ خود نزد حاکم بُصرا فرستاد تا آن را به قیصر (روم) بسپارد.

٧٢٦٤- از ابن شهاب، از عُبیدالله بن عبدالله بن عُتبه روایت است که عبدالله بن عباس او را خبر داده است: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم نامه اش را به خسرو فرستاد، و (به قاصد خود) امر کرد که آن را به حاکم بَحرین بسپارد. حاکم بَحرین آن را به خسرو رساند و چون خسرو نامه را خواند، پاره اش کرد. (ابن شهاب می گوید) می پندارم که ابن مُسَیب گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم بر وی دعا کرد که (خسرو و یارانش) پاره پاره و تارو مار گردند..

٧٢٦٥- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ : حَدَّثَنَا سَلَمَةُ بْنُ الأَكْوَعِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِرَجُلٍ مِنْ أَسْلَمَ : « أَذِّنْ فِي قَوْمِكَ ، أَوْ فِي النَّاسِ - يَوْمَ عَاشُورَاءَ - أَنَّ مَنْ أَكَلَ فَلْيُتِمَّ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ ، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ أَكَلَ فَلْيَصُمْ » . [راجع: ١٩٢٤ . أخرجه مسلم ١١٣٥]

٧٢٦٥- از یحیی از یزید بن ابی عبید روایت است که سَلَمه بن اکوَع گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم به مردی از قبیلهٔ بنی اسلم گفت: « قوم خود یا مردم را آگاه کن- که در روز عاشورا- کسی که در این روز ، خورده است (دیگر نخورد) و کسی که

نخورده است باید آن را روزه بگیرد»

٥- باب : وَصَاةِ النَّبِيِّ ﷺ وُفُودَ الْعَرَبِ أَنْ يُبَلِّغُوا مَنْ وَرَاءَهُمْ .

قَالَهُ مَالِكُ بْنُ الْحُوَيْرِثِ .

٧٢٦٦- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ . وحَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا النَّضْرُ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ أَبِي جَمْرَةَ قال : كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يُقْعِدُنِي عَلَى سَرِيرِهِ ، فَقَالَ لِي : إِنَّ وَفْدَ عَبْدِالْقَيْسِ لَمَّا أَتَوْا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «مَنِ الْوَفْدُ» . قَالُوا : رَبِيعَةُ ، قال : «مَرْحَبًا بِالْوَفْدِ أَوِ الْقَوْمِ ، غَيْرَ خَزَايَا وَلَا نَدَامَى» . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ كُفَّارَ مُضَرَ ، فَمُرْنَا بِأَمْرٍ نَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ وَنُخْبِرُ بِهِ مَنْ وَرَاءَنَا ، فَسَأَلُوا عَنِ الْأَشْرِبَةِ ، فَنَهَاهُمْ عَنْ أَرْبَعٍ ، وَأَمَرَهُمْ بِأَرْبَعٍ ، أَمَرَهُمْ بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ ، قال : «هَلْ تَدْرُونَ مَا الْإِيمَانُ بِاللَّهِ» . قَالُوا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قال : «شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، وَإِقَامُ الصَّلَاةِ ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ - وَأَظُنُّ فِيهِ - صِيَامُ رَمَضَانَ ، وَتُؤْتُوا مِنَ الْمَغَانِمِ الْخُمُسَ» . وَنَهَاهُمْ عَنِ الدُّبَّاءِ وَالْحَنْتَمِ وَالْمُزَفَّتِ وَالنَّقِيرِ . وَرُبَّمَا قَالَ : «الْمُقَيَّرِ» . قال : «احْفَظُوهُنَّ وَأَبْلِغُوهُنَّ مَنْ وَرَاءَكُمْ» . [راجع : ٥٣ . أخرجه مسلم : ١٧ ، وأخرج قطعة الدباء في الأشربة ٣٩]

باب-۵

وصیت پیامبر صلی الله علیه و سلم برای هیأت های اعزامی عرب که (احکام دین را) به کسانی که در عقب ایشانند، برسانند.

این را مالک بن حویرث گفته است.

٧٢٦٦- روایت است از علی بن جَعد، از شُعبه.

همچنان از اسحاق، از نَضر، از شُعبه روایت است که ابو جَمرَه گفت: ابن عباس مرا بر تخت خود می نشاند. و به من گفت: نمایندگان قبیله عبدالقیس چون نزد آن حضرت آمدند، فرمود: « این نمایندگان چه کسانی اند؟» گفتند: از قوم ربیعه اند. فرمود: « خوش آمدید ای نمایندگان، یا ای قوم، شما (از آمدن خود) زیانمند و پشیمان نخواهید بود»

آنان گفتند: یا رسول الله، همانا میان ما و میان تو کافران قبیلهٔ مُضَر قرار دارند، پس ما را کاری بفرمای که (با انجام آن) به بهشت در آییم، و آن را به کسانی که به عقب ما هستند، خبر بدهیم.

آنان از مشروبات سئوال کردند. آن حضرت آنان را از چهار چیز منع کرد و به چهار چیز امر نمود. ایشان را به ایمان آوردن به خدا امر کرد و گفت: «آیا می دانید که ایمان به خدا چیست؟» گفتند: خدا و رسول او بهتر می دانند. آن حضرت فرمود: « گواهی به اینکه نیست هیچ معبودی بر حق بجز خدای یکتا، که او را شریکی نیست و اینکه محمد فرستادهٔ خداست

و بر پا داشـــتن نماز و دادن زکات، و گمان می کنم که در آن روزهٔ رمضان شامل است و اینکه پنجم حصهٔ غنیمتهای جنگی را بدهید»
و آن حضرت ایشـــان را از (استفاده از ظروف شـــرابخواری مانند) دَبّاء حَنتَـــم، مُزَفّت، و نَقیر منـــع کرد و شـــاید که آن حضرت گفته باشـــد «المُقَیَّر».
آن حضرت فرمود: « اینها را به خاطر بسپارید و به کسانی که در عقب شما اند، برسانید»

٦- باب : خَبَرِ الْمَرْأَةِ الْوَاحِدَةِ

٧٢٦٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ تَوْبَةَ الْعَنْبَرِيِّ قال : قال لِيَ الشَّعْبِيُّ : أَرَأَيْتَ حَدِيثَ الْحَسَنِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ؟ وَقَاعَدْتُ ابْنَ عُمَرَ قَرِيبًا مِنْ سَنَتَيْنِ أَوْ سَنَةٍ وَنِصْفٍ ، فَلَمْ أَسْمَعْهُ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ غَيْرَ هَذَا ، قال : كَانَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ ، فِيهِمْ سَعْدٌ ، فَذَهَبُوا يَأْكُلُونَ مِنْ لَحْمٍ ، فَنَادَتْهُمُ امْرَأَةٌ مِنْ بَعْضِ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ : إِنَّهُ لَحْمُ ضَبٍّ ، فَأَمْسَكُوا ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « كُلُوا ، أَوِ اطْعَمُوا ، فَإِنَّهُ حَلَالٌ - أَوْ قال : لَا بَأْسَ بِهِ ، شَكَّ فِيهِ - وَلَكِنَّهُ لَيْسَ مِنْ طَعَامِي » . [أخرجه مسلم ١٩٤٤]

باب-۶ خبری که یک زن می دهد.

٧٢٦٧- از شُـــعبه، از تَوبَـــه عَنبَری روایت اســـت که گفت: شَـــعبی [1] به من گفت: آیا حدیث حسَـــن (بصری) را دیـــده ای که از پیامبر صلی الله علیه و ســـلم روایت کرده اســـت؟ من با ابن عمر به مدت نزدیک به دو ســـال یا یک ســـال و نیم نشســـت و برخاست داشتم و از وی نشنیدم که از پیامبر صلی الله علیه و سلم حدیث بگوید، بجز همین حدیث. چنانکه گفت: کســـانی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و ســـلم بودند که ســـعد (بن ابی وقّاص) در میان آنها بود، گوشت می خوردند، یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم بر آنان بانگ زد که این گوشت سوســـمار است. آنها از خوردن دست نگه داشـــتند. رســـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «بخوریـــد یا بخورانید زیرا حلال اســـت. یا فرمود: در خوردن آن باکی نیســـت – راوی در آن شـــک کرده است– و لیکن این از طعام من (که مرا خوش آید) نیست»

---

۱ – شَعبی، که او را عامر می‌گویند از کبار تابعان است، در ترجمهٔ او نوشته‌اند که پانصد صحابی را دریافته است «تیسیرالقاری»

بسم الله الرحمن الرحیم

٩٦- كتاب الاعْتِصَام بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ

٧٢٦٨- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : عَنْ مِسْعَرٍ وَغَيْرِهِ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ قَالَ : قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ لِعُمَرَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، لَوْ أَنَّ عَلَيْنَا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ : ﴿ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِينًا ﴾ . لاتَّخَذْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا ، فَقَالَ عُمَرُ : إِنِّي لأَعْلَمُ أَيَّ يَوْمٍ نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ ، نَزَلَتْ يَوْمَ عَرَفَةَ ، فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ . [راجع : ٤٥. أخرجه مسلم : ٣٠١٧]

٧٢٦٩- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّهُ سَمِعَ عُمَرَ ، الْغَدَ حِينَ بَايَعَ الْمُسْلِمُونَ أَبَا بَكْرٍ ، وَاسْتَوَى عَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، تَشَهَّدَ قَبْلَ أَبِي بَكْرٍ فَقَالَ : أَمَّا بَعْدُ ، فَاخْتَارَ اللَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ الَّذِي عِنْدَهُ عَلَى الَّذِي عِنْدَكُمْ ، وَهَذَا الْكِتَابُ الَّذِي هَدَى اللَّهُ بِهِ رَسُولَكُمْ ، فَخُذُوا بِهِ تَهْتَدُوا وَإِنَّمَا هَدَى اللَّهُ بِهِ رَسُولَهُ . [راجع : ٧٢١٩]

بسم الله الرحمن الرحیم

۹۶- کتاب اعتصام (چنگ زدن) به قرآن و سنت

٧٢٦٨- از قَیصَر بن مُسلِم، از طارق بن شهاب روایت است که گفت: مردی یهودی به عمر گفت:

ای امیر المؤمنین، اگر این آیت بر ما نازل می شد: «امروز دین شما را برای شما کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم» (المائده:۳)

همانا ما همین روز را (که آیت مذکور نازل شده بود) عید می گرفتیم. عمر گفت: همانا من می دانم که این آیت کدام روز نازل شده؛ به روز عرفه نازل شده که در روز جمعه بوده است.

سُفیان از مِسعَر شنیده است و مِسعر از قیس شنیده است و قَیس از طارق شنیده است[1].

٧٢٦٩- از عُقَیل، از ابن شهاب روایت است که گفت: انس بن مالک مرا خبر داده که وی از عمر شنیده که صبح فردای روز[2] (وفات آن حضرت) آنگاه که مسلمانان به ابوبکر بیعت کردند، عمر بر منبر رسول الله صلی الله علیه و سلم بر آمد و قبل از خطبهٔ ابوبکر خطبه خواند و گفت: اما بَعد، خدا برای رسول خود آنچه را نزد او بود (بهشت) برگزید، نسبت به آنچه

١ - مقصود مؤلف از این کلام آن است که در اسناد که به طریق عنعنه واقع شده، از راه سماع است پس توهم واسطه ندارد.

٢ - مراد همان روز، روزی است که انصار و بعضی از مهاجرین در سقیفه بنی ساعده به ابوبکر (رض) بیعت کردند، و فردای آن روز بیعت دیگر انجام شد «تیسیرالقاری»

نزد شماست (دنیا)، و این همان کتابی است که خدا توسط آن پیامبر شما را هدایت کرد. پس از آن بگیرید که هدایت شوید و همانا خدا به وسیلهٔ آن رسول خود را هدایت کرده است.

۷۲۷۰- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ خَالِد ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال : ضَمَّنِي إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ وَقَالَ : « اللَّهُمَّ عَلِّمْهُ الْكِتَابَ » . [راجع : ۷۵ . اخرجه مسلم : ۲۴۷۷].

۷۲۷۰- از خالد، از عِکرَمَه روایت است که ابن عباس رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم مرا در بغل گرفت و گفت: « بار الها، قرآن را به او بیاموز».

۷۲۷۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّه بْنُ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ قال : سَمِعْتُ عَوْفًا : أَنَّ أَبَا الْمِنْهَالِ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا بَرْزَةَ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ يُغْنِيكُمْ -أَوْ : نَعَشَكُمْ- بِالإِسْلامِ وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ .

قال أبو عبد الله : وَقَعَ هَاهُنَا يُغْنِيكُمْ ، وَإِنَّمَا هُوَ نَعَشَكُمْ ، يُنْظَرُ فِي أَصْلِ كِتَابِ الاعْتِصَامِ . [راجع : ۷۱۱۲].

۷۲۷۱- از مُعتَمِر روایت است که گفت: از عوف شنیدم که ابومنهال به وی گفته که وی از ابو بَرزه شنیده که گفت: (ای مردم) خدا شما را با اسلام و محمد صلی الله علیه و سلم بی‌نیاز کرده یا جان تازه بخشیده است.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: لفظ (یُغنیکم) (بی‌نیاز کردن شما) در اینجا واقع شده و همانا این به معنای (نَعَشَکُم) (جان تازه بخشید به شما) است. در اصل کتاب اعتصام نگریسته شود.

۷۲۷۲- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِاللّهِ ابْنِ دِينَارٍ : أَنَّ عَبْدَاللّهِ بْنَ عُمَرَ كَتَبَ إِلَى عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ يُبَايِعُهُ : وَأُقِرُّ لَكَ بِذَلِكَ بِالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ عَلَى سُنَّةِ اللَّهِ وَسُنَّةِ رَسُولِهِ فِيمَا اسْتَطَعْتُ . [راجع : ۷۲۰۳]

۷۲۷۲- از مالک از عبدالله بن دینار روایت است که گفت: عبدالله بن عمر به عبدالملک بن مَروان نوشت در حالی که به وی بیعت می‌کرد: و بدین وسیله با شنیدن و اطاعت کردن از تو بر وفق سنّت خدا و سنت رسول او در انچه در توان دارم، به تو اقرار می‌کنم.

۱- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ »

باب-۱

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: با جَوامعِ الکَلِم[1] مبعوث شده‌ام.

۱ - جوامِع الکَلِم، یعنی کوتاه‌ترین کلمات که دارای فراگیرترین معانی است.

٧٢٧٣- حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ : «بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ ، وَبَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الأَرْضِ فَوُضِعَتْ فِي يَدِي ».

قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : فَقَدْ ذَهَبَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ وَأَنْتُمْ تَلْغَثُونَهَا ، أَوْ تَرْغَثُونَهَا ، أَوْ كَلِمَةً تُشْبِهُهَا . [راجع : ٢٩٧٧. اخرجه مسلم : ٥٢٣].

٧٢٧٣- از ابن شـهاب، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «با جوامع الکلم مبعوث شده‌ام، و با ترس در دل (دشمن) یاری شده‌ام، و در حالی که خوابیده بودم، خودم را دیدم که کلید گنجهای زمین به من داده شد و در دستم نهاده شد.»

ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم (از جهان) رفت و شما آن (خزانه‌ها) را جمع می‌کنید یا بیرون می‌آورید، یا همانند آن کلمه‌ای گفت.

٧٢٧٤- حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللّٰهِ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَا مِنَ الأَنْبِيَاءِ نَبِيٌّ إِلَّا أُعْطِيَ مِنَ الآيَاتِ مَا مِثْلُهُ أُومِنَ ، أَوْ آمَنَ ، عَلَيْهِ الْبَشَرُ ، وَإِنَّمَا كَانَ الَّذِي أُوتِيتُ وَحْيًا أَوْحَاهُ اللّٰهُ إِلَيَّ ، فَأَرْجُو أَنِّي أَكْثَرُهُمْ تَابِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [راجع : ٤٩٨١. اخرجه مسلم : ١٥٢].

٧٢٧٤- از سعید، از پدرش روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «پیامبری از پیامبران نیست، مگر آنکه به وی آیاتی (معجزاتی) داده شده مانند آنچه مردم (بدان) ایمان آورده شده یا ایمان آورده و همانا آنچه به من داده شده وحیی است که خدا به من وحی کرده است، پس امیدوارم که در روز قیامت دارای بیشترین پیروان (نسبت به دیگر پیامبران) باشم»

٢- باب : الاقْتِدَاءِ بِسُنَنِ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ

وَقَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى : ﴿ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴾ [الفرقان: ٧٤] : قَالَ : أَئِمَّةً نَقْتَدِي بِمَنْ قَبْلَنَا ، وَيَقْتَدِي بِنَا مَنْ بَعْدَنَا .

وَقَالَ ابْنُ عَوْنٍ : ثَلَاثٌ أُحِبُّهُنَّ لِنَفْسِي وَلِإِخْوَانِي : هَذِهِ السُّنَّةُ أَنْ يَتَعَلَّمُوهَا وَيَسْأَلُوا عَنْهَا ، وَالْقُرْآنُ أَنْ يَتَفَهَّمُوهُ وَيَسْأَلُوا عَنْهُ ، وَيَدَعُوا النَّاسَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ .

باب-٢

اقتدا به سنّت رسول الله صلی الله علیه و سلم و فرمودهٔ خدای تعالی: «و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان» (الفرقان:٧٤)

(مجاهد) گفت: یعنی: ما را امتی بگردان تا از کسانی که قبل از ما بودند پیروی کنیم و کسانی که بعد از ما هستند از ما پیروی کنند.

و ابن عَون گفت: سه چیز است که برای خود و برادران خود آنها را دوست می‌دارم: همین

سـنّت (آن حضرت) که باید آن را بیاموزند و از آن بپرسـند، و قـرآن که باید آن را بفهمند و از آن بپرسـند، و مردم را (به حالشان) بگذارند مگر از نیکی.

۷۲۷۵- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاس : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَن : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ وَاصِل ، عَنْ أَبِي وَائِل قَال : جَلَسْتُ إِلَى شَيْبَةَ فِي هَذَا الْمَسْجِد ، قَال : جَلَسَ إِلَيَّ عُمَرُ فِي مَجْلِسِكَ هَذَا ، فَقَالَ : لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ لا أَدَعَ فِيهَا صَفْرَاءَ وَلا بَيْضَاءَ إِلا قَسَمْتُهَا بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ ، قُلْتُ : مَا أَنْتَ بِفَاعِل ، قَال : لِمَ ؟ قُلْتُ : لَمْ يَفْعَلْهُ صَاحِبَاكَ ، قَال : هُمَا الْمَرْءَانِ يُقْتَدَى بِهِمَا . [راجع : ۱۵۹۴]

۷۲۷۵- از سُفیان از واصل روایت است که ابو وائل گفت: من با شَیبه در همین مسجد نشسته بـودم. وی گفـت: عمر در کنار مـن در جایی که تو نشسـته‌ای، نشست و گفت: همانا بر آن هستم که زرد و سفید (طلا و نقره) را که در آن (کعبه جمع آمده) نگذارم، مگرآنکه آن را میان مسلمانان تقسـیم کنم. گفتم: تو کنندهٔ این کار نیستی. گفت: چرا؟ زیرا دو یار تو (آن حضرت و ابوبکر) این کار را نکرده‌اند. عمر گفت: آنان دو مردی‌اند که باید بدیشان اقتدا کرده شود.

۷۲۷۶- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَال : سَأَلْتُ الأَعْمَشَ فَقَالَ : عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْب : سَمِعْتُ حُذَيْفَةَ يَقُولُ : حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَنَّ الأَمَانَةَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ فِي جَذْرِ قُلُوبِ الرِّجَال ، وَنَزَلَ الْقُرْآنُ فَقَرَؤُوا الْقُرْآنَ ، وَعَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ » . [راجع : ۶۴۹۷ ، أخرجه مسلم : ۱۴۳ ، مطولاً]

۷۲۷۶- از سُـفیان، از اَعمَش، از زید بن وَهب روایت اسـت که گفت: از حُذَیفَه شـنیدم که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به ما گفت: «همانا امانت، از آسـمان بر ریشهٔ دلهای مـردم (مؤمن) فرود آمده، و قـرآن [نیز] فرود آمـده پس قرآن را خواندند و این را از سُـنّت آموختند»

۷۲۷۷- حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ أَبِي إِيَاس : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنَا عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ : سَمِعْتُ مُرَّةَ الْهَمْدَانِيَّ يَقُولُ : قَال عَبْدُاللَّه : إِنَّ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّه ، وَأَحْسَنَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّد ﷺ ، وَشَرَّ الأُمُورِ مُحْدَثَاتُهَا ، وَ : ﴿ إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴾ . [راجع : ۶۰۹۸]

۷۲۷۷- از شُعبَه، از عَمرو بن مُرَّه روایت است کـه گفت: از مُرَّهٔ همدانی شـنیدم که می‌گفت: عبدالله (ابن مسـعود) گفت: همانـا نیکوترین سـخن، کتاب خداسـت، و نیکوترین هدایت، هدایـت محمد صلی الله علیه و سـلم اسـت و بدتریـن کارها بدعتهایی اسـت که در (دین پدید آوردند) و «قطعاً آنچه به شـما وعده داده می‌شود، آمدنی است و شـما درمانده‌کنندگان [خدا] نیستید» (انعام:۱۳۴)

۷۲۷۸ ، ۷۲۷۹- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ وَزَيْدِ بْنِ خَالِدٍ قَالا : كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : «لأَقْضِيَنَّ بَيْنَكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ». [راجع: ۲۳۱۴، ۲۳۱۵، أخرجه مسلم: ۱۶۹۷- ۱۶۹۸، مطولاً].

۷۲۷۹و۷۲۷۸- از سفیان، از زُهری، از عبیدالله روایت است که ابوهریره و زید بن خالد گفته‌اند: ما نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بودیم که آن حضرت فرمود: «من مطابق به کتاب خدا میان شما دو نفر حکم می‌کنم.»

۷۲۸۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : حَدَّثَنَا هِلالُ بْنُ عَلِيٍّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «كُلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلا مَنْ أَبَى». قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَمَنْ يَأْبَى ؟ قَالَ : «مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبَى».

۷۲۸۰- از هلال بن علی، از عطاء بن یسار از ابوهریره روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «امت من همگی به بهشت وارد می‌شوند مگر آنکه ابا ورزد» گفتند: یا رسول الله چه کسی ابا (خودداری) می‌ورزد؟ فرمود: «کسی که از من اطاعت کند، وارد بهشت می‌شود و کسی که از من نافرمانی کند، همانا ابا ورزیده است.»

۷۲۸۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبَادَةَ : أَخْبَرَنَا يَزِيدُ : حَدَّثَنَا سَلِيمُ بْنُ حَيَّانَ ، وَأَثْنَى عَلَيْهِ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مِينَاءَ : حَدَّثَنَا أَوْ سَمِعْتُ : جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ : جَاءَتْ مَلائِكَةٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ نَائِمٌ .

فَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّهُ نَائِمٌ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ ، فَقَالُوا : إِنَّ لِصَاحِبِكُمْ هَذَا مَثَلا ، فَاضْرِبُوا لَهُ مَثَلا .

فَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّهُ نَائِمٌ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ ، وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ ، فَقَالُوا : مَثَلُهُ كَمَثَلِ رَجُلٍ بَنَى دَارًا ، وَجَعَلَ فِيهَا مَأْدُبَةً ، وَبَعَثَ دَاعِيًا ، فَمَنْ أَجَابَ الدَّاعِيَ دَخَلَ الدَّارَ وَأَكَلَ مِنَ الْمَأْدُبَةِ ، وَمَنْ لَمْ يُجِبِ الدَّاعِيَ لَمْ يَدْخُلِ الدَّارَ وَلَمْ يَأْكُلْ مِنَ الْمَأْدُبَةِ ، فَقَالُوا : أَوِّلُوهَا لَهُ يَفْقَهْهَا ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّهُ نَائِمٌ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : إِنَّ الْعَيْنَ نَائِمَةٌ وَالْقَلْبَ يَقْظَانُ ، فَقَالُوا : فَالدَّارُ الْجَنَّةُ ، وَالدَّاعِي مُحَمَّدٌ ﷺ ، فَمَنْ أَطَاعَ مُحَمَّدًا ﷺ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ، وَمَنْ عَصَى مُحَمَّدًا ﷺ ، فَقَدْ عَصَى اللَّهَ ،

۷۲۸۱- از سعید بن میناء روایت است که گفت: حدیث کرد ما را یا شنیدم از جابر بن عبدالله که می‌گفت: فرشتگان نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند، در حالی که آن حضرت خوابیده بود. بعضی از آنان گفتند: همانا چشم وی خوابیده، ولی دل وی بیدار است. سپس آنان گفتند: مثال وی مثال مردی است که سرایی آباد کرده و آن را طعام خانه ساخته است، و دعوتگری پیامبر فرستاده، پس هر که دعوتگر را اجابت کند به آن خانه درآید و از آن طعام بخورد، و کسی که دعوتگر را اجابت نکند به آن خانه وارد نشود و از آن طعام نخورد.

فرشتگان گفتند، این مثال را برایش تأویل کن تا (مقصود را) بفهمد. بعضی گفتند: همانا چشم وی خوابیده است ولی قلب وی بیدار است. سپس فرشتگان گفتند: مراد از سرای بهشت است، و آن دعوتگر محمد صلی الله علیه و

وَمُحَمَّدٌ ﷺ فَرْقٌ بَيْنَ النَّاسِ.

تَابَعَهُ قُتَيْبَةُ، عَنْ لَيْثٍ، عَنْ خَالِدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلالٍ، عَنْ جَابِرٍ: خَرَجَ عَلَيْنَا النَّبِيُّ ﷺ. [انظر في المناقب، باب: ٢٤].

سـلم است، پس هر که از محمد صلی الله علیه و سـلم اطاعت کند، همانا از خدا اطاعت کرده اسـت، و هر که از محمد صلی الله علیه و سلم سرکشـی کند، از خدا سرکشـی کرده است و محمد صلی الله علیه و سـلم مـردم را (با پیام خود به مطیع و سر کش) جدا می‌کند.

متابعت کرده اسـت (راوی را) قتیبه، از لَیث از خالد از سـعید بن ابی هـلال[1]، که جابر گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم نزد ما برآمد.

٧٢٨٢- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: يَا مَعْشَرَ الْقُرَّاءِ اسْتَقِيمُوا، فَقَدْ سَبَقْتُمْ سَبْقًا بَعِيدًا، فَإِنْ أَخَذْتُمْ يَمِينًا وَشِمَالاً، لَقَدْ ضَلَلْتُمْ ضَلالاً بَعِيدًا.

۷۲۸۲- از اَعمَش، از ابراهیم، از هَمّام از حُذَیفه روایت اسـت که گفت: ای گروه قُرّاء (علمای قرآن و سنت) راه راسـت بروید، شما پیشگام مسـابقهٔ دور و درازید. اگر (از راه راسـت) به سـوی راسـت و چپ بروید، همانا شـما در گمراهی دور و درازی خواهید بود.

٧٢٨٣- حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ بُرَيْدٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِي مُوسَى، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ مَا بَعَثَنِي اللَّهُ بِهِ، كَمَثَلِ رَجُلٍ أَتَى قَوْمًا فَقَالَ: يَا قَوْمِ إِنِّي رَأَيْتُ الْجَيْشَ بِعَيْنَيَّ، وَإِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْعُرْيَانُ، فَالنَّجَاءَ، فَأَطَاعَهُ طَائِفَةٌ مِنْ قَوْمِهِ فَأَدْلَجُوا، فَانْطَلَقُوا عَلَى مَهَلِهِمْ فَنَجَوْا، وَكَذَّبَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ فَأَصْبَحُوا مَكَانَهُمْ، فَصَبَّحَهُمُ الْجَيْشُ فَأَهْلَكَهُمْ وَاجْتَاحَهُمْ، فَذَلِكَ مَثَلُ مَنْ أَطَاعَنِي فَاتَّبَعَ مَا جِئْتُ بِهِ، وَمَثَلُ مَنْ عَصَانِي وَكَذَّبَ بِمَا جِئْتُ بِهِ مِنَ الْحَقِّ». [أخرجه مسلم: ٢٢٨٣].

۷۲۸۳- از بُرَیـد، از ابوبُرده روایت اسـت که ابوموسـی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمـود: «مثال من و مثال آنچه خـدا مرا با آن فرسـتاده، مثال مردی است که بر قومی می‌آید و می‌گویـد: ای قوم، همانا من لشـکری را با چشمان خود دیده‌ام و همانا من همان ترسانندهٔ برهنه‌ام،[2] خویشـتن را نجات دهید. گروهی از قوم وی از او اطاعت می‌کنند و در اول شب به راه می‌زنند و بی‌درنگ می‌روند و نجات می‌یابند و گروهی از ایشان سخنش را دروغ می‌خوانند و در جای خویش شب را صبح می‌کنند، صبح آن لشـکر بر ایشـان می‌آید و ایشان را هلاک

---

۱ – گفته‌اند که این حدیث منقطع است، زیرا سعید بن ابی هلال، جابر را درنیافته است

۲ – در میان عرب چنین معمول بود که اگر خطر تجاوز و هلاکی ایشان را تهدید می‌کرد. کسی که این خطر را احساس کرده بود، خودش را برهنه می‌کرد و فریاد می‌زد تا مردم متوجه شوند.

۷۲۸۴ ، ۷۲۸۵- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا لَيْثٌ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : لَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَاسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ بَعْدَهُ ، وَكَفَرَ مَنْ كَفَرَ مِنَ الْعَرَبِ ، قَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ : كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، فَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ» . فَقَالَ : وَاللَّهِ لَأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ ، وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِي عِقَالًا كَانُوا يُؤَدُّونَهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنْعِهِ ، فَقَالَ عُمَرُ : فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ رَأَيْتُ اللَّهَ قَدْ شَرَحَ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ لِلْقِتَالِ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ .

قَالَ ابْنُ بُكَيْرٍ وَعَبْدُاللَّهِ ، عَنِ اللَّيْثِ : عَنَاقًا ، وَهُوَ أَصَحُّ . [راجع : ۱۳۹۹، ۱۴۰۰ . أخرجه مسلم : ۲۰].

می‌کند و از بیخ و بُن بر می‌کند. پس مثال کسی که از من اطاعت می‌کند و از آنچه من آورده‌ام (قرآن و سنّت) پیروی می‌کند و مثال کسی که از من سرکشی می‌کند و آنچه را حق آورده‌ام دروغ می‌پندارد.»

۷۲۸۴و۷۲۸۵- از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبَه روایت است که ابوهریره گفت:

آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و سلم وفات کرد و ابوبکر پس از وی خلیفه شد، و کافر شد کسی که از عرب کافر شد، عمر به ابوبکر گفت: چگونه با مردم می‌جنگی، و همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است: «مأمور شده‌ام که با مردم تا زمانی بجنگم که بگویند: لا اله الا الله. پس کسی که بگوید: لا اله الا الله، مال و جان خود را از من مصون می‌دارد، مگر بر حق آن (شرع چون قصاص و دیَت که بر وی لازم آید) و سر و کارش با خداست» ابوبکر گفت: به خدا سوگند که با کسی که میان (فرضیت) نماز و زکات فرق بگذارد، خواهم جنگید، زیرا زکات حقی است که بر مال است. به خدا سوگند اگر ایشان از دادن زکات پایبند شتری که به رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌دادند، مرا مانع شوند، به خاطر همین ممانعت با ایشان خواهم جنگید.

عمر گفت: به خدا سوگند، جز آن نبود که دیدم، خدا سینهٔ ابوبکر را برای جنگ و مقاتله (با کسانی که از دادن زکات خودداری کرده بودند) گشوده است و دانستم که این اقدام حق بوده است. ابن بُکَیر و عبدالله از لَیث عوض (پایبند شتر) بزغاله، روایت کرده است و همین

صحیح‌تر است.

٧٢٨٦- حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَدِمَ عُيَيْنَةُ ابْنُ حِصْنِ ابْنِ حُذَيْفَةَ بْنِ بَدْرٍ ، فَنَزَلَ عَلَى ابْنِ أَخِيهِ الْحُرِّ بْنِ قَيْسِ بْنِ حِصْنٍ ، وَكَانَ مِنَ النَّفَرِ الَّذِينَ يُدْنِيهِمْ عُمَرُ ، وَكَانَ الْقُرَّاءُ أَصْحَابَ مَجْلِسِ عُمَرَ وَمُشَاوَرَتِهِ ، كُهُولًا كَانُوا أَوْ شُبَّانًا ، فَقَالَ عُيَيْنَةُ لِابْنِ أَخِيهِ : يَا ابْنَ أَخِي ، هَلْ لَكَ وَجْهٌ عِنْدَ هَذَا الأَمِيرِ فَتَسْتَأْذِنَ لِي عَلَيْهِ ؟ قَالَ : سَأَسْتَأْذِنُ لَكَ عَلَيْهِ ، قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَاسْتَأْذَنَ لِعُيَيْنَةَ ، فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ : يَا ابْنَ الْخَطَّابِ ، وَاللَّهِ مَا تُعْطِينَا الْجَزْلَ ، وَمَا تَحْكُمُ بَيْنَنَا بِالْعَدْلِ ، فَغَضِبَ عُمَرُ حَتَّى هَمَّ بِأَنْ يَقَعَ بِهِ ، فَقَالَ الْحُرُّ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِنَبِيِّهِ ﷺ : ﴿ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴾ [الأعراف:١٩٩]. وَإِنَّ هَذَا مِنَ الْجَاهِلِينَ ، فَوَاللَّهِ مَا جَاوَزَهَا عُمَرُ حِينَ تَلَاهَا عَلَيْهِ ، وَكَانَ وَقَّافًا عِنْدَ كِتَابِ اللَّهِ . [راجع: ٤٦٤٢].

٧٢٨٦- از ابن شهاب از عبیدالله بن عبدالله بن عُتبه روایت است که عبدالله بن عباس رضی الله عنهما گفت: عُیَینَه ابن حِصن ابن حُذَیفه بن بَدر (به مدینه) آمد و در خانهٔ برادرزادهٔ خود حُرّ بن قَیس بن حِصن فرود آمد و حُر بن قَیس از کسانی بود که به عمر نزدیک بودند، و آنان قُرّاء (علما) یاران مجلس عمر و مشاوران وی بودند که، بعضی پیر و بعضی جوان بودند.
عُیَینَه به برادرزادهٔ خود گفت: ای برادرزاده، آیا تو را نزد این امیر روی (اعتبار) آن است که از وی برایم اجازهٔ (ملاقات) بگیری؟ حُرّ، گفت: برایت اجازه خواهم گرفت. ابن عباس گفت: وی برای عُیَینه اجازه گرفت، و چون نزد عمر درآمد، گفت: ای پسر خطاب، به خدا سوگند تو به ما مال زیاد نمی‌دهی و درمیان ما به عدالت حکم نمی‌کنی. عمر خشمگین شد تا آنکه بر آن شد که او را بزند، حُرّ گفت: ای امیرالمؤمنین! خدای تعالی به پیامبر خود صلی الله علیه و سلم فرموده است: «گذشت پیشه کن، و به [کار] پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب» (الاعراف:۱۹۹)
و همانا این مرد از نادانان است، به خدا سوگند که عمر (از حکم این آیه) تجاوز نکرد، آنگاه که حُرّ بر وی تلاوت کرد. و عمر در برابر کتاب خدا، سخت توقف‌کننده بود.

٧٢٨٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْمُنْذِرِ ، عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهَا قَالَتْ : أَتَيْتُ عَائِشَةَ حِينَ خَسَفَتِ الشَّمْسُ وَالنَّاسُ قِيَامٌ ، وَهِيَ قَائِمَةٌ تُصَلِّي ،

٧٢٨٧- از مالک، از هِشام بن عُروه، از فاطمهٔ بنت مُنذِر روایت است که اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنهما گفت: نزد عایشه آمدم، آنگاه که آفتاب گرفته بود و مردم (به نماز) ایستاده

فَقُلْتُ : مَا لِلنَّاسِ ؟ فَأَشَارَتْ بِيَدِهَا نَحْوَ السَّمَاءِ فَقَالَتْ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، فَقُلْتُ : آيَةٌ ؟ قَالَتْ بِرَأْسِهَا : أَنْ نَعَمْ ، فَلَمَّا انْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ : «مَا مِنْ شَيْءٍ لَمْ أَرَهُ إِلَّا وَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي مَقَامِي هَذَا ، حَتَّى الْجَنَّةَ وَالنَّارَ ، وَأُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ قَرِيبًا مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ ، فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ أَوِ الْمُسْلِمُ - لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ - فَيَقُولُ : مُحَمَّدٌ جَاءَنَا بِالْبَيِّنَاتِ فَأَجَبْنَاهُ وَآمَنَّا ، فَيُقَالُ : نَمْ صَالِحًا عَلِمْنَا أَنَّكَ مُوقِنٌ ، وَأَمَّا الْمُنَافِقُ أَوِ الْمُرْتَابُ - لَا أَدْرِي أَيَّ ذَلِكَ قَالَتْ أَسْمَاءُ - فَيَقُولُ : لَا أَدْرِي ، سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا فَقُلْتُهُ». [راجع : ٨٦ . أخرجه مسلم : ٩٠٥].

بودند و عایشه به نماز ایستاده بود. گفتم: مردم را چه حالت است؟ وی با دست خود به سوی آسمان اشاره کرد و گفت: سُبحان الله، گفتم: آیا نشانه‌ای است؟ با اشارهٔ سر گفت: آری.

چـون رسـول الله صلـی الله علیه و سـلم (از نماز کسـوف) برگشـت، خدای را حمد گفت و سـتود، سـپس گفت: «چیزی نبود که (قبلاً) ندیده بـودم مگر اینکه (اکنون) در همین جای خود دیـدم، تا آنکه بهشـت و دوزخ را دیدم و بر من وحی شـد که همانا شـما در قبرهای خویش مورد آزمایش قـرار می‌گیرید، نزدیک فتنهٔ دَجّال، و اما مؤمن یا مسـلم (که در درون قبر است) نمی‌دانم کدام یک (از کلمات مؤمن یا مسـلم) را اَسـماء گفته اسـت، می‌گوید: او محمد اسـت که با نشانه‌های روشن بر ما آمده و مـا او را اجابت کردیم و ایمـان آوردیم، به وی گفته می‌شـود، آرام بخواب! ما دانستیم که تو به یقین مؤمن هسـتی. و اما منافق یا مُرتاب (شـکاک) نمی‌دانم کدام یک از این دو کلمه را اسماء گفته اسـت، می‌گوید: نمی‌دانم. از مردم شـنیده بودم که چیزی می‌گفتند، من هم همان را می‌گفتم.»

٧٢٨٨- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «دَعُونِي مَا تَرَكْتُكُمْ ، إِنَّمَا هَلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِسُؤَالِهِمْ وَاخْتِلَافِهِمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِمْ ، فَإِذَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَاجْتَنِبُوهُ ، وَإِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأْتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ». [أخرجه مسلم : ١٣٣٧م ، فضائل ١٣٠ - ١٣١].

۷۲۸۸- از مالـک، از ابوالزنـاد از اَعرَج روایت اسـت که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «از آنچه گفتنش را به شما ترک کرده‌ام، از من مپرسـید. همانا کسانی که قبل از شـما بودند با سـئوالات خویش و اختلاف بر پیامبران خویش هلاک شده‌اند. پس اگر شما را از چیزی منـع کنم، از آن دوری جویید، و اگر شما را به چیزی امر کنم، در خور توان خویش

آن را انجام دهید.»

٣- باب: مَا يُكْرَهُ مِنْ كَثْرَةِ السُّؤَالِ وَتَكَلُّفِ مَا لا يَعْنِيهِ

وَقَوْلِه تَعَالَى: ﴿لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾ [المائدة: ١٠١].

٧٢٨٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ يَزِيدَ الْمُقْرِئُ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ: حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: «إِنَّ أَعْظَمَ الْمُسْلِمِينَ جُرْمًا مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يُحَرَّمْ، فَحُرِّمَ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ». [أخرجه مسلم: ٢٣٥٨].

٧٢٩٠- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: أَخْبَرَنَا عَفَّانُ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ: سَمِعْتُ أَبَا النَّضْرِ يُحَدِّثُ، عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ اتَّخَذَ حُجْرَةً فِي الْمَسْجِدِ مِنْ حَصِيرٍ، فَصَلَّى رَسُولُ اللهِ ﷺ فِيهَا لَيَالِيَ حَتَّى اجْتَمَعَ إِلَيْهِ نَاسٌ، ثُمَّ فَقَدُوا صَوْتَهُ لَيْلَةً، فَظَنُّوا أَنَّهُ قَدْ نَامَ، فَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَتَنَحْنَحُ لِيَخْرُجَ إِلَيْهِمْ، فَقَالَ: «مَا زَالَ بِكُمُ الَّذِي رَأَيْتُ مِنْ صَنِيعِكُمْ، حَتَّى خَشِيتُ أَنْ يُكْتَبَ عَلَيْكُمْ، وَلَوْ كُتِبَ عَلَيْكُمْ مَا قُمْتُمْ بِهِ، فَصَلُّوا أَيُّهَا النَّاسُ فِي بُيُوتِكُمْ، فَإِنَّ أَفْضَلَ صَلاةِ الْمَرْءِ فِي بَيْتِهِ إِلا الصَّلاةَ الْمَكْتُوبَةَ». [راجع: ٧٣١. أخرجه مسلم: ٧٨١].

باب-٣

آنچه ناخوشایند است از بسیاری سؤال و تکلف در چیزی که به وی تعلق نمی‌گیرد

و فرمودهٔ خدای تعالی: «از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک می‌کند، میرسید» (المائده:١٠١)

٧٢٨٩- از ابن شهاب، از عامربن سعد بن ابی وقّاص، از پدرش روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «گناهکارترین کس در میان مسلمانان، کسی است که از چیزی سؤال می‌کند که حرام نیست ولی به خاطر سؤال خود آن را حرام می‌کند»

٧٢٩٠- از موسی بن عُقبه روایت است که گفت: از ابو نَضر شنیدم که از بُسر بن سعید روایت می‌کرد زید بن ثابت گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم حجره‌ای از بوریا در مسجد بپا کرد و چند شب در آن نماز گزارد تا آنکه مردم بر وی جمع شدند (تا با اقتدا به آن حضرت نماز شب بگزارند). سپس شب (چهارم) بود که آواز آن حضرت را نشنیدند، و پنداشتند که آن حضرت خوابیده است. بعضی از ایشان سرفه کردند تا آن حضرت به سوی ایشان بیرون آید. سپس آن حضرت بدیشان گفت: «آن کاری را که پیوسته شما می‌کردید، من دیدم تا آنکه ترسیدم که (نماز تراویح) بر شما فرض شود و اگر بر شما فرض شود و شما را آن بپا ندارید، پس ای مسلمانان در خانه‌های خویش نماز بگزارید؛ زیرا بهترین نماز مرد همان است که در خانه

۷۲۹۱- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ بُرَيْدِ بْنِ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى الأَشْعَرِيِّ قَالَ : سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَشْيَاءَ كَرِهَهَا ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا عَلَيْهِ الْمَسْأَلَةَ غَضِبَ ، وَقَالَ : « سَلُونِي » . فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَنْ أَبِي ؟ قَالَ : « أَبُوكَ حُذَافَةُ » . ثُمَّ قَامَ آخَرُ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَنْ أَبِي ؟ فَقَالَ : « أَبُوكَ سَالِمٌ مَوْلَى شَيْبَةَ » . فَلَمَّا رَأَى عُمَرُ مَا بِوَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْغَضَبِ قَالَ : إِنَّا نَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ . [أخرجه مسلم : ۲۳۶۰].

۷۲۹۲- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ ، عَنْ وَرَّادٍ كَاتِبِ الْمُغِيرَةِ ، قَالَ : كَتَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَى الْمُغِيرَةِ : اكْتُبْ إِلَيَّ مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ : إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَقُولُ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ : « لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ ، وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، اللَّهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ » . وَكَتَبَ إِلَيْهِ : إِنَّهُ كَانَ يَنْهَى عَنْ قِيلَ وَقَالَ ، وَكَثْرَةِ السُّؤَالِ ، وَإِضَاعَةِ الْمَالِ ، وَكَانَ يَنْهَى عَنْ عُقُوقِ الأُمَّهَاتِ ، وَوَأْدِ الْبَنَاتِ ، وَمَنْعٍ وَهَاتِ . [راجع : ۸۴۴ .
أخرجه مسلم : ۵۹۳ ، أوله ، وأخرجه دون أوله في الأقضية ۱۲].

گزارده شود بجز نماز فرض»

۷۲۹۱- از ابواُسامه، از بُرَید بن ابی بُرده، از ابوموسی اشعری روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم چیزهایی پرسیده شد که او را خوش نیامد و چون از وی سؤالات زیاد شد، خشمگین گردید و فرمود: «از من سؤال کنید» مردی برخاست و گفت: یا رسول الله، پدرم کیست؟ فرمود: «پدرت حُذافَه است» سپس مردی دیگر برخاست و گفت: یا رسول الله، پدر من کیست؟ فرمود: «پدر تو سالِم مولی شَیبَه است». چون عمر آثار خشم را در سیمای رسول الله صلی الله علیه و سلم مشاهده کرد، گفت: ما به خدای عزّوجلّ توبه می‌کنیم.

۷۲۹۲- از عبدالملک، از وَرّاد، کاتب مغیره روایت است که گفت: مُعاویه به مُغیره نوشت: آنچه را از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ای به من بنویس. وی به او نوشت: همانا پیامبر خدا در عقب هر نمازی می‌گفت: «لا اله الا الله وَحدَهُ لا شَریکَ لَهُ، لَهُ المُلکُ و لَهُ الحَمدُ و هُوَ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ، اَللَّهُمَّ لا مانعَ لِما اَعطَیتَ، و لا مُعطِیَ لِما مَنَعتَ، و لا یَنفَعُ ذَالجَدِّ مِنکَ الجَدُّ.» «نیست معبودی بر حق بجز الله، یکانه است و شریکی ندارد، پادشاهی از آن اوست و ستایش برای اوست و او بر هر کاری تواناست، بارالها، مانعی نیست بدانچه تو داده‌ای و دهنده‌ای نیست بدانچه تو منع کرده‌ای، و توانایی و توانگری کس نزد تو (بجز عملش به طاعت تو) نفعی نمی‌رساند» و مُغیره به وی نوشت، همانا آن حضرت از بگو مگو

و زیادت ســؤال و ضایع شدن مال منع می‌کرد و همچنــان از آزار مادران و زنده به گور کردن دختــران، و دریغ از نیکخواهــی به دیگران، و بدون حاجت سؤال کردن، منع کرده است.

٧٢٩٣- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ ثَابِتٍ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ عُمَرَ فَقَالَ: نُهِينَا عَنِ التَّكَلُّفِ.

۷۲۹۳- از حَمّاد بن زید، از ثابت، روایت است کــه اَنَس گفت: ما نزد عمــر بودیم. وی گفت: ما از تَکَلُّف (از مشــقت یا بیش از اندازه عمل کردن) منع شده‌ایم.

٧٢٩٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. وحَدَّثَنِي مَحْمُودٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ: أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ خَرَجَ حِينَ زَاغَتِ الشَّمْسُ فَصَلَّى الظُّهْرَ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَامَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَذَكَرَ السَّاعَةَ، وَذَكَرَ أَنَّ بَيْنَ يَدَيْهَا أُمُورًا عِظَامًا.

ثُمَّ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْأَلَ عَنْ شَيْءٍ فَلْيَسْأَلْ عَنْهُ، فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَخْبَرْتُكُمْ بِهِ مَا دُمْتُ فِي مَقَامِي هَذَا».

قَالَ أَنَسٌ: فَأَكْثَرَ النَّاسُ الْبُكَاءَ، وَأَكْثَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي».

فَقَالَ أَنَسٌ: فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: أَيْنَ مَدْخَلِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «النَّارُ». فَقَامَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ حُذَافَةَ فَقَالَ: مَنْ أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «أَبُوكَ حُذَافَةُ».

قَالَ: ثُمَّ أَكْثَرَ أَنْ يَقُولَ: «سَلُونِي، سَلُونِي». فَبَرَكَ عُمَرُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ: رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا، وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا، وَبِمُحَمَّدٍ ﷺ رَسُولًا، قَالَ: فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ قَالَ عُمَرُ ذَلِكَ. ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَوْلَى، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَقَدْ عُرِضَتْ عَلَيَّ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ آنِفًا فِي عُرْضِ هَذَا الْحَائِطِ، وَأَنَا أُصَلِّي، فَلَمْ أَرَ كَالْيَوْمِ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ». [راجع: ٩٣. أخرجه مسلم: ٢٣٥٩].

۷۲۹٤- از مَعمَــر، از زُهری روایت اســت که گفت: اَنــس بن مالک رضــی الله عنه مرا خبر داده است که:

پیامبر صلی الله علیه و سلم هنگام میلان آفتاب به جانب غرب، برآمد و نماز پیشــین را گزارد، آنگاه که ســلام داد بر منبر ایستاد، و از قیامت یاد کرد و اظهار کــرد که پیش از قیامت وقایع بزرگی رخ خواهد داد ســپس فرمود: «کسی که دوســت می‌دارد از چیزی بپرســد، باید از آن بپرسد. به خدا سوگند چیزی از من نمی‌پرسید مگر آنکه تا آنگاه که در همین جایگاه می‌باشم، به شما خبر می‌دهم.»

انس گفت: بسیاری مردم می‌گریستند و رسول الله صلی الله علیه و ســلم بســیار می‌گفت: «از من بپرسید»

انس می‌گوید: مردی نزد آن حضرت ایســتاد و گفت: ورودگاه من کجاست یا رسول الله، فرمود: «در آتش» ســپس عبدالله بن حُذَافَة ایســتاد و گفت: پدرم کیست یا رسول الله، گفت: «پدرت حُذافه است» سپس آن حضرت بسیار می‌گفت: «از من بپرسید، از من بپرسید» آنگاه عمر به دو زانوی (ادب) نشســت و گفت: راضی شــدیم

که الله پروردگار ماست و اسلام دین ماست و محمد صلی الله علیه و سلم پیامبر ماست. رسول الله صلی الله علیه و سلم آنگاه که عمر این کلمات را گفت، خاموش شد. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست که بهشت و دوزخ همین اکنون در جلوی این دیوار بر من نموده شد، آنگاه که من نماز می‌گزاردم و در نیکی و بدی، همچون امروز ندیده بودم.»

۷۲۹۵- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : أَخْبَرَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ أَنَسٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ : قَالَ رَجُلٌ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، مَنْ أَبِي ؟ قَالَ : «أَبُوكَ فُلانٌ» . وَنَزَلَتْ : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ﴾ . الآيَةَ . [المائدة : ۱۰۹]. [راجع: ۹۳ . اخرجه مسلم : ۲۳۵۹ مطولاً].

۷۲۹۵- از شُعبه، از موسی بن اَنَس روایت است که گفت: از اَنس بن مالک شنیدم که گفت: مردی گفت: ای پیامبر خدا، پدرم کیست؟ فرمود: «پدر تو فلان کس است» و سپس این آیه نازل شد: «از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد شما را اندوهناک کند، مپرسید» (المائده:۱۰۱)

۷۲۹۶- حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحٍ : حَدَّثَنَا شَبَابَةُ : حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَنْ يَبْرَحَ النَّاسُ يَتَسَاءَلُونَ حَتَّى يَقُولُوا : هَذَا اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ، فَمَنْ خَلَقَ اللَّهَ» . [اخرجه مسلم : ۱۳۶].

۷۲۹۶- از وَرقاء، از عبدالله بن عبدالرحمن روایت است که گفت: از انس بن مالک شنیدم که می‌گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همیشه مردم از یکدیگر سؤال می‌کنند تا آنکه میگویند: این آفریدگار هر چیزی است پس خدا را کِی آفریده است.»

۷۲۹۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدِ بْنِ مَيْمُونٍ : حَدَّثَنَا عِيسَى ابْنُ يُونُسَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ قَالَ : كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَرْثٍ بِالْمَدِينَةِ ، وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى عَسِيبٍ ، فَمَرَّ بِنَفَرٍ مِنَ الْيَهُودِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : لا تَسْأَلُوهُ ، لا يُسْمِعُكُمْ مَا تَكْرَهُونَ ، فَقَامُوا إِلَيْهِ فَقَالُوا : يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، حَدِّثْنَا عَنِ الرُّوحِ ، فَقَامَ سَاعَةً يَنْظُرُ ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ ، فَتَأَخَّرْتُ عَنْهُ حَتَّى صَعِدَ الْوَحْيُ ، ثُمَّ

۷۲۹۷- از اَعمَش، از ابراهیم، از عَلقَمَه روایت است که ابن مسعود رضی الله عنه گفت: من از پیامبر صلی الله علیه و سلم را در کشتزاری در مدینه همراهی می‌کردم و آن حضرت بر شاخهٔ خرما تکیه کرده بود و چند نفر یهودی گذشتند. بعضی از ایشان گفتند: در مورد روح از وی می‌پرسیم. و بعضی دیگرشان گفتند: از وی مپرسید، زیرا شما را نمی‌شنواند، آنچه

قال: ﴿ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ﴾ [الإسراء: ۸۵] [راجع: ۱۲۵ . أخرجه مسلم: ۲۷۹٤].

شما را ناخوش نیاید. آنها به سوی آن حضرت ایستادند و گفتند: ای ابوالقاسم، از روح به ما بگوی. آن حضرت زمانی ایستاد و منتظر ماند، من دانستم که به وی وحی می‌آید، از وی دور شدم تا آنکه وحی تمام شد، سپس فرمود: «و درباره روح از تو می‌پرسند بگو: روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است» (الاسراء:۸۵)

٤- باب: الاقْتِدَاءِ بِأَفْعَالِ النَّبِيِّ ﷺ

٧٢٩٨- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: اتَّخَذَ النَّبِيُّ ﷺ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ، فَاتَّخَذَ النَّاسُ خَوَاتِيمَ مِنْ ذَهَبٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنِّي اتَّخَذْتُ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ». فَنَبَذَهُ وَقَالَ: «إِنِّي لَنْ أَلْبَسَهُ أَبَدًا». فَنَبَذَ النَّاسُ خَوَاتِيمَهُمْ. [راجع: ٥٨٦٥ . أخرجه مسلم: ٢٠٦١].

باب-۴ پیرویِ کردار پیامبر صلی الله علیه و سلم

۷۲۹۸- از سُفیان از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم انگشتر طلا گرفت و مردم نیز انگشترهای طلا گرفتند و پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «همانا من انگشتر طلا گرفتم» سپس آن را به دور افکند و گفت: «من هرگز این را برای ابد نمی‌پوشم» مردم نیز انگشتران خود را به دور افکندند.

٥- باب: مَا يُكْرَهُ مِنَ التَّعَمُّقِ وَالتَّنَازُعِ فِي الْعِلْمِ، وَالْغُلُوِّ فِي الدِّينِ وَالْبِدَعِ

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ ﴾. [النساء: ١٧١].

٧٢٩٩- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تُوَاصِلُوا». قَالُوا: إِنَّكَ تُوَاصِلُ، قَالَ: «إِنِّي لَسْتُ مِثْلَكُمْ، إِنِّي أَبِيتُ يُطْعِمُنِي رَبِّي وَيَسْقِينِي». فَلَمْ يَنْتَهُوا عَنِ الْوِصَالِ، قَالَ: فَوَاصَلَ

باب-۵

آنچه مکروه است از تَعَمُّق (غور و کنجکاوی) و مناقشه در علم و زیاده‌روی در دین و بدعتها به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «ای اهل کتاب در دین خود غلو مکنید، و دربارهٔ خدا جز[سخن] درست مگویید» (النساء:۱۷۱)

۷۲۹۹- از زُهری، از ابوسَلمه روایت است که ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «روزهٔ وصال مگیرید» اصحاب گفتند: تو خود روزهٔ وصال می‌گیری. فرمود: «همانا من مانند شما نیستم، همانا من شب می‌کنم

بِهِمُ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَيْنِ ، أَوْ لَيْلَتَيْنِ ، ثُمَّ رَأَوُا الْهِلاَلَ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَوْ تَأَخَّرَ الْهِلاَلُ لَزِدْتُكُمْ» . كَالْمُنَكِّلِ لَهُمْ .
[راجع : ۱۹٦٥ . أخرجه مسلم : ۱۱۰۳].

در حالـی که پروردگار من مـرا می‌خوراند، و می‌نوشـاند». سـپس آنان روزهٔ وصـال را بس نکردند.

پیامبر صلی الله علیه و سـلم به مدت دو روز یا دو شـب روزهٔ وصال گرفت، سپس هلال (ماه نو) دیده شد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر هِلال تاخیر می‌کرد، بر شما زیادت می‌کردم» مانند آنکه ایشـان را جزا بدهد (زیرا از امر آن حضرت اطاعت نکرده بودند)

۷۳۰۰- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ التَّيْمِيُّ : حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ : خَطَبَنَا عَلِيٌّ ﷺ عَلَى مِنْبَرٍ مِنْ آجُرٍّ ، وَعَلَيْهِ سَيْفٌ فِيهِ صَحِيفَةٌ مُعَلَّقَةٌ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ مَا عِنْدَنَا مِنْ كِتَابٍ يُقْرَأُ إِلاَّ كِتَابُ اللَّهِ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ ، فَنَشَرَهَا فَإِذَا فِيهَا أَسْنَانُ الإِبِلِ ، وَإِذَا فِيهَا : «الْمَدِينَةُ حَرَمٌ مِنْ عَيْرٍ إِلَى كَذَا ، فَمَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلاَئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ، لاَ يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلاَ عَدْلاً» . وَإِذَا فِيهِ : «ذِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةٌ ، يَسْعَى بِهَا أَدْنَاهُمْ ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلاَئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ، لاَ يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلاَ عَدْلاً» . وَإِذَا فِيهَا : «مَنْ وَالَى قَوْمًا بِغَيْرِ إِذْنِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلاَئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ، لاَ يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلاَ عَدْلاً» . [راجع : ۱۱۱ . أخرجه مسلم: ۱۳۷۰ ، بلفظ «إلى ثور» وهو بلفظ «عير وثور» في الحج ۲۰].

۷۳۰۰- از اعمـش، از ابراهیـم تَیمِـی، از پدرش روایت است که گفت: علی رضی الله عنه بر منبری که از خشـت ساخته شده بود به ما خطبه خواند و شمشـیری داشـت که در آن طوماری آویخته بود. سپس گفت: به خدا سوگند که نزد ما کتابی نیست که خوانده شـود، بجز کتاب خـدا، و آنچه در این صحیفه (طومار) است. ناگاه طومار را گشود، ناگاه دیدیم که در آن سـنین شـتران اسـت (که چگونه خون‌بها داده شـود) و نوشته شـده بود: «مدینه از کوه عَیر تا فلان جای داخل حرم است، پس هر که در آن بدعتی پدید آورد، لعنت خدا و فرشـتگان و مردم همگان بر اوسـت، و خدا (عبادات) فرض و نفل او را قبول نمی کند» و در آن نوشـته شده بود: « عهد و پیمان مسلمان (برای کسی) یکسان است، هر چند از سـطح پایین (جامعه) باشـد (باید پناه دادن وی به کسی معتبر دانسته شود) پس کسی که پیمان مسلمانی را می شکند، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگان بر اوسـت، خدا (عبادات) فرض و نفل او را قبول نمی کند.»

و در آن نوشـته بود: « هر غلام آزاد شـده که بدون اجازهٔ موالی (آزاد کنندگان خود) به قومی

خودش را نسبت دهد، لعنت خداو فرشتگان و مردم همگان بر اوست و خدا عبادات فرض و نفل او را قبول نمی کند»

۷۳۰۱- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ: حَدَّثَنَا أَبِي: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ، عَنْ مَسْرُوقٍ قال: قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ شَيْئًا تَرَخَّصَ فِيهِ، وَتَنَزَّهَ عَنْهُ قَوْمٌ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيَّ ﷺ، فَحَمِدَ اللَّهَ ثُمَّ قَالَ: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ يَتَنَزَّهُونَ عَنِ الشَّيْءِ أَصْنَعُهُ، فَوَاللَّهِ إِنِّي أَعْلَمُهُمْ بِاللَّهِ وَأَشَدُّهُمْ لَهُ خَشْيَةً». [راجع: ۶۱۰۱. اخرجه مسلم ۲۳۵۶].

۷۳۰۱- از اَعمش، از مُسلم، از مسروق روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم کاری کرد که عمل بدان را بـه مردم اجازه داد (تا بر مردم آسـان شـود) ولی گروهی از انجام چنان عملی خود داری کردند[1]، این خبر کـه به پیامبر صلی الله علیه و سلم رسید، خدا را ستود و سپس گفت: « مردمان را چه حالت اسـت، که از چیزی که مـن آن را کرده ام، خودداری می کنند. به خدا سوگند که من (در شـناخت) خـدا داناترین ایشانم، و خدا ترس ترینِ ایشانم»

۷۳۰۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُقَاتِلٍ: أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ: أَخْبَرَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ، عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قال: كَادَ الْخَيِّرَانِ أَنْ يَهْلِكَا: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، لَمَّا قَدِمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَفْدُ بَنِي تَمِيمٍ، أَشَارَ أَحَدُهُمَا بِالأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ التَّمِيمِيِّ الْحَنْظَلِيِّ أَخِي بَنِي مُجَاشِعٍ، وَأَشَارَ الآخَرُ بِغَيْرِهِ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ: إِنَّمَا أَرَدْتَ خِلاَفِي، فَقَالَ عُمَرُ: مَا أَرَدْتُ خِلاَفَكَ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَنَزَلَتْ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ - إِلَى قَوْلِهِ - عَظِيمٌ﴾ [الحجرات: ۲-۳].

قال ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ: قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ: فَكَانَ عُمَرُ بَعْدُ - وَلَمْ يَذْكُرْ ذَلِكَ عَنْ أَبِيهِ، يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ - إِذَا حَدَّثَ النَّبِيَّ ﷺ بِحَدِيثٍ، حَدَّثَهُ كَأَخِي السِّرَارِ، لَمْ يُسْمِعْهُ حَتَّى يَسْتَفْهِمَهُ. [راجع: ۴۳۶۷].

۷۳۰۲- از وَکیع، از نافع بن عمر روایت اسـت که ابن ابی مُلَیکه[2] گفت:

نزدیـک بود که این دو نیکوکار هلاک شـوند، یعنی ابوبکر و عمر. آنـگاه که نمایندگان قبیلهٔ بنی تمیم نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمدند (که بر ایشـان امیری بگمـارد) یکی از آنان به اَقرَع بن حابِس تَمیمی حَنظَلِی برادر بنی مُجاشع (به حیث امیر) اشـاره کرد و دیگری به غیر از وی اشـاره کرد. ابوبکر به عمر گفت: همانا تو قصد مخالفت من کردی . عمر گفت: من قصد مخالفت تو را نکردم. سـر و صدای ایشان نزد پیامبر صلی الله علیه و سـلم بلند شـد و سپس این آیـت نازل گردید: « ای کسـانی که ایمان

---

۱ - کسانی از صحابه، از روش پیامبر صلی الله علیه و سلم در اجرای عبادات درمی‌گذشتند، مثلاً روزهٔ وصال می‌گرفتند یا همه سال روزه می‌گرفتند.

۲ - چون ابن ابی مُلَیکَه، صحابی نیست، این حدیث مرفوع نیست و مؤلف در تفسیر سورهٔ حجرات، آن را زیاده بر این آورده است.

آوردیـد، صدایتان را بلند تـر از صدای پیامبر مکنید و همچنان که بعضی از شـما با بعضی دیگر بلند سخن می گویید با او به صدای بلند سخن مگویید. مبادا بی آنکه بدانید کرده‌هایتان تباه شـود. کسـانی که پیش پیامبر خدا صدای خود را فرو می کشـند، همان کسـانند که خدا دلهایشـان را بـرای پرهیـزگاری امتحان کرده اسـت؛ آنان را آمرزش و پاداش بزرگ اسـت» (الحجرات:۲-۳)

ابن ابی مُلیکَه گفت: ابن زبیر[۱] گفت: بعد از این واقعه عمر - ولی ابن زبیر از پدر (بزرگ) خود ابوبکر یاد نکرد- آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سلم صحبت می کرد. چنان صحبت می کرد کـه گویی رازی را می گوید. نمی شـنواند آن حضرت را تا بداند (آهسته صحبت می کرد)

۷۳۰۳-حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال فِي مَرَضِهِ : « مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ » . قَالَتْ عَائِشَةُ : قُلْتُ : إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ . فَقَالَ : « مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ » . فَقَالَتْ عَائِشَةُ : فَقُلْتُ لِحَفْصَةَ : قُولِي إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ . فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ ، فَفَعَلَتْ حَفْصَةُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّكُنَّ لَأَنْتُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ » . فَقَالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ : مَا كُنْتُ لِأُصِيبَ مِنْكِ خَيْرًا . [راجع : ۱۹۸ . أخرجه مسلم : ۴۱۸].

۷۳۰۳- از مالک، از هشـام بن عُروه، از پدرش روایت است که عایشه اُمّ المؤمنین گفت:

همنا رسـول الله صلی الله علیه و سلم به هنگام مریضـی خود گفت: « به ابوبکر امر کنید که بر مردم نماز بگزارد» عایشـه می‌گوید: من گفتم: همانا ابوبکر چون در جایگاه تو بایستد، از سبب گریه مردم را شنوانده نمی‌تواند، پس به عمر امر کن که بر مردم نماز بگزارد. آن حضرت فرمود: «بـه ابوبکر امر کنید که بر مـردم نماز بگزارد» عایشه گفت: من به حفصه گفتم: بگو که چون ابوبکر در جایگاه تو بایستد از سبب گریه مردم را شـنوانده نمی‌تواند، پس بـه عمر بگو که بر مردم نماز بگزارد و حفصه چنان کرد.رسول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «شما زنان همان

---

۱ - مراد از ابن زبیر، عبدالله ابن زبیر است که مادرش اسماء دختر ابوبکر (رض) است و ابوبکر پدر بزرگش می‌شود.

یاران یوسف هستید، به ابوبکر امر کنید که بر مردم نماز بگزارد» حفصه به عایشه گفت: من از تو به خیری نرسیده بودم.

۷۳۰٤- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي ذِئْبٍ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِيِّ قال: جَاءَ عُوَيْمِرٌ الْعَجْلانِيُّ إِلَى عَاصِمِ بْنِ عَدِيٍّ ، فَقَالَ : أَرَأَيْتَ رَجُلاً وَجَدَ مَعَ امْرَأَتِهِ رَجُلاً فَيَقْتُلُهُ ، أَتَقْتُلُونَهُ بِهِ ، سَلْ لِي يَا عَاصِمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَسَأَلَهُ فَكَرِهَ النَّبِيُّ ﷺ الْمَسَائِلَ وَعَابَهَا ، فَرَجَعَ عَاصِمٌ فَأَخْبَرَهُ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَرِهَ الْمَسَائِلَ ، فَقَالَ عُوَيْمِرٌ : وَاللَّهِ لآتِيَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ، فَجَاءَ وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْقُرْآنَ خَلْفَ عَاصِمٍ ، فَقَالَ لَهُ : «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكُمْ قُرْآنًا» . فَدَعَا بِهِمَا فَتَقَدَّمَا فَتَلاعَنَا ، ثُمَّ قَالَ عُوَيْمِرٌ : كَذَبْتُ عَلَيْهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَمْسَكْتُهَا ، فَفَارَقَهَا وَلَمْ يَأْمُرْهُ النَّبِيُّ ﷺ بِفِرَاقِهَا ، فَجَرَتِ السُّنَّةُ فِي الْمُتَلاعِنَيْنِ ، وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «انْظُرُوهَا ، فَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَحْمَرَ قَصِيرًا مِثْلَ وَحَرَةٍ ، فَلا أُرَاهُ إِلا قَدْ كَذَبَ ، وَإِنْ جَاءَتْ بِهِ أَسْحَمَ أَعْيَنَ ذَا أَلْيَتَيْنِ ، فَلا أَحْسِبُ إِلا قَدْ صَدَقَ عَلَيْهَا» . فَجَاءَتْ بِهِ عَلَى الأَمْرِ الْمَكْرُوهِ . [راجع : ٤٢٣ ، أخرجه مسلم : ١٤٩٢، دون آخره].

۷۳۰٤- از زُهری، از سَهل بن سعد ساعدی روایت است که گفت: عُوَیمِر عَجلانی، نزد عاصِم بن عَدِی آمد و گفت: در مورد کسی که مردی را با زن خود (در حال زنا) می‌بیند و او را بکشد چه می‌بینی؟ آیا او را به (قصاص مقتول) می‌کشید؟ پس ای عاصم این موضوع را از رسول الله صلی الله علیه و سلم برایم سؤال کن. عاصم از آن حضرت سؤال کرد و پیامبر صلی الله علیه و سلم را از این سؤال خوش نیامد و آن را عیب دانست. عاصِم برگشت و به عُویمِر خبر داد که همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم را این سؤالها ناراحت کرد. عُوَیمِر گفت: به خدا سوگند نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌آیم. وی رفت و همانا خدای تعالی پس از بازگشت عاصم (آیات) قرآن را فرستاد» آن حضرت صلی الله علیه و سلم به عویمر گفت: «همانا خداوند در مورد شما آیات قرآن را فرستاده است. آن حضرت آن دو (زن و مرد) را فراخواند، آنان پیش آمدند و لِعان کردند. سپس عویمر گفت: اگر این زن را نزد خود نگهدارم، پس بر وی دروغ بسته‌ام، و او را از خود جدا کرد، و پیامبر صلی الله علیه و سلم عُوَیمِر را به جدایی از زنش امر نکرده بود. سپس طلاق میان مرد و زنی که یکدیگر را لعان کردند، سنّت گردید. در حالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «منتظر آن زن باشید، پس اگر (نوزادی) سرخ‌گون، کوتاه قامت بسان

وَ حَرَة (کرم سرخ‌گون زمین) به دنیا آورد، جز این نمی‌بینم که شوهر دروغ گفته است، و اگر (نوزادی) سیاه‌گون، درشت چشم، و سُرین فربه، به دنیا آورد، جز این نمی‌پندارم که عُوَیمِر بر زن خود به راستی ادعا کرده است»

۷۳۰۵- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰه بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال : أَخْبَرَنِي مَالِكُ بْنُ أَوْسٍ النَّصْرِيُّ ، وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ ذَكَرَ لِي ذِكْراً مِنْ ذٰلِكَ ، فَدَخَلْتُ عَلَى مَالِكٍ فَسَأَلْتُهُ ، فَقَالَ : انْطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَى عُمَرَ أَتَاهُ حَاجِبُهُ يَرْفَا .

۷۳۰۵- از عُقَیل، از ابن شهاب روایت است که گفت: مالک بن اوس نصری خبر داده، و محمد بن جُبَیر بن مُطعِم از این موضوع به من یاد کرده بود. من بر مالک درآمدم و از وی پرسیدم. وی گفت: راهی شدم تا آنکه بر عمر درآمدم. سپس یَرفاء، دربان وی آمد.

فَقَالَ : هَلْ لَكَ فِي عُثْمَانَ وَعَبْدِالرَّحْمٰنِ وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدٍ يَسْتَأْذِنُونَ ؟ قال : نَعَمْ ، فَدَخَلُوا فَسَلَّمُوا وَجَلَسُوا .

و گفت: آیا برای عثمان و عبدالرحمن و زبیر و سَعد اجازهٔ ورود هست؟ عمر گفت: آری. آنان درآمدند و سلام کردند و نشستند.

فَقَالَ : هَلْ لَكَ فِي عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ؟ فَأَذِنَ لَهُمَا .

سپس دربان گفت: آیا برای علی و عباس اجازهٔ ورود هست؟ عمر به آن دو نفر اجازه داد.

قال : الْعَبَّاسُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْضِ بَيْنِي وَبَيْنَ الظَّالِمِ ، اسْتَبَّا .

عبّاس گفت: ای امیرالمؤمنین، میان من و این ظالم حکم کن، آن دو با یکدیگر مناقشه کردند.

فَقَالَ الرَّهْطُ عُثْمَانُ وَأَصْحَابُهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، اقْضِ بَيْنَهُمَا وَأَرِحْ أَحَدَهُمَا مِنَ الْآخَرِ .

آن جمعیت که عثمان و یاران وی بودند، گفتند: ای امیرالمؤمنین، میان آنان حکم کن و یکی را از دیگری برهان.

فَقَالَ : اتَّئِدُوا ، أَنْشُدُكُمْ بِاللّٰهِ الَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قال : «لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ» . يُرِيدُ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ نَفْسَهُ ؟ قال الرَّهْطُ : قَدْ قَالَ ذٰلِكَ .

عمر گفت: صبر کنید، شما را به همان خدایی سوگند می‌دهم که آسمان و زمین به اجازهٔ او برپاست، آیا می‌دانید که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: «ما (پیامبران) به میراث نمی‌گذاریم. آنچه می‌گذاریم صدقه است» رسول الله صلی الله علیه و سلم، خود را مراد می‌داشت. آن جمعیت گفتند: همانا آن حضرت چنان گفته است.

فَأَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ فَقَالَ : أَنْشُدُكُمَا بِاللّٰهِ هَلْ تَعْلَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قَالَ ذٰلِكَ ؟ قَالَا : نَعَمْ .

سپس عمر رو به علی و عباس کرد و گفت: شما دو نفر را به خدا سوگند می‌دهم. آیا

قال : عُمَرُ : فَإِنِّي مُحَدِّثُكُمْ عَنْ هٰذَا الْأَمْرِ ، إِنَّ اللّٰهَ كَانَ خَصَّ رَسُولَهُ ﷺ فِي هٰذَا الْمَالِ بِشَيْءٍ لَمْ يُعْطِهِ أَحَداً غَيْرَهُ ، فَإِنَّ اللّٰهَ يَقُولُ : ﴿ مَا أَفَاءَ اللّٰهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ ﴾ الْآيَةَ [الحشر: ٦] . الْآيَةَ . فَكَانَتْ هٰذِهِ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللّٰهِ ﷺ ، ثُمَّ وَاللّٰهِ مَا احْتَازَهَا دُونَكُمْ وَلَا اسْتَأْثَرَ بِهَا عَلَيْكُمْ ، وَقَدْ أَعْطَاكُمُوهَا وَبَثَّهَا فِيكُمْ حَتَّى بَقِيَ

مِنْهَا هَذَا الْمَالُ ، وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُنْفِقُ عَلَى أَهْلِهِ نَفَقَةَ سَنَتِهِمْ مِنْ هَذَا الْمَالِ ، ثُمَّ يَأْخُذُ مَا بَقِيَ فَيَجْعَلُهُ مَجْعَلَ مَالِ اللَّهِ ، فَعَمِلَ النَّبِيُّ ﷺ بِذَلِكَ حَيَاتَهُ ، أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ ذَلِكَ ؟ فَقَالُوا : نَعَمْ .

ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ : أَنْشُدُكُمَا اللَّهَ هَلْ تَعْلَمَانِ ذَلِكَ؟ قَالا : نَعَمْ .

ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ نَبِيَّهُ ﷺ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَبَضَهَا أَبُو بَكْرٍ فَعَمِلَ فِيهَا بِمَا عَمِلَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَأَنْتُمَا حِينَئِذٍ - وَأَقْبَلَ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ - تَزْعُمَانِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ فِيهَا كَذَا ، وَاللَّهُ يَعْلَمُ : أَنَّهُ فِيهَا صَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ .

ثُمَّ تَوَفَّى اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ : أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَبِي بَكْرٍ ، فَقَبَضْتُهَا سَنَتَيْنِ أَعْمَلُ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ .

ثُمَّ جِئْتُمَانِي وَكَلِمَتُكُمَا عَلَى كَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ وَأَمْرُكُمَا جَمِيعٌ ، جِئْتَنِي تَسْأَلُنِي نَصِيبَكَ مِنَ ابْنِ أَخِيكَ ، وَأَتَانِي هَذَا يَسْأَلُنِي نَصِيبَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا ، فَقُلْتُ : إِنْ شِئْتُمَا دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا عَلَى أَنَّ عَلَيْكُمَا عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ ، لَتَعْمَلانِ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَبِمَا عَمِلَ فِيهَا أَبُو بَكْرٍ ، وَبِمَا عَمِلْتُ فِيهَا مُنْذُ وَلِيتُهَا ، وَإِلاَّ فَلا تُكَلِّمَانِي فِيهَا ، فَقُلْتُمَا : ادْفَعْهَا إِلَيْنَا بِذَلِكَ ، فَدَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا بِذَلِكَ ، أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ ، هَلْ دَفَعْتُهَا إِلَيْهِمَا بِذَلِكَ ؟ قَالَ الرَّهْطُ : نَعَمْ .

فَأَقْبَلَ عَلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ، فَقَالَ : أَنْشُدُكُمَا بِاللَّهِ ، هَلْ دَفَعْتُهَا إِلَيْكُمَا بِذَلِكَ ؟ قَالا : نَعَمْ .

قَالَ : أَفَتَلْتَمِسَانِ مِنِّي قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ ، فَوَالَّذِي بِإِذْنِهِ تَقُومُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ ، لا أَقْضِي فِيهَا قَضَاءً غَيْرَ ذَلِكَ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ ، فَإِنْ عَجَزْتُمَا عَنْهَا فَادْفَعَاهَا إِلَيَّ فَأَنَا أَكْفِيكُمَاهَا . [راجع : ۲۹۰٤ . أخرجه مسلم ۱۷۵۷ بزيادة].

شما می‌دانید که رسول الله صلی الله علیه و سلم این را گفته است؟ آنان گفتند: آری.

عمر گفت: همانا من این ماجرا را برای شما می‌گویم، همانا خدا، پیامبر خود را در این مال که چیزی از آن را به غیر از وی نداده، خاص گردانیده است. خدا می‌گوید: «و آنچه را خدا از آنان به رسم غنیمت عاید پیامبر خود گردانید [شما برای تصاحب آن] اسب یا شتری بر آن نتاختید.» (الحشر:٦)

پس این مال خالِصهٔ رسول الله صلی الله علیه و سلم بود. سپس به خدا سوگند که آن حضرت این مال را نه برای غیر شما جمع کرده بود و نه برای شما خاص گردانیده بود، بلکه آن را برای شما داده بود و میان شما پراکنده کرده بود تا آنکه همین مقدار از آن مال مانده است، و رسول الله صلی الله علیه و سلم نفقهٔ یک سالهٔ خانوادهٔ خود را از همین مال می‌داد، و آنچه از آن باقی می‌ماند، آن را می‌گرفت و مال خدا می‌گردانید (در جهاد و سائر امور مسلمانان مصرف می‌کرد) که رسول الله صلی الله علیه و سلم در زمان حیات خود بدین گونه عمل می‌کرد، شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا این را می‌دانید؟ گفتند: آری، می‌دانیم.

سپس به علی و عباس گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا این را می‌دانید؟ گفتند: آری.

سپس خدا، پیامبر خود صلی الله علیه و سلم را بمیراند. ابوبکر گفت: منم ولی رسول الله صلی الله علیه و سلم، آن مال را گرفت و در آن چنان عمل کرد که رسول الله صلی الله علیه و سلم

عمــل کرده بود و شــما دو نفر روی به علی و عباس کرد می‌گفتید کــه ابوبکر چنین و چنان کــرد (میراث مــا را نمی‌دهد) و خــدا می‌داند که ابوبکر در این معامله، راســتگوی، نیکوکار راهنمای، و پیر و حق بود.

سپس خدا ابوبکر را بمیراند، من گفتم: منم ولی رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر، سپس آن مال را به مدت دو سال در تصرف گرفتم و با آن بدان گونه عمل کردم که رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر عمل کرده بودند.

ســپس شما دو نفر نزد من آمدید و سخن شما یکی بود و با هــم متفق بودید. تو (ای عباس) نــزد مــن آمدی و ســهم خــود را از (میراث) برادرزادهٔ خود تقاضا کردی، و این مرد (علی) سهم (میراث) زن.

خود را از (میراث) پدرش می‌خواهد. من گفتم: اگر می‌خواهید، این مال را برای شما می‌سپارم، بدین شرط که عهد و پیمان خدا، با شما دو نفر اســت، و با این مال چنان عمل کنید که رسول الله صلــی الله علیه و ســلم بــدان عمل می‌کرد و ابوبکــر بدان عمل می‌کــرد و من بدان عمل می‌کردم، آنگاه که از آن سرپرستی می‌کردم. در غیر آن (در این مورد) با من سخن نگویید. شما دو نفر گفتید. به همین شرط آن را به ما بسپار، و من به همین شرط به شما سپردم. حالا شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا به همین شرط به شما سپرده‌ام؟ جمعیت گفتند: آری.

عمــر روی به علی و عباس کرد و گفت: آیا به همین شرط به شما سپرده‌ام؟ گفتند: آری.

عمر گفت: آیا غیر از این حکمی از من التماس

می‌کنیـد. به همان ذاتی که آسـمان و زمین به حکم او بپاسـت سـوگند، که بجز از آن حکم (حکمی دیگر) نمی‌کنم تا آنکه قیامت بپا شود. پس اگر شـما دو نفـر از (تولیت آن) عاجزید، آن را به من بسـپارید، من (به نمایندگی) شما آن را بسنده هستم.

٦- باب: إِثْمِ مَنْ آوَى مُحْدِثًا

رَوَاهُ عَلِيٌّ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع ١٨٧٠]

بـاب-۶ گناه کسـی کـه بدعتگـذاری را جای بدهد (کمک کند)

ایـن را علـی از پیامبر صلی الله علیه و سـلم روایت کرده است.

٧٣٠٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا عَاصِمٌ قَالَ: قُلْتُ لِأَنَسٍ أَحَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ: «مَا بَيْنَ كَذَا إِلَى كَذَا، لَا يُقْطَعُ شَجَرُهَا، مَنْ أَحْدَثَ فِيهَا حَدَثًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ».

قَالَ عَاصِمٌ: فَأَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ أَنَسٍ: أَنَّهُ قَالَ: «أَوْ آوَى مُحْدِثًا».

٧٣٠٦- از عبدالواحد روایت اسـت که عاصِم گفت: به اَنَس (بن مالک) گفتم: آیا رسـول الله صلی الله علیه و سـلم مدینـه را حَرَم گردانیده اسـت؟ گفت: آری. (آن حضرت فرمود) «میان این جا و آنجا، درخت آن بریده نشود، کسی که در آن بدعتی پدید آورد، لعنت خدا و فرشتگان و مردم همگی بر اوسـت» عاصِم گفت: موسی بن انس گفت: همانا آن حضرت فرمود: «کسی که بدعتگزاری را جای بدهد.»

٧- باب: مَا يُذْكَرُ مِنْ ذَمِّ الرَّأْيِ وَتَكَلُّفِ الْقِيَاسِ

﴿وَلَا تَقْفُ﴾ لَا تَقُلْ ﴿مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾. [الإسراء: ٣٦].

باب-۷ آنچه یاد شـده است از نکوهش رأی و تکلف قیاس[1]

---

۱ - احکام و فتوی‌هایی که توسط علمای دینی داده می‌شود بر مبنای قرآن و سنّت (حدیث) و اجماع مجتهدین دین صورت می‌گیرد. «رأی» نظر شخصی یک مجتهد است و «قیاس» حکمی است، که یک مجتهد نظر به مقایسه قضیه، یا حالتی مشابه با آنچه در آن باره پیامبر صلی الله صلی الله علیه و سلم حکم کرده است صادر می‌شود (و حکم این قضیه بصورت خاص در قرآن و سنت و اجماع نیامده است) بطور مثال حکم منع ربا (سود) طلا و نقره که توسط پیامبر صلی الله علیه و سلم (نظر به حکم قرآن) صادر شده واضح و روشن است، ولی درمورد سود یا بهرهٔ بانک‌ها در برابر ذخایر سرمایه که طلا و نقره نیست بلکه پول کاغذی است. مساله‌ای است که ممانعت آن در سه مصدر اولیهٔ شرع یعنی قرآن و حدیث و اجماع بطور صریح نیامده بلکه آن را با حکم منع ربا (سود) طلا و نقره مقایسه

«وَ لا تَقفُ» یعنی: و مگــوی «آنچه را که بدان علم نداری» (الاسراء:۳٦)

٧٣٠٧- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ تَلِيدٍ: حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ: حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ شُرَيْحٍ وَغَيْرُهُ، عَنْ أَبِي الأَسْوَدِ، عَنْ عُرْوَةَ قالَ: حَجَّ عَلَيْنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لا يَنْزِعُ الْعِلْمَ بَعْدَ أَنْ أَعْطَاكُمُوهُ انْتِزَاعًا، وَلَكِنْ يَنْتَزِعُهُ مِنْهُمْ مَعَ قَبْضِ الْعُلَمَاءِ بِعِلْمِهِمْ، فَيَبْقَى نَاسٌ جُهَّالٌ، يُسْتَفْتَوْنَ فَيُفْتُونَ بِرَأْيِهِمْ، فَيُضِلُّونَ وَيَضِلُّونَ». فَحَدَّثْتُ بِهِ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ، ثُمَّ إِنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرٍو حَجَّ بَعْدُ، فَقَالَتْ: يَا ابْنَ أُخْتِي، انْطَلِقْ إِلَى عَبْدِاللَّهِ فَاسْتَثْبِتْ لِي مِنْهُ الَّذِي حَدَّثْتَنِي عَنْهُ، فَجِئْتُهُ فَسَأَلْتُهُ، فَحَدَّثَنِي بِهِ كَنَحْوِ مَا حَدَّثَنِي، فَأَتَيْتُ عَائِشَةَ فَأَخْبَرْتُهَا، فَعَجِبَتْ فَقَالَتْ: وَاللَّهِ لَقَدْ حَفِظَ عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَمْرٍو. [راجع: ١٠٠. اخرجه مسلم: ٢٦٧٣].

٧٣٠٧- از عبدالرحمن بن شُرَيح و غیر وی از ابو اسود روایت که عُروه گفت:

عبدالله بن عَمرو (بن عاص) در حج بر ما گذشت و از وی شنیدم که می‌گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «همانا خدا علم را پس از آنکه به شما داده است (از دلهایتان) بر نمی‌کشد، ولی علم را با مردن علماء توام با علم ایشان بر می‌کشد و مردم نادان باقی می‌مانند، از ایشان فتوی خواسته می‌شود و ایشان به رأی خود فتوی می‌دهند، خود گمراه می‌شوند و دیگران را گمراه می‌کنند» (عُروه می‌گوید) این گفته عبدالله بن عَمرو را به عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم گفتم: سپس، بعد از (آن سال) عبدالله بن عمرو به حج رفت. عایشه به من گفت: ای خواهر زادهٔ من، نزد عبدالله (بن عمرو) برو و آنچه را از وی حدیث کرده‌ای برای من ثابت کن. من نزد وی رفتم و (همان را) از وی سؤال کردم، وی آن را به من گفت چنانکه قبل برآن به من گفته بود، من نزد عایشه آمدم و به او گزارش دادم. عایشه در شگفت شد و گفت: به خدا سوگند که عبدالله بن عمرو (آن حدیث را) خوب حفظ کرده است.

٧٣٠٨- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ: أَخْبَرَنَا أَبُو حَمْزَةَ: سَمِعْتُ الأَعْمَشَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا وَائِلٍ: هَلْ شَهِدْتَ صِفِّينَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَسَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ حُنَيْفٍ يَقُولُ: (ح).

وحَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ: قَالَ سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ: يَا

٧٣٠٨- از عَبدان از ابوحمزه روایت است که گفت: از اعمش شنیدم که گفت: از ابووائل

می‌کنند و حکم منع آن را صادر می‌کنند، و این را قیاس می‌گویند «رأی» و «قیاس» به یک معنی است، مراد از نکوهش «رأی» و «قیاس» همان «رأی» و «قیاس» خواهد بود که بدون توجه به سه مصدر اولیهٔ شرع، حکم کرده شود.

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّهِمُوا رَأْيَكُمْ عَلَى دِينِكُمْ، لَقَدْ رَأَيْتُنِي يَوْمَ أَبِي جَنْدَلٍ، وَلَوْ أَسْتَطِيعُ أَنْ أَرُدَّ أَمْرَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَيْهِ لَرَدَدْتُهُ، وَمَا وَضَعْنَا سُيُوفَنَا عَلَى عَوَاتِقِنَا إِلَى أَمْرٍ يُفْظِعُنَا إِلَّا أَسْهَلْنَ بِنَا إِلَى أَمْرٍ نَعْرِفُهُ غَيْرَ هَذَا الأَمْرِ.

قال: وَقَالَ أَبُو وَائِلٍ: شَهِدْتُ صِفِّينَ وَبِئْسَتْ صِفُّونَ. [راجع: ۳۱۸۱. اخرجه مسلم: ۱۷۸۵، دون قول ابي وائل].

پرسیدم، آیا در جنگ صِفّین[۱] حاضر شدی؟ گفت: آری. و از سَهل بن حُنَیف شنیدم که می‌گفت: (ح)

و حدیث کرد ما را موسی بن اسماعیل، از ابوعَوَانه، از اَعمَش، از ابو وائل که گفت: سَهل بن حُنَیف گفت: ای مردم، رأی‌های خود را بر دین خود، ملامت کنید. همانا من روز ابو جَندَل را (در حُدَیبیه)[۲] دیدم، اگر توان آن را می‌داشتم که امر رسول الله صلی الله علیه و سلم را (که جنگ نکرد و صلح را پذیرفت) رد کنم، رد می‌کردم، و ما شمشیرهای خویش را بر دوش خویش ننهاده‌ایم که ما را به سوی امری بکشاند که برای ما (از نظر شرع) ترس‌آور باشد، مگر آنکه برای ما (صلح و پیروزی را) آسان گرداند، حالتی که (مشروعیت) آن را بشناسیم، غیر از این حالت. ابو وائل گفت: در صفین حاضر شدم و تا چه حد بد بود صفین.

۸- باب: مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُسْأَلُ مِمَّا لَمْ يُنْزَلْ عَلَيْهِ الْوَحْيُ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي،

أَوْ لَمْ يُجِبْ حَتَّى يُنْزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، وَلَمْ يَقُلْ بِرَأْيٍ وَلَا بِقِيَاسٍ لِقَوْلِهِ تَعَالَى ﴿بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾ [النساء: ۱۰۵].

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الرُّوحِ فَسَكَتَ حَتَّى نَزَلَتِ الآيَةُ. [راجع: ۱۲۵].

باب-۸

آنچه از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال می‌شد که در آن مورد بر وی وحی نازل نشده بود، می‌گفت: نمی‌دانم

یا پاسخ نمی‌داد تا آنکه بر آن حضرت وحی نازل می‌شد و به رأی خود، و به قیاس چیزی نمی‌گفت: به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «ما این

---

۱ - جنگ صِفّین میان دو گروه از مسلمانان به قیادت حضرت علی و معاویه در سال (۳۷ هجری) رخ داد. بعضی کسان از شرکت در این جنگ که میان مسلمانان بود خودداری کردند.

۲ - مراد از روز ابی‌جندل، پیمان صلح حدیبیه است که در سال ششم هجرت عقد گردید و ابی‌جندل که مسلمان شده بود و از مکه خود را به حُدیبیه رسانده بود، نظر به پیمان صلحی که میان مسلمانان و مشرکان مکه عقد شده بود، واپس به مشرکین مکه تسلیم داده شد. مسلمانان قصد جنگ داشتند ولی آن حضرت صلح کرد.

کتـاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به [موجـب] آنچه خدا به تـو آموخته داوری کنی» (النّساء:۱۰۵) و ابن مسعود گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد روح سؤال شد، وی خاموش ماند تا آیت نازل شد.

٧٣٠٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قَالَ : سَمِعْتُ ابْنَ الْمُنْكَدِرِ يَقُولُ : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ يَقُولُ : مَرِضْتُ فَجَاءَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعُودُنِي وَأَبُو بَكْرٍ وَهُمَا مَاشِيَانِ ، فَأَتَانِي وَقَدْ أُغْمِيَ عَلَيَّ ، فَتَوَضَّأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . ثُمَّ ، صَبَّ وَضُوءَهُ عَلَيَّ ، فَأَفَقْتُ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرُبَّمَا قَالَ : سُفْيَانُ فَقُلْتُ أَيْ رَسُولَ اللَّهِ- كَيْفَ أَقْضِي فِي مَالِي ؟ كَيْفَ أَصْنَعُ فِي مَالِي ؟ قَالَ : فَمَا أَجَابَنِي بِشَيْءٍ حَتَّى نَزَلَتْ آيَةُ الْمِيرَاثِ [راجع : ١٩٤ . اخرجه مسلم : ١٦١٦].

۷۳۰۹- از علـی بن عبدالله، از سُـفیان روایت اسـت کـه گفـت: از ابـن مُنکَدِر شـنیدم که می‌گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که می‌گفت: من مریض شـدم، و رسول الله صلی الله علیه و سـلم و ابوبکر از من عیادت کردند. آنان پیاده راهی شـده بودند و نزد مـن آمدند، در حالی که بر من بیهوشـی عارض شده بود. رسول الله صلی الله علیه و سـلم وضـو گرفت و از آب وضـوی خود بر من ریخـت. من بهوش آمدم و گفتم: یا رسـول الله، - شـاید سُفیان (راوی بـه این عبارت) گفت: ای رسـول الله، در مال خـود چگونه حکم کنم؟ در مـال خود چکار کنم؟ (زیرا پسـر و پدر نـدارم) جابر می‌گوید: آن حضرت به جواب من چیزی نگفت تا آنکه آیهٔ میراث نازل شد.

٩- باب : تَعْلِيمِ النَّبِيِّ ﷺ أُمَّتَهُ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ مِمَّا عَلَّمَهُ اللَّهُ لَيْسَ بِرَأْيٍ وَلَا تَمْثِيلٍ

باب-۹

تعلیـم دادن پیامبر صلی الله علیه و سـلم امت خـود را؛ از مـردان و زنان از آنچـه خدا او را تعلیم داده بود. نه به رأی و قیاس

٧٣١٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ الْأَصْبَهَانِيِّ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ذَكْوَانَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ذَهَبَ الرِّجَالُ بِحَدِيثِكَ ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ نَفْسِكَ يَوْمًا نَأْتِيكَ فِيهِ تُعَلِّمُنَا مِمَّا عَلَّمَكَ ، اللَّهُ فَقَالَ : اجْتَمِعْنَ فِي

۷۳۱۰- از ابوعَوانَه از عبدالرحمن بن اصبهانی از ابوصالح ذکوان، از ابوسعید روایت است که گفت: زنی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: مردان از سخن تو بهره‌مند شدند، پـس خود روزی را برای ما اختصاص ده تا در

يَوْمَ كَذَا وَكَذَا فِي مَكَانِ كَذَا وَكَذَا ، فَاجْتَمَعْنَ ، فَأَتَاهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَعَلَّمَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَهُ اللَّهُ ، ثُمَّ قَالَ : « مَا مِنْكُنَّ امْرَأَةٌ تُقَدِّمُ بَيْنَ يَدَيْهَا مِنْ وَلَدِهَا ثَلَاثَةً إِلَّا كَانَ لَهَا حِجَابًا مِنَ النَّارِ » فَقَالَتِ امْرَأَةٌ مِنْهُنَّ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَوِ اثْنَيْنِ ، قَالَ : فَأَعَادَتْهَا مَرَّتَيْنِ ، ثُمَّ قَالَ : « وَاثْنَيْنِ وَاثْنَيْنِ وَاثْنَيْنِ ». [راجع : ۱۰۱ . أخرجه مسلم : ۲۶۳۳] .

آن روز نـزد تو بیاییم تا مـا را تعلیم بدهی از آنچه خدا تو را تعلیم داده است.
آن حضرت فرمود: شـما زنان در روز چنین و چنان و در جای چنین و چنان جمع شوید!»
زنان جمع شـدند. رسـول الله صلی الله علیه و سلم نزد ایشان آمد و از آنچه خدا به وی تعلیم داده بود به ایشـان تعلیم داد. سپس فرمود: «از شـما زنان، زنی نیست که سـه فرزند خود را پیـش از خود (به آن دنیا) بفرسـتد، مگر آنکه آنان او را حجابی از آتش (دوزخ) باشند»
یکـی از آن زنان گفت: یا رسـول الله، اگر دو فرزندش (مرده باشـند) و آن زن دو بار سؤال خود را تکرار کرد. آن حضرت فرمود: «و دو و دو و دو» (نیز او را حجابی از آتشند)

۱۰- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : « لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ [يُقَاتِلُونَ] » وَهُمْ أَهْلُ الْعِلْمِ

بـاب-۱۰ فرمـودهٔ پیامبـر صلـی الله علیه و سلم:

«گروهـی از امـت من پیوسـته در مبارزهٔ حق غالب‌اند» و آنان اهل علم‌اند. (مجتهدین)

۷۳۱۱- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَا يَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ » . [راجع : ۳۶۴۰ . أخرجه مسلم : ۱۹۲۱] .

۷۳۱۱- از اسماعیل از قیس، از مُغیره بن شعبه روایت اسـت که گفت: پیامبـر صلی الله علیه و سـلم فرمـود: «گروهی از امت من پیوسـته غالب‌اند تا آنکه بدیشـان امر خدا بیاید (قیامت شود) و آنها [همچنان] غالب‌اند.»

۷۳۱۲- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي حُمَيْدٌ قَالَ : سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ يَخْطُبُ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ ، وَإِنَّمَا أَنَا قَاسِمٌ وَيُعْطِي اللَّهُ ، وَلَنْ يَزَالَ أَمْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مُسْتَقِيمًا

۷۳۱۲- از ابن شـهاب روایت است که حُمَید گفت: از معاویه بن ابی سُفیان شنیدم که خطبه می‌خوانـد و گفت: از پیامبـر صلی الله علیه و سـلم شـنیدم که می‌فرمود: «کسـی را که خدا بخواهـد به وی نیکویی ارزانـی کند، او را در

حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ ». [راجع : ٧١ . أخرجه مسلم : ١٠٣٧ وفي الزكاة : ١٠٠ بالقطعة الاولى وفي بعض رواياته: "إنما أنا خازن ..." وزاد فيه زيادة .وأخرجه في الإمارة : ١٧٤ و ١٧٥ بنحوه دون قوله : " إنما أنا قاسم ويُعطي الله "].

علم دین فقیه می‌گرداند، و همانا من (فقط) تقسیم کنندهٔ (علم) ام و خداست که (فهم تفکر در معانی) آن را می‌دهد و حالت این امت (توسط پیروان راستین آن) تا بپا شدن قیامت یا تا زمان فرارسیدن امر خدا، همیشه در مسیر درست روان خواهد بود»

١١- باب : في قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا ﴾ [الأنعام: ٦٥]

٧٣١٣- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : قَالَ عَمْرٌو : سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا يَقُولُ : لَمَّا نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ﴿ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ ﴾ قَالَ : « أَعُوذُ بِوَجْهِكَ » ﴿ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ ﴾ قَالَ : « أَعُوذُ بِوَجْهِكَ » فَلَمَّا نَزَلَتْ ﴿ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ ﴾ قَالَ : « هَاتَانِ أَهْوَنُ أَوْ أَيْسَرُ » [راجع: ٤٦٢٨].

باب-١١ دربارهٔ این فرمودهٔ خدای تعالی:

«یا شما را گروه گروه به هم اندازد [و دچار تفرقه سازد] (الانعام:٦٥)

٧٣١٣- از سُفیان روایت است که عمرو گفت: از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت است که می‌گفت: آنگاه که این آیه بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شد: «بگو: او تواناست که از بالای سرتان عذابی بر شما بفرستد» آن حضرت گفت: «به روی تو پناه می‌جویم» (ادامهٔ آیت:» «یا از زیر پاهایتان» آن حضرت گفت: « به روی تو پناه می‌جویم» و چون ادامهٔ آیه مذکور نازل شد که می‌گوید: «یا شما را گروه گروه به هم اندازد و عذاب بعضی از شما را به بعضی دیگر بچشاند» آن حضرت فرمود: «این دو (هشدار نظر به هشدارهای قبلی) ساده‌تر و آسان‌تر است.»

١٢- باب : مَنْ شَبَّهَ أَصْلاً مَعْلُومًا بِأَصْلٍ مُبَيَّنٍ قَدْ بَيَّنَ اللَّهُ حُكْمَهُمَا لِيُفْهِمَ السَّائِلَ

٧٣١٤- حَدَّثَنَا أَصْبَغُ بْنُ الْفَرَجِ حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ عَنْ يُونُسَ عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ عَنْ

باب-١٢

کسی که اصل معلومی را به اصلی که خدا حکم هر دو رابیان کرده، تشبیه (قیاس)کند تا سؤال کننده بفهمد.

٧٣١٤- از یونُس، از ابن شهاب، از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن روایت است که ابوهریره گفت:

أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ أَعْرَابِيًّا أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: إِنَّ امْرَأَتِي وَلَدَتْ غُلَامًا أَسْوَدَ وَإِنِّي أَنْكَرْتُهُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «هَلْ لَكَ مِنْ إِبِلٍ؟» قال: نَعَمْ. قال: «فَمَا أَلْوَانُهَا؟» قال: حُمْرٌ. قال: «هَلْ فِيهَا مِنْ أَوْرَقَ؟» قال: إِنَّ فِيهَا لَوُرْقًا، قال: «فَأَنَّى تُرَى ذَلِكَ جَاءَهَا؟» قال: يَا رَسُولَ اللَّهِ، عِرْقٌ نَزَعَهَا، قال: وَلَعَلَّ هَذَا عِرْقٌ نَزَعَهُ وَلَمْ يُرَخِّصْ لَهُ فِي الانْتِفَاءِ مِنْهُ. [راجع: ۵۳۰۵. أخرجه مسلم ۱۵۰۰]

بادیه نشینی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: همانا زن من پسری سیاه زاییده ولی انکار می کنم که وی پسر من باشد. رسول الله به وی گفت: « آیا شتر داری؟» گفت:آری. فرمود:« چه رنگ اند؟» گفت: سرخ گون اند. فرمود؟ «آیا در میان آنها خاکی رنگ است؟» گفت : همانا در میان آنها خاکی رنگ است. فرمود:« پس تو چه گمان می کنی که این رنگ از کجا آمده؟» وی گفت یا رسول الله، رگی است (که نسل بالنسل) آن را به این رنگ درآورده است. آن حضرت فرمود: «و شاید همین رگ (وراثت) آن (نوزاد) را به این رنگ درآورده است» و آن حضرت به وی اجازه نداد که (بالعان) آن نوزاد را از خود نفی کند.

۷۳۱۵- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ امْرَأَةً جَاءَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَتْ: إِنَّ أُمِّي نَذَرَتْ أَنْ تَحُجَّ فَمَاتَتْ قَبْلَ أَنْ تَحُجَّ، أَفَأَحُجُّ عَنْهَا؟ قال: «نَعَمْ حُجِّي عَنْهَا، أَرَأَيْتِ لَوْ كَانَ عَلَى أُمِّكِ دَيْنٌ، أَكُنْتِ قَاضِيَتَهُ؟» قَالَتْ: نَعَمْ، فَقَالَ: «اقْضُوا اللَّهَ الَّذِي لَهُ فَإِنَّ اللَّهَ أَحَقُّ بِالْوَفَاءِ». [راجع: ۱۸۵۲]

۷۳۱۵- از ابو بشر، از سعید بن جبیر روایت است که ابن عباس گفت:

زنی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: همانا مادرم نذر کرده بود که حج کند، ولی پیش از آنکه حج کند مُرد. آیا من از جانب وی حج کنم؟ فرمود: « آری، از جانب وی حج کن.» چه می گویی در موردی که بر مادرت قرضی باشد، آیا تو آن را دادنی هستی؟ گفت: آری. فرمود: « قرض خدا را برایش ادا کنید و خداوند سزاوارتر است که حقش ادا شود»

۱۳- باب: مَا جَاءَ فِي اجْتِهَادِ الْقُضَاةِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى

لِقَوْلِهِ: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [المائدة: ۴۵].

باب-۱۳

آنچه دربارهٔ اجتهاد قاضیان بدانچه خدای تعالی نازل کرده، آمده است.

به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند،

وَمَدَحَ النَّبِيُّ ﷺ صَاحِبَ الْحِكْمَةِ حِينَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا، وَلا يَتَكَلَّفُ مِنْ قِبَلِهِ، وَمُشَاوَرَةَ الْخُلَفَاءِ وَسُؤَالِهِمْ أَهْلَ الْعِلْمِ.

آنان خود ستمگرانند» (المائده:۴۵)

و پیامبر صلی الله علیه و سلم، صاحبان حکمت (دینـی) را که بدان حکم می کند و آن را تعلیم می دهد و از پیش خود (به نظر شخصی) حکم نمی کند، ستوده است و دربارهٔ مشورت کردن خلفا با علما و سؤال کردن از ایشان.

۷۳۱٦- حَدَّثَنَا شِهَابُ بْنُ عَبَّادٍ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ قَيْسٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَسُلِّطَ عَلَى هَلَكَتِهِ فِي الْحَقِّ، وَآخَرُ آتَاهُ اللَّهُ حِكْمَةً فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا». [راجع ۷۳. اخرجه مسلم ۸۱٦]

۷۳۱٦- از اسـماعیل، از قَیس روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « رشکی نیست مگر بر دو کس: مردی که خدا به او مالی داده اسـت و او را بر گمـارده که آن را در راه حق خرج کند، و دیگری که خدا به او حکمت (فقاهـت) داده و او بر وفق آن حکم می‌کند و آن را تعلیم می‌دهد»

۷۳۱۷- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ: حَدَّثَنَا هِشَامٌ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ: سَأَلَ عُمَرُ ابْنُ الْخَطَّابِ عَنْ إِمْلَاصِ الْمَرْأَةِ - هِيَ الَّتِي يُضْرَبُ بَطْنُهَا فَتُلْقِي جَنِينًا - فَقَالَ أَيُّكُمْ سَمِعَ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فِيهِ شَيْئًا؟ فَقُلْتُ: أَنَا، فَقَالَ مَا هُوَ؟ قُلْتُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «فِيهِ غُرَّةٌ: عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ»، فَقَالَ: لَا تَبْرَحْ حَتَّى تَجِيئَنِي بِالْمَخْرَجِ فِيمَا قُلْتَ. [راجع: ٦۹۰۵. اخرجه مسلم: ۱٦۸۳ مع الحديث الآتي]

۷۳۱۷- از هشـام، از پدرش روایت اسـت که مُغیره بن شعبه گفت:

عمـر بن خطاب از اِمـلاص زن، یعنی زنی که بر شـکمش ضربه وارد شـده و او جنین (بچه ناتمام خلقت) افکنده باشـد، پرسـید و گفت: کدام یک از شما از پیامبر صلی الله علیه و سلم در این مورد شنیده اید؟

من گفتم: من شـنیده ام. گفت: آن چیسـت که شنیده ای؟ گفتم: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می فرمود: «در (دیَت) آن بنده است؛ غلام باشد یا کنیز. عمر گفت: از اینجا نروی تا در آنچه گفتی برایم گواهی بیاوری.

۷۳۱۸- فَخَرَجْتُ فَوَجَدْتُ مُحَمَّدَ بْنَ مَسْلَمَةَ فَجِئْتُ بِهِ فَشَهِدَ مَعِي أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «فِيهِ غُرَّةٌ: عَبْدٌ أَوْ أَمَةٌ».

تَابَعَهُ ابْنُ أَبِي الزِّنَادِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عُرْوَةَ عَنْ

۷۳۱۸- مغیره می گوید: من برآمدم و محمد بن مَسلَمَه را یافتم و او را آوردم. وی با من شهادت داد که وی از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده اسـت که می فرمـود: « در (خونبهای) آن بنده

الْمُغِيرَةِ . [راجع : ٦٩٠٦ ، أخرجه مسلم : ١٦٨٣ ، مع الحديث السابق].

است. غلام باشد يا كنيز»

١٤- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ « لَتَتْبَعُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ »

باب-۱۴ فرمودۀ پيامبر صلى الله عليه و سلم:

به يقين كه (شما مسلمانان) روشهای كسان پيش از خود را (يهود و نصارا) را پيروی می كنيد.

٧٣١٩- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ ، عَنِ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَأْخُذَ أُمَّتِي بِأَخْذِ الْقُرُونِ قَبْلَهَا شِبْرًا بِشِبْرٍ ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ » ، فَقِيلَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، كَفَارِسَ وَالرُّومِ ؟ فَقَالَ : « وَمَنِ النَّاسُ إِلَّا أُولَئِكَ ؟ »

۷۳۱۹- از ابن ابی ذئب، از مَقبُری روايت است كه ابو هريره گفت: پيامبر صلى الله عليه و سلم فرمود:

« قيامت به پا نمی شود تا امت من روش قرنهای پيشين را در پيش بگيرد، وجب به وجب و دست به دست (گز به گز)»

گفته شد: يا رسول الله (مراد از قرنهای پيشين) مانند مردم فارس و روم است؟ فرمود: « و كيستند آن مردم بجز آنها.»

٧٣٢٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ : حَدَّثَنَا أَبُو عُمَرَ الصَّنْعَانِيُّ مِنَ الْيَمَنِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَتَتْبَعُنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شِبْرًا شِبْرًا ، وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ ، حَتَّى لَوْ دَخَلُوا جُحْرَ ضَبٍّ تَبِعْتُمُوهُمْ » قُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى ؟ قَالَ : « فَمَنْ ؟ » [راجع : ٣٤٥٦ ، أخرجه مسلم : ٢٦٦٩]

۷۳۲۰- از زيد بن مسلم، از عطاء بن يسار روايت است كه ابوسعيد خُدری گفت:

پيامبر صلى الله عليه و سلم فرمود: « به يقين كه شما روش كسان پيش از خود را به اندازۀ وجب به وجب و دست به دست (به دقت) در پيش می گيريد تا آنكه اگر آنها به سوراخ سوسماری در آيند، شما از پی ايشان می رويد»

گفتيم: يا رسول الله، مراد از آن يهود و نصارا اند؟ فرمود: «پس كيست؟»

١٥- باب : إِثْمِ مَنْ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ أَوْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ ﴾ الْآيَةَ [النحل : ٢٥].

باب-۱۵ كسی كه به سوی گمراهی فرا خواند يا روش بدی را رواج دهد

به دليل فرمودۀ خدای تعالی: « تا روز قيامت بار

گناهان خود را تمام بردارند و [نیز] بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می کنند. آگاه باشید، چه بد باری را می کشند.» (النّحل:۲۵)

۷۳۲۱- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُرَّةَ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَيْسَ مِنْ نَفْسٍ تُقْتَلُ ظُلْمًا إِلا كَانَ عَلَى ابْنِ آدَمَ الأَوَّلِ كِفْلٌ مِنْهَا - وَرُبَّمَا قَالَ : سُفْيَانُ مِنْ دَمِهَا - لأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ سَنَّ الْقَتْلَ أَوَّلاً».

[راجع : ۳۳۳۵ . أخرجه مسلم : ۱۶۷۷].

۷۳۲۱- از سفیان، از اعمش، از عبدالله بن مُرَّه از مَسروق روایت است که عبدالله (ابن مسعود) گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی نیست که به ظلم کشته شود مگر آنکه بر پسر اول آدم (قابیل)، از آن بهره‌ای (از گناه) می‌باشد - و شاید سفیان چنین روایت کرده که آن حضرت بدین عبارت فرمود: از خون او. - زیرا وی نخستین کسی بوده (که با کشتن برادر خود هابیل)، کشتن را سنت گردانیده است[1] (اساسگذاری نموده)»

۱۶- باب : مَا ذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ وَحَضَّ عَلَى اتِّفَاقِ أَهْلِ الْعِلْمِ

وَمَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ الْحَرَمَانِ : مَكَّةُ وَالْمَدِينَةُ ، وَمَا كَانَ بِهِمَا مِنْ مَشَاهِدِ النَّبِيِّ ﷺ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ ، وَمُصَلَّى النَّبِيِّ ﷺ وَالْمِنْبَرِ وَالْقَبْرِ

باب-۱۶ آنچه پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کرده و اصرار بر اتفاق اهل علم

و آنچه (مردم) دو حَرَم مکه و مدینه بر آن اجماع کرده اند، و آنچه از مشاهد پیامبر صلی الله علیه و سلم و مهاجرین و انصار در آن دو شهر می باشد، و جایگاه نماز، و منبر، و قبر پیامبر صلی الله علیه و سلم.

۷۳۲۲- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ السَّلَمِيِّ : أَنَّ أَعْرَابِيًّا بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى الإِسْلامِ ، فَأَصَابَ الأَعْرَابِيَّ وَعْكٌ بِالْمَدِينَةِ ، فَجَاءَ الأَعْرَابِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَقِلْنِي بَيْعَتِي ، فَأَبَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . ثُمَّ جَاءَهُ فَقَالَ : أَقِلْنِي بَيْعَتِي ، فَأَبَى ، ثُمَّ جَاءَهُ فَقَالَ : أَقِلْنِي

۷۳۲۲- از مالک، از محمد بن مُنکدر روایت است که جابر بن عبدالله گفت:

بادیه نشینی با پیامبر صلی الله علیه و سلم بر اسلام بیعت کرد. بادیه نشین را در مدینه تب عارض گردید و وی نزد رسول الله صلی الله

---

۱ - با ختم حدیث ۷۳۲۱، جزء بیست و نهم تیسیرالقاری، ختم می‌گردد.

بَيْعَتِي، فَأَبَى، فَخَرَجَ الأَعْرَابِيُّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّمَا الْمَدِينَةُ كَالْكِيرِ تَنْفِي خَبَثَهَا، وَيَنْصَعُ طِيبُهَا».
[أخرجه مسلم: ۱۳۸۳].

علیه و سلم آمد و گفت: یا رسول الله، بیعت مرا واپس بده. رسول الله صلی الله علیه و سلم نپذیرفت، سپس نزد آن حضرت آمد و گفت: بیعت مرا واپس بده، رسول الله صلی الله علیه و سلم نپذیرفت، سپس نزد آن حضرت آمد و گفت: بیعت مرا واپس بده. آن حضرت نپذیرفت. بادیه نشین (از مدینه) برآمد، آنگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا مدینه مانند دمهٔ آهنگر است. بدان را دور می‌کند و خوب آن را خالص می‌گرداند.»

۷۳۲۳- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ: حَدَّثَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ: كُنْتُ أُقْرِئُ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ فَلَمَّا كَانَ آخِرَ حَجَّةٍ حَجَّهَا عُمَرُ، فَقَالَ عَبْدُالرَّحْمَنِ بِمِنًى: لَوْ شَهِدْتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَاهُ رَجُلٌ، قَالَ: إِنَّ فُلاَنًا يَقُولُ: لَوْ مَاتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَبَايَعْنَا فُلاَنًا، فَقَالَ عُمَرُ: لأَقُومَنَّ الْعَشِيَّةَ فَأُحَذِّرَ هَؤُلاَءِ الرَّهْطَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَغْصِبُوهُمْ. قُلْتُ: لاَ تَفْعَلْ، فَإِنَّ الْمَوْسِمَ يَجْمَعُ رَعَاعَ النَّاسِ يَغْلِبُونَ عَلَى مَجْلِسِكَ، فَأَخَافُ أَنْ لاَ يُنْزِلُوهَا عَلَى وَجْهِهَا، فَيُطِيرُ بِهَا كُلُّ مُطِيرٍ، فَأَمْهِلْ حَتَّى تَقْدَمَ الْمَدِينَةَ دَارَ الْهِجْرَةِ وَدَارَ السُّنَّةِ، فَتَخْلُصَ بِأَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ فَيَحْفَظُوا مَقَالَتَكَ وَيُنْزِلُوهَا عَلَى وَجْهِهَا. فَقَالَ: وَاللَّهِ لأَقُومَنَّ بِهِ فِي أَوَّلِ مَقَامٍ أَقُومُهُ بِالْمَدِينَةِ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ، فَكَانَ فِيمَا أُنْزِلَ آيَةُ الرَّجْمِ. [راجع: ۲۴۶۲. أخرجه مسلم: ۱۶۹۱ مختصراً].

۷۳۲۳- از مَعمَر، از زُهری از عبیدالله بن عبدالله روایت است که گفت:

ابن عباس رضی الله عنهما گفت: من بر عبدالرحمن بن عوف (قرآن را) می‌خواندم و این زمان مصادف به آخرین حجّی بود که عمر کرد. عبدالرحمن در منی (به من) گفت: آیا امیرالمؤمنین (عمر) را دیده‌ای، مردی نزد وی آمده بود و گفت: فلان کس می‌گوید: اگر امیرالمؤمنین بمیرد، من با فلان کس بیعت می‌کنم.

عمر گفت: امشب (به خطبه) خواهم ایستاد و آن گروهی را که قصد دارند (حق مردم را) غصب کنند، هشدار خواهم داد.

من گفتم: این کار را مکن، همانا این موسم (حج) است که مردم بد و نادان را جمع می‌کند و آنها در مجلس تو غلبه می‌کنند و از آن می‌ترسم که (سخنان تو را) بر وجه درست آن درک نکنند و به هر گونه که خواهند تغییر دهند، پس انتظار بکش تا آنکه به مدینه که جایگاه هجرت و جایگاه سنّت است، برسی و

به اصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم از مهاجر و انصار، بپیوندی تا آنها سخنان تو را فراگیرند و به وجه درست آن دریابند.
عمر گفت: به خدا سوگند در اولین فرصتی که در مدینه بیابم، در این مورد (به خطبه) خواهم ایستاد.
ابن عباس گفت: ما به مدینه آمدیم. آنگاه عمر گفت: همانا خدا محمد صلی الله علیه و سلم را به حق فرستاد و بر وی کتاب را فرود آورد و در میان آنچه فرود آورد آیت رجم (سنگسار) نیز بود.

٧٣٢٤- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادٌ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ مُحَمَّدٍ قال : كُنَّا عِنْدَ أَبِي هُرَيْرَةَ وَعَلَيْهِ ثَوْبَانِ مُمَشَّقَانِ مِنْ كَتَّانٍ ، فَتَمَخَّطَ فَقَالَ : بَخٍ بَخٍ ، أَبُو هُرَيْرَةَ يَتَمَخَّطُ فِي الْكَتَّانِ ، لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَإِنِّي لأَخِرُّ فِيمَا بَيْنَ مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى حُجْرَةِ عَائِشَةَ مَغْشِيًّا عَلَيَّ ، فَيَجِيءُ الْجَائِي فَيَضَعُ رِجْلَهُ عَلَى عُنُقِي وَيُرَى أَنِّي مَجْنُونٌ ، وَمَا بِي مِنْ جُنُونٍ مَا بِي إِلا الْجُوعُ .

٧٣٢٤- از حَمّاد، از اَیّوب، از محمد روایت است که گفت: ما نزد ابوهریره بودیم در حالی که وی دو جامه به تن داشت، که با گِل سرخ رنگ‌امیزی شده بود. وی در همان جامه آب بینی افشاند و گفت: واه واه ابوهریره در جامهٔ رنگین آب بینی می‌افشاند، همانا من (خودم را به یاد می‌اورم) که میان منبر رسول الله صلی الله علیه و سلم و حجرهٔ عایشه بیهوش افتاده بودم و کسی آمد و پای خود را بر گردن من نهاد و گمان می‌کرد که من دیوانه‌ام، در حالی که من دیوانه نبودم مگر اینکه گرسنه بودم (و حالا چنین حالتی دارم)

٧٣٢٥- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَابِسٍ قال : سُئِلَ ابْنُ عَبَّاسٍ : أَشَهِدْتَ الْعِيدَ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ ؟ قال : نَعَمْ ، وَلَوْلا مَنْزِلَتِي مِنْهُ مَا شَهِدْتُهُ مِنَ الصِّغَرِ . فَأَتَى الْعَلَمَ الَّذِي عِنْدَ دَارِ كَثِيرِ بْنِ الصَّلْتِ فَصَلَّى ثُمَّ خَطَبَ - وَلَمْ يَذْكُرْ أَذَانًا وَلا إِقَامَةً - ثُمَّ أَمَرَ بِالصَّدَقَةِ فَجَعَلَ النِّسَاءُ يُشِرْنَ إِلَى آذَانِهِنَّ وَحُلُوقِهِنَّ ،

٧٣٢٥- از سُفیان از عبدالرحمن بن عابس روایت است که گفت: از ابن عباس سؤال شد: آیا در (نماز) عید با پیامبر صلی الله علیه و سلم حاضر شده‌ای؟ گفت: آری. ولی اگر نزد آن حضرت منزلتی نمی‌داشتم، نظر به خوردسالی خود حاضر نمی‌شدم. آن حضرت به سوی

فَأَمَرَ بِلالاً فَأَتَاهُنَّ ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ۹۸ . اخرجه مسلم : ۸۸٤ ، مطولاً واخرجه في كتاب العيدين ۱۳ بزيادة]

نشـانه‌ای آمد که نزدیک سرای کثیر بن صَلت نصب شـده بـود. وی در آنجا نمـاز گزارد و سـپس خطبه خواند– ونه از اذان و نه از اقامت یاد کرد[۱]– سپس به دادن صدقه امر کرد و زنان دسـتها را به سوی گوشـها و گلوهای خویش دراز می‌کردند، آن حضرت به بلال امر کرد که نزدشان برود (و زیورات را بگیرد) سپس بلال به نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بازگشت.

۷۳۲٦– حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَأْتِي قُبَاءَ مَاشِيًا وَرَاكِبًا . [راجع : ۱۱۹۱ . اخرجه مسلم : ۱۳۹۹]

۷۳۲٦– از سُفیان، از عبدالله بن دینار از ابن عمر رضی الله عنهما روایت اسـت که گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سـلم به مسجد قباء (که از مشاهد وی است) سواره و پیاده می‌آمد.

۷۳۲۷– حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ لِعَبْدِاللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ : ادْفِنِّي مَعَ صَوَاحِبِي ، وَلَا تَدْفِنِّي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْبَيْتِ ، فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أُزَكَّى . [راجع : ۱۳۹۱]

۷۳۲۷– از ابواُسامه، از هِشام، از پدرش روایت است که گفت: عایشه به عبدالله ابن زبیر گفت: مـرا با همصحبتان مـن از زنان آن حضرت در گورستان بقیع دفن کن، و مرا با پیامبر صلی الله علیه و سـلم در خانهٔ من دفن مکن. همانا من ناخوش می‌دارم که (با دفن شـدن در آنجا) به من فضیلت و برتری داده شود.

۷۳۲۸– وَعَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ عُمَرَ أَرْسَلَ إِلَى عَائِشَةَ : ائْذَنِي لِي أَنْ أُدْفَنَ مَعَ صَاحِبَيَّ ، فَقَالَتْ : إِي وَاللَّهِ ، قَالَ : وَكَانَ الرَّجُلُ إِذَا أَرْسَلَ إِلَيْهَا مِنَ الصَّحَابَةِ قَالَتْ : لا وَاللَّهِ ، لا أُوثِرُهُمْ بِأَحَدٍ أَبَدًا .

۷۳۲۸– از هشام، از پدرش روایت شده که عمر کسی را نزد عایشـه فرستاد (که بگوید) به من اجـازه ده که در کنار دو یار خود (آن حضرت و ابوبکر) دفن شوم. عایشه گفت: آری، به خدا سـوگند (لفظی بود که عایشه بر زبان می‌آورد) آنـگاه که یکی از اصحاب پیامبر کسـی را نزد وی می‌فرسـتاد (تا به وی اجـازه بدهد که در آنجا دفن شود) می‌گفت: نی به خدا سوگند به هیچ یک اجازه نمی‌دهم که در آنجا دفن شود.

۷۳۲۹– حَدَّثَنَا أَيُّوبُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي أُوَيْسٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلالٍ ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ :

۷۳۲۹– از صالـح بـن کَیسـان از ابن شـهاب

۱ – یعنی در نماز عید اذان و اقامه نیست.

قال ابْنُ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُصَلِّي الْعَصْرَ فَيَأْتِي الْعَوَالِيَ وَالشَّمْسُ مُرْتَفِعَةٌ .

وَزَادَ اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ : وَبُعْدُ الْعَوَالِي أَرْبَعَةُ أَمْيَالٍ

روایت اسـت که گفت: اَنَس بن مالک مرا خبر داده که:

پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز عصر را می‌گزارد و سپس کسی به عوالی مدینه می‌آمد در حالی که آفتاب بلند می‌بود. و لیث به روایت از یونُس افزوده است: و دوری فاصلهٔ عوالی، چهار یا سه میل از (مدینه) بود.

۷۳۳۰- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ : حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ مَالِكٍ ، عَنِ الْجُعَيْدِ : سَمِعْتُ السَّائِبَ بْنَ يَزِيدَ يَقُولُ : كَانَ الصَّاعُ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ مُدًّا وَثُلُثًا بِمُدِّكُمُ الْيَوْمَ وَقَدْ زِيدَ فِيهِ . سَمِعَ الْقَاسِمُ بْنُ مَالِكٍ الْجُعَيْدَ . [راجع : ۱۸۵۹] .

۷۳۳۰- از قاسم بن مالک، از جُعَید روایت است که گفت: از سائب بن یزید شنیدم که می‌گفت: صَاع (واحد پیمانه) در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم، معادل به یک مُد و سوم حصهٔ مُد امروز شما بود ولی عمر بن عبدالعزیز در صاع افزوده و آن را معادل یک مُد و دو سوم مُد ساخته است. این مطلب را قاسم بن مالک از جُعَید شنیده است.

۷۳۳۱- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « اللَّهُمَّ بَارِكْ لَهُمْ فِي مِكْيَالِهِمْ وَبَارِكْ لَهُمْ فِي صَاعِهِمْ وَمُدِّهِمْ » ، يَعْنِي أَهْلَ الْمَدِينَةِ . [راجع : ۲۱۳۰ . أخرجه مسلم : ۱۳۶۸].

۷۳۳۱- از مالک، از اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحه، از انس بن مالک روایت است که گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «بارالها، در پیمانه‌هایشان برکت ده و در صَاع و مُدشان برکت ده.» یعنی: برای مردم مدینه.

۷۳۳۲- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا أَبُو ضَمْرَةَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّ الْيَهُودَ جَاؤُوا إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِرَجُلٍ وَامْرَأَةٍ زَنَيَا فَأَمَرَ بِهِمَا فَرُجِمَا قَرِيبًا ، مِنْ حَيْثُ تُوضَعُ الْجَنَائِزُ عِنْدَ الْمَسْجِدِ . [راجع : ۱۳۲۹ . أخرجه مسلم : ۱۶۹۹ بدون ذكر موضع الجنائز].

۷۳۳۲- از موسی بن عُقبَه، از نافع روایت است که ابن عمر گفت: همانا یهود مرد و زنی را که زنا کرده بودند نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آوردند. آن حضرت امر کرد و آنها نزدیک جایی که جنازه‌ها گذاشته می‌شوند در نزدیکی مسجد، سنگسار شدند.

۷۳۳۳- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَمْرٍو مَوْلَى الْمُطَّلِبِ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ؓ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَلَعَ لَهُ أُحُدٌ ، فَقَالَ : « هَذَا جَبَلٌ يُحِبُّنَا وَنُحِبُّهُ اللَّهُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ حَرَّمَ مَكَّةَ وَإِنِّي أُحَرِّمُ مَا بَيْنَ لَابَتَيْهَا »

۷۳۳۳- از مالک، از عمرو مولی مُطَّلِب روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: کوه اُحُد در نظر رسول الله صلی الله علیه و سلم نمودار شد، فرمود: «این کوهی است که

تَابَعَهُ سَهْلٌ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فِي أُحُدٍ . [راجع : ۳۷۱ و ۲۸۹۳ أخرجه مسلم : ۱۳٦۵ الحج ۴٦۲ مطولاً]

دوست‌مان می‌دارد و ما دوستش می‌داریم، بارالها همانا ابراهیم مکه را حَرَم گردانید و من (ساحهٔ) میان دو کوه (مدینه) را حرم می‌گردانم»

متابعت کرده است انس بن مالک را سهل (بن سعد) از پیامبر صلی الله علیه و سلم.

۷۳۳٤- حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ : حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ : حَدَّثَنِي أَبُو حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلٍ أَنَّهُ كَانَ بَيْنَ جِدَارِ الْمَسْجِدِ مِمَّا يَلِي الْقِبْلَةَ وَبَيْنَ الْمِنْبَرِ مَمَرُّ الشَّاةِ . [راجع : ٤٦٩ ، أخرجه مسلم : ٥٠٨]

۷۳۳٤- از ابو غَسان، از ابو حازِم روایت است که سهل گفت: فاصله میان دیوار مسجد که به سوی قبله است با منبر به اندازه ای بود که یک گوسفند از میان آن می گذشت.

۷۳۳٥- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ ، عَنْ خُبَيْبِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « مَا بَيْنَ بَيْتِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ ، وَمِنْبَرِي عَلَى حَوْضِي » . [راجع : ۱۱۹٦ . أخرجه مسلم : ۱۳۹۱]

۷۳۳٥- از مالک، از خُبَیب بن عبدالرحمن از حَفص بن عاصِم روایت است که ابوهریره گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «میان خانه ام و منبرم روضه ای از روضه های بهشت است و منبرم بر سر حوض من (کوثر) است.»

۷۳۳٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : سَابَقَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ الْخَيْلِ فَأُرْسِلَتِ الَّتِي ضُمِّرَتْ مِنْهَا ، وَأَمَدُهَا إِلَى الْحَفْيَاءِ إِلَى ثَنِيَّةِ الْوَدَاعِ ، وَالَّتِي لَمْ تُضَمَّرْ ، أَمَدُهَا ثَنِيَّةُ الْوَدَاعِ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ ، وَأَنَّ عَبْدَاللَّهِ كَانَ فِيمَنْ سَابَقَ . [راجع : ٤٢٠ أخرجه مسلم : ۱۸۷۰]

۷۳۳٦- از جُوَیرِیه، از نافع روایت است که عبدالله (بن عمر) گفت:

رسول الله علیه و سلم مسابقه اسب دوانی به راه انداخت و گله ای از اسبهایی (که برای دویدن) لاغر کرده شده بودند، در امتداد حَفیاء تاثَنِیّهِ الوَداع به مسابقه پرداختند و گله ای از اسب های لاغر نشده در امتداد ثَنیّهِ الوَداع تا مسجد بنی زُرَیق مسابقه کردند، و همانا عبدالله (بن عمر) در میان مسابقه‌کنندگان بود.

۷۳۳۷- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ ، عَنْ لَيْثٍ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ (ح) .

وحَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا عِيسَى ، وَابْنُ إِدْرِيسَ ، وَابْنُ أَبِي غَنِيَّةَ ، عَنْ أَبِي حَيَّانَ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : سَمِعْتُ عُمَرَ عَلَى مِنْبَرِ

۷۳۳۷- از قُتَیبه از لَیث از نافع، از ابن عمر روایت است و نیز از اسحاق، از عیسی وابن ادریس و ابن اَبی غَنیّه، از ابو حَیّان، از شَعبی، از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: از عمر شنیدم در حالی که بر منبر پیامبر صلی

عُمَرَ رضي الله عنهما قـال : سَمِعْتُ عُمَرَ عَلَى مِنْبَرِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٤٦١٩ . أخرجه مسلم : ٣٠٣٢ ، مطولاً] .

الله علیه و سلم بود.

٧٣٣٨- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي السَّائِبُ بْنُ يَزِيدَ : سَمِعَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ خَطَبَنَا عَلَى مِنْبَرِ النَّبِيِّ ﷺ .

٧٣٣٨- از شعیب، از زُهری روایت است که گفت: سائب بن یزید مرا خبر داده است که: وی از عثمان بن عفّان شنیده که بر منبر پیامبر صلی الله علیه و سلم بر ما خطبه می خواند.

٧٣٣٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالأَعْلَى : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ حَسَّانَ : أَنَّ هِشَامَ بْنَ عُرْوَةَ حَدَّثَهُ : عَنْ أَبِيهِ : أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ : قَدْ كَانَ يُوضَعُ لِي وَلِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ هَذَا الْمِرْكَنُ ، فَنَشْرَعُ فِيهِ جَمِيعًا . [راجع : ٢٥٠ . أخرجه مسلم: ٣١٩ . بذكر الفرق] .

٧٣٣٩- از هِشام بن حَسّان، از هِشام بن عُروه روایت است که از پدر خود روایت می کرد که گفته است:

همانا عایشه گفت: همانا همین ظرف کلان مسی برای من و رسول الله صلی الله علیه و سلم نهاده می شد و ما هر دو با هم (برای غسل) از آن آب می گرفتیم.

٧٣٤٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ عَبَّادٍ : حَدَّثَنَا عَاصِمٌ الأَحْوَلُ ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ : حَالَفَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ الأَنْصَارِ وَقُرَيْشٍ فِي دَارِي الَّتِي بِالْمَدِينَةِ . [راجع : ٢٢٩٤ أخرجه مسلم : ٢٥٢٩] .

٧٣٤٠- از عَبّاد بن عبّاد، از عاصِم اَحوَل، از انس روایت است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم میان قریش و انصار، در خانهٔ من در مدینه پیمان برادری بست.

٧٣٤١- وَقَنَتَ شَهْرًا يَدْعُو عَلَى أَحْيَاءٍ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ . [راجع : ١٠٠١ . أخرجه مسلم . ٦٧٧]

٧٣٤١- و آن حضرت برای یک ماه بر اقوامی از قبیلهٔ بَنی سلیم قنوت (دعای بد) خواند. (زیرا مسلمانان را به نیرنگ کشته بودند)

٧٣٤٢- حَدَّثَنِي أَبُو كُرَيْبٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا بُرَيْدٌ ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ قَالَ : قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ ، فَلَقِيَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ سَلَامٍ ، فَقَالَ لِي : انْطَلِقْ إِلَى الْمَنْزِلِ ، فَأَسْقِيَكَ فِي قَدَحٍ شَرِبَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، وَتُصَلِّي فِي مَسْجِدٍ صَلَّى فِيهِ النَّبِيُّ ﷺ . فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ ، فَسَقَانِي سَوِيقًا ، وَأَطْعَمَنِي تَمْرًا ، وَصَلَّيْتُ فِي مَسْجِدِهِ . [راجع : ٣٨١٤] .

٧٣٤٢- از ابو اُسامه از برید روایت است که ابو بُرده گفت:

به مدینه رفتم و عبدالله بن سلام مرا ملاقات کرد و به من گفت: به خانه ام بیا تا در قدحی که رسول الله صلی الله علیه و سلم نوشیده است، تو را بنوشانم و در مسجدی نماز بگزاری که رسول الله صلی الله علیه و سلم در آن نماز گزارده است.

ابو بُرده می گوید: همراهش رفتم، مرا سویق نوشانید و خرما خورانید، و در مسجد وی نماز

گزاردم.

٧٣٤٣- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ : حَدَّثَنِي عِكْرِمَةُ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ حَدَّثَهُ قَالَ : حَدَّثَنِي النَّبِيُّ ﷺ قَالَ : « أَتَانِي اللَّيْلَةَ آتٍ مِنْ رَبِّي ، وَهُوَ بِالْعَقِيقِ ، أَنْ صَلِّ فِي هَذَا الْوَادِي الْمُبَارَكِ ، وَقُلْ : عُمْرَةٌ وَحَجَّةٌ ».

وَقَالَ هَارُونُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : « عُمْرَةٌ فِي حَجَّةٍ » . [راجع : ١٥٣٤].

۷۳۴۳- از یَحیی بن ابی کَثیر، از عِکرَمَه روایت است که ابن عباس گفت: عمر رضی الله عنه گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم به من فرمود: «دیشب کسی از سوی پروردگار من نزد من آمد- در حالی که آن حضرت در عَقیق[1] بود- که در این وادی مبارک نماز بگزار، و گفت: برای ادای عمره و حج نیت کن»

و هارون بن اسماعیل گفت: علی (بن مبارک) گفت: (آن حضرت فرمود: «عمره در حج است» (نیت قران کند).

٧٣٤٤- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : وَقَّتَ النَّبِيُّ ﷺ قَرْنًا لِأَهْلِ نَجْدٍ ، وَالْجُحْفَةَ لِأَهْلِ الشَّامِ ، وَذَا الْحُلَيْفَةِ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ . قَالَ : سَمِعْتُ هَذَا مِنَ النَّبِيِّ ﷺ ، وَبَلَغَنِي أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « وَلِأَهْلِ الْيَمَنِ يَلَمْلَمُ » . وَذُكِرَ الْعِرَاقُ ، فَقَالَ : لَمْ يَكُنْ عِرَاقٌ يَوْمَئِذٍ . [راجع : ١٣٣ . اخرجه مسلم : ١١٨٢].

۷۳۴۴- از سُفیان، از عبدالله بن دینار، از ابن عمر روایت است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم میقات مردم نجد را قَرَن و از مردم شام را جُحفَه و از مردم مدینه را ذوالحُلَیفَه تعیین کرد. ابن عمر گفت: این را پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «میقات مردم یَمَن یَلَملَم است» و از میقات مردم عراق یاد شد، ابن عمر گفت: در آن روزها عراق نبوده است.

٧٣٤٥- حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ الْمُبَارَكِ : حَدَّثَنَا الْفُضَيْلُ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : أَنَّهُ أُرِيَ وَهُوَ فِي مُعَرَّسِهِ بِذِي الْحُلَيْفَةِ ، فَقِيلَ لَهُ : إِنَّكَ بِبَطْحَاءَ مُبَارَكَةٍ . [راجع : ٤٨٣ . اخرجه مسلم : ١٣٤٦].

۷۳۴۵- از موسی بن عقبه از سالم بن عبدالله، از پدرش (ابن عمر) از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که: آنگاه که آن حضرت در ذِی الحُلَیفَه در آخر شب (در خوابگاه خویش) بود. به وی نموده شد و به وی گفته شد: همانا تو در بَطحای مبارک هستی.

[1] – وادی عقیق بسیار مشهور است و در ده کیلومتری مدینهٔ منوره قرار دارد. (ترجمهٔ انگلیسی بخاری)

١٧- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ ﴾ [آل عمران : ١٢٨]

٧٣٤٦- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ فِي صَلاَةِ الْفَجْرِ ، وَرَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ ، قَالَ : « اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْدُ » . فِي الأَخِيرَةِ ، ثُمَّ قَالَ : « اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلاَنًا وَفُلاَنًا » . فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ لَيْسَ لَكَ مِنَ الأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ﴾ [آل عمران : ١٢٨]. [راجع : ٤٠٦٩]

باب-١٧

فرمودهٔ خدای تعالی: «هیچ یک از کارها در اختیار تو نیست، یا [خدا] آنان را می بخشاید یا عذابشان می کند» (آل عمران:١٢٨)

٧٣٤٦- از مَعمَر، از زُهری از سالم روایت است که ابن عمر گفت: وی از پیامبر صلی الله علیه وسلم شنیده که در نماز صبح آنگاه که سر خود را از رکوع بلند می کرد، می گفت: «اللَّهُمَّ رَبَّنا وَ لَکَ الحَمدُ» -البته در رکعت آخر- «بار الها، فلان کس و فلان کس را لعنت کن» خدای عَزّ و جلّ (این آیت را) نازل کرد:

«هیچ یک از کارها در اختیار تو نیست یا [خدا] آن را می بخشاید یا عذابشان می کند، زیرا آنان ستمکاراند»

١٨- باب : قَوْلِهِ تَعَالَى :

﴿ وَكَانَ الإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلاً ﴾ [الكهف : ٥٤]

وَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَلاَ تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴾ [العنكبوت : ٤٦] .

٧٣٤٧- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح) .

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَلاَمٍ : أَخْبَرَنَا عَتَّابُ بْنُ بَشِيرٍ ، عَنْ إِسْحَاقَ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ : أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ رضي الله عنهما : أَخْبَرَهُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَالَ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَرَقَهُ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلاَم بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ لَهُمْ : « أَلاَ تُصَلُّونَ » . فَقَالَ عَلِيٌّ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّمَا أَنْفُسُنَا بِيَدِ اللَّهِ ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا . فَانْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ قَالَ لَهُ

باب-١٨

فرمودهٔ خدای تعالی: « به راستی در این قرآن، برای مردم از هرگونه مَثَلی آوردیم ولی انسان بیش از چیز سر جدال دارد» (الکهف: ٥٤)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «و با اهل کتاب، جز به [شیوه ای] که بهتر است مجادله مکنید» (العنکبوت:٤٦)

٧٣٤٧- از اسحاق، از زُهری، از علی بن حُسین، از حُسین بن علی رضی الله عنهما روایت است که همانا علی بن ابی طالب گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم شبی نزد وی و فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و بدیشان گفت: «آیا شما نماز (شب) نمی گزارید؟» علی می گوید: گفتم: یا رسول الله، همانا نفسهای ما در ید قدرت خداست، آنگاه که خدا بخواهد

ذَلِكَ ، وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِ شَيْئًا ، ثُمَّ سَمِعَهُ وَهُوَ مُدْبِرٌ ، يَضْرِبُ فَخِذَهُ ، وَهُوَ يَقُولُ : ﴿ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ﴾ .

قال أبو عبد الله : يُقَالُ : مَا أَتَاكَ لَيْلًا فَهُوَ طَارِقٌ ، وَيُقَالُ : الطَّارِقُ النَّجْمُ ، وَالثَّاقِبُ الْمُضِيءُ ، يُقَالُ : أَثْقِبْ نَارَكَ لِلْمُوقِدِ . [راجع : ۱۱۲۷ . أخرجه مسلم : ۷۷۵]

که ما را برخیزانند، بر می خیزانند. آنگاه که (علی) این را به آن حضرت گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم بازگشت و در پاسخش چیزی نگفت، سپس از آن حضرت شنید، در حالی که پشت گردانیده بود، دست خود را بر ران خود می زند و می گوید: « ولی انسان بیش از هر چیز سر جدال دارد»

ابو عبدالله (امام بخاری در رابطه به لفظ: طَرَقَهُ که در متن آمده) گفته است: گفته می شود: به کسی که شبانگاه نزد تو بیاید، وی طارق، است و گفته می شود: الطّارِق، ستارهٔ روشن، فروزنده. گفته می شود: اَثْقِبْ نَارَکَ لِلْموقِدِ: برای آتش افروز، گفته می شود: آتش خود را بیفروز.

۷۳٤۸- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : بَيْنَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ ، خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « انْطَلِقُوا إِلَى يَهُودَ » . فَخَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى جِئْنَا بَيْتَ الْمِدْرَاسِ ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ فَنَادَاهُمْ فَقَالَ : « يَا مَعْشَرَ يَهُودَ ، أَسْلِمُوا تَسْلَمُوا » . فَقَالُوا : قَدْ بَلَّغْتَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، قَالَ : فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « ذَلِكَ أُرِيدُ ، أَسْلِمُوا تَسْلَمُوا » . فَقَالُوا : قَدْ بَلَّغْتَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « ذَلِكَ أُرِيدُ » . ثُمَّ قَالَهَا الثَّالِثَةَ ، فَقَالَ : « اعْلَمُوا أَنَّمَا الْأَرْضُ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَأَنِّي أُرِيدُ أَنْ أُجْلِيَكُمْ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ ، فَمَنْ وَجَدَ مِنْكُمْ بِمَالِهِ شَيْئًا فَلْيَبِعْهُ ، وَإِلَّا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا الْأَرْضُ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ » . [راجع : ۳۱۶۷ . أخرجه مسلم ۱۷۶۵].

۷۳٤۸- از لَیث، از سعید، از پدر وی روایت است که ابوهریره گفت:

در حالی که ما در مسجد بودیم، رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمد و گفت: « به سوی یهود روانه شوید» ما همراه آن حضرت بر آمدیم تا آنکه به دارالمدراس رسیدیم. پیامبر صلی الله علیه و سلم در آنجا ایستاد و برایشان بانگ زد و گفت: «ای گروه یهود، اسلام بیاورید تا به سلامت مانید!» آنان گفتند: همانا پیام را رساندی، ای ابوالقاسم. رسول الله صلی الله علیه و سلم بدیشان گفت: «این را می خواهم که اسلام بیاورید تا به سلامت بمانید»

آنان گفتند: همانا پیام را به ما رساندی ای ابوالقاسم. رسول الله صلی الله علیه و سلم بدیشان گفت:

« این را می خواهم» سپس برای بار سوم به

آنها گفت: « بدانید که همانا زمین از آنِ خدا و رسـول اوسـت و من می خواهم که شما را از این سرزمین کوچ دهم. پس هر یک از شما که مالی از خود دارد باید آن را بفروشد، ورنه باید بدانید که زمین از آن خدا و رسول اوست.»

١٩- باب : قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [البقرة : ١٤٣]

وَمَا أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِلُزُومِ الْجَمَاعَةِ ، وَهُمْ أَهْلُ الْعِلْمِ .

٧٣٤٩- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يُجَاءُ بِنُوحٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيُقَالُ لَهُ : هَلْ بَلَّغْتَ ؟ فَيَقُولُ : نَعَمْ يَا رَبِّ ، فَتُسْأَلُ أُمَّتُهُ : هَلْ بَلَّغَكُمْ ، فَيَقُولُونَ : مَا جَاءَنَا مِنْ نَذِيرٍ ، فَيَقُولُ : مَنْ شُهُودُكَ ، فَيَقُولُ : مُحَمَّدٌ وَأُمَّتُهُ ، فَيُجَاءُ بِكُمْ فَتَشْهَدُونَ ، ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا - قَالَ : عَدْلًا - لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ » . [البقرة : ١٤٣].

وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَوْنٍ : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذَا . [راجع ٣٣٣٩].

باب-۱۹ فرمودهٔ خدای تعالی: « و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم» (البقره:۱۴۳)

و آنچه پیامبر صلی الله علیه و سـلم به پیوستن به جماعت امر کرده و آنان علما اند.

٧٣٤٩- از اعمَش، از ابوصالح روایت است که ابوسعید خِدری گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « نوح در روز قیامت (به حضور خدا) آورده می شـود و به وی گفته می شود: آیا (پیام خدا را) رسـاندی؟ مـی گوید: آری، ای پروردگار من. از اُمّت وی سـؤال می شود: آیا (پیام خدا را) به شـما رسـانده است؟ آنان می‌گویند: هیچ هشـدار دهنده‌ای نزد ما نیامده است. به نوح گفته می‌شود: گواهان تو کیست؟ می‌گویـد: محمّد و امّت او. آنگاه شـما آورده می‌شـوید و گواهی می‌دهید، سپس رسول الله صلی الله علیه و سـلم (این آیت را) خواند: «و بدین گونه شما را امتی وسط قراردادیم- یعنی عادل- تا بر مردم گواه باشـید؛ و پیامبر بر شما گواه باشد» (البقره:١٤٣)

و از جَعفـر بن عَون، از اعمش، از ابوصالح، از ابوسعید خُدری، از پیامبر صلی الله علیه و سلم همین حدیث روایت شده است.

٢٠- باب : إِذَا اجْتَهَدَ الْعَامِلُ أَوِ الْحَاكِمُ، فَأَخْطَأَ خِلَافَ الرَّسُولِ مِنْ غَيْرِ عِلْمٍ، فَحُكْمُهُ مَرْدُودٌ

لِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ». [راجع: ٢٦٩٧]

٧٣٥٠ ، ٧٣٥١- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ أَخِيهِ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ بِلَالٍ، عَنْ عَبْدِالْمَجِيدِ بْنِ سُهَيْلِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّهُ سَمِعَ سَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ يُحَدِّثُ: أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ وَأَبَا هُرَيْرَةَ حَدَّثَاهُ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَخَا بَنِي عَدِيٍّ الأَنْصَارِيَّ، وَاسْتَعْمَلَهُ عَلَى خَيْبَرَ، فَقَدِمَ بِتَمْرٍ جَنِيبٍ، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَكُلُّ تَمْرِ خَيْبَرَ هَكَذَا». قَالَ: لَا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّا لَنَشْتَرِي الصَّاعَ بِالصَّاعَيْنِ مِنَ الْجَمْعِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَفْعَلُوا، وَلَكِنْ مِثْلاً بِمِثْلٍ، أَوْ بِيعُوا هَذَا وَاشْتَرُوا بِثَمَنِهِ مِنْ هَذَا، وَكَذَلِكَ الْمِيزَانُ». [راجع: ٢٢٠١، ٢٢٠٢. أخرجه مسلم: ١٥٩٣].

باب-۲۰

اگر عامل یا حاکم اجتهاد کند و در اجتهاد خود از روی بی‌علمی خلاف حکم پیامبر خطا کند، حکم وی مردود است. نظر بـه فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم : « کسی که کاری می‌کند که در آن امر ما نیست، آن کار مردود است.»

۷۳۵۱-۷۳۵۰- از سلیمان بن بلال، از عبدالمجید بن سُهَیل بن عبدالرحمن بن عوف روایت است که وی گفت: از سعید بن مُسَیَّب شـنید که حدیث می‌کرد که ابوسعید خُدری و ابوهریره به وی حدیث کرده‌اند: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم، برادر بنی عدی انصاری را فرستاد و او را عامل (مأمور جمع آوری زکات) خیبر گردانید. وی (پس از انجام وظیفه) با خود خرمای جَنیب (خرمای خوب) آورد. رسول الله صلی الله علیه و سلم به وی گفت: «آیا همهٔ خرماهای خیبر بدینگونه‌اند؟» وی گفت: نی، به خدا سوگند یا رسول الله، همانا ما یک صاع (از این خرمای خوب) را به دو صاع از خرمای مخلوط می‌خریم. رسول الله صلی الله علیه و سلم به او گفت: «این کار را مکنید، مثل به مثل عمل کنید (یک صاع در برابر یک صاع) یا آن (خرمای مخلوط) را بفروشید و از بهای آن از این خرمای (خوب) بخرید و همچنین است در میزان» (آنچه به وزن فروخته می‌شود نه به پیمانه)

٢١- باب : أَجْرِ الْحَاكِمِ إِذَا اجْتَهَدَ فَأَصَابَ أَوْ أَخْطَأَ

٧٣٥٢- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يَزِيدَ الْمُقْرِئُ الْمَكِّيُّ: حَدَّثَنَا

باب-۲۱ پاداش حاکم (قاضی) اگر در اجتهاد خود صواب کند یا خطا

۷۳۵۲- از محمد بن ابراهیم بن حارث، از

حَيْوَةُ بْنُ شُرَيْحٍ : حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْهَادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَارِثِ ، عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي قَيْسٍ مَوْلَى عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ : أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « إِذَا حَكَمَ الْحَاكِمُ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَصَابَ فَلَهُ أَجْرَانِ ، وَإِذَا حَكَمَ فَاجْتَهَدَ ثُمَّ أَخْطَأَ فَلَهُ أَجْرٌ » . [أخرجه مسلم : ۱۷۱۶].

قال : فَحَدَّثْتُ بِهَذَا الْحَدِيثِ أَبَا بَكْرِ بْنَ عَمْرِو بْنِ حَزْمٍ فَقَالَ : هَكَذَا حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ .

وَقَالَ عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ الْمُطَّلِبِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ مِثْلَهُ . [أخرجه مسلم : ۱۷۱۶].

بُسر بن سعید، از ابوقیس مولی عمرو بن عاص روایت است که عمروبن عاص گفت: همانا وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده که می‌فرمود: «اذا حَكَمَ الحَاكِمُ فاجتَهَدَ[1] ثُمَّ اَصابَ[2] فَلَهُ اَجرانِ[3] و اِذَا حَكَمَ فَاجتَهَدَ[4] ثُمَّ أخطأ[5] فَلَهُ اَجرٌ[6]» «اگر حاکم حکم کند پس اجتهاد کند سپس به راه صواب برسد، او را دو

---

۱ - در «صحیح البخاری» شرح و تحقیق شیخ قاسم شماعی رفاعی در شرح این حدیث مطالبی آمده که ترجمه‌اش آورده می‌شود:
«اذا حَكَمَ الحاكِمُ فَاجتَهَدَ» «اگر حاکم حکم کند پس اجتهاد کند»، در این عبارت، حکم کردن، بعد از اجتهاد آمده است، معنای آن چنین است که اگرحاکم بخواهد حکم کند باید اجتهاد کند»، زیرا به اتفاق علما قبل از اجتهاد، حکم کردن جواز ندارد. حرف (ف) در «فَاجتَهَدَ» حالت تفسیری دارد نه حالت تعقیبی که «پس» معنی کنند.

۲ - «ثُمَّ اَصَابَ» «سپس به راه ثواب رسد» یعنی: بدانچه مجتهد در نفس الامر مسأله به دریافت حکم خدای تعالی موفق می‌شود.

۳ - «فَلَهُ اَجرانِ» «او را دو ثواب است» یعنی ثواب اجتهاد و ثواب به راه صواب رسیدن او.

۴ - «وَاِذَا حَكَمَ فَاجتَهَدَ» «و اگر حکم کند پس اجتهاد کند» یعنی: اگر بخواهد حکم کند باید اجتهاد کند.

۵ - «ثُمَّ اَخطَاَ» «سپس راه خطا برود» یعنی نظر اجتهادی‌اش بجز حکم خدای تعالی باشد.

۶ - «فَلَهُ اَجرٌ» «او را یک ثواب است» یعنی: همان ثواب اجتهاد خود را در می‌یابد و بس. دلیل آن این است که حق (راه صواب) به نزد خدای تعالی یکی است و در هر واقعه‌ای نزد خدای تعالی حکمی است پس هر که آن حکم را دریابد به راه صواب می‌رسد، و هر که آن حکم را درنیابد، همانا به راه خطا می‌رود. در اینکه مجتهد راه خطا می‌رود و یا به راه صواب می‌رسد، در اصول فقه تثبیت شده است. اصل کلام آن است که در مسائل مورد اختلاف که حکم قاطع در آن نباشد، اجتهاد صورت می‌گیرد. بعضی گفته‌اند: هر مجتهد (به ثواب) می‌رسد و هر حکم تابع به گمان مجتهد است و هر حکمی را که در آن گمان می‌کند آن حکم خدای تعالی در حق آن باشد، هر که از آن تقلید کند حق است. گفته شده: در حادثه‌ای که خدای تعالی در آن حکم کرده باشد، بجز از حکم خدا در آن حکم نمی‌شود و مجتهد (به ثواب) اجتهاد خود می‌رسد، و اگر نظرمجتهد خلاف باشد، وی مخطئ است (راه خطا رفته است) و بسا که گفته‌اند: مخطئ، نهایت امر است نه آغاز آن.
بعضی گفته‌اند: و این ظاهر مذهب شافعی رضی الله تعالی عنه است که خدای تعالی در هر واقعه‌ای قبل از آنکه مجتهدین اجتهاد کنندو صاحب نظران در آن بیندیشند، حکمی دارد. پس مجتهد مکلف به رسیدن راه حق است و این درست است تا آنجا که امکان آن باشد. سپس درمورد اینکه مجتهد اگر حق را خطا کند، اختلاف کرده‌اند که آیا گناهکار می‌شود یا نه. صحیح آن است که گناهکار نمی‌شود، بلکه نظر به مفهوم این حدیث به خاطر سعی و تلاش آن در دریافت حقیقت، مستحق ثواب می‌شود

ثواب اســت، و اگر حکم کند پس اجتهاد کند، سـپس راه خطا برود، او را یک ثواب اســت».

راوی گفــت: من این حدیــث را به ابوبکر بن محمــد (بن حَزم) گفتم، وی گفت: ابو سَـلَمَه بن عبدالرحمن از ابوهریره نیز همچنین روایت کرده اســت. و عبدالعزیز بن مُطَّلب گفته که از عبدالله بن ابی‌بکر، از ابوسَـلَمَه از پیامبر صلی الله علیه و سلم به مثل این حدیث روایت شده است.

٢٢- باب : الْحُجَّةِ عَلَى مَنْ قَالَ :

إِنَّ أَحْكَامَ النَّبِيِّ ﷺ كَانَتْ ظَاهِرَةً ، وَمَا كَانَ يَغِيبُ بَعْضُهُمْ مِنْ مَشَاهِدِ النَّبِيِّ ﷺ وَأُمُورِ الإِسْلاَمِ.

٧٣٥٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ : حَدَّثَنِي عَطَاءٌ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ قَالَ : اسْتَأْذَنَ أَبُو مُوسَى عَلَى عُمَرَ ، فَكَأَنَّهُ وَجَدَهُ مَشْغُولاً فَرَجَعَ ، فَقَالَ عُمَرُ : أَلَمْ أَسْمَعْ صَوْتَ عَبْدِاللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ؟ ائْذَنُوا لَهُ ، فَدُعِيَ لَهُ ، فَقَالَ : مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ ؟ فَقَالَ : إِنَّا كُنَّا نُؤْمَرُ بِهَذَا ، قَالَ : فَأْتِنِي عَلَى هَذَا بِبَيِّنَةٍ أَوْ لأَفْعَلَنَّ بِكَ ، فَانْطَلَقَ إِلَى مَجْلِسٍ مِنَ الأَنْصَارِ ، فَقَالُوا : لاَ يَشْهَدُ إِلاَّ أَصَاغِرُنَا ، فَقَامَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ فَقَالَ : قَدْ كُنَّا نُؤْمَرُ بِهَذَا ، فَقَالَ عُمَرُ : خَفِيَ عَلَيَّ هَذَا مِنْ أَمْرِ النَّبِيِّ ﷺ ، أَلْهَانِي الصَّفْقُ بِالأَسْوَاقِ . [راجع : ٢٠٦٢ . أخرجه مسلم : ٢١٥٣].

باب-۲۲ حجت بر کسی که گفته است:

همانـا احکام پیامبر صلی الله علیه و سـلم (بر همگان) ظاهر بوده، و آنچه بعضی از اصحاب از مشاهدهٔ (اقوال و اعمال) پیامبر صلی اله علیه و سلم و امور اسلام غایب بوده‌اند.

۷۳۵۳- از ابــن جُرَیج، از عطاء روایت اســت که عبید بن عُمیر گفت: ابوموســی اشــعری از عمر (بن خطاب) اجازهٔ ورود خواست. گویی او را به کاری مشــغول یافت (انتظار نکشــید) و بازگشت. ســپس عمر گفت: آیا آواز عبدالله بن قَیس (ابوموســی) را نشنیدم؟ به وی اجازه بدهید. آنگاه ابوموســی را فراخواندند. عمر به وی گفت: تو را چه باعث شــد که چنین کاری کردی (بازگشــتی)؟ ابوموســی گفت: همانا ما (نظر به دســتورآن حضرت) بدیــن کار مأمور گشته‌ایم[۱].

عمر گفت: بــر این ادعا برایم گواه بیاور یا من

---

۱ – مراد از دستور پیامبر صلی الله علیه و سلم آن بود که اگر کسی برای ورود به خانه‌ای اجازه می‌خواهد، باید سه بار اجازه بخواهد. اگر برایش اجازه داده نشود باید باز گردد.

می‌دانم با تو چه کار کنم.
ابوموسی به مجلس انصار رفت (و ماجرا را بیان کرد) به وی گفتند: در این مورد گواهی نمی‌دهد مگر خوردسالان ما. سپس ابوسعید خُدری برخاست (و نزد عمر آمد) و گفت: همانا ما بدین کار مأمور گشته‌ایم.
آنگاه عمر گفت: این دستور پیامبر صلی الله علیه و سلم از من مخفی مانده بود و معاملات در بازارها مرا به خود مشغول ساخته بود.

٧٣٥٤- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنِي الزُّهْرِيُّ : أَنَّهُ سَمِعَهُ مِنَ الأَعْرَجِ يَقُولُ : أَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ : إِنَّكُمْ تَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ يُكْثِرُ الْحَدِيثَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، وَاللَّهُ الْمَوْعِدُ ، إِنِّي كُنْتُ امْرَأً مِسْكِينًا ، أَلْزَمُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى مِلْءِ بَطْنِي ، وَكَانَ الْمُهَاجِرُونَ يَشْغَلُهُمُ الصَّفْقُ بِالأَسْوَاقِ ، وَكَانَتِ الأَنْصَارُ يَشْغَلُهُمُ الْقِيَامُ عَلَى أَمْوَالِهِمْ ، فَشَهِدْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ ، وَقَالَ : «مَنْ يَبْسُطْ رِدَاءَهُ حَتَّى أَقْضِيَ مَقَالَتِي ، ثُمَّ يَقْبِضْهُ ، فَلَنْ يَنْسَى شَيْئًا سَمِعَهُ مِنِّي» . فَبَسَطْتُ بُرْدَةً كَانَتْ عَلَيَّ ، فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ ، مَا نَسِيتُ شَيْئًا سَمِعْتُهُ مِنْهُ . [راجع : ١١٨ . أخرجه مسلم : ٢٤٩٢].

٧٣٥٤- از زُهری روایت است که وی از اَعرَج شنیده است که می‌گفت: ابوهریره گفت: همانا شما می‌گویید که ابوهریره از رسول الله صلی الله علیه و سلم بسیار حدیث روایت می‌کند، خدا وعده‌گاه ماست. (که حق با من است یا با شما). من مردی مسکین بودم که (صحبت) رسول الله صلی الله علیه وسلم را بر خود لازم گرفته بودم و (فقط) به سیری شکم خود خدمت می‌کردم، در حالی که مهاجرین را معامله در بازار به خود مشغول می‌داشت و انصار را وارسی و مراقبت از اموالشان مشغول می‌داشت. روزی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم حاضر شدم. آن حضرت فرمود: «کیست که چادر خود را بگستراند تا آنگاه که من گفتار خود را پایان دهم، سپس چادرش را جمع کند، تا دیگر هرگز آنچه را از من شنیده فراموش نکند؟» من بُرده‌ای را که بر تن داشتم گستردم، سوگند به ذاتی که او را به حق فرستاده که از آن زمان هر چه از آن حضرت شنیده‌ام، فراموش نکرده‌ام.

٢٣- باب : مَنْ رَأَى تَرْكَ النَّكِيرِ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ حُجَّةً ، لا مِنْ غَيْرِ الرَّسُولِ

باب-۲۳

کسی که مخالفت نکردن پیامبر صلی الله علیه

و سلم را در کاری حُجّت می‌داند، نه غیر از رسول را.

۷۳۵۵- حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ حُمَيْد : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّه بْنُ مُعَاذ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّد بْنِ الْمُنْكَدِرِ قال : رَأَيْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِاللَّه يَحْلِفُ بِاللَّهِ : أَنَّ ابْنَ الصَّيَّادِ الدَّجَّالُ ، قُلْتُ : تَحْلِفُ بِاللَّهِ ؟ قال : إِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ يَحْلِفُ عَلَى ذَلِكَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَلَمْ يُنْكِرْهُ النَّبِيُّ ﷺ . [اخرجه مسلم . ۲۹۲۹]

۷۳۵۵- از شُـعبه، از سعد بن ابراهیم از محمد بن مُنکَدِر روایت است که گفت:
جابر بن عبدالله را دیدم که به خدا سوگند می‌خورد که همانا ابن صَیّاد[1] دَجّال است. من به جابر گفتم: به خدا سوگند می‌خوری؟ گفت: من از عمر شنیده‌ام که در همین مورد نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم سوگند می‌خورد و پیامبر صلی الله علیه و سلم با او مخالفتی نکرد.

۲۴- باب : الأَحْكَامِ الَّتِي تُعْرَفُ بِالدَّلائِلِ ، وَكَيْفَ مَعْنَى الدَّلالَةِ وَتَفْسِيرُهَا ؟

باب-۲۴ احکامی که توسط دلایل[2] شناخته می‌شود و معنی و تفسیر دلالت چیست؟

وَقَدْ أَخْبَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَمْرَ الْخَيْلِ وَغَيْرِهَا ، ثُمَّ سُئِلَ عَنِ الْحُمُرِ ، فَدَلَّهُمْ عَلَى قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴾ . [الزلزلة :۷].

وَسُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ عَنِ الضَّبِّ ، فَقَالَ : « لا آكُلُهُ وَلا أُحَرِّمُهُ » . وَأُكِلَ عَلَى مَائِدَةِ النَّبِيِّ ﷺ الضَّبُّ ، فَاسْتَدَلَّ ابْنُ عَبَّاسٍ بِأَنَّهُ لَيْسَ بِحَرَامٍ .

و همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد اسب و غیر از آن خبر داده است. سپس در مورد خرها از وی سؤال شد، آن حضرت آنان را به فرمودهٔ خدای تعالی دلالت کرد: «و هر که هموزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجهٔ] آن را خواهد دید» (الزلزله:۷)

و از پیامبر صلی الله علیه و سلم دربارهٔ (خوردن گوشت) سوسمار سؤال شد. فرمود: «نه آن را می‌خورم و نه آن را حرام می‌کنم» ولی گوشت سوسمار بر سفرهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم خورده شده است. و ابن عباس این را دلیل آورده که گوشت سوسمار حرام نیست.

---

۱ - ابن صیّاد پسری یهودی بود که به غیب گویی شهرت یافته بود و ماجرایش در احادیث قبلی آمده است. البته وی دجال موعود یا دجال حقیقی نبوده، شاید در زمرهٔ سی دجالی باشد که آن حضرت بدان اشاره کرده است.

۲ - ابن حاجب گفته است که ادلهٔ صحیحه متفق علیها پنج است: کتاب و سنت و اجماع و قیاس و استدلال.

٧٣٥٦- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ السَّمَّانِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : « الْخَيْلُ لِثَلاثَةٍ : لِرَجُلٍ أَجْرٌ ، وَلِرَجُلٍ سِتْرٌ ، وَعَلَى رَجُلٍ وِزْرٌ ، فَأَمَّا الَّذِي لَهُ أَجْرٌ : فَرَجُلٌ رَبَطَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَأَطَالَ لَهَا فِي مَرْجٍ أَوْ رَوْضَةٍ ، فَمَا أَصَابَتْ فِي طِيَلِهَا ذَلِكَ مِنَ الْمَرْجِ أَوِ الرَّوْضَةِ كَانَ لَهُ حَسَنَاتٍ ، وَلَوْ أَنَّهَا قَطَعَتْ طِيَلَهَا ، فَاسْتَنَّتْ شَرَفًا أَوْ شَرَفَيْنِ ، كَانَتْ آثَارُهَا وَأَرْوَاثُهَا حَسَنَاتٍ لَهُ ، وَلَوْ أَنَّهَا مَرَّتْ بِنَهَرٍ فَشَرِبَتْ مِنْهُ وَلَمْ يُرِدْ أَنْ يَسْقِيَ بِهِ كَانَ ذَلِكَ حَسَنَاتٍ لَهُ ، وَهِيَ لِذَلِكَ الرَّجُلِ أَجْرٌ . وَرَجُلٌ رَبَطَهَا تَغَنِّيًا وَتَعَفُّفًا ، وَلَمْ يَنْسَ حَقَّ اللَّهِ فِي رِقَابِهَا وَلا ظُهُورِهَا ، فَهِيَ لَهُ سِتْرٌ . وَرَجُلٌ رَبَطَهَا فَخْرًا وَرِيَاءً ، فَهِيَ عَلَى ذَلِكَ وِزْرٌ » .

وَسُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْحُمُرِ ، قال : « مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ فِيهَا إِلا هَذِهِ الآيَةَ الْفَاذَّةَ الْجَامِعَةَ : ﴿ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ . وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴾ [الزلزلة ٧-٨] » . [راجع . ٢٣٧١ . أخرجه مسلم ٩٨٧ مطولاً] .

٧٣٥٦- از مالک، از زید بن اسلم، از ابوصالح سمّان از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «از اسب در سه مورد استفاده می‌شود و برای مردی ثواب است و برای مردی پرده‌ای (عفت) است و برای مردی گناه است.

و اما برای کسی که ثواب است، آن مردی است که اسب را در راه خدا نگهداشته و ریسمان آن را دراز بسته تا در چراگاهی یا باغی بچرد. در آن ساحه‌ای که ریسمان آن می گذاردش، که در چراگاه یا باغی بچرد برای صاحب آن نیکوییهاست، و اگر ریسمانش را برید و یک یا دو پشته دوید، گامهای آن و سرگین‌هایش برای او نیکی بشمار می‌رود. و اگر از جویی گذشت و از آب آن نوشید و صاحبش قصد آب نوشاندنش را نداشت، همان نوشیدن آب برای صاحبش نیکوییهاست و این همان حالتی است که اسب موجب ثواب است.

و مردی است که اسب را از روی بی‌نیازی و دوری گزیدن از گدایی نگهداشته و حق خدا را بر گردن و پشت آن (که زکات آن و سواری شخص درمانده است) فراموش نکرده است، این حالتی است که اسب موجب پردهٔ (عفت) است

و مردی است که اسب را از روی فخر فروشی و ریا کاری نگهداشته است. این حالتی است که اسب بر صاحب آن گناه است.» و از رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد خرها سؤال شد. فرمود: «دربارهٔ آن بجز این آیهٔ فرد و جامع بر من چیزی نازل نشده است». «پس هر که

همورن ذره‌ای نیکی کند [نتیجهٔ] آن را خواهد دید و هر که هموزن ذره‌ای بدی کند [نتیجهٔ] آن را خواهد دید».

٧٣٥٧- حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ صَفِيَّةَ ، عَنْ أُمِّهِ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتِ النَّبِيَّ ﷺ . حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ ، هُوَ ابْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنَا الفُضَيْلُ بْنُ سُلَيْمَانَ النُّمَيْرِيُّ البَصْرِيُّ : حَدَّثَنَا مَنْصُورُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ شَيْبَةَ : حَدَّثَتْنِي أُمِّي ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ امْرَأَةً سَأَلَتِ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الحَيْضِ ، كَيْفَ تَغْتَسِلُ مِنْهُ ؟ قال : « تَأْخُذِينَ فِرْصَةً مُمَسَّكَةً ، فَتَوَضَّئِينَ بِهَا». قَالَتْ : كَيْفَ أَتَوَضَّأُ بِهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قال النَّبِيُّ ﷺ : « تَوَضَّئِي ». قَالَتْ : كَيْفَ أَتَوَضَّأُ بِهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قال النَّبِيُّ ﷺ : « تَوَضَّئِينَ بِهَا » . قَالَتْ عَائِشَةُ : فَعَرَفْتُ الَّذِي يُرِيدُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَذَبْتُهَا إِلَيَّ فَعَلَّمْتُهَا . [راجع : ٣١٤ . أخرجه مسلم ٣٣٢].

٧٣٥٧- از منصور بن صَفِیَّه، از مادرش، از عایشه روایت است که گفت: زنی از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال کرد. همچنان از منصور بن عبدالرحمن بن شَیبَه روایت است که گفت: مادرم به من گفت که عایشه رضی الله عنها گفت: زنی از پیامبر صلی الله علیه وسلم دربارهٔ حیض سؤال کرد که چگونه خود را از حیض بشوید؟ آن حضرت فرمود: «پارچهٔ خوشبوی را بگیر و با آن خودت را پاک کن.» آن زن گفت: چگونه با آن خودم را پاک کنم یا رسول الله؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خودت را پاک کن.» آن زن گفت: چگونه با آن خودم را پاک کنم یا رسول الله؟ آن حضرت فرمود: «خودت را با آن پاک کن.» عایشه می‌گوید: من مراد رسول الله صلی الله علیه و سلم را دانستم و آن زن را به سوی خود کشیدم و برایش یاد دادم»

٧٣٥٨- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ أُمَّ حُفَيْدٍ بِنْتَ الحَارِثِ بْنِ حَزْنٍ : أَهْدَتْ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ سَمْنًا وَأَقِطًا وَأَضُبًّا ، فَدَعَا بِهِنَّ النَّبِيُّ ﷺ ، فَأُكِلْنَ عَلَى مَائِدَتِهِ ، فَتَرَكَهُنَّ النَّبِيُّ ﷺ كَالْمُتَقَذِّرِ لَهُنَّ ، وَلَوْ كُنَّ حَرَامًا مَا أُكِلْنَ عَلَى مَائِدَتِهِ ، وَلَا أَمَرَ بِأَكْلِهِنَّ . [راجع : ٢٥٧٥ . أخرجه مسلم ١٩٤٧].

٧٣٥٨- از ابو بِشر، از سعید بن جُبَیر از ابن عباس روایت است که گفت: اُمِّ حُفَید بنت حارِث بن حَزن، روغن و قروت و سوسماری برای پیامبر صلی الله علیه و سلم هدیه کرد و پیامبر صلی الله علیه و سلم به خوردن آنها (کسانی را) فراخواند. این غذاها بر سفرهٔ آن حضرت خورده شدند و پیامبر صلی الله علیه و سلم از خوردن آنها ابا کرد. گویی آن غذاها را ناپاک می‌دانست، ولی اگر حرام می‌بود بر سفرهٔ آن حضرت خورده نمی‌شد و به خوردن

۷۳۵۹- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ: أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: أَخْبَرَنِي عَطَاءُ بْنُ أَبِي رَبَاحٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَكَلَ ثُومًا أَوْ بَصَلاً فَلْيَعْتَزِلْنَا، أَوْ لِيَعْتَزِلْ مَسْجِدَنَا، وَلْيَقْعُدْ فِي بَيْتِهِ». وَإِنَّهُ أُتِيَ بِبَدْرٍ - قَالَ ابْنُ وَهْبٍ: يَعْنِي طَبَقًا - فِيهِ خَضِرَاتٌ مِنْ بُقُولٍ، فَوَجَدَ لَهَا رِيحًا، فَسَأَلَ عَنْهَا فَأُخْبِرَ بِمَا فِيهَا مِنَ الْبُقُولِ، فَقَالَ: «قَرِّبُوهَا». فَقَرَّبُوهَا إِلَى بَعْضِ أَصْحَابِهِ كَانَ مَعَهُ، فَلَمَّا رَآهُ كَرِهَ أَكْلَهَا، قَالَ: «كُلْ فَإِنِّي أُنَاجِي مَنْ لَا تُنَاجِي».

وَقَالَ ابْنُ عُفَيْرٍ، عَنِ ابْنِ وَهْبٍ: بِقِدْرٍ فِيهِ خَضِرَاتٌ.

وَلَمْ يَذْكُرِ اللَّيْثُ وَأَبُو صَفْوَانَ، عَنْ يُونُسَ: قِصَّةَ الْقِدْرِ، فَلَا أَدْرِي هُوَ مِنْ قَوْلِ الزُّهْرِيِّ أَوْ فِي الْحَدِيثِ.

[راجع ۸۵۴. أخرجه مسلم: ۵۶۴]

آن (که سوسمار است) امر نمی‌کرد.

۷۳۵۹- از احمد بن صالح، از ابن وَهب، از یونُس، از ابن شهاب، از عطاء بن ابی رَباح، از جابر بن عبدالله روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «کسی که سیر یا پیاز خورده است، باید از ما گوشه بگیرد، یا از مسجد ما گوشه بگیرد و در خانهٔ خود بنشیند» و همانا به آن حضرت بَدری آورده شد- ابن وهب گفت: بَدر یعنی طبق (بشقاب) که در آن از انواع سبزیجات پخته شده، جا داده شده بود. آن حضرت بویی «نامطبوع» از آن دریافت و از (مواد) آن پرسید. به آن حضرت خبر دادند که آن را از سبزیجات پخته‌اند. فرمود: «به سوی آنها نزدیک کنید» و آن را به نزد اصحابی که با آن حضرت بودند، نزدیک کردند. چون آن حضرت ناخوشی آنان را از خوردن آن دید، فرمود: «بخورید زیرا من با کسی راز می‌گویم که شما راز نمی‌گویید» (یعنی: با فرشته)

و ابن عُفَیر از ابن وَهب به این عبارت روایت کرده است: در قَدر (بشقابی) که در آن سبزیجات بود. و لَیث و ابوصفوان که از یُونس روایت کرده‌اند، قصهٔ قَدر (بشقاب) را یاد نکرده‌اند. نمی‌دانیم که (قصهٔ بَدر) از گفتهٔ ابن شهاب زهری است یا در اصل حدیث است.

۷۳۶۰- حَدَّثَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا أَبِي وَعَمِّي قَالَا: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ أَبِيهِ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرٍ: أَنَّ أَبَاهُ جُبَيْرَ بْنَ مُطْعِمٍ أَخْبَرَهُ: أَنَّ امْرَأَةً أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَكَلَّمَتْهُ فِي شَيْءٍ، فَأَمَرَهَا بِأَمْرٍ، فَقَالَتْ: أَرَأَيْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ لَمْ أَجِدْكَ؟ قَالَ: «إِنْ لَمْ تَجِدِينِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ».

۷۳۶۰- از عبیدالله بن سعد بن ابراهیم روایت است که گفت: پدر و عموی من به ما حدیث کرده و گفته‌اند: پدر من از پدر خود روایت کرده و گفته است: محمد بن جُبَیر مرا خبر داده که پدرش جُبَیر بن مُطعِم به وی گفته است: همانا زنی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم

زَادَ الْحُمَيْدِيُّ ، عَنْ إبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ : كَأَنَّهَا تَعْنِي الْمَوْتَ . [راجع : ٣٦٥٩ . أخرجه مسلم : ٢٣٨٦]

آمد و آن حضرت دربارهٔ چیزی با وی سخن گفت و او را به کاری امر کرد. آن زن گفت: چه می‌گویی یا رسول الله، اگر (بیایم) و تو را نیابم؟ آن حضرت فرمود: «اگر مرا نیابی پس نزد ابوبکر بروا» حُمَیدی به روایت از ابراهیم بن سعد افزوده است: گویی آن زن (از نیافتن) مرگ آن حضرت را مراد داشته است.

٢٥– باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «لا تَسْأَلُوا أهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ»

باب-۲۵ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم:

«از اهل کتاب دربارهٔ چیزی مپرسید!»

٧٣٦١– وَقَالَ أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : سَمِعَ مُعَاوِيَةَ يُحَدِّثُ رَهْطًا مِنْ قُرَيْشٍ بِالْمَدِينَةِ ، وَذَكَرَ كَعْبَ الأَحْبَارِ فَقَالَ : إنْ كَانَ مِنْ أَصْدَقِ هَؤُلاءِ الْمُحَدِّثِينَ الَّذِينَ يُحَدِّثُونَ عَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ، وَإنْ كُنَّا مَعَ ذَلِكَ لَنَبْلُو عَلَيْهِ الْكَذِبَ .

۷۳٦١– از شعیب از زهری روایت است که گفت: حُمَید بن عبدالرحمن مرا خبر داده که: وی از معاویه شنیده که با گروهی از قریش در مدینه سخن می‌گفت و از کَعبَ الاحبار[1] یاد کرد و گفت: وی از راستگوترین گویندگانی بوده که از اهل کتاب سخن گفته‌اند با آن هم ما در سخنان وی (اعتماد) نمی‌کردیم و دروغ را بروی می‌آزمودیم.

٧٣٦٢– حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَقْرَؤُونَ التَّوْرَاةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ ، وَيُفَسِّرُونَهَا بِالْعَرَبِيَّةِ لأَهْلِ الإسْلامِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلا تُكَذِّبُوهُمْ ، وَقُولُوا : ﴿آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إلَيْكُمْ﴾ . الآيَةَ» . [راجع : ٤٤٨٥]

۷۳٦٢– از علی بن مُبارک، از یحیی بن ابی کثیر از ابوسَلَمَه روایت است که ابوهریره گفت: اهل کتاب، تورات را به زبان عِبرانی می‌خواندند و به زبان عربی برای مسلمانان تفسیر می‌کردند. رسول الله صلی الله علیه و سلم (به مسلمانان) گفت: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب کنید و بگویید»: «ما به خدا ایمان آوردیم و آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر شما نازل شده است» (   )

[1] -کعب الاحبار از فضلا و علمای اهل کتاب است و در خلافت ابوبکر یا عمر رضی الله عنهما اسلام آورده و مردم دربارهٔ (شریعت یهود) از وی می‌پرسیدند.

٧٣٦٣- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ : أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال : كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ ، وَكِتَابُكُمُ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحْدَثُ ، تَقْرَؤُونَهُ مَحْضًا لَمْ يُشَبْ ، وَقَدْ حَدَّثَكُمْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ بَدَّلُوا كِتَابَ اللَّهِ وَغَيَّرُوهُ ، وَكَتَبُوا بِأَيْدِيهِمُ الْكِتَابَ ، وَقَالُوا : هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلاً ؟ أَلا يَنْهَاكُمْ مَا جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ عَنْ مَسْأَلَتِهِمْ ؟ لا وَاللَّهِ ، مَا رَأَيْنَا مِنْهُمْ رَجُلا يَسْأَلُكُمْ عَنِ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ . [راجع: ٢٦٨٥]

٧٣٦٣- از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: شما چگونه از اهل کتاب چیزی می‌پرسید، در حالی که کتاب شما (قرآن) بر رسول الله صلی الله علیه و سلم نازل شده و تازه‌تر است؟ و شما آن را خالص می‌خوانید و آمیخته نشده است، و همانا به شما گفته‌ام که اهل کتاب، کتاب خدا را تبدیل کرده‌اند و تغییر داده‌اند و با دستان خویش کتاب نوشته‌اند و گفتند: این از جانب خداست تا آن را به بهای اندک بفروشند؟ آیا علمی که به شما آمده است، شما را از سؤال کردن از ایشان منع نمی‌کند؟ نه به خدا سوگند. ما از ایشان کسی را ندیده‌ایم که از آنچه بر شما نازل شده است، از شما سؤال کند.

٢٦- باب : كَرَاهِيَةِ الاخْتِلافِ

٧٣٦٤- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِيٍّ ، عَنْ سَلامِ بْنِ أَبِي مُطِيعٍ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ ، عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْبَجَلِيِّ قال : قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «اقْرَؤُوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفَتْ قُلُوبُكُمْ ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَقُومُوا عَنْهُ» .

قال أبو عبد الله : سَمِعَ عَبْدُالرَّحْمَنِ سَلامًا . [راجع : ٥٠٦٠ . أخرجه مسلم : ٢٦٦٧]

باب-۲۶ ناخوشایندی اختلاف[1]

٧٣٦٤- از عبدالرحمن بن مهدی از سلام بن ابی مُطیع، از ابو عمران جَونی از جُندَب بن عبدالله بَجَلی روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «قرآن را بخوانید تا دلهای شما (به معانی و تفسیر آن) موافقت داشته باشد. پس اگر در آن اختلاف کردید (اندک زمانی) خواندن آن را بس کنید». ابوعبدالله (امام بخاری گفت: عبدالرحمن این را از سلام (بن ابی مطیع) شنیده است.[2]

---

۱ - پس از حدیث ۷۳۶۳، در پس و پیش آوردن ابواب و احادیث مربوطهٔ آن، در نسخه‌های «صحیح البخاری» اندکی اختلاف به نظر می‌رسد.

۲ - مقصود از این کلام آن است که در زنجیرهٔ حدیث، روایت عبدالرحمن بن مهدی را از سلام بن ابی مُطیع به طور عنعنه (به لفظ) عَن آورده است. برای اینکه اشتباه تدلیس رفع شود. در آخر گفته است که عبدالرحمن از

٧٣٦٥- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُالصَّمَدِ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا أَبُو عِمْرَانَ الْجَوْنِيُّ ، عَنْ جُنْدَبِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « اقْرَؤُوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ ، فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَقُومُوا عَنْهُ » .

قال أبو عَبْدِ اللَّه : وَقَالَ يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ ، عَنْ هَارُونَ الأَعْوَرِ : حَدَّثَنَا أَبُو عِمْرَانَ ، عَنْ جُنْدَبٍ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٥٠٦٠ . أخرجه مسلم : ٢٦٦٧]

٧٣٦٥- از هَمّام، از ابوعِمران جَونِی، از جُندَب بن عبدالله روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «قرآن را بخوانید تا دلهای شما بر آن موافقت داشته باشد. پس اگر در قرآن اختلاف کردید از (سر قرآن) برخیزید»

ابوعبدالله گفت: یزید بن هارون این را گفته و از هارون اَعور از ابوعِمران، از جُندَب از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

٧٣٦٦- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامٌ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قال : لَمَّا حُضِرَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ ، وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ، قال : « هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ » . قال عُمَرُ : إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ غَلَبَهُ الْوَجَعُ ، وَعِنْدَكُمُ الْقُرْآنُ ، فَحَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ . وَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ ، وَاخْتَصَمُوا : فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ : قَرِّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قال عُمَرُ ، فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغَطَ وَالاخْتِلافَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ قال : « قُومُوا عَنِّي » .

قال عُبَيْدُاللَّه : فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ : إِنَّ الرَّزِيَّةَ كُلَّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ ، مِنِ اخْتِلافِهِمْ وَلَغَطِهِمْ . [راجع ١١٤ أخرجه مسلم : ١٦٣٧]

٧٣٦٦- از ابراهیم بن موسی، از هِشام، از مَعمَر از زُهری، از عبیدالله بن عبدالله، از ابن عباس روایت است که گفت: آنگاه که مرگ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرارسید، در آن خانه مردانی بودند که عمر بن خطّاب در میان آنها بود. آن حضرت فرمود: «بیایید تا نامه‌ای برای شما بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید!» عمر گفت: درد بیماری بر پیامبر صلی الله علیه و سلم شدت کرده و نزد شما قرآن موجود است، پس کتاب خدا ما را بسنده است. اهل خانه اختلاف کردند و به مناقشه پرداختند. در آن زمره کسانی بودند که می‌گفتند: نوشت‌افزار را نزدیک بیاورید تا رسول الله صلی الله علیه و سلم برای شما نامهٔ بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نشوید و در آن میان کسانی بودند که آنچه عمر گفته بود، می‌گفتند. چون نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم سر و صدا بلند شد و اختلاف بالا گرفت، فرمود: «از نزد من برخیزید!»

عبیدالله گفت: ابن عباس می‌گفت: همانا مصیبت بزرگ همان بود که میان رسول الله

سلام شنیده است، تا سماع وی ثابت شود.

صلی الله علیه و سلم و میان آنچه برایشان این نامه را می‌نوشت حایل گشت، و این از سبب اختلاف و سر و صدایشان بود.

٢٧- باب: نَهْيِ النَّبِيِّ ﷺ عَلَى التَّحْرِيمِ إِلَّا مَا تُعْرَفُ إِبَاحَتُهُ،

وَكَذَلِكَ أَمْرُهُ. نَحْوَ قَوْلِهِ حِينَ أَحَلُّوا: «أَصِيبُوا مِنَ النِّسَاءِ».

وَقَالَ جَابِرٌ: وَلَمْ يَعْزِمْ عَلَيْهِمْ، وَلَكِنْ أَحَلَّهُنَّ لَهُمْ. [راجع: ٧٣٦٧]

وَقَالَتْ أُمُّ عَطِيَّةَ: نُهِينَا عَنِ اتِّبَاعِ الْجَنَازَةِ وَلَمْ يُعْزَمْ عَلَيْنَا.

باب-۲۷

منع کردن پیامبر صلی الله علیه و سلم بر اساس تحریم، مگر آنچه اباحت آن شناخته شده است[1].

و همچنان است امر او. مانند این گفته‌اش آنگاه که از احرام برآمدند: «با زنان خویش جماع کنید!» و جابر گفت: آن حضرت (جماع با زنان را در آن حالت) لازمی نکرد، بلکه بر ایشان حلال گردانید.

و اُمّ عَطِیّه گفت: آن حضرت ما را از همراهی جنازه منع کرد ولی بر ما (این کار را) واجب نکرد.

٧٣٦٧- حَدَّثَنَا الْمَكِّيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ: قَالَ عَطَاءٌ: قَالَ جَابِرٌ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ بَكْرٍ الْبُرْسَانِيُّ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءٌ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ فِي أُنَاسٍ مَعَهُ قَالَ: أَهْلَلْنَا أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْحَجِّ خَالِصًا لَيْسَ مَعَهُ عُمْرَةٌ.

قَالَ عَطَاءٌ: قَالَ جَابِرٌ: فَقَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ صُبْحَ رَابِعَةٍ مَضَتْ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، فَلَمَّا قَدِمْنَا أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ أَنْ نَحِلَّ، وَقَالَ: «أَحِلُّوا وَأَصِيبُوا مِنَ النِّسَاءِ».

قَالَ عَطَاءٌ: قَالَ جَابِرٌ: وَلَمْ يَعْزِمْ عَلَيْهِمْ، وَلَكِنْ أَحَلَّهُنَّ لَهُمْ، فَبَلَغَهُ أَنَّا نَقُولُ: لَمَّا لَمْ يَكُنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ عَرَفَةَ إِلَّا خَمْسٌ، أَمَرَنَا أَنْ نَحِلَّ إِلَى نِسَائِنَا، فَنَأْتِي عَرَفَةَ تَقْطُرُ مَذَاكِيرُنَا الْمَذْيَ.

٧٣٦٧- از مَکّی بن ابراهیم، از ابن جُرَیج، از عطاء، از جابر.

ابوعبدالله (امام بخاری) گفت: محمد بن بکر بُرسانِی، گفته که ابن جُرَیح گفت: عطاء مرا خبر داده که گفت: از جابر بن عبدالله که در میان گروهی از همراهان خود بود، شنیدم که گفت: ما اصحاب رسول الله علیه و سلم خالص برای حج اِحرام گرفتیم که در آن عمره‌ای شامل نبود.

عطاء گفته است که جابر گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم، صبح روز چهارم ذی الحجة (به مکه) رسید. چون (به مکه) رسیدیم، پیامبر

۱- زیرا همهٔ آنچه را پیامبر صلی الله علیه و سلم منع کرده، جنبه تحریمی دارد و همهٔ آنچه را امر کرده، جنبه وجوبی ندارد. چنانکه پاره‌هایی از احادیث را که امام بخاری در باب مذکور آورده این امر را روشن می‌کند. «مترجم»

قال : ويَقُولُ جَابِرٌ بِيَدِهِ هكَذَا ، وَحَرَّكَهَا ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : «قَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَتْقَاكُمْ لِلَّهِ ، وَأَصْدَقُكُمْ وَأَبَرُّكُمْ ، وَلَوْلا هَدْيِي لَحَلَلْتُ كَمَا تَحِلُّونَ ، فَحِلُّوا ، فَلَوِ اسْتَقْبَلْتُ مِنْ أَمْرِي مَا اسْتَدْبَرْتُ مَا أَهْدَيْتُ». فَحَلَلْنَا وَسَمِعْنَا وَأَطَعْنَا . [راجع ١٥٥٧ . اخرجه مسلم : ١٢١٦].

صلی الله علیه و سلم به ما امر کرد که حلال شویم (از احرام بیرون آییم) و فرمود: «حلال شوید و به زنان خود برسید!»
عطاء گفته است که جابر گفت: آن حضرت (جماع را) برایشان واجب نکرد، ولی بر آنها حلال کرد. سپس به آن حضرت خبر رسید که می‌گفتیم: در حالی که میان ما و روز عرفات بجز پنج روز نمانده، آن حضرت امر کرده که حلال شویم و با زنان خود جماع کنیم، چون به عرفات برویم از آلتهای مان مذی می‌چکد.
عطا گفت: و جابر به اشارهٔ دست خود چنین می‌گفت و دست خود را حرکت می‌داد. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم به خطبه ایستاد و گفت: «همانا شما می‌دانید که من ترسنده‌ترین شما از خدا هستم و راست‌ترین شما و پرهیزگارترین شما می‌باشم، اگر هَدی (قربانی) با خود نیاورده بودم، من هم از احرام بیرون می‌آمدم، چنانکه شما از احرام بیرون آمدید و اگر پیش از این از کار خود آگاه می‌بودم آنچه پس از آن آگاه شدم، با خود هَدی (قربانی) نمی‌آوردم»
جابر می‌گوید: پس ما از احرام بیرون آمدیم و شنیدیم و اطاعت کردیم.

٧٣٦٨- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ ، عَنِ الْحُسَيْنِ ، عَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ الْمُزَنِيُّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : «صَلُّوا قَبْلَ صَلاةِ الْمَغْرِبِ» . قال في الثَّالِثَةِ : «لِمَنْ شَاءَ» . كَرَاهِيَةَ أَنْ يَتَّخِذَهَا النَّاسُ سُنَّةً . [راجع ١١٨٣]

٧٣٦٨- از حسین (ابن ذکوان) از ابن بُرَیدَه از عبدالله بن مُزَنی از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود: «نماز بگزارید (دو رکعت نفل) پیش از نماز شام» برای بار سوم فرمود: «برای کسی که بخواهد». آن حضرت ناخوش داشت که آن دو رکعت را مردم سنت بگیرند.

۲۸- باب: قَوْلِ اللهِ تَعَالَى: ﴿ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ ﴾

[الشورى: ۳۸]. ﴿ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

وَأَنَّ الْمُشَاوَرَةَ قَبْلَ الْعَزْمِ وَالتَّبَيُّنِ، لِقَوْلِهِ: ﴿ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]: فَإِذَا عَزَمَ الرَّسُولُ ﷺ لَمْ يَكُنْ لِبَشَرٍ التَّقَدُّمُ عَلَى اللهِ وَرَسُولِهِ.

وَشَاوَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَصْحَابَهُ يَوْمَ أُحُدٍ فِي الْمُقَامِ وَالْخُرُوجِ، فَرَأَوْا لَهُ الْخُرُوجَ فَلَمَّا لَبِسَ لَأْمَتَهُ وَعَزَمَ قَالُوا: أَقِمْ، فَلَمْ يَمِلْ إِلَيْهِمْ بَعْدَ الْعَزْمِ وَقَالَ: «لَا يَنْبَغِي لِنَبِيٍّ يَلْبَسُ لَأْمَتَهُ فَيَضَعُهَا، حَتَّى يَحْكُمَ اللهُ».

وَشَاوَرَ عَلِيًّا وَأُسَامَةَ فِيمَا رَمَى بِهِ أَهْلُ الْإِفْكِ عَائِشَةَ فَسَمِعَ مِنْهُمَا حَتَّى نَزَلَ الْقُرْآنُ، فَجَلَدَ الرَّامِينَ وَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَى تَنَازُعِهِمْ، وَلَكِنْ حَكَمَ بِمَا أَمَرَهُ اللهُ. [راجع: ۷۳٦۹].

وَكَانَتِ الْأَئِمَّةُ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ يَسْتَشِيرُونَ الْأُمَنَاءَ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ فِي الْأُمُورِ الْمُبَاحَةِ لِيَأْخُذُوا بِأَسْهَلِهَا، فَإِذَا وَضَحَ الْكِتَابُ أَوِ السُّنَّةُ لَمْ يَتَعَدَّوْهُ إِلَى غَيْرِهِ، اقْتِدَاءً بِالنَّبِيِّ ﷺ.

وَرَأَى أَبُو بَكْرٍ قِتَالَ مَنْ مَنَعَ الزَّكَاةَ، فَقَالَ عُمَرُ: كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، فَإِذَا قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللهِ». فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَاللهِ لَأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ مَا جَمَعَ رَسُولُ اللهِ ﷺ، ثُمَّ تَابَعَهُ بَعْدُ عُمَرُ. [راجع: ۱۳۹۹].

فَلَمْ يَلْتَفِتْ أَبُو بَكْرٍ إِلَى مَشُورَةٍ، إِذْ كَانَ عِنْدَهُ حُكْمُ رَسُولِ اللهِ ﷺ فِي الَّذِينَ فَرَّقُوا بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، وَأَرَادُوا تَبْدِيلَ الدِّينِ وَأَحْكَامِهِ.

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ». [راجع: ۳۰۱۷].

وَكَانَ الْقُرَّاءُ أَصْحَابَ مَشُورَةِ عُمَرَ، كُهُولًا أَوْ شُبَّانًا،

باب-۲۸ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و کارشان در میانشان مشورت است» (الشوری:۳۸)

«و در کار[ها] با آنان مشورت کن» (آل عمران:۱۵۹)

و مشورت کردن، پیش از تصمیم گرفتن و روشن شدن قضیه است. به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن» (آل عمران:۱۵۹). پس اگر رسول الله صلی الله علیه و سلم تصمیم گرفت، هیچ بشری نیست که بر تصمیم خدا و رسول او درنگ کند. پیامبر صلی الله علیه و سلم در روز (جنگ) اُحُد درمورد اینکه (در مدینه) بماند و یا (به ملاقات دشمن) بیرون برآید، با اصحاب خود مشورت کرد. آنان در بیرون آمدن (از مدینه) مشورت دادند و چون آن حضرت زره خود را پوشید و قصد بیرون آمدن کرد، گفتند: (در مدینه) بمانید. آنحضرت پس از آنکه تصمیم گرفت، به سخنشان اعتنا نکرد و گفت: «شایسته نیست به پیامبری که زره خود را بپوشد و سپس آن را از تن برکشد، تا آنکه خدا حکم کند.»

و آن حضرت درمورد تهمتگران که بر عایشه بهتان کرده بودند با علی و اُسامه مشورت کرد، و به سخنانشان گوش فراداد تا آنکه (آیات) قرآن نازل شد. سپس تهمتگران را تازیانه زد و به نظراتشان اعتنا نکرد، ولی به آنچه خدا به وی امر کرده بود حکم کرد. و ائمهٔ بعد از پیامبر صلی الله علیه و سلم در اموری که مباح می‌بود، با مردم امین که اهل علم بودند مشورت

وَكَانَ وَقَّافًا عِنْدَ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. [راجع: ٤٦٤٢]

٧٣٦٩- حَدَّثَنَا الأُوَيْسِيُّ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ صَالِحٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ: حَدَّثَنِي عُرْوَةُ، وَابْنُ الْمُسَيَّبِ، وَعَلْقَمَةُ بْنُ وَقَّاصٍ، وَعُبَيْدُاللَّهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، حِينَ قَالَ لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ مَا قَالُوا، قَالَتْ: وَدَعَا

می‌کردند تا آسان‌ترین امور را بگیرند پس اگر کتاب (قرآن) و سنّت وضاحت می‌داشت به غیر از آنها رجوع نمی‌کردند و از پیامبر صلی الله علیه و سلم پیروی می‌کردند. و ابوبکر دربارهٔ کسانی که از دادن زکات خودداری کرده بودند به جنگ با ایشان نظر داد. عمر گفت: چگونه با مردم می‌جنگی و همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته است: «مأمور شدم تا زمانی با مردم بجنگم که بگویند: لا اله الا الله، و چون لا اله الا الله، گفتند، خونها و مالهای خویش را از من نگاه می‌دارند. مگر به حق آن (که قصاص یا دیت است) و سر و کارشان با خداست» ابوبکر گفت: به خدا سوگند با کسانی می‌جنگم که میان آنچه رسول الله صلی الله علیه و سلم جمع کرده است. جدایی آورند (بگویند که نماز فرض است و زکات فرض نیست) سپس عمر (از نظرش) پیروی کرد.

ابوبکر به مشوره (عمر) توجهی نکرد، زیرا حکم رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارهٔ کسانی که میان نماز و زکات فرق گذاشته بودند، نزدش موجود بود و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرموده است: «اگر کسی دین خود را تغییر دهد، او را بکشید».

و قُرّاء (علمای دینی) که مشاورین عمر بودند، شامل پیران و جوانان بودند، و در مورد (احکام) کتاب خدای عزّ و جل مُتأنّی و محتاط بودند.

۷۳۶۹- از أُوَیسی، از ابراهیم بن سعد، از صالح، از ابن شهاب روایت است که گفت: حدیث کردند به من، عروه و ابن مُسَیَّب، و عَلقَمه بن وقّاص و عبیدالله، از عایشه رضی

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَأُسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ رضي الله عنهما حِينَ اسْتَلْبَثَ الْوَحْيُ ، يَسْأَلُهُمَا وَهُوَ يَسْتَشِيرُهُمَا فِي فِرَاقِ أَهْلِهِ ، فَأَمَّا أُسَامَةُ : فَأَشَارَ بِالَّذِي يَعْلَمُ مِنْ بَرَاءَةِ أَهْلِهِ ، وَأَمَّا عَلِيٌّ فَقَالَ : لَمْ يُضَيِّقِ اللَّهُ عَلَيْكَ ، وَالنِّسَاءُ سِوَاهَا كَثِيرٌ ، وَسَلِ الْجَارِيَةَ تَصْدُقْكَ . فَقَالَ : « هَلْ رَأَيْتِ مِنْ شَيْءٍ يَرِيبُكِ » . قَالَتْ : مَا رَأَيْتُ أَمْرًا أَكْثَرَ مِنْ أَنَّهَا جَارِيَةٌ حَدِيثَةُ السِّنِّ ، تَنَامُ عَنْ عَجِينِ أَهْلِهَا ، فَتَأْتِي الدَّاجِنُ فَتَأْكُلُهُ ، فَقَامَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ : « يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، مَنْ يَعْذِرُنِي مِنْ رَجُلٍ بَلَغَنِي أَذَاهُ فِي أَهْلِي ، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلا خَيْرًا » . فَذَكَرَ بَرَاءَةَ عَائِشَةَ . [راجع ٢٥٩٣، وانظر في الاعتصام بالكتاب والسنة، باب: ٢٨ . أخرجه مسلم ٢٧٧٠ مطولاً].

الله عنها، آنگاه که تهمتگران به وی گفته بودند آنچه گفته بودند، که عایشه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم، علی بن ابی طالب و اسامه بن زید رضی الله عنهما را فراخواند، و آنگاه بود که نزول وحی (پس از ماجرای تهمت بر من) به تعویق افتاده بود. آن حضرت از آنان پرسید و در مورد جدایی از زن خود از ایشان مشورت خواست. اما اُسامه، به آنچه از بی‌گناهی زن وی می‌دانست، اشارت کرد. و اما علی گفت: خداوند بر تو تنگ نگرفته است، بجز از وی زنان زیاداند. و از کنیز وی بپرس تا سخن راست به تو بگوید. آن حضرت از (کنیز من بَریره پرسید) و گفت: «آیا چیزی دیده‌ای که تو را در شک اندازد؟» وی گفت: من چیزی بیش از این ندیده‌ام بجز آنکه وی دختری کم سن و سال است که از خمیر خانهٔ خود به خواب می‌رود (غفلت می‌ورزد) و گوسفند (های خانگی) آمده آن را می‌خورد. آنگاه آن حضرت بر منبر ایستاد و گفت: «ای گروه مسلمانان، کیست که مرا در برابر مردی که (با تهمت زدن) به همسرم آزار رسانیده کمک کند، و به خدا سوگند که در مورد همسر خود بجز نیکویی نمی‌دانم» و آن حضرت آیات برائت عایشه را یاد کرد.

٧٣٧٠- وَقَالَ أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَبِي زَكَرِيَّا الْغَسَّانِيُّ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَطَبَ النَّاسَ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، وَقَالَ : « مَا تُشِيرُونَ عَلَيَّ فِي قَوْمٍ يَسُبُّونَ أَهْلِي ، مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُوءٍ قَطُّ » .

وَعَنْ عُرْوَةَ قال : لَمَّا أُخْبِرَتْ عَائِشَةُ بِالأَمْرِ قَالَتْ : يَا

٧٣٧٠- از هِشام، از عُروه روایت است که عایشه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم به مردم خطبه خواند، خدای را حمد گفت و ستود و سپس گفت: «دربارهٔ گروهی که به همسر من سخنان بد نسبت می‌دهند به من چه مشورت می‌دهید؟ من هرگز از همسران خود

رَسُولَ اللَّهِ ، أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَنْطَلِقَ إِلَى أَهْلِي ؟ فَأَذِنَ لَهَا وَأَرْسَلَ مَعَهَا الْغُلامَ . وَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ : سُبْحَانَكَ ، مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا ، سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ . [راجع : ۲۵۹۳ . أخرجه مسلم : ۲۷۷۰] .

بدی ندانسته‌ام»

و از عُروه روایت است که گفت: آنگاه که عایشه از موضـوع (بهتان بر خود) خبر شـد گفت: یا رسول الله، آیا اجازه می‌دهی که به نزد خانوادهٔ خود بـروم؟ آن حضرت بـه وی اجازه داد، و غلامـی را با او همراه کـرد. و مردی از انصار گفت: سُبحَانَکَ (پاکی تو راست پروردگارا) ما را نسزد که در این مورد حرفی بر زبان آوریم، پاکی توراست، این یک تهمتی بزرگ است.

بسم الله الرحمن الرحيم

۹۷- كِتَابُ التَّوْحِيدِ

۱- باب: مَا جَاءَ فِي دُعَاءِ النَّبِيِّ ﷺ أُمَّتَهُ إِلَى تَوْحِيدِ اللهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

۷۳۷۱- حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّاءُ بْنُ إِسْحَاقَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ صَيْفِيٍّ، عَنْ أَبِي مَعْبَدٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ مُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ. [راجع: ۱۳۹۵. اخرجه مسلم: ۱۹ مطولاً]

۷۳۷۲- وحَدَّثَنِي عَبْدُاللهِ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ: حَدَّثَنَا الْفَضْلُ ابْنُ الْعَلَاءِ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أُمَيَّةَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ صَيْفِيٍّ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا مَعْبَدٍ، مَوْلَى ابْنِ عَبَّاسٍ، يَقُولُ: سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ: لَمَّا بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ مُعَاذَ ابْنَ جَبَلٍ إِلَى نَحْوِ أَهْلِ الْيَمَنِ، قَالَ لَهُ: «إِنَّكَ تَقْدَمُ عَلَى قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَلْيَكُنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَى أَنْ يُوَحِّدُوا اللهَ تَعَالَى، فَإِذَا عَرَفُوا ذَلِكَ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي يَوْمِهِمْ وَلَيْلَتِهِمْ، فَإِذَا صَلَّوْا، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ زَكَاةً فِي أَمْوَالِهِمْ، تُؤْخَذُ مِنْ غَنِيِّهِمْ فَتُرَدُّ عَلَى فَقِيرِهِمْ، فَإِذَا أَقَرُّوا بِذَلِكَ فَخُذْ مِنْهُمْ، وَتَوَقَّ كَرَائِمَ أَمْوَالِ النَّاسِ». [راجع: ۱۳۹۵. اخرجه مسلم: ۱۹].

بسم الله الرحمن الرحيم

۹۷- کتاب توحید[1]

باب-۱

آنچـه دربارهٔ فراخواندن پیامبر صلی الله علیه و سلم امتش را به توحید (یکتا پرستی) الله تبارک و تعالی آمده است.

۷۳۷۱- از زکریّا بن اسحاق؛ از یحیی بن محمد بن عبدالله صَیفی، از ابو مَعبد روایت اسـت که ابن عباس رضـی الله عنهما گفت: همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم مُعاذ را به یَمَن فرستاد.

۷۳۷۲- از اسماعیل بن اُمَیّه، از یحیی بن محمد بن صَیفـی، از ابومَعبَد مَولی ابن عباس روایت اسـت که می‌گفـت: از ابن عباس شـنیدم که می‌گفت: آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و سـلم مُعاذ بن جَبَل را به سـوی مردم یمن فرستاد، به او گفت:«همانا تو به سوی گروهی از اهل کتاب می‌روی، آنچه نخسـت می‌کنی، آنان را دعوت می‌کنی که الله تعالی را به یگانگی بشناسند، اگر آن را شـناختند، آنان را آگاه کن که همانا خدا در شبانه روزی پنج نماز را برایشان فرض کرده اسـت چون نماز گزاردند، آنان را آگاه کن که خدا بر اموالشان زکات را فرض کرده است. که

---

۱ – در تیسیرالقاری گفته شده که عنوان این کتاب در برخی از نسخه‌های بخاری چنین آمده: «کتاب الرّد علی الجَهمیّة و غیرهم التّوحید» یعنی رد کردن گروه جهمیه که قایل به توحید نبودند. جهمیه منسوب به جهم بن صفوان‌اند که در زمان هشام بن الملک در مَرو کشته شده است. مذهب اینها آنست که بنده را در فعل خود نه قدرت است چنانکه معتزله بدان قایل‌اند و نه بنده را کسب است چنانکه اهل سنت و جماعت می‌گویند و اینها را جبریه گویند.

از توانگرانشان گرفته می‌شود و به نیازمندانشان داده می‌شود، و چون بدین توافق کردند، از ایشان (زکات) بستان و از آن بپرهیز که بهترین اموال مردم را (در زکات) بستانی»

٧٣٧٣- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ أَبِي حَصِينٍ وَالأَشْعَثِ بْنِ سُلَيْمٍ: سَمِعَا الأَسْوَدَ بْنَ هِلالٍ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «يَا مُعَاذُ أَتَدْرِي مَا حَقُّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ». قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «أَنْ يَعْبُدُوهُ وَلا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، أَتَدْرِي مَا حَقُّهُمْ عَلَيْهِ». قَالَ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: «أَنْ لا يُعَذِّبَهُمْ». [راجع: ٢٨٥٦. أخرجه مسلم: ٣٠ مطولاً]

٧٣٧٣- از شُعبه، از ابو حُصَین و اَشعَث بن سُلَیم روایت است که آنان از اسود بن هِلال شنیده‌اند که مُعاذ بن جَبَل گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «ای معاذ، حق خدا بر بندگان چیست» معاذ گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «اینکه خدا را بپرستند و به او چیزی شریک نیاورند؛ و آیا می‌دانی که حق بندگان بر خدا چیست؟» گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «اینکه آنها را عذاب نکند».

٧٣٧٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعْصَعَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ: أَنَّ رَجُلاً سَمِعَ رَجُلاً يَقْرَأُ: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾. يُرَدِّدُهَا، فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَذَكَرَ لَهُ ذَلِكَ، وَكَأَنَّ الرَّجُلَ يَتَقَالُّهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّهَا لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ».

زَادَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ مَالِكٍ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ: أَخْبَرَنِي أَخِي قَتَادَةُ بْنُ النُّعْمَانِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. [راجع: ٥٠١٣]

٧٣٧٤- از مالِک، از عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالرحمن بن ابی صَعصَعَه، از پدرش، از ابوسعید خُدری روایت است که گفت: مردی شنید که مردی «قُل هُوَاللهُ اَحَدٌ» «بگو او خدایی است یکتا» می‌خواند و آن (سوره) را به تکرار تلاوت می‌کرد، چون صبح فرارسید، (مردی که از وی شنیده بود) نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و این موضوع را به آن حضرت یاد کرد، و گویی این مرد، خواندن این سوره را (به تنهایی) اندک می‌پنداشت. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «سوگند به ذاتی که نفس من در ید قدرت اوست، همانا این سوره برابر با سوم حصه از قرآن است»

اسماعیل بن جعفر، از مالک، از عبدالرحمن، از پدرش، از ابوسعید، افزوده است که ابوسعید گفت: برادر قَتَاده بن نُعمان، از پیامبر صلی الله

۷۳۷۵- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : حَدَّثَنَا عَمْرٌو ، عَنِ ابْنِ أَبِي هِلَالٍ : أَنَّ أَبَا الرِّجَالِ مُحَمَّدَ ابْنَ عَبْدِالرَّحْمَنِ حَدَّثَهُ ، عَنْ أُمِّهِ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، وَكَانَتْ فِي حَجْرِ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، عَنْ عَائِشَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ بَعَثَ رَجُلاً عَلَى سَرِيَّةٍ ، وَكَانَ يَقْرَأُ لِأَصْحَابِهِ فِي صَلَاتِهِمْ فَيَخْتِمُ : ﴿ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴾ . فَلَمَّا رَجَعُوا ذَكَرُوا ذَلِكَ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : « سَلُوهُ لِأَيِّ شَيْءٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ » . فَسَأَلُوهُ فَقَالَ : لِأَنَّهَا صِفَةُ الرَّحْمَنِ ، وَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ بِهَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ » . [انظر في فضائل القرآن ، باب ۷ . أخرجه مسلم: ۸۱۳].

علیه و سلم روایت کرده است.

۷۳۷۵- از ابو هِلال روایت است که ابورجال محمد ابن عبدالرحمن به وی از مادر خود عَمرَه بنت عبدالرحمن که در دامان تربیت عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده، روایت کرده است که: عایشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم مردی را بر سَرِیَّه (لشکری کوچک) که فرستاده بود، فرماندار تعیین کرد. وی که به یاران خود امامت نماز می‌داد با (سورهٔ) «قُل هُوَاللهُ اَحَدٌ» قرائت را خاتمه می‌داد. چون (از آن (سفر) بازگشتند، از موضوع به پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد کردند. فرمود: از وی بپرسید که این کار را برای چه می‌کند» از وی پرسیدند، گفت: زیرا این سوره صفت خدای رحمان است و من دوست می‌دارم که (در نماز خود) آن را بخوانم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «به او خبر دهید که خدا او را دوست می‌دارد»

۲- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى :

﴿ قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴾ [الإسراء: ۱۱۰] .

باب-۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

«بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید، برای او نامهای نیکوتر است» (الاسراء:۱۱۰)

۷۳۷٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : أَخْبَرَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ وَأَبِي ظَبْيَانَ ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ » . [راجع ۶۰۱۳ . أخرجه مسلم ۲۳۱۹]

۷۳۷٦- از اَعمَش، از زید بن وَهب و ابو ظَبیان، از جَریر بن عبدالله روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا بر کسی که بر مردم رحم نمی‌کند، رحم نمی‌کند»

۷۳۷۷- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عَاصِمٍ الْأَحْوَلِ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ ، عَنْ أُسَامَةَ بْنِ

۷۳۷۷- از حَمَّـاد بن زَیـد، از عاصِمِ اَحوَل، از ابو عثمان نَهدِی، از اُسامه بن زید روایت است

زَيْد قال : كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إذ جَاءَهُ رَسُولُ إحْدَى بَنَاته يَدْعُوهُ إلَى ابنِهَا فِي المَوْتِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « ارْجِعْ ، فَأخْبِرْهَا أنَّ لِلَّه مَا أخَذَ وَلَهُ مَا أعْطَى ، وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِأجَلٍ مُسَمًّى ، فَمُرْهَا فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ » . فَأعَادَتِ الرَّسُولَ أنَّهَا قَدْ أقْسَمَتْ لَتَأتِيَنَّهَا ، فَقَامَ النَّبِيُّ ﷺ ، وَقَامَ مَعَهُ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ ، فَدُفِعَ الصَّبِيُّ إلَيْهِ وَنَفْسُهُ تَقَعْقَعُ كَأنَّهَا فِي شَنٍّ ، فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ ، فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ : يَا رَسُولَ اللَّه مَا هَذَا ؟ قال : « هَذِهِ رَحْمَةٌ جَعَلَهَا اللَّهُ فِي قُلُوبِ عِبَادِهِ ، وَإنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ » . [راجع ـ ١٢٨٤ . أخرجه مسلم ـ ٩٢٣].

که گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودیم، که ناگاه قاصد یکی از دختران وی آمد و آن حضرت را به سوی پسرش که در حال مرگ بود فرا می‌خواند. پیامبر صلی الله علیه و سلم (به قاصد) گفت: «بازگرد، و به وی خبر ده که از آنِ خداست، آنچه را می‌گیرد و آنچه را می‌دهد و هر چیز به نزد او برای مدتی معین است. به او بگو که صبر کند و به امید ثواب باشد» آن قاصد بازگشت و گفت که وی سوگند داده که باید نزد وی برود. پیامبر صلی الله علیه و سلم برخاست و سَعد بن عُباده و مُعاذ بن جَبَل او را همراهی کردند (چون به آنجا رسیدند) آن کودک نزد آن حضرت آورده شد در حالی که جان وی در اضطراب بود که گویی در مَشک است. از چشمان آن حضرت اشک ریخت. سعد به آن حضرت گفت: یا رسول الله، این (اشک ریختن) چیست؟ فرمود«این رحمتی است که خدا آن را در دلهای بندگان خود نهاده است و همانا خدا بر بندگانی رحم می‌کند که آنها رحم می‌کنند»

٣- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴾ [الذاريات: ٥٨]

باب-۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«همانا خدا، روزی بخش نیرومند استوار است» (الذّاریات:۵۸)

٧٣٧٨- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأعْمَشِ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنْ أبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ ، عَنْ أبِي مُوسَى الأشْعَرِيِّ قال : قال النَّبِيُّ ﷺ : « مَا أحَدٌ أصْبَرُ عَلَى أذًى سَمِعَهُ مِنَ اللَّهِ ، يَدْعُونَ لَهُ الوَلَدَ ، ثُمَّ يُعَافِيهِمْ وَيَرْزُقُهُمْ » . [راجع ـ ٦٠٩٩]

۷۳۷۸- از اَعمَش، از سعید بن جُبَیر، از ابی عبدارحمن سُلَمِی از ابوموسی اشعری روایت است که گفته‌است: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ یکی بر آزاری که آن را شنیده است، از خدا شکیباتر نیست، که به وی فرزند

نسبت می‌دهند، و خدا آنان را عافیت و روزی می‌دهد»

٤- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

باب-۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

﴿ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا ﴾ [الجن: ٢٦]

وَ : ﴿ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ﴾ [لقمان: ٣٤] .

وَ : ﴿ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ ﴾ [النساء: ١٦٦] .

﴿ وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلا تَضَعُ إِلا بِعِلْمِهِ ﴾ [فاطر: ١١] .

﴿ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ ﴾ [فصلت: ٤٧] .

قال يَحْيَى : الظَّاهِرُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ، وَالْبَاطِنُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا .

«دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند» (الجن:٢٦)

«در حقیقت خداســت که علم [به] قیامت نزد اوست» (لقمان:٣٤)

«و آن را بــه علــم خویش نازل کرده اســت» (النّساء:١٦٦)

«و هیــچ ماده‌ای بار نمی‌گیــرد و بار نمی‌نهد مگر به علم او» (فاطر:١١)

«دانستن هنگام رستاخیز فقط منحصر به اوست» (فصلت:٤٧)

یحیــی گفت: خدا بر ظاهر هر چیز علم دارد و بر باطن هر چیز علم دارد.

٧٣٧٩- حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلالٍ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ ، لا يَعْلَمُهَا إِلا اللَّهُ ، لا يَعْلَمُ مَا تَغِيضُ الأَرْحَامُ إِلا اللَّهُ ، وَلا يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ إِلا اللَّهُ ، وَلا يَعْلَمُ مَتَى يَأْتِي الْمَطَرُ أَحَدٌ إِلا اللَّهُ ، وَلا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِلا اللَّهُ ، وَلا يَعْلَمُ مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ إِلا اللَّهُ» . [راجع: ١٠٣٩]

٧٣٧٩-از سُــلیمان بن بلال از عبدالله بن دینار روایت است که ابن عمر رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « کلیدهای (امــور) غیب پنج اســت که بجز خدا کســی نمی‌داند: کس نمی‌داند آنچه رحمها کم و زیاد می‌کنند (یا سقط می‌کنند)، بجز خدا، و جز خدا کسی نمی‌داند که در فردا چه خواهد بود (شد) و کس نمی‌داند که کی باران می‌آید بجز خدا و کسی نمی‌داند که به کدام سرزمین می‌میرد بجز خــدا، و کس نمی‌داند که قیامت چه زمانی برپا می‌شود بجز خدا».

٧٣٨٠- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ

٧٣٨٠- از شَــعبی، از مَسرُوق روایت است که عایشــه رضــی الله عنها گفت: کســی که به تو

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ كَذَبَ ، وَهُوَ يَقُولُ : ﴿ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ ﴾ . وَمَنْ حَدَّثَكَ أَنَّهُ يَعْلَمُ الْغَيْبَ فَقَدْ كَذَبَ ، وَهُوَ يَقُولُ : ﴿ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ ﴾ . [راجع : ٣٢٣٤ . اخرجه مسلم : ١٧٧ مطولاً]

بگوید که محمد صلی الله علیه و سلم پروردگار خود را دیده است همانا دروغ گفته است. در حالی که خدا می‌فرماید: «چشمها او را در نمی‌یابند و اوست که دیدگان را درمی‌یابد و او لطیف آگاه است» (الانعام:۱۰۳) و کسی که به تو بگوید که آن حضرت علم غیب می‌داند، به تحقیق که دروغ گفته است، و خدا می‌گوید: «غیب را بجز خدا کسی نمی‌داند»

٥- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ ﴾ [الحشر : ٢٣]

باب-۵ فرمودهٔ خدای تعالی:

«السَّلام المؤمِنُ» (الحشر:۲۳) «فرمانروای سلامت [بخش] مُؤمن [به حقیقت حقهٔ خود]»

٧٣٨١- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ : حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ : حَدَّثَنَا مُغِيرَةُ : حَدَّثَنَا شَقِيقُ بْنُ سَلَمَةَ قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : كُنَّا نُصَلِّي خَلْفَ النَّبِيِّ ﷺ فَنَقُولُ : السَّلَامُ عَلَى اللَّهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ ، وَلَكِنْ قُولُوا : التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ ، وَالصَّلَوَاتُ ، وَالطَّيِّبَاتُ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ » . [راجع : ٨٣١ . اخرجه مسلم : ٤٠٢ بزيادة]

۷۳۸۱- از زُهَیر، از مُغیره، از شَقیق بن سَلَمَه، از عبدالله (ابن مسعود) روایت است که گفت: «ما به عقب پیامبر صلی الله علیه وسلم نماز می‌گزاردیم و می‌گفتیم: سلام بر خدا، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا خدا خود سلام است. و لیکن بگویید: اَلتَّحِیّاتُ لله والصَّلَواتُ والطَّیِّباتُ، السّلامُ عَلَیکَ اَیُّها النَّبیُّ وَ رَحمَةُ الله و برکاتُهُ، السَّلامُ عَلَینا و عَلَی عبادالله الصّالحینَ، اَشهَدُ اَن لا اله الا اللهُ و اَشهدُ اَنَّ محمداً عَبدُه وَ رَسُولُهُ»[1]

٦- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ مَلِكِ النَّاسِ ﴾ [الناس : ٢]

فِيهِ ابْنُ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ . [راجع : ٤٧١٢] .

باب-۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«مَلِکِ النّاسِ» [الناس:۲] «پادشاه مردم»

و در آن ابن عمر از پیامبر صلی الله علیه و سلم

۱ – یعنی «سزاوار تمام تعظیمها و عبادات و خوبیها خداوند است، سلام بر تو ای پیامبر و رحمت خداوند و برکات وی بر تو باد، سلام بر ما و بنده‌های نیکوکار خدا. گواهی می‌دهم که نیست معبودی بر حق بجز خدا و گواهی می‌دهم اینکه محمد بندهٔ خدا و فرستادهٔ اوست».

۷۳۸۲- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « يَقْبِضُ اللَّهُ الأَرْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَيَطْوِي السَّمَاءَ بِيَمِينِهِ ، ثُمَّ يَقُولُ : أَنَا الْمَلِكُ ، أَيْنَ مُلُوكُ الأَرْضِ » .

وَقَالَ شُعَيْبٌ : وَالزُّبَيْدِيُّ ، وَابْنُ مُسَافِرٍ ، وَإِسْحَاقُ ابْنُ يَحْيَى ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، مِثْلَهُ . [راجع : ۴۸۱۲ . أخرجه مسلم : ۲۷۸۷]

روایت کرده است.

۷۳۸۲- از ابن شهاب، از سعید، از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا در روز قیامت زمین را محکم می‌گیرد و آسمان را در دست راست خود می‌پیچاند، سپس می‌گوید: منم پادشاه، پادشاهان زمین کجا هستند؟»

و شعیب گفت: و زُبَیدی و ابن مسافر و اسحاق ابن یحیی از زُهری، از ابوسَلَمه به مثل این حدیث روایت کرده‌اند.

۷- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾

﴿ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ ﴾ [الصافات : ۱۸۰] .

﴿ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ ﴾ [المنافقون : ۸] .

وَمَنْ حَلَفَ بِعِزَّةِ اللَّهِ وَصِفَاتِهِ .

وَقَالَ أَنَسٌ قَالَ : النَّبِيُّ ﷺ : « تَقُولُ جَهَنَّمُ : قَطْ قَطْ وَعِزَّتِكَ » . [راجع : ۴۸۴۸] .

وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « يَبْقَى رَجُلٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، آخِرُ أَهْلِ النَّارِ دُخُولاً الْجَنَّةَ ، فَيَقُولُ : يَا رَبِّ اصْرِفْ وَجْهِي عَنِ النَّارِ ، لا وَعِزَّتِكَ لا أَسْأَلُكَ غَيْرَهَا » . [راجع : ۶۵۷۳] .

قَالَ أَبُو سَعِيدٍ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : لَكَ ذَلِكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ » .

وَقَالَ أَيُّوبُ : « وَعِزَّتِكَ ، لا غِنَى بِي عَنْ بَرَكَتِكَ » . [راجع : ۲۷۹] .

باب-۷ فرمودۀ خدای تعالی:

«وَ هُوَ العَزِیزُ الحَکِیمُ» «واوست ارجمند حکیم» (ابراهیم:٤)

(سُبحَانَ رَبِّکَ رَبِّ العِزَّةِ) «مُنَزّه است پروردگار تو، پروردگار شکوهمند» «وَ لِلهِ العِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ» «و عـزّت از آنِ خـدا و از آنِ پیامبر اوسـت» (المنافقـون:۸) و کسـی کـه به عـزّت خدا و صفات او سوگند یاد کند.

و اَنَس گفته که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمـود: «(خـدا در روز قیامت، پای خود را بر دوزخ می‌نهد) و دوزخ می‌گوید (قَط قَط) بس است بس است، به عزّت تو» (حدیث:٤٨٤٨)

و ابوهریره گفته که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردی میان بهشت و دوزخ باقی می‌ماند و او آخریـن کس از دوزخیان اسـت که وارد بهشـت می‌شـود. وی می‌گوید: ای پروردگار من، روی مـرا از آتش (دوزخ) بگـردان، نِی، و بـه عزت تو سـوگند که بجـز از این ، از تو

چیزی نخواهم خواست.» (حدیث:۶۵۷۳)
ابوسعید گفت: همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدای عَزّ و جَلّ می‌گوید: این از برای توست و همچنان ده چند مثل آن» (حدیث:۶۵۷٤)
و ایُّوب گفت: «و به عزّت تو سوگند که مرا از برکت تو بی‌نیازی نیست» (حدیث:۲۷۹)

٧٣٨٣- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ: حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ الْمُعَلِّمُ: حَدَّثَنِي عَبْدُاللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ، عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْمَرَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ: «أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ، الَّذِي لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ الَّذِي لا يَمُوتُ، وَالْجِنُّ وَالإِنْسُ يَمُوتُونَ». [انظر في الأيمان والنذور، باب ١٢ أخرجه مسلم: ٢٧١٧ زيادة].

۷۳۸۳- از عبدالله بن بُرَیده، از یَحیی بن یَعمَر روایت است که ابن عباس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌فرمود: «به عـزّت تو پناه می‌برم، ذاتی که جز تو خدایی نیست، ذاتی که نمی‌میرد و جن و انس می‌میرند»

٧٣٨٤- حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي الأَسْوَدِ: حَدَّثَنَا حَرَمِيٌّ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَزَالُ يُلْقَى فِي النَّارِ». [أخرجه مسلم: ٢٨٤٨].

وقَالَ لِي خَلِيفَةُ: حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ: حَدَّثَنَا سَعِيدٌ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ.

وَعَنْ مُعْتَمِرٍ: سَمِعْتُ أَبِي، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ أَنَسٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «لا يَزَالُ يُلْقَى فِيهَا وَتَقُولُ: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ، حَتَّى يَضَعَ فِيهَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قَدَمَهُ، فَيَنْزَوِي بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، ثُمَّ تَقُولُ: قَدْ، قَدْ، بِعِزَّتِكَ وَكَرَمِكَ، وَلا تَزَالُ الْجَنَّةُ تَفْضُلُ، حَتَّى يُنْشِئَ اللَّهُ لَهَا خَلْقًا، فَيُسْكِنَهُمْ فَضْلَ الْجَنَّةِ».

۷۳۸٤- از شُعبه، از قَتادَه، از اَنَس روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همیشه در دوزخ انداخته می‌شود» و خلیفه به من گفت: روایت است از یزید بن زُرَیع، از سعید، از قَتادَه از انس. و روایت است از مُعتمِر که گفت: از پدر خود شنیدم که از قتاده از انس روایت کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «(مردم) پیوسته به دوزخ افکنده می‌شوند، دوزخ می‌گوید: آیا از این بیشتر هم است؟ تا آنکه پروردگار عالمیان پای خود را بر دوزخ می‌نهد، و بخشی از آن در بخشی دیگر می‌درآید. سپس دوزخ می‌گوید: قَدقَد (بس بس) به عزّت تو و کَرَم تو، و پیوسته بهشت جای زیادتی دارد تا آنکه خدا برای آن مردم را می‌آفریند و آنان را در جاهای زیادتی بهشت جای می‌دهد.

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾ [الأنعام ۷۳]

۷۳۸۵- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَدْعُو مِنَ اللَّيْلِ : «اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ ، لَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ ، لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضِ ، قَوْلُكَ الْحَقُّ ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ ، وَلِقَاؤُكَ حَقٌّ ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ ، وَالنَّارُ حَقٌّ ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ ، وَبِكَ آمَنْتُ ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ ، وَبِكَ خَاصَمْتُ ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ ، وَأَسْرَرْتُ وَأَعْلَنْتُ ، أَنْتَ إِلَهِي ، لا إِلَهَ لِي غَيْرُكَ» .

حَدَّثَنَا ثَابِتُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بِهَذَا ، وَقَالَ : «أَنْتَ الْحَقُّ ، وَقَوْلُكَ الْحَقُّ» . [راجع : ۱۱۲۰ . أخرجه مسلم : ۷۶۹]

باب-۸ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و او کسی است که آسمانها و زمین را به حق آفرید» (انعام:۷۳)

۷۳۸۵- از ابـن جُرَیح، از سُـلیمان، از طاوُس از ابن عباس رضی الله عنهما روایت اسـت که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم (در نماز) شب دعا می‌کرد: «اللّٰهُمَّ لَکَ الحَمدُ، اَنتَ رَبُّ السَّمٰوَاتِ والاَرضِ، لَکَالحَمدُ، اَنتَ قَیِّمُ السَّمٰواتِ والأرض و مَن فِیهِنَّ، لَکَ الحَمدُ اَنتَ نُورُالسَّمٰوَاتِ وَالاَرضِ، قَولُکَ الحَقُّ، و لقاؤک حق و وَعدُکَ الحـقُّ، والجَنَّةُ حَقٌّ، والنّارُ حَقٌّ، والسّاعَةُ حَقٌّ، اللّٰهُمَّ لَکَ اَسلَمتُ، و بکَ آمَنتُ، وَ عَلَیکَ تَوَکَّلتُ، و اِلَیکَ اَنبتُ، و بکَ خَاصَمتُ، و اِلَیکَ حاکَمتُ، فاغفِرلِی مَا قَدَّمتُ و ما اَخَّرتُ، و اَسرَرتُ و اَعلَنتُ، اَنتَ اِلَهی، لا اِلٰهَ لِی غَیرُکَ[۱]»

روایت است از ثابت بن محمد، از سفیان که همین را روایت کرده و گفته است آن حضرت چنین فرمود: «اَنتَ الحَقُّ و قَولُکَ الحَقُّ»

۹- باب : قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى :

﴿وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [النساء : ۱۳٤]

وَقَالَ الأَعْمَشُ ، عَنْ تَمِيمٍ ، عَنْ عُرْوَةَ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الأَصْوَاتَ ، فَأَنْزَلَ اللّٰهُ تَعَالَى عَلَى النَّبِيِّ ﷺ : ﴿قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾ . [المجادلة : ۱] .

باب-۹ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و خدا شنوای بیناست» (النّساء:۱۳٤)

و اَعمَش گفت: از تَمیم، از عُروه روایت اسـت

---

۱ - ترجمهٔ دعاء: «بارالها، سپاس و ستایش تو راست، تو پروردگار آسمانها و زمین هستی، سپاس و ستایش تو راست، تو بر پادارندهٔ آسمانها و زمین و هر چه در آنهاست می‌باشی، سپاس و ستایش تو راست، تو نور آسمانها و زمین هستی. گفتار تو حق، و وعدهٔ تو حق و دیدار تو حق و بهشت حق و دوزخ حق و قیامت حق است. بارالها، خودم را به تو تسلیم کردم و به تو ایمان آوردم و به تو توکل کردم و به تو رجوع کردم و بخاطر تو (با کفار) خصومت کردم و تو را داور گرفتم، پس از تقصیرات گذشته و آینده‌ام و آنچه از من پنهان یا پیدا سرزده درگذر تویی خدای من و بجز تو مرا خدایی نیست.

که عایشه گفت: سپاس و ستایش خدایی را که توان شنیدن همه آوازها را دارد، پس خدای تعالی بر پیامبر خود نازل کرد: «خدا گفتار [زنی] را که دربارهٔ شوهرش با تو گفتگو و به خدا شکایت می‌کرد، شنید» [المجادله:۱]

۷۳۸٦- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي سَفَرٍ ، فَكُنَّا إِذَا عَلَوْنَا كَبَّرْنَا ، فَقَالَ : «ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ ، فَإِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ وَلَا غَائِبًا ، تَدْعُونَ سَمِيعًا بَصِيرًا قَرِيبًا» . ثُمَّ أَتَى عَلَيَّ وَأَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي : لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، فَقَالَ لِي : «يَا عَبْدَاللَّهِ ابْنَ قَيْسٍ ، قُلْ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، فَإِنَّهَا كَنْزٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ» . أَوْ قَالَ : «أَلَا أَدُلُّكَ» . بِهِ . [راجع ۲۹۹۲ أخرجه مسلم : ۲۷۰۵].

۷۳۸٦- از ایّوب، از ابو عثمان، از ابوموسی روایت است که گفت: ما در سفری پیامبر صلی الله علیه و سلم را همراهی می‌کردیم، و چون به بلندی می‌برآمدیم تکبیر (الله اکبر) می‌گفتیم. آن حضرت فرمود: «بر خود آسان بگیرید، شما شخص کر (ناشنوا) و غایبی را فرا نمی‌خوانید، و شنوای بینای نزدیک را فرامی‌خوانید» سپس آن حضرت نزد من آمد، و من در دل خود می‌گفتم: لا حَولَ وَ لَا قوَّةَ الاّ بالله[1]، فرمود: «ای عبدالله بن قیس (ابوموسی) بگوی: لا حَولَ وَ لَا قوَّةَ الاّ بالله، زیرا آن گنجی از گنجهای بهشت است» یا چنین گفت: «تو را بدان راه ننمایم؟»

۷۳۸۷ ، ۷۳۸۸- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنِي ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي عَمْرٌو ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ أَبِي الْخَيْرِ : سَمِعَ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَمْرٍو : أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ ﷺ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، عَلِّمْنِي دُعَاءً أَدْعُو بِهِ فِي صَلَاتِي . قَالَ : «قُلِ : اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا ، وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ ، فَاغْفِرْ لِي مِنْ عِنْدِكَ مَغْفِرَةً ، إِنَّكَ أَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» . [راجع : ۸۳٤ . أخرجه مسلم : ۲۷۰۵].

۷۳۸۸و۷۳۸۷- از یزید، از ابوالخیر روایت است که از عبدالله بن عَمرو شنیده که گفت: ابوبکر صدیق به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: یا رسول الله، دعایی به من بیاموز که آن را در نماز خود بخوانم. آن حضرت فرمود: «بگوی: اَللّهُمَّ اِنِّی ظَلَمتُ نَفسِی ظُلماً کَثِیراً وَ لا یَغفِرُ الذُّنُوبَ الا اَنتَ فَاغفِرلِی مِن عِندِکَ مَغفِرَةً، اِنَّکَ اَنتَ الغَفُورُ الرَّحِیمُ» «بارالها، بر نفس خود بسیار ستم کرده‌ام و گناهان را بجز تو کسی نمی‌بخشد، پس بیامرز مرا آمرزشی از بارگاه خود، همانا تویی آمرزندهٔ مهربان»

۱ - نیست نیرو و قدرتی بجز از آن خدا.

۷۳۸۹- حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا حَدَّثَتْهُ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَادَانِي قَالَ : إِنَّ اللّٰهَ قَدْ سَمِعَ قَوْلَ قَوْمِكَ وَمَا رَدُّوا عَلَيْكَ » . [راجع : ۳۲۳۱ . اخرجه مسلم : ۱۷۹۵ مطولاً]

۷۳۸۹- از ابن شهاب، از عُروه روایت است که عایشه رضی الله عنها به وی گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «جبرئیل علیه السلام مرا ندا کرد و گفت: همانا خداوند گفتار قوم تو و آنچه را در پاسخ تو گفته‌اند، شنیده است.»

۱۰- باب : قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى :

﴿ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ ﴾ [الأنعام : ٦٥]

۷۳۹۰- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنَا مَعْنُ بْنُ عِيسَى : حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي الْمَوَالِي قَالَ : سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْمُنْكَدِرِ يُحَدِّثُ عَبْدَاللهِ بْنَ الْحَسَنِ يَقُولُ : أَخْبَرَنِي جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللهِ السَّلَمِيُّ قَالَ : كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ يُعَلِّمُ أَصْحَابَهُ الِاسْتِخَارَةَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا ، كَمَا يُعَلِّمُهُمُ السُّورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ ، يَقُولُ : « إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِالْأَمْرِ فَلْيَرْكَعْ رَكْعَتَيْنِ مِنْ غَيْرِ الْفَرِيضَةِ ، ثُمَّ لِيَقُلْ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ ، وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ ، وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ ، وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ ، وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ، اللَّهُمَّ فَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ هَذَا الْأَمْرَ - ثُمَّ تُسَمِّيهِ بِعَيْنِهِ - خَيْرًا لِي فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ - قَالَ : أَوْ فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي - فَاقْدُرْهُ لِي وَيَسِّرْهُ لِي ، ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ ، اللَّهُمَّ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي - أَوْ قَالَ : فِي عَاجِلِ أَمْرِي وَآجِلِهِ - فَاصْرِفْنِي عَنْهُ ، وَاقْدُرْ لِيَ الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ رَضِّنِي بِهِ » . [راجع : ۱۱۶۲]

باب-۱۰ فرمودۀ خدای تعالی:

«قُل هُوَ القَادِرُ» «بگو: او تواناست» (الانعام:۶۵)

۷۳۹۰- از محمد بن مُنکَدِر، از عبدالله بن حسن روایت است که می‌گفت: جابر بن عبدالله سَلَمی به من خبر داده است: پیامبر صلی الله علیه و سلم برای اصحاب خود (نماز و دعاء) استخاره[1] را در همۀ امور تعلیم می‌داد چنانکه سوره‌ای از قرآن را به ایشان تعلیم می‌داد و می‌فرمود:

«اگر هر یک از شما به کاری قصد کند باید دو رکعت نماز به غیر از نماز فرض بگزارد و پس (از نماز) بگوید: «اللَّهُمَّ اِنِّي استَخِيرُکَ بِعِلمِکَ، و أستَقدِرُکَ بقُدرَتِک، و اَسأَلُکَ مِن فَضلِکَ، فَاِنَّکَ تَقدِرُ وَ لااَقدِرُ، وَ تعلَمُ وَ لا اَعلَمُ، وَ اَنتَ عَلَّامُ الغُيُوبِ. اللَّهُمَّ فَاِن کُنتَ تَعلَمُ هَذا الامرَ- سپس قصد خود بگونۀ مشخص بگوید- خيراً لِي فِي عاجِلَ اَمرِي وَ آجِلِه- گفت: أو فِي دِينِي و مَعاشِي و عاقِبَةِ اَمرِي فَاقدُرهُ لِي وَ يَسِّرهُ لِي، ثم بَارِک لِي فِيهِ. اللَّهُمَّ وَ اِن کُنتَ تَعلَمُ اَنَّهُ شَرٌّ لِي فِي دِينِي و مَعاشِي و عاقِبَةِ اَمرِي- يا چنين

۱ - استخاره نمازی است که نمازگزار در کاری که قصد اجرای آن دارد، به خدا رجوع می‌کند تا او را به راه راست راهنمایی کند (ترجمه انگلیسی بخاری)

گفت: فِــی عاجِلِ اَمری و آجِله- فَاصرِفنِی عَنهُ وَاقدُرلِیَ الخَیرَ حَیثُ کَانَ ثُمَّ رَضِّنِی بِهِ[۱]»

۱۱- باب : مُقَلِّبِ الْقُلُوبِ

وَقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ ﴾ [الأنعام: ۱۱۰].

۷۳۹۱- حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ سُلَيْمَانَ ، عَنِ ابْنِ الْمُبَارَكِ ، عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : أَكْثَرُ مَا كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَحْلِفُ : «لا وَمُقَلِّبِ الْقُلُوبِ» . [راجع : ۶۶۱۷].

باب-۱۱ مُقَلِّبِ القُلُوب (برگردانندۀ دلها)

و فرمودۀ خدای تعالی: «دلها و دیدگانشــان را بر می‌گردانیم» (الانعام:۱۱۰)

۷۳۹۱- از ابــن مُبارک، از مُوســی بن عُقبَه، از ســالم، از عبــدالله (بن عمر) روایت اســت که گفت: پیامبر صلی الله علیه و ســلم بیشتر چنین و ســوگند می‌خورد: «لا و مُقَلِّبِ القُلُوبِ» «نِی، و سوگند به برگردانندۀ دلها»

۱۲- باب : إِنَّ لِلَّهِ مِائَةَ اسْمٍ إِلاَّ وَاحِدًا

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ﴿ ذُو الْجَلالِ ﴾ [الرحمن : ۲۷] : الْعَظَمَةِ . ﴿ الْبَرُّ ﴾ [الطور : ۲۸] : اللَّطِيفُ.

۷۳۹۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا ، مِائَةً إِلا وَاحِدًا ، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ» . [راجع : ۲۷۳۶ . اخرجه مسلم : ۲۶۷۷]. «احصیناه» (یس:۱۲) حفظناه»

باب-۱۲ خدا را، یک کم صد اســم اســت (نود و نه)[۲]

ابــن عباس گفــت: «ذُوالجَــلالِ (الرحمن:۲۷) یعنی: صاحب عَظَمَت «البَرُّ» (الطور:۲۸) یعنی: لطیف

۷۳۹۲- از ابوالزناد، از اَعرَج از ابوهریره روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا خدا را نود و نه اســم است، یک

---

۱ – ترجمۀ دعای استخاره: «بارالها»، از تو به سبب علم تو نیکویی می‌طلبم و از تو به سبب قدرت تو توانایی می‌طلبم و از فضل تو مسألت می‌کنم، همانا تو قدرت داری و من ناتوانم و تو دانایی و من نادانم و تویی آگاه از غیب. بارالها، تو خود می‌دانی که اگر این کار (از قصد خویش بگونۀ مشخص نام برد) برای من در حال من و آیندۀ من خیر است یا در دین من و زندگی و معیشت و فرجام کارم، آن را به من ارزانی کن و آن را برای من آسان گردان و سپس برایم در آن برکت نه. بارلها و اگر میدانی که این کار در دین من و زندگی من و عاقبت کارم به شرّ من است، یا گفت: در حال من و آیندۀ من، آن را از من دور کن و توانایی کار نیک بده هر کجا باشد، سپس مرا بدان راضی بگردان»

۲ – حدیثی را که نود و نه اسم الله تعالی در آن آمده و در ترمذی موجود است، امام بخاری به تحقیق از آن آگهی دارد ولی وی آن حدیث را بدان سبب در «صحیح البخاری» نیاورده که با شرایط وی در اخذ و قبول حدیث برابر نیست.

کم صد، کسی که آن را بشمارد (احصاها) وارد بهشت می‌شود[۱] «اَحصَیناهُ» «آن را برشمرده‌ایم» یعنی: آن را حفظ کرده‌ایم.

۱۳- باب: السُّؤَالِ بِأَسْمَاءِ اللهِ تَعَالَى وَالاِسْتِعَاذَةِ بِهَا

باب-۱۳ مسألت کردن به اسماء الله تعالی و پناه جستن به آنها

۷۳۹۳- حَدَّثَنَا عَبْدُالعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللهِ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الْمَقْبُرِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمْ فِرَاشَهُ فَلْيَنْفُضْهُ بِصَنِفَةِ ثَوْبِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، وَلْيَقُلْ بِاسْمِكَ رَبِّ وَضَعْتُ جَنْبِي وَبِكَ أَرْفَعُهُ ، إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِي فَاغْفِرْ لَهَا ، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ » .

تَابَعَهُ يَحْيَى وَبِشْرُ بْنُ الْمُفَضَّلِ ، عَنْ عُبَيْدِاللهِ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَزَادَ زُهَيْرٌ وَأَبُو ضَمْرَةَ وَإِسْمَاعِيلُ بْنُ زَكَرِيَّا ، عَنْ عُبَيْدِاللهِ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .

وَرَوَاهُ ابْنُ عَجْلَانَ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ .[راجع: ۶۳۲۰ . اخرجه مسلم: ۲۷۱۴ بزيادة]

۷۳۹۳- از مالـک، از سـعید مَقبُری ازابوهریره روایت اسـت که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هرگاه یکی از شما به بستر خواب خود می‌آید، آن را با کنار جامهٔ خود سه بار گرد افشـانی کند (تا گرد و خاک آن زدوده شـود) و بگوید: باسـمِکَ رَبِّ وَضَعـتُ جَنبِی وَ بِکَ اَرفَعَهُ، اِن اَمسَکتَ نَفسِی فَاغفِرلَهَا، و اِن اَرسَلتَهَا فَاحفَظهَا بِما تَحفَظُ بِهِ عِبادَکَ الصّالِحِینَ»

«به اسم تو ای پروردگار (در بستر) پهلو می‌نهم و (به اسـم تو) از آن بلند می‌شـوم، اگر نفس مرا برگرفتی، او را بیامرز و اگر رهایش کردی، نگاهش بدار چنانکه (نفسهای) بندگان نیکوکار را با آن نگاه میداری»

متابعـت کرده‌اند (راوی را) یَحیی و بشـر بن مُفَضَّل، از عبیدالله از سعید، از ابوهریره، ازپیامبر صلی الله علیه و سلم. و افزوده است (٦) زُهَیر و ابوضَمرَه و اسماعیل بن زَکَرِیّاء از عبیدالله، از سعید، از پدرش، از ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم و روایت کرده است آن را عَجلان، از سـعید، از ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه

۱ – هر چند دربارهٔ شمار اسماء الله تعالی، بیش از نود و نه هم در احادیث آمده ولی شمار یا حفظ کردن این اسماء که موجب دخول بهشت گفته شده به اعمال نیک بنده در رابطه به کار برد اسماء مذکور بستگی دارد، نه اینکه به مجرد حفظ آن، موجب دخول هر بدعملی گردد.
«اقتباس از ترجمهٔ انگلیسی بخاری و تیسیرالقاری»

و سلم.

٧٣٩٤- حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ ، عَنْ رِبْعِيٍّ ، عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ قَالَ : «اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ أَحْيَا وَأَمُوتُ» . وَإِذَا أَصْبَحَ قَالَ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» . [راجع : ٦٣١٢]

٧٣٩٤- از شُعبه، از عبدالملک، از ربعی روایت است که حُذَیفه گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم چون در بستر خود جای می‌گرفت، می‌گفت: «اللَّهُمَّ بِاسمِکَ أحیا وَ أمُوتُ» «بارالها، به اسم تو می‌میرم و زنده می‌شوم» و چون صبح می‌کرد، می‌گفت: «الحَمدُلله الّذی اَحیَانا بَعدَ ما اَماتَنا وَ اِلَیهِ النُّشورُ» «سپاس و ستایش خدایی را که ما را زنده کرد پس از آنکه ما را میرانده بود و زنده شدنِ پس از مرگ ما به سوی اوست.»

٧٣٩٥- حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا شَيْبَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ حِرَاشٍ ، عَنْ خَرَشَةَ بْنِ الْحُرِّ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا أَخَذَ مَضْجَعَهُ مِنَ اللَّيْلِ قَالَ : «بِاسْمِكَ نَمُوتُ وَنَحْيَا» . فَإِذَا اسْتَيْقَظَ قَالَ : «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» . [راجع : ٦٣٢٥]

٧٣٩٥- از شَیبان، از منصور، از رِبعی بن حِراش از خَرَشَهٔ بن حُر، از اَبو ذَر روایت است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم چون شبانگاه جای خواب خود را گرفت، گفت: «بِاسمِکَ نَمُوتُ وَ نَحیَا» «به اسم تو می‌میریم و زنده می‌شویم» و چون بیدار شد، گفت: «اَلحَمدُ لله الَّذی اَحیَانَا بَعدَ ما اَمَاتَنَا و الَیه النُّشُورُ» «سپاس و ستایش خدایی را که ما را زنده کرد، پس از آنکه ما را میرانده بود و زنده شدن پس از مرگ ما به سوی اوست»

٧٣٩٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ سَالِمٍ ، عَنْ كُرَيْبٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَأْتِيَ أَهْلَهُ فَقَالَ : بِاسْمِ اللَّهِ ، اللَّهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ ، وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا ، فَإِنَّهُ إِنْ يُقَدَّرْ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ فِي ذَلِكَ ، لَمْ يَضُرَّهُ شَيْطَانٌ أَبَدًا» . [راجع : ١٤١ . أخرجه مسلم : ١٤٣٤]

٧٣٩٦- از مَنصُور، از سالِم، از کُرَیب روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر یکی از شما چون می‌خواهد که (به قصد جماع) بر زن خود درآید. بگوید: «باسم الله ، اَللَّهُمَّ جَنِّبنَا الشَّیطانَ، وَ جَنِّبِ الشَّیطانَ مَا رَزَقتَنا» «به نام خدا، بارالها، ما را از شیطان دور بدار، و شیطان را از آنچه به ما روزی دادی (از فرزندان) دور

دارا! پس اگر میان آن دو (زن و شوهر) فرزندی در آن حالت مقدر شده باشد، شیطان هرگز به وی زیانی نمی‌زند»

٧٣٩٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مَسْلَمَةَ : حَدَّثَنَا فُضَيْلٌ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ هَمَّامٍ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قال : سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ قُلْتُ : أُرْسِلُ كِلابِي الْمُعَلَّمَةَ ، قال : « إِذَا أَرْسَلْتَ كِلابَكَ الْمُعَلَّمَةَ ، وَذَكَرْتَ اسْمَ اللَّهِ ، فَأَمْسَكْنَ فَكُلْ ، وَإِذَا رَمَيْتَ بِالْمِعْرَاضِ فَخَزَقَ فَكُلْ » . [راجع : ١٧٥ . أخرجه مسلم : ١٩٢٩]

٧٣٩٧- از ابراهیم، از هَمّام، از عَدِی بن حاتِم روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال کردم و گفتم: سگهای تعلیم دادهٔ خود را (برای شکار) می‌فرستم. آن حضرت فرمود: «اگر سگهای تعلیم داده‌ات را فرستادی و اسم خدا را بر آن بردی، و شکار را نگهداشتند (و خود از آن نخوردند) شکار را بخور. و اگر شکار را با مِعراض (نوعی وسیلهٔ شکار) زدی و آن را زخمی کرد، آن را بخور»

٧٣٩٨- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو خَالِدٍ الأَحْمَرُ قال : سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ عُرْوَةَ يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ هَا هُنَا أَقْوَامًا حَدِيثٌ عَهْدُهُمْ بِشِرْكٍ ، يَأْتُونَا بِلُحْمَانٍ ، لا نَدْرِي : يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا أَمْ لا ؟ قال : « اذْكُرُوا أَنْتُمُ اسْمَ اللَّهِ وَكُلُوا » .

تَابَعَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، وَالدَّرَاوَرْدِيُّ ، وَأُسَامَةُ ابْنُ حَفْصٍ . [راجع : ٢٠٥٧]

٧٣٩٨- از ابوخالِد اَحمَر روایت است که گفت: از هِشام بن عُروه شنیدم که از پدر خود حدیث می‌کرد که عایشه گفت: گفتند: یا رسول الله، همانا در اینجا اقوامی‌اند که به روزگار شرک نزدیک‌اند (نو مسلمان شده‌اند) برای ما گوشت می‌آورند که ما نمی‌دانیم آیا اسم الله را (به هنگام ذبح) بر آن (حیوان) گرفته‌اند، یا نه؟ آن حضرت فرمود: «شما اسم خدا را بگیرید و بخورید»

متابعت کرده است (راوی را) محمد بن عبدالرحمن و دراوَردی و اسامه ابن حَفص.

٧٣٩٩- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ قال : ضَحَّى النَّبِيُّ ﷺ بِكَبْشَيْنِ ، يُسَمِّي وَيُكَبِّرُ . [راجع : ٥٥٥٣ . أخرجه مسلم : ١٩٦٦ بزيادة]

٧٣٩٩- از هِشام، از قَتاده از انس روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم دو قوچ قربانی را ذبح کرد در حالی که تسمیه و تکبیر می‌گفت (بسم الله، والله اکبر)

٧٤٠٠- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ جُنْدَبٍ : أَنَّهُ شَهِدَ النَّبِيَّ ﷺ يَوْمَ النَّحْرِ صَلَّى ثُمَّ خَطَبَ ، فَقَالَ : « مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَ

٧٤٠٠- از شُعبه، از اَسوَد بن قَیس، از جُندَب روایت است که گفت: وی حاضر بوده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم در روز نحر

فَلْيَذْبَحْ مَكَانَهَا أُخْرَى ، وَمَنْ لَمْ يَذْبَحْ فَلْيَذْبَحْ بِاسْمِ اللَّهِ». [راجع : ۹۸۵ . أخرجه مسلم : ۱۹۶۰].

(عیـد قربان) نماز گزارد، سـپس خطبه خواند و گفت: «کسـی که قبل از اینکـه نماز بگزارد (حیـوان قربانی) را ذبح کـرده، باید به عوض آن (حیوان دیگری) ذبح کند و کسـی که ذبح نکرده است باید به اسم الله ذبح کند[1]»

۷۴۰۱- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا وَرْقَاءُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لاَ تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ ، وَمَنْ كَانَ حَالِفًا فَلْيَحْلِفْ بِاللَّهِ » .

۷۴۰۱- از وَرقـاء، از عبدالله بـن دینار روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «سـوگند به پـدران خود نخورید و کسـی که سـوگند می‌خورد، باید به الله، سوگند بخورد»

١٤- باب : مَا يُذْكَرُ فِي الذَّاتِ وَالنُّعُوتِ وَأَسَامِي اللَّهِ

باب-۱۴ آنچه دربارهٔ ذات و صفات و اسماء خدای تعالی یاد شده است

وَقَالَ خُبَيْبٌ : وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الإِلَهِ ، فَذَكَرَ الذَّاتَ بِاسْمِهِ تَعَالَى .

و خُبَیب گفت: و این در ذات خداست، و ذات را، اسم الله تعالی نامید.

۷۴۰۲- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ أَبِي سُفْيَانَ بْنِ أَسِيدِ بْنِ جَارِيَةَ الثَّقَفِيُّ ، حَلِيفٌ لِبَنِي زُهْرَةَ ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشَرَةً ، مِنْهُمْ خُبَيْبٌ الأَنْصَارِيُّ ، فَأَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عِيَاضٍ : أَنَّ ابْنَةَ الْحَارِثِ أَخْبَرَتْهُ : أَنَّهُمْ حِينَ اجْتَمَعُوا اسْتَعَارَ مِنْهَا مُوسَى يَسْتَحِدُّ بِهَا ، فَلَمَّا خَرَجُوا مِنَ الْحَرَمِ لِيَقْتُلُوهُ قَالَ خُبَيْبٌ الأَنْصَارِيُّ :

وَلَسْتُ أُبَالِي حِينَ أُقْتَلُ مُسْلِمًا ... عَلَى أَيِّ شِقٍّ كَانَ لِلَّهِ مَصْرَعِي

وَذَلِكَ فِي ذَاتِ الإِلَهِ وَإِنْ يَشَأْ ... يُبَارِكْ عَلَى أَوْصَالِ شِلْوٍ مُمَزَّعِ

فَقَتَلَهُ ابْنُ الْحَارِثِ ، فَأَخْبَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَصْحَابَهُ خَبَرَهُمْ يَوْمَ أُصِيبُوا . [راجع : ۳۰۴۵]

۷۴۰۲- از زُهـری، از عَمرو بن ابی سُـفیان بن اَسید بن جاریه ثَقَفی، هم پیمان بنی زهره که از اصحاب ابوهریره بوده، روایت اسـت که همانا ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم ده کس را (برای اطلاع از حالت دشـمن) فرستاد که یکی از ایشان خُبَیب انصاری بود.

(زهری می‌گوید) عبیـدالله بن عیاض مرا خبر داده کـه همانا دختـر حـارث او را خبر داده است:

آنگاه (که خبیب به اسـارت دشـمن درامد) و

---

۱ - کرمانی (شارح بخاری) گفته است که از این حدیث معلوم می‌شود. که خوردن گوشت حیوانی که به وقت ذبح بر آن بسم الله ترک شده است رواست. صاحب تیسیرالقاری می‌گوید: پوشیده نماند که اگر خوردن گوشت حیوان که بر آن نام خدا گرفته نشده (متروک الاسم) روا می‌بود، عایشه چرا چنین گفت و آن حضرت برای چه فرمود آنچه فرمود؟ عجب است که از احادیث دیگر که دربارهٔ تسمیه صریح است اغماض کرده و به این حدیث استدلال کرده است «اقتباس از تیسیرالقاری»

برادران حارث (برای کشتن وی) جمع شدند وی از دختـــر حارث تیغی طلبید تا موهای زیر نـــاف خود را بســـترد (هر چند تیـــغ را گرفت و کـــودک دختر حارث را کـــه در کنارش بود می‌توانســـت بکشـــد ولـــی ایـــن کار را نکرد) هنگامی که خبیب را برای کشتن از حَرَم (مکه) بیرون آوردند، وی این شعر را خواند:

باکی ندارم که کشته شوم درحالی که مسلمانم
بر هر پهلویی که کشته شوم برای خداست
و این در ذات خداست و اگر بخواهد
او براندام از هم گسیخته من برکت می‌دهد

سپس پســـر حارث، خبیب را کشـــت و پیامبر صلی الله علیه و ســـلم خبر کشته شدن آنان را در همان روزی که کشـــته شدند، به یاران خود داد.

١٥- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ﴾ [آل عمران : ٢٨]

وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ﴾ [المائدة : ١١٦] .

باب-۱۵ فرمودۀ خدای تعالی:

«و خداوند شما را از [عقوبت] خود می‌ترساند» (آل عمران:۲۸)

و فرمودۀ خداوند جَلّ ذِکرَهُ: «آنچه در نفس من اســـت تو می‌دانی و آنچه در ذات توســـت من نمی‌دانم» (المائده:۱۱٦)

٧٤٠٣- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ ، عَنْ شَقِيقٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَا مِنْ أَحَدٍ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ ، مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ ، وَمَا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ الْمَدْحُ مِنَ اللَّهِ » . [راجع : ٤٦٣٤ . أخرجه مسلم : ٢٧٦٠ بزيادة].

۷٤۰۳- از اَعمـــش، از شَـــقیق، از عبـــدالله (ابن مسعود) روایت است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و ســـلم فرمود: «هیچ یکی غیرتمندتـــر از خدا نیســـت بدین ســـبب که او فواحش (گناهان شـــرم‌آور) را حرام ســـاخت و هیچ کســـی، ســـتودن را بیش از خدا دوست ندارد.»

٧٤٠٤- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ ، كَتَبَ فِي كِتَابِهِ ، وَهُوَ يَكْتُبُ عَلَى نَفْسِهِ ، وَهُوَ وَضْعٌ عِنْدَهُ عَلَى الْعَرْشِ : إِنَّ رَحْمَتِي تَغْلِبُ غَضَبِي » . [راجع : ٣١٩٤ . أخرجه مسلم : ٢٧٥١] .

٧٤٠٤- از اَعمَش، از ابوصالح، از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنگاه که خدا هستی را آفرید، در کتاب خود نوشت، و او بر ذات خود می‌نویسد و آن در نزد او بر عرش نهاده است اینکه: رحمت من بر خشم من غالب آمده است»

٧٤٠٥- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : سَمِعْتُ أَبَا صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قال : قال : النَّبِيُّ ﷺ : « يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي ، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي ، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَإٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَإٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ ، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ بِشِبْرٍ تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا ، وَإِنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا ، وَإِنْ أَتَانِي يَمْشِي أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً » . [انظر : ٧٥٠٥ ، ٧٥٣٧ ، أخرجه مسلم : ٢٦٧٥] .

٧٤٠٥- از اَعمَش، از ابوصالح روایت است که ابوهریره رضی الله عنه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: « خدای تعالی می‌گوید: من نزد بنده‌ام چنانم که به من گمان می‌کند، و چون از من یاد کند، من با وی هستم، و اگر در نفس خود مرا یاد کند، در نفس خود او را یاری می‌کنم، و اگر مرا در جمعی یاد کند، او را در جمعی یاد می‌کنم که از آن بهتر باشد، و اگر به اندازهٔ یک وجب به من نزدیک شود، به اندازهٔ یک گز به او نزدیک می‌شوم و اگر به اندازهٔ یک گز به من نزدیک شود، به اندازهٔ دو گز به وی نزدیک می‌شوم، و اگر پیاده (آهسته) نزد من بیاید، من دویده نزد وی می‌روم»

١٦- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ﴾ [القصص : ٨٨]

باب-۱۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«جز ذات او همه چیز نابود شونده است» (القصص:۸۸)

٧٤٠٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قال : لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ : ﴿ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ ﴾ . قال النَّبِيُّ ﷺ : « أَعُوذُ بِوَجْهِكَ » . فَقَالَ : ﴿ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ ﴾ . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « أَعُوذُ بِوَجْهِكَ » . قال : ﴿ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا ﴾ . فَقَالَ النَّبِيُّ

٧٤٠٦- از حَمّاد بن زَید، از عَمرو، از جابر بن عبدالله روایت است که گفت: چون این آیه نازل شد: «بگو: او تواناست که از بالای سرتان عذابی بر شما بفرستد» پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «به روی تو پناه می‌جویم» (ادامهٔ آیه را) گفت: «یا از زیر پاهایتان» پیامبر

ﷺ : «هَذَا أَيْسَرُ» . [راجع : ٤٦٢٨]

صلی الله علیه و سلم فرمود: «به روی تو پناه می‌جویم» (ادامه آیه را) گفت: «یا شما را گروه گروه به هم اندازد» (الانعام:٦٥) پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «این آسان‌تر است»

١٧- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي ﴾ [طه : ٣٩] : تُغَذَّى . وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا ﴾ [القمر : ١٤].

٧٤٠٧- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا جُوَيْرِيَةُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : ذُكِرَ الدَّجَّالُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ : «إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْكُمْ ، إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى عَيْنِهِ - وَإِنَّ الْمَسِيحَ الدَّجَّالَ أَعْوَرُ الْعَيْنِ الْيُمْنَى ، كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ» . [راجع : ٣٠٥٧ . أخرجه مسلم: ١٦٩ في الفتن (١٠٠)] .

٧٤٠٨- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : أَخْبَرَنَا قَتَادَةُ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «مَا بَعَثَ اللَّهُ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَنْذَرَ قَوْمَهُ الْأَعْوَرَ الْكَذَّابَ ، إِنَّهُ أَعْوَرُ ، وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ ، مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ كَافِرٌ» . [راجع: ٧١٣١ . أخرجه مسلم : ٢٩٣٣].

باب-١٧ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و تا زیر نظرم پرورش یابی» (طه:٣٩) یعنی: تغذیه شوی. و فرمودهٔ خدای جَلَّ ذِکرُهُ: «[کشتی] زیر نظر ما روان بود» (القمر:١٤)

٧٤٠٧- از جُوَیرِیَه، از نافع روایت است که عبدالله (ابن عمر) گفت: از دَجّال نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم یاد شد، فرمود: «همانا خدا بر شما پوشیده نیست، و همانا خدا کور یک چشم نیست- آن حضرت با دست خود به چشم خود اشارت کرد- و همانا مسیح دجال، چشم راستش کور است، گویی چشم او چون دانهٔ انگور است»

٧٤٠٨- از شُعبه، از قَتادَه روایت است که گفت: از اَنَس رضی الله عنه روایت شده که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا هیچ پیامبری را نفرستاده مگر آنکه قوم او را از آن کور یک چشم دروغگو بر حذر داشته است. همانا وی (دجال) کور یک چشم است، و همانا پروردگار شما کور یک چشم نیست، میان دو چشم دجال نوشته شده که کافر است»

١٨- باب : [قَوْلِ اللَّهِ] : ﴿ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ ﴾ [الحشر : ٢٤]

باب-١٨ [فرمودهٔ خدای تعالی]

«هُوَاللهُ الخالِقُ البارِئُ المُصَوِّرُ» (الحشر:٢٤)

٧٤٠٩- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا عَفَّانُ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ : حَدَّثَنَا مُوسَى ، هُوَ ابْنُ عُقْبَةَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ حَبَّانَ ، عَنِ ابْنِ مُحَيْرِيزٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ فِي غَزْوَةِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ : أَنَّهُمْ أَصَابُوا سَبَايَا ، فَأَرَادُوا أَنْ يَسْتَمْتِعُوا بِهِنَّ وَلَا يَحْمِلْنَ ، فَسَأَلُوا النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْعَزْلِ ، فَقَالَ : «مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَفْعَلُوا ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَتَبَ مَنْ هُوَ خَالِقٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ ، عَنْ قَزَعَةَ : سَمِعْتُ أَبَا سَعِيدٍ فَقَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «لَيْسَتْ نَفْسٌ مَخْلُوقَةٌ إِلَّا اللَّهُ خَالِقُهَا» .

[راجع : ٢٢٢٩ . أخرجه مسلم : ١٤٣٨ باختلاف] .

«اوست خدای خالق نوساز صورتگر»

٧٤٠٩- از محمد بن یَحیی بن حَبّان، از ابن مُحَیریز روایت است که ابوسعید خُدری گفت:

مسلمانان در غزوهٔ بنی المصطلق به کنیزانی دست یافتند و می‌خواستند که از ایشان بهره‌مند گردند بدون آنکه آنها حمل بگیرند. آنان از پیامبر صلی الله علیه و سلم دربارهٔ عَزل (منی افکندن در خارج فرج) سؤال کردند. آن حضرت فرمود: «شما را چه می‌شود هر گاه این کار را نکنید؛ زیرا کسی را که خدا آفریدنش را نوشته (مقدر) کرده باشد تا روز قیامت آفریده می‌شود»

و مجاهِد از قَزَعَه روایت کرده که وی گفت: از ابوسعید شنیده که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «نیست نفسی که پیدایش آن مقدر شده باشد، مگر آنکه خدا آن را می‌آفریند»

١٩- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ﴾ [ص : ٧٥]

باب-۱۹ فرمودهٔ خدای تعالی:

«ای ابلیس چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دستان قدرت خویش خلق کردم، سجده آوری؟» (ص:۷۵)

٧٤١٠- حَدَّثَنِي مُعَاذُ بْنُ فَضَالَةَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «يَجْمَعُ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ ، فَيَقُولُونَ : لَوِ اسْتَشْفَعْنَا إِلَى رَبِّنَا حَتَّى يُرِيحَنَا مِنْ مَكَانِنَا هَذَا .

فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ : يَا آدَمُ ، أَمَا تَرَى النَّاسَ ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ ، وَأَسْجَدَ لَكَ مَلَائِكَتَهُ ، وَعَلَّمَكَ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ ، اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّنَا حَتَّى يُرِيحَنَا مِنْ مَكَانِنَا هَذَا ، فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكَ ، وَيَذْكُرُ لَهُمْ خَطِيئَتَهُ الَّتِي

٧٤١٠- از هِشام، از قَتاده، از انس روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«خدا در روز قیامت مردم را جمع می‌کند، همچنین (که در دنیا جمع می‌شوند) و می‌گویند: کاش کسی از ما به نزد پروردگار ما شفاعت کند تا از این حالتی که در اینجا داریم، آرام شویم.

آنها نزد آدم می‌روند و می‌گویند: ای آدم، آیا

أصاب ، ولكن ائتوا نوحا ، فإنه أول رسول بعثه الله إلى أهل الأرض .

فيأتون نوحا ، فيقول : لست هناكم ، ويذكر خطيئته التي أصاب ، ولكن ائتوا إبراهيم خليل الرحمن .

فيأتون إبراهيم فيقول : لست هناكم ، ويذكر لهم خطاياه التي أصابها ، ولكن ائتوا موسى ، عبدا آتاه الله التوراة وكلمه تكليما .

فيأتون موسى فيقول : لست هناكم ، ويذكر لهم خطيئته التي أصاب ، ولكن ائتوا عيسى ، عبد الله ورسوله ، وكلمته وروحه .

فيأتون عيسى فيقول : لست هناكم ، ولكن ائتوا محمدا ﷺ ، عبدا غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر .

فيأتوني فأنطلق فأستأذن على ربي فيؤذن لي عليه ، إذا رأيت ربي وقعت له ساجدا ، فيدعني ما شاء الله أن يدعني .

ثم يقال لي : ارفع محمد ، وقل يسمع ، وسل تعطه ، واشفع تشفع ، فأحمد ربي بمحامد علمنيها ، ثم أشفع ، فيحد لي حدا فأدخلهم الجنة .

ثم أرجع فإذا رأيت ربي وقعت ساجدا ، فيدعني ما شاء الله أن يدعني .

ثم يقال : ارفع محمد ، وقل يسمع ، وسل تعطه ، واشفع تشفع ، فأحمد ربي بمحامد علمنيها ربي ، ثم أشفع فيحد لي حدا فأدخلهم الجنة .

ثم أرجع ، فإذا رأيت ربي وقعت ساجدا ، فيدعني ما شاء الله أن يدعني .

ثم يقال : ارفع محمد ، قل يسمع ، وسل تعطه ،

نمی‌بینی که مردم در چه حال‌اند، خدا تو را به دست خود آفریده و فرشتگان وی به تو سجده کرده‌اند و اسمهای همه چیزها را به تو آموخت، پس شفاعت ما را نزد پروردگار ما بکن تا از این حالتی که در اینجا داریم، آرام شویم. آدم می‌گوید: من اهل این کار نیستم. و آدم از خطایی که کرده یاد می‌کند. (سپس می‌گوید) بهتر است که نزد نوح بروید، زیرا وی نخستین رسولی است که خدا او را به مردم زمین فرستاده است. انها نزد نوح می‌روند و نوح می‌گوید: من اهل این کار شما نیستم و از خطاهایی که از وی سر زده بدیشان یاد می‌کند، ولیکن بهتر است نزد ابراهیم خلیل‌الرحمن بروید. آنها نزد ابراهیم می‌روند ابراهیم می‌گوید: من اهل این کار شما نیستم و از خطاهایی که از وی سر زده یاد می‌کند.

ولیکن نزد موسی بروید، بنده‌ای به او تورات داده و با وی بدون واسطه سخن گفته است.

آنها نزد موسی می‌آیند، موسی می‌گوید: من اهل این کار شما نیستم، و از خطاهایی که از وی سرزده بدیشان یاد می‌کند، ولیکن نزد عیسی بروید که بندهٔ خدا و رسول اوست و کلمهٔ اوست و روح اوست.

آنها نزد عیسی می‌آیند، عیسی می‌گوید: من اهل این کار شما نیستم ولیکن نزد محمد صلی الله علیه و سلم بروید، بندهٔ که خدا گناهان پیشین و پسین او را بخشیده است.

(آن حضرت می‌گوید:) انها نزد من می‌آیند، من می‌روم و از پروردگار خود اجازه می‌خواهم و در امر شفاعت به من اجازه داده می‌شود، آنگاه که پروردگار خود را می‌بینم، در پیشگاه وی به سجده می‌افتم و او مرا به همان حالت می‌گذارد

وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، فَأَحْمَدُ رَبِّي بِمَحَامِدَ عَلَّمَنِيهَا ، ثُمَّ أَشْفَعُ فَيَحُدُّ لِي حَدًّا فَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

ثُمَّ أَرْجِعُ فَأَقُولُ : يَا رَبِّ مَا بَقِيَ فِي النَّارِ إِلَّا مَنْ حَبَسَهُ الْقُرْآنُ ، وَوَجَبَ عَلَيْهِ الْخُلُودُ » .

قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزِنُ شَعِيرَةً ، ثُمَّ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزِنُ بُرَّةً ، ثُمَّ يَخْرُجُ مِنَ النَّارِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَكَانَ فِي قَلْبِهِ مَا يَزِنُ مِنَ الْخَيْرِ ذَرَّةً » . [راجع ٤٤ أخرجه مسلم : ١٩٣]

تا زمانی که خدا بخواهد که بگذارد. سپس خداوند به من می‌گوید: سر خود را بلند کن ای محمد، و بگوی که شنیده می‌شوی و بخواه که داده می‌شوی، و شفاعت کن که شفاعت کرده می‌شوی. من پروردگار را می‌ستایم به همان ستودنی که به من آموخته است. سپس شفاعت می‌کنم، خدا برایم اجازه می‌دهد و شمار معینی (از مردم) را به بهشت درمی‌آورم.

سپس باز می‌گردم و چون پروردگار خود را می‌بینم، به سجده می‌افتم، و او مرا به همان حالت می‌گذارد تا آنکه خدا می‌خواهد که بگذارد. سپس به من می‌گوید: سر خود را بلند کن ای محمد، و بگو که شنیده می‌شوی، و بخواه که داده می‌شوی و شفاعت کن که شفاعت کرده می‌شوی، سپس پروردگارم را می‌ستایم، به همان ستودنی که به من آموخته است. سپس شفاعت می‌کنم و برایم شمار معینی را اجازه می‌دهد و من آنها را به بهشت در می‌آورم.

سپس باز می‌گردم، و چون پروردگار خود را می‌بینم، به سجده می‌افتم و مرا به همان حالت می‌گذارد تا آنکه خدا می‌خواهد که بگذارد.

سپس می‌گوید: سر خود را بلند کن ای محمد، بگو که شنیده می شوی، بخواه که داده می‌شوی، و شفاعت کن که شفاعت کرده می‌شوی. من پروردگار خود رامی‌ستایم. به همان ستودنی که به من آموخته است، سپس شفاعت می‌کنم و شمار معینی را به من اجازه می‌دهد و آنها را به بهشت در می‌آورم. سپس باز می‌گردم و می‌گویم؛ پروردگارا، در دوزخ کسی نمانده مگر آنانی را که قرآن در آنجا نگهداشته است و جاودانگی برایشان واجب

است.» پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: از دوزخ بیرون آورده می‌شـود: کسی که لا اله الا الله گفته و در دل وی بـه اندازهٔ جَوی از نیکویی بوده باشـد، سپس از دوزخ بیرون آورده می‌شود: کسی که لا اله الا الله گفته و در دل وی به اندازهٔ ذرّه‌ای از نیکویی بوده باشد»

٧٤١١- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « يَدُ اللَّهِ مَلأَى لا يَغِيضُهَا نَفَقَةٌ ، سَحَّاءُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ . وَقَالَ : أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ ، فَإِنَّهُ لَمْ يَغِضْ مَا فِي يَدِهِ . وَقَالَ : وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ، وَبِيَدِهِ الأُخْرَى الْمِيزَانُ ، يَخْفِضُ وَيَرْفَعُ » . [راجع : ٤٦٨٤ . أخرجه مسلم : ٩٩٣ بدون الميزان] .

٧٤١١- از ابوزنـاد، از اَعرج روایت اسـت که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «دست قدرت خدا پر است و شب روز (مخلوقـات را روزی دادن) از آن نمی‌کاهد، و گفت: آیا می‌بینید که از آنگاه که (خدا) آسمان و زمیـن را آفریده، هرگز از دسـت قدرت او چیزی کم نشده است و گفت: عرش (تخت) او بر آب است و ترازو (میزان) در دست دیگرش است که آن را پایین و بلند می‌کند»

٧٤١٢- حَدَّثَنَا مُقَدَّمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى قَالَ : حَدَّثَنِي عَمِّي الْقَاسِمُ بْنُ يَحْيَى ، عَنْ عُبَيْدِاللَّهِ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ : « إِنَّ اللَّهَ يَقْبِضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الأَرْضَ ، وَتَكُونُ السَّمَوَاتُ بِيَمِينِهِ ، ثُمَّ يَقُولُ : أَنَا الْمَلِكُ » .

٧٤١٢- از عبیدالله، از نافع روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «همانا خدا در روز قیامت زمین را به چنگ می‌گیرد و آسـمان در دست راستش است، سپس می‌گوید: منم پادشاه»

این را سعید از مالک روایت کرده است.

٧٤١٣- وَقَالَ عُمَرُ بْنُ حَمْزَةَ : سَمِعْتُ سَالِمًا : سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذَا .

وَقَالَ أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَقْبِضُ اللَّهُ الأَرْضَ » . [راجع: ٤٨١٢ . أخرجه مسلم ٢٧٨٧ بزيادة] .

٧٤١٣- و عُمر بن حَمزه گفت: از سـالم شنیدم کـه گفت: از ابن عمر شـنیدم کـه همین را از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده است.

و ابوالیمان گفت: روایت اسـت از شعیب،ز ابُو سَلَمَه که ابوهریره گفت:

رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «خدا زمین را به چنگ می‌گیرد»

٧٤١٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : سَمِعَ يَحْيَى بْنَ سَعِيدٍ ، عَنْ سُفْيَانَ : حَدَّثَنِي مَنْصُورٌ وَسُلَيْمَانُ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ

٧٤١٤- از سُـفیان، از منصـور و سُـلیمان، از ابراهیم، از عُبیدهٔ از عبدالله (ابن مسعود) روایت

عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ يَهُودِيّاً جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالأَرَضِينَ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالْجِبَالَ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالشَّجَرَ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالْخَلاَئِقَ عَلَى إِصْبَعٍ ، ثُمَّ يَقُولُ : أَنَا الْمَلِكُ . فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ ، ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ﴾ .

قال يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ : وَزَادَ فِيهِ فُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ : فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ تَعَجُّباً وَتَصْدِيقاً لَهُ . [راجع ٤٨١١ . أخرجه مسلم : ٢٧٨٦]

است که گفت:

مردی یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای محمد همانا خدا آسمانها را بر یک انگشت و درختان را بر یک انگشت و آفریدگان را بر یک انگشت می‌گیرد، سپس می‌گوید: منم پادشاه.

رسول الله صلی الله علیه و سلم خندید تا آنکه همه دندانهایش نمودار شد سپس (این آیه را) خواند: «و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند» (الزُّمر:٦٧)

یحیی بن سعید گفت: و در آن فُضَیل بن عِیاض، از مَنصور از ابراهیم، از عبیده، از عبدالله این را افزوده است: رسول الله صلی الله علیه و سلم از روی تعجب خندید و او را تصدیق کرد.

٧٤١٥- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ : سَمِعْتُ عَلْقَمَةَ يَقُولُ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ فَقَالَ : يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالأَرَضِينَ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالشَّجَرَ وَالثَّرَى عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالْخَلاَئِقَ عَلَى إِصْبَعٍ ، ثُمَّ يَقُولُ : أَنَا الْمَلِكُ أَنَا الْمَلِكُ . فَرَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ ضَحِكَ حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ ، ثُمَّ قَرَأَ : ﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ﴾ . [راجع : ٤٨١١ . أخرجه مسلم : ٢٧٨٦]

٧٤١٥- از اعمش، از ابراهیم روایت است که گفت: از عبدالله (ابن مسعود) شنیدم که می‌گفت:

مردی از اهل کتاب نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای ابوالقاسم همانا خداوند آسمانها را بر یک انگشت و زمینها را بر یک انگشت و درختان و خاک را بر یک انگشت، و آفریدگان را بر یک انگشت می‌گیرد، سپس می‌گوید: منم پادشاه، منم پادشاه. پیامبر صلی الله علیه و سلم خندید تا آنکه همه دندانهایش نمودار شد، سپس خواند: «خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند»

٢٠- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «لاَ شَخْصَ أَغْيَرُ مِنَ اللَّهِ»

باب-٢٠ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه وسلم

«هیچ شخصی غیرتمندتر از خدا نیست»

٧٤١٦- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْمَلِكِ ، عَنْ وَرَّادٍ كَاتِبِ الْمُغِيرَةِ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ : قَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ : لَوْ رَأَيْتُ رَجُلاً مَعَ امْرَأَتِي لَضَرَبْتُهُ بِالسَّيْفِ غَيْرَ مُصْفَحٍ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : « أَتَعْجَبُونَ مِنْ غَيْرَةِ سَعْدٍ ، وَاللَّهِ لَأَنَا أَغْيَرُ مِنْهُ ، وَاللَّهُ أَغْيَرُ مِنِّي ، وَمِنْ أَجْلِ غَيْرَةِ اللَّهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ ، مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ ، وَلَا أَحَدَ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْعُذْرُ مِنَ اللَّهِ ، وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ بَعَثَ الْمُبَشِّرِينَ وَالْمُنْذِرِينَ ، وَلَا أَحَدَ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمِدْحَةُ مِنَ اللَّهِ ، وَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ وَعَدَ اللَّهُ الْجَنَّةَ » . [راجع : ٦٨٤٦ . أخرجه مسلم : ١٤٩٩]

٧٤١٦- از عبدالملک، از وَرّاد کاتب مُغیره روایت است که مُغیره گفت: سعد بن عُبادَه گفت: اگر مردی را با زن خود (در حال زنا) ببینم، او را با تیزی شمشیر خود می‌زنم. این خبر که به رسول الله صلی الله علیه و سلم رسید، فرمود: «آیا از غیرت سعد تعجب می‌کنید، به خدا سوگند من از وی غیرتمندترم و خدا از من غیرتمندتر است، و به خاطر همین غیرت خداست که فواحش (زناکاری) را چه آشکار و چه پنهان حرام کرده است،و هیچ یکی نیست که عذرخواهی (و توبه) را بیشتر از خدا دوست داشته باشد و به همین خاطر است که مژده دهندگان و ترسانندگان را فرستاده است، و هیچ یکی نیست که ستودن را بیش از خدا دوست داشته باشد و به همین خاطر است که بهشت را وعده کرده است»

٢١- باب :

﴿ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ ﴾ [الأنعام : ١٩] فَسَمَّى اللَّهُ تَعَالَى نَفْسَهُ شَيْئًا . وَسَمَّى النَّبِيُّ ﷺ الْقُرْآنَ شَيْئًا ، وَهُوَ صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ . وَقَالَ : ﴿ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ﴾ [القصص ٨٨]

٧٤١٧- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ يُوسُفَ : أَخْبَرَنَا مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِرَجُلٍ : « أَمَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْءٌ » . قَالَ : نَعَمْ سُورَةُ كَذَا وَسُورَةُ كَذَا ، لِسُوَرٍ سَمَّاهَا . [راجع : ٢٣١٠ . أخرجه مسلم ١٤٢٥ مطولاً] .

باب-۲۱

«بگو گواهی چه کسی از همه برتر است؟ بگو (گواهی) خدا» (الانعام:۱۹) پس خدای تعالی خودش را شیئ نامیده و آن صفتی از صفات خداست. و خدا گفته است: «کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إلا وَجهَهُ» (القصص:۸۸) «هر چیز نابود شونده است جز ذات او»

٧٤١٧- از مالک، از ابو حازم روایت است که سهل بن سعد گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به مردی گفت: «آیا چیزی از قرآن همراه داری؟» وی گفت: آری، سورهٔ چنین و چنان و آن حضرت آنها را سوره نامید

٢٢- باب :

﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾ [هود : ٧]

﴿وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ [التوبة : ١٢٩]

قال أبو الْعَالِيَة : ﴿اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ﴾ [الاعراف ٥٤] : ارْتَفَعَ .

﴿فَسَوَّاهُنَّ﴾ [البقرة : ٢٩] : خَلَقَهُنَّ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿اسْتَوَى﴾ عَلَا ﴿عَلَى الْعَرْشِ﴾ [الأعراف : ٥٤] .

وَقَالَ ابْنُ عَبَّاس : ﴿الْمَجِيدُ﴾ [البروج : ١٥] : الْكَرِيمُ وَ ﴿الْوَدُودُ﴾ [البروج : ١٤] : الْحَبِيبُ ، يُقَالُ : حَمِيدٌ مَجِيدٌ ، كَأَنَّهُ فَعِيلٌ مِنْ مَاجِد ، مَحْمُودٌ مِنْ حَمِدَ .

٧٤١٨- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ ، عَنِ الأَعْمَش ، عَنْ جَامِعِ بْنِ شَدَّاد ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِز ، عَنْ عِمْرَانَ ابْنِ حُصَيْن قال : إِنِّي عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ جَاءَهُ قَوْمٌ مِنْ بَنِي تَمِيم ، فَقَالَ : «اقْبَلُوا الْبُشْرَى يَا بَنِي تَمِيم» . قَالُوا : بَشَّرْتَنَا فَأَعْطِنَا ، فَدَخَلَ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ ، فَقَالَ : «اقْبَلُوا الْبُشْرَى يَا أَهْلَ الْيَمَنِ ، إِذْ لَمْ يَقْبَلْهَا بَنُو تَمِيم» . قَالُوا : قَبِلْنَا ، جِئْنَاكَ لِنَتَفَقَّهَ فِي الدِّينِ ، وَلِنَسْأَلَكَ عَنْ أَوَّلِ هَذَا الأَمْرِ مَا كَانَ ، قال : «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ قَبْلَهُ ، وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ، ثُمَّ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ ، وَكَتَبَ فِي الذِّكْرِ كُلَّ شَيْءٍ» . ثُمَّ أَتَانِي رَجُلٌ فَقَالَ : يَا عِمْرَانُ أَدْرِكْ نَاقَتَكَ فَقَدْ ذَهَبَتْ ، فَانْطَلَقْتُ أَطْلُبُهَا ، فَإِذَا السَّرَابُ يَنْقَطِعُ دُونَهَا ، وَايْمُ اللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّهَا قَدْ ذَهَبَتْ

باب-٢٢

«و عرش او بر آب بود» (هود:٧)

«و او پروردگار عرش بزرگ است» (التوبه:١٢٩)

ابوالعالیه گفت: «استَوَى اِلَى السَّماءِ[1]» [الاعراف:٥٤] «بر عرش (جهانداری) استیلا یافت» یعنی: بلند کرد.

«فَسَوَّاهُنَّ» (البقره:٢٩) آنها را آفرید. و مجاهد گفته است: «استَوَى» یعنی: برآمد «عَلَى العَرشِ» یعنی: «بر عرش» (الاعراف:٥٤)

و ابن عباس گفته است: «اَلمَجِيدُ» (البروج:١٥) یعنی:کریم (ارجمند، بخشاینده، با مروت).

و «الوَدُودُ» (البروج:١٤) یعنی: اَلحَبِيبُ (دوستدار) گفته می‌شود: «حَمِيدٌ مَجِيدٌ» گویی از باب فعیل است مَجید از مَاجِد گرفته شده: (شریف نیکوکار) محمود از حَمِدَ مأخوذ است یعنی (ستوده شده).

٧٤١٨- از اَعمَش، از جامع بن شَدّاد، از صَفوان بن مُحرِز از عِمران بن حُصَین روایت است که گفت:

من نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودم که گروهی از قبیلهٔ بنی تمیم نزد آن حضرت آمدند. وی خطاب به آنان فرمود: «بشارت پذیرید ای بنی تمیم» آنان گفتند: ما را بشارت دادی، (چیزی مال به ما بده). سپس گروهی از مردم یمن درآمدند. آن حضرت فرمود: «بشارت پذیرید ای اهل یمن بشارتی که بنی تمیم آن را نپذیرفتند»

---

١ - استوی علی السّماء، لفظ آیه نیست بلکه «اَستَوَى على العرش» است.

وَلَمْ أَقُمْ . [راجع : ۳۱۹۰].

گفتنـد: ما پذیرفتیم و نزد تـو آمدیم تا دین را بیاموزیـم و از تو می‌پرسـیم کـه اول این کار (آفرینش) چگونه بوده است؟
آن حضرت فرمـود: «خدا بود و هیچ چیز قبل از وی نبـود و عـرش وی بر آب بود، سـپس آسمانها و زمین را آفرید و همه چیز را در ذِکر (لوح محفوظ) نوشت»
(عمران راوی می‌گوید:) سـپس مـردی نزدم آمـد و گفت: ای عمران، شـترت را دریاب که گریخته اسـت، من راهی‌ام که آن را پیدا کنم، ولی دیدم که سراب آن را از نظر ناپدید می‌کند، و به خدا سوگند دوست داشتم که شتر می‌رفت و من (از مجلس آن حضرت) برنمی‌خاستم.

۷٤۱۹- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاق : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامٍ : حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « إِنَّ يَمِينَ اللَّه مَلأَى لا يَغِيضُهَا نَفَقَةٌ ، سَحَّاءُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ، أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْفَقَ مُنْذُ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ ، فَإِنَّهُ لَمْ يَنْقُصْ مَا فِي يَمِينِهِ ، وَعَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ، وَبِيَدِهِ الأُخْرَى الْفَيْضُ ، أَوِ الْقَبْضُ يَرْفَعُ وَيَخْفِضُ » . [راجع : ٤٦٨٤ أخرجه مسلم : ۹۹۳].

۷٤۱۹- از مَعمَـر، از هَمّام، از ابوهریره روایت اسـت که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «همانا (دسـت) راست خدا پر است و خرج کردن از آن نمی‌کاهد، خرج کردن شب و روز، آیا نمی‌بینید که از آنگاه که زمین و آسمان را آفریده، چه اندازه خرج کرده اسـت و همهٔ آن از (دسـت) راست وی چیزی نکاسته است و عرش او بر آب اسـت و در دسـت دیگرش فیض (بخشـش) یا قبض (روح) است (مردم را) بر می‌دارد و فرو می‌برد»

۷٤۲۰- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ ثَابِتٍ ، عَنْ أَنَسٍ قال : جَاءَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ يَشْكُو ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ : «اتَّقِ اللَّهَ ، وَأَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ » .

قال أَنَسٌ : لَوْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَاتِمًا شَيْئًا لَكَتَمَ هَذِهِ .

قال : فَكَانَتْ زَيْنَبُ تَفْخَرُ عَلَى أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ تَقُولُ :

۷٤۲۰- از حَمّاد بن زَید، از ثابت روایت است که انس گفت: زید بن حارثه (نزد آن حضرت) آمـد (در حالی کـه از زن خـود (زینب بنت جَحش) شـکایت می‌کرد. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفته می‌رفت: «از خدا بترس و زن خود را نزد خود نگاهدار»
انس گفت: اگر رسول الله صلی الله علیه و سلم

زَوَّجَكُنَّ أَهَالِيكُنَّ ، وَزَوَّجَنِي اللَّهُ تَعَالَى مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمَاوَاتٍ .

چیزی (از وحی را پنهان می‌کرد، همین (آیه) را پنهان می‌کرد.
انس گفت: زینب بر (سائر) زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم فخر و مباهات می‌کرد و می‌گفت: شما را خانواده‌های شما در ازدواج (آن حضرت) درآورده‌اند و مرا خدای تعالی از فراز هفت آسمان به ازدواج وی درآورده است.
و از ثابت روایت شده که گفت: آیهٔ «و آنچه را که خدا آشکارکننده بود، در دل خود نهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی» (الاحزاب:۳۷) در شأن زینب و زید بن حارثه، نازل شده است[1].

٧٤٢١- حَدَّثَنَا خَلَّادُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا عِيسَى بْنُ طَهْمَانَ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ يَقُولُ : نَزَلَتْ آيَةُ الْحِجَابِ فِي زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ ، وَأَطْعَمَ عَلَيْهَا يَوْمَئِذٍ خُبْزًا وَلَحْمًا ، وَكَانَتْ تَفْخَرُ عَلَى نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ ، وَكَانَتْ تَقُولُ : إِنَّ اللَّهَ أَنْكَحَنِي فِي السَّمَاءِ . [راجع ٤٧٩١
أخرجه مسلم ١٤٢٨ في النكاح ٨٩ ، بدون قطعة الفخر]

۷۴۲۱- از خَلّاد بن یحیی از عیسی بن طهمان روایت است که گفت: از انس بن مالک رضی الله عنه شنیدم که می‌گفت: آیهٔ حجاب دربارهٔ زَینب بنت جحش نازل شده است و آن حضرت در روز (ازدواج با وی) مردم را نان و گوشت خورانید و زینب بر زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم افتخار می‌کرد و می‌گفت: خدا مرا در آسمان (با آن حضرت) نکاح کرده است.

٧٤٢٢- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « إِنَّ اللَّهَ لَمَّا قَضَى الْخَلْقَ ، كَتَبَ عِنْدَهُ فَوْقَ عَرْشِهِ : إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي » . [أخرجه مسلم ٢٧٥١]

۷۴۲۲- از ابوزِناد، از اَعرَج، از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود: «آنگاه که خدا آفرینش را به انجام رساند، بر فراز عرش خود نزد خود نوشت: همانا رحمت من بر خشم من پیشی گرفته است»

٧٤٢٣- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْذِرِ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ فُلَيْحٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي : حَدَّثَنِي هِلَالٌ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَأَقَامَ الصَّلَاةَ ، وَصَامَ رَمَضَانَ ، كَانَ حَقًّا

۷۴۲۳- از هِلال، از عطاء بن یسار، از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود:

[1] – در ذیل حدیث ۴۷۸۷، جلد پنجم در این باره به تفصیل بیان شده است.

عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ، هَاجَرَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، أَوْ جَلَسَ فِي أَرْضِهِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا » . قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَفَلا نُنَبِّئُ النَّاسَ بِذَلِكَ ؟ قال : « إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ ، أَعَدَّهَا اللَّهُ لِلْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِهِ ، كُلُّ دَرَجَتَيْنِ مَا بَيْنَهُمَا كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ ، فَإِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ فَسَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ ، وَأَعْلَى الْجَنَّةِ ، وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ ، وَمِنْهُ تَفَجَّرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ » . [راجع ۲۷۹۰] .

«کسی که به خدا و رسول او ایمان بیاورد و نماز بپا دارد و رمضان را روزه بگیرد، حقی بر خداست که او را به بهشت درآورد، چه در راه خدا هجرت کند و چه در سرزمینی که زاده شده، اقامت کند»

اصحاب گفتند: یا رسول الله، آیا مردم را از این خبر نکنیم؟

آن حضرت فرمود: «همانا در بهشت صد درجه است که خدا آن درجات را برای مجاهدین در راه خدا آماده کرده است، که مسافت میان هر دو درجه به اندازهٔ مسافت میان زمین و آسمان است، پس اگر از خدا (بهشت) می‌طلبید، فردوس (برین) را بخواهید و آن در میان بهشت است و بلندترین بهشت است و بلندتر از آن عرش رحمن است و نهرهای بهشت از آنجا سرازیر می‌شود»

۷۴۲۴- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ جَعْفَرٍ : حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ التَّيْمِيُّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ قال : دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسٌ ، فَلَمَّا غَرَبَتِ الشَّمْسُ قال : « يَا أَبَا ذَرٍّ ، هَلْ تَدْرِي أَيْنَ تَذْهَبُ هَذِهِ » . قال : قُلْتُ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، قال : « فَإِنَّهَا تَذْهَبُ تَسْتَأْذِنُ فِي السُّجُودِ فَيُؤْذَنُ لَهَا ، وَكَأَنَّهَا قَدْ قِيلَ لَهَا : ارْجِعِي مِنْ حَيْثُ جِئْتِ ، فَتَطْلُعُ مِنْ مَغْرِبِهَا ، ثُمَّ قَرَأَ : ذَلِكَ مُسْتَقَرٌّ لَهَا » . فِي قِرَاءَةِ عَبْدِاللَّهِ . [راجع : ۳۱۹۹ أخرجه مسلم : ۱۵۹] .

۷۴۲۴- از اَعمش، از ابراهیم تَیمی، از پدرش روایت است که ابو ذر گفت: به مسجد درآمدم در حالی که رسول الله صلی الله علیه و سلم در آنجا نشسته بود. چون آفتاب غروب کرد، فرمود: «ای ابوذر، آیا می‌دانی که این (خورشید) کجا می‌رود؟» گفتم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. فرمود: «می‌رود و اجازهٔ سجود می‌طلبد، به وی اجازه داده می‌شود و گویا (روزی) به آن گفته شده: از همانجا که آمده ای بازگرد پس آفتاب از مغرب طلوع می‌کند. سپس آن حضرت خواند: و خورشید [به سوی] قرارگاه ویژهٔ خود روان است-» در قرائت عبدالله (ابن مسعود)[1].

۷۴۲۵- حَدَّثَنَا مُوسَى ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ السَّبَّاقِ : أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ .

۷۴۲۵- از موسی، از ابراهیم، از ابن شهاب از

---

۱ - قراءت عبدالله ابن مسعود چنین است: «ذَلِکَ مُستَقَرٌّ لَهَا» قراءت مشهور چنین است: «لِمُستَقَرٍّ لَهَا»

وَقَالَ اللَّيْثُ : حَدَّثَنِي عَبْدُالرَّحْمَنِ بْنُ خَالِد ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنِ ابْنِ السَّبَّاقِ : أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ حَدَّثَهُ قَالَ : أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو بَكْرٍ ، فَتَتَبَّعْتُ الْقُرْآنَ ، حَتَّى وَجَدْتُ آخِرَ سُورَةِ التَّوْبَةِ مَعَ أَبِي خُزَيْمَةَ الأَنْصَارِيِّ ، لَمْ أَجِدْهَا مَعَ أَحَدٍ غَيْرِهِ : ﴿ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ ﴾ . حَتَّى خَاتِمَةِ ﴿ بَرَاءَةٌ ﴾ . [راجع : ٢٨٠٧] .

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ بِهَذَا ، وَقَالَ : مَعَ أَبِي خُزَيْمَةَ الأَنْصَارِيِّ .

عبيد بن سَبَّاق روايت است که زيد بن ثابت گفت:

و ليث گفت: روايت است از عبدالرحمن بن خالد، از ابن شهاب، از ابن سَبّاق که زيد بن ثابت به او گفت: ابوبکر قاصدی نزد من فرستاد، من قرآن را جمع کردم، تا آنکه (آيات) آخر سورة التوبه (براءة) را همراه ابو خَزيمهٔ انصاری يافتم و آن را نـزد هيچ يک بجز وی يافته نتوانستم (که اينها اند) «لَقَد جَاءَكُم رسولٌ مِن اَنفُسِكُم» تا خاتمهٔ سوره براءة (التوبه). روايت است از يحيی بن بُکَير، از لَيث، از يُونُس، به همين حديث. و گفت: همراه ابوخزيمهٔ انصاری.

٧٤٢٦- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ : حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عنهما قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقُولُ عِنْدَ الْكَرْبِ : « لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ الْعَلِيمُ الْحَلِيمُ ، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ، لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرْضِ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ » . [راجع : ٦٣٤٥ . أخرجه مسلم : ٢٧٣٠] .

٧٤٢٦- از سـعيد، از قَتَاده، از ابوالعاليه روايت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: پيامبر صلی الله عليه و سـلم بـه هنگام رنج و اندوه می‌گفت: «لا الـه الا اللهُ العَلِيمُ الحَلِيمُ، لا اله الا اللهُ رَبُّ العَرشِ العَظِيمِ ، لا اله الا الله، رَبُّ السَّمَواتِ وَ رَبُّ الارضِ رَبُّ العَرشِ الكَرِيمِ»

٧٤٢٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى آخِذٌ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ » . [راجع : ٢٤١٢ . أخرجه مسلم : ٢٣٧٤ مطولاً] .

٧٤٢٧- از سُفيان، از عمرو بن يحيی از پدرش از ابوسـعيد خُـدری روايت اسـت که گفت: پيامبـر صلی الله عليه و سـلم فرمود: «مردم در روز قيامت بيهوش می‌گردند، ناگاه موسـی را می‌بينم که وی يکی از پايه‌های عرش را گرفته است.

٧٤٢٨- وَقَالَ الْمَاجِشُونُ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ بُعِثَ ، فَإِذَا مُوسَى آخِذٌ بِالْعَرْشِ » . [راجع : ٢٤١١ . أخرجه مسلم : ٢٣٧٣ مطولاً] .

٧٤٢٨- و مَاجِشُـون گفت: از عبدالله بن فضل، از ابوسَلَمَه، از ابوهريره از پيامبر صلی الله عليه و سلم روايت اسـت که فرمود: « من نخستين کسـی‌ام که (در روز قيامت) به هوش می‌آيم. نـاگاه موسـی را می‌بينـم که از عـرش گرفته

است.

٢٣- باب : قَوْلِ اللهِ تَعَالَى :

﴿ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ ﴾ [المعارج : ٤]

وَقَوْلِه جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ ﴾ [فاطر: ١٠].

وَقَالَ أَبُو جَمْرَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : بَلَغَ أَبَا ذَرٍّ مَبْعَثُ النَّبِيِّ ﷺ ، فَقَالَ لِأَخِيهِ : اعْلَمْ لِي عِلْمَ هَذَا الرَّجُلِ ، الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ يَأْتِيهِ الْخَبَرُ مِنَ السَّمَاءِ .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : ﴿ الْعَمَلُ الصَّالِحُ ﴾ [فاطر : ١٠] : يَرْفَعُ الْكَلِمَ الطَّيِّبَ . يُقَالُ : ﴿ ذِي الْمَعَارِجِ ﴾ [المعارج : ٣] الْمَلَائِكَةُ تَعْرُجُ إِلَى اللهِ .

باب-٢٣ فرمودهٔ خدای تعالی:

«فرشتگان و روح به سوی او بالا می‌روند» (المعارج : ٤)

و فرمودهٔ خدا جل ذکره: «سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود» (فاطر:١٠)

و ابوجَمره گفت: ابن عباس گفت: خبر مبعوث شدن پیامبر صلی الله علیه و سلم که به ابوذَر رسید، به برادر خود گفت: از علم آن مردی که ادعا می‌کند که از آسمان خبر به وی می‌آید (برو) و مرا آگاه گردان.

و مجاهد گفته است: «و کار شایسته به آن رفعت می‌بخشد» (فاطر:١٠)

سخنان پاکیزه بالا می‌رود. گفته می‌شود «ذی المعارج» (المعارج: ٣)

«صاحب درجات» فرشتگانی که به سوی خدا بالا می‌روند.

٧٤٢٩- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ؓ : أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ : « يَتَعَاقَبُونَ فِيكُمْ : مَلَائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلَائِكَةٌ بِالنَّهَارِ ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلَاةِ الْعَصْرِ وَصَلَاةِ الْفَجْرِ ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ . فَيَسْأَلُهُمْ ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ ، فَيَقُولُ : كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي ؟ فَيَقُولُونَ : تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ ، وَأَتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ » . [راجع : ٥٥٥ . أخرجه مسلم : ٦٣٢] .

٧٤٢٩- از مالک، از ابو زِناد، از اَعرَج، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «فرشتگان به نوبت نزد شما می‌آیند، فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز. و هر دو گروه از انها در نماز عصر و نماز صبح جمع می‌شوند. سپس آن گروه که شب با شما بودند (به آسمان) بالا می‌روند، خدا از ایشان می‌پرسد، هر چند او داناترست از آنان، پس می‌گوید: در چه حالتی بندگان مرا ترک کردید؟ آنها می‌گویند: آنها را در حالی ترک کردیم که نماز می‌گزاردند و

چون نزدشان رفته بودیم، نماز می‌گزاردند»

٧٤٣٠- وقَالَ خَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ : حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ : حَدَّثَنِي عَبْدُاللّٰهِ بْنُ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ : « مَنْ تَصَدَّقَ بِعَدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّبٍ ، وَلَا يَصْعَدُ إِلَى اللّٰهِ إِلَّا الطَّيِّبُ ، فَإِنَّ اللّٰهَ يَتَقَبَّلُهَا بِيَمِينِهِ ، ثُمَّ يُرَبِّيهَا لِصَاحِبِهِ كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ ، حَتَّى تَكُونَ مِثْلَ الْجَبَلِ » .

وَرَوَاهُ وَرْقَاءُ ، عَنْ عَبْدِاللّٰهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « وَلَا يَصْعَدُ إِلَى اللّٰهِ إِلَّا الطَّيِّبُ » . [راجع : ١٤١٠ . أخرجه مسلم : ١٠١٤ ، بنحوه] .

٧٤٣٠- و خالِد بن مَخلِد گفت: از سـليمان از عبدالله بن دينار، از ابوصالح روايت اسـت كه ابوهريره گفت:

رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمود: «كسى كه به اندازۀ خرمايى كه از راه پاک (حلال) بدست آورده صدقه بدهد، و به سوى خدا بالا نمى‌رود مگر (صدقه از مال) پاک، و آنگاه است كه خدا آن را با (دسـت) راست خود مى‌پذيرد، سپس آن را بـراى صاحبش پرورش مى‌دهد، چنانكه هر يک از شـما كُرّۀ اسـپ را پرورش مى‌دهد تا بسـان كوه (بزرگ) مى‌شود» اين حديث را وَرَقاء، از عبدالله بن دينار، از سعيد بن يسار، از ابوهريره، از پيامبر صلى الله عليه و سلم روايت كرده: «و به سوى خدا بالا نمى‌رود مگر پاک»

٧٤٣١- حَدَّثَنَا عَبْدُالْأَعْلَى بْنُ حَمَّادٍ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ : حَدَّثَنَا سَعِيدٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : أَنَّ نَبِيَّ اللّٰهِ ﷺ كَانَ يَدْعُو بِهِنَّ عِنْدَ الْكَرْبِ : «لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ » . [راجع : ٦٣٤٥ . أخرجه مسلم : ٢٧٣٠] .

٧٤٣١- از سـعيد، از قَتـاده، از ابوالعاليه از ابن عباس روايت اسـت كه ابن عباس گفت: همانا پيامبر صلى الله عليه و سـلم بـه هنگام رنج و اندوه اين كلمات را مى‌خواند:

«لا الـه الا اللهُ العَظِيمُ الحَلِيـم، لا اله الا اللهُ رَبُّ العَرشِ العَظِيم، لا اله الا الله رَبُّ السَّموَاتِ و رَبُّ العَرشِ الكَرِيم»

«نيسـت معبـودى بر حـق بجـز الله صاحب عظمت و حِلم، نيست معبودى بر حق بجز الله، پروردگار عرش عظيم. نيسـت معبودى برحق بجز الله، پروردگار آسـمانها و پروردگار عرش ارجمند»

٧٤٣٢- حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ ابْنِ أَبِي نُعْمٍ ، أَوْ أَبِي نُعْمٍ - شَكَّ قَبِيصَةُ - عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ : بُعِثَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِذُهَيْبَةٍ فَقَسَمَهَا بَيْنَ

٧٤٣٢- از قَبيصَه، از سُـفيان، از پدرش، از ابن ابى نُعم، يا ابى نُعـم - قبيصه (در اين دو نام) شک كرده است- از ابوسـعيد خُدرى روايت

أَرْبَعَةً.

٣٣٤٤ - وحَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ نَصْرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاق: أخْبَرَنَا سُفْيَانُ: عَنْ أبِيه، عَنِ ابْنِ أبِي نُعْمٍ، عَنْ أبِي سَعِيد الْخُدْرِيِّ قال: بَعَثَ عَلِيٌّ، وَهُوَ بِالْيَمَنِ، إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بِذُهَيْبَةٍ فِي تُرْبَتِهَا، فَقَسَمَهَا بَيْنَ الأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ الْحَنْظَلِيِّ، ثُمَّ أحَدِ بَنِي مُجَاشِعٍ، وَبَيْنَ عُيَيْنَةَ بْنِ بَدْرٍ الْفَزَارِيِّ، وَبَيْنَ عَلْقَمَةَ بْنِ عُلاثَةَ الْعَامِرِيِّ، ثُمَّ أحَدِ بَنِي كلاب، وبَيْنَ زَيْدِ الْخَيْلِ الطَّائِيِّ، ثُمَّ أحَدِ بَنِي نَبْهَانَ، فَتَغَيَّظَتْ قُرَيْشٌ وَالأنْصَارُ، فَقَالُوا: يُعْطِيهِ صَنَادِيدَ أهْلِ نَجْد وَيَدَعُنَا، قال: «إِنَّمَا أتَأَلَّفُهُمْ». فَأقْبَلَ رَجُلٌ غَائِرُ الْعَيْنَيْنِ، نَاتِئُ الْجَبِينِ، كَثُّ اللِّحْيَة، مُشْرِفُ الْوَجْنَتَيْنِ، مَحْلُوقُ الرَّأْسِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ اتَّقِ اللَّهَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَمَنْ يُطِيعُ اللَّهَ إِذَا عَصَيْتُهُ، فَيَأْمَنُنِي عَلَى أهْلِ الأرْضِ، وَلا تَأْمَنُونِي». فَسَأَلَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ قَتْلَهُ - أرَاهُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ - فَمَنَعَهُ النَّبِيُّ ﷺ، فَلَمَّا وَلَّى قال النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ مِنْ ضِئْضِئِ هَذَا قَوْمًا يَقْرَؤُونَ الْقُرْآنَ، لا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ، يَمْرُقُونَ مِنَ الإِسْلامِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ، يَقْتُلُونَ أهْلَ الإِسْلامِ، وَيَدَعُونَ أهْلَ الأوْثَانِ، لَئِنْ أدْرَكْتُهُمْ لأقْتُلَنَّهُمْ قَتْلَ عَادٍ». [راجع: ٣٣٤٤. أخرجه مسلم: ١٠٦٤].

است که گفت: پاره‌ای طلا، بـه پیامبر صلی الله علیه و سلم فرسـتاده شد. آن حضرت، آن را میان چهار کس تقسـیم کرد. و از اسحاق بن نَضر، از عبدالرزاق. از سُفیان، از ابن ابی نُعم از ابوسـعید خُدری روایت اسـت که گفت: علی (بن ابـی طالب) که در یمن بـود، پاره‌ای طلا را کـه با خاک آن مخلـوط بود، به پیامبر صلی الله علیه و سلم فرستاد، آن حضرت آن را میان اَقرَع بن حابس حَنظَلِی که سـپس یکی از بنی مُجاشـع گردید، و میان عُیَینَه بن بَدر فزاری، و میان عَلقَمَه بن عُلاثهٔ عامری که سـپس یکی از بنی کِلاب گردید، و میان زَید الخَیل الطّائی که سپس یکی از بنی نُبهان گردید، تقسیم کرد.

قریش و انصار خشـمگین شـدند و گفتند: به بزرگان مـردم نَجد می‌دهد و ما را وامی‌گذارد. آنحضرت فرمـود: «همانا بـرای الفت گرفتن (دلهایشـان به اسلام) است» مردی جلو آمد که دارای چشمهای فرو رفته، پیشانی بلند، رخسار گوشتی و موی سر تراشیده بود. وی گفت: ای محمد از خدا بترس. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: «پس کیست که از خدا اطاعت کند، اگر من از وی سرکشـی کنم، او مرا بر مردم زمین امین گردانیده و شما مرا امین نمی‌گردانید»

مردی از ان گروه از آن حضرت اجازه خواست تا آن مرد معترض را بکشد- می‌پندارم که خالد بن ولید بود- پیامبر صلی الله علیه و سلم او را از این کار منع کرد. چون آن مرد معترض پشت گردانید (و راهی شد) پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا از نسـل وی قومی پدید خواهد آمد که قرآن می‌خوانند ولی از حنجره‌هایشـان

برتر نمی‌رود. از اسلام چنان می‌گذرند که تیر از شکار می‌گذرد، مردم مسلمان را می‌کشند و بت پرستان را وامی‌گذارند، پس اگر آنها را دریابید بکشید مانند کشتن (یکبارگی) قوم عاد»

٧٤٣٣- حَدَّثَنَا عَيَّاشُ بْنُ الْوَلِيدِ : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ : سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ عَنْ قَوْلِهِ : ﴿وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا﴾ . قَالَ : « مُسْتَقَرُّهَا تَحْتَ الْعَرْشِ » . [راجع: ٣١٩٩ . أخرجه مسلم : ١٥٩ مطولاً] .

٧٤٣٣- از اَعمَش از ابراهیم تَیمی، از پدرش روایت است که ابو ذر گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم درمورد این آیه پرسیدم: «و خورشید به سوی قرارگاه ویژهٔ خود روان است» (یس:۳۸) فرمود: «قرارگاه ویژهٔ آن، زیر عرش است»

٢٤- باب : قَوْلِ اللهِ تَعَالَى : ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ . إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ . [القيامة : ٢٢-٢٣]

باب - ۲۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

«در آن روز چهره‌هایی شادابند، به سوی پروردگار خود می‌نگرند» (القیامه:۲۳-۲۲)

٧٤٣٤- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَوْنٍ : حَدَّثَنَا خَالِدٌ وَهُشَيْمٌ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنْ جَرِيرٍ قَالَ : كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ ، إِذْ نَظَرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ، قَالَ : « إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ ، لَا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَتِهِ ، فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لَا تُغْلَبُوا عَلَى صَلَاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ ، وَصَلَاةٍ قَبْلَ غُرُوبِ الشَّمْسِ ، فَافْعَلُوا » . [راجع: ٥٥٤ . أخرجه مسلم : ٦٣٣] .

٤٧٣٤- از خالد و هُشَیم، از اسماعیل از قَیس روایت است که جَریر گفت: ما نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم نشسته بودیم. آن حضرت ناگاه به سوی ماه شب چهاردهم دید، فرمود: «همانا شما پروردگار خود را می‌بینید، چنانکه همین ماه را می‌بینید که در دیدن آن زحمتی نمی‌بینید. اگر بتوانید که مغلوب نمازی قبل از طلوع آفتاب (نماز صبح) و نمازی قبل از غروب آفتاب (نماز عصر) نشوید، این کار را بکنید».

٧٤٣٥- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا عَاصِمُ بْنُ يُوسُفَ الْيَرْبُوعِيُّ : حَدَّثَنَا أَبُو شِهَابٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ ، عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ عِيَانًا » . [راجع: ٥٥٤ . أخرجه مسلم : ٦٣٣ بأطول منه] .

٧٤٣٥- از ابوشهاب، ز اسماعیل بن ابی خالد از قیس بن ابی حازم از جریر بن عبدالله روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا شما پروردگار خود را با چشمان خود می‌بینید»

٧٤٣٦- حَدَّثَنَا عَبْدَةُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا حُسَيْنٌ الْجُعْفِيُّ ، عَنْ زَائِدَةَ : حَدَّثَنَا بَيَانُ بْنُ بِشْرٍ ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ قَالَ : خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةَ الْبَدْرِ ، فَقَالَ : «إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا ، لا تُضَامُونَ فِي رُؤْيَتِهِ» . [راجع : ٥٥٤ . أخرجه مسلم : ٦٣٣ بأطول] .

۷۴۳۶- از بیان بن بِشر، از قیس بن ابی حازم روایت است که جریر گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در شب مهتابی چهاردهم، نزد ما برآمد و گفت: «همانا شما پروردگار خود را در روز قیامت می‌بینید، چنانکه همین (ماه) را می‌بینید، که در دیدن آن ازدحام (شلوغ) نمی‌کنید».

٧٤٣٧- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَزِيدَ اللَّيْثِيِّ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ :

أَنَّ النَّاسَ قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «هَلْ تُضَارُّونَ فِي الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ» . قَالُوا : لا يَا رَسُولَ اللَّهِ .

قَالَ : «فَهَلْ تُضَارُّونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ» . قَالُوا : لا يَا رَسُولَ اللَّهِ .

قَالَ : «فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ كَذَلِكَ ، يَجْمَعُ اللَّهُ النَّاسَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيَقُولُ : مَنْ كَانَ يَعْبُدُ شَيْئًا فَلْيَتَّبِعْهُ ، فَيَتَّبِعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الشَّمْسَ الشَّمْسَ ، وَيَتَّبِعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الْقَمَرَ الْقَمَرَ ، وَيَتَّبِعُ مَنْ كَانَ يَعْبُدُ الطَّوَاغِيتَ الطَّوَاغِيتَ .

وَتَبْقَى هَذِهِ الأُمَّةُ فِيهَا شَافِعُوهَا ، أَوْ مُنَافِقُوهَا - شَكَّ إِبْرَاهِيمُ - فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فَيَقُولُ : أَنَا رَبُّكُمْ ، فَيَقُولُونَ : هَذَا مَكَانُنَا حَتَّى يَأْتِيَنَا رَبُّنَا ، فَإِذَا جَاءَنَا رَبُّنَا عَرَفْنَاهُ ، فَيَأْتِيهِمُ اللَّهُ فِي صُورَتِهِ الَّتِي يَعْرِفُونَ ، فَيَقُولُ : أَنَا رَبُّكُمْ ، فَيَقُولُونَ : أَنْتَ رَبُّنَا فَيَتْبَعُونَهُ .

وَيُضْرَبُ الصِّرَاطُ بَيْنَ ظَهْرَيْ جَهَنَّمَ ، فَأَكُونُ أَنَا وَأُمَّتِي أَوَّلَ مَنْ يُجِيزُهَا ، وَلا يَتَكَلَّمُ يَوْمَئِذٍ إِلا الرُّسُلُ ، وَدَعْوَى الرُّسُلِ يَوْمَئِذٍ : اللَّهُمَّ سَلِّمْ سَلِّمْ .

وَفِي جَهَنَّمَ كَلالِيبُ مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ ، هَلْ رَأَيْتُمْ

۷۴۳۷- از عبدالعزیز بن عبدالله ، از ابراهیم بن سعد از ابن شهاب، از عطاء بن یزید لَیثی روایت است که ابوهریره گفت: مردم گفتند: یا رسول الله، آیا ما پروردگار خود را در روز قیامت می‌بینیم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آیا شما در دین ماه شب چهاردهم زحمتی می‌بینید؟ گفتند: نی، یا رسول الله. فرمود: آیا در دیدن آفتاب که ابر آن را نپوشانده باشد، زحمتی می‌بینید؟» گفتند: نی، یا رسول الله. فرمود: «پس شما خدا را همچنین می‌بینید، خداوند مردم را در روز قیامت جمع می‌کند و می‌گوید: هر کس هر چیزی را می‌پرستید به دنبال آن برود، کسی که آفتاب را می‌پرستید در پی آفتاب می‌رود و کسی که ماه را می‌پرستید در پی ماه می‌رود و کسی که بتان را می‌پرستید به دنبال بتان می‌رود، و همین امت با مخالفان/ نیکان[1] یا منافقان خود می‌ماند. ابراهیم (راوی در این دو کلمه) شک کرده است. خدا نزدشان می‌آید و می‌گوید: منم پروردگار شما. ایشان می‌گویند: جای ما همین جاست تا آنکه پروردگار ما بیاید و چون پروردگار ما بیاید، او را می‌شناسیم. سپس خداوند در صورتی که

۱ – لفظ شافعوها، در تیسیرالقاری، مخالفان، و در ترجمهٔ انگلیسی بخاری، نیکان ترجمه شده است.

السَّعْدَانَ». قَالُوا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ.

قال: «فَإِنَّهَا مِثْلُ شَوْكِ السَّعْدَانِ، غَيْرَ أَنَّهُ لَا يَعْلَمُ مَا قَدْرُ عِظَمِهَا إِلَّا اللَّهُ، تَخْطَفُ النَّاسَ بِأَعْمَالِهِمْ، فَمِنْهُمُ الْمُوبَقُ بَقِيَ بِعَمَلِهِ، أَوِ الْمُوثَقُ بِعَمَلِهِ، وَمِنْهُمُ الْمُخَرْدَلُ، أَوِ الْمُجَازَى، أَوْ نَحْوُهُ.

ثُمَّ يَتَجَلَّى، حَتَّى إِذَا فَرَغَ اللَّهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ الْعِبَادِ، وَأَرَادَ أَنْ يُخْرِجَ بِرَحْمَتِهِ مَنْ أَرَادَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ لَا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا، مِمَّنْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَرْحَمَهُ، مِمَّنْ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

فَيَعْرِفُونَهُمْ فِي النَّارِ بِأَثَرِ السُّجُودِ، تَأْكُلُ النَّارُ ابْنَ آدَمَ إِلَّا أَثَرَ السُّجُودِ، حَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ أَثَرَ السُّجُودِ.

فَيَخْرُجُونَ مِنَ النَّارِ قَدِ امْتُحِشُوا، فَيُصَبُّ عَلَيْهِمْ مَاءُ الْحَيَاةِ، فَيَنْبُتُونَ تَحْتَهُ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ.

ثُمَّ يَفْرُغُ اللَّهُ مِنَ الْقَضَاءِ بَيْنَ الْعِبَادِ، وَيَبْقَى رَجُلٌ مِنْهُمْ مُقْبِلٌ بِوَجْهِهِ عَلَى النَّارِ، هُوَ آخِرُ أَهْلِ النَّارِ دُخُولًا الْجَنَّةَ، فَيَقُولُ: أَيْ رَبِّ اصْرِفْ وَجْهِي عَنِ النَّارِ، فَإِنَّهُ قَدْ قَشَبَنِي رِيحُهَا، وَأَحْرَقَنِي ذَكَاؤُهَا، فَيَدْعُو اللَّهَ بِمَا شَاءَ أَنْ يَدْعُوَهُ.

ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ: هَلْ عَسَيْتَ إِنْ أَعْطَيْتُكَ ذَلِكَ أَنْ تَسْأَلَنِي غَيْرَهُ، فَيَقُولُ: لَا وَعِزَّتِكَ لَا أَسْأَلُكَ غَيْرَهُ، وَيُعْطِي رَبَّهُ مِنْ عُهُودٍ وَمَوَاثِيقَ مَا شَاءَ.

فَيَصْرِفُ اللَّهُ وَجْهَهُ عَنِ النَّارِ.

فَإِذَا أَقْبَلَ عَلَى الْجَنَّةِ وَرَآهَا سَكَتَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَسْكُتَ.

ثُمَّ يَقُولُ: أَيْ رَبِّ قَدِّمْنِي إِلَى بَابِ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ اللَّهُ لَهُ: أَلَسْتَ قَدْ أَعْطَيْتَ عُهُودَكَ وَمَوَاثِيقَكَ أَنْ لَا

او را می‌شناسد؛ نزدشان می‌آید و می‌گوید: منم پروردگار شما. آنگاه می‌گویند: تو پروردگار ما هستی و از وی پیروی میکنند و بر پشت دوزخ پل زده می‌شود، من و امت من نخستین کسانی می‌باشیم که از آن می‌گذریم، و دران روز بجز رسولان سخن نمی‌گویند و دعای رسولان در آن روز این است: بارالها، سلامت بدار، سلامت بدار.

و در دوزخ (یا بر روی پل) چنگکهایی‌اند مانند خار سَعدان، آیا خار سعدان را دیده‌اید؟ گفتند: آری یا رسول الله. آن حضرت فرمود: آن چنگکها مانند خار سعدان‌اند، بجز آنکه اندازهٔ بزرگی آن را نمی‌داند. مردم را نظر به اعمالشان می‌رباید، از میان آنها کسانی‌اند که نظر به عمل (بد) خود در دوزخ باقی می‌مانند یا نظر به عمل خود نگهداشته می‌شوند و از میان آنها کسانی است که پاره پاره می‌شوند یا کسانی‌اند (که پس از مجازات) نجات می‌یابند، یا مانند آن. پس از آن خدا تجلی می‌کند، تا آنکه از حکم کردن میان بندگان خود فارغ گردد، و می‌خواهد به رحمت خود کسانی را از دوزخ بیرون بیاورد. پس به فرشتگان خود امر می‌کند که کسانی را که به خدا شریک نیاورده‌اند، از دوزخ بیرون بیاورند، از ان کسانی که خدا می‌خواهد بر ایشان رحم کند، از آن کسانی که شهادت لا اله الا الله داده‌اند. فرشتگان ایشان را از اثر سجده در میان آتش می‌شناسند. آتش پسر آدم را می‌خورد، بجز اثر سجده کردن را، که خداوند خوردن اثر سجده را بر آتش حرام گردانیده است.

تَسْأَلنِي غَيْرَ الَّذِي أعْطِيتَ أبَدًا ، وَيْلَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مَا أغْدَرَكَ .

فَيَقُولُ : أيْ رَبِّ ، وَيَدْعُو اللَّهَ ، حَتَّى يَقُولَ : هَلْ عَسَيْتَ إنْ أُعْطِيتَ ذَلِكَ أنْ تَسْألَ غَيْرَهُ .

فَيَقُولُ : لا وَعِزَّتِكَ لا أسْألُكَ غَيْرَهُ ، وَيُعْطِي مَا شَاءَ مِنْ عُهُودٍ وَمَوَاثِيقَ ، فَيُقَدِّمُهُ إلَى بَابِ الْجَنَّةِ .

فَإذَا قَامَ إلَى بَابِ الْجَنَّةِ انْفَهَقَتْ لَهُ الْجَنَّةُ ، فَرَأى مَا فِيهَا مِنَ الْحَبْرَةِ وَالسُّرُورِ ، فَيَسْكُتُ مَا شَاءَ اللَّهُ أنْ يَسْكُتَ .

ثُمَّ يَقُولُ : أيْ رَبِّ أدْخِلْنِي الْجَنَّةَ ؛ فَيَقُولُ اللَّهُ : ألَسْتَ قَدْ أعْطَيْتَ عُهُودَكَ وَمَوَاثِيقَكَ أنْ لا تَسْألَ غَيْرَ مَا أعْطِيتَ .

فَيَقُولُ : وَيْلَكَ يَا ابْنَ آدَمَ مَا أغْدَرَكَ .

فَيَقُولُ : أيْ رَبِّ لا أكُونَنَّ أشْقَى خَلْقِكَ .

فَلا يَزَالُ يَدْعُو حَتَّى يَضْحَكَ اللَّهُ مِنْهُ ، فَإذَا ضَحِكَ مِنْهُ ، قَالَ لَهُ : ادْخُلِ الْجَنَّةَ ، فَإذَا دَخَلَهَا قَالَ : اللَّهُ لَهُ : تَمَنَّهْ ، فَسَألَ رَبَّهُ وَتَمَنَّى ، حَتَّى إنَّ اللَّهَ لَيُذَكِّرُهُ ، يَقُولُ : كَذَا وَكَذَا ، حَتَّى انْقَطَعَتْ بِهِ الأمَانِيُّ ، قَالَ اللَّهُ : ذَلِكَ لَكَ وَمِثْلُهُ مَعَهُ» . [راجع : ۸۰۶ . اخرجه مسلم : ۱۸۲]

آنها در حالی که سوخته شده‌اند، از دوزخ بیرون آورده می‌شوند و بر آنان آب زندگانی ریخته می‌شود و از زیر آب چنان می‌رویند که دانه در گِلِ سیلاب می‌روید.

سپس خدا از حکم کردن میان بندگان خود فارغ می‌شود و از میان ایشان مردی می‌ماند که روی او به سوی دوزخ است. وی واپسین مردی از اهل دوزخ است که (سزاوار) دخول به بهشت است. وی می‌گوید: ای پروردگار من، روی مرا از دوزخ بگردان، زیرا بوی آن مرا آزار می‌رساند، و شعلهٔ آن مرا می‌سوزاند، و به خدا دعا می‌کند به آنچه خدا خواسته که دعا کند.

سپس خدا می‌گوید: اگر این به تو داده شود، از من چیزی دیگر نمی‌خواهی؟ وی می‌گوید: نی، و به عزت تو که غیر از آن چیزی از تو نمی‌خواهم. وی عهد و پیمانهایی را که خدا از وی خواسته می‌دهد. آنگاه خدا روی او را از آتش بر می‌گرداند.

چون به سوی بهشت رو می‌کند و آن را می‌بیند، خاموش می‌ماند تا آنگاه که خدا خواسته که خاموش بماند.

سپس می‌گوید: ای پروردگار من، مرا تا نزدیک دروازهٔ بهشت برسان. خدا به او می‌گوید: آیا بـه من عهد و پیمان ندادی که غیر از آنچه به تو دادم، هرگز چیزی دیگر از من نمی‌خواهی، وای بر تو ای پسر آدم، تا چه حد پیمان شکن هستی.

وی می‌گوید: ای پروردگار من و به خدا دعا می‌کند تا آنکه خدا می‌گوید: آیا اگر این به

تو داده شود، غیر از این چیزی نمی‌خواهی؟

وی می‌گوید: نی، و به عزت تو که غیر از این چیزی نمی‌خواهم و عهد و پیمانهایی که خدا از وی خواسته می‌دهد، خدا او را به دروازهٔ بهشت نزدیک می‌کند.

چون به دروازهٔ بهشت می‌ایستد. دروازهٔ بهشت گشوده می‌شود و وی در آن از آنچه نعمتها و خوشیها است مشاهده می‌کند، و خاموش می‌ماند تا آنگاه که خدا خواسته که خاموش بماند. سپس می‌گوید: ای پروردگار من، مرا به بهشت درآور. خدا می‌گوید: آیا عهد و پیمان نداده بودی که غیر از انچه من به تو دادم، چیزی دیگر نخواهی؟

و خدا می‌گوید: ای پسر آدم تا چه حد پیمان شکن هستی؟

وی می‌گوید: ای پروردگار من، مرا بدبخت ترین آفریدگان خود نگردان. وی پیوسته دعا می‌کند، تا آنکه خدا به وی می‌خندد، چون به وی می‌خندد به او می‌گوید: به بهشت درآی. چون به بهشت درمی‌آید، خدا به او یاد می‌دهد و می‌گوید: چنین و چنان بخواه تا آنکه خواسته‌هایش تمام می‌شود. آنگاه خدا می‌گوید: این برای توست و مانند آن به اضافهٔ آن.»

۷۴۳۸- قالَ عَطاءُ بنُ يَزيدَ : وأبو سَعيدٍ الخُدْرِيُّ مَعَ أبي هُرَيرَةَ ، لا يَرُدُّ عَلَيهِ مِن حَديثِهِ شَيئًا ، حَتَّى إذا حَدَّثَ أبو هُرَيرَةَ : أنَّ اللهَ تَبارَكَ وتَعالَى قالَ : « ذَلِكَ لَكَ ومِثلُهُ مَعَهُ » . قالَ أبو سَعيدٍ الخُدْرِيُّ : « وعَشَرَةُ أمثالِهِ مَعَهُ » . يا أبا هُرَيرَةَ !؟ قالَ أبو هُرَيرَةَ : ما حَفِظتُ إلا قَولَهُ : « ذَلِكَ لَكَ ومِثلُهُ مَعَهُ » قالَ أبو سَعيدٍ الخُدْرِيُّ : أشهَدُ أنِّي حَفِظتُ

۷۳۴۸- عطاء بن یزید گفت: ابوسعید خدری همراه ابوهریره بود (که ابوهریره حدیث فوق را می‌گفت) و ابوسعید چیزی از سخن ابوهریره را رد نکرد تا آنکه ابوهریره گفت که خدای تبارک و تعالی گفت: «این برای توست و مانند آن به علاوهٔ آن». آنگاه ابوسعید خدری

مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ قَوْلَهُ : « ذٰلِكَ لَكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ »
قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : فَذٰلِكَ الرَّجُلُ آخِرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولاً الْجَنَّةَ . [راجع : ٢٢ . أخرجه مسلم : ١٨٣ مطولاً] .

٧٤٣٩- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِلَالٍ ، عَنْ زَيْدٍ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ : قُلْنَا : يَا رَسُولَ اللّٰهِ ، هَلْ نَرَى رَبَّنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟
قَالَ : « هَلْ تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ إِذَا كَانَتْ صَحْواً » . قُلْنَا : لَا .
قَالَ : « فَإِنَّكُمْ لَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَةِ رَبِّكُمْ يَوْمَئِذٍ إِلَّا كَمَا تُضَارُونَ فِي رُؤْيَتِهِمَا » .
ثُمَّ قَالَ : « يُنَادِي مُنَادٍ : لِيَذْهَبْ كُلُّ قَوْمٍ إِلَى مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ، فَيَذْهَبُ أَصْحَابُ الصَّلِيبِ مَعَ صَلِيبِهِمْ ، وَأَصْحَابُ الْأَوْثَانِ مَعَ أَوْثَانِهِمْ ، وَأَصْحَابُ كُلِّ آلِهَةٍ مَعَ آلِهَتِهِمْ ، حَتَّى يَبْقَى مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللّٰهَ ، مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ ، وَغُبَّرَاتٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ .
ثُمَّ يُؤْتَى بِجَهَنَّمَ تُعْرَضُ كَأَنَّهَا سَرَابٌ ، فَيُقَالُ لِلْيَهُودِ : مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ؟ قَالُوا : كُنَّا نَعْبُدُ عُزَيْرَ ابْنَ اللّٰهِ ، فَيُقَالُ : كَذَبْتُمْ ، لَمْ يَكُنْ لِلّٰهِ صَاحِبَةٌ وَلَا وَلَدٌ ، فَمَا تُرِيدُونَ ؟ قَالُوا : نُرِيدُ أَنْ تَسْقِيَنَا ، فَيُقَالُ : اشْرَبُوا ، فَيَتَسَاقَطُونَ فِي جَهَنَّمَ .
ثُمَّ يُقَالُ لِلنَّصَارَى : مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ؟ فَيَقُولُونَ : كُنَّا نَعْبُدُ الْمَسِيحَ ابْنَ اللّٰهِ ، فَيُقَالُ : كَذَبْتُمْ ، لَمْ يَكُنْ لِلّٰهِ

گفت: «و ده چند آن به علاوهٔ آن» ای ابوهریره.
ابوهریره گفت: من بیاد ندارم مگر اینکه گفت: «این برای توست و مانند آن به علاوه آن»
ابوسعید خُدری گفت: من شهادت می‌دهم که از رسول الله صلی الله علیه وسلم به یاد دارم که فرمود: «این برای توست و ده چند آن به علاوهٔ آن.»
ابوهریره گفت: این مرد واپسین مردی از اهل بهشت است که وارد بهشت می‌شود.

۷۴۳۹- از یحیی بن بُکَیر، از لیث بن سعد، از خالد بن یزید، از سعید بن ابی هلال، از زید، از عطاء بن یسار، از ابوسعید خُدری روایت است که گفت: گفتیم: یا رسول الله، آیا ما در روز قیامت پروردگار خود را می‌بینیم؟ فرمود: «آیا در دیدن خورشید و ماه اگر آسمان صاف باشد ازدحام (شلوغ می‌کنید؟ گفتیم: نی.
فرمود: «پس شما در آن روز در دیدن پروردگار خود زحمتی نمی‌بینید چنانکه در دیدن آن دو (خورشید و ماه) زحمتی نمی‌بینید»
سپس فرمود: «منادی بانگ می‌زند: هر قومی (ملتی) به سوی آنچه می‌پرستید برود، اصحاب صلیب (نصارا) همراه صلیب خود می‌روند و بت‌پرستان همراه بتان خود می‌روند و اصحاب هر یک از معبودان دروغین همراه معبودان خود می‌روند، تا آنکه باقی مانند، کسانی که خدا را می‌پرستند، از نیک و بد و کسانی از اهل کتاب.
سپس دوزخ آورده می‌شود، و چون سراب نموده می‌شود. سپس به یهود گفته می‌شود: شما چه را می‌پرستیدید؟ می‌گویند: ما عزیر پسر خدا را می‌پرستیدیم، به ایشان گفته می‌شود : دروغ

صَاحِبَةٌ وَلا وَلَدٌ ، فَمَا تُرِيدُونَ ؟ فَيَقُولُونَ : نُرِيدُ أَنْ تَسْقِيَنَا ، فَيُقَالُ : اشْرَبُوا ، فَيَتَسَاقَطُونَ .

حَتَّى يَبْقَى مَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ ، مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ ، فَيُقَالُ لَهُمْ : مَا يَحْبِسُكُمْ وَقَدْ ذَهَبَ النَّاسُ ؟ فَيَقُولُونَ : فَارَقْنَاهُمْ وَنَحْنُ أَحْوَجُ مِنَّا إِلَيْهِ الْيَوْمَ ، وَإِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي : لِيَلْحَقْ كُلُّ قَوْمٍ بِمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ، وَإِنَّمَا نَنْتَظِرُ رَبَّنَا .

قال : فَيَأْتِيهِمُ الْجَبَّارُ فِي صُورَةٍ غَيْرِ صُورَتِهِ الَّتِي رَأَوْهُ فِيهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ ، فَيَقُولُ : أَنَا رَبُّكُمْ ، فَيَقُولُونَ : أَنْتَ رَبُّنَا ، فَلا يُكَلِّمُهُ إِلا الأَنْبِيَاءُ .

فَيَقُولُ : هَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ آيَةٌ تَعْرِفُونَهُ ، فَيَقُولُونَ : السَّاقُ ، فَيَكْشِفُ عَنْ سَاقِهِ ، فَيَسْجُدُ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ ، وَيَبْقَى مَنْ كَانَ يَسْجُدُ لِلَّهِ رِيَاءً وَسُمْعَةً ، فَيَذْهَبُ كَيْمَا يَسْجُدَ فَيَعُودُ ظَهْرُهُ طَبَقًا وَاحِدًا .

ثُمَّ يُؤْتَى بِالْجَسْرِ فَيُجْعَلُ بَيْنَ ظَهْرَيْ جَهَنَّمَ» . قُلْنَا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَمَا الْجَسْرُ ؟

قال : «مَدْحَضَةٌ مَزِلَّةٌ ، عَلَيْهِ خَطَاطِيفُ وَكَلالِيبُ ، وَحَسَكَةٌ مُفَلْطَحَةٌ لَهَا شَوْكَةٌ عُقَيْفَةٌ ، تَكُونُ بِنَجْدٍ ، يُقَالُ لَهَا : السَّعْدَانُ ، الْمُؤْمِنُ عَلَيْهَا كَالطَّرْفِ وَكَالْبَرْقِ وَكَالرِّيحِ ، وَكَأَجَاوِيدِ الْخَيْلِ وَالرِّكَابِ ، فَنَاجٍ مُسَلَّمٌ وَنَاجٍ مَخْدُوشٌ ، وَمَكْدُوسٌ فِي نَارِ جَهَنَّمَ ، حَتَّى يَمُرَّ آخِرُهُمْ يُسْحَبُ سَحْبًا ، فَمَا أَنْتُمْ بِأَشَدَّ لِي مُنَاشَدَةً فِي الْحَقِّ ، قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِ يَوْمَئِذٍ لِلْجَبَّارِ .

وَإِذَا رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ نَجَوْا ، فِي إِخْوَانِهِمْ ، يَقُولُونَ : رَبَّنَا إِخْوَانُنَا ، كَانُوا يُصَلُّونَ مَعَنَا ، وَيَصُومُونَ مَعَنَا ، وَيَعْمَلُونَ مَعَنَا ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : اذْهَبُوا فَمَنْ وَجَدْتُمْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ دِينَارٍ مِنْ إِيمَانٍ فَأَخْرِجُوهُ ، وَيُحَرِّمُ اللَّهُ صُوَرَهُمْ عَلَى النَّارِ .

گفتید، خدا نه زن و نه فرزند دارد، حالا چه می‌خواهید؟ می‌گویند: می‌خواهیم که ما را آب بنوشانی. گفته می‌شود بنوشید (و در عوض) به دوزخ افکنده می‌شوند.

سپس به نصاری گفته می‌شود: شما چه چیز را می‌پرستیدید؟ می‌گویند: ما مسیح پسر خدا را می‌پرستیدیم. به ایشان گفته می‌شود: دروغ گفتید. خدا نه زن و نه فرزند دارد، حالا چه می‌خواهید؟ می‌گویند: می‌خواهیم که ما را آب بنوشانی. گفته می‌شود بنوشید (و در عوض) به دوزخ افکنده می‌شوند.

تا آنکه کسانی باقی می‌مانند که خدا را می‌پرستیدند، به شمول نیکوکار یا بدکردار. بدیشان گفته می‌شود: شما را چه چیز در اینجا ماندگار ساخته است، در حالی که مردم (همه به بهشت) رفته‌اند؟ می‌گویند: ما (در دنیا) از ایشان جدایی کردیم، در حالی که نسبت به امروز به ایشان نیازمندتر بودیم. همانا آواز منادی را شنیدیم که بانگ بر می‌آورد که: هر قومی به آنچه می‌پرستید بپیوندد، و همانا ما منتظر پروردگار خود هستیم. سپس (خدای) جبار به صورتی، غیر از صورتی که بار نخست او را دیده بودند نزدشان می‌آید و می‌گوید: منم پروردگار شما. منم پروردگار شما. می‌گویند: تویی پروردگار ما، و هیچ کسی با او بجز پیامبران سخن نمی‌گوید.

سپس گفته می‌شود: آیا میان شما و میان او (خدا) نشانی هست که او را بشناسید؟ آنها می‌گویند: ساق. سپس خدا ساق خود را برهنه می‌کند، آنگاه هر مؤمنی او را سجده می‌کند، و

فَيَأْتُونَهُمْ وَبَعْضُهُمْ قَدْ غَابَ فِي النَّارِ إِلَى قَدَمِهِ، وَإِلَى أَنْصَافِ سَاقَيْهِ، فَيُخْرِجُونَ مَنْ عَرَفُوا.

ثُمَّ يَعُودُونَ، فَيَقُولُ: اذْهَبُوا فَمَنْ وَجَدْتُمْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ نِصْفِ دِينَارٍ فَأَخْرِجُوهُ، فَيُخْرِجُونَ مَنْ عَرَفُوا.

ثُمَّ يَعُودُونَ، فَيَقُولُ: اذْهَبُوا فَمَنْ وَجَدْتُمْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْ إِيمَانٍ فَأَخْرِجُوهُ، فَيُخْرِجُونَ مَنْ عَرَفُوا».

قال أبو سعيد: فَإِنْ لَمْ تُصَدِّقُونِي فَاقْرَؤُوا: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا﴾.

«فَيَشْفَعُ النَّبِيُّونَ وَالْمَلَائِكَةُ وَالْمُؤْمِنُونَ، فَيَقُولُ الْجَبَّارُ: بَقِيَتْ شَفَاعَتِي، فَيَقْبِضُ قَبْضَةً مِنَ النَّارِ، فَيُخْرِجُ أَقْوَامًا قَدِ امْتُحِشُوا، فَيُلْقَوْنَ فِي نَهَرٍ بِأَفْوَاهِ الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهُ: مَاءُ الْحَيَاةِ، فَيَنْبُتُونَ فِي حَافَتَيْهِ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ، قَدْ رَأَيْتُمُوهَا إِلَى جَانِبِ الصَّخْرَةِ، وَإِلَى جَانِبِ الشَّجَرَةِ، فَمَا كَانَ إِلَى الشَّمْسِ مِنْهَا كَانَ أَخْضَرَ، وَمَا كَانَ مِنْهَا إِلَى الظِّلِّ كَانَ أَبْيَضَ.

فَيَخْرُجُونَ كَأَنَّهُمُ اللُّؤْلُؤُ، فَيُجْعَلُ فِي رِقَابِهِمُ الْخَوَاتِيمُ، فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ، فَيَقُولُ أَهْلُ الْجَنَّةِ: هَؤُلَاءِ عُتَقَاءُ الرَّحْمَنِ، أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ عَمَلٍ عَمِلُوهُ، وَلَا خَيْرٍ قَدَّمُوهُ، فَيُقَالُ لَهُمْ: لَكُمْ مَا رَأَيْتُمْ وَمِثْلَهُ مَعَهُ».

[راجع ۲۲. أخرجه مسلم: ۱۸۳]

کسانی باقی می‌مانند که خدا را از روی تظاهر و ریا سجده می‌کردند، پس وقتی می‌خواهند سجده کنند، کمرهایشان چون چوب راست می‌ماند (خم نمی‌شود) سپس جسر آورده می‌شود و بر بالای دوزخ زده می‌شود»

ما گفتیم: یا رسول الله جسر (پُل) چیست؟

آن حضرت فرمود: «(پلی است) لغزنده و فروافکننده که بر آن سیخهای کج آهنین و خارهای آهنین است که یک سوی آن گشاده و سوی دیگر آن تنگ است، مانند خارهای نَجد که بدان سعدان گفته می‌شود. مسلمانان چون چشم برهم زدن و چون برق و چون باد (به سرعت) از آن (پل) می‌گذرند، مانند اسپ تندرو و شتر دونده. کسانی به سلامت نجات می‌یابند و کسانی مجروح می‌شوند (و نجات می‌یابند) و کسانی در آتش دوزخ فرو می‌افتند تا آنکه آخرین نفر آنها از روی پل کشیده شده، می‌گذرد. پس شما (مسلمانان) در مطالبهٔ حق خود از من مصرتر نیستید. از آن مسلمانانی که برای شما بیان شد که در آن روز برایشان از خدای جبار (شفاعت می‌طلبم).

پس چون دیدند که ایشان خود نجات یافتند، درمورد برادران خود می‌گویند: پروردگارا برادران ما را (نجات بده)، آنها بودند که با ما نماز می‌گزاردند، و با ما روزه می‌گرفتند و با ما اعمال نیک انجام می‌دادند. آنگاه خدای تعالی می‌گوید: بروید و کسی را که در دل او به مقدار دیناری از ایمان بیابید، (از دوزخ) بیرون بیاورید و خدا سوختاندن صورتهای آنها را بر آتش حرام می‌کند. آنها نزد ایشان می‌آیند و

بعضی از ایشان را می‌یابند که تا قدمها و بعضی تا نیمهٔ ساقها در آتش فرورفته‌اند، و آنانی را که می‌شناسند از آنجا بیرون می‌آورند. آنها سپس باز می‌گردند، خدا به ایشان میگوید: بروید و کسی را که به وزن نصف دینار در دل او ایمان بیابید بیرون آورید. آنها کسانی را که می‌شناسند بیرون می‌آورند. سپس باز می‌گردند، خدا به ایشان می‌گوید: بروید و کسی را که به وزن ذرّه‌ای در دل او ایمان بیابید بیرون آورید. آنها کسانی راکه می‌شناسند، بیرون می‌آورند»

ابوسعید (راوی این حدیث) گفت: پس اگر مرا تصدیق نمی‌کنید، این آیه را بخوانید: «در حقیقت خدا، هموزن ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگر [آن ذرّه کار] نیک باشد دو چندانش می‌کند (النساء:٤)

سپس پیامبران و فرشتگان و مؤمنان شفاعت می‌کنند، و (خدای) جبار می‌گوید: شفاعتم باقی مانده است، سپس مشتی از آتش دوزخ را می‌گیرد و گروهی را که سوخته‌اند بیرون می‌آورد و در نهری که به دروازهٔ بهشت است و آن را آب حیات می‌گویند می‌افکند، آنها در کنارهٔ آن نهر می‌رویند چنانکه دانه در گِل سیلاب می‌روید، همانا شما دانه را دیده‌اید که به کنار سنگ و به کنار درخت می‌روید و چون همان سوی آن که به جانب آفتاب است سبز (و خرم) است و سوی دیگر آن که به جانب سایه است سفید می‌باشد.

سپس آنها (که از نهر حیات) بیرون می‌آیند چون مروارید (می‌درخشند) و در گردنهایشان، گردن‌آویز (طلا) است و به بهشت می‌درآیند.

بهشـتیان می‌گویند، اینها آزادشدگان (خدای) رحمن‌انـد که خـدا آنها را بـدون اینکه عمل (اسلامی) کرده باشـند و نه اینکه کار نیکی از پیش فرستاده باشند (فقط به خاطر ایمانشان) به بهشت درآورده است. و به ایشان گفته می‌شود: آنچه می‌بینید برای شماسـت و به علاوهٔ مانند آن.

٧٤٤٠- وَقَالَ حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ ، أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «يُحْبَسُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُهَمُّوا بِذَلِكَ ، فَيَقُولُونَ : لَوِ اسْتَشْفَعْنَا إِلَى رَبِّنَا فَيُرِيحُنَا مِنْ مَكَانِنَا .

فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ : أَنْتَ آدَمُ أَبُو النَّاسِ ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ ، وَأَسْكَنَكَ جَنَّتَهُ ، وَأَسْجَدَ لَكَ مَلَائِكَتَهُ ، وَعَلَّمَكَ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ ، لِتَشْفَعْ لَنَا عِنْدَ رَبِّكَ حَتَّى يُرِيحَنَا مِنْ مَكَانِنَا هَذَا . قَالَ : فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، قَالَ : وَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ الَّتِي أَصَابَ : أَكْلَهُ مِنَ الشَّجَرَةِ وَقَدْ نُهِيَ عَنْهَا ، وَلَكِنِ ائْتُوا نُوحًا أَوَّلَ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ .

فَيَأْتُونَ نُوحًا فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ الَّتِي أَصَابَ : سُؤَالَهُ رَبَّهُ بِغَيْرِ عِلْمٍ ، وَلَكِنِ ائْتُوا إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمَنِ ، قَالَ :

فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ فَيَقُولُ : إِنِّي لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ ثَلَاثَ كَلِمَاتٍ كَذَبَهُنَّ ، وَلَكِنِ ائْتُوا مُوسَى : عَبْدًا آتَاهُ اللَّهُ التَّوْرَاةَ وَكَلَّمَهُ وَقَرَّبَهُ نَجِيًّا .

قَالَ : فَيَأْتُونَ مُوسَى فَيَقُولُ : إِنِّي لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَيَذْكُرُ خَطِيئَتَهُ الَّتِي أَصَابَ : قَتْلَهُ النَّفْسَ ، وَلَكِنِ ائْتُوا عِيسَى عَبْدَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ ، وَرُوحَ اللَّهِ وَكَلِمَتَهُ .

قَالَ : فَيَأْتُونَ عِيسَى فَيَقُولُ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، وَلَكِنِ ائْتُوا مُحَمَّدًا ﷺ ، عَبْدًا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا

٧٤٤٠- و حَجّـاج بن مِنهال گفت: از هَمّام بن یحیـی از قَتاده، از انس رضـی الله عنه روایت است که گفت:

پیامبر صلی الله و علیه و سـلم فرمود: «مؤمنان در روز قیامت، نگهداشـته می‌شوند تا آنکه در این مورد به گمـان می‌افتند و می‌گویند: کاش کسی را نزد پروردگار خود شفیع گردانیم تا از همین جایمان راحت شویم.

نـزد آدم می‌رونـد و می‌گویند، تـو آدم، پدر مردم هسـتی، خدا تـو را به دسـت (قدرت) خـود بیافرید و در بهشـت خود بـه تو جای داد و فرشـتگان خود را به سـجدهٔ تو امر کرد، و نامهـای هر چیز را به تـو آموخت پس نزد پـروردگار خود از ما شـفاعت کن تا از همین جای خـود راحت گردیـم. آدم می‌گوید: من کنندهٔ آن نیسـتم. و از خطای خود که مرتکب آن شده یاد می‌کند. خوردن از درختی که از آن منع شـده بود. (می‌گوید) پس نزد نوح بروید که نخستین پیامبری است که خدا او را به اهل زمین فرستاده است.

سـپس نزد نـوح می‌رونـد. وی می‌گوید: من کنندهٔ آن نیسـتم و از خطایی که مرتکب شده یاد می‌کنـد، یعنی بدون علم از پروردگار خود

تَأَخَّرَ .

فَيَأْتُونِي فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي فِي دَارِهِ فَيُؤْذَنُ لِي عَلَيْهِ ، فَإِذَا رَأَيْتُهُ وَقَعْتُ سَاجِدًا ، فَيَدَعُنِي مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَدَعَنِي ، فَيَقُولُ : ارْفَعْ مُحَمَّدُ ، وَقُلْ يُسْمَعْ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، وَسَلْ تُعْطَ ، قَالَ : فَأَرْفَعُ رَأْسِي فَأُثْنِي عَلَى رَبِّي بِثَنَاءٍ وَتَحْمِيدٍ يُعَلِّمُنِيهِ ، ثُمَّ أَشْفَعُ فَيَحُدُّ لِي حَدًّا ، فَأَخْرُجُ فَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

قَالَ قَتَادَةُ : وَسَمِعْتُهُ أَيْضًا يَقُولُ : فَأَخْرُجُ فَأُخْرِجُهُمْ مِنَ النَّارِ وَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

ثُمَّ أَعُودُ الثَّانِيَةَ فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي فِي دَارِهِ ، فَيُؤْذَنُ لِي عَلَيْهِ ، فَإِذَا رَأَيْتُهُ وَقَعْتُ سَاجِدًا ، فَيَدَعُنِي مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَدَعَنِي ، ثُمَّ يَقُولُ : ارْفَعْ مُحَمَّدُ ، وَقُلْ يُسْمَعْ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، وَسَلْ تُعْطَ ، قَالَ : فَأَرْفَعُ رَأْسِي فَأُثْنِي عَلَى رَبِّي بِثَنَاءٍ وَتَحْمِيدٍ يُعَلِّمُنِيهِ ، قَالَ : ثُمَّ أَشْفَعُ فَيَحُدُّ لِي حَدًّا ، فَأَخْرُجُ فَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

قَالَ قَتَادَةُ : وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ فَأَخْرُجُ فَأُخْرِجُهُمْ مِنَ النَّارِ وَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

ثُمَّ أَعُودُ الثَّالِثَةَ ، فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي فِي دَارِهِ فَيُؤْذَنُ لِي عَلَيْهِ ، فَإِذَا رَأَيْتُهُ وَقَعْتُ سَاجِدًا ، فَيَدَعُنِي مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَدَعَنِي ، ثُمَّ يَقُولُ : ارْفَعْ مُحَمَّدُ ، وَقُلْ يُسْمَعْ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، وَسَلْ تُعْطَهْ ، قَالَ : فَأَرْفَعُ رَأْسِي ، فَأُثْنِي عَلَى رَبِّي بِثَنَاءٍ وَتَحْمِيدٍ يُعَلِّمُنِيهِ ، قَالَ : ثُمَّ أَشْفَعُ فَيَحُدُّ لِي حَدًّا ، فَأَخْرُجُ فَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

قَالَ قَتَادَةُ : وَقَدْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ : فَأَخْرُجُ فَأُخْرِجُهُمْ مِنَ النَّارِ وَأُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ .

حَتَّى مَا يَبْقَى فِي النَّارِ إِلَّا مَنْ حَبَسَهُ الْقُرْآنُ » . أَيْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْخُلُودُ .

قَالَ : ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ : ﴿ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ

سؤال کردن. (می‌گویند) نزد ابراهیم خلیل الرحمن بروید. سپس نزد ابراهیم می‌روند. وی می‌گوید: من کنندهٔ این کار شما نیستم و از سه کلمه‌ای یاد می‌کند که با آن دروغ گفته است. (وی می‌گوید) نزد موسی بروید که بنده‌ای است که خدا به او تورات داده و با او سخن گفته و او را نزدیک گردانیده و با وی راز گفته است. سپس نزد موسی می‌روند. وی می‌گوید: من کنندهٔ این کار شما نیستم و از خطای خود یاد می‌کند که با ارتکاب آن کسی را کشته است و می‌گوید: نزد عیسی بروید که بندهٔ خدا و فرستادهٔ اوست و روح خدا و کلمهٔ اوست. سپس نزد عیسی می‌آیند. وی می‌گوید: من کنندهٔ این کار شما نیستم، ولی نزد محمد بروید، بنده‌ای که خدا گناهان پیشین و پسین او را بخشیده است.

سپس نزد من می‌آیند،من از پروردگار اجازه می‌گیرم که به (بارگاه) سرای او درآیم و به من اجازه می‌دهد. و چون پروردگارم را می‌بینم، به سجده می‌افتم، و مرا به همان حالت می‌گذارد تا آنگاه که خدا خواسته است که بگذارد. سپس می‌گوید: بلند شومحمد و بگو که شنیده می‌شود، و شفاعت کن که پذیرفته می‌شود و بخواه که داده می‌شود. من سرم را از سجده بر می‌دارم و پروردگار خود را می‌ستایم، همان و ستودن و حمد گفتنی که مرا تعلیم داده است. سپس شفاعت می‌کنم. (ولی) برای من حد و اندازه‌ای تعیین می‌کند، من کسانی (معین) را بیرون آورده، به بهشت داخل می‌کنم.

قتاده (راوی) گفته است: همانا از انس شنیده‌ام

مَقَامًا مَحْمُودًا ﴾ قال : وَهَذَا الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ الَّذِي وُعِدَهُ نَبِيُّكُمْ ﷺ . [راجع : ٤٤ . اخرجه مسلم : ١٩٣] .

که نیز می‌گفت: (آن حضرت فرمود) من بیرون مـی‌روم و آنان را از دوزخ بیرون می‌آورم و به بهشت وارد می‌کنم.
سپس برای بار دوم می‌روم و از پروردگار خود اجازه می‌خواهم که به (بارگاه) سرای او درآیم و برایـم اجازه می‌دهد. چـون او را می‌بینم به سـجده می‌افتم و مرا بـدان حالت می‌گذارد تا آنگاه که می‌خواهد که بگذارد، سپس می‌گوید: بلند شـو محمد، و بگو که شـنیده می‌شـود و شـفاعت کن که پذیرفته می‌شـود و بخواه که داده می‌شود. آنگاه (سر از سجده) بلند می‌کنم و پـروردگارم را به ثنـا و حمدی که مرا تعلیم داده، می‌ستایم سپس شـفاعت می‌کنم و برایم حد و انـدازه‌ای تعیین می‌کند (کسـانی معین را) بیـرون می‌کنم و به بهشـت داخل می‌کنم.
قتاده گفته اسـت: از انس شنیدم (که می‌گفت: آنهـا را از دوزخ بیـرون می‌آورم و به بهشـت داخل می‌کنم سپس برای بار سوم می‌روم و از پروردگار خود اجازه می‌خواهم که به (بارگاه) سرای او درآیم، و برایم اجازه می‌دهد، و چون او را می‌بینـم بـه سـجده می‌افتم و مـرا بدان حالت می‌گذارد تا آنگاه که خدا می‌خواهد که بگذارد. سپس می‌گوید: بلند شو محمد، و بگو که شـنیده می‌شود و شـفاعت کن که پذیرفته می‌شـود و بخواه که داده می‌شـود. آنگاه سـر از سـجده بلند می‌کنم و پـروردگارم را به ثنا و حمدی که مرا تعلیم داده، می‌سـتایم. سپس شـفاعت می‌کنم و برایم حد و اندازه‌ای تعیین می‌کند (کسان معینی را) بیرون می‌اورم و وارد بهشـت می‌گردانم. قتاده گفته است: و همانا از

اَنَس شنیده‌ام که می‌گفت: (آن حضرت فرمود) من بیرون مـی‌روم، و آنهـا را از دوزخ بیرون می‌آورم و وارد بهشت می‌کنم.
تا آنکه کسانی در دوزخ می‌مانند که آنان را قرآن (در آنجا) نگهداشـته اسـت» یعنی جاودانگی دوزخ برایشان واجب گشته است.
سـپس (راوی) این آیه را تـلاوت کرد: «امید که پروردگارت تو را به مقامی سـتوده برساند» (الاسـراء:۷۹) راوی می‌گوید: این مقامی است که به پیامبر شـما صلی الله علیه و سـلم وعده داده شده است.

۷٤٤۱- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنِي عَمِّي : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ : حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَرْسَلَ إِلَى الأَنْصَارِ فَجَمَعَهُمْ فِي قُبَّةٍ وَقَالَ لَهُمْ : «اصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوُا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، فَإِنِّي عَلَى الحَوْضِ» . [راجع: ۳۱٤٦، أخرجه مسلم: ۱۰۵۹ مطولاً] .

۷٤٤۱- از صالح، از ابن شـهاب روایت است که گفت: انـس بن مالک به مـن گفت: همانا رسـول الله صلی الله علیه و سـلم، قاصدی به سـوی انصار فرستاد و ایشان را در خیمهٔ جمع کرد و گفت: «صبر کنید تا آنکه خدا و رسـول او را ملاقـات کنید و همانا من بر سـر حوض (کوثر) هستم»

۷٤٤۲- حَدَّثَنِي ثَابِتُ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ ابْنِ جُرَيْجٍ ، عَنْ سُلَيْمَانَ الأَحْوَلِ ، عَنْ طَاوُسٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا تَهَجَّدَ مِنَ اللَّيْلِ قال : «اللَّهُمَّ رَبَّنَا لَكَ الحَمْدُ ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ ، وَلَكَ الحَمْدُ ، أَنْتَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ ، وَلَكَ الحَمْدُ ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ ، أَنْتَ الحَقُّ ، وَقَوْلُكَ الحَقُّ ، وَوَعْدُكَ الحَقُّ ، وَلِقَاؤُكَ الحَقُّ ، وَالجَنَّةُ حَقٌّ ، وَالنَّارُ حَقٌّ ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ ، وَبِكَ آمَنْتُ ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ ، وَإِلَيْكَ خَاصَمْتُ ، وَبِكَ حَاكَمْتُ ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ ، وَأَسْرَرْتُ وَأَعْلَنْتُ ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي ، لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ» . [راجع: ۱۱۲۰

۷٤٤۲- از ابـن جُرَیـج، از سـلیمان اَحوَل، از طاوُس روایت اسـت که ابـن عباس رضی الله عنهما گفته است:
پیامبر صلی الله علیه و سلم چون در شب نماز تهجد می‌گزارد، می‌گفت:
«اَللّٰهُـمَّ رَبَّنَا لَکَ الحَمـدُ، اَنتَ قَیِّمَ السَّـموَاتِ وَالارضِ، وَ لَـکَ الحَمدُ، اَنتَ رَبُّ السَّـمَوَاتِ والارضِ وَ مَـن فِیهِـنَّ وَ لَکَ الحَمـدُ اَنتَ نُورُ السَّـمَوَاتِ والارضِ وَ مَن فِیهِـنَّ، اَنتَ الحَقُّ وَ قَولُکَ الحَقُّ، وَ وَعـدُکَ الحَقُّ، وَ لِقَاؤُکَ الحَقُّ، وَالجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ، اَللّٰهُمَّ لَکَ اَسلَمتُ، وَ بِکَ آمَنتُ، وَ عَلَیکَ تَوکَّلتُ، وَ اِلَیکَ

أخرجه مسلم ٧٦٩]

قَالَ أبو عَبْدِ اللَّهِ : قَالَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ وَأَبُو الزُّبَيْرِ ، عَنْ طَاوُسٍ : «قَيَّامُ» .

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : القَيُّومُ القَائِمُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ .

وَقَرَأَ عُمَرُ : القَيَّامُ وَكِلاهُمَا مَدْحٌ .

خاصَمتُ، وَ بِکَ حَاکَمتُ، فَاغفِرلِی ما قَدَّمتُ وَ مَا أخَّرتُ، و أَسـرَرتُ وَ أعلَنتُ، وَ مَا أنتَ أعلَمُ بِهِ مِنِّی، لا اله الاّ أنتَ»[1]

ابو عبدالله (امام بخاری) گفت: قیس بن سعد و ابو زبیر، از طاوس «قَیَّامُ» (عوض «قَیِّمُ») روایت کرده است. و مجاهد گفت: کلمهٔ القَیُّومُ (صیغهٔ مبالغه اسـت) یعنی: بر هر چیزی قایم اسـت. و عُمَـر خوانده اسـت: اَلقَیَّامُ و هـر دوی آنها ستایش است

٧٤٤٣- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ : حَدَّثَنِي الأعْمَشُ ، عَنْ خَيْثَمَةَ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إلا سَيُكَلِّمُهُ رَبُّهُ ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تُرْجُمَانٌ ، وَلا حِجَابٌ يَحْجُبُهُ» . [راجع : ١٤١٣ . أخرجه مسلم : ١٠١٦ مطولاً]

٧٤٤٣- از اعمش، از خَیثَمَه، از عَدِی بن حاتِم روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «هیچ یکی از شـما نیست مگر اینکه پروردگار او با او سخن می‌گوید، و میان او پروردگار او ترجمانی نیست و نه هم پرده‌ای است که خدا را (از نظر) بپوشاند»

٧٤٤٤- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : حَدَّثَنَا عَبْدُ العَزِيزِ بْنُ عَبْدِ الصَّمَدِ ، عَنْ أَبِي عِمْرَانَ ، عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «جَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ ، آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا ، وَجَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ ، آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا ، وَمَا بَيْنَ القَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلا رِدَاءُ الكِبْرِ عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ» . [راجع : ٤٨٧٨ . أخرجه مسلم . ١٨٠]

٧٤٤٤- از ابـی بکـر بن عبدالله بـن قیس، از پدرش روایت اسـت که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «دو بهشـت‌اند که ظروف آنها و هر آنچه در در آن هست از نقره است و دو بهشـت‌اند که ظروف آنها و هر چه در آنها هسـت از طلاست، و میان مردم و نگریستن به سوی پروردگارشان جز ردای کبریایی بر روی وی، در بهشت عَدن (چیزی) نیست»

٧٤٤٥- حَدَّثَنَا الحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَبْدُ المَلِكِ بْنُ أَعْيَنَ ، وَجَامِعُ بْنُ أَبِي رَاشِدٍ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ؓ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَنِ اقْتَطَعَ مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ بِيَمِينٍ كَاذِبَةٍ ، لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ» .

قَالَ : عَبْدُ اللَّهِ ثُمَّ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِصْدَاقَهُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ

٧٤٤٥- از عبدالملک بن اَعیَن، و جامع بن ابی

---

[1] - ترجمهٔ دعا: «بارالها، پروردگارما ، سپاس و ستایش توراست، تویی برپادارندهٔ آسمانها و زمین و سپاس و ستایش توراست؛ تویی پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست. وسپاس و ستایش توراست، تویی نور آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، تویی حق، و گفته‌ات حق، و وعده‌ات حق، و دیدارت حق، و بهشت حق، و دوزخ حق، و قیامت حق است. بارالها، خودم را به تو سپردم و به تو ایمان آوردم وبه تو توکل کردم . و خصومت من (با دشمنان) به خاطر توست، و به داوری تو حکم می‌کنم، پس مرا بیامرز از آنچه پیش از این کرده‌ام و آنچه بعد از این خواهم کرد، انچه آشکار کردم و آنچه در پنهان و تو در آن نظر به من داناتری هیچ معبودی بجز تو نیست»

ثَمَنًا قَلِيلاً أُولَئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ وَلا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ﴾ . الآيَةَ . [آل عمران : ۷۷] . [راجع: ۲۳۵٦ . أخرجه مسلم: ۱۳۸].

راشد، از عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «کسی که با سوگند دروغ مال مردی مسلمان را از آن خود بسازد، خدا را در حالی ملاقات می‌کند که بر وی خشمگین است»

عبدالله گفت: سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم در صدق سخن خود، از کتاب خدا جَلَّ ذِكرُهُ (این آیه را) خواند: «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی می‌فروشند، آنان را در آخرت بهره‌ای نیست و خدا روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید» (آل عمران:۷۷)

٧٤٤٦- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : «ثَلاثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَلا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ: رَجُلٌ حَلَفَ عَلَى سِلْعَةٍ : لَقَدْ أَعْطَى بِهَا أَكْثَرَ مِمَّا أَعْطَى وَهُوَ كَاذِبٌ ، وَرَجُلٌ حَلَفَ عَلَى يَمِينٍ كَاذِبَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ لِيَقْتَطِعَ بِهَا مَالَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ ، وَرَجُلٌ مَنَعَ فَضْلَ مَاءٍ ، فَيَقُولُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : الْيَوْمَ أَمْنَعُكَ فَضْلِي كَمَا مَنَعْتَ فَضْلَ مَا لَمْ تَعْمَلْ يَدَاكَ» . [راجع: ۲۳۵۸ . أخرجه مسلم: ۱۰۸].

٧٤٤٦- از سُفیان از ابوصالح، از ابی هریره از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرموده است:

«سه کس‌اند که خدا در روز قیامت با ایشان سخن نمی‌گوید و به سوی آنان نمی‌نگرد: مردی که بر متاعی (که می‌فروشد) سوگند می‌خورد که (در خرید آن بهایی) بیش از آنچه (خریدار تقاضا می‌کند) داده است، در حالی که او دروغ می‌گوید. و مردی که پس از عصر (که خرید و فروش رو به اختتام است) سوگند دروغ می‌خورد تا با آن سوگند مال مرد مسلمانی را برباید. و مردی که آب زیادتی دارد و (مردم را از استفاده از آن) منع می‌کند. خدا در روز قیامت می‌گوید: امروز من فضل خود را از تو باز می‌دارم چنانکه تو زیادتی (آب) را که آن را دست تو حاصل نکرده (از مردم) بازداشتی»

٧٤٤٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ مُحَمَّدٍ ، عَنِ ابْنِ أَبِي بَكْرَةَ ، عَنْ أَبِي بَكْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « الزَّمَانُ قَد اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِه يَوْمَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمٰوَاتِ وَالأَرْضَ ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا ، مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ، ثَلاثٌ مُتَوَالِيَاتٌ : ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحَجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ ، وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِي بَيْنَ جُمَادَى وَشَعْبَانَ ، أَيُّ شَهْرٍ هَذَا». قُلْنَا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ يُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِه ، قال : « أَلَيْسَ ذَا الْحَجَّةِ » . قُلْنَا : بَلَى ، قال : « أَيُّ بَلَدٍ هَذَا » . قُلْنَا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِه ، قال : « أَلَيْسَ الْبَلْدَةَ » . قُلْنَا : بَلَى ، قال : « فَأَيُّ يَوْمٍ هَذَا » . قُلْنَا : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، فَسَكَتَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ سَيُسَمِّيهِ بِغَيْرِ اسْمِه ، قال : « أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ » . قُلْنَا : بَلَى ، قال : « فَإِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ - قال مُحَمَّدٌ : وَأَحْسِبُهُ قال - وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ ، كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا ، فِي بَلَدِكُمْ هَذَا ، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا ، وَسَتَلْقَوْنَ رَبَّكُمْ فَيَسْأَلُكُمْ عَنْ أَعْمَالِكُمْ ، أَلا فَلا تَرْجِعُوا بَعْدِي ضُلَّالاً يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ ، أَلا لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ ، فَلَعَلَّ بَعْضَ مَنْ يُبَلَّغُهُ أَنْ يَكُونَ أَوْعَى لَهُ مِنْ بَعْضِ مَنْ سَمِعَهُ - فَكَانَ مُحَمَّدٌ إِذَا ذَكَرَهُ قال : صَدَقَ النَّبِيُّ ﷺ - ثُمَّ قال : أَلا هَلْ بَلَّغْتُ ، أَلا هَلْ بَلَّغْتُ » . [راجع : ٦٧ أخرجه مسلم ١٦٧٩]

٧٤٤٧- از محمد، از ابن ابی بکره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود: «همانا زمان به حالت (اصلی) خود، حالتی که خدا زمین و آسمانها را آفریده، برگشته است[1]، سال، دوازده ماه است که از آن، چهار ماه آن (ماه) حرام است، سه ماه (حرام) پیاپی‌اند: ذی‌قعده، و ذی حجّه و مُحَرَّم. و (ماه) رَجَب مُضَر که میان (ماه) جمادی و شعبان است. این ماه کدام است؟»
گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند، آن حضرت خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که می‌خواهد آن را به غیر اسم آن بنامد. فرمود: «آیا ذی حجّه نیست؟» گفتیم: آری. فرمود: «این کدام شهر است؟» گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت خاموش ماند، تا آنکه گمان کردیم که می‌خواهد آن را به غیر اسم آن بنامد. فرمود: «آیا این اَلبَلْدَه (مکه) نیست؟» گفتیم: آری. فرمود: «پس امروز کدام روز است؟» گفتیم: خدا و رسول او بهتر می‌دانند. آن حضرت خاموش ماند تا آنکه گمان کردیم که می‌خواهد آن را به غیر اسم آن بنامد. فرمود: «آیا روز نحر (قربانی) نیست؟» گفتیم: آری.
فرمود: «همانا خونهای شما و مالهای شما - محمد (راوی) گفت: می‌پندارم که آن حضرت فرمود- و آبروهای شما بر شما حرام است، مانند حرمت همین روز شما، در همین شهر شما، و در همین ماه شما. و پروردگار خویش را ملاقات خواهید کرد و از اعمال شما سؤال

---

[1] - مشرکان عهد جاهلیت در تشخیص ماههای حرام تغییر آورده بودندو گاه سال را به سیزده یا چهارده ماه تقسیم کرده بودند، که اسلام آن را ملغی ساخت و به حالت اصلی آن برگردانید «پاورقی ترجمه انگلیسی بخاری»

می‌کند، آگاه باشید که پس از من گمراه نشوید که بعضی از شما گردنهای بعضی دیگر را بزنند. آگاه باشید که باید (این پیام را) حاضر به غایب برساند و شاید کسی که (این پیام) به وی می‌رسد از کسی که آن را (از من) شنیده است دریابنده‌تر (و در عمل بدان پایبندتر) باشد.»
محمد (بن مُثَنّی) چون این حدیث را ذکر کرد، گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم راست گفته است. (و گفت) سپس آن حضرت فرمود: «آگاه باشید آیا به شما ابلاغ کردم، آگاه باشید آیا به شما ابلاغ کردم؟!»

٢٥- باب : مَا جَاءَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴾ [الأعراف ٥٦]

باب-۲۵ فرمودهٔ خدای تعالی:

« همانا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است» (الاعراف:٥٦)

٧٤٤٨- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَاحِدِ : حَدَّثَنَا عَاصِمٌ ، عَنْ أَبِي عُثْمَانَ ، عَنْ أُسَامَةَ قَالَ : كَانَ ابْنٌ لِبَعْضِ بَنَاتِ النَّبِيِّ ﷺ يَقْضِي ، فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ أَنْ يَأْتِيَهَا ، فَأَرْسَلَ : « إِنَّ لِلَّهِ مَا أَخَذَ ، وَلَهُ مَا أَعْطَى ، وَكُلٌّ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ، فَلْتَصْبِرْ وَلْتَحْتَسِبْ » . فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ ، فَأَقْسَمَتْ عَلَيْهِ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقُمْتُ مَعَهُ ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ وَعُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ ، فَلَمَّا دَخَلْنَا ، نَاوَلُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الصَّبِيَّ ، وَنَفْسُهُ تَقَلْقَلُ فِي صَدْرِهِ ، حَسِبْتُهُ قَالَ : كَأَنَّهَا شَنَّةٌ ، فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقَالَ سَعْدُ بْنُ عُبَادَةَ : أَتَبْكِي ؟ فَقَالَ : « إِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ » . [راجع : ١٢٨٤ . أخرجه مسلم ٩٢٣ بدون ذكر أبي وعبادة وبذكر سعد]

٧٤٤٨- روایت است از عاصِم، از ابو عثمان که اُسامه (بن زید گفت:
یکی از دختران پیامبر صلی الله علیه و سلم که پسرش در حال مرگ بود، قاصدی نزد آن حضرت فرستاد که نزد وی بیاید، آن حضرت به او پیغام فرستاد و گفت: « همانا از آنِ خداست آنچه را می گیرد و از آنِ اوست آنچه را می دهد و هر چیز برای مدتی معین است، پس صبر کن و به امید ثواب باش»
سپس دختر آن حضرت قاصدی فرستاد و آن حضرت را قَسَم داد. (تا نزدش برود). رسول الله صلی الله علیه و سلم برخاست و من و مُعاذ بن جَبَل و اُبی بن کعب و عُبادهٔ بن صامت او را همراهی کردیم. چون در آمدیم، کودک را به

رسول الله صلی الله علیه و سلم دادند در حالی که نَفَس کودک در سینه اش در اضطراب بود، (راوی می گوید) گمان می کنم که (اُسامه) گفت: گویی آن کودک به سان مَشک کوچکی از آب بود. رسول الله صلی الله علیه و سلم گریست سعد بن عُباده گفت:آیا می گریی؟ فرمود: « همانا خدا بر بندگان رحم کنندهٔ خود رحم می کند.»

۷۴۴۹- حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ : حَدَّثَنَا أَبِي ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « اخْتَصَمَتِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ إِلَى رَبِّهِمَا ، فَقَالَتْ : الْجَنَّةُ يَا رَبِّ ، مَا لَهَا لا يَدْخُلُهَا إِلا ضُعَفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ ، وَقَالَتْ : النَّارُ - يَعْنِي - أُوثِرْتُ بِالْمُتَكَبِّرِينَ ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْجَنَّةِ : أَنْتِ رَحْمَتِي ، وَقَالَ لِلنَّارِ : أَنْتِ عَذَابِي أُصِيبُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ ، وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْكُمَا مِلْؤُهَا ، قَالَ : فَأَمَّا الْجَنَّةُ ، فَإِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا ، وَإِنَّهُ يُنْشِئُ لِلنَّارِ مَنْ يَشَاءُ ، فَيُلْقَوْنَ فِيهَا ، فَتَقُولُ : هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ، ثَلاثًا ، حَتَّى يَضَعَ فِيهَا قَدَمَهُ فَتَمْتَلِئُ ، وَيُرَدُّ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ ، وَتَقُولُ : قَطْ قَطْ قَطْ ». [راجع ۴۸۴۹ أخرجه مسلم ۲۸۴۶].

۷۴۴۹- از صالح بن کَیسان از اَعرَج روایت است که ابوهریره گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «بهشت و دوزخ دعوی خود را نزد پروردگار خود بردند. بهشت گفت: پروردگارا آن را (مرا) چه حالتی است که بجز ناتوانان و فروافتادگان بر من نمی درآیند و دوزخ می گوید: من برای متکبران آماده شده ام. آنگاه خدای تعالی به بهشت می گوید: تو رحمت من هستی و به دوزخ می گوید: تو عذاب من هستی، کسی را که بخواهم به تو می رسانم. و هر یک از شما را پر خواهم کرد. (آن حضرت) فرمود: و اما بهشت. خدا از آفرینش او بر هیچ کسی ظلم نمی کند (که مستحق آن به آن وارد نکند) و برای دوزخ هر که را بخواهد می آفریند و در آن می افکند. آنگاه دوزخ می گوید: آیا از این زیادتر نیست، و سه بار می گوید. تا آنکه خدا بر آن پای می نهد و پر می شود و بخشی از آن بخش دیگر را می خورد و می گوید: قط قط قط (بس بس بس)

۷۴۵۰- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « لَيُصِيبَنَّ أَقْوَامًا

۷۴۵۰- از حَفص بن عمر، از هشام، از قَتاده از انس رضی الله عنه روایت است که پیامبر

سَفْعٌ مِنَ النَّارِ ، بِذُنُوبٍ أَصَابُوهَا عُقُوبَةً ، ثُمَّ يُدْخِلُهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ ، يُقَالُ لَهُمْ : الْجَهَنَّمِيُّونَ». [راجع ٦٥٥٩]

وَقَالَ هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ.

صلی الله علیه و سلم فرمود: «سوزندگی آتش دوزخ به گروه هایی می رسد، و این به خاطر مجازات گناهانشان است. سپس خداوند آنها را به فضل و رحمت خود به بهشت در می آورد و بدیشان گفته می شود: دوزخیان.

هَمام گفت: قَتاده، از انس، از پیامبر صلی الله علیه و سلم همین حدیث را روایت کرده است.

٢٦- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ أَنْ تَزُولَا ﴾ [فاطر: ٤١]

٧٤٥١- حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : جَاءَ حَبْرٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ اللَّهَ يَضَعُ السَّمَاءَ عَلَى إِصْبَعٍ وَالأَرْضَ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالْجِبَالَ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَالشَّجَرَ وَالأَنْهَارَ عَلَى إِصْبَعٍ ، وَسَائِرَ الْخَلْقِ عَلَى إِصْبَعٍ ، ثُمَّ يَقُولُ بِيَدِهِ : أَنَا الْمَلِكُ ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ : ﴿ وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ﴾ . [راجع: ٤٨١١ . أخرجه مسلم : ٢٧٨٦] .

باب-۲۶ فرمودۀ خدای تعالی:

«همانا خدا آسمانها و زمین را نگاه می دارد تا نیفتند» (فاطر:٤١)

٧٤٥١- از اَعمَش، از ابراهیم روایت است که گفت:

دانشمندی یهودی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: ای محمد، همانا خدا آسمان را بر انگشت و زمین را بر انگشت و کوهها را بر انگشت و درختان و نهرها را بر انگشت و سائر آفریدگان را بر انگشت خود می نهد، سپس با اشاره به دست خود می گوید: پادشاه من هستم. رسول الله صلی الله علیه و سلم خندید و گفت: «و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته اند» (الزُّمَر:٦٧)

٢٧- باب : مَا جَاءَ فِي تَخْلِيقِ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَغَيْرِهَا مِنَ الْخَلَائِقِ

وَهُوَ فِعْلُ الرَّبِّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأَمْرُهُ ، فَالرَّبُّ بِصِفَاتِهِ وَفِعْلِهِ وَأَمْرِهِ ، وَكَلَامِهِ وَهُوَ الْخَالِقُ الْمُكَوِّنُ ، غَيْرُ

باب-۲۷

آنچه دربارۀ آفرینش آسمانها و زمین و سایر آفریدگان آمده است و آن فعل پروردگار تبارک و تعالی و امر اوست. پس او به صفات خود و

مَخْلُوق. وَمَا كَانَ بِفِعْلِهِ وَأَمْرِهِ وَتَخْلِيقِهِ وَتَكْوِينِهِ، فَهُوَ مَفْعُولٌ مَخْلُوقٌ مُكَوَّنٌ.

فعل خود و امر خود و سخن خود، پروردگار است و او آفرینندهٔ سازنده ای است که کس او را نیافریده و هر آنچه به فعل او و امر او و آفرینش او و سازندگی او می باشد. کرده شده آفریده شدهٔ، ساخته شدهٔ، است.

٧٤٥٢- حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ: أَخْبَرَنِي شَرِيكُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ، عَنْ كُرَيْبٍ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: بِتُّ فِي بَيْتِ مَيْمُونَةَ لَيْلَةً، وَالنَّبِيُّ ﷺ عِنْدَهَا، لِأَنْظُرَ كَيْفَ صَلَاةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِاللَّيْلِ، فَتَحَدَّثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَعَ أَهْلِهِ سَاعَةً ثُمَّ رَقَدَ، فَلَمَّا كَانَ ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرُ، أَوْ بَعْضُهُ، قَعَدَ فَنَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ فَقَرَأَ ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ -إِلَى قَوْلِهِ- لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾. [آل عمران: ١٩٠].

ثُمَّ قَامَ فَتَوَضَّأَ وَاسْتَنَّ، ثُمَّ صَلَّى إِحْدَى عَشْرَةَ رَكْعَةً، ثُمَّ أَذَّنَ بِلَالٌ بِالصَّلَاةِ، فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَلَّى لِلنَّاسِ الصُّبْحَ. [راجع: ١١٧. اخرجه مسلم: ٧٦٣]

٧٤٥٢- از شریک بن عبدالله بن ابی نَمِر، از کُرَیب روایت است که ابن عباس گفت:
شبی در خانهٔ خالهٔ خود میمونه (همسر آن حضرت) بسر بردم در حالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم نزد وی بود تا چگونگی نماز شب (تهجد) رسول الله صلی الله علیه و سلم را ببینم. پیامبر صلی الله علیه و سلم ساعتی با همسر خود صحبت کرد، سپس خوابید و چون سوم حصهٔ آخر شب فرا رسید یا بخشی از آن گذشت آن حضرت نشست و سوی آسمان نگریست و (این آیه را) خواند: «مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین، و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه هایی [قانع کننده] است» (آل عمران:۱۹۰)
آن حضرت سپس برخاست و وضو کرد و مسواک کرد، سپس یازده رکعت نماز گزارد، سپس بلال اذان صبح را داد. آن حضرت دو رکعت (سنت صبح) گزارد، سپس بیرون آمد و برای مردم نماز صبح گزارد.

باب-۲۸ [فرمودهٔ خدای تعالی]

﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ﴾ [الصافات: ١٧١].

«و قطعاً فرمان ما دربارهٔ بندگان فرستادهٔ ما از پیش [چنین] رفته است» (الصافات:۱۷۱)

٧٤٥٣- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنْ أَبِي

۷۴۵۳- از ابو زِناد، از اَعرَج روایت است که

الزِّنَاد، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رضي الله عنه: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «لَمَّا قَضَى اللَّهُ الْخَلْقَ، كَتَبَ عِنْدَهُ فَوْقَ عَرْشِهِ: إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي». [راجع: ۳۱۹٤. أخرجه مسلم: ۲۷٥۱].

٧٤٥٤- حَدَّثَنَا آدَمُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ: سَمِعْتُ زَيْدَ بْنَ وَهْبٍ: سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ رضي الله عنه يَقُولُ: حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ: «أَنَّ خَلْقَ أَحَدِكُمْ يُجْمَعُ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا أَوْ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَهُ، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَهُ، ثُمَّ يُبْعَثُ إِلَيْهِ الْمَلَكُ، فَيُؤْذَنُ بِأَرْبَعِ كَلِمَاتٍ: فَيَكْتُبُ: رِزْقَهُ، وَأَجَلَهُ، وَعَمَلَهُ، وَشَقِيٌّ أَمْ سَعِيدٌ، ثُمَّ يَنْفُخُ فِيهِ الرُّوحَ، فَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُ النَّارَ. وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ، حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ إِلَّا ذِرَاعٌ، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ، فَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا». [راجع: ۳۲۰۸. أخرجه مسلم: ۲٦٤۳].

ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «آنگاه که خداوند آفرینش را آفرید، برای خود برفراز عرش خود نوشت: همانا رحمت من بر غَضَب من پیشی گرفته است.»

٧٤٥٤- از اَعمَش، از زَید بن وَهب روایت است که گفت: از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه شنیدم که می گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم که اوست راستگو و راستگو شمرده شده، به ما گفت: همانا آفرینش هر یک از شما چنان است که به مدت چهل روز و چهل شب (مادهٔ خلقت شما) در شکم مادر شما جمع می شود، سپس به حالت عَلَقَه (آویخته) به همین مدت (چهل شبانه روز) می باشد، سپس به حالت مُضغَه (گوشتپاره) به همین مدت می باشد، سپس به سوی او فرشته ای فرستاده می شود و به وی اجازه داده می شود که چهار کلمه را بنویسد. پس روزی او و مدت عمر او را عمل او را و اینکه آیا بدبخت است یا نیک بخت، می نویسد، سپس در وی روح می دمد، بنابراین یکی از شما عمل می‌کند که عمل اهل بهشت انجام می‌دهد حتی میان او و میان بهشت مسافت یک دست (گز) می ماند، پس آنچه نوشته شده، بر وی پیشی می گیرد و عملی می کند که عمل اهل دوزخ است و به دوزخ می درآید. و همانا یکی از شما عملی می کند که عمل اهل دوزخ است تا آنکه میان او و میان دوزخ مسافت یک دست (گز) می ماند، آنگاه همان نوشته (مقدر شده) بر وی پیشی می گیرد و عملی می کند که عمل اهل بهشت است و به بهشت می درآید.

٧٤٥٥- حَدَّثَنَا خَلاَّدُ بْنُ يَحْيَى : حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ ذَرٍّ : سَمِعْتُ أَبِي يُحَدِّثُ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قال : «يَا جِبْرِيلُ ، مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَزُورَنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَزُورُنَا» . فَنَزَلَتْ : ﴿ وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلاَّ بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا ﴾ إِلَى آخِرِ الآيَةِ . قال : كَانَ هَذَا الْجَوَابَ لِمُحَمَّدٍ ﷺ . [راجع : ٣٢١٨] .

٧٤٥٥- از ذَر، از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت:
پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: « ای جبرئیل، تو را چه باز میدارد که به دیدار ما بیایی، بیش از آنچه به دیدار ما می آیی؟» پس (این آیه) نازل شد: « و ما [فرشتگان] جز به فرمان پروردگار نازل نمی شویم آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دوست [همه] به او اختصاص دارد و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است» (مریم:٦٤)

٧٤٥٦- حَدَّثَنَا يَحْيَى : حَدَّثَنَا وَكِيعٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قال : كُنْتُ أَمْشِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَرْثٍ بِالْمَدِينَةِ ، وَهُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى عَسِيبٍ ، فَمَرَّ بِقَوْمٍ مِنَ الْيَهُودِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ : لا تَسْأَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ ، فَسَأَلُوهُ ، فَقَامَ مُتَوَكِّئًا عَلَى الْعَسِيبِ ، وَأَنَا خَلْفَهُ ، فَظَنَنْتُ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ ، فَقَالَ : ﴿ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاَّ قَلِيلاً ﴾ [الإسراء : ٨٥] . فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : قَدْ قُلْنَا لَكُمْ لا تَسْأَلُوهُ . [راجع : ١٢٥ . أخرجه مسلم : ٢٧٩٤] .

٧٤٥٦- از اَعمَش، از ابراهیم، از عَلقَمَه، از عبدالله (بن مسعود) روایت است که گفت:
من در یکی از کشتزارهای مدینه، پیامبر صلی الله علیه و سلم را همراهی می کردم و آن حضرت (در رفتن) چوبی در دست داشت. از کنار گروهی از یهود گذشت، بعضی از آنان به بعضی دیگر گفتند: دربارۀ روح از وی سؤال کنید. و بعضی دیگر گفتند: دربارۀ روح از وی سؤال مکنید. آنها سؤال کردند، آن حضرت بر چوب دست خود تکیه کرده بود و من در عقب وی بودم و گمان کردم بر وی وحی می آید. آن جضرت گفت: « و دربارۀ روح از تو می پرسند. بگو: روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است» (الاسراء:٨٥) سپس بعضی از ایشان به بعضی دیگر گفتند: به شما نگفته بودیم که از او سؤال مکنید.

٧٤٥٧- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قال : «تَكَفَّلَ اللَّهُ لِمَنْ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ ، لا يُخْرِجُهُ إِلاَّ

٧٤٥٧- از مالک، از ابو الزناد، از اَعرَج، از ابوهریره روایت است که گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « خداوند

الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ وَتَصْدِيقُ كَلِمَاتِهِ ، بِأَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ ، أَوْ يَرْجِعَهُ إِلَى مَسْكَنِهِ الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ ، مَعَ مَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ» . [راجع : ٣٦ . أخرجه مسلم : ١٨٧٦ مطولاً] .

کسی را که در راه او جهاد می کند و هیچ چیز دیگـر او را (از خانه اش) بجز جهاد در راه او بیرون نیاورده و سـخنان او را تصدیق می کند، تضمین می کند که او را به بهشـت در آورد، یا او را به مسکن وی که از آنجا برآمده با آنچه به ثواب و غنیمت نایل شده، بر می گرداند.»

٧٤٥٨- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ : جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : الرَّجُلُ يُقَاتِلُ حَمِيَّةً ، وَيُقَاتِلُ شَجَاعَةً ، وَيُقَاتِلُ رِيَاءً ، فَأَيُّ ذَلِكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ؟ قَالَ : «مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ، فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» . [راجع : ١٢٣ . أخرجه مسلم : ١٩٠٤] .

٧٤٥٨- از سُفیان، از اعمش، از ابو وائل روایت است که ابوموسی گفت:

مـردی نزد پیامبر صلی الله علیه و سـلم آمد و گفـت: مردی برای اظهار غیـرت می جنگد و مردی برای ابراز شـجاعت می جنگد و مردی برای خود نمایـی می جنگد، پس کدام یک از آنان در راه خدا می جنگد؟ آن حضرت فرمود: « کسـی که برای بلندی کلمهٔ خدا (اسلام) می جنگد، همان کس در راه خدا می جنگد».

٢٩- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ ﴾ [النحل : ٤٠]

باب-۲۹ فرمودهٔ خدای تعالی:

« ما وقتی چیـزی اراده کنیم، همین قدر به آن می گوییم: «باش» بی درنگ موجود می شـود» (النّحل:٤٠)

٧٤٥٩- حَدَّثَنَا شِهَابُ بْنُ عَبَّادٍ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حُمَيْدٍ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ قَيْسٍ ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «لاَ يَزَالُ مِنْ أُمَّتِي قَوْمٌ ظَاهِرِينَ عَلَى النَّاسِ ، حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرُ اللَّهِ» . [راجع: ٣٦٤٠ . أخرجه مسلم : ١٩٢١] .

٧٤٥٩- از اسـماعیل، از قیس روایت است که مُغیره بن شُـعبه گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سـلم شنیدم که می فرمود: « گروهی از امّت من پیوسـته (در حجت و بیان) بر مردم غالب و چیـره می باشـند تا آنکه ایشـان را امر خدا ((قیامت) می آید.»

٧٤٦٠- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ جَابِرٍ : حَدَّثَنِي عُمَيْرُ بْنُ هَانِئٍ : أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاوِيَةَ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «لاَ يَزَالُ مِنْ أُمَّتِي أُمَّةٌ

٧٤٦٠- روایت اسـت از ابن جابر، از عُمَیر بن هانِی که وی از مُعاویه شنیده است که گفت: از پیامبر صلی اله علیه و سـلم شـنیدم که می

قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ ، مَا يَضُرُّهُمْ مَنْ كَذَّبَهُمْ ، وَلَا مَنْ خَالَفَهُمْ ، حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ ».

فَقَالَ مَالِكُ بْنُ يُخَامِرَ : سَمِعْتُ مُعَاذًا يَقُولُ : وَهُمْ بِالشَّامِ ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ : هَذَا مَالِكٌ يَزْعُمُ أَنَّهُ سَمِعَ مُعَاذًا يَقُولُ : وَهُمْ بِالشَّامِ . [راجع : ٧١ . أخرجه مسلم : ١٠٣٧ وفي الزكاة : ١٠٠ ، بقطعة لم ترد و أخرجه بهذا السياق في الإمارة ١٧٤] .

فرمود: « در میان اُمّت من گروهی هستند که پیوسته به (اجرای) امر خدا استوار هستند کسی که ایشان را تکذیب کند و کسی که با ایشان مخالفت کند، به ایشان زیان زده نمی تواند تا آنکه امر خدا (قیامت) می آید، و آنها بر همان منوال می باشند»

مالک بن یُخامر گفت: از مُعاذ شنیدم که می گفت: و آنها در شام بوده اند که معاویه گفت: مُعاویه (بن ابی سفیان) گفت: این مالک (بن یُخامِر) است که وی از مُعاذ شنیده که می گفت: و آنها در شام بوده اند.

٧٤٦١- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ابْنِ أَبِي حُسَيْنٍ : حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : وَقَفَ النَّبِيُّ ﷺ عَلَى مُسَيْلِمَةَ فِي أَصْحَابِهِ فَقَالَ : « لَوْ سَأَلْتَنِي هَذِهِ الْقِطْعَةَ مَا أَعْطَيْتُكَهَا ، وَلَنْ تَعْدُوَ أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ ، وَلَئِنْ أَدْبَرْتَ لَيَعْقِرَنَّكَ اللَّهُ » . [راجع : ٣٦٢٠ . أخرجه مسلم : ٢٢٧٣ مطولاً] .

٧٤٦١- از عبدالله، ابن ابی حُسین، از نافع بن جُبَیر روایت است که ابن عباس گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم بر مُسیلَمَهٔ (کذّاب) که در میان یاران خود بود، ایستاد و به وی گفت: « اگر همین قطعه (شاخه خرما) را از من بخواهی به تو نمی دهم، از آنچه امر خدا در (تقدیر) تو رفته در نمی گذری، و اگر به (اسلام) پشت گردانی، خدا تو را نابود می کند».

٧٤٦٢- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ ، عَنْ عَبْدِالْوَاحِدِ ، عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَلْقَمَةَ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ : بَيْنَا أَنَا أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ حَرْثِ الْمَدِينَةِ ، وَهُوَ يَتَوَكَّأُ عَلَى عَسِيبٍ مَعَهُ ، فَمَرَرْنَا عَلَى نَفَرٍ مِنَ الْيَهُودِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : سَلُوهُ عَنِ الرُّوحِ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَا تَسْأَلُوهُ أَنْ يَجِيءَ فِيهِ بِشَيْءٍ تَكْرَهُونَهُ ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ : لَنَسْأَلَنَّهُ ، فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ : يَا أَبَا الْقَاسِمِ ، مَا الرُّوحُ ؟ فَسَكَتَ عَنْهُ النَّبِيُّ ﷺ ، فَعَلِمْتُ أَنَّهُ يُوحَى إِلَيْهِ : فَقَالَ : ﴿ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتُوا مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ [الإسراء :

٧٤٦٢- روایت است از اَعمش، از ابراهیم، که ابن مسعود گفت:

در حالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم را در بعضی از کشتزارهای مدینه همراهی می کردم و آن حضرت بر چوب دستی که با خود داشت تکیه کنان روان بود، بر تنی چند از یهود گذشتیم. بعضی از آنها به بعضی دیگر گفتند: دربارهٔ روح از وی سؤال کنید. بعضی از ایشان گفتند: از وی سؤال مکنید، زیرا چیزی به شما خواهد گفت که شما را ناخوش خواهد کرد.

٨٥]

قَالَ الْأَعْمَشُ: هَكَذَا فِي قِرَاءَتِنَا. [راجع: ١٢٥. أخرجه مسلم: ٢٧٩٤]

و بعضی گفتند: البته از وی سؤال می کنیم. مردی از ایشان به سوی آن حضرت ایستاد و گفت: ای ابوالقاسم، روح چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم خاموش ماند و من دانستم که به وی وحی می شود. آن حضرت گفت: « و درباره روح از تو می پرسند، بگو: روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است و از دانش بجز اندکی داده نشده‌اید» (الاسراء:٨٥)

اَعمَش گفت: همچنین است در قرائت ما (به لفظ «أوتُوا» آمده است، نه «أُوتِيتُم» که قراءت مشهور است)

٣٠- بَاب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾ [الكهف: ١٠٩]. ﴿وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ﴾. [لقمان: ٢٧]. ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأعراف: ٥٤].

﴿سَخَّرَ﴾ [الرعد: ٢]: ذَلَّلَ.

باب-٣٠ فرمودۀ خدای تعالی:

« بگو: اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرکب شود، پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد، قطعاً دریا پایان می یابد، هر چند نظیرش را به مدد [آن] بیاوریم» (الکهف:١٠٩)

« و اگر آنچه درخت در زمین است قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، سخنان خدا پایان نپذیرد. اوست که شکست ناپذیر حکیم است» (لقمان:٢٧)

« در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید، سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت. روز را به شب -که شتابان آن را می طلبد- می پوشاند و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده اند [پدید آورد] آگاه باش که [عالم] خلق و اَمر از آن اوست. فرخنده خدایی است، پروردگار جهانیان» (الاعراف:٥٤)

«سَخَّرَ» [الرعد:٢] ذَلَّلَ است. یعنی: رام و منقاد ساخت.

٧٤٦٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّهِ بْنُ يُوسُفَ: أَخْبَرَنَا مَالِكٌ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ، عَنِ الأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللّهِ ﷺ قَالَ: «تَكَفَّلَ اللّهُ لِمَنْ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ، لَا يُخْرِجُهُ مِنْ بَيْتِهِ إِلَّا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ وَتَصْدِيقُ كَلِمَتِهِ، أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، أَوْ يَرُدَّهُ إِلَى مَسْكَنِهِ بِمَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ أَوْ غَنِيمَةٍ». [راجع: ٣٦. أخرجه مسلم: ١٨٧٦ مطولاً].

٧٤٦٣- از مالک، از ابو الزناد، از اَعرَج، از ابوهریره روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا ضمانت کرده است به کسی که در راه او جهاد کرده است و او را بجز جهاد در راه او، چیزی از خانه بیرون نیاورده باشد، و سخن خدا را تصدیق کرده باشد، اینکه او را به بهشت در آورد یا او را به آنچه از ثواب یا غنیمت بدان نایل شده، به مسکن وی برساند»

٣١- باب: فِي الْمَشِيئَةِ وَالإِرَادَةِ

﴿وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّهُ﴾ [التكوير: ٢٩. [الإنسان: ٣٠].

وَقَوْلِ اللّهِ تَعَالَى: ﴿تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾ [آل عمران: ٢٦]. ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللّهُ﴾ [الكهف: ٢٣]. ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ [القصص: ٥٦].

قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ، عَنْ أَبِيهِ: نَزَلَتْ فِي أَبِي طَالِبٍ ﴿يُرِيدُ اللّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ١٨٥].

باب-٣١ درخواست و اراده (خدا):

« و تا خدا پروردگار جهانیان نخواهد [شما نیز] نخواهید خواست» (التکویر:٢٩)

و فرمودهٔ خدای تعالی: «هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی» (آل عمران:٢٦)

«و زنهار در مورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد مگر آنکه خدا بخواهد» (الکهف:٢٤-٢٣)

«در حقیقت، تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی، لیکن خداست، هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند» (القصص:٥٦)

سعید بن مسیَّب از پدر خود روایت کرده که گفت: این آیت دربارهٔ ابوطالب نازل شده است:

«خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد» (البقره:١٨٥)

٧٤٦٤- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَارِثِ، عَنْ عَبْدِالْعَزِيزِ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللّهِ ﷺ: «إِذَا دَعَوْتُمُ اللّهَ فَاعْزِمُوا فِي الدُّعَاءِ، وَلَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: إِنْ شِئْتَ فَأَعْطِنِي، فَإِنَّ اللّهَ لَا مُسْتَكْرِهَ لَهُ». [راجع: ٦٣٣٨. أخرجه مسلم: ٢٦٧٨].

٧٤٦٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ. وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي أَخِي عَبْدُالْحَمِيدِ ، عَنْ سُلَيْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ : أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامِ أَخْبَرَهُ : أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخْبَرَهُ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ طَرَقَهُ وَفَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْلَةً ، فَقَالَ لَهُمْ : «أَلَا تُصَلُّونَ» . قَالَ عَلِيٌّ : فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّمَا أَنْفُسُنَا بِيَدِ اللَّهِ ، فَإِذَا شَاءَ أَنْ يَبْعَثَنَا بَعَثَنَا ، فَانْصَرَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ قُلْتُ ذَلِكَ ، وَلَمْ يَرْجِعْ إِلَيَّ شَيْئًا ، ثُمَّ سَمِعْتُهُ وَهُوَ مُدْبِرٌ ، يَضْرِبُ فَخِذَهُ ، وَيَقُولُ : ﴿ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ﴾ . [راجع : ١١٢٧ ، اخرجه مسلم : ٧٧٥]

٧٤٦٦- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : حَدَّثَنَا هِلَالُ بْنُ عَلِيٍّ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ خَامَةِ الزَّرْعِ ، يَفِيءُ وَرَقُهُ مِنْ حَيْثُ أَتَتْهَا الرِّيحُ تُكَفِّئُهَا ، فَإِذَا سَكَنَتِ اعْتَدَلَتْ ، وَكَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ يُكَفَّأُ بِالْبَلَاءِ . وَمَثَلُ الْكَافِرِ كَمَثَلِ الْأَرْزَةِ ، صَمَّاءَ مُعْتَدِلَةً ، حَتَّى يَقْصِمَهَا اللَّهُ إِذَا شَاءَ» . [راجع : ٥٦٤٤]

٧٤٦٤- از عبدالعزیز، از انس روایت است که گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: آنگاه که شما در دعای خود از خدا چیزی می‌خواهید، به استواری و قاطعیت بخواهید و هیچ یک از شما نگوید: (خدایا) اگر می‌خواهی به من بده، زیرا کسی خدا را مجبور ساخته نمی‌تواند»

٧٤٦٥- از شعیب از زُهری روایت است. از محمد بن ابی عتیق از ابن شهاب از علی بن حسین ، از حسین بن علی علیهما السَّلام روایت است که گفت: علی بن ابی طالب او را خبر داده است که:

رسول الله صلی الله علیه و سلم شبی نزد او و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و به ایشان گفت: «آیا نماز (تهجد) نمی‌گزارید؟»

علی می‌گوید: گفتم: یا رسول الله، همانا نفسهای ما در دست (قدرت) خداست. اگر بخواهد که ما را برخیزاند، ما را بر می‌خیزاند. آنگاه که این را گفتم، رسول الله صلی الله علیه و سلم برگشت و در پاسخم چیزی نگفت: سپس از وی شنیدم در حالی که پشت گردانیده بود، که بر ران خود می‌زد و می‌گفت: «ولی انسان پیش از هر چیز سر جدال دارد» (الکهف:٥٤)

٧٤٦٦- از هِلال بن علی، از عطاء بن یسار، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «مثال مؤمن، مثال شاخهٔ تازهٔ سبز زراعت است که از هر جهت که باد بوزد، آن را به همان جهت می‌خماند، و چون باد آرام شود، راست می‌گردد، همچنان است شباهت مؤمن به آن

٧٤٦٧- حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ نَافِعٍ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي سَالِمُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عُمَرَ رضي الله عنهما قال : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ قَائِمٌ عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ : « إِنَّمَا بَقَاؤُكُمْ فِيمَا سَلَفَ قَبْلَكُمْ مِنَ الأُمَمِ ، كَمَا بَيْنَ صَلاةِ الْعَصْرِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ ، أُعْطِيَ أَهْلُ التَّوْرَاةِ التَّوْرَاةَ ، فَعَمِلُوا بِهَا حَتَّى انْتَصَفَ النَّهَارُ ثُمَّ عَجَزُوا ، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا ، ثُمَّ أُعْطِيَ أَهْلُ الإِنْجِيلِ الإِنْجِيلَ ، فَعَمِلُوا بِهِ حَتَّى صَلاةِ الْعَصْرِ ثُمَّ عَجَزُوا ، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا ، ثُمَّ أُعْطِيتُمُ الْقُرْآنَ ، فَعَمِلْتُمْ بِهِ حَتَّى غُرُوبِ الشَّمْسِ ، فَأُعْطِيتُمْ قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ . قَالَ أَهْلُ التَّوْرَاةِ : رَبَّنَا هَؤُلاءِ أَقَلُّ عَمَلاً وَأَكْثَرُ أَجْرًا ؟ قَالَ : هَلْ ظَلَمْتُكُمْ مِنْ أَجْرِكُمْ مِنْ شَيْءٍ ؟ قَالُوا : لا ، فَقَالَ : فَذَلِكَ فَضْلِي أُوتِيهِ مَنْ أَشَاءُ » . [راجع : ٥٥٧].

٧٤٦٨- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ الْمُسْنَدِيُّ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ أَبِي إِدْرِيسَ ، عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ : بَايَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي رَهْطٍ ، فَقَالَ :

که در مصیبت خمیده (منحرف) می‌شود (ولی چون شاخهٔ تازه به زودی به حالت اصلی خود برمی‌گردد) ولی مثال کافر، مثال درخت صنوبر است، که سخت و استوار است، تا خدا، هر گاه که بخواهد، آن را از پای درآورد»

٧٤٦٧- از شُعَیب، از زُهری، از سالم بن عبدالله از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: از رسول الله صلی الله علیه و سلم که بر منبر ایستاده بود، شنیدم که می‌گفت: «همانا بقیهٔ (زمان حیات) شما (مسلمانان) در میان امتهایی که قبل از شما گذشته‌اند، مانند (زمان) میان نماز عصر و غروب آفتاب است. به اهل تورات، تورات داده شد و تا نیمهٔ روز بدان عمل کردند، سپس از عمل بدان عاجز آمدند، پس هر یک (برای کار نیمه روزهٔ خود) یک قیراط دریافت نمودند. سپس به اهل انجیل، انجیل داده شد آنها تا نماز عصر بدان عمل کردند، سپس عاجز آمدند، پس هر یک (برای کار خود از نیمهٔ روز تا نماز عصر) یک یک قیراط دریافت کردند. سپس برای شما قرآن داده شد و شما بدان تا غروب آفتاب عمل کردید، پس برای هر یک از شما دو دو قیراط داده شد. اهل تورات گفتند: پروردگارا اینها (مسلمانان) کار کمتر کردند و مزد بیشتر دریافتند. خدا گفت: آیا در (مقدار) مزد شما، چیزی ستم (بر شما) روا داشته‌ام؟ گفتند: نی، خدا گفت: این فضل من است، به هر که بخواهم می‌دهم»

٧٤٦٨- از مَعمَر، از زُهری، از ابو ادریس، از عُبادهٔ بن صامت روایت است که گفت:

من در جمعی با رسول الله صلی الله علیه و سلم

«أُبَايِعُكُمْ عَلَى أَنْ لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا تَسْرِقُوا، وَلَا تَزْنُوا، وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ، وَلَا تَأْتُوا بِبُهْتَانٍ تَفْتَرُونَهُ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ، وَلَا تَعْصُونِي فِي مَعْرُوفٍ فَمَنْ وَفَى مِنْكُمْ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، وَمَنْ أَصَابَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَأُخِذَ بِهِ فِي الدُّنْيَا فَهُوَ لَهُ كَفَّارَةٌ وَطَهُورٌ، وَمَنْ سَتَرَهُ اللَّهُ فَذَلِكَ إِلَى اللَّهِ: إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ وَإِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ». [راجع: ۱۸ ـ اخرجه مسلم: ۱۷۰۹].

بیعت کـردم. آن حضرت فرمود: «بیعت شـما را بـر این می‌گیرم که: به خدا چیزی شـریک میاوریـد و دزدی نکنید و زنا نکنید و فرزندان خود را نکشـید و دروغـی را که از پیش خود افتـرا کرده‌اید، نیاورید و در امر معروف از من نافرمانی نکنید، پس هـر که از بیعت وفا کرد، پاداش وی با خداسـت، و کسـی که مرتکب چیـزی از این گناهان شـد و در دنیا مجازات شـد، همان مجازات، کفارهٔ (گنـاه) او و پاکی اوسـت. و کسـی را که خدا گناه او را پوشید، اگـر بخواهد او را عذاب می‌کند و اگر بخواهد او را می‌آمرزد.»

۷۴۶۹- حَدَّثَنَا مُعَلَّى بْنُ أَسَدٍ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ أَيُّوبَ، عَنْ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: «أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَام كَانَ لَهُ سِتُّونَ امْرَأَةً، فَقَالَ: لَأَطُوفَنَّ اللَّيْلَةَ عَلَى نِسَائِي فَلْتَحْمِلْنَ كُلُّ امْرَأَةٍ، وَلْتَلِدْنَ فَارِسًا يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَطَافَ عَلَى نِسَائِهِ، فَمَا وَلَدَتْ مِنْهُنَّ إِلَّا امْرَأَةٌ، وَلَدَتْ شِقَّ غُلَامٍ». قَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: «لَوْ كَانَ سُلَيْمَانُ اسْتَثْنَى لَحَمَلَتْ كُلُّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ، فَوَلَدَتْ فَارِسًا يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ». [راجع: ۳۴۲۴. اخرجه مسلم: ۱۶۵۴].

۷۴۶۹- از وُهَیـب، از أیّوب، از محمد روایت اسـت که ابوهریره گفت: «پیامبر خدا، سلیمان علیه السلام شصت زن داشت. وی گفت: امشب بر همهٔ زنان خود می‌گردم و هر یکشان باردار می‌شـوند و (پسـرانی می‌زایند) که سـوارکار می‌شـوند و در راه خدا می‌جنگند. وی بر زنان خود گشـت. هیچ یک از زنان وی نزایید مگر زنی که فرزنـدی نیمه‌تن (ناقص) زایید. پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمود: «اگر سُـلیمان اِن شاء الله، می‌گفت، هر زنی از آنان باردار می‌شد و پسـری می‌زایید که سوارکار می‌شد و در راه خدا می‌جنگید»

۷۴۷۰- حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ الثَّقَفِيُّ: حَدَّثَنَا خَالِدٌ الْحَذَّاءُ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ عَلَى أَعْرَابِيٍّ يَعُودُهُ، فَقَالَ: «لَا بَأْسَ عَلَيْكَ، طَهُورٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ». قَالَ: قَالَ الْأَعْرَابِيُّ: طَهُورٌ؟ بَلْ هِيَ حُمَّى تَفُورُ، عَلَى شَيْخٍ كَبِيرٍ، تُزِيرُهُ الْقُبُورَ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «فَنَعَمْ إِذًا». [راجع: ۳۶۱۶].

۷۴۷۰- از خالد الحَذّاء، از عِکرَمه، روایت است که ابن عباس رضی الله عنهما گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم از بادیه نشینی عیادت کرد و فرمود: «باکی بر تو نیست، پاک کنندهٔ گناهان است اِن شاء الله» بادیه نشین گفت: پاک کننده اسـت؟ لیکن این تبی اسـت که (درون) پیری

کهنسال را می‌سوزاند و او را به دیدار قبرها می‌رساند. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آری، چنین است»

٧٤٧١- حَدَّثَنَا ابْنُ سَلَامٍ: أَخْبَرَنَا هُشَيْمٌ، عَنْ حُصَيْنٍ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَبِيهِ: حِينَ نَامُوا عَنِ الصَّلَاةِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ قَبَضَ أَرْوَاحَكُمْ حِينَ شَاءَ وَرَدَّهَا حِينَ شَاءَ». فَقَضَوْا حَوَائِجَهُمْ، وَتَوَضَّؤُوا إِلَى أَنْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَابْيَضَّتْ، فَقَامَ فَصَلَّى. [راجع: ٥٩٥. أخرجه مسلم: ٦٨١ مطولاً].

٧٤٧١- از حُصَین، از عبدالله بن ابی قَتَادَه، از پدرش روایت است: آنگاه که مردم (به نماز صبح بیدار نشدند) و به خواب رفتند، پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا خدا هر زمان که خواست روحهایشان را گرفت و هر زمان که خواست آن را (به بدنهایشان) بازگردانید» سپس مردم قضای حاجت کردند و بعد وضو کردند تا آنکه آفتاب طلوع کرد و سپید شد، آنگاه آن حضرت برخاست و نماز گزارد.

٧٤٧٢- از ابراهیم، از ابن شهاب، از ابوسَلَمَه و اَعرَج روایت است:

وحَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي أَخِي، عَنْ سُلَيْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَتِيقٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ وَسَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ: أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ: اسْتَبَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَرَجُلٌ مِنَ الْيَهُودِ، فَقَالَ الْمُسْلِمُ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُحَمَّدًا عَلَى الْعَالَمِينَ، فِي قَسَمٍ يُقْسِمُ بِهِ فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَالَّذِي اصْطَفَى مُوسَى عَلَى الْعَالَمِينَ، فَرَفَعَ الْمُسْلِمُ يَدَهُ عِنْدَ ذَلِكَ فَلَطَمَ الْيَهُودِيَّ، فَذَهَبَ الْيَهُودِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَأَخْبَرَهُ بِالَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَأَمْرِ الْمُسْلِمِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشٌ بِجَانِبِ الْعَرْشِ، فَلَا أَدْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي، أَوْ كَانَ مِمَّنِ اسْتَثْنَى اللَّهُ». [مسلم: ٢٣٧٣].

و نیز از محمد بن ابی عتیق، از ابن شـهاب، از ابی سَلَمَةُ بن عبدالرحمن و سعید بن مسیَّب روایت است که ابوهریره گفت: مردی مسلمان و مردی یهودی یکدیگر را دشنام دادند. مسلمان گفت: سوگند به ذاتی که محمد را بر عالمیان برگزید، در سوگندی که بدان سوگند می‌خورند، یهودی گفت: سوگند به ذاتی که موسی را بر عالمیان برگزید. مسلمان با شنیدن آن دست خود را بلند کرد و یهودی را سیلی زد. یهودی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم رفت و از آنچه میان او و میان مسلمان رفته بود، به آن حضرت خبر داد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مرا بر موسی برتری ندهید، همانا مردم در روز قیامت بیهوش می‌شوند و نخستین کسی که به هوش

می‌آید من هستم. پس ناگاه موسی را می‌بینم که ایستاده و کنار عرش را گرفته است. نمی‌دانم وی در میان کسانی بوده که قبل از من بهوش آمده یا او را خدا استثنا کرده است»

٧٤٧٣- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ أَبِي عِيسَى : أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ : أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « الْمَدِينَةُ يَأْتِيهَا الدَّجَّالُ ، فَيَجِدُ الْمَلَائِكَةَ يَحْرُسُونَهَا ، فَلَا يَقْرَبُهَا الدَّجَّالُ وَلَا الطَّاعُونُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ » . [راجع : ١٨٨١ . أخرجه مسلم : ٢٩٤٣] .

٧٤٧٣- از شُعبه، از قتاده روایت است که انس بن مالک رضی الله عنه گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «دجال چون می‌خواهد به مدینه بیاید، فرشتگان را می‌یابد که از آن پاسداری می‌کنند. دَجّال به مدینه نزدیک نمی‌شود و نه (مرض) طاعون در آن سرایت می‌کند ان شاء الله»

٧٤٧٤- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : حَدَّثَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ : أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ ، فَأُرِيدُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ أَخْتَبِيَ دَعْوَتِي ، شَفَاعَةً لِأُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . [راجع : ٦٣٠٤ . أخرجه مسلم : ١٩٨ ، ١٩٩]

٧٤٧٤- از شعیب، از زُهری، از ابوسَلَمَه بن عبدالرحمن از ابوهریره روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر پیامبری را دعایی است (که مستجاب می‌شود) و من می‌خواهم، ان شاءالله، دعای خود را برای شفاعت امّت خود در روز قیامت نگاه دارم».

٧٤٧٥- حَدَّثَنَا يَسَرَةُ بْنُ صَفْوَانَ بْنِ جَمِيلٍ اللَّخْمِيُّ : حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ ، رَأَيْتُنِي عَلَى قَلِيبٍ ، فَنَزَعْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ أَنْزِعَ ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ ، فَنَزَعَ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ ، وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ ، ثُمَّ أَخَذَهَا عُمَرُ ، فَاسْتَحَالَتْ غَرْبًا ، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَفْرِي فَرِيَّهُ ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ حَوْلَهُ بِعَطَنٍ » . [أخرجه مسلم : ٢٣٩٢] .

٧٤٧٥- از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب روایت است که ابوهریره گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که خوابیده بودم، خودم را بر سرِ چاهی دیدم. از چاه آب کشیدم آنچه خدا خواسته بود که آب بکشم. سپس (دلو چاه را ابوبکر) پسر ابی قحافه گرفت و یک یا دو دلو آب کشید، که در آب کشیدنش سستی دیده می‌شد، خدا او را بیامرزد، سپس (دلو چاه را) عمر گرفت و دلو به صورت دلوی بس بزرگ درآمد و من هیچ کس را در میان مردم که چون او نیرومندانه و موفقانه عمل کند، ندیده‌ام تا آنکه مردم سیراب شدند و پیرامون آن به شتران خود آبشخور ساختند.

٧٤٧٦- حدثنا محمد بن العلاء : حدثنا أبو أسامة ، عن بريد ، عن أبي بردة ، عن أبي موسى قال : كان النبي ﷺ إذا أتاه السائل ، وربما قال : جاءه السائل أو صاحب الحاجة ، قال : « اشفعوا فلتؤجروا ، ويقضي الله على لسان رسوله ما شاء » . [راجع : ١٤٣٢ . اخرجه مسلم : ٢٦٢٧]

۷۴۷۶- از ابـو اسـامه، از بُرَیـد، از ابو برده از ابوموسی روایت است که گفت: اگر سائلی نزد پیامبر صلی الله علیه و سـلم می‌آمد. و شـاید (راوی چنیـن) گفت: سـائل یـا نیازمندی نزد وی می‌آمـد. آن حضرت (بـه اصحاب خود) می‌گفـت: «به وی کمک کنید که ثواب حاصل کنیـد، و هر آنچه خدا بخواهد بر زبان رسـول خود جاری می‌سازد»

٧٤٧٧- حدثنا يحيى : حدثنا عبدالرزاق ، عن معمر ، عن همام : سمع أبا هريرة عن النبي ﷺ قال : « لا يقل أحدكم : اللهم اغفر لي إن شئت ، ارحمني إن شئت ، ارزقني إن شئت ، وليعزم مسألته ، إنه يفعل ما يشاء ، لا مكره له » . [راجع : ٦٣٣٩ . اخرجه مسلم : ٢٦٧٩]

۷۴۷۷- از مَعمَـر، از هَمّام روایت اسـت که از ابوهریره شـنیده که از پیامبـر صلی الله علیه و سـلم روایت می‌کرد که فرمـود: «هیچ یک از شما نگوید: بارالها، اگر بخواهی مرا بیامرز، اگر بخواهی بر من رحمت کن، اگر بخواهی بر من روزی برسان بلکه باید به جدیت و قاطعیت از خدا بخواهد. البته خدا آنچه بخواهد می‌کند و کسی او را مجبور ساخته نمی‌تواند»

٧٤٧٨- حدثنا عبدالله بن محمد : حدثنا أبو حفص عمرو : حدثنا الأوزاعي : حدثني ابن شهاب ، عن عبيدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود ، عن ابن عباس رضي الله عنهما : أنه تمارى هو والحر بن قيس بن حصن الفزاري في صاحب موسى : أهو خضر ؟ فمر بهما أبي ابن كعب الأنصاري ، فدعاه ابن عباس فقال : إني تماريت أنا وصاحبي هذا في صاحب موسى الذي سأل السبيل إلى لقيه ، هل سمعت رسول الله ﷺ يذكر شأنه ؟ قال : نعم ، إني سمعت رسول الله ﷺ يقول : « بينا موسى في ملأ بني إسرائيل إذ جاءه رجل ، فقال : هل تعلم أحدا أعلم منك ؟ فقال موسى : لا ، فأوحي إلى موسى : بلى ، عبدنا خضر ، فسأل موسى السبيل إلى لقيه ، فجعل الله له الحوت آية ، وقيل له : إذا فقدت الحوت فارجع فإنك ستلقاه ، فكان موسى يتبع أثر

۷۴۷۸- از اوزاعـی، از ابن شـهاب، از عبیدالله بـن عبدالله بـن عُتبه بن مسـعود از ابن عباس رضی الله عنهما روایت اسـت که گفت: وی با حُر بن قَیس بن حِصنِ فَزاری دربارۀ مصاحب موسـی که آیا وی خضر بوده اسـت (یا کسی دیگر) اختلاف نظـر پیدا کرد. اُبَی بن کعب بر آنان گذشت، ابن عباس او را فراخواند و گفت: همانا من و همین دوسـت من دربارۀ صاحب موسی، همان کسی که موسی راه رسیدن به او را (از خدا) خواسـته است، اختلاف کردیم. آیا تو در مورد وی از رسـول الله صلی الله علیه و سلم آنچه اظهار داشته است، شنیده‌ای؟ اُبَی بن کعب گفت: آری. همانا من از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که می‌گفت: «در حالی

الْحُوتَ فِي الْبَحْرِ ، فَقَالَ فَتَى مُوسَى لِمُوسَى : أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ ؟ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ ، وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ ، قال مُوسَى : ﴿ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِي فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا ﴾ فَوَجَدَا خَضِرًا ، وَكَانَ مِنْ شَأْنِهِمَا مَا قَصَّ اللَّهُ » . [راجع : ٧٤] .

که موسی در میان جمعی از بنی اسرائیل بود، ناگاه مردی آمد و گفت: آیا کسی را از خود داناتر سراغ داری؟ موسی گفت: نِی. پس بر موسی وحی آمد: آری، بندهٔ ما خضر (از تو داناتر است) موسی راه ملاقات با او را سؤال کرد. خدا ماهی را برای وی نشانه تعیین کرد و گفت: هرگاه ماهی را گم کردی (از آنجا) بازگرد، همانا او را ملاقات خواهی کرد. موسی اثر ماهی را در دریا می‌جست. خدمتگار جوان (که همراه موسی بود) به وی گفت: آیا به خاطر داری آنگاه که در پناه سنگ جا گرفتیم (چه رخ داد؟) همانا من ماهی را فراموش کردم و بجز شیطان کسی آن را از یاد من نبرد که آن را به یاد آورم. موسی گفت: «این همان بود که ما می‌جستیم، پس جستجو کنان ردپای خود را گرفتند و برگشتند» (الکهف:٦٤) و خضر را یافتند و این درمورد آن دو نفر است، آنچه خدا بیان کرده است»

٧٤٧٩- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ . وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ : أَخْبَرَنِي يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قال : «نَنْزِلُ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، بِخَيْفِ بَنِي كِنَانَةَ ، حَيْثُ تَقَاسَمُوا عَلَى الْكُفْرِ». يُرِيدُ الْمُحَصَّبَ . [راجع : ١٥٨٩ . أخرجه مسلم: ١٣١٤] .

٧٤٧٩- از شُعَیب، از زُهری و احمد بن صالح روایت است که گفت: از یونُس،، از ابن شهاب، از ابوسَلَمه بن عبدالرحمن از ابوهریره روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «فردا ان شاء الله در خِیف بَنِی کنانه فرود می‌آییم، جایی که (مشرکان) سوگند کفر (در برابر من) یاد کردند» آن حضرت (موضع) المُحصَب، را مراد می‌داشت.

٧٤٨٠- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ : حَدَّثَنَا ابْنُ عُيَيْنَةَ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ : حَاصَرَ النَّبِيُّ ﷺ أَهْلَ الطَّائِفِ فَلَمْ يَفْتَحْهَا ، فَقَالَ : «إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ» . فَقَالَ الْمُسْلِمُونَ : نَقْفُلُ وَلَمْ

٧٤٨٠- از عَمرو، از ابوالعباس روایت است که عبدالله بن عمر گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم مردم طائف را محاصره کرد ولی آن را فتح نکرد و فرمود: «همانا فردا (به خانهٔ خویش) باز

نَفْتَحْ ، قال : « فَاغْدُوا عَلَى الْقِتَالِ » . فَغَدَوْا فَأَصَابَتْهُمْ جِرَاحَاتٌ ، قال النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّا قَافِلُونَ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ » . فَكَأَنَّ ذَلِكَ أَعْجَبَهُمْ ، فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . [راجع ۴۳۲۵ . أخرجه مسلم : ۱۷۷۸] .

می‌گردیم، ان شـاء الله» این سخن آن حضرت، ایشان را خوش آمد. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم تبسم کرد.

۳۲- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴾ [سبأ : ۲۳] .

وَلَمْ يَقُلْ : مَاذَا خَلَقَ رَبُّكُمْ .

وَقَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ : ﴿ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ ﴾ [البقرة : ۲۵۵] .

وَقَالَ مَسْرُوقٌ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ : إِذَا تَكَلَّمَ اللَّهُ بِالْوَحْيِ سَمِعَ أَهْلُ السَّمَوَاتِ شَيْئًا ، فَإِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ وَسَكَنَ الصَّوْتُ ، عَرَفُوا أَنَّهُ الْحَقُّ وَنَادَوْا : ﴿ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ ﴾ .

وَيُذْكَرُ عَنْ جَابِرٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أُنَيْسٍ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « يَحْشُرُ اللَّهُ الْعِبَادَ ، فَيُنَادِيهِمْ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ مَنْ بَعُدَ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ قَرُبَ : أَنَا الْمَلِكُ أَنَا الدَّيَّانُ » .

باب-۳۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

« و شـفاعتگری در پیشگاه او سود نمی‌بخشد، مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد. تا چون هراس از دلهایشـان برطرف شـود، می‌گویند: پروردگارتـان چه گفت؟ می‌گویند: حقیقت، و هموست بلند مرتبهٔ بزرگ» (سَبَاء:۲۳)

و خـدا نمی‌گویـد: پروردگاتان چـه آفرید[1]؟ (بلکه گفته اسـت: پروردگارتـان چه گفت) و خداوند جَلَّ ذِکرهُ گفته است: «کیست آن کس که جز به اذن او در پیشـگاهش شـفاعت کند» (البقره:۲۵۵)

و مسروق از ابن مسعود روایت کرده که گفت: آنـگاه کـه خدا سـخن وحی را بگویـد، اهل آسمانها چیزی می‌شنوند (و ترس بر آنها چیره می‌گـردد) و چون ترس از دلهایشـان برود و آواز (خدا که برای شنواندن اهل آسمانها خلق کرده) آرام گیرد، آنگاه اسـت کـه می‌دانند که گویندهٔ آن خداست و بانگ می‌زنند «پروردگار شما چه گفت؟ می‌گویند: حقیقت.» (سباء:۲۳)

و از جابر یاد شده که عبدالله بن اُنَیس گفت: از

---

[1] – معتزله بر این باورند که چون خدای تعالی متکلم است، خالق کلام در لوح محفوظ است، چون قرآن در لوح محفوظ است، پس مخلوق خداست، لیکن دانشمندان سه قرن اولیه، از آن جمله امام بخاری بدین عقیده‌اند که قرآن یکی از صفات خدا، چون دیدن و شنیدن و دانستن است و مخلوق نیست بلکه قدیم است و این آیه را دلیل می‌آورد که خدا می‌گوید: «پروردگار شما چه گفت» و نگفته است: که چه آفرید یا چه خلق کرد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌فرمود: «خدا (در قیامت) بندگان را جمع می‌کند و آنها را با آوازی ندا می‌کند که آنانی که دورند چنان می‌شنوند که نزدیکان می‌شنوند: منم پادشاه، منم دیّان (داور اعمال بندگان)

۷۴۸۱- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيَّ ﷺ قال : «إِذَا قَضَى اللَّهُ الأَمْرَ فِي السَّمَاء ، ضَرَبَتِ المَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِه ، كَأَنَّهُ سِلْسِلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ - قال عَلِيٌّ : وَقَالَ غَيْرُهُ : صَفْوَانٍ يَنْفُذُهُمْ ذَلِكَ - فَإِذَا : ﴿ فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴾».

قال عَلِيٌّ : وَحَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا عَمْرٌو ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، بِهَذَا .

قال سُفْيَانُ : قال عَمْرٌو : سَمِعْتُ عِكْرِمَةَ : حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ .

قال عَلِيٌّ : قُلْتُ لِسُفْيَانَ قال : سَمِعْتُ عِكْرِمَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ؟ قال : نَعَمْ ، قُلْتُ لِسُفْيَانَ : إِنَّ إِنْسَانًا رَوَى عَنْ عَمْرٍو ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ يَرْفَعُهُ : أَنَّهُ قَرَأَ : ﴿ فُرِّغَ ﴾ . قال سُفْيَانُ : هَكَذَا قَرَأَ عَمْرٌو ، فَلَا أَدْرِي سَمِعَهُ هَكَذَا أَمْ لَا ؟ قال سُفْيَانُ : وَهِيَ قِرَاءَتُنَا .

[راجع : ۴۷۰۱].

۷۴۸۱- از علی بن عبدالله، از سُفیان، از عَمرو، از عِکرَمه، از ابوهریره روایت است که این حدیث را به پیامبر صلی الله علیه و سلم می‌رساند که فرمود: «آنگاه که خدا امری را در آسمان حکم می‌کند، فرشتگان فروتنانه برای اطاعت از قول او بال می‌زنند و این بال زدن گویی آواز زنجیری است که بر سنگ هموار کشیده می‌شود - علی (راوی) گفت: غیر از سُفیان به اضافهٔ این (گفته است) آن امر را (خدا) برایشان نافذ می‌کند، آنگاه است که: «چون هراس از دلهایشان برطرف شود، می‌گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ می‌گویند: حقیقت، و هموست بلند مرتبهٔ بزرگ» (سَبا:۲۳)

علی (بن عبدالله) گفت: و حدیث کرد ما را سُفیان، از عَمرو از عِکرَمه، از ابوهریره، همین حدیث را. سُفیان گفته است: عَمرو گفت، که از عِکرَمه شنیدم که ابوهریره به آنها حدیث کرده است.

علی (بن عبدالله) می‌گوید: آیا (عَمرو) گفته است، از عِکرَمه شنیدم و عکرمه گفت: از ابوهریره شنیدم؟ سفیان گفت: آری (عمرو چنین گفته است) (سپس) به سُفیان گفتم: همانا کسی این حدیث را از عَمرو، از عِکرَمَه از ابوهریره روایت کرده که وی این حدیث را رفع کرده (از آن حضرت روایت کرده) همانا

ابوهریره (لفظ قرآنی –فُـزِّعَ– را) «فُرِّغَ» خوانده است. سُـفیان گفت: عَمرو همچنـان خوانده است. اما نمی‌دانم که عَمرو، از عِکرَمَه همچنان شـنیده است یا نه؟ و همین است در قراءت ما «فُزِّعَ»

٧٤٨٢- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «مَا أَذِنَ اللَّهُ لِشَيْءٍ مَا أَذِنَ لِلنَّبِيِّ ﷺ يَتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ» . وَقَالَ صَاحِبٌ لَهُ : يُرِيدُ أَنْ يَجْهَرَ بِهِ . [راجع : ٥٠٢٣ . أخرجه مسلم : ٧٩٢] .

٧٤٨٢- از عُقَیل، از ابن شـهاب، از ابوسَلَمَه بن عبدالرحمن از ابوهریره روایت است که همانا وی می‌گفت:

رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «خدا به چیـزی اجازه نـداده مانند آنچه بـه پیامبر صلی الله علیه و سـلم اجازه داده که قرآن را به آواز خـوش بـخواند» و رفیق ابوهریره گفت: مرادش آن است که قرآن را بلند بـخواند.

٧٤٨٣- حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ : حَدَّثَنَا أَبِي : حَدَّثَنَا الأَعْمَشُ : حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «يَقُولُ اللَّهُ : يَا آدَمُ ، فَيَقُولُ : لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ ، فَيُنَادَى بِصَوْتٍ : إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُخْرِجَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بَعْثًا إِلَى النَّارِ» . [راجع : ٣٣٤٨ . أخرجه مسلم : ٢٢٢] .

٧٤٨٣- از اَعمَـش، از ابوصالـح، از ابوسـعید خُدری رضی الله عنه روایت است که گفت:

پیامبـر صلـی الله علیه و سـلم فرمـود: «خدا می‌گویـد: ای آدم، وی می‌گویـد: لَبَّیـکَ و سَعدَیکَ (گوش بفرمانم و منتظر امر تو) سپس بـه آواز بلند ندا می‌شـود: همانا خدا به تو امر می‌کند که از فرزندان خود گروهی را به سوی دوزخ بیرون بیاور»

٧٤٨٤- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ : حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ ، عَنْ هِشَامٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ : مَا غِرْتُ عَلَى امْرَأَةٍ مَا غِرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ ، وَلَقَدْ أَمَرَهُ رَبُّهُ أَنْ يُبَشِّرَهَا بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ . [راجع : ٣٨١٦ . أخرجه مسلم : ٢٤٣٤ مختصراً] .

٧٤٨٤- از ابواسـامه، از هِشـام، از پـدرش از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت:

بـر هیچ زنی رشـک نبـرده‌ام، آن رشـکی که برخدیجـه بـرده‌ام، و همانـا پـروردگار او به آن حضـرت امر کرده کـه او را به خانه‌ای در بهشت، بشارت دهد.

٣٣- باب : كَلامِ الرَّبِّ مَعَ جِبْرِيلَ ، وَنِدَاءِ اللَّهِ الْمَلائِكَةَ

باب-٢٣ سـخن پروردگار بـا جبریل و ندای خدا بر فرشتگان

وَقَالَ مَعْمَرٌ : ﴿ وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ ﴾ [النمل : ٦] : أيْ يُلْقَى عَلَيْكَ وَتَلَقَّاهُ أَنْتَ ، أيْ : تَأْخُذُهُ عَنْهُمْ .

وَمِثْلُهُ : ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ ﴾ [البقرة : ٣٧].

و مَعمـر گفت: «و همانا تو قرآن را از سوی حکیمی دانا دریافت می‌داری» (اَلنّمل:٦) یعنی: قرآن به تو داده می‌شـود و تو آن را می‌گیری. یعنی: از آنها (فرشتگان) می‌گیری.

و مانند آن: «سپس آدم از پروردگار خود کلماتی را دریافت کرد» (البقره:۳۷)

٧٤٨٥- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ : حَدَّثَنَا عَبْدُالصَّمَدِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّحْمَنِ ، هُوَ ابْنُ عَبْدِاللَّهِ بْنِ دِينَارٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ : إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّ فُلانًا فَأَحِبَّهُ ، فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ ، ثُمَّ يُنَادِي جِبْرِيلُ فِي السَّمَاءِ : إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّ فُلانًا فَأَحِبُّوهُ ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ، وَيُوضَعُ لَهُ الْقَبُولُ فِي أَهْلِ الأَرْضِ». [راجع . ٣٢٠٩ . أخرجه مسلم : ٢٦٣٧ بزيادة]

٧٤٨٥- از عبـدالله بـن دینـار، از ابوصالح، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا خـدای تبارک و تعالی اگر بنده‌ای را دوسـت بـدارد، به جبریل ندا می‌کنـد: همانا خدا فلان کس را دوسـت می‌دارد پس تو او را دوسـت بدار. جبریل او را دوست می‌دارد، سپس جبریل در آسـمان ندا می‌کند: همانا خدا فلان کس را دوست می‌دارد، پس او را دوست بدارید، پس اهل آسـمان او را دوسـت می‌دارند و او مورد قبول اهل زمین قرار می‌گیرد»

٧٤٨٦- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « يَتَعَاقَبُونَ فِيكُمْ : مَلائِكَةٌ بِاللَّيْلِ وَمَلائِكَةٌ بِالنَّهَارِ ، وَيَجْتَمِعُونَ فِي صَلاةِ الْعَصْرِ وَصَلاةِ الْفَجْرِ ، ثُمَّ يَعْرُجُ الَّذِينَ بَاتُوا فِيكُمْ ، فَيَسْأَلُهُمْ ، وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ ، كَيْفَ تَرَكْتُمْ عِبَادِي ؟ فَيَقُولُونَ : تَرَكْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ ، وَأَتَيْنَاهُمْ وَهُمْ يُصَلُّونَ ». [راجع : ٥٥٥ . أخرجه مسلم : ٦٣٢]

٧٤٨٦- از مالـک از ابوالزنـاد، از اَعرَج روایت اسـت که ابوهریره گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «فرشـتگان پیهم بر شـما در شـب و در روز می‌آینـد و هر دو گروه در نماز عصر و نماز صبح جمع می‌شـوند. سپس گروه فرشـتگانی که شبانگاه با شما بودند، بالا می‌روند و خدا از ایشان می‌پرسد، در حالی که به حالشـان داناتر است، که بندگان مرا چگونه یافتید؟ می‌گویند: آنگاه که از نزدشـان آمدیم، آنهـا در حـال نماز بودند و آنگاه که نزدشـان رفتیم، در حال نماز بودند.»

٧٤٨٧- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ وَاصِلٍ عَنِ الْمَعْرُورِ ، قال : سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال : « أَتَانِي جِبْرِيلُ فَبَشَّرَنِي : أَنَّهُ مَنْ مَاتَ لا يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ » . قُلْتُ : وَإِنْ سَرَقَ وَإِنْ زَنَى؟ قال : « وَإِنْ سَرَقَ وَإِنْ زَنَى » . [راجع : ١٢٣٧ ، اخرجه مسلم ٩٤ ، واخرجه مطولاً في كتاب الزكاة ٣٢]

۷۴۸۷- از شـعبه، از واصـل، از مَعرُور روایت است که گفت: از ابوذر شنیدم که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم فرمـود: «جبریل بر من آمد و (چنین) بشـارت داد: کسـی که بمیرد و به خدا چیزی شـریک نیاورده باشد، به بهشت می‌درآید» من گفتم: و اگرچه دزدی کرده باشد و اگرچـه زنا کرده باشـد؟ فرمـود: «و اگرچه دزدی کرده باشد و اگرچه زنا کرده باشد.»

٣٤- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ ﴾ [النساء : ١٦٦]

قال مُجَاهِدٌ : ﴿ يَتَنَزَّلُ الأَمْرُ بَيْنَهُنَّ ﴾ [الطلاق ١٢] : بَيْنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَالأَرْضِ السَّابِعَةِ .

باب-۳۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

«لیکن خدا به [حقانیت] آنچه بر تو نازل کرده اسـت گواهـی می‌دهـد و [او] آن را بـه علم خویـش نازل کرده اسـت، و فرشـتگان [نیز] گواهی می‌دهند» (النّساء:۱٦٦)

مجاهد گفته اسـت: «فرمان [خدا] در میان آنها فرود می‌آید.» (الطلاق:۱۲) یعنی: بین آسـمان هفتم و زمین هفتم.

٧٤٨٨- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الأَحْوَصِ : حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيُّ ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يَا فُلانُ ، إِذَا أَوَيْتَ إِلَى فِرَاشِكَ فَقُلْ : اللَّهُمَّ أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ ، وَأَلْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ ، رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ ، لا مَلْجَأَ وَلا مَنْجَا مِنْكَ إِلا إِلَيْكَ ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أَنْزَلْتَ ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أَرْسَلْتَ ، فَإِنَّكَ إِنْ مُتَّ فِي لَيْلَتِكَ مُتَّ عَلَى الْفِطْرَةِ ، وَإِنْ أَصْبَحْتَ أَصَبْتَ أَجْرًا » . [راجع ٢٤٧ . أخرجه مسلم : ٢٧١٠]

٧٤٨٨- از ابو اَحوَص، از ابو اسـحاق همدانی از براء بن عازب رضی الله عنهما روایت است که گفت:

رسـول الله علیه و سلم فرمود: «ای فلان، آنگاه که بر بستر خواب خود جای گرفتی، بگو: اَللّهمَّ اَسـلَمتُ نَفسـی اِلَیکَ، وَ وَجَّهتُ وجهی اِلَیکَ، وَ فَوَّضتُ اَمری اِلَیـکَ، و اَلجَاْتُ ظَهری اِلَیکَ، رَغبـةً و رَهبَـةً اِلَیکَ، لا مَلجَـأ وَ لا مَنجَا منکَ الا اِلَیـکَ. آمَنتُ بِکتَابِکَ الَـذی اَنزَلتَ وَ بِنَبِیِّکَ الّذی اَرسَلتَ- پس اگر تو در همان شب خود بمیری، به فطرت (اسلام) می‌میری و اگر شب

را صبح کنی به ثواب بزرگ می‌رسی»[۱]

٧٤٨٩- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ أَبِي أَوْفَى قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الأَحْزَابِ : « اللَّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ ، سَرِيعَ الْحِسَابِ ، اهْزِمِ الأَحْزَابَ وَزَلْزِلْ بِهِمْ » . [راجع : ٢٨١٨ . أخرجه مسلم : ١٧٤٢]

زَادَ الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي خَالِدٍ : سَمِعْتُ عَبْدَاللَّهِ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ .

٧٤٨٩- از سُفیان، از اسماعیل بن ابی خالد، از عبدالله بن ابی اَوفَی روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم در روز (جنگ) احزاب گفت: «بارالها! ای نازل کنندهٔ کتاب و زود گیرندهٔ حساب، احزاب (مشرکین) را منهزم و متزلزل بگردان.»

حُمَیدی افزود: روایت است از سُفیان که حدیث کرد ما را ابن ابی خالد که از عبدالله (بن ابی اوفی) شنیدم که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که گفت[۲].

٧٤٩٠- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ هُشَيْمٍ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما : ﴿ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا ﴾ . قَالَ : أُنْزِلَتْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُتَوَارٍ بِمَكَّةَ ، فَكَانَ إِذَا رَفَعَ صَوْتَهُ سَمِعَ الْمُشْرِكُونَ ، فَسَبُّوا الْقُرْآنَ وَمَنْ أَنْزَلَهُ وَمَنْ جَاءَ بِهِ ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا ﴾ . ﴿لا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ ﴾ حَتَّى يَسْمَعَ الْمُشْرِكُونَ ﴿ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا ﴾ عَنْ أَصْحَابِكَ فَلَا تُسْمِعُهُمْ ﴿ وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴾ أَسْمِعْهُمْ وَلَا تَجْهَرْ ، حَتَّى يَأْخُذُوا عَنْكَ الْقُرْآنَ . [راجع : ٤٧٢٢ . أخرجه مسلم : ٤٤٦] .

٧٤٩٠- از ابو بِشر، از سعید بن جُبَیر، از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که این آیت را خواند:

«و نمازت را بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن» (الاسراء:۱۱۰) (و در تفسیر آن) گفت: آیهٔ مذکور زمانی نازل شد که رسول الله صلی الله علیه و سلم در مکه پنهان بود، و چون آواز خود را (به قراءت قرآن) بلند می‌کرد، مشرکان می‌شنیدند و قرآن و کسی را که آن را نازل کرده و کسی را که به او نازل شده است، دشنام می‌دادند، همان بود که خدای تعالی فرمود: «و نمازت را بلند مخوان و بسیار آهسته‌اش مکن»

---

۱ - ترجمهٔ دعا: «بار خدایا، به تو مطیع و منقاد شده‌ام و به تو روی آورده‌ام و سر و کارم را به تو سپرده‌ام و به فضل و کرم تو اتکاء کرده‌ام به امید ثواب و ترس از عقاب تو. هیچ پناهی نیست به جز پناه تو و هیچ رستگاری نیست به جز به سوی تو. ایمان آوردم به کتاب تو که آن را فرود آوردی و به نبی تو که او را فرستادی.»

۲ - در اِسناد اول، روایت به صورت عنعنه (یعنی با لفظ عَن) آمده و روایت اِسناد بعدی که از حُمیدی است به لفظ «حَدَّثَنَا» که سماع، یا شنیدن راوی دیگر می‌رساند آمده است که در قوت خود بیش از لفظ عنعنه است.

«نمازت را بلند مخوان» تا مشرکان آن را بشنوند. «و بسیار آهسته‌اش مکن» یعنی از اصحاب خود که آنها نشنوند. «و میان این [و آن] راهی [میانه] جوی» (الاسراء:۱۱۰)» یعنی: اصحاب خود را بشنوان و بلندش مکن، تا از تو فراگیرند.

٣٥- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :
﴿ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ ﴾ [الفتح : ١٥]

﴿ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ﴾ : حَقٌّ ﴿ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴾ [الطارق ١٣ - ١٤] : بِاللَّعِبِ .

باب-۳۵ فرمودۀ خدای تعالی:

«[این گونه] می‌خواهند دستور خدا را دگرگون کنند» (الفتح:۱۵) «در حقیقت، قرآن گفتاری قاطع و روشنگر است» یعنی: حق است. «و آن شوخی نیست» یعنی بازی نیست (الطارق:۱۴-۱۳)

٧٤٩١- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ : حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ ، يَسُبُّ الدَّهْرَ وَأَنَا الدَّهْرُ ، بِيَدِي الْأَمْرُ ، أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ » . [راجع : ٤٨٢٦ . أخرجه مسلم : ٢٢٤٦] .

۷۴۹۱- از سُفیان، از زُهری، از سعید بن مُسَیَّب از ابوهریره روایت است که گفت:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدای تعالی می‌گوید: پسر آدم آزارم می‌دهد، دَهر (زمانه) را دشنام می‌دهد و من دَهرم؛ همۀ امور در دست (قدرت) من است و روز و شب را می‌گردانم»

٧٤٩٢- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ ، يَدَعُ شَهْوَتَهُ وَأَكْلَهُ وَشُرْبَهُ مِنْ أَجْلِي ، وَالصَّوْمُ جُنَّةٌ ، وَلِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ : فَرْحَةٌ حِينَ يُفْطِرُ ، وَفَرْحَةٌ حِينَ يَلْقَى رَبَّهُ ، وَلَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ » . [راجع ١٨٩٤ . أخرجه مسلم : ١١٥١] .

۷۴۹۲- از اعمش، از ابوصالح، از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:

«خدای عَزَّ و جَلَّ می‌گوید: روزه برای من است و من در برابر آن پاداش می‌دهم. (زیرا بنده‌ام) از شهوت و خوردو نوش خود به خاطر من در می‌گذرد و روزه سپری (از آتش دوزخ) است. و برای روزه‌دار دو فرحت و خوشی است: فرحت و خوشی وی به هنگام افطار (روزه) است. و فرحت و خوشی دیگر، آنگاه

است که پروردگار خود را ملاقات می‌کند. و بوی دهن روزه‌دار به نزد خدا، از بوی مشک خوشبوتر است.»

٧٤٩٣- حَدَّثَنَا عَبْدُاللّٰهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ: أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنْ هَمَّامٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «بَيْنَمَا أَيُّوبُ يَغْتَسِلُ عُرْيَانًا، خَرَّ عَلَيْهِ رِجْلُ جَرَادٍ مِنْ ذَهَبٍ، فَجَعَلَ يَحْثِي فِي ثَوْبِهِ، فَنَادَى رَبُّهُ: يَا أَيُّوبُ، أَلَمْ أَكُنْ أَغْنَيْتُكَ عَمَّا تَرَى؟ قال: بَلَى يَا رَبِّ، وَلَكِنْ لَا غِنَى بِي عَنْ بَرَكَتِكَ». [راجع: ٢٧٩]

٧٤٩٣- از مَعمر، از هَمّام، از ابوهریره روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «در حالی که ایُّوب برهنه غسل می‌کرد، انبوهی از ملخهای طلایی بر وی افتاد. ایوب آنها را در جامهٔ خود می‌افکند. پروردگار وی بر وی بانگ زد: ای ایُّوب، آیا تو را از آنچه می‌بینی، بی‌نیاز نکرده‌ام؟ گفت: آری پروردگارا. ولیکن من از برکت تو بی‌نیاز نیستم؟

٧٤٩٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللّٰهِ الْأَغَرِّ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ قال: «يَنْزِلُ رَبُّنَا تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِرُ، فَيَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ، مَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ، مَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ». [راجع: ١١٤٥. اخرجه مسلم: ٧٥٨]

٧٤٩٤- از مالک از ابن شهاب، از عبدالله اَغر از ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «پروردگار ما تبارک و تعالی هر شب به آسمان دنیا فرود می‌آید، و آن زمانی است که سوم حصهٔ آخر شب باقی مانده است و می‌گوید: کیست که به من دعا کند، تا دعایش را قبول کنم؟ کیست که از من بخواهد تا به وی ارزانی کنم؟ کیست که از من آمرزش بخواهد تا او را بیامرزم؟»

٧٤٩٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ: أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ: حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ: أَنَّ الْأَعْرَجَ حَدَّثَهُ: أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ يَقُولُ: «نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [راجع: ٢٣٨. اخرجه مسلم: ٨٥٥]

٧٤٩٥- از ابو زناد، از اَعرَج روایت است که از ابوهریره شنیده که وی از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده که می‌فرمود: «ما واپسینان پیشینیان در روز قیامت هستیم[1]»

٧٤٩٦- وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ: «قَالَ اللّٰهُ: أَنْفِقْ أُنْفِقْ عَلَيْكَ». [راجع: ٤٦٨٤. اخرجه مسلم: ٩٩٣ مطولاً]

٧٤٩٦- وبه همین اِسناد (آمده است) «خدا گفته است، انفاق کن که بر تو انفاق شود»

٧٤٩٧- حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ: حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ، عَنْ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ فَقَالَ: هَذِهِ خَدِيجَةُ أَتَتْكَ بِإِنَاءٍ فِيهِ طَعَامٌ، أَوْ إِنَاءٍ فِيهِ شَرَابٌ، فَأَقْرِئْهَا

٧٤٩٧- از عُماره، از ابو زُرعه، از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه

۱ – یعنی اگرچه ما امتی هستیم که پس از سائر امتها آمده‌ایم، ولی در رفتن به بهشت پیشاپیش سائر امتها می‌باشیم.

مِنْ رَبِّهَا السَّلَامَ ، وَبَشِّرْهَا بِبَيْتٍ مِنْ قَصَبٍ ، لَا صَخَبَ فِيهِ وَلَا نَصَبَ . [راجع : ۳۸۲۰ . اخرجه مسلم : ۲۴۳۲]

و سلم فرمود که جبریل گفت[۱]: این خدیجه است که با ظرفی از غذا، یا ظرفی از آب نزد تو می‌آید، از جانب پروردگارش به وی سلام برسان و به او داشتن خانه‌ای از مروارید یاقوت نشان را (در بهشت) بشارت ده که در آن نه رنجی است و نه اندوهی.

۷۴۹۸- حَدَّثَنَا مُعَاذُ بْنُ أَسَدٍ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنْ هَمَّامِ بْنِ مُنَبِّهٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « قَالَ اللَّهُ : أَعْدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ : مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ ، وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ » . [راجع : ۳۲۴۴ . اخرجه مسلم : ۲۸۲۴]

۷۴۹۸- از مَعمَر، از هَمّام بن مُنَبِّه، از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خداوند گفته است: آنچه را بر بندگان نیکوکار خود آماده کرده‌ام، نه چشمی آن را دیده و نه گوشی آن را شنیده و نه در دل بشری گذر کرده است.»

۷۴۹۹- حَدَّثَنَا مَحْمُودٌ : حَدَّثَنَا عَبْدُالرَّزَّاقِ : أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ : أَخْبَرَنِي سُلَيْمَانُ الْأَحْوَلُ : أَنَّ طَاوُسًا أَخْبَرَهُ : أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ إِذَا تَهَجَّدَ مِنَ اللَّيْلِ قَالَ : « اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ، وَلَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ، وَلَكَ الْحَمْدُ ، أَنْتَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ ، أَنْتَ الْحَقُّ ، وَوَعْدُكَ الْحَقُّ ، وَقَوْلُكَ الْحَقُّ ، وَلِقَاؤُكَ الْحَقُّ ، وَالْجَنَّةُ حَقٌّ ، وَالنَّارُ حَقٌّ ، وَالنَّبِيُّونَ حَقٌّ ، وَالسَّاعَةُ حَقٌّ ، اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ ، وَبِكَ آمَنْتُ ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ ، وَإِلَيْكَ أَنَبْتُ ، وَبِكَ خَاصَمْتُ ، وَإِلَيْكَ حَاكَمْتُ ، فَاغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ ، أَنْتَ إِلَهِي ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ » . [راجع : ۱۱۲۰ . اخرجه مسلم : ۷۶۹]

۷۴۹۹- از ابن جُرَیج، از سلیمان اَحول، از طاوُس روایت است که گفته است: از ابن عباس شنیده است که می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم آنگاه که نماز تهجّد شب را می‌خواند (این دعا را) می‌خواند:

«اَللَّهُمَّ لَکَ الحَمدُ، اَنتَ نُورُ السَّمَواتِ وَالاَرض، و لَکَ الحَمدُ اَنتَ قَیِّمُ السَّمواتِ وَ الاَرض، وَ لَکَ الحَمدُ، اَنتَ رَبُّ السَّمَواتِ و الارض و مَن فیهِنَّ، اَنتَ الحَقُّ. و وَعدُکَ الحقُّ، و قَولُکَ الحَقُّ وَ لِقاؤکَ الحَقُّ وَ الجَنَّةُ حقٌّ. وَ النّار حَقٌّ، والنَّبِیُّونَ حَقٌّ وَ السّاعَةُ حقٌّ. اللَّهُمَّ لَکَ اَسلَمتُ وَ بِکَ آمَنتُ، وَ عَلَیکَ تَوَکَّلتُ، و اِلَیکَ اَنَبتُ و بِکَ خاصَمتُ وَ اِلَیکَ حاکَمتُ، فَاغفِرلِی مَا قَدَّمتُ و مَا اَخَّرتُ و ما اَسرَرتُ وَ ما اَعلَنتُ، اَنتَ اِلَهِی لا اله الا اَنتَ[۲]»

۱ - این حدیث، سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم را آورده، ولی اِسناد آن، روایت از پیامبر صلی الله علیه و سلم را فاقد است. در حدیث شماره (۳۸۲۰) جلد چهارم. اسناد آن کامل است.

۲ - در ترجمهٔ دعا به حدیث شماره (۱۱۲۰) و شماره (۷۴۴۲) مراجعه شود.

۷۵۰۰- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عُمَرَ النُّمَيْرِيُّ : حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ يَزِيدَ الأَيْلِيُّ قَالَ : سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةَ بْنَ وَقَّاصٍ ، وَعُبَيْدَاللَّهِ بْنَ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ ، حِينَ قَالَ : لَهَا أَهْلُ الإِفْكِ مَا قَالُوا ، فَبَرَّأَهَا اللَّهُ مِمَّا قَالُوا ، وَكُلٌّ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنَ الْحَدِيثِ الَّذِي حَدَّثَنِي ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : وَلَكِنِّي وَاللَّهِ مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ اللَّهَ يُنْزِلُ فِي بَرَاءَتِي وَحْيًا يُتْلَى ، وَلَشَأْنِي فِي نَفْسِي كَانَ أَحْقَرَ مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمَ اللَّهُ فِيَّ بِأَمْرٍ يُتْلَى ، وَلَكِنِّي كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَرَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي النَّوْمِ رُؤْيَا يُبَرِّئُنِي اللَّهُ بِهَا ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالإِفْكِ ﴾ الْعَشْرَ الآيَاتِ [النور : ۱۱-۲۰] . [راجع : ۲۵۹۳ أخرجه مسلم : ۲۷۷۰ مطولاً] .

۷۵۰۰- از زُهری روایت است که گفت: از عُروه بن زُبَیر و سعید بن مُسَیَّب، و عَلقَمَة بن وقّاص، و عُبَیدالله بن عبدالله در مورد حدیث عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم، آنگاه که تهمتگران گفتند آنچه گفتند، و خدا عایشه را از آنچه گفته بودند، برائت داد. و هر یک از این راویان پارهٔ از این حدیث را به من حدیث کرده‌اند.
عایشه گفت: ولی من، به خدا سوگند، من چنین نمی‌پنداشتم که خدا در براءت من وحیی نازل کند که (در قرآن) تلاوت شود و شأن نفس من حقیرتر از آن بود که خدا درمورد من سخن بگوید که (در قرآن) خوانده شود، ولی من امید می‌داشتم که رسول الله صلی الله علیه و سلم خوابی ببیند که در آن خدا مرا برائت دهد.
سپس خدای تعالی وحی نازل کرد:
«در حقیقت، کسانی که آن بُهتان [داستان افک] را [در میان] آوردند» (النور:۱۱-۲۰) ده آیت (در این باره نازل شد)

۷۵۰۱- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « يَقُولُ اللَّهُ : إِذَا أَرَادَ عَبْدِي أَنْ يَعْمَلَ سَيِّئَةً فَلَا تَكْتُبُوهَا عَلَيْهِ حَتَّى يَعْمَلَهَا ، فَإِنْ عَمِلَهَا فَاكْتُبُوهَا بِمِثْلِهَا ، وَإِنْ تَرَكَهَا مِنْ أَجْلِي فَاكْتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً ، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْمَلَ حَسَنَةً ، فَلَمْ يَعْمَلْهَا فَاكْتُبُوهَا لَهُ حَسَنَةً ، فَإِنْ عَمِلَهَا فَاكْتُبُوهَا لَهُ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا إِلَى سَبْعِمِائَةِ ضِعْفٍ » . [أخرجه مسلم : ۱۲۸] .

۷۵۰۱- از مُغیرة بن عبدالرحمن، از ابو الزناد از اَعرَج روایت است که ابوهریره گفت:
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدا می‌گوید: هر گاه بندهٔ من بخواهد که کار بدی کند. (به مجرد ارادهٔ آن) بر وی نوشته نمی‌شود تا آنکه آن کار را بکند و چون آن کار را بکند (گناه آن) مانند آن نوشته می‌شود، و اگر آن کار بد را به خاطر من ترک کند، برای وی نیکویی نوشته می‌شود. و هر گاه بخواهد کار نیکی بکند، ده چند تا هفتصد چند آن برایش (نیکی) نوشته می‌شود.

٧٥٠٢- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ بِلال ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي مُزَرِّدٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « خَلَقَ اللَّهُ الْخَلْقَ ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْهُ قَامَتِ الرَّحِمُ ، فَقَالَ : مَهْ ، قَالَتْ : هَذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ ، فَقَالَ : أَلا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ ، وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ ؟ قَالَتْ : بَلَى يَا رَبِّ ، قال : فَذَلِكِ لَكِ » .

٧٥٠٢- از مُعاویه بن ابی مُزَرِّد، از سعید بن ابی یسار از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسـول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: خدا، هسـتی را آفرید و چون از آفرینش فارغ شـد، رَحِم (زهدان، قرابت خویشـاوندی) ایسـتاد. خدا به او گفت: باز ایسـت (چه می‌خواهی؟) رَحِم گفت: این جایگاه کسـی است که از قطع (صلـه رحم) به تو پنـاه می‌جوید. خدا گفت: آیـا راضی نمی‌شـوی که بپیوندم با کسـی که با تو می‌بپیوندد و بگسـلانم از کسـی که از تو می‌گسـلاند؟ رحم گفت: آری پروردگارا. خدا گفت: این از برای توسـت.» سـپس ابوهریره گفـت: «پـس [ای منافقان] آیا امید بسـتید که چون [از خدا] برگشـتید [یا سرپرسـت مردم شدید] در زمین فسـاد کنید و خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید» (محمد:۲۲)

٧٥٠٣- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ صَالِحٍ ، عَنْ عُبَيْدِاللَّه ، عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ قال : مُطِرَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ : «قال اللَّهُ : أَصْبَحَ مِنْ عِبَادِي كَافِرٌ بِي وَمُؤْمِنٌ بِي» .
[راجع: ٨٤٦ . اخرجه مسلم : ٧١ مطولاً]

٧٥٠٣- از صالح، از عبیـدالله، از زید بن خالد روایت اسـت که گفت: بـرای پیامبر صلی الله علیه و سـلم (که دعا کرده بود) باران داده شد. آن حضـرت فرمود: «صبـح کردند (بعضی) از بنـدگان من در حالی که کافر بودند نسـبت به من، و مؤمن بودند نسـبت به من.» (به حدیث ٨٤٦ مراجعه شود)

٧٥٠٤- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّه ﷺ قال : « قال اللَّهُ : إِذَا أَحَبَّ عَبْدِي لِقَائِي أَحْبَبْتُ لِقَاءَهُ ، وَإِذَا كَرِهَ لِقَائِي كَرِهْتُ لِقَاءَهُ » .

٧٥٠٤- از مالـک، از ابـو الزنـاد، از اَعـرَج از ابوهریره روایت اسـت که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«خداوند فرموده اسـت: اگر بنـده‌ام دیدار مرا (در قیامت) دوسـت بدارد، دیدار او را دوست مـی‌دارم. و اگر دیدار مرا ناخوش بدارد، دیدار او را ناخوش می‌دارم.»

٧٥٠٥- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ : حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «قَالَ اللَّهُ : أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي» . [راجع : ٧٤٠٥. أخرجه مسلم : ٢٦٧٥ زيادة].

۷۵۰۵- از ابـو الزنـاد، از اَعـرَج، از ابوهریره روایت است که رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«خـدا فرمود: مـن در پندار بنـده‌ام چنانم که می‌پنـدارد (با وی بدان‌گونه عمل می‌کنم که او نسبت به من گمان می‌کند)»

٧٥٠٦- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ أَبِي الزِّنَادِ ، عَنِ الْأَعْرَجِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «قَالَ رَجُلٌ لَمْ يَعْمَلْ خَيْرًا قَطُّ : فَإِذَا مَاتَ فَحَرِّقُوهُ ، وَاذْرُوا نِصْفَهُ فِي الْبَرِّ وَنِصْفَهُ فِي الْبَحْرِ ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَدَرَ اللَّهُ عَلَيْهِ لَيُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا لَا يُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ، فَأَمَرَ اللَّهُ الْبَحْرَ فَجَمَعَ مَا فِيهِ ، وَأَمَرَ الْبَرَّ فَجَمَعَ مَا فِيهِ ، ثُمَّ قَالَ : لِمَ فَعَلْتَ ؟ قَالَ : مِنْ خَشْيَتِكَ ، وَأَنْتَ أَعْلَمُ ، فَغَفَرَ لَهُ» . [راجع : ٣٤٨١. أخرجه مسلم : ٢٧٥٦].

۷۵۰۶- از مالـک، از ابـو الزنـاد، از اعـرج از ابوهریره روایت اسـت که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود:

«مردی که هرگز کار نیکی نمی‌کرد، گفته بود که چون بمیرد او را بسوزانند و نیمهٔ خاکسترش را در خشـکه و نیمهٔ دیگرش را در دریا بپراکنند، زیرا به خدا سـوگند که اگر خدا بر وی قدرت یابـد، او را عذابی خواهـد کرد که هیچ یک از عالمیان را نکرده است. (آنگاه که وی مرد) خدا بـه دریا امر کرد که هر آنچه (از خاکسـترش) در آن اسـت جمـع کند و به خشـکه امر کرد که هر چه در آن اسـت، جمـع کند (و به وی حیات بخشـید) سـپس خدا به او گفت: چرا چنین (وصیت) کرده بودی؟ گفت از ترس تو و تـو (به حال من) بهتـر می‌دانی. پس خدا او را بخشید»

٧٥٠٧- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ : حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَاصِمٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ : سَمِعْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي عَمْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «إِنَّ عَبْدًا أَصَابَ ذَنْبًا ، وَرُبَّمَا قَالَ : أَذْنَبَ ذَنْبًا ، فَقَالَ : رَبِّ أَذْنَبْتُ ، وَرُبَّمَا قَالَ : أَصَبْتُ ، فَاغْفِرْ لِي ، فَقَالَ رَبُّهُ : أَعَلِمَ عَبْدِي أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأْخُذُ بِهِ ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي ، ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَصَابَ ذَنْبًا ، أَوْ أَذْنَبَ ذَنْبًا ، فَقَالَ : رَبِّ

۷۵۰۷- از هَمّـام، از اسـحاق بن عبدالله، از ابو عبدالرحمـن بن ابـی عَمره روایت اسـت که گفت: از ابوهریره شـنیدم که گفـت: از پیامبر صلی الله علیه و سـلم شنیدم که فرمود: «همانا بنده‌ای را گناهی رسـیده بود یا گناهی مرتکب شـده بود و گفت: پـروردگارا، گناهی کرده‌ام یا گفت: گناهی به من رسـیده اسـت. پس مرا بیامرز. پروردگارش می‌گوید: آیا بنده‌ام می‌داند

أذْنَبْتُ - أوْ أصَبْتُ - آخَرَ فاغْفِرْهُ؟ فَقَالَ: أعَلِمَ عَبْدِي أنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي، ثُمَّ مَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أذْنَبَ ذَنْبًا، وَرُبَّمَا قَالَ: أصَابَ ذَنْبًا، قال: قال: رَبِّ أصَبْتُ - أوْ قال: أذْنَبْتُ - آخَرَ فَاغْفِرْهُ لِي، فَقَالَ: أعَلِمَ عَبْدِي أنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنْبَ وَيَأخُذُ بِهِ؟ غَفَرْتُ لِعَبْدِي، ثَلاثًا فَلْيَعْمَلْ مَا شَاءَ».

[أخرجه مسلم: ۲۷۵۸].

که پروردگاری دارد که گناه را میآمرزد و به گناه می‌گیرد؟ (گناهان) بنده‌ام را بخشیدم. سپس آن بنده برای مدتی آنچه خواستهٔ خداست گناهی نمی‌کند، بعد مرتکب گناه می‌شود و شاید (راوی) گفت: او را گناهی میرسد. وی می‌گوید: پروردگارا. گناه کردم. یا گناهی به من رسیده است گناهی دیگر، پس (بنده‌ات را) بیامرز – خدا می‌گوید: آیا بنده‌ام می‌داند که او را پروردگاری است که گناه را می‌آمرزد و به گناه می‌گیرد؟ بنده‌ام را آمرزیدم. سپس برای مدتی آنچه خواستهٔ خداست گناه نمی‌کند سپس گناه می‌کند و شاید (راوی) گفت: او را گناه می‌رسد. وی می‌گوید: پروردگارا، مرا گناه رسیده-یا می‌گوید: گناه کرده‌ام، گناهی دیگر، پس آن را بر من ببخش. خدا می‌گوید: آیا بنده‌ام می‌داند که پروردگاری دارد که گناه را می‌آمرزد و به گناه می‌گیرد؟ بنده‌ام را بخشیدم، و این را سه بار تکرار می‌فرماید. هر آنچه می‌خواهد بکند.»

۷۵۰۸- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ أبِي الأسْوَدِ: حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ: سَمِعْتُ أبِي: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ، عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَبْدِالْغَافِرِ، عَنْ أبِي سَعِيدٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «أنَّهُ ذَكَرَ رَجُلاً فِيمَنْ سَلَفَ، أوْ فِيمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، قال - كَلِمَةً: يَعْنِي - أعْطَاهُ اللَّهُ مَالاً وَوَلَدًا، فَلَمَّا حَضَرَتِ الْوَفَاةُ، قَالَ: لِبَنِيهِ أيَّ أبٍ كُنْتُ لَكُمْ؟ قَالُوا: خَيْرَ أبٍ، قال: فَإنَّهُ لَمْ يَبْتَئِرْ، أوْ لَمْ يَبْتَئِزْ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرًا، وَإنْ يَقْدِرِ اللَّهُ عَلَيْهِ يُعَذِّبْهُ، فَانْظُرُوا إذَا مُتُّ فَأحْرِقُونِي، حَتَّى إذَا صِرْتُ فَحْمًا فَاسْحَقُونِي، أوْ قال: فَاسْحَكُونِي، فَإذَا كَانَ يَوْمُ رِيحٍ عَاصِفٍ فَأذْرُونِي فِيهَا، فَقَالَ نَبِيُّ اللَّهِ ﷺ: فَأخَذَ مَوَاثِيقَهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَرَبِّي، فَفَعَلُوا ثُمَّ أذْرَوْهُ فِي يَوْمٍ

۷۵۰۸- از عبدالله بن ابی اسود، از معتمر از پدرش از قتاده، از عُقبه بن عبدالغافر، از ابوسعید، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود: «آن حضرت از مردی یاد کرد که در میان پیشینیان بود، یا (گفت) در میان آنانی بود که قبل از شما بودند. آن حضرت کلمه‌ای گفت، یعنی – خدا به وی مال و فرزند داده بود، آنگاه که مرگش فرارسید به پسران خود گفت: چگونه پدری برای شما بوده‌ام؟ گفتند: پدری نیکو بودی. وی گفت: همانا او نیکویی در پیشگاه خدا ذخیره نکرده است، پس

عَاصِفٍ ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : كُنْ ، فَإِذَا هُوَ رَجُلٌ قَائِمٌ، قَالَ اللَّهُ : أَيْ عَبْدِي مَا حَمَلَكَ عَلَى أَنْ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ ؟ قَالَ : مَخَافَتُكَ ، أَوْ : فَرَقٌ مِنْكَ ، قَالَ : فَمَا تَلَافَاهُ أَنْ رَحِمَهُ عِنْدَهَا » . وَقَالَ مَرَّةً أُخْرَى : « فَمَا تَلَافَاهُ غَيْرُهَا » .

فَحَدَّثْتُ بِهِ أَبَا عُثْمَانَ فَقَالَ : سَمِعْتُ هَذَا مِنْ سَلْمَانَ، غَيْرَ أَنَّهُ زَادَ فِيهِ : « أَذْرُونِي فِي الْبَحْرِ » ، أَوْ كَمَا حَدَّثَ . [راجع : ٣٤٧٨ . أخرجه مسلم : ٢٧٥٧]

حَدَّثَنَا مُوسَى : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ وَقَالَ : « لَمْ يَبْتَئِرْ » .

وَقَالَ خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا مُعْتَمِرٌ وَقَالَ : « لَمْ يَبْتَئِزْ » . فَسَّرَهُ قَتَادَةُ : لَمْ يَدَّخِرْ .

اگـر خدا بر وی قدرت یابـد، عذابش می‌کند، بنگریـد، هر زمانی که مُردم، مرا بسـوزانید، تا آنکه به ذغال بدل شـوم. سـپس مرا بسایید .و چون روزی فرارسد که بادی تند بوزد، خاکستر مرا در هوا بپراکنید. پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم افزود: وی به سوگند پروردگار، پیمان‌شان را به اجرای این کار گرفت. (آنگاه که وی مرد) فرزندانش چنـان کردند و خاکسـترش را در روزی کـه باد تندی می‌وزید در هوا بپراکندند. خدای عَزَّ و جَلّ گفت: بشو. ناگاه آن مرد (زنده شـد و) بایسـتاد. خدا گفت: ای بندهٔ من تو را چه واداشـت که چنـان کاری کنی که کردی؟ گفت: ترس از تو، یا: هراس از تو. (آن حضرت گفـت) جبران ننمـود آن را مگر آنکه او را در برابـر آن مـورد رحمت خویش قـرار داد. در روایت دیگری آمده که: « چیز دیگری جز آن، آن را جبـران نکرد» این حدیث را به ابوعثمان (عمرو بـن عاصم) گفتـم: وی گفت: من این را از سلمان شـنیده‌ام. بجز آنکه این را افزوده است: «خاکستر مرا در دریا بپراکنید» یا چنانکه گفته است

از موسـی روایت اسـت که معتمِر گفت: «لَم یبتَئِرُ» و خلیفه گفته است: این حدیث را خلیفه بـه ما روایت کرد و گفت: «لَـم یَبتَئِزُ» قتاده آن را لَم یَدَّخِر تفسـیر کرده اسـت، یعنی: «ذخیره نکرده است»

(حدیث ۷۵۰۸، سـطر ۸ «فَاخرِقُونی» «مرا پاره کنید» آمده اسـت ولی در سـائر نسخ بخاری «فَاحرِقُونی» است که مطابق آن ترجمه شد.)

٣٦- باب : كَلامِ الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ الأَنْبِيَاءِ وَغَيْرِهِمْ

٧٥٠٩- حَدَّثَنَا يُوسُفُ بْنُ رَاشِدٍ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ ، عَنْ حُمَيْدٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسًا ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ شُفِّعْتُ ، فَقُلْتُ : يَا رَبِّ أَدْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ خَرْدَلَةٌ ، فَيَدْخُلُونَ ، ثُمَّ أَقُولُ : أَدْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَدْنَى شَيْءٍ» .

فَقَالَ أَنَسٌ : كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَصَابِعِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ .

[راجع : ٤٤ . أخرجه مسلم : ١٩٣ مطولاً]

٧٥١٠- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ : حَدَّثَنَا مَعْبَدُ بْنُ هِلَالٍ الْعَنَزِيُّ قَالَ : اجْتَمَعْنَا نَاسٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ، فَذَهَبْنَا إِلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، وَذَهَبْنَا مَعَنَا بِثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ إِلَيْهِ ، يَسْأَلُهُ لَنَا عَنْ حَدِيثِ الشَّفَاعَةِ ، فَإِذَا هُوَ فِي قَصْرِهِ ، فَوَافَقْنَاهُ يُصَلِّي الضُّحَى ، فَاسْتَأْذَنَّا فَأَذِنَ لَنَا وَهُوَ قَاعِدٌ عَلَى فِرَاشِهِ ، فَقُلْنَا لِثَابِتٍ : لَا تَسْأَلْهُ عَنْ شَيْءٍ أَوَّلَ مِنْ حَدِيثِ الشَّفَاعَةِ ، فَقَالَ : يَا أَبَا حَمْزَةَ ، هَؤُلَاءِ إِخْوَانُكَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ، جَاؤُوكَ يَسْأَلُونَكَ عَنْ حَدِيثِ الشَّفَاعَةِ .

فَقَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ ﷺ قَالَ : «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ مَاجَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ فِي بَعْضٍ .

فَيَأْتُونَ آدَمَ ، فَيَقُولُونَ : اشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّكَ ، فَيَقُولُ : لَسْتُ لَهَا ، وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِإِبْرَاهِيمَ فَإِنَّهُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ .

باب-۳۶ سخن پروردگار عَزَّ و جلَّ در روز قیامت با پیامبران و غیر از ایشان

۷۵۰۹- از ابوبکر بن عَیَّاش، از حُمَید روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: چون روز قیامت فرارسد، شفاعت به من داده می‌شود، من می‌گویم: پروردگارا، به بهشت درآور کسی را که در دلش به اندازهٔ سپندی (از ایمان) باشد، سپس به بهشت می‌درآورد. سپس می‌گویم: به بهشت درآر کسی را که در دلش اندک چیزی (از ایمان) باشد، سپس به بهشت در می‌آورد.

اَنَس گفت: گویی اکنون به سوی انگشتهای رسول الله صلی الله علیه و سلم می‌نگرم (که با اشاره به سر انگشت خویش مقدار اندکی ایمان را نشان می‌داد)

۷۵۱۰- از سلیمان بن حَرب، از حَمَّاد بن زید، از مَعبَد بن هِلال عَنَزی روایت است که گفت: ما گروهی از مردم بصره جمع شدیم و به سوی انس بن مالک راهی شدیم، ثابت بنانی را نیز همراه خود بردیم تا برای ما از او دربارهٔ حدیث شفاعت سؤال کند. ما او را در قصرش یافتیم در حالی که نماز ضحی (چاشت) را می‌گزارد. از وی اجازهٔ ورود خواستیم، به ما اجازه داد (و درآمدیم). وی بر بستر خود نشسته بود. به ثابت گفتیم: پیش از حدیث شفاعت، از وی چیزی مپرس، ثابت گفت: ای ابوحمزه، اینها برادران (مسلمان) تو از مردم بصره‌اند و نزد تو آمده‌اند تا از حدیث شفاعت بپرسند.

انس گفت: محمد صلی الله علیه و سلم به ما

فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ ، فَيَقُولُ : لَسْتُ لَهَا ، وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِمُوسَى فَإِنَّهُ كَلِيمُ اللَّهِ .

فَيَأْتُونَ مُوسَى ، فَيَقُولُ : لَسْتُ لَهَا ، وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِعِيسَى فَإِنَّهُ رُوحُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ .

فَيَأْتُونَ عِيسَى ، فَيَقُولُ : لَسْتُ لَهَا ، وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِمُحَمَّدٍ ﷺ .

فَيَأْتُونِي ، فَأَقُولُ : أَنَا لَهَا ، فَأَسْتَأْذِنُ عَلَى رَبِّي فَيُؤْذَنُ لِي ، وَيُلْهِمُنِي مَحَامِدَ أَحْمَدُهُ بِهَا لَا تَحْضُرُنِي الْآنَ ، فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ ، وَأَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا ، فَيَقُولُ : يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ ، وَسَلْ تُعْطَ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ ، أُمَّتِي أُمَّتِي ، فَيُقَالُ : انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ شَعِيرَةٍ مِنْ إِيمَانٍ ، فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ .

ثُمَّ أَعُودُ فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا ، فَيُقَالُ : يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ ، وَسَلْ تُعْطَ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ أُمَّتِي أُمَّتِي ، فَيُقَالُ : انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مِنْهَا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ أَوْ خَرْدَلَةٍ مِنْ إِيمَانٍ ، فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ ، ثُمَّ أَعُودُ فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ الْمَحَامِدِ ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِدًا ، فَيَقُولُ : يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ ، وَقُلْ يُسْمَعْ لَكَ ، وَسَلْ تُعْطَ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ أُمَّتِي أُمَّتِي ، فَيَقُولُ : انْطَلِقْ فَأَخْرِجْ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ أَدْنَى أَدْنَى أَدْنَى مِثْقَالِ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ فَأَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ ، فَأَنْطَلِقُ فَأَفْعَلُ» .

فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِ أَنَسٍ ، قُلْتُ لِبَعْضِ أَصْحَابِنَا : لَوْ مَرَرْنَا بِالْحَسَنِ ، وَهُوَ مُتَوَارٍ فِي مَنْزِلِ أَبِي خَلِيفَةَ ، فَحَدَّثْنَاهُ بِمَا حَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ، فَأَتَيْنَاهُ فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَنَا .

فَقُلْنَا لَهُ : يَا أَبَا سَعِيدٍ ، جِئْنَاكَ مِنْ عِنْدِ أَخِيكَ أَنَسِ بْنِ

گفته است: «آنگاه که روز قیامت فرارسد مردم چون موج یکی در دیگری می‌درآیند.

مردم نزد آدم می‌روند و می‌گویند: نزد پروردگار خود از ما شفاعت کن. وی می‌گوید: من سزاوار این کار نیستم و بر شماست که نزد ابراهیم بروید که وی خلیل (خدای) رحمن است.

مردم نزد ابراهیم می‌روند، وی می‌گوید: من سزاوار این کار نیستم و بر شماست که نزد موسی بروید، زیرا وی کلیم الله است. مردم نزد موسی می‌روند. وی می‌گوید: من سزاوار این کار نیستم، ولی بر شماست که نزد عیسی بروید که وی روح خدا و کلمهٔ اوست.

مردم نزد عیسی می‌آیند. وی می‌گوید: من اهل این کار نیستم، بر شماست که نزد محمد صلی الله علیه و سلم بروید.

مردم نزد من می‌آیند و من می‌گویم: «من سزاوار شفاعت هستم، از پروردگارم اجازه می‌خواهم، به من اجازه می‌دهد، و محامد خود را به من الهام می‌کند که آن محامد را همین اکنون به خاطر ندارم. او را با همان محامد می‌ستایم و در پیشگاهش به سجده می‌افتم. خدا می‌گوید: ای محمد سر خود را بلند کن، و بگو که شنیده می‌شوی و بخواه که داده می‌شوی، و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته می‌شود. من می‌گویم: پروردگارا، امّت من، امت من.

سپس گفته می‌شود: برو و از دوزخ بیرون آور کسی را که در دل او به اندازه جوی از ایمان باشد. من می‌روم و این کار را می‌کنم.

سپس باز می‌گردم و او را با همان محامد

مَالك ، فَلَمْ نَرَ مِثْلَ مَا حَدَّثَنَا فِي الشَّفَاعَة ، فَقَالَ: هِيهْ ، فَحَدَّثْنَاهُ بِالحَدِيث ، فَانْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ ، فَقَالَ : هِيهْ ، فَقُلْنَا : لَمْ يَزِدْ لَنَا عَلَى هَذَا .

فَقَالَ : لَقَدْ حَدَّثَنِي ، وَهُوَ جَمِيعٌ ، مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً ، فَلا أَدْرِي أَنَسِيَ أَمْ كَرِهَ أَنْ تَتَّكِلُوا .

قُلْنَا : يَا أَبَا سَعِيدٍ فَحَدِّثْنَا .

فَضَحِكَ وَقَالَ : خُلِقَ الإِنْسَانُ عَجُولاً ، مَا ذَكَرْتُهُ إِلا وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أُحَدِّثَكُمْ ، حَدَّثَنِي كَمَا حَدَّثَكُمْ بِهِ ، قَال : «ثُمَّ أَعُودُ الرَّابِعَةَ فَأَحْمَدُهُ بِتِلْكَ المَحَامِدِ ، ثُمَّ أَخِرُّ لَهُ سَاجِداً ، فَيُقَالُ : يَا مُحَمَّدُ ارْفَعْ رَأْسَكَ ، وَقُلْ يُسْمَعْ ، وَسَلْ تُعْطَهْ ، وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ ائْذَنْ لِي فِيمَنْ قَال لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، فَيَقُولُ : وَعِزَّتِي وَجَلالِي وَكِبْرِيَائِي وَعَظَمَتِي لأُخْرِجَنَّ مِنْهَا مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ» . [راجع : ٤٤ . اخرجه مسلم : ١٩٣]

وی می‌ستایم، سپس در پیشگاهش به سجده می‌افتم.

سپس گفته می‌شود: ای محمد سرِ خود را بلند کن و بگو که شنیده می‌شوی و بخواه که داده می‌شوی، و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته می‌شود. من می‌گویم: پروردگارا، امّت من، امت من.

سپس گفته می‌شود: برو و از دورخ بیرون آور، کسی را کـه در دل او بـه وزن ذرّه یا خردلی (سپندی) از ایمان باشد. من می‌روم و این کار را می‌کنم. سپس باز می‌گردم و او را با همان محامد می‌ستایم، سپس به پیشگاهش به سجده می‌افتم. می‌گوید: ای محمد، سر خود را بلند کن. و بگو که شنیده می‌شوی و بخواه که داده می‌شوی و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته می‌شود. من می‌گویم: پروردگارا، امت، من امت. به من می‌گوید: برو و بیرون آور و کسی را کـه در دل او انـدک اندک انـدک وزن دانهٔ خردلی از ایمان باشـد، آنهـا را از آتش دوزخ بیرون آور. من می‌روم و این کار را می‌کنم.»

آنگاه که ما از نزد انس برآمدیم، به بعضی از اصحاب خود گفتم: بیایید که سری به حسن (بصری) بزنیم، و او (از ترس حجاج بن یوسف) در منزل ابوخَلیفه پنهان شده است، تا بـه او بگوییم آنچه را انس بن مالک به ما گفته است. نزد وی رفتیم و بر وی سلام کردیم، و به ما اجازهٔ ورود داد.

مـا به او گفتیم: ای ابوسعید، مـا از نزد برادر تـو انس بن مالک آمدیم. وی آنچه را دربارهٔ شفاعت به ما حدیث کرده است، نشنیده بودیم.

حسن (بصری) گفت: بگویید. حدیث را به وی بیـان کردیم و گفتیم: انس در همین جا حدیث را پایـان داد. وی گفـت: بعد از آن چه گفت؟ گفتیم: چیزی بر آن نیفزود.

حسن گفت: انس بیسـت سال پیش که جوان بـود، این حدیث را به مـن گفته بود. نمی‌دانم وی فراموش کرده یا ناخوش داشته که شما بر آن اعتماد کنید.

گفتیم: ای ابوسعید، پس به ما بگوی.

حسـن خندید و گفت: انسـان شتابکار آفریده شـده، من آن را اظهار نکـرده بودم، و ام قصد دارم که به شما بگویم. وی به من حدیث کرده چنانکـه به شـما حدیث کرده اسـت، چنانکه گفت:

«سپس به پیشـگاه وی به سـجده افتادم. پس گفته شد: ای محمد سرِ خود را بلند کن، و بگو که شنیده می‌شوی و بخواه که داده می‌شوی و شـفاعت کن که شـفاعت تو پذیرفته می‌شود. من می‌گویم: به من اجازه فرما تا درمورد کسی که: لا اله الا الله، (گفته اسـت شـفاعت کنم) و خداوند می‌گوید: و بـه عَزَّتِ من و جلالِ من و کِبریایـی من و عَظَمَـت من، از دوزخ بیرون می‌آورم کسی را که لا اله الا الله، گفته است.»

۷۵۱۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ مُوسَى ، عَنْ إِسْرَائِيلَ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عَبِيدَةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «إِنَّ آخِرَ أَهْلِ الْجَنَّةِ دُخُولاً الْجَنَّةَ ، وَآخِرَ أَهْلِ النَّارِ خُرُوجًا مِنَ النَّارِ ، رَجُلٌ يَخْرُجُ حَبْوًا ، فَيَقُولُ لَهُ رَبُّهُ : ادْخُلِ الْجَنَّةَ ، فَيَقُولُ : رَبِّ الْجَنَّةُ مَلأَى ، فَيَقُولُ لَهُ ذَلِكَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ ، فَكُلُّ ذَلِكَ يُعِيدُ عَلَيْهِ : الْجَنَّةُ مَلأَى ، فَيَقُولُ : إِنَّ لَكَ

۷۵۱۱- از ابراهیـم، از عُبَیـده، از عبدالله (ابن مسـعود) روایت اسـت که گفت: رسـول الله صلـی الله علیه و سـلم فرمـود: «آخرین کس از بهشـتیان که به بهشـت می‌درآید و آخرین کس از دوزخیان کـه از دوزخ می‌برآید مردی اسـت که خزیـده می‌برآید. پـروردگارش به او می‌گویـد، به بهشـت درآی. وی می گوید:

مثلَ الدُّنْيا عَشْرَ مِرارٍ». [راجع: ٦٥٧١. اخرجه مسلم: ١٨٦ مطولاً].

پروردگارا بهشت پر است، خدا سه بار به او همین سخن را می‌گوید، و او هر بار به پاسخ می‌گوید: «بهشت پر است. خدا می‌گوید: ده چند جهان از آن تو باشد.»

٧٥١٢- حَدَّثَنا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ: أخْبَرَنا عِيسَى بْنُ يُونُسَ، عَنِ الأعْمَشِ، عَنْ خَيْثَمَةَ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حاتِمٍ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «ما مِنْكُمْ أحَدٌ إلا سَيُكَلِّمُهُ رَبُّهُ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تُرْجُمانٌ، فَيَنْظُرُ أيْمَنَ مِنْهُ فَلا يَرَى إلا ما قَدَّمَ مِنْ عَمَلِهِ، وَيَنْظُرُ أشْأمَ مِنْهُ فَلا يَرَى إلا ما قَدَّمَ، وَيَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلا يَرَى إلا النَّارَ تِلْقاءَ وَجْهِهِ، فاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ».

قال الأعْمَشُ: وَحَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مُرَّةَ، عَنْ خَيْثَمَةَ: مِثْلَهُ. وَزادَ فِيهِ: «وَلَوْ بِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ». [راجع: ١٤١٣. اخرجه مسلم: ١٠١٦].

٧٥١٢- از اَعمَش، از خَیثَمَه از عَدِی بن حاتِم روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «هیچ یکی از شما نیست مگر آنکه پروردگارش با وی سخن می‌گوید، که بین او و پروردگارش ترجمانی نیست. وی به سوی راست خود می‌نگرد، چیزی بجز عملی را که پیش فرستاده نمی‌بیند، و به سوی چپ خود می‌نگرد و چیزی، بجز آنچه پیش فرستاده نمی‌بیند، و به پیش روی خود می‌نگرد و بجز آتش (دوزخ) که در جلوی او قرار دارد نمی‌بیند. پس از آتش دوزخ (با دادن صدقه) بپرهیزید هر چند با نیمه‌ای از خرما باشد»

اعمش گفت: عَمرو بن مُرّه، از خیثَمَه به مثل این حدیث روایت کرده و در آن این را افزوده (که آن حضرت فرمود: «هر چند با سخنی خوش باشد»

٧٥١٣- حَدَّثَنا عُثْمانُ بْنُ أبِي شَيْبَةَ: حَدَّثَنا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ إبْراهِيمَ، عَنْ عَبِيدَةَ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ ﷺ قال: جاءَ حَبْرٌ مِنَ اليَهُودِ فَقالَ: إنَّهُ إذا كانَ يَوْمُ القِيامَةِ، جَعَلَ اللَّهُ السَّمَواتِ عَلَى إصْبَعٍ، وَالأرَضِينَ عَلَى إصْبَعٍ، وَالماءَ وَالثَّرَى عَلَى إصْبَعٍ، وَالخَلائِقَ عَلَى إصْبَعٍ، ثُمَّ يَهُزُّهُنَّ، ثُمَّ يَقُولُ: أنا المَلِكُ أنا المَلِكُ، فَلَقَدْ رَأيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَضْحَكُ حَتَّى بَدَتْ نَواجِذُهُ، تَعَجُّباً وَتَصْدِيقاً لِقَوْلِهِ، ثُمَّ قالَ النَّبِيُّ ﷺ: ﴿وَما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ - إلَى قَوْلِهِ - يُشْرِكُونَ﴾. [راجع: ٤٨١١. اخرجه مسلم ٢٧٨٦].

٥٧١٣- از منصور، از ابراهیم، از عُبَیده روایت است که عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه گفت:

مردی از علمای یهود آمد و گفت: آنگاه که روز قیامت فرا رسد، خدا آسمانها را به یک انگشت و زمینها را به یک انگشت و دریا و خشکه‌ها را به یک انگشت، و آفریدگان را به یک انگشت می‌گیرد، سپس آنها را تکان می‌دهد و می‌گوید: منم پادشاه، منم پادشاه.

(عبدالله ابن مسعود) می‌گوید همانا پیامبر

صلی الله علیه و سلم را دیدم (که از شنیدن سخنان عالم یهودی) چنان می‌خندید که همهٔ دندانهای وی نمودار شد، و این بیانگر تعجب و تصدیق سخن وی بود. سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم خواند: «و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند، و حال آنکه روز قیامت زمین یکسره در قبضهٔ [قدرت] اوست. و آسمانها در پیچیده به دست اوست، او مُنَزَّه است و برتر است از آنچه [با وی] شریک می‌گردانند» (الزُّمَر:٦٧)

٧٥١٤ حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مُحْرِزٍ: أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ ابْنَ عُمَرَ: كَيْفَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ فِي النَّجْوَى؟ قَالَ: «يَدْنُو أَحَدُكُمْ مِنْ رَبِّهِ حَتَّى يَضَعَ كَنَفَهُ عَلَيْهِ، فَيَقُولُ: أَعَمِلْتَ كَذَا وَكَذَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، وَيَقُولُ: عَمِلْتَ كَذَا وَكَذَا؟ فَيَقُولُ: نَعَمْ، فَيُقَرِّرُهُ ثُمَّ يَقُولُ: إِنِّي سَتَرْتُ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا، وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ».

وَقَالَ آدَمُ: حَدَّثَنَا شَيْبَانُ: حَدَّثَنَا قَتَادَةُ: حَدَّثَنَا صَفْوَانُ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ. [راجع: ٢٤٤١. أخرجه مسلم: ٢٧٦٨]

٧٥١٤- از مُسَدَّد، از ابوعَوَانَه، از قتاده، از صفوان بن مُحرِز روایت است که گفت: مردی از ابن عمر پرسید: از رسول الله صلی الله علیه و سلم دربارهٔ نَجوی (راز میان بنده و خدا) چه شنیده‌ای؟ (ابن عمر گفت:) آن حضرت فرمود: «هر یک از شما به پروردگار خود نزدیک می‌شود تا آنکه او را در کَنَف رحمت خود قرار می‌دهد و به او می‌گوید: آیا چنین و چنان کردی؟ می‌گوید: آری. و می‌گوید: چنین و چنان کردی؟ می‌گوید: آری. خدا او را به اقرار وا می‌دارد و سپس می‌گوید: «همانا من گناهان تو را در دنیا پوشیدم، و امروز گناهان تو را بر تو می‌بخشایم» و آدم گفت: از شَیبان، از قَتَادَه، از صفوان، از ابن عمر روایت است که گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام.

٣٧- باب: قَوْلِهِ: ﴿وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ [النساء: ١٦٤]

باب-٣٧ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و خدا با موسی آشکارا سخن گفت:» (النِّساء:١٦٤)

٧٥١٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ : حَدَّثَنَا عُقَيْلٌ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : « احْتَجَّ آدَمُ وَمُوسَى ، فَقَالَ مُوسَى : أَنْتَ آدَمُ الَّذِي أَخْرَجْتَ ذُرِّيَّتَكَ مِنَ الْجَنَّةِ؟ قَالَ آدَمُ : أَنْتَ مُوسَى الَّذِي اصْطَفَاكَ اللَّهُ بِرِسَالاَتِهِ وَكَلاَمِهِ ، ثُمَّ تَلُومُنِي عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِّرَ عَلَيَّ قَبْلَ أَنْ أُخْلَقَ؟ فَحَجَّ آدَمُ مُوسَى » . [راجع : ٣٤٠٩ . أخرجه مسلم : ٢٦٥٢] .

٧٥١٥- از عُقَیـل، از ابن شـهاب، از حُمَید بن عبدالرحمـن، از ابوهریـره روایت اسـت که گفت:

همانا پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «آدم و موسی با یکدیگر بحث کردند. موسی گفت: تو ای آدم، کسی هستی که نسل خود را از بهشت بیرون آوردی. آدم گفت: تو ای موسـی، کسی هستی که خدا تو را به رسالتهای خود و سخن (آشکار) خود برگزید، سپس مرا بر امری که بر من قبل از آفرینش من مقدر شده ملامت کنی؟ پس آدم بر موسی غالب آمد»

٧٥١٦- حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ ، عَنْ أَنَسٍ ؓ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « يُجْمَعُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، فَيَقُولُونَ : لَوِ اسْتَشْفَعْنَا إِلَى رَبِّنَا فَيُرِيحَنَا مِنْ مَكَانِنَا هَذَا ، فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ لَهُ : أَنْتَ آدَمُ أَبُو الْبَشَرِ ، خَلَقَكَ اللَّهُ بِيَدِهِ ، وَأَسْجَدَ لَكَ الْمَلاَئِكَةَ ، وَعَلَّمَكَ أَسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ ، فَاشْفَعْ لَنَا إِلَى رَبِّنَا حَتَّى يُرِيحَنَا ، فَيَقُولُ لَهُمْ : لَسْتُ هُنَاكُمْ ، فَيَذْكُرُ لَهُمْ خَطِيئَتَهُ الَّتِي أَصَابَ » . [راجع : ٤٤ . أخرجه مسلم : ١٩٣ مطولاً] .

٧٥١٦- از هِشام، از قتاده از انس رضی اله عنه روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: «مسلمانان در روز قیامت جمع آورده می‌شـوند و می‌گویند: کاش کسی را به پروردگار خود شفیع آوریم تا از این جای خود راحت گردیم. نزد آدم می‌روند و به او می‌گویند: تویـی آدم، پدر انسـانها، خدا تو را به دسـت قدرت خود بیافریده و فرشـتگان را به سجدهٔ تـو امر کرده و نامهای هر چیز را به تو آموخته اسـت، پس از ما به نزد پروردگار ما شـفاعت کن تا راحت گردیـم آدم به آنها می‌گوید: من سزاوار این کار شما نیستم و از خطایی که بدان دچار شده، به آنها یاد می‌کند.»

٧٥١٧- حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ ، عَنْ شَرِيكِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ أَنَّهُ قَالَ : سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ يَقُولُ : لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ مَسْجِدِ الْكَعْبَةِ : أَنَّهُ جَاءَهُ ثَلاَثَةُ نَفَرٍ قَبْلَ أَنْ يُوحَى إِلَيْهِ ، وَهُوَ نَائِمٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ .

فَقَالَ أَوَّلُهُمْ : أَيُّهُمْ هُوَ؟ فَقَالَ أَوْسَطُهُمْ : هُوَ

٧٥١٧- از سلیمان، از شریک بن عبدالله روایت اسـت که گفت: از انس بن مالک شـنیده‌ام که می‌گفت:

شبی که پیامبر صلی الله علیه و سلم را از مسجد کعبه بردند، قبل از اینکه به وی وحی شود، سه نفر نزد وی که در مسـجد الحرام خوابیده بود

خَيْرُهُمْ، فَقَالَ آخِرُهُمْ : خُذُوا خَيْرَهُمْ .

فَكَانَتْ تِلْكَ اللَّيْلَةَ ، فَلَمْ يَرَهُمْ حَتَّى أَتَوْهُ لَيْلَةً أُخْرَى ، فِيمَا يَرَى قَلْبُهُ ، وَتَنَامُ عَيْنُهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ ، وَكَذَلِكَ الْأَنْبِيَاءُ تَنَامُ أَعْيُنُهُمْ وَلَا تَنَامُ قُلُوبُهُمْ ، فَلَمْ يُكَلِّمُوهُ حَتَّى احْتَمَلُوهُ ، فَوَضَعُوهُ عِنْدَ بِئْرِ زَمْزَمَ ، فَتَوَلَّاهُ مِنْهُمْ جِبْرِيلُ .

فَشَقَّ جِبْرِيلُ مَا بَيْنَ نَحْرِهِ إِلَى لَبَّتِهِ ، حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَدْرِهِ وَجَوْفِهِ ، فَغَسَلَهُ مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ بِيَدِهِ ، حَتَّى أَنْقَى جَوْفَهُ ، ثُمَّ أُتِيَ بِطَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ فِيهِ تَوْرٌ مِنْ ذَهَبٍ ، مَحْشُوًّا إِيمَانًا وَحِكْمَةً ، فَحَشَا بِهِ صَدْرَهُ وَلَغَادِيدَهُ ، يَعْنِي عُرُوقَ حَلْقِهِ ، ثُمَّ أَطْبَقَهُ .

ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا ، فَضَرَبَ بَابًا مِنْ أَبْوَابِهَا ، فَنَادَاهُ أَهْلُ السَّمَاءِ : مَنْ هَذَا ؟ فَقَالَ : جِبْرِيلُ ، قَالُوا : وَمَنْ مَعَكَ ؟ قَالَ : مَعِيَ مُحَمَّدٌ ، قَالَ : وَقَدْ بُعِثَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالُوا : فَمَرْحَبًا بِهِ وَأَهْلًا فَيَسْتَبْشِرُ بِهِ أَهْلُ السَّمَاءِ ، لَا يَعْلَمُ أَهْلُ السَّمَاءِ بِمَا يُرِيدُ اللَّهُ بِهِ فِي الْأَرْضِ حَتَّى يُعْلِمَهُمْ .

فَوَجَدَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا آدَمَ ، فَقَالَ لَهُ جِبْرِيلُ : هَذَا أَبُوكَ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَرَدَّ عَلَيْهِ آدَمُ ، وَقَالَ : مَرْحَبًا وَأَهْلًا بِابْنِي ، نِعْمَ الِابْنُ أَنْتَ ، فَإِذَا هُوَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِنَهَرَيْنِ يَطَّرِدَانِ ، فَقَالَ : مَا هَذَانِ النَّهَرَانِ يَا جِبْرِيلُ ؟ قَالَ : هَذَا النِّيلُ وَالْفُرَاتُ عُنْصُرُهُمَا .

ثُمَّ مَضَى بِهِ فِي السَّمَاءِ فَإِذَا هُوَ بِنَهَرٍ آخَرَ ، عَلَيْهِ قَصْرٌ مِنْ لُؤْلُؤٍ وَزَبَرْجَدٍ ، فَضَرَبَ يَدَهُ فَإِذَا هُوَ مِسْكٌ أَذْفَرُ ، قَالَ : مَا هَذَا يَا جِبْرِيلُ ؟ قَالَ : هَذَا الْكَوْثَرُ الَّذِي خَبَأَ لَكَ رَبُّكَ .

ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الثَّانِيَةِ ، فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَتْ لَهُ الْأُولَى : مَنْ هَذَا ؟ قَالَ : جِبْرِيلُ ، قَالُوا : وَمَنْ مَعَكَ ؟ قَالَ : مُحَمَّدٌ ﷺ ، قَالُوا : وَقَدْ بُعِثَ إِلَيْهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالُوا : مَرْحَبًا بِهِ وَأَهْلًا .

(در خواب وی) آمدند.

نفر اولشـــان گفت: وی کدام یک (از آن سه نفر خوابیده) است[1] نفر وسط (از فرشتگان) گفت: وی بهترین آنهاســـت. نفر آخر (از فرشـــتگان) گفـــت: بهترین ایشـــان را بگیرید. این واقعه در آن شـــب رخ داد. آن حضرت آن فرشـــتگان را ندید تا آنکه شـــب دیگـــر نزدش آمدند. دل آن حضرت ایشـــان را دید. چشم وی می‌خوابید و دل وی نمی‌خوابیـــد، و پیامبـــران همین حالت را دارند که چشمانشـــان می‌خوابد و دلهایشان نمی‌خوابـــد. فرشـــتگان با آن حضرت ســـخن نگفتنـــد تا او را برداشـــتند و نزدیک چاه زمزم گذاشتند، که سرپرست ایشان جبرئیل بود.

ســـپس جبرئیل میان گلو و سینه‌اش را شکافت تا آنکه از سینه و شـــکم او (دل) وی را بیرون آورد، ســـپس (جای) آن را با دست خویش با آب زمزم شســـت تا آنکه درون سینهٔ وی پاک گردید، ســـپس تشـــت طلایی که در آن ظرف طلایی مملو از ایمان و حکمت بود، آورده شد و با (ریختن) آن، ســـینه و گوشت گردن، یعنی رگهای گردن او را پر کرد.

سپس جبرئیل با آن حضرت به آسمان دنیا بالا برده شـــد و یکی از دروازه‌هـــای آن را کوبید، اهل آســـمان بر وی بانگ زدند، کیستی؟ گفت: جبرئیل اســـت. گفتند: و کیســـت همـــراه تو؟ گفـــت: محمد همراه من اســـت. گفتند: آیا وی فراخوانده شـــده؟ گفت: آری. گفتند: مرحبا به او و خـــوش می‌آید و آمدنش بر اهل آســـمان

۱ - پیامبر صلی الله علیه و سلم در ان شب میان دو نفر، حمزه بن عبدالمطلب و جعفر بن ابی طالب، خوابیده بود. اینکه فرشته می‌گوید: وی کدام یک از آن سه نفرِ خوابیده است، مراد آن حضرت است، «ترجمه انگلیسی بخاری»

ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الثَّالِثَةِ ، وَقَالُوا لَهُ مِثْلَ مَا قَالَتْ الأُولَى وَالثَّانِيَةُ .

ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى الرَّابِعَةِ ، فَقَالُوا لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ .

ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الْخَامِسَةِ ، فَقَالُوا مِثْلَ ذَلِكَ .

ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ السَّادِسَةِ ، فَقَالُوا لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ .

ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ ، فَقَالُوا لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ .

كُلُّ سَمَاءٍ فِيهَا أَنْبِيَاءُ قَدْ سَمَّاهُمْ ، فَأَوْعَيْتُ مِنْهُمْ إِدْرِيسَ فِي الثَّانِيَةِ ، وَهَارُونَ فِي الرَّابِعَةِ ، وَآخَرَ فِي الْخَامِسَةِ لَمْ أَحْفَظِ اسْمَهُ ، وَإِبْرَاهِيمَ فِي السَّادِسَةِ ، وَمُوسَى فِي السَّابِعَةِ بِتَفْضِيلِ كَلامِ اللَّهِ .

فَقَالَ مُوسَى : رَبِّ لَمْ أَظُنَّ أَنْ تَرْفَعَ عَلَيَّ أَحَداً .

ثُمَّ عَلا بِهِ فَوْقَ ذَلِكَ بِمَا لا يَعْلَمُهُ إِلا اللَّهُ ، حَتَّى جَاءَ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى ، وَدَنَا لِلْجَبَّارِ رَبِّ الْعِزَّةِ ، فَتَدَلَّى حَتَّى كَانَ مِنْهُ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ، فَأَوْحَى اللَّهُ فِيمَا أَوْحَى إِلَيْهِ : خَمْسِينَ صَلاةً عَلَى أُمَّتِكَ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ .

ثُمَّ هَبَطَ حَتَّى بَلَغَ مُوسَى ، فَاحْتَبَسَهُ مُوسَى فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ مَاذَا عَهِدَ إِلَيْكَ رَبُّكَ ؟ قَالَ : « عَهِدَ إِلَيَّ خَمْسِينَ صَلاةً كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ » . قَالَ : إِنَّ أُمَّتَكَ لا تَسْتَطِيعُ ذَلِكَ ، فَارْجِعْ فَلْيُخَفِّفْ عَنْكَ رَبُّكَ وَعَنْهُمْ .

فَالْتَفَتَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى جِبْرِيلَ كَأَنَّهُ يَسْتَشِيرُهُ فِي ذَلِكَ ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ جِبْرِيلُ : أَنْ نَعَمْ إِنْ شِئْتَ ، فَعَلا بِهِ إِلَى الْجَبَّارِ ، فَقَالَ وَهُوَ مَكَانَهُ : « يَا رَبِّ خَفِّفْ عَنَّا ، فَإِنَّ أُمَّتِي لا تَسْتَطِيعُ هَذَا » . فَوَضَعَ عَنْهُ عَشْرَ صَلَوَاتٍ .

ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مُوسَى فَاحْتَبَسَهُ ، فَلَمْ يَزَلْ يُرَدِّدُهُ مُوسَى إِلَى رَبِّهِ حَتَّى صَارَتْ إِلَى خَمْسِ صَلَوَاتٍ .

ثُمَّ احْتَبَسَهُ مُوسَى عِنْدَ الْخَمْسِ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، وَاللَّهِ لَقَدْ رَاوَدْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَوْمِي عَلَى أَدْنَى مِنْ هَذَا

بشارت باشد. اهل آسمان نمی‌دانستند که خدا از وی در زمین چه می‌خواهد تا آنکه ایشان را آگاه گردانید.

آن حضرت در آسمان دنیا آدم را دید. جبرئیل به آن حضرت گفت: این پدر توست. بر وی سلام کن. آن حضرت بر او سلام کرد و آدم سلام او را پاسخ داد و گفت: مرحبا به تو و خوش آمدی، ای پسرم، چه نیکو پسری هستی. وی در آسمان دنیا دو نهری دید که جاری بود. سؤال کرد: این دو نهر برای چیست ای جبرئیل؟ جبرئیل گفت: این دو، منبع نهرهای نیل و فرات‌اند.

سپس جبرئیل آن حضرت را به مشاهدۀ آسمان برد و ناگاه نهری دیگر دید که بر آن قصری از مروارید و زبرجد ساخته شده بود و در آب آن دست فروبرد و گل آن را چون مشک اَذفَر یافت. گفت: این چیست ای جبرئیل؟ گفت: این همان کوثری است که پروردگار تو به تو نگهداشته است. سپس جبرئیل آن حضرت را به آسمان دوم برد، فرشتگان به وی گفتند آنچه که در آسمان اول گفته بودند: کیستی؟ گفت: جبرئیل است. گفتند: کیست همراه تو؟ گفت: محمد صلی الله علیه و سلم است. گفتند: آیا وی فراخوانده شده است؟ گفت: آری گفتند: مرحبا به او و خوش می‌آید. سپس جبرئیل آن حضرت را به آسمان سوم بالا برد و به وی مانند آن گفتند. سپس جبرئیل آن حضرت را به آسمان چهارم بالا برد و به وی مانند آن گفتند. سپس جبرئیل آن حضرت را به آسمان پنجم بالا برد و به وی مانند آن گفتند. سپس جبرئیل

فَضَعُفُوا فَتَرَكُوهُ ، فَأُمَّتُكَ أَضْعَفُ أَجْسَادًا وَقُلُوبًا وَأَبْدَانًا وَأَبْصَارًا وَأَسْمَاعًا ، فَارْجِعْ فَلْيُخَفِّفْ عَنْكَ رَبُّكَ .

كُلَّ ذَلِكَ يَلْتَفِتُ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى جِبْرِيلَ لِيُشِيرَ عَلَيْهِ ، وَلَا يَكْرَهُ ذَلِكَ جِبْرِيلُ ، فَرَفَعَهُ عِنْدَ الْخَامِسَةِ فَقَالَ : «يَا رَبِّ إِنَّ أُمَّتِي ضُعَفَاءُ ، أَجْسَادُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ وَأَسْمَاعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَأَبْدَانُهُمْ ، فَخَفِّفْ عَنَّا» .

فَقَالَ الْجَبَّارُ : يَا مُحَمَّدُ ، قال : «لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ» .

قال : إِنَّهُ لَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ ، كَمَا فَرَضْتُهُ عَلَيْكَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ ، قال : فَكُلُّ حَسَنَةٍ بِعَشْرِ أَمْثَالِهَا ، فَهِيَ خَمْسُونَ فِي أُمِّ الْكِتَابِ ، وَهِيَ خَمْسٌ عَلَيْكَ .

فَرَجَعَ إِلَى مُوسَى فَقَالَ : كَيْفَ فَعَلْتَ : فَقَالَ : «خَفَّفَ عَنَّا ، أَعْطَانَا بِكُلِّ حَسَنَةٍ عَشْرَ أَمْثَالِهَا» .

قال مُوسَى : قَدْ وَاللَّهِ رَاوَدْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ فَتَرَكُوهُ ، ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَلْيُخَفِّفْ عَنْكَ أَيْضًا .

قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «يَا مُوسَى ، قَدْ وَاللَّهِ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَبِّي مِمَّا اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ» . قال : فَاهْبِطْ بِاسْمِ اللَّهِ ، قال : وَاسْتَيْقَظَ وَهُوَ فِي مَسْجِدِ الْحَرَامِ . [راجع : ۳۵۷۰ . أخرجه مسلم : ۱۶۲ مختصراً] .

آن حضرت را به آسمان ششم بالا برد و به وی مانند آن گفتند. سپس جبرئیل آن حضرت را به آسمان هفتم بالا برد و به وی مانند آن گفتند. در هر آسمان پیامبرانی بودند که وی نام آنان را یاد کرد، از آن جمله به یاد دارم که اِدریس در آسمان دوم بود، و هارون در آسمان چهارم بود، و دیگری در آسمان پنجم بود که اسم او را به یاد ندارم، و ابراهیم در آسمان ششم بود و موسی در آسمان هفتم بود، نظر به فضیلت وی که با خدا (آشکار) سخن گفته بود. موسی (به خدا) گفت: پروردگارا، گمان نمی‌کردم که هیچ یک از من برتر برود.

سپس آن حضرت را از آن هم بالاتر برد که آن را بجز خدا نمی‌داند، تا آنکه به «سِدرة المُنتهی[1]» رسید و به خدای جبّار رب العزّت نزدیک گردید، آنگاه فرود آمد تا به مسافت دو کمان یا نزدیک‌تر از آن به آن حضرت رسید. سپس خدا از آنچه به وی وحی کرد (این است) پنجاه نماز در شبانه روز بر امت تو فرض گردید. سپس آن حضرت فرود آمد تا به موسی رسید، موسی او را نگهداشت و گفت: ای محمد، پروردگار تو چه چیز فرض گردانید؟ آن حضرت فرمود: «پنجاه نماز در شب و روز بر من فرض گردانید» موسی گفت: همانا امت تو توان آن را ندارد، پس بازگرد تا پروردگار تو بر تو و بر امت تو تخفیف بیاورد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم به سوی جبرئیل نگریست، گویی در این باره با وی مشوره

۱ – سِدرة المُنتَهَی، جایی است که رفتن از آن برتر، ممکن نیست. «ترجمه انگلیسی بخاری»

می‌کند. جبرئیل به وی مشوره داد: آری، اگر می‌خواهی، سپس جبرئیل او را به سوی (خدای) جبّار بالا برد و به او که در جای خود بود، گفت: «پروردگارا بر ما تخفیف بیاور، همانا اُمّت من توان آن را ندارد» خدا ده نماز را از آن کم کرد.

سپس آن حضرت به سوی موسی بازگشت و موسی او را نگهداشت. موسی، پیوسته آن حضرت را به سوی پروردگارش می‌فرستاد تا آنکه شمار نمازها به پنج نماز کاهش یافت.

سپس موسی، در حالی که نمازها به پنج کاهش یافته بود، آن حضرت را نگهداشت و گفت: ای محمد، به خدا سوگند، من قوم خود بنی اسرائیل را به کمتر از این آزمون کردم و آنها ناتوانی خود را نشان دادند و آن را ترک کردند، در حالی که امّت تو از نظر جسمی و قلبی و بدنی و بینایی و شنوایی، ضعیف‌تراند. پس بازگرد تا پروردگار تو در آن تخفیف بیاورد.

پیامبر صلی الله علیه و سلم هر بار به سوی جبرئیل می‌نگریست تا به وی مشوره بدهد و جبرئیل این را بی‌لزوم ندید. پس آن حضرت را برای بار پنجم بالا برد. آن حضرت گفت: «پروردگارا، همانا امت من از نظر جسمی و قلبی و شنوایی و بینایی و بدنی ضعیف‌اند، پس بر ما تخفیف بیاور»

(خدای) جَبّار گفت: ای محمد. آن حضرت گفت: «لَبَّیکَ وَ سَعدَیکَ» گفت: همانا سخن من تغییرپذیر نیست، چنانکه در اُمّ الکتاب (لوح محفوظ) بر تو فرض گردانیده‌ام. پس بر هر کار نیک، پاداش آن ده برابر آن است، پس

در «اُمّ الکتـاب» پنجاه نماز اسـت و بر تو پنج نماز است.

آن حضرت به سـوی موسی بازگشت. موسی گفـت: چه کار کردی؟ آن حضرت گفت: خدا بر ما تخفیف آورد و به هر یک از کارهای نیک ما ده چند آن پاداش داد»

موسـی گفت: به خدا سوگند، من بنی اسرائیل را به کمتر از این آزمودم ولی آنها، این را ترک کردند. نزد پروردگار خود بازگرد تا همچنان بر تو تخفیف بیاورد.

رسـول الله صلـی الله علیه و سـلم گفت: «ای موسی، به خدا سـوگند از پروردگار خود حیا می‌کنـم که این همه به سـوی وی آمد و شـد کنم.»

جبرئیـل گفـت: پس به نـام خدا فـرود آی. سـپس آن حضرت بیدار شد[1] در حالی که در مسجدالحرام (مکه) بود.

٣٨- باب: كَلامِ الرَّبِّ مَعَ اهْلِ الْجَنَّةِ

٧٥١٨- حَدَّثَنا يَحيَى بنُ سُلَيمَانَ : حَدَّثَنِي ابنُ وَهْبٍ قالَ: حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ زَيْدِ بنِ اسْلَمَ ، عَنْ عَطاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ ﷺ قالَ : قالَ النَّبِيُّ ﷺ : «إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لأَهْلِ الْجَنَّةِ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ ، فَيَقُولُونَ : لَبَّيْكَ رَبَّنا وَسَعْدَيْكَ ، وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ ، فَيَقُولُ : هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ : وَمَا لَنَا لا نَرْضَى يَا رَبِّ ، وَقَدْ أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَداً مِنْ خَلْقِكَ ، فَيَقُولُ : الا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ ؟ فَيَقُولُونَ : يَا رَبِّ ، وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ ، فَيَقُولُ : أُحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي ، فَلا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَداً » . [راجع . ٦٥٤٩ اخرجه مسلم : ٢٨٥٩] .

باب-۳۸ سخن پروردگار با بهشتیان

۷۵۱۸- از مالـک، از زیـد بن اسـلم، از عطاء بن یَسـار، از ابوسـعید خُدری رضـی الله عنه روایت اسـت که گفت: پیامبـر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانا خدا به بهشتیان می‌گوید: ای بهشـتیان! آنها می‌گویند: لَبَّیکَ پروردگار ما و سَـعدَیکَ و نیکویی در دسـت توست. خدا

۱ - در تیسیرالقاری گفته شده است: این جزء حدیث نص است، در اینکه این همه گفت و گوی در خواب بوده است و چون خواب آن حضرت حکم بیداری دارد، در وجوب نمازها تفاوت نمی‌کند. کرمانی در تطبیق با روایات دیگر گفته که «اسراء» در بیداری بوده، ولی اگر به تعدد «اسراء» قایل شویم تطبیق ظاهر است ... معلوم نمی‌شود که آخر قصه که در خواب بوده است، آن را از کجا اعتبار کرده‌اند خالی از تکلف نیست و دور از فهم است.

می‌گوید: آیا شما راضی شدید؟ می‌گویند و ما چرا راضی نباشیم، ای پروردگار، و همانا تو به ما چیزی داده‌ای که به هیچ یک از آفریدگان خود نداده‌ای. فرمود: آیا به شما بیش از این ندهم؟ می‌گویند: ای پروردگار، و بیش از این کدام است؟ خدا می‌گوید: خشنودیم را بر شما حلال گردانیدم و پس از این هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم.»

٧٥١٩- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ : حَدَّثَنَا فُلَيْحٌ : حَدَّثَنَا هِلالٌ ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَوْمًا يُحَدِّثُ ، وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ : «أَنَّ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ فِي الزَّرْعِ ، فَقَالَ لَهُ : أَوَلَسْتَ فِيمَا شِئْتَ ؟ قَالَ : بَلَى ، وَلَكِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَزْرَعَ ، فَأَسْرَعَ وَبَذَرَ ، فَتَبَادَرَ الطَّرْفَ نَبَاتُهُ وَاسْتِوَاؤُهُ وَاسْتِحْصَادُهُ وَتَكْوِيرُهُ أَمْثَالَ الْجِبَالِ ، فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى : دُونَكَ يَا ابْنَ آدَمَ ، فَإِنَّهُ لا يُشْبِعُكَ شَيْءٌ» . فَقَالَ الأَعْرَابِيُّ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لا تَجِدُ هَذَا إِلا قُرَشِيًّا أَوْ أَنْصَارِيًّا ، فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ زَرْعٍ ، فَأَمَّا نَحْنُ فَلَسْنَا بِأَصْحَابِ زَرْعٍ ، فَضَحِكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ٢٣٨٤].

٧٥١٩- از فُلَیح، از هِلال، از عطاء بن یَسار، از ابوهریره روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم روزی سخن می‌گفت در حالی که نزد وی یکی از بادیه‌نشینان بود. آن حضرت فرمود: «مردی از بهشتیان از پروردگار خود اجازه گرفت تا کشاورزی کند، خدا به او گفت: آیا هر آنچه می‌خواهی در اختیار نداری؟ گفت: آری. ولی من می‌خواهم که کشاورزی کنم، (خدا به وی اجازه داد) وی شتاب کرد و بذر افشاند، و در یک چشم به هم زدن نبات آن رویید و به پختگی رسید و درو شد و همچون کوهها خرمن گردید. خدای تعالی می‌گوید: ای پسر آدم، بگیر که آماده است، همانا چیزی تو را سیر نمی‌کند» آن بادیه نشین گفت: یا رسول الله، آن مرد، قریشی یا انصاری بوده است. زیرا همینها اهل کشاورزی‌اند، و ما زراعت پیشه نیستیم. سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم خندید.

٣٩- باب : ذِكْرِ اللَّهِ بِالأَمْرِ ، وَذِكْرِ الْعِبَادِ بِالدُّعَاءِ ، وَالتَّضَرُّعِ وَالرِّسَالَةِ وَالْبَلاغِ

باب-۳۹

یاد کردن خدا، بندگان خود را با امر کردن و یاد

لقولِه تعالى : ﴿ فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ ﴾ [البقرة : ١٥٢]. ﴿ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ . فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾ [يونس : ٧١-٧٢]

غُمَّةٌ : هَمٌّ وضيقٌ .

قال مُجاهدٌ : اقْضُوا إِلَيَّ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ ، يُقَالُ : افْرُقِ اقْضِ .

وقال مُجاهدٌ : ﴿ وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ﴾ [التوبة : ٦] : إنسانٌ يأتيه، فيستمعُ ما يقولُ وما أُنزِلَ عليه ، فهو آمنٌ حتى يأتيَه فيسمعَ كلامَ اللهِ ، وحتى يبلُغَ مأمنَه حيثُ جاءَه .

﴿ النَّبَإِ الْعَظِيمِ ﴾ [النبأ : ٢] : القرآنُ . ﴿ صَوَابًا ﴾ [النبأ : ٣٨] : حقًّا في الدنيا ، وعَمَلٌ به .

کردن بندگان خـدا را با دعاء و زاری و پخش کردن و رساندن پیام او.

به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم» (البقره:۱۵۲)

«و خبـر نوح را بـر آنان بخوان، آنـگاه که به قـوم خود گفـت: ای قوم من، اگـر ماندن من [در میان شـما] و اندرز دادن من به آیات خدا، بر شـما گران آمده اسـت، [بدانیـد که من] بر خدا توکل کرده‌ام. پس [در] کارتان با شریکان خود همداستان شوید، تا کارتان بر شما ملتبس ننماید سپس دربارهٔ من تصمیم بگیرید و مهلتم ندهید. و اگـر روی گردانیدیـد، من مزدی از شـما نمی‌طلبم. پاداش من جز بـر عهدهٔ خدا نیسـت، و مأمورم که از گردن نهندگان باشـم» (یُونس:۷۱-۷۲)

«غُمَّـةٌ» (کـه در آیه آمده اسـت) یعنی: انده و گرفتگی. مجاهد گفته است: «اقضُوااِلَیَّ» «دربارهٔ مـن تصمیم بگیرید» هر چه در دل دارید. گفته می‌شود: اَفرُقِ اَقضِ.

و مجاهد گفت: «و اگر یکی از مشـرکان از تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود» (التوبه:٦)

کسی نزد وی می‌آید و آنچه را می‌گوید و آنچه را بر وی فرود آمده می‌شـنود، پس وی در امن و امان اسـت تا آنکه نزدش می‌آید و کلام خدا را می‌شنود و سپس به وطن خود از همانجایی که آمده بود می‌رسد.

«النَّبأ العَظِیمُ» (النَّبأ:۲) مراد از آن: قرآن اسـت.

«صَوَابـاً» (النَّبأ:۳۸) یعنی: سـخن حق در دنیاو عمل کردن به آن.

٤٠- باب: قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى:

﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلّٰهِ أَنْدَادًا﴾ [البقرة: ٢٢]

وَقَوْلِهِ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [فصلت: ٩].

وَقَوْلِهِ: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللّٰهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ [الفرقان: ٦٨].

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ. بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ [الزمر: ٦٥-٦٦].

وَقَالَ عِكْرِمَةُ: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [يوسف: ١٠٦].

﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ﴾ [الزخرف: ٨٧]. وَ: ﴿مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ﴾ [الزخرف: ٩]. فَذَلِكَ إِيمَانُهُمْ، وَهُمْ يَعْبُدُونَ غَيْرَهُ.

وَمَا ذُكِرَ فِي خَلْقِ أَفْعَالِ الْعِبَادِ وَأَكْسَابِهِمْ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: ٢].

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: ﴿مَا تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ إِلَّا بِالْحَقِّ﴾ [الحجر: ٨]: بِالرِّسَالَةِ وَالْعَذَابِ. ﴿لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ﴾ [الأحزاب: ٨]: الْمُبَلِّغِينَ الْمُؤَدِّينَ مِنَ الرُّسُلِ. ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ٩]: عِنْدَنَا. ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾: الْقُرْآنُ ﴿وَصَدَّقَ بِهِ﴾ [الزمر: ٣٣]: الْمُؤْمِنُ، يَقُولُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: هَذَا الَّذِي أَعْطَيْتَنِي عَمِلْتُ بِمَا فِيهِ.

باب-۴۰ فرمودهٔ خدای تعالی:

«پس برای خدا همتایانی قرار ندهید» (البقره:۲۲)

و فرمودهٔ خدای تعالی جَلَّ ذکره: «و برای وی همتایانی قرار می‌دهید؟ این است پروردگار عالم‌ها» (فُصِّلت:۹)

و فرمودهٔ خدای تعالی: « وکسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند» (الفرقان:۶۸)

«و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: اگر شرک ورزی حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد. بلکه خدا را بپرست و از سپاسگزاران باش» (الزمر:٦٥-٦٦)

و عِکرمه (در رابطه به این آیات) گفته است: «و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز اینکه [با او چیزی را] شریک می‌گیرند» (یوسف:١٠٦)

«و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آنها را خلق کرده است» (الزخرُف:۸۷)

«و اگر از انان بپرسی: آسمانها و زمین را چه کسی آفریده، قطعاً خواهند گفت: آنها را همان خالق دانا آفریده است[1]» (الزخرف:۹)

(عکرمه می‌گوید) همین است ایمانشان (که آفریدگار خداست) ولی غیر او را می‌پرستند

و آنچه در آفرینش بندگان و کسب ایشان یاد شده است: به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده، اندازه گیری کرده است» (الفرقان:۲)

---

۱ - متن آیت ۹ سورهٔ الزُّخرُف، چنین است: «وَ مَن خَلَقَ السَّموٰاتِ والارض لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ العَزِيزُ العَلِيمُ»

و مجاهد گفته است: «فرشتگان را جز به حق فرونمی‌فرستیم» (الحجر:۸) یعنی به رسالت (پیامبران) و عذاب (کافران) «تا راستان را (از صدقشان باز پرسد و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است» (الاحزاب:۸)

یعنی: پیامبرانی که اداکنندهٔ تبلیغ‌اند. «و قطعاً نگهدارندهٔ آن خواهیم بود« (الحجر:۹)

یعنی: نزد خود (آن را نگهدارنده‌ایم)

«وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدقِ» « و آن کسی که به راستی آورد» مراد از «بِالصِّدقِ» «به راستی» قرآن است. «وَ صَدَّق بِهِ» (الزمر:۳۳) « و آن را باور نمود» مراد از آن: مؤمن، است. که در روز قیامت می‌گوید: این (قرآن) که به من داده بودی و من بدان عمل کردم.

۷۵۲۰- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيد : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مَنْصُور ، عَنْ أبي وَائِلِ ، عَنْ عَمْرو بْنِ شُرَحْبِيلَ ، عَنْ عَبْدِاللَّه قال : سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ : أيُّ الذَّنْبِ أعْظَمُ عِنْدَ اللَّه . قال : « أنْ تَجْعَلَ للَّه نداً وَهُوَ خَلَقَكَ » . قُلْتُ : إنَّ ذَلكَ لَعَظيمٌ ، قُلْتُ : ثُمَّ أيٌّ ؟ قال : « ثُمَّ أنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ تَخَافُ أنْ يَطعَمَ مَعَكَ » . قُلْتُ : ثُمَّ أيٌّ ؟ قال : « ثُمَّ أنْ تُزَانِيَ بِحَلِيلَةِ جَارِكَ » . [راجع : ٤٤٧٧ . اخرجه مسلم : ٨٦]

۷۵۲۰- از منصور، از ابو وائل، از عَمرو بن شُرَحبیل، از عبدالله (ابن مسعود) روایت است که گفت:

از رسول الله صلی الله علیه و سلم پرسیدم که کدام گناه نزد خدا بزرگتر است؟ فرمود: «اینکه به خدا شریک بیاوری در حالی که اوتو را آفریده است.» عبدالله گفت: همانا این گناهی بزرگ است. سپس کدام گناه است؟ فرمود: «سپس اینکه فرزند خود را بکشی، از بیم آنکه درخوراک تو شریک خواهد شد.» گفتم: سپس کدام است: فرمود: «اینکه با زن همسایه‌ات زنا کنی»

٤١- باب : قَوْلِ اللّٰهِ تَعَالَى : ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ﴾

باب-۴۱ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و [شما] از اینکه مبادا گوش و دیدگان و

سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴾ [فصلت: ٢٢].

پوستتان بر ضد شما گواهی دهند [گناهانتان را] پوشیده نمی‌داشتید لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آنچه را می‌کنید نمی‌داند» (فُصِّلَت:۲۲)

٧٥٢١- حَدَّثَنَا الْحُمَيْدِيُّ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ: حَدَّثَنَا مَنْصُورٌ، عَنْ مُجَاهِدٍ، عَنْ أَبِي مَعْمَرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: اجْتَمَعَ عِنْدَ الْبَيْتِ ثَقَفِيَّانِ وَقُرَشِيٌّ، أَوْ قُرَشِيَّانِ وَثَقَفِيٌّ، كَثِيرَةٌ شَحْمُ بُطُونِهِمْ، قَلِيلَةٌ فِقْهُ قُلُوبِهِمْ، فَقَالَ أَحَدُهُمْ: أَتَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَا نَقُولُ؟ قَالَ الْآخَرُ: يَسْمَعُ إِنْ جَهَرْنَا، وَلَا يَسْمَعُ إِنْ أَخْفَيْنَا، وَقَالَ الْآخَرُ: إِنْ كَانَ يَسْمَعُ إِذَا جَهَرْنَا فَإِنَّهُ يَسْمَعُ إِذَا أَخْفَيْنَا، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ ﴾. الْآيَةَ. [راجع: ٤٨١٦. أخرجه مسلم: ٢٧٧٥].

۷۵۲۱- از منصور، از مُجاهد از ابو مَعمَر از عبدالله (ابن مسعود) رضی الله عنه روایت است که گفت:

دو نفر از بنی ثَقیف و یک نفر از قُریش یا دو نفر از قریش و یک نفر از بنی ثَقیف که چربوی شکمشان بسیار و دانایی دلشان اندک بود، نزدیک کعبه جمع گشتند. یکی از آنان گفت: آیا می‌بینید که هر چه بگوییم خدا می‌شنود؟ دیگری گفت: اگر بلند بگوییم می‌شنود، به یقین که اگر آهسته بگوییم نیز می‌شنود. سپس خدای تعالی (این آیه را) نازل کرد: «و [شما] از اینکه مبادا گوش و دیدگان و پوستتان بر شما گواهی دهند [گناهانتان را] پوشیده نمی‌داشتید» (فُصِّلَت:۲۲)

٤٢- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴾ [الرحمن: ٢٩]

﴿ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ ﴾ [الأنبياء: ٢].

وَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿ لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ﴾ [الطلاق: ١].

وَأَنَّ حَدَثَهُ لَا يُشْبِهُ حَدَثَ الْمَخْلُوقِينَ. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴾ [الشورى: ١١].

وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ يُحْدِثُ مِنْ أَمْرِهِ مَا يَشَاءُ، وَإِنَّ مِمَّا أَحْدَثَ: أَنْ لَا تَكَلَّمُوا فِي الصَّلَاةِ».

باب-۴۲ فرمودهٔ خدای تعالی:

«هر زمان، او در کاری است» (الرحمن:۲۹)

«هیچ پند تازه‌ای از پروردگارشان نیامد، مگر اینکه بازی کنان آن را شنیدند» (الأنبیاء:۲)

«شاید خدا پس از این پیشامدی پدید آورد» (الطلاق:۱)

و آن پیشامد (چیز نو) که خدا پدید می‌آورد، با آنچه مخلوقات پدید می‌آورند شباهتی ندارد به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «چیزی مانند او نیست و اوست شنوای بینا» (الشّوری:۱۱)

و ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده که آن حضرت فرمود: «همانا خدا هر آنچه از امر خود بخواهد پدید می‌آورد و یک از آنچه پدید آورده، این است که: در حال نماز سخن نگویید»

٧٥٢٢- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّه : حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ وَرْدَانَ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ عِكْرِمَةَ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قال : كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ كُتُبِهِمْ ، وَعِنْدَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ ، أَقْرَبُ الْكُتُبِ عَهْدًا بِاللَّهِ ، تَقْرَؤُونَهُ مَحْضًا لَمْ يُشَبْ . [راجع : ٢٦٨٥]

۷۵۲۲- از اَیّوب، از عِکرمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: چگونه از اهل کتاب دربارهٔ کتابهای شان سؤال می‌کنید، در حالی که کتاب خدا نزد شماست. که تازه‌ترین کتابی است که از جانب خدا نازل شده است، و آن را خالص و بدون تحریف می‌خوانید.

٧٥٢٣- حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ : أَخْبَرَنَا شُعَيْبٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي عُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ : أَنَّ عَبْدَاللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ قال : يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ ، كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ ، وَكِتَابُكُمُ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّكُمْ ﷺ أَحْدَثُ الْأَخْبَارِ بِاللَّهِ ، مَحْضًا لَمْ يُشَبْ ، وَقَدْ حَدَّثَكُمُ اللَّهُ : أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ بَدَّلُوا مِنْ كُتُبِ اللَّهِ وَغَيَّرُوا ، فَكَتَبُوا بِأَيْدِيهِمْ ، قَالُوا : هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِذَلِكَ ثَمَنًا قَلِيلًا ، أَوَلَا يَنْهَاكُمْ مَا جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ عَنْ مَسْأَلَتِهِمْ؟ فَلَا وَاللَّهِ ، مَا رَأَيْنَا رَجُلًا مِنْهُمْ يَسْأَلُكُمْ عَنِ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ . [راجع : ٢٦٨٥]

۷۵۲۳- از زُهری از عبیدالله بن عبدالله، از عبدالله بن عباس روایت است که گفت: ای گروه مسلمانان، چگونه از اهل کتاب چیزی می‌پرسید و کتاب شما کتابی است که خدا آن را بر پیامبر شما صلی الله علیه و سلم فرستاده است. خبرهایی نو از خدا دارد، و خالص و بدون تحریف است، و همانا خدا به شما بیان کرده که همانا اهل کتاب، کتابهای خدا را تبدیل و تغییر داده و با دستان خویش (چیزهایی) نوشتند و گفتند: این از جانب خداست تا آن را به بهای اندک بفروشند و آیا علمی که بشما آمده است، شما را از سؤال کردن از ایشان باز نخواهد داشت؟ و نی، به خدا سوگند، من مردی از اهل کتاب را ندیده‌ام که از آنچه بر شما نازل شده، از شما سؤال کند.

٤٣- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ﴾ [القيامة : ١٦]

باب-۴۳ فرمودهٔ خدای تعالی:

«زبانت را زود به حرکت درنیاور» (القیامة:١٦)

وفِعْلِ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ يُنْزَلُ عَلَيْهِ الْوَحْيُ .

وقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : « قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : أَنَا مَعَ عَبْدِي حَيْثُمَا ذَكَرَنِي وَتَحَرَّكَتْ بِي شَفَتَاهُ » .

٧٥٢٤- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ أَبِي عَائِشَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ ﴾ قال : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً ، وَكَانَ يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ .

فَقَالَ لِي ابْنُ عَبَّاسٍ : فَأَنَا أُحَرِّكُهُمَا لَكَ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَرِّكُهُمَا .

فَقَالَ سَعِيدٌ : أَنَا أُحَرِّكُهُمَا كَمَا كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يُحَرِّكُهُمَا ، فَحَرَّكَ شَفَتَيْهِ .

فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿ لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ . إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴾ قال : جَمْعُهُ فِي صَدْرِكَ ثُمَّ تَقْرَؤُهُ ، ﴿ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴾ قال : فَاسْتَمِعْ لَهُ وَأَنْصِتْ ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ ، قال : فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ اسْتَمَعَ ، فَإِذَا انْطَلَقَ جِبْرِيلُ قَرَأَهُ النَّبِيُّ ﷺ كَمَا أَقْرَأَهُ . [راجع : ٥ . أخرجه مسلم : ٤٤٨] .

و عمل پیامبر صلی الله علیه و سلم، انگاه که بر وی وحی نازل می‌شد. و ابوهریره گفته است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «خدای تعالی گفته است: من با بندهٔ خود هستم. تا انگاه که مرا یاد کند و به یاد من لبهای خود را حرکت بدهد»

۷۵۲٤- از موسی بن ابی عایشه، از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت است که وی درباره این فرمودهٔ خدای تعالی که «زبانت را زود به حرکت درنیاور» گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم در دریافت وحی با دشواری زیادی مواجه می‌شد، و (برای حفظ آیات) لبان خود را حرکت می‌داد.

(سعید بن جبیر می‌گوید:) ابن عباس به من گفت: من لبان خود را بدان گونه حرکت می‌دهم که رسول الله صلی الله علیه و سلم لبان خود را حرکت می‌داد. سعید گفت: من لبان خود را همان گونه حرکت می‌دهم که ابن عباس لبان خود را حرکت می‌داد. سپس وی لبان خود را به حرکت درآورد. آنگاه خدای عَزّ و جَلّ (آیهٔ) نازل کرد:

«زبانت را [در هنگام وحی] زود به حرکت درنیاور تا در خواندن [قرآن] شتابزدگی به خرج دهی، در حقیقت جمع کردن و خواندن آن بر [عهدهٔ] ماست.» [القیامة:۱٦-۱۷] یعنی: جمع کردن قرآن در سینهٔ تو و سپس که آن را بخوانی.

«پس چون آن را برخواندیم [همان گونه] خواندن آن را دنبال کن» (القیامة:۱۸) یعنی: به آن گوش فراده و خاموش باش، سپس بر

ماست که آن را بخوانی.
ابن عباس گفت: پس از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم، چون جبرئیل علیه السلام نزدش مـی آمد، گوش فرا می داد و چون جبرئیل می رفت،پیامبر صلی الله علیه و سلم (آیات را) همان گونه می خواند که جبرئیل خوانده بود.

٤٤- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى :

﴿ وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَلا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴾ [الملك : ١٣-١٤] .

﴿ يَتَخَافَتُونَ ﴾ [طه : ١٠٣] و [القلم : ٢٣] : يَتَسَارُّونَ.

٧٥٢٥- حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ زُرَارَةَ ، عَنْ هُشَيْمٍ : أَخْبَرَنَا أَبُو بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما : فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا ﴾ . قَالَ : نَزَلَتْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُخْتَفٍ بِمَكَّةَ ، فَكَانَ إِذَا صَلَّى بِأَصْحَابِهِ رَفَعَ صَوْتَهُ بِالْقُرْآنِ . فَإِذَا سَمِعَهُ الْمُشْرِكُونَ ، سَبُّوا الْقُرْآنَ وَمَنْ أَنْزَلَهُ وَمَنْ جَاءَ بِهِ ، فَقَالَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ ﷺ : ﴿ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ ﴾ : أَيْ : بِقِرَاءَتِكَ فَيَسْمَعَ الْمُشْرِكُونَ فَيَسُبُّوا الْقُرْآنَ : ﴿ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا ﴾ . عَنْ أَصْحَابِكَ فَلَا تُسْمِعُهُمْ . ﴿ وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴾ . [راجع : ٤٧٢٢ . أخرجه مسلم : ٤٤٦] .

باب-۴۴ فرمودۀ خدای تعالی:

و [اگر] سخن خود را پنهان دارید یا آشکارش نمایید، در حقیقت وی به راز دلها آگاه است. آیا کسـی که آفریده است نمی داند؟ با آنکه او خود باریک بین آگاه است.»
«يَتَخَافَتُونَ» (طه:۱۰۳) و (القلم:۲۳) یعنی: پنهانی می گویند.
۷۵۲۵- روایت است از ابوبشر، از سعید بن جُبَیر که ابن عباس رضی الله عنهما درباره این فرمودۀ خدای تعالی: « و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته اش مکن» (الاسراء:۱۱۰)
گفت: این آیت در حالی نازل شد که رسول الله صلی الله علیه و سلم (از شرِّ مشرکین) در مکه پنهان شده بود. و چون به اصحاب خود نماز می گزارد، آواز خود را با خواندن قرآن بلند می کرد و آنگاه که مشرکین می شنیدند، قرآن را و کسی که آن را فرستاده و به کسی که به وی آمده است دشنام می دادند. سپس خدا به پیامبر خود صلی الله علیه و سلم گفت: «نمازت را به آواز بلند مخوان» یعنی: قراءت خود را بدان گونه که مشرکان بشنوند (بلند مخوان) تا

دشنام بدهند.
«و بسیار آهسته اش مکن» یعنی: اینکه اصحاب خود را نشنوانی « و میان این (و آن) راهی میانه بجوی» (نه تا آن اندازه بلند و نه تا آن اندازه آهسته.)

٧٥٢٦- حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ: حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا قَالَتْ: نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ: ﴿وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا﴾. فِي الدُّعَاءِ. [راجع: ٤٧٢٣. اخرجه مسلم: ٤٤٧].

۷۵۲۶- از هِشام، از پدرش، از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت:
ایـن آیه: « و نمازت را بـه آواز بلند مخوان و بسیار آهسته اش مکن»،
درباره دُعاء نازل شده است.

٧٥٢٧- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ: أَخْبَرَنَا ابْنُ شِهَابٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ». وَزَادَ غَيْرُهُ: «يَجْهَرُ بِهِ».

۷۵۲۷- از ابن شـهاب از ابوسلمه از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سـلم فرمود: « از ما نیست کسی که قرآن را به غِناء (آواز خوش) نخواند» و غیر از ایـن راوی، افزوده اسـت: « آواز خود را با آن بلند کند».

٤٥- باب: قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: «رَجُلٌ آتَاهُ اللهُ الْقُرْآنَ

فَهُوَ يَقُومُ بِهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ، وَرَجُلٌ يَقُولُ: لَوْ أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ هَذَا فَعَلْتُ كَمَا يَفْعَلُ».
فَبَيَّنَ اللهُ: أَنَّ قِيَامَهُ بِالْكِتَابِ هُوَ فِعْلُهُ.
وَقَالَ: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ﴾ [الروم: ٢٢].
وَقَالَ جَلَّ ذِكْرُهُ: ﴿وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [الحج: ٧٧].

باب-۴۵ فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: « مردی اسـت که خدا بـه وی (علم) قرآن را داده اسـت و او با تلاوت آن ساعاتی از شب و ساعاتی از روز را (به نماز) می ایستد، و مردی دیگر می گوید: اگر مانند آنچه به این مرد داده شـده به من داده می شد، همان می کردم که او می کند»
پس خـدا بیان کـرد: همانا ایسـتادن او برای تلاوت کتاب (قرآن در نماز) عمل اوست.
و خدای تعالی فرمود: « و از نشانه های [قدرت] او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف زبانهای شما و رنگهای شماست» (الرّوم:۲۲)
و خداوند جَلّ ذکره فرمود: « و کار خوب انجام دهید، باشد که رستگار شوید» (الحج:۷۷)

٧٥٢٨- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنِ الأَعْمَشِ، عَنْ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قال: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لا تَحَاسُدَ إِلا فِي اثْنَتَيْنِ رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ يَتْلُوهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ، فَهُوَ يَقُولُ: لَوْ أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ هَذَا لَفَعَلْتُ كَمَا يَفْعَلُ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً فَهُوَ يُنْفِقُهُ فِي حَقِّهِ، فَيَقُولُ: لَوْ أُوتِيتُ مِثْلَ مَا أُوتِيَ عَمِلْتُ فِيهِ مِثْلَ مَا يَعْمَلُ». [راجع: ٥٠٢٦].

۷۵۲۸- از اعمش، از ابوصالح، از ابوهریره روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « رشکی نیست مگر بر دو کس: مردی که به وی قرآن داده شده و او آن را در ساعاتی از شب و ساعاتی از روز تلاوت می کند، و کسی می گوید: اگر به من داده می شد، مانند آنچه به این مرد داده شده، همان کاری می کردم که او می کند. و مردی که خدا به وی مالی داده و او آن را در راه مشروع آن خرج می کند، و کسی می گوید: اگر به من داده می شد مانند آنچه به این مرد داده شده است، همان کاری را می کردم که او می کرد.»

٧٥٢٩- حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِاللَّهِ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ قال: الزُّهْرِيُّ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قال: «لا حَسَدَ إِلا فِي اثْنَتَيْنِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ يَتْلُوهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً فَهُوَ يُنْفِقُهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وَآنَاءَ النَّهَارِ».

سَمِعْتُ سُفْيَانَ مِرَارًا، لَمْ أَسْمَعْهُ يَذْكُرُ الْخَبَرَ، وَهُوَ مِنْ صَحِيحِ حَدِيثِهِ. [راجع: ٥٠٢٥. أخرجه مسلم: ٨١٥].

۷۵۲۹- از سُفیان، از زُهری، از پدرش (عبدالله) از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که فرمود:

« رشکی نیست مگر بر دو کس: مردی که خدا به وی قرآن داده است و آن را در ساعاتی از شب و ساعاتی از روز تلاوت می کند، و مردی که خدا به وی مالی داده است و او آن را در ساعاتی از شب و ساعاتی از روز (در راه خدا) مصرف می کند»

(علی بن عبدالله) می گوید: از سفیان به تکرار شنیدم، و از وی نشنیدم که خبر را یاد کرده باشد و این از حدیث صحیح اوست.

٤٦- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالاتِهِ ﴾ [المائدة: ٦٧].

باب-۴۶ فرمودۀ خدای تعالی:

«ای پیامبر، آنچه از پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر نکنی پیغامش را نرسانده ای» (المائده:٦٧)

وَقَالَ الزُّهْرِيُّ : مِنَ اللَّهِ الرِّسَالَةُ ، وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْبَلاغُ ، وَعَلَيْنَا التَّسْلِيمُ .

وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاتِ رَبِّهِمْ ﴾ [الجن : ٢٨] .

وَقَالَ تَعَالَى : ﴿ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالاتِ رَبِّي ﴾ [الأعراف : ٦٢ - ٦٨] .

وَقَالَ كَعْبُ بْنُ مَالِك ، حِينَ تَخَلَّفَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : ﴿ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ﴾ [التوبة : ٩٤] . [راجع : ٤٦٧٧]

وَقَالَتْ عَائِشَةُ : إِذَا أَعْجَبَكَ حُسْنُ عَمَلِ امْرِئٍ فَقُلْ : ﴿ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ﴾ [التوبة : ١٠٥] : وَلا يَسْتَخِفَّنَّكَ أَحَدٌ .

وَقَالَ مَعْمَرٌ : ﴿ ذَلِكَ الْكِتَابُ ﴾ هَذَا الْقُرْآنُ ﴿ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ ﴾ [البقرة : ٢] : بَيَانٌ وَدَلالَةٌ ، كَقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ ﴾ [الممتحنة : ١٠] : هَذَا حُكْمُ اللَّهِ . ﴿ لا رَيْبَ ﴾ [البقرة : ٢] شَكَّ . ﴿ تِلْكَ آيَاتُ ﴾ [لقمان : ٢] : يَعْنِي هَذِهِ أَعْلامُ الْقُرْآنِ ، وَمِثْلُهُ : ﴿ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ ﴾ [يونس : ٢٢] : يَعْنِي بِكُمْ .

وَقَالَ أَنَسٌ : بَعَثَ النَّبِيُّ ﷺ خَالَهُ حَرَامًا إِلَى قَوْمِهِ وَقَالَ : أَتُؤْمِنُونِي أُبَلِّغُ رِسَالَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ؟ فَجَعَلَ يُحَدِّثُهُمْ [راجع : ٤٠٩١] .

و زُهری گفت: پیغام از جانب خداست و ابلاغ (رساندن پیغام) بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم است و منقاد شدن برماست. و خدای تعالی فرموده است: « تا معلوم بدارد که پیغامهای پروردگار خود را رسانیده اند» (الجن:۲۸)

و خدای تعالی گفته است (که نوح گفت): « پیامهای پروردگارم را به شما می رسانم» (الاعراف:۶۲)

و کعب بن مالک آنگاه که از امر پیامبر صلی الله علیه و سلم (از شرکت در جنگ تبوک) تخلف کرد، خدای تعالی گفت: « و به زودی خدا و رسولش عمل شما را خواهند دید»

و عایشه گفت: چون کردار نیک کسی تو را به تحسین وا دارد، بگوی: « [هرکاری که می خواهید] بکنید که به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست» (التوبه:۱۰۵)

و (کردار ظاهری خوب) کسی تو را کم نیاورد (که عجولانه از وی تحسین کنی) و مَعمَر گفت: «ذَلِکَ الکِتابُ» یعنی: این قرآن[1] « هُدًی للمُتَّقینَ» (البقره:۲) « هدایت است برای پرهیزگاران» یعنی: بیان می کند و دلالت بر عظمت آن است. مانند فرمودهٔ خدای تعالی: « ذَلِکُم حُکمُ الله[2]» « این است حکمت خدا» «لارَیبَ» (البقره:۲) « شکی نیست.» « تلکَ آیاتٌ» (لقمان:۲) یعنی: این نشانه های

---

۱ - «ذَلِکَ» اشارهٔ بعید برای مذکر است یعنی: «آن» در حالی که مراد از آن (هذا) یعنی: این، است. پس از چیز قریب به اشاره بعید یاد کردن نشانهٔ عظمت و بزرگی آن است.

۲ - «ذَلِکُم» در سورهٔ الممتحنه، آیهٔ ۱۰، اشارهٔ بعید است که به اشاره قریب آمده است، یعنی: این است حکم خدا.

۷۵۳۰- حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ يَعْقُوبَ : حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّه بْنُ جَعْفَرٍ الرَّقِّيُّ : حَدَّثَنَا الْمُعْتَمِرُ بْنُ سُلَيْمَانَ : حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُبَيْدِاللَّه الثَّقَفِيُّ : حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِاللَّه الْمُزَنِيُّ ، وَزِيَادُ ابْنُ جُبَيْرِ بْنِ حَيَّةَ ، عَنْ جُبَيْرِ بْنِ حَيَّةَ : قَالَ الْمُغِيرَةُ : أَخْبَرَنَا نَبِيُّنَا ﷺ ، عَنْ رِسَالَةِ رَبِّنَا : أَنَّهُ مَنْ قُتِلَ مِنَّا صَارَ إِلَى الْجَنَّةِ . [راجع : ۳۱۵۹]

۷۵۳۱- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّه عَنْهَا قَالَتْ : مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ كَتَمَ شَيْئًا .

وَقَالَ مُحَمَّدٌ : حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ الْعَقَدِيُّ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ ، عَنِ الشَّعْبِيِّ ، عَنْ مَسْرُوقٍ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : مَنْ حَدَّثَكَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَتَمَ شَيْئًا مِنَ الْوَحْيِ فَلَا تُصَدِّقْهُ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ : ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ﴾ . [راجع : ۳۲۳۴ . اخرجه مسلم : ۱۷۷ مطولاً]

قرآن است.[۱] و همچنان است: « حَتَّى اِذا كُنتُم فِي الفُلكِ وَ جَرَين بِهِم» (یونس:۲۲) « تا زمانی که در کشتیها باشید، و کشتیها با سواران خود روان شوند» یعنی: شما روان شوید[۲]

و انس گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم مامای (خالوی) او را که حَرام نام داشت به سوی قوم او فرستاد. حرام به آنها گفت: آیا به من امان می دهید که پیام رسول الله صلی الله علیه و سلم را به شما ابلاغ کنم؟ گفتند: آری. و او بدیشان ابلاغ کرد.

۷۵۳۰- روایت است از جُبَیر بن حَیَّه که مُغیره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم از پیام پروردگار ما به ما خبر داده و فرمود:

«هر که از ما (مسلمانان در راه خدا) کشته شود، به بهشت می رود.»

۷۵۳۱- از سُفیان، از اسماعیل، از شَعبی، از مَسروق روایت است که عایشه رضی الله عنها گفت: هر که به تو بگوید که محمد صلی الله علیه و سلم. چیزی را پنهان کرده است.

همچنان از شُعبَه، از اسماعیل بن ابی خالد، از شَعبی، از مسروق روایت است که عایشه گفت:

هر که به تو بگوید که پیامبر صلی الله علیه و سلم چیزی از وحی را پنهان کرده است. او را تصدیق مکن. زیرا خدای تعالی می گوید:

« ای پیامبر، آنچه از پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیغامش را

۱ - «تلکَ» اشارهٔ بعید برای مؤنث است، معنای آن به اشارهٔ قریب است
۲ - یعنی عوض «بِکُم» که ضمیر جمع مخاطب است، «بِهِم» آورده که ضمیر جمع غایب است

نرسانده ای» (المائده:٦٧)

٧٥٣٢- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا جَرِيرٌ ، عَنِ الأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي وَائِلٍ ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شُرَحْبِيلَ قَالَ : قَالَ عَبْدُاللَّهِ : قَالَ رَجُلٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الذَّنْبِ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «أَنْ تَدْعُوَ لِلَّهِ نِدّاً وَهُوَ خَلَقَكَ» . قَالَ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : «ثُمَّ أَنْ تَقْتُلَ وَلَدَكَ مَخَافَةَ أَنْ يَطْعَمَ مَعَكَ» . قَالَ : ثُمَّ أَيٌّ ؟ قَالَ : «أَنْ تُزَانِيَ حَلِيلَةَ جَارِكَ» . فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَصْدِيقَهَا : ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَاماً يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ﴾ . الآيَةَ . [راجع: ٤٤٧٧ . أخرجه مسلم : ٨٦] .

٧٥٣٢- از اَعمَش، از ابو وائل، از عَمرو بن شُرَحبیل روایت است که عبدالله (بن مسعود) گفت:

مردی گفت: یا رسول الله، کدام گناه نزد خدا بزرگتر است؟ فرمود: « اینکه به خدا همتا قرار دهی، در حالی که او تو را آفریده است» وی گفت: سپس کدام است؟ فرمود: « سپس اینکه فرزند خود را بکشی از ترس اینکه خوراک تو را بخورد.»

گفت: سپس کدام است؟ فرمود: « اینکه با زن همسایهٔ خود زنا کنی.» سپس خدا در تصدیق فرمودهٔ آن حضرت (آیه) نازل کرد: « و کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند و کسی را که خدا [خونش را] حرام کرده است جز به حق نمی کشند، و زنا نمی کنند، و هر کس اینها را انجام دهد، سزایش را دریافت خواهد کرد. برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می شود.» (الفرقان:٦٨-٦٩)

٤٧- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا﴾ [آل عمران : ٩٣]

باب-۴۷ فرمودهٔ خدای تعالی:

وَقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ : «أُعْطِيَ أَهْلُ التَّوْرَاةِ التَّوْرَاةَ فَعَمِلُوا بِهَا . . . . ، وَأُعْطِيَ أَهْلُ الإِنْجِيلِ الإِنْجِيلَ فَعَمِلُوا بِهِ . . . . ، وَأُعْطِيتُمُ الْقُرْآنَ فَعَمِلْتُمْ بِهِ» . [راجع : ٥٥٧] .

وَقَالَ أَبُو رَزِينٍ : ﴿يَتْلُونَهُ﴾ [البقرة : ١٢١] : يَتَّبِعُونَهُ وَيَعْمَلُونَ بِهِ حَقَّ عَمَلِهِ ، يُقَالُ : ﴿يُتْلَى﴾ [النساء . ١٢٧]: يُقْرَأُ ، حَسَنُ التِّلَاوَةِ : حَسَنُ الْقِرَاءَةِ لِلْقُرْآنِ . ﴿لَا

« بگو: [اگر جز این است] تورات را بیاورید و آن را بخوانید» (آل عمران:٩٣)

و فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم، به اهل تورات، تورات داده شد و بدان عمل کردند، ... و به اهل انجیل، انجیل داده شد و بدان عمل کردند... و به شما قرآن داده شد و بدان عمل کردید» و ابو رَزِین گفته است: «يَتلُونَهُ» (البقره:١٢١) « قرآن را می خوانند» یعنی از

يَمَسُّهُ﴾ [الواقعة : ٧٩] : لا يَجِدُ طَعْمَهُ وَنَفْعَهُ إلا مَنْ آمَنَ بِالْقُرْآنِ ، وَلا يَحْمِلُهُ بِحَقِّهِ إلا الْمُوقِنُ ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾ [الجمعة : ٥] .

وَسَمَّى النَّبِيُّ ﷺ الإِسْلامَ وَالإِيمَانَ وَالصَّلاةَ عَمَلاً ، قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِبِلالٍ : « أَخْبِرْنِي بِأَرْجَى عَمَلٍ عَمِلْتَهُ فِي الإِسْلامِ » . قَالَ : مَا عَمِلْتُ عَمَلاً أَرْجَى عِنْدِي أَنِّي لَمْ أَتَطَهَّرْ إِلا صَلَّيْتُ .

وَسُئِلَ : أَيُّ الْعَمَلِ أَفْضَلُ ؟ قَالَ : « إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ، ثُمَّ الْجِهَادُ ، ثُمَّ حَجٌّ مَبْرُورٌ » .

آن پیروی می کنند و بدان عمل می نمایند به شیوه‌ای شایسته.

گفته میشود: « يُتلَى» (النساء:۱۲۷) « تلاوت می شود» یعنی: خوانده میشود به تلاوت نیک: تلاوت نیک برای قرآن.

« لايَمَسُّهُ» (الواقعه:۷۹) « آن را دست نزنند بجز پاک شدگان»

طعم آن و نفع آن را کس در نمی یابد، مگر کسی که به قرآن ایمان آورده است و کس (بار) آن را به شایستگی بر نمی دارد، مگر به یقین کننده به آن، به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: « مَثَلِ کسانی که [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان مکلف گردیدند] آنگاه آن را به کار نبستند. همچون خری است که کتابهایی را بر پشت می کشد [وه] چه زشت است وصف آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند، و خدا مردم ستمگار را راه نمی نماید» (الجمعه:۵)

و پیامبر صلی الله علیه و سلم، اسلام و ایمان و نماز را عمل نامیده است. ابوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم به بلال گفت: « از کاری که در اسلام کردی و به (ثواب) آن امیدوار هستی مرا آگاه کن» بلال گفت: « کاری نکرده ام مگر آنکه(هر زمان که) وضو گرفتم (دو رکعت) نماز گزاردم.

و ازآن حضرت سؤال شد: کدام عمل بهتر است؟ فرمود: « ایمان به خدا و رسول او، سپس جهاد، سپس حج مبرور (مقبول)»

٧٥٣٣- حَدَّثَنَا عَبْدَانُ : أَخْبَرَنَا عَبْدُاللَّهِ : أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي سَالِمٌ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّمَا بَقَاؤُكُمْ فِيمَنْ

۷۵۳۳- از زُهری، از سالم روایت است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت:

رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: « همانا

سَلَفَ مِنَ الأُمَمِ ، كَمَا بَيْنَ صَلاةِ العَصْرِ إِلَى غُرُوبِ الشَّمْسِ ، أُوتِيَ أَهْلُ التَّوْرَاةِ التَّوْرَاةَ ، فَعَمِلُوا بِهَا حَتَّى انْتَصَفَ النَّهَارُ ثُمَّ عَجَزُوا ، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا ، ثُمَّ أُوتِيَ أَهْلُ الإِنْجِيلِ الإِنْجِيلَ ، فَعَمِلُوا بِهِ حَتَّى صُلِّيَتِ العَصْرُ ثُمَّ عَجَزُوا ، فَأُعْطُوا قِيرَاطًا قِيرَاطًا ، ثُمَّ أُوتِيتُمُ القُرْآنَ ، فَعَمِلْتُمْ بِهِ حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ ، فَأُعْطِيتُمْ قِيرَاطَيْنِ قِيرَاطَيْنِ ، فَقَالَ أَهْلُ الكِتَابِ : هَؤُلاءِ أَقَلُّ مِنَّا عَمَلاً وَأَكْثَرُ أَجْرًا ، قَالَ اللَّهُ : هَلْ ظَلَمْتُكُمْ مِنْ حَقِّكُمْ شَيْئًا ؟ قَالُوا : لا ، قَالَ : فَهُوَ فَضْلِي أُوتِيهِ مَنْ أَشَاءُ » .

[راجع : ٥٥٧] .

ماندن شما (در این دنیا) نظر به امتهای پیشین، مانند (فاصله ی زمانی) میان نماز عصر تا غروب آفتاب است. به اهل تورات، تورات داده شد، آنها تا نیمه روز بدان عمل کردند. سپس عاجز آمدند و به هر یک از آنها یک یک قیراط (پاداش) داده شد. سپس انجیل به اهل انجیل داده شد و آنها تا نماز عصر بدان عمل کردند، سپس عاجز آمدند و به هر یک از آنها یک یک قیراط (پاداش) داده شد. سپس به شماقرآن داده شد و شما تا غروب آفتاب بدان عمل کردید، به شما دو دو قیراط (پاداش) داده شد. اهل کتاب گفتند: اینها (مسلمانان) نظر به ما کم کار کردند و بیشتر پاداش گرفتند. خدا گفت: آیا چیزی به حق شما ظلم کردم؟ گفتند: نی. گفت: این از فضل من است که به هر کس بخواهم می‌دهم.»

٤٨- باب : وَسَمَّى النَّبِيُّ ﷺ الصَّلاةَ عَمَلاً ،

وَقَالَ : « لا صَلاةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الكِتَابِ » .

[راجع:٧٥٦] .

باب-۴۸ و پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز را عمل نامیده،

و فرمود: «نماز کسی که فاتحة الكِتاب را نخواند، نماز نیست.»

٧٥٣٤- حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنِ الوَلِيدِ ، وحَدَّثَنِي عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ الأَسَدِيُّ : أَخْبَرَنَا عَبَّادُ بْنُ العَوَّامِ ، عَنِ الشَّيْبَانِيِّ ، عَنِ الوَلِيدِ بْنِ العَيْزَارِ ، عَنْ أَبِي عَمْرٍو الشَّيْبَانِيِّ ، عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ﷺ : أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ : أَيُّ الأَعْمَالِ أَفْضَلُ ؟ قَالَ : « الصَّلاةُ لِوَقْتِهَا ، وَبِرُّ الوَالِدَيْنِ ، ثُمَّ الجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ » . [راجع : ٥٢٧ . أخرجه مسلم : ٨٥ مطولاً] .

٧٥٣٤- از شَیبانی، از ولید بن عَیزار، از ابو عَمرو شیبانی، از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت: مردی از رسول الله صلی الله علیه و سلم سؤال کرد که کدام عملها بهتر است؟ فرمود: «نماز در وقت آن (به جماعت) و نیکویی به پدر و مادر و سپس جهاد در راه خدا.»

٤٩- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾ [المعارج: ١٨- ٢٠].

هَلُوعًا: ضَجُورًا.

٧٥٣٥- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ: حَدَّثَنَا جَرِيرُ بْنُ حَازِمٍ، عَنِ الْحَسَنِ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ ﷺ مَالٌ، فَأَعْطَى قَوْمًا وَمَنَعَ آخَرِينَ، فَبَلَغَهُ أَنَّهُمْ عَتَبُوا، فَقَالَ: «إِنِّي أُعْطِي الرَّجُلَ وَأَدَعُ الرَّجُلَ، وَالَّذِي أَدَعُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الَّذِي أُعْطِي، أُعْطِي أَقْوَامًا لِمَا فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْجَزَعِ وَالْهَلَعِ، وَأَكِلُ أَقْوَامًا إِلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي قُلُوبِهِمْ مِنَ الْغِنَى وَالْخَيْرِ، مِنْهُمْ عَمْرُو بْنُ تَغْلِبَ». فَقَالَ عَمْرٌو: مَا أُحِبُّ أَنَّ لِي بِكَلِمَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حُمْرَ النَّعَمِ. [راجع: ٩٢٣].

باب-۴۹ فرمودۀ خدای تعالی:

«به راستی که انسان سخت آزمند [و بی‌تاب] خلق شده است. چون صدمه‌ای به او رسد، عجز و لابه کند و چون خیری به او رسد، بخل ورزد» (المعارج:۱۹-۲۱)

هَلُوعاً، یعنی: ضَجُوراً: نا آرام و بی‌تاب، ناله‌کنند.

۷۵۳۵- از جریر بن حازم، از حَسَن، از عَمرو بن تَغلِب روایت است که گفت:

برای پیامبر صلی الله علیه و سلم مالی آورده شد. آن حضرت از آن مال به گروهی داد و گروهی دیگر را واگذارد. به آن حضرت خبر رسید که آنانی که برایشان مال نداده بود، اظهار ناخشنودی کرده‌اند. ان حضرت فرمود: «همانا من به مردی می‌دهم و مردی دیگر را وامی‌گذارم، و کسی را که واگذارم نزد من دوست داشتنی تر است، از کسی که به او می‌دهم. به گروههایی می‌دهم که در دلهایشان بی‌تابی و آزمندی است و وامی‌گذارم گروههایی را که خدا در دلهایشان بی‌نیازی و نیکی آورده است که از ان جمله است عَمرو بن تَغلِب.»

عمرو گفت: دوست ندارم که عوض این سخن رسول الله صلی الله علیه و سلم، شتران سرخ موی داشته باشم.

باب-۵۰

اظهار کردن و روایت کردن پیامبر صلی الله علیه و سلم از پروردگار خود

٧٥٣٦- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالرَّحِيمِ : حَدَّثَنَا أَبُو زَيْدٍ سَعِيدُ بْنُ الرَّبِيعِ الْهَرَوِيُّ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَنَسٍ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّهِ ، قَالَ : « إِذَا تَقَرَّبَ الْعَبْدُ إِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا ، وَإِذَا تَقَرَّبَ مِنِّي ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا ، وَإِذَا أَتَانِي مَشْيًا أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً » .

٧٥٣٦- از ابو زید سعید بن رَبیع هروی، از شُعبه از قتاده، از انس رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که از پروردگار خود روایت می‌کرد و گفت: «اگر بنده به اندازهٔ یک وجب به من نزدیک شود به وی به اندازهٔ یک دست (گز) نزدیک می‌شوم و اگر (به اندازهٔ) یک دست به من نزدیک شود، من به اندازهٔ دو دست به وی نزدیک می‌شوم و اگر پیاده به سوی من بیاید من دویده به سوی او می‌روم.»

٧٥٣٧- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ ، عَنْ يَحْيَى ، عَنِ التَّيْمِيِّ ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ ، رُبَّمَا ذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ : « إِذَا تَقَرَّبَ الْعَبْدُ مِنِّي شِبْرًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ ذِرَاعًا ، وَإِذَا تَقَرَّبَ مِنِّي ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ مِنْهُ بَاعًا ، أَوْ بُوعًا » . [راجع : ٧٤٠٥ . أخرجه مسلم : ٢٦٧٥ وفي كتاب الذكر (٢٠) بأطول منه]

وَقَالَ مُعْتَمِرٌ : سَمِعْتُ أَبِي : سَمِعْتُ أَنَسًا ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ .

٧٥٣٧- از یحیی، از تَیمی، از انس بن مالک از ابوهریره روایت است که گفت: شاید پیامبر صلی الله علیه و سلم اظهار داشته است اینکه: «اگر بنده یک وجب به من نزدیک شود، من یک دست به وی نزدیک می‌گردم، و اگر یک دست به من نزدیک شود، من دو دست به وی نزدیک می‌گردم.»

و مُعتَمِر گفت: از پدرم شنیدم که گفت: از انس شنیدم که از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است که از پروردگار خود عَزَّ و جلّ روایت می‌کرد

٧٥٣٨- حَدَّثَنَا آدَمُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّكُمْ ، قَالَ : « لِكُلِّ عَمَلٍ كَفَّارَةٌ ، وَالصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهِ ، وَلَخُلُوفُ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ » . [راجع . ١٨٩٤ . أخرجه مسلم : ١١٥١] .

٧٥٣٨- از شعبه، از محمد بن زیاد روایت است که گفت: از ابوهریره شنیدم که از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده که از پروردگار شما روایت می‌کرد که فرمود: «هر عملی را کفاره‌ای است و روزه برای من است و من پاداش آن را می‌دهم و بوی دهن روزه‌دار به نزد خدا از بوی مشک خوشبوتر است.»

٧٥٣٩- حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ قَتَادَةَ . و قَالَ لِي خَلِيفَةُ : حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ ، عَنْ سَعِيدٍ ، عَنْ قَتَادَةَ ، عَنْ أَبِي الْعَالِيَةِ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ

٧٥٣٩- حَفص بن عمر گفت، از شُعبه، از قَتادَه روایت است. که خلیفه بـه من گفت: از یزید بن زُرَیع، از سعید، از قتاده، از ابوالعالیه از ابن

عنهما ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ ، فِيمَا يَرْوِيهِ عَنْ رَبِّهِ ، قَالَ : « لا يَنْبَغِي لِعَبْدٍ أَنْ يَقُولَ : إِنَّهُ خَيْرٌ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى » . وَنَسَبَهُ إِلَى أَبِيهِ . [راجع : ٣٣٩٥ أخرجه مسلم : ٢٣٧٧]

عباس رضی الله عنهما از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است از آنچه از پروردگار خود روایت کرده و فرمود: «نشاید بنده‌ای را که بگوید: همانا وی از یونُس بن مَتَّی بهتر است» و یونس را (در این حدیث) به پدرش نسبت کرده است.

٧٥٤٠- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي سُرَيْجٍ : أَخْبَرَنَا شَبَابَةُ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ قُرَّةَ ، عَنْ عَبْدِاللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِيِّ قَالَ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ الْفَتْحِ عَلَى نَاقَةٍ لَهُ ، يَقْرَأُ سُورَةَ الْفَتْحِ ، أَوْ مِنْ سُورَةِ الْفَتْحِ ، قَالَ : فَرَجَّعَ فِيهَا ، قَالَ : ثُمَّ قَرَأَ مُعَاوِيَةُ يَحْكِي قِرَاءَةَ ابْنِ مُغَفَّلٍ ، وَقَالَ : لَوْلا أَنْ يَجْتَمِعَ النَّاسُ عَلَيْكُمْ لَرَجَّعْتُ كَمَا رَجَّعَ ابْنُ مُغَفَّلٍ ، يَحْكِي النَّبِيَّ ﷺ . فَقُلْتُ لِمُعَاوِيَةَ : كَيْفَ كَانَ تَرْجِيعُهُ ؟ قَالَ : آآآ ، ثَلاثَ مَرَّاتٍ . [راجع : ٤٢٨١ أخرجه مسلم : ٧٩٤ بدون قول شعبة] .

٧٥٤٠- از شُعبه، از معاویه بن قُرّه، از عبدالله بن مُغَفَّل مُزَنی روایت است که گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم را در روز فتح (مکه) دیدم که بر شتر خود سوار بود و سورهٔ «الفَتح»[1] را می‌خواند یا (راوی) گفت: از سورهٔ «الفتح» می‌خواند. و در آن ترجیع می‌کرد (آواز را در گلو به لحن خوش می‌گردانید). شعبه گفت: سپس مُعاویه قراءت ابن مُغَفَّل را حکایت (تقلید) می‌کرد و گفت: اگر مردم بر شما جمع نمی‌شدند، تر جیع می‌کردم، چنانکه ابن مُغَفَّل ترجیع می‌کرد و از پیامبر صلی الله علیه و سلم حکایت می‌نمود. شُعبه می‌گوید: به معاویه گفتم: ابن مُغَفَّل، چگونه ترجیع می‌کرد؟ گفت: سه بار گفت: آ آ آ

٥١- باب : مَا يَجُوزُ مِنْ تَفْسِيرِ التَّوْرَاةِ وَغَيْرِهَا مِنْ كُتُبِ اللَّهِ ، بِالْعَرَبِيَّةِ وَغَيْرِهَا

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾ [آل عمران : ٩٣] .

باب-٥١

آنچه جایز است از تفسیر تورات و غیر آن از کتابهای خدا به زبان عربی و غیره

به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «تورات را بیاورید و آن را بخوانید، اگر راست می‌گویید» (آل عمران: ۹۳)

---

۱ - تطبیق حدیث به ترجمه آن است که آغاز سورهٔ «الفتح» با کلام خدای تعالی خطاب به پیامبر صلی الله علیه و سلم آغاز شده است: «إنّا فتحنا لَکَ»

۷۵٤۱- وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : أَخْبَرَنِي أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ : أَنَّ هِرَقْلَ دَعَا تَرْجُمَانَهُ ، ثُمَّ دَعَا بِكِتَابِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَرَأَهُ : «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، مِنْ مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، إِلَى هِرَقْلَ وَ : ﴿ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ﴾ . الآيَةَ [آل عمران : ٦٤] . [راجع : ٧ . أخرجه مسلم: ١٧٧٣ مطولاً] .

۷۵٤۲-حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ : أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْمُبَارَكِ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ : كَانَ أَهْلُ الْكِتَابِ يَقْرَؤُونَ التَّوْرَاةَ بِالْعِبْرَانِيَّةِ ، وَيُفَسِّرُونَهَا بِالْعَرَبِيَّةِ لأَهْلِ الإِسْلامِ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلا تُكَذِّبُوهُمْ ، وَقُولُوا : ﴿ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ ﴾ . الآيَةَ [آل عمران : ٨٤] . [راجع : ٤٤٨٥] .

۷۵٤۳- حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ : أُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِرَجُلٍ وَامْرَأَةٍ مِنَ الْيَهُودِ قَدْ زَنَيَا ، فَقَالَ لِلْيَهُودِ : « مَا تَصْنَعُونَ بِهِمَا » . قَالُوا : نُسَخِّمُ وُجُوهَهُمَا وَنُخْزِيهِمَا ، قَالَ : ﴿ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾ فَجَاؤُوا ، فَقَالُوا لِرَجُلٍ مِمَّنْ يَرْضَوْنَ يَا أَعْوَرُ : اقْرَأْ ، فَقَرَأَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَوْضِعٍ مِنْهَا فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِ ، قَالَ : « ارْفَعْ يَدَكَ » . فَرَفَعَ يَدَهُ فَإِذَا فِيهِ آيَةُ الرَّجْمِ تَلُوحُ ، فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ إِنَّ عَلَيْهِمَا الرَّجْمَ ، وَلَكِنَّا نُكَاتِمُهُ بَيْنَنَا ، فَأَمَرَ بِهِمَا فَرُجِمَا ، فَرَأَيْتُهُ يُجَانِئُ عَلَيْهَا الْحِجَارَةَ . [راجع : ١٣٢٩ . أخرجه مسلم: ١٦٩٩ مختلف]

۷۵٤۱- و ابن عباس گفت: ابوسُفیان بن حَرب به من خبر داده که هِرَقل ترجمان خود را فراخواند. سپس نامهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم را (که دریافت کرده بود) طلبید و آن را خواند: «بسم الله الرحمن الرحیم، از جانب محمد بندهٔ خدا و رسول او به سوی هرَقل و : «ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم» (آل عمران:٦٤)

۷۵٤۲- از یحیی بن کَثیر، از ابوسلمه روایت است که ابوهریره گفت: اهل کتاب تورات را به زبان عبرانی می‌خواندند و آن را به زبان عربی برای مسلمانان تفسیر می‌کردند. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب کنید و بگویید: «به خدا و آنچه نازل شده ایمان آوردیم» (آل عمران:٨٤) »

۷۵٤۳- از اَیّوب، از نافع، از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: زن و مردی یهودی را که زنا کرده بودند نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آوردند. فرمود: «شما با این دو نفر چه عمل می‌کنید؟» گفتند: رویهای هر دو را سیاه می‌کنیم و (با وارونه سوار کردنشان بر خر) ایشان را رسوا می‌کنیم. آن حضرت (این آیه را) گفت «پس تورات را بیاورید و آن را بخوانید، اگر راستگو هستید.» آنها تورات را آوردند و به مردی از ایشان که یک چشم بود و می‌خواستند که آن آیه را بپوشد گفتند: ای یک چشم بخوان. وی خواند تا بدانجا رسید که (آیهٔ رجم بود). وی دست خود را بر آن نهاد. آن حضرت گفت: «دست خود را بلند

کن!» وی دست خود را بلند کرد و دیدند که آیت رجم (سنگسار) در آن هویداست. آن مرد گفت: ای محمد براین دو نفر رجم می‌باشد، ولی ما (حکم) آن را میان خود می‌پوشانیدیم. آن حضرت به سنگسارشان امر کرد و سنگسار شدند و آن مرد را دیدم که خودش را بر آن زن می‌افکند تا او را از ضربات سنگها محفوظ بدارد.

٥٢- باب : قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ :

«الْمَاهِرُ بِالْقُرْآنِ مَعَ الْكِرَامِ الْبَرَرَةِ» وَ: «زَيِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ» . [راجع : ٥٠٢٣]

باب-۵۲

فرمودهٔ پیامبر صلی الله علیه و سلم: «ماهر بودن در (تلاوت و حفظ) قرآن، همراهی با بزرگان و نیکان (در آخرت) است» و فرمودهٔ آن حضرت: «قرآن را با آوازهای خویش زینت دهید»

٧٥٤٤- حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْزَةَ : حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ يَزِيدَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «مَا أَذِنَ اللَّهُ لِشَيْءٍ مَا أَذِنَ لِنَبِيٍّ حَسَنِ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ يَجْهَرُ بِهِ» . [راجع : ٥٠٢٣ . أخرجه مسلم : ٧٩٢]

٧٥٤٤- از محمد بن ابراهیم، از ابوسَلَمه از ابوهریره روایت است که وی از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیده است که می‌فرمود: «خدا به چیزی اجازه نداده، آنگونه که به پیامبری خوش‌آواز اجازه داده که قرآن را با آواز خوش بلند می‌خواند.»

٧٥٤٥- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ يُونُسَ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ ، وَسَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ ، وَعَلْقَمَةُ بْنُ وَقَّاصٍ ، وَعُبَيْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِاللَّهِ ، عَنْ حَدِيثِ عَائِشَةَ حِينَ قَالَ لَهَا أَهْلُ الْإِفْكِ مَا قَالُوا : وَكُلٌّ حَدَّثَنِي طَائِفَةً مِنَ الْحَدِيثِ ، قَالَتْ : فَاضْطَجَعْتُ عَلَى فِرَاشِي ، وَأَنَا حِينَئِذٍ أَعْلَمُ أَنِّي بَرِيئَةٌ ، وَأَنَّ اللَّهَ يُبَرِّئُنِي ، وَلَكِنِّي وَاللَّهِ مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَنَّ اللَّهَ يُنْزِلُ فِي شَأْنِي وَحْيًا يُتْلَى ، وَلَشَأْنِي فِي نَفْسِي كَانَ أَحْقَرَ مِنْ أَنْ يَتَكَلَّمَ اللَّهُ فِيَّ بِأَمْرٍ يُتْلَى ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : ﴿إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ﴾ . الْعَشْرَ الْآيَاتِ

٧٥٤٥- از ابن شهاب روایت است که گفت: عروه بن زبیر و سعید بن مُسَیَّب و عَلقَمَه بن وقّاص و عبیدالله بن عبدالله مرا از حدیث عایشه خبر داده‌اند، آنگاه که تهمتگران درباره‌اش گفتند آنچه گفتند و هر یک از این راویان حدیث را به من گفتند.

عایشه گفت: من بر بسترم پهلو نهادم و در آن وقت می‌دانستم که بی‌گناه می‌باشم، و خداوند بی‌گناهی مرا آشکار می‌کند. ولی به خدا سوگند گمان نمی‌کردم که خداوند دربارهٔ من

كُلَّهَا . [النور : ١١-٢٠] . [راجع . ٢٥٩٣ . أخرجه مسلم : ٢٧٧٠ مطولاً] .

وحيى نازل مى‌كند كه در قرآن خوانده شود، و من خـود، حقيرتر از آن بودم كه خدا در مورد من سخنى بگويد كه (در قرآن) تلاوت شود. و خداى عَزّ و جَلّ نازل كرد: «در حقيقت، كسانى كه آن بهتان [داستان افک] را [در ميان] آوردند، دسته‌اى از شما بودند» ده آيت تمام [النور:١١-٢٠]

٧٥٤٦- حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا مِسْعَرٌ ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ ، أُرَاهُ عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقْرَأُ فِي الْعِشَاءِ : ﴿ وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ﴾ فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا أَحْسَنَ صَوْتًا أَوْ قِرَاءَةً مِنْهُ . [راجع : ٧٦٧ . أخرجه مسلم : ٤٦٤] .

٧٥٤٦- از مِسعَر، از عَدِى بن ثابت از براء روايت است كه گفت: از پيامبر صلى الله عليه و سلم شـنيدم كه در نماز خفتن مى‌خوانـد : «والتِّين وَالزّيتُون» من هرگـز آوازو قرائتى خوش‌تر از آواز و قرائت آن حضرت نشنيده بوديم.

٧٥٤٧- حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مِنْهَالٍ : حَدَّثَنَا هُشَيْمٌ ، عَنْ أَبِي بِشْرٍ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنهما قَالَ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ مُتَوَارِيًا بِمَكَّةَ ، وَكَانَ يَرْفَعُ صَوْتَهُ ، فَإِذَا سَمِعَ الْمُشْرِكُونَ سَبُّوا الْقُرْآنَ وَمَنْ جَاءَ بِهِ ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِنَبِيِّهِ ﷺ : ﴿ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا ﴾ . [راجع : ٤٧٢٢ . أخرجه مسلم : ٤٤٦]

٧٥٤٧- از ابو بشـر، از سـعيد بن جُبَير، از ابن عباس رضى الله عنهما روايت اسـت كه گفت: پيامبـر صلى الله عليه و سـلم در مكه (از شـرّ مشركين) پنهان بود، و آواز خود را (با خواندن قرآن) بلند مى‌كرد. چون مشـركين مى‌شنيدند، قـرآن و كسـى را كه قرآن بر وى آمده اسـت دشنام مى‌دادند. سپس خداى عَزَّ و جَلَّ به پيامبر خود صلى الله عليه و سـلم گفت: «و نمازت را به آواز بلند مخوان و بسـيار آهسـته‌اش مكن» (الاسراء:١١٠)

٧٥٤٨- حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ : حَدَّثَنِي مَالِكٌ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي صَعْصَعَةَ ، عَنْ أَبِيهِ : أَنَّهُ أَخْبَرَهُ : أَنَّ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ ﷺ قَالَ : لَهُ إِنِّي أَرَاكَ تُحِبُّ الْغَنَمَ وَالْبَادِيَةَ ، فَإِذَا كُنْتَ فِي غَنَمِكَ أَوْ بَادِيَتِكَ ، فَأَذَّنْتَ لِلصَّلَاةِ ، فَارْفَعْ صَوْتَكَ بِالنِّدَاءِ ، فَإِنَّهُ : «لَا يَسْمَعُ مَدَى صَوْتِ الْمُؤَذِّنِ جِنٌّ وَلَا إِنْسٌ ، وَلَا شَيْءٌ ، إِلَّا شَهِدَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» . قَالَ أَبُو سَعِيدٍ : سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . [راجع : ٦٠٩] .

٧٥٤٨- از مالـک، از عبدالرحمـن از پـدرش عبدالله بن عبدالرحمن بن ابى صَعصَعَه روايت اسـت كه گفت: ابوسعيد خُدرى رضى الله عنه به وى گفت: تو را مى‌بينم كه گوسفند و صحرا را دوست مى‌دارى، پس اگر در ميان گوسفندان خود يا در صحرا مى‌باشـى، بـراى نماز اذان بگـوى و بانگ اذان آواز خود را بلند كن؛ زيرا «آواز مؤذن را نه جن و نه انسان و نه چيز ديگر

نمی‌شـنود، مگر آنکه در روز قیامت برای وی شهادت می‌دهد»
ابوسـعید گفت: از رسـول الله صلی الله علیه و سلم آن را شنیده‌ام

۷۵٤۹– حَدَّثَنَا قَبِيصَةُ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ مَنْصُورٍ ، عَنْ أُمِّهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَرَأْسُهُ فِي حَجْرِي وَأَنَا حَائِضٌ . [راجع : ۲۹۷ . أخرجه مسلم: ۳۰۱]

۷۵٤۹– از سُفیان، از منصور، از مادرش روایت است که عایشـه گفت: پیامبر صلی الله علیه و سـلم قرآن می‌خواند در حالی که سـروی در کنار من بود و من حایض بودم.

۵۳- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ ﴾ [المزمل : ۲۰]

باب–۵۳ فرمودۀ خدای تعالی:

«هـر چه از قـرآن میسـر می‌شـود، بخوانید» (المزمل:۲۰)

۷۵۵۰– حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ عُقَيْلٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : حَدَّثَنِي عُرْوَةُ : أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ وَعَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِالْقَارِيِّ حَدَّثَاهُ : أَنَّهُمَا سَمِعَا عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ : سَمِعْتُ هِشَامَ بْنَ حَكِيمٍ يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فَاسْتَمَعْتُ لِقِرَاءَتِهِ ، فَإِذَا هُوَ يَقْرَأُ عَلَى حُرُوفٍ كَثِيرَةٍ لَمْ يُقْرِئْنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَكِدْتُ أُسَاوِرُهُ فِي الصَّلَاةِ ، فَتَصَبَّرْتُ حَتَّى سَلَّمَ ، فَلَبَّبْتُهُ بِرِدَائِهِ ، فَقُلْتُ : مَنْ أَقْرَأَكَ هَذِهِ السُّورَةَ الَّتِي سَمِعْتُكَ تَقْرَأُ ؟ قَالَ : أَقْرَأَنِيهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : كَذَبْتَ ، أَقْرَأَنِيهَا عَلَى غَيْرِ مَا قَرَأْتَ ، فَانْطَلَقْتُ بِهِ أَقُودُهُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ : إِنِّي سَمِعْتُ هَذَا يَقْرَأُ سُورَةَ الْفُرْقَانِ عَلَى حُرُوفٍ لَمْ تُقْرِئْنِيهَا ، فَقَالَ : « أَرْسِلْهُ ، اقْرَأْ يَا هِشَامُ » . فَقَرَأَ الْقِرَاءَةَ الَّتِي سَمِعْتُهُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ » . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « اقْرَأْ يَا عُمَرُ » . فَقَرَأْتُ الَّتِي أَقْرَأَنِي . فَقَالَ : « كَذَلِكَ أُنْزِلَتْ ، إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ أُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ ، فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ » . [راجع : ۲٤۱۹ . أخرجه مسلم: ۸۱۸]

۷۵۵۰– از عُقَیل، از ابن شهاب، از عُروه روایت است که گفت: مِسوَر بن مَخرَمَه و عبدالرحمن بـن عبدالقاری به او گفته‌اند: آن دو نفر از عمر بن خطاب شنیده‌اند که می‌گفت: در زمان حیات رسـول الله صلی الله علیه و سـلم، از هِشام بن حکیم شنیدم که سـورۀ «اَلفُرقان» را می‌خواند. بـه قراءت وی گـوش فرادادم نـاگاه دیدم که وی بر حروف بسیاری می‌خواند که رسول الله صلی الله علیه و سلم بدان گونه بر من نخوانده بود . نزدیک بـود که در حال نماز بر وی خیز بزنم، ولی صبر کردم تا نماز را سلام داد. آنگاه ردای او را بـه گردنش انداختم (و کشـیدم) و بـه او گفتم: این سـوره‌ای را که از تو شـنیدم که می‌خواندی، چه کسی بر تو خوانده است؟ گفت: رسـول الله صلی الله علیه و سـلم برمن خوانده اسـت. گفتم: دروغ گفتی، آن حضرت به غیر از آنچه تو خواندی بر من خوانده است.

او را کشانده نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم بردم و گفتم: از وی شنیده‌ام که سورهٔ «الفرقان» را به حروفی می‌خواند که تو بر من نخوانده‌ای. آن حضرت فرمود: «او را رها کن ای هِشام بخوان!» وی همان قرائتی را که از وی شنیده بودم خواند. رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «همچنین نازل شده است.» سپس رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: «بخوان ای عمر» من همان قرائتی را که بر من خوانده بود خواندم. فرمود: «همچنین نازل شده است، همانا این قرآن بر هفت حرف نازل شده است، پس آنچه بر شما آسان است بخوانید»

٥٤- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ﴾ [القمر: ١٧]

وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ». يُقَالُ: مُيَسَّرٌ مُهَيَّأٌ. [راجع: ١٣٦٢، ٤٩٤٩].

وَقَالَ مُجَاهِدٌ: يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ بِلِسَانِكَ، هَوَّنَّا قِرَاءَتَهُ عَلَيْكَ.

وَقَالَ مَطَرٌ الْوَرَّاقُ: ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ﴾. قَالَ: هَلْ مِنْ طَالِبِ عِلْمٍ فَيُعَانَ عَلَيْهِ.

باب-۵۴ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و قطعاً قرآن را برای پند آموزی آسان کرده‌ایم» (القمر:۱۷)

و پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «هر کس را همان کار آسان است که برایش مقدر شده است». گفته می‌شود: میسر یعنی آماده شده و مجاهد گفت: معنای: قرآن را بر زبان تو آسان کردیم، یعنی قرائت آن را بر تو آسان کردیم. و مَطَرُ الورّاق گفت: آیهٔ «و قطعاً قرآن را برای پند آموزی آسان کرده‌ایم، پس آیا پند گیرنده‌ای هست؟» یعنی: آیا دانشجویی هست که از آن بهره‌مند گردد.

٧٥٥١- حَدَّثَنَا أَبُو مَعْمَرٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ: قَالَ يَزِيدُ: حَدَّثَنِي مُطَرِّفُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عِمْرَانَ قَالَ:

۷۵۵۱- از یزید، از مُطَرِّف بن عبدالله، از عمران روایت است که گفته: گفتم: یا رسول

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فِيمَا يَعْمَلُ الْعَامِلُونَ؟ قال: «كُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ». [راجع: ٦٥٩٦ أخرجه مسلم ٢٦٤٩].

الله، چرا عمل کنندگان باید عمل (خوب) کنند (در صورتی که آنچه برایشان مقدر شده تغییر نمی‌کند). فرمود: «هر کس را همان کار آسان است که برایش مقدر شده است.»

٧٥٥٢- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ: حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ مَنْصُورٍ وَالأَعْمَشِ: سَمِعَا سَعْدَ بْنَ عُبَيْدَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ عَلِيٍّ ﷺ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّهُ كَانَ فِي جَنَازَةٍ، فَأَخَذَ عُودًا، فَجَعَلَ يَنْكُتُ فِي الأَرْضِ، فَقَالَ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلا كُتِبَ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ أَوْ مِنَ الْجَنَّةِ». قَالُوا: أَلا نَتَّكِلُ؟ قال: «اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ، ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى﴾ الآيَةَ». [راجع: ١٣٦٢ أخرجه مسلم ٢٦٤٧]

٧٥٥٢- از سعد بن عُبَیدَه، از ابو عبدالرحمن از علی رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت است که: آن حضرت در جنازه‌ای بود، سپس چوبی را گرفت و با آن بر زمین خط می‌کشید و گفت: «هیچ یکی از شما نیست مگر آنکه جایگاهش در دوزخ یا بهشت نوشته شده است»

گفتند: آیا (بر تقدیر) اتکاء نکنیم؟ فرمود: «عمل (خوب) کنید که برای هر یک (آنچه مقدر است) آماده شده است. «اما آنکه {حق خدا را} داد و پرهیزکاری کرد» (اللیل: ۵)

٥٥- باب: قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾ [البروج: ٢١، ٢٢]

﴿وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ﴾ [الطور: ١-٢]: قال قَتَادَةُ: مَكْتُوبٌ.

﴿يَسْطُرُونَ﴾ [القلم: ١]: يَخُطُّونَ.

﴿فِي أُمِّ الْكِتَابِ﴾ [الزخرف: ٤]: جُمْلَةِ الْكِتَابِ وَأَصْلِهِ.

﴿مَا يَلْفِظُ﴾ [ق: ١٨]: مَا يَتَكَلَّمُ مِنْ شَيْءٍ إِلا كُتِبَ عَلَيْهِ، وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يُكْتَبُ الْخَيْرُ وَالشَّرُّ.

﴿يُحَرِّفُونَ﴾ [النساء: ٤٦]: يُزِيلُونَ، وَلَيْسَ أَحَدٌ يُزِيلُ لَفْظَ كِتَابٍ مِنْ كُتُبِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَلَكِنَّهُمْ يُحَرِّفُونَهُ. يَتَأَوَّلُونَهُ عَلَى غَيْرِ تَأْوِيلِهِ.

باب-۵۵ فرمودهٔ خدای تعالی:

«بَل هُوَ قُرآنٌ مَجِيدٌ فِی لَوحٍ مَحفُوظٍ» (البروج:۲۱-۲۲) «بلکه آن قرآنی ارجمند است. در لوحی محفوظ است»

«وَ الطُّورِ و کِتابٍ مَسطُورٍ» (الطور:۱-۲) «سوگند به طور و کتاب نگاشته شده» قتاده گفت: «مَسطُور» یعنی: نگاشته شده. «يَسطُرُونَ» (القلم:۱) یعنی: خط می‌نویسند. «فِی أُمِّ الكِتابِ» (الزّخرف:٤) یعنی جملهٔ کتاب و اصل آن. «مَا يَلفِظُ» (ق:۱۸) «به لفظ در نمی‌آورد» یعنی: از چیزی سخن نمی‌گوید، مگر آنکه بر وی (در لوح محفوظ) نوشته شده است. و ابن عباس گفت: خیر و شر نوشته می‌شود. «يُحَرِّفُونَ»

﴿ دِرَاسَتُهُمْ ﴾ [الأنعام : ١٥٦] : تلاوتهم . ﴿ وَاعِيَةٌ ﴾ [الحاقة : ١٢] : حافظة .
﴿ وَتَعِيَهَا ﴾ [الحاقة : ١٢] : تحفظها . ﴿ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ ﴾ يعني أهل مكة ﴿ وَمَن بَلَغَ ﴾ [الأنعام : ١٩] : هذا القرآن فهو له نذير .

(النّساء:٤٦) «تحریف می‌کنند» یعنی: زایل می‌کنند و هیچ یکی نیست که لفظ کتابی از کتاب خدای عَزَّ و جَلَّ را زایل کند ولیکن ایشان آن را تحریف می‌نمایند. یعنی آن را به غیر تأویل آن تأویل می‌کنند «دِراسَتُهُم» (الانعام:١٥٦) «آموختن آنها» یعنی: تلاوت آنها
«واعِيَةٌ» (الحاقه:١٢) «نگاه دارنده»
«تَعِيَهَا» (الحاقه:١٢) «نگاه دارد»
«وَ أُوحِيَ إِلَيَّ هَذاالقرآنُ لِأُنذِرَكُم بِهِ» « و این قرآن به من وحی شده تا به وسیلهٔ آن شما را هشدار دهم» یعنـی: اهل مکه را. «وَ مَن بَلَغَ» (الانعام:١٩) « و هر کس که (این پیام) به او برسد» یعنی: همین قرآن برایش هشدار دهنده است.

٧٥٥٣- و قال لي خليفة بن خياط : حدثنا معتمر : سمعت أبي ، عن قتادة ، عن أبي رافع ، عن أبي هريرة ، عن النبي ﷺ قال : « لما قضى الله الخلق ، كتب كتابا عنده : غلبت - أو قال : سبقت - رحمتي غضبي ، فهو عنده فوق العرش » . [راجع : ٣١٩٤ . أخرجه مسلم ٢٧٥١] .

٧٥٥٣- و خَلِيفَه بن خَيّاط به من گفت: روایت است از معتمر که گفت: از پدرم شنیدم که از قَتَادَه از ابو رافع، از ابوهریره، از پیامبر صلی الله علیه و سلم روایت می‌کرد که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود:
«چون خدا، هستی را آفرید، کتابی نگاشت که در نزد وی است (و در آن نوشته شده) رحمت من بر خشم من چیره گردید یا پیشی گرفت و آن کتاب (لوح محفوظ) در بالای عرش نزد وی است»

٧٥٥٤- حدثني محمد بن أبي غالب : حدثنا محمد بن إسماعيل : حدثنا معتمر : سمعت أبي يقول : حدثنا قتادة : أن أبا رافع حدثه أنه سمع أبا هريرة ؓ يقول : سمعت رسول الله ﷺ يقول : « إن الله كتب كتابا قبل أن يخلق الخلق : إن رحمتي سبقت غضبي ، فهو مكتوب عنده فوق العرش » . [راجع : ٣١٩٤ . أخرجه مسلم ٢٧٥١]

٧٥٥٤- از محمد بن اسماعیل، از مُعتَمِر روایت است که گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: قتاده گفت که ابو رافع به وی گفته که از ابوهریره شنیده که می‌گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «همانا خدا قبل از اینکه آفرینش را بیافریند در کتابی نوشت: همانا رحمت من بر خشم من پیشی گرفت. و

آن کتاب (لوح محفوظ) نزد وی نوشته شده بر بالای عرش است»

٥٦- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴾ [الصافات : ٩٦]

﴿ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴾ [القمر : ٤٩] .

وَيُقَالُ لِلْمُصَوِّرِينَ : ﴿ أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ ﴾ . [راجع : ٢١٠٥] .

﴿ إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾ [الأعراف : ٥٤] .

قَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ : بَيَّنَ اللَّهُ الْخَلْقَ مِنَ الأَمْرِ ، لِقَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ ﴾ .

وَسَمَّى النَّبِيُّ ﷺ الإِيمَانَ عَمَلاً ، قَالَ أَبُو ذَرٍّ وَأَبُو هُرَيْرَةَ : سُئِلَ النَّبِيُّ ﷺ : أَيُّ الأَعْمَالِ أَفْضَلُ ، قَالَ : «إِيمَانٌ بِاللَّهِ وَجِهَادٌ فِي سَبِيلِهِ» . [راجع : ٢٦ ، ٢٥١٨] .

وَقَالَ ﴿ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾ [السجدة : ١٧] .

وَقَالَ وَفْدُ عَبْدِ الْقَيْسِ لِلنَّبِيِّ ﷺ : مُرْنَا بِجُمَلٍ مِنَ الأَمْرِ ، إِنْ عَمِلْنَا بِهَا دَخَلْنَا الْجَنَّةَ ، فَأَمَرَهُمْ بِالإِيمَانِ وَالشَّهَادَةِ ، وَإِقَامِ الصَّلاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ . فَجَعَلَ ذَلِكَ كُلَّهُ عَمَلاً .

باب-۵۶ فرمودهٔ خدای تعالی:

«و خدا شما و آنچه را انجام می‌دهید، آفریده است» (الصّافّات:٩٦)

«ماییم که هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم» (القمر:٤٩)

و به صورتگران گفته می‌شود: «آنچه آفریده‌اید زنده گردانید»

«در حقیقت پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید. سپس بر عرش [جهانداری] استیلا یافت. روز را به شب که شتابان آن را می‌طلبد می‌پوشاند، و [نیز] خورشید و ماه و ستارگان را که به فرمان او رام شده‌اند [پدید آورد] آگاه باش که [عالم] خلق و امر از آن اوست. فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان» (اعراف:٥٤)

ابن عُیَینَه، گفت: خدا (تفاوت میان عالم) خلق و امر را بیان کرد. به دلیل فرمودهٔ خدای تعالی: «آگاه باش که (عالم) خلق و امر از آن اوست[1]

و پیامبر صلی الله علیه و سلم ایمان را عمل نامید.

و ابوذر و ابوهریره گفته‌اند: از پیامبر صلی الله علیه و سلم سؤال شد: بهترین اعمال کدام‌اند؟ فرمود: «ایمان به خدا و جهاد در راه او» و گفتهٔ خدای تعالی: «به پاداش آنچه انجام می‌دادند»

۱ – یعنی خدا با عطف کردن امر بر خلق فرق گذاشت. امر قدیم است و خلق حادث. این حدیث دلیل است بر آنکه خلق، برای غیر خدا نیست. در گفتهٔ: «ألا له الخلقُ» (آگاه باش که او راست عالم خلق). به موجب حصری که از تقدیم خبر بر مبتدا دریافت می‌گردد.

(السجده:۱۷)

و نمایندگان اعزامی قبیلهٔ عبدالقیس به پیامبر صلی الله علیه و سلم گفتند: ما را به اعمالی معین امر کن، که اگر آن را انجام دهیم، به بهشت درآییم. آن حضرت آنان را به ایمان داشتن (به خدا) و گواهی دادن به اینکه نیست معبودی بر حق بجز خدا ومحمد بنده و فرستاده اوست» و بپا داشتن نماز و دادن زکات امر کرد.

آن حضرت تمام آنها (به شمول ایمان) را عمل گرداند. (در مفهوم عمل شامل کرد)

٧٥٥٥- حَدَّثَنَا عَبْدُاللَّهِ بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا عَبْدُالْوَهَّابِ : حَدَّثَنَا أَيُّوبُ ، عَنْ أَبِي قِلَابَةَ وَالْقَاسِمِ التَّمِيمِيِّ ، عَنْ زَهْدَمٍ قال : كَانَ بَيْنَ هَذَا الْحَيِّ مِنْ جُرْمٍ وَبَيْنَ الْأَشْعَرِيِّينَ وُدٌّ وَإِخَاءٌ ، فَكُنَّا عِنْدَ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ ، فَقُرِّبَ إِلَيْهِ الطَّعَامُ فِيهِ لَحْمُ دَجَاجٍ ، وَعِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَيْمِ اللَّهِ ، كَأَنَّهُ مِنَ الْمَوَالِي ، فَدَعَاهُ إِلَيْهِ فَقَالَ : إِنِّي رَأَيْتُهُ يَأْكُلُ شَيْئًا فَقَذِرْتُهُ ، فَحَلَفْتُ : لَا آكُلُهُ ، فَقَالَ : هَلُمَّ فَلْأُحَدِّثْكَ عَنْ ذَاكَ ، إِنِّي أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي نَفَرٍ مِنَ الْأَشْعَرِيِّينَ نَسْتَحْمِلُهُ ، قال : «وَاللَّهِ لَا أَحْمِلُكُمْ ، وَمَا عِنْدِي مَا أَحْمِلُكُمْ» . فَأُتِيَ النَّبِيُّ ﷺ بِنَهْبِ إِبِلٍ فَسَأَلَ عَنَّا فَقَالَ : «أَيْنَ النَّفَرُ الْأَشْعَرِيُّونَ» . فَأَمَرَ لَنَا بِخَمْسِ ذَوْدٍ غُرِّ الذُّرَى ، ثُمَّ انْطَلَقْنَا ، قُلْنَا : مَا صَنَعْنَا ؟ حَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ لَا يَحْمِلَنَا ، وَمَا عِنْدَهُ مَا يَحْمِلُنَا ، ثُمَّ حَمَلَنَا ، تَغَفَّلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَمِينَهُ ، وَاللَّهِ لَا نُفْلِحُ أَبَدًا ، فَرَجَعْنَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا لَهُ ، فَقَالَ : «لَسْتُ أَنَا أَحْمِلُكُمْ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ حَمَلَكُمْ ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أَحْلِفُ عَلَى يَمِينٍ ، فَأَرَى غَيْرَهَا خَيْرًا مِنْهَا ، إِلَّا أَتَيْتُ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ وَتَحَلَّلْتُهَا» . [راجع: ٣١٣٣ . أخرجه مسلم : ١٦٤٩] .

٧٥٥٥- از ایّوب، از ابو قِلابه و قاسم تَمیمی روایت است که زِهدَم گفت: میان این قبیله از جُرم، و میان اشعریها، رابطهٔ دوستی و برادری بود و ما نزد ابوموسی اشعری بودیم. به وی غذایی آورده شد که در آن گوشت مرغ بود و نزد ابوموسی مردی از قبیلهٔ بنی تَیم الله (نشسته) بود، گویی از جملهٔ موالی (غلامان آزاد شده) بود. ابوموسی او را (به خوردن غذا) فراخواند. وی گفت: همانا من مرغ را دیده‌ام که چیزی (پلید) می‌خورد، پس آن را ناخوش دانستم و سوگند خوردم که آن (گوشت مرغ) را نخورم.

ابوموسی گفت: پس نزدیک شو که در این مورد به تو قصّه کنم: من در میان چند کس از اشعریها نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتم تا از آن حضرت حیوان سواری تقاضا کنیم. فرمود: «به خدا سوگند که شما را سواره نمی‌گردانم و نزد من چیزی (حیوان سواری) نیست که شما را سواره گردانم» سپس برای پیامبرصلی الله علیه و سلم شترانی از مال غنیمت آورده شد و

آن حضرت سراغ ما را گرفت و گفت: «افراد اشعری کجا هستند؟» و دستور داد و پنج شتر بلند کوهان به ما دادند. سپس ما راهی شدیم، (ولی با خود) گفتیم: چه کاری کردیم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم سوگند خورده بود که ما را سواره نگرداند و سپس ما را سواره گردانید. ما رسول الله صلی الله علیه و سلم را از سوگندش غافل ساختیم. به خدا سوگند که هیچ گاه رستگار نخواهیم شد. سپس نزد وی برگشتیم و ماجرا را به او گفتیم. فرمود: «من شما را سواره نگردانیدم و لیکن خدا شما را سواره گردانید، و همانا به خدا سوگند که من بر چیزی سوگند نمی‌خورم مگر چون غیر از آن را بهتر تشخیص دهم، همان را که بهتر است انتخاب می‌کنم و کفارهٔ سوگند می‌دهم.»

۷۵۵۶- حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ: حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ: حَدَّثَنَا قُرَّةُ بْنُ خَالِدٍ: حَدَّثَنَا أَبُو جَمْرَةَ الضُّبَعِيُّ: قُلْتُ لابْنِ عَبَّاسٍ، فَقَالَ: قَدِمَ وَفْدُ عَبْدِالْقَيْسِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالُوا: إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ الْمُشْرِكِينَ مِنْ مُضَرَ، وَإِنَّا لا نَصِلُ إِلَيْكَ إِلا فِي أَشْهُرٍ حُرُمٍ، فَمُرْنَا بِجُمَلٍ مِنَ الأَمْرِ إِنْ عَمِلْنَا بِهِ دَخَلْنَا الْجَنَّةَ، وَنَدْعُو إِلَيْهَا مَنْ وَرَاءَنَا، قَالَ: «آمُرُكُمْ بِأَرْبَعٍ وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: آمُرُكُمْ بِالإِيمَانِ بِاللَّهِ، وَهَلْ تَدْرُونَ مَا الإِيمَانُ بِاللَّهِ، شَهَادَةُ أَنْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ، وَإِقَامُ الصَّلاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَتُعْطُوا مِنَ الْمَغْنَمِ الْخُمُسَ، وَأَنْهَاكُمْ عَنْ أَرْبَعٍ: لا تَشْرَبُوا فِي الدُّبَّاءِ، وَالنَّقِيرِ، وَالظُّرُوفِ الْمُزَفَّتَةِ، وَالْحَنْتَمَةِ». [راجع: ۵۳. أخرجه مسلم: ۱۷ وأما لفظة الدباء في الأشربة ۳۹].

۷۵۵۶- از قُرَّة بن خالد روایت است که ابو جَمرهٔ ضُبعِی گفت: به ابن عباس گفتم: وی گفت:

نمایندگان قبیلهٔ عبدالقیس نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمدند و گفتند: همانا میان ما و میان تو مشرکان قبیلهٔ مُضَر قرار دادند، و ما نزد تو آمده نمی‌توانیم بجز در ماههای حرام. پس ما را به کاری امر کن که با انجام آن به بهشت درآییم و کسانی را که در عقب ما هستند، بدان فراخوانیم. آن حضرت فرمود: «شما را به چهار چیز امر می‌کنم و از چهار چیز باز می‌دارم: شما را به ایمان به خدا امر می‌کنم، و آیا می‌دانید که ایمان به خدا چیست، و بپا داشتن نماز و دادن زکات و دادن پنجم حصه از مال غنیمت. و شما را از چهار چیز باز می‌دارم: در ظروف

دَبَّـاء، و نَقِیـر و مُزَفت و حَنتَـمَ (که برای نبیذ افکندن استعمال می‌شود) ننوشید»

۷۵۵۷- حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ : حَدَّثَنَا اللَّيْثُ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : « إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّوَرِ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَيُقَالُ لَهُمْ : أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ » . [راجع : ۲۱۰۵ . أخرجه مسلم : ۲۱۰۷ بزيادة] .

۷۵۵۷- از لیث، از نافع، از قاسم بن محمد از عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت: همانا رسـول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: «همانـا صورتگران این صورتها در روز قیامت عذاب می‌شوند و به ایشان گفته می‌شود: آنچه را آفریده‌اید، زنده گردانید.»

۷۵۵۸- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عنهما قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « إِنَّ أَصْحَابَ هَذِهِ الصُّوَرِ يُعَذَّبُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَيُقَالُ لَهُمْ : أَحْيُوا مَا خَلَقْتُمْ » . [راجع : ۵۹۵۱ . أخرجه مسلم : ۲۱۰۸] .

۷۵۵۸- از حَمّاد بن زید، از ایُّوب، از نافع از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیامبـر صلی الله علیه و سـلم فرمـود: «همانا صورتگـران این صورتها در روز قیامت عذاب می‌شـوند و به ایشان گفته می‌شـود: «آنچه را آفریده‌اید زنده گردانید.»

۷۵۵۹- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ : حَدَّثَنَا ابْنُ فُضَيْلٍ ، عَنْ عُمَارَةَ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ : سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي ، فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً ، أَوْ : لِيَخْلُقُوا حَبَّةً ، أَوْ شَعِيرَةً » . [راجع : ۵۹۵۳ . أخرجه مسلم : ۲۱۱۱] .

۷۵۵۹- از عُمّاره، از ابو زُرعه روایت اسـت که گفـت: از ابوهریره رضی الله عنه شـنیده‌ام که می‌گفت: از پیامبر صلی الله علیه و سلم شنیدم که می‌گفت: «خدای عَزَّ و جلّ فرمود: کیسـت ستمگارتر از کسی که می‌خواهد چون آفریدن مـن بیافریند. پـس (اگر می‌تواننـد) مورچه‌ای بیافریند، یا باید دانه‌ای یا دانهٔ جوی بیافرینند»

۵۷- باب : قِرَاءَةِ الْفَاجِرِ وَالْمُنَافِقِ ، وَأَصْوَاتُهُمْ وَتِلَاوَتُهُمْ لَا تُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ

باب-۵۷

قرائت (قرآن) توسـط فاجر و منافق که آوازها و تلاوتهایشان از گلوهایشان نمی‌گذرد (مورد قبول واقع نمی‌شود)

۷۵۶۰- حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ : حَدَّثَنَا هَمَّامٌ : حَدَّثَنَا قَتَادَةُ : حَدَّثَنَا أَنَسٌ ، عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « مَثَلُ الْمُؤْمِنِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَالْأُتْرُجَّةِ ، طَعْمُهَا طَيِّبٌ وَرِيحُهَا طَيِّبٌ ، وَالَّذِي لَا يَقْرَأُ كَالتَّمْرَةِ ، طَعْمُهَا

۷۵۶۰- از هَمّام، از قَتاده، از انس، از ابوموسـی رضـی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سـلم روایـت اسـت که فرمـود: مَثَلَ مسـلمانی که قـرآن می‌خواند مانند ترنج اسـت کـه دارای

طَيِّبٌ وَلَا رِيحَ لَهَا ، وَمَثَلُ الْفَاجِرِ الَّذِي يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الرَّيْحَانَةِ ، رِيحُهَا طَيِّبٌ وَطَعْمُهَا مُرٌّ . وَمَثَلُ الْفَاجِرِ الَّذِي لَا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ كَمَثَلِ الْحَنْظَلَةِ ، طَعْمُهَا مُرٌّ وَلَا رِيحَ لَهَا ».

[راجع : ٥٠٢٠ . أخرجه مسلم : ٧٩٧] .

طعم خوش و بوی خوش است و مسلمانی که قرآن نمی‌خواند مانند خرماست که دارای طعم خوش است و بوی خوش ندارد. و مثل فاجری که قرآن می‌خواند مثل ریحان است که دارای بوی خوش است و طعمی تلخ دارد و مَثَل فاجری که قرآن نمی‌خواند مثل حَنظل (هندوانه ابوجهل) است که دارای طعم تلخ است و بویی ندارد.»

٧٥٦١- حَدَّثَنَا عَلِيٌّ : حَدَّثَنَا هِشَامٌ : أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ ، عَنِ الزُّهْرِيِّ (ح) .

وحَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ : حَدَّثَنَا عَنْبَسَةُ ، حَدَّثَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ : أَخْبَرَنِي يَحْيَى بْنُ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ : أَنَّهُ سَمِعَ عُرْوَةَ بْنَ الزُّبَيْرِ : قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا : سَأَلَ أُنَاسٌ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الْكُهَّانِ ، فَقَالَ : « إِنَّهُمْ لَيْسُوا بِشَيْءٍ ». فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَإِنَّهُمْ يُحَدِّثُونَ بِالشَّيْءِ يَكُونُ حَقًّا؟ قَالَ : فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « تِلْكَ الْكَلِمَةُ مِنَ الْحَقِّ ، يَخْطَفُهَا الْجِنِّيُّ ، فَيُقَرْقِرُهَا فِي أُذُنِ وَلِيِّهِ كَقَرْقَرَةِ الدَّجَاجَةِ ، فَيَخْلِطُونَ فِيهِ أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ كَذْبَةٍ » .

[راجع: ٣٢١٠ . أخرجه مسلم : ٢٢٢٨] .

٧٥٦١- از مَعمَر از زُهری روایت است: همچنان از یُونُس، از ابن شهاب (زُهری) روایت است که گفت: یحیی بن عروه بن زبیر مرا خبر داده که وی از عُروه بن زُبیر شنیده است که عایشه رضی الله عنها گفت:

مردم از پیامبر صلی الله علیه و سلم دربارهٔ کاهنان سؤال کردند (که غیب گویی می کنند) آن حضرت فرمود: «اینها چیزی نیستند» گفتند: یا رسول الله اینها از چیزی سخن می گویند که راست می‌باشد؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «همان کلمه‌ای که راست است، آن را جن (از خبر آسمان) می‌رباید و در گوش دوست (کاهن) خود مانند آواز ماکیان فرومی‌ریزد و او (کاهن) بیش از صد دروغ به آن می آمیزد»

٧٥٦٢- حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ : حَدَّثَنَا مَهْدِيُّ بْنُ مَيْمُونٍ : سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ سِيرِينَ يُحَدِّثُ ، عَنْ مَعْبَدِ بْنِ سِيرِينَ ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ : « يَخْرُجُ نَاسٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ ، وَيَقْرَؤُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ ، يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ ، ثُمَّ لَا يَعُودُونَ فِيهِ حَتَّى يَعُودَ السَّهْمُ إِلَى فُوقِهِ » . قِيلَ : مَا سِيمَاهُمْ ؟ قَالَ : « سِيمَاهُمُ التَّحْلِيقُ » ، أَوْ قَالَ : التَّسْبِيدُ » .

٧٥٦٢- از محمد بن سیرین، از مَعبَد بن سیرین از ابوسعید خُدری رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «مردمانی از جانب مشرق بیرون می‌آیند و قرآن را می‌خوانند که از گلوهایشان نمی گذرد، از دین چنان می‌گریزند که تیر از شکار می‌گریزد، سپس به دین باز نمی‌گردند تا آنکه تیر به کمان

خود باز گردد (که امکان ندارد)»
از آن حضرت سؤال شد که چهره‌هایشان چگونه است؟ فرمود: «چهره‌هایشان، موی تراشیده است یا فرمود: موی برکنده است.»

٥٨- باب : قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى : ﴿ وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴾ [الأنبياء: ٤٧] . وَأَنَّ أَعْمَالَ بَنِي آدَمَ وَقَوْلَهُمْ يُوزَنُ.

وَقَالَ مُجَاهِدٌ : الْقُسْطَاسُ الْعَدْلُ بِالرُّومِيَّةِ ، وَيُقَالُ الْقِسْطُ مَصْدَرُ الْمُقْسِطِ وَهُوَ الْعَادِلُ ، وَأَمَّا الْقَاسِطُ فَهُوَ الْجَائِرُ .

باب-۵۸ فرمودۀ خدای تعالی:

«و ترازوهای قسط (داد) را در روز قیامت می‌نهیم» (الانبیاء:٤٧)
اعمال بنی‌آدم و گفتارشان وزن می‌شود.
و مجاهد گفت: القُسطاسُ، به زبان رومی یعنی: عدل و داد است. و گفته می‌شود: القسط، مصدر مُقسِط است و آن به معنای عادل است و اما، القاسط، و آن به معنای جائر است (گرفتگی گلو)

٧٥٦٣- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِشْكَابٍ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ ، عَنْ عُمَارَةَ بْنِ الْقَعْقَاعِ ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : « كَلِمَتَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ ، خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ : سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ » . [راجع : ٦٤٠٦ . أخرجه مسلم : ٢٦٩٤] .

٧٥٦٣- از عُمّاره بن قَعقاع، از ابو زُرعَه از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: «دو کلمه است که در نزد خدای رحمان دوست داشتنی است، که بر زبان ادای آن سبک است ولی در ترازوی اعمال سنگین می‌باشد: سبحان الله و بِحَمدِهِ، سُبحانَ اللهِ العظیم»

اَلحَمدُ لله وَالصَّلوة والسلام علی رسول الله
ترجمه «صحیح اَلبخاری» اَصَحُّ الکتب بعد کتاب الله که در سال ۱۹۹۵ آغاز یافته بود
به یاری خدای عزّ و جلّ به تاریخ ۲۱ می ۲۰۰۷ ساعت ۸:۲۰ صبح روز دوشنبه پایان پذیرفت
الهی، مقبول درگاه باد و حجابی از آتش.

فریمانت، کلیفورنیا
ایالات متحدۀ امریکا